عجوبہ حکیمان فرنگ کتاب مبین مسائل طب متاخرین انگلستان کاشف اغلاط طب یونانیان

از مصنفات کہف العلما اکمل الفضلا معلم ثالث طبابت مرکز دائرۂ حذاقت المخاطب من جانب سلطان تاج الاطبا
خلاصۃ الحکما سیادت پناہ شفاء الدولہ حکیم سید افضل علیخان بہادر مدبر جنگ ادامت شموس افاداتہ بازغۃ موسوم بہ

جامع الشفائیہ
و
افادات کریمیہ

بحسن سعی و تصحیح فضائل مآب عمدۃ الاطباء محقق علوم عقلیہ و نقلیہ واقف اسرار حکمیہ و طبیہ سید ابو ابراہیم صاحب فیض آبادی چونکہ در تصنیف این کتاب لاجواب اشتراک ڈاکٹر ...
سول سرجن فیض آباد و حکیم صاحب محتشم الیہ است چنانکہ از ملاحظہ سارٹیفکیٹ واضح میشود لہذا تصویر ہر دو صاحبان ہم طبع کردہ شد تا بر آیندگان در زمانہ یادگار ماند ...

در مطبع نامی منشی نولکشور بحلیۂ طبع تابان مجلی گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد و آله الطاهرین
امّا بعد میگوید جامع و کاتب این اوراق سید افضل علی الرضوی المخاطب به شفاء الدوله بهادر عفی عنه
که چون از جمع و تحریر کتاب دستور العلاج امراض خاصه موسوم به جامع شفائیه و افادات کاملیه فارغ شدم خواستم که دستور العلاج
امراض عامه را جمع نمایم تا هدایت کامل برای طالبان کمال حاصل شود و از من هیچمدان یادگاری ماند که بسبب آن معالجین مستفیدین
دعای خیر مرا یاد فرمایند و ما توفیقی الا بالله الجلیل هو حسبی و نعم الوکیل و موافق کتاب اول این را هم مرتب میکنم بر چند باب
و هر باب مشتمل ست بر فصول عدیده و اولا باید دانست که مراد از امراض عامه مرض عام آنست که مرض در عروض خود مختص
بعضو خاص نباشد بلکه عروض آن در هر عضو از اعضای انسان ممکن بود اگرچه وقتی در عضو خاص هم یافته میشود مثل باسیل و
بثور که هرچند اکثر در عضو واحد یافته شوند لیکن حصول آن در جمله اعضا ممکن ست یا در وقت واحد در جمیع اعضا عموما یافته شود مثل
حمی که گرمی آن در جمیع اعضا یافته میشود و احساس حرارت آن مختص بعضو واحد نباشد فقط ۱۲

باب اول از امراض عامه در حمیات

فصل اول در تعریف حمی و اقسام آن بدانکه حمی را بزبان انگلش فیور بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون را
بمعنی تپ نامند و آن مشتق ست از لفظ لاتن فرویو بفتح فا و سکون رای مهمله و کسر واو و ضم یای مثناة تحتانی و سکون دال بمعنی [illegible]
و آن حالتی ست غیر طبیعی برای بدن که در آن تغیر در خون و در افعال اعضای خاص واقع میشود مثل اینکه در خون جوش و حرارت

زیاده از نسبت حرارت طبیعی پیدا میشود و حرکت قلب زیاده سریع میگردد و شرائین زیاده وسیع میشوند که بسبب آن خون
کثیر بسوی لحم و جلد بدن می آید و بسبب آن بدن و جلد گرم میشوند و اصل سبب در ان رسیدن صدمه و اذیت است بدماغ
ونخاع که از اذیت آن عصب نیوموگاسٹک و سمپیتھیٹک متاذی شده کار زیاده از حاجت میدهند و از ان در بدن تغیر و تبدل
واقع میشود و افاعیل بعض اعضا مثل قلب و شرائین زیاده و کار بعض مثل غدد و معده کم میگردد و هم درین حالت غیر طبیعی اکسیجن
در خون زیاده می آید و از زیادتی آن در خون حرارت و جوش پیدا میشود و هر قدر که اکسیجن در خون زیاده میرود بعض اشیا در خون
مثل کاربانک ایسڈ زیاده پیدا میشوند و از زیاده پیدا شدن آن هم در بدن گرمی زیاده پیدا میشود چه زیادتی آن محرق خون
منقص عضلات ست و هم در تپ در بدن حرکت کیمیائی زیاده میشود و مراد از حرکت کیمیائی یا کیمیاوی انقلاب و تبدل رطوبات ست یعنی ترتیبی که جسم را یک
رطوبت جسم دیگر و چیز دیگر پیدا می شود و بسبب آن هم حرارت بدن زیاده میگردد و هم در تپ آنچه رطوبات از لحوم و غدد پیدا میشوند
از مجری طبیعی متغیر پیدا میشوند مثل اینکه در دهن آنچه رطوبت همیشه پیدا میشود در حالت حمی کم پیدا میگردد و از ان جفاف دهن
عارض میشود و گرده بول را کم و سرخ پیدا میکند و جگر کار خود را که تولید و اخراج صفرا از خون ست کم پیدا میکند یا زیاده
پیدا میکند و هم بسبب حمی کدامی عضو را آفت میرسد چنانکه از ان گاهی ورم طحال و گاهی ورم جگر و گاهی ورم دماغ و گاهی ورم
در غده های کوچک امعا ورم پیدا میشود و بسبب حمی تحلیل واضح نمیشود جز اینکه گاهی دیده میشود که بسبب رسیدن اذیت
و صدمه بر دماغ تپ حادث میشود مثل اینکه از رسیدن سردی تپ پیدا میشود و گاهی از صرف شدن قوت بدنی یا قوت نفسانی
هم تپ حادث میشود مثل حمی تعبی و حمی غضبی و غیره و گاهی از رسیدن کدام زهر در خون هم تپ پیدا می شود مثل ملیریا فیور یا
تپ لرزه که از هوای رطب فاسد میشود و اطبا را در اینکه حمی از امراض دماغیه است یا دمویه اختلافات ست چنانچه طائفه میگویند
که بسبب ضعف دماغ صغیر یا از رسیدن صدمه و اذیت بجائی که دماغ کبیر و صغیر ملاقی شده اند و هم آنجا ریشه عصب نیوموگاسٹک
و سمپیتھیٹک باهم شده اند و از همینجا قوت حرکت بذریعه هر دو عصب مذکورین بدل و شرائین میرسد و چون آنجا صدمه و اذیت
میرسد بسبب آن دل زیاده ضعیف یا زیاده قوی میشود در کار خود یا وقتی قوی و وقتی ضعیف میگردد یا ضعف دل اینجا گاه
اول بر جوشش در بدن عارض شود بعد آن ضعیف میگردد و هر گاه گرمی در بدن پیدا میشود زیاده قوی گشته حرکت زیاده میکند درین
وقت دماغ صغیر مضطرب شده بخوبی حکمرانی بر هر دو عصب مذکورین نمیکند که بسبب آن حرکات بدن موافق مجری طبیعی صادر نشوند
لهذا حرکت قلب سریع و شرائین وسیع میگردند و تپ پیدا میشود و برخی قائل اند باینکه تپ از رسیدن زهر در خون حادث می شود
وشاید که هر دو قول صحیح باشند پس هر جا که زهر در خون دیده شود باید دانست که از زهر خارجی تپ پیدا شده و هر جا که در
خون کدام زهر یافته نشود از صدمه و اذیت دماغ باید شمرد و بدانکه حمی اولاً منقسم میشود بر دو قسم اول کنٹینیوڈ فیور بفتح کاف
و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و دال هندی
یعنی تپ لازم دوم آنکه بسبیل دوره و نوبه باید که آنرا بعربی دائره و نائبه گویند اما قسم اول آن هم بحسب سبب منقسم ست

بر دو قسم یکی آنکه سبب در آن رسیدن زهر بخون نباشد و آنرا سمپل فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحده فارسی
و سکون لام یعنی بخار خالص نامند و آن بر سه قسم ست اول سمپل کنٹینیوڈ فیور دوم ارڈنٹ فیور بفتح الف و سکون رای مهمله
و فتح دال هندی و سکون نون و تای هندی یا هیٹ فیور بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی و تای هندی و
آن تپی ست که بسبب حرارت هوای خارجی که آنرا سمایم گویند پیدا میشود سوم سن فیور بفتح سین مهمله و سکون نون بمعنی آفتاب
یعنی تپی که از حرارت و تمازت آفتاب در راه رونده پیدا میشود و آنرا هیٹ اپیپلکسی بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی
و تای هندی و فتح و مد الف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون کاف و کسر سین مهمله
و سکون یای مثناه تحتانی هم میگویند و این اقسام سه گانه از یکدیگر جدا نمیشوند زیرا که در ان زهر نیست و قسم دوم که بسبب رسیدن
زهر در خون پیدا میشود و آنهم بر چند قسم ست اول ٹائیفس فیور دوم ٹائیفائڈ فیور یا انٹرک فیور بکسر الف و سکون نون و فتح
تای هندی و کسر رای مهمله و سکون کاف سوم سمری بر و اسپیٹیو فیور بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی
و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناه تحتانی
و ضم نون و سکون واو چهارم ری لیپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله
و سکون نون و کاف فارسی پنجم ییلو فیور بفتح یای مثناه تحتانی و ضم لام و سکون واو یعنی تپ زرد اما آنچه از قسمین اولین قسم ثانی
بطور ورده می آید آنهم چند قسم ست اول انٹرمٹنٹ بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر
تای هندی و سکون نون و تای هندی یعنی ایگیو فیور بکسر الف و سکون یای مثناه تحتانی و کاف فارسی و ضم یای مثناه
تحتانی و سکون واو دوم ریمٹنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون تای هندی
وگاهی این هر دو را بیک نام خوانند ملیریں بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون سین
مهمله و سکون نون و معنی آن تپی ست که از رطوبت و گرمی زمین پیدا میشود و این بیان بطور فهرست حمیات بوده و بیان مفصل این حمیات در فصول
آینده می آید انشاء الله تعالی **فصل دوم** در سمپل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازم که در ان زهر در خون نمیباشد و از یکی به دیگری
نمیرسد و این تپ اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکند و گاهی زیاده از ان هم بماند السبب اکثر بسبب
رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل آنکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورده و هم از ضعف و کوفت
که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که بحسب اسباب بادیه اکثر اقسام حمیات یوم که اطبای
یونانیین درین قسم می خواهند آمد العلامات یکبار مریض اعیا و ماندگی و کسل را در بدن خود احساس میکند و از مشقت
بدنی و نفسانی خود را عاجز داند هیچ کار کردن نمیتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا متنفر باشد و گاهی قی هم آید و در عرض
پیشانی خود شکایت درد میکند و در کمر و ساقین و فخذین و پاین قدری درد و اذیت در یابد من بعد قدری سردی بر جلد
بدن احساس کند خصوصا بر فقار ظهر خود و جنبان در یابد که گویا آب سرد بر آن میریزد و درین وقت چون برد زیاده بود گاه

فصل دوم در سمپل کنٹینیوڈ فیور

لرزه و هم نافض عارض میشود خصوصاً هرگاه تپ بشدت شدنی باشد و این حالت از دو ساعت تا چهار ساعت باقی ماند
پس ازان لرزه و نافض برطرف شده بجای آن حرارت بر جلد ظاهر میشود و جلد بدن خشک بود و در بیست و چهار ساعت بر جلد بدن
که نام آن حمیره یا آبله یا بثره نمی باشد چنانکه در حمی جدری و حصبه و تانفالیس فیور یا اسکارلیٹنا یافته میشود و وقت
ظهور حرارت نبض قوی و سریع میشود حتی که در یک دقیقه از یکصد و بیست تا یکصد و سی مرتبه حرکت میکند
و در تهرمامیٹر سیماب از یکصد و دو تا یکصد و پنج درجه میرسد و چون حرارت و جوش خون زیاده شود بقدر
زیادتی آن درد سر زیاده می شود و انچه اوجاع در کمر و فخذین و غیره اعضا بود درین وقت زیاده میشوند حتی که
مریض میدانند که گویا کسی بدن آن را از ضربات کثیره کوفته ساخته و قلق بسیار می باشد و بر کدام پهلو آرام
نبود و قرار نگیرد و خواب نیاید و زبان که در وسط سرک آلود دیده می شود و دهن خشک و طبع قبض بود و بول قلیل و
سرخ رنگ می آید و مریض بزودی لاغر میشود و چهره متغیر باشد و گاهی در کلام هذیان ظاهر شود و صورت
علیل مثل صورت بیماران که از مدتی بمرض حاد و شدید و صعب مبتلا باشند بود و هرگاه درین مرض اجتماع خون و فساد در دماغ
یا در کبد یا در شش شود مخوف است و الا چندان خوف درین تپ خالص نباشد و این تپ اگرچه لازم است لیکن قدری وقت
شب زیاده میشود و بسبب آن در شب آرام نمی آید و بجز وقت صبح خواب نمیکند و این حالت از سه روز تا هفت روز
و گاهی ازان زیاده هم تا دو سه هفته باند لیکن اکثر آنست که روز چهارم اول بر کناره های زبان رطوبت و نرمی پیدا میشود
و ازان خشکی دهن کم گردد و همراه آن علامات شکایات دیگر که بودند هم کم میشوند پس عرق کثیر می آید و ازان تپ دفع میگردد یا از منخرین
یا از رحم یا از بواسیر خون جاری میشود یا دفعةً اسهال کثیر میشود یا ادرار زیاده میشود یا بثور کثیره بر لبها افتاده دفعةً تپ
دفع میگردد چنانکه در بحران تام کامل امراض حاده میشود یا آهسته آهسته بتدریج و تحلیل روز بروز مرض کم میشود و مریض
بطور ناقهین ضعیف گشته صحت می یابد اما هرگاه درین حمی از جوش خون ضرر و نقصان زیاده بدماغ رسد تا آنکه قریب
ورم و غشا و اجتماع خون دران شود درین وقت آنرا برین فیور بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و نون یعنی تپی که از اذیت دماغ شود میگویند و اگر بمعده اجتماع خون و نقصان زائد رسد آنرا گاسٹرک فیور بفتح کاف
فارسی و سکون الف و شین معجمه و فتح تای هندی و سکون کاف یعنی تپی که از اذیت معده بود خوانند و هرگاه اجتماع خون
و ضرر در کبد زیاده بود آنرا بلیس فیور بفتح بای موحده و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله یعنی
تپ صفراوی نام میکنند و هرگاه در میوکس ممبرین الف و قصبه ریه ورم و اجتماع خون یافته شود آنرا کٹارهل فیور
بفتح کاف و فتح تای هندی و سکون الف و رای مهمله یعنی تپی که از نزله بود موسوم میسازند العلاج قانون علاج این
حمیات که باسم سمپل کنٹینیوڈ فیور موسوم میشوند مشتمل بر چند هدایات است هدایت اول تدبیر کم کردن جوش خون است و برای
آن چند تدابیر مفید اند اول آنکه هرگاه بیمار قوی و فربه بود و بدنش بسیار گرم و نبض قوی و دماغ صداع و ضربات

کثیر باشند بنابر آن تدبیر دیگر فصد گیرند و موافق ضرورت از بدنش خون بر آرند که از آن حرکت دل بطی گردد و جلد بدن
مسترخی شده عرق می آید دوم اینکه از استعمال آب سرد بر بدنش هم برای جوش خون نفع کثیر حاصل میشود و طرق استعمال
آن متعدد اند یکی از آن آنست که آب سرد را بر بدنش مالند دوم اینکه مریض قوی را در فصل حار در آب سرد می نشانند
سوم اینکه آب سرد بر سرش بریزند و از آن هر قدر خون که در جلد می آید بخوبی سرد می شود لیکن این علاج قوی و با خطر ست
آنرا باحتیاط بکار آرند چهارم آنکه چادر در آب سرد تر کرده فشرده بر تمام بدن می پیچند پنجم آنکه پارچه دراز چند تو کرده در آب سرد که
آنرا برف سرد کرده باشند تر کرده بر شکم مریض نهند و چون گرم شود از شکم جدا کرده پارچه دیگر در آب مذکور تر کرده فشرده بر
شکم نهند و چند ساعت بر همین منوال این تدبیر را بعمل آرند که از آن هم جوش خون کم میشود و آنچه خون که در جلد می آید سرد
میگردد ششم آنکه آب سرد ده اونس و سرکه خالص یک اونس بیامیزند یا آب سرد ده اونس و ریکٹیفائڈ اسپرٹ نیم اونس
باهم بیامیزند و ازین هر دو آب ممزوج هر چه میسر شود آنرا بر سر و دست و گردن و پاها یا بجای هر عضو که از لباس پوشیده نی
بیرون بود و بر آن مرور هوا ممکن و سهل باشد بر آن بمالند و بعد آن از مروحه گرد اگرد سر کنند چه از رسیدن هوا سرکه
در هوا پریده می آمیزد و جلد را سرد میکند و همراه آن از خون هم مائیت منفصل میشود و بسبب آن جوش خون کم میگردد
والیضا از پریدن سرکه در هوا هوا سرد و صالح میشود هفتم آنکه عوض آب سرد در آب گرم چادر تر کرده فشرده بر بدن مریض
پیچند و آب سرد بر سر بمالند و این تدبیر از همه اولی و بی خطر ست مگر اینکه همراه آن از رسیدن هوای سرد بر بدن احتیاط
نمایند هدایت دوم متعلق باستعمال ادویه است و ادویه چند قسم در علاج این حمی نافع و مستعمل میشوند اول ادویه مسهله
و برای آن آنچه ادویه که در آن کهار ست و از قسم نمک اند مفید میشوند مثل سلفیٹ آف سوڈا و میگنیشیا سلفاس و پٹاس
سلفاس و پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس و سوڈا ٹارٹراس یا سڈلیز پوڈر پس این ادویه را حسب مناسب بر حالت
عمر و مزاج و بلد و فصل و مرض بطور مسهل بنوشانند بهتر مفید ست دوم ادویه که دماغ و حرام مغز را آرام میدهند
مثل ایکونائٹ تنها یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس بنوشانند سوم ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس
و اسپرٹ نائٹر کا ایتهر و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر و اگر ازین ادویه پٹاس ایسیٹاس
و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر را باهم آمیخته بنوشانند کمال نافع میشوند و اگر برای آمدن خواب و عرق هر دو
دوورس پوڈر ده گرین همراه کلورل از ده گرین تا چهار گرین باشد بنوشانند بسیار مفید میشود چهارم ادویه
مدره بول و برای آن بنوشانند مثل پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و اسپرٹ ایتهر نائٹر کا
و آنچه از ادویه که در آن کهار ست و پیشتر نوشته شده اند همه برای ادرار مفید اند هر گاه بدن را سرد دارند چه گرم
داشتن بدن از لباس کثیر و گرم سبب بر آوردن عرق ست و سرد داشتن آن معین بر ادرار ست هدایت سوم
متعلق بتغذیه علیل ست و هم ذکر استعمال کنین بدانکه هر گاه مریض را جوش خون میباشد درین وقت احتیاج

فائده

[illegible]

بسبب خوردن غذا کم بود پس درین حال هرگاه غذا دهند بسیار سبک باشد و زود هضم دهند مثل شوربای لحم که بسیار صاف
و رقیق بود یا آش جوی رقیق یا مطبوخ چای رقیق جهت سداد نوشیدن آن و چون تپ کم شود لیکن خوف اشتداد آن
باشد درین وقت استعمال کنین لائق ست بطور جائزه بطرز واجب پس اگر نفع آن مشاهد شود مکرر دهند والا فلا
هدایت چهارم متعلق تقویت ست درین حمیات هرگاه ببینند که مریض بضعف مستولی شده و آن دانسته میشود از ضعف
نبض و از معذور شدن مریض از نشست و برخاست و از دیگر حرکات ارادیه پس درین امر تقویت را مقدم بر تدابیر دیگر
همی دارند و برای رفع کمزوری و ضعف امونیا کاربناس یا اسپرٹ امونیا ایرومیٹک همراه اسپرٹ کلاروفارم نوشانند
یا شراب پورٹ وین یا شراب برانڈی بقدر ضرورت نوشانند اگر مجتنب از شراب نباشد و اگر مجتنب بود آنرا امونیا کاربناس
تنها یا با آب یخنی دهند و هردو را آب یخنی یا ماء اللحم نوشانند هدایت پنجم متعلق بتدابیر اقسام امراض دیگر با این حمیات
هرگاه درین حمیات ورم و اجتماع خون در کدام عضو مثل دماغ و معده وغیره افتد تدبیر نافع هر مرض که با این
تپ و بسبب آن پیدا شود نمایند مثلاً هرگاه در دماغ ورم بود تدبیر خاص آن که تعلیق علق و نوشانیدن کیلومل و نهادن
پلستر از نیش مگس پس گردن ست فرمایند و اگر در معده فساد و ورم باشد حسب مناسب هنگام زلو بر آن بچسپانند یا پلستر
از خردل درست کرده بر آن نهند یا پارچه با آب سرد تر کرده بر معده گذارند بالجمله علاج هر مرض که بآن عارض شود
فرمایند هدایت ششم متعلق بتدبیر اعراض بدانکه اگر درین حمیات اعراض موذیه مثل عطش و بیخوابی و قی و کرب وغیره
پیدا میشود پس هرکه ازین اعراض شدت کند تدبیر آن فرمایند و برای اعراض دیگر صبر کنند که همراه زوال مرض خود
زائل خواهند شد هدایت هفتم خاص در تدبیر عطش بدانکه اکثر محمومین را زیاده از دیگر عوارض عطش زیاده میشود و از آن
بسیار متاذی میشوند و برای تسکین آن به از آب سرد چیزی دیگر نیست لیکن بهتر آنست که همراه آن از ادویه آنچه معرق
و مدر بول اند هم نوشانند تا از آن سوای تسکین عطش نفع دیگر هم حاصل شود و از ضرر نوشیدن آب کثیر محفوظ مانند و
این ادویه پتاس بای تارٹراس و السیڈ تارٹراس که آنرا تارٹرک گویند هستند که اینها را با قدری نبات سفید همراه آب ساده
سرد حل کرده وقت تشنگی هر قدر که مریض خواهد نوشانند و آنچه وقت تشنگی برای تسکین عطش از ادویه می نوشانند آنرا بزبان انگریزیه
امپیریل ڈرنک یعنی دوای نوشیدنی که سلطان الادویه است می نامند و نسخ آن کثیر اند یکی از آن اینست و آن
بسیار مفید ست صفته بگیرند پتاس بای تارٹراس دو ڈرام و در شیر ماده گاو جوشانیده و هر شیر که باشند بمقدار
نصف اونس هر دو را باهم حل کرده در جای سرد نهند تا اجزای غلیظه لبن منعقد و جدا شوند و آب رقیق علیحده گردد پس
آنرا صاف و مقطر نموده قدری نبات سفید موافق ذائقه دران آمیخته هر قدر که مریض از آن بنوشد نوشانند و اگر
کسی را ذائقه حامض پسند بود پس درین آب سائٹرک السیڈ یا تارٹراس یا آب لیموی کاغذی قدری موافق
ذائقه نموده آمیخته بنوشند و گاهی قشر لیموی کاغذی هم دران امیزند تا رائحه خوشی پیدا کند نوع دیگر پتاس بای تارٹراس

و مراد از آن اینجا دوای [illegible] که نوشیده شود [illegible] عطش [illegible] است و مسکن [illegible]
[illegible] لهذا بآن نام کرده شد ۱۲

دو درام در آب ساده که خوب جوشانیده بود و در مقدار چهل اونس باشد حل کرده قشر لیموی کاغذی خشک سوده یا نبات سفید بقدر ذائقه
آمیزند یعنی هر که طالب ذائقه حامض بود قشر لیمو زیاده اندازد و هر که ذائقه حلوا را خوش آید نبات سفید اندازد و در محل
بارد دارند تا سرد شود بعده بقدر تسکین عطش از آن بنوشند فقط کرم فصل سوم در آرڈنٹ فیور و سمپل فیور یعنی تپی
که از هوای حار یابس مثل سائم پیدا میشود و این حمی اکثر در ماه اپریل و مئی و جون پیدا میشود و کسانیکه از ملک بارد در ملک حار می آیند
بیشتر در آن مبتلا میشوند و گاهی سکنهٔ ملک حار هم بآن مریض میشوند السبب سبب اصلی و قوی در اینجا و آن هوای گرم
است و از اسباب معینهٔ آن زیاده مشقت بدنی ست که بسبب آن ضعف و کمزوری حاصل شود و هم زیاده خوردن اغذیه لطیفه
وغیره مثل گوشت و نوشیدن شراب برانڈی یا هر قسم شراب با کثاره در هوای گرم راه رفتن و وقت تشنگی آب نیافتن ست چه
ازین اشیا جوش خون پیدا میشود و ادرار و عرق زیاده میگردد و از کثرت مشقت در خون کاربن و یورک ایسڈ وغیره انچه
اخراج آن از بدن بذریعه گرده می شود در بدن باقی میماند العلامات گاهی این تپ شروع میشود به دوران راس و زیادتی
حرکت قلب که با کمزوری بود و ربودگی حالتی که قریب آمدن غشی پیدا می شود و این حالت ده یازده ساعت مانده در بدن
گرمی پیدا شده حمی ظاهر و قائم می شود و گاهی اول بر جلد بدن سردی محسوس میگردد و بعد آن گاه گاه لرزه هم می آید و بعده
تپ ظاهر شود و بهر نحو که تپ پیدا گردد بعد ظهور حمی حرارت بر جلد بدن بسیار محسوس میشود و جلد بدن یابس بود و درد سر قوی
و عام در تمام سر میباشد و در اصداغ ضربان کثیر بود و بر وجه سرخی پیدا میشود و بسبب آمدن خون در زیر جلد و مریض از شور
و غوغا و روشنی کاره و متنفر باشد و از دیدن اصوات و سراج تاذی نمود ظاهر میکند از اذیت دماغ و بیرقها زهره و عضلات
ظاهره بدن و بر دست یا و پا ها درد میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و اعصاب از جوش خون و زبان گاهی سرخ
و یابس بود و زمانی بران چرک برنگ خاکستری و کدورت یافته میشود و عطش بسیار تحت و نبض سریع و قوی میباشد و در
تنفس قدری دشواری بود و در سینه قدری ثقل محسوس میشود و بول قلیل و سرخ می آید و مقابل معده هم ثقل
محسوس میشود و مریض با کرب و قلق میباشد و اگر قی می آید صفرا در قی دفع میشود و اگرچه اکثر قبض شکم میباشد لیکن گاه گاه
براز رقیق صفراوی هم می آید و رنگ جلد بدن مائل بصفرت میشود و انجام این قسم حمی از سه حال خالی نباشد اول اینکه علاج نزدود
کرده شود و از آن صحت حاصل شود دوم اینکه هلاک گردد و هلاکت بر دو صورت میباشد یکی آنکه هذیان شروع شود و بعد آن
دماغ متورم گشته بیهوشی عارض شود و در آن بمیرد و این موت بذریعهٔ تضرر دماغ است دوم آنکه اعراض و شدائد بطرف
شوند و جوش خون زائل گردد و جلد بدن سرد و تر شود و بر ناخنها رنگ نیلگون و سیاه غالب شود و حالت مشابه بحالتی
که از مرض هیضه و بائی یافته میشود طاری گردد و در خون هیچ قوت نماند پس هلاک میشود و این موت بسبب فساد حال دم میباشد
العلاج درین قسم حمی اگر مریض در ابتدای مرض بسوی طبیب رجوع کند و قوی باشد اول فصد گیرند و اگر بعد گذشتن
دو سه روز و حصول ضعف بیاید زنهار فصد نگیرند بلکه استعمال آب سرد بانحای مختلفه چنانکه در فصل سابق نوشته شده

نمایند و برای استعمال آن ببینند اگر جلد خشک و یابس باشد آب سرد یا آب نیم گرم از پارچه اسفنج بر بدن مالند و آب
سرد بر سر ریزند اگر بعد آن هم ضربان اصداغ باقی ماند زلو بر صدغین یا پس گوش حسب مناسب چسپانند و بعد آن
مسهل قوی دهند از مثل میگنیشیا سلفاس یعنی از ادویه که بطور نمک بکار رانند و در فصل اول مذکور شده
یا کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند و اگر بسبب بیهوشی نوشانیدن مسهلات ممکن نباشد روغن جمال گوته
یک دو قطره بر زبان مریض مالند تا همراه لعاب دهن در شکم رفته اسهال نماید و هم درین حال الحقنه های مناسبه اسهال
نمایند و در دهن داشتن قطعه برف و نوشانیدن آب برف درین تپ مفید است و هم قطعه برف را همراه نوشادر کوفته
در مثانه گوسفند پر کرده سر مثانه مذکور البته بر سر یا هر جا که جوش خون زیاده بود نهادن و بران گردانیدن بسیار مفید است
و هرگاه درین حمی ضعف و کمزوری زیاده شود و بسبب آن پایها و ناخنها سیاهی غالب گردد و همراه آن در سر گرمی بود و
بدن اطراف سرد باشد درین وقت پلاستر از خردل درست کرده بر ساقین و معده نهند و تا بیست دقیقه یا قدر ساعت نهاده دارند
و اگر زیاده ازین مدت دارند از آن زخم و عفونت در لحم و جلد پیدا خواهد شد و از آن باز تپ پیدا میشود و عضلات بدن را
بمالند تنها یا از مثل زنجبیل و دیگر ادویه که مسخن جلد باشند مالش بسیار سازند و شراب هر قسم یا شراب برانڈی یا ایتھر
یا امونیا کاربناس نوشانند لیکن در نوشانیدن این ادویه احتیاط نمایند که زیاده مستعمل نشود و هرگاه ببینند که بعد استعمال
آن رنگ لب و ناخنها بحال اصلی خود رجوع کرده فوراً نوشانیدن این ادویه موقوف کنند و الا ازین هم جوش خون پیدا
خواهد شد و در حال نهادن پلاستر و نوشانیدن ادویه مقویه برای دفع کردن گرمی شراب سرد پارچه بر آن نهاده مالیده باشند
و در حالت کمزوری و ضعف آب گوشت رقیق بار بار نوشانند و باقی علاج موافق قانون فصل سابق نمایند فصل چهارم
در سن ستروک فیور یعنی حمی که از گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از نشستن و راه رفتن و کار کردن
زیر آفتاب گرم یا از ماندن در خیمه ها که در میدان باشند و بخوبی هوا در آن جاری گردد پیدا می شود و در بلاد حاره زیاده
دیده میشود و سبب قوی در آن اینست که آب از جلد بدن در آن در هوا کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون پیدا
میشود و هرگاه هوا گرم و رطب باشد و هبوب در هوا کم بود درین وقت این حمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه
میگویند که مادام در شهرها میزان سیماب از گرمی هوا تا درجه نود و نه نرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب باعثه آن همان است
که در فصل سابق یعنی در اسباب رمتنت فیور نوشته شد علامات این حمی بر سه هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون
دفعةً تپ پیدا شده مریض بیهوش گشته دفعةً بر زمین می افتد و در دو سه دقیقه می میرد و آنرا هیئت اپوپلکسی بکسر های هوز
و سکون یای تحتانی و تای هندی و فتح الف و ضم بای فارسی و سکون واو و بای موحده فارسی و فتح لام و سکون
کاف و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانی نامند یا بعد سقوط و بیهوشی چون دو سه دقیقه میگذرد قدری هشیار میشود یا بطور
نائم در غنودگی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند و احوال پرسند قدری بهوش می آید و احوال خود را میگوید

که تشنگی بر من غالب ست و دوران سر زیاده است و قریب ست که غشی طاری شود و درین وقت قی هم می آید و نبض ضعیف
میباشد و بر قلب و صدر ثقل می یابد و در تنفس ضیق و دشواری ظاهر میکند و حدقه منخرط بود و جلد بدن سرد و تر میباشد و بعد
این حالت بیهوشی میشود و بعد بیهوشی تشنج در اعضای آن ظاهر گردد و در تشنج می میرد هیئت دوم آنست که جلد بدن
گرم و خشک میشود چنانکه در آرڈنٹ فیور میباشد و چهرهٔ مریض سرخ میگردد و در اصداغ ضربان کثیر بود و نبض
قوی و سریع و حرکت دل بسیار سریع بود چنانکه در خفقان میباشد و در کلام قدری هذیان و اختلاط عقل بود و ثقبهٔ عنبیه
تنگ بود که بسبب آن از دیدن روشنی متنفر و متاذی میباشد و همراه آن قدری خواب غالب بود و این همه بسبب اجتماع
خون در دماغ و از اذیت دماغ پیدا میشوند و بعد آن چون دماغ از زیادتی خون منغمر شود ثقبهٔ عنبیه کشاده گردد
و رنگ چهره سیاه گردد و بیهوشی غالب شود و آواز غلیظ خره از حلق پیدا گردد و بعد آن می میرد و گرمی درین تپ در بدن بیمار
بعد مردن هم تا دوازده ساعت میماند زیرا که درین مرض در خون گرمی زیاده می آید پس مادام که اثر جوش و گرمی در ان
میماند گرمی بدن قائم میماند سوم آنکه اول جلد بدن گرم و خشک شود و در ابتدا نبض سریع و بر چهره سرخی غالب و بعد قدر
سیاهی هم باشد و بعد نیم ساعت یا یک ساعت ضعف قلب زیاده می شود و همراه آن جلد بدن گرم و تر میگردد و گاهی
جلد سرد و تر بود و بعد آن تشنج عام بدن مثل صرع پیدا میشود و بر لب و ناخنها رنگ نیلی غالب گردد و بعد این حالت
تشنج موقوف شده بیهوشی از انهار دل و دماغ پیدا میگردد و تمام قوت این هر دو عضو زائل میشود پس می میرد
و سبب اختلاف علامات و اعراض درین حمی آنست که اگر صدمهٔ قوی به دماغ و نخاع دفعةً رسید فوراً می میرد و اگر
از ان قدری کم صدمه رسد بیهوش میشود و باز قدری بهوش می آید لیکن بعد آن می میرد و اگر صدمه به دماغ و قلب
هر دو رسد علامات تضرر دماغ و قلب هر دو از اول موجود بود و اگر صدمهٔ قوی اول به دل رسد اول علامات
آفت قلب و کمزوری یافته میشوند و بعد آن دماغ متضرر میشود و مریض می میرد و از علامات منذرهٔ این
حمی آنست که مریض قبل از یک دو روز در ابتلای خود باین مرض بار بار بول میکند بسبب اذیت دماغ
و نخاع و گاهی یک دو روز قبل حدوث این تپ آمدن عرق از جلد بدن بند می شود باقی جمله افعال بطور طبیعی
و صحت صادر می شوند العلاج علاج آن از علاج آرڈنٹ فیور که پیشتر مذکور شد قریب ست پس هرگاه
مریض نزد طبیب حاضر شود یا طبیب بر سر این بیمار رسد درین وقت باید که معالج امر فرماید که آب سرد بر سر
رو و گردن و سینه و شکم بیمار ریزند و چندان ریزند تا جلد بدن سرد شود و بدون آن دست ازین تدبیر نه کشند
و اگر اتفاقاً جلد بدن سرد باشد بر سر بیمار که همیشه گرم میماند آب سرد ریزانند تا گرمی از ان دفع شود و برای
تقویت ادویه که حرکت دل را زیاده میکنند مثل امونیا کاربناس یا ایتهر یا شراب هر قسم یا شراب براندی آنها را
بنوشانند و پلستر از خردل درست کرده مقابل معده و قلب و بر ساقین چسپانند و از نسبت دقیقه تا نیم ساعت ارند

بیان علامات منذرهٔ حمی

وعضلات بدن را بمالند از دست تنها یا زنجبیل مسحوق بردست مالیده به بدن مالند واز ین تدابیر اکثر مریض صحیح
میشود ولیکن گاهی بعد این حمی در ورم دماغ وگاهی در حمی موسوم بکرنٹنٹ فیور وگاهی در فالج مبتلا میشود
پس اگر چنین اتفاق افتد هر مرضیکه پیدا شود علاجش نمایند امادرین حال خیال قوت قلب زیاده ملحوظ دارند پس اگر
حاجت باخراج دم داعی شود خون چندان بر آرند که مودی بضعف قلب نشود واگر مسهل دهند مسهل قوی مکرر نوشانند
بلکه چنانکه در آرڈنٹ فیور رسید هند اینجا هم دهند تا ضعف پیدا نشود **فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل**
شدن زهر در خون پیدا می شوند وعلامت بودن زهر حیوانی در خون آنست که بثور بر بدن حادث میشوند و
از یک مریض بشخص دیگر که صحیح ست میرسد واز امراض متعدیه میباشد وهم خوف در امراضیکه بسبب آمیختن زهر حیوانی
با خون حادث شوند زیاده میباشد وحمیات که از زهر حیوانی پیدا میشوند لازمه میباشند وحمیات متولده از زهر
نباتی اکثر دائره می باشند بالجمله یکی ازان حمی موسوم به ٹائیفس فیور ست وٹائیفس لغت انگریزی ست وآن مشتق ست
از ٹیفس لفظ یونانی که بمعنی دخان ست که از نار جدا می شود وایضاً بمعنی نقصان حواس و بدحواسی ست واین لفظ را
بقراط نام این حمی نهاده چه بنابر تشخیص بقراط دخان از بدن صعود کرده دران در دماغ هم می آید وبسبب آن درین حمی
هم نقصان حواس می یابد بالجمله تعریف این حمی آنست که ٹائیفس فیور حمی ست که همراه آن ضعف دماغ و بدن بحدی میباشد که بسبب آن مریض حس
کم میکند و همچنین احساس محسوسات هم کم وضعیف میشود وشاید بوتانیین این را مطبقه متواتره گفته باشند واز روز پنجم تا هشتم بثور
در بدن پیدا می شوند واز روز بروز این بثور تا یازده یا دوازده روز بر بدن موجود مانند چنانکه النسیان هرگاه در حمی
کثیر واقع میشود بدحواس گشته ادراک واحساس آن برای معانی وصور بسبب ذهنیت و بدحواسی کم میشود در حمی
هم بسبب ضعف و بدحواسی تعقل واحساس آن کم میگردد واین قسم حمی در بلاد بارده زیاده حادث میشود و در بلاد
حاره هندوستان دیده نمی شود ا لسبب سبب آن انبوه واجتماع مردمان کثیر در یک مکان که دران راه آمد ورفت
هوا کشاده نبود وبااین حال غذای جیده موافق خواهش بایشان میسر نشود تا اینکه از قلت غذا وکثرت مشقت
ضعیف شده زهر در بدن پیدا شود وازان این حمی پیدا گردد واکثر این حالت عارض میشود برای کسانیکه بسبب
خروج مخالف محصور وقلعه بند میشوند چه بسبب خوف اکثر کسان در یک خانه مجتمع میباشند واز نه رسیدن مدد
غذا از خارج بلد اکثر بفاقه کشی وخوردن غذای قلیل اوقات بسر میکنند واز ین سبب ضعیف میشوند واین سبب
پیدا شدن زهر واین حمی بطور اولی نیست ولیکن بعد پیدا شدن این حمی هوا که از بدن و دهن وبینی مریض خارج شده در
هوای محیط به بدنش می آمیزد و هوای مذکور را فاسد وپر از زهر میسازد وچون این هوای فاسد به بدن صحیح میرسد
ازان در خون صحیح هم این زهر پیدا وحاصل میشود وازان این حمی پیدا میگردد العلامات قبل از حدوث این حمی
اکثر علامات منذره آن یافته میشوند مثل اینکه در عضلات بدن درد و در بدن سستی وکمزوری یافته میشود واکثر

فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل شدن زهر در خون پیدا میشوند

کم میباشد و شب بخوبی خواب نمیکند و این حالت گاهی سه چهار روز قبل حمّی و اکثر یک روز یا کم از آن هم روز مانده لیکن
بر جلد قدری سردی محسوس میشود یا چنان برقوّی غالب میشود که از آن لرزه در اندام پیدا میشود و همراه برودت مذکوره
تهوع وقتی هم می آید و بعد آن تپ پیدا میشود و در یک دو روز درین تپ صعود زیاده پیدا میشود و بر چهره قدری
سیاهی و رنگ چشمان سرخ و حرکت اجفان قلیل و در سر درد و در حواس کمی و نقصان ظاهر میشود و آهسته آهسته این
تپ روز بروز زیاده میگردد تا اینکه جوش خون بحدی رسد که در تهرمامیتر سیماب از یک صد و دو تا یکصد و شش
درجه میرسد و جلد بدن بسیار گرم میباشد و نبض سریع و ضعیف بود و از سرعت در یک دقیقه از یکصد و پنجاه تا یکصد
و شصت بار حرکت میکند و بول درین تپ هرگاه تپ کم بود صاف و سفید میباشد و چون زیاده شود سرخ میگردد اما فاسفت
همیشه در بول زیاده میباشد و زبان خشک و لامع با قبض بود لیکن اسهال نفخ کم میباشد و شب خواب کم آید یا نیاید و درد
در اعضا و فقار ظهر زیاده میباشد بسبب متأذی شدن دماغ و نخاع از اذیت زهر که در خون حاصل شده و از روز پنجم
تا هشتم بثور بر بدن پیدا میشوند و رنگ آن مائل بسیاهی باشد و هرگاه بثور در یکجا مجتمع میشوند مثل دانه شاهتوت خرد
دیده میشوند و خاصه این بثور بر سینه و شکم زیاده ظاهر میشوند و چون انهارا مس کنند مخفی در بثور مذکوره یافته
میشود و اگر از انگشت عصر کنند سیاهی آن برطرف میشود لیکن بعد لمحه باز برنگ خود می آیند و تا یازده یا دوازده روز
میمانند و هرگاه مرض در ازدیاد آید بر زبان چرک و رنگ خاکستری غالب میشود و بر لب و لثه و لحمی که اندرون دندانها است
سیاهی غالب میشود و چون کمزوری باین حد رسد خواب زیاده آید و هذیان زیاده در کلام پیدا میشود بسبب
خرابی دماغ لیکن تا این حال اگر مریض را آواز دهند و متنبه سازند و هشیار کنند قدری جواب می دهد و هشیار میگردد
اما باز بیهوش میشود و از فرط ضعف چنان کمزور میگردد که بادنی حرکت او را غشی می آید و چون مرض بحد ازدیاد
و کمال رسد زبان سیاه میشود و آنچه سیاهی که بر لب و لثه و چهره بود بدرنگ و بدبو میشود و چرک میکس همبرن اعضای
مذکوره درین وقت متعفن و فاسد و خراب میگردد و درین وقت مریض بسیار بیهوش میشود و بر هیئت مستلقی افتاده
چشم و دهن کشاده و سر و دست و پا بزیر افتاده بود و لهذا زیبر مثل مریض مرض سرسام میکند و ارتعاد در عضلهای بعض
ظاهر بود و گاهی از سر ناخن لب خود را میکند و گاهی سر انگشتان را بر سینه و شکم خود میزند و تفحص میکند که اگر چیزی
بدست آید او را بگیرد بالجمله علامات خرابی دماغ و حواس موجود و ظاهر باشند و درین حالت بول و براز گاهی
بی اختیار بر خوابگاه خود میکند و گاهی بول محتبس میشود بسبب تشنج عضله مثانه و نبض چنان سریع و ضعیف میشود
که محسوس نگردد و تنفس بکمال آهستگی صادر میشود و آخر درین حال می میرد و انجام این مرض آنست که کم لایق یافتن صحت
است بدو صورت ازین حمی نجات می یابد یکی آنکه از روز دهم تا یازدهم زبان مریض رطب و تر میشود و تپ کم
گردد و عوارض رفته رفته بتدریج خفیف گشته زائل میشوند دوم آنکه گاهی از روز دهم تا بست و یکم درین حمی دفعةً بحران

قوله درین حمی دفعةً بحران میشود الخ بدانکه مراد از بحران اینجا بحران مصطلح یونانیین نیست بلکه مقصود آنست که ...

میشود خواه اسهال باشد یا ادرار یا عرق یا جریان خون از کدام جا دارد از ان و فقط صحت میشود و آنچه قابل مردن است گاهی درست
و چهار ساعت همی میرد اما این بسیار کم است و اکثر این است که از روز دوازدهم تا بیستم هلاک میشود و درین مرض بسبب اینکه
در خون زهر است امراض دیگر هم گاهی پیدا میشوند مثل سرفه و ورم ریه و ذات الجنب و گاهی چو سرکل پیدا شده در
ریه یا [illegible] موافق آن سرخ باد و خنازیر اکثر مرض پیدا میشوند گاهی ازینهم کمال تعفن و فاسد میگردد و گاهی ورم [illegible]
در [illegible] پیدا میشوند و اکثر ورم دماغ حادث میگردد ولیکن هرگاه در بیان این های امراض دیگر پیدا شوند درین وقت امید
[illegible] مریض نباید کرد [illegible] العلاج [illegible] اینست که غرض از علاج درین مرض آنست که تا مرض با بقای قوت
مریض تا منتهای خود رسیده زائل شود و از اعراض آن زیاده تکلیف بمریض نرسد زیرا که این مرض تا بجای خود رسیده
و مدت دور خود را کامل نکند از علاج زائل نمیشود و لهذا هرگاه مریض در ابتدای مرض نزد طبیب رجوع کند در اول
اول [illegible] کنند از قی و اسهال خفیفه و بهترین مقیات درین اپیکاکوانا و سفوف آنست [illegible] اپیکاکوانا
یک [illegible] اونس [illegible] آب نیمگرم نوشانیده بعد آن مقدار کثیر از آب نیمگرم نوشانند تا بسهولت قی آید یا سفوف اپیکاکوانا با
ایمونیا کاربوناس [illegible] بیست گرین در دو سه اونس آب نیمگرم حل کرده اول خورانند بعد آن آب نیمگرم نوشانند بمقدار
زیاده تا بخوبی قی آید یا مطبوخ گل بابونه هر قدر که خواهد بنوشانند تا معین برآمدن قی بسهولت شود و چون از آمدن
قی فراغ شود و طبیعت ساکن گردد مسهل خفیف نوشانند از قسم روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا [illegible]
پوڈر یا سفوف [illegible] کمپونڈ و بعد آن ادویه حامضه نوشانند که حموضت درین وقت مریض را خوش هم می آید و نیز البته
میگویند که درین تپ امونیا در خون زیاده پیدا میشود و حموضت دافع و قاتل آنست بسبب آن امونیا از قوت [illegible]
و خون بسبب آن صاف میشود پس باید که از مینورل ایسڈ مثل ایسڈ نائٹرک یا سلفیورک ایسڈ ڈائلیوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلیوٹ ایرومیٹک یا نائٹرو
میوریاٹک ایسڈ ڈائلیوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈائلیوٹ هر چه موجود و میسر شود و سلفیورک ایسڈ ڈائلیوٹ ایرومیٹک
و فاسفورک ایسڈ ڈائلیوٹ از همه بهتر اند لیکن از فاسفورک ایسڈ ڈائلیوٹ از بیست قطره تا سی قطره گرفته همراه سه چهار
اونس آب ساده آمیخته روزانه سه چهار بار موافق این مقدار بنوشانند و اگر مریض خواهد که بار بار شی حامض را
بنوشد موافق دو نسخه ذیل هر کدام را مناسب دانند درست کرده دهند که وقت تشنگی هر قدر که خواهد بنوشد صفه [illegible]
ایسڈ ڈائلیوٹ دو ڈرام [illegible] ایسٹ آف پوٹاس سه ڈرام شربت زنجبیل یک اونس [illegible] رقیق چهل اونس باهم آمیخته
نزد بیمار گذارند و هر قدر که خواهد بنوشانند که از ان تسکین تشنگی و تغذیه هر دو حاصل میشود و اگر بجای شربت زنجبیل در
بلاد حاره شربت نارنگی یا شربت لیموی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند بهتر و جائز خواهد بود ایضا له
فاسفورک ایسڈ ڈائلیوٹ سه ڈرام گلیسرین یک اونس [illegible] رقیق چهل اونس باهم آمیخته موافق نسخه سابق بنوشانند
لیکن واضح باشد که این نسخه برای ذیابیطس ترکیب داده شده لهذا در ان عوض شربت گلیسرین شریک کرده شده

وچونکه درین مرض هم نافع میشود لهذا اگر بجای کلسیرین شربت لیموی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند جائز باشد
وبرای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیمگرم از اسفنج یا پارچه که دران ترکرده بر بدن مالند بهتر است
اما اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن دران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر تیز بود پس دران باید که چادر کلان را
در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند و چون خشک شود باز در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر در استعمال آرند و آب سرد و سرکه و سپورٹ آف ایمونیا باهم حل کرده بر سر نهند و اگر سپورٹ آف ایمونیا یک یا
دو ڈرام و اسپرٹ رکتیفائیڈ سه چهار ڈرام یا هشت یا ده اونس آب ساده حل کرده پارچه سبک دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار متاذی و بیقرار میباشد و بنابران بعضی اطبای مجربین میگویند که درین وقت مریض را در آب گرم که گرمی آن
بحدی باشد که چون تهرمامیٹر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه از ان متصاعد شود سه چهار ساعت دارند و آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
مریض را با بقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
اما غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت حوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در نیست و چهار ساعت شیر یک سیر و دوا تار بنوشانند باینکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
ازان بنوشانند تا هضم شود و ازان ضعف برطرف گردد چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت نمود ظاهر کنند بهمین طریق شوربای لحم نوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض دانسته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب برانڈی یا هسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه ایمونیا کاربناس
یا آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود بعد یک یک ساعت والا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده پس تا ضرورت یا تقلیل در وزن واجب دانند همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول سفیده بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصه هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مدره بول بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از پٹاس سائٹراس و
پٹاس نٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و ازان گاهی مریض در عالم خواب هی میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و هم بکار

اعراض موذیه درین مرض ضرورست تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه تجویز آنست پس هرگاه خواب نیاید افیون
خورانند باین نحو که اول روزانه بعد چهار چهار ساعت نیم نیم گرین افیون خالص خورانند بعده وقت شب از یک گرین تا یک
نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص و بائی سالمس بخورانند و اگر لاکی کراد پیای سدی تیمسن
بست قطره و تنکچر پای سالمس سی قطره با آب ساده آمیخته نوشانند بهتر بود و بعضی اطبای تجربه میگویند که درین وقت
بهتر از تنکچر بائی سالمس دوای نیست پس اگر تنها دهند از سی قطره تا دو درام تنکچر بائی سالمس بنوشانند و کلورل هائیدریت
هم درین وقت بهتر است اما با احتیاط از ده گرین تا پانزده گرین بعد سه سه ساعت همراه آب ساده بنوشانند تا خواب آید لیکن برومائد
پتاسیم تنها نه دهند که آن قوت دماغ را کم میکند و از انجا که مریض هم درین مرض از استماع صوت اذیت میشود پس او را
شور و غوغا آنرا دور دارند و پنبه در گوش آن پر کرده دهند تا صدای بگوشش نرسد و چون اختلاط عقل و هذیان زیاده
شود برف ریزه ریزه کرده در مثانه گوسفند نهاده بر سر مریض گذارند و نوشانیدن این دوا بسیار درین وقت نافع ست
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل شست که اسم شان ڈاکٹر کریفس ست کیسی کامل بود نسخه سلوشن ٹارٹریٹ اینٹیمنی
بست قطره تنکچر اوپیای بست و پنج قطره آب کافور از نیم اونس تا یک و نیم اونس این دوا را بعد دو دو یا سه سه
ساعت موافق این مقدار نوشانند و هرگاه ارتعاد بدن و لقط از بستر و گرفتن از سر انگشتان جامه و غیره را
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلستر از تخم کتان درست کرده پس گوش نهند و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده بر تمام سر
پلستر تخم کتان نهاده تا هشت ساعت یا ده ساعت نهاده دارند تا قروح آبله پیدا شود که ازین تدبیر غشی و بیهوشی
رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میماند و از ان مریض در کمال
اذیت میباشد درین حال از ضرب سر انامل بر مثانه و از مثانه ممتلی از بول در یافته قاثاطیر انداخته اخراج بول نمایند
و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا سرسام بسبب ورم مجاری هوا عارض شود پس انچه علاج مختص در امراض مذکوره
که مستقلا ثبت اند کرده میشوند آنها را العمل نیارند بلکه تقویت و تغذیه مریض در هر حال ملحوظ دارند و برای آن شراب
وائین یا نوشانند و شیر و شوربای لحم خورانند و برای امراض مذکوره روغن تارپین بر پارچه پاشیده بر سینه
جائیکه آفت ست بندند یا پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و نهادن پولتس از تخم کتان بر سینه درین
وقت از همه افضل ست و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه بر هیئت استلقا افتاده
میماند ازین سبب اکثر قریب سرین و بر قطن و ظهر زخمها پیدا میشوند که از ان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه
نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه ملاقی فرش ست سرخی ظاهر شود باید که فورا وساده نرم مثل وساده
هوائی یا فرش آبی که در ولایت ساخته میشود و در ان گوها ساخته میباشند بر ان مریض را خوابانند تا محل

سرخی دیگر باشد و غیره جاهای دیگر که صحیح ست افتد و جاییکه سرخی پیدا شده از آفتاب محفوظ باشد و اسهال که سرخی پیدا شده
بر آن سرکه و آب ساده یا شراب برانڈی و آب ساده بار بار بر جلد طلا سازند تا از ان در جلد قوت آید و اگر
بحد زخم رسیده باشد بر ان موم روغن که هم ساده است یا مرهم اوکسائید آف زنک نهاده یا ریشم آلوده بران
چسپانند و باید دانست که درین مرض خاص بسبب شدت ضعف اکثر مریض بحدی میرسد که یقین بقرب موت
آن کرده میشود لیکن با وجود شدت اعراض و زیادتی ضعف آن نشر سد دست از علاج باز نکشند و تا دوام که زنده است
امید حیات آن داشته ملتزم علاج و تدبیر آن باشند زیرا که گاهی مریض با شرف بر موت باز دفعةً رجوع بسوی صحت
مینماید و قوت در بدنش عود میکند و هذیان بر طرف میگردد و زبان نرم و کناره های آن صاف میشوند و تمامی
اعراض بر طرف شده صحت می یابد فقط ۔ فصل ششم در انترک فیور و آنرا از قسم تائیفائد فیور
میگفتند یعنی تپ مشابه تائیفس فیور اما فی الحقیقت مشابه آن نیست چنانکه از ذکر اسباب و علامات واضح
خواهد شد و عدم مشابهت آن از تائیفس فیور از سی سال ظاهر و ثابت شد پس این اسم مناسب ست و گاهی این را
ایبڈومنل تائیفس فیور بفتح الف و سکون بای موحده و ضم دال هندی و سکون واو و کسر میم و فتح نون و سکون
لام هم نامند یعنی تائیفس بطن چه ایبڈومنل یعنی شکم ست و چون اذیت و شدت اعراض درین حمی در شکم زیاده
بود لهذا باین نام موسوم ساختند و گاهی این تپ نام کرده میشود بپایوجینک فیور بفتح بای موحده فارسی
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
نون و سکون کاف یعنی تپی که از عفونات اشیای عفنه پیدا میشود اما اسم انترک فیور از همه اولی ست چه وجه
فساد امعا درین حمی ضرور میباشد و در عرف اطبای حال انگلستان هم همین اسم مستعمل ست یعنی حمی که بسبب
فساد پیچ کس هیمبرن امعا پیدا شود و زیاده اثر زهر درین بر پیچ کس هیمبرن امعا میرسد بالجمله انترک فیور تپی ست
که همیشه لازم بود همراه آن درد شکم میباشد و خاصه بمقابل و قریب سر استخوان در کنج شکم درد و آواز شبیه هوا
عند الغمز محسوس میشود و هم با این حمی اسهال هم میباشد و در غده های صغار پیچ کس هیمبرن امعای صغار ورم
پیدا میشود خصوصاً در غده موسوم به پای یرس گلانڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و کسر کاف فارسی و فتح لام و سکون الف و نون و دال ساکنه
ضم ورم میباشد و در میان روز هشتم و دوازدهم درین حمی بثور بر سینه و پشت و پهلو و شکم ظاهر میشوند
و گاهی به اطراف هم یافته شوند و این بثور از روز ظهور تا چهار یا پنج روز زائل میشوند و بثور دیگر پیدا میشوند
و شاید که از حمی مطبقه متناقصه مصطلح یونانیین مراد همین حمی بوده باشد السبب سبب آن رسیدن زهر مسموم
در خون ست که بذریعه آب و طعام یا هوا در بدن وارد شده با خون می آمیزد و دخول این زهر بصورت مختلفه ممکن است

یکی آنکه فضول انسان صحیح مثل براز جای متعفن و فاسد شده از ان ابتدائ این زهر پیدا شود دوم آنکه غساله لحم یا قطعه لحم جای
افتاده متعفن و فاسد گردد و از ان هم این زهر پیدا میشود بطور ابتدائی سوم آنکه مریض این حمی جای براز کند و بران
آب جاری شده در چاه یا چشمه افتد یا بعد براز برای تطهیر در چشمه رفته تطهیر کند و از ان زهر آن در چشمه افتد یا ظروف این
مریض که زهر آلوده از فضله آن باشد در چاه و چشمه انداخته شوند و از ان زهر در آب آید و این آب را انسان صحیح نوشد
یا حیوانات شیردار از ان آب نوشند و زهر مذکور در شیر آنها آید و شیر را شخص صحیح نوشد و از ان در بدن صحیح حاصل میشود
بالجمله باین صور و امثال آن این زهر حیوانی در بدن انسان می آید و باید دانست که این مرض باشخاص حدیث العمر
زیاده عارض میشود و اغلب آن در کثرت جوانان را می شود و پیران و کسانیکه از عمر چهل سال متجاوز شده اند باین مرض
کم مبتلا میشوند و چنانکه در تائفس فیور زهر از بدن براه مسام و عرق خارج شده در هوای محیط بدن مریض می آید و از ان
بدیگران میرسد درین مرض زهر فقط از جانب امعا بذریعه براز از بدن خارج میشود و لهذا تعدیه این مرض از مریض
به بدن صحیح اکثر از بوی براز میشود چه این زهر از براز مریض جدا شده در هوا می آید و از هوا در بدن صحیح رفته با خون آمیزد
نه از هوای محیط بدن علیل چنانکه در تائفس فیور بود العلامات اول علامات منذره آن چنان بسهولت و خفت شروع
میشوند که مریض هم نداند و بهر کسی ابتدای آن ظاهر نمیشود لیکن الاعراض مثل اینکه بدن اول از مشقت قلیل هم مانده میشود
و بیمار بسبب آن متعجب میگردد و میگوید که مرا چه شده است که امروز از ادنی مشقت مانده شدم و هم از تحریر و کردن کار
معتاد خود مانع متاذی میشود و کار کردن خوش نمی آید و قدری دردسر ماند و بعض از اعتدال و صحت قدری مایل
بحرارت میشود من بعد در عضلات بدن قدری درد محسوس گردد و روزانه بار بار گاهی قدری سردی گاهی گرمی در بدن
ظاهر میشود و در شکم قدری اذیت محسوس شود و بعد آن یک دو بار اسهال میشود بعد وجود این علامات منذره تپ پیدا
میگردد و روز بروز این تپ آهسته آهسته زیاده میشود و همراه آن اسهال هم زیاده میگردد تا اینکه روزانه از چهار
تا شش بار نوبت باسهال میرسد و اسهال برنگ زرد و با صفرا می آید و گاهی برنگ خاکستری باشد و اکثر صورت
و رنگ آن چنان معلوم میشود که گویا دال مٹر را رقیق پخته اند و دران جسمی مثل دال پخته محسوس گردد لیکن عفونت دران
زیاده بود و شاید این حالت تا یکهفته مانده و تا این حال مریض لائق نشست و برخاست و حرکت میباشد و بعد آن
که هفته ثانیه شروع میشود و در اعراض شدت ظاهر گردد و در یک دقیقه نبض تا یکصد و بست مرتبه حرکت میکند و سیماب در
تهرمامیٹر تا یکصد و شش درجه میرسد و ضعف و کمزوری آنا فانا زیاده میشود و در شکم نفخ ظاهر گردد و بمقابل سر
استخوان ورک در شکم درد و از جسم بوی آب و هوا محسوس میشود و زبان خشک گردد و گاهی مثل زجاج بر زبان خشکی وغیره
میباشد و گاهی در وسط زبان چرک و بر کناره ها و سر زبان سرخی نمودار بود و چون جلد بدن را درین هفته ببینند
از بعد هشتم در میان دوازدهم مثل کوچک علیحده علیحده از بست عدد تا سی عدد بر تمام جسم دیده شوند و رنگ این

بثور گلابی میباشد و قدری این بثور مرتفع و سر برآورده میباشد. اما منتی دران نبود چنانکه در بثور تا نفس فیور بود
و از غمز کردن این بثور بالتمام زائل نشود بعد زوال اثر غمز فوراً ظاهر میشوند و این بثور سه چهار روز مانده زائل گردیده دیگر
بثور در جای دیگر پیدا میشوند و این حالت زوال و ظهور بثور از روز هفتم تا بستم یا بست و یکم میماند برین منوال که بثور سابقه
زائل میشود و بثور دیگر پیدا میشوند و چون هفته ثالث شروع شود مرض بحد ازدیاد و کمال رسد بر لب و زبان و لحم اندرون دندان
سیاهی ظاهر میشود و درین وقت مریض بیهوش افتاده باشد و اختلال و هذیان در کلامش پیدا میباشد. اما هرگاه او را
آواز دهند و هشیار کنند جواب صاف دهد و شیر و آب اگر دهند می نوشد و میگیرد و باز بیهوش میشود و این تپ اول
روز کم و قریب شام زیاده میشود و اما اگر قریب شام کم شود و اول روز زیاده گردد این را دلیل ردی و علامت
موت باید شمرد و طحال درین مرض عظیم و متورم گردد و در هفته ثالث نفخ شکم زیاده میشود و اسهال کثیر گردد و همراه اسهال
درین هفته خون هم می آید و سببش درین وقت آنست که گاهی از اجتماع خون در میوکس ممبران امعای صغیر کاهی کرم منفجر
میشود و یا درپایی پرس گلاند کدامی رگ شق شده زخم پیدا گشته خون می آید و از آمدن خون و شدت اعراض ضعف و
کمزوری و هذیان در مریض زیاده میشود و بیهوشی و غشی و ضعف نبض آناً فاناً زیاده شده درین شدت یا مریض میمیرد
یا بشرف موت شده باز خفت در اعراض ظاهر شود و رجوع بسوی حیات و صحت میکند و تا اینجا آنچه علامات این تپ
نوشته شده باعتبار کثرت اند و در بعضی مرضی درین علامات اختلاف هم یافته میشود بطور شذوذ و ندرت الحاصل آنچه
علامات نوشته شده اند در همه مریضان این تپ برابر یافته نمیشوند بلکه در بعضی مریضان زبان صاف و رطب میباشد
و گاهی در کدام مریض غثیان و قی بکمال شدت میباشند و گاهی در کسی اسهال از اول کثیر میباشد و گاهی در کسی قی و
اسهال هر دو نباشند یا بسیار قلیل بوند و گاهی در کسی قبض شکم زیاده میباشد و گاهی بثور که خارج میشوند چنان کوچک
بوند که محسوس نمیشوند و گاهی مطلقاً بثور یافته نمیشوند و چون اختلاف در وجود بعض علامات یافته میشود پس
درین وقت اشتباه واقع میشود که حمی رئینت فیور ست یا انترک فیور و بسبب آن تشخیص دشوار میگردد پس
درین وقت جمله علامات را جمع کرده غور نماید که اگر بعضی از ان نباشند بعض دیگر خواهند بود مثلاً اگر بثور نباشند
نفخ و درد شکم و آواز آب و هوا که بمقابل سر استخوان ورک در شکم می آید موجود خواهند بود و بوی بد در اسهال موجود خواهد بود
و یا اگر بثور نباشند اسهال خواهد بود و اگر اسهال نباشد بثور خواهند بود بالجمله اگر بعض علامات مفقود شوند بعض دیگر
موجود خواهند بود و از ان مرض متشخص خواهد شد و گاهی این مرض چنان قلیل میباشد که مریض کار و بار بخوبی میکند
و به پلنگ نمی افتد و این وقتی ست که زهر قلیل باشد و گاهی در ابتدای هفته اولی اعراض بشدت میباشند و در هفته
ثانیه کم میشوند و گاهی در ابتدا قلیل و ضعیف بوند و در هفته ثانیه زائد و قوی میشوند و گاهی از روز هشتم تا چهاردهم
خفت بین درین مرض ظاهر میشود و اینهم وقتی ست که زهر قلیل باشد و اگر زهر زیاده میباشد از بست روز تا سی روز

ودرین تپ خفت ظاهر میشود و گاهی ازین هم زیاده مدت در شدت مرض منقضی میشود و زمان اختلاط درین مرض طویل
میباشد و اعراض آهسته آهسته زائل میشوند و نبض بتدریج در طول مدت باعتدال خود می آید و گاهی بعد زوال
مرض در زمان نقاهت این مرض باز عود میکند اما عود کردن درین تپ خفت اعراض و قلت مدت ضرورست
واین مرض اکثر یکبار در تمام عمر عارض میشود چنانکه تا یفس فیور هم یکبار در تمام عمر پیدا میشود و گاهی درین تپ
همی امراض دیگر هم پیدا می شوند و زیاده از همه پریٹانیٹیس یعنی سرفه که بسبب ورم پیوکس ممبرن مجاری هوا
میشود پیدا میگردد و گاهی یرقان هم حادث میشود و غالبا حدوث آن بسبب ورم میوکس ممبرن امعای اثنا عشری هم
میوکس ممبرن مجری صفرا آرنده میباشد و گاهی درین تپ ورم غشای آبدار البطن که مثل خریطه بر جمیع احشاست
پیدا میگردد و آن بدو سبب میشود یکی آنکه ورم معای صغیر موسوم به صائم تا غشای آبدار میرسد دوم آنکه غده
موسوم به پای پرس گلانڈ بسبب حدوث زخم منثقب گردد و از پیدا شدن روزن در آن براز و غیره آنچه در معا بود
از ثقبه مذکوره خارج شده و بذریعه غشای آبدار افتد و بسبب آن در غشای مذکور فساد و ورم پیدا شود و گاه
ورم این غشا بسبب منثقب شدن غده های پرس گلانڈ پیدا شود بلغت انگریزی آنرا پرفوریشن بفتح بای موحده و فا
وسکون رای مهمله و فتح فاو کسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه وسکون نون یعنی سوراخ مینامند و نوبت منثقب شدن
غده مذکور اکثر بعد سی یا چهل روز درین تپ میرسد و قبل ورم این غدد که منه و غده بسبب ورم فساد بلاثم و ضعیف شود
و زخم عمیق گردد اما گاهی بعد هشت یا ده روز هم ثقبه در امعا پیدا شده و ورم غشای آبدار حادث میشود و این وقتی است که زخم
قوی و ورم و درد زیاده بود و خون کثیر در اسهال آید و گاهی با وصف خفت اعراض دفعة سوراخ در امعا پیدا میشود و قبل
آن علامات منذره ثقبه مثل نفخ یا دقی نفخ شکم و درد زائد در امعا و آمدن خون کثیر در اسهال ظاهر نمی شوند اما هرگاه ورم
غشای آبدار شروع میشود دفعة بیماری افتد و جلد بدن آن سرد می شود و قی می آید و ضعف دکمزوری فورا
غالب میشود و انخراط وجه و سیاهی رنگ بدن و ناخن و حلقه سیاه گرد چشمان و سیاهی زبان ظاهر میشود و شکم
منتفخ میگردد و تنفس سریع میشود و مریض فقط بذریعه سینه تنفس میکند از اعانت پرده شکم تنفس نمیشود و شکم
همراه منبسط و منقبض نمیشود و مریض پاها بسوی شکم کشیده میدارد و در شکم درد شدید میباشد و عرق بارد
می آید و نبض بسیار سریع و دقیق و صلب میباشد مثل تار این و ضعف و کمزوری آنا فانا زیاده میشود تا اینکه مریض
می میرد و گاهی بعد این همه حالت اعراض خفت ظاهر میشود و رجوع بسوی صحت میکند العلاج اول در ابتدا
مرض قی کنانند از مثل ایپکاکوانا یا از سفوف آن چنانکه در تا یفس فیور نوشته شده اما اگر خود قی آمده باشد درین وقت
مقیات مذکوره ننوشانند بلکه عوض آن ادویه حابسه قی دهند مثل بسمته و هائیڈ روسیانک ایسڈ دایلوت تنها یا مجموعا
یا انج از گرین بسمته و سودا اسقوفا نوشانند و اگر هائیڈ روسیانک ایسڈ دایلوت دو سه قطره و بسمته دو سه گرین همراه

سلوشن مارفیا که از هشت قطره تا ده قطره بوده باشد در آب ساده که تا دو اونس بود بنوشانند درین وقت بسیار مفید میباشد و همچنین اگر خود اسهال باشد مسهل نخ دهند و اگر قبض باشد بعد فراغ از آوردن قی مسهل لین مثل روغن بید انجیر قابل المقدار تا دو یا سه دراهم بنوشانند یا دو ن لفور د میگنیشیا از نیم اونس تا یک و نیم اونس بنوشانند و اگر عوض مسهل در حالت قبض بردادن حقنه آب گرم اکتفا کنند بهتر بود و من بعد تدبیر تسکین جوش خون نمایند چنانکه در تائفس فیور نوشته شده لیکن چونکه درین حمی جوش خون نسبت تائفس فیور گاهی زیاده میباشد تا اینکه گاهی سیماب درین حمی در تهرما میتر تا یکصد و هفت درجه بالا میرود و درین وقت جلد بدن بسیار گرم بود و هذیان و قلق زائد باشد و خوف هلاکت مریض قوی بود لهذا درین وقت بهتر نیست که در حوض کلان یعنی آب گرم که حرارت آن تا نود درجه باشد پر کرده مریض را از پلنگ بر چادر گرفته چند کس در آب مذکور اندازند بنحوی که بدن در آب باشد و سر از آب بیرون دارند من بعد آهسته آهسته آب سرد در ان انداخته باشند تا سیماب بتهرما میتر تا شصت و پنج درجه فرو آید و دیگران بر سر آب سرد ریخته باشند و بر این حالت چندی مریض را در آب مذکور دارند که در تهرما میتر که در بغل مریض باشد سیماب بر یکصد و دو درجه آید یا مریض از سردی شکایت نماید آن زمان مریض را از آب برآورده خشک کرده لباس پوشانیده بر پلنگ خوابانند از این تدبیر اکثر دیده شده که بعد برآوردن مریض از آب حرارت در بدنش رفته رفته کم میشود تا آنکه سیماب بر صد درجه میرسد و این قلت حرارت گاهی تا دو ساعت باند و از ان مریض را راحت میرسد و بعد دو ساعت اگر بخار زیاده هم شود لیکن تا یکصد و شش یا یکصد و هفت نمیرسد بلکه تا یکصد و سه یا یکصد و چهار درجه زیاده شده متوقف میشود و اگر بعد آن از یکصد و چهار هم زیاده شود باز در آب مذکور اندازند و بعضی از ڈاکٹران حرمن همین تدبیر در علاج این حمی اکتفا میکنند و روزانه دو سه بار این تدبیر را بعمل می آرند و چون از تدبیر تسکین جوش خون فارغ شوند متوجه بسوی تدارک اعراض موذیه شوند پس اگر اسهال کثیر باشد یا در ان خراطه یا خون آمده باشد درین وقت افیون خالص یک دو گرین در آب ساده حل کرده قدری ارارو ٹ با آن آمیخته از ان در مقعد زراقه سازند تا در اسهال مستقیم رود و اگر وقت آمدن اسهال درد و پیچ و جوش و اذیت در معای مستقیم زیاده یافته شود قبل استعمال این زراقه حقنه از آب گرم که در مقدار از دوازده اونس تا شانزده اونس باشد داده معا را صاف کرده بعد آن زراقه و حقنه دهند و هرگاه نفخ شکم زیاده بود همراه افیون مذکور روغن تارپین از بیست قطره تا سی و پنج قطره آمیخته زراقه نمایند و اگر این تدبیر کافی نباشد دوای حابس اسهال از طرف دهن بنوشانند و از ادویه حابس اسهال درین وقت بهتر از گالک ایسڈ و پلمبای ایسٹیس دوای نیست پس ده وازده گرین گالک ایسڈ همراه پنج گرین ڈوورس پوڈر بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند یا پلمبای ایسٹیس پنج گرین و افیون خالص نیم گرین همراه اکسٹرکٹ جنٹین آن قدر که دو سه گرین باشد حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت یک یک حب از این بخورانند

وهرگاه هذیان وعلامات ضرر دماغ موجود باشند افیون از این نسخه ساقط کنند و ڈوورس پوڈر هم نه دهند وهرگاه خون در
دست ها زیاده آید درین وقت پارچه باب سرد ترکرده یا قطعه برف بر شکم نهند خصوصا جائیکه غده موسوم پاتچس گلاند تا
وآن موضع قریب سر استخوان ورکی جانب راست شکم ست پس اینجا قطعه برف زیاده نهند زیراکه یقینا خون زائد از زخم
همین غده می آید وهرگاه بول قلیل یا سرخ رنگ آید درین وقت مدرات بول نوشانیدن نافع ست پس از پتاس اسیتاس
وپتاس نتراس وپتاس سائٹراس وپتاس بای ٹارٹراس هر انچه موجود باشد فرادا یا مجموعا نوشانند وهم هرگاه خون در
اسهال زیاده آمده باشد نوشانیدن پلنبای اسیٹٹس همراه افیون ساده خیلی مفید ست واگر سلفیورک اسیڈ ڈایلیٹ را همراه
افیون درین وقت نوشانند هم بسی نافع ست واگر روغن تارپین از بست قطره تا سی قطره همراه قدری سپرٹ ناٹرک ایتهر
حلکرده با یک و نیم اونس آب ساده بنوشانند برای حبس خون درین علت مفید بود وچون نفخ شکم زیاده باشد
پس برای کم کردن آن فلالین باب گرم ترکرده فشرده روغن تارپین بران پاشیده بر شکم به بندند واگر ازین فائده ظاهر نشود
واذیت نفخ زیاده موذی باشد حلتیت سه چهار گرین با یک دو اونس آب ساده حلکرده در معای مستقیم بذریعه زراقه رسانند
وگاهی همراه افیون خالص روغن تارپین درین وقت نوشانند بنحویکه برای حبس خون نوشته شده تا نفخ کم شود وچون
درد شکم زیاده گردد وشبه پیدا شود باینکه ورم غشای آبدار پیدا میشود درین وقت تا بقای درد واذیت شکم بعد دو
دو ساعت افیون خالص از یک گرین تا دو گرین بنوشانند وهم درین وقت بلاڈونا دو سه گرین وافیون خالص
پنج گرین در آب حلکرده پارچه سفت دران ترکرده بر شکم چسپانیده بالای آن پولٹس رقیق از تخم کتان درست ساخته
بر شکم چسپانند واگر عوض این هر دو از آب پوست خشخاس بر شکم تکمید نمایند کافی و نافع ست وبرای دفع تهوع اسپه
انچه در ٹائفس فیور نوشته شده اینجا هم بکار آید و زیاده از ان استعمال برومائیڈ پتاس از سی تا چهل گرین درین
تپ بسیار مفید ست وبرای تسکین عطش انچه در ٹائفس فیور نوشته شده مفید ست لیکن آشامیدن درین مرض نوشانند که
ملین طبع ست عوض آن در نسخه های مرقومه در ٹائفس فیور آب ساده داخل ساخته بنوشانند وهرگاه ادویه از قسم کهاره
مثل سوڈا یا پتاس یا ملینهای اسیٹیٹس نوشانند اشیای حامضه مثل سلفیورک اسیڈ نه دهند ودر امر غذای این مریض
اهتمام کثیر ضروریست زیراکه از ادویه درین مرض امید حیات نیست بلکه انچه امید ست از اغذیه ست که تا بذریعه تقویت
آن مریض تا آخر زمان این مرض رسد پس باید که پرستار همواره نزد مریض مذکور موجود باشد وهر وقت نگران حال
آن ماند زیراکه حال این مرض هر وقت یکسان نمیباشد بلکه بساعات وآنات مختلف میشود پس اگر به بینند که تشنگی زیاده
است آب ساده نوشانند واگر به بینند که ضعیف شده وخواهش غذا دارد بار بار غذا قدری قدری بخورانند وچونکه درین مرض
زخم در معا میباشد لهذا اگر غذای غلیظ دهند مضر میشود واگر کدام غذای رقیق که تغذیه دران کم بود نوشانند تلافی ضعف
از ان نمیشود لهذا بهترین غذا درین مرض شیر ست بهر نحو که ممکن باشد تا حصول صحت آنرا بار بار بنوشانند واگر از شیر مریض

نفرت کند و در قی دفع شود یا در معده هضم نشود و پاره پاره شده در اسهال برآید عوض آن ده دوازده ساعت
آب گوشت یعنی یخنی بنوشانند و باز بعد آن شیر همراه آب آهک یا همراه آب ولایتی بنوشانند اگر بعد آن هضم شود بهتر
والا بعد آن باز آب یخنی همراه ارارروت آمیخته بنوشانند و بعد چند ساعت باز شیر بنوشانند که جمله اعتماد صحت و امید
حیات بر شیر است و باید دانست که گاهی شیر خام موافق مزاج نمیشود بلکه پخته آن بخوبی هضم میشود پس امتحان آن
نمایند و بهر نحو که هضم شود نوشانند و گاهی شیر را جوشانیده وقت برآوردن جوش در شیر اپیزن گیلاس که دوائی ست
که آنرا از غشای خریطه ماهی کلان که در آن هوا میماند میسازند و مثل صمغ مهیا شده از دکان بکار راهم گرفته در نیم آثار شیر جوشانیده
انداخته باز جوشانیده صاف نموده می نوشانند پس این شیر بخوبی در معده هضم میشود پس این نحو نوشانند و هرگونه که باشد
شیر را نوشانیده باشند و اگر پنکریاتک اسنس را همراه شیر آمیخته بنوشانند هم بخوبی هضم شیر میگردد و به همین تدبیر اکتفا
کنند تا اسهال بند شود و زبان صاف و نرم و حرارت از بدن دفع گردد و نبض باعتدال آید پس بعد آن برنج پخته
با شیر یا با لحم مرغ که پخته ساخته باشند یا همراه لحم ماهی پخته برنج پخته آمیخته بخورانند و بعد آن رفته رفته بر غذای معتاد و طعم
آرند و تا وقتی که صحت کلی نشود و قوت اصلی در بدن عود نکند مریض را بر پلنگ دارند و امر فرمایند که زیاده نقل و حرکت
نکنند و الا ضعف زیاده پیدا خواهد شد و بعد زوال مرض علاج تقویت بدن از نوشانیدن مطبوخ بارک اول نمایند
و بعد آن تنکچر اشتیل و کنین زیاده نوشانند یا قرص آیت کنین سائیتراس نوشانند و بعد همه روغن جگر ماهی بنوشانند تا قوت
اصلی در بدن پیدا میشود فقط. **فصل هفتم در سری برو اسپینو فیور** سری برو اسپینو بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی
و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون
و سکون واو لفظ مرکب است از سری برو و اسپینو سری برو بمعنی دماغ و اسپینو بمعنی نخاع است یعنی بخار دماغ و نخاع و این حمی هم از جمله حمیات است
که از حاصل شدن زهر در خون پیدا میشود و هم این تپ از امراض وافده موتان است و هم از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد و این بیماری
هم جائیکه پیدا میشود بزودی اکثر کسان آن مبتلا میشوند و همراه آن فساد و ورم در دماغ و نخاع پیدا شده و این حمی بدترین اقسام حمیات است که بهمین حیات
انسان است و گاهی مریض مبتلای آن در بیست و چهار ساعت هلاک میشود اگر تا هفته یا زیاده از آن زنده ماند در تشنج هم شود بر جسم و فخذین و گاهی وجه ظاهر شود السبب
آن بخوبی معلوم نیست غالباً بسبب فساد هوا پیدا شده باشد اما جائیکه مجمع ناس زیاده بود آنجا زیاده میشود العلامات در صحت
دفعةً لرزه قلیل معلوم شده دوران سر پیدا میشود و بر پیشانی درد ظاهر گردد و غثیان و قی غالب میشود و هیچ
ساکن نمیشود خصوصاً در وقت خلای معده شدت آن زیاده میگردد و در کثرت و شدت بحدی رسد که اگر این قی
شائع نباشد بیمار و بینندگان مریض را شبهه پیدا میشود که کسی زهر خورانیده است پس بعد آن قدری حمی
و داغ و بدن پیدا میشود از اجتماع خون در دماغ و همراه آن بر محل قفا و بر فقار ظهر قطعه درد ظاهر گردد و سبب
آن متورم شدن غشای دماغ و نخاع باید دانست و در تمام بدن بالعموم یعنی در عصبی درد پیدا میشود یعنی

جا بجا در بدن دفعةً و نزد از جانب برخیزد و در جمله بدن یا در عضوی سیر سد چنانکه از صدمه برق یا از غرزابره که دفعةً
در بدن خلانند درد و اذیت میشود خصوصاً در شکم این درد زیاده و بار بار میشود و بسبب متاذی شدن پچهی
ثیشاک از ورم دماغ و در جلد بدن درد محسوس میشود و تا اینجا اجتماع خون در دماغ میباشد و بسبب آن در بعض
اغشیه دماغ ورم شروع شده باشد و بعد آن نخاع و دماغ متورم میشود و درین وقت درد سر عام یعنی در جمیع اجزای
راس درد شدید بسبب ورم دماغ پیدا گردد و عضلات گردن سخت شده صورت خاص کرا از ظاهر میشود و مریض بعد
مریض غافل میشود گویا در حالت خواب است و هذیان و علامات اختلال عقل پیدا می شوند لیکن درین حالت هم
از شدت اذیت او را بجایا بار بار بر پلنگ خود می جهد و آواز میکند مثل فریاد و آواز دهند و از درد دشوار می شود
بسبب اینکه پچهی ثیشاک از فرط اذیت ضعیف و مسترخی شده و بعد آن استرخای عام بدن پیدا می شود این
وقتی است که دماغ و نخاع ضعیف و بیکار شوند پس مریض مثل مرده افتاده باشد و بول و براز بی اختیار می شود
بعد آن مریض گاهی در بیست و چهار ساعت با ظهور این علامات می میرد اگر زهر قوی و کثیر بود و اعراض بسیار
شدید بوند یعنی در مدت بیست و چهار ساعت جمیع این علامات هم ظاهر میشوند و مریض هم هلاک میگردد و اگر
این علامات زیاده شدید نباشند تا دو چهار روز زنده میماند و اکثر این مریض در میان روز دوم و پنجم می میرد و اگر
بسلامتی و حیات ازین ایام متجاوز شود پس از بعد روز پنجم تا هشتم بثور و آثار بر جلد بدن پیدا میشوند پس اگر بثور ظاهر
شوند آنها مثل بثور حصبه یعنی سیزلز کو حاپ و سخت و سر بر آورده میباشند لیکن درین مرض رنگ جلد بدن مائل برصاصی
میباشد یا موافق بثور تائیفس میباشند لهذا گاهی آنرا اسری بروا سپینو تائیفس هم گویند و اگر آثار بر جلد افتند پس
آنها مثل آثاری که از رسیدن ضربه بر جلد پیدا شوند میباشند زیرا که اینجا بسبب کمزوری خون از عروق خارج شده
زیر جلد بدن مجتمع میشود و این آثار گاهی صغیر و گاهی کبیر و مدور خاصه بر شکم و فخذین میباشند و هرگاه بثور بروز
پیدا شوند پس مشابه میباشند از بثوری که در حمیات حاده بر شفتین و بینی و رخسار اکثر پیدا می شوند و آنرا بلغت انگریزی پیس
بفتح های هوز و سکون رای مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی آبله گرد نامند و گاهی در جلد اعضای دیگر
هم مثل یدین و دست وغیره جا بجا ورم مدور سرخ رنگ پیدا می شود بسبب آمیختن زهر در خون و گاهی همراه این حمی
امراض دیگر مثل ورم ریه و سرقه و ورم غشای بیرونی قلب و ورم امعا و ورم گرده پیدا میشوند و درین وقت این حمی
مرکب بود بالجمله از علامات مهلکه این مرض آنست که نبض زیاده ضعیف گردد و سر بسوی خلف کشیده باشد و عضلات
گردن سخت بوند و تشنج عام مثل صرع در بدن باشد و مریض بیهوش بود و بول و براز بی اختیار جاری باشند یا سفیده
بیضه در بول آمده باشد و رنگ جلد بدن رصاصی بود و مریض را نه خوف از مردن و نه امید آرزوی حیات موجود باشد
و ازدیاد دشوار بود بسبب استرخای عضلات حلق و مردمک چشم وسیع باشد و حس چشم چندان کم بود که اگر انگشت

دست کسی یا چشم دیگر بر چشم افتد پلک برای دفع اذیت حرکت نمیکند و بیهوشی و غشی چنان شدید بود که آواز شلیک پیدا نشد
و هرگاه بعد روز پنجم یا هشتم خفت در اعراض ظاهر شود و از دیاد سهل گردد و دردکه بطور لوراکیا در بدن زیاده میشد کم
گردد و حواس علیل صحیح شوند و هذیان و اختلال برطرف شوند اینها را از علامات بشره صحت باید فهمید و امید حیات باید کرد
چه ازین ثابت میشود که زهر قلیل بوده و اذیت بدماغ و نخاع کم رسیده امید است که باز قوی و صحیح شوند و این مرض وقت
شیوع خود گاهی در کدام سال قوی و زیاده مهلک میباشد مثل اینکه فی صد هفتاد یا هشتاد کس هلاک میشوند و گاهی
شدت و نکایت و اهلاک آن بطور متوسط بود مثل اینکه فیصد از مریضان پنجاه بمیرند گاهی مهلک بقلت میباشد
مثل اینکه فیصد چهل یا سی یا بیست کس از مریضان هلاک میشوند و چون مریض درین حمی بزودی میمیرد یعنی مثلاً در بیست
و چهار ساعت هلاک شود و بعد مرگ تشریح جسد کرده شود فقط ورم دماغ و نخاع یافته میشود و چون تا چهار روز زنده مانده بمیرد در دماغ و نخاع
ریم یافته میشود مثلاً بطون دماغ از ریم و خون ممتلی دیده میشوند و اگر از آن هم زیاده زنده مانده بمیرد دماغ و نخاع
لین یافته میشوند مثل دوغ **فتدارک العلاج** درین مرض نوبت ظهور نفع از علاج کم میرسد زیراکه مدت مرض
قصیر است خصوصاً که زیاده حاد در مدت قصوی و اکیوٹ باشد چه درین وقت مریض بزودی هلاک میگردد و مهلت
علاج میسر نمیشود چنانکه پیشتر در احکام آن مذکور شد اما اگر مهلت علاج باشد فصد گیرند و کیلومل خورانند و مسهلات
نوشانند از ادویه که در فصول سابقه مذکور شده‌اند و نزدیک مفید این اوراق بهتر آنست که در ابتدای این مرض اول
از نوشانیدن اپیکاکوانا قی کنانند و بعد فراغ از قی مسهل دهند از کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ یا میگنیشیا سلفاس
من بعد چونکه مرض قصیر المدت است و در خورانیدن کیلومل بطوریکه در خون رسد بعد مسهل مهلت کافی می باید و آن
از قصر مدت مرض میسر نمیشود و ملاک امر درین مرض رسانیدن آن در خون است تا ورم دماغ و نخاع را دفع کند پس
بهتر آنست که بعد مسهل مرهم سیماب را در بغل و پس گوش و در اربیه مریض خوب مالند تا بذریعه این اعضای خود
کیلومل در خون داخل شده ورم دماغ را مانع و دافع شود و آنچه ماده از ورم ریخته گردد پیش در اغشیه دماغ و نخاع
مجتمع شده انرا بنوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع بارک یا مطبوخ آن اخراج نمایند و صاف کنند تا دماغ
پاک شود و هم از ایوڈائیڈ قدری آرام به دماغ رسد و بفور مالیدن مرهم سیماب نوشانیدن این دوا شروع کنند
و انتظار و تاخیر نه نمایند زیراکه زمان مرض قصیر است و هرگاه ضعف و کمزوری زیاده باشد همراه این دوا امونیا
کاربناس یا ارکرده نوشانند و چون هذیان و حالت جهد و وثوب بالجمله علامات مانیا در بیمار یافته شوند درین وقت
نوشانیدن برومائیڈ پٹاسیم همراه ٹنکچر ہائی سائس مناسب مقام و مفید است و چون تشنج کزازی و در دلوراکیا شدت
کند درین وقت ادویه دافع تشنج و مسکن وجع نوشانند و بهترین ادویه این است صفت مارفیا اسیٹاس
ده گرین اٹروپیا سلفاس یک گرین در یک ڈرام آب ساده حل کرده از آن دو قطره گرفته بعد بشمل نشتر [illegible]

یا دوازده دوازده ساعت بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد گردن رسانند و اگر این امر میسر نشود افیون خالص و کونین بلا دو بار یعنی
کونین هر دو را باهم ساخته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت یا دوازده دوازده ساعت حسب ضرورت
به بیمار خورانند ایضاً سلوشن مارفیا از بست تا سی قطره و برومائید پتاسیم از پانزده تا بست گرین همراه آب ساده
بنوشانند و برای تسکین عطش اگر برف میسر شود قطعه آن در دهن مریض گذارند و هم برف را کوفته در مثانه گوسفند
انداخته بر سر و نخاع و فقار ظهر مریض نهند اگر متحمل این تدبیر شود و از آن ضرر به تشنج نرسد و اگر از نهادن آن دفعه تشنج
کم از زیاده شود استعمال آن ترک کنند و بر در دهن نهادن برف اکتفا نمایند و هر گاه قی و غثیان درین مرض زیاده شود
خورانیدن برف درین وقت زیاده مفید میشود ایضاً برای تسکین عطش آنچه نسخه های ادویه مسکن عطش در علاج حمی
تائفس فیور نوشته شده اند آنها را درین حمی هم وقت زیادتی عطش بنوشانند و اهتمام در غذای این مریض هم
ضرورست و بهترین غذا شیر گاو است که آنرا هر وقت موافق ضرورت نوشانند یا یکبار شیر و یکبار آب یخنی بنوشانند و اگر
کمزوری و ضعف زیاده باشد زرده بیضه خام یک دو عدد همراه شراب برانڈی که از یک دو ڈرام تا نیم اونس
باشد علاوه قدری نبات آمیخته بنوشانند اما باید دانست که مادام کمزوری و ضعف نشده باشد شراب و امثالها
ندهند و الا از آن جوش خون زیاده خواهد شد و اگر از شدت قی چیزی در معده از قسم غذا قرار نگیرد درین وقت
غذا را بذریعه حقنه در معا رسانند ترکیب نفیس برای رسانیدن غذا در شکم بذریعه حقنه گوشت بز را که در وزن نیم آثار باشد از آب
شسته همراه آب ساده و پانچ پاینت انداخته بجوشانند و چندان سازند تا آب بقدر یک پینت و نیم باقی ماند پس خوب مالیده صاف نموده
ازین آب از چهار اونس تا هشت اونس بگیرند و درین آب گوشت سفیده بیضه که آنرا البومین نامند بقدر یک اونس و شراب برانڈی
از نیم اونس تا یک اونس آمیخته نیم گرم کرده پس بذریعه حقنه در معا رسانند و در بست و چهار ساعت دو سه بار این غذا را
در شکم رسانیده باشند و اگر زودی از امعا بیرون آید قدری افیون خالص در شوربای مذکور علاوه کرده بذریعه زراقه در
شکم رسانند تا بسبب آن در شکم باقی ماند و از آن غذا بجسم رسد و بدن قوی گردد فقط. فصل هشتم در
ری لپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون
نون و کاف فارسی هم لفظ مرکب است و ری بمعنی بازبار مکرر و لپسنگ بمعنی افتادن یعنی بیمار درین تپ مکرر باین حمی بیمار شده
می افتد و این تپ عود میکند و هم ری کرنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و رای مهمله و سکون نون و تا
هندی بمعنی بازپیش آینده هم مینامند چه بعد رفع و زائل شدن باز دوره عود میکند و گاهی گاهی این تپ تا پنج روز یا هفت روز هم
میگویند زیرا که تا این مدت مانده برطرف میشود لیکن ری لپسنگ فیور به سبب عود مرض نامیده آنست چه بیمار اول باین مبتلا شده می افتد بعد صحت یافتن
بعدش باز بآن مبتلا شده می افتد و این قسم حمی در ملک هندوستان دیده کم شود بلکه در بلاد بارده جائیکه قحط سالی میشود و افلاس
زیاده گردد و بخوبی غذا به سکنه آن بلاد میسر نشود آنجا این حمی مثل تائفس فیور پیدا می شود السبب سبب آن قحط و نایابی

غلاظت و تنگی معاش است که بسبب آن غذای قلیل و ناموافق خورده میشود و بسبب آن فساد و خرابی در خون پیدا شده مثل تائفس فیور
پیدا گردد و چونکه این تپ هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و موثر در بدن صحیح میگردد لهذا هرگاه جای پیدا شود
در سکنه آن بلد عام میگردد و العلامات اول درین تپ درد و لرزه میشود و درد پیشانی در و عارض گردد و عضلات بدن در شکنند
و ضعف در بدن پیدا میشود چنانکه شان جمیع حمیات است پس تپ ظاهر شود و این تپ بسیار شدید میباشد و نبض دران زیاده سریع بود
حتی که در یک دقیقه یکصد و چهل بار حرکت میکند که بسبب شدت سرعت شمار آن دشوار بود و از جوش خون سیماب در تهرمامیتر
تا یکصد و پنج درجه میرسد و همراه آن جمله علامات که پیشتر بوده شدید میشوند و عطش بشدت میکند و روز سوم قی عارض میشود
و دران اول آنچه خورده باشد خارج شود بعده صفرای سبز برمی آید و از خروج صفرای اخضر چون حدت زیاده شود قی صفراوی
موسوم به بلیس ریمیتنٹ فیور پیدا گردد و طبع منقبض شود و بول برنگ سرخ یا زردی آید و هر رنگی که باشد در بول شدت میباشد
و گاهی یرقان هم دران پیدا می شود و اگرچه ظاهر نشود یا آثار خاص درین تپ مثل تائفس فیور یا انٹرک فیور لازم نیست اما گاه گاه
بر شکم و فخذین ورم موضع مشابه بود هم سرخی یا نمودار میشود و روز پنجم یا ششم هرگاه شدت اعراض به کمال رسد و حال بیمار بسی خراب باشد
و دفعةً مثل بحران هم قی و اسهال جاری گردد و یا در [illegible] عرق [illegible] اعراض ظاهر شود و فوراً تپ زائل گردد و در مدت ده دوازده ساعت
از ابتدای [illegible] عرق و جوش خون چنان کم میشود که سیماب از یکصد و پنج درجه تا نود و هشتم درجه که کم از درجه صحت است فرود
آید و [illegible] بعد آمدن عرق سیماب از نود و هشت درجه که درجه صحت است هم کم ماند و بعد دو سه
روز باز تا درجه صحت آید و روز چهارم یا پنجم از ابتدای مرض باز تپ [illegible] عود میکند لیکن این یک مثل سابق
نمیباشد بلکه در شدت اعراض و طول [illegible] و کمی به نسبت سابق میباشد و درین عود از روز سوم تا چهارم
در عرق شده تپ دفع میگردد و اکثر دورهٔ ثالث نمیکند و اگر کند از دورهٔ ثانی هم شدت و مدت آن کم میباشد
و گاهی این تپ هم مرکب میشود از مرض [illegible] الجیه و سرفه و ورم مفاصل یا وجع عضلات که آن دو ملازم
بود و گاهی دماسیل و وقتی ورم غده ها که زیر گوش و بالای گردن اند درین تپ پیدا میشوند و چون این تپ زائل [illegible] را
اقتضای [illegible] سقط میشود العلاج اول در ابتدائی [illegible] از مثل اپیکاکوانا بعده مسهل دهند از ادویه مسهله بارده که از قسم
کلوریات [illegible] مثل مگنیشیا یا سلفاس و سلفیت آف سوڈا و غیره و بعد آن ادویه حامضه مثل فاسفورک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ و میوریاٹک ایسڈ
و نائٹرک [illegible] ایسڈ و از این ادویه هرچه مناسب باشد با آب ساده چندان بیامیزند که تا ذائقه آب را ترش
گرداند پس این آب را وقت تشنگی بنوشانند و در [illegible] قطعه برف گذارند و اگر تپ زیاده حاد بود قطعه برف بر شکم و دماغ نهند
و آب برف نوشانند چادر را در آب سرد تر کرده دران مریض را بپیچند و چنانکه در انٹرک فیور برای تسکین [illegible] تپ نوشانید
بیارد و حوض مسی پر آب نوشته شده اینجا هم ازان وقت زیاده [illegible] بعمل آرند و اگر بعد مسهل قی باقی بود [illegible] نیم وزن
از وزن مقدار آن همراه آب نوشانند یا تپاس های کاربناس [illegible] کرده در آب حل کرده [illegible] ایسڈ ده دوازده قطره [illegible] علاوه

آب حل کرده پیس بعد ازو یا کمپا کرده بنوشانند و اگر از تپ قی بند نشود پلستر از خردل درست کرده بر معده گذارند و پانی رد سیپاک
ایسڈ ڈائلوٹ و سه قطره همراه اسپات بنوشانند و برای تسکین درد سر سرکه آب ساده حل کرده بر سر نهند یا قطعه برف بر سر گذارند و اگر
از تپ درد سر زائل نشود چهار زلو بر صدغین چسپانند یا حجامت بی شرط پس گردن نهاده بکشند تا خون بجانب مخالف جذب شود و
یرقان اگر از خود دفع نشود دائنر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ با آب آمیخته بنوشانند و ادویه مدره بول مثل پٹاس نٹراس یا پٹاس
ایسیٹاس و غیره بنوشانند و اگر درد سر هم زیاده باشد درین وقت نوشانیدن پٹاس نٹراس ده دوازده گرین بسیار مفید است
و برای دفع کردن درد اعضا افیون خالص و مرکبات آن یا کلورال ہائیڈریٹ یا برومائیڈ پٹاسیم موافق ضرورت نوشانند
اما کنین را در علاج این حمی منفعتی نیست شاید در آخر مرض برای تقویت مستعمل شود و مفید گردد و در غذای این مریض
شیر گاو و شوربای لحم یا ارارروٹ و غیره آنچه سهل الهضم باشد خورانند و هرگاه ضعف زیاده بود ادویه مقویه چاره
مثل ایمونیا کاربوناس یا شراب براندی یا پورٹ وین همراه غذا بنوشانند فصل نهم در یلو فیور این حمی هم از حمیات
لازمه است که بسبب پیدا شدن زهر در عفونات پیدا میگردد لیکن در هندوستان در بلاد مغربیه و شمالیه آن دیده نمیشود و آباد
بندرهای افریقا و امریکا در جائیکه قریب بحر است و شهرهای آن آباد اند در سکنه آنجا زیاده میشود و در ملک سیام هم زیاده
میشود لهذا قوم فرانس نام این مرض مال دو سیام مینهند یعنی مرض ملک سیام این مرض همیشه
در جائیکه در نشیب واقع است پیدا میشود و در جای بلند مثل کوه کمتر میرسد و در ملک که هوای آن از حرارت شمس تعفن زیاده و گرم
بلند نشود پیدا نمیشود و در ملک حار زیاده پیدا میگردد و از حرارت آنرا حیات و قوت حاصل میشود و از برودت
فانی و زائل میگردد و اسباب سبب آن بخوبی دریافت نشده این قدر دانسته میشود که هر جائیکه میشود در فصل حار
میشود و در فصل بارد رفع میگردد و از امراض متعدیه است و تعدیه آن بسیار قوی است خصوصاً برای کسی که از
ملک غیر در جای آید که آنجا این مرض شائع بود پس این کس زود تر در آن مبتلا میشود بسبب قوت تعدیه آن العلامات
اول علامات منذره حمی عموماً از قسم سقوط اشتها و اذیت و درد اعضا و درد سر یافته میشوند و از یک روز تا یک و نیم روز
این علامات یافته شده بعد آن دفعةً بدن سرد میشود و لرزه پیدا گردد و بعد آن بخار ظاهر میشود و هر قدر که زمان سردی و شدت آن زیاده
میشود همان قدر حرارت بدن از دو یا دفعاً ظاهر میگردد و هر قدر که سردی و لرزه کم بود حرارت هم بعد آن کم پیدا گردد و وقت
زیادتی حمی جوش خون گاهی از یکصد و شش درجه تا هفت درجه میرسد و همراه این حمی قی و غثیان زیاده میباشد
و هر قدر که قی و غثیان زیاده میشود درد اعضا زیاده میگردد و درد سر که درین تپ بود اگرچه در پیشانی عام بود لیکن
بر کناره هر دو ابرو جائیکه در خصوصا زیاده میباشد همان جا شدت این درد هم محسوس میشود و در چشمان سرخی
بود چنانکه در چشمان کسی که از خواب بیدار کرده شود سرخی میباشد و بر دور چشمان حلقه سرخ رنگ بر جلد معلوم میگردد
و ممکن است که تا این حد اثر و یا در رسیده مرض برطرف شود و این وقتی است که زهر کم باشد و اگر ازین حد هم ترقی کند بسبب آنچه

ورقی می آید سیاه رنگ برمی آید ورنگ بدن زعفرانی شد یا اصفرة میگردد چنانکه در یرقان شده میباشد وبول بسیار
سرخ یا زرد و قلیل المقدار برمی آید و بر محل قلب ثقل محسوس گردد و روی مریض مثل چهره خائف میباشد و قلق زیاده
بود که بر یک پهلو آرام نیابد و این علامات شدت سه چهار روز ماند بعد آن خفت ظاهر شود حتی که بیمار بر لنگ خود نشسته
می نشیند پس بعد آن باز تپ مذکور کمال حدت پیدا میکند و در عین شدت آن عرق کثیر جاری شده اعراض بطرف میشوند
یا حمی از قسم دیگر که دران ضعف زیاده و نبض بسیار سریع و ضعیف بود و زبان خشک و بر لبها و بر گوشت اندرون دندانها
سیاهی غالب بود و می آید و اینها باز قی شدت میکنند لیکن درین قی که می آید آنچه خارج شود برنگ سیاه و دانه دانه مثل بریان می آید
و آن اصل خون ست که از میوکس ممبرن معده بر آمده از حموضت معده قدری هضم شده و صورت خود را گذاشته خارج
میشود و بعد آن که ام عروق کبیره در معده شق شده از قی یا در براز خون خالص کثیر می آید و جا بجا بر جلد و اتهای سیاه
کو چاپ دیده میشوند زیرا که بسبب کمزوری خون از عروق منفذها بر آمده منجمد میشود پس جلد بدن سبز و سرخ می شود چنانکه
در آخر مرض هیضه میشود و درین وقت هذیان و علامات ضرر دماغ و اختلال حواس پیدا می شوند و ضعف نبض و بدن تا
تا نازه زیاده میگردد و درین حال مریض هلاک میشود و این علامات که نوشته شده اند باعتبار اکثر اند اما گاهی مثل هیضه
قوی و شدید ثقل بر محل قلب و معده پیدا شده فوراً قی سیاه می آید و بعد آن مریض هلاک میشود و گاهی آنچه زهر درین حمی
در خون آمده اثر آن زیاده بر قلب میرسد و گاهی بر معده زیاده موثر میشود و گاهی زبان و نبض بر حال صحت میباشند
و قی و غثیان مطلقا نبود لیکن اذیت بر محل قلب یا معده پیدا شده بعد چندی از آن قی سیاه می آید و دفعةً بیمار در حالت
کمزوری هلاک میشود لیکن آنکه تشخیص بید الله العلاج رای بعض معالجین در علاجش آنست که چون قی خود می آید لهذا دران
قی نکنانند بلکه اول مسهل دهند از اوده مخرج صفرا مثل [illegible] و فلین یا کیلومل یا مگنیشیا سلفاس یا سفوف جلیپ کمپونڈ یا
برگ سنای مکی و بعد فراغ از مسهل کنین مقدار کثیر از پانزده تا بست گرین روزانه دو سه بار بنوشانند پس اعتماد شان در علاج
بر اسهال کثیر و تقویت خون ست و بعض مجربین میگویند که جمله اعتماد در علاجش بر روغن تارپین ست و طریق استعمال آن [illegible]
یکی آنکه روغن تارپین یک اونس همراه بست اونس آشجوی رقیق آمیخته حقنه دهند دوم آنکه روغن تارپین یک اونس
روغن کنجد [illegible] نیم اونس کلوروفارم بست گرین همراه بست اونس آشجوی رقیق حل کرده حقنه دهند و اگر از ان اسهال حسب مراد نشود بعد
هشت یا ده ساعت باز موافق همین نسخه حقنه دهند تا شکم خوب صاف شود سوم آنکه بست بست قطره روغن تارپین
همراه آب چوبینه روزانه سه چهار بار نوشانیدن در علاج این حمی مفید ست و ایضاً رای بعضی آنست که در علاج این
ضروری ست که مریض را از جائیکه دران بیمار شده جای دیگر برند و علاج اعراض موذیه نمایند پس در اول اگر تبض باشد
مسهل دهند مثل کیلومل یا سفوف جلیپ کمپونڈ یا مگنیشیا سلفاس و بعد آن کنین سلفیورک ایسڈ [illegible] حل کرده
کثیر مثل بست گرین بنوشانند و هرگاه در حمی مذکور خون موجود بود در چادری که آنرا آب تر کرده فشرده باشند مریض را پیچیده

یا در حوض مسی پر آب مریض را بنشانند چنانکه طریقۂ آن در فصول سابقہ نوشته شده و دقیقیکه جوش خون درین تپ کم باشد مریض را در آب گرم که حرارت آن تا نود و پنج درجه باشد سه چهار ساعت نشانند تا بذریعۂ مسام آب در خون داخل شود وازان در خون قدری مائیت رسد و بسبب آن خون را آرام رسد و درین مرض مثل هیضه آب از خون بار بار بر میکوس میبهن معده میریزد و آن در قی خارج میشود و آنچه نوشیده میشود ازان زیاده در قی بر می آید پس خون تشنۂ آب میماند و آب دران نمیماند وازین تدبیر البته آبی ان میرسد برای ازالۂ درد سر آب سرد بر سر ریزند یا زلو بر صدغین چسپانند و یک ڈاکٹر صاحب میفرمایند که سبق کمانی آهنی بر سر طوریکه شریان صدغین تحت آن منفسر شده از ضربان باز مانداز ان امان از شدت وجع دران حادث میشود و گاهی از نهادن پلستر خردل پس گردن و تهیگاه زئیجه بلا شرط هم درین فائده برای درد سر میشود و چون زیاده از همه اعراض موذی درین مرض قی می باشد که بسیار می آید پس باید که برای حبس آن برینجا بالی در و سیانک ایسڈ ایلیو ندهانیده دهند زیراکه ازان ضعف قلب پیدا می شود بلکه عوض آن دو سه قطره کلارفام همراه نبات سفید آمیخته بنوشانند اگر ازین هم فائده ظاهر نشود مارفیا و بلاڈونا همیار هم چهارم حصه گرین حسب لبته بعد چهار چهار ساعت بنوشانند لیکن اگر بول کم آمده باشد یا سفیدی بیضه در بول آمده باشد این اله دهند والا ازان زیاده قلت بول پیدا خواهد شد بلکه بر کلارفام اعتماد نمائه و آنرا مکرر دهند و نوشانیدن آب برف تنها یا همراه ادویه که از آمیختن آنها هوا پیدا میشود مثل سوڈا واٹر یا هر دوا که امتزاج آن مولد هوا باشد مثل سائٹرک ایسڈ و پاس بای کاربناس آنها را نوشانیدن یا برف برای تسکین بسی مفید است و هرگاه مریض بسبب کمزوری بیهوش باشد درین وقت پلستر از خردل سینه و بسیگی دن و بر ساقین نهند و هرگاه ضعف زیاده شود ادویه مقویه دهند لیکن امونیا درین تپ نوشانند چه درین حمی امونیا خود در خون زیاده پیدا میشود بلکه شراب مسمی بشام پین یا هسکی شراب یا شراب برانڈی نوشانند اما اگر بول قلیل آمده باشد و گرده کار خود بخوبی ندهد دادن شراب سوای قسم هسکی آن غیر جائز و هسکی را هم با آب کثیر آمیخته بنوشانند لیکن اگر مجتنب از شراب باشد آب کافور نوشانند و بجای آب آبیکه دران ادویۂ حامضه آمیخته ترش کرده باشند از مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند و بجای غذا شوربۂ رقیق یا شیر باده کاڈ همراه آب آهک آمیخته یا ارارد وٹ یا مطبوخ چای که آنرا با برف سرد کرده باشند یا آب یخنی بنوشانند و مریض را تا حصول صحت از پلنگ برخاستن ندهند والا خوف آنست که غشی پیدا شده دران هلاک شود چه خون درین حمی بسیار رقیق میشود و مثل آب سیاه میگردد و دقیکه دران بیمار بود باید که هوشیار باشد

فصل دهم در انٹرمٹنٹ فیور

و این حمی بسبب آمیختن زهر نباتی در خون پیدا میشود و انٹر بمعنی بین و مٹنٹ بمعنی انفصال است و بافت انگریزی انٹرمٹنٹ آنرا گویند که موجود شود و معدوم گردد و باز موجود شده معدوم گردد و حاصل آنست که بطور دوره حادث شود یعنی در میان زمان اشتدادات این حمی تپ منفصل میشود و بدن مریض از تپ خالی میباشد بخلاف ریمٹنٹ فیور که دران زمانی که در میان اشتدادات آن هست آنهم از تپ خفیف خالی نمیباشد و این تسمیه بنا بر حال ظاهر است و

اعضا بسبب آن برنگ سیاه گردد و فصل طبعی اعضا و خون ازان فاسد شود و خون بسبب آن کمزور و ضعیف شده بخوبی غذا با عضا رسانیده نتواند و ورم عضو بخود رسد و تلف گردد ۱۲ منه

وهمچنین در لغت فرانس اگیو بکسر همزه وسکون یای تحتانی وگاف فارسی وضم یای تحتانی وسکون واو بمعنی دونده بسرعت و
حدت نامند وهم گاهی در زبان انگریزی آنرا مارس فیور بفتح میم وسکون الف ورای مهمله وسین مهمله نامند ومراد از مارس جا
که آنجا بر زمین گل ولای و آب دکاه باشد که قدم انسان دران فرو رود و آن بپای راه رونده آمیزد وهم بلغت لاتن پالوڈل فیور
بفتح بای موحده فارسی وسکون الف وضم لام وسکون واو وفتح دال هندی وسکون لام نامند وآن بمعنی زمین نمناک ست
که دران کاه وآب بود واین تسمیه بنا بر سبب آنست چه زهر مولد این حمی درین زمین پیدا میشود باجمله این حمی از سردی
شروع میشود وازآمدن عرق جدا میگردد وبعد انفصال حمی بدن در راحت وآرام میباشد وباز بوقت معین شروع میشود
وباز بعرق منفصل میگردد لهذا آنرا انٹرمیٹنٹ نامیده‌اند چه در میان دو شدت صحت میباشد وحمی تمام وکمال منفصل میشود
بهمین سبب از تپ‌های متصله جدا میگردد باجمله این جنس حمی برسه قسم منقسم میشود قسم اول آنکه هر روز دوره میکند وآنرا بلغت انگریزی
کوٹیڈین بضم کاف وسکون واو وکسر تای هندی وسکون دال هندی وفتح یای مثناة تحتانی وسکون نون بمعنی آینده
هر روز وبعربی دائره فی کل یوم نامند قسم دوم آنکه یک روز در میان آید وآنرا بلغت انگریزی ترشیان بفتح تای مثناة
فوقانی وسکون رای مهمله وکسر شین معجمه وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف ونون بمعنی دوره کننده بروز سوم و
بعربی حمی غب خالصه نامند سوم آنکه بعد دو روز دوره کند وآنرا بلغت انگریزی کوارٹن بضم کاف وسکون واو وفتح الف
ممدوده وسکون رای مهمله وفتح تای هندی وسکون نون بمعنی دوره کننده بروز چهارم وبعربی ربع نامند وگاهی
انها مرکب ومضاعفه میشوند یعنی مکرر دوره میکنند پس اگر کوٹیڈین هر روز دو بار دوره کند آنرا ڈبل کوٹیڈین
نامند واگر ترشیان که یک روز در میان می آید اگر مکرر نوبه کند آنرا ڈبل ترشیان نامند اما چون این حمی مکرر نوبه کند
پس مثل کوٹیڈین هر روز نوبه میکند وبان مشابه میشود ولیکن فرق بینهما باین طور کرده میشود که کوٹیڈین حافظ وقت
وساعت خود میباشد وڈبل ترشیان در اوقات مختلفه می آید مثل اینکه مثلاً در روز اول وقت نواختن شش ساعت می آید
در روز دوم بوقت نواختن چهار ساعت می آید بعد روز سوم بوقت نواختن شش ساعت و روز چهارم بوقت
نواختن چهار ساعت می آید وازین دانسته میشود که ڈبل ترشیان ست یعنی دو غب دوره هر روز میاید واگر کوارٹن مکرر باشد
یعنی دو ربع دوره کند درین آن مثل صورت ترشیان میباشد یعنی یک روز در میان می آید ولیکن بسبب آن شبهه میشود
که غب ست یا ربع بینهما فرق کرده میشود باین طور که هر کوارٹن بر وقت خود می آید ودو وقت دوره هر کوارٹن جدا میباشد
واکثر کوٹیڈین اول وقت نهار می آید وترشیان یعنی غب قریب نصف النهار دوره میکند وکوارٹن قریب شام می آید وگاه
دوره کوٹیڈین از اول نهار تا آخر شب دور رفته رفته متناقص در دوره ظاهر میشود تا آنکه بروقت ترشیان که نصف نهار ست
میرسد وآنگاه یا ترشیان میشود یا اعراض خفیف شده مرض ضعیف گشته زائل گردد وصحت حاصل میشود وگاهی دوره
ترشیان تقدم وتأخر در وقت خود میکند تا آنکه رفته رفته بروقت دوره کوٹیڈین دوره آن شروع میگردد پس دران

فرق بین المدار وغب مثلث ... فرق در میان ربع وغب مرکب

وقت شدت در اعراض آن زیاده گردد و منتقل به کوتدین میشود و گاهی دوره ترشیان متاخر میشود حتی که رفته
رفته هر وقت کوارتن که آخر روز بست می آید و درین وقت خفت در اعراض آن و قلت در مرض پیدا می شود
و انجام این تاخر آنست که یا حمی زائل شود یا منتقل به ربع گردد و تک دوره کوارتن یعنی ربع گاهی در وقت خود ثابت
میکند و درین وقت در اعراض شدت ظاهر میشود تا آنکه رفته رفته اول ترشیان شود و بعد آن کوتدین گردد و درین وقت
شدت در اعراض و قوت در مرض پیدا میگردد و گاهی دوره آنهم متاخر میشود تا آنکه در روز پنجم یا ششم دوره کند
و آخر درین وقت زائل میگردد (السبب) اسباب معده و معینه بر حدوث آن کثیر اند مثل اعیا و ماندگی بدن که از کثرت
مشقت بدنی و سفر حاصل میشود یا از بیداری خواب وقت شب بدن ضعیف میگردد و هم کیفیات نفسانیه مثل غم و هم که
موجب ضعف بدن میشوند و هم خوردن اغذیه که ناموافق طبع باشند و از ان بدهضمی پیدا شود و همچنین زیاده نوشیدن شراب
و پوشیدن لباس رطب و رسیدن گرمی آفتاب بر پشت و فقار ظهر چه این امر تجربه ثابت است که از رسیدن گرمی
به فقار ظهر گرمی در بدن محسوس میشود و از رسیدن سردی بر پشت و فقار ظهر در بدن سردی محسوس میگردد و هم یکبار
باین مرض مبتلا و مریض شدن مستعد میسازد بدن را برای آنکه هرگاه هوای رطب فاسد بان رسد در حمی مذکور مبتلا شود
و بعضی میگویند که ابتدای شهر قمری هم بر حدوث این حمی معین است و در شروع ماه این تپ زیاده عارض میشود
پس اینهم از اسباب معده و معینه این حمی خواهد بود و اصل سبب در ان فساد هوای رطب است که آنرا مالیریا بفتح میم و
سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بلغت انگریزی میگویند و معنی
آن هوای فاسد است که از زمین بر آید لیکن هوای مذکور از نظر و حس بصر مبصر نمیشود چه مطلقا هوا بسبب لطافت خود دیده نمیشود
اما فساد آن بتوسط عمل کیمیائی ثابت و مدرک میگردد که درین هوا کاربانک ایسڈ و بخار که مرکب از اجزای مائی و هوائی است هم
هوای کبریتی و هوای فاسفوری و هوای هیڈروجن و امونیا زیاده میباشد و این اشیا و اجسام بسبب متعفن شدن
نباتات در جائیکه در جای خاص مجتمع باشند پیدا میشوند و غالب است که همراه این هوای فاسد اجسام صغار حیه که از تعفن
نباتات پیدا میشوند موجود می باشند و چون این اجسام در خون داخل میشوند رفته رفته اکثر اجزای خون بر صورت خود می آرند و
خود هم غذا یافته زیاده میشوند و هرگاه این اجسام در خون زیاده شوند خون ضعیف و کمزور میشود و لیاقت تغذیه اعضا در ان
کم گردد و خود هم بسبب کمزوری غذا کم میگیرد و از ان ضعف در خون و بدن پیدا میشود و علت فاعلی این تعفن تاثیر حرارت
آفتاب موثر است در جائیکه زمین نمناک باشد و آب در ان مجتمع باشد و بران زمین نباتات و اشجار کثیر قریب قریب شده باشد
چنانکه در بلاد حاره بعد فصل برشکال این حال بخوبی دیده میشود که جا بجا در اودیه و غدران که آب بارش مجتمع بود از تابش آفتاب
متعفن میشود اما کیفیت رسیدن این زهر نباتی در خون پس اکثر آنست که چون زهر مذکور از زمین جدا شده در هوا منتشر
میشود و واضح باد که خود بخار فاسد زیاده از چهار و پنج فیت از زمین بلند نمیشود لیکن بذریعه هوای خارجی زیاده هم بلند میگردد

و معده و زیادتی تصاعد آن باعتبار صحاری و بلدان و جبال مختلف اند پس هرگاه این هوا که در ان بخار فاسد و هوای زهر آلود مخلوط است در تنفس کشیده میشود و در ریه داخل شده با خون می آمیزد و در خون زهر مذکور داخل میگردد و ایضاً این هوای فاسد در آبیکه در غدران و اودیه یا در ظروف وسیعة الراس مجتمع باشد نفوذ میکند و از ان زهر مذکور در آب می آید و چون این آب فاسد نوشیده شود بذریعهٔ آن زهر مذکور در خون و بدن میرسد و هم باید دانست که این هوای فاسد آب متعفن را زیاده دوست میدارد و در ان زودی نافذ میشود و آب را فاسد میسازد و لهذا بر سر آبهای مجتمع در او وهم دیده میشود که بزودی اثر فساد در متعفن ظاهر میشود و هم آنچه بخار از زمین مذکور بر میخیزد و در ان جمله اجسام مذکوره که مادهٔ زهر اند متصاعد میشوند و آنها بسبب آمیختن هوا در اطراف و اکناف میرسند خصوصاً بهر طرف که مهب این هوا است زهر مذکور زیاده و بسرعت میرود و کسانیکه در مکان زمین که قریب و متصل بزمین است میمانند زیاده مبتلا در امراض هوای فاسد میشوند بخلاف ساکنین قصور عالی که ایشان کمتر از آن متضرر میشوند و هم باید دانست که این هوای فاسد در جاییکه تری و رطوبت زیاده در زمین باشد و درختان و نباتات پر انبوه باشند که بزمین اثر شعاع شمس در آنجا نرسد اکثر آنجا میباشد لهذا هر که در سفر باشد او را باید که اگر قریب شام یا وقت شب در حالت سفر بچنین زمین وارد شود پس باید که از راه رفتن بر زمین مذکوره درین اوقات خود را باز دارد که وقت شب این زهر در ان مجتمع میباشد و هرگاه روز بلند گردد و از حرارت آفتاب اکثر هوا صاف شود و این زهر متفرق گردد آن زمان در زمین مذکوره قدم نهد و راه رود تا از سمیت هوای مذکوره محفوظ ماند و همچنین هرگاه حمی از زهر هوای رطب فاسد شائع باشد چنانکه اکثر بعد فصل برشکال در اکثر بلاد هندوستان میشود درین وقت ضرورست که در صحن خانه و میدان خواب نکنند و زیر آسمان وقت شب ننشینند بلکه اندرون مکانات خانه مانند و تا آفتاب بلند نشود و رطوبت از هوا کم نگردد از خانه و قصور خانه که در ان شب باش بوده بیرون نه آید تا از ضرر هوای فاسد مامون باشد العلامات گاهی قبل عروض این حمی علامات منذره که قبل حدوث حمی عموماً یافته میشوند و مکرر مذکور شدند مثل عیا و کمزوری و قلت اشتها و تململ و قلق و درد سر یافته میشوند و بعد آن حمی می آید و اکثر این است که این حمی ایشرشنت فیور رفته رفته پیدا میشود اما دوره آن در همه اقسام از ابتدا تا اختتام ضرورست که بر سه درجه مشتمل باشد اول درجهٔ برودت است که در ابتدا شروع میشود دوم درجهٔ حرارت است که بعد برودت ظاهر میگردد سوم درجهٔ عرق است که بعد اشتداد حرارت می آید و حالات هر درجه مختلف میباشند پس در درجهٔ اولی اول مریض را خمیازه و فازه برابر می آید و فوراً همراه آن سردی در بدن خصوصاً در فقار ظهر ظاهر میشود و بعد آن لرزه و نافض عارض گردد و اگر مریض قوی است چندان لرزه شدید میباشد که بسبب آن پلنگ بیمار حرکت میکند و همراه آن خشونت و خشکی در جلد ظاهر شود و اقشعرار یعنی برخاستن موی تن ظاهر گردد و رنگ ناخنها و نرمهٔ گوش نیلگون گردد و تنفس بسرعت میگیرد و بمقابل صدر و معده مریض را اذیت محسوس میگردد و نبض دقیق و سریع و گاهی دقیق و بطی و ضعیف میباشد و زبان اکثر درین درجه مثل صحت صاف میباشد لیکن اشتها نبود بلکه اکثر غثیان و گاهی قی هم می آید و بول بار بار میکند

احتیاط در سفر

ورنگ آن قابل و اکثر مائل باشند و در نقار نظر و تخذین در و میباشند و طبع منضجر بود و هیچ چیز خوش نمی آید و گاه گاه در کلام
هذیان هم یافته شود و این حالت گاهی از پنج دقیقه تا هفت دقیقه یا از ان هم کم باند و گاهی تا پنج شش ساعت ماند و بعد آن
درجهٔ ثانیه که درجهٔ حرارت ست شروع میشود و درین درجه اول بر ظاهر بدن گرمی محسوس شود من بعد سردی معلوم
میگردد و بعد آن باز گرمی معلوم شود و بعد آن باز سردی محسوس گردد لیکن اکنون زمان احساس گرمی زیاده و زمان
احساس سردی کم میشود و همچنین بار بار گرمی و سردی محسوس شود و هر بار زمان احساس حرارت زیاده گردد تا آنکه
تنها احساس حرارت باقی ماند و سردی مطلقاً رفع شود پس درین وقت جلد بدن زیاده حار و یابس میشود و بر رخسارها
سرخی پیدا میگردد و حلق و دهن خشک میشوند و تشنگی زیاده گردد و درین وقت زبان چرک آلوده برنگ خاکستری دیده
میشود زیرا که اکنون نوبت جوش خون رسیده و سبب تکدر زبان وقت جوش خون آنست که درین وقت میوکس ممبرین
زبان متبدل میشود یعنی میوکس ممبرین سابق می میرد و دیگر میوکس ممبرین پیدا میشود پس رنگ میوکس ممبرین مرده متغیر
میگردد و هم چون از میوکس ممبرین قدیم مرده بسبب مرورش صفائی زائل میگردد پس آنچه خورده میشود و بر آن مرور میکند
اثر آن را میوکس ممبرین مرده قبول میکند و زبان متلون میشود ازین سبب مکدر و برنگ خاکستری دیده میشود و هم درین درجه
اثر غذا اندریت میباشد و بدن درین درجه رطوبات را کم پیدا میکند و بسبب آن بول کم می آید و آنچه آید رنگین میباشد
و عرق و لعاب دهن هیچ درین درجه نباشد و همین سبب طبع قبض بود اما درین حال جگر رطوبت خود را که صفرا است
زیاده پیدا میکند لیکن بر خریطه صفرا زیاده میماند دفع نمیشود و بسوی امعا کم میرود و بسوی معده زیاده می آید و از ان
غثیان وقی درین درجه زیاده میباشد و همین سبب درد سر درین درجه زیاده و جوش خون کثیر بود و هذیان هم گاهی یافته میشود خصوصاً هر گاه صفرا زیاده پیدا
شود نبض غلیظ و سریع میباشد و در تنفس هم سرعت بود لیکن از درجهٔ اولی کم میباشد و چون اعراض در شدت خود برتبهٔ
انتها رسند درجهٔ ثالث که درجهٔ عرق است شروع میشود و درین درجه اول بر پیشانی عرق نمودار شود و بفور آن در اعراض
خفت ظاهر گردد پس رفته رفته بر تمام بدن عرق ظاهر شود و هر قدر که عرق می آید حمی بر طرف شود تا آنکه بدن سرد گردد و بیمار
راحت یافته در خواب رود و چون از خواب بیدار شود خود را صحیح می یابد و هیچ اثر حمی نبود و گاهی درین درجه ضعف
بر مریض زیاده طاری گردد و صورت آن مشابه میشود بمریض مرض هیضهٔ وبائی از انخراط وجه و ضعف نبض و سیاهی
حلقهٔ گرد چشم و غیره و این وقتی ست که در درجهٔ حرارت تکالیف اندر مریض از شدت تا اعراض رسیده باشد و باید دانست
که اکثر در مدت ادوار این حمیات ثلثه هم فرق میباشد پس دورهٔ حمی کوتیدین یعنی دائره فی کل یوم گاهی از هشت ساعت
تا ده ساعت میماند و دوره ترشیان یعنی غب از شش ساعت تا هشت ساعت باقی میماند و دوره کوارٹن یعنی ربع از چهار ساعت
تا شش ساعت میماند و همچنین در درجات ادوار این حمیات هم فرق میباشد پس درجهٔ اولی که درجهٔ برودت ست در ترشیان
و کوارٹن بنسبت کوتیدین زیاده طویل میباشد و درجهٔ گرمی در کوتیدین از هر دو قسم دیگر زیاده میباشد و در ترشیان

یعنی غب و درجه حرارت بسبب کوارٹن یعنی ربع زیاده طویل میباشد و ایضاً درجه حرارت در مریض قوی که فربه و لحیم بود
زیاده قوی و حاد میباشد و تکدر زبان و چرک آلود بودن آن در مریض قوی زیاده میباشد چه جوش خون در آن بلاد
بود خصوصاً در کوٹین زیراکه درین صورت ده سبب قوی برای چرک آلوده شدن زبان جمع میشوند قوت مریض و
قوت مرض زیراکه کوٹین از اقسام دیگر زیاده قوی ست و ایضاً باید دانست که گاهی دوره این حمی بر صورت مقرره
خود که ابتدا به برد و اشتداد بحرارت و اختتام بعرق ست نمی آید بلکه گاهی درجهٔ اولی یعنی درجهٔ برودت یافته میشود
و درجهٔ حرارت بدن و درجهٔ عرق نمیباشند و گاهی درجهٔ برودت نمیباشد بلکه ابتدا از درجهٔ حرارت میکند و قبل آن
سردی نمیباشد و گاهی درجهٔ برودت و درجهٔ حرارت هر دو نمیباشد لیکن فقط عرق می آید و بسبب آن اشتباه در معرفت
این حمی واقع میشود و این را بلغت انگریزی ماسکڈ فیور بفتح میم و سکون الف و سین مهمله و کسر کاف و سکون ڈال
هندی یعنی تپ پوشیده مینامند زیراکه بسبب نه ظاهر بودن درجات ثلثه آن معرفت مرض مشتبه میشود لیکن
از اعراض دیگر که بر وقت معین ادوار ثلثه موجود میشوند دانسته میشود که این حمی از مثنٹ فیور است از انجمله یعنی
که گاهی حرارت در بدن بسیار کم میباشد لیکن درسر بسبب اجتماع خون دران وقت گرمی محسوس میشود و دیگر علامات اجتماع
خون درین وقت موجود باشند مثل اینکه درد سر زیاده شود و نوم غالب گردد که بدشواری بیدار می شود و ثقل و احمرار سرخی
چشمان و آماز طنین و دوی در گوش مسموع میشود و اینهمه بسبب اجتماع خون در سر میباشند پس این حرارت سر و درد سر
از اعراض لازمه این حمی ست و اجتماع خون در سر قائم مقام درجه حرارت میشود و ایضاً گاهی اجتماع خون بر وقت معین
در لحم قلب و شریان عظیم و ریه درین حمی میشود و درین وقت ثقل در سینه و نفس عالی و نبض دقیق و سریع میباشد این
حالت قائم مقام درجه برودت میشود و هم گاهی درین حمی اجتماع خون در معده میباشد و از آن تهوع و قی بسیار
میشود و گاهی اسهال هم درین وقت عارض میگردد پس این حالت که دران قی و تهوع بود قائم مقام آخر درجه حرارت
و آمدن اسهال قائم مقام درجه عرق میباشد و گاهی مبتلا شدن درین حمی مریض از علاج صحت یابد و حمی زائل هم
بر طرف میشود لیکن گاه گاه ادوار علامات اجتماع خون در سر یا در دل یا در شریان عظیم یا در ریه یا در معده بر وقت
معین چنانکه تپ مذکور بر وقت معین می آید عارض میشوند چون این کس از محل تولد زهر دور میشود مثل اینکه نقل سفر
به بلده دیگر که هوای آن صاف باشد نماید از این اعراض نجات می یابد لیکن بطور اعتیاد مرض خاص از وجود اسباب
معینهٔ مرض مذکور مثل خوردن اغذیهٔ ناموافقه یا زیاده کردن مشقت بدنی یا پوشیدن لباس رطب و غیره فوراً درین
تپ مبتلا میشود و درین وقت هم خفا در تشخیص ظاهر میشود لیکن از موجود بودن علامات اجتماع خون در سر یا در دل
یا در شریان عظیم یا در ریه یا معده وقت معین بطور دوره دانسته میشود که همی اینٹر مثنٹ فیور ست فصل بدانکه
چون نباتی مولد این حمی در خون داخل میشود پس با خون آمیخته در دل و دماغ و اعصاب خصوصاً عصب لنگ میرسد و

اول این اعضا را ضرر میکند و اذیت میرساند و از انتفاخ این درجه اولی برودت پیدا میشود و گاهی تلی ذی و انتفاخ این اعضا کمی
میرسد که در ابتدای دوره این حمی غشی پیدا گرده مریض هلاک میشود و سبب آن کمزوری دل میباشد لیکن این امر بطور
شاذ و نادر حادث میشود اما اکثر این است که در درجه برودت قلب زیاده ضعیف میشود و دوران خون بسیار بطی میگردد
لهذا بر لبها و ناخنها و گوش و بینی رنگ نیلگونی ظاهر میشود و در جانب خارج بدن اندرون جلد خون بسیار کم می آید لیکن در اعضای
باطنه مثل طحال و جگر درین وقت اجتماع خون زیاده میباشد و بعد آن چون درجه حرارت شروع میشود انتفاخ قلب کم
میگردد و در دل قوت می آید و بسبب قوت خود خون را بزور و قوت در اعضا میرساند و دوران خون سریع میشود و در
خون درین وقت جوش و حرارت پیدا میگردد و ازین سبب هم درین وقت که درجه حرارت است باز خون در اعضای باطنه
مثل طحال و جگر زیاده می آید و از اجتماع دو سبب زیادتی خون در اعضای باطنه طحال و جگر را درین حمی نقصان عظیم
میرسد چه در درجه برودت بسبب اجتماع خون مقدار این اعضا کبیر و وسیع و قوت آنها ضعیف میگردد و در درجه حرارت
چون خون جوشدار حار در آنها می آید از آن ورم و سختی در آنها حادث میشود پس اگر این حمی یک دو دوره کرده رفع شود آنچه
نقصان درین اعضا راه یافته باشد بعد صحت از قوت بدنی و علاج کردن با دویه این نقصان زائل میشود اما اگر ادوار
زیاده آیند بتعاقب ملک که پس نقصان این اعضا هم زائل نمیشود و باقی ماند و طحال بهر دوره عظیم میشود تا اینکه مقدار آن گاهی
این قدر زیاده میشود که اکثر شکم را میگیرد و تا جگر میرسد و همچنین جگر هم متضرر و متورم شده گاهی چندان کبیر میشود که بر
اکثر شکم می آید و تا طحال میرسد و از ورم جگر یرقان و اسهال و زحیر پیدا میشود و از اجتماع خون در گرده ورم گرده مزمن گاهی
ایلبومین یوریا یعنی سفیده بیضه در بول پیدا میشود و گاهی بول الدم حادث میشود خصوصا در درجه حرارت و از اجتماع خون
در ریه گاهی سرفه و گاهی ورم ریه پیدا میشود و اکثر درین وقت سرفه وقت دوره می آید و بیمار میگوید که مرا سرفه وقت
شدت حمی می آید و اگر مریض استعداد خاندانی برای تپ دق داشته باشد درین وقت تپ دق هم پیدا میشود و هم درین حمی
برای خون خاصه نقصان عظیم میرسد که اجزای سفید در آن نسبت ذرات سرخ زیاده پیدا میشود و از آن در خون کمزوری
می آید و حالت موسوم بزبان انگریزی به کاک اکیسیا بفتح کاف اول و سکون الف و کاف ثانی و کسر الف و سکون یای
تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف نامند بر بدن ظاهر شود و آن این است که رنگ بدن
اصلی خفیف میگردد و حلقه سیاه گرد چشم پیدا میگردد و لبهای مریض سفید و اشتها قلیل و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال و گاهی
درد سر و گاه حرارت در بدن محسوس گردد و با این حالت اکثر امراض بآسانی پیدا میشوند و خاصة در فصل بارد
زحیر زیاده پیدا میشود و بسبب کمزوری خون بدن یا ورم طحال یا ورم کبد یا از اجتماع هر دو مرض مذکورین آب در بطن
بیمار زیاده جمع میگردد و بر فخذین و ساقین و قدمین هم ورم می آید و بسبب آنکه ورم کبد یا ورم طحال یا ورم گرده مشتبه
لیکن اکثر این ورم بسبب ضعف گرده یا ورم آن پیدا میشود و هرگاه گرده کار خود بخوبی نه دهد بالجمله سبب پیدا شدن

آب در بطن وحدوث ورم در فخذین وساقین وقدمین آنست که چون در اعضای باطنهٔ بدن مثل طحال وجگر وگرده
ورم پیدا میشود خون وقت دوران خود تمام وکمال بخوبی بسبب مانع شدن اورام اعضای مذکوره در عروق جاری شده
بسوی قلب صاعد نمیشود پس زیاده در عروق محتبس میماند واز اجتماع خون در عروق عروق خود را از رسانیدن آب از خون جدا
میکنند پس آب از عروق شکم جدا شده در غشای آبدار شکم مجتمع میگردد وهمچنین از عروق رجل جدا شده در غشای خانه دار فخذین وساقین
مجتمع شده ورم پیدا میکند وایضاً باید دانست که چون در بیان احکام این حمی گفته شده که این حمی از سردی ابتدا میکند
واز عرق منفصل میشود پس گاهی تپ دق هم بر وقت مقرری پیدا برودت خفیف واز عرق جدا میشود واز این سبب مشتبه میشود
که حمی انترمتنت نیز هست یا تپ دق ودر تشخیص فرق بینهما باین وجه کرده میشود که اکثر تپ دق یا صرفه وسل میباشند هم
حفظ ساعت ابتدا ودر تپ دق مثل حفظ ساعت انترمتنت فیور نمیباشد وهم حرارت تپ دق اکثر از حرارت انترمتنت
فیور کم میباشد مگر اینکه ورم حار در کدام عضو مثل جگر کبد بود درین صورت البته حرارت در تپ دق هم زیاده میباشد
لیکن علامات دیگر کبد یا ورم اعضای دیگر هم همراه آن درین وقت موجود خواهند بود فتفکر العلاج اصل علاج آنست
که از آمدن دوره مریض را محفوظ دارند اگر وقت شروع دوره یا بعد شروع دوره طبیب بر سر مریض رود درین وقت
چون بند کردن دوره ناممکن است پس باید که علاج دوره مرض حاضره نمایند یعنی هر درجه آن چنان تدبیر سازند که زمان
هر درجه کوتاه شود وبزودی درجات آن بگذرند تا زمان دوره منقضی شود واذیت مریض برطرف گردد واز قصر زمان درجات
آنچه آفات ونقصانات بدن که از طول هر درجه حاصل میشوند از آن امان یابد یا کم نقصان به بدن رسد پس هرگاه درجه
برودت شروع شود لباس حسب مناسب فصل بمریض پوشانند واشیای حار بهاره بالفعل مثل مطبوخ چای یا قهوه
رقیق که حار بالفعل باشند بنوشانند واگر مجتنب از شراب نبود مطلقاً شراب هسکی شراب همراه آب گرم بنوشانند ویا پارچه در آب گرم
نهند وآب گرم در بوتل پر کرده بر قدمین وساقین وفخذین ودر هر دو بغل وبر شکم مریض گردانند یا خشت
گرم کرده در پارچه پیچیده بر این مواضع نهند یا مالیدن اعضا هم سخن بدن است وسبوس گندم گرم کرده در خریطه
کرباس انداخته بر شکم نهند بالجمله درین وقت حرارت از خارج بدن رسانیدن از تسخین داخلی بنوشانیدن ادویه
مسخنه اجتناب کردن بهتر است زیرا که بعد آن عنقریب درجه حرارت شروع خواهد شد وهم غرض از علاج درین درجه
آنست که تا درجه برودت طویل نشود وبزودی رفع گردد تا از آفات آن محفوظ مانند ودرجه حرارت شروع شود وچون درجه
حرارت شروع شود ضد آن بعمل آرند تا حرارت بدن کم گردد پس آب سرد بر سر نهند وبذریعه اسفنج آب نیمگرم بر بدن مالند
ودوای معرق بار بار نوشانند تا درجه عرق شروع شده شدائد حرارت ختم شوند ودوره ختم شود پس لائکر امونیا اسیٹیٹس دو تا دو درام
بعد دو دو یا سه سه ساعت بنوشانند یا سلوشن اشمش الیش از پانزده تا بست قطره همراه آب ساده بعد یک یک ساعت
بنوشانند یا سفوف اپیکاکوانا از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده یا وین اپیکاکوانا از نیم درام تا یک درام همراه آب ساده

بعد یک یک ساعت بنوشانند تا عرق آید یا غثیان و تهوع شروع شود آن زمان نوشانیدن این ادویه ترک کنند و اگر چه دوای مذکور را باهم آمیخته بنوشانند اقوی و بهتر خواهد بود مثل اسپکاک لائکر امونیا اسیٹیٹس دو ڈرام و سفوف اپیکاکوانا نیم گرین سلوشن انٹمنی اتیس پانزده قطره همراه سه اونس آب ساده بنوشانند و اگر قبض شکم هم باشد میگنیشیا سلفاس دو ڈرام و لائکر امونیا اسیٹیٹس دو ڈرام سلوشن انٹمنی اتیس پانزده یا بست قطره یا عوض آن وین اپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یک ڈرام همراه آب ساده که سه اونس باشد آمیخته بنوشانند و این دوا به شخص قوی بعد دو دو ساعت بنوشانند تا قی رجوع گردد یا اسهال شروع شود آن زمان نوشانیدن آن ترک کنند و اگر درجه حرارت زیاده قوی نباشد این دوا بسیار نافع و کافی میشود صفت میگنیشیا سلفاس دو ڈرام کنین سلفاس دو سه گرین سلفیورک ایسڈ و ائلوٹ پانزده قطره آب ساده سه چهار اونس باهم آمیخته یکبار جمله دوا بنوشانند و بعد آن مکرر موافق وزن سابق باین نحو نوشانند که اگر قبض شکم زیاده بود بعد دو دو ساعت و اگر کم بود بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و بعد جاری شدن سلسلهٔ اسهال این را ترک کنند و چون آمدن عرق شروع شود قدری لباس بدن کم کنند تا افراط در آن واقع نشود اما این قدر کم نه کنند که باز سردی شروع گردد لیکن در اوّل از رسیدن سردی و هوای سرد به بدن حفاظت نمایند تا فورًا عرق بند هم نشود بلکه آهسته آهسته در اوّل بدن را از عرق پاک کنند بعده بگذارند تا آهسته آهسته بدن سرد شده عرق بند گردد و در ملک بارد یا فصل بارد در درجه حرارت از زیاده پوشانیدن لباس خصوصًا لباس گرم و از نوشانیدن اشیای حاره بالفعل فورًا عرق می آید لیکن از استعمال این هیچ بهیر در فصل حار و ملک حار احتیاط نمایند و الا صورت سرسام میشود و هرگاه در درجه حار اجتماع خون در کدام عضو مثل دماغ و ریه و طحال و جگر و غیره یافته شود فورًا دلو بر آن چسپانند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دوره تدبیری سازند که باز دوره نشود و برای آن نوشانیدن ادویه مالغه از عود دوره مرض مفید است و این ادویه بسیار اند لیکن از همه اقوی و عمده و انفع کنین است پس آنرا باستعمال آرند و طریق استعمال آن برای شخص قوی آنست که در وقت صحت تا بعد چهار چهار یا پنج پنج ساعت از پنج گرین تا ده گرین نوشانند و گاهی تا یک ڈرام کنین در بست و چهار ساعت می نوشانند لیکن بهتر آنست که در بست و چهار ساعت نیم ڈرام کنین به شخص قوی در اوقات متفرقه بنوشانند و گاهی یکبار از پانزده گرین تا بست گرین کنین یک ساعت قبل از آمدن نوبه نوشانیدن مانع از آمدن نوبه میشود لیکن نوشانیدن مقدار قلیل آن در اوقات متعدده متفرقه چنانکه پیشتر نوشته شده از این بهتر است و طریق نوشانیدن کنین هم مختلف است یکی آنست که سفوف کنین را در دهن مریض انداخته آب ساده بالای آن نوشانند دیگر آنکه کنین را در آب لیموی کاغذی حل کرده همراه آب ساده بنوشانند سوم آنکه کنین را در سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کرده آب ساده با آن آمیخته بنوشانند چهارم آنکه کنین را که پنج گرین بود همراه اسپرٹ نائٹرک ایتھر که یک ڈرام باشد حل کرده با آب ساده آمیخته بنوشانند و این از همه بهتر و

والنفع است چه درین صورت مقدار قلیل آن کار مقدار کثیر میدهد زیراکه کنین در اسپرت نایترک ایتهر خوب حل شده
در خون داخل میشود و هر گاه وقت نوبه قریب باشد باین صورت نوشانیدن آن بسی مفید است زیراکه ایتهر در خون خوب
منبسط شده کنین را هم در خون میرساند و نوبه را از آمدن منع میکند و گاهی از کنین فایده ظاهر نمیشود و اکثر سبب آن اجتماع
صفرا در معده یا در جگر یا در امعا میباشد و مادام که این صفرا خارج نگردد کنین مفید نمیشود و درین وقت باید که اول اخراج
صفرای مذکور نمایند بنوشانیدن ادویه مسهله مخرجه صفرا مثل اینکه کیاومل یا سفوف جلیپ کمپونڈ نوشانند یا کیلومل یا ردوبه
خورانند یا میگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی نوشانند و بعد فراغ از اسهال کنین نوشانند چنانکه بیان آن بدایت کرده
شده و گاهی کنین مفید نمیشود تا اینکه بدماغ و نخاع آرام نه رسانیده شود و این امر خاصة در کسیکه قوت اعصاب آن قوی
باشد که بسبب آن کثیر الحس و قوی الفکر بود و از ادنی مولم زیاده متالم شود و آنرا بلغت انگریزی نرونس ٹمپرامنٹ یعنی
قوی الاعصاب نامند زیاده لائق لحاظ میباشد پس درین کس هرگاه از کنین نفع ظاهر نشود بجای آن برومائید پتاسیم
نوشانند و بعد آن اگر دوره جمع شده نگردد باز کنین دهند که بعد آرام رسانی دماغ مفید خواهد شد اما گاهی کنین نفع
نمیکند و هیچ سبب آن ظاهر نمیشود پس هرگاه بعد استعمال کنین تا این حد که آواز طنین و دوی در گوش از استعمال
آن پیدا شود فایده آن ظاهر نگردد پس نوشانیدن آنرا ترک کنند و بجای آن مرکبات سم الفار را نوشانند و بهترین آنها
لائکر ارسنک ایلس است که آنرا فولرسلوشن هم گویند بنوشانند و بهترین طریق استعمال آن برای منع کردن نوبه اینست که روز اول
ده قطره از آن همراه یک اونس آب ساده حل کرده روزانه سه بار نوشانند و بعد آن هر روز مقدار آن کم کرده باشند تا اینکه
مقدار آن تا پنج قطره یا سه قطره رسد اگر ازینهم فایده ظاهر نشود باز از سر نو مقدار آن در ده قطره زیاده کرده یک روز سه بار
نوشانند و باز بتدریج کم کنند لیکن این دوا را زیاده از یک هفته یا یک عشره ندهند که سم قوی است لیکن اگر ازین هم فایده ظاهر نشود
بعد آن باز کنین را نوشانند که بعد آن یقینی نافع خواهد شد و هرگاه مریض ضعیف شده باشد کنین یا لائکر ارسنک آنچه
میسر شود و نوشانیدن آن مناسب باشد آنرا همراه [illegible] یا لائی کراوپیای سڈی [illegible] آمیخته در حمی ترشیان یعنی
غب یا کوارٹن یعنی ربع دادن بسی مفید میباشد و گاهی کنین از خورانیدن در شکم قرار نمیگیرد و بعد آن قی می آید پس درین وقت
در آب حل کرده بذریعه زراقه در شکم رسانند و بعضی از اطبا انگلیسی درین حقنه کنین را تا یک درام در آب ساده حل کرده بذریعه
زراقه در شکم رسانیدن بهتر از نوشانیدن می دانستند و بآن عمل میکردند و گاهی از استعمال این ادویه فایده ظاهر نشود
و احتیاج بسوی ادویه دیگر می افتد پس اگر همراه این حمی درد اعضا هم باشد و ثابت شود که روماٹزم هم شریک است درینا
وقت [illegible] یا سوڈا سالی سلٹ یا [illegible] سالی سالٹ هر واحد را از ده گرین تا بیست گرین جدا جدا می دهند و گاهی
همراه این ادویه هم نصف وزن ادویه مذکوره کنین می آمیزند و نافع میشود و گاهی ٹنکچر یوکالپٹس که درختی است و از ان
[illegible] ازین ٹنکچر از یک ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده می نوشانند و این دوا در [illegible] یا حمی سرد موسوم

به بریکاپیتش یا اسهال باشد زیاده مفید میشود چه این دوا میوکس ممبرین آرام میرساند بخلاف کینین که آن موذی میوکس ممبرین است
و هرگاه طحال انفل منیشن و رین جی سپلیه شود و از حس لمس درد در ان یافته شود و در حرکت تنفس هم درد بمحل طحال بسبب ورم
غشای ابدکه غلاف طحال است محسوس گردد درین وقت زلو موافق حاجت بر محل طحال چسپانند و بعد آن هرگاه زخم دهن زلو نیم
وخشک شود پولتس کبیر غلیظ از تخم کتان درست ساخته بر طحال بالای شکم بندند و مسهل که مخرج مائیت و کم کننده جوش خون باشد
مثل میگنیشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند لیکن کیلومل درین وقت مناسب نخواهد بود که طحال را ملائم و ضعیف میکند
و هرگاه ورم حار طحال بر طرف شود و بعد آن سختی در ان باقی ماند بسبب ریختن زیاده فایبرن از خون مولد ورم در عروق طحال
و این صلابت بکمال دشواری بر طرف میشود و گاهی تا تمام عمر باقی میماند و بسبب آن بار بار طحال در حمی متورم میشود درین
وقت برای ازاله صلابت آن اگر مریض قوی باشد پلستر از دوای کنتاروس درست ساخته بر طحال نهند و بعد بر خاستن
آبله و قطع کردن آن مرهم سابینا بیران بکر نهند تا خوب جاری شده سائل گردد یا مرهم بنایوڈائیڈ که از مرکبات سیماب است
عوض پلستر کنتاروس بر ان طلا سازند لیکن از استعمال این دوا گاهی جوش دهن بزودی پیدا میشود خصوصاً در منفعیه
که خون آن کمزور بود و بسبب آن دوا ئهای آن همیشه قدری بر آمدگی معلوم میشود و از غم کردن خون و هم قدری
از لثه بیجا ریزیپی در چنین مریض استعمال آن نباید کرد و عوض آن تنکچر ایوڈین یا مرهم ایوڈیٹ یا لائکر ایوڈین برای
کسی که مجتنب از استعمال شراب باشد عموماً بهر مریض خواه قوی بود یا ضعیف جائز و مفید است و نوشانیدن ادویه
دافعه اورام اعضای باطنه مثل کالشیم میوریاس پیوریا ایوڈائیڈ پٹاسیم یا برومائیڈ پٹاسیم موافق عمر و قوت مریض
انفع بود لیکن طریق استعمال این ادویه آنست که یک هفته از آنها هر چه میسر شود و مناسب باشد نوشانیده آنرا ترک کنند
و بعد آن تا یک هفته یا دو هفته بجای آن سفوف کلنبای مرکب که آنرا اسپلیین پوڈر نامند و در کتاب امراض خاصه
نسخه آن در ذیل علاج ورم طحال مذکور شده نوشانند زیرا که از استعمال دوا چه محلله اورام مذکوره کمزوری در خون پیدا
میشود و آن مضرت بس زیاده از استعمال آن جائز نبود و من بعد اگر سختی طحال باقی ماند باز ادویه مذکوره را نوشانند لیکن
گاهی از استعمال سفوف مذکور هم نوبت بجریان اسهال میرسد پس اگر نوبت باسهال رسد عوض سفوف کلنبای مذکور هم
این دوا بنوشانند کنین سلفاس دو گرین فری سلفاس دو گرین لائکر استرکنیا پنج قطره یا عوض آن تنکچر نکس و امیکا
از ده قطره تا بیست قطره سلفیورک اسیڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک اسیڈ ایرومیٹک ڈائلوٹ پانزده قطره همراه نقوع کوشیا
که یک نیم اونس بود گرفته همه را یکجا کرده روزانه سه چهار بار بموافق این مقدار نوشانند و گاهی فریم ریکم دو سه گرین
یا بهوزن آن کنین سلفاس همراه کستر اکت ہائی سائمس یا کستر اکٹ ٹراکسی کم حسب لسبته روزانه سه چهار بار نوشانند یا فیرم ڈای
الیسیز ایٹکم که آنهم قسمی از آب آهن است که آهن محلول بآب را در مثانه گوسفند یا گاو پر کرده سر بسته در آب می اندازند بسبب امتصاص
از غشا تراوش کرده در آب خارج می آید باین اسم موسوم میشود زیرا که ڈای بالفتح دال هندی و سکون الف

وکسر یای مثناة تحتانی بمعنی چیزی ست که از غشا تراوش کرده بیرون آید والیز بفتح و مد الف و کسر لام و سکون یای تحتانی
و زای معجمه بمعنی چیزی ست که دقیق شده باشد و چون این آهن بسیار دقیق کرده میشود که بسبب آن همراه آب از
غشا مترشح شده بر می آید لهذا باین اسم موسوم شد و چنانکه این آهن در خارج بدن از غشای محیط خود بسبب کمال رقت
خود بر می آید همچنین بعد نوشیدن و داخل شدن در معده از ان بر آمده در خون داخل میشود و از تاثیر خود آنرا قوی میگرداند
بالجمله این آب آهن را از ده قطره تا بیست قطره با آب ساده یا همراه نقوع ادویه تلخ بنوشانند و مادامیکه سختی و طحال
باقی ماند خوف عود کردن این حمی قوی میباشد لهذا بعد زوال این حمی هم کنین و غیره سلفاس تا دو سه ماه بر نهج این
حمی نوشانند باین طریق که هفته هفته بنوشانند و باز ترک کنند و بعد چند روز باز بنوشانند تا آنکه قوت اصلی در بدن
عود کند و چونکه بعد خوردن این دوا براز برنگ سیاه می آید پس از دیدن آن خائف و متحیر نشوند و هرگاه در بین حمی
در جگر ورم پیدا شده باشد و مقدار آن زیاده گردد درین وقت هم ادویه دافعه اورام باطنه مثل امونیا میور یاس یا
کالیشم میور یاس هیپو یا ایوڈائڈ پٹاسیم یا بروماڈئیڈ پٹاسیم بنوشانند و اختیار کردن این ادویه دوای برای استعمال
حسب ضرورت آن باید پس اگر ورم ضعیف در جگر باشد یا همراه تپ تنگی اسفل هم همراه آن متورم شده باشند امونیا میور یاس
بهتر و کافی ست و کالیشم میور یاس هیپو هم جایز ست و اگر با ورم جگر خواب هم نیامده باشد و حاجت آرام رسانی دماغ بود
بروماڈئیڈ پٹاسیم بهتر ست و اگر شبهه مادهٔ آتشک هم باشد ایوڈائیڈ پٹاسیم افضل باشد و اگر یرقان هم همراه ورم جگر بود
عوض ایوڈائیڈ پٹاسیم کالیشم میور یاس باید داد یا امونیا میور یاس و ایضاً اگر فقط شکایت یا دقی مقدار جگر باشد درین
وقت … میور یاس ایسڈ … هم مفید ست و نیز هر مرض که از امراض صدریه یا امعا یا اجتماع آب
در بطن یافته شود علاج آن با علاج حمی ترکیب داده شاید و بعد زوال حمی غذای خوش مقوی خورانند و روغن جگر ماهی
و ٹانک سرب و سرب قیری ایوڈائیڈ آهن هر چه مناسب دانند نوشانند و گاهی از علاج درین مرض نفع ظاهر نمیشود و نوبت
حمی همیشه می آید درین وقت باید که از محل سکونت خود که دران این مرض پیدا شده نقل کرده به بلد دیگر که هوای آن خشک بود روند
و ایضاً هر که یکبار در سالی باین مرض مبتلا شده صحت یافته باشد در سال دیگر باز بیند که این حمی شایع شده اکثر … ان بآن
مبتلا میشوند او را باید که بنابر تقدم بالحفظ قدری قدری کنین هر روز بخورد تا از ضرر هوا و عود این حمی محفوظ ماند و چون
کسی را ضرورت رفتن بجای که این حمی در آنجا شایع بود افتد او را هم باید که هر روز قدری قدری کنین خورده باشد
تا از مرض مخصوص مقام خاص محفوظ ماند … فائده بدانکه هرگاه حمی نائبه در وقت واحد و بر ساعت معین آید و تشخیص
خواه هر روز یا یک روز در میان یا دو روز در میان داده آید که آنرا بعربی حافظة للساعة الواحدة می نامند درین
وقت باید که تنقیه و استفراغ مسهلات مزاج هشت هشت گرین شب یعنی بربان رای انگریزی شب … گویند روزانه
شب بار بیض نوشانند که مجرب بلا تخلف ست لیکن باید دانست که در کتب طبیه عربیه و غیره نوشته اند که زیاده مقدار آن خوردن

موروث سل و قرحه ریه است که از حدت آن پیدا میشود و حقیقت امر اینست که درین دوا سلفیورک الیسڈ که بهست فاسفیٹ
افلائکم ست میباشد پس چون شب یانی در معده داخل میشود و از تصرف حرارت غریزی سلفیورک الیسڈ مذکور
از ان جدا شده همراه خون غاذی عظام در عظام میرود و فاسفٹ افلائکم را که در استخوان زیاده ست و باعث متانت
و سختی و قوت آنها همان ست فانی میگرداند پس از فانی شدن فاسفٹ افلائکم مذکور عظام لین میشوند و وقت لینیت عظام
سل پیدا میشود چه درین حالت غده های بدن اکثر متورم میشوند پس هرگاه غده های کوچک که در قصبه ریه و در ریه اند
متورم میشوند و ریم در ان پیدا میشود از ان قرحه ریه پیدا میگردد فقط کلام الدکتر اما هرگاه حمی نائبه مزمن شود و
با ورام اعضای باطنه مثل ورم کبد و طحال باشد یعنی از اذیت اورام این اعضا آمده باشد درین وقت نوشانیدن
ٹنکچر ایوڈین از پنج قطره تا ده ده قطره همراه آب ساده روزانه سه بار بسیار مفید است کاهگاهی با اوجاع مفاصل یا
در عضلات بوده باشد نوشانیدن سالی سالک الیسڈ نیم درام یا بست بست گرین همراه آب ساده به از کنین
نافع ست همچنین چون حمی هر روز نوبه و شدت کرده باشد و در امتحان المقیاس الحرارت که تهرمامیٹر ست حباب
هر روز زیاده از درجه یکصد و صاعد شود مثلاً زیاده از صد درجه تا سه یا چهار درجه برسد و از نوشانیدن کنین تنها
یا همراه لائکر ارسنک الیس نفع ظاهر نشده باشد درین وقت روزانه بست بست گرین سلیسین را که جوهر بید
مجنون ست نوشانیدن مفید میباشد و هم نوشانیدن این دوا بعد تنقیه کامل در حمی ڈنگیو فیور نافع است و
چون حمی ربع مزمن گردد و بکدام تدبیر و تنقیه رفع نگردد بموافق این دستور العلاج علاج نمایند که مجرب ست اول
بلو پل دو گرین اکسٹراکٹ کالوسنتھ پنج گرین روغن حب السلاطین یک قطره باهم آمیخته وقت شب بنوشانند تا
اسهال تا وقت صبح بخوبی جاری گردد و این بنابر آنست که تا اجتماع خون رفع شود زیرا که علت این حمی تا مدت دراز
بدون اجتماع خون در کدام عضو مثل کبد یا طحال یا معده یا در کدام غشای دماغ یا غشای نخاع نمی شود و بعد
فراغ از اسهال لائکر ارسنک الیس پنج قطره کنین سلفاس ده گرین آب ساده دو اونس روز نوبه سه بار هر بعد قدر
از غذا بنوشانند و در غیر ایام نوبه نصف نصف ازین دوا سه بار بنوشانند و اگر در دل مریض خطور باشد که هر کنین
مضر میشود درین وقت مریض را آگاه نه سازند تا کنین را با لائکر ارسنک و بارک مسحوق کرده از بست گرین تا سی
گرین باشد حل کرده بنوشانند و بر گمان مریض اعتماد نکنند و استعمال کنین ترک نسازند فقط کاملی

فصل یازدهم در حمی موسوم به ریمیٹنٹ فیور و این اسم از لفظ لاطن ریمیٹو که بمعنی واپس آینده
ماخوذ ست و این قسم حمی هم در هندوستان کثیر الوقوع ست مثل انٹرمٹنٹ فیور لیکن از ان کمتر و چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ
فیور درجات ثلثه برودت و حرارت و عرق میباشند همچنین درین شروع میشود اول از برودت و بعد آن گرمی زیاده
میشود و آخر عرق آمده شدت حرارت کم میشود لیکن وجود درجات ثلثه درین حمی هر روز اول و ابتدای این حمی

ضرور میباشد و انداز این هر دو مشابه میشوند و فرق بینهما این است که در انٹرمٹنٹ فیور بعد زوال نوبه اثر حرارت در بدن
و نبض وقت فترہ باقی نمی ماند و درین می بعد زوال درجه اشتداد هم حرارت در بدن و نبض کم شده باقی میماند لهذا به رمیٹنٹ
فیور نام کرده شد السبب اسباب مهیئه و معینه آن و اصل سبب قریب همان هستند که در انٹرمٹنٹ فیور مذکور شدند.
پس این حمی هم بسبب زهر نباتی پیدا میشود لهذا گاهی آنرا بلغت انگریزی مالیریل رمیٹنٹ بفتح میم و سکون الف
و کسر لام و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام موسوم میسازند و این حمی هم اکثر
بعد زوال خود عود میکند مثل حمی انٹرمٹنٹ فیور العلامات اکثر این حمی دفعةً عارض میشود و قبل آن علامات منذره
حمی چنانکه عموماً مذکور شدند موجود نباشند و گاهی قبل آن علامات منذره یافته میشوند و درین وقت مشتبه میشود که
حمی رمیٹنٹ خواهد شد یا ٹائفائڈ فیور و فرق بینهما آنست که در رمیٹنٹ فیور علامات منذره تا زمان قلیل مثل نیم
روز یا یک دو روز یافته میشوند و در ٹائفائڈ فیور گاهی تا یک هفته قبل حمی علامات منذره می مانند و بعد این حمی مذکوره می آید یا جمله
چون این حمی می آید نوبه اولی آن اول از برودت شروع میشود یعنی به اعضا سردی محسوس گردد لیکن این درجه برودت درین حمی
بسیار قصیر میباشد و بعد آن فوراً درجه حرارت شروع میشود و این درجه حرارت درین حمی بسیار قوی و طویل میباشد
و ازین هم فرق کرده میشود درین حمی و در انٹرمٹنٹ فیور و آنچه اعراض و علامات در درجه حرارت انٹرمٹنٹ فیور یافته
میشوند اینجا هم موجود بوند لیکن بعضی بشدت مثل اینکه حرارت راس درین حمی زیاده میباشد و همچنین که ورم زبان
هم از آن زیاده بود و بول هم به نسبت انٹرمٹنٹ اینجا قلیل و بسیار سرخ می آید و نبض درین حمی ضعیف و سریع بود لیکن
بود و بسبب زیادتی کمزوری عضلات و دیگر اعضا و سرخی وجه و تهوع و قی هم درین حمی زیاده از انٹرمٹنٹ میباشد
و درجه شدت و حرارت این حمی از شش ساعت تا سی و پنج ساعت میماند و بعد آن در اعراض خفت میشود و جلد پسینه
لیسن گردد و سرعت نبض کم شود و کدورت زبان قلیل گردد و درین وقت خفت مریض قدری رغبت و خواهش
بسوی خوردن غذا میکند و این حالت خفت این حمی را بلغت انگریزی ریمیشن بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر میم و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی کم شده باقی مانده می گویند و مراد از آن خفت حمی یعنی وقت خفت است
و اکثر این حالت درین حمی وقت صبح یافته میشود و خفت آن اکثر از یک ساعت تا چهار ساعت مانده بعد آن باز
تپ شدت میکند و نوبه شدت آن قائم میشود و چون حمی بار دیگر زیاده شود آنرا بلغت انگریزی ایکس اسٹریشن بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و عین مهمله و فتح الف و سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی زیاده شدن حمی بعد خفت نامند این نوبه شدت ثانیه که بعد حمی مذکور ابتدا میکند هم گاهی با برودت
که کم از برودت اول بود شروع میشود یعنی چون این حمی بعد خفت و بعد نوبه اولی باز شدت کند در آن وجود برودت ضرور
نیست چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ فیور اکثر میباشد بلکه اشتداد حرارت ضرور است لهذا اکثر از حرارت اشتداد آن شروع میشود و گاهی

از برودت هم ابتدا میکند لیکن اکثر حرارت در درجه حرارت نوبه ثانیه از اول زیاده میباشد و هرقدر که زمان بگذرد این حمی
زیاده و طویل میشود زمان درجه حرارت آن زائد و زمان خفت حمی ناقص میشود و درین درجه حرارت جلد بدن بالعموم
خشک و گرم میشود و رنگ آن زرد میگردد و نبض در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی بار حرکت میکند
و بر محل معده از غمز کردن درد محسوس میشود و اکثر قی و غثیان میباشد و سلسله اجابت طبع مختلف بود گاهی قبض و گاهی اسهال میباشد
یعنی روزی قبض و روزی اسهال یا در وقت صبح قبض و وقت شام اسهال بود یا در مدت واحده نصفت به قبض و نصف بطور
اسهال رقیق می آید و بوی اسهال عفن و بدبو میباشد بسبب خرابی و زیادتی صفرا چه هرگاه صفرا زیاده گرم بود در براز
بوی بد می آید خصوصا در حمی و هم درین وقت سرخی بر ملتحمه چشم غالب میشود و درد سر زیاده و هذیان و هم کلام پیدا میشود
و وجود این اعراض ثلثه که مراد از آن سرخی ملتحمه چشم و درد سر و هذیان است بسبب اجتماع خون در دماغ میباشد
و انجام این حمی آنست که یا از علاج یا دوا دفع شود یا خود بخود یک دو بار شدت کرده یکبار دفعة برطرف شود یا بتدریج
آهسته آهسته در شدائد و اعراض خفت ظاهر شده زائل گردد و این هر سه نیک انجامی آنست و بد انجامی آن اینست
که درجه حرارت و شدت آن روز بروز زیاده شود و درجه خفت حمی کم گردد تا اینکه درجه شدت آن بشکل حمی لازمه مستمر ماند و مریض
بیهوش گردد و در عالم بیهوشی جان بحق تسلیم کند لیکن باید دانست که چون بیمار اصلی ضعیف باشد یا بسبب گرفتن فصد یا حجم
دمیم ایدو علاج این حمی ضعیف کرده شود یا زهر کثیر از هوای فاسد در خون حاصل شود آن زمان این بد انجامی از ازدیاد درجه
شدت و کم شدن درجه خفت حمی پیدا میشود و درین وقت قبل موت این علامات در مریض ظاهر میشوند که زبان کدر و خشک
میشود و بر گوشت اندرون دندان و بر لثه و لبها سیاهی ظاهر گردد و نبض سریع و ضعیف میشود و بر جلد بدن جابجا داغها
سیاه یافته شوند و از راه بینی و در قی و اسهال خون می آید و بول محتبس میشود بسبب اینکه یا گرده بسبب ضعف بول را پیدا
نمیکند یا مثانه آنرا دفع نمیکند بسبب ضعف عضله عاصره و چون این اعراض مستحکم شوند بعد از آن اختلاط عقل و تقلص عصب
و دیگر اعراض خرابی دماغ پیدا میشوند پس مریض بیهوش گردد و در عین بیهوشی می میرد چنانکه در بعضی قوی در اول مرض
و در حمی انیتر مِتنت فیور هرگاه زهر زیاده در خون آید در اول درجه برودت بیمار هلاک میشود همچنین گاهی درین حمی هم در
ایام اول یا روز اول وقت شدت آن فورا مریض می میرد بسبب اینکه زهر در خون زیاده می آید و بسبب آن دماغ
و نخاع و سیمپتی تیک از آن متغیر شده از کار خود باز می مانند و از آن جمله افعال بدن دفعة بند میشوند و بدن ضعیف
میگردد و مریض هلاک میشود اما این چنین موت بطور ندرت دیده میشود و آنکه اکثر در این تپ بحران تیره میباشد
که پیشتر نوشته شده و ایضا باید دانست که گاهی این حمی هم مثل انیتر مِتنت فیور مرکب با امراض اعضای دیگر میشود
پس زیاده متضرر درین تپ دماغ میشود و از اجتماع خون و آثار تضرر آن یافته میشوند و گاهی ازین اجتماع خون
ورم غشای دماغ پیدا میشود و اجتماع خون در نوبه اول وقت شروع شدن این حمی در آخر درجه برودت و اول

درجهٔ حرارت اکثر در دماغ میشود و بسبب آن درد سر شدید و ضربان صدغین و حرارت لمس چشم و سرخی چشمان و غثیان [illegible]
و گاه گاه آروغ نیز پیدا می‌شود و از آن دانسته میشود که اجتماع خون در دماغ است در آن شاید انتقال بیشتر یعنی ورم حار در دماغ
شروع شده یا عنقریب پیدا خواهد شد لیکن اگر مریض قوی باشد نبض او صلب و دقیق مثل تار آهن و سریع میباشد و اگر ضعیف
بود در آن صلابت لازم نباشد لیکن بسبب کمزوری و ضعف قلب نبض لین و سریع میباشد و چون هذیان با این اعراض
جمع شود دلالت بر انتقال بیشتر میکند اما هرگاه همراه هذیان غنودگی و بیهوشی در مریض دیده شود یقینی باید دانست که ورم
دماغ موجود است و آب از ورم جدا شده در میان دماغ و غشای موسوم به پایه میتر مجتمع شده و مخفی نماند که این اعراض و
علامات منحصر در دماغ که نوشته شدند از اجتماع خون و حرارت و جوش خون بودند و گاهی دماغ بسبب کمزوری خون و ضعف [illegible]
درین تپ متضرر میشود چه هرگاه دماغ ازین خون ضعیف غذای خود میگیرد و بسبب آن خود هم ضعیف میشود و اعراض و علامات
ضعف و ضرر و مرض آن پیدا میشوند و فرق در هر دو اعراض و علامات ضرر آنست که آنچه از جوش خون بدماغ ضرر میرسد
در اول مرض میباشد و آنچه از کمزوری خون بدن ضرر به دماغ میرسد اعراض و علامات آن از روز هفتم یا دهم ظاهر میشوند
پس از جمله اعراض که درین وقت پیدا میشوند هذیان است که بعد روز هفتم یا دهم از ابتدای حمی هرگاه تکشت کند و بزودی برطرف نشود
پیدا میگردد و همچنین بر گوشت اندرون دندان و بالای لثه و بر لبها سیاهی ظاهر میشود و زبان خشک و کدر گردد و لقط [illegible]
از سر انگشتان چنانکه در سرسام میشود اینجا هم یافته شود و اختلال حواس موجود باشد و نبض سریع و ضعیف بود و اینهمه
اعراض محض بسبب کمزوری دماغ که بسبب خرابی خون حاصل شده پیدا میشوند نه از جوش و اجتماع خون در دماغ
و ایضا درین حمی اکثر ضرر به ریه هم از اجتماع خون میرسد و از آن ورم ریه و برنکائیتس یعنی ورم شعب هوائی یافته میشود و ورم
ریه اکثر درین تپ میباشد اما علامات آن مخفی بوند و مریض بسبب فساد حواس خود شکایت نمیکند و بجز سرفه قلیل و قدری تنگی
و تنفس دیگر علامات ظاهر نشوند و بسبب خفای علامات ورم ریه درین تپ واجب نیست که اجتماع خون در ریه اکثر در جانب پشت
میباشد ازین جهت در صدر زیاده اذیت محسوس نمیشود لهذا ضرورست که درین تپ همیشه طبیب از آله قیاس الصوت
حال ریه را دریافت کرده باشند که از آن البته حقیقت امر ظاهر میشود اما اگر ورم در ریه هر دو طرف پیدا شود در تمام
ریه عام گردد درین وقت البته از علامات مثل سرفه یا نفث سرخ که سرخی آن مثل مورچه آهن بود موجود باشند و ایضا گاه
در معده هم درین تپ اجتماع خون و گاهی ورم حار پیدا میشود اما چون اجتماع خون در آن افتد غثیان و قی زیاده می‌آید
و زبان سرخ میباشد و چون بر محل معده غمز کنند یا مس کنند درد زیاده محسوس میگردد و ازین دانسته میشود که در معده
اجتماع خون و ورم پیدا شده یا قریب الحدوث است اما اگر قی بند نشود و درد معده شدت کند و در وجه انحطاط ظاهر گردد از آن
یقین حاصل میشود که ورم حار در معده پیدا شده و ایضا گاهی درین حمی در طحال هم خون مجتمع میشود و از آن ورم پیدا
میگردد یعنی بادام کرده در محل طحال ثقل و گرانی محسوس میشود و از انگشت زدن آواز مصمت آید و از غمز کردن درد محسوس شود

بایددانست که اجتماع خون نیست فقط لیکن اگر وقت تنفس یا از غمز کردن در طحال درد پیدا شود یا بالفعل باید دانست که طحال از اجتماع خون
متورم شده و ایضا درین در جگر هم خون مجتمع میشود و بسبب آن ورم نیز بادی قدر آن پیدا بر جگر و بسبب ها ام که و ثقل جگر ثقل احساس کرده شود و از
انگشت زدن آن از جسم مصمت آید لیکن از غمز کردن درد نشود باید که اجتماع خون است اما بعضی گاه عندالغمز درد پیدا شود یقینی ورم پیدا هم شده گاه گاه درین تپ
یرقان هم پیدا میشود و بدو سبب اول اینکه جگر بسبب اجتماع خون کار خود را بخوبی نمی دهد یعنی صفرا پیدا میکند لیکن اخراج آن
نمی نماید دوم آنکه میوکس میمبرین مجری صفرا آرنده متورم میشود و بسبب ورم آن مجری تنگ و منسد میگردد و این سبب اکثر
وقتی پیدا میشود که ورم حار در معده باشد و بسبب آن قی با فراط آید پس ازین ورم تا معای اثنا عشری برسد و از ان
بمجری صفرا آرنده متعدی شود و ایضا درین تپ گاهی اجتماع خون در میوکس میمبرین امعا میشود و درین وقت اسهال
رقیق می آید لیکن چون اسهال یافته شود درین وقت ضرورست که سینه بیمار را ببینند که آیا بران بثور بصفت بثور تائفائد
فیور موجود اند یا نه و هم قریب سر استخوان ورک در شکم غمز کرده دریافت نمایند که آواز آب و هوا از معای آید یا نه پس اگر
بثور مذکوره بر سینه و آواز آب و هوا عندالغمز در شکم بجای مذکوره یافته شود یقینی باید دانست که تپ از اول تائفائیڈ
بود و اگر هر دو علامت مذکوره نباشند ریمیٹنٹ فیور دانند و گاهی از اجتماع خون که در امعا می شود زحیر و پیچش پیدا
میشود خصوصاً هرگاه قدری سردی در هوا باشد یا فصل بارد قریب بود چنانکه در ماه اکتوبر میباشد العلاج چونکه
درین تپ اکثر اوقات زیاده از دیگر شکایات اشتداد حرارت زیاده و کثیر میماند و درجه حرارت طویل میباشد لهذا در علاجش
زیاده اهتمام درین امر باید که درجه حرارت آن در شدت و طول کم شود لهذا ببینند که اگر زبان زیاده کدر باشد
پس بدانند که مرض و مریض هر دو قوی هستند اما قوت مرض پس بنابر آنکه هر قدر جوش خون زیاده و قوی بود کدورت
لسان زیاده میباشد و اما قوت مریض پس بنابر آنکه در شخص قوی بدل در اعضا زیاده و سریع پیدا می شود پس هر قدر که
میوکس میمبرین جدید پیدا میشود میوکس میمبرین قدیم مرده و زنگدار میشود بخلاف مریض ضعیف که چون آن میوکس میمبرین جدید پیدا نمیشود ازینجا
میوکس میمبرین قدیم بر حالت خود سرخ رنگ میماند و کدورت قلیل بران محسوس میشود و همچنان در مرض قلیل چون جوش خون
کم بود از ان کدورت زبان کم پیدا می شود بالجمله هرگاه قوت مرض و مریض از دیدن کدورت زبان ثابت شود اول
اپیکاکوانا بقدر مناسب همراه آب نیم گرم حل کرده نوشانیده قی کنانند بعده مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس تنها یا همراه
مطبوخ سنا و شیرخشت آمیخته یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر یا سوف جلیپ کمپونڈ یا گریگریس پوڈر لیکن اگر قبض
بود ازین مسهلات هر کرا مناسب دانند آنرا مقدار زائد دهند و اگر قبض شکم و اسهال هر دو نباشد مسهل ازین دو به مقدار
اوسط نوشانند تا شکم صاف شود و من بعد اشیای بارده بالفعل مثل آب شکر که با برف سرد کرده باشند یا آب مطبوخ چای که
بارد باشد برای معتاد شرب آن یا آب تمر هندی یا آبیکه آنرا از آب لیموی کاغذی یا از سائٹرک ایسڈ یا از پتاس بای
کارٹراس حامض کرده باشند بنوشانند و هم آنچه نسخه های ادویه حامضه مسکنه عطش که در ذیل علاج تائفس فیور و تائفائد

[illegible]

خوشبو شده اند موافق آن ادویہ درست کرده بنوشانند وهرگاه قی شدت کند و بند نشود درین وقت ادویہ که از در آب
حل کردن آنها جوش پیدا میشود وآنهارا بلغت انگریزی ایفرویسنگ بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وفتح فا و
سکون رای مهمله وکسر واو وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله وسکون نون وکاف فارسی یعنی جوش خورنده
از آب وبیرون آینده از ان می نامند نوشانند وآن مثل پتاس کاربناس ست هرگاه آنها با سائٹرک ایسڈ بآب حل کنند
لیکن اگر پتاس کاربناس را دهند پس چون این دوا بنسبت پتاس بای کاربناس ثقیل وغلیظ ست لهذا بیست گرین پتاس
کاربناس را در آب حل کنند و هیجده گرین سائٹرک ایسڈ را در آب ساده علحده حل کرده بعده هردو را باهم سازند تا
جوش خورد آنزمان بنوشانند یا بمقدار سائٹرک ایسڈ یا پتاس کاربناس زیاده سازند چنانکه بآن هدایت شده
واگر پتاس بای کاربناس را دهند پس این دوا چون بنسبت دوای سابق خفیف ست لهذا بیست گرین از ین وانگیزند
وبیست گرین سوڈا کاربناس همراه آن در آب ساده حل کنند و پانزده گرین سائٹرک ایسڈ در آب ساده علحده حل کرده
بعده هردو را دریک ظرف باهم سازند چون جوش آرد بنوشانند ودرینجا وزن سائٹرک ایسڈ بسبب خفت پتاس بای
کاربناس قلیل کرده شده که اگرچه وزن آنها بجوش خواهد آورد تاهم برای کم کردن جوش خون سرکه کهنه وآب سرد هر دو
باهم آمیخته یا سرکه موافق وزن سابق آب نیم گرم که ثلث حصه سرکه باشد آمیخته اسفنج دران ترکرده بر تمام جلد بدن بگردانند
تا تبرید آن سرکه وآب بر جلد رسد وهرگاه سرکه وآب بر بدن ملامی سازند خواه آب سرد بود یا نیم گرم باشد الا بهر در
هردو حال آب سرد دهند تا در سر جوش خون نشود واگر مریض زیاده ضعیف باشد پس در حوض مسی پر از آب گرم باشد
وگرمی آن تا نود و پنج درجه سیماب بامتحان انداختن آله مقیاس الحرارت باشد مریض را نشانند وآب سرد در حوض ریخته
امتحان کرده باشند هرگاه گرمی آب تا شصت و پنج درجه رسد آن زمان مریض را از حوض بیرون آورده بدن
خشک کرده لباس پوشانند وبعد آن باز تدبیر سابق مسکن حرارت که از نوشانیدن ادویه بارده بالفعل نوشته شده
بعمل آرند وچون زمان هفت حمی بیاید دران وقت کونین از پنج گرین تا ده گرین بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانند
چون شدت تشنگی و زیادتی حرارت باز شروع شود نوشانیدن کونین تنها ترک کنند وادویه مسکنه حرارت نوشانند و
اگر درین حالت شدت حرارت هم کونین را همراه میگنیشیا سلفاس یا همراه ادویه جوش خورنده در آب دهند جایز باشد
واگر طبع لین بود واسهال جاری باشد درین وقت هم کونین را تنها دهند که گاهی اسهال معین میشود بلکه همراه آن
شنگرف یا پای یا سلوشن مارفیا یا افیون محلول در آب حسب مناسب نوشانند واگر اجتماع خون در دماغ بود زلو حسب تقاضا
بر صدغین چسپانند واگر چه درین وقت بعضی گرفتن فصد تجویز کرده اند لیکن جناب مصنف این اوراق میفرمایند که فصد هرگز
نگیرند والا بعد آن کمزوری مفرط میشود وبعد تعلیق علق مسهل قوی از مثل میگنیشیا سلفاس دو دو درام بآب سرد
حل کرده بعد دو دو ساعت بنوشانند تا اسهال جاری شود یا کیلومل وسفوف جلیب کمپونڈ نوشانند واگر درین وقت

جلد بدن که گرم و خشک بود بشرط قوت مریض در حوض مسی پُر آب نشانند و اگر ضعیف بود چادر با آب نیم گرم تر کرده فشرده در آن بیمار را بپیچند و اگر بعد این تدابیر هم غنودگی و بیهوشی بر بیمار طاری شود پلستر از خیش کس درست کرده اول پس گردن نهند و اگر از آنهم فائده ظاهر نشود بر وسط سر موها تراشیده پلستر از خیش کس نهند و تا هفت هشت ساعت نهاده دارند تا خوب آبله پیدا شود و اگر علامات اضرار دماغ که بسبب کمزوری دماغ پیدا میشوند بیشتر مفصل نوشته شده اند ظاهر شوند درین فیور ایوناکار بنات آف امونیا همراه آب ساده بنوشانند و بالنوشانیدن ادویه مقویه درین وقت آب لحم هم بار بار نوشانیده باشند و اگر شوربای لحم بخوبی از حلق فرو نرود شوربای مذکور را بذریعه حقنه در شکم رسانند و اگر یرقان هم باشد و همراه آن قی هم زیاده آمده باشد پلستر از خردل درست کرده بر محل معده یا جگر اگر در آن هم اجتماع خون و ورم باشد نهند یا مرهم ایوڈین یا روغن تارپین بر معده مالند و اگر ازین فائده تامه حاصل نشود پلستر از خیش کس درست کرده بر معده گذارند و مادام که علاج ورم معده و یرقان کرده شود آنچه خورانند و نوشانند بارد بالفعل باشد ایضا تدبیری برای دفع کردن اجتماع خون از جمیع اعضا بغیر از دماغ که آنرا بلغت انگریزی ویٹ پیک بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کاف یعنی پیچیدن به چادر تر است بسیار مفید است و آن اینست که دو چادر بگیرند آنرا سفید نکو کرده در آب سرد تر نمایند و یکی را از پیر گردن تا کمر و دیگری را از کمر تا قوزک پاها مریض پیچانیده بالای آن یک دو کمبل خشک بپیچند و تا گاهیکه بیمار را نیند نکند آب سرد به سر ریخته باشند بنحویکه خون در دماغ پیدا نه شود ازین تدبیر عرق بزودی جاری میگردد و بسبب آن رفع اجتماع خون در هر عضوی که باشد مثل سینه و معده و جگر و طحال و گرده و مثانه رفع میشود ولیکن وقت این تدبیر فصل معتدل ست در فصل حار و بارد غیر جائز ست و چون تپ خفیف شود و باز کینین بنوشانند و این دوا درین تپ در هر حال خواه اجتماع خون در اعضا یا در عضوی واحد باشد یا نباشد یا وقت شدت تپ بود یا خفت آن بهر وقت دادن بسیار مفید ست و تجارب کثیره بر آن شاهد اند صفت ٹنکچر اسپٹیل ده قطره کینین پنج گرین سیر یا ایسڈ ڈائلوٹ ده قطره سیوریٹ آف امونیا ده گرین کلوریٹ پوٹاس پانزده گرین تا بیست گرین آب ساده دو اونس ادویه باهم کرده موافق این مقدار بعد چهار چهار ساعت بمریض نوشانند باقی هر مرض که با این تپ یافته شود علاج آن نمایند فقط

فصل دوازدهم در ایریسیپلس فیور بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر تای هندی سکون فا معنی از اندرون بیرون آینده و این اسم ماخوذ ست از ایرپیشیو بکسر الف و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو که لفظ لاطین است و معنی آن چیزی است که از اندرون بیرون آید و وجه تسمیه آن باین لفظ آنست که درین حمی هم ماده از اندرون عروق بدن بالای جلد بدن می آید و از آن آبله پیدا میشود و ایضا در لغت انگریزی اینرا گیس آن تھیما بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف ممدوده و سکون نون و کسر تای مثلثه و سکون میم و فتح تای هندی و سکون الف هم میگویند و معنی آن چیزی که مثل گل به بدن می آید و ایضا

هم خروج و بروز لازم ست و آن بر چند قسم ست اول دری اولا بفتح واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم
الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف و اسمال پکس بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح میم و سکون الف و لام و فتح
بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله هم بلغت انگریزی نامند و بلغت عربی جدری و بزبان هندی اردو چیچک
و سیتلا گویند قسم دوم واکسینیا بفتح واو و سکون الف و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و
فتح نون و سکون الف و هم در لغت انگریزی کاؤپکس بفتح کاف عربی و سکون الف و ضم همزه و سکون واو و فتح بای
موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند یعنی دانه های که در جلد گاو پیدا می شوند قسم سوم واری سلا بفتح
واو و سکون الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و فتح لام و سکون الف و هم آنرا چکن پکس
بکسر جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و فتح بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند چهارم میزلز بفتح میم و سکون واو و رای مهمله
و کسر بای موحده و لام و سکون یای تحتانی و آنرا بلغت انگریزی میزلز بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
زای معجمه و سکون لام و زای معجمه ثانی و بزبان عربی حصبه و بزبان هندی کهسره گویند پنجم اسکارلیتنا بکسر الف
و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و فتح لام و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون
و سکون الف بلغت لاتن و بلغت انگریزی اسکارلیت فیور نامند بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و
رای مهمله و کسر لام و سکون تای هندی نامند ششم ڈنگیو فیور بفتح دال هندی و سکون نون و کسر کاف فارسی و ضم یای
مثناة تحتانی و سکون واو یا ڈانڈی فیور بفتح دال هندی و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای مثناة
تحتانی گویند و ڈانڈی آنرا گویند که کسی خود را از پوشیدن لباس خوش و شانه کردن در ریش و شوارب آراسته کرده به غنج
و دلال راه رود و چون درین حمی هم بسبب درد پشت و غیره بیمار را راست رفتن ممکن نبود ازین سبب نیم قد یا بجانبی خم کرده
راه میرود و بار بار آه میکند چنانکه کسی به غنج و دلال که راه میرود قدم قدم آه میکند هفتم پسیپلس بکسر بای موحده فارسی و
سکون سین مهمله و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله در زبان لاتن و بلغت انگریزی پلیاک بکسر بای موحده
فارسی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و کاف یعنی مرض عام و بعربی طاعون گویند بالجمله قسم اول آن وری اولا آنهم
حمی ست لازم که در آن اکثر روز ثالث از شروع شدن حمی بثور بر بدن ظاهر میشوند و درین حالت برای این بثور میباشد اول
وقت بروز بصورت بثور صغار میباشند و بعد چند روز در آن مایعت پیدا شده بصورت آبله ها گشته بعد چند روز این مایعت
ریم میشود پس منفجر میگردد و خشک ریشه از آن جدا شده نشان آبله بارنگ سرخ بر جلد باقی مانده صحت میشود و آثار آبله
برطرف گردند اگر غیر غائر باشند و اگر زیاده غائر بوند تا آخر عمر آثار می مانند السبب سبب آن زهر خاص ست که از
حاصل شدن آن در خون این مرض پیدا می شود اما اینکه این زهر حیوانی ست یا نباتی پس بخوبی ثابت نشده لیکن
دیده میشود که از یک انسان بانسان دیگر میرسد و هم اینکه چگونه این زهر در خون حاصل میشود پس نزد اکثر

که اول در هوا می آید و وقت استنشاق هوای زهرآلود در ریه میرود و از آن جا با خون آمیزد و محتمل است که وقت تنفس با
چون هوا در بینی و دهن میرود پس زهر مذکور در مسوکس ممبرن این اعضا داخل شده بذریعه لعاب دهن در معده رود و
از آنجا همراه غذا داخل خون شود و بعضی بر آن رفته اند که زهر مذکور همراه هوا بذریعه جلد در خون میرود و کسیکه این مذهب
داشته از دخول زهر در خون بذریعه ریه یا معده انکار میکنند و هم ممکن است که از جمیع جهات مذکوره رفتن آن در خون ممکن
باشد و سیده باشد و تعدیه این مرض از امراض متعدیه دیگر زیاده قوی است و از این ظاهر است که زهر آن هم قوی است و این هم
بخوبی ثابت نمیشود که زهر آن در کدام درجه از درجات مرض و بدن مریض در صحیح زیاده متعدی میشود در اول شروع
حمی یا وقت ظهور بثور یا وقت پخته شدن آنها یا بعد افتادن خشکریشه و غالب آنست که وقت افتادن خشکریشه تاثیر زهر و لیکن
صحیح زیاده میشود و یقینی در خشکریشه این بثور زهر مولد مرض می باشد و این بطور امراض وافده عام و شایع میشود
و هم گاهی زهر آن در لباس خصوصا لباس سرائی زیاده از یک ماه تا یک سال میماند و چون در این مدت این لباس به بدن
صحیح رسد از آن این مرض پیدا شود و از این اسباب هم این مرض عام میگردد و از اسباب معینه آن سکونت اشخاص کثیره در
مکان ضیق است که بسبب آن هوای محفوظ خراب شود و در آن زهر پیدا گردد و یقینی در همچو مکانات این مرض زیاده
پیدا میشود بخلاف امکنه وسیعه که در آن اشخاص معدود باشند و هم از اسباب معینه آن سن طفولیت است چه اکثر
این مرض با طفال عارض میشود و این مرض هم بر چهار قسم است قسم اول جدری اولادسکریتا یکبارگی بمهمله و سکون ... بکسر
فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون الف یعنی دانه متفرق دوم کانفلواینٹ بفتح کاف و سکون الف
و نون و ضم فا و لام و سکون واو و کسر الف و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی یعنی دانهای
متصل بیکدیگر باشند و از جلد بدن برآمده گنبدی را میگیرند سوم مالگنینٹ بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون کاف و فتح نون اول
و سکون نون ثانی و تای هندی یعنی وخیم و مهلک چهارم ماڈیفائیڈ بفتح میم و سکون الف و کسر دال
هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فا و سکون الف و کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال هندی
یعنی چیزیکه بر صورت اصلی خود نباشد و این اکثر بسبب برآوردن آبله بر بازو که بهندی ٹیکا میخوانند پیدا
میشود و اما قسم اول از این اقسام اربعه که جدری اولادسکریتا است علامتش آنست که چون زهر آن مرض در خون تمام
البدن می آید از روز هفتم تا چهاردهم اثر آن ظاهر میشود و پس اکثر روز دوازدهم و گاهی سیزدهم علامات منذره پیدا میشوند
مثل لرزه و تپ و درد سر و خاصتاً درد کمر و غثیان و کثرت آمدن قی ظاهر میشوند و زیادتی حمی اکثر تا چهل و هشت ساعت یا
تا شصت ساعت مانده بعد آن بثور ظاهر میشوند و اول روی گردن و قبضین دست دیده میشوند بعده بر پشت و شکم و
بعد آن بر پاها بروز می نماید و چون وقت ابتدای بروز بثور لمس کنند قدری سختی بر آنها محسوس شود و خیال معلوم گردد
که گویا دانه کوچک سرب است که آنرا در تفنگ می اندازند و از ان شکار حیوانات خرد میکنند و بهندی آنرا چهره گویند

و اکثر اطفال را قبل بروز این بثور تشنج عام مثل صرع هم عارض شود بالجمله این بثور تا دو روز بر بدن بروز میکنند و چون
بروز کامل گردد در حمی خفت ظاهر شود و چون سه روز از ابتدای بروز منقضی شوند مائیت درین بثور پیدا میشود و بعد پر
شدن از مائیت این بثور پهنا و بصورت پیاله میشوند در روز چهارم گرد بثور خط سرخ پیدا میشود و روز پنجم این مائیت که در
بثور پیدا شده بود سفید مثل شیر میگردد و بعد سفید شدن آن آنچه پهنا در بثور بود که بسبب آن بصورت پیاله بوده این هیئت
از انها زائل شده بثور مذکوره مرتفع میشوند و پر میگردند و تا روز هشتم حالت آبله با ریم پیدا میشود و روز نهم منفجر شده ریم از انها
خارج میشود و بعد آن خشکریشه پیدا شده بعد چهار پنج روز ساقط میشوند و زیر آن جلد سرخ رنگ ظاهر میگردد و قبل بروز بثور
جگه در جلد ظاهر میشود و مادام که ریم اندرین جگه باقی ماند و بعد آن سوزش در ان پیدا میشود و همراه این سوزش باز حمی
شدت میکند و ورم بر رو ظاهر میشود و گاهی در حلق هم ورم ظاهر میگردد و آب کثیر از دهن جاری میشود و چون ریم در بثور افتد
از بدن علیل بوی عفن خاص که درین مرض میباشد پیدا میشود و گاهی درین قسم بثور زیاده و گاهی کم میباشند و گاهی معدود
بثور در تمام بدن میباشند اما در هر حال بثور جدا جدا میباشند لیکن درجات ثلثه برابر یافته میشوند و هرگاه این بثور بکثرت
در بدن پیدا میشوند در میوکس ممبرن دهن و همچنین اندرون جلد پلک هم میباشند و ازین دانسته میشود که در میوکس ممبرن
قصبه ریه در میوکس ممبرن مری و معده و امعا هم این بثور میباشند لیکن هرگاه در میوکس ممبرن قصبه ریه بوند
سرفه و ورم ریه موجود میشوند و هرگاه در معده و امعا بوند اسهال و زحیر حادث میشوند قسم ثانی که دری اولاً کانفلوئنت
نامند این است که درین قسم بثور کثیر بوند و باهم متصل یک دیگر شده بر قطعه کثیر از جلد میگیرند عام ازین که بصورت مدور بوند یا ذات اضلاع
باشند و هم درین قسم علامات مذکوره حمی که در قسم اول گفته شدند بسیار بشدت میباشند خصوصاً قی و هذیان و درد
کمر شدید میباشند و در اینجا بثور قبل روز ثالث بروز مینمایند و وقت ظهور بثور مثل حصبه سرخی بر بدن ظاهر میشود و گاهی
مثل مرض آتشک سفلیس بر ذقن بر دو دست ابتدا در بروز میکنند و در غشای خانه دار ورم وقت بروز انها زیاده
میشود زیرا که درین قسم زهر زیاده است و بسبب آن در جلد اجتماع خون و ورم زیاده میباشد پس از ورم حار
جلد در غشای خانه دار هم ورم پیدا میشود و هم چون در جلد اجتماع دم زیاده میشود و بسبب آن دوران خون
بتانی جاری میشود پس بسبب آن آب کثیر از خون جدا شده در غشای خانه دار میرسد و از ان ورم در ان پیدا
میشود خاصتاً بر روی و بالای پلک ورم زیاده حادث میشود حتی که روز پنجم ممکن نبود که مریض بسبب زیادتی
ورم چیزی را ببیند و میوکس ممبرن بینی و دهن و قصبه و مری و معده و امعا متورم میشود و بسبب آن زکام
و درد گلو و سرفه و اسهال خصوصاً با اطفال عارض میشود و هر دو غده مولد رضاب و دهن اکثر درین حال متورم
میشوند و آب دهن که مخاطی به نسبت صحت غلیظ میباشد و بول در مقدار قلیل می آید البیومن یا یورک ایسڈ در ان یافته
و گاهی خون هم در ان دیده میشود و چون از خورده بین بول بیمار را ببینند قطعات اخلی مجاری صغار بول در ان دیده میشود

وازان دانسته میشود که ورم دیگر هم پیدا می شود چنانکه در حصبه میشود و هم حمی بعد ظهور بثور قدری کم شده باقی میماند
مثل قسم اول نوع اول میشود و بثور که با یکدیگر مجتمع شده بودند هرگاه آب در آنها پیدا شد هم مثل یک آبله دیده میشوند و این حالت
در اعضای که از لباس بیرون میباشند مثل وجه و پشت هر دو دست زیاده مشاهده میشود و هم بعد آمدن آب درین بثور
مقدار ارتفاع آن از ارتفاع قسم اول کم میباشد و درین وقت گرد این بثور حلقه سرخ چنانکه در قسم اول پیدا میشد
درین قسم ظاهر نشود زیراکه بثور مجتمع اند و گرد بثور جای خالی از بثور نیست تا دران رنگ ورم ظاهر که درین وقت میشد
ظاهر گردد و چون این آب در بثور پیدا شده ریم گردد درین وقت لون آن برنگ ریم طبیعی که سفید میباشد نبود
بلکه زرد و قدری برنگ خاکستری که دران حمرت قلیل باشد دیده میشود و خشکریشه که برین بثور پیدا میشود بسیار عریض
میباشد و بعد سقوط آن بوی عفونت به نسبت قسم اول درین زیاده می آید و بثور در دهن و اندرون بینی و زیر پلک چشم
چنانکه بر ظاهر جلد بثور متصل با یکدیگر بودند درین مقامات هم یافته میشوند و وقت ازدیاد اذیت زیاده میشود و وقت
تنفس گاهی بسبب ورم میوکس ممبرن حلق اذیت و عسر ظاهر میشود چنانکه وقت پیدا شدن کروپ میشود و گاهی
سرفه هم می آید و گاهی درین حال مریض هلاک میشود و شاید که سبب هلاکت ورم ریه و نرفتن هوا در ریه باشد چنانکه در کروپ هم
بسبب آن مریض میرد و چنانکه در قسم اول حمی روز هشتم زیاده میشود همچنین اینجا هم زیاده میشود لیکن با کمال ضعف و کمزوری
او دیده می نماید ضعف مریض مثل ضعف صاحب حمی تائفائد فیور می باشد و باید دانست که هر مرض که درین مرض لاحق هلاکت درین قسم
در همین وقت می رسد و اگر نه میرد در امراض دیگر مبتلا میشود مثل دمامیل که زیر جلد بدن پیدا میشوند و هم مثل گینگرین که مراد ازان فساد
و موت عضو است هم پیدا می شود و هم پایمیا که یعنی پیدا شدن ریم در خون است حادث میشود و ازان دمل در دماغ یا جگر یا طحال
یا ریه یا در اصل قلب که ازان شرائین کبار رسته اند یا در اعضای باطنه دیگر پیدا میشود و هم فلیبائٹس که یعنی ورم
اورده است پیدا میشود و هم ذات الجنب و ذات الریه و اسهال و غیره هم کان جنکٹیوائٹس که یعنی ورم میوکس ممبرن
چشم است و هم سفیدی و زخم قرنیه گاهی و ورم اندرون گوش هم پیدا میشود خاصتاً کسانیکه در خاندان شان استعداد
مرض خنازیر بوده باشد پس اگر درین قسم مریض از جمیع این امراض هم محفوظ مانده زنده ماند کوری یا کری یا لنگی
پیدا کرده زندگانی میکند و این عیوب و امراض مدت العمر میمانند و اما قسم ثالث وری اولا ملگنٹ که قسم مهلک است
که دران حمی بسیار حاد و هذیان کثیر بود و غنودگی بر مریض غالب بود و بثور که بر بدن ظاهر شوند مثل قسم ثانی متصل با یکدیگر
یا متضاعف باشند و با اینهمه به زودی پختگی نکنند و قدری لون سیاه بر بثور غالب بود و درین قسم مریض در دو وقت
هلاک میشود اول وقت ابتدای بروز بثور که درین وقت بسبب کثرت بیهوشی و غشی هلاک میشود دوم وقتیکه در بثور بعد بروز
آب پیدا گردد و باید دانست که این آب مثل قسم اول نبود بلکه بسیار رقیق مثل آنکه در آبله بلاسٹر نیش مگس پیدا میشود
میباشد و هم آب در بثور که درین قسم پیدا میشود قدری کدر بود با جمله درین وقت هم غشی و بیهوشی زیاده میشود و

و به سیوکس سیمپرن هینی و دهن و چشم و اخفای سیاه مشاهده میشود بسبب اینکه از کمزوری اعضا و عروق خون از عروق صغار
خارج شده در جلد منجمد میگردد و گاهی در همین حال خون از راه بینی و دهن و در اسهال خارج میشود و این حالت را
بلغت انگریزی هیمه راجک یعنی جریان خون از بدن نامند و چون تا این حد مرض رسد مریض از افراط ضعف و خفقان جان
بحق تسلیم میکند و اما قسم رابع که دری اولا مادی فاسد است پس این بعد عمل برداشتن آنکه برباد که آنرا بهندی تیکه
لگانا گویند میشود علامتش آنست که صورت آن بخلاف صورت قسم اول میباشد پس دران تپ اکثر قلیل و گاهی مثل
قسم اول بود و تا سه روز میباشد و بعد آن که بثور بروز کنند زیاده نباشند و نبود هم صورت آنها مثل صورت بثور
بود بلکه صورت دانهای جیچک و بعضی از آنها پرآب میشوند مجموع دانچه پرآب شده آند از آنها هم در بعضی ریم می افتد
در جمیع بالجمله بهر طور که بثور باشند خواه بر صورت بثور پرآب یا پر ریم در جسم همه خشک میشوند و آنچه وقت سقوط خشکریشه
بوی عفن از بدن علیل می آید درین قسم نمی آید و هم اندیشه هلاکت علیل درین قسم نمیباشد لیکن زهر که درین قسم است
نقصیه آن بسیار قوی بود و چند روزی از بدن مریض در بدن تن صحیح متعدی میشود و از تعدی آن که جدری پیدا میشود بسیار
سخت و قوی الاعراض میباشد و ایضا باید دانست که گاهی بثور جدری وقت بروز با بثور دیگر مشتبه میشوند و چون
مشتبه در تشخیص آن پیدا شود پس باید که قدری تأمل [illegible] شود تا از ان امر مجهول مبرهن شود چه اگر بثور غیر
جدری باشند دران سبقت علامات مذکوره آن مثل حمی و درد کمر و قی مفرط بالضرور نخواهد بود و هم بعد بروز درین
بثور آب پیدا نخواهد شد و اگر آب هم پیدا شود پس ضرور نیست که مثل دانه جدری بعد پیدا شدن دران بثور پهنا شود
و بعد افتادن ریم مرتفع گردند و این تنبیه بنا بر آن کرده شده که گاهی وقت زیاده نوشانیدن روغن کنیا در
مرض سوزاک دانه ها مشابه دانه جیچک بر بدن پیدا میشوند و دران حاجت تفرقه در تشخیص می افتد فتأمل
اما علامات سلامت در مرض جدری پس قلت عدد بثور است و هم اینکه بثور کبار و سفید باشند و روز ثالث بروز کنند
و اعراض همراه آن شدید نباشد و هم تقدم حمی بر بثور بهتر است از اینکه حمی بعد بروز بثور ظاهر شود و هم مرتفع شدن
بثور بعد پیدا شدن ریم بهتر است از اینکه بعد افتادن ریم هم پهنا مانند و هم آنکه حمی دو باره روز هفتم می آید قلیل بود
آن دلیل سلامت مریض است و اما علامات هلاکت و شر درین مرض پس از انجمله شدت حمی است قبل بروز بثور
و هم باقی ماندن حمی بعد بروز بثور است و هم کثرة عدد بثور است و هم بعد بروز بثور نه پر شدن و نه مرتفع گشتن آنها است
چه از ان دانسته میشود که از کثرت و قوت زهر خون زیاده کمزور شده و هم چون حمی دو باره بعد روز هفتم نوبتیه
وقت آید و لیکن شدید باشد و هم زیاده شدن ضعف و کمزوری علیل و ظاهر شدن داغهای سیاه بر جلد بدن
و سیوکس سیمپرن هینی و دهن و جاری شدن خون از بدن و احتباس بول یا زیاده قلت بول و هم آمدن خون
در بول از علامات ردیه مهلکه توان دانست و ایضا باید دانست که در کتب عربیه طبیه نوشته اند که جدری تنها جلد

ظاهر نمی‌افتد در جمله اعضای متشابه الصور ها در فته میشود مثل حجاب دماغ و اعصاب و این قول از صحت عاری ست بلکه
شروع آن در غیر جلد و غالبا که میوکس پیچ بیرون سست تجربات فقط لکن العلاج اول آنکه مریض را در مکان وسیع هوا
که در آن هوا کثیر باشد و نزدیکه از بدن مریض جدا میشود در هوای کثیر آمیخته ضعیف گردد و از این تدبیر با صحا که خدام مریض اند
هم کم موثر میشود و بعضی هم از آن قلیل اسیر میشوند بعد تدبیر تنقیه هوای مسکن مریض استعمال آرند و آن بخیر چه کرده میشود یکی آنکه اصل ایوڈین را
که از نیم ڈرام تا یک ڈرام باشد موافق بزیادتی و کمی وسعت مکان در ظرفی نهاده بر طاق یا تخته مکان نهند تا از گرمی هوا ایوڈین متبخر
شده در هوای مکان منتشر شده زهر را که در هوای مکان است فانی سازد و اگر ایوڈین موجود نباشد کبریت را که در مقدار از نیم اونس
تا یک اونس باشد گرفته بر سر زغال روشن باشند تا دخان آن در هوا رود و نوعی دیگر کاربولک ایسڈ اصلی یک دو ڈرام در پیاله
چینی انداخته بر طاق مکان نهند که آنهم کار ایوڈین میکند و اگر یک حصه کاربولک ایسڈ اصلی با چهل حصه آب ساده حل کرده
بر زمین مکان مسکن علیل و بر پلنگ و چادر یا لباس دیگر علیل بپاشند اجود بود و حمی که قبل بروز می آید وقت شدت حرارت آن آب نیم
نیم گرم بذریعه اسفنج بر بدن علیل بار بار طلا سازند تا جوش خون و حرارت کم شود و از تبدیل لباس پاک هر روز مریض را
آرام و فرحت درین مرض زیاده حاصل میشود و هم درین وقت ادویه معرقه نوشانند مثل لائکر ایمونیا ایسٹیٹس از نیم ڈرام
تا دو ڈرام موافق عمر و قوت حرارت حمی با آب کافور که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد بنوشانند و آنچه ادویه مسهله که
از قسم نمکها و نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر بنوشانند تا از اسهال جوش خون و حرارت کم
شود و بعضی از ڈاکٹران درین مرض هر روز نوشانیدن سلفیت آف سوڈا یک ڈرام و سلفر نیم ڈرام همراه آب ساده
یا شیر و آب ساده برای اسهال و تصفیه خون بسیار مفید میدانند پس اگر طبع قبض بود از ابتدای مرض تا آخر مرض هر روز
این دوا را بنوشانند و اگر قبض طبع نباشد و اسهال هم نبود پس مادام که بثور بخوبی بروز کنند هر روز نوشانند و بعد آن ترک کنند
و اگر بثور در دهن و حلق بود و از آن کلفت در اکل و شرب باشد شنگرف مرکی یک ڈرام همراه گلاب قسم اعلی که آنرا به زبان
انگریزی رُز وَاٹر گویند از دو تا سه چهار اونس گرفته آمیخته غرغره سازند و برای تجنب شراب باید که مرکی یکماشه با گلاب یک
اونس بود و اگر دهان غرغره سازد و پاک چشم را روزانه دو سه بار که مثانه درین مرض دیده باشند پس اگر کدام بثره در چشم
دیده شود این دوا را در آن روزانه دو سه بار اندازند [illegible] شب یکانی دو گرین زنک سلفاس یک گرین و آب
نقوع پوست خشخاش که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد حل کرده از آن چشم را دو سه بار روزانه بشویند و اگر کناره های چشم
چسپان شوند از آب شسته موم روغن بر کناره های پلک طلا نمایند و اگر اسهال باشد در غذای مریض ساگو یا برنج پخته یا همراه
ارارروٹ بخورانند و از ادویه مستوری کریٹا که آنرا چاک مکسچر گویند همراه ٹنکچر کتکیو یعنی کات سفید یا کاث سفید در آن حل کرده
برای تجنب شراب نوشانند یا بسمته از نیم گرین تا ده گرین همراه سرپ یا پاوڈر که یک دو ڈرام باشد با آب ساده که از یک
اونس تا یک نیم اونس بود بنوشانند و چون حکه و خارش بدن شدت کند آب نیم گرم طلا سازند و اگر از طلا کردن آب نیم گرم

رفع نشود یا طلا کردن آب نیم گرم هر وقت ممکن نباشد روغن کول کریم بضم کاف و سکون واو و لام و فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون
یای تحتانی و میم که بمعنی قیروطی خاص است بر بدن طلا کنند که ازان به حکه و خارش نفع عاجل حاصل میشود یا در روغن بادام که یک بار
اونس بعد و پلپنای استیبلیس یک درام سوده حل کرده بر رو و هر دو دستها طلا سازند تا خارش این اعضا را دفع کنند زیرا که اگر از زیادتی
خارش خوف وقوع جراحت است تا نیک آثار آبله بعد صحت باقی خواهد ماند لهذا احتفاظ این اعضا و اجتناب کرده برای استعمال این دوا امر کرده شد
اما بر تمام بدن طلا کردن آن نشاید ایضا مرهم بوره را وقت خارش طلا کردن هم مفید یافته اند سفته آب آهک یک حصه روغن
کنجد یا روغن کتان که خوب صاف باشند یک حصه هر دو را با هم آمیخته بر بدن و وجه و بر دستها طلا سازند و هرگاه بعد پر ریم شدن
بثور حکه و خارش زیاده شود و بثور بر وجه زیاده بوند و از ان اندیشه باقی ماندن آثار جدری بر وجه زیاده بود و هم آبله جدری پر
ورطب زیاده باشند که بسبب آن اندیشه طول مرض و حصول صحت در مدت زائد باشد و با اینهمه خارش زیاده بود درین وقت
پاشیدن اوکسائید آف زنک یا ارا روت برای دفع خارش و تجفیف بثور مفید است و هرگاه آثار جدری بر جلد باقی مانده باشند
این دوا را بر آن طلا سازند صفته روغن تارپین یک حصه روغن کنجد چهار حصه هر دو را با هم آمیخته از سر پر کبوتر یا قلم مو لیکن بر دانه های
وجه طلا سازند لیکن بر تمام بدن مالیدن آن جائز نیست زیرا که دوا حار است گرده را نقصان خواهد رسانید نوع دیگر له
کاربولک ایسد بست قطره گلیسرین یک نیم درام مرهم آکسائید آف زنک شش درام همه را یکجا خوب حل کرده بر دانه های وجه
و بر هر دو دست طلا سازند و اگر سر سوزن را در کاربولک ایسد اصلی آلوده در دانه های چیچک انداخته بهم ازان خارج سازند
بزودی خشک میشوند و باید دانست که هرگاه این مرض خفیف الاعراض و قلیل بود حاجت بعلاج ادویه دران نیست
اما هرگاه شدید بود از آنچه نوشته شده علاج نمایند و چون بثور بعد بروز بخوبی بر نیایند و مرتفع نشوند یا آب دان کمتر آید و
بسبب آن اعراض ردیه و علامات کمزوری پیدا شوند درین وقت ادویه مقویه مثل امونیا کاربناس پنج گرین همره دوای
معرق که مذکور شد بنوشانند و اگر حاجت تعریق نبود مثل اینکه حرارت حمی کم باشد تنها امونیا کاربناس را همراه آب یا دینه اسپرت نائتر ایتهر
یا وین شراب یا شراب براندی بنوشانند و درین وقت شوربای لحم بنوشانند و اگر سر شیر یعنی بالائی را خواهش کند موافق طبع
بخورانند و زرده بیضه نیمبرشت هم درین وقت خورانیدن جائز است اما عموما غذای مریض مرض جدری پس باید که ارا روت
همراه شیر یا وین شراب بخورانند و شیر ماده گاو از همه افضل است و شوربای مرغ یا شوربای لحم بز نوشانیدن و نان و برنج هم
الان خورانیدن جائز است و کلورائید آف پتاس همراه آب مطبوخ برنج که بست اونس باشد حل کرده هر قدر که مریض بنوشد
مریضان مرض چیچک وقت مرض بنوشانند تا خون را صاف کند اما هرگاه در درجه حرارت دوای معرق نوشانند
برای اعانت آن در غذا پتاس نترانس یک درام همراه آشجوی رقیق که بست اونس بود حل کرده بنوشانند تا بر آمدن عرق سهل
شود و هم هرگاه بعد روز هشتم که تپ دوباره می آید هرگاه شدیدتر آید این دوا را نوشانیدن مفید است اگرچه دوای معرق هم
نه دهند اما اگر مریض از بار بار نوشیدن این ادویه کاره شود بجای آن آب انار شیرین یا میخوش اگر اسهال باشد یا آب نارنگی

پخته یا آب انگور پخته یا آب سرد یا آب سرد کرده به برف نوشانند و هرگاه دامیل بالقوه جلد پیدا شوند درین وقت لقوع یا مطبوخ
بارک همراه ریوند یا کابینا ش یا همراه سنبرال لیسید مثل میوریاتکا اسیڈ یا نیوٹ وغیره بنوشانند یا درین شراب یا براندی شراب همراه
بنگ یا سینکونا بنوشانند و اغذیه مقویه جیده خورانند و ایضاً باید دانست که از یازده سال در ولایت بعضی از ڈاکٹران مجربین علاج
جدری را از نشانیدن بیمار در حوض مسی پر آب از آب نیم گرم میکنند و از شهادت ایشان ثابت میشود که از وقتیکه این علاج
جاری گشته کسی از بیماران این مرض هلاک نشده مگر یک کس که ورثه آن برای این علاج از اول مرض راضی نشدند مگر وقت قرب موت
و آن وقت علاج نموده از بین سبب هلاک شد و ظهور کمال نفع این علاج باین نحو شد که مریضی درین مرض که هذیان بران زیاده
بوده و شور بکثرت بوده و جلد تمام بدن آن متعفن شده بود و خون از راه بینی و دهن آن و از راه اسهال و ادرار جاری بود در
حالت یاس رفته آن رجوع بڈاکٹر صاحب دیگر نمودند این حکیم کامل بعد مشاهده حال مریض امر فرمود که او را در آب نیم گرم در حوض
مسی داخل کنند بطبق هدایت آن مریض را در چادر گرفته در حوض مذکور داخل کردند بعد چند ساعت هذیان مریض طرف شده و آواز
داد که من بهشت ام چرا این علاج را از اول نکردند که من تا این مدت در صعوبت ماندم بالجمله روز اول هفت ساعت مریض را در
آب نیم گرم داشته بر آوردند و لباس پوشانیده بر پلنگ آوردند و بعد آن آثار صحت بر او ظاهر شدند و همچنین روز دوم و سوم
و چهارم کردند و بسبب آن صحت شد پس این تدبیر را باید که از روز شروع شدن حمی وقتیکه شدت کند در حمی جدری و حمی سرخ که آن را
اسکارلٹینا و اسکارلٹ فیور میگویند روزانه دو سه بار بعمل آرند یعنی هرگاه تپ شروع شده درجه حرارت آن شدت کند
و هنوز یقین حاصل نشده باشد که مرض جدری است یا حصبه یا از اقسام تپ خالص از زهر لیکن بعلو و معائنه شدت حرارت مریض را
روزانه دو سه بار در حوض مسی پر آب از آب نیم گرم داخل کرده باشند که از آن هم جوش خون کم میشود و هم دانه ها که لائق بروزاند
بخوبی بروز مینمایند و هم مریض را از آن بسیار راحت و آرام حاصل میشود و هر قدر که حرارت و اعراض شدید باشند موافق
آن تا مدت زائد در آب دارند و مدت استعمال این تدبیر آنست که خشکریشه ها ساقط شوند یعنی از وقت شروع شدت حمی تا سقوط
خشکریشه ها این تدبیر را هر روز دو سه بار بعمل آرند فقط که همراه این تدبیر حاجت بسوی تدابیر دیگر نمی افتد فتنکر ایضاً بدانکه
چون این مرض بسیار خبیث و شدید الاعراض و موذی و مهلک است لهذا از قدیم حکما در فکر آن بوده اند که تدبیری پیدا شود که بسبب
آن از این مرض محفوظ مانند و بآن مبتلا نشوند چنانچه اطبای تابعین چون سبب آن جوش خون و گرمی آن قرار میدادند پس
قبل از بروز نامرگرفتن فصد و تقلیل دم میکردند و ادویه مبرده مسکنه دم مثل شربت کاسنی وغیره را در حال صحت مینوشانیدند تا جوش
خون کم شود و اطبای چین و هند گاهی تدبیر دیگر جدری را در بدن صحیح پیدا میکردند و این را نافع میدانستند زیرا که خون بدن
صحیح می باشد لهذا چون بتدبیر دران جدری پیدا کرده شود خفیف بر می آید و دران خوف هلاکت کم بود پس برای این کار در جلد
بازو یا دست میوکس میمبرین دهن زخم خفیف داده دران ماده زهر جدری انسانی را می انداختند و بسبب آن بر مقام موصوف
اول بعد دو سه روز قدری سرخی و صلابت پیدا میشد و بعد آن تپ می آمد پس جدری قلیل بر تمام بدن پیدا میشد لیکن از جدری

که خود بخود رفع کنند کم میشود و بسبب آن جدری که بطور مرض پیدا میشود اکثر پیش می آید و این عمل بسیار قدیم است و از هشتاد سال در دولت
انگلستان رسیده و جاری شده و تجربه نفع آن شایع گشته و هرگاه آبله از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن پیدا
کرده شود آنرا ان اکیولیشن بکسر الف و فتح نون و ضم کاف و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون
نون یعنی داخل کردن زهر جدری در بدن نامند و هرگاه آبله باد خال ماده زهر گاو در بدن انسان پیدا کرده شود این را
وکسی نیشن بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی داخل کردن زهر گاو در بدن انسان می نامند و تجربه این عمل بر این نحو
شده که حکما مطلع شده اند که دانه ها بر پستان گاو بر می آید که آنرا وکسینا یعنی مرض گاو گویند و باید دانست که آنچه در تقسیم
ایپیپیلنف فیور وکسینیا هم نوشته شده از آن مراد همین آبله که در بدن انسان از ماده زهر آبله گاو به دوشندگان شیر گاو
پیدا میشود یا بذریعه عمل وکسی نیشن پیدا کرده شود عام از آنکه دوشنده شیر گاو باشد یا غیر این حقیقت آن آبله است که از زهر ماده
سیم آبله گاو پیدا میشود و قسم دوم از ایپیپلنف فیور همین است و چون زخم آن پر آماس است دوشندگان شیر میرسد بسبب آن آبله
زخم بر انگشت دوشنده به سرخی افتد و بعد صحت آن جدری باین کس عارض نمیشود پس بعد تجربه آن شده تجارب کثیره
یقین باین پیدا کردند که ماده جدری انسانی و ماده جدری گاو هر دو را چون در بدن انسان داخل کنند از آن آبله جدری
پیدا میشود و از این عمل جدری که بطور مرض عارض میشود باز پیدا نمیشود پس هر دو عمل به امتحان کردند و پس هر دو را بعمل آوردند
تا اینکه از تجربه ثابت شد که از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن شخص صحیح جدری قلیل هم پیدا میشود و در این جدری
زهر بسیار قوی می باشد که سرایت جدری بشخص دیگر در بدن او میشود و از تعدیه آن که جدری پیدا میگردد بسیار قوی و شدید
و مهلک میشود و از داخل کردن ماده زهر گاو یک آبله بشکل زخم پیدا میشود فقط و همراه آن جدری پیدا نمی شود و بعد صحت آبله
مذکور باز جدری پیدا نمیشود و هم از این آبله که پیدا میشود از آن زهر در بدن صحیح هم متعدی نمیشود لهذا حکم سرکار انگلشیه جاری شد
که هیچ ماده زهر گاو و زهر جدری انسانی در بدن انسان هم داخل کرده شود تا از قول جدری هرگونه امان یابند و فی الواقع
از این عمل جدری نمیشود و اگر بعد آن اتفاقا جدری پیدا شود پس خفیف می آید و در آن خوف هلاکت نمی باشد و این
امر بتجارب کثیره ثابت و مشاهد شده پس باید که همیشه این عمل را بر ابدان صحیحه که مبتلا بمرض جدری نشده باشند خصوصا
اطفال کرده باشند تا از ابتلا در این مرض خبیث محفوظ مانند و طریقه این عمل که بلغت انگریزی وکسی نیشن گویند آنست
که بر بازوی دست چپ جائیکه عضله ڈلٹائیڈ بفتح دال هندی و سکون لام و فتح تای هندی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و سکون دال هندی بر مفصل شانه است و این عضله بر شکل مثلث است قاعده آن بر جانب مفصل شانه و راس
آن بر استخوان بازو است پس جائیکه راس آن تمام شده و آن قریب بشش انگشت مضموم فروتر از مفصل شانه است و بیان
دیگر بطور سهل تعیین محل باین طور کنند که استخوان بازو را بسه حصه تقسیم کنند و از جانب مفصل فوق دو حصه را بگذارند

بعد

بمقام نیشتر در سوم ثانیه ثالثه جلد با زردی و سفت چرم را اخفا کرده سر نیشتر را از زهر مادهٔ گاو آلوده زیر جلد ظاهر رسانیده قدری
تا اصل جلد بدن رسانند و جلد بالائی زیر این جلد ظاهر است و عدم رسانیدن سر نیشتر آنست که قدری خون نمایان شود زیاده
زخم نگردد و الا خون کثیر جاری خواهد شد و همراه آن مادهٔ زهر مذکور هم از بدن خارج خواهد گشت و مقصود حاصل نخواهد شد و طریقهٔ دیگر آنست
که سر نیشتر را کند کنند تا زیاده خراش نکند یا سوزن خلیطار آگیند و بهتر از همه آنست که آلهٔ خاص را که برای این کار ساخته اند بگیرند
و بر سر آن سه نیشتر را به هم پیوسته باشند پس بر محل مذکور جلد ظاهر را خراش دهند اگر از نیشتر یا سوزن خراش کنند و اگر از
آلهٔ خاص باشد یکبار کشیدن آن بر جلد کافی میباشد پس هرگاه جلد ظاهر خراشیده شود و جلد باطن نمایان گردد بر آن مادهٔ
زهر گاو را اندازند و انتظار کنند که خشک شود و تا خشک شدن آن لباس نپوشانند پس بعد این عمل قدری سرخی بر آن موضع
ظاهر شده رفع میگردد و بینندگان سپاشند که ازین عمل اثری نخواهد شد لیکن بعد روز ثالث یا رابع بر سر خطوط ثلثهٔ مذکوره
بثور خرد معلوم شوند و چون این بثور را از خرده بین ببینند بر سر هر بثره آبله کوچک دیده میشود و چونکه اول در این
بثور آب می آید قدری مائل به سرخی که آن را رنگ گلابی یا پیازی توان گفت میباشد من بعد روز نهم یا هشتم این
آب مثل مروارید سفید میگردد و در وسط آن قدری سیاهی دیده میشود و فی الحقیقت این سیاهی نمیباشد بلکه بسبب
کمال سفیدی و صفائی که گرد آنست سیاه می نماید بالجمله روز پنجم یا ششم یا هفتم یا هشتم این آبله ها مجتمع شده یک آبله
کبیر مرتفع میشود لیکن در ارتفاع آن قدری پهنا می باشد و در آن پهنا قدری سیاهی دیده شود و گرد آن سرخی پیدا
میگردد و این سرخی گاهی تا یک انچه و گاهی تا یک و نیم انچه گرد آن میرسد و بعده در روز سرخی مذکور بتدریج کم شده بطرف
میگردد و در روز دهم یا یازدهم در آن ریم افتاده منفجر میشود و بعد آن خشکریشه بر آن پیدا شده روز بیستم یا بیست و یکم ساقط
میگردد و بعد سقوط خشکریشه بجای آن در جلد آثار مثل نقاط خرد دیده میشود و باید دانست که اگر بعد سقوط خشکریشه این نقاط
خرد دیده شوند دلیل جودت عمل مذکور است و ایضا باید دانست که آنچه از انجام ویکسی نیشن از حال برآمدن آبله و غیره حکایت
نوشته شده اند باعتبار اکثر اند ما گاهی بثور بر محل زخم نیشتر نبود و بروز میکنند مثل آنکه روز دوم از زخم برآید یا از روز
سوم هم نما خورد در روز سوم یا روز چهارم یا پنجم تا آنکه تا روز ششم هم از زخم بروز نمی نماید پس اگر از روز سوم سفیدی در بروز کنند
یا بعد روز نهم بارز شوند ازین هم دانسته خواهد شد که ویکسی نیشن بهتر نیست و ازین بثور که قبل روز ثالث یا بعد یوم تاسع بروز نمایند
آنچه وقت پرآب شدن خود در ارتفاع آنها اندکی پهنا در وسط باشد و در آن قدری سیاهی محسوس شود که آن خاصهٔ دانهٔ جدری
قسم سالم است پس ازین هم دانسته میشود که ویکسی نیشن جید است و اگر بعد عمل ویکسی نیشن بثور بزودی پرآب شوند لیکن پهنا در آن نباشد
و سرخی گرد آن آید و بزودی ریم در آن افتد و منفجر شده ریم بدرنگ از آن خارج شود و خشکریشه زرد رنگ بر آن پیدا شود این هم
دلیل عدم جودت عمل ویکسی نیشن خواهد بود و ایضا باید دانست که جودت و عدم جودت عمل ویکسی نیشن بسبب وقوع نقصان در
شرائط آن میشود و از شرائط استعمال آن اینست که مادهٔ زهر آن وقتی گرفته شود که در آبله آب پیدا شده باشد و ریم نیافتاده باشد

تاسع یعنی روز نهم

وهم این بلره که ازان آب برای عمل ویکسی نیشن میگیرند و بارتفاع خود پهنا بود مرتفع محض نباشد و هم این آب بسیار صاف بود
سرخی یا زردی یا سفیدی مثل سفیدی ریم یا شیر دران نبود و هم وقت گرفتن آب ناخن بآن نرسیده باشد و از کسیکه گرفته اند
صحیح البدن باشد مبتلا بکدام مرض جلد نبود و بر کسی که این عمل ویکسی نیشن واقع کرده شود صحیح بود و هم آله که ازان زخم این عمل
کرده میشود باید که خوب صاف باشد. واگر بعد عمل ویکسی نیشن روز هشتم آن هرگاه بطور مجتمع شده آبله گشته پرآب شوند ازان زمان ازان آب
تازه گرفته فوراً در اطفال مستحق عمل ویکسی نیشن را کنند از همه بهتر ست لیکن چون آب تازه بر وقت میسر نمیشود لهذا به سه طریق
این آب را گرفته میدارند و بر وقت عمل بکار می آرند یکی ازان آنست که مجری باریک زجاجی را در آبله پرآب فرو برند تا دران آب
آبله درآید پس سر مجری زجاجی پرآب را از لک یا موم بسته نگاه دارند و وقت ضرورت در زخم نشتر ازان قدری آب رسانند دوم
آنکه از عاج تخته باریک درست کرده سر آنرا از زهر مذکور که آب آبله عمل ویکسی نیشن ست آلوده خشک کرده نگهدارند و وقت
عمل مذکور بعد زخم دهی سر تخته عاج زهرآلود را بر زخم نشتری مالند تا ازان زهر در زخم نشتر رسد سوم آنکه دو قطعه زجاج را
گرفته یک قطعه ازان بر آبله پرآب عمل ویکسی نیشن نهند تا سطح قطعه زجاج آلوده از آب آبله شود پس برای محفوظ ماندن آن
از رسیدن هوا قطعه زجاج دیگر را بر آن نهاده بربندند تا وقت حاجت یکقطره آب نیمگرم بر آن ریخته تر کرده بر زخم نشتر مالند تا
ازان زهر در زخم رود و باید دانست که گاهی از خشکریشه آبله عمل ویکسی نیشن هم این کار میگیرند و طریقه استعمال آن اینست که خشکریشه
آبله موصوف سطور را خشک کرده باریک ساخته محفوظ میدارند و وقت ضرورت آنرا در آب نیمگرم قلیل حل کرده بر سر زخم
طلا میکنند و ازان کار آبله حاصل میشود **فتذکر ایضاً** باید دانست که این ماده زهر گاؤ که از آبله عمل ویکسی نیشن
گرفته میشود در اکثر ملک هند که حار اند در فصل گرما و برشکال خراب و بیکار می شود که ازان آبله بر نمی آید لهذا در بین فصول
این عمل را نمی کنند اما بر جبال بارده و بین فصل این عمل کرده میشود و ماده زهر مذکور را در مجاری زجاجی گرفته محفوظ میدارند و در فصل
بارده در بلاد حاره آنرا آورده ازان این عمل جاری می سازند اما بهترین وقت از اوقات عمر انسانی برای اعمال عمل ویکسی نیشن
پس باید دانست که عمده اسنان سن طفولیت ست و ازان هر قدر که کم عمر بود بهتر ست پس اگر طفل نو مولود قوی بود بعد ده روز از
ولادت بهتر ست والا هرگاه شش هفته از ولادت بگذرد این عمل را برا و واقع سازند تا از مرض جدری محفوظ ماند والا
بعد این مدت ممکن ست که جدری عارض شود و همچنین عمده فصول برای این عمل فصل بارد ست و چون هوا گرم شود این عمل را
ترک کنند **فتذکر ایضاً** آیا اثر این عمل تا آخر عمر در بدن انسان باقی میماند یا نه پس رای کاملین حکمای مجربین آنست که اثر این
بعد چند سال از بدن میرود لهذا حافظ صحت را باید که بعد هفت سال این عمل را مکرر واقع سازد پس اگر آبله در بار ثانی بخوبی
مرتفع نشود ازان دانسته میشود که ضرورت نیست لیکن چون گاهی بعد سه چهار بار از تکرار این عمل هم آبله می افتد لهذا اگر بار ثانی
آبله پیدا نشود سبب آن عدم جودت ویکسی نیشن بسبب جید و قوی نبودن ماده زهر بود در همان سال بگوییم که بعد صحت
زخم اول باز عمل ویکسی نیشن را واقع سازد والا بعد یک سال ازان این عمل را واقع سازد و سال بسال بعمل آرد تا اینکه آبله با

مجوی پیراپ شود اگرچه بتکرار عمل در چند سال ظاهر شود لیکن بهیچ تکرار عمل بیج ای کهی تجویز کرده شود که از مرض جدری فائده بهیچ تکرار این عمل ضرر را غیب
باشد چه اگر بعد رغبت آن مانع نشوند و بعد منع خود جدری بر دو زکند طبیب مورد الزام آن ضحا هرشد هم برای بعض صحبت ظالم خواهد شد و در اقلیم این عمل
زیاده کلفت نیست و محفوظی از مرض غیب نیست غالب است فقط کتابکه اکنون باید دانست که تا اینجا بیان مرض وکیس سینا بود که از عمل و یکسی نیشن پیدا
میشود و در ذیل آن طریقه عمل مذکور و آنچه بعد آن وکیس سینا پیدا میشود و حالات که بران مترتب میشوند نوشته شدند حالیا
رجوع بسوی علاج آن کرده میشود پس باید دانست که هرگاه عمل و یکسی نیشن کرده شود و از ان وکیس سینا یعنی مرض آبله
خاص کم از ماده زهرگاو پیدا می شود قریب بروز رسد از ان گاهی اکثر حرارت قلیل و گاهی قوی بطور حمی عاد حادث میشود بعد
این آبله ظاهر میگردد پس هرگاه حرارت قلیل باشد فی الواقع محتاج علاج نیست لیکن اگر تلیین طبع بنوشانیدن مسهل خفیف
ضعیف مثل روغن بید انجیر فرمایند کافی ست اما هرگاه حمی و جوش خون قوی باشد پس اول مسهل زاد و بعد مسهل بارده که از
قسم کهار نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا شیر خشت و آب تمر هندی نوشانند و اگر از نیهم حمی کم نشود در آب
گرم که گرمی آن تا نود و پنجدرجه بامتحان تهرامیٹر بود مریض را نشانیده آب سرد در آب مذکور ریخته باشند تا که حرارت آب قریب
هفتاد درجه رسد پس بیماررا از ان بیرون آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن اگر حمی باقی ماند معرقات مثل
لائکر ایمونیا اسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و جیمس پوڈر بنوشانند لیکن اگر با طفال سه مقدار جیمس پوڈر یک دو گرین تا شش
و اگر یکبار بجوانان دهند تا ده گرین خورانند و بعد آن یقینی حمی زائل خواهد شد و بعد بروز آبله اگر سرخی و ورم گرد زخم نشتر زیاده
بود بر آن ورم و سرخی قیروطی موسوم به کول کریم که نسخه های آن پیشتر در علاج جدری بر حاشیه نوشته شده بر ان طلا سازند
و اگر قیروطی مذکور یافته نشود زبد از شیر گاو تازه گرفته بر ان طلا سازند تا سرخی و ورم آنرا کم کند و باید دانست که آنچه حمی بعد
عمل و یکسی نیشن در مرض وکیس سینا پیدا می شود اکثر بعد بست و چهار ساعت و گاهی بعد دو روز خود دفع میشود و محتاج
علاج نمی باشد لیکن اگر بسبب اضطراب والدین طفل علاج آن تجویز کی که نوشته شده نمایند در یک روز زائل خواهد شد
و عند الصاحب وکیس سینا خفیف و سریع الهضم مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم همراه برنج پخته یا ارارو ٹ بخورانند
فقط الکرم اما قسم سوم از اپیسٹلٹ فیور که آنرا داری سلاو هم چکن پکس گویند و این مرض سهل ست که در ان آبله های خرد
بعد حمی بر بدن پیدا میشوند و این مرض اکثر اطفال را افتد و جوانان را کمتر عارض میشود باید دانست که قدمای اطبا تسمیه
که جدری و این مرض را واحد الحقیقت اند فرق در مقدار شور و خفت اعراض است لیکن از دو صد سال بعد تحقیق ثابت شده
که این مرض غیر جدری ست اما گاهی این مرض هم مثل دیگر امراض فی افده در یک مقام یا مقامات متعدده شایع و عام میشود
و بالضرور ثابت ست که این مرض هم از امراض متعدیه ست که از یکی به دیگری صحیح متعدی و موثر میشود اما تعدیه آن هم مثل
جدری قوی نیست و این مرض هم در تمام عمر انسانی یکبار عارض میشود السبب بجز بی سبب خاص آن ثابت نشده
العلامات اول حرارت حمی قلیل طفل را می شود و بعد ظهور حمی چهار بست و چهار ساعت بگذرد دانه های گلابی رنگ

بهشانه یا و بر پشت و بر سینه و سر حادث و ظاهر میشوند لیکن بر وجه نمیباشند و اگر گاهی یافته شوند کمتر ظاهر شوند و روز
دیگر این بثور گلابی رنگ پر آب از آب صاف میشوند و چنان درخشنده و ممتلی از آب صاف میباشند که حکیمی کامل در تشخیص و
تمثیل آن فرموده که این دانه ها مثل قطرات آب ساده صاف میباشند هرگاه کسی آب صاف را بر بدن کسی بپاشد و از
پاشیدن قطرات آب بر بدن چسپیده و باقی مانده صاف مینماید همچنین این بثور بعد پر آب شدن بر بدن دیده میشوند که گویا قطرات
آب آمده و روز سیوم گرد این بثور قدری سرخی پیدا میشود و روز چهارم این آب خشک میشود و روز پنجم در آن مانی افتد و بعد آن
خشک ایشان ساقط میشوند و اثری از آثار آبله که بر بدن باقی نماند مگر کمتر و اکثر همین است که اثر آبله آن بر بدن نماند چنانکه
بعد جدری میماند و فرق درین مرض و در جدری چند که کرده میشود اول اینکه این مرض از روز شروع شدن
تپ اکثر تا زوال تمام غدد تا پنج روز باشد یا هفته میماند و گاهی تا ده روز هم میرسد و در جدری کم از بست روز
[illegible] ساقط نمیشود دوم اینکه تپ درین مرض بسیار قلیل و خالی از اعراض ردیه میباشد سوم اینکه درین مرض همین
یک روز سرخی نگذرد بعد آن روز دیگر آبله بر بدن پیدا میشود چهارم آبله بعد پر آب شدن آبله در آبله پهنا نمیباشد چنانکه
در آبله جدری ضرور است که پهنا و سیاهی دیده میشود پنجم اینکه آبله این مرض ریم نمی افتد ششم آنکه روز چهارم یا پنجم این
آبله ها خشک میشوند و در روز هفتم نشان آنها بر بدن باقی نماند هفتم آنکه دانه و آبله آن بر وجه نمی افتد هشتم آنکه بعد وکسینیشن
اکثر جدری نمیشود و این عمل برای نه برآمدن جدری موثر میشود لیکن این عمل برای حدوث این مرض مانع نمیشود بلکه اکثر
بعد عمل وکسینیشن چون این مرض پیدا شود بیننده گان آنرا جدری می پندارند العلاج اگر روز اول مرض بسیار قلیل
باشد حاجت یکدام علاج دوائی نمی شود جز اینکه قدری تلیین طبع از نوشانیدن مسهل لینه مثل روغن بید انجیر نمایند و
این مرض را از اطفال دیگر دور و علیحده دارند تا متعدی بدیگران نشود و اگر همراه حمی نزله و سرفه باشد دوای معرق مثل
لائکر ایمونیا ایسیٹیٹس همراه وین ایپیکاکوانا بقدر مناسب بنوشانند و اگر بعد صحت از مرض ضعف و کمزوری باقی ماند اولی
فاریکینین بنوشانند اگر بعد آن هم ضعف ماند تنکچر اسٹیل یا فیری اسٹیکیٹن سائٹراس خورانند و در حال مرض غذای مریض
شیر ماده گاو یا شوربای لحم رقیق همراه برنج پخته باشد و بعد زوال مرض اگر ضعف باشد اغذیه مقویه خورانند فقط
اما قسم رابع از اسپاتلف فیور که آنرا بلغت لاطن روبیولا و بلغت انگریزی میزلس و بعربی حصبه و بهندی کهسره گویند
و موربلی یعنی مرض کوچک است و این حمی آنست که همراه آن زکام و سرفه میباشد و روز چهارم بثور بر بدن ظاهر میشوند اول
ظهور آنها بر وجه و بر بهره و دست میشود بعد بر تمام بدن بهم می آیند و این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض وافده عام
و شایع میشود و اکثر در تمام عمر یکبار عارض میگردد و زهر این مرض بعد رسیدن در خون از ده روز تا چهارده روز
اندرون بدن میماند و درین مدت اکثر هیچ اثر آن ظاهر نمیشود و در رفته رفته این زهر در خون زیاده میگردد تا اینکه بیرون
جلد آید و این مدت را که زهر در آن در بدن ماند بلغت انگریزی انکیوبیشن بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و ضم

قسم رابع از اسپاتلف فیور در بیان حصبه یعنی کهسره

یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر یای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون که بمعنی پیدا کردن
از بیضه است میگویند و حصل موز داطلاق این لفظ آنست که هرگاه ماکیان بر بیضه با برای برآوردن بچه ها نشیند پس ایامیکه
قبل بیرون آمدن بچه از بیضه منقضی میشوند آنرا ان کیوبیشن میگویند و چونکه اینجا هم زهر مذکور در باطن مانده رفته رفته مرض
پیدا میکند و بعد چند روز مرض از باطن بر ظاهر جلد بروز و ظهور مینماید پس ایامیکه از وقت حصول زهر در خون
تا ظهور آن بر خارج جلد متخلل میشوند آنها را باین نام موسوم ساختند زیرا که اینجا هم مرض از باطن در خارج پیدا
میشود و مثال آن تخمهای بقول اند که در زمین غرس کرده میشوند مثلاً تخم آلو را چون در زمین غرس کنند چند روز
اثر آن بر زمین یافته نمیشود و من بعد شاخ نازک از آن نمودار میگردد پس از آن شاخهای کثیره ظاهر میشوند
و مادام که اثر آن بر زمین ظاهر شود درین مدت تخم آلو از زمین غذا میگیرد و آناً فاناً کبیر و قوی شده نمو میکند همچنین زهر
این حمی هم بعد حصول در خون اندرون بدن انسان مانده از خون غذای خود گرفته زائد و قوی میشود و بعد حصول تزاید
و قوت در خود بر جلد بدن می آید و آثار آن بخوبی ظاهر میشوند السبب سبب آن یقینی زهر خاص است که از آن این
مرض پیدا میشود اما اینکه قسم آن حیوانی است یا نباتی یا از هوا آمده پس بخوبی ثابت نیست لیکن این مرض هم از امراض متعدیه است
که از یک مریض به دیگر ابدان صحیحه سرایت میکند و باین سبب عام میشود و باید دانست که تعدی امراض متعدیه بر دو قسم است
یکی را کنتیجن نامند بفتح کاف و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و سکون سین مهمله و آن عبارت از
که چون صحیح الجسد بدن مریض یا جامه مریض را که زهرآلود بود مس کند مریض شود مثل جرب و جذام دوم انفکشن بکسر همزه
و سکون نون و کسر فا و سکون کاف و فتح شین معجمه و سکون سین مهمله گویند و آن عبارتست که زهر آن از بدن مریض در هوا
منتشر شده در بدن صحیح رسیده مؤثر شود و مرض پیدا کند و این مرض بهر دو طریق متعدی میگردد زیرا که ممکن است که
زهر آن در بدن صحیح که نزد بیمار حاضر گردد مؤثر شود یا کسی که نزد مریض آید پس زهر آن که در هوا منتشر شده است بر جامه
و لباس این صحیح افتاده چسپیده و چون این کس نزد صحیح دیگر رود از لباس آن زهر مذکور در بدن صحیح دیگر رسیده و آن بیمار گردد و این
کس که زهر به بدنش رسانیده از مریض شدن محفوظ مانده بسبب اینکه زهر مرض نزد او نمانده در بدن دیگر رسیده یا اینهم مریض
شود اگر در بدن اینهم اثر حاصل شده باشد اما که هم وقت در اوقات مرض از زهر آن قوی التاثیر میباشد پس غالب
آنست که مادام تپ درین مرض باشد زهر آن ضعیف التاثیر بود اما هرگاه که پوست مریض جدا میشود و تپ زائل میگردد تاثیر
آن قوی میشود العلامات در درجه اول که پیش از حدوث علامات نمیباشد لیکن گاهی قدری سستی در بدن و سرفه قلیل و
اندکی اذیت در بدن میشود ... اول علامات مرض موجود میشوند پس اول از همه سردی قدری بر بدن یافته
میشود و بعد آن حرارت حمی زیاده میگردد و همراه آن زکام و سرفه پیدا شده بار بار عطسه می آید و اشک از چشمان جاری بود و
سپیدی چشم و بینی و دهن و حلق بسبب اجتماع خون سرخ میباشد و این علامات رفته رفته زیاده میشوند تا اینکه پوست بدن

چشم زیاده سرخ میگردد و در اوایل این بخار مریض کاره و ناشنوا میشود و گاهی بینی و دهن و حلق متورم میشود از این
درد گلو و سرفه زیاده میگردد و در تنفس هم تغیر و عسر واقع میشود و حمی هر ساعت تیز میگردد و گاهی بسبب اجتماع خون در سر
صداع عارض میشود لیکن این درد در پیشانی بالای انف بود از است در میان هر دو ابرو و در وسط پیشانی جائیکه میوکس ممبرین
بینی رسیده بسوی حلق رفته زیاده میشود زیرا که ابتداء سبب موضع موجود بودن اول اجتماع خون در سر دوم ورم میوکس ممبرین
بینی که درین موضع یافته شده و گاهی بسبب اجتماع خون در دماغ غنودگی پیدا گردد و فهم معانی و الفاظ بخوبی نباشد اما
تا حد هذیان ضرر دماغ درین مرض کمتر میرسد و گاهی ورم میوکس ممبرین گاه تا معده میرسد و بسبب آن غثیان و قی و
گاهی سهال هم گاهی از اجتماع خون در گرده بول کم پیدا میشود و گاهی سفیده بیضه هم در بول پیدا میگردد اما در هر سال
بود تا میونیا در بول زیاده رسیده میشود و اطفال را اکثر حالتی که بلغت انگریزی آنرا کانولشن بفتح کاف و سکون الف و نون و
فتح واو و سکون لام و فتح شین معجمه و سکون نون گویند یعنی زیاده شدن حرکت بدن یا بیهوشی نامند پیدا میشود و این حالتی
که اطفال را در عالم نوابت عرق هم طاری میشود و که در عضلات صدر و شکم و راس و هر دو دست تشنج پیدا میشود
و بسوی سر رفته خائف شده طفل دراز میگردد و آن مشابه است بتشنج که در بعض اقسام صرع یافته میشود و اکثر بعد
شروع حمی چون روز چهارم آید بثور دران بر وجه پیدا میشوند و این بثور نخست مثل زهره های خشت پخته بسیار سرخ میباشند
و در جابجا بود تا آنکه رسیده از ان برآمده پاره شوند و چون بران انگشت بگردانند و مس کنند سختی در آن یافته میشود و
جابجا این دانه ها مجتمع شده در آن شکل مدور و صورت پیدا میشود و این بثور مشابه به بثورات که از گزیدن کیک پیدا میشوند
میباشند و روز پنجم بر سینه و پشت و شکم این بثور بر روز میپیدا شد و روز ششم بر بازوها و فخذین و ساقین ظاهر میشوند و ایضا روز پنجم
درین بثور خشکی و انتقاص ظاهر میشود و این طور که چون روز پنجم بر بدن بخوبی ظاهر میشوند آنچه بثور که بر روز چهارم بر وجه پیدا شده
بودند آنها خشک میشوند و سرخی آنها زائل گردد و همچنین چون روز ششم بر فخذین و ساقین بروز آنها کامل شود پنجم بثور روز پنجم بر
پشت و سینه و شکم پیدا شده بودند آنها خشک و ناقص میشوند و روز هفتم آنچه روز ششم بر فخذین و ساقین پیدا شده بودند
آنهم خشک و ناقص شوند و جائیکه بثور خشک میشوند از ان پوسته جدا میگردد و خارش در آنجا زیاده میشود و این حمی با بروز
بثور زائل نمیگردد چنانکه حمی جدری با بروز آبله زائل میشود و فرق دیگر درین حمی و حمی جدری این است که در حمی جدری شدت
اعراض وقتی میشود که آبله بکثرت برآیند و درین حمی خواه بثور زیاده برآیند یا کم پیدا شوند لیکن شدت اعراض بالضرور میباشد و گاهی
با این حمی امراض مثل برنکائیٹس یا ورم ریه یا ورم قصبه ریه و گاهی هوپنگ کاف و گاهی ورم میوکس ممبرین دهن و تعفن آن پیدا میشود
و گاهی سهال و گاهی ورم غدد که زیر فک سفل اند پیدا میگردد خصوصا در کسیکه در خاندانش استعداد مرض خنازیر بوده باشد اما
علامت سلامت درین مرض این است که بعد خشک شدن بثور حمی بر طرف شود و زکام و سرفه و دیگر اعراض که بوده اند دفع شوند
و مریض آرام تمام بر بستر خسپد اما هر گاه بعد خشک شدن بثور هم تپ باقی ماند و زائل نشود و سرفه بشدت ماند که از آن استدلال

زائل

بر ورم مجاری هوا کنند یا وقت انحطاط مرض تشنج پیدا شود که ازان دانسته شود که در گرده ضعف و فساد سخت و سبب آن اینچه بول یا در بول خارج میشد از خروج باز مانده در خون فساد پیدا کرده وازین خون فاسد در دماغ ضرر رسانیده وازان تشنج حادث شده دلیل شر باید دانست اما هرگاه شور یعنی ظهور در جلد فرو رونده غائب شوند اکثر بعد آن سرفه و کمزوری و عسر نفس ظاهر میشوند وازان دانسته شود که در مجاری کوچک هوا ورم پیدا شده پس هرگاه شور حصبه فرو نشسته و از جلد غائب شوند ازاله مقیاس الصوت حال سیر راه ریافت باید کرد و گاهی ازین فرو رفتن شور حصبه ورم معا و گاهی ازان ورم غشای دماغ پیدا میشود و قسمی نحاص ردی از میزلیز یعنی حصبه آنست که دران شور بکثرت بر جلد بدن ظاهر میشوند اما رنگ شور مائل بسیاهی باشد و درین قسم هذیان و بیهوشی و کمزوری زیاده بود و نبض ضعیف و زبان خشک و سیاه میگردد و سرفه بشدت می آید و درین قسم برانکائیٹس یعنی ورم بیوکس ممبرین مجاری هوا و نیومونیا یعنی ذات الریه هر دو مجتمع میباشند واین را بلغت انگریزی بلیک میزلیز بفتح میم و کسر لام و سکون کاف فارسی و کسر نون اول سکون یای مثناة تحتانی و سکون نون ثانی و تای هندی یعنی بیرحم و دشمن بینا نامند وان مثل ٹائیفس فیور میباشد و حال بیمار دران خراب مثل حال صاحب ٹائیفس فیور میباشد و گاهی کسیکه مبتلا بود خانه ای برای خناز بسیار و بعد زوال حصبه مبتلا در امراض چند میشود مثل ورم غدد ها گردن و کمزوری چشم و ورم میوکس ممبرین چشم و سیلان گوش و کسیکه مورو ثی مستعد سل و دق دارد گاهی بعد زوال حصبه چو برگل در ریه آن می افتد وازان سل و دق پیدا میشود و اکسیکه بعد میزلیز یعنی حصبه مبتلا با مراض گشته باشد او را بزبان انگریزی ڈریگس آف میزلیز بفتح دال هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف فارسی و سین مهمله یعنی بقیه میزلیز یعنی حصبه نامند العلاج هرگاه این مرض قلیل باشد محتاج بعلاج زائد نشود چنانکه مریض را در مکانی دارند که هوای سرد آنجا نرسد والا فوراً ورم مجاری هوا و ورم ریه پیدا خواهد شد بلکه هوا مائل بحرارت باشد و گرمی هوا کم از شصت و پنج درجه نباشد واگر ازین هوا کم گرم بود آتش در آن مکان نهاده گرمی هوا را تا این حد رسانند ولباس مائل بحرارت پوشانند و مسهل خفیف از مثل روغن بید انجیر یا منگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سودا یا سٹلیز پوڈر نوشانیده و بعد آن دوای معرق مثل لاکر ایسیٹیشیا ایسیٹیٹس یا سپرٹ نائٹر ک ایتهر همراه آب کافور نوشانند واگر مرض قوی بود مریض را در مکانی که پیشتر نوشته شده دارند و مسهل و مقدار زائد نوشانند و حاجت است که برای مرض قلیل نوشته شد و انعمل آورند علاوه ازان وقت شب پاها را تا زانو پانزده دقیقه در آب گرم دارند که ازان نحو اجتماع خون در دماغ و ریه شکنا شود و بر جلد عرق هم می آید واگر از سرفه اذیت باشد وین ایپکا کوانا همراه ٹنکچر کیمفر کمپونڈ یا همراه سیرپ یا پاورس نوشانند واگر دوا معرق همراه این ادویه نوشانند برای تپ و سرفه هر دو نافع میشود واگر ازین تدبیر تپ و سرفه برطرف نشود ماسٹرڈ خردل درست کرده بالای سینه پانزده دقیقه دارند وادویه که دران لعاب است مثل آب صمغ عربی یا مطبوخ کتان یا اسپغول رقیق بنوشانند واگر اسهال جاری بود پس اگر در انحطاط مرض عارض شده باشد تپ کم بس آن نه

کوشش کہ درینوقت از اسہال درین مرض برائے مریض فائدہ کثیرہ حاصل میشود واگر در وقت ابتدا یا انتہا امراض اسہال
عارض شدہ باشد پس درینوقت نوشانیدن چاک یکیچہ تنہا کافی میشود زیادہ در پئے بس نشوند کہ درین مرض اسہال قلیلا
وہرگاہ شود در جلد فرو روند فوراً مریض را در آب گرم کہ گرمی آن تا نود و پنج درجہ باشد فشانند بعدہ در آب گرم نہ کرد
دیگر آب گرم کہ گرمی آن از آب اول زیادہ بود قدری قدری بریزند تا گرمی آب تا صد درجہ برسد پس بیمار را از آب
بیرون آوردہ در کمبل پیچیدہ و بعد آن قدری انچوی گرم باشد و آب گرم با ہم آمیختہ بنوشانند وہرگاہ قسم روسے آن کہ
سوم بلگننٹ میبر لزست عارض شود درینوقت علاج آن موافق علاج ٹائفس فیور نمایند وہرگاہ یا ہمی بیمار
یعنی حصبہ کدام مرض دیگر از امراض مذکورہ جمع شود پس علاج مرض مذکور باشد باید رعایت علاج مثیر لفرابند و
غذائے مریض سوائے شیر کہ آنرا تنہا یا با آبجوئے رقیق و ہمراہ اگر شوربا زیادہ بود ہمراہ برنج پختہ خورانند دیگر غذا ...
و چون کہ بعد این مرض ضعف ... باقی ... آن الکحل ... و بعد لباس ... بنوشانند ...
مثل کنین و ... سٹیل یا فیری ... بنوشانند و غذا ... مقویہ ... بخورانند
خوراک فقط کہ با قسم خاص از ... پس ... است کہ آنرا اسکارلٹ فیور ہم گویند و
اسکارلٹ یعنی سرخ رنگ ست کہ سرخی مثل گل انار یا سرخی ... باشد ... لازم کہ متعدی میشود
یعنی از بدن مریض در بدن صحیح میرسد و آن سرخی بر بدن ظاہر میشود و اکثر این سرخی روز دوم از حمی بروجہ
پیدا میشود و میوکس میمبرن حلق و لوزتین در آن سرخ و ملتہم میشوند و این حمی ہم اکثر در تمام عمر انسان یکبار می آید و
گاہی دو بارہ ہم می آید اما ہرگاہ بار دوم آید اعراض آن در شدت از بار اول کم میباشد و این مرض ہم مثل حصبہ اکثر
با طفال حادث میشود و بجوانان و پیران کم عارض میشود و السبب سبب آن زہر خاص ست کہ بسیار قوی میباشد و
در لباس پوشیدنی بیمار و کسانیکہ نزد بیمار میروند و ہم در اشیای خانہ داری تا مدت دراز باقی میماند و ازین سبب تاثیر در ...
اصحا میکند و عام میگردد و چنانکہ زہر حصبہ متعدی میشود کذا زہر این حمی ہم بملاقات و صحبت مریض در ہوائے کہ
مریض میماند و ہم از قرب کسانیکہ عیادت و خدمت مریض نمودہ باشند و ہم از لباس خود آرند در بدن صحیح داخل
میشود و گاہی بذریعہ شیر کہ از ... و ... گان در شیر ... باشد ... شخص صحیح بنوشد در بدن شان ... آن
میرود و قوت تاثیر این زہر ہم ہمان وقت قوی میباشد ... جلد ... میگردد ... کہ ... تمام جلد بدن
جدا میشود و قوت تعدیہ آن در بدن صحیح میباشد و بسبب تجربہ ثابت شدہ کہ این زہر از حرارت کہ تا درجہ دو صد و پنج رسیدہ
باشد فانی میشود و ازین مستنبط شدہ کہ چون لباس زہر آلود این مرض را در آبیکہ حرارت آن تا درجہ
دو صد و پنج رسیدہ باشد بجوشانند و بشویند یا در تنور نہند زہر آن فانی میشود و اگر ہر دو تا بیر مقتنی زہر را بعمل آرند
اصلح باشد و اکثر بہ تجربہ رسیدہ کہ از زہر اسکارلیٹ فیور زنان نو زائیدہ را پیوار پرل فیور کہ قسمے از حمی ردی ست

وبعد صنع عمل میشود عارض میگردد لهذا باید که هرکه نزد مریض مرض اسکارلیت فیور رود خواه طبیب باشد یا دایه یا
خادم مریض یا عیادت کننده آن باشد در زمان [illegible] هرگز نرود و این مرض در [illegible] زیاده میشود و
از آن اکثر اطفال ضایع میشوند و در بلاد حاره هندوستان کمتر میشود و این مرض بر سه قسم است اول اسکارلیٹینا
سمپلکس بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر بای موحدهٔ فارسی و کسر لام و سکون کاف و سین مهمله یعنی اسکارلیٹ
خالص و مفرد که همراه آن زیاده ورم نباشد دوم اسکارلیٹ آن جنوزا بفتح الف و سکون نون و کسر جیم و ضم نون و سکون
واو و فتح زای معجمه و سکون الف بمعنی اذیت حلق یعنی اسکارلیٹ که در آن ورم حلق زیاده بود سوم اسکارلیٹینا مالگنا بکسر
میم و سکون لام و کسر کاف فارسی و فتح نون و سکون الف یعنی اسکارلیٹینا که مهلک و دشمن حیات است اما علامات
قسم اول پس اول از همه آنست که چون زهر آن در بدن حاصل شود بعد پنج روز یا هفت روز قدری درد در حلق وقت
ازدراد معلوم میشود و چنانکه وقت پیدا شدن ورم از رسیدن هوای سرد میشود و همراه آن قدری غثیان بود و گاهی قی هم
می آید پس بر بدن سردی محسوس شده بعد آن تپ ظاهر گردد و همراه آن ضعف و کمزوری بر مریض غالب میشود و در
عرض پیشانی درد محسوس میشود بسبب اجتماع خون در دماغ و نبض سریع میگردد و جلد بدن بسیار گرم و خشک میباشد
تا اینکه گاهی تا یکصد و سه درجه یا چهار درجه در تهرمامیٹر امتحان کرده میشود و اذیت در گلو و قلق زیاده میباشد روز دوم
شب هذیان کلام پیدا میشود و بسبب این عوارض [illegible] میباشد گاهی تشنج هم اطفال را در ابتدای [illegible]
در روز دوم بر جلد روی و گردن سرخی پیدا میگردد باین طور که آثار سرخ رنگ جدا جدا مشتمل کلها بر جلد بدن [illegible]
و در آن غور کنند در آن کلها چنان نماید که یا این سرخی از نقاط خرد دیگر است و بسبب [illegible]
ناممکن بود و فی الواقع آن نقاط خورد خرد میباشند و روز سوم بر ساعد و زندین و [illegible] این سرخی [illegible]
در روز چهارم بر فخذین و ساقین ظاهر میشود و در روز پنجم خشکی بر این سرخی و شور کوچک پیدا میگردد و همچنین [illegible]
بود همین ترتیب خشک میشوند یعنی آنچه پیشتر ظاهر شده بودند اول خشک میشوند بعد آنچه در دیر و متاخر بودند
در خشک شدن هم متاخر میباشند و [illegible] از آنها جدا میشود و [illegible]
انگشتان دست همچنین در باطن قدمین [illegible]
و [illegible] قدمین صاف نمی شوند و این سرخی که بر بدن ظاهر میشود [illegible] حرکت و انضمام پیدا میشود [illegible]
انضمام زندین یا ساعد قریب مفصل مرفق یا محل انضمام ساق با فخذ [illegible] سرخی بر جلد غالب میباشد
و این بیان حسب اکثر بوده اما گاهی روز سوم یا چهارم یا پنجم [illegible] سرخی بر بدن پیدا میشود [illegible] روز اول سرخی ظاهر
شده بر تمام بدن منبسط میگردد و [illegible] هرگاه در این قسم این آثار سرخ رنگ بر جلد بدن ظاهر شوند [illegible]
و همین حلق هم ورم و سرخی پیدا میشود و علامات قسم [illegible] هرگاه [illegible]

ورد محسوس میشود و بر زبان این مریض روز اول سفیدی غالب باشد و روز دوم هرگاه دران سرخی می آید ریشه های سفید در سرخی مثل جلد بالای اسٹابری که میوه مشهور است دیده میشوند و چون روز پنجم یا ششم سرخی بدن برطرف میشود و حمی هم زائل میگردد و اکثر ضعف باقی میماند چنانکه حال ناقهین است و گاهی بعد سقوط سبوسه و رفع شدن حمی ادیما یعنی الف و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف که فی الحقیقت اجتماع آب در غشای خلوی دار پیدا شده ورم بر تمام جلد بدن حادث میشود اما این حالت درین قسم قلیل تر عارض میشود اما هرگاه پیدا گردد و در بول زلال گرده شود سفیده بیضه دران یافته میشود و هرگاه از خرده بین بینند درین وقت غلافهای اندرونی مجاری صغار گرده که در گرده اند در قاروره دیده میشوند و درین حالت که در بول سفیده بیضه و میوکس یعنی مجاری بول می آید بول قلیل می آید و از کم پیدا شدن بول و نقصان فعل گرده ورم بر بدن ظاهر میشود اما گاهی درین حالت بول زیاده هم می آید و چون بول زیاده آید ورم بر بدن حادث نمی شود چه سبب آن کم آمدن بول بوده اما علامات قسم ثانی که اسکارلٹینا انجنوسا است و این قسم از اول ردی است دران اعراض شدید پیدا میشوند مثلاً روز اول تپ حاد و درد سر قوی و یا هذیان و جلد بدن گرم و خشک زیاده وقتی مفرط و کمزوری و ضعف و قلق بافراط میباشند و روز دوم در گردن سختی و درد زیاده بود و تحریک عنق بسوی یمین و یسار و قدام دشوار باشد و ازدراد مشکل بود و مریض میگوید که در حلق من درد و اذیت زیاده است و چیزی خورده نمیشود و آواز غلیظ گردد و گاهی بحة الصوت پیدا گردد و چون دهن مریض کشاده به بینند بالای حنک و لهات و لوزتین و حلق سرخی و ورم مشاهده میشود و هم بالای این ورم جابجا بلغم غلیظ اللزج سپیده دیده میشود و آنا فآنا این ورم زیاده میگردد تا آنکه راه حلق تنگ میشود و ازدراد ممکن نشود و بر لوزتین زخم محسوس گردد و جوش خون زیاده میشود حتی که در امتحان بالمقیاس نوبت رسیدن سیماب تا درجه یکصد و پنج یا شش میرسد و هوا که از دهن بر می آید متعفن میباشد و فرق درین قسم و در قسم اول سوای ازدیاد اعراض آنست که درین قسم آثار سرخ رنگ اول بر سینه و دستها ظاهر میشوند بعده بر بدن ظاهر میشوند بخلاف قسم اول که دران اول ظهور آنها بر وجه میشد و هم این آثار سرخ درین قسم بر یک حال نمیمانند بلکه وقتی بر جلد ظاهر میشوند و وقتی در جلد فرو رفته غائب میشوند و باز بر جلد می آیند و بهمین طریق تا پنج روز میمانند بعد این سرخی برطرف میشود و حمی هم کم گردد لیکن اذیت حلق و دشواری ازدراد و قدری حمی باقی میمانند تا هشت روز یا ده روز این شکایات باقی مانده برطرف میشوند و آنچه ورم بر گردن بسبب التهاب غشای خانه دار جلد عنق بوده گاهی آن ورم انجا دمل پیدا میشود و ضعف و کمزوری این قسم تا مدت دراز باقی میماند و بیشتر بعد حصول صحت درین قسم ورم گوش یعنی پاکوش یا معده یا امعا یا جنبه پیدا می شود و گاهی ورم در غشای آبدار مثل غشای صدر که موسوم به پلورا است و در عربی غشای جنبی یعنی پهلو است یا در غشای که در خریطه قلب است یا در غشای آبدار راس یا در غشای ریه یا در غشای شکم یا در غشای آبدار مفاصل پیدا می شود و زیاده از دیگر اغشیه ورم غشای آبدار مفاصل حادث میشود اما قسم ثالث که

اسکارلیٹینا ملکنا است پس درین قسم گاهی در بیست و چهار ساعت و گاهی در روز ثالث و گاهی در رابع مریض هلاک
میشود و دران علامات تائفس فیور موجود میباشند و درین قسم آنچه آثار بر جلد پیدا میشوند مائل به سیاهی بوند و شکلو(?) درهم
میباشد لیکن پیوکس پیمپرن آن سیاه بود و جا بجا پیوکس پیمپرن هست و حلق آثار بر رنگ ارغوانی(?) دیده میشوند و این
لون دران بسبب مردن پیوکس پیمپرن حاصل میشود و جاییکه این آثار یافته شوند آنجا فساد و تعفن و موت درگوشت(?) عارض
میشود و بر زبان و دهان خشکی بر پیوکس پیمپرن و رنگ خاکستری غالب میشود و هم بر زبان و لبها رنگ سیاهی(?)
ظاهر میگردد چنانکه در تائفس فیور میباشد و گاهی از تهمای(?) بن زبان و دهن پیدا میشوند خون کثیر سیاه رنگ خالص
و جاری میشود و این در کثرت گاهی چنان جاری میگردد که ازان مریض فوراً هلاک میشود و زیر جلد بدن بسبب
خرابی و فساد خون جا بجا داغهای سیاه پیدا میشوند و اکثر بسبب بیهوشی درین مرض مریض هلاک میشود و بجز کسیکه
بسیار قوی باشد ازین مرض بسلامتی نجات نیابد و اگر ازین هم نجات یابد پس بسبب ضعف کثیر که بسبب این
مرض در بدن پیدا میشود امراض دیگر عارض میگردند مثل اینکه خنازیر یا ورم طبقه بیرونی چشم یا ورم پیوکس پیمپرن
بینی و زکام یا ورم غده های گردن که بموازات سر استخوان فک اسفل اند و هم افتادن ریم دران یا سیلان گوش
که آنرا بلغت انگریزی اوتریا بالضم الف و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانی و سکون رای مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و فتح یای مثناة تحتانی
و سکون الف گویند پیدا آن شود و ازین سیلان گوش گاهی فساد عظیم پیدا میگردد مثل اینکه از ورم جوف(?) پرده
گوش پاره(?) که در ثقبه(?) گوش است متورم میشود و ازان ورم عظام گوش که پس این پرده اند متورم و فاسد شده همراه ریم
بیرون آمده و ازان فساد و ورم تا دماغ رسیده ازان ورم دماغ و دل پیدا میشود و گاهی در پیوکس پیمپرن و عینیه ازان
ورم پیدا شده ریم ازان خارج میشود و گاهی روماتیزم رکیوٹ(?) ازان پیدا میگردد و ازین مرض خاص اکثر بعد هفته
ثانیه این قسم که زمان انحطاط آنست پیدا میشود و همراه روماتیزم مذکور گاهی ورم غشای خارجی قلب گاهی ورم غشای داخلی
قلب و گاهی هر دو برابر پیدا میشوند و گاهی بدون حدوث روماتیزم مذکور هم ورم غشای بیرونی یا اندرونی دل حادث میشود
و گاهی استسقای لحمی از اجتماع آب زیر غشای خانه دار که تحت جلد است پیدا میشود و گاهی در غشای آبدار شکم یا غشای
پلور آب از عروق ریخته مجتمع شده استسقای ترقی(?) پیدا میگردد و این هر دو قسم استسقا وقتی پیدا میشوند که بوسیله آن از جلد
جدا میگردد چه درین وقت پیوکس پیمپرن مجاری صغار که غلاف داخلی آنها هستند هم در بول جدا میشوند و بسبب آن
بول کم پیدا میشود و آب کثیر در خون بماند پس از عروق آب مذکور ریخته در بین جوف(?) ضمن(?) مجتمع میگردد اما هرگاه پیوکس پیمپرن
ثانی در مجاری صغار بول پیدا میشود و زخم آنها برطرف شده بول بخوبی جاری میگردد این استسقا که پیدا شده بود دفع
میگردد و گاهی درین حالت که استسقا پیدا می شود و بول بحد احتباس یا قریب احتباس میرسد تشنج هم درین وقت پیدا میشود
ازنه(?) خارج شدن بول یا درین وقت بیمار بسبب آن هلاک میشود و العلاج در قسم اول که اسکارلیٹینا سمپلکس است مریض را فقط

و وسیع دارند و این تدبیر و تدبیر تصفیه هوای مسکن علیل در همه اقسام عمل آن ورود ضرورست و روزانه دو بار در آب گرم تنکار کرده
خواه باین طور که تا گردن نشانند یا تا کمر در آب گرم نشانیده بخارات تا گردن مریض رسانند و برعایت فصل خیال لباس
پوشانند که بر جمله بدن گرمی ماند و مسهل بقدر قلیل از قسم روغن بید انجیر یا مگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر نوشانند
و ایسٹک ایسڈ ڈایلوٹ که سرکه مصفی است در آب ساده بقدری که آب ترش مائل شود صفت سازند و آمیخته بجای آب
مشروب بنوشانند و این آب درینجا به دو وجه زیاده مفید میشود اول برای تصفیه دم دوم بنا بر رفع اذیت حلق
در غذا شیر باده گاو به آب ساده آمیخته یا شوربای مرغ که رقیق باشد یا ساگودانه یا ارواروٹ یا بجمله هر غذای که زود
هضم و سهل الانحدار باشد بنوشانند و شوربای رقیق که در آن قدری آب لیموی کاغذی و نبات آمیخته باشند بنوشانند و اگر
آنچه از انگلش پرل بارلی درست سازند الطف و انفع خواهد بود و برای تصفیه هوای مکانی دخان کبریت در هوای
مکان رسانند و سرکه و آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان علیل بپاشند که از ان زهر از هوا کم میشود و آکسیجن که در سرکه
زیاده است از ان جدا شده در هوای امتزاج و از ان هوا صاف میشود و در قسم ثانی اسکارلیٹینا اکثر لازمست بعد داشتن
علیل در مکان وسیع و تصفیه هوای مکانی سرکه با آب سرد یا گرم آمیخته وقت شدت حمی بذریعه اسفنج بر بدن بار بار طلا سازند
و بعضی از ڈاکٹران درین قسم مرض طلا کردن روغن گوسفند یا شحم خنزیر را بر بدن علیل نافع دانند به دو وجه اول اینکه در ابتدای
مرض ازان بر بدن سردی حاصل میشود دوم آنکه وقت انحطاط مرض هرگاه پوست ساقط میشود بسبب طلا کردن روغن این
پوسته چسپیده بر زمین نمی افتد و هوا پوست فاش نمیگردد و عالمگیر شدن نمیشود و سوم در ابتدای مرض بنوشانند این کارها
که در مقدار ده یا پانزده گرین باشد همراه نقوع گل بابونه یا با آب ساده بلع کنانند خصوصاً هرگاه مریض شکایت تهوع و غثیان
داشته باشد و زبان چرک آلوده برنگ خاکستری بود و اگر خونی با فراط آمده باشد درین وقت پلستر از خردل مسحوق درست
ساخته بر معده گذارند تا ده یا پانزده دقیقه بران دارند و ادویه جوش خورده مثل سڈلیز پوڈر که در وزن آن قدری قلیل بود در آب ساده
حل کرده بنوشانند یا سوڈا کاربناس یا پٹاس بای کاربناس همراه سائٹرک ایسڈ یا ٹارٹرک ایسڈ در آب حل کرده بنوشانند تا قی
دفع شود و اگر هذیان باشد موی سر تراشیده سرکه و آب سرد یا آنچه از سیاه پارچه مناسب دانند در آن پارچه تر کرده بر سر نهند
و اگر قبض شکم باشد مسهل لین بمقدار قلیل از قسم مثل سلفیٹ آف سوڈا یا مگنیشیا سلفاس یا روغن بید انجیر یا سفوف جلاپ
بنوشانند و تاکید تقلیل وزن مسهل بنابر آنست که درین قسم خود ضعف بیاشد اگر مسهل بمقدار زیاده داده شود ضعف زیاده
خواهد شد و هرگاه ورم حلق زیاده بود برای دفع اذیت آن بخار آب گرم در حلق رسانند و کاسٹک نقره تحت گرین در یک اونس
آب حل کرده از قلم موئین بر ورم دهن و حلق طلا سازند یا ٹنکچر اسٹیل و آب ساده با انا مقدار باهم آمیخته بر ورم حلق
طلا سازند العبالیه سرکه یک حصه و آب ساده سه حصه باهم آمیخته از ان نیم گرم غرغره سازند الافیا الکریٹ پاس یا پرمنگناس پٹاس
دو درام یا هشت درام آب ساده آمیخته از ان نیم گرم غرغره سازند و اگر بسبب زیادتی ورم حلق غرغره ممکن نباشد در پچکاری هست

سلفیوریس ایسڈ ڈائلیوٹ یک ڈرام با ہشت اونس آب سادہ حلکردہ بذریعہ زراقہ یا آلۂ خاص کہ موسوم به
اسپری پرودیوسر ہست بطور تفوح در دہن رسانند الیضا لہ پٹاسی پرمنگناس یک ڈرام در ہشت اونس آب سادہ حلکردہ بذریعہ
آلات مذکورہ تا حلق و دہن رسانند و باید دانست کہ استعمال پٹاسی پرمنگناس در غرغرہ و ہم بطور طلا برای اصلاح
زخم حلق و دہن و دفع عفونت آنست و بجای آب مشروب آب محمض از لیموی کاغذی یا تمرہندی بنوسانند صفت آب
ترش کردہ از لیمو لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعہ قطعہ کردہ در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم کہ یک آثار باشد
بریزند و سربستہ نگہدارند چون سرد شود در پارچہ سفید مقطر کردہ قدری نبات سفید در آن حلکردہ وقت تشنگی ہر قدر کہ بیمار
بنوشد نوشانند صفت آب ترش کردہ از تمرہندی بگیرند لب تمرہندی یعنی مغز تمرہندی پوست آن یک اونس و در ظرفی اندازند آب سرد
بیست اونس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن تمرہندی آب را صاف کردہ نگہدارند و وقت تشنگی بعلیل چندانکہ بنوشد بنوشانند
لیکن جائیکہ قبض شکم باشد آب تمرہندی نوشانند و جائیکہ شکایت قبض نباشد آب محمض از لیموی کاغذی نوشانند و در غذای
مریض یخنی گوشت بز یا گاؤ یا مرغ ہرچہ کہ مناسب داند خوب قوی پختہ و شیر مادہ گاؤ و زردہ بیضۂ نیم برشت خورانند و ہرگاہ
از خورانیدن اغذیہ ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا برانڈی یا ہسکی ہمراہ بارک یا کنین و امونیا کاربناس
بنوشانند و این پنج شش نسخہ ہرچہ مناسب و میسر شود نوشانند و اگر مجتنب از شراب بود آنرا امونیا کاربناس ہمراہ یخنی
گوشت یا آب سادہ حلکردہ بنوشانند در قسم ثالث کہ اسکارلیٹینا ملگنا است آنچہ در علاج ٹائفس فیور نوشتہ شدہ بعمل آرند
و ہرگاہ بیہوشی زیادہ بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیادہ شود آنچہ در قسم ثانی برای تدارک آن نوشتہ شدہ
بعمل آرند و درین قسم نوشانیدن کلورائڈ آف پٹاس کہ یک ڈرام از ان در بست اونس آب سادہ حلکردہ باشند وقت تشنگی
ہر قدر کہ بیمار بنوشد نوشانند بہتر است و درین قسم ہم ادویہ مقویہ مثل ٹائفس فیور را از اول مید ہند و تا امکن در حفظ قوت
مریض کوشند و آنچہ بضعف قوت بود از ان احتراز نمایند و ہرگاہ در حالت ڈراپسی کہ عبارت از اجتماع آب در غشای
خانہ دار جلد و ظہور انا سارکا یعنی استسقای لحمی ست مریض مبتلا شود اول پولٹس از تخم کتان و خردل مسحوق کہ بستم حصہ تخم کتان
باشد درست کردہ بر پارچہ آلودہ بر گردہ ضماد سازند و مسہل کہ مخرج آب رقیق باشد مثل میگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی
یا سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند و اگر سفوف ایلاٹیریم کہ آن مثل کنین جوہر مصفی قسمی از تخم حنظل ست از دوازدہم حصہ گرین تا
ششم حصہ آن ہمراہ آب سادہ بعد دو دو ساعت بنوشانند ابلغ باشد لیکن حد نوشانیدن این دوا آنست کہ اسہال
شروع شود و ہمچنین ٹنکچر ڈجی ٹیلس از پنج قطرہ تا دہ قطرہ ہمراہ ٹنکچر اسٹیل کہ ہمین قدر بودہ باشد روزانہ سہ بار نوشانند و اگر از شراب
مجتنب بود سفوف ڈجی ٹیلس نیم گرین ہمراہ آب آہن کہ پنج قطرہ باشد آمیختہ بنوشانند و درین وقت کہ صورت استسقای طبلی
شود مریض را در آب گرم نشانیدن یا بخار آن بدن رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تا کہ ہمیشہ جلد عرق آلود ماند
بسیار مفید ست زیرا کہ ازین تدبیر ادرار بیشتر شود و گردہ را از کار خود فرصت شدہ آرام حاصل میگردد و از ان ورم و اذیت آن

بر طرف میشود و صحت حاصل گردد و مادامی که گرده صحیح نشود تدبیر ادرار البول بنمایند و شربت فیری ابوڈائیڈ همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و این دوا را چندان بنوشانند که علامات کمزوری و رقت خون بر طرف شوند و آمدن سفیده بیضه در بول موقوف شود باقی آنچه امراض دیگر درین قسم پیدا شوند علاج آن نمایند لیکن هرگاه سیلان گوش پیدا شود در آن غور و تامل نمایند پس اگر ریم از ورم مجری خارج ثقبه آمده باشد و همین جا ورم بود علاجش فرمایند تا ورم در داخل ثقبه نرود اما اگر ریم از داخل ثقبه آمده باشد آنرا از بهار بند نه کنند که آن مورث آفات سخت است ایضاً باید دانست که گاهی از زیاده نوشیدن و باستعمال ادویه بلاڈونا هم اذیت حلق و سرخی بر وجه و دستها و بدن پیدا میشود و از آن شبه اسکارلٹینا میشود خصوصاً در عورات که بلاڈونا را اکثر در معمولات باستعمال می آرند پس هرگاه صاحب مرض اسکارلٹینا نزد طبیب حاضر شود خاصتاً که زن باشد اول از آن استفسار فرمایند که بلاڈونا خورده است یا نه اگر اقرار خوردن و استعمال نمودن آن بطور حمول غیره کند در علامات دیگر غور کرده رفع التباس نمایند فقط

واما قسم ششم از ایرپٹف فیورس ڈنگیو فیور است که آنرا ڈانڈی هم گویند و اکثر اسکارلٹینا روماٹکا بضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف و کسر تای هندی و فتح کاف و سکون الف یعنی شکل روماٹزم هم نامند و اینهم از جمله حمیات لازمه است که همراه آن درد اعضا و گاهی ورم غده های زیر فک اسفل و غده های گردن وارد میه و همیشه سرخی بر جلد بدن و دهان ظاهر میشود و بیشتر از روز سوم تا پنجم سرخی ظاهر میشود و گاهی از روز اول جلد سرخ میگردد و این حمی اکثر از هشت روز تا ده روز ماند و گاهی از آن زیاده هم مکث کند السبب سبب آن زهر خاص است لیکن تا حال بحد تحقیق نه رسیده که نباتی است یا حیوانی لیکن بدانکه رای درباره ڈنگیو فیور آنست که این حمی بسبب زهر حیوانی یا نباتی که در جرم هوا مهیا باشد مثل حیوان خرد یا تخم نبات خرد پیدا میشود چنانکه از آن هیضه یا حصبه حادث میگردد باین نحو که این حیوان یا تخم نبات خرد بذریعه هوا در بدن انسان داخل میشود و در خون میرود و از اجزای غذای خود گرفته کبیر و کثیر میشود تا اینکه در دوران خون در دماغ و اعضای دیگر رفته بآنها اذیت میدهد و از اذیت آن حمی و اوجاع در اعضا پیدا میشوند و مادامی که در خون استقرار و تغذیه آن است این حیوان یا تخم نبات غذای خود میگیرد و چون مادهٔ غذای آن در خون نماند از آن خارج میشود و از خروج آن صحت حاصل گردد ایضاً دیده میشود که این مرض هم مثل دیگر امراض وافده عام و شایع میشود و گاه گاه در جای یک دو کس را هم عارض میگردد و اکثر این حمی یکبار در عمر انسان عارض میشود

العلامات گاهی قبل آن علامات منذره حمی عموماً هم یافته میشوند چنانکه بکرر مذکور شد اما اکثر این است که دفعتاً عارض میشود و وقت عروض گاهی سردی و گاهی گرمی بکثر معلوم میگردد و درد سر و درد بدن خصوصاً در مفاصل صغار انگشتان و کمر درد پیدا میشود و گاهی در یک عصب درد زیاده میشود در هر جا که باشد و گاهی در یک چشم و گاهی از پس گوش در شروع شده تا شانه و دست میرسد و گاهی در مفصل رکبه زیاده اذیت میباشد و بعد آن تپ حادث می آید و جلد بدن زیاده گرم و خشک بود و اکثر نبض سریع میباشد و گاهی با شدت حرارت جلد نبض بطی هم باشد و باشتداد حمی درد سر و درد پس گوش زیر استخوان

قاعده که راس خاصة زیاده میشود و در صدقه پیشانی هم درد زیاده محسوس میگردد و اکثر وقت شدت مرض بیهوشی هم هذیان
و بینی و حلق و قصبه ریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میباشد که از زیاده گریه گردد سرخ میشود و تشنگی زیاده و
زبان سرخ بود و گاهی در حلق هم ورم میشود چنانکه در قسم اول اسکارلتینا که خالص است در دیده میباشد و گاهی قی هم در این حمی
می آید و گاهی تشنج در عضلات بدن شکم و صدر میشود و در غده های گردن که موازی سر استخوان فک اسفل اند ورم زیاده میشود
و در بعضی مرضی ورم خصیه هم پیدا میشود اما هرگاه ورم خصیه پیدا میگردد پس تا زوال حمی باقی میماند و گاهی روز اول از عروض
حمی و گاهی روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود بعده بر تمام بدن ها ظاهر میگردد
و چون سرخی بالتمام بر بدن ظاهر شود حمی کم یا زائل میگردد و مریض در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یکدو روز مانده بعده
باز حمی موسوم به سکندری تپ می آید و همراه آن قی هم زیاده میباشد و علامات و اعراض سابقه بشدت عود میکنند من بعد
همین روز یا روز دوم بعد عروض حمی ثانیه بثور که حاصل مثل بثور حصبه یعنی میزلز یا چکن پکس بر بدن ظاهر میشوند هرگاه این بثور
هم تمام و کمال در یک دو روز بر بدن بروز و ظهور نماید این حمی سکندری هم زائل میشود و بیمار ضعیف شده در اوجاع مبتلا
میماند و هم باید دانست که گاهی در بعضی مریضین در علامات مذکوره درین فرق هم دیده میشود مثلاً گاهی ورم مفاصل زیاده و گاهی
کم بود و گاهی تشنج پیدا نشده و برطرف میشود بلکه باقی میماند تا اینکه سرخی پیدا شده بعد چند روز بثور سرخ ظاهر میشوند و این بثور
هم گاهی الفه رنگتهم باجره یعنی گاورس و گاهی کوچکتر مثل دانه خشخاش میباشند و گاهی بعد زوال حمی و سرخی تا دو سه هفته گاه
در بعض اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز زائل میگردد با بجمله اکثر درین حمی طبع بالقبض میباشد
بسبب اجتماع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاده میشود زیرا که خون از جگر بسوی دل بدشواری میرود و گاهی
کبد صفرا زیاده پیدا میکند و بسبب آن قی و اسهال زیاده میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاده نمیشود و گاهی درین حمی
زیاده اثر نهر میشود ما کاستک میرسد و بسبب آن قی می آید و اشتهای غذا کم و نهر ضعیف میباشد و بسبب آن ذائقه
دهن خراب میگردد و تلخ چیز از خود قات بر اصلیه خود محسوس گردد بلکه یا تلخ یا تفه یا زیاده نمکین محسوس میشود و گاهی اختلاف
نبض زیاده میشود که یک قرعه ضعیف و یک قرعه قوی میکند و ضعف نبض زیاده میشود العلاج علاج خاص آن تا حال پیدا
نشده لیکن علاج اعراض آن باید کرد پس اول وقت شدت حمی در حوض سی اترآب که حرارت آن در امتحان تهرمامیتر انود و پنج
یا صد درجه باشد نشانند و بعد نشانیدن در آن آب سرد در آب مذکور ریزند تا به درجه شصت و پنج حرارت آب حوض برسد
آن زمان مریض را برآورده بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سر که همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالش سازند
و اگر درد سر و گرمی راس زیاده بود سر که با آب سرد آمیخته پارچه بان ترکرده بر سر نهند و برای تسکین عطش آنچه در علاج ... فیه
نوشته شده اشیای بارده نوشانند مثل آنچه سوی رقیق محض با آب لیموی کاغذی وغیره و اگر خود اسهال نباشد سلفیط آف
یا مسگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر نوشانند و وقت شب ای التریق و تسکین درجه ... پوڈر خورانند و برای رفع اوجاع بدن

کر بعد حمی شدت میکند برومائیڈ پتاس از ده تا پانزده گرین وایوڈائیڈ پتاس تا پنج گرین وسلوشن مارفیا بیست قطره در دو اونس
آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بنوشانند که ازین دوا جامع نفع کثیر حاصل میشود ایضاً
هرگاه درد اعضا شدت کند مارفیا یا افیون مقدار کثیر خورانند وازین خائف نشوند که مضر برای دماغ خواهد شد ایضاً
برای تسکین او جامع کلورل هائیڈریت همراه مارفیا بنوشانند ایضاً کلورل هائیڈریت یا برومائیڈ پتاس نوشانند و
اگر درد بسیار شدید باشد برومائیڈ پتاسیم و کلورل هائیڈریت و مارفیا هر سه دوا را باهم آمیخته بنوشانند ایضاً
تنکچرهای سائیمس و ودڑام با آب ساده آمیخته بنوشانند لیکن در مریض جوان اگر ازین مقدار قلیل دهند مفید نخواهد شد و ایضاً
باید دانست که هرگاه اجتماع خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشانیدن مریض در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعده
برآوردن از آب خورانیدن بلوپل از پنج گرین و جلیپای کمپونڈ پنج گرین وقت شب برای تصفیه جگر بسیار مفید است و صبح آن
سلفیٹ آف میگنیشیا همراه لائکر ایمونیا اسیٹیٹس و آب ساده نوشانیدن یا نوشانیدن سڈلیز پوڈر زیاده نافع است
و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار نه دهد و اشتهای طعام صاف نباشد نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ جنیٹیان
نوشانند و هرگاه درد درین حمی در عضوی خاص باشد از سلوشن مارفیا که دران مارفیا از شش تا یک حصه گرین تا چهارم حصه آن
باشد زیر اقه در جلد آنجا دادن بسیار مفید است و هرگاه درد اعضا زیاده باشد برومائیڈ پتاسیم بیست گرین همراه تنکچر بلاڈونا
که از پنج قطره تا ده قطره باشد با آب ساده که دو اونس بود آمیخته روزانه مکرر بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانید لیکن مفید است
و اگر وقت شب در وقت شدت او جامع اول مریض را ده پانزده دقیقه در آب گرم نشانید بعده از وی مخدره نوشانند
بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آمدن عرق و همچنین از اسهال که کثیر شود بخود آید فائده تام حاصل میشود پس هرگاه
شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض شود مشاهده نمایند بی آنکه مودی بضعف کثیر شود علاج نکنند و بند نسازند و از کثرت
آن خائف نشوند اما هرگاه بحد افراط رسیده خود مرض شود علاج حسب مناسب بانچه مکرر نوشته شده نمائید و آنچه
ضعف و درد اعضا درین مرض بعد زوال حمی باقی می ماند برای رفع آن کنین و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده
مقویه خورانند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانڈی یا پورٹ وین شراب بنوشانند و آنکه ازان
مجتنب باشد او را ایمونیا کاربناس همراه مطبوخ بارک بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و شدت
کند علاجش نمایند و اما قسم هفتم از اریسپلس فیور ایری سپلس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر لام و سکون سین مهمله ماخوذ از لغت
لاطن است بمعنی سرخی و در لغت انگریزی آنرا روز بضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه بمعنی گلاب است و مراد
از اسم سرخی گلابی رنگ است و اول سرخی آن گلابی رنگ بود و هرگاه بحد کمال رسد برنگ ارغوانی گردد و بالجمله اینهم
تپی ست لازم که دران سرخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی دران انقل میشن یعنی ورم حار در غشای خانه دار بدن عارض میشود

و چون ورم تا این عشا رسد ورم زیاده بر بدن پیدا میگردد وان بر دو قسم ست یکی آنکه این مرض اولاً و بالذات مثل حمیات یا اسکارلیتنا که تپ سرخ ست بلا سبب ظاهر پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی اڈیئی اڈیپاتک بکسر الف وکسر دال هندی وسکون یای مثناة تحتانی وضم الف وسکون واو وفتح بای موحده فارسی وسکون الف وکسر تای هندی وسکون کاف یعنی خود بخود پیدا شونده گویند. دوم آنکه بسبب صدمه یا زخم در کدام عضو از اعضای بدن مثل سر وغیره حادث شود و این را بلغت انگریزی ٹرامٹک بکسر تای هندی وفتح رای مهمله وسکون الف وفتح میم وسکون الف وکسر تای مثلثه وسکون کاف یعنی آنچه بسبب رسیدن زخم یا صدمه به بدن پیدا شود مینامند السبب سبب هر دو قسم زهر خاص ست که ازان این مرض پیدا میشود مثل زهر میزلز و اسکارلیٹینا و در تحقیق آنکه حیوانی یا نباتی بود تا حال معلوم نیست اما این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض وافده مثل طاعون و عام یا خاص میشود و گاهی خاص هم برای یک دو نفر عارض میگردد و اکثر زهر آن در بیمارستان از تعفن جرمهای عفنه پیدا میشود و هر چند قاعده ایرپ لف فیور آنست که در عمر انسان یکبار عارض میشود لیکن این مرض بر خلاف آن چون یکبار کسی عارض شود پس اگر این کس زیاده ضعیف و کمزور بود یا کمزوری ذیابطیس داشته باشد یا استسقای طالن یا نقرس در خون آن بود بادنی اسباب معینه این مرض مثل هوای بارد یا زخم بدن باین مرض مبتلا میشود و در این کس بارها این مرض عود میکند و از تجربه ثابت شده که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و یقینی گاه زهر این مرض به زن نوزائیده رسد آنرا مرض پیوئرپرل فیور یعنی تپ مخصوص زنان نوزائیده پیدا میشود پس هر که در علاج یا خدمت و پرستاری مریض مرض ایری سیپلس مشغول باشد او را باید که نزد زن نوزائیده نرود و اگر ضرورت داعی شود بعد غسل بدن و پوشیدن لباس دیگر رود و گاهی دیده میشود که هر که نزد مریضه پیوئرپرل فیور میماند یا نزد آن آمد و رفت میدارد به مرض ایری سیپلس مبتلا میشود و ازان دانسته میشود که از پیوئرپرل فیور ایری سیپلس و از ایری سیپلس پیوئرپرل فیور پیدا میشود العلامات اما علامات قسم اول که اڈیپاتک ست پس باید دانست که چون زهر این قسم در بدن داخل میشود یک هفته در بدن مریض مخفی مانده و کدام اثر آن ظاهر نمیشود و بعد علامات منذره حمی عموماً که مکرر مذکور شده پیدا میشوند و بعد گذشتن یک یوم روز بر ظهور علامات مذکوره مریض گاهی سردی و گاهی گرمی در بدن خود می یابد و بعد آن تپ ظاهر میشود و درد سر و درد بدن و غثیان و تهوع پیدا میشود و گاهی قی هم می آید و بعد روز سوم یا چهارم سرخی بر جلد بدن هر جا که افتد ظاهر میشود اما اکثر در روی یعنی یا بر رخسار یا بر نرمه گوش اول ظاهر میشود و جائیکه اول سرخی نمودار شده آنجا ورم هم پیدا گردد و این ورم و سرخی آناً فاناً زیاده میشود و از زیادتی ورم جارحی حاد و قوی میگردد و چون این سرخی بتدریج در رخسار رسد بهم او آن بر تمام وجه ورم و سرخی و سوزش و حرقت پیدا میشود و از کثرت ورم پلک از چشمان بهم آمده وا نمیشوند و از کثرت ورم پوشانیدن در نرمه گوشها آن مریض هم مریض را نمیشناسند و چون ورم بر وجه زیاده شود در ان وقت تنگی و سختی پیدا میگردد و قصبه ریه آبله کثیر زیر عشای غشا دار جمع میشود و اکثر درین مرض در حلق [illegible] و گاهی درین ورم آبله پیدا

پیدا میشود و گاهی ریم هم پیدا میگردد خصوصاً جائیکه غشای خانه دار زیاده است مثل حلقه بالای چشم که دران این غشا زیاده است
و گاهی این مرض فقط بر وجه می افتد و بعد آن زائل میشود و گاهی اول بر وجه حادث میشود و بعد [illegible] زانو جه منتقل شده بر
جلد راس میرود و از آن پس گردن و از آن بر تمام بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد آن زمان خوف هلاکت غالب
میشود زیراکه درین وقت ورم عظیم پیدا میگردد و گاهی هذیان و بیهوشی و گاهی همراه این هر دو تشنج قلیل و ارتعاد عضلات
یدین و رجلین پیدا میشود و چون این علامات یافته شوند [illegible] قلیل ورم کدام غشا از اغشیه دماغ بوده و درین وقت مریض
اکثر بعالم بیهوشی مبتلا شده هلاک میگردد و هرگاه ورم حار جانب غشای خانه دار بقوت میرسد و فساد در غشای مذکور زیاده
پیدا میشود و درین وقت ریم هم پیدا میگردد ولیکن [illegible] ریم کمتر می افتد مگر در حلقه چشم [illegible] علی البته قدری ریم
ظاهر میشود اما هرگاه این ورم بر جلد دست یا پا زیاده شود درین مواضع هم ریم پیدا میشود ولیکن هرگاه درین مرض جا بجا
در ورم غشای خانه دار ریم پیدا میشود درین وقت این مرض با غشای دیگر منتقل نمی شود بلکه در عضویکه زخم پیدا شده
همانجا میماند و اما علامات قسم ثانی که اکثر اتفاق [illegible] بسبب رسیدن زخم پیدا میشود پس اکثر از رسیدن زخم بر یا فرج
یا بر وجه میشود و هرگاه در جوان [illegible] و در عوارض این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از زخم کلان
و کوچک که بر بدن رسد خصوصاً بر وجه و یا فرج این مرض پیدا میشود ایضاً باید دانست که هرگاه زخم بر بدن بنحوی رسد
که کناره های زخم راست و صاف باشند مثل زخم شمشیر یا کارد و نشتر از آن این مرض کمتر میشود اما هرگاه زخم چنان بر بدن
رسد که کناره های آن کج باشند و زاویه ها دران زیاده بوند مثل زخم چوب وغیره از آن این مرض زیاده حادث میشود
و گاه هرگاه زخم تا غشای ریشه دار رسد از آن هم زیاده این مرض متولد میگردد بالجمله هرگاه بعد زخم این مرض حادث میشود
اکثر بر کناره زخم و گاهی قریب زخم سرخی پیدا میشود و چون بر کناره زخم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ و سرخ میشوند
و ریم که از آن جاری بوده [illegible] میگردد و اکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
خود مینماید و بعده ظهور سرخی تپ می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تپ قلیل می آید و اگر تا غشای خانه دار ورم و سرخی برسد
تپ ها قوی می آید و ایضاً چون تا غشای خانه دار ورم حار برسد ورم ظاهر هم زیاده میباشد و هرگاه گرد ورم سر
انگشت نهاده غمز کنند نشان غمز در لحم باقی ماند بسبب اینکه قدری آب در غشای مذکور از عروق و خون ریخته دران مجتمع میشود
و درین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود و اگر زیاده آب در غشای مذکور مجتمع شود یا زیادتی ورم سختی و صلابت
و درشتگی هم در ورم جلد محسوس میشود پس بعد اگر علاج نه کرده شود سرخی روز بروز زیاده و عام بر بدن میشود
و تا هشت روز روز بروز زیاده میشود و بعد هشت روز [illegible] میشود یا از علاج کم میگردد و اگر کم نشود و بعد هشت روز می
[illegible] که مثل تپ دق وقت پیدا شدن ریم می آید حادث میشود و در جلد بدن ورم زیاده میشود و گاهی آبله ها
که بر آنها آب بر جلد بدن پیدا میشوند و دران آب و ریم دیده میشود و هرگاه بر ورم جلد انگشت نهاده تفحص کنند و انگشت [illegible]

و النسته میشود که زیر جلد ریم مجتمع ست و این اجتماع در غشای خانه دار میباشد پس اگر درین وقت ریم را خود بر نیارند
مثل و مایل و یگر منفجر شده ریم خارج میشود ولیکن بعد انفجار گاهی جلد بدن و غشای خانه دار فاسد و متعفن شده میریزد
و آنجا اعصاب و عروق و شرائین و عضلات که زیر جلد مستور میباشند دیده می شوند و درین وقت اگر مریض ضعیف القوت
یا طفل یا شیخ کبیر باشد برای آن خوف هلاکت میباشد و اکثر هلاکت درین وقت از کثرت اسهال میشود و گاهی درین وقت
پائیمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون پیدا هم میشود و از ان گاهی ریم بر قلب مجتمع میگردد و گاهی در دماغ و گاهی در جگر و گاهی
در اعضای باطنه دیگر از رسیدن ریم در آنها دمل پیدا میشود العلاج هرگاه مریض جوان قوی باشد پس اگرچه
قدمای اطبا در ان اول تجویز فصد کرده اند تا ورم کم شود لیکن چونکه از فصد کمزوری در خون و ضعف در بدن پیدا میشود
و بسبب آن در آخر برای این مرض مضرت حاصل میشود لهذا از نهار فصد را نگیرند بلکه عوض آن بر نوشانیدن مسهل و مقیات
و ملینات نبض اکتفا نمایند و از ان کار فصد که منع و تقلیل ورم ست گیرند پس اول آنچه از مسهلات قاطع تموجات
مثل میگنشیا سلفاس و میگنشیا کاربناس که هر دو را با هم آمیخته همراه آب ساده بنوشانند و این از همه افضل ست و هم
نوشانیدن ویرٹ سوڈا کاربناس یا نوشانیدن ایسی ٹیٹ آف سوڈا و سوڈا کاربناس قائم مقام آنست و اگر بعد اسهال هم حمی
قوی باقی ماند ادویه معرقه و ملینه نبض مثل وین انٹموئیل الیس یا سلوشن انٹمنی یا سفوف انٹموئیل یا جمسس پوڈر که
جامع تعریق و تلیین نبض اند بنوشانند و اگر همراه آن لائکر امونیا ایسی ٹیٹس هم شریک کنند مفید ست و هرگاه حمی بر طرف
شود یا کم گردد از نوشانیدن ٹنکچر اسٹیل نفع کثیر حاصل میشود پس باید که از پانزده بست قطره تا سی قطره از ان گرفته
همراه آب ساده آمیخته موافق ضعف و قوت مرض بعد چهار چهار ساعت یا بعد یک یک ساعت بنوشانند پس اگر مرض قلیل
و تنها در جلد بدن بود مقدار قلیل از ان دادن کافی باشد و اگر در غشای خانه دار هم بود زیاده مقدار آن دادن مفید میشود
و در مقدار قلیل درین وقت فائده حاصل نمی شود و هرگاه مرض دراز و یا دو قوت باشد بعد یک یک ساعت نوشانیدن
ٹنکچر اسٹیل نافع و مانع از ازدیاد مرض میشود و بحسب تجربه خود و بشهادت اکثر ڈاکٹر صاحبان ثابت شده که اگر ٹنکچر اسٹیل
را درین مرض بعد یک یک ساعت بنوشانند مرض در سه چهار روز کم میشود و یا بانتها رسیده منحط میگردد و الا تا هفت یا هشت
روز روز بروز زیاده میشود و غذای مریض قوی باید که سبک و لطیف دهند مثل شیر گاو یا شوربای لحم رقیق یا ارا روٹ
یا آش جو تنها رقیق و اگر مریض ضعیف باشد آنرا هم مسهل از مسهلات مذکوره دهند لیکن قلیل المقدار تا زیاده از یک بار
اسهال نشود و از ابتدای مرض تقویت این مریض ملحوظ دارند و برای آن پورٹ وین یا برانڈی تنها یا همراه کسنین و
امونیا کاربناس نوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد امونیا کاربناس تنها بنوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند و
ٹنکچر اسٹیل چنانکه در مریض قوی می نوشانند همچنین مریض ضعیف را بحسب قوت و ضعف مرض می نوشانند که برآن اعتماد
در علاج این مرض زیاده است اما کسانیکه در بول ایشان سفیده بیضه می آید انها را ادویه حاره مثل شراب

وا ایپونیا هرگز نه نوشانند که مضرست بلکه عوض آن نوشانیدن شوربای لحم و تنکچر اسٹیل اقتصار کنند و چونکه درین مرض هم
حرقت و سوزش بر جلد زیاده میباشد پس برای تسکین آن اشیای بارده بالفعل مثل سرکه و آب سرد بر جلد نهند چنانکه
در حمیات دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میکنند درین مرض طلا نه سازند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
مرض از یک جا بجای دیگر و از عضوی بعضوی دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها ورم در جلد بود از پاشیدن میگنیشیا کاربناس
یا اراروٹ یا میده گندم بران آرام و تسکین در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای خانه‌دار هم باشد و ازان آبله بر جلد پیدا
میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آبله‌ها خشکریشه پیدا میگردد و ازان مریض متاذی میشود پس درین وقت
اولی آنست که در آب مطبوخ پوست خشخاش که گرم باشد پارچه فلالین را تر کرده فشرده بر ورم نهند یا در مطبوخ گل بابونه فلالین
یا اسفنج را تر کرده فشرده نیم گرم بر ورم نهند و چون سرد شود پارچه دیگر که حار باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشخاش و گل بابونه
هر دو را در آب جوشانیده دران پارچه فلالین تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند انفع باشد ولیکن چون این تدبیر همیشه ممکن
نمیشود لهذا در وقت متعسر بودن آن صمغ عربی محلول بآب را که قدری غلیظ باشد از قلم موئین بر ورم طلا سازند که بسبب آن
هم از خشک شدن ورم منع میشود و هوا بآن نمیرسد همچنین اگر کلودین را که دوای مرکب از کلوروفارم است از قلم موئین بر ورم
طلا کنند مفیدست ایضاً طلای گلیسرین هم نافع است و اگر کدام دوا ازین ادویه میسر نشود روغن کنجد طلا سازند و ایضاً
باید دانست که هرگاه این مرض از وجه بسوی جلد راس مائل و اراده نقل کند یا از بدن بسوی گردن و وجه مائل شود و
خواهد که بر سر رود درین وقت ضرورست که آنرا از رفتن باز دارند و بجائی که هست محبوس سازند و منع آن از نقل باین طور ممکن میشود
که اصل کاسٹک نقره را که دو ڈرام باشد در یک اونس آب ساده حل کرده از قلم موئین گرد ورم بطور خطی که فی الجمله عریض باشد
بکشند تا ازان قدری ورم پیدا شده از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر ورم بر جلد سر باشد و آثار فرود آمدن آن ظاهر
شوند پس زنهار آنرا منع نکنند زیرا که فرود آمدن آن از سر بهترست و الا خوف آنست که در سر فرو رود و موجب هلاکت
و بهم طلا کردن تنکچر ایوڈین گرد ورم مذکور برای منع کردن نقل آن قائم مقام کاسٹک نقره است بلکه اگر ورم بر وجه باشد
درین وقت طلا کردن تنکچر ایوڈین از کاسٹک نقره محلول بآب بهترست زیرا که گاهی اثر کاسٹک نقره محلول بآب که قوی باشد
زائل نمیشود پس ازالت در وجه بعد صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر تنکچر ایوڈین باقی نمیماند و هرگاه ورم و سرخی بر وجه نباشد
بلکه بر سر و بدن بود و غشائی خانه‌دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جابجا در جلد بقدر ربع انچه زخم پیدا کرده
دهند و بعد آن آب پوست خشخاش تکمید سازند تا خون زیاده از زخم جاری شود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
ورم کم گردد و بهترست که بعد این تدبیر زخم هم نمی افتد و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمی‌شود و هرگاه در ورم ریم پیدا شود بزودی
از نشتر کشاده ریم را برآرند و بعد آن روغن کاربولک ڈایلوٹ بر زخم طلا سازند و این مریض را گوشت ساده و زرده
تخم مرغ و ایپونیا و پورٹ وین خورانند و نوشانند تا از حدوث ضعف مامون شود و اما قسم ششم از ایپتهک فیور

کر آن را بلغت لاطن پیستیس و بلغت انگریزی پلیگ یعنی مرض موتان یا عذاب ربی و بعربی طاعون نامند و اینهم از حمیات
لازمه است که کم و زیاده میگردد و متعدی و شایع میشود و اکثر مودی بهلاکت مریض میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
به لمف فیتک گلاندز اند متورم میشوند و مراد از بدن آنست که آنچه غده های موسوم به لمفیتک که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
بی رنگ اند از خون در آنها داخل و از آنها خارج شده آب خون را از رگها به جانب یمین قلب میرسانند ممکن است که همه متورم شوند
اما اکثر از آن غده های گردن و بغل و اربیه درین مرض متورم میشوند و هم دمل موسوم به کاربنکل از هر دن عشای خاندار پیدا
میشود و نیز گاهی هم اغشای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشوند و این مرض قدیم است و از تحقیق ثابت میشود که این مرض از ملک
حبش یعنی افریقه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول و غیره که آنجا بخوبی اهتمام در صفای شهر نیست میرسد قبل از این
در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم رسید و شایع شده خلق کثیر را کشته بود لیکن از وقتیکه اهتمام در
صفائی شهر زیاده شد حدوث و شیوع آن در آن ملک بند گردید و تا حال در ملک حبش هر سال میشود السبب سبب آن
زهر خاص است که از آن این مرض پیدا میشود اما اینکه حیوانی است یا نباتی یا مرکب از هر دو سبب بخوبی ثابت نشده لیکن این زهر
خاص جائیکه در شهر کثرت مردم زیاده بود و مزابل و قاذورات و عفونات و آبهای متعفن و لجن و گاه های فاسده پر انبوه زیاده
مجتمع باشند اکثر پیدا میشود و بقوت و سرعت متعدی و شایع میگردد چنانکه مرض هیضه شایع میگردد و جائیکه اهتمام صفائی شهر
زیاده است و قاذورات و عفونات نمیباشد آنجا عالمگیر نمیشود و هم میگویند که هرگاه گرمی هوا در ملک حبش بحدی میرسد که درجه
سیماب از گرمی هوا کم از شصت درجه و زیاده از هشتاد درجه میرسد آن زمان این مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در آن ملک
سردی میباشد زیرا که هوای آن در فصل حار بسیار گرم میباشد و از این دانسته میشود که از زیاده حرارت این زهر فانی میشود
و هم وقتیکه این مرض شروع در شیاع خود میکند زهر آن بسیار قوی التاثیر میباشد یعنی در اول شروع خود زیاده مهلک است و چون
زمان دراز بر شیوع آن بگذرد و تاثیر آن ضعیف میگردد و مریضان از آن نجات میابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
و چگونه شایع میگردد پس مجربین محققین میگویند که اکثر این زهر از راه مسامهای جلد در بدن داخل میشود و از لباس مریض در بدن
صحیح میرود و همین ذریعه عام و شایع میگردد العلامات بدانکه در ابتدا این حمی هم مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن در حالت
شدت آن سه قسم اند اول آنکه قلیل و خفیف باشد و در آن تپ قلیل و درد سر بود و تشنه بسیار بخلاف سخنه صحیح میباشد و [illegible]
بود و گاهی قی هم آید و درین قسم خفیف الاعراض ورم غدد که نمک کم دیده میشوند و اگر پیدا شوند قلیل میباشند و زود [illegible] از آن
میشود و درین قسم خوف هلاکت قلیل است و این قسم وقتیکه شیوع مرض بعد از زیاد کم میشود حادث میگردد و وقت صحیح درین قسم
خفت در حمی و اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو یا سه از روز حمی یا دیگر اعراض شدت و زیادتی پیدا میشود هم در آن
مریض دفعةً حالت مثل حالت سکران قوی السکر پیدا میکند مثل اینکه تاب رفتار نداشته باشد و در نشستن و راه رفتن بر
مائل میشود راست رفتن نتوانند و پاهای آن بر زمین قائم نمیشوند و بر روی علیل هم آثار سکر ظاهر میشوند مثل اینکه چشمان سرخ

آن پیدا [illegible] میشود در [illegible]
از اینجا ثابت شود که [illegible]
و [illegible]
[illegible]

میشوند و کلام با فصاحت ادا نکنند و خفقان غالب بود و قی می آید و در قی صفرا اولاً خارج میشود بعد از آن شی سیاه رنگ در قی می آید و اکثر اسهال عارض میشود و تپ گاهی زیاده و گاهی کم میماند لیکن نبض همیشه سریع و لین بود و گاهی هذیان و اختلال حواس هم میباشد و این هذیان گاهی قوی و گاهی ضعیف میباشد و گاهی همراه هذیان وثوب و غضب و حالت مشابه به حال مانیا بسبب ورم غشای دماغ هم پیدا میشود و در روز اول که ابتدای مرض بود زبان رطب میباشد و در وسط آن سفیدی بود و بر کناره و نوک زبان سرخی دیده میشود و در روز دوم یا سوم زبان خشک و سیاه میشود و بر گوشت درمیان دندان غشای سیاه رنگ پیدا میشود و بول مریض بسیار سرخ میباشد و گاهی دران خون هم بمقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در گرده پیدا میشود و بسبب آن قلت یا احتباس بول پیدا میگردد و ایضاً در روز دوم یا سوم غده های گردن و بغل و اربیه متورم میشوند و دمل کاربنکل در اعضای بدن مثل انگشتان پا و دست و کف پا و دیگر اعضای بدن هر جا که بر آید بر می آید و همچنین داغهای مختلف الالوان بر جلد ظاهر میشوند و اکثر در روز چهارم یا پنجم بشدت بیهوشی مریض هلاک میشود لیکن گاهی بیمار ازین حالت هم نجات یافته زنده میماند پس اگر بیمار لائق سلامت است دران روز خامس اول زبان نرم میشود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام غده مذکوره کم شده زائل میشوند یا دران ریم افتد یا صلابت پیدا میشود و اگر کاربنکل هم موجود باشد از ازدیاد روزانه که خاصه کاربنکل است ممنوع شده بر یک حال مانده و داغها که بر جلد بدن پیدا شده بودند زائل میشوند و در هفتم مرض دفع شده ضعف و نقاهت باقی میماند و قسم ثالث آن که مهلک قوی است دران این اعراض که مذکور شدند بر کمال قوت و حدت میباشند مثل تنفس فور مهلک قوی و از کثرت ضعف مریض مثل مرده بر بستر افتاده ماند و نبض صغیر و ضعیف و سریع میباشد و داغها که بر بدن پیدا میشوند درین قسم کبود سیاه میباشند و مریض بر نودی بیهوش میشود و بر لب و ناخنها سیاهی غالب میگردد و درین حالت مریض از بست و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت هلاک میشود و گاهی بعد چهل و هشت ساعت اعراض قلیل و خفیف میشوند و نبض قدری قوی میگردد و بر جلد قدری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تپ قائم میگردد و در قسم ثالث این حمی اورام غده های مذکوره و کاربنکل و داغهای سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند مریض زنده ماند لیکن اکثر آنست که درین قسم نجات از موت نمیشود و از بست و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت مریض هلاک میگردد و در اورام غده های مذکوره ریم نمی افتد تا که حمی روز هفتم یا نهم زائل نگردد پس بعد زوال حمی رفته رفته تقیح در مواد ورم غده ها می آید و ریم پیدا میشود لیکن از پانزده روز تا بست و هفت روز لائق داخل کردن نشتر نمی باشد و طبیبان گفته اند که هرگاه در اورام غده ها ریم افتد دلیل سلامت علیل است و شاید سببش آن بود که افتادن ریم دلیل قوت است چه بدون قوت ریم پیدا نمیشود پس هرگاه در بدن مریض قوت عود کند دلیل سلامتی خواهد بود و ایضاً باید دانست که از علامات عامه طاعون که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درد و ثقل است مقابل دل که بسبب ورم قلب میشود چنانکه در انجینا پکتورس یعنی خناق الفؤاد یافته میشود و هم کبد و طحال درین مرض متورم میشوند و در تنفس هم دشواری یافته میشود زیرا که ریه هم بسبب همینی ثقیل مشارک

نسبت به ... تا نزول آن ...
۱۳

قلب میشود و هم هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از آن خون بخوبی در ریه نمیرسد از آن ریه هم ضعیف میشود و بسبب تضرر آن در تنفس دشواری ظاهر میگردد و ایضا باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دانهای کاربنکل هم بر می آید پس مراد از آن این است که اکثر این دمل هم پیدا میشوند نه اینکه بر آمدن آن ضرورست چه گاهی بر می آید و گاهی حادث نمیشود و بالجمله ضرور و لازم مرض نیست اما اگر بر می آید پس بر سر و بر هر دو کف دست و پا بر نمی آید اما آنچه درین مرض کاربنکل پیدا میشود پس آنهم بر سه قسم است یکی آنکه دانه کوچک مثل بثور بر جلد ظاهر بدن افتد و از آن مقدارش زیاده نشود پس خشک گردد دوم آنکه از مقدار بثره عظیم بود و تا غشای خانه دار رسیده باشد و در سال آن بهم می آید و عفن گردد و از اخراج لحم عفن از آن صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم زیاده عمیق باشد و تا غشای ریشه دار و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدبو از آن زیاده می آید و آنچه داغها درین مرض بر جلد پیدا میشوند آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص الحمرت بوند دوم آنکه در سرخی آنها قدری سیاهی باشد مثل رنگ ارغوانی سوم آنکه برنگ سیاه باشند و حادث شدن داغها عموما علامت ردی است لیکن ظاهر شدن داغ سیاه از دیگر ردی تر است و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بست یا سی روز است یعنی بعد حدوث این مرض علیل تا این مدت در مرض زنده بماند و هم بدانکه هرگاه درین مرض عموما در اقسام ثلثه آن روز ثالث یا رابع یا خامس بر بدن عرق ظاهر میشود و هم در [illegible] افتد آنها را دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در مریض زیاده پیدا شود و هذیان عارض گردد و داغهای مختلف الالوان یا سیاه بر جلد بدن پیدا شوند و خون از بینی و دهن و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل هلاکت توان دانست العلاج هرگاه مرض حاد و قوی باشد نه مهلت علاج میسر میشود نه علاج مفید می آید و ایضا تا حال کدام دوای نافع برای دفع آن یا کدام تدبیر غیر ادویه باشد و مخصوص برای این مرض نافع بود و مثل کنین برای حمی انترمتنت فیور یافته نشده لیکن هرگاه مرض قوی نبود در رفع شکایت اعراض موذیه آن و حفظ قوت علیل کوشش کردن مفید میشود و آنچه در کتب قدیمه و جدیده به نسبت علاجات آن نوشته اند از آن نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میگردد چنانچه از فصد ضعف و از مالیدن روغن بر بدن علیل اذیت آن زیاده میشود و از خورانیدن کیلومل مرض اسهال پیدا میشود بالجمله بعد همه علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیده شده که مریض هلاک میشود لیکن از علاج اعراض موذیه و تقویت علیل فایده حاصل میشود پس در ابتدای مرض اگر مریض ضعیف نباشد اول قی کنانند از اپیکاکوانا و بعد آن مسهل نرم از قسم میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر یا سفوف جلیپ کمپونڈ اما مسهل آنکه حسب مناسب بهند قلیل المقدار دهند تا ضعف پیدا نکند و بعد آن دوای قابض مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس یا سپرٹ نائٹرک و پتاس نائٹراس بنوشانند و بعد آن اینکه در آن منرال ایسڈ مثل نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ یا نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ بقدری که آب را قدری ترش کند انداخته وقت تشنگی بنوشانند و برای تصفیه خون کلورائڈ آف پتاس بنوشانند که از آن آکسیجن و پتاس هر دو در خون داخل و زیاده میشود و بسبب آن خون صاف و قوی میگردد و در وقت خفت مرض که وقت صبح میشود کنین تا پنج گرین بنوشانند و برای دفع اذیت در روز و شب

افیون خالص حب بسته با آب چاکرده یا انگور او سپاهی یا لالکرا و سپاهی سند بشیر من نوشانند و اغذیه جیده خفیفه مثل شیر مادهٔ گاو یا شوربای گوشت و ادویهٔ مقویه
مانند شراب اندری و امونیا کاربناس خورانند و نوشانند و جیمس ابز شراب امونیا کاربناس نوشانیدن بهتر است بالجمله آنچه برای تقویت اغذیه و ادویهٔ مقویه
تایفس فیور نوشته شده اند آنها را اینجا هم بدهند و تصفیهٔ هوای مسکن از آنچه رافع عفونت و بوی بد باشد ضرور ملحوظ دارند و هر روز تدبیر
تصفیهٔ هوا بعمل آورده باشند از مثل پاشیدن سرکه و آب بر زمین و دیوارهای مسکن علیل و ایضاً پرمنگناس پتاس یا کاربولک ایسڈ ۵۱ تنقیه هوا ۱۲
با آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان مسکونهٔ علیل پاشند و سلفر را بر آتش انداخته دخان آن در هوا رسانند و چنان انتظام
نمایند که هوای اندرون مکان بیرون رود و هوای خارجی صاف در مکان داخل شود و بدن مریض را هر روز خوب صاف کرده
باشند و هر روز تبدیل لباس مریض نمایند و آنچه لباس مریض پوشیده باشد آنرا در آب بسیار گرم جوشانیده بشویند و زیر آفتاب
نهاده خشک سازند و کسانیکه نزد مریض در خدمت گذاری و پرستاری آن مشغول میباشند بر ایشان تاکید نمایند که هر روز بر بدن
خود روغن مالیده باشند تا بسبب آن مسام جلد ایشان مسدود شوند و زهر طاعون بذریعهٔ مسام در بدن شان نه رود فائدهٔ ۵۲ تدبیر پرستار مریض ۱۲
ایضاً باید دانست که در ملک هند مرضی مشابه از این حمی میشود که آنرا بلغت انگریزی پالی پلیگ بفتح بای موحده فارسی و سکون
الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی طاعون موضع پالی نامند و پالی مقامی از ملحقات ملک بنگال است و بزبان هندی
آنرا مها مری بفتح میم و های هوز و سکون الف و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی مرگ عظیم نامند و این حمی
در هندوستان بیشتر در ریاست راجپوتانه میشد و بعد اهتمام در صفائی بلاد شیوع آن از دیار مذکوره موقوف شد و تا حال
در بعض جبال که قریب سرحد نیپال است و آنجا عفونات و قاذورات زیاده میباشد اکثر شایع میشود بالجمله این حمی هم مشابه
به حمی طاعون میباشد و فرق بینهما آنست که درین مرض بیرا اتر زیاده نقصان میرسد و بعضی میگویند که این مرض مرض طاعون که در
ملک چین پیدا میشود واحد است فی الحقیقت و بعضی میگویند که طاعون و پالی پلیگ واحد اند لیکن این قسم تایفس فیور در ملک حاره میباشد
و تایفس فیور که پیشتر نوشته شده در ملک بارده میشود و فی الحقیقت هر دو تایفس فیور اند السبب اکثر دیده شده که هرگاه
قحط سالی و گرانی غله میشود و بسبب آن غذای کافی و جید بمردمان باشندگان جبال مذکوره میسر نمیشود و بسبب آن سکنهٔ آنجا ۵۳ مرض [illegible] ۱۲
ضعیف و ناتوان گردند آنوقت زهر مولد این حمی آنجا پیدا شده از ان این مرض متولد شده عام میگردد و از اسباب معینهٔ آن کثرت
و اجتماع قاذورات و عفونات در بیوت و سکک بلد است و عدم اهتمام در صفائی موضع که از آن هم هوای بلد و موضع خراب
و مستعد برای فساد و عفونت میشود و از ان این مرض خاص پیدا میگردد العلامات علامات این مرض بعینه همان هستند
که در تایفس فیور نوشته شد مزید بران آنست که همراه علامات مذکوره غده های زیر بغل و اربیه متورم میشوند العلاج اول
از همه اهتمام در تصفیهٔ هوا و زمین از عفونات نمایند و وقت شیوع مرض باشندگان موضع متعفن الهوا را ببلد یا موضع دیگر
که هوایش صاف و از عفونات خالی باشد نقل کنانند من بعد آنچه در علاج تایفس فیور از ادویه و تدابیر و اغذیه نوشته شده اند
آنها را باستعمال رسانند فائدهٔ فصل سیزدهم در انفلوئنزا بکسر الف و سکون نون و کسر فا و ضم لام و سکون واو و کسر الف و [illegible]

[illegible]

وسکون نون وفتح زای معجمه وسکون الف بمعنی تاثیر عام است که بذریعه هبوب ریاح در ملک رسد چنانکه سیل از دریا در شهر می آید وفی الحقیقت
این حمی نروس فیور است زیراکه از ضعف نروس سستم یعنی مجموعهٔ دماغ وحرام مغز واعصاب سپائنی مٹیک پیدا میشود ونروس سستم مرکب
نون وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون سین مهملهٔ اول وکسر سین مهملهٔ ثانی وسکون سین مهملهٔ ثالث وفتح تای مثناة فوقانی وسکون میم
بمعنی مجموعه مذکوره است که از انتظام قوتها وحرکت بدن وصدور جمله افعال مربوط ومنوط است واین حمی هم از حمیات لازمه است
که همراه آن آثار نزله وزکام یافته میشوند وزیاده از دیگر شکایات واعراض که درین حمی وحمیات دیگر یافته میشوند ضعف است که در قوی
نفسانیه وبدنیه واعصاب وعضلات حایل یافته میشود که بسبب آن عضلات واعصاب از کار خویش قاصر میشوند وهم درین حمی
قصور وتغیر در قوت ذائقه پیدا میشود بسبب ضعیف شدن عصب مفروش بر سطح لسان وحنک وناقص شدن قوت حسیه که در آنست
پس بسبب آن ادراک کدام طعم کماینبغی نمیکند السبب سبب آن بخوبی ثابت نیست در بیان آن اختلاف بسیار است لیکن اکثر
بطور وبا وامراض وافده عارض وعام میشود وگاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد وگاهی بحیوانات هم مثل اسپ وسگ
وگنجشک عارض می شود وهم مثل هیضه وبائی از جهت مشرق می آید وابتدا میکند وبسوی مغرب سیر میرود وازهر یک هفته تا شش هفته
زیاده یکجا نمی ماند وهرگاه نوبت شیوع وابتدای این مرض بجای قریب میرسد یک دو روز قبل آن در هوای آن موضع که میشود
است بالای زمین مثل ضباب دیده میشود ورای بعضی حکما این است که درین ضباب جسمی صغیر میباشد که از خورده بین دیده میشود
پس هرگاه این جسم بذریعه استنشاق یا همراه آب وغذا در بدن رسیده در خون داخل میشود ودران نشو ونما میکند واکثر اجزای دموی
بسوی خود مستحیل میگرداند از تاثیر آن این مرض پیدا میشود وبسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد وضعف
کثیر در بدن می آید زیراکه در تولید مثل آن آکسیجن از خون زیاده صرف میشود واز آن خون خراب وفاسد شده چون در تغذیه اعضا میرسد
ازان اعضا ضعیف میشوند وایضا این جسم خرد در خون فعل خمیر که آنرا با آرد معجون با آب آمیزند میکند پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا
میشود چنانکه از آمیختن خمیر در آرد معجون با آب حرارت پیدا میشود وتجربه آن بذریعه تهرما میٹر کرده میشود وبعضی میگویند که فرق وتغیر
در برق هوائی وارضی هرگاه پیدا میشود آن زمان هوا متغیر میگردد وازان این مرض پیدا میشود وبعض حکما میگویند که از زیاده
شدن اوزون هوا این مرض پیدا میشود واوزون بضم الف وسکون واو وضم ذال معجمه وسکون واو ونون رائحه دیوی خاص است
که وقت زیاده درخشیدن برق یا وقت زیادتی تموز آفتاب پیدا میشود وهرگاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارند تا خشک شود وبعد
آن بو بیند بوئی که در آن پیدا میشود این را هم اوزون مینامند واعتماد برین قول بنسبت قول اول قول ثانی زیاده است واین مرض اگرچه
بطور عام همه کس را میشود لیکن زنان را بنسبت مردان کم میشود واطفال را بنسبت مردان وزنان هم کمتر عارض میشود وشاید سبب قلت
عروض آن باین دو نفر آن باشد که این هر دو بیرون خانه کمتر می آیند بخلاف رجال که آنها در هوا زیاده آمد ورفت میدارند
العلامات این حمی هم مثل دیگر حمیات لازمه شروع میشود لیکن درد سر درین حمی زیاده میباشد ودر جلد پیشانی تمدد واذیت زیاده
محسوس میگردد خصوصا در محلیکه درمیان دو ابرو واقع است چه در میوکس میمبرن انف که تا انجا رسیده بسوی حلق رفته

اجتماع خون میباشد و بسبب آن اینها ادراک اذیت زیاده میشود و در چشم هم سرخی و اذیت زیاده میباشد و اشک برابر جاری بود و
باربار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاده بود که بسبب آن در میوکس ممبرن الف و لب بالا
خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر ثقل محسوس میگردد و همراه این
علامات دفعةً مریض از ابتدای مرض زیاده ضعیف میشود و شکوه ضعف و کمزوری بنسبت دیگر شکایات و اعراض زیاده مینماید
و چونکه تاثیر آن بر میوکس ممبرن ها زیاده میباشد لهذا بر زبان و حنک کدام خوالفه محسوس نمیشود و اشتها بسیار قلیل میباشد و غثیان
غالب بود و قی هم می آید و گاهی همراه آن اسهال هم میشود و بسبب متضرر شدن میوکس ممبرن معده و امعا و نبض این ضعیف میباشد
و اول جلد بدن گرم و خشک بود مگر بعد بعد دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاده و گاهی کم و از بدن
بوی خاص می آید که مشابه میباشد بیوی که از آرد گندم کهنه و برشگال خورده یا از طحالب می آید و در عضلات بدن و فقار ظهر و
بر کناره های سر اشتیف درد زیاده محسوس گردد و چون سرفه آید چنان مریض را از آن اذیت میشود که گویا سر ان شق میشود پس
اگر این مرض خالص باشد از دو روز تا چهار روز مرض و اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم زائل میشوند
و صحت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن مدتها میماند خصوصاً هرگاه در میوکس ممبرن مجاری هوا که در ریه اند یا خود در
ریه ورم پیدا شده باشند و هرکه معتاد بجز روشه مرض نوران جا یعنی درد عصبی یا روماتیزم یعنی وجع مفاصل یا برانکائیٹس یعنی ورم
میوکس ممبرن مجاری هوا باشد او را وقت عروض این مرض این امراض بشدت و قوت میشوند و هرچند حرارت بالطبع درین حمی
زیاده میباشد لیکن از برودت ظاهری و از اشیای بارده بالفعل مریض زیاده متضرر میشود و ملاقات بارد بالفعل مکروه می نماید
و در بعضی مرضی علامات و اعراض نزله و زکام درین حمی قلیل میباشند یا ضعف زیاده میباشد العلاج علاج عام برای جمله
مریضان این مرض خواه قلیل بود یا کثیر این است که بیمار را با آرام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت و راه رفتن و جمله ریاضات بدنیه
و نفسانیه منع کنند و باز دارند و لباس موافق فصل چنان پوشانند که قدری گرمی بر جلد بدن پیدا شود پس اگر مرض قلیل بود همین
تدبیر کافی میشود و حاجت بسوی استعمال ادویه نمی افتد و در غذای مریض قلیل المرض شوربای لحم گرم باربار نوشانند تا بر تقویت
معین شود و یا آشجوی رقیق قدری که مناسب دانند با پاس نطراس آمیخته نوشانند تا معین بر آمدن عرق شود که از آن بلا ده
نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن ڈوورس پوڈر ده گرین خورانند تا معین بر تعریق و تنویم شود فقط و
اما هرگاه مرض قوی و اعراض نزله و زکام زیاده باشند درین وقت علاوه تدابیر سابق بخار آب گرم در دهن رسانند و اگر سرفه زیاده
آید پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و برای تقلیل سرفه وین ایپکاکوانا و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و ٹنکچر کیمفر کمپونڈ همراه نقوع
سپستان موافق عمر و قوت مریض بنوشانند و ایضاً در مکان محفوظ مریض را بر کرسی نشانیده لباسی که گرد بدن مریض باشد مانع
از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مریض پوشانیده ظرف پر از آب گرم را زیر کرسی نهند تا بخار آب گرم متصاعد شده
به بدن مریض رسد و نشانیدن مریض در آب گرم هم اگرچه نافع است لیکن بسبب ضعف مریض تجویز نکرده شده زیرا که از آن تمام قدری

ضعف

ضعف پیدا می‌شود و هرگاه ضعف زیاده باشد همراه آن اسهال هم بود پورٹ وین یا شراب برانڈی نوشانند والا مسکی شراب یکحصه و آب ساده دو حصه باهم آمیخته نیم نیم اونس ازان بعد یک یک ساعت بنوشانند و هرکه مجتنب از شراب باشد و را اینها کارنباسش همراه آب پودینه بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مریض شیر ماده گاو که زرده بیضه خام در ان حل کرده باشند بنوشانند یا شوربای لحم مصفی یا آب یخنی که قوی بود و بعد زیاده یخنی لحم گرفته باشند بنوشانند و هرکه از خوردن زرده بیضه و لحم مجتنب باشد او را تنها شیر ماده گاو نوشانند باقی هر مرض که همراه آن باشد علاجش بانچه در محل خاص آن نوشته شده نمایند و آنچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور باقی میماند برای دفع کردن آن فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بارک بنوشانند و کک کنین همراه ٹنکچر اسٹیل نوشانند و جائیکه علیل بیمار شده باشد از انجا بمقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت نقاهت که مرض زائل شده ضعف باقی مانده باشد نقل کنانیدن بسیار مفید میشود و ازان بزودی قوت در بدن می‌آید فقط

فصل چهاردهم در انفلامٹری فیور بکسر الف و سکون نون و کسر فا و فتح لام و سکون الف و میم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی حمی که بسبب انفل مینشن یعنی ورم حار که در کدام عضو افتد پیدا شود و ممکن ست که انفل مینشن قلیل در کدام عضو افتد و این حمی نباشد لیکن هرگاه ورم حار کبیر و زائد در کدام عضو خصوصاً که در اعضای باطنه مثل دماغ و ریه و معده و کبد و طحال و گرده و امعاء و مثانه و غیره یا در عضو قوی الحس اگرچه عضو مذکور صغیر باشد مثل چشم و گوش و حلق افتد بالضرور این حمی پیدا میشود و لهذا این تپ را بلغت انگریزی سمٹ پتھم ٹک فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون میم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف که بمعنی علامت ست یعنی تپ علامتی هم میگویند زیرا که چون وقت عروض ورم حار در خون و رطوبات بدن و اعصاب اثر آن میرسد و ازان اعراض و علامات آنچه پیدا میشوند منجمله آنها این حمی هم ست و چونکه آن علامت ورم حار بوده پس آنهم به تپ علامتی موسوم شد و گاهی به سمٹ پتھٹک فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی ثانی و سکون کاف بمعنی همدرد نام کرده میشود زیرا که درین حمی بسبب همدردی دیگر اعضائیکه دران ورم حار نیست متضرر میشوند السبب سبب آن وقوع ورم حار در عضوی از اعضای بدن میباشد العلامات این حمی هم بر دو قسم ست قسم اوّل اسٹینک بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون کاف بمعنی قوی ست و این تپی ست که همراه آن مریض هم قوی بود و اعراض هم قوی باشند دوم اسٹینک بفتح و مد الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و کسر نون و سکون کاف بمعنی ضعیف ست که ضد اوّل باشد و همراه آن مریض و مرض هردو قلیل و ضعیف میباشند علامت قسم اوّل آنست که مریض جوان و قوی میباشد و یکبار اوّل سردی تا زمان قلیل محسوس شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد و جلد بدن گرم و خشک میشود و دردهن و زبان خشکی پیدا میگردد زیرا که جمله رطوبات بدن درین حمی کم پیدا میشوند و ازین سبب بول هم کم پیدا می‌شود و آنچه می‌آید سرخ و کثیر الصبغ میباشد و بر زبان سفیدی

اکثر غالب بود و گاهی بر وسط زبان رنگ خاکستری و بر کناره یا نوک زبان سرخی دیده میشود و چون این علامت یافته شود
حمی شدید و حاد میباشد و غذا به دیر هضم میگردد زیرا که چون تحلیل رطوبات بدن کم پیدا میشود و از این سبب بسیار کسی را رطوبات بلغمیه و بسیار
در شکم که برای هضم غذا در معده پیدا می‌شدند هم پیدا نمیشود و از قلت تولد رطوبات در امعا براز خشک می‌آید و طبع با قبض بود و چونکه
درین مرض غذا عوض بدل ما یتحلل در خون کم میرسد لهذا بیمار ضعیف و لاغر میشود لیکن این لاغری بنسبت حمیات حاده و لازمه کیفیه
که بیشتر مذکور شد کم میباشد و هم از علامات نروس سستم یعنی مجموعه اعصاب هم حرکت و قوت بدن در دسر و درد و نقاهت ظاهر و درد
کمر است که از تضرر دماغ و نخاع پیدا میشوند و هم مریض را روشنی و آواز عظیم و غلیظ و شور و غل خوش نمی‌آید و از آن بیتاب
میشود و خواب کم می‌آید و گاه گاه هذیان هم یافته میشود و اکثر نبض قوی و سریع میباشد لیکن هرگاه ورم در غشای آبدار
دماغ یا در پلورا یا غشای آبدار مفاصل یا در غشای ارتبه وارد میشود درین وقت نبض صلب و سریع و عظیم میباشد اما هرگاه
در غشای آبدار شکم ورم پیدا میشود درین وقت نبض دقیق و صلب مثل تار آهن میباشد و هرگاه ورم در مسوکس ممبرین پیدا شود
نبض عظیم و سریع و لین میباشد و هرگاه در سرسام آسیب از ورم حادث شده بر دماغ رسیده دماغ را متغیر کند و علامتش اینست که
در مریض غنودگی طاری میشود درین وقت نبض بطی و عظیم میباشد و نبض کسی در حال صحت اصلی بطی میباشد پس هرگاه این کس را این حمی
عارض شود نبض آن معتدل میباشد و این علامات که نوشته شده اند باعتبار قاعده اکثریه این قسم مرض است لیکن در ممالک حاره و اشخاص
حار مزاج این حمی مثل بلاد بارده زیاده حاد و قوی نمیباشد بلکه در فصل بارد شخص قوی را حمی سخت موافق علامات نوشته سابق می‌آید
و اکثر در بلاد حاره مثل هندوستان درین حمی جلد بدن زیاده حار نمیباشد و در حرارت بدن و سر و دست و پا فرق میباشد یا نتیجه
که حرارت بدن درین حمی قوی و حاد نمی باشد و حرارت سر و دست و پا کم میباشد و نبض سریع میباشد لیکن لین و صغیر بود و بر کناره ها
و نوک زبان سرخی میباشد و سفیدی بر زبان نبود و قبض شکم هم کم میباشد و اگر قبض طبع بود و از نوشیدن دوای مسهل قلیل دفع شود
و اگر مسهل قوی دهند از ان اسهال کثیر میشود بسبب ضعف اصلی بدن و در خاوت آن که بسبب حرارت ملک حار میباشد بخلاف کسانی
ملک بارد که ابدان ایشان قوی و اصلی صلب میباشد و از اثر دوای مسهل کثرت اسهال میشود تا علامات آستهنیک یعنی قسم دوم آن که ضعیف
است پس اول آنست که صاحب آن شخص ضعیف میباشد خواه ضعف آن اصلی بود یا بسبب مقاسات امراض حاده یا بسبب کثرت مباشرت
یا بوجه دیگر اسباب مضعفه ضعیف شده باشد پس هرگاه این کس را انفلمیشن در کدام عضو عارض شود این قسم حمی در آن پیدا
میشود و دوم آنکه درین قسم حمی سردی و گرمی چنانکه وقت ابتدای حمی در قسم اول یکبار عارض میشد نمیباشد بلکه آهسته آهسته
گرمی پیدا شده بمرتبه خفیف و قلیل میرسد حدت و قوت در حرارت آن نباشد اما مریض از آن چنان متضرر میشود که گویا
بمرض شدید رسیده که از آن بدحواس و مختل العقل میباشد و چیزی نمی‌فهمد و اکثر هذیان هم بر وی طاری میشود و آهسته آهسته
سخن غیر مربوط میگوید و از لباس خود لقط زیر میکند چنانکه از زیادتی ضعف و بیهوشی در آخر تا نفس میرسد تا شفا نمی‌یابد
... بدن صحیح باشد یافته میشود و اکثر اوقات عرق بارد بر جلد یافته میشود چنانکه وقت استیلای ضعف

بیان قسمی از اورام اعضای باطنی

در آخر امراض حاده مثل حصبه دانی دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار ضعیف و صغیر ولین میباشد و بر زبان خشکی و سیاهی بود و بر لب و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثر لین بلکه اسهال میباشد و اگر اسهال نشود عرق بار بار زیاده می آید و این هر دو عرض یعنی عرق و اسهال علی سبیل البدلیه درین تپ همیشه میباشند مثل دق پس اگر عرق زیاده آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاده شود عرق کم می آید و اگر مریض لایق مردن باشد پس قریب موت این اعراض زیاده میشوند مثل اینکه نبض زیاده ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظ و سیاهی غشای بالائی لب و دندان افزون میگردد و فواق لاحق میشود و در تنفس دشواری ظاهر گردد و بعده بیهوش میشود و دران حال جان بحق تسلیم میکند و اگر مریض لایق صحت است دران رفته رفته در اعراض خفت میشود پس نبض قوی میگردد و زبان صاف و نرم میشود و ضعف برطرف شده رفته رفته قوت در بدن می آید پس صحت یابد و گاهی در عین شدت اعراض بحران باسهال یا بادرار یا بعرق یا بجریان دم از کدام عضو واقع شده صحت می یابد لیکن زمان نقاهت آن طویل بود و از ان بتدریج قوت می آید و گاهی مریض قسم اول در قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال به سه سبب میشود اول وقتی که ورم حار در حمی قسم اول تا زمان طویل در بدن مانند و از ان ضعف زیاده در بدن حاصل میشود دوم آنکه ماده ورم ردی الکیفیت باشد و از ان ریم صالح که سفید و املس و غلیظ القوام ست پیدا نشود بلکه قسم ردی آن که رقیق مختلف القوام عفن ست پیدا گردد و درین قسم ریم سمیت باشد و بزودی متعفن میشود و از تعفن دران زهر پیدا میگردد پس هر گاه ازین مائیت فاسد آب در عروق صغار جذب شده در خون داخل میشود از زهر آن خون خراب میگردد و از ان این قسم حمی پیدا میشود سوم آنکه علاج نیک نکرده شود و خطا دران واقع شود و از ان در خون و بدن ضعف و کمزوری پیدا شود مثل اینکه فصد زیاده گیرند یا اینکه اسهال مفرط که موجب ضعف ست پیدا کنند یا ادویه مضعفه مثل سیماب و مرکبات آن یا طرطر ایمتیک و مرکبات آن بمقدار زائد بخورانند پس ازین اسباب سه گانه قسم اول این حمی بسوی قسم ثانی منتقل میشود العلاج درین حمی ضرور ست که فصد کم گیرند و اسهال قوی هم ننمایند و سیماب و مرکبات آن هم بر وقت ضرورت کم خورانند تا ضعف پیدا نشود یعنی مادام که ضرورت قوی داعی نشود در هر قسم ورم حمیات در مبدا اقدام بفصد و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن سیماب بمقدار زائد ننمایند چنانکه در بعض صور مثل برسام یعنی ورم حار دماغ یا ورم غشای ریه دار و ورم غشای آبدار صدر گرفتن فصد و اخراج دم زائد و نوشانیدن مسهلات قویه و اکثار اسهال و خورانیدن سیماب و مرکبات آن بمقدار زائد می افتد و بسبب آن استعمال تدابیر مذکوره بلاد بارده زیاده کرده میشوند اما در بلاد حاره پس اکثر حاجت باخراج دم کثیر و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن مقدار زائد از کیلومل وغیره نمیشود پس در جمله بیماران حمیات ورمیه موافق نوشته سابقین هر جا تدابیر مضعفه را که ذکر آنها شده خصوصا فصد بعمل نیارند بلکه در بعض هر قدر که سبب حمی یافته شود آنرا دور کنند مثلا هر گاه زخم کبیر در ساق باشد و دران فساد و عفونت پیدا شده باشد که از ان حمی آمده باشد درین وقت علاج جراحت نمایند و اگر کدام شی غریب مثل غلوله تفنگ یا قلم خشب در زخم آمده باشد آنرا ازان برآرند یا اگر دمل کبیر در بدن باشد از ان ریم بتفتیح دمل برآرند یا اگر از درون غشائی ریشه دار

گردنا خن انامل دست و رم موسوم بداحس پیدا شده باشد که ازان هم حمی بسیار حادث می آید او را از نشتر کشاده دهند تا غشای مرده هم
ریم خارج شده آرام حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که مورث حمی ست تپ و غیره دفع شود و مریض را در مکان هوادار که هوائی
آن بارد بود دوا استعمال تهرمامیٹر زیاده از شدت درجه برسد بآرام تمام دارند و هرگاه باتپ قبض حکم باشد مسهل قلیل نوشانند
تا زیاده از یک دو بار طبع مجیب نشود زیاده اسهال گرد و در قسم اول هرگاه تپ تیز و حاد باشد خود عرق نیاید دوای معرق
مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس و پتاس اسیٹاس و پتاس بائی ٹارٹراس و پتاس بائی نیٹراس نوشانند و نیز نوشانیدن مدرات
اینجا بنا بر آنست که ادویه مدره هرگاه بایره دست ظاهر بدن داده شوند ادرار سازند و چون با حرارت جلد دهند عرق آرند
میشوند و ایضاً اشیای بارده بالفعل نوشانند مثل پانی بای ٹارٹراس و ٹارٹرک ایسڈ و سائٹرک ایسڈ چون اینها را با آب
حل کرده کجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم آنچه در علاج اسٹرکس فیور نسخ ادویه مسکن عطش نوشته شده اند موافق آنها
دوا درست کرده وقت زیادتی حمی و وقت عطش بنوشانند در ابتدای تسکین او حاجت که در بعض قسم پیدا شده هم برای تنویم افیون خالص
یا آنچه مشابه بآن در تخدیر و تنویم بود بخورانند اما اگر قبض حکم باشد پس استعمال افیون وغیره ادویه قابضه تا سه دن مسهل دفع
قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویه مقویه کم نمایند و عوض آن بر غذا اکتفا نمایند مقویه مثل شوربای لحم یا آب یخنی یا شیر یا زرده و
یا زرده بیضه مرغ یا ٹانک ایتھر یا سلفیورک ایتھر یا پورٹ وین یا شراب براندی یا ہسکی شراب تنها یا با امونیا کاربناس
بنوشانند و مجتنب از شراب را امونیا کاربناس تنها یا به یا کدام عرق مقوی دیگر بنوشانند و هرگاه اسهال بود ادویه
مانع اسهال مثل چاک مکسچر و کلارک ایتھر یا کنکیو حسب مناسب بنوشانند و باید دانست که اسهال را درین مرض
زیاده بند نکنند زیرا که از اسهال درین مرض خفت و راحت حاصل میشود بسبب آنکه از خون زهر بذریعه اسهال خارج میشود
اما اگر موذی بضعف شود درین وقت دوای قابض برای تقلیل آن نوشانند خصوصاً وقتیکه اسهال از بحران عارض
نشده باشد درین وقت حبس آن جائز نباشد إلا أن يَصِل إلى حَدِّ الإضعاف وإسقاط القوة پس درین وقت هم
تقلیل و حبس آن نمایند و در ادویه موضعیه هر دو قسم در ابتدای ورم ادویه بارده بالفعل مثل آب سرد یا قطعه برف یا سرکه و آب
سرد بر ورم نهند اما هرگاه ورم با نهایت رسد و تیم دران پیدا شود و قریب تنضیج رسیده باشد درین وقت اشیای حاره بالفعل
مثل آب گرم یا پارچه فلانل در آب گرم تر کرده فشرده گرم بر آن نهند یا پارچه فلانل یابس بر آتش گرم کرده بر ورم نهند
و کاک نمک سائیده گرم کرده و همچنین سبوس گندم خشک را گرم نموده بر ورم بستن مفید است و اگر ورم در اعضای باطنه
باشد پس مقابل آن بر ظاهر جلد ادویه محمره جلد مثل پلاسٹر خردل یا روغن تارپین نهند یا پیدا کننده آبله مثل بلاسٹر
کنتھریڈیس ضماد نمایند فقط فصل یازدهم در بکٹک فیور که بهکتک یعنی الاغر ی و ذبول است و چون لاغری
درین حمی لازم است لهذا بآن نام کرده شد تسمیة الشی باسم لازمه و در عربی حمی دق یا دقیه نامند و این هم قسمی از
حمی ست که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاده از بدن خارج میگردد و گاهی این حمی هم مثل ایرمٹنٹ فیور یعنی دائره

فصل یازدهم در حمی لاغری

فی کل یوم وگاهی مشابه به رمیتنت فیور یعنی تپ لازمه که هر روز شدت میکند وگاهی مثل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازمه که دران کمی و زیادتی بسیار قلیل باشد میشود و هرگاه بر صورت دائره فیکل یوم آید قلیل و خفیف واسلم میباشد و هرگاه بر صورت رمیتنت آید شدید و بد انجام بود و چون لازم باشد بزودی مهلک ست (سبب) هرگاه حمی ورمی که بانگریزی آنرا انفلامیٹری گویند تا زمان دراز ماند و ریم زیاده در عضو متورم پیدا شود این تپ حادث میگردد خاصةً هرگاه ورم در اعضای باطنه مثل کبد و طحال و ریه باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن ریم این تپ نیاید زیرا که اکثر مرضعات را که زیاده شیر در پستان شان پیدا شود یا تا مدت دراز طفل را شیر نوشانند هم این تپ عارض میشود وگاهی در سرطان بی آنکه ماده پیدا شود این تپ حادث میشود وگاهی در ذیابیطس وگاهی در شروع سل و هنگامیکه چوبرکل در ریه از خون میریزد تا آنکه نوبت تولد انفلمیشن یعنی ورم حار دران رسد این حمی پیدا میشود وگاهی از کثرت مباشرت و جماع با عورات هم این حمی پیدا میشود چنانکه اکثر بعد از عروسی [illegible] پیشتر میشود و از ان خاصةً کسی که بسبب استعداد خاندانی یا باستعداد بدن خود مستعد برای سل و دق باشد این حمی پیدا میکند و درین قسم دق عرق زیاده می آید وگاهی بعد حمی نائبه که آنرا بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ فیور گویند هرگاه دیر تر ماند [illegible] هم این حمی پیدا میشود و ازین ثابت میشود که هرگاه صرف در بدن زیاده شود و آمدنی و بدل ما یتحلل کم در بدن وارد شود و این بد انتظامی تا مدت دراز ماند این حمی پیدا میشود و همچنین هرگاه اذیت کدام عضو زیاده ماند و در عضو مذکور ریم هم پیدا شود مثل دبیله کبد و دیگر اعضای باطنه اذ انهم این حمی پیدا میگردد لیکن آنچه بسبب اذیت حادث میشود آنرا اریری ٹیشن فیور گویند [illegible] رای مهمله اول وکسر رای مهمله ثانی وسکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی وسکون یای مثناة تحتانی وکسر تای هندی وسکون فامی نامند واریری ٹیشن بمعنی اذیت ست که از خراش و زخم میشود العلامات این حمی در [illegible] عرضی بر صورت خاص نمی آید وگاهی چنان خفی و بتدریج شروع میشود که مریض و معالج بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند و نمی دانند که تپ شروع شده زیرا که درین مریض جز اینکه بدن به نسبت صحت قدری لاغر میشود و سرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف النهار یا بعد آن یافته شود و قریب شام قدری حرارت بر بدن محسوس میشود و بعد گذشتن یکپاس یا دو پاس از شب این حرارت هم برطرف میشود و صبح بصحت مریض برخیزد و بآرام و صحت باشد و دیگر اذیت نباشد که بسوی آن متوجه شوند و مریض خود را علیل داند و شکوه اذیت بسوی طبیب برد لیکن بعد چند روز این سرعت نبض زیاده میشود و حرارت لمس که قریب شام میشود هم چنان زائد گردد که مریض و بینندگان را یقین میشود که حمی ست پس این حرارت باز زیاد و لیل زیاده میشود تا آنکه مریض بخواب رود و بعد نصف لیل عرق می آید و این قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود و طریق دیگر آنست که هرگاه بسبب [illegible] اندران ریم حادث شود اول دران قدری سردی معلوم شده لرزه خفیف می آید بعده گرمی در بدن زیاده میشود و این حمی تا دیر مانده عرق کثیر آمده برطرف میشود و نبض در حال خفت و سکون حرارت در ضعف و قوت قریب اعتدال و کم از درجه صحت میباشد و وقت شدت حرارت سریع میشود لیکن به نسبت قسم اول انفلامیٹری قوت نبض کم و به نسبت قسم ثانی آن تیز

درین تپ قوی میباشد و این تپ هرگاه بر صورت انٹرمٹنٹ فیور یعنی نائبه فی کل یوم باشد زیادتی آن بر وقت واحد میشود و حفظ
ساعت واحده میباشد و آن وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاده شده مشابه ریمٹنٹ یعنی تپ لازمه که هر روز شدت
میکند یا بر صورت تپ لازمه باشد که دران قدری زیادتی و کمی در حرارت واقع شود برای شدت آن وقت تعیین و تحدید نیست
بلکه در بیست و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و ازان خفت میشود و باز حرارت زیاده گردد
و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار را در هیچ ساعت ازان نجات نمیباشد
و اذیت حرارت مستمر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاده و گاهی کم بود لیکن مریض از حرارت زیاده متاذی بود
و بار بار شکوه زیادتی حرارت مزاجی نماید و تاب داشتن لباس بر بدن نداشته باشد و هر بار میخواهد که جامه را از بدن دور
کند و بر رخسار در محل خاص سرخی مدور بقدر یک روپیه یافته میشود خصوصا هرگاه سبب مرض دق ریه باشد پس در شروع مرض این
علامت زیاده ظاهر میشود و در چشم زیاده درخشندگی خصوصا بر محل قرنیه یافته شود و در ملتحمه سفیدی زیاده دیده میشود مثل
سفیدی مروارید و هرگاه تپ دق تا دیر ماند و درین وقت جلد بدن را وقتیکه از عرق خالی باشد به بینند خشکی بر جلد و سبوس
بران یافته میشود و درین وقت ورم بر پاها ظاهر میشود و از کمزوری عروق و خون چونکه دق اکثر طویل المدت میباشد یعنی
مریض دران زیاده مبتلا مانده حیات میکند و مرض بطور کهنه میگردد و تا مدت دراز باقی ماند خصوصا هرگاه خواهش غذا زیاده
باشد و هضم معده قوی بود اما هرگاه هضم معدی ضعیف و خواهش غذا نبود بلکه مریض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مریض لاغر و ضعیف
میگردد و در آخر مرض اسهال جاری می شود و اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل آخر مرض باشد درین وقت زیاده میگردد و چون
مرض بدرجه آخر رسد تپ هر وقت زیاده میماند و بر جلد عرق بار بار می آید و آخر هذیان پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاده
گردد و درین ضعف و کمزوری حالت تحقیق و تسلیم مینماید العلاج اول سبب مرض را بخوبی دریافته بازاله آن کوشند مثلاً اگر از زیاده
پیدا شدن شیر و زیاده نوشانیدن آن طفل باشد امر بترک رضاعت فرمایند و ادویه مقویه و اغذیه جیده خورانند
همچنین اگر از کثرت مباشرت با عورات باشد امر بترک مقاربت کرده مقویات نوشانند و هرگاه بسبب زیاده پیدا شدن
و زیاده جاری شدن ریم بود بزودی تدبیر به شدن زخم نمایند و چنان تدبیر کنند که ازان ماده کم پیدا شود و برای آن
استعمال کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ بر زخم مفید است چنانکه بآن هدایت لیستر صاحب بهادر است و این هدایت لیستر ازم
نامند یعنی تدبیر لیستر صاحب بهادر و این تدبیر انشاء الله تعالی در علاج جراحات و دمامیل نوشته خواهد
و هم از ادویه ماکوله آنچه مقلل تولد ریم است مثل کالشیم سلفائیڈ آنرا بنوشانند و طریق استعمال آن این است که یک گرین کالشیم سلفائیڈ
در یک اونس آب حل کرده شربت نبات دو ڈرام همراه آن آمیزند تا جمله ده ڈرام شود پس روزانه ازین دوا یک یک ڈرام
بعد یک یک ساعت بنوشانند تا در تمام روز ده ڈرام این دوای مرکب در بدن بیمار داخل شود و برای تقلیل حرارت
حمی که از آخر روز شروع میشود کنین یک و دو گرین همراه سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ که ده قطره باشد و آب ساده که

یاب او لنس بود آمیخته قبل شدت حمی بنوشانند و هرگاه حمی شدت کند و حرارت جلد زیاده شود سرکه خالص یکحصه با آب ساده که چهار حصه زیاده از سرکه باشد آمیخته بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کثیرست و درین مرض مریض زیاده از دیگر اعراض شکایت آن میکند ادویه که مضیق عروق و مسام اند مثل گالک ایسڈ و ٹانک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ وغیره همه مفید اند لیکن انفع و اولی از همه درین باب خاص اوکسائیڈ آف زنگ ست پس ازان از دو گرین تا پنج گرین همراه اکسٹراکٹ ہائی اسائمس حسب لسته قریب شام قبل آمدن عرق بخورانند و اگر اسهال هم جاری باشد ادویه مانعه اسهال مثل پلمبائی ایسیٹیٹس یا ڈکاکشن ہیمیٹاکسائیلن یعنی چوب سرخ یا بیلگیری یعنی مغز بیل که بعد پختن در آتش آنرا گرفته باشند یا شربت آن وهم انچه در بحث اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قدری افیون همراه اوکسائیڈ آف زنک بخورانند و هر قدر که ممکن شود ادویه و اغذیه مقویه و جیده بخورانند و اگر هضم شود روغن جگر ماهی ضرور بنوشانند زیرا که اصل علاج درین حمی آنست که بدل ما یتحلل زیاده ازان پیدا شود که از بدن صرف میشود و لعبد پیدا شدن در بدن ما نگان از نوشانیدن ادویه مقویه و خورانیدن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر ماهی که فی الواقع آنهم غذای جید و مرطب ست خون در بدن زیاده میشود و چون بدل ما یتحلل از ما یتحلل در بدن زیاده خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد کما ازالة السبب اما باید دانست که هرگاه این حمی به درجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر دران مفید نمی شود لیکن ما دام که مریض زنده ماند متوکلا علی الله دست از تدبیر نکشند علاج نموده باشد

فقد تم الباب الاول من الکتاب الثانی فی الامراض العامة و له الحمد اولا و آخرا

باب دوم از کتاب امراض عامه

باب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض عامه است و آنهم مشتمل ست بر چند فصل فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و انچه ازان صرف میشود و فوائد آن بدانکه خون هم جسمی ست رطب سیال و آنهم بمنزله عضویست که دران غذا جمله اعضای بدن میماند و بذریعه دوران خود که از قلب جاری میشود و براه شرائین غذا بجمیع اعضای بدن میرساند و فضول آنهارا در خود کشیده و از بدن بیرون انداز دو باز بتوسط اورده از بدن و بطن ایمن قلب میرود و ابتدا کرده میشود از بیان مسئله تولد خون بدانکه امر تولد خون تا حال بمرتبه تحقیق کامل نرسیده که ازان حکم کرده شود باینکه جمله اجزای دمویه بدین نحو پیدا میشوند بجنبد کرپسکل ع فائبرن که البته حالش ظاهر گشته پس بدانکه چون حمل منعقد میشود و در ابتدای تکون جنین اغشیه ثلثه که بنیاد تکون جنین اند حادث میشوند و در غشای متوسط سیل ها برای تولد خون و شرائین و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سیل ها بصورت ہوئیٹ کرپسکل مدور حادث میشوند و هویت بعضم های تنها از کسر او سکون یای مثناه تحتانی بمعنی سفیدست و آنرا وہیٹ کرپسکل بفتح واو و سکون یای مثناه تحتانی و هم سکون تای هندی توان گفت و دران نقاط خورد پیدا شنند و چون نقاط مذکوره عبدت بتح کبیر شده مثل سیل ها گشته منفجر میشوند ازانها ریڈ کرپسکل پیدا میشود و در صورت

باب دوم از کتاب امراض عامه

فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و انچه ازان صرف میشود و فوائد آن

هر دو کرپسکل مختلف میباشند چه وہیٹ کرپسکل بر صورت مدور و سفید میباشد و ریڈ کرپسکل بر صورت مفرطح و سرخ رنگ بود و این کیفیت
تولد ریڈ کرپسکل از وہیٹ کرپسکل در ابتدای تکون جنین ست و این هر دو کرپسکل که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لمف و کیلوس
در سینه مادر پیدا شده از آنها در بدن جنین خون پیدا شود موجود میباشند و از زرده بیضه مادر غذا گرفته در بین غشای متوسط میباشند
اما هرگاه لمف و کیلوس در بدن مادهٔ جنین پیدا شده از آن خون متولد میشود این هر دو کرپسکل قلیل میشوند و از لمف و کیلوس متولد
در بدن ماده جنین باره دیگر هر دو کرپسکل پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبری او که بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده و رای مهمله
و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو بمعنی تخم جنین ست هر دو کرپسکل اول که در غشای متوسط پیدا شده بودند هم
هر دو کرپسکل ثانی که از لمف و کیلوس متولد میشوند باهم حرکت در خون میکنند ولیکن هر دو کرپسکل که اول از غشا پیدا میشوند
بر نسبت هر دو کرپسکل ثانی کبیر و عظیم میباشند و بعد دو ماه هر دو کرپسکل اول فانی و ضایع و لاشی میشوند و کرپسکل های متولده از لمف و کیلوس
در خون موجود می باشند الی آخر العمر اما کیفیت و صورت تولد هر دو کرپسکل ثانی پس بدانکه چون لمف و کیلوس پیدا میشوند در بدن پس مادام
که در مجری خود ها داخل شوند در آنها سیل نشود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشند ولیکن هرگاه این نقاط در حرکت خود از محل تولد تا مجری
خود که آن را تهوراسک ڈکٹ بفتح تای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و سکون کاف و کسر دال سندی
و سکون کاف و تای سندی در لغت انگریزی بمعنی مجری سینه بنامند و آن در سینه است که قریب تر قوه در آن لمف و کیلوس داخل
میشود و از آن در بطن ایمن قلب رسیده با خون می آمیزد میرسند و در اثنای راه تا رسیدن آنها بمقابل قلب سیل های سفید میگردند
و خون از آنها هم قدری پیش رفته قریب مجری خود میرسند قدری سرخی مثل رنگ گلابی در آب کیلوس و لمف پیدا میشود و چون از خورده بین
بسبب آن تفحص کنند دیده میشود که در بعض سیل سفید کیلوسی ریڈ کرپسکل پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس و لمف از این سیل سفید
نمایان میشود باین نحو که وہیٹ کرپسکل که مدور بود مفرطح میشود و آبیکه در آن بود غلیظ میگردد و غشای آن باهم متصل میشود
و آنچه نقاط در آن بودند لاشی میشوند و شاید در بین جسم غلیظ جذب میشوند پس بعد مقدار سیل مذکور صغیر میگردد و در آن قدری
سرخی پیدا می شود لیکن هر قدر که این لمف و کیلوس قریب از مجری خود میرسند سرخی در آنها زیاده پیدا میشود تا آنکه در مجری خود
رسیده در بطن ایمن قلب داخل شده با خون آمیزند در ین وقت کامل الحمرة برنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد کرپسکل
است و بر همین نمط همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و از ین ظاهر شد که از لمف و کیلوس همیشه وہیٹ
کرپسکل پیدا میشود و ریڈ کرپسکل پیدا نمی شود بلکه ریڈ کرپسکل همیشه از وہیٹ کرپسکل متولد میشود و از ریڈ کرپسکل هم ریڈ کرپسکل
ثانی پیدا نمی شود و چون ریڈ کرپسکل از کار خود فارغ شده کهنه میگردد رنگ آن قلیل و غشای آن رقیق گشته آنچه در بطن آن ست
در خون جذب میشود و شاید از آن البیومن پیدا شده باشد من بعد این ریڈ کرپسکل کهنه لاشی میشود یعنی با اجزای خون حل میگردد
و بجایش باز ریڈ کرپسکل ثانی جدید از وہیٹ کرپسکل پیدا میشود و باین ذریعه و ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود
و در ین سر حکمت الهی هم هست چه اگر از ریڈ کرپسکل ریڈ کرپسکل پیدا میشد پس هرگاه از کدام سبب خون کثیر از بدن

تحقیق کار لمف و کیلوس

خارج میشد یا ده تولد آن قلیل و فانی میگشت و آن مورث هلاکت و فساد بدن بود و لهذا برای حفظ و بقای بدن حکیم مطلق چنین
انتظام فرموده که ریدکرسپکل از سویت کرسپکل پیدا شود و آن از لمف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حادث شود
تا تولد ریدکرسپکل سهل شود چه ما دام که غذا خورده و منهضم میشود از ان کیلوس و لمف پیدا میشوند و از ان سویت کرسپکل
حادث میشود و از ان ریدکرسپکل متولد میگردد و همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود و باعضا غذا میرساند و بدن محفوظ
میماند فَتَبَارَکَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ اما فایبرن پس بدانکه هرگاه ماده لمف و کیلوس که آن صفوه غذا
ماکول است و تا ماندن خود در معده و امعا باسم کیموس نامزد کرده میشود و چون در مجاری صغار کیلوسیه رسد
موسوم باسم لمف و کیلوس میگردد و از معده و امعا جدا شده در مجاری صغار کیلیفیرس می آید و از ان در مجری کبیر خود داخل شده
برای داخل شدن در تهوراسک دکت که مجری کیلوس در سینه است می آید چنانکه از تاریخ باب الکیلوس نمایان شده همچنین در
این وقت دران فایبرن هم معلوم نمیشود لیکن چون بعد نزول خود از مجاری صغار در مجری کبیر خود میرسد و میماند تا در تهوراسک دکت
داخل شوند پس از جائیکه نقاط آن بصورت سیل شده قدری محسوس میشوند چنانکه در بیان تولد ریدکرسپکل مذکور شد کذا فایبرن
هم ازینجا قدری محسوس و ظاهر میشود و هر قدر که بجانب عروق بلند شده قریب تهوراسک دکت میرسد دران فایبرن زیاده
متولد میشود لیکن تکمله تولد فایبرن وقتی میشود که این لمف و کیلوس در تهوراسک دکت داخل شده در بطن ایمن قلب رسیده
با خون آمیزد بالجمله این قدر واضح شده که این هر دو چیز یعنی کرسپکل و فایبرن در خون بتوسط لمف و کیلوس میرسند اما اجزای
دیگر خون پس بخوبی ثابت نیست که چگونه دران پیدا میشوند یا می آیند این قدر البته معلوم است که خون هم مثل عضوی است که
ازان بجمیع اعضا غذا میرسد و هم دران قوت جاذبه مثل دیگر اعضا است که بذریعه آن آنچه در تولد و بقای آن بر حال صحت ضرور است
آنرا از معده و بدن میکشد البیومن و نبات و پتاش را از معده بذریعه عروق صغار که در سبوکس مبیرن اند جذب میکنند
همچنین آب را هم از معده و هم از بدن بذریعه جلد میکشد و چنانکه از معده و غیره غذای خود میگیرد همچنین با مداد اعضای
دیگر مثل ریه و جگر و گرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارد چه بذریعه این اعضا خون صاف میشود و اگر این اعضا کار خود نکنند
خون مریض و خراب میشود و همچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون میگیرند و اگر در انها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای
خود را از خون نکشند هم در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسفیت افلائم است بخوبی از
خون نگیرد و آن در خون باقی ماند مورث زیادتی حرارت در خون خواهد شد و ازینجا ظاهر شد که در بقا و صحت خون سه امر ضرور اند
اول اینکه خون خود غذا گیرد دوم آنکه اعضائیکه از امداد آنها فضول دمویه از خون خارج میشوند بخوبی کار خود ها دهند سوم آنکه
جمله اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی ازینها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد
و ایضاً بدانکه سه کار از خون صحیح متعلق اند یکی تغذیه جمله اعضای بدن دوم رسانیدن آکسیجن بجمیع اعضا و این کار بتوسط
ریدکرسپکل ازان صادر میشود چه آن آکسیجن را از هوا میگیرد و خوب سرخ و منتفخ شده این هوا را در اعضا میرساند زیرا که هرگاه

تا اعضای بدن کدام ریشه لحمی وغیره از حرکات بدنیه مرده یا از حال طبیعی خود متغیر شده سیاه میگردد از رسیدن آکسیجن آن ریشه را میت یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن درخون می آمیزد و بجای آن ریشهٔ دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشه میت یا متغیر در بدن گرمی پیدا میشود و هر قدر که حرکت و ریاضت بدنی زیاده کرده شود و از آن ریشه ها زیاده مرده و متغیر شده محترق میشوند حرارت بدنی زیاده میشود چنانکه در حمیات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاده میشود از این سبب احتراق اجزای متغیره زیاده میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاده میشود بالجمله بعد احتراق این ریشه های محترقه در خون داخل شده بذریعهٔ آن از بدن خارج میشوند و هم کار دیگر متعلق با کسیجن آنست که خون غذا بجمله اعضای بدن میرساند لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیرا که اعضا و ریشه های آنها از خون انفصال اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون گرفته در خود منهضم میکند و در این هضم غذا را بصورت خود می آرد و این کار بدون آمیزش آکسیجن ممکن نیست زیرا که تکون اعضا و اجزای آن که اشرف اند بوجود آکسیجن مربوط است و بدون آن فضول مثل براز و بول و عرق پیدا میشوند نه عضو چه تکون اعضا و ریشه های آن در بدن بحرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون آکسیجن تمام میگردد و کار ثالث خون آنست که از جملهٔ اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تغذیه و افادهٔ بدن ندارد آنها را در خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را بتوسط اعضای اربعهٔ مذکوره از بدن اخراج مینماید فتأمل کر والیضا باید دانست که چون غذا خورده میشود هضم در آن شروع میگردد و بعد آن تکملهٔ هضم معدی و معوی با عانت پیکرس که آن آب از غده پیکریاس و از جگر که آن صفرا را در معای اثنا عشری میریزاند و از غده های معدی که آنها ترشی و پیپسین که مثل خمیر است و میوکس که آن بلغم است از خود پیدا کرده در غذا می آمیزند میشود و در این هضم معدی و معوی کیموس پیدا میشود و کیموس صفوه غذای ماکول است که در هضم معدی و معوی از آن پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شعیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صفوه در معده و امعاست باسم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدن غلط است و حصهٔ کبیر از آن در عروق صغار که در میان معده و امعا اند داخل شده در خون میرسد و حصهٔ قلیل از آن در مجاری صغار کیلوس داخل شده در مجری کبیر کیل رسیده در تور اسک ڈکت ریخته در بطن ایمن قلب با خون مختلط میشود و این حصهٔ قلیل صفوه غذای ماکول که در معده و امعا باسم کیموس نامزد است چون در مجاری صغار کیلوس که در معده و امعا اند داخل میشود باسم کیلوس مسمی میگردد و آنچه در عروق صغار داخل شده در خون رسیده برای آن کدام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه پیشتر نوشته شده که از خون سه کار متعلق اند تغذیه جمله اعضای بدن و ایصال آکسیجن در جمیع اعضا و اخراج فضول جمله اعضا از بدن بذریعه خود پس برای حصول این افعال ثلثه ضرور است که خون دائما در دوران و حرکت باشد تا آناً فاناً غذا باعضای بدن رساند و فضول آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرور است که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از آنجا هوای تازه را در دوران خود گیرد تا آکسیجن را که در پی بنا بر ضرورتهای که سابقا مذکور شدند بجملهٔ اعضا رساند و آن عضو مقام گرفتن

هوای تازه به ریه است و دوران خون بر سه قسم است یکی آنکه از بطن ایسر قلب بر آمده در جمیع اعضای بدن دوره کند و آنرا بلغت انگریزی سیستمک سرکیولیشن بکسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون کاف بمعنی انتظام کلی بدنی و سرکیولیشن بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی دوران است و محصّلش دوران کلی انتظامی بدن نامند دوم آنکه از بطن ایمن قلب بر آمده در ریه میرود و از انجا باز در بطن ایسر قلب میرسد و این دوران را بلغت انگریزی پلمونری سرکیولیشن بفتح بای موحده فارسی و سکون لام و ضم میم و سکون واو و فتح نون و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی که بمعنی منسوب الی الریه است زیرا که پلمو بمعنی ریه است یعنی دوران ریوی یا ششی نامند و این دوران در ریه میشود قسم سوم دوران آن است که آنچه کیموس از معده و امعا در عروق صغار معده و امعا داخل شده در خون میرسد خاص دوران آن در جگر میشود و آن را بلغت انگریزی پورٹل سرکیولیشن بضم بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام نامند بمعنی دوران خاص کبدی اما سیستمک سرکیولیشن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس حقیقتش آنست که این دوران از بطن ایسر قلب شروع میشود و از ان اولا در شریان عظیم که آنرا اورٹا بفتح و مد الف اول و ضم الف ثانی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون الف یعنی شریان عظیم نامند و از بطن ایسر دل رسته می آید و از ان در شاخهای آن آمده در بدن می آید و بجمیع اعضا میرسد تا اینکه در شاخهای شرائین که بر صورت عروق شعریه اند داخل میشود و مادام که در شاخهای کبار شرائین میماند فائده تغذیه بدن از ان حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا بریشه های لحمیه و دیگر سبیل های اعضا میرساند و فضول اعضای بدن را در خود میکشد و تا انجا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد پس در عروق شعریه وریدی داخل میشود و از انجا در شاخهای کبیره وریدی آید تا اینکه در ورید کبیر که آنرا بلغت انگریزی وینا کیوا بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون الف نامند داخل میشود و از انجا در اذن ایمن بطن ایمن میرسد و از ان در بطن ایمن داخل میشود و انجا دوران سیستمک سرکیولیشن تمام میشود ولیکن فی الحقیقت این دوران دوره تام نیست چه تمام بران از نام صادق می آید که از همین جا شروع در بطن ایسر رسیده لیکن فی الواقع درین دوران تا انجا رسیده این دوره ناقص تمام میشود و از انجا دوران ثانی که موسوم بپلمونری است شروع میشود یا بعد شد در شریان عظیم دیگر که از بطن ایمن دل رسته خهای کبیر شریان مذکور در ریه یا وصل شده بعد در شاخهای صغیره آن که مثل ریه اند ملاقی میشود و بر سر اجزای ریه یا بهوای کار یا ناکسید ... را

تا پهرا از خود در مجاری هوای مذکور دفع میکنند از این جهت در هوای که بذریعه تنفس از بدن خارج میشود آکسیجن کم و کاربانک ایسد
در آب زیاده میباشد زیرا که آکسیجن هوای [illegible] در خود کشیده و همین سبب هوای مکانات مسکونه انسان که محقون بود خراب میباشد
پس از کشیدن هوای آکسیجن رنگ خون سرخ و گرمی آن زیاده میگردد و قوام آن قدری غلیظ میشود زیرا که از دفع کردن بخارات
مائیه در مجاری هوا آب در خون کم میشود پس بعد سرخ و گرم شدن خون از عروق شعریه وریدی ریه در عروق شعریه وریدی آن
داخل میشود و این عروق وریدی صغار باهم متحد شده شاخهای کبار پیدا میکنند تا اینکه چهار شاخ کبیر از هر دو قطعه ریه جانب
قلب یعنی دو شاخ پیدا شده تا بطن ایسر قلب [illegible] این خون را که سرخ است در اذن ایسر قلب میریزانند و از آن در بطن
ایسر آن ریخته باز دوران [illegible] سرکیولیشن شروع میشود و ایضا باید دانست که خون در ابتدای دوران
[illegible] سرکیولیشن که از بطن ایسر در شریان عظیم می آید دوران اندر سرخ میباشد و هرگاه درین دوران این خون در آخر
[illegible] در ابتدای دوران پلمونری یعنی دوران ثانی در شریان عظیم که از
بطن ایمن [illegible] میباشد [illegible] در آخر دوران آن در وریدی یعنی عروق شعریه صغار میباشد سرخ بود پس حال خون
درین هر دو دوران [illegible] باشد یعنی در یکی اول سرخ و آخر سیاه و در دیگر اول سیاه و آخر سرخ میباشد فتدبر
اما دوران ثالث که پورتل سرکیولیشن نام کرده شده پس حقیقتش اینست که آنچه ورید کبیر که از اوراد صغار طحال پیدا شده و نیز
ورید [illegible] از اوراد صغار [illegible] شده و ورید کبیر که از اوراد صغار امعای کبار و صغار مرکب شده و بعد
این [illegible] ورید [illegible] اول در جگر از یک ثقبه کلان که در آنست داخل میشوند و این ورید کبیر را
که از اوراد ثلاثه مذکوره پیدا شده بلغت لاطین وینا پورتا بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف
و ضم پای فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و بزبان انگلش پورتل وین بضم
پای فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی
ورید [illegible] دروازه جگر داخل میشود می نامند و این اسم نهاده مشرحین قدیم است که بادنی مناسبت نام میکردند پس
این ورید کبیر بعد دخول خود در جگر منقسم بشاخهای بسیار میشود تا اینکه از آن باز عروق صغار شعریه در کبد پیدا شده
با اوراد صغار شعریه کبد که از آن ورید کبیر کبد که سرای بیرون سوی قلب خونی را که در غذا پیش می آید پیدا میشود
متصل میشوند و ازین اتصال ماده تولید خونی که از کیموس [illegible] عروق می آید در دوران اول خون داخل میشود
و دو فائده درین دوران حاصل میشود یکی آنکه آنچه در کیموس از طعام معدی معوی اجزا مثل سفیدی بیضه هضم تام
نمی یابند و بآن سبب لائق آمیختن در خون نمی باشند بذریعه این دوران در جگر رفته بخوبی هضم کامل حاصل کرده لائق
آمیختن با خون میشوند دوم آنکه آنچه نبات و نشاسته که خورده میشوند یا از آمیختن لعاب دهن در معده پیدا میشوند
آنهم درین دوران [illegible] در جگر رفته [illegible] مشابه بشکر و نبات که در خون میباشند میشوند و دلیل

مثابت این مدعی آنست که هرگاه شکم حیوان کشاده خون از وینا پورتل گرفته در وریدیکه از طرف وجه و راس در گردن می آید
انداز ند و این وریدیه جگیولر وین بضم جیم و سکون کاف فارسی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون یای مجهوله
و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی رگ گردن نامند و این دو وریداند یکی اندرون گردن که زیر جلد عمیق و همراه شریان
و آن خون را از خارج دماغ می آرد و آن بسیار عمیق است دیگر که زیر جلد گردن و از اول کوچک است و این خون را که در زیر جلد
وجه و راس است بسوی قلب می آرد و مراد از جگیولر وین اینجا همین است و خون این ورید در جگر نمی رود بلکه از ان در ورید
اول عود می آید بالجمله هرگاه درین ورید خون پورتل وین را انداز ند آنچه سفید مثل سفیده بیضه منعقد شده در ان می باشد از راه بول
خارج میشود و آنرا خون در خود نمیدارد و بر عکس چون خود کی آورده همچنین چون شکر و نبات را که از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود
هرگاه بذریعه زراقه در جگیولر وین انداز ند آنهم بعینه در بول خارج میشود و آنچه شکر و نبات که در خون پیدا میشود و ازین شکر و
نبات خارجی که بذریعه زراقه در خون رسانیده شده در خون پیدا نمیشود اما هرگاه این شکر و نبات بیرونی را خواه بذریعه
زراقه یا بتوسط خوردن در وینا پورتل رسانند که از انجا در کبد رفته هضم شده در خون داخل شود پس درین وقت این شکر
و نبات در بول یافته نمیشود و آنچه نبات و شکر پیدا شده تا اول که در جگر هضم میشود و آنرا گلوکوس بکسر کاف فارسی و ضم لام
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و سین مهمله میگویند هرگاه این را گرفته در ورید سوم به جگیولر وین انداز ند در بول
خارج نمیشود و در خون میماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود که آنچه در کبد هضم میشود و موسوم به گلوکوس است آنرا خون
قبول کرده در خود میدارد و نبات خارجی را که از جگر اکتساب هضم نکرده قبول نمیکند و این گلوکوس هرگاه در ریه میرسد و از آکسیجن
ملاقی میشود و از ملاقات آن میسوزد و از ان کاربانک اسید و آب در ریه پیدا میشود و آنچه آکسیجن که در شکر بود از ان جدا میگردد
و ازین سوختن بحرکت کیمیای حرارت در بدن زیاده میشود و در خون سرخ گرمی بنسبت خون سیاه زائد میگردد اما اینکه
آلات مرور حرکت خون و محرک دوره آنش کیست پس باید دانست که عمده آنها و اول آنها حرکت انقباضی قلب است که بسبب آن از قلب
بیرون آمده در شریان جاری میشود دوم حرکت انقباضی عضلات شرائین و حرکت غشای شریانی که لدن است مثل غشای
صمغی رابڑی است چه آنهم بسبب حرکت ... میشود و بعد تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب باز منقبض میگردد و بسبب
این انبساط و انقباض خون در ان هنگام انبساط می آید و وقت انقباض آن از جای خود متحرک شده در ان جاری میگردد
سوم حرکات عضلات بدن و حرکات بدنیه زیرا که از انقباض آنها هم عروق منقبض میشوند و بسبب اثر عصر عروق مذکوره
خون را در جائیکه هست پیش میفشرند لیکن تاثیر این حرکات خاصه بر اوردها زیاده موثر میشود و بسبب آن از بدن
خون بسوی قلب بسرعت میرود چهارم حرکت ریه وقت تنفس چه از انبساط ریه هم مدد بر دوران خون حاصل میشود زیرا که
چون که اجسام وسیع گردد بسبب آن خالی میشود پس بضرورت امتناع خلا هوا یا آب در ان می آید همچنین هرگاه ریه وقت
انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت هوای خارجی و خون در ان داخل میشود و چون بعد انبساط منقبض میگردد

ازان هوا و خون خارج میشود نه نجهم قوت جاذبه اعضای بدن که بسبب آن اهل اعضاء دیگه ها و سیل های آنها غذای خود را از خون موجوده در عروق میگیرند در هر قدر که خون برای تغذیه در اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگر می آید تا خالی عروق لازم نیاید پس بسبب و اعانت این امور خمسه دوران خون پیدا شده و باقی میماند فتفکر کثیراً اما اینکه چگونه خون در جانب واحد و راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چرا در شریان عظیم میرود و باز بسوی ریه چرا جاری نمیشود یا آنچه از جگر یا از سر بجانب بطن ایمن قلب می آید چرا باز بسوی کبد یا سر و دیگر نمیرود پس بدانکه سببش اینست که خالق حکیم غشیه یا زده گانه را در قلب به منافذ و ابواب آن بطور دروازه خلق فرموده باین نحو که از غشای اندرونی دل دو غشا در بطن ایسر بر منفذ آن هستند که مثل باب بسته و ازان خون از اذن الیسر در بطن مذکور میرسد و سه غشا در بطن ایمن بر منفذ آن هستند که آنهم مثل باب بسته و ازان خون از کبد و سر و از اذن ایمن آمده دران داخل میشود و سه غشا در شریان عظیم که از بطن ایسر رسته و موسوم به آورطا هست میباشند و سه غشا در شریان عظیم که در بطن ایمن قلب است و ازان خون از دل در ریه در دوران ثانی میرود خلق فرموده پس بذریعه این اغشیه خون از راه منافذ خود جاری میشود و پیش میرود و باز پس نمی آید چه این اغشیه بطور دروازه در بدن سواضع هستند که وقت آمدن خون در قلب کشاده شده راه می دهند و وقت بیرون رفتن آن از دل بند شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً در بطن ایسر قلب جاییکه خون از اذن بطن مذکور در بطن آن میرسد آنجا دو غشا هستند که وقت ریختن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم بسبب انقباض قلب بند شده ازین سو خون را راه نمی دهند پس لامحاله بسوی شریان عظیم جاری میگردد و همچنین در شریان عظیم مذکور که سه غشا هستند آنها از واپس آمدن خون از شریان بسوی دل مانع میشوند بالجمله وقت آمدن خون از خارج در دل این دروازه های غشای بسوی باطن کشاده میشوند پس منفذ منفتح میشود و خون دران در می آید و وقت خارج شدن ازین اعضا دروازه های مذکوره بسوی خارج کشاده میشوند و بعد خروج دم بند میگردند و این ترتیب کشادن دروازه ها بسوی باطن و بسوی خارج که مختلف هستند از جانب حکیم علی الاطلاق نهاده شده لحکمة اذا تأملتها عرفتها و همچنین در اورده بذریعه وجود والف خون باز پس جاری میشود خصوصاً در اورده زیر جلد دست و پا هستند چه والف آنها از باده خون را از باز پس آمدن منع میکنند خصوصاً وقتیکه از حرکات عضلات بدن عروق منغمر شده خون از رسیدن انقباض منجوا هم که منبسط شده باز پس آمدن بحیثیت بذریعه والف باز پس نمیرود چه آنچه والف هست محل یا نازن خون است کشاده خون را راه میدهد و والف که پس خون بسته بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکند و ازین جهت وقت انقیاد خون پیش میرود و باز پس نمی آید و دوران آن بر حال خود قائم میماند و بیان والف در کتاب امراض خاصه در فصل دوالی که از امراض قلم فیه است مفصل نوشته شده مرتباً فلیرجع الیه و همچنین تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دوران ثلاثه آن و فوائد دوران خون و بیان کارهای مختلفه آن و اسباب دوران پرداخته و چگونه دوران آن بر نحو واحد جاری میماند

بیان سبب دوران خون و بیان منافع دوران خون

فراغ حاصل شد لهذا اکنون آنچه حال آن دیده میشود و منافع و فوائد دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را بذریعه خردبین
در اعضای حیوانات لطیف الجلد مثل ضفدع می بینند باین نحو که یکپای آنرا بر کدام شئی صلب مثل تخته نهاده خردبین را
بران داشته می بینند دو چیز دران دیده میشود یکی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند بلغت
انگریزی لائکر سانگوئنس یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که دران دیده میشوند بلغت انگریزی کرپسکل یعنی جسم خرد گویند
ولائکر سانگوئنس از رنگ خالی و مثل آب صاف است اما هرگاه خون از بدن برآورده شود و جای در ظرفی مجتمع گردد سرخی آن
سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کرپسکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آنچه نقاط سفید در خون یافته میشوند آنرا هوائٹ کرپسکل
یعنی جسم خرد سفید و هم لمف کرپسکل میگویند یعنی جسم خرد سفید مشابه بلمف یعنی جسم خرد مشابه بنقطه لمف زیرا که اطلاق لمف
کیلوس یعنی کیموس مشابه بنقطه لمف یعنی آبیکه در لمف فاتک یعنی مجاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شرائین خارج
میگردد بسیار سرخ میباشد و آنرا بلغت انگریزی ارٹیریل بلڈ بفتح الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون یای
مثناه تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون لام و کسر بای موحده و فتح لام و سکون ڈال هندی یعنی خون
شریانی نامند و ارٹیریل اسم فاعل است یعنی جسم پر هوا زیرا که قدما میدانستند که در شرائین هوا یعنی روح زیاده میباشد لهذا
شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از اورده خون خارج میشود مائل به سیاهی میباشد و آنرا وینس بلڈ یعنی خون
وریدی نامند زیرا که وینس بلغت انگریزی یعنی وریدیست و هرگاه خون را از عروق بر آورده در ظرفی نهند پس آن اول غلیظ
میشود و بعده در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد گذشتن مدت لیسیر بیان اول آب بر سر آن ظاهر میشود پس بعد
گردان بر کناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون منجمد که بطور غشا شده بود دران آب مثل علقه منقوع در آب
حرکت میکند و بنسبت سابق مقدار آن یعنی صغیر و پوست درهم کشیده محسوس میشود پس باید دانست که آب
که ازان بعد انجماد جدا شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فایبرن که دران است
از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود در ریشه رقیقه گشته بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و آن
نقاط دران محبوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشه ها بر خود متشنج و درهم کشیده میشوند
مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از انها جدا میشود و چونکه درین آب فایبرن نمی باشد لهذا این
آب را در لغت انگریزی باسم سیرم یعنی آب خالص نامزد کرده اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود
و دران فایبرن هم مخلوط باشد پس آنرا باسم لائکر سانگوئنس موسوم میگردانند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق و تجمع
و منجمد شدن در ظرف جدا میشود بیالش کرده شد اما آنچه بطور جسم غشائی میشود فایبرن است و آنچه صغیر میشود نقاط خون اند
که در فایبرن محبوس شده بودند بالجمله خون از اجسام چند مرکب است و در امتحان بحساب اوسط ثابت شده که هرگاه هزار توله
خون را بگیرند و بعمل کیمیائی اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون دران برین مقدار یافته میشوند که در هزار توله خون

هفت صد و هشتاد و چهار توله آب میباشد و البیومن یعنی سفیدی بیضه هفتاد توله بود و فائبرن دو توله و خمس یک توله میباشد
وجسم خرد که بطور نقاط اند و آنرا کرسپکل گویند یکصد و سی و یک توله بود و دو صد و سی یک توله و قدری کم از ربع توله بود و آنچه
از زمین و نباتات بذریعه اغذیه در خون داخل میشود در یکهزار توله خون کلورائد سوڈیم یعنی نمک سه توله و خمس عشر یک توله و
پتاسیم کلورائد سی و شش حصه از صد حصه یک توله میباشد و سوڈا فاسفت دو عشر یک توله و سوڈا کاربناس هشتاد
و چهار حصه از صد حصه یک توله و سلفیٹ آف سوڈا یعنی سوڈا سلفاس بیست و هشت حصه از صد حصه یک توله میباشد
و کمیتی مرکب از فاسفت افلائم و میگنشیا در خون میباشد که از زیادتی آن گاهی در گرده و مثانه سنگ پیدا میشود و آن
در مقدار در یکهزار توله بیست و پنج حصه از صد حصه یک توله که سه دانگ بود میباشد و همچنین اکسائیڈ آف آیرن و فاسفت آف
آیرن که هر دو از قسم آهن اند پنج حصه از صد حصه یک توله میباشد و این اجزای اصلیه ترکیبیه خون اند و سوای آن آنچه
بطور فضول و چرک خون در آن میباشد مثل صفرا و هوای زغالی که آنرا کاربانک اسید گویند یا هوای امونیائی و غیره آن
که جنس بسیط نیستند و بذریعه گرده و ریه و جلد از خون دور کرده میشوند اینها در هزار توله خون پنج توله و شش باشه میباشند
و هرگاه خون را در ظرفی کرده بر آتش بگذارند تا آب سوخته اجزای ترکیبی خون که سوای آب اند خشک شده باقی مانند و اطبای این
گروه بعد از آن بکیمیا که آنرا تحلیل کرده امتحان کنند کاربن یعنی زغال در صد توله خون پنجاه و هفت توله و
دو عشر یک توله یافته میشود و هائیڈروجن هفت توله و یک عشر توله میباشد و نائیٹروجن هفده توله و چهار عشر از یک توله بود و آکسیجن
نوزده توله و دو عشر یک توله در آن میباشد و ایشس یعنی الفت و سکون یا ی اشیاء ستاقی و کستری نیز و سلوفین ...
... چهار توله و چهار عشر یک توله میباشد و این خاکستر که در خون یافته میشود همان اجزای ملحیه کهاراند که مثل کلورائیڈ
سوڈیم و پتاسیم کلورائیڈ و سوڈا فاسفت و سوڈا کاربناس و سوڈا سلفاس و شی مرکب از فاسفت افلائم و میگنشیا و غیر
ذکر کرده شد و که این ها که بعد از سوختن خون بصورت خاکستر یافته میشوند و هرگاه خون تازه را در ظرفی گرفته قبل انجماد آن کدام چوب
و غیره که بصورت قلم خشن باشد در آن انداخته جلد جلد حرکت دهند فائبرن از خون جدا شده بر این چوب قلمی الشکل گرد
منجمد میشود و لیکن هرگاه خون تازه را در ظرفی که سطح باطن آن خشن باشد بگیرند بر مقامات خشنه آن جای که ارتفاع بطور
نقاط زیاده باشد آنجا فائبرن زود تر منجمد میشود و هم چنین در بدن انسان جائیکه در مجاری دم خشونت یافته میشود مثل
حجابهای اندرونی قلب هرگاه متورم شوند و هم چنینکه در پرده های موصوفه خشونت است و بسبب ورم این خشونت زیاده میشود
لهذا آنجا خون زودتر منجمد میشود و هم هرگاه برودت قلیله بخون میرسد فائبرن منجمد میشود چنانکه در مرض هیضه وبائی
هرگاه در آن قوت و حرارت کم میشود و در امتحان حرارت سیماب در تهرمامیتر تا نود و پنج یا شش میرسد در این وقت
منجمد شدن فائبرن میباشد و اکثر موت صاحب هیضه بهمین طور میشود که در آن خون بر اصل قلب منجمد میگردد و هرگاه از جهت
دوران خون را بند کنند چنانکه در اثنوزم که ورم شریان است سر عرق را از رشته محکم می بندند تا خون در آن جاری نشود

درین وقت هم فایبرن منجمد میشود و ایضاً باید دانست که هرگاه برف زیاده در خون تازه اندازند خون [illegible] منجمد میشود
و همچنین هرگاه کدام چیزی از قسم نمک و کهاری مثل پتاس که باشد یا امونیا وغیره در خون اندازند آن هم خون سائل میماند [illegible]
پس هرگاه خود ایجاد خون در بدن شود در آن هر جزی که باشد امونیا یا پتاس هر قسم یا سودا کاربناس زیاده بود [illegible]
که فائده ایجاد فایبرن در حال صحت در خون بنا بر حفظ خون است از جریان زیرا که هرگاه اثر رسیدن زخم خون از بدن جاری
میشود فایبرن بر دهن زخم منجمد شده مانع جریان خون میگردد و فائده تولید البیومین یعنی سفیده بیضه در خون این است
که از آن فایبرن پیدا میشود و نیز غشای [illegible] و غشای ریشه دار و جلد بدن و ناخن و موهای بدن همه از آن پیدا میشود
پیدا میشوند و ایضاً غشای [illegible] یعنی [illegible] جسم خرد سرخ که در خون است هم از آن پیدا میشود و اما فائده [illegible]
خون [illegible] بسبب آن [illegible] اعضای بدن میرساند و ایضاً فائده دیگر آن این است که از آن جسم [illegible]
[illegible] غذای دماغ و عضلات بدن [illegible] اجزای سرخ [illegible] غذای عضلات دماغ و اعصاب صرف میشود
چه با امتحان عمل کیمیائی ثابت شده که آنچه در عضلات و اعصاب است درین اجسام خرد سرخ است فائده دسومت که
در خون است یکی از آن آن است که از سوختن آن در بدن حرارت بدنی باقی میماند دیگر آنکه چون اعضا غذای خود را از
خون جذب کنند باعانت دسومت غذای اعضا بسهولت منجذب میشود و اگر دسومت در خون نباشد انجذاب غذا ممکن
نشود و ایضاً دسومت [illegible] سیل ها در بدن اندر خود سیل های دیگر پیدا میکنند زیرا که در هر سیل
نقاط خرد از تخم میباشند و از آن سیل ها پیدا میکنند و از این دسومت [illegible] آنها را قوت [illegible] سیل های دیگر
حاصل میشود و بنا برین از زرده بیضه مرغ که در آن دسومت است در بچه مرغ سیل ها پیدا شده اعضای حیوان [illegible]
میشوند و بنا برین هرگاه بدن ضعیف و لاغر در امراض [illegible] قوت [illegible] مثل سل وغیره میشود روغن جگر ماهی و دیگر
دسومات [illegible] آنچه در اعضای بدن نقصان آمده عوض آن پیدا گردد و هرگاه غذاهای
دسمه یا آنچه از آن چربی پیدا میشود مثل [illegible] و آنچه در آن لعاب زیاده باشد مثل نشاسته و اراروت و آب مطبوخ
برنج وغیره زیاده خورده شوند درین وقت در بدن [illegible] زیاده پیدا شده مثل غشا بر پرده [illegible] هم
بر عضلات بدن جمع میماند و این [illegible] را در لغت انگریزی [illegible] بفتح الف و کسر ذال هندی و ضم بای موحده فارسی
و سکون واو و سین مهمله و کسر تای هندی [illegible] یعنی غشای شحمی [illegible] زیرا که درین شحم [illegible]
فایبرن بسیار اند که در آن اجزای [illegible] باشد و [illegible] آن وقت اجتماع بر اعضا صورت غشای [illegible] میباشد
صاحب آن بسبب کثرت دسومت فربه و [illegible] میباشد و چون [illegible] شحم کم [illegible] میشود [illegible] شحم که بر اعضا جمع بوده
در کار بدن می آید [illegible] میشود و از آن در امراض بدن لاغر میگردد زیرا که وقت مرض [illegible] بسبب [illegible] نشود
که از مرض پیدا میشود [illegible] غذا به خون نمیرسد که آن جمیع اعضا را غذا رساند و این دسومت [illegible]

انچه زائد از حاجت بدن در خون پیدا میشود بسه طریق از خون بر می آید یکی آنکه بر عضلات یا متن او مستلم مجتمع میمانند دوم آنکه بواسطهٔ
غده های مولد شحم از بدن خارج میشود سوم آنکه در عضلات همراه شیر زیاده خارج میشود و انچه اشیا که از قسم نمک کلار
در خون اند فائده آنها اول اینست که خون را از تعفن باز دارند دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج بآنست مثل عظم
که فاسفیت اف لائم میخواهد و عضلات بدن پتاس میطلبند و گرده نمک را طلب میکند پس اضافا بس وقت احتیاج هر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را خون بآنها میرساند و هم بسبب این اجزا که در خون ست غلیظ میشود و بسبب آن خون آب و غذای دیگر را
از معده جذب میکند و انچه در اینجا حساب مقدار اجزای دمویه نوشته شده از ان گاهی در ان فرق هم میشود اما بان فرق صحت باقی
ماند مثل اینکه آب خون بسبب خوردن غذا و نوشیدن آب و استعمال مشقت و از تاثیر اهویه در خون زیاده و کم میشود و این امر
اکثر وقتا فوقتا در خون پیدا میشود چنانچه هر گاه طعام خورده و آب نوشیده میشود فوراً آب زیاده از انچه نوشته شده در خون
پیدا میشود لیکن چون بعد آن مشقت کرده شود و بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد لیکن از این زیادتی و کمی نقصان
بصحت نمیرسد و همچنین اجزای سرخ خود که موسوم به ریدکرپسکل اند از مقداریکه نوشته شده گاهی در خون زیاده میشوند در
مثل شخصی که در جوانی اغذیه مولدهٔ دم را زیاده خورد پس در بدنش این اجزا زیاده پیدا میشوند و اینحالت را بلغت انگریزی
پلیتهورا بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناه تحتانی و فتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی خون نامند و
همچنین اجزای ملحیه گاهی در خون گاهی بسبب خوردن اغذیهٔ کثیر الملح یا نوشیدن ادویه که در مقدار زائد باشند زیاده میشوند
و درین وقت فوراً تشنگی زیاده شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول انچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و انچه تا اینجا نوشته شده حال خون در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض انچه حساب
مقدار اجزای دمویه نوشته شده در ان فرق واقع میشود مثلاً آب خون گاهی از مقداریکه نوشته شده کم میشود زیرا که در خون
قوت جذب زیاده است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا وقتا فوقتا آب را جذب میکند اما هر گاه قوت آن ضعیف گردد
و جاذبه آن کم شود چنانکه در آخر مرض هیضه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دم که بسبب آن تلافی
نقصان مقدار خود از کشیدن آب از اعضا و غیره میکرد ضعیف و قلیل میشود و درینجا قائل امیر سد که بگوید این قول غلط
زیرا که در هیضه بالضرور خون از اعضا رطوبات را میکشد و بسبب آن غور عینین و لطو صدغین و لاغری و نقصان در
اعضای ظاهره دیده میشود و جوابش آنست که خون درین مرض از بعض اعضا مثل عضلات آب را میکشد لیکن از معده کسی پیدا شده
و امعا آب نمیکشد چنانکه در حال صحت میکشید بلکه بعکس میبرد معده و امعا از خون آب را میکشند و بسبب آن قی و اسهال
عارض میشود و از بیان ضعف آن از جذب ماییت ثابت شد فتفکر و یک فائده آن وقت پیدا شدن ورم
حار در بدن هم از مقدار طبیعی خود که نوشته شده زیاده میشود زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم کبیر
زیادتی زائد بوده در ورم صغیر از مقدار طبیعی قدری زیاده میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی کم نوشته شده

زیاده میگردد وگاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود واین امر در حمیات حادّه قویه مثل تائیفس فیور یا تائیفائد فیور یا ملگننت
میشود حتی که درین حمیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد این قدر کمی در ملگننت فیور ورم حار پیدا شود
بعد قلت مقدار خود که بسبب حمی در ان حاصل شده بود باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پیدا شدن ورم حار
زیاده پیدا میشود اما باید دانسته که از کم شدن فائبرن در خون دو چیز پیدا میشوند یکی نزف الدم از عروق دوم اجتماع
خون در کدام عضو یا در اعضای متعدده و تجربه این امر در ورم ریه و ورم کبد و حمیات حادّه بخوبی میشود چه درین امراض اکثر
رعاف و نفث الدم و اسهال دموی یا بول الدم و اجتماع خون در دماغ یا کبد یا طحال میشود وگاهی از زیاده شدن اجزای
سرخ در خون هم نزف الدم عروقی مثل رعاف عارض میشود و از ان دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن در
آن هم از قلت فائبرن میباشد زیرا که از زیاده شدن ریڈ کارپسکل یعنی اجزای خرد سرخ از مقدار طبیعی خود مقدار فائبرن
بنسبت آن کم میگردد ازین سبب نزف الدم پیدا میشود و همچنین گاهی ریڈ کارپسکل یعنی اجزای سرخ رنگ خون کم شده روان امراض و غشی و انیمیا
یعنی قلت و کمزوری خون و هم بواسیر دموی کم میشوند و از خورانیدن آهن و مرکبات حدید این ذرات سرخ زیاده میشوند
واگر آهن را زیاده خورانند تا اینکه مقدار اجزای خرد سرخ زیاده شود امراض مثل صداع وغیره از قسم امراض
حاره پیدا خواهد گردید وگاه وایٹ کارپسکل یعنی جسم خرد سفید در حالت پیدا شدن ورم حار و در مرض گلو یعنی کم رنگ و
سفیدی مائل بودن خون یعنی در خون زیاده پیدا میشود و از ریختن آن در عضو متورم نیز ورم حار ریم پیدا میگردد و این هم
خرد سفید از لمفا یا از لمف پیدا میشود و این جسم سفید خرد جسم خرد سرخ را پیدا میکند یا خود هم سرخ میشود
و همچنین البیومن گاهی در بعض امراض مثل مرض برائٹ صاحب که آن مرض البیومن یوریا است کم از مقدار طبیعی خود میشود
باین حساب که هر قدر در بول خارج میشود از خون کم میگردد لیکن در وزن شدید بسبب نسبت دیگر اجزای دمویه کمی و
زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون میماند و همچنین اجزای ملحیه و اشیای کهاینه هم در خون از مقدار
طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کمتر باقی میماند زیرا که اینها بطور زیاده شدن آنها علاقه ثقاله میگردد
و آب نوشیده میشود و بعد آن آنچه مقدار زائد از ان در خون پیدا شده بود در عرق و بول خارج میشود و بر همین بنیاد گاهی
برای ادرار بول میخورانند تا در خون زیاده شده ادرار بول پیدا کند و گاهی آنچه بطور فضول در خون میماند مثل
کرانک ایسڈ و یوریا در خون زیاده میشوند و هم یورک ایسڈ یا لکٹک ایسڈ و این هم اسم یورک ایسڈ است یا
لاکٹک ایسڈ و آن در شیر و قتی که حامض شود پیدا میگردد و در شیر یافت و هم صفرا و آنچه بسبب نه صاف شدن
در ... جلد کرده و امعاء در خون ماند گاهی زیاده میشود و هم هرگاه حتی که بار دیگر مثل ... کار ...
و امثال آن هرگاه کار ... دو ماه یا بمقدار زائد خورده شود از ان در خون کمزوری پیدا میشود ... از فائبرن ...
و ازین سبب نزف الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از داخل شدن سموم حیوانی و نباتی در خون ...

چنانکه اندامیکه تحت خمیر در آرد چون آب تمام آن جمیع گشته بر قوام آن آمده خمیر میگردد وازین فساد خون حمیات ردیه مثل تپ فیور وتائفائد فیور وانترمیتنٹ فیور وجدری وحصبه وغیره امراض دمویه ردیه پیدا میشوند فقط

فصل

دوم در اجتماع خون بدانکه هرگاه خون در عروق صغار شعریه که درمیان شرائین واورده متوسط اند زیاده آید وکثرت کند یعنی دوران آن بند شود این را اجتماع خون گویند وبلغت انگریزی کان جیسٹشن یعنی بکثرت مجتمع شدن نامند واجتماع خون بر دو قسم ست اول آنکه دران دوران خون بطی باشد وانرا بلغت انگریزی پاسف کان جیسٹشن بفتح بای موحده فارسی وسکون الف وکسر سین مهمله وسکون فا وفتح کاف وسکون الف ونون وفتح جیم وسکون یای مثناة تحتانی وسین مهمله وتای هندی وفتح شین معجمه وسکون نون یعنی بطی الحرکت نامند وبعربی ورم بارد گویند دوم آنکه ضد اول باشد یعنی کثرت دوران خون دران سریع بود وانرا بلغت انگریزی ایکٹف کان جیسٹشن بفتح الف وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وکسر تای هندی وسکون فا بمعنی سرعت حرکت دم گویند وقسم اول اجتماع خون یعنی انکه دوران خون بطی میباشد وخون در رگهای وریدیه که عروق صغار وریدی اند زیاده میماند لهذا سبب این قسم اجتماع حالتست که رفتن خون ودوران آن در ورید مانع شود وبسبب آن خون در ورید جمع گردد مثل بستن عضو باستحکام وشدت یا آویختن کدام عضو زیرین مثل اینکه دستها را بسوی تحت آویزند یا سر را زیاده نگونسار دارند یا زیاده قیام نمایند وگاهی از بعضی امراض قلب مثل مریض شدن دیوار بطن ایمن قلب چه بسبب آن هرگاه قلب برای دفع کردن خون از بطن ایمن بسوی ریه منقبض میشود بسبب صغیر شدن دروازه بطن مذکور خون در ورید هم باز پس میرود وبالتمام بریه نمیرسد وهم آنچه دوران خون را که در ریه میشود بند کند مورث این امر میشود مثل استسقا یعنی عسر نفس وبرداشتن شی ثقیل یا حبس نفس یا سعفه یعنی [illegible] وهم صلابت وسختی کدام عضو که ورید را مزاحمت کرده مانع دوران خون در آن شود وسبب این حالت میشود ایضا هرگاه مواد در کدام عضو ریزد وبسبب آن مقدار عضو مذکور کبیر گردد وبسبب آن ورید منضغط شود ودوران خون از آن کم گردد چنانکه هرگاه در جگر فایبرن زیاده میریزد که از آن کبد سخت وصلب میشود درین وقت اکثر دوران خون از اندرون جگر بند شده از ورید که بالای کبد است جاری میشود لهذا مقدار ورید مذکور درین وقت کبیر میگردد وهم هرگاه چربی کل در ریه زیاده می افتد عروق صغار وریدی را که در ریه اند مزاحمت وعسر میکند وبسبب آن دوران خون از آنها باز مانده این قسم اجتماع خون پیدا میکنند وهم از ضعف وکمزوری دل این قسم اجتماع پیدا میشود هرگاه از تحریک قلب آن تا ورید نرسد وبسبب آن خون بسرعت در عروق صغار جاری نگردد وگاهی از ضعف وکمزوری خود عروق این اجتماع پیدا میشود زیرا که آنها بسبب کمزوری خود خون را عسر میکنند تا بزودی دفع کنند از این سبب دوران خون در عروق بطی شده در عروق باقی میماند وگاهی بسبب کمزوری ورقت خون هم این اجتماع میشود چه بسبب رقت خون دوران آن بطی میگردد زیرا که سرعت دوران خون بسبب قوت دل وقوت عروق وقوت قوت جاذبه لحم میشود وهرگاه خون رقیق گردد ولحم را دران لحم اشتها قلیل ماند بجذبی جذب میکند پس از کم شدن قوت جاذبه لحم سرعت دوران آن کم میشود ایضا از کم شدن

[illegible]

قوت اعصاب و دوران خون ابطی میگردد زیرا که چون ریشهای عصب که در جرم عروق اند ضعیف میشوند عروق تحمل تحریک بذریعهٔ عضو دفع کما ینبغی نکنند ازین سبب خون در عروق میماند و پیش نمیرود العلامات چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد در حس مقدار عضو کبیر دیده شود و چون از انگشت آنرا فشار کنند اثر عمق تا دیر بمحل اجتماع باقی ماند و قدری حس عضو هم کم میشود و هرگاه از ترمامیتر امتحان حرارت عضو کنند حرارت آن کم میباشد چنانچه از درجهٔ صحت که نود و هشت و نیم درجه است بحساب چهار و پنج درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود و نیز حرارت آن از جلد بذریعهٔ تحلیل کم میگردد و ایضاً چون غذای جدید باین عضو نمیرسد گرمی پیدا نمی شود و هم رنگ این عضو سیاه یا مائل به سیاهی میگردد زیرا که خون سیاه در آن مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل ریه و کبد و طحال و گرده شود پس چونکه دیدن آنها ممکن نیست جز اینکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج بحس لمس دیده میشود لیکن از آثار ثابت میشود مثل اینکه چون در کبد اجتماع شود کبد از کار خاص خود که تولید و اخراج صفراست قاصر میگردد و قدری ثقل و اذیت مریض بمحل کبد احساس کند و اگر در طحال هم مقدار آن بالا در محسوس شود اما در گرده و ریه پس از نقصان افعال آنها استدلال بر اجتماع خون کرده میشود لیکن اگر کدام سبیل دیدن اعضای باطنه ممکن بودی یقیناً آنچه علامات در اجتماع خون اعضای ظاهره نوشته شدند آنجا هم محسوس میشدند اما قسم دوم که کنجیشن اکتیو است و درین قسم اجتماع خون مقدار خون و حرکت دوران آن در عضوی که اجتماع در آن است هر دو زیاده میباشند یعنی مقدار زائد و حرکت دوران سریع میباشد و ایضاً این اجتماع خون در عروق صغار شرائینی میباشد نه در شرائین کبار و گاهی این اجتماع بسبب مقتضی طبعی عضو یعنی حرکت فیزیالوجی آن بود مثل اجتماع خون که در رحم قریب جریان طمث میشود یا وقت ارضاع طفل در ثدی مرضعات میباشد یا در تکلین و لثه اطفال وقت بروز دندان میشود چه این قسم اجتماع خون از قبیل مرض نیست بلکه بسبب مقتضی طبعی این اعضا میباشد که از حرکت فیزیالوجی بلغت انگریزی میگویند و گاهی بسبب مرض میشود و این حالت را بلغت انگریزی پاتهالوجی بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و ثای مثلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسر جیم و سکون یای تحتانی نامند یعنی متغیر شدن از حال صحت و این معنی باعتبار حاصل معنی است والا پاته بمعنی درد است و آلوجی بمعنی علم است یعنی علم الاعراض و الحالات التی تحدث لعبد المرض و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون بطور مقدمهٔ انفلمیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و دانستن حد آن باین طور که بگویند که تا این حد اجتماع خون است و بعد از آن ورم میشود دشوار است اما مادام عضوی که در آن اجتماع خون شده کار خاص خود را میکند موسوم بانفلمیشن نمیشود اسباب انجم از آن فعل عضو زیاده ساد گردد سبب این قسم اجتماع خون میشود مثل اینکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمله مشتهای نفسانی و بدنی سبب اجتماع خون در دماغ میشوند و از زیاده نوشیدن مدرات در گرده و از زیاده نوشیدن مسهلات قویه در امعا و معده و از زیاده نوشیدن مولدات و محرجات صفرا در کبد و از و کاک قوی و نهادن ادویهٔ محمره بر جلد یا نوشانیدن ادویهٔ معرقه قویه در جلد اجتماع خون میشود و هم از پیدا شدن ادویهٔ حاد یا در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و هم از رسیدن صدمه بعصب و ضعیف شدن عصب آن عضو باعث اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان مشاهده در بعض اعضای حیوان بهم پیدا کرده می بینند مثل اینکه در ساق پای ضفدع سوزن خلانیده بذریعهٔ خوردبین می بینند و از آن محسوس و معلوم میشود که بعد

داخل کردن سوزن در آن دیده میشود که عروق صغار که محسوس میشوند بعضی پر از خون میشوند و در آن خون در آنها [illegible]
میشود و خاصة عروق شعریه که در شبکه عروق احمر اند در انها خون کثیر می‌آید و اکثر آن بیشتر غیر محسوس از نظر بود لهذا بسبب آن
محسوس و مرئی میشوند زیرا که بسبب پر شدن خون در آنها مقدار انها کبیر میشود و ازین سبب مرئی میگردند و چونکه درین وقت
خون کثیر اندرون عروق می‌آید لهذا اگر سوزن مذکور سرخی زیاده محسوس میشود لیکن در عروق کبار و دیگر اعضای بدن کدام
تغیر ظاهر نمیشود زیرا که بسبب حرکت قلب این زیادتی خون نشده بلکه برای دفع اذیت خود این عروق مقدار خون را بسبب
خود زیاده میکشند الحاصل اینست در عضوی که این قسم اجتماع خون میشود گرمی و ضربان در آن زیاده یافته میشود و حس این عضو
هم زیاده و قوی میگردد و هرگاه این اجتماع خون در اعضای ظاهره افتد سرخی این عضو واقف غالب میشود بسبب اینکه خون
در آن اندرون عروق صغار زیاده میگردد اما اینکه از اجتماع خون کدام کدام امراض پیدا میشود پس بدانکه از اجتماع خون گاهی
بیرون ریج یعنی سیلان و جریان خون بطور نزف الدم پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از انشقاق عرق در خارج بدن تجمع شود
چنانکه هرگاه در دماغ اجتماع خون میشود از آن رعاف پیدا گردد و گاهی از عرق بر آمده در لحم عضو ریزد و اندرون عضو جمع شود و
این هر دو قسم نزف الدم عروقی است خواه در آن خون از عرق بر آمده از بدن خارج شود یا از عرق بیرون آمده در لحم بدن ماند
و درین هر دو قسم خود خون از عرق بیرون می‌آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بذریعه عروق صغار در لحم ریخته مجتمع
میگردد لیکن هرگاه خون از عرق بر آمده در خارج بدن دفع میشود در آن نقصان به بدن میرسد باین نحو که بدن ضعیف
میگردد لیکن عضوی که در آن اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ میماند اما هرگاه خون از عرق بر آمده در لحم یا در کدام عضو
مجتمع میشود درین وقت در عضوی که مجتمع شده آزار و اذیت میرسد به دو وجه اول بسبب اینکه هرگاه خون در عضوی میریزد مقدار آن
زیاده میگردد و از مداخلت خون درین عضو تفرق اتصال در آن حادث میشود و آن مورث وجع و اذیت است دوم آنکه
هرگاه خون در عضوی در آید جائیکه هست بر محل اجتماع خود غمز میکند و از غمز کردن آن و متاذی شدن عضو ورم حار
در آن پیدا میشود پس هرگاه در دماغ انجام اجتماع خون باین حد رسید از پیدا شدن تفرق اتصال و ورم حار کار
عضو رئیس بند میگردد و از آن جمله بدن ضرر میرسد آخر مریض از آن هلاک میشود اما هرگاه در غیر رئیس مثل ریه یا دیگر
دیگر عضلات بدن انجام اجتماع خون باین حد رسد درین وقت گاهی تا زمانی دراز این خون بر حال خود مثل آب یا
سیال میماند و لیکن اکثر آنست که بعد ریختن در لحم منجمد میشود و آبیکه در آن بوده بذریعه عروق صغار در عروق کبار آمده
با خون بدن می‌آمیزد و اجزای دیگر که در خون اند مثل فایبرن بستگی و بیضه و اجزای سرخ و سفید اینها
خشک و منجمد میشوند و سرخی اجزای خرد سرخ رنگ همراه آب به رغون میرود و اینها که رنگ شده خشک میگردد و این
اجسام سرخ و سفید بسبب خشکی و کرمکی مثل نقطه خورد میشوند لهذا سیاهی بر آن غالب میشود چنانکه در خارج بعد انجماد خون سیاه
میشود بعده طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است باز آب را از عروق می‌آرد و باین خون خشک شده آمیزد این را

رقیق و سیال میسازد و اجزاء رقیق و اسالۀ آنها باز در عروق صغار می آرد و از ان در عروق کبار بدن می اندازد و موضعیکه در ان
این خون منجمد بوده و بسبب انجماد آن موت و فساد در لحم هم آمده بود و این لحم فاسد را هم همراه خون منجمد مرده رقیق ساخته در
عروق می اندازد و جائیکه این خون منجمد میشود و از انجا باز در عروق میرود انجا بعد رفتن این خون در عروق نشانیکه از تفرق اتصال
لحم بسبب انجماد خون پیدا شده بود باقی ماند اما این نشان هم روز بروز صغیر میشود تا اینکه بعد زمان متعدد این نشان تفرق اتصال
لحم هم زائل میشود و گاهی این خون منجمد ریم میگردد و از ان دمل و خراج پیدا میشود و منفجر شده از جلد خارج گردد و این وقتیست
که دمل در عضلات ظاهر بدن باشد اما هرگاه در اعضای باطنه ریم پیدا شود پس گاهی بسوی خارج و گاهی در داخل باطن
منفجر میشود و هرگاه خون از عرق بر آمده در اعضای ظاهره قریب جلد منجمد میشود خصوصا جائیکه جلد رقیق است مثل [illegible]
گرد چشم و بالای پلک آنجا از حس بصر هم دیده میشود که چون اول خون از عرق بر آمده منجمد میشود و رنگ آن سیاه میگردد
بسبب آن بر جلد ظاهر رنگ نیلگون پیدا میشود زیرا که رنگ سرخ از جسم خود سرخ همراه آب در عروق صغار میرود و رنگ
فائبرن و ایلبیومن باقی میماند من بعد بجائیکه نیلگونی بود رنگ زرد و سبز پیدا میشود زیرا که بر فائبرن قدری زردی غالب است
از ان سبب زردی مشاهده میشود و چون زردی با نیلگونی می آمیزد در وسط مرض سبزی مشاهده میگردد و این الوان وقتی پیدا میشود
که طبیعت خون منجمد را با تحلیل آب رقیق میسازد من بعد فقط قدری زردی بر جلد باقی میماند و ان رنگ فائبرن است بعده آهسته آهسته
این زردی هم برطرف میشود و جلد برنگ اصلی خود می آید و تقریبا در باطن هم بر همین منوال انجام آن خواهد بود و اینجا
باید دانست که هیموریج یعنی جریان خون از بدن هم بر دو قسم است یکی آنکه در قسم اول اجتماع خون که پیسیو کانجیشن است عارض
شود دوم آنکه در قسم ثانی اجتماع خون که اکیوت کانجیشن است پیدا شود و قسم اول اکثر در امراض دیوار قلب هرگاه عروق
کبار آن ممتلی از خون شوند و در عروق صغار آن اجتماع خون باشد و هم در مرض جگر مثل سیروزز که در ان از ورم
غشای ریشه دار جگر صغیر میشود و هم در انیمیا هرگاه خون رقیق شود و هم هرگاه قی الدم شود و گاهی در ملینیا یعنی اسهال
سیاه که بسبب هضم شدن خون میشود پیدا میگردد و اما قسم ثانی نزف الدم پس وقتیکه خون در بدن از زیاده شود
یا از انشقاق شریان از ان بیرون آید چنانکه در دماغ میشود که بسبب کمزوری شریان شق میگردد زیرا که در دماغ
شرائین و اورده ملائم و مشابه بصورت خاص اند بسبب اینکه جرم دماغ بسیار لین است سختی جرم شرائین آنجا مناسب نبود
لهذا خالق حکیم هر دو را لین و مشابه خلق فرموده اما هرگاه نزف الدم واقع شود پس علامات آن هرگاه خون از عروق
برآمده بیرون بدن آید اول از همه آنست که خون بطور رعاف یا نفث الدم یا قی الدم یا اسهال دموی یا بول الدم خارج
میشود بعده از زیاده آمدن خون انحطاط وجه و ضعف و کمزوری نبض و دوران سر و تهوع و غثیان از دوران سر پیدا شود
بعده غشی طاری گردد و از طریان غشی خون که خارج میشد بند میگردد و مریض بعد آن بهوش می آید پس اگر بعد آن خون بند
ماند بهتر و اگر بعد آمدن هوش باز خون جاری شود باز علامات سابقه عود میکنند و زیاده از ان درین وقت عرق بارد هم بر جلد

می آید و بمحل قلب سبب چسبندگی و قلت دم اذیت زیاده و گرمی محسوس میشود و هوا را زیاده میکشد و قلق زیاده گرد و که از یک پهلو به پهلوی
دیگر منتقل میگردد و بعد از آن اگر خون بند نشود رعشه و تشنج پیدا گردد و مریض بیهوش میگردد که از قلت دم کار حیات بند میشود و هر گاه خون
از عروق بر آمده در لحم یا در عضو دیگر جمع شود در کار عضو یکه در آن خون جمع شده تغیر و نقصان پیدا میشود مثلاً اگر در جرم دماغ
ریزد از آن بیهوشی و فالج پیدا میشود و اگر در ریه جمع شود از آن ضیق و تنفس عارض میشود و بسبب آن ورم حار پیدا میشود
و گاهی درین قسم هم چندان خون از عروق بر می آید که از آن در عضو معلوم و در تمام بدن نقصان پیدا شده آنچه علامات در
صورت خارج شدن خون از بدن نوشته شده اند آنها هم پیدا میشوند فقط **فصل** اما آنچه از اجتماع خون آب بخون
از عروق جدا شده در لحم یا در عضو دیگر ریخته و در آن جمع میشود پس درین آب سفیده بیضه و اجزای لحمیه که در خون می باشند موجود بوند
لیکن قابل انجماد درین آب نمی باشد و هر گاه این آب در غشای خانه دار یا در خریطه غشای آبدار مثل غشای باریطون که غشای
آبدار شکم است یا در غشای بلورا که غشای پهلوست یا در غشای خریطه انثیین میریزد مرض را باسم ڈراپسی بکسر دال مهمله هندی
و فتح رای مهمله و سکون الف و بای موحده فارسی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی ریختن آب در گوشت بلغت انگریزی
موسوم میشود و باعتبار هر مقام هم علیحده نام کرده میشود چنانچه هر گاه در غشای خانه دار بدن ریزد آنرا آناسارکا در لغت
انگریزی و استسقای لحمی در زبان عربی میگویند و هر گاه در غشای خانه دار بعض اعضا ریزد آنرا بلغت انگریزی اڈیما بکسر الف و دال
مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف یعنی ورم رهلین که مائی بود و بی درد باشد و بسبب آمدن آب در غشای خانه دار
رهلین افتاده نامند و انیهم گویا جزو استسقای لحمی است و هر گاه در غشای آبدار دماغ ریزد آنرا هائی ڈروکفالس بفتح ها و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم دال هندی و رای مهمله و سکون واو و کسر کاف و سکون فا و کسر لام و سکون سین مهمله بمعنی اجتماع
آب در سر نامند زیرا که هائی ڈرو بمعنی آب است و کفالس بمعنی سر است و هر گاه در غشای پهلو ریزد آنرا هائی ڈرو تھورکس بضم
تای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون کاف و سکون سین مهمله بمعنی ریختن آب در پهلو را که غشای پهلوست نامند
و هر گاه در غشای آبدار شکم ریزد آنرا اسائیٹس بفتح الف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی و سکون
سین مهمله بمعنی آب خریطه غشای آبدار شکم نامند و هر گاه در غشای خریطه انثیین ریزد آنرا هائی ڈروسیل بکسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و لام بمعنی سلعه مائی یعنی صلابت آبی نامند و هر گاه در غشای خارجی قلب ریزد هائی ڈروپری کارڈیم بفتح
بای موحده فارسی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و فتح
یای مثناة تحتانی و سکون میم گویند و هر گاه آب خون از اجتماع خون بذریعه غده های میوکس میمبرن های اعضای بدن
بر آمده از بدن خارج شود خواه بطور عرق یا بول یا اسهال یا لعاب دهن وغیره آنرا بلغت انگریزی فلکس بفتح فا و لام و سکون
کاف و سین مهمله بمعنی سیلان آب عموماً می نامند و باعتبار هر عضو خاص که از آن جاری آید هم مخصوص باسم خاص میشود چنانچه
اگر از بینی جاری شود آنرا بلغت انگریزی گنگارہ و بعربی زکام نامند و اگر از اسعاء و مقعد جاری و سائل گردد آنرا ڈائریا بفتح دال

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف بلغت انگریزی) وبعربی اسهال حقیقی مائی
گویند وهرگاه از غدهٔ خاص مثل گرده جاری وسائل شود آنرا بلغت انگریزی ڈائیوریز بفتح دال مهمله وسکون الف وضم یای مثناة تحتانی
وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی بمعنی زیادتی بول وبعکس السول
بعربی نامند چنانکه در ذیابیطس میباشد وهرگاه از راه جلد بطور عرق زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ڈیافریز بفتح دال مهمله
ویای مثناة تحتانی وسکون الف وفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی
بمعنی زیاده آمدن آب از جلد بدن نامند چنانکه در بحران بالعرق میشود وهرگاه از دهن آب کثیر جاری شود بسبب اجتماع خون
در غده های مولد رضاب دهن که بر رخساره ها مقابل گوش اند واین سیلان لعاب اکثر از اذیت بد هضمی میشود آنرا بلغت انگریزی
پایراوز بفتح بای فارسی وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وضم الف وسکون واو وکسر زای معجمه اول وسکون
زای معجمه ثانی نامند وپائر بمعنی آتش ست واوز بمعنی حالت واین لغت گریکی ست ودر لغت انگلش هارٹ برن بمعنی سوزش دل
می نامند ومراد از ان مرضی ست که دران در معده حرقت وسوزش همیشه می ماند وهمراه آن سیلان لعاب دهن زیاده میباشد
چه از حرقت معده بسبب همدردی غده های مولد رضاب دهن متاذی شده آب در دهن زیاده پیدا میکنند وهرگاه از چشم
بطور دموع آب زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ایپفرا بکسر الف و بای موحده فارسی وسکون فا وفتح رای مهمله وسکون الف
بمعنی سیلان آب از چشم می نامند وهرگاه درین بیان غور کرده شود ظاهر میشود که ڈراپسی اکثر بسبب قسم اول اجتماع خون
که در سوم به پاسف کان جیسٹ شن ست که بسبب مانع شدن چیزی از حرکت خون وقت رفتن آن بسوی قلب حادث میشود
پیدا میگردد وفلاکس بسبب قسم ثانی اجتماع خون که آن ایکٹیف کان جیسٹ شن ست پیدا میشود العلامات علامت
ڈراپسی آنست که هرگاه آب در کدام موضع ریزد خواه در غشای خانه دار یا در خریطهٔ غشای آبدار مثل اینکه در غشای
آبدار شکم باشد درین وقت هرگاه از سر انگشتان بران قرع کنند آواز جسم مصمت می آید وبر کنارهٔ آب آواز اصلی شکم
که صدای جسم ممتلی از هواست می آید ووقت تحریک بطن صدای تخضخض آب مسموع میشود وچون در ریه یا جگر یا طحال
ریزد در کار این اعضا نقصان پیدا میشود اما هرگاه فلاکس در عضوی پیدا شود وازمیوکس ممبرن برآید درین وقت همراه آب
بلغم هم میباشد وهرگاه از جلد یا گرده آید آب خالص زیاده از معتاد بر می آید فقط تمام شد فصل سوم در ورم حار ست
که آنرا انفل میشن بلغت انگریزی گویند وانفل میشن بمعنی پیدا شدن سوزش وحرقت ست ودر کتب قدیمه در ورم حار وجود چهار
چیز ضرور ست که آن ورم وگرمی موضع وسرخی ودرد اند لیکن همیشه التزام آن در تعریف ورم حار ضرور نیست زیرا که اکثر بری کار ڈیٹس مشلاً
عارض میشود وبعد تشریح بعد الموت ظاهر میگردد وقبل آن در حیات گرمی وسوزش یا حمی بمریض عارض نمیشود وهم گاهی در ورم
عنبیه تغیر در رنگ میشود لیکن سرخی نمیباشد وازین ثابت میشود که تا حال حقیقت انفل میشن واضح نشده وبر تعریف کل اتفاق
جمهور نیست وکسی نمیداند که اجتماع خون کدام وقت ختم گشت واز کدام وقت ورم حار شروع شده چگونه از اجتماع

خون ورم پیدا میشود لیکن عجب مشاهده دیده شده که هرگاه ورم در لحم یا در عضو دیگر شروع میگردد تغیر در خون و در عضو متورم میشود
و این تغیر از حس بصر به پیدا کردن ورم قلیل از خلانیدن سوزن یا خار در جلد نازک صفدع یا خفاش ممکن ست که دیده شود
و چنانکه تغیر در ورم قلیل جلد میشود همچنین در اورام دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه موافق بیان سابق ورم در عضوی از اعضای
ضفدع و غیره پیدا کرده به بینند پس اول بعد خلانیدن سوزن اجتماع خون میشود چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
عروق صغار یعنی عروق شرائینی و وریدی خون زیاده می آید و دوران آن سریع میشود من بعد جا بجا در جائیکه اجتماع
خون ست خصوصاً در وسط آن حرکت دوران خون بطی میگردد و بعده جائیکه حرکت دوران بطی شده بود آنجا دوران خون ساکن میشود
من بعد اجسام خرد سرخ رنگ که در خون بوند یکجا میشوند باین صورت که یکی بالای دیگر آمده باین نمط همه یکجا و متصل میشوند
و اجسام سفید خرد بر دیوار عروق منجمد میگردند و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جائیکه حرکت دوران
خون تند و ساکن شده بود و آن حرکت دوران بطی گردد و بر دور آن اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در آنجا
سریع بود پس اگر ورم زیاده شود درین وقت جائیکه حرکت دوران بطی ست آنجا ساکن میگردد و آنجا که گرد آن واقع شود و حرکت
دوران بیشتر سریع بوده اکنون بطی میگردد همچنین هر قدر که ورم زیاده گردد جائیکه گرد آن حرکت بطی ست ساکن میشود و آنچه
گرد آن سریع بوده بطی میگردد و ازین ثابت شد که در اول هیئتین خون در عضو متورم زیاده میباشد و دران جای دوران
خون زیاده و جای کم و در جای دوران خون تند و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون دران میباشند
زیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن قسم اول اجتماع خون که باسم کانجیسٹشن ست خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
خون سریع بود قسم ثانی اجتماع خون که اکٹیف کانجیسٹشن ست بود و جائی که حرکت دوران تند باشد آنرا بلغت
انگریزی اسٹیگنیشن بکسر الف و سکون شین معجمه و فتح تای سندی و سکون الف و کاف فارسی و کسر نون و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی بند شدن راه سیل نامند بالجمله آبیکه درین ورم جار از دیوار عروق
در لحم میرود دران لائکر سان گونس ست و سوای آن قدری نمک و فاسفٹ دران به نسبت لائکر سان گونس زیاده ست
و هم دران فائبرن و نیز جسم خرد سفید و هم نقطه های سفید کیلوسی که از ان جسم خرد سفید پیدا میشود میباشند پس آنچه
نقطه های سفید کیلوسی درین آب اند بعد جدا شدن از عرق و ریختن در لحم غذای خود را گرفته کبیر شده سیل های مدد پیدا
میکنند و گاهی سیلهای طویل هم از ان حادث میشوند و جسم خرد سفید هم کبیر شده منشق میگردد و از ان نقطها بر می آیند و همه
سیلها میشوند و از پیدا شدن این سیل ها حرارت در لحم زیاده پیدا میگردد زیرا که آکسیجن در تولد سیلها زیاده صرف
میشود و همین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدا شدن سیلها ورم پیدا شده مقدار عضو زیاده گردد و چون
از زیاده شدن مقدار عضو ریشهای عصب حساس که در عضو متورم اند منفشر میشوند پس از انفشار انها درد پیدا میشود و هم
از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم منفشر شده غذای خود را نمیگیرند و از ان مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

انچه آب خون که در لحم آمده این ریشه‌ها را رقیق میسازد پس ریشه های مذکور بصورت نقاط صغیر گشته ریم میشوند و آنچه سیلها که لحم
را عفن کرده بودند آنها هم از ریم شدن نقاط مذکوره ریم میشوند و چون مدّه متولد شود درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبه را
که در لحم داخل شوند اخراج مینماید همچنین این مده را بتفریق و تفجیر جلد اخراج میکند و بیرون اندازد و گاهی انفل میشن تا این حد که
اجسام خرد سرخ رنگ مجتمع و یکجا شوند و اجزای سفید خرد در عرق منجمد شوند و آب از عروق جدا شده در لحم ریزد رسیده انفل میشود باین
طور که انچه از عروق برآمده باز پس در انها میرود و ورم منجذب میگردد و نشان آن باقی نمیماند و گاهی آب در عروق میرود و اجسام
خرد سرخ در خون منتشر میشوند لیکن فایبرن باقی میماند و از ان ریشه های طویل پیدا شده در لحم میمانند و بسبب آن گوشت سخت شده
باقی ماند و گاهی در ورم پلورا هر گاه آب بعد ریختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایبرن باقی ماند بسبب ریشه های طویل شده سبب
چسپیدن هر دو توی خریطه غشای میشود و گاهی در دمامیل دیده شده که بعد انفجار کرسپکل هم آبیکه در ورم بوده در عروق و انفل میشود
و فایبرن باقی مانده ریشه ها گشته سبب اندمال زخم میشود لیکن بعد به شدن زخم صلابت در آنجا میماند و ایضاً باید دانست که اگرچه
انفل میشن اکثر موذی و مضر بدن و صحت است اما گاهی از ان کار صدیق و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شفای امراض
میگردد چنانکه هر گاه صدمه باستخوان میرسد و از ان در استخوان شکسته ورم پیدا میشود و از ورم فایبرن پیدا شده میرسد و از ان
عظام منکسره منجبر و ملتیم میشوند همچنین هر گاه در جگر دبیله پیدا شود و از ان رفته رفته ریم آن تا جلد بدن آمده خارج جلد
انفل میشن پیدا شده در ظاهر بدن منفجر شود و از ان صحت و حفظ حیات حاصل میشود و مریض زنده میماند بخلاف آنکه دبیله کبد بسوی
داخل شکم منفجر گردد و ریم آن در غشای آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و ازینجا استنباط کرده
اطبا در علاج بعض امراض عمداً انفل میشن پیدا میکنند و از ان صحت حاصل میشود مثل اینکه هر گاه در خریطه غشای آبدار انثیین آب
بار بار میریزد برای بند کردن نزول آب مسهم حار پیدا میکنند تا از ان فایبرن ریخته غشا چسپنده شود و خریطه معدوم شده راه آن
و اجتماع آب بند گردد و از ان صحت میشود السبب بدانکه از اسباب معینه ورم گاهی استعداد خاص عضو میباشد و این سبب
در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل به نسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود و گاهی از زیاده کار گرفتن هم عضو
که از ان کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و این هر دو سبب خاص اند و گاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الحرارت
بودن آن چنانکه مزاج بعض اشخاص بسبب اثر خاندان میباشد هم ورم زیاده پیدا میشود و گاه از زیاده خوردن اغذیه جیده لذیذه دایم
و کم مشقت کردن پلیتهرا بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی
خون و امتلای دموی و هم نقرس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از ان بسهولت ورم پیدا میگردد و درین حالت
دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و ایضاً هر گاه استعداد خنازیری در خون کسی باشد که آنرا بلغت انگریزی
اِسکرافیلا بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و رای مهمله و سکون الف و کسر فا و فتح لام و سکون الف گویند در بدن کسی
این حالت خصوصاً در غده ها باشد ورم بزودی پیدا میشود زیرا که بسبب حصول استعداد خنازیری در خون و جمله اعضای

این کس ضعف وکمزوری زیاده میباشد ودوران خون آن همیشه بطی وضعیف وحس بدن آن قلیل میباشد واین مزاج وحالت ضد حالت
اولی ست که آن صاحب امتلای خونی ودموی مزاج ست میباشند پس این اسباب معینه ومهیئه ورم اند لیکن اصل سبب آن پس رسیدن
زهر خاص ست در خون که از ان امراض دمویه موریه پیدا میشوند چنانکه از رسیدن زهر در خون تائیفس فیور یا پیلزیا جدری وغیره که
از آمیختن زهر در خون خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا میکند واین سبب عام ست برای جمله بدن وگاهی از متاذی
شدن عصب هرگاه برمبدأ آن کدام اذیت رسد هم ورم پیدا میشود چنانکه در یک قسم هرپیس زوستر میشود وبیانش ان شاء الله در
امراض جلدیه کرده خواهد شد وهم از زیاده رسیدن سردی وتری واز زیاده رسیدن گرمی هم ورم پیدا میشود زیراکه از رسیدن
هوای سرد وتر زکام وار کشتن وراه رفتن در هوای حار سرسام پیدا میشود واز رسیدن صدمه ضرب وسقوط یا از سوختن بآتش
وهم از رسیدن زخم هم ورم پیدا میشود ولیکن باید دانست که انچه ورم از اسباب ثلثه مذکوره پیدا میشود آن باعث رفع اذیت سبب
شفای امراض مذکوره است وانجا طبیعت ورم را برای دفع اذیت پیدا میکند وایضاً گاهی بعمل کیمیای هم ورم پیدا کرده میشود چنانکه
کسی کاستک نقره را بر بدن نهد یا طلا کند وهم از زیاده خراشیدن جلد یا از پیدا کردن اذیت جلد خواه از ضماد کردن خردل یا
یا از نهادن پلاستر فلائی مگس هم ورم پیدا میشود وباید دانست که ضابطه اسباب اورام اینست که مادام چهار چیز برحال صحت خود
مانند ورم نمیشود وهرگاه در یکی از ان هم تغیر وفساد واقع شود مورث ورم میشوند اول آن اشیای اربعه اینست که خون صحیح بقدر لائق
بهر عضو در غذایش رسد دوم آنکه خون خود بر صحت واعتدال قوام خود باشد سوم آنکه انچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند تحریک
وقوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب واعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم
نمیشود وچون از حد اعتدال در اینها انحراف حاصل شود ورم پیدا میکنند ومعنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن از ان
بخوبی صادر شود ودران کدام مرض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه یا برنکائیتس نباشد ودر گرده ومثانه حجر یا رمل نبود
فصل وورم بر دو قسم میباشد یکی اکیوت که آنرا حاد گویند دوم کرانیک که آنرا مزمن نامند **العلامات** اما علامات ورم
حاد پس این هم بر دو قسم اند یکی لوکل وآن علامات مختصه بعضو واحد متورم میباشند مثل زیادتی مقدار دوم کانستی تیوشنل یعنی تغیرا
که در افعال طبیعیه بدن ودیگر اعضای غیر متورمه بسبب ورم عضوی یافته میشوند مثل سرعت نبض وخشکی دهن در ورم حار اما علامات
مختصه بعضو متورم پس پنج اند یکی آنکه رنگ عضو متورم از حال صحت متغیر میشود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاده میگردد
سوم آنکه حس عضو متورم زیاده میشود چهارم آنکه حرارت عضو متورم بورم حاد زیاده از حرارت اصلی عضو میگردد پنجم آنکه در کار
خاص عضو متورم تغیر واقع میشود اما تغیر در رنگ پس اکثر آنست که در عضوی که از رنگ خالی بود مثل میوکس ممبرن ملتحمه یا خود ملتحمه
وجلد بدن در وقت ورم بر آنها سرخی ظاهر وغالب میشود وگاهی مثل رنگ خاکستری بران یافته میشود چنانکه وقت متورم شدن
عنبیه رنگ خاکستری بران یافته میشود وسرخی نمیباشد وهمچنین چون میوکس ممبرن مثانه وامعا متورم شوند قدری سیاهی بر آن
دیده میشود وهرگاه سرخی بر عضو متورم ظاهر شود آن هم گاهی مثل ورم سرخ رنگ میباشد ودرین وقت سبب آن قسم ثالث

بیان چهار چیز که بر اعتدال آنها ورم در بدن پیدا نمیشود

اجتماع خون که آن کثیف گان جیبیثش ست بود و گاهی سرخی ورم اقتم یعنی مائل به تیرگی میباشد و درین وقت سبب آن اشتراک قسم اول اجتماع خون که پاسف کان جیبیثش ست میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشوند و هر گاه سرخی مائل به تیرگی بر ورم یافته شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و بالجمله سبب حمرت ورم آنست که هر گاه عروق صغار بسبب ورم وسیع میشوند و در ان خون سرخ زیاده می آید سرخی بر جلد غالب میشود اما تغیر در مقدار عضو پس سبب آن میشود اول از زیاده شدن خون درین عضو دوم بسبب اینکه چون از خون مواد در لحم میریزد مقدار لحم زیاده میگردد سوم آنکه چون سیلها زیاده و درین مواد میباشد و هم ازین مواد پیدا میشوند از ان هم مقدار عضو زیاده میگردد و ایضا بباید دانست که این زیادتی مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلا هر گاه ورم در غشای خانه دار افتد مقدار عضو بسیار زیاده میشود و گاهی هر گاه ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیادتی مقدار عضو از مقدار طبیعی آن قلیل میباشد مثلا هر گاه ورم چشم در میوکس ممبرین آن و تیس چونکه زیر آن غشای خانه دار است لهذا ورم آن زیاده میباشد و چون در ملتحمه که جسم صلب است ورم پیدا شود مقدار آن زیاده نمیباشد و همچنین هر گاه در حرکلیه انثیین ورم پیدا شود کبیر المقدار میباشد بسبب اینکه در ان غشای خانه دار زیاده است و گاهی در نفس خصیه که آن جسم صلب است و در ان غشای خانه دار قلیل ست ورم حادث شود مقدار آن زیاده نمیشود و گاهی در ورم استخوان و رباط هر چند ورم زیاده باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبیعی بسیار زیاده نمیشود اما تغیر در حس عضو پس آن هم به دو سبب میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و در ریشه های آن زیاده می آید دوم آنکه چون از ریختن مواد از خون عصب زیاده منغمز میشود ازین سبب احساس وجع زیاده میشود و زیاده متاذی میگردد و گاهی در اورام بعض اعضا مثل عصب چشم که در ان قوت باصره است یا عصب گوش که در ان قوت سامعه است وقت ورم درد نمی شود بلکه در ورم عصب چشم درخشیدن برق زیاده دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دوی وغیره که در خارج موجود نباشد مریض شنیده میشود و گاهی در ورم مثانه و معای مستقیم اگرچه درد هم میشود لیکن گاهی عوض درد قوت دافعه انها قوی میگردد و بار بار بول یا براز دفع کردن میخواهد و گاهی درد هم باعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلا هر گاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود درد زیاده میباشد زیرا که در ان انغماز شدید میباشد و هر گاه در عضو لین ورم حادث شود درد کم میباشد زیرا که عضو لین بسبب لینت خود وسیع میشود و ازین جهت انغماز اعصاب زیر ماده زیاده نمیگردد لهذا گفته اند که هر گاه مقدار ورم زیاده باشد درد کم میباشد و هر گاه مقدار ورم کم باشد درد زیاده میشود مثلا در ورم ملتحمه مقدار ورم کم و درد زیاده است و در ورم میوکس ممبرین چشم ورم زیاده و درد کم میباشد و ایضا وجع باعتبار اقسام اورام و بحسب مقام ورم مختلف میباشد مثلا هر گاه ورم در غشای ملسا حادث شود مثل ذات الجنب درد ناخش میباشد و هر گاه در میوکس ممبرین ورم پیدا شود درد آن بطور سوزش و گرمی میباشد که مریض آن را ادراک میکند و هر گاه در غشای ریشه دار مفاصل ورم حادث شود وجع ممدد و ضاغط یافته میشود و در غشای خانه دار هم از ورم درد بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هر گاه ورم در گرده یا خصیه پیدا میشود در ان درد بطور ثقل یافته میشود و این

در ورم عضو صلب درد زیاده و در ورم عضو لین درد کم باشد

درد و درتردد حوالی آنها منبسط میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متنفر میشود و وقتی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضاً باید دانست که ادراک حس و وجع ادراک منافی موذی ست لیکن گاهی ازان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب وجع عضو را با رام میدارند و ازان آنچه تحلل و ضرر کثرت کار دران پیدا میشد ازان محفوظ میماند و ازآرام یابی قوی میشود و ایضاً باید دانست که فرق در وجع ورمی و در غیر ورمی بچند وجه کرده میشود اوّل اینکه آنچه وجع بسبب ورم پیدا میگردد آن از غمز کردن عضو زیاده میشود و این حال عضوی ست که دران وقت ورم درد میشود امّا عضویکه دران درد نمیشود مثل عصب چشم که در ان حس ابصر میباشند پس در ورم آن چون بر چشم غمز کنند درخشیدن برق زیاده محسوس میشود امّا باید دانست که گاهی ورم در مفصل و رگ میباشد و بسبب ... در هر محل که محسوس میشود و ازان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو ست لیکن چون بر محل زانو غمز کنند درد از سابق زیاده نمیشود و چون بر محل ورگ غمز کنند درد زیاده محسوس گردد و ازین الیقین حاصل میشود که سبب درد ورگ ست و طریق امتحان آن است که پای مریض را کشیده و برکف پا دست زنند یا پا را بر دست زنند تا بسبب آن مفاصل و رگ باهم خورند چه از خوردن آنها درد در محل ورم درد زیاده میشود و ایضاً باید دانست که ورم استخوان یا ورم غشای ریشه دار در اکثر وقت تمام زیادتی و شدت میکند **فائدہ** امّا زیادتی حرارت عضو پس باید انکه سبب از زیادت حرارت در عضو متورم به ورم حار دو امر میباشند اوّل زیادتی خون دران دوم از زیاده شدن حرکت در تولید سیلها میشود امّا اینکه چه قدر حرارت بسبب خون ست و چه قدر حرارت از حرکت تولد سیلها حاصل شده پس این امر بخوبی بحد ثبوت نه رسیده لیکن حسب امتحان این قدر ثابت ست که خونی که در محل ورم میباشد زیاده حار بود از خونی که از بدن در آنجا می آید و هم از خونی که از عضو متورم به بدن باز پس میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی حس زیاده محسوس میشود و مریض شکایت آن مینماید لیکن هرگاه بذریعه تهرمامیٹر امتحان کنند زیادتی آن موافق آنچه بمریض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در ... و ... حرارت در خارج جلد زیاده محسوس میشود امّا در تهرمامیٹر موافق آن ظاهر نمیگردد امّا تغیر در کار خاص عضو پس سبب آن است که قبل ورم در عضو متورم اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و ازان مواد در جسم میرسد پس بسبب آن ازین عضو کار خاص که قبل ورم در حال صحت صادر میشد بعد حصول ورم صادر نمیشود و تغیر در کار عضو بسه صورت میشود یکی آنکه از ضعیف شدن عضو از فعل خود قاصر شود دوم آنکه در فعل خاص آن تبدیل و تغیر واقع گردد چنانکه میوکس ممبرین چشم در حال صحت سیل میوکس پیدا میکند و در حال رمد و تورم خود سیل ریم و مده که آنرا پس گویند پیدا میکند پس از فعل خاص خود که تولید سیل میوکس ست باز میماند سوم آنکه چون قبل ورم اجتماع خون میشود و ازان غذا زیاده باین عضو میرسد ازین سبب مقدار آن زیاده میگردد و ازان هم فعل خاص آن صادر میشود مثلاً در تقرس عظام مفصل انگشت سر محل غلیظ میشود و گاهی در ورم عظام ساق این استخوان طویل میگردد و ازین زیاده شدن مقدار حرکت از محل چنانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم نمیشود و ایضاً باید دانست که هرگاه ورم حار در اعضای ظاهره حادث شود علامات خمسه که مخصوص بعضو متورم اند محسوس و ظاهر میباشند امّا هرگاه ورم در اعضای باطنه حادث

علامات وجع بسبب ورم

شود پس بجز دو علامت دیگر ظاهر نباشند یکی درد دوم نقصان در فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خفقان و سعال حادث شود و در
ورم گرده بول قلیل می آید یا بالمره پیدا نمیشود و در ورم قلب دوران خون سریع میباشد زیرا که دل بسبب ورم انقباض خود
در خود صبر نمیکند و متاذی میشود لهذا بزودی آنچه در ان از ریه میرسد و آنرا به بدن میفرستد و از خود دفع میکند و ازین سبب خلل
در اعتدال حرکت دوران خون راه می یابد و در ورم مثانه هم بول رشاشه بسبب زیادتی ورم جمع نمیشود و کارش این است
که بول را که از گرده قطره قطره میرسد میآید در خود جمع سازد بلکه چون از اجتماع آب در خود بسبب ورم متاذی میشود لهذا
بار بار چنانکه از گرده در ان میرسد همچنان بار بار از خود بسوی خارج دفع میکند اما علامات کانستی چوشنل یعنی آنچه بطور
تغیرات افعال طبیعیه بدن در ورم حاد یافته میشوند پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاده میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و
حرکت دل سریع میگردد و خشکی دهن و قبض شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل و کثیر الصبغ میباشد و حمی بحسب ورم بانفلامیشری
پیدا میشود و لیکن این علامات زیاده وقتی یافته میشوند که ورم کبیر بود یا در عضو رئیس یا شریف باشد اما اگر ورم قلیل بود و یا در
عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرؤسه و غیر نافع و موثر برای ... بدن باشد مثل قطعه کو حصه از جلد پس هرگاه ورم
درین عضو پیدا شود این علامات یافته نمیشوند و ازین ثابت شد که وجود این علامات در هر ورم حار ضرور نیست بخلاف
علامات مختصه بعضو متورم و ایضا هرگاه ورم بسبب غیر بدنی مثل ضربه و سقطه پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره کم یافته
میشوند اما هرگاه ورم حار بسبب بدنی پیدا شود مثل آنکه از زیادتی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره
کثیر و قوی موجود میشوند و چونکه علامات مذکوره بتفصیل در حمی انفلامیطری نوشته شده اند و آن درین ورم میباشد پس فهم که علامات
مذکوره اینجا بتفصیل ضرور نیست آنچه بطور تمثیل نوشته شده بنابر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان حمی مذکور را ببینند اما انکه
انجام ورم حار کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور رزولیوشن میشود و آن بفتح رای مهمله و ضم زای معجمه و
سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی رفع شدن است یعنی ورم زائل
میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خود می آید خواه خود رفع شود یا بعلاج زائل گردد و درین صورت اول درد و گرمی ورم
رفع میگردد و سرخی بعده ورم و زیادتی مقدار کم میشود بعده آنچه تغیر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود زائل میگردد و بعد ازان
آنچه علامات کانستی چوشنل بودند زائل میشوند و این حالت رزولیوشن هرگاه در بدن ضفدع یا خفاش بذریعه خرده بین دیده شود
معلوم میگردد که بیان اولا آنچه عروق صغار وقت اجتماع خون و ورم وسیع شده و در آنها خون کثیر آمده و منجمد شده بود منقبض شده
خون منجمد را از خود دفع میکنند و بعد از ان دفع خون فاسد منجمد خون صالح رقیق درین عروق داخل میشود و همراه این خون صالح
طبیعی آنچه پیشتر که وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود و نیز رقیق شده در عروق صغار داخل شده بذریعه خون صالح
ازین عضو دفع میشوند و قوت جاذبه این عروق قوی میگردد و بعد ازان جسم خرد سرخ و سفید و غیران خارج عروق
مجتمع بوده رقیق شده باز در عروق صغار که از انها برآمده بودند در انها داخل میشود و ایضا درین وقت غده های بدن هم

مین میشوند و این اجسام را که در خارج عروق مجتمع میباشند جذب میکنند پس ازین حرکات حالت موسومه به ریزولیوشن پیدا میشود و عضو بر حالت اصلی خود می آید انجام دوم آنست که حالت ریزولیوشن پیدا گردد و لیکن بالتمام نشود بلکه قدری ورم در عضو متورم کم شده در عضو دیگر ورم پیدا شود بطور انتقال این را بلغت انگریزی میٹا اسٹازیس بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون الف و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و کسر زای معجمه و سکون سین مهمله یعنی منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در نقرس و وجع مفاصل زیاده مشاهد میشود که ورم یک مفصل کم شده مفصل دیگر متورم میگردد و گاهی در سوزاک هم دیده میشود که چون ورم سوکس میمبرن مجری البول کم میشود فوراً ورم خصیه پیدا میگردد و گاهی ورم حاره دو صورت دیگر مولد ورم منتقل میشود یکی آنکه در عضو یکه هست در همان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای از جلد باشد فساد آن در همان جلد مؤثر شده ورم دران و در جاهای دیگر آن پیدا کند دوم آنکه ورم حار در عضوی پیدا شود و از فساد آن اعضای دیگر هم متورم شوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکه هرگاه در غشای خانه دار پیدا شود از آن در غشای ریشه دار و ازان بدیگر اعضا فساد آن مؤثر شده ورم پیدا کند چنانکه هرگاه ورم در زخم ریه در مرض سل قریب غشای پهلو باشد از فساد ورم ریه غشای پلورا اکثر متورم شده ذات الجنب پیدا میشود یا از ورم میوکس ممبرن چشم ملتحمه متورم میشود و میوکس ممبرن صحیح گردد و لیکن از ملتحمه طبقات دیگر متورم میشوند تا آنکه در جمله اجزای عین ورم و فساد پیدا میشود انجام سوم آنست که از ورم حار آب جدا شده در خریطه غشای آبدار ریخته مجتمع میشود زیرا که در ورم غشای آبدار فایبرن و جسم خرد سرخ و سفید کم میباشند ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریطه مجتمع میگردد چنانکه در ورم خصیه دیده میشود و گاهی این آب نه تنها در خریطه مذکور میماند زیرا که در غشای مذکور قوت جاذبه کم میباشد انجام چهارم آنست که عضو متورم باهم چسپیده میشود و این وقتی ست که آنچه آب از خون جدا شده ریخته باز در عروق صغار منجذب شود و فایبرن باقی مانده سیلها ازان متولد شوند و از سیلهای مذکوره ریشه ها حادث شده ازان مثل غشای خانه دار پیدا شده با هر دو توی غشای آبدار چسپیده بسبب آن هر دو توی آن باهم چسپیده یکذات شوند و این در ورم غشای آبدار پهلو که مسمی به پلورا ست در ذات الجنب دیده میشود و گاهی از علاج هم این انجام پیدا کرده میشود چنانکه در علاج هائی ڈروسیل یعنی اجتماع و سختی آب در خصیه علاج باین نحو میکنند که اول آب از خریطه بیضه بر می آرند بعده در منفذی که ازان آب برآورده بودند دوای مورم مثل برانڈی یا ٹنکچر ایوڈین می اندازند تا ورم قوی که دران فایبرن زیاده بود در خریطه غشای ریزد و ازان غشای مذکور بچسپد پیدا شود پس درین وقت بعد ورم آنچه دران آب خون و سفیده بیضه و جسم خرد سرخ و سفید میباشند در عروق صغار منجذب میشوند فایبرن باقی مانده ازان ریشه ها پیدا شده بتوسط این ریشه ها غشای مذکور بچسپد و بعد آن رفته رفته این عضو بمقدار طبیعی و اصلی خود می آید و گاهی ازین مواد که از ورم ریخته غشای خانه دار پیدا نمیشود چنانکه در ورم غشای پهلو غشای خانه دار پیدا شده باعث چسپیدن غشای پهلو میشود بلکه ازان اول غضروف پیدا میشود و دران شرائین و اورده و اعصاب جدیده حادث میشوند بعد غشا

ورم قوی آنست که دران فایبرن زیاده باشد

ریشه دار پیدا میکرد چنانکه وقت شکستن استخوان میشود و بعده در غشاهای ریشه دار مذکوره فاسفیت افلاکم از خون میرسد و از تکون
آن این جسم غضروفی و غشاهای تخت بطور استخوان میشود و انجام بهم آنست که از ورم حار ریم پیدا میشود و این وقتی ست که چیز
سوادی از خون در لحم ریخته در آن فایبرن کم وجسم خرد سرخ و سفید زیاده باشند و درین آب استعداد و لیاقت تولید
ریشه ها نباشد و در عروق صغار قوت جاذبه کم باشد بالجمله هرگاه بسبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عضو ورم حار در عضو
زیاده ماند ریم پیدا میشود اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لاکرسا گوئس ست یعنی آب خون ست که از خون
جدا شده در لحم ریخته و در آن آب خون و سفیده بیضه و فایبرن و سیل کیلهای و نقطهای سفید خرد میباشند که از آن با سیل ریم
پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آن جسمی ست رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کثیف نا شفاف که بر آن گاهی زردی قلیل
و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اکثر در آن لزوجت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از بو خالی میباشد و گاهی در آن
بوی عفن هم میباشد و این وقتی ست که ریم در استخوان یا دراسها پیدا میشود و ایضاً ریم از آب خالص همیشه ثقیل الوزن میباشد
لهذا هرگاه آن را در آب انداز ند در آن راسب میشود و هرگاه ریم را در ظرفی گرفته تا زمانی معتدبه وا رها ندازان دو جز پیدا میشود
یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفیده بیضه و اجزای الکلی که در اصل خون میباشند یعنی قدری نمک و قدری فاسفیت
که همراه آب خون در گوشت ریخته شده بود موجود میباشند اما هرگاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفیت افلاکم زیاده
میباشد زیرا که جزو در استخوان فاسفیت افلاکم زیاده میباشد و آنچه از آن ته نشین میشود در آب مذکور در آن فایبرن و سیل کیلی
و نقطهای سفید خرد که از آن سیل ریم پیدا شده بود و هم سیلهای ریم و هم نقطهای سفید که از مردن و فاسد شدن و
رقیق گشتن لحم عضو متورم همراه ریم می آیند موجود باشند ایضاً باید دانست که هرگاه از این ریم ته نشین شده را قدری یک انچه
بگیرند و آن یک انچه را بر دو هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه تقسیم کنند موافق یک حصه آن از سه هزار حصه مقدار
سیل ریم صغیر میباشد و هم این سیل ریم طبیعی در شکل مدور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و در جوف سیل مذکوره
یک یا نقطه کبیر که آن هم سیل ست و باقی نقاط صغیره میباشند و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شدند
بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بذریعه خورده بین در حسب ضفدع یا خفاش
بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که بسبب آن مثل حیوان حرکت میکند و از آن حرکت در آن صور مختلف
پیدا میشوند و هم در آن قوت جاذبه است که بسبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و بسبب آن
نقطهای متوسطه این سیلها کبیر میشوند و از آن نقاط دیگر پیدا میشوند و هم دیوار سیلهای کبیر را از هم نقاط کشیده اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط
در جرم سیل صرف میشوند و بدین اسباب نقطه متوسطه هم سیل میشود و از آن سیلهای دیگر پیدا میشوند و همین طور روز بروز ریم
زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی ست که آن را بلغت انگریزی پیلشی بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی و لام و کسر تای مثلثه
و سکون یای تحتانی یعنی ریم میگویند و گاهی لاڈبل بفتح لام و سکون الف و فتح دال مهمله هندی و بای موحده و سکون

لام یعنی لالق سیج هم نامند اما در ریم غیر طبیعی پس سیلان آن مدور شبیه باشد بلکه به اشکال مختلفه بود و هم مقدار سیلان ریم غیر طبیعی از طبیعی
صغیر میباشد زیرا که دران کمزوری زیاده بود و ریم غیر طبیعی را باعتبارات مفصله ذیل باقسام مختلفه منقسم نموده اند چنانچه هرگاه بادنی حرکت منتشر
آنرا سینی اس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف و سکون سین مهمله یعنی ریم چرک
بخون مینامند و هرگاه رقیق القوام و گرم باشد آنرا ایکرس بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله یعنی
رقیق و مائی نامند و هرگاه غلیظ القوام مثل روغن باشد آنرا کردی بفتح کاف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی یعنی روغن آمیخته آب نامند و هرگاه منجمد مثل پنیر تازه باشد آنرا چیزی بکسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی یعنی پنیر نامند و چون بنسبت پنیر هم زیاده غلیظ و خشک باشد و مائیت آن در خون جذب شده
شده باشد آنرا لارڈیسیس بفتح لام و سکون الف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله هندی و سکون یای مثناة تحتانی و
کسر شین معجمه و سکون سین مهمله یعنی مشابه بشحم خنزیر نامند و هرگاه مده بالغم مختلط بود آنرا میوکوپس بکسر میم و ضم یای مثناة تحتانی
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی مختلط به بلغم نامند و هرگاه با آب غشائی بدن
ریم هم پیدا شود و با آب مذکور مختلط گردد آنرا سیروپس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح
بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی ریم مختلط با آب مینامند و در بعضی از اقسام مده غیر طبیعی مثل ریم قرحه مجری بول
خصوصیت در ذات و زهر خاص میباشد اگرچه بظاهر این مده مشابه به ریم طبیعی باشد و آن اینست که هرگاه بر جلد بدن زخم
پیدا کرده ریم سوزاک را بران نهند یا در چشم رسانند فوراً ورم حار پیدا میکند بخلاف مده طبیعی که از ان باین نحو در عضو دیگر ورم
پیدا نمیشود و ایضاً باید دانست که از حرکتی که مده در بدن پیدا میشود آنرا بلغت انگریزی سپ پیوریشن بفتح سین مهمله
و سکون بای موحده فارسی و کسر بای موحده فارسی دیگر و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی حرکت ساختن ریم مینامند و آن اینست که آنچه مواد از خون در لحم رسیده از ان
نقطه اسفید کیلوی جسم سفید خرد ... سیلهای مده میشوند و چون مده پیدا شود پس اگر ورم در اعضای ظاهره و قریب جلد است
از خود ریم جاری میشود چنانکه در ریدکه ورم میوکس ممبرین چشم است خود بخود که مده است از چشم جاری میشود اما هرگاه ورم در اعضا
باطنه مثل غشای خانه دار که زیر جلد است یا در لحم حجاب عضلی شده ریم در ان افتد از ان دمل پیدا شود و دران شده
که ورم مثلاً در غشای خانه دار پیدا شود و خون در هر ورم جای که اجتماع خون بود دران جا بحاصل شدنا در وسط و دران
بند میشود لهذا در وسط این ورم غشای خانه دار هم جای که در وسط آن حرکت خون بند شده آنجا رفته بای لحم مذکور میمیرد
و از ان ریشه های مرده بعمل ریم پیدا شده روز بروز ریم زیاده میگردد و درین وقت طبیعت باذن الله تعالی بحفظ اینکه این
در بدن منتشر شده دیگر اعضا را فاسد نماید ... و بر دور این ورم فایبرین را از خون تراوش کند و ورم سختی پیدا میکند تا آن
انتشار ریم را منع کند و هم غشای گرد این ریم پیدا میشود و دران ریم محبوس و مختبس میگردد و از انتشار خود در جای دیگر باز ماند

لیکن هر قدر که ریم بتمادی ایام زیاده پیدا میشود غشا و عضو متورم بران تنگ میشود و از ضیق تحمل میخواهد که از انجا بیرون رود
لیکن چون زیر آن استخوان دگرد آن ورم صلب ست پس از منع آنها بجانب تحت که استخوانی ست یا در عرض جسد که
بهر جانب آن سختی ورم مانع قوی ست میسر نمیشود و میخواهد که از هر جانب که مانع قلیل باشد از ان سو بر وزنماید و چونکه جلد
عضو لین ست و منع آن قلیل ست لهذا بسوی جلد میل میکند و رفته رفته غشای آنهم رقیق میشود تا اینکه تحت
جلد میرسد و سفیدی آن محسوس گردد پس جلد را شگافته بیرون می آید و جاری میشود و لیکن هرگاه ورم در عضویکه
زیر غشای ریشه دارست پیدا شود درین وقت چونکه غشای مذکور از سختی خود آنرا از میلان بسوی جلد مانع میشود
لهذا این قسم دمل زیر غشا ی لیفیه ... منبسط میگردد و مادام که دران زخم از خارج پیدا نکنند سر دمل پیدا نشود و ریم
خارج و جاری نمیگردد و این قسم خراج و دمل اکثر در فخذ میشود و آنرا اخراج سرنگون میگویند بالجمله مده هرگاه از
غشای خود خارج گردد و خریطه آن خالی از ریم شود طبیعت میخواهد که زخم مندمل گردد و درین وقت عروق صغار که درین غشا از
ماده صالح را از خون درین فضای خالی میریزانند تا بسبب آن این خریطه باهم شده بچسپد و ازین اندمال زخم دمل
صحت عضو متورم حاصل میشود و گاهی عروق مذکوره آب میریزانند لیکن بسبب کمزوری وضعف در غشا لیاقت
تولید ریشه نبود که بسبب آن خریطه غشای دمل بچسپد درین وقت آب خون که از عروق صغار در خریطه ریم ریخته
بطور ریم از زخم دمل جاری میماند و بسبب جریان آن زخم مندمل نمیشود و این ناصور ست که بعد زخم پیدا میشود
و این قسم ناصور که گفته شده از کمزوری لحم یا کمزوری خون پیدا میشود و گاهی جسم غریب مثل قطعه استخوان که در زخم می آید از ان در زخم در دمل پیدا میشود
و بسبب آن مندمل نگردد بلکه همیشه از آن ریم جاری میماند و مادام که این قطعه استخوان را از اندرون زخم بیرون نیارند زخم مندمل
نمیشود و گاهی استخوان آن زیر دمل نمیباشد بلکه زیر خریطه دمل استخوان میمیرد و مثل ریگ ورمل میگردد پس از اذیت آنهم ریم
همیشه در دمل پیدا شده جاری ماند و ایضاً گاهی دمل بسوی معا منفجر میشود درین وقت بعد خارج شدن ریم از ان در دهن از
که اندرون دیوار معا شده بود وقت تبرز ثفل و براز هم می آید و بسبب آن همیشه طبیعت برای اخراج وغسل این جسم غریب
آب وریم پیدا میکند و بسبب آن زخم معا مندمل نمیگردد و ناصور پیدا میشود و گاهی دمل در راه بول پیدا میگردد
و بسوی خارج منفجر میشود پس همیشه از دهن زخم آن بول جاری میماند و زخم آن مندمل نمیشود و ناصور پیدا میگردد
و هرگاه یک دهن دمل باشد آنرا سینس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون سین مهمله
بمعنی راه واحد که قدری منحنی بود نامند و اگر دهان دمل کثیر و متعدد باشند آنرا فش چلا بکسر فا و سکون شین معجمه
و ضم جیم فارسی و فتح لام و سکون الف بمعنی راه تنگ مینامند زیراکه دهن های متعدد و صغیر و ضیق پیدا شوند و گاهی
اطلاق یکی بر دیگری هم کرده میشود اما اسباب معینه بر تولد ریم پس کثیر اند اول آنکه هرگاه ورم قوی بود و تادیر یا ند از ان
ریم پیدا میشود زیرا که درین حالت غذا بلحم نمیرسد یا قلیل میرسد ازین سبب ضعیف میگردد دوم آنکه هرگاه خون کمزور

گردد یعنی رقیق شود یا سرخی آن کم و سفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خود سفید زیاده شود یا فساد و خرابی در خون
باشد چنانکه در پائیمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون میباشد هم ریم پیدا میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون زخم برسد
آنزمان هم ریم پیدا میشود زیراکه بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفید کیلاهی سیل ریم پیدا میکند لهذا مستر لستر صاحب بهادر
که موجد استعمال کاربالک ایسڈ بر جروح اند امتحان فرموده اندکه در هوا حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها
در زخم فساد پیدا شده ریم متولد میشود و اگر هوا در زخم نرسد یا پارچه ترکرده با کاربولک ایسڈ بر زخم باشد که بسبب آن
هوا از حیوانات صاف شده در زخم رسد ریم پیدا نمیشود چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص معین بر تولد ریم میباشد
مثلاً در ورم غشای خانه‌دار ریم زیاده و در ورم غشای آبدار ریم کم پیدا میشود و ایضاً در ورم غشای ریشه‌دار فایبرن
زیاده و کرپسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه‌دار فایبرن کم و کرپسکل به نسبت ورم غشای ریشه‌دار زیاده میباشد
و در ورم میوکس میمبرن کرپسکل بسیار زیاده و فایبرن کمتر میباشد ازین سبب در ان ریم زیاده پیدا شده خود جاری میشود
و بنا برین قاعده می بایست که در ورم میوکس میمبرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فایبرن که ماده تولد غشاست
کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد و خرابی خون یا کمزوری خون در ورم میوکس میمبرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در
کروپ و دفتهریا دیده شده و همچنین از خرابی خون در ورم غشای آبدار مثل پلورا هم ریم گاهی پیدا میشود پنجم آنکه
بسبب استعداد ورم خاص هم ریم پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریم زیاده است و همچنین در [illegible]
ریم یعنی رمص در چشم زیاده پیدا میشود و متعدی میگردد اما اینکه در چند مدت ریم در ورم حار پیدا میشود پس باید دانست
که اکثر چون ورم حار قوی تا سه روز ماند در ان تولد ریم شروع میشود و اگر ورم حار زیاده قوی نباشد مدتها در ان ریم
پیدا نمی شود اما اینکه بعد انفجار دمل ریم تا چند مدت جاری میماند پس هرگاه اگر دمل پیدا شود و لایق صحت و اندمال
باشد بعد انفجار موافق مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصور شود مدتها جاری میماند همچنین اگر ورم در کدام غده شود
و مجتمع شده دمل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا دمل پستان مرضع که آنهم ورم غده های ثدی است پس
در ین دمامیل هم ریم مدتها جاری می ماند و گاه گاه دیده میشود که هر لحم که معتاد بتولید ریم شود ریم زیاده پیدا میکند چنانکه در
برنکائیٹس کرانک یعنی سرفه مزمن که از ورم مجاری شش پیدا میگردد همراه بلغم ریم هم مدتها پیدا میشود اما علامات تولد ریم پس
اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی لوکل یعنی علامات مختصه بعضو یکه در ان ریم پیدا میشود دوم کانسٹی ٹیوشنل
یعنی علاماتیکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس هرانکه در ورم میوکس میمبرن کدام علامت
پیدا شدن ریم نمیباشد جز اینکه همراه بلغم ریم می آید اما هرگاه ورم در لحم یا در غدد باشد پس وقت پیدا شدن ریم ضربان
عضو زیاده پیدا میگردد و مقدار ورم هم زیاد میشود و تمدد بر جلد بدن زیاده محسوس میگردد و چون بر ورم سر انگشتان نهاده غمز و
تحریک کنند در داخل ورم حرکت ریم مثل حرکت جسم رطب سیال محسوس میشود چنانکه آب در مشک از غمز و تحریک حرکت میکند

بیان ورمهای که ریم در آنها [illegible]

علامات تولد ریم

یعنی تموج دران رگ میشود و بیشتر بر ظاهر جلد چنان دیده شود که گویا سرش محلول آب را بران طلا کرده اند من بعد چون ریم پیدا
شود بر مباده خشکی ظاهر میگردد و گاهی بجز ورم و حرکت ریم در باطن دیگر علامت هیچ نبود اما علامات عام پس اگر ورم
قلیل بود ریم کم پیدا میشود که با هم علامت از علامات عامه یافته نمیشود خصوصاً اگر ریم بفور تولد جاری ماند چنانکه در ورم میشود
میشود اما اگر ریم زیاده پیدا شود و در ورم مجتمع ماند چنانکه در دبیله کبد میباشد پس درین وقت حمی موسوم بانفلام ... کم
میگردد و بار بار بر بدن سردی و گرمی محسوس شود و گاهی لرزه بشدت می آید و هکتک فیور یعنی تپ دق که بسبب افتادن
ریم میشود پیدا میگردد خصوصاً هرگاه ریم زیاده جاری شود مثل اینکه دبیله کبد بجانب ریه منفجر شود یا بجانب جلد ...
لیکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تپ دق ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال و غیر اطفال
هم حالت موسوم به مَرازمَز بفتح میم و رای مهمله و سکون الف و زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی که آن خشکی و لاغری
بدن است عوض هکتک فیور پیدا میشود و چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر یا در عضوی دیگر جسم موسوم به
آرملائیڈی جنریشن بفتح الف و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی مخفف و سکون دال هندی
و کسر دال هندی دیگر و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و نون و سکون رای مهمله و فتح الف و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی جسم مشابه مطبوخ برنج بالنشاستج محلول باب که آن ناقص و خراب ست بهم رسید و از ریختن
آن عضو که دران ریخته ضعیف و از کار خاص خود قاصر یا عاجز میشود چنانکه از ریختن جوهر کلی در ریه کار ریه خراب میشود و ازین
سبب مریض هلاک میگردد و ایضاً باید دانست که چون مده در ورم حار پیدا شود انجامش بدو امر منتهی میشود یکی آنکه بعد پیدا شدن
باز در عروق صغار جذب شده در خون داخل شود و این وقتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم باقی
نماند و بعد آن مقدار عضو رفته رفته قلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود دوم آنکه مقدار ریم رفته رفته
زیاده شود و آنچه لحم بالای محل تولد آنست بتدریج شق شده ریم تا جلد رسد و از غمز و ضغطه ریم جلد منفجر شود و از آن
مده جاری گردد و بتدریج بالتمام رفع گردد و بعد اندفاع آن زخم دمل باقی ماند و آن زخم به السر بفتح الف و سکون لام
و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله در لغت انگریزی نام کرده میشود و تهم باید دانست که انجام ششم القبل مبتنی آنست
که حالت موسومه به السریشن بفتح الف و سکون لام و فتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون نون پیدا میشود و آن حرکتی ست که بسبب آن السر پیدا میشود و انهم بر چند قسم ست یکی آنکه بعد پیدا شدن
ورم حار و متولد شدن ریم دران جلد یا میوکس ممبرن که دران ورم شده بود از نه یافتن غذای خود میمیرد
و رسیده ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن که زخم باقی ماند به السریشن موسوم میشود چنانکه در دمامیل اکثر این
حالت یافته میشود که بعد منفجر شدن و تمام سیلان مده آنچه زخم باقی میماند بان موسوم میگردد دوم آنکه بعد پیدا شدن
ورم قدری مواد از خون در لحم میریزد و بعد ریختن بعض آن انصباب ... میشود ... دوم آنچه عروق

بیان کیفیت حدوث حالت موسومه به مرازمز در اطفال و غیر اطفال و غیره

صغار را اندر انها قوت جاذبه قوی میگردد که بسبب آن عروق مذکوره این مواد را در خود جذب میکنند پس جائیکه عروق مذکوره
این مواد را جذب کرده اند از آنجا میوکس ممبرن یا جابجا حل میشود و بسبب جدا شدن از اطراف خود غذا بآن نمیرسد
پس مرده شده همراه ریم جدا میگردد و درین وقت همراه جلد ریم و گوشت مرده هر دو جدا میشوند و زخم پیدا گردد قسم سوم
آنکه از آبله پر ریم یا از آبله پر آب بعد جاری و خارج شدن ریم یا آب جلد بالای آبله دفع شده زخم پیدا گردد و باقی ماند
مسمی به السر میشود چهارم آنکه بعد ریختن چوبرکل در جلد یا در میوکس ممبرن زخم پیدا میشود زیرا که پس از ریختن جسم مذکور
غذا بمیوکس ممبرن نمیرسد چه این جسم غریب بسبب کثرت خود عروق صغار را از جریان خون در انها مانع میشود و بعد آن
جائیکه ریخته است گرد آن ورم پیدا میگردد و از خون مواد در آنجا میریزد که آن چوبرکل را مثل ریم رقیق میسازد پس میوکس ممبرن
منفجر شده آهسته آهسته از ان این جسم غریب برمی آید و بعد آن زخم باقی میماند و بدانکه هرگاه کدام عضو کمزور باشد خواه از
کمزوری خون چه درین وقت فایبرن کم و کریسکل زیاده پیدا میشود و آن ماده لدر ریم ست یا کمزوری آن بسبب کم آمدن
قوت عصبیه بود چنانکه در فالج و جذام میباشد زیرا که درین وقت قوت جاذبه غذا درین عضو کم باشد از بهر سبب داخل شدن
خون دران و خارج شدن خون از ان کمتر میشود ازین سبب طبیعت بعد انفجار دبیله بمحل زخم غشای خانه دار جدید را که از
ریشه های فایبرن پیدا میکرد و از ان انگور میشود و پیدا میکند ازین جهت السر دران زیاده باقی ماند یا کمزوری خاص درین عضو
یا در اجزای آن باشد در این وقت هم بادنی سبب دران ورم حار پیدا شده زخم حادث میشود چنانکه در صاحبان سکروفی
یا مستعد خنازیر و هم در صاحب جذام اکثر این حال دیده میشود که بادنی سبب انها زخم پیدا شود و چون زخم پیدا شود مدتها باقی میماند
بالجمله چون حالت السریشن بعد زخم پیدا شود منتهی به دو امر میشود اول گران یولیشن بکسر کاف فارسی و فتح رای مهمله و سکون
الف و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون
که آن بلغت انگریزی بمعنی پیدا شدن نقطه خورد بمحل زخم ست و فی الحقیقت آن سبب پیدا شدن انگور زخم ست دوم
سکاتریزیشن ست و آن بکسر سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و فتح تای مثناة فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی مندمل شدن زخم یا پیدا شدن
جلد بالای زخم ست اما بیان کیفیت حدوث گران یولیشن یعنی انگور زخم و انجام آن پس بدانکه هرگاه ورم
بعد منفجر شدن دبل و جاری گشتن ریم کم شود و بر کناره آن جائیکه ضمادات یو ولیست ظاهر شود و زخم صاف
گردد درین وقت بر زخم رطوبتی سفید مثل صمغ محلول بآب اول ظاهر میشود و فی الواقع رطوبت مذکوره فایبرن میباشد
که از خون صالح میریزد پس دران ریشه ها پیدا میشوند بعضی در طول بعضی در عرض و بعضی مورب که از ان خانه ها حادث
میشوند بعده درین خانهای ریشه های مذکوره ریشه های عروق صغار که بر کناره های ورم یا زیر محل ورم
در اعضای دیگر پیوند رسته می آیند و در آنها خون جاری میشود پس ازین عروق جدیده باز مواد درینجا میریزد

و از کمزوری مغز ست که از کمزوری خون پیدا شود و دران ... یعنی دران اگر خون جاری شود و همیشه قرار ورم و درد در عضو بتادوران پیدا شد و اگر ... ... صاحب آن ... زخم پیدا شده و ریم افتد و مدتها زخم باقی ماند فقط ۱۲ ... عفی عنه

چنانکه وقت حدوث انفلمیشن بار اول بر زخم بود اما درین مواد فائبرن کم و کرپسکل سفید و نقطه های گیلوبی سفید زیاده پیدا شده است بعده
ازین مواد دو قسم قوی پیدا میشوند قوی ازان که خارجی است و ملاقی بهوا میباشد آن ریم میشود و قوی داخلی آن لحم میگردد و همچنین
بار بار ازین عروق و آنچه در لحم عروق پیدا میشوند از آنها مواد میریزد و قوی ها پیدا میشوند قوی ریمی و قوی لحمی و قوی ریمی بر قوی ریمی
اول و قوی لحمی بر قوی لحمی سابق متصل میشود تا اینکه قوی های کثیره پیدا شده لحم زیاده میشود و زخم را پر میکند و آنچه قوی
ریمی است در ان روز بروز سختی و خشکی می آید اما این خشکریشه قدری از جلد برآمده پیدا شده و کناره های آن متصل بهموار
با جلد پیدا باشند و در انها ارتفاع نبود تا اینجا این حالت را گرانیولیشن نامند بعد از کناره زخم سهل بجلد پیدا میشود
پس از کناره زخم جلد روئیده و زیر خشکریشه بر زخم می آید و آنرا می پوشد و از کشیدن و منقبض شدن جلد روز بروز
زخم صغیر میشود پس هرگاه بالتمام جلد بر زخم آید آنرا ساتر شود این قوی ریمی که خشکریشه است ساقط میشود و این پیدا شدن
جلد را بر زخم بعد پر شدن زخم سکاتری زیشن نامند و فی الواقع این دو انجام حالت السریشن یکی پر شدن زخم از گوشت
و دیگر پیدا شدن جلد بالای زخم است فقط و انجام هفتم انفلمیشن یعنی ورم حار آنست که مارتفی کیشن بفتح میم و سکون
الف و رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
شین معجمه و سکون نون یعنی مردن گوشت یا عضو متورم پیدا شود و آنرا بزبان یونانی گینگرین بفتح کاف فارسی و سکون
یای تحتانی مثناة و نون و کسر کاف فارسی ثانی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی گزنده هم نامند و فی الواقع
گینگرین در لغت نشان یعنی زنگ و مورچه است که بالای آهن می آید و بسبب آن در جسم آهن نقب و نقصان پیدا میشود
و تسمیه لحم مرده باین اسم بنا بر آنست که چون گوشت مرده شود بر کناره آن آثار گزیدن پیدا میشود که بسبب آن این حصه
از گوشت صالح جدا میشود پس بادنی مشابهت آنرا بگینگرین موسوم ساختند و هرگاه قطعه از لحم که محسوس بحس بصر باشد
بمیرد باسم مارتفی کیشن موسوم میشود چنانکه هرگاه نقاط خرد لحم که بحس بصر محسوس نباشند بلکه بذریعه خورده بین دیده شوند
بمیرند باسم السریشن نام کرده میشوند و چون قطعه لحم مرده از زخم لحم زنده جدا شود آنرا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و
سکون فا در لغت انگریزی یعنی جدا شده و علیحده مینامند زیرا که این گوشت مرده از لحم زنده جدا میشود و هرگاه قطعه از
استخوان بمیرد و از استخوان زنده جدا شده در عظم باند و در ان حرکت کند آنرا سی کوئیسٹرم بکسر سین مهمله و سکون یای
تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و رای مهمله و سکون میم یعنی
چیزی که در خانه خود علیحده کرده داشته شود مینامند زیرا که این قطعه مرده استخوان هم از استخوان زنده جدا شده در ان
میماند السبب سبب آن هرگاه ورم حار شدید و قوی و کثیر باشد از ان ماده کثیر در عضو متورم ریزد و بسبب آن
دوران خون در اجزای این عضو بند شود و غذا بلحم عضو متورم نرسد مرده میشود و گاهی بسبب زیادتی کمزوری نیز
هرگاه از رسیدن صدمه قوی ضربه یا سقطه یا آن کمزوری حاصل شده باشد چنانکه هرگاه کسی را صدمه گردون ...

هیر سد از آن عضو مانند کوفته و شکسته گردد بسیار ضعیف میشود یا از کمزوری عصب و رسیدن زخم که از گزیدن حیوان شود
مثل شیر و سگ شکاری زخمی شده باشد عضو ضعیف و کمزور میشود و درین وقت هر چند ورم حار زیاده شدید است اما
ورم قلیل هم درین حالت کار ورم کثیر میکند و از آن لحم می میرد و گاهی بسبب فساد و خرابی خون هم از آنکه پیشتر
حادث میشود چنانکه هرگاه در ذیابیطس گنگرین پیدا میشود در آن اکثر لحم می میرد العلامات هرگاه از آنکه پیشتر
یعنی موت لحم شروع میشود اول در رنگ عضو تغیر پیدا میشود مثلاً جائیکه لحم مرده میشود آنجا بر گوشت سیاهی دیده شود
و چون بحس لمس ادراک کنند گوشت مرده به نسبت گوشت زنده سرد می باشد و ایضاً از گوشت بوی عفن می آید
و رائحه عفونت آن خاص است که اهل تجربه آنرا میدانند و چون موت لحم از وسط آن شروع شده روز بروز زیاده
گشته قریب کناره های ورم میرسد آنجا از زیادتی شروع میگردد و از حد ورم زائد میشود چه بر دور آن جائیکه
کناره های ورم اند تقدیری بطور خط سرخ پیدا میشود و این خط چون دائره گرد این ورم می آید و این دائره
با حد سرخ که گرد ورم دیده میشود و ورم حار قلیل جدید است که از سر نو بر کناره لحم فاسد پیدا میشود من بعد
از این ورم حار جدید مواد در آنجا میریزد و از آن ریم تازه پیدا میشود و این ریم تازه کناره های گوشت مرده را
رقیق ساخته ریم گردانیده با خون آمیزد و هرگاه کناره های گوشت مرده ریم گشته از گوشت مرده علیحده میشوند لحم میت
بسبب عدم اتصال خود از گوشت زنده از عضو متورم جدا میگردد و درین وقت آنرا سلف میگویند و چون
گوشت مرده جدا شود درین وقت بر کناره های آن السرشین پیدا میشود و چون گوشت مرده را از جائیکه
آن زنده بریده آن السر باقی میماند بعده در آن رطوبت سفیده که فایبرین است میریزد و از آن رشته ها پیدا شده غشای
خانه دار حادث میشود و در آن عروق صغار از اطراف و هم و از زیرین می آیند و از انها مواد ریخته توی لحمی توی زخم
پیدا شده از توی لحمی زخم پر میشود که آن گرانیولیشن است و بعده جلد از کناره های زخم روئیده بالای زخم می آید که
آن سکاتریزیشن است و چون زخم پر شده بالای آن جلد پیدا شود و خشکریشه ساقط گردد صحت میشود و ورم برطرف
گردد و این علامات لحم مرده که نوشته شدند علامات مختص بعضو متورم که در آن لحم میمیرد بودند اما آنچه وقت مردن لحم
علامات عامه در بدن یافته میشوند از آنجمله ازدیاد حرارت است در بدن پس اگر مریض بسیار قوی باشد گاهی حمی
موسوم به انفلاماتری فیور با علامات خود که مذکور شدند وقت مرده شدن گوشت عارض میشود و اکثر آنست
که ثائیفائیڈ فیور حمی با علامات و اعراض خود که در ضمن آن مذکور شدند همراه مردن گوشت پیدا میشود اگر مریض ضعیف
باشد درین وقت همیشه ثائیفائیڈ فیور با علامات خود موجود میباشد فتذکر و ایضاً باید دانست که ورم حار که
آنرا انفلمیشن میگویند بر سه قسم میباشد و هر قسم آن بزبان انگریزی نامی علیحده میدارد قسم اول آنست که
در شخص قوی الدم صحیح ورم حار در عضوی پیدا شود پس درین جا مواد صالح مثل فایبرین و کارپسکل از خون انتشار

پر دور ورم جمع میشود و ازان گرد ورم سختی پیدا میگردد و درین سختی زیاده شدن ورم محسوس گشته از حد صلب متجاوز میشود
واین را فلگ‌ماسه‌من بفتح فا و کسر لام و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون نون یعنی فلغمونی نامند واین ورم حار اکثر خارج
و داخل پیدا میشود واین ورم اکثر در غشای خانه دار میباشد ازین جهت ریم دران پیدا میشود قسم دوم آنکه ورم حار
بشخصی عارض شود که خون آن کمزور و خراب باشد و ازان مواد صالح در لحم نه ریزد که بسبب آن حد گرد ورم پیدا شود
پس این ورم روز بروز منتشر و متصاعد و منبسط میگردد چنانکه در اری سپلس میشود و آنرا ڈفیوس انفل میشن بکسر دال مهمله
و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و سین مهمله یعنی ورم منبسط نامند یا اری سپلس بکسر الف و سکون رای
مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و فتح لام وثای مهمله
و سکون سین مهمله گویند و مراد آنهم قریب اول است قسم سوم آنکه ورم حار بسبب خاص که در خون باشد پیدا شود
چنانکه در نقرس بسبب بودن زهر نقرس در خون ورم پیدا میشود یا در اوجاع مفاصل بسبب بودن زهر اوجاع
یعنی وجع مفاصل در خون ورم در مفاصل بدن میشود یا در آتشک بسبب بودن زهر آتشک در خون اورام در
اعضا پیدا میشوند واین را اسپیسفک انفل میشن بکسر الف و سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله
ثانی و فا و سکون کاف یعنی ورم حار بسبب خاص نامند و اکثر این ورم هم منبسط و غیر محدود میباشد و بطور فلغمونی
کم حادث میشود زیرا که اثر آن بر جلد و غشای ریشه دار و استخوان با جمله در عضوی که ریشه‌های غشای ریشه دار یا غشای ریشه دار
زیاده است مثل طبقه شحم یا رباطه و استخوان وغیره زیاده میباشد و بر غشای خانه دار کمتر مؤثر میشود و ازین
سبب در این اورام ریم کمی افتد مگر وقتیکه از جلد یا از اعضای مذکوره دیگر ورم در غشای خانه دار رسیده فلغمونی
پیدا گردد درین وقت البته دران ریم حادث میشود العلاج علاج بطور کلی ورم حار نوشته میشود و آن در
چند قواعد منحصر است اول آنکه تفحص سبب ورم کرده مادام که سبب یافته شود و لایق دفع باشد آنرا دفع نمایند دوم
آنکه مریض و عضو متورم را ایسی هیئتی دارند که بران هیئت مریض و عضو متورم هردو بآرام تمام باشند و متاذی نشوند
سوم آنکه هرگاه در ورم حار حرکت قلب سریع و قوی باشد درین وقت حرکت دل را بطی و ضعیف سازند و هرگاه حرکت
قلب در ورم سریع و ضعیف بود بتقویت قلب کوشش نمایند چهارم آنکه در ورم حار تدبیر کم کردن اجتماع خون از عضو
متورم نمایند پنجم آنکه تدبیری سازند که دیگر مواد از خون در محل متورم نه ریزد و آنچه از عروق برآمده در لحم ریخته است
باز در عروق صغار پس رود و اگر لایق باز پس رفتن در عروق نباشد مثل ریم غلیظ القوام آنرا از عضو متورم بیرون زنند
و اخراجش نمایند ششم تدبیر تقویت عضو متورم نمایند تا آنچه دران ضعف از کثرت دمی عروق و دیگر اجزای عضو مذکور حاصل شده
دفع گردد و دران قوت آید تا عضو مذکور بر حال صحت اصلی خود عود کند هفتم آنکه آنچه انجام ورم حار از انجامات هفتگانه
آن که نوشته شده پیدا شود و لایق تدارک باشد مثل پیدا شدن زخم یا افتادن ریم یا مردن لحم وغیره تدبیر ازاله آن

فرمایند تا صحت حاصل شود **فتنکا کرمٔ** آما قانون اول که رفع سبب است پس شناسش آنست که اگر از خلیدن خار یا سوزن وغیره ورم حار پیدا شده باشد و آن در عضو متورم موجود باشد اخراجش نمایند که از اخراج صحت میشود همچنین اگر گاه بسبب سنگ مثانه ورسوکس میبرن مثانه ورم پیدا شده باشد باخراج حجر مثانه ورم آن زائل میشود و آما قانون دوم که راحت رسانی بیمار و عضو متورم است پس سببش آنست که چون از حرکت این عضلات و دوران خون سریع و قوی میشود لهذا ضرورست که مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند خصوصا در مکانی که تاریک بود یعنی روشنی در آن کم باشد و آواز شور و غوغا آنجا کم رسد و معتدل که هوادار بود چه درین مکان آرام هرگونه حاصل میشود همچنین عضو متورم را هم آرام رسانیدن ضرورست خواه عضو متورم از اعضای ظاهره باشد یا از اعضای باطنه بود و مراد از آرام رسانی عضو اینست که کار خاص آن از آن کم گیرند یا نگیرند پس اگر ورم در پا بود از آن قیام و قعود ترک کرده در از شده قدری پای متورم را از بدن بلند دارند همچنین اگر در دست بود کار آن که گرفتن و برداشتن اشیا یا نوشتن یا خیاطت وغیره است ترک کرده پارچه در گلو انداخته بالای آن دست متورم را بنحوی دارند که سرهای انامل بسوی فوق باشند یا بر سینه نهاده بر بندند تا خون از دست و پا بزودی در بدن رود و از بدن بسوی آن بدشواری آید و اگر در اعضای باطنه مثل جگر و امعا و معده و گرده ورم حار باشد از ان هم کار خاص آنها کم گیرند باین نحو که اگر ورم حار در جگر بود آنچه باعث زیادتی صدور فعل آن باشد کم دهند مثل اینکه غذای قلیل خورانند و یا آنچه که دران برای هضم ضرورت صفرا نیست مثل مطبوخ برنج یا ارا روٹ بخورانند و هم دوای که زیاده صفرا پیدا میکند مثل کیلومل و رو بربو و جلیپ و کالنسیکم که انها مولد صفرا اند آنها را نه دهند و نائٹرائیک و ٹیاس نٹراس را بآب ساده حل کرده نوشانند تا خون را در جگر جمع شدن نه دهند و از ایجاد رجوع خون بسوی جگر کم رسانند و نوشانیدن این دوا در ورم حار جگر بسیار مفیدست و چون در امعا ورم حار پیدا شود برای بند کردن حرکت امعا افیون خورانند و غذا کم دهند و آنچه در معده زیاده هضم شود و از ان فضول و براز کم پیدا شود خورانند مثل شیر و آب و اگر ورم حار در ریه یعنی شش باشد دوای دهند که از ان خون در بدن کم پیدا شود یا از بدن خارج کم گردد و این قسم ادویه مسهلات اند که اخراج مائیت میکنند مثل میگنشیا سلفاس وغیره که مخرج آب اند تا خون در ریه کم رود و از ان کار ریه کم صادر شود و اگر در گرده ورم حار باشد ادویه مدره مطلقاً قرین مریض نیارند و نوشانیدن آنها حرام دانند و کار گرده را از اعضای دیگر گیرند تا خون صاف شود و گرده را آرام رسد و این کار از نوشانیدن مسهلات و معرقات حاصل میشود که بسبب اسهال و تعریق بول یا خارج میشود و خون صاف ماند و حاجت بسوی گرفتن کار از گرده در بدن باقی نماند پس گرده را آرام میرسد پس اگر مریض متورم را خواب نیاید و از ان اذیت باشد دوای منوم مثل افیون و هائی ڈریٹ کلورل نوشانیده آرام رسانند تا خواب آید **فتنکا کرمٔ** آما تعمیل قانون ثالث که کم کردن حرکت قلب است و قتیکه حرکات آن سریع و قوی باشد یا تقویت قلب و قتیکه حرکت آن بطی و ضعیف بود پس طریقش اینست که

هرگاه حرکت قلب در ورم حار سریع و قوی باشد ثارتر ایمتک بمقدار مناسب بنوشانند خصوصا با ادویه مسهله که از قسم کهار باشند
مثل میگنیشیا سلفاس چه ازین ترکیب دو فائده حاصل میشود یکی آنکه ثارتر ایمتک بسبب ضعیف کردن حرکت قلب مفید میشود
چه از ان جوش خون در بدن و محل ورم کم میرسد دوم آنکه از نوشانیدن دوای مسهل معلوم خون در بدن کم میشود و تخصیص دوای مسهل
کهاری که ذکر کرده شد بجهت آنست که از دوای کهاری فایبرن که در خون است یا از خون در عضو متورم ریخته میشود کم میگردد دوم آنچه در
خون زیاده پیدا میشود و پیدا شدن آن کم میگردد و از کم پیدا شدن فایبرن هم دو فائده برای ورم حاصل میشود یکی آنکه از قلت آن هم کم پیدا
میشود دوم آنکه آنچه از عروق صغار در عضو ریخته باشد باز در عروق منجذب میشود زیرا که فایبرن چون زیاده باشد ریشه‌های
طویل پیدا میکند و بر صورت آن میگردد و هرگاه قلیل در عضو متورم باشد بصورت ریشه نمیشود بلکه بر صورت نقاط میماند و
بسبب ماندن آن بر صورت نقاط در عروق صغار باز منجذب میگردد و ایضا از نوشانیدن ایکونائیٹا یعنی زهر بیش هم حرکت
قلب و جوش خون کم میشود خواه تنها داده شود یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس و چون با معرقات دهند عرق پیدا
آید و هم جوش خون کم میشود و طریق استعمالش آنست که یکقطره از ان همراه آب ساده که چهار درام بود بعد نیم نیم ساعت پنج شش بار
بنوشانند که بعد آن اثرش ظاهر خواهد شد و اگر آوردن عرق هم منظور بود لائکر امونیا هم از نیم درام تا یکدرام همراه آن دهند
و هرگاه حرکت قلب بطی و ضعیف باشد درین وقت ایمونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده بنوشانند و اگر
ضعف از شراب نباشد پورٹ وین یا برانڈی یا هنگی شراب هم نوشانند و چونکه در وقت ضعف و کمزوری درد ورم زیاده
میشود لهذا درین وقت افیون هم دهند که تقویت و تسکین هر دو از ان حاصل میشود اما قانون چهارم که کم کردن اجتماع خون است
پس آن هم بچند طریق کرده میشود اول آنکه خون از محل ورم برآرند و آن بذریعه تعلیق علق و وضع محاجم با شرط و پیدا کردن زخم طویل
از سر نشتر بر زخم خارج کرده میشود لیکن هرگاه زخم پیدا کرده خون برآرند ازین احتیاط ضرورست که عروق از سر نشتر قطع نشوند
و طریق دیگر آنست که حتی الامکان باشد طریق آمدن خون را در عضو متورم بند کنند مثلا هرگاه ورم در دست باشد شریان
عظیم را که در جانب انسی ساعد و بازو است بند کنند باین نحو که از سر انامل دست آن را گرفته از پنج دقیقه تا هفت دقیقه فشار کنند
تا خون کم رسد و این عمل را در روز و شب پنج شش بار کرده باشند در هر مره تا هشت دقیقه آمدن خون را در ورم باز دارند
تا خون درین عضو کم آید و طریق ثالث آنست که اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد یا برف بر عضو متورم نهند و اگر همراه آن
ادویه مثل لیمون یا لیمونادی اسیٹیٹس یا سرکه حل کرده باشند بهتر بود پس اگر آب سرد نهند پارچه با آن تر کرده بر عضو متورم گذارند
و چون گرم شود باز در آب مذکور تر کرده سرد ساخته نهند یا آب مذکور بر سر آن ریزند لیکن این عمل برای ورم جمیع اعضا مثل ورم
ریه یا ورم قلب یا ورم جگر یا ورم گرده جاری نمی شود آری بر ورم معده و امعاء و مفاصل و دیگر اورام ظاهره توان کرد و اگر ورم
در عضو ظاهر زیاده منبسط باشد مثل اینکه از اول ساق تا قدم متورم بود درین وقت آب سرد در ظرفی که سوراخدار باشد
پر کرده در هوا معلق سازند و عضو متورم را زیر آن دارند تا قطره قطره از ان بر ورم ریزد و تبرید نماید چه اگر از آب سرد

[illegible]

پارچه تر کرده و درین وقت اشنه خوب است اگر ورم بیشتر شود و ازین جمله است آب سرد بر ورم میریزد و همچنین اگر ورم حار در اعضای باطنه مثل دماغ
یا نخاع بود و منظور آن باشد که تاثیر برودت دورتر رسد عوض آب سرد و برف از ریزه ریزه کرده در مثانه پر ساخته و در ورم دماغ
بر سر و در ورم نخاع بر فقار گردن پشت نهند تا تبرید کثیر ازان حاصل شود بخلاف آب سرد چه سردی آن زودی رفع میگردد
امّا باید دانست که وقت تبرید ورم آنست که ورم حار در زمان ابتدائی خود بود و ریم دران نیفتاده باشد امّا هرگاه ورم
قریب نضج و افتادن ریم رسد یا دران ریم افتاده باشد درینوقت رسانیدن گرمی و تری برای کم کردن اجتماع خون مفید میشود
چه ازان تمدد عضو برطرف میگردد و مواد که از عروق ریخته میشود درین وقت زیاده میریزد و ازان اجتماع خون که در عروق
بوده کم میگردد و هم چون بسبب گرمی در و کم می شود خون با آنچه کم میرود پس بنا بر آن ضماد از ادویه حاره رطبه مثل
تخم کتان بر ورم نهند یا پارچه یا اسفنج گرم تر کرده بر ورم نهاده موم جامه بران بپیچند تا گرمی و تری دیر تر بر ورم ماند یا پارچه
[illegible] مطبوخ [illegible] یا در آب مطبوخ تخم کتان یا پنبه که گرم باشد تر کرده فشرده بر ورم نهند یا پارچه
[illegible] یا پارچه ستبر در آب گرم تر کرده بر ورم نهند و ایضاً از طلا کردن بلادونا بر ورم درین وقت عروق و جسد
سستی میشوند و ازان درد و اجتماع خون کم میشود و فائده آن در اورام جلدیه درین وقت زیاده میشود لهذا تنها آنرا
یا با سرشته ضماد سازند یا همراه گلیسرین حل کرده طلا سازند امّا قانون نهم که منع کردن از ریختن مواد در عضو متورم
و رجوع کردن آن آنچه در لحم ریخته تا باز در عروق جاری رود و برآوردن مواد یکه در لحم ریخته لائق باز رفتن در عروق نباشد لیکن بکه
اگرچه حصول ورم عضو متورم را بر طبیعت آن گذارند و کدام علاج هم نکنند درین وقت هم این امور از جانب طبیعت
در بدن ظاهر میشوند که بعد ریختن مواد دیگر مواد را طبیعت از انصباب باز میدارد و در آنچه بیشتر ریخته آنرا در عروق
باز پس میفرستد و آنچه لائق رجوع نیست آنرا آنچه ریم ساخته از عضو متورم خارج میسازد لیکن گاهی صدور این افعال
از طبیعت بسبب ضعف آن یا از شدت قوت ورم حار بخوبی نمیشود و درین وقت حاجت داعی میگردد بسوی رعایت
[illegible] این قانون [illegible] انچه برای منع از ریختن مواد و [illegible] کار اکثر از آنچه در قانون [illegible] ورم برای رفع اجتماع
خون [illegible] نوشته شده و [illegible] مثل نوشانیدن ادویه مسهله که از قسم [illegible] باشند یا [illegible]
لیکن [illegible] چون ازان [illegible] میشود لهذا برای منع ریختن مواد در ورم حار که جزو اول قانون نهم است [illegible]
از [illegible] درست کرده بر ظاهر جلد می نهند که ازان بسبب جذب کردن [illegible] بسوی خارج آنچه در [illegible]
میباشند در منع [illegible] مواد هم که در منع اجتماع خون است ممنوع میگردد و تجربه آن در [illegible]
میشود که چون دوای مذکور در مرض [illegible] بر جلد مقابل ورد باطن می نهند در [illegible] میشود و ورم [illegible]
میگردد و ایضاً برای این کار نوشانیدن سیماب و مرکبات آن در ورم نافع است چه از نوشانیدن آنها فایبرین در خون کم میگردد
و آنچه مواد در لحم ریخته فایبرین بود آنرا سیماب ملائم و منقطع میسازد و میگدازد و فایبرین را [illegible] میشود [illegible]

[illegible] ازالهٔ [illegible] کردن بلادونا بر ورم [illegible] [illegible] میشود و رفع آن در اورام [illegible] زیاده [illegible] میشود

انچه مواد از عروق ریخته است باز در عروق میرود لیکن شرط استعمال آن اینست که هرگاه ورم در غشای آبدار یا غشای ریشه دار باشد
این دوا را دهند اما هرگاه ورم در نسوج [illegible] باشد درین وقت حاجت بسوی استعمال سیماب کمتر داعی میشود زیراکه ورم آن
شدید و قوی نمیباشد و هم این غشا ضعیف است از سیماب متضرر و متاذی میشود و همچنین هرگاه در خون یا در مریض ضعف
و کمزوری باشد یا در خون خرابی از قسم آمیختن کدام زهر بود و هم هرگاه استعداد خنازیری در بدن باشد یا مریض به مرض
طحال یا گرده مبتلا بود استعمال سیماب جائز نیست جزو دوم این قانون که رجوع کردن مواد در عروق است پس آنهم از استعمال
سیماب حاصل میشود لیکن جائیکه دادن سیماب جائز نبود آنجا پتاس ایوڈائڈ یا امونیا میوریاس یا کالشیم میوریا یا [illegible]
حسب مناسب میدهند و این ادویه در همه حال و هر جا در ورم لائق نوشانیدن اند و هم [illegible] ایوڈین [illegible] برای
ازاله اورام اعضای باطنیه و ظاهره مفید است اما اکثر استعمال آن در خارج میکنند و هم برای این کار استعمال ضماد
کتان [illegible] قریب ورم نافع است چنانکه در اورام مفاصل کرده میشود و نافع آید و هرگاه ورم در غشای آبدار یا ریشه دار
باشد از استعمال ضماد کتان [illegible] رجوع کردن ماده در عروق حاصل میشود و باید دانست که استعمال ایوڈین خارجا
اگرچه در اورام غشای آبدار و ریشه دار هم مفید است لیکن در اورام [illegible] نفع آن طلا از ابلغ و اتم است و استعمال
مرهم سیماب هم گاه گاه بر ورم صحبت این کار مفید است خصوصا در ورم خصیه [illegible] از استعمال آن ورم [illegible] برود
دفع میشود اما جزو ثالث آن که اخراج مواد است پس هرگاه مواد از تدابیر و علاجهای سابقه که پیشتر مذکور شدند
دفع نگردد و ریم شود اخراج آن نمایند چنانکه در ذیل طریقه آن نوشته خواهد شد اما قانون ششم که تقویت عضو متورم است
پس طریقه تعمیل و اجرای این قانون آنست که هرگاه ورم در اعضای ظاهره باشد و بعد زوال آن ضعف در عضو
متورم پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از اینکه بعد زوال ورم استرخا در عضو و قدری سیاهی بر جلد آن باقی
بماند درین وقت برای تقویت آن آب سرد بر آن ریزند یا اسفنج تر کرده در آب سرد بر آن نهند چه ازین تدبیر در عروق و
ریشه های اعصاب عضو مذکور قوت حاصل آید و همچنین از مالیدن کف دست آهسته آهسته مالند تا آنچه خون در عروق عضو مذکور مجتمع باشد
از انها خارج شده خون جدید در انها می آید و از آن غذای جدید بعضو مذکور میرسد و کمک از بستن پارچه بالای ورم
[illegible] بر عضو [illegible] از عروق بیرون رفته خون صحیح در آن داخل شود و هم فائده حاصل
میشود و [illegible] ادویه جدید مقویه و نوشانیدن امونیا کاربناس یا شراب براندی یا پورت وین و
ازان [illegible] دوای [illegible] جدید و نوشانیدن ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن و مرکبات فاسفورس
و [illegible] اعضای باطنه و ظاهره فائده تقویت حاصل شود اما قانون هفتم که آن ازاله انجام اورام حاره است
[illegible] امراض خاصه است که از ورم پیدا میشوند و بیان آن در ضمن هر مرض خواهد آمد لیکن از
جمله امراض که از ورم حار پیدا میشوند [illegible] پس هرگاه [illegible] پیدا شود و وقت افتادن ریم آید یا ریم پیدا شود [illegible]

گرمی وتری به ورم رسانند تا مستعد برون آمدن ریم شود وطریق آن در قانون چهارم مفصل نوشته شده وبهتر ازهمه درین وقت نهادن
ادویه جاذبه است برورم وپیچ از همه بهتر وانفع درین باره معمول بود دانسته که گیرند بعض کتان مسحوق ودیگر عنب الثعلب
ساییده وهر دو را مساوی الوزن باهم آمیخته بر پارچه آلوده گرم گرم بر ورم نهند چه از التصاق کتان ورد البرد ولینت در ورم
وجلد واعانت بر نضج هم بعمل میشود وقاعده استعمال ادویه منضجه چه در امر آنست که مادام دمل خود منفجر شود یا آنرا از نشتر
بگشایند ادویه منضجه را ضماد کرده باشند لیکن در چهار حالت این قاعده جائز نیست بلکه هرگاه ریم در دمل پیدا شود در باطن یا
زیر غشای ریشه دار یا زیر غشای استخوان افتد چنانکه ورم سر انگشت های دست که آنرا بزبان هندی بسهری گویند ودر لغت
عربی داحس نامند میشود درین وقت انتظار انفجار ورم دمل نکنند زیراکه بسبب مزاحمت غشای ریشه دار که بالای موضع
مذکور است خود ریم بیرون نمی آید لهذا چون ثابت شود که ریم درین جا بهم افتاده فوراً از سر نشتر گشاده اخراج ریم
نمایند والا در تاخیر خوف هلاکت علیل ست همچنین هرگاه ریم در دمل کدام عضو رئیس یا شریف را ضرر کند چنانکه گاهی قریب
قصبه ریه دمل پیدا شده قصبه را ضرر میکند واز اثر ضرر آن در تنفس خرابی وضیق پیدا میگردد یا گاهی دمل در بیری یعنی
بین موضع متوسط در میان خصیه ومقعد یا فرج ومقعد پیدا میشود واز ان مثانه متضرر میگردد واز ان بول محتبس میشود
درین وقت هم فوراً ورم را گشاده ریم بیرون آرند والا مریض از بند شدن تنفس یا حبس بول هلاک خواهد شد و
گاهی هرگاه از رسیدن ضربه بر دماغ وشکستن استخوان راس دمل در غشای ام غلیظ پیدا شود درین وقت هم استعمال ضماد
منضج نکنند چه ریم خود ممکن نیست که خارج شود لهذا فوراً از نشتر ریم را برآرند وهمچنین هرگاه دمل در غده های گردن
وسینه پیدا شود خصوصاً درانجا درین وقت ادویه منضجه مولد ریم را بر ورم ضماد نسازند بلکه هرگاه ریم پیدا شود
فوراً از سر نشتر گشاده اخراج ریم نمایند زیراکه اگر خود دمل منفجر شود اثر زخم کبیر باقی مانده صورت عیب قبیح شده خواهد
وآن در عورات معیوب ست خصوصاً در عورات ولایت انگلستان بخلاف اثر زخم نشتر که آن قلیل میباشد وزائل میگردد
اما طریق گشادن دمل بس متعدد اند گاهی از سر نشتر یا از کارد چاک میکنند واین وقتی ست که دمل در اعضای ظاهره
باشد وگاهی از تروکار میکشایند واین وقتی ست که دمل در جای باشد که آنجا زخم زیاده نتوان کرد مثل دمل
غده های گردن عورات در انگلستان چه از بقای اثر زخم گردن وسینه در ایشان عیب پیدا میشود پس انجا از تروکار
زخم کرده ریم را بذریعه اسپرنج که آله خاص ست میکشند همچنین هرگاه ریم زیاده ودور از جلد بدن باشد چنانکه
در دمل کبد هم زیاده چاک کردن شکم مخوف ست لهذا تروکار انداخته زخم پیدا کرده ریم را بذریعه اسپرنج کشند
وگاه در دمل سرگوش که ریم آن زیر غشای ریشه دار میباشد وزیر غشای مذکور منبسط میشود وبر جلد می آید از تروکار
زخم کرده این عمل اسپرنج نمی نمایند وگاهی از یک طرف دمل سوزن رشته دار را در دمل انداخته از طرف دیگر
آن سوزن بر می آرند وهر دو کناره رشته مذکوره را باهم می بندند واین وقتی ست که دمل در حریطه بود چنانکه در سلعه ...

چه از این سبب ریم از ان مدتها جاری میماند و چون محل سوزنی کرده میشود از ان ورم جدید پیدا شده و از ان مواد ریخته خریطه کوچک
میسپید و جریان ریم از ان بند میشود و گاهی از سر باریک قلم کاشتک اقره دمل را میکشایند و این وقتی ست که دمل در جگر باشد
و ریم مائل بسوی خارج نباشد لیکن از مزاحمت اعضای دیگر تا جلد نتواند رسید و از ان زخم عمیق پیدا میشود که در داخل دمل منفجر شود و از ان ریم آمده
در غشای آبدار ریزد و از ان آفات و هلاکت مریض پیدا گردد درین وقت از سر باریک قلم کاشتک اقره زخم پیدا میکنند و از ان
جمله اعضا متورم شده یکذات میشوند مثل عضو واحد جمله یک شی گردد پس بسهولت بسوی خارج منفجر میشود و در کدام خریطه ریم
آن نمیریزد و ایضا بدانکه چون بعد منفجر شدن دمل اکثر مدتها زخم آن مندمل نمیشود و جریان ریم باقی ماند و از ان کمزوری مریض
پیدا میشود لهذا برای دریافت سبب بطوء اندمال زخم و تولد و جریان ریم مستر لستر صاحب بهادر کوششهای بلیغه فرموده تحقیق نموده
تدبیر آن ایجاد فرموده اند خلاصه آن نوشته میشود و حاصل تشخیص و تدبیر صاحب موصوف آنست که در هوای متعفن حیوانات کوچک
بسیار میباشند که بسبب رسیدن آنها در زخم فساد زیاده و ریم بکثرت پیدا میشود و تدبیرش که ایجاد فرموده برای استعمال آن امر فرموده اند
اول سامان آنرا مهیا ساختن ضرورست و آن چهار چیزست اول کاربولک ایسڈ یک حصه یا چهل حصه آب ساده آمیخته نگه دارند دوم
کاربولک ایسڈ یک حصه همراه ده حصه روغن کنجد صاف حل کرده موجود دارند سوم پارچه قاطع عفونت و قاتل سبب عفونت را که موسوم به
اینٹی سپٹک گوز ست مهیا سازند و طریق ساختنش اینست که کاربولک ایسڈ و پارافین و رال سفید را باهم آمیخته دران پارچه
تنک را که دران سوراخهای کوچک باشند مثل پارچه مشهور که ازان پرده های مسهری میسازند تر کرده خشک ساخته نگه دارند
چهارم پارچه دیگر که موسوم به پروٹیکٹو سلک ست یعنی بازدارنده از اذیت را درست سازند و ترکیبش اینست که پارچه ریشمی باریک را
در روغن کاربولک تر کرده بران صمغ موسوم به کوپال وارنش را در آب حل کرده طلا سازند و خشک نمایند پس بعده آنرا در آب مطبوخ
غلیظ برنج تر کرده خشک ساخته نگه دارند و چون این اشیای اربعه موجود شوند اراده کشادن دمل نمایند و هر چند که روغن کاربولک ایسڈ اللوٹ
و آب کاربولک ایسڈ فالوٹ هر دو در تاثیر واحد و مفید کار واحد اند لیکن اگر دمل صغیر باشد آنجا آب کاربولک کافی میشود و
اگر کبیر بود روغن کاربولک بران استعمال کرده میشود زیراکه کاربولک در روغن تا دیر میماند و از آب بزودی جدا میشود پس هرگاه
بر زخم دمل این اشیا را باستعمال آرند باید که پارچه صاف را بقدر زخم دمل گرفته در روغن کاربولک الاوٹ یا آب کاربولک فالوٹ تر کرده
بر زخم نهند و بالای آن پارچه موسوم به اینٹی سپٹک خشک را چند تو کرده بطوریکه دور تر بر دور زخم کناره های پارچه مذکور باشند
نهاده بربندند تا آنچه ریم از زخم خارج گردد دران جذب شود و بیرون از دور پارچه نیاید و متعفن نگردد و چون زخم دمل قریب
اندمال رسد و انگور آن تا جلد آید پارچه آلوده به آب کاربولک یا روغن کاربولک را دور کنند زیراکه نهادن کاربولک را بر زخم مانع
از بستن انگور میشود و عوض آن پارچه موسوم به پروٹیکٹو سلک را بقدر دهن زخم پاریده بر زخم نهاده پارچه اول که به اینٹی سپٹک گوز
موسوم ست بالای آن نهاده بربندند لیکن وقت نهادن بر زخم پارچه پروٹیکٹو سلک را در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهند تا شبیه چسپیده
ماندن حیوانات هوائی بر سطح پارچه مذکور بر طرف شود زیراکه شی چسپنده آب مطبوخ برنج بر آن موجود میباشد ممکن است که

حیوانات کوچک هوائی بر آن چسپیده باشند و هرگاه خواهند که دمل را بکشایند پس ابتدای این تدبیر بنحوی کنند که مستر لیستر صاحب ایجاد
موافق آن عمل می آرند و آن اینست که چون مریض قابل عمل حاضر شود اول محل دمل گرد آن جلد بدن را از آب کاربالک میشویند تا آنچه چرک
بر آنست شسته گردد و هوای کاربولک بر محل زخم و گرد آن ماند من بعد دستهای خود را از آب کاربولک مذکور میشویند پس نشتر را در آب
کاربولک آلوده امر میفرمایند که آب کاربولک مذکور در ظرفی یا در زراقه مخصوصه پر کرده از آن مثل بارش قلیل قطره های نازک متصل
قریب بخارات باشند بر دمل می ریزانند و حد ریزانیدن آن بر دمل آنست که زخم دمل را از نهادن پارچه انتی سپتک بند کنند تا
این زمان ریزانیدن قطرات آب کاربولک را بند نکنند تا هوای پر از حیوانات بزخم نرسد و مادام که از چاک کردن و ریم برآوردن و بند
کردن زخم فرصت نشود این آبپاشی بآب کاربولک بند نگردد من بعد از سر نشتر زخم را چاک کرده ریم برمی آرند و بعد برآوردن ریم
پارچه صاف را در آب کاربولک فی الاوت یا روغن کاربولک ڈائلوٹ حسب اهمیت سابق تر کرده بر زخم می نهند و بالای آن پارچه
موسوم به انتی سپتک نهاده می بندند از این تدبیر هوای خارجی در زخم نمیرسد و بزودی زخم مندمل میگردد و ریم کم پیدا میشود و هرگاه فرق
دیدن زخم مذکور شود وقت کشادن زخم از اول کشادن تا آخر بستن زخم عمل آبپاشی آب کاربولک بند نشود چنانکه وقت نشتر دهی گفته شد
و چون ڈاکتر صاحب بهادر موصوف زخم جدید از قسم قطع کردن پا و دست پیدا میکنند یا در تجمع شدن آب در مفصل نشتر داده
زخم بمفصل پیدا کرده موافق این تدبیر عمل میفرمایند زخم جدید و زخم مفصل که گاهی به تندی در پیشتر موجب هلاکت میگشت اکنون از این تدبیر
بزودی خشک و مندمل میگردد و یک قطره ریم در آن نمی افتد فتبارک الله و هرگاه در دمل ریم زیاده پیدا شده جاری ماند در آن اندیشه
ضعیف شدن مریض و انصباب جسم موسوم به آرملائڈ ڈی جنرالیشن یعنی جسم مشابه به نشاسته در جگر یا در عضو دیگر و هم خوف پیدا شدن
حالت موسومه به هر از مز یعنی خشکی بدن در اطفال و غیره پیدا میشود درین وقت مریض را اغذیه جیده مقویه بخورانند و ادویه مقویه
مثل ایمونیا کاربوناس یا پورٹ وین یا مرکبات آهن و روغن جگر ماهی حسب مناسب تجویز رانند و از جمله امراض مذکور ناصور است
که بعد ونشیار دمل پیدا میشود پس هرگاه ناصور پیدا شود درین وقت بسوی اسباب آن رجوع کنند و هرگاه سبب یافته شود بازاله
آن بپردازند مثل اینکه اگر قطعه استخوان یا دیگر شیء غریب مثل گوله تفنگ یا قلم خشب یا آهن و غیره در زخم باشد آنرا از اندرون زخم
بیرون آرند تا بسبب دفع شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی قطعه استخوان در زخم نمیباشد بلکه زیر غشای دملی استخوان مرده ریزه ریزه
متلاشی گشته میشود و لیکن از استخوان جدا نمیگردد و از اذیت آن ناصور پیدا میشود درین وقت سلوشن نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ
بذریعه زراقه در زخم دمل رسانند تا بسبب آن قطعه استخوان مرده رقیق شده جاری و سائل بشود و از دور شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاه
محض بسبب کمزوری خریطه غشای دملی زخم مندمل نشود درین وقت گاهی اگر ممکن شود بر زخم مذکور چیزی ثقیل مثل قطعه اسرب
یا گل یا پارچه چند تا کرده نهاده از پارچه طویل قدری محکم می بندند تا اثر ثقل بر آن رسد و خریطه مذکور منضم شده باهم گشته بچسپد
و صحت گردد و گاهی درین وقت ادویه که بسبب اذیت رسانی ورم در عضو پیدا میکنند مثل سلوشن نائٹر سلور یعنی کاسٹک نقره محلول
در آب یا تنکچر ایوڈین در زخم می اندازند تا بسبب آن ورم جدید پیدا شود و بسبب آن خریطه باهم شده بچسپد و گاهی درین وقت برای

پیدا کردن ورم تار های آهن گرم کرده در زخم می اندازند و گاهی چونکه تار گرم کرده به آتش فی الفور بعد داخل شدن در دهن زخم سرد
میشود لهذا بذریعهٔ گالوینک بتّری که اسم زنجیر برقی است باسم گالوانی صاحب حکیم که موجد آن بود تار آهن را گرم میکنند
باین نحو که اول تار آهن سرد را در زخم نهاده و بعده هر دو سر زنجیر برقی را بر تار آهن مذکور نهاده بقوت حرکت میدهند تا اثر برق تموج
بتار رسد از این تدبیر فوراً تار مذکور در زخم گرم و سرخ میشود و زخم را میسوزاند و از سوختن در ان ورم جدید پیدا شده
صحت میشود و گاهی راه ناصور متعدد و پیچ در پیچ میباشد چنانکه در ناصور امعا و مقعد دیده میشود و درین وقت از
تدابیر مذکوره سابق نفع حاصل نمیشود زیرا که بسبب تعدد طرق ناصور چیزی تا اصل راه آن نمیرسد لهذا درین وقت باید
که جمله راه های ناصور را کشاده تا مقعد یک زخم کرده دهند تا اندمال آن سهل شود چه درین وقت که زخم واحد شود دیر از درمان
نمی آید پس انگور پیدا شده زخم مندمل میگردد و چونکه گاهی وقت پیدا کردن زخم در امعا و مقعد خون کثیر جاری میشود لهذا باید
که چون اراده این عمل نمایند ایلاستک لگیچر که نام رسن صمغی یعنی رسن رابری است در دهن زخم ناصور که در خارج است داخل
کرده از راه مقعد بیرون آرند بعده هر دو کنار هٔ رسن مذکور را گرفته گره میدهند که بسبب آن بهاتنگ میشود و خون وقت کشادن
دهن زخم خارج نمیشود و اگر از کمزوری خون ناصور پیدا شده باشد درین وقت آنچه در تدارک کثرت جریان ریم در ورم نوشته
اینجا هم بعمل آرند و دیگر از جمله امراض مذکوره که بعد اندمال زخم پیدا میشوند السر یعنی زخم است که بعد انفجار و خروج ریم باقی ماند و علاج آن
این است که آنرا از رسیدن آفات خارجیه مثل صدمه ضرب و سقوط یا هوای خارجی محفوظ دارند تا گاهی در زخم مذکور یا بر کناره
آن ورم میباشد و بسبب آن انگور جدید پیدائی شود و تا دام که این ورم دفع نشود زخم مندمل نگردد پس برای دفع کردن ورم بر آوردن
قدری خون از کناره های زخم مفید میشود و گاهی از ضماد کردن ادویه محلله ورم و مسکنه وجع مثل برگ عنب الثعلب ساییده یا افیون
خالص یا مرهم افیون صحت حاصل میشود و گاهی از اجتماع خون و زیاده حرکت دادن و مشقت کردن از عضو زخمی زخم مندمل نمیشود
و علاجش اینست که عضو را آرام دهند و از پارچه صاف بر زخم بندش سازند تا آنچه خون در زخم جمع باشد بسبب فشار
بندش از مقام خود منتشر و دور شود و اجتماع خون زائل گردد و گاهی بسبب کمزوری عضو زخمی انگور جدید پیدائی شود و درین وقت
آنچه در تدارک جریان ریم کثیر در علاج دمل نوشته شده بکار برند و اگر انگور بسرعت و جودت پیدا نشود روغن کافور را در
زخم ریزند تا ازان قدری اذیت پیدا شده خون دران بزودی زیاده آید و ازان انگور پیدا شود و اگر انگور زیاده پیدا
شده از سطح عضو بلند شود درین وقت از بستن رفادهٔ سخت بر زخم و رسانیدن اثر عصر منقبض و پست میشود و گاهی این تدبیر
کافی نمیشود بلکه حاجت باستعمال ادویه داغی میگردد و درین وقت قدری توتیای مسحوق بر آن پاشند یا اصل کاستک نقره
بر آن گردانند تا ازان مقدار انگور کم شود لیکن استعمال توتیا از کاستک نقره بهتر است و ایضاً از تدابیر عمده جدیده برای
انبات جلد بر زخم هرگاه زخم وسیع و کبیر باشد و بعد پیدا شدن انگور بر ان جلد پیدا و ساتر نشود و ازان زخم بند نگردد تدبیریست
که آنرا بزبان انگریزی ترانس پلانتیشن آف کیوتیکل مینامند و آن اینست که هرگاه زخم کبیر باشد و مدت دراز بیرون علاج

گذشته باشد لیکن بر حد خاص رسیده متوقف گردد و ازان ترقی در صحت نکند و جلد صحیح رسته بر زخم نیاید درین وقت موافق کمی او زیاد
وسعت زخم یک قطعه یا قطعات متعدده از طبقه بالائی جلد مریض که آنرا انگریزی کل گویند بقدر دانه کرسنه یا دانه گندم یا ازان
هم کم بذریعه مقراض یا کارد نازک قطع کرده در وسط زخم مذکور جابجا در مواضع متعدده قطعات مذکوره را گذاشته بالای آنها
پارچه اسکن آلود که اسکن آنرا از آیزن گلاس ساخته باشند نهاده آهسته بربندند و سه چهار روز آنرا بسته دارند تا قطعه جلد
با زخم متصل و ملتیم گردد من بعد چون قطعه جلد مذکور با زخم چسپیده یکذات گردد پارچه اسکن آلود را جدا سازند که ازین
تدبیر جلد از اطراف قطعات مذکوره جابجا رسته و پیدا شده تا اطراف زخم مذکور رسیده و ازان زخم مذکور از جلد بدن مستور شده
بهم میگردد و لیکن باید که وقت قطع کردن کیوتکل قدری پاپلاری لیار را هم همراه آن بریده بیرون آرند لهذا احتیاط دارند که
اصل جلد که در ماست همراه آن نیاید و هم جلد مذکور را نشتر بیت که از جانب وحشی بازو یا فخذ که انجا بس کم حس است بگیرند و الا
از عضوی که جلد آن صحیح باشد گرفتن جایز است لیکن این تدبیر هم مشروط است بچند شرط اول آنکه زخم از ماده ردی فاسد مشتمل
زخم آتشک یا زخم سرطان وغیره نباشد بلکه سلیم و آنکه ازان چسپیده بوده نبود دوم آنکه قطعه جلد قطع را بعد قطع کردن بر زخم مذکور نهند
و بلا دیر وست از محل قطعه بریده شده بر سطح زخم گذارند تا از هتک دست در هیئت و وضع آن خلل انقاذ و اضمحلال پیدا نشود
سوم آنکه قطعه مذکور را چنان بر سطح زخم مسطور نهند که ازان اگر زخم شگفته نگردد و ازان حتی که در میان قطعه مذکور
و سطح زخم فاصل نشود والا فصل که ازان مقصود است فاقد خواهد شد چهارم آنکه پارچه اسکن آلود را بران بخوبی نهند و بندند
که اثر عضو زیاده بر سطح زخم نرسد بلکه بقدری باشد که ازان قطعه جلد مذکور جایکه نهاده شده بران لازم ماند و الا اگر اثر عضو
زیاده رسانیده شود ازان انگور هم برباد خواهد رفت فقط **کرم** وایضاً از جمله امراض که بعد الفعل میشن پیدا میشود
مارتیفیکیشن یعنی مردن عضو متورم است خواه جلد و لحم میرد یا عظم و بیانش در ذکر انجابات ورم حار بخوبی شده و علاجش آنست
که هرگاه بدانند که عضو متورم زخم قریب بمردن است از نشتر در طول ورم پاره کرده دهند تا انچه ریم و خون فاسد زیر جلد مجتمع باشد
خارج گردد و بعد این عمل اکثر در شدت درد و حمی و دیگر اعراض ورم خفت ظاهر میشود و لیکن بعد پاره کردن ورم انچه مواد
که از زخم برمی آید بسیار متعفن و بدبو میباشد لهذا باید که بعد زخم کردن و برآوردن مواد فاسد از زغال و آرد تخم کتان که
هر دو مساوی الوزن باشند پولتس یعنی ضماد درست کرده در بست و چهار ساعت بار بار سه چهار باره بر زخم نهند و هر بار تبدیل
نموده باشند و همچنین پارچه را بر روغن کاربولک آلوده بر زخم نهادن مفید است و اگر ممکن شود تدبیر مستر صاحب بهادر که در ذیل
علاج جد نوشته شده بعمل آرند بهتر خواهد بود و هرگاه جلد یا لحم مرده گردد و گرد قطعه مرده حد سرخ پیدا شود که ازان در اثنا
میشود که تا اینجا عضو متورم مرده خواهد شد درینحال اگر مقدار عضو مرده صغیر قلیل باشد بران استعمال ضماد رطبه بهتر است تا بزودی
جلد و لحم میت از عضو زنده جدا گردد و اگر مقدار عضو میت عظیم و کبیر باشد درین وقت بران اشیای رطبه نهادن نشاید
زیرا که اگر قطعه کبیر از عضو میت یکبار جدا شود نقص چنان پیدا خواهد شد که تاب تحمل بر پوشیدن آن باقی نخواهد ماند بلکه

در چنین وقت بهتر آنست که استعمال نمایند و آنچه قاطع عفونت و بوی بد باشد بر لحم میت پاشند مثل ایکویز نائیتریت سائیده بر لحم
میت پاشیده و یا پنبه تر شده بران نهاده تر بندند و فائده بستن پنبه اینجا آنست که تا گرمی اینجا پیدا شود چه از مردن لحم سردی پیدا میشود و
بسبب پیدا شدن گرمی که از نهادن پنبه پیدا میشود لحم وغیره اعضا از مردن باز میمانند و اگر عوض پنبه غالیکه و گل پوڈر
مخلوط ساخته نهند و گل صاحب بهادر بر عضو مرده پاشند مفیدتر خواهد بود و بوی عفونت را بخوبی دفع میکند اما جائیکه
حد سرخی بالای لحم یا عضو مرده پیدا شده باشد بران نوعی زلیب مثل پولتس مذکور ضماد سازند و اگر عوض پولتس پنج گز پشمینه
یا نمدہ که خوشبوی دران زیاده باشد یا رنگ سائیده ضماد کنند اولی است لیکن آنچه بر حد سرخ ضماد کنند باید که دران
روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلوشن کلورائڈ آف زنک یا سلوشن کلورائڈ آف آئرن شریک کرده باشند و مطلوب
ازین ضماد آنست که تا جلد و لحم مرده از لحم زنده جدا شود و غرض از ادویه قاطعه عفونت که اینجا شریک کرده میشوند آنست
که تا زهر عفونت لحم مرده از اثر ادویه قاطعه عفونت فانی گردد و در عروق صغاره لحم زنده جذب نشده در خون نیامیزد و الا فساد عام
خواهد شد و ایضاً در جدا کردن لحم و جلد میت از لحم زنده انتظار فعل طبیعت نمایند تا او خود لحم مرده را از گوشت زنده جدا
ساخته بیاندازد و خود معالج آنرا انگشت زده قطع نماید چه از کشیدن و قطع کردن لحم هر روز ورم تازه پیدا میشود و آن سبب
ازدیاد فساد است و آنچه لحم مرده از زنده جدا نمیشود آنرا البته جدا سازد و لیکن چونکه غشای ریشه دار با اعضای عصبیه
مردن هم مدتها جدا نمی شوند و ماندن شی مرده در بدن موجب آفات است لهذا چون ببینند که چیزی ازین اعضای مرده
باشد اتصال آنها را که با اعضا است از مقراض قطع کرده دهند تا بعد قطع طبیعت آنرا بآسانی جدا سازد و گاهی که استخوان مرده
شود آنرا هم بریده از لحم صحیح زنده جدا کرده دهند و ایضاً از جمله امراض که بعد ورم پیدا میشود زخم است که بعد جدا شدن
لحم مرده باقی میماند و علاجش آنست که چون درینحالت ضعف بدن و کمزوری و خرابی خون زیاده پیدا میشود لهذا ادویه تقویت
آنچه خون را صاف کند باستعمال آرند و اگرچه مسهل هم از مصفیات خون است لیکن چونکه ازان در خون کمزوری پیدا میشود و
هم اکثر درینحالت اسهال جاری میشود لهذا ازان احتیاط نمایند و عوض آن ادویه مدره را نوشانیده خون را صاف کنند
و بعد آن مصفیات خون مثل کلوریٹ آف پٹاس و مقویات آن مثل ٹنکچر اسٹیل و هم مقویات معده مثل بمقدار قلیل از کنین
همراه نقوع قصب الذریره یا ٹنکچر جنشین یا نقوع کلمبا و آنچه ادویه که دران تلخی بود و همچنین ادویه که دران حموضت باشد
مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ وغیره آنچه ادویه که از قسم منرل ایسڈ
باشند بدهند و نوشانیدن افیون درین وقت بسیار مفید است چه ازان درد و اذیت هم تسکین میشود و هم بدن را نیند و بدن
آرام میرسد هم ازان قدری قوت در بدن می آید و تحلیل قوت بدن از استعمال آن کم میشود و اغذیه مقویه جیده خورانند و میوها کار فرمایند یا
شراب پورٹ وین حسب مناسب ضرور نوشانند فقط فصل چهارم در ورم مزمن که آنرا بلغت انگریزی
کرانک انفلامیشن و در کتب عربیه باورام بارده تعبیر کنند و آنکه ورم مزمن که ورم اکثر قسم اول اجتماع

[illegible]

خون که در عروق صغار وریدی میشود و موسوم به باسقف کان جیبث سخن ست میباشد وایکیمف کان جیبث شن که قسم ثانی آنست ودران زیاده خون در عروق صغار شرائینی مجتمع میشود قلیل بود و ایضاً آنچه مواد درین ورم از عروق صغار در لحم میریزد از ان سیلهای طویل مثل سیلهای اصلی عضو متورم پیدا میشوند نه سیلهای مدور که ماده تولد ریم ست لهذا از ان اکثر ریم پیدا نمی شود بلکه از اجتماع سیلهای مذکوره مقدار عضو مذکور زیاده میگردد و دران سختی حادث میشود گویا این سیلها غذای اجزای عضو مذکور میشوند و از ان مقدار اجزای مذکوره زائد میگردد و هرگاه این مواد در غشای خانه دار میریزد از ان ریشه های غشای مذکور غلیظ و سمین میشوند و لدونت آن کم گردد و بجای خود بسبب آن غشای مذکور حرکت نمیکنند السبب اکثر این ورم وقتی پیدا میشود که در بدن مریض استعداد خنازیری یا اوجاع مفاصل یا آتشک بوده باشد و خاصه قوت بودن استعداد خنازیری این ورم زیاده حادث میشود العلامات آنچه علامات در ورم حار نوشته شده اند گاهی بعض آن و گاهی جمله علامات موجود می باشند لیکن در انها شدت و قوت نمیباشد مثلاً اجتماع خون که درین ورم میباشد قسم اول آن بود و اگر ورم بر جلد بود لون جلد مائل بسیاهی یا بنفشجی میباشد حمرت خالصه نبود چنانکه در ورم حار میباشد زیراکه انجمار تاسه اورا که در انها خون سیاه مجتمع بوده دیده میشود لیکن گاهی سرخی بر جلد بدن بسبب متصبب شدن خون از عروق صغار پیدا میشود و چون بعد انصباب آب خون و اجزای خرد سرخ و سفید آن در عروق باز لیس میروند رنگ خون مدتها در جلد باقی میماند و این امر در ورم مزمن زیاده دیده میشود و اگر این ورم در عضوی مثل اعضای غدد دیه زیر جلد پیدا گردد درین وقت اکثر کدام رنگ بر جلد ظاهر نمیشود زیراکه غده های لحمی از جلد جدا هستند و اگر درد درین ورم باشد آنهم قلیل بود و حرارت درین ورم بسیار قلیل میباشد زیراکه حرکت تولید سیل و اجتماع خون که از ان در ورم حار حرارت پیدا میشود کم میباشد و چنانکه در ورم حار از کثرت اجتماع خون و انصباب مواد در لحم مقدار عضو زیاده میشود و انجبار خلاف آن اجتماع خون قلیل میباشد لیکن مواد از ان زیاده در عضو متورم میریزد و از ان مقدار عضو کبیر میگردد لهذا در ورم حار مقدار عضو در مدت یسیر زیاده میشود و در این ورم مزمن بارد آهسته آهسته در مدت دراز مقدار عضو زیاده میشود چنانکه از زیادتی غذا عضو در مدت دراز فربه و سمین میشود و اما کار خاص عضو متورم بورم مزمن پس بدانکه در ورم حار چنانکه فوراً در فعل عضو متورم نقصان یا ابطال بالجمله تغیر ظاهر میشود درین ورم مثل آن در فعل عضو تغیر زائد واقع نمیشود و لیکن عضو یکه کار آن تولید رطوبت است مثل میوکس ممبرین پس فعل آن درین ورم زیاده میگردد لهذا در سرفه مزمن بلغم زیاده پیدا میشود و هم آنچه آب که درین ورم این عضو پیدا میکند آنهم از حال صحت متغیر میباشد مثلاً آنچه بلغم در سرفه مزمن پیدا میشود دران سیلهای ریمی میباشند همچنان آنچه در زحیر مزمن خراطه پیدا میشود دران هم ریم میباشد و هرگاه ورم مزمن در غشای ابدار میشود آنهم آب را زیاده پیدا میکند و فائبرن دران کم میباشد و چونکه در ورم حار هرگاه آب در عروق صغار منجذب میشود و بسبب باقی ماندن فائبرن کثیر این غشا باهم منجمد میگردد لیکن درین ورم چون فائبرن کم پیدا میشود لهذا آنچه در خریطه آن آب

از ورم میرسد و دران مجتمع میماند و از ان هائی دُرُوثورکس یعنی مجتمع شدن آب در غشای آبدار سینه پیدا میگردد چنانکه در ذات الجنب
دیده میشود و هرگاه این ورم در مفاصل کبار مثل مفصل رکبه وغیره عارض میشود دران آب زیاده مجتمع میگردد و چون
در غشای آبدار راس این ورم پیدا شود و آب از ان ترشح یابد آن سبب گردد هائی دُروکفالس یعنی اجتماع آب
در سر پیدا میشود و گاهی درین ورم فیبرن آنکه از خون جدا شده در عضو میرسد و باز در عروق صغار منجمد میشود
و فائبرن ریشه ریشه گشته از ریشه های آن مثل غشا پیدا میگردد و بسبب آن در صدور کار خاص عضو یکه درآن
این غشا پیدا شده قصور و نقصان حادث میشود مثلاً هرگاه در جگر این ورم حادث شد گرد از ریشه های فائبرن
حجاب های دران صورت اغشیه پیدا میشود و پس بسبب کشش و عصر آن غده های جزو جگر که کار خاص که بدکه
تولید صفراست بذریعه آنها صادر میشد از فعل خود عاجز و قاصر میشوند و رفته رفته از نیافتن غذا اسے
خود معدوم میگردند پس مقدار جگر هم از عصر و کشش اغشیه مذکوره و معدوم شدن غده ها صغیر میگردد
و بعد زوال صلابت هم به مقدار اصلی خود نمی آید زیرا که آنچه غده های آن معدوم شده اند اکنون پیدا شدن
آنها ناممکن است لهذا به مقدار اصلی خود که در حال صحت بوده نمی آید و هم چنانکه کار خود را که اخراج صفرا از
خون است میکرد نتوان کرد و گاهی از ریختن مواد از ورم مزمن مقدار عضو متورم هم زیاده میشود و دران
سختی پیدا میگردد که بسبب آن عضو مذکور به مقدار اصلی خود نمیماند و از ان ناقص نمیشود چنانکه در صورت اولی
در مثال ورم جگر گفته شده بلکه قدری از مقدار اصلی هم زیاده میگردد و بسبب زیادتی مقدار نقصان در فعل خاص
آن واقع میشود چنانکه در ورم طحال اکثر این حال دیده شده لیکن هرگاه این ورم و سختی زائل میشود باز عضو
متورم به مقدار خود می آید و کار خاص خود را بخوبی میدهد و این علامات مختصه بعضو متورم بورم مزمن بودند اما علامات
عامه آن پس بدانکه حرارت در ورم مزمن کم میباشد لیکن اگر از مرتبه انه مال به درجه حدت میرسد و اکیوٹ یعنی حاد
حادث میشود درین وقت تپ و حرارت هم پیدا میگردد لیکن چون تپ دریت ورم پیدا شود پس مثل این مرض مشهور
بر وقت خاص می آید و شدت میکند العلاج در علاج ورم مزمن جراحت بر استفراغ مواد و استعمال تسخین و تبرید
مفرط و اخراج دم و ازاله اعراض موذیه چنانکه در ورم حار میکردند نمایند بلکه غور و تامل زیاده کنند چه اینجا علامات
و اعراض قلیل میباشند و اجتماع خون کم بود پس زیاده توجه بسوی اعراض کافی نمیشود بلکه اول غور کرده شود که
اصل سبب ورم چیست استعداد خنازیری است یا اوجاع مفاصل یا آتشک من بعد رجوع به دو امر کنند
یکی اخراج مواد که از عروق در لحم ریخته در ورم اصلاح و تقویت عضو تا بسبب آن آنچه نقصان در فعل آن آمده باشد
دفع شود و بنا برین اول عضو متورم را اگر صغیر باشد و ورم قلیل است با آرام وا دارند و اگر ورم کثیر و در عضو کلان باشد
مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند در مقامی که هوای آنجا جید و صاف باشد و غذا چنان دهند که زود هضم شود

چند بدن گردد وقوت دهد واز ان بدهضمی نه پیدا شود مثل شوربای کختی وقلیه که از گوشت بز یا ضان ساخته باشند یا شیر
تازه گاو یا زرده بیضهٔ مرغ یا اراروت ونان ڈبل روٹی وساگودانه پس اگر مریض قدری ضعیف باشد از این تدبیر صحت وقوت
آنرا حاصل میشود واگر زیاده ضعیف باشد سوای غذیهٔ مرقومهٔ بالا اگر از شراب مجتنب نباشد پورٹ وین یا شراب برانڈی تخم مرغی شربه
هم نوشانند واگر مجتنب از شراب بود امونیا کاربناس همراه آب ساده یا شوربای لحم نوشانند واگر ضعف بدرجهٔ قصوی
رسیده باشد مقدار اقسام شراب یا امونیا زیاده کنند ومکرر در روز وشب نوشانند تا زودی تقویت کند واز جملهٔ ادویه
که در اورام مزمنه مینوشانند سیماب است چه او الٹریٹیف یعنی متغیر احوال بدن است بر غده های بدن موثر میشود وحرکت
غده ها را زیاده میکند لهذا ابراسهال وادرار وتعرق معین میشود زیرا که غشای غده های بدن را سستی ولین میسازد زائده تحریک
کار خاص هر غده ازان زیاده صادر میشود وبسبب آن آنچه مواد از عروق در لحم ریخته در عروق باز پس میرود وورم زائل
میگردد واصل علاج این ورم همین است که مواد ریخته شده در عروق باز پس رود وچونکه در اورام مزمنه ضعف وکمزوری
در بدن میباشد لهذا وقت خورانیدنش خیال دارند که چندان نخورانند که ازان جوشش دهن پیدا شود چنانکه در اورام
حاره منجر است وایضاً استعمال آن وقتی جائز است که زیاده ضعف نباشد یا استعداد خنازیری در بدن نبود یا در خون کمزوری
نباشد مثل اینکه خون سفید نبود پس اگر این حالت بود استعمال آن غیر جائز بود واگر نوشانند بسیار قلیل نوشانند تا که قدری تحریک
در عروق وغده های بدن پیدا کند واز ان مواد در عروق منجذب شود واگر درین مواضع که استعمال اصل سیماب جائز نیست
عوض آن رسکپور را مقدار قلیل مثلاً بستم حصهٔ گرین خورانند بهتر بود لیکن باید دانست که رسکپور قلیل المقدار را خورانیدن
تا مدت دراز مناسب است زیرا که بسبب قلت مقدار اثر آن بعد مدت دراز ظاهر میشود واز جملهٔ ادویهٔ نافعهٔ اورام مزمنه
ایوڈائیڈ پٹاس است خصوصاً جائیکه سیماب ورسکپور را نوشانیدن مناسب نباشد مثل استعداد خنازیری وکمزوری خون
این را بتامل مینوشانند ودر جمیع مواضع ودر هر حال نافع میشود لیکن محل استعمال آن خاصةً این است که بعد نوشانیدن سیماب
ورسکپور نوشانند تا آنچه اجزای سیمابی در خون مانده باشند آنرا از خون وبدن اخراج نماید وهم از ادویهٔ نافعهٔ اورام
مزمنه سارساپریلا است وبدل وقائم مقام آن انتموست یعنی عشبه وشرط استعمال آن اینست که عشبه اصلی باشد
چنانکه دیگر مشابه صورت آن هستند بجایش نه دهند چه بنام عشبه دوافروشان بیشتر چنانچه را میفروشند لیکن باید دانست
که قوت تاثیر عشبه مثل سیماب ورسکپور وایوڈائیڈ پٹاس نیست لهذا نقوع آنرا بجای آب همراه ادویهٔ مذکوره میدهند
وآن در جمیع اقسام اورام مزمنه مفید است خواه ورم بسبب استعداد خنازیری وکمزوری خون باشد یا از اسباب دیگر وهم
از جملهٔ ادویهٔ نافعهٔ اورام مزمنه روغن جگر ماهی است خصوصاً وقتیکه بسبب استعداد خنازیریه ورم پیدا شده باشد وزیاده
فائدهٔ این دوا در جوانان وطفلان بحسب تجربه دیده شده وهمراه روغن جگر ماهی ایوڈائیڈ پٹاس را توان داد پس اگر در
خون هم کمزوری باشد سیرپ فیری ایوڈائیڈ همراه روغن جگر ماهی عوض پٹاس ایوڈائیڈ نوشانند خصوصاً [illegible] استعداد

فائده روغن جگر ماهی زیاده در طفلان وجوانان دیده شده

[illegible]

شانزدہم باشد ولنوشانیدن ٹانک سیرپ ہم ہمراہ روغن جگر ماہی درین وقت بسیار مفیدست و درین اورام مسہل
بسیار کم دہند و اگر دہند مسہل قوی ہرگز نہ نوشانند بلکہ بر مسہل خفیف و ملین اکتفا کنند و التزام این امر
ضرورست کہ ہمیشہ براز بلینت آید و ادویہ مسہلہ کہ از قسم کار انداز درین ورم نہ نوشانند و اگر ضرورت آن داعی شود
مسہل جار مثل روبرب باڈکاسٹن ایلوز ہم نوشانند و روغن بیدانجیر از ہمہ مسہلات بہترست ہمچنین فصد
درین ورم ہرگز نگیرند کہ از ان نقصان بدن و زیادہ شدن ورم حاصل میشود تا اینجا تدابیر کہ نوشتہ شدند از قبیل
علاج عام اند کہ بذریعہ تقویت و اصلاح افعال طبیعی بدن مفید میشوند اما تدابیر مختصہ بعضو متورم پس بدانکہ اکثر از برآوردن
خون قلیل از ورم فائدہ حاصل میشود و آن بچند وجہ برآوردہ میشود یکی بذریعہ سر نشتر خطوط در عضو پیدا کردہ قدری خون برمی آرند
و این وقتی ست کہ ورم در میوکس ممبرن باشد دوم آنکہ بذریعہ تعلیق علق خون برمی آرند و این وقتی ست کہ ورم
در جلد یا قریب جلد باشد لیکن زیادہ از دو سہ علق نہ چسپانند اگر بعد آن باز حاجت با خراج دم داعی شود بعد از
دو سہ روز دو سہ علق چسپانیدہ باشند تا کمزوری پیدا نگردد و اجتماع خون رفع شود و از کم شدن خون عروق صغیر
شوند و دران ها قوت آید سوم بحجامت با شرط خون برمی آرند و این وقتی ست کہ ورم در لحم بود و نہادن ادویہ حارہ
منضجہ بر ورم یا ریختن و بستن ادویہ مبردہ یا آب سرد درین ورم ضرور نیست بلکہ در ورم حار ضرورست لیکن اگر ضرورت
داعی شود باینکہ ادویہ منضجہ مثل ضماد تخم کتان یا پارچہ تر کردہ بآب گرم بران نہند درین وقت احتیاط نمایند از اینکہ
از استعمال ادویہ مذکورہ ضعف در عضو و جلد پیدا نشود چنانکہ از استعمال پولٹس جلد ضعیف میشود لہذا درین وقت
اسپریٹ وین یا پلمبای اسیٹیٹس یا بالجملہ ادویہ مقویہ قابضہ جلد ہمراہ آن شریک کنند و ہمچنین ضرورت تبرید خارجی
ہم درین ورم نیست لیکن ہرگاہ ورم دفع شدہ اجتماع خون باقی ماند درین وقت اول آب سرد بر ورم ریزانند
چنانکہ در تبرید و تقویت عضو متورم بورم حار نوشتہ شدہ بعدہ از دست بقوت بر آن مالش سازند تا اجتماع خون
دفع شود و از مالیدن بر عضو یکہ بعد ورم دران صلابت یا غلظ پیدا شدہ باشد فائدہ کثیر حاصل میشود لیکن باید کہ بر
دست روغن مناسب مالیدہ از ان دلک نمایند و ایضاً از تدابیر نافعہ برای ورم اینست کہ کاؤنٹر اریٹیشن یعنی
پیدا کردن اذیت در جانب مخالف ورم باستعمال آرند و در جہت مخالف ورم اذیت پیدا کنند مثلاً ہرگاہ
ورم در ریہ یا جگر یا در عضلات یا در غدد بدن یا در عظام بالجملہ در اعضای باطنیہ باشد بر جلد بدن کہ جہت خارجی
بدن و مخالف جہت باطن ست اذیت پیدا کنند و آنہم بچند وجہ پیدا میشود یکی آنکہ ضماد از خردل مسحوق معجون با آب
نہند دوم آنکہ ضماد از دوای موسوم بکنتارس درست کردہ بر جلد گذارند سوم آنکہ ٹنکچر ایوڈین بر جلد طلا سازند
چہارم آنکہ ادویہ محمرہ جلد یا پیدا کنندہ حرارت و سوزش بر جلد مثل حب السلاطین یا امونیا یا روغن تارپین بر جلد
نہند تا بسبب اذیت جہت مخالف اذیت باطن و ورم مزمن برطرف شود ایضاً از موذیات جلد و خارج بدن

تدبیر سوم مسمی بزبان انگریزی به ایشو ستن یعنی سائل شدن و طریقش اینست که پارچه اسکن آلوده بصمغ یکجا احیای تدبیر مذکور
بر آن عضو مقصود ولیوت چسپانند و در وسط پارچه اسکن ثقبه بقدر داخل شدن دانه کرسنه یا قدری زیاده از آن
کرده باشند من بعد درین ثقبه قطعه از پتاس افیوزا که آنرا کاستک پتاس میگویند درین ثقبه بر جلد که در حد ثقبه مذکوره
نهاده پارچه اسکن آلوده دیگر را که در ان ثقبه نباشد بالای پارچه اسکن اول بچسپانند تا قطعه کاستک بر محل خود باقی ماند
و باید دانست که بعد نهادن اصل کاستک تا دو ساعت گرمی و درد بر جلد محسوس میشود بعده اذیت برطرف میگردد زیرا که
درین مدت جلد محترق میشود پس هرگاه اذیت و گرمی جلد رفع شود پارچه اسکن را که بالای قطعه کاستک ست
بردارند بر جلد محترق ضماد از تخم کتان نهند تا جلد محترق بسبب آن از لحم جدا گردد و زخم پیدا شود پس بالای زخم مذکور
مرهم اولیم سابینا هر روز نهاده باشند تا جاری ماند چندان این زخم را جاری دارند تا ورم باطن دفع شود پس اگر
بعد استعمال مرهم مذکور هم آثار اندمال ظاهر شوند و ورم باطن باقی باشد برای منع اندمال زخم دانه نخود در زجاجی که از آن
زیر پوستیدنی بیسازند در زخم اندازند و اگر موجود نباشد دانه کرسنه در زخم نهند و اگر بعد آنهم مندمل شود و حاجت
اسالت مواد بسبب موجود بودن ورم باطن باقی بود باز تدبیر اول زخم پیدا کرده جاری دارند تا اذیت باطن دفع
شود و اگرچه زیاده فائده این تدبیر در ازاله اورام مزمنه وقتی ظاهر میشود که ورم در اعضای قریبه از جلد باشد مثل
ورم غشای مفصل استخوان یا ورم رباط یا ورم استخوان لیکن در اورام اعضای باطنه دیگر هم مثل ورم طحال و ورم
غشای پهلو و ورم جگر و ورم گرده هم نافع میشود و هم از موذیات جلد تدبیر موسوم به سیٹن ست و وقت استعمال آن
آنست که عضو متورم از جلد دور یا غائر باشد مثل دماغ و نخاع و گرده و طریقش اینست که اول کارد در جلد داخل کرده
بعده سوزن درازی که در ثقبه آن چند تار رشته باشند داخل کنند و بعد داخل کردن سوزن مذکور کارد را از جلد و
زخم بکشند تا بیرون آید پس سوزن مذکور را از طرف دیگر جلد بکشند تا تارهای رشته در زخم آیند بعده هر دو گوشه
رشته مذکور را گرفته گره دهند و هر روز گره مذکور را کشاده قدری رشته را بهر دو طرف کشیده باشند تا هر روز اذیت
جلد تازه شود و زخم مندمل نگردد و جریان مواد از ان باقی ماند و اگر رشته مذکور کهنه و بوسیده شود رشته تازه را با
رشته بوسیده بسته در زخم کشیده گره دهند و رشته بوسیده را دور سازند و زخم را تا حصول مقصود که ازاله
اذیت و ورم باطن ست تازه دارند و ایضاً از موذیات جلد کی یعنی داغ نهادن بر جلد ست که آنرا بزبان انگریزی
آکچوال کاٹری یعنی داغ نهادن از آهن گرم ست گویند و وقت این تدبیر آنست که هرگاه زیاده و تا مدت دراز شدت
اذیت بر جلد غالب بود این را استعمال می آرند خصوصاً در ورم مفصل مثل مفصل ورک یا ورم استخوان زیاده
این عمل بکار می آید خصوصاً در حیوانات استعمال آن در اسپ و شتر زیاده میکنند و صورت آله آن مختلف بسبب
بحسب ضرورت گاهی مدور و گاهی مستطیل و ایضاً از تدابیر نافعه برای اورام مزمنه استعمال استرن جنٹ ست

یعنی ادویه قابضه مقویه عروق صغار و وقت استعمال این ادویه آنست که خون در عروق زیاده باشد و دوره آن بطی بود چنانکه نشان اورام مزمنه است پس درین وقت از استعمال این ادویه نفع ظاهر میشود و این ادویه مثل اصل کاستک نقره محلول آب ست و هم لانگی ملیناهای ایسپینش برای این کار مفید ست و ایضاً مرهم و ضماد مازو درین باره مفید اند و بهتر از همه کاستک نقره است که آنرا گاهی اصل کاستک بر جلد یکسان بسبکی دست میگردانند لیکن درین وقت اذیت هم پیدا میشود و گاهی دو گرین از آن یا کم و زیاده در یک اونس آب حل کرده بر جلد طلا میسازند و باین طور زیاده در ورم جلد و ورم کیس بیضه مفید میشود و مستعمل ست و ایضاً از تدابیر نافعه با ورام مزمنه تدبیر موسوم به پریشر ست و آن رسانیدن اثر غمز ست بر عروق و آن بچند صورت رسانیده میشود اول از بستن پارچه طویل چند لو کرده تا از ثقل و غمز آن عروق و ورم منضغط شود و خون از عروق بیرون رفته اجتماع خون زائل گردد و آن در اکثر مقامات بدن بسته میشود دوم بذریعه پارچه اسفنج آلوده اثر غمز بعضو میرسانند و استعمال آن وقتی که ورم در خصیه باشد بهتر ست سوم بذریعه لاستک پلاستر بر عضو متورم اثر غمز میرسانند و این وقتی که ورم در عروق ساق پا باشد مفید و انسب ست فقط ؎ فصل پنجم در کاربنکل بفتح کاف و سکون الف و رای مهمله و فتح بای موحده و سکون نون و فتح کاف و سکون لام و آن ماخوذ از لفظ لاتین کاربو ست که بمعنی زغال بود و وجه تسمیه بآن اینست که جلد بدن درین مرض بر محل مرض سیاه میباشد و گاهی آنرا انثراکس که در لغت گریک بمعنی زغال است هم می نامند و آن فی الحقیقت ورم حار یعنی انفلمیشن ست که در قطعه جلد و غشای خانه دار که زیر آنست پیدا میشود خواه اول در جلد شود و از آن به غشای خانه دار رسد یا اول در غشای خانه دار حادث شود و بعد آن در جلد رسد بهر صورت فائبرن از این ورم حار جلد در غشای خانه دار میریزد و بسبب ریختن آن چون درینجا قطعه از غشای خانه دار منغمر میشود و از آن غذای خود را نمییابد از این جهت میمیرد و حالت ماتفیکیشن درین ورم پیدا میشود و خاصه کاربنکل ست که در آن در جلد و خاصتاً در غشای خانه دار حالت گینگرین یعنی فساد و موت عضو پیدا میشود و از مردن آن بر دور غشای مرده ورم حار باین مراد طبیعت پیدا میکند که تا از آن بعد ریختن و منفجر شدن همراه ریم غشای مرده را هم از بدن دور کند السبب سبب خاص آن کمتر معلوم میشود اگرچه ممکن ست که از داخل شدن کدام زهر خاص در جلد یا از پیدا شدن بثره هم کاربنکل پیدا شود لیکن سبب عام آن کمزوری و خرابی و فساد خون ست که از نیافتن غذا و گرسنه ماندن یا از نایابی غذای جید مقوی یا از مرض ذیابیطس کهنه یا از مرض البیومن یوریا یا بعد حمیات حاده مثل حمی تائیفس و تیفائد فیور پیدا میگردد و اکثر بعد ذیابیطس کهنه این مرض میشود و همچنین از زیاده صحبت و مقاربت زنان حادث میشود و این مرض در جوانان کمتر میشود و هم در عورات این مرض کم میشود العلامات آغاز این مرض باین طور شروع میشود که اول در جای از جلد سختی پیدا میشود بعد و صلابت مذکور قدری ارتفاع پیدا میگردد و حرقت و سوزش و حرارت و درد در آن زیاده بود و درد آن گاهی بطور غرز ابره و زبانی مثل درد نیش زدن زنبور با سوزش میباشد و گاهی با تمدد و ضربان میباشد و صلابت

مذکوره اکثر در ابتدای شکل بر جلد اینجا سرخی مایل بسیاهی میباشد و در وسط آن آبله کوچک بود که در ان ریم پیدا شده منفجر میگردد
و بعد در بشره مذکور سختی مایل بسیاهی روز بروز زیاده میشود و جاییکه آبله پر ریم بود انجا تاکل در جلد پیدا میشود و بسبب آن زخم
گشاده میگردد و از اندرون آن غشای خانه دار برنگ خاکستری دیده میشود و ایضا درین صلابت که بروز آن روز
بروز زیاده میشود هم دانه های مذکوره جابجا حادث میشوند و منفجر گشته در اینها تاکل جلد پیدا میشود و در انها غشای خانه دار برنگ
خاکستری دیده میشود و ریم متعفن بدبو ازین زخمها بر می آید و مقدار این صلابت و مرض اکثر در طول و عرض خود دو دو انچه میباشد
و گاهی تا شش شش انچه در جهت طول و عرض خود میرسد و این ورم اکثر بر پس گردن یا بالای شانه یا بر پشت دیده میشود
اگرچه ممکن است که هرجا که غشای خانه دار زیر جلد است این مرض پیدا شود لیکن در جانب قدام بدن کمتر میشود و اگر میشود گاهی
بر سر گاهی بر وجه پیدا میشود اما این هردو خطرناک اند خصوصا آنچه بر سر حادث شود و این علامات خاصه این مرض
بودند و علامات عام آن از قسم تغیرات افعال طبیعیه بدن که همراه این مرض میشوند ضعف نبض و کدورت جلد زبان و تغیر
لون مریض از حال نگرا علی مثل لون صاحب حالت انیمیا میباشد و در جسم ضعف و ماندگی معلوم میشود و بعد این حالت سردی
بر ظاهر جلد محسوس گشته حمی پیدا میشود خصوصا هرگاه ورم مذکور عظیم یا قریب محل حرکت بود مثل اینکه نزد مفصل بالای
گردن یا بر مفصل شانه بود چه درین وقت از حرکت عضو کلفت و اذیت زیاده میمانند و تپ زیاده پیدا میشود و طبیعت
گاهی با قبض و اکثر در ان اسهال میباشد و گاهی قی شدید و هذیان و ضعف بدرجه غایت پیدا میشود و درین حالت
مریض هلاک میگردد و گاهی بسبب زیاده جاری شدن ریم زیاده ضعیف شده مریض هلاک میگردد و چون قریب
عظام راس این مرض رسیده ورم در غشای دماغ پیدا میکند از انهم مریض هلاک میشود العلاج
اول در شروع مرض بر محل صلابت اصل کاستک یعنی نقره یا قلم پتاس لیقوزا بر محل آبله مالند و از ان داغ دهند
تا جلد بوسیده شده از داغ کردن زخم پیدا شود و آنچه قطعه غشای خانه دار مرده که زیر آنست بزودی خارج شود
و فساد آن زیاده و عام نگردد و بعد آن بر محل مذکور پولتس از تخم کتان نهاده بربندند و اگر سختی زیاده و عظیم
باشد و زیادتی انبساط در ان جلد جلد شده باشد فورا آنرا در طول و عرض آن چاک و چار پاره کرده اجتماع خون آنرا
کم کرده دهند و بالای آن پولتس از تخم کتان بسته ریم پیدا کرده بیرون ارند تا همراه آن غشای خانه دار مرده هم دفع
شود و هرگاه ریم از ان جاری گردد روغن کاربولک اسید دائلوت در زخم اندازند تا بوی عفن را کم کند و بتنقیه زخم
معین باشد و هرگاه غشای مرده هم دفع گردد روغن کافور در زخم اندازند و مرهم رال بر آن نهند تا انگور بزودی پیدا شده
زخم ملتحم گردد و از ادویه مشترکه بمصلح حال بدن اول از همه مسهل دهند خواه قبض باشد یا اسهال بود زیرا که در حال قبض فائده
اسهال که ظاهرست اما در حال اسهال پس بنا بر آنکه تا عفونت را دفع کنند لیکن در حال قبض مسهل قوی دهند و در حال
اسهال مسهل خفیف نوشانند و اگر بعد اسهال کمزوری و ضعف زیاده بود و ایمونیا کاربناس و بارک حسب مناسب نوشانند

و منزال بیت همراه کنین نوشانیدن درین وقت بسیار مفید است خصوصا هرگاه همراه کلورائد آف پتاس و تنکچر اسٹیل نوشانیده باشند تا تصفیه و تقویت خون هر دو از آن حاصل شود و زیاده اعتماد درین مرض بر اغذیه است پس مثل شوربای لحم و شیر و زرده بیضه مرغ و هم چرم لحوم مناسبه خورانند و اگر از شراب مجتنب نباشد پورٹ وین یا پوٹر بیر که قسمی از شراب مقوی ست و در آن لحم هم افتد بنوشانند و اکثر از خورانیدن افیون درین مرض نفع کثیر حاصل میشود بلکه بدون آن علاج ممکن نیست زیراکه افیون هم مقوی و هم خواب آور و هم مسکن وجع ست خصوصا هرگاه درد زیاده باشد درین وقت نوشانیدن آن حسب ما واجب است فتدبّر

فصل ششم در فرن کاس

بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کسر کاف و فتح لام و سین مهمله بلغت لاتن و بلغت انگریزی بایل بفتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون لام و بلغت عربی بثره گویند و آن عبارت ست از انفل میشن خورد یعنی ورم حار که حایک که در جلد و غشای خانه دار که زیر جلد است پیدا میشود و آن محدود میباشد و هم در ان سختی بود که بادر و شده میباشد و ریم قلیل پیدا میشود و بعد انفجار از ان جسم ریشی غلیظ سخت که آنرا بلغت انگریزی کور بضم کاف و سکون واو و رای مهمله یا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و سکون فا میگویند غشای مرده و بهندی کیل میگویند برمی آید و آن بر دو قسم ست یکی آنکه مدور و از جلد مرتفع و صلب و بادرد شدید و گرد آن قدری سرخی بود و مقدار آن اکثر بقدر دانه کرسنه میباشد و این ورم حار در جلد بدن اندرون غده های عرق یا غده های شعر یا غده های شحم حادث میشود و این قسم اکثر بر وجه و گردن و بر سینه و بر دستها پیدا میشود دوم آنکه سختی منبسط در جلد بود و از ان بلند نباشد و درد و سرخی در ان زیاده و صلابت هم در ان محسوس میشود و آن در غشای خانه دار میباشد و مقدار این قسم از چهار انگشت تا بیضه کبوتر کبیر میباشد و این قسم اکثر بر مخرج و سرین و قریب مقعد پیدا میشود و چون درین قسم ریم پیدا میگردد و درد و شده حادث ورم منفجر شده ریم از ان جاری میشود و چنانکه در کاربنکل هم ثقبه متعدد و بر جریان ریم پیدا میشوند و گاهی درین قسم ریم پیدا میشود لیکن جلد از خود منفجر نمیگردد مگر بر آن سیاهی ظاهر میشود و آنرا بلائنڈ بایل بکسر بای موحده و فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و دال هندی یعنی اعمی یعنی بایل کور میگویند و این گاهی تا دو هفته و [illegible] حالت میماند تا اینکه گاهی ریم آن در عروق منجذب میشود و گاهی بعد این مدت منفجر میگردد و اسباب قریب آن اکثر کمزوری و ضعف خون یا غلیظ و ناصاف ماندن خون میباشد و اسباب کمزوری خون اکثر نخوردن اغذیه جیده مقویه موافقه میباشد و هم از زیاده محنت و یا از زیاده تفکر کردن یا جوراب هم خون ضعیف میشود و عدم صفای دم اکثر از سکونت کردن در هوای ناصاف یا از پیدا شدن یورک اسیڈ یا یوریا در خون یا از زیاده خوردن اغذیه حاره مثل زیاده خوردن گوشت چه از انهم یورک اسیڈ و یوریا پیدا شده خون غلیظ میگردد و خصوصا هرگاه لحم شب مانده عفن خورده شود پیدا میشود و گاهی از اذیت اصطکاک یا از خارش و حکه بدن چنانکه در جرب و غیره امراض جلدیه میباشد و گاهی سبب [illegible] فصل هم میشود چه در ان هم [illegible] و غیره امراض جلدیه پیدا میشود یا اکثر [illegible] کرده و جلد از غلت

خارج میشود چون محتبس گردد از ان خون غلیظ میشود و از ان دمامیل و بثور پیدا میشوند و گاهی از رسیدن زهر حیوانی
خارجی در جلد پیدا میشود چنانکه از تشریح نفس پیدا میشود گاه گاه قرکب تشریح درین قسم ثانی مبتلا میگردد و گاهی دمامیل و
و بثور خاص مثل امراض وبائی در جای خاص مثل دهلی یا ملتان شایع و عام میشوند و آنرا بثور دهلی یا بثور ملتان میگویند
و بسبب عمر انسان هم بثور کم و زیاده بر می آیند چنانچه وقت شباب و البلوغ و وقت پیری بثور زیاده پیدا میشوند
و در سن وقوف کم و همچنین در رجال زیاده و در عورات کم پیدا میشوند و گاهی بعد استعمال پلاستر کنتاریس و خشک شدن
آبله آن هم بثور پیدا میشوند چه از استعمال پلاستر مذکور غده های مذکوره جلد بند میشوند و در خریطه آنها ورم پیدا میشود
از ان سبب بثور پیدا میشوند و گاهی دمامیل و بثور موجود میباشند لیکن سبب آن ظاهر نبود العلاج اول سبب را
دریافته بر رفع کردن آن کوشند پس اگر کمزوری خون بود از اغذیه جیده و ادویه مقویه تقویت خون نمایند و اگر بسبب
عدم صفای خون باشد درین وقت در ابتدای مرض مسهل داده بعده صرال ایسڈ و بارک و ادویه مدره نوشانند
و خورانیدن کونین در حال کمزوری خون و عدم صفای آن هر دو مفید است و چون دمامیل کوچک و بثور زیاده در بدن
پیدا شوند دوای موسوم به پیسٹ بکسر بای مثناة تحتانی اول و سکون یای مثناة تحتانی ثانی و سین مهمله و تای هندی که بمعنی
خمیر انگریزی است نیم نیم اونس روزانه سه بار همراه آب کافور یا آب پودینه سبز که هر یک از یک اونس تا یک نیم اونس باشند
چند روز بنوشانند یا کالشیم سلفائد نوشانند هم حصه گرین بنوشانند و بهتر آنست که چون این دوا بدبو است لهذا اجزا با
اکسترکت جنشین یا اکسٹرکٹ ترکسی کم بالجمله چیزی که آنرا بپوشد بپیچید و یا کدام شی خوشبو مثل عطر پودینه یا انیسون
خوشبو کرده بورق نقره بپیچیده بخورانند و روزانه سه بار خورانند حتی که بوی آن از عرق بدن ظاهر شود درین وقت استعمال
آنرا ترک کنند و تبدیل هوا و ماندن در هوای صاف دیهات و قری و اگر قریب بحر اسود باشد بر سواحل دریای اعظم
مریض را چند روز دارند مفید است و در ابتدای مرض کلوڈین از قلم موئین طلا کردن یا بلاڈونا در گلسرین حل کرده
طلا کردن یا بلاڈونا یا افیون محلول بآب طلا کردن گاهی مانع از پیدا شدن ریم و باعث بر جذب شدن ماده ورم در عرق
و سبب زوال مرض میشود و لیکن اکثر اینست که چون ورم زیاده باشد در ان ریم می افتد و درین وقت تدبیر منضج باستعمال
آوردن ضرور میباشد پس درین وقت باید که پارچه بآب گرم تر کرده بر آن بندند یا آرد و تخم کتان بآب گرم سرشته بران نهند
ایضا لحوم التین انجیر بران بندند که از ان فائده نضج و انفجار سرد و حاصل میشود و کاک صابون و نبات مساوی الوزن بآب
حل کرده بر پارچه آلوده بران بستن مفید است و هر گاه قریب انفجار رسد و تا از ان بیرون نیاید منفجر نشود در مرهم رال بلاڈونا
و افیون شریک کرده بران نهند که از ان بزودی اخراج ریم کرده مرض و اذیت را دفع میسازد دستور العلاج دیگر برای
دانه های کوچک که اکثر در فصل بهار بر وجه و رخسار و بدن پیدا شوند درین وقت باید که هر گاه سرخی بر جلد بدن ظاهر شود و این
دانسته شود که بثور بر خواهد کرد اول حصص هندی ته قدری افیون بآب حل کرده بران طلا سازند اگر بعد آن هم

بروز کنند و دران سختی سعد رسد و ثقل نشستن یعنی ورم و سرخی و درد پیدا میشود بران بلادونا آب حلکرده طلا سازند تا تشنج عروق را دور کرده دورانی
خون را که دران بسبب ورم مسدود شده جاری سازد پس اگر بعد آنهم بثره باقی ماند و منجذب نگردد و دران ریم پیدا شود درین وقت
بلادونا و تیون خالص در مرهم رال حلکرده بران نهند تا منفجر شده ریم از ان جاری گردد و صحت شود و درین مرض انتظار خود منفجر
شدن آن کردن بهتر نیست از ینکه باعانت نشتر چاک کنند لیکن هرگاه بعد افتادن ریم هم منفجر نشود و نه آثار انجذاب ریم در عروق
ظاهر شوند درین وقت آنرا از نشتر چاک کرده صاف کنند و بعد آن پارچه در روغن کاربولک ایسڈ آلوده تر کرده در زخم
نهند تا بدون افتادن ریم زخم را مندمل سازد فقط ۔ فصل هفتم در پایمیا یعنی رسیدن و آمیختن ریم یا اجزای عفنه فاسده
دیگر در خون و گاهی آنرا ایکوریمیا یعنی آب حاد و تیز مثل زرداب که در زخم پیدا میشود نامند و گاهی سپٹی سیمیا یعنی عفونت فاسد شدن
خون بسبب آمیختن چیزهای عفنی دیگر هم گویند و گاهی پایمی او ھنگاب فیور یعنی تپی که مولد ریم در خون است نامند و سبب اختلاف این نامها
آنست که کسی میگوید که در خون ریم میباشد آنکس پایمیا میگوید و کسی گوید که ریم در خون نمیباشد بلکه زرداب یا آب عفن می آمیزد و آنکس
ایکوریمیا مینامد و کسی گوید که عروق صغار که بر دور زخم میباشند مواد عفنه فاسده از زخم فاسد کشیده در خون می اندازند آنکس سپٹی سیمیا
میگوید و کسی میداند که درین مرض اصل بیش در سطح باطن عروق میشود و از ان تپ پیدا میگردد و بعد از غشای اصلی عروق جدا شده در خون
می آمیزد و این کسان این را ھنگ فیور نام می نهند و گاهی این را پایمک فیور نام کرده میشود یعنی تپی که از پیدا شدن ریم در اعضای بدن مثل جگر و پھپھال و
عضلات و دماغ و مفاصل پیدا میشود و اینکه اسم پایمیا افضل است زیرا که در افتادن و نه افتادن ریم در خون اختلاف است و در پیدا شدن ریم
در اعضا کسی را تامل نخواهد بود چه آن ظاهر است و نسبت بسوی اظهر بهتر است و هم باید دانست که این حمی بسبب آمیختن زهر در خون یعنی
شدن خود خون مثل تائفائد فیور پیدا میشود بخلاف تپ دق که دران فساد خون ضروری نیست السبب چنانکه اکثر هرگاه دمل و استخوان شکسته شود
و دران ریم افتد لیکن راه خروج برای ریم حاصل نشود و در استخوان مذکور یا اندازان ریم جگر و پھپھال و مفصل و دماغ و دل پیدا میشود و گاهی بعد
ولادت ورم و فساد در رحم میشود و از ان این حمی حادث میگردد چنانکه در پیوار پرل فیور نوشته شد و این وقت نامش پیوار پرل فیور کرده میشود
و گاهی بعد پیدا شدن کاربنکل که خراج کبیر است هم این تپ حادث گردد و گاهی چون وقت تشریح میت از کارد تشریح زخم در
بدن تشریح کننده میرسد از انهم این مرض پیدا میشود و هرگاه دمل بر غشای ریشه دار پیدا شده بود آن منبسط در عضو میشود و علاج
نگردد چنانکه در دمل سرانگوشت میباشد هم این مرض پیدا میشود و گاهی از خرابی و فساد مکانی یا فساد هوائی که گرد مکان مسکونه باشد هم این
مرض پیدا میشود هرگاه باشنده مکان مذکور زخمی باشد و اگرچه اصل سبب حدوث این مرض نتیجه خرابی هواست لیکن اسباب
معینه آنهم درین وقت معین بر حدوث آن میشوند و آن اجتماع اشخاص کثیره در یک خانه است چنانکه در شفاخانه ها هرگاه اجتماع
مردم زیاده میشود از عفونت و بدبوی جراحات کسانیکه از مجروحین کمزور و ضعیف باشند خواه بسبب اذیت اوجاع یا از
نیافتن غذای جسد چنانکه در مقاتلات عظیمه سلاطین اکثر چنین اتفاق میشود که مجروحین را غذای جسد میسر نمی آید ازهم
میباشند درین وقت اکثر مجروحین بایت تپ مبتلا شده هلاک میشوند العلامات اول ابتدا از سرد و لرزه میکند و بعده

اشتداد حرارت میشود و پس عرق آمده حرارت کم میگردد لیکن زائل نمیشود و باز شدت میکند و چون شدت کند باز از سر دوازده
ابتدای شدت آن میباشد لیکن وقت اشتداد آن اکثر غیر معین میباشد و گاهی بر وقت خاص هم شدت میکند و درین قسم تب و
مشابه به کنکاک فیور میشود اما از علامات دیگر از ان مفارق میگردد و گاه گاه درین حمی حرارت خون زیاده میشود تا اینکه در تهرمامیتر
هرگاه آنرا در بغل نهاده می بینند سیماب از درجه یکصد و چهار تا درجه یکصد و شش متصاعد میشود و درین حمی ضعف قوی
بدنیه و نفسانیه زیاده میباشد مثل تائیفائڈ فیور همیشه مریض در حالت قلق و کرب مبتلا میماند و غثیان دائمی پیدا شده
و گاه گاه قی هم می آید و اسهال هم جاری میشود و آنچه در اسهال خارج شود بسیار بدبو و عفن باشد و در تنفس مریض هم [illegible]
محسوس میشود و خفقان اکثر می آید و بر محل قلب درد محسوس میشود و هذیان اکثر میباشد و هوا که از دهن مریض بر می آید در ان
رائحه [illegible] میباشد و بول بسیار سرخ و قلیل المقدار می آید و گاهی در ان البیومن یعنی [illegible] پیدا [illegible] هم میباشد و
[illegible] بول [illegible] میباشد [illegible] قلیل بود و [illegible] و [illegible] میباشد و [illegible] آن [illegible] بود که در
یک دقیقه از [illegible] تا [illegible] با حرکت میکند و اکثر درین حمی [illegible] هم میباشد و چون [illegible]
پیدا از امراض [illegible] یعنی [illegible] که از [illegible] مجاری هوا میشود یا ورم [illegible] میباشد [illegible] امراض قلب
گاهی ورم غشای قلب و گاهی ورم غشای داخلی آن یافته میشود و در بعض مقامات بدن مثل دست و پا یا مفصل ورم پیدا
میشود و بعد آن [illegible] پیدا شده [illegible] حادث میگردد و از حدوث [illegible] در اعضای بدن و [illegible] شدن [illegible]
کثیر قسمی از [illegible] فیور حادث میشود و عرق زیاده می آید و بر زبان و عمور دندان و لب رنگ سیاه غالب میشود و [illegible]
[illegible] چشم و جلد بدن قدری زردی محسوس میگردد و درین وقت مریض [illegible] از دست خود میکند پس
[illegible] حال مریض خراب شده گاهی [illegible] غشی [illegible] و گاهی [illegible] شده [illegible] مریض هلاک
میشود و در انجام این مرض آنست که گاهی مریض درین مرض در هفته اولی هلاک میگردد و اگر مرض حاد قوی باشد و علامات
شدید بوند و اکثر آنست که در صورت اکیوٹ و حاد بودن مرض مریض بعد سه چهار هفته میمیرد اما اگر مرض کم [illegible] مزمن
باشد یعنی علامات که نوشته شد قلیل و خفیف بوند درین وقت اکثر مریض تا سه چهار ماه و گاهی تا یک دو سال مبتلا مانده
از افراط ضعف هلاک میشود و گاهی نجات هم می یابد اما هرکه درین مرض تا مدت دراز مبتلا ماند اگر ماده آتشک در بدنش
بود یا استعداد خاندانی برای سل و دق داشته باشد برای آن خوف [illegible] در [illegible] آن و حادث شدن سل پیدا شود
و هرکه از ان نجات یابد بعد آن مدتهای کثیره ضعف و کمزوری در بدن آن باقی میماند العلاج در علاج این امر
مقصود باید داشت اول تصفیه خون فاسد تا خون صاف شود که آن اصل ازاله سبب و علاج ست دوم تقویت
مریض تا ضعف رفع شده از هلاکت محفوظ ماند سوم تسکین اوجاع و رفع اذایا و آلام هر قسم تا آرام مریض حاصل شود
چونکه خون از چهار جانب صاف [illegible] از اسهال کرده و جلد [illegible] لهذا باید که ادویه مسهله و مدره و معرقه نوشانند [illegible]

هر سه از این جهات صاف شود و برای تصفیه خون از جانب [illegible] هوای [illegible] مریض را [illegible] بذریعه هوای صاف از جهت
ریه هم صاف شود و اطبای کاملین میگویند که از نوشانیدن سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ یا سالفائٹ آف ٹھیم یا سلفیٹ آف سوڈا
یا سلفیٹ آف پٹاس فائده درین مرض زیاده میشود و باید که سلفیٹ در هر دو ساعت یا شش ساعت بقدر ادویه
مذکوره را بنوشانند مثل اینکه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ را از بست قطره تا سی قطره همراه آب مشروب بنوشانند یا همراه تنکچر سلفا
اگر مقصود اسهال و تلیین طبع باشد یا سلفیٹ آف سوڈا بنوشانند و ڈاکٹر صاحب بهادر میفرمایند که زیاده فائده از خورانیدن
کنین همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ دیده شده پس باید که از دو گرین تا ده گرین کنین سلفاس همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ
که از بست قطره تا سی قطره باشد همراه دو اونس آب ساده آمیخته بمریض بنوشانند و وجه نافع شدن ادویه مذکوره اینست
که این ادویه قاتل عفونات و رافع فسادات عفونی از خون هستند پس بعمل کیمیائی تاثیر اینها در بدن ظاهر میشود
و باتصفیه خون از راه های چهارگانه حفظ این امر ضرور است که دیگر زهر و ریم در خون داخل نشود و بنابران اگر در جای
مثل گوش یا انف یا رحم زخم باشد و از ان ریم جاری بود آنرا صاف دارند باین نحو که اول بذریعه زراقه روزانه زخم را
از آب گرم بشویند و صاف کنند و بعد صاف کردن زخم از آب گرم از ادویه که مانع تعفن و فساد و مصلح زخم اند زخم را
بشویند و این ادویه مثل کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ است یا سالوشن پرمنگنات پٹاس است
که نیم اونس از ان گرفته در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده از ان بذریعه زراقه زخم را بشویند یا پرمنگنات پٹاس
یک گرام را در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده در زخم رسانند تا از زخم مذکور باز زهر در خون نرود و خون صاف ماند
و اگر در جای مثل استخوان ساق یا دماغ وغیره یا زیر غشای ریشه دار دمل بود آنرا بطور دستکاری از قطع کردن استخوان
بنشتر یا شگافتن لحم بیرون آرند تا زهر ریم که مخرب خون است باقی نماند و برای تقویت مریض بیمار را غذای جید که
سریع الهضم باشد مثل شوربای لحم یا یخنی گوشت بز یا شیر ماده گاو بنوشانند و شیر از همه افضل است هر قدر که معده
علیل متحمل شود بنوشانند و هم جوشانیدن سر شیر لطیف باین نحو که بذریعه قاشق آنرا خوب بگردانند تا بسبب داخل
شدن اجزای هوای در ان زیاده لطافت پیدا شده بزودی هضم شود بسی مقوی است و هم زرده بیضه مرغ خام
با قدری شراب برانڈی حل کرده نوشانیدن هم مفید است و از ادویه مقویه مطبوخ بارک یا تنکچر بارک را همراه کدام
ایسڈ مثل اسپرٹ نائٹرک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ یا کلارک ایسڈ بنوشانند و هم امونیا کاربناس همراه اسپرٹ کلوروفارم
و اسپرٹ نائٹرک ایسڈ حل کرده تنها یا با مطبوخ بارک یا تنکچر ان هم نوشانیدن مفید است یا اسپرٹ امونیا ایرومیٹک همراه مطبوخ
بارک بنوشانند یا کنین دو سه گرین همراه نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ که از پانزده قطره تا سی قطره باشد همراه یک دو اونس
آب ساده و مقدار آب بحساب کمی و زیادتی وزن ایسڈ کم و زیاده کرده بنوشانند و هم پورٹ وائن شراب یا برانڈی
شراب یا ہسکی شراب کسی را که از ان مجتنب نباشد بنوشانند لیکن در استعمال شراب لحاظ تقلیل مقدار ملحوظ باشد

تا بحد اسکار و بیهوشی نرسد بلکه فقط زیاده تقویت و انتعاش حرارت ازان حاصل گردد چه اگر شراب بحد اسکار رسد مضرت میشود
زیرا که اول از نوشیدن شراب قوت حاصل میشود پس بعد چون زیاده نوشیده شود تا صد حمر کردن دماغ رساند سکر و بیهوشی
پیدا میکند و ازان ضعف متولد شود و بیمار می افتد و این مقدار در همه کس یکسان نیست بلکه در کسی مقدار قلیل هم مسکر میشود و در
بعض آخر مقدار کثیر هم مسکر نمیشود پس آهسته آهسته بتدریج تجربه فعل مقدار شود تا تعیین مقدار کنند و برای تا ترکیب شراب
سپالیس ابیونا کاربناس کافی ست و برای دفع کردن اذیت دادن طبیعت مریض بهتر از همه افیون ست که آن حاجت بال
هم ست که آن اکثر درین مرض میباشد پس آنرا از نصف گرین تا دو گرین حسب ضرورت و شدت وجع بعد دو دو یا سه سه
یا چهار چهار ساعت بنوشانند و برای تنویم وقت شب گاه گاه بروما ئید پتاسیم هم همراه آب ساده وقت ضرورت نوشانیده
و گاهگاه افراط قی درین مرض اذیت زیاده میشود و دران از تدابیر کمتر نفع حاصل میشود درین وقت تقلیل تدابیر ضرورست
تا تقلیل در تدابیر زیاده کرده شود پس اگر از استعمال پانی در سیانک ڈائلوٹ قی برطرف نشود سڈا بیکاربونیٹ نوشانند اگر ازین
هم قی ساکن نشود پتاس سائٹراس از ده گرین تا بیست گرین همراه آب و لایتی که دو سه اونس باشد حل کرده بنوشانند
و گاهی از نوشانیدن بسمته درین حال فائده کثیر حاصل میشود پس آنرا تنها یا با سنگ سفید کاربناس یا همراه سودا کاربناس با آب ولایتی حل کرده بنوشانند
و گاهی آب ولایتی خالص از نیم اونس تا یک اونس همراه برف کوفته نوشانیدن آمدن قی را مانع میشود و گاهی از نوشانیدن
ادویه مرقی بند نمیشود و بالمدار تدابیر دیگر ساکن میگردد مثل آنکه لینس گرم از تخم کتان ساخته بر معده گذاشتن مفید میشود
و گاهی از نهادن پلاستر خردل دفع میگردد و اگر ازین هم دفع نشود پس باید که در ده ساعت از تخم معده تا قعر آن چهار پنج
پلاستر از تیلی گس سنده هر پلاستر را یک و ساعت بر جلد مقابل معده نهاده بردارند تا گرمی بر جلد زیاده پیدا شود و نوبت
پیدا شدن آبله نرسد که آن مضر ست و این تدابیر بنابر آن نوشته شده که گاهی سبب قی در معده نمیباشد بلکه در عضو
دیگر بود و بمشارکت عصبی تحریک قی می آید چنانکه در سرسام و غیره امراض دماغیه قی می آید و گاهی نقص معده سبب آن میباشد
درین وقت از ارام رسانی معده و از پیدا کردن اذیت بر جلد مقابل معده که جهت خارج ست فائده حاصل میشود و فقط
فصل هشتم در پائی پر ابیمیا بفتح با و سکون الف و کسر یای تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون را و کسر الف
و سکون یای مثناه تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف و این اسم مرکب ست از دو لفظ لاطینی است
پائی پر به معنی زیادتی خون یا ممتلی شدن بدن از خون ست و گاهی این را پلیتهرا نامند و در اردو امتلا
دموی گویند و درین مرض جسم خرد شرخ رنگ که آنرا ریڈ کارپسل گویند زیاده پیدا میشود و غالباً کثرت مقدار طبیعی نشود
بیمار شود و گاهی زیاده هم میشود و [illegible] جسم سرخ مقدار [illegible] مانند و آب هم [illegible] از [illegible] طبیعی کم میگردد
و از ینجا التبیه میشود که خون غلیظ هم میشود و با لجمله درین مرض مقدار خون شرائین و عروق هم زیاده میگردد و اما سبب انديا
پس از ان سبب اندرونی زیاده خوردن اطعمه و اغذیه لذیذه جیده مولده دم است خصوصاً لحم چه از ان کیلوس زیاده

پیدا میشود و از ان در خون غذا زیاده میرسد خصوصاً وقتیکه با وصف زیاده خوردن اغذیهٔ موصوفه زیاده نشسته باشند و مشقت
بدنی کم کنند چنانکه حال محرران و کاتبان و اهل قلم ست و گاهی این حالت آبائی و خاندانی میباشد که در بدن خون زیاده پیدا
میشود و گاهی بعد بند شدن جریان حیض یا بسبب سن یاس در عورات هم این حالت پیدا میشود و گاهی بسبب قطع
و کم شدن کدام عضو کبیر از بدن مثل آنکه یک پا یا یک دست قطع گردد هم این مرض پیدا میشود العلامات سرخی رنگ و
نفخ چشم و پست بودن رخسارها و گاهی سرخی چهره مائل به قهوئیت میباشد و در عروق لبها و زبان و حنک زیادتی در امتلا از خون
دیده میشود و چون گرفت بر عروق زیاده میگردد چشمان کوچک دیده شوند و همیشه در چشمان قدری نداوت و رطوبت
مستعد باشد و نبض عظیم و قوی بود در جائیکه عروق در بدن دیده میشوند ممتلی از خون میباشند و گاهی درین مرض چربی
هم زیاده پیدا میشود و درین وقت صاحبان آن فربه میگردد و اکثر مریض سست و بحالت اعیا و ماندگی هم مبتلا میماند
حرکت و بیداری خوش نیاید خواب زیاده آید و خواهش خفتن زیاده میکند و چون بحرکت رود دل زیاده می تپد
دوران سر زیاده ماند و اکثر بدرد سر مبتلا میشود و درد در پیشانی یا در موخر راس محسوس گردد و گاه گاه جریان خون
از اعضا بسبب انفجار عروق صغار مثل رعاف و جریان دم از بواسیر هم عارض میشود و جریان آن بر بعض نافع میگردد
لیکن اگر عروق صغار در اعضای باطنه منفجر شوند و راه سیلان خون بسوی خارج نباشد درین وقت از امراض ضرر
و نقصان پیدا میشوند مثلاً اگر در دماغ عروق منفجر شوند سکته پیدا میشود و اگر در ریه انفجار واقع شود از امراض ریه مثل
ورم ریه یا سل پیدا میشوند العلاج اول در علاجش تفحص سبب نموده تدبیر رفع سبب فرمایند مثلاً اگر از زیاده
خوردن اغذیهٔ موصوفه بود غذا که از ان خون کم پیدا میشود خورانند و در ان هم تقلیل مقدار ملحوظ دارند و این اغذیه
مثل حبوب و بقول اند و نان همراه دال مونگ یا کهچری دال مونگ و غیره بهتر ست و اگر از ترک حرکت و ریاضت و سکون
این حالت پیدا شده باشد امر بحرکت و کثرت مشقت بدنی فرمایند و برای زن آیسه که حیضش بند شده باشد یا کسیکه عضو
کبیر از بدنش قطع شده باشد ضرور امر بتقلیل غذا فرمایند و کسیکه معتاد شرب شراب باشد آنرا بترک شراب حکم کنند و زیاده
از شش ساعت در بست و چهار ساعت روز و شب علیل را خفتن ندهند و برای مشقت بدنی زیاده تاکید کنند خصوصاً
برای پیاده رفتن در هوای صاف یا سوار شدن بر اسپ و اول انسب ست و ازاده آنچه مسهلات از قسم کهاری اند
درین حال نوشانیدن آنها نافع ست چه آنها خون را کم میسازند و اگر قدری اپسمی یعنی نمک انگریزی یا سلفیٹ سوڈا ہم حصه
گرم همراه این مسهلات نوشانند انفع ست و اگر مریض قوی و امتلا زیاده باشد فصد گیرند تا بقدر حاجت خون
بر آرند و اگر گرفتن فصد مناسب ندانند و امتلای خون در سر و درد سر باشد درین وقت چسپانیدن چند عدد
زلو بر صدغین و نیز اذنین زیاده مفید میشود و اگر چربی هم با امتلای دموی زیاده باشد و از ان سمن و فربهی هم در
علیل یافته شود پس درین وقت اغذیه که در ان روغن میباشد مثل شیر یا گوشت چربی دار و هم طعامیکه در ان روغن

چربی زیاده انداخته باشند نخورانند بلکه مثل آن اغذیه که در آنها چربی نباشد مثل نان گندم یا نان غله و سوپ بی چربی گوشت
که از چربی خالی بود یا دوغ که از آن مسکه برآورده باشند بخورانند و اگرچه درین وقت داکتران گاه گاه برای علاج
لائکر پتاس را می دهند زیرا که از زیاده خوردن ترشی در معده صابون پیدا میشود و لائکر پتاس آنرا اذابت کرده جاری
میسازد و بنا برین در ولایت انگلستان بسبب شهرت منفعت لائکر پتاس برای تحلیل مردمان آنرا خود باندازه بی
کثیر مینوشند و همچنین سرکه را هم درین وقت بمقدار زیاد از خود می نوشند بدون آنکه مشوره از طبیب کنند و از آن هیچ قدر
فربهی کم میشود لیکن معده زیاده نقصان میرسد و غذا بخوبی هضم نمیشود و هم بعضی از داکتران میگویند که هرگز لائکر پتاس را
در تقلیل شحم دخلی نیست پس درین صورت عوض آن بهتر آنست که هر آنچه تجویز کرده شد بر تدبیر مقلل شحم اکتفا کنند فقط کرار

فصل پنجم در انیمیا بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و اگرچه معنی لفظی آن عدم خون ست لیکن مراد از آن کمی خون ست و این ضد های پر میا مرض سابق ست و گاهی آنرا
اسپانیمیا هم گویند و این لغت گریک ست و معنی آن ضعف و رقت و ناداری خون ست و گاهی آنرا هائی دریمیا هم گویند
یعنی زیادتی آب در خون و گاهی اولگ ایمیا یعنی قلت خون هم نامند و این از اسمای دیگر بهتر ست زیرا که موافق حقیقت
مرض ست بالجمله درین مرض ریدکرپسکل یعنی جز جز سرخ رنگ در خون کم پیدا میشود و هویت کرپسکل یعنی جز خرد سفید
رنگ دو چندان بر نسبت طبیعی خود در خون میباشد اما سفیدی بیضه که در لائکر سانگوئس یعنی آب خون میباشد کم یافته
میشود و آب در خون زیاده میباشد اکثر سبب آن فقر و فاقه و نیافتن غذا خصوصاً غذای موافق بالوقت
میباشد و هم نیافتن و نه ماندن در هوای صاف و هم نشستن در تاریکی و نه ماندن در روشنی زیرا که رنگ و قوت
در خون از آفتاب و روشنی آن حاصل میشود چنانکه در نباتات هم رنگ از روشنی حاصل میگردد و اگر چیزی بر نبات نهند تا
اثر شعاع شمس و روشنی آن به نبات نرسد رنگ آن متغیر میشود بالجمله آنچه از آن خون پیدا شود صاف و قوی نگردد چون
میسر نشود این مرض پیدا میگردد و هم از کمزوری معده وقتیکه در آن طبخ غذا بوجه کامل نشود و هم از زیاده خارج شدن
خون و اجزای اصلیه آن از بدن چنانکه در جمله اقسام نزف الدم و نفث الدم و البیومن یوریا میشود این مرض پیدا میگردد و هم
از امراض مزمنه مثل اسهال و حیض مزمن و از زیاده جاری شدن ریم چنانکه در دمل مفصل یا ورم استخوان یا مرض سل میشود و هم
از سرطان الرحم و ورم طحال و مرض کلاه گرده و اسکروی و در مرض آتشک هر گاه در آن در جگر و غیره اعضای باطنیه جسم
مشابه آب مطبوخ برنج پیدا میشود و از زیاده گرفتن فصد و هم از بعض ادویه مثل زیاده خوردن سیماب یا زیاده خوردن
انتیمنی و هم از زیاده نوشیدن مسهلات قویه که مخرج آب باشند خصوصاً که از قسم کهار و نمک بوند هم این مرض پیدا میشود
العلامات علامات آن ضد علامات پلی پیمیا میباشد و درین مرض رنگ زرد بر رخساره یا چهره و بی رونقی غالب
میباشد و این رنگ مثل رنگ موم اعنی شمع میباشد و بر جمله جلد بدن این زردی دیده میشود و بر مژگان سپیدی لب و دهان

و زبان و لثه و حنک و چشم سفیدی دیده میشود و نبض صغیر و ضعیف میباشد و گاهی زیاده سریع میشود و اکثر بیتابی با جهل [?] و زخ در دو محسوس میگردد و همچنین زیر استخوان پهلو جانب الیسر بر محل سپر اشتیف درد و اذیت مریض ظاهر میکند و اشتهای طعام کم میباشد و آنچه خورده میشود بخوبی هضم نگردد و ریاح زیاده پیدا میشوند و اجابت گاهی بقبض و گاهی بطور اسهال میشود و بول صاف و بی رنگ مثل آب خالص می آید و ضعف و کسل و ماندگی و انضجار طبع و دلبستگی که ضد فرح و خوشحالی است همیشه می ماند و بر اعصاب حس مثل عصب سمع و بصر بسبب زیاده شدن حس اذیت زیاده محسوس میگردد و مثل اینکه از شور و غل زیاده متاذی میشود و پیش چشمان خیال مگس و پشه و گاهی درخشیدن برق بلا وجه محسوس میشوند و از مشقت بدنی قلیل یا از فوت [?] سیر هم طپش دل زیاده میگردد و لیکن گاهی دوران راس و گاهی غشی دفعةً عارض میشود و بیماری افتد و ضربان شرایین که بسوی راس رفته اند بتمام او داج کردن زیاده محسوس میشود و همچنین چون بر محل معده از انامل غمز کنند حرکت شریان عظیم که از دل رسته بسوی بدن در شکم رفته محسوس میشود و چون آله مقیاس الصوت را بعد تحریک بر محل قلب آن نهاده بشنوند آواز و هم دیوار قلب می آید و فی الحقیقت این آواز خونت رقیق است که از ملاقات جسم صلب کرد [?] دیوار قلب است پیدا میشود از وهم دیوار قلب نمیباشد زیرا که اگر مریض با آرام تمام بر پلنگ داشته بشنوند این آواز نمیباشد چنانکه در وهم دیوار قلب در هر حال سکون و حرکت شنیده میشود و هم گاه گاه درین مرض غده گردن که در مرض گاینگر مشهور هم میگردد و قدری متورم میشود و گاهی جحوظ العین هم درین مرض پیدا میگردد و اکثر با ورم غده گردن علامات جحوظ العین یافته میشود و دست و پا و جلد بدن اکثر سرد میباشد و در ساقین و رسلین ورم رخوانی یافته میشود که آنرا اذیما نامند و در عورات گاهی درین مرض حیض مطلقا بند میشود و گاهی بر وقت استنادخود [?] نمی آید و آنچه می آید قلیل و مائل بسفیدی میباشد و اکثر آب سفید از رحم درین مرض سائل میشود و درین مرض ضرور نیست که امراض دیگر اعضا یافته شوند زیرا که این مرض خاص خون است که آن هم یکی از اعضا است و دوران خاصه موجود میباشد اما گاه گاه دیگر امراض هم درین پیدا میشوند و آنچه امراض مولده انیمیا که ذکر آنها در اسباب مرقوم شده هر گاه انیمیا زیاده بود و تا دیر بماند بسبب انیمیا هم پیدا میشوند زیرا که چون ازین مرض مریض ضعیف و کمزور میشود امراض مذکوره که از زهر و استعداد خانه الی پیدا میشوند درین حالت بسهولت حادث میشوند و قوت و شدت مینمایند و قسمی این مرض انیمیا کلوروزس است و آن لغت یونانی است و معنی آن سبز رنگی است که آنرا بزبان انگلش گرین سکنس نامند یعنی مرضیکه در آن رنگ سبز میشود و این مرض اکثر عورات را قریب سن بلوغ بقرب ابتدای جریان حیض عارض میشود و گاهی بعد جریان حیض هم پیدا میشود و درین مرض هم تغیر در خون واقع میشود مثل انیمیا یعنی جزو سرخ رنگ خون که رنگ کیسل است کم پیدا میشود و هم مقدار آن درین مرض صغیر میشود و سرخی آنهم کم میگردد و هم فایبرن درین مرض مثل انفل میتن [?] زیاده پیدا میشود باقی دیگر اجزای خون بر نسبت طبیعی خود می مانند چنانکه در حال صحت بود پس فی الواقع این مرض در دو جزو خون

اعنی ریڈ کرپسکل و فائبرن میباشد اسباب حقیقی سبب آن تا حال تحقیق نشده لیکن این قدر معلوم هست که چون دختر
قریب بلوغ میرسد و آمدن حیض آنرا شروع گردد این مرض پیدا میشود العلامات چنانکه در انیمیا زردی رنگ چهره
و بی رونقی بشره میباشد درینجا زردی رنگ چهره و جلد مائل بسبزی بود و بر لب و میوکس ممبرین لثه و زبان و دهان
و چشم چنان سفیدی غالب باشد که از دیدنش معلوم میشود که مریض از سموم ساخته اند خون مطلقا در بدنش نیست و
اشتهای طعام ساقط یا بسیار کم بود و گاه گاه خواهش خوردن اغذیه ردیه مثل زن حامله میکند و آنچه خورده شود بخوبی
هضم نگردد و جگر بخوبی کار خود نه دهد و ازان صفرا کم پیدا میشود و هوا که از ریه بذریعه تنفس خارج میشود بد بو باشد و اکثر اجابت
طبیعت درین مرض میباشد و بول اینجا هم مثل آب صاف و بی رنگ بود و لیکن بار بار بعد زمان قلیل می آید و در غشای زیر
جلد قدری رطوبت بود که ازان جلد غلیظ میگردد و گاهی ورم زیاده شده بمرتبه اودیما یعنی ورم مائی رخو میرسد و نبض
صغیر و ضعیف بود و گاهی سرعت و طپش قلب و خفقان بعد حرکت قلیل یا خوف بسیر و مسموع شدن آواز دوار قلب بعد حرکت کردن
مریض و متاذی شدن اعصاب حس سمع و بصر از محسوسات خود و رویت خیال مگس و پشه پیش چشم و درد زیر سر اشیف
جانب الیمنی در وسط و احتباس طمث یا نیامدن آن بر وقت معتاد و آنچه آید قلیل المقدار و کم رنگ بودن آن و هم
وقت مدتین حیض درد و اذیت و بدشواری آمدن آن و هم سیلان آب سفید از رحم چنانکه در انیمیا بود اینجا هم
میباشد. العلاج علاج انیمیا است که اول باید دانست که سبب مرض دریافته شود و بدفع کردن آن کوشش کنند مثلا اگر سبب
نیافتن غذا از محتاجی و مفلسی وغیره باشد آنرا اغذیه جیده مولده دم خورانند و در هوای صاف گردانند و دارند و
اگر از نشستن در تاریکی بود در روشنی و هوای صاف دارند و اگر از رسیدن سردی ببدن باشد لباس موافق
هر فصل که سخن بدن باشد پوشانند و اگر بسبب ضعف معده بود مقویات معده و هاضوم طعام نوشانند و درین وقت
خورانیدن پپسین یا ده مفید میباشد و اگر معده کدام غذا را قبول نکند دقتی دفع گرداند درین وقت سفوف بای کلم بذریعه
در امعا رسانند و گاهی هر سبب و مرض که باشد تدارک آن نمایند و آنچه بسبب مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شده باشد
دران مریض را آرام دهند و اغذیه جیده لذیذه خورانند و از ادویه مرکبات فاسفورس مثل زنک فاسفورس یا
فاسفورکه ایسڈ همراه دوای تلخ مثل نقوع جنشین یا کلمبا یا قصب الذریره نوشانند و هم مرکبات آهن مثل
فریم ریڈکٹم که سوفت آهن ست یا فیری سلفاس یا ٹنگچر اسٹیل یا کنین فیری سائٹراس و امثال آن نوشانند
لیکن بعد غذا در میان مرور یکساعت بر غذا مرکبات آهن را نوشانند والا در خلای معده ازان اذیت میشود
و هم میوکس ممبرین ازان متاذی میگردد لیکن اگر مرکبات آهن را تنها دهند بحالت قبض طبیعت معین بر زیادتی
قبض شکم میشود لهذا درینجا آنرا وقت خورانیدن همراه ایلوز یا دیگر مسهلات خفیفه که مضعف خون نباشد بدهند
و هر گاه درد سر و درد زیر سر اشیف و اذیت عصب سمع و بصر بالجمله اذیت عصب هم باشد درین وقت زنک ویلرین

ورشتاک خالص و حلتیت و ٹنکچر آن دادن مفید بود و هم نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا هائی ڈریٹ کلورل یا الیسر یا اسپریٹ کلارفام وامثال آن نافع باشد وگاهی این ادویه مخدره آرام رسان را همراه آهن هم مفید هستند واگر خواب مریض را درین مرض نیاید پس در جای افیون کم مفید هستند زیرا که آن مولد قبض ست وهم از تا مدت دراز خوردن آن اعتیاد طبع پیدا میشود وچون این مرض مزمن ست لهذا ضرورست که مدتها خورده شود پس در آخر از آن اذیت پیدا میشود لهذا عوض آن اکسٹراکٹ یا ٹنکچر هائی سائمس یا برومائیڈ پٹاس واگر ضرورت زیاده بود هر دو را با هم آمیخته نوشانند و وقت زیادتی خفقان ٹنکچر ڈجی ٹیلس یا ایکونائٹ نوشانیدن بسیار مفیدست ولیکن از علاج این مرض دل تنگ نشوند واین هر دو را مدتها نوشانند که مرض هم مزمن ست لیکن بعد مدت دراز تاثیر ادویه درین ظاهر میشود زیرا که ریڈکرپسکل بعد مدت دراز در خون پیدا میشود و بر صورت اصلی خود می آید بخلاف دیگر اجزای خون که آنها بزودی پیدا میشوند پس فی الحقیقت این علاج را علاج تندرستی و اعاده صحت دانند و مادام که تندرستی حاصل نشود دست از علاج نه کشند و در کلوروزس هم همین تدبیر میکنند لیکن انچه در علاج احتباس و قلت در و حیض ادویه و تدابیر نوشته شده اند آنها را هم در علاج حیض شریک این ادویه میکنند و انچه بسبب گرفتن فصد پیدا شده باشد در آن آینده از گرفتن فصد احتراز نمایند و برای تدارک نقصان آن علاج انیمیا که نوشته شده عمل آرند و انچه از نوشیدن ادویه مولده انیمیا افتد در آن خوردن ادویه مذکوره ترک فرمایند لیکن اگر از خوردن سیماب حادث شده باشد در آن ایوڈائیڈ پٹاس را همراه نقوع عشبه چند روز نوشانند تا سیمابیت آن سیماب از بدن و خون در ادرار خارج شود بعده علاج عام انیمیا نمایند وانچه از خوردن ادویه دیگر پیدا شده باشد در آن ترک ادویه و بعد آن استعمال علاج عام انیمیا کافی خواهد بود فقط ۱۲

فصل دهم در لوکوکتھیمیا

واین اسم مرکب از سه لفظ گریک است که ترجمه لفظی آن سیل سفید خون ست و مراد از آن زیاده شدن وہٹ کرپسکل یعنی جسم خرد سفید رنگ در خون ست زیرا که درین مرض جسم خرد سفید رنگ در خون زیاده و ریڈکرپسکل یعنی جسم خرد سرخ رنگ کم پیدا میشود به نسبت حالت صحت و سبب این تسمیه اینست که اول کسیکه این را بذریعه خوردبین در خون یافت دانست که سیل سفید از خارج در خون می آید لهذا باین اسم موسوم ساخت اما بعد آن که بخوبی دیده شد ظاهر گشت که این اجزای سفید که زیاده میشوند از قسم ریم وغیره نمی باشند بلکه همان جز خرد سفید رنگ که جزء اصلی خون ست زیاده پیدا میشود وگاهی این را لک ایمیا بضم لام وسکون کاف عربی یعنی خون سفید هم نامند زیرا که هرگاه خون این مریض مدنظر گرفته و فائبرن از آن اول بیرون آورده به بینند بالای آن سفیدی مثل سفیدی شیر دیده میشود ولیکن باید دانست که هرگاه دسومت در خون زیاده بود درین وقت هم ممکن ست که موافق سفیدی مذکور در خون بیاضی دیده شود و فارق بینهما آنست که هرگاه سفیدی بسبب زیادتی دسومت بود از انداختن قدری الیسر در خون بیاض مسطور ضائع و برطرف میشود و اگر بسبب زیادتی وہٹ کرپسکل باشد سفیدی بالای خون بحال خود قائم ماند واین مرض اکثر بعد تمام شدن سن نمو حادث میشود در صغر سنی

فصل دهم در لوکوکتھیمیا

یا ابتدای جوانی مثل کاور وزن نمیشود الآنادرًا السبب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده لیکن این قدر دیده میشود که اکثر
در ورم طحال یا ورم جگر یا از اجتماع هر دو یا از ورم لمف فیتک گلاند یا از اجتماع هر سه سبب پیدا میشود و طرد این فیتک گلاند
غدد ها هستند که در حجاب او منتظم شکم زیاده یافته شده اند و کار آنها این است که آنچه آب بعد غذا گرفتن اعضا از خون در اعضا زیاده
از غذای آنها میشود اینها بذریعه مجاری آب برنده آنرا از اعضا جذب میکنند و بعضی میگویند که این حالت از تاثیر هوا
عفن فاسد که آنرا مالیریا گویند پیدا میشود العلامات آنچه در انیمیا علامات نوشته شده اند آنها موجود میباشند و بعض
آنهم یافته میشوند مثلاً بر چهره و بشره رنگ سفید در این مرض محسوس میشود و ضعف زیاده باشد و هر روز متزاید میشود و اشتها کم
و غذا بخوبی هضم نشود و علامات ضعف معده غالب باشند و مقدار شکم درین مرض قدری زیاده از حال صحت در ابتدا
دیده میشود و آن خواه بسبب ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف فیتک گلاند میباشد و اکثر ورم طحال و فیتک موجود باشد
زیر پسلی شپرین جانب چپ محسوس میشود لیکن گاهی بسیار زیاده میشود که طحال بر معده و امعا و تا جگر عظیم شده میرسد و وجود این علامات
در انیمیا ضرور نیست که یافته شوند ایضاً درین مرض اکثر نزف الدم بطور رعاف یا از وقت بواسیری پیدا میشود و چنانکه خروج
آن وقت امتلای دموی مفید میشد اینجا برخلاف آن از آن زیاده ضعف و نقصان پیدا میگردد گاهی اسهال درین
مرض پیدا شود و از آن زیاده ضرر و ضعف پیدا گردد و گاهی درین مرض غثیان حادث شود و گاهی قی هم وقت
غثیان می آید و گاهی یرقان خفیف هم درین مرض پیدا گردد و جوزمانی درین مرض در شکم حباب مادر پیدا میشود لیکن قایم
نماند و گاهی حمی هم قلیل می آید و آن مثل رمیتنت فیور و زمانی مثل انترمتنت فیور می آید مگر به قلت و خفت و لیکن
و اگر ورم طحال یا جگر در آن قوی باشد ممکن است که تپ لازم هم شود و بول درین مرض سبب سرخی و نگین میشود
و چون آنرا در ظرفی گیرند بعد سرد شدن در آن سرخی و سفیدی چنانکه از آمیختن آب با سرخی دیده شود محسوس میگردد
و سرخی آن بسبب یورک ایسڈ و سفیدی بسبب ایوریا میباشد و در بول این مریض یوریا و یورک ایسڈ هر دو
زیاده میباشند اما یورک ایسڈ بنسبت زمان صحت سه حصه زیاده پیدا میشود مثلاً در حال صحت قاعده است
که یورک ایسڈ یک حصه و یوریا هشت حصه یا یک حصه که حصه هشتم است در بول خارج میشود و درین مرض یوریا
بستم حصه یک حصه و یورک ایسڈ سه حصه میباشد و ازین دانسته میشود که درین مرض صرف در عضلات بدن زیاده میشود
و آمدن غذا و بدل ما یتحلل قلیل بود و ازین جهت ضعف روز بروز زیاده میشود و همین امر بنیاد علاج و تدبیر است
پس این مرض و ضعف آن روز بروز و ماه بماه زیاده میشود تا اینکه او دیما یعنی ورم مائی رخو بسبب ریختن آب در غشا
خانه دار جلد بدن از هر دو پا اول شروع میشود و بعد آن در تمام بدن عام میگردد که آنرا استسقای لحمی در عربی مینامند
و بعد آن در غشای آبدار خریطه خارجی قلب یا در غشای آبدار پهلو یا در غشای آبدار شکم که باریطون است زیاده آب میریزد
گاهی اول آب درین غشیه میریزد و بعد آن در غشای خانه دار جلد میریزد و درین وقت او دیما بعد آن عارض میشود

اما هرگاه ورم جگر یا ورم طحال عظیم باشد آب در احشائیه آید از شکم زیاده میرسد و درین وقت حال مریض زیاده خراب میشود زیرا که
از اجتماع آب در غشای حجاب دل حرکت قلب بدشواری صادر میشود و بسبب آن خون بدشواری و قلت بدماغ و بدن
میرسد و در تنفس هم دشواری ظاهر میشود و از ادنی حرکت طپش قلب پیدا شده غشی طاری میگردد و هرگاه آب و غشای پهلو
ریزد درین وقت ریه منبسط نمیشود و از آن ضیق در تنفس پیدا میشود و چون با ریطون و بسبب آن شکم منتفخ شده بالا رود از آن
در فضای صدر ضیق و تنگی پیدا میشود و بسبب آن که حرکت قلب سخت و دشواری میشوند و درین وقت اکثر قابه در وریدها و شریان
و شریان و وریدی خصوصاً شریان کبیر که در جانب راست قلب واقع است منجمد میشود و از انجماد آن دوران خون بند شده
مریض هلاک میگردد انجام این مرض آنست که اگر ورم طحال بود لیکن مرض بسیار کهنه نشده باشد و آنچه علامات نوشته شد
بکثرت و قوت ظهور موجود نباشند و مرض در زمان ابتدای خود باشد ممکن است که مریض از آن نجات یابد و صحیح گردد
لیکن هرگاه مرض کهنه گردد یا ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف غدد بسیار عظیم باشند و اوذیما و استسقای لحمی
شروع شده باشد امید خلاص کمتر بود العلاج تا حال که ام دوائی خاص نافع برای دفع کردن این مرض در تجربه ثابت نشده
اما آنچه در علاج انیمیا نوشته شده آنرا باستعمال آوردن مناسب است پس تقویت مریض بذریعه اغذیه نمایند و لحم و
و زرده بیضه مرغ و شوربای لحم و شیر باده کا و تجویز نمایند و اگر اسهال موجود باشد بحبس آن کوشند و اگر خون جاری بود
تدبیر حبس آن نمایند همچنین هر عرض که از اعراض مرقومه زیاده و موذی شود تدبیر ازاله آن نمایند چنانکه بجای خود بیان هر یک نوشته
شده و از ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن همراه لقوع یا تنکچر سنکونا نوشانند همچنین کنین سلفاس هم درین مرض مفید است
و کاهی مرکبات فاسفورس نوشانند لیکن شراب پورت وین یا برانڈی و غیره اشربه درینجا مناسب نباشند و از اینها احتراز
نمایند و عوض آنها بجز انیدن اغذیه جیده و نوشانیدن کنین بارک و آهن اصرار کنند و اعتماد حصول صحت درین مرض
براین اشیا زیاده باید کرد و دو دوا درین مرض بسیار مفید اند اول روغن جگر ماهی را همراه ایسر مثل سلفیورک ایسر
یا اسپرٹ نائٹرک ایسر داخل بهتر است برای تقویت نوشانند دوم لائکر فیری پرنائٹراس و این وقتیکه اسهال هم باشد
زیاده نافع است و کسیکه درین مرض مبتلا شود شاید از سفر بحر زیاده فائده باو حاصل شود فقط

فصل یازدهم در بیان لیوکیمیا یعنی زیاده شدن دهن در خون و دهنیت همیشه بعالم صحت هم در خون میباشد لیکن
در هزار حصه خون بقدر دو حصه میباشد آنرا بذریعه خورده بین معلوم نمیشود زیرا که دهن در خون با ماس یا سودا آمیخته
[illegible] از هم جدا نمیشود و از این سبب معلوم نگردد دیگر هرگاه امتحان خون موافق امتحان آن که در لوکوسیتیمیا کرده میشود
یعنی چند قطرات ایسر در خون بعد دیدن سفیدی بالای خون انداز ند درین وقت اگر سفیدی بران بسبب اسا بودن کور
باشد از ایسر اجزای دهنیه جدا شده محسوس هم میشوند و سفیدی صابون زائل میگردد و ایضاً تا دو ساعت بعد خوردن
غذا اجزای دهنیه همیشه بالا کرسانون گوئس بسبب آمیختن کیلوس با خون درین وقت دیده میشوند و این مثل سفیدی شیر [illegible]

محسوس میگردد و آن رنگ کیلوس میباشد و چون دو ساعت بر خوردن غذا بگذرد این اجزای دهنیه که در کیلوس اند
یا پتاس یا سوڈا آمیخته صابون میشوند و چون صابون شوند بدون داخل کردن الیتھر محسوس نشوند لیکن گاهی این اجزای
دهنیه در بعض امراض هم در خون دیده میشوند مثل ذیابیطس یا الکوحل از هر زه و آن حالتی است که بعد اغذیا در زیاده شراب خوری
پیدا میشود و در آن ضعف بدن و ضعف اعصاب و دماغ و خون پیدا میشود و هم در استسقای لحمی و یرقان و ورم گرده و ورم
جگر و ورم سپرز خاصته و در مرض برائیٹس ڈیزیز یعنی آمدن عضو دهنیه در بول هم دهن در خون مریضان امراض مذکوره یافته شده
السبب سبب خاص آن بخوبی ثابت نشده اما بالفعل در این مرض هم خون زیاده کم در میشود و در سرخی خون سیاهی غالب
میباشد و علامات و معالجات خاصه این مرض هم یافته نشده اند ذکر آن در ینجا که محل ذکر امراض دمویه است بنا بر آن
کرده شده که تا معلوم باشد که این هم مرض خون است و شاید بعد از این بنسبت آن تحقیق دیگر یا کدام علاج خاص آن پیدا شود
اما هرگاه در امراض یافته شود پس علاج هر مرض که در آن این علامت یافته شود برای رفع آن کافی میشود فصل
فصل ... و از دهم در لوکوسیمیا یعنی ذیابیطس این مرض هم از امراض دمویه است لیکن بنا بر اتباع ترتیب کتب مغربیه طبیب در
کتاب علاج امراض خاصه تبدیل امراض کرده نوشته شده وقت حاجت بآن رجوع نمایند فصل ... در هیمیا توزوآ
و این اسم هم مرکب است از دو لفظ گریکی که ترجمه آن دیدان الدم است یعنی کرم خون و نام این کرم بزبان انگریزی
فیلیریا سینگوئینس هومینس است و گاهی بلهارزیا هم نامند زیرا که اول این کرم را داکتر بلهارتس صاحب بهادر دیده اعلان کرده
بودند و در ملک اجیپٹ این حیوان اول در خون دیده شده و در خون ساکنان آنجا زیاده پیدا میشود زیرا که آنها از کناره
رود نیل اکثر آب ناصاف و کدر استعمال میکنند پس بعد در بنادر های دیگر هم مثل بندر مرچ دیده شده و این حیوان نر و ماده یا جدا جدا
ذکوری و اناثی علیحده میباشد مثل کرم دانه علامات ذکوری و اناثی در هر یک نمایان میشود و ذکر آن در طول القدر یک انچ طول میباشد
و آن دو دو بهم میباشد مثل زلو یکی قریب دماغ و دیگری نزدیک تمامی شکم و از هر دو دهان مثل زلو بعضو متعلق میشود و انثی آن
از ذکر خود قدری دراز تر و باریک تر میباشد و طرفه اینست که در ذکر این حیوان از زیر شکم آن مجرای بصورت
فرج میباشد که وقت مقاربت ماده آن بدن باریک خود را در مجرای مذکور داخل میکند و بعد فراغ از مقاربت از آن بیرون
می آید و بعد آن بیضه از آن پیدا میشوند و گاهی در جگر و گاهی در اعضای دیگر بالجمله در تمام بدن این بیضها بذریعه خون
میرسند و جابجا از آن حیوان مذکور در خون پیدا میشوند السبب سبب آن اکثر نوشیدن آب آهن و فاسد یا آبیکه
در تهارک باند و آنرا بدون تصفیه بنوشند یا خوردن ماهی فاسد گفته میباشد العلامات چون این کرم در خون پیدا شود
همیشه در مزاج مایل گرمی ماند و ماندگی و گاهی اسهال و گاهی زحیر و پیچش پیدا شود و گاهی انیمیا و کلوروز حادث میشود و
گاهی درد پرنیخ و گاهی بول الدم بسبب انشقاق عروق گرده پیدا میشود و گاهی در انثای مرض درد سر و گاهی نظم معاکم
حادث میشود العلاج در علاج این مرض اهتمام بدفع اعراض و علامات موجوده فرموده موافق هر شکایت تدابیر

فرمایند لیکن مجموع دوا برای قتل حیوان مذکور مفید و لائق استعمال اند کیلومل و روغن تارپین پس این هر دو را بتقلیل وزن ضرور بنوشانند و رای جناب استاد مفید این اوراق دام افتخاره انست که درین مرض سانتونائن را بالضرور مع تاپ تقلیل وزن بنوشانند که آن قاتل حیوانست مثل اینکه از ربع گرین تا یک گرین روزانه دو سه بار حسب سن شخص علیل بنوشانند و قسمی از دیدان ست که داکتر لوس صاحب بهادر آنرا و بلا ظاهر فرموده اند و آن در خون کسیکه مرض کیلوریا یعنی آمدن کیلوس در بول داشته باشد یافته میشود و نام حیوان مذکور در زبان انگریزی فلاریا سان گوئنس هومنس ست و معنی این اسم انست که در حالیکه کیلوس در بول آید حیوان باشکال بقطعه رشته باریک در خون صاحب مرض مذکور میماند و این حیوان بسیار صغیر میباشد حتی که دو مقدار یک انچ در طول هفتاد و دو عدد از ان متصل می آیند و هرگاه در عرض یک انچ مقدار گرفته آنها را اوران داخل کنند درین عرض سه هزار و پانصد کرم مذکور داخل میشوند و این کرم در کیلو سیکه از راه بول بر می آید هم یافته شده السبب سبب آن بخوبی ثابت نشده اما اقرب به یقین آنست که از نوشیدن آب تالابها و آب احیاض و غدران این مرض پیدا میشود العلامات علامات و معالجات آن همانست که در مرض سابق یعنی هیماتوزوا نوشته شد و وقت ضرورت از ان تشخیص و تجویز علاج فرمایند فصل چهاردهم در هیموریج یعنی جاری شدن خون از شرائین و عروق و این لفظ از دو لفظ گریک مرکب است و بعربی آنرا نزف الدم نامند و هرگاه خون از شرائین جاری و خارج شود آنرا آرٹیریال نامند و این خون سرخ رنگ و با دفق و شهوق خارج میشود و هرگاه از عروق سوا آن که اورادند خارج شود آنرا وینس نامند و خون اوردا مائل بسیاهی و بطور سیلان و جریان مثل سیل آب دریا جاری میشود و اگر خراش یا زخم در عروق صغار جلد و غیره آید و از ان نزف الدم پیدا شود این را کپلری هیموریج یعنی جریان خون از رگهای صغار جلد نامند و گاهی اکس هالیشن هم گویند زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم آن خارج میشود دفق و جریان در ان نمی باشد لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ رنگ می آید زیرا که آن هم از ریشه های شرائین خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می آید و اکثر این نزف الدم در میوکس ممبرین اعضا واقع میشود چنانکه در رعاف از میوکس ممبرین انف و در نفث الدم که از ریه بود از میوکس ممبرین ریه و قصبه و در قی الدم و اسهال هرگاه از تاثیر هضم معدی سیاه شده خارج گردد از میوکس ممبرین معده و در نزف الدم بواسیری از میوکس ممبرین معای مستقیم می آید و در بول الدم هرگاه از گرده یا مثانه آید از میوکس ممبرین این اعضا می آید و این را خاصةً هیموپٹیسس بلغت انگریزی نامند و چون از میوکس ممبرین رحم بر آید آنرا بزبان انگریزی منوراجیا نامند و باید دانست که چون زخم بر جسد واقع میشود اول خون از ریشه های شرائین و اوردا هر دو خارج میشود و بعد خالی شدن اورادا محض از ریشه های شرائین می آید لهذا سرخ رنگ می آید و سبب آنست که خون اولاً در شرائین داخل می آید و بعد تغذیه اعضا بر منتهای شرائین رسیده در اوردا داخل میشود و باز پس بدل میرود و چونکه بسبب رسیدن زخم از قطع شدن اوردا و شرائین رسیدن

خون تا منتهای شریان و از آن داخل شدن در ورید ممکن نیست لهذا البته خالی شدن او را از خون و هم بعض از رشیه ها
شرائین هم آید و هم باید دانست که نزف الدم بر دو قسم است قسم اول آنکه خون از شرائین یا از بدن شخص قوی بزور و حرکت
قوی خارج شود و این را بلغت انگریزی ایکٹف هیموریج می نامند قسم دوم آنکه از او را یا از بدن شخص ضعیف خارج شود
و آنرا پاسیف هیموریج نامند و ایضاً بدانکه گاه نزف الدم بسبب رسیدن صدمه ضرب یا از زخم واقع میشود و آنرا بلغت
انگریزی ٹرامیٹک یعنی پیدا شده از صدمه مینامند و گاهی نزف الدم بطور اعراض و علامات امراض دیگر پیدا میشود
چنانکه در سل و سرطان و امراض قلب و شریان و امراض جگر اکثر عارض میشود و این را بلغت انگریزی سمپٹوماٹک یعنی
نزف الدم بطور علامات میگویند و گاهی جریان خون بطور کانسٹی ٹیوشنل یعنی بطور فعل طبیعت پیدا میشود چنانکه وقت
زیاده شدن خون در بدن از شدت امتلای عروق یا در انیمیا یعنی قلت و رقت خون بسبب کمزوری عروق و خون پیدا
میشود و گاهی وقت احتباس حیض در عورات از معده خون بطور قی خارج میشود و آنرا بلغت انگریزی وی کیریس
نامند یعنی آمده از جای دیگر نامند و گاهی نزف الدم بطور اعتیاد خاندان و استعداد موروثی عارض میشود مثل اینکه
مزاج اصلی شخصی چنین یافته میشود و بحسب خاندان گاهی بسبب مزاج خاص خود شخصی چنین میباشد که از ادنی سبب خون کثیر از
بدنش خارج میشود و این نزف الدم را بزبان انگریزی هیموراجک ڈائی آتھیسس نامند یعنی نزف الدم که بسبب خصوصیت
مزاج خاص بدن عارض شود السبب سبب این مرض بر دو قسم اند یکی اسباب معده و معینه نزف الدم و آنرا بلغت
انگریزی پری ڈس پوزنگ نامند یعنی اسبابیکه بسبب آنها استعداد و قوت انفعالیه برای قبول کردن این مرض در بدن زیاده میشود و مثل
اسباب فاعله این مرض در بدن بالقوت و سرعت ظاهر میشود و این اسباب فساد و امراض خون اند مثل زیادتی و کمی
خون و هم آنچه امراض دموی بسبب طحال و جگر و از اغذیه ردیه و از تاثیر آب و هوا یا از نیافتن غذا و شدت گرسنگی و از رسیدن
زهر در خون پیدا میشوند و ازین قبیل امراض لحمیه اند مثل سرطان و زخم کبیر که موسوم بالسر باشد و تعفن و فساد لحم و امراض
شریان مثل انیورزم و امراض اورده مثل وریکس یعنی کمزوری و استرخای اورده و امراض قلب مثل ورم دیوار قلب یا غلیظ
و یا صغیر شدن دل و هم آنچه آمدن خون را بسوی قلب یا رفتن خون را از دل بسبب تنگ گردیدن خود مانع شود مثل
سوروزس که مرض جگر است و در آن جگر صغیر و سخت میشود و مرض برائٹس ڈزیز و ایضاً استعداد مزاج خاندانی
یا شخصی هم معین بر حدوث جریان خون از بدن میشود قسم دوم اسباب فاعله نزف الدم اند که آنرا بلغت انگریزی
اکسی ٹنگ یعنی سبب فاعلی نامند و آن مثل حرارت آفتاب یا حرارت هوای سمایم و حمام گرم یا حرارت مزاجی که از کیفیات
نفسانیه مثل غیظ و غضب پیدا شود یا حرارتی که از حرکت عضلات و مشقت بدنی حادث گردد یا گرمی که از نوشیدن اغذیه
و ادویه حاره مثل شراب و امونیا و همچنین آنچه از ادویه که جلد و میوکس ممبرن را سرخ و رقیق سازند و اذیت رسانند
مثل سم الفار و رسکپور پیدا شود میباشند و هم رسیدن صدمه ضرب و سقوط و حصول زخم بر جلد و لحم ...

وفاصل نزف الدم اند و ولادت هم سبب زیادتی خروج دم از بدن است و نزد انسان و در جات اسنان هم نزف الدم
پیدا میکند مثل اینکه در عنفوان شباب اکثر خون از بینی و بن دندان جاری میشود و از بعد چهل سالگی اکثر خون از ریه و
رحم و بواسیر جاری میشود و در سن پیری اکثر عروق در دماغ منفجر میشوند و از آن سکته پیدا میشود العلامات
علامات آن بحسب اسباب و عضوی که محل وقوع نزف الدم باشد و باعتبار مریض که قوی است یا ضعیف مختلف میباشند و چون
علامات نزف الدم اکثر اعضا بذیل امراض خاصه هر عضو نوشته شده اند لهذا اعاده آن بیکار است وقت ضرورت بآن
رجوع نماید اینجا فقط بذکر بعض علامات و اعراض که مخصوص بنزف اند اکتفا کرده میشود پس از آنجمله هرگاه خون زیاده
از بدن دفعة خارج میگردد چنانچه در انفجار رحم یا از انفجار قطع شدن کدام شریان کبیر میشود درین وقت مریض فورا بزمین
می افتد و غشی براو طاری شده میمیرد و اگر زیاده خارج شود بتدریج نه دفعة چنانکه گاهی بعد ولادت نفاس دیده میشود
درین صورت ضعف و کمزوری و دوران سر پیدا میشود و نبض سریع میگردد و رنگ چهره و جلد مائل بزردی میشود
و مریض نفس بدشواری بطور تنفس صعدا میکشد زیرا که بسبب قلت دم اکسیجن کم میرسد زیرا که کشنده و رساننده آن
کرید کرپسکل بوده کم میشود و بسبب آن اعضا ضعیف میشوند و هم پیش چشمان تاریکی پیدا میگردد و در ایستادن و نشستن
غشی عارض میشود و قلق و اذیت زیاده عارض میگردد و دست و پا سرد میشوند و سیاهی بر لبها و حلقه سیاه گرد چشم
ظاهر گردد و گاه گاه هذیان هم طاری میشود و کلام بی اراده و بی محل بر زبان جاری میگردد زیرا که بسبب قلت دم خون
سرخ بدماغ نمیرسد و خون سیاه که دران ست است از آن دماغ خالی نمیشود و چون از آن خون غذا بیشتر بدماغ حاصل گشته
و اکنون لیاقت تغذیه ندارد لهذا از آن در دماغ غذا نمیرسد و فساد پیدا میگردد و هرگاه خون به تراخی آهسته آهسته و رفته
خارج شود و دفعة زیاده بر نیاید بلکه مقدار کثیر از آن برآید و جاری شود و باز جریانش بند گردد و بعد زمان متعدد باز جاری گردد و باز بند شود و باز
جاری گردد بالجمله بتوقف نزف الدم جاری شود چنانکه در بواسیر دیده میشود که یک یک آثار خون وقت تبرزی آید
و باز بند میشود و چون برای تبرزی نشینند باز می آید درین صورت علامات انیمیا پیدا میشود لیکن درین وقت هذیان
پیدا نمیشود بلکه آهسته آهسته مریض ضعیف میگردد و میخواهد که کسی او را حرکت نه دهد و با او کلام نکند تا اینکه زیاده ضعف
و کمزوری براو طاری میشود پس صاحب نزف الدم یا درین حالت یا در حالت هذیان هلاک میشود اما صاحب
هیموراجک ڈی آئی سس یعنی صاحب نزف الدم که مرض آن از خصوصیت بدن و مزاج خاص آن پیدا شده باشد
و معنی این لفظ انگریزی حالت بدنی ست که خواه خلقی باشد یا از امراض در بدن پیدا شود پس درین کس دو امر میباشد
یکی خونش غیر معتدل و مخالف از حال صحت بود دوم آنکه عروق شعریه آن کمزور و ضعیف میباشند و مراد از مخالفت
خون از حال صحت اینست که خون رقیق میباشد و فائبرن دران کم بوده باقی اجزای دمویه بنسبت طبیعی مقدار
طبیعی میباشند و مراد از ضعف عروق شعریه اینست که غشای عروق ضعیف و رقیق میباشد که از ادنی سبب شکسته میشود

و سبب این حالت گاهی اصلی و فطری بود و گاهی مولود بر حال صحت و اعتدال پیدا میشود و لیکن بعد آن بسبب کم سیر شدن و کم خوردن غذا یا از خوردن اغذیه ردیه نامه افقاد از مزاج این حالت پیدا میشود و گاهی از جهت مسکن هم این نزف پیدا میشود مثل آنکه کسی در مواضع حار رطب مثل بنگاله ماند یا در مکانیکه هوا و ارتبا شد و معدنک رطب بود سکونت کند و هم در ورم طحال این قسم نزف الدم زیاده پیدا میشود و گاهی بسبب فساد شکل طحال که از روی فطرت بر شکل طبیعی خود نباشد یا از روی خلقت بر جای خاص خود نبود چنانکه گاه گاه در تشریح دیده میشود که طحال بر غیر محل خود یافته میشود این قسم نزف الدم پیدا میشود العلامات هرگاه شخص درین حالت مبتلا میباشد فلاحش انیست که چون صدمه خفیف بر بدنش میرسد از ان بر محل او فوت رنگ نیلی پیدا میشود زیراکه عروق صغار جلد بسبب کمزوری غشای خود بزودی شق شده خون را زیر جلد میرسانند و گاهی درین کس استسقای لحمی پیدا میشود بسبب آنکه عروق صغار آب را زیاده در غشای خانه دار بدن میرسانند و گاهی درد و آب در مفاصل کهبا رابن کس مجتمع میشود و لحم بدن لین مثل کسیکه صاحب مزاج بلغمی بود از لمس محسوس میگردد و اکثر خون از بینی و بن دندانش خصوصا در سن جوانی جاری میماند و چون این کس از سن شباب یعنی از چهل سالگی متجاوز میشود اکثر خون در بول بطور بول الدم یا در براز بطریق اسهال دموی جاری میگردد و هم درین کس نزف الدم کثیر بادنی سبب مثل آنکه زبان زیر دندان آمده قدری زخمی شود یا دندانش قلع کرده شود یا مسواک باستعمال آورده شود و از ان در بن دندان قدری خراش واقع گردد یا زلو بکدام ضرورت چسپانیده شود و از ان در بدنش زخم پیدا گردد حادث میشود و اگر زن باشد پس در ان اله بکارتش خون کثیر جاری میشود و بکمال دشواری و تدابیر کثیره این خون محتبس و بند میشود زیراکه فایبرن در خون آن قلیل میباشد و انجام این مرض آنست که گاه گاه این قسم نزف الدم مودی بهلاکت میشود و هیچ تدبیر خون بند نمی شود و خاصته آنچه بسبب استعداد خلقی باشد چه آن لا علاج ست اما آنچه باسباب دیگر پیدا شده از علاج البته صحت میپابد و مدتها زندگانی میکند العلاج قانون علاج نزف الدم اینست که چون خون را از بدن ببینند که خارج میشود طبیب تدبیر حبس آن فرماید لیکن گاهی در اول امر خلاف قاعده مسطوره کرده میشود مثلا هرگاه در حالت زیادتی خون و امتلای دموی رعاف پیدا میشود درین وقت باید که اول تدبیر رفع امتلای دموی فرمایند بعده رعاف را بند کنند و الا صورت سکته خواهد شد همچنین هرگاه خون بواسیری از مجمع شدن خون کبد و ممتلی شدن کبد از خون جاری گردد درین صورت تا هم مادام که از فکر و تدبیر تصفیه و تخلیه کبد از اجتماع خون فارغ نشوند بحبس خون بواسیری اقدام نکنند و کذلک آنچه عورت را بعد احتباس حیض قی الدم پیدا میشود و خون از معده جاری میگردد درانهم مادام که تدبیر اجرای دم حیض از رحم و محل معتاد کرده فارغ نشوند به بند کردن این نزف الدم مشغول نشوند و الا ضرر از حبس آن پیدا خواهد شد بالجمله چون خواهند که نزف الدم را بند کنند پس اول باید که مریض را در مکان سرد بر پلنگ نجوی خوابانند که از هر عضوی که خون

بیرون

جاری باشد آنرا بنسبت اعضای دیگر بلند دارند تا دران خون کم رسد و حرکات بدنیه و نفسانیه مریض را منع کنند و اغذیه اشربه
که می نوشانند دران لحاظ دو امر ضرورست اول اینکه بارد بالفعل باشد دوم آنچه سبب پیدا کردن حرارت و سوزش در معده
هضم میشود مثل جرم لحم غلیظ یا سماک یا دال ارهر وغیره ازان احتراز نمایند و آنچه سهل الانهضام بود و بدون پیدا کردن
حرارت هضم میشود مثل شیر و شوربای لحم مغز آنرا نوشانند و آب سرد کرده به برف و هم نوشانیدن برف درین حالت
مفید اند و هرگاه خون از اعضای ظاهره بسبب رسیدن زخم و قطع شدن عروق صغار جاری شده باشد درین صورت
بهتر آنست که او چه جاذبه دم مثل تنکچر استیل یا گالک ایسڈ یا تانک ایسڈ بر زخم مذکور نهاده بالای آن از رفاده بربندند تا
اثر غمز بر زخم و عضو رسد و بسبب آن خون بند گردد زیرا که هرگاه اثر غمز بر آن رسانیده شود درین وقت بسبب آن
زور و قوت جریان و دوران خون در عروق کم میشود و خون بر دهن عروق منجمد میگردد و ازان مجری بند گشته جریان
خون بند میشود و هرگاه کدام شریان که در مقدار خود از عروق صغار قدری عظیم باشد قطع شده باشد و خون بدفق
و ضربان ازان خارج شود و این خون بسبب قوت دوران خود تا دیر جاری میماند و تا خیر محتبس میگردد زیرا که بعد قطع
شدن شریان آنچه عضلات که در غشای آن هستند هرگاه آهسته آهسته منقبض میشوند و بسبب آن مجری تنگ و
ضیق میگردد آنزمان خون بر دهن آن منجمد میشود و گاهی خون از شریان که خارج میشود در لحم میریزد و ازان
ورم پیدا میشود پس این ورم چون غمز میکند ازین جهت دهن شریان منضم شده جریان خون ازان بند میشود
پس هرگاه خون این شریان خود بند نشود درین وقت باید که اول آنچه جلد و لحم گرد شریان مذکور باشد آنرا از سر شریان
مذکور جدا کرده از فرسپ یعنی کلبتین شریان مذکور را از جائی که دران زخم بود گرفته حرکت دوری دهند تا بسبب آن
شریان ازین جا قطع و جدا گسسته شده هر دو راس آن بسبب تشنج عضلات خود و در غشای خود منقبض شوند و دهن آن
بند گردد و هرگاه شریانیکه بسیار عظیم باشد زخمی شده خون کثیر بادفق و ضربان ازان خارج شود و هیچ تدبیر بند نگردد
درین وقت هم اول شریان مذکور را از جلد و لحم عریان کرده بعده از فرسپ مذکور یعنی کلبتین صغیر گرفته اکثر از طرف
که متصل بقلب است قریب محل زخم از رشته رباطی که آنرا در آب کاربولک ایسڈ ڈالوٹ تر کرده خشک ساخته باشند
یا از رشته ریشمی می بندند و گاهی از هر دو طرف قریب زخم شریان مذکور بسته میشود و این وقتی ست که شاخ این شریان
بشریان عظیم دیگر که درین عضو باشد متصل بود و ازان هم درین شریان خون آمده باشد اما گاهی بسبب نبودن
آلات بستن و عقد شریان ممکن نمیشود درین وقت باید که هرگاه ثابت شود که زخم به شریان عظیم رسیده و ازان
خون از کدام عضو ظاهر می آید مثل دست یا پا درین صورت اگر در زند دست باشد پس زند را باعضد ضم کرده بقوت
بر بندند و اگر در ساق یا در قدم زخم باشد یا فخذ را بجل ضم کرده بقوت بربندند تا راه شریان مذکور بسبب این تدبیر بند
شده دوران و جریان خون دران کم و بند شود و نزف الدم رفع گردد همچنین گاهی بسبب نبودن آلات مذکور از عدم

قدرست تدابیر سابقه هرگاه نزف الدم از زخم شریان عظیم پیدا شود درین وقت شریان مذکور را جائی که دور تر از زخم
و قریب‌تر از قلب بود بذریعه انگشت دست یا بتوسط آله مشهور بنام ٹورنکٹ که مخصوص برای این کار ساخته‌اند بقوت
بگیرند و اثر عمر بان رسانند تا دوران و جریان خون دران بند شود مثل اینکه هرگاه زخم قریب بشست دست رسد و خون
جاری گردد پس شریان عظیم را که در دست قریب باصل ساعد در جانب انسی بقوت بگیرند تا آمدن خون در زخم بند شود و
بسبب آن نزف موقوف گردد اما هرگاه در ورید کبیر زخم آمده باشد و خون وریدی سیاه و آهسته آهسته مثل سیل جاری
میشود و دوران دفق وضربان نمیباشد درین وقت اول بر زخم مذکور رادویه حابسه دم نهند و بران بندش سازند
تا از تاثیر عمر قوت دوران و جریان خون در ورید کم شده خون بر سر زخم منجمد شود و نزف رفع گردد و اگر ازین تدبیر رفع
نشود و خون وریدی بند نشود پس تن نهار درینجا ورید را مثل شریان سلخ نمایند زیرا که در ورید عضلات بسیار قلیل میباشد
و از گسستن ورید آنها منقبض نمیشوند چنانکه در شریان میشود بلکه از گسستن ورید عضلات آن منبسط میگردند و بسبب آن
مجری ورید وسیع میگردد پس درین صورت هرگاه مجبور شوند درین وقت ورید مذکور را هم از جابه و لحم خالی کرده از سر او
گرفته از رشته رباطی یا ریشمی مذکور تین بربندند تا آمدن خون بند شود یا شریان عظیم را که درین عضو باشد و از ان شعب
در عروق این عضو آمده باشد بالاتر از محل زخم بربندند و بران اثر عمر رسانند تا خون درین عضو در عروق آن کمتر آید و دوران
و جریان آن درا و را وهم کم شود لیکن باید دانست که آنچه برای بستن ورید اینجا نوشته شده استعمال این تدبیر بعد حیله تدابیر دیگر
که حابس دم باشند نمایند و این را آخر علاج دانند و در اول از استعمال آن احتراز واجب دانند زیرا که از بستن ورید
ورم حار و فساد عضو پیدا میشود بخلاف بستن شریان که دران کدام خوف ضرر و فساد نیست و تا اینجا تدابیر که نوشته شدند
بطور اعمال جراحی بودند اما آنچه در علاج نزف الدم ادویه بکار می آیند پس آن همان هستند که مضیق عروق باشند و برای این کار
ارگٹ و ٹنگچر ان و ڈجی ٹیلس و ٹنگچر آن و گالک ایسڈ و پلمبای ایسیٹیٹس و شب یمانی محلول در آب و سلفیورک ایسڈ
و ٹنگچر اسٹیل یا لائکر فیری پرنائٹراس یا روغن تارپین اکثر مفید میشوند و بعضی ازین طلا از هم نافع اند و یک دوائی انگریزی
موسوم به روس پینی اسٹیپک که حابس دم است زیاده پیش بعض حضرات ممدوح است و هم از خورانیدن برف و نهادن
آن بر زخم و بر عضو مثل معده هرگاه قی الدم جاری و همچنین بر محل دیگر اعضای باطنیه فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه
بعد جریان خون کثیر زیاده ضعف در بدن صاحب نزف الدم پیدا شده باشد درین وقت از خورانیدن قدری
افیون نفع ظاهر میشود و گاهی درین وقت از تدبیر موسوم در لغت انگریزی باسم ٹرانس فیوژن فائده جلیل حاصل
میشود و آن اینست که چون ضعف بدرجه قصوی در علیل پیدا شود درین وقت باید که کسی از عزیزان و وارثان آن دست
خود را قریب و برابر دست بیمار گذارد و دست کار کدامی عرق کبیر را از دست آن بطور گرفتن فصد کشاید و همچنین رگی کبیر
از رگهای دست بیمار کشاده بذریعه مجری خاص که بالفعل در ولایت انگلستان برای این کار وضع شده خون شخص

[illegible]

سیح را که رفته در بدن بیمار رسانند تا هنگامی که آن عروق کم شود و نیز قوت و دوران آید و هرگاه بعد نیز درین حالت بوسیدیم
امبولیا پیدا شود علامات چنانکه نوشته شده نمایند فصل پانزدهم در ثرامبوزس و ثرامبوزس یونانی است و در اصطلاح بفتحه و سکون
الف و میم و ضم بای موحده و سکون واو و کسر زای منقوطه اول و سکون ثانی و این لفظ یونانی است که معنی آن انجماد
خون است در مجاری دم یا در قلب و گاهی این را امبولزم هم گویند لیکن امبولزم بفتح همزه و سکون میم و ضم بای موحده و سکون واو
و کسر لام و سکون زای منقوطه و میم و فرق در هر دو اطلاق اینست که هرگاه خون در جایی از عروق منجمد شده
همانجا ماند موسوم به ثرامبوز میشود که ماخوذ است از ثرامبس بمعنی آن چیزی را گویند که در مجری منجمد شود و ثرامبوز حالتی است
که از انجماد خون پیدا میشود و آن بند شدن دوران خون است و هم آنچه از آن اعراض و علامات پیدا شوند و هرگاه
خون منجمد شده از محل انجماد همراه خون سیال در دوران افتد و در مجاری خفیفه عضوی مثل دماغ و غیره رسیده قسمیکه
در جریان و دوران خون سیال مانع شود درین وقت آنرا امبولزم میگویند یعنی بند شدن مجری از وقوع شی ساده و این نام
از آنکه خون منجمد باشد یا چیزی دیگر و امبولوس نام خون منجمد است که همراه دوران خون در مجری عضوی رسیده سده مجری میکند و بنابرین
امبولزم نام حالتی است که از آن پیدا میشود و هم فارق بینهما اینست که ثرامبوز همیشه از فایبرین پیدا میشود و امبولزم
گاهی از فایبرین و گاهی از شی دیگر چنانکه گاهی از انگوروار قلب و گاهی از قطعه کوچک استخوان که در دل استخوان از
عظام جدا شده در عرق خلیده در خون واقع میشود و گاهی از غده که در دوران خون افتد پیدا میشود و ثرامبوز چنانکه
که در دل و یا در اذنین قلب یا در شکم قلب یا در شریانها که از دل خون را در ریه میرسانند یا در شریان عظیم که خون را از دل گرفته
در بدن میرسانند و همچنین در شرائین و اوردهٔ بدن واقع شود و اینجا باید دانست که منعقد ثرامبوز گاهی که بیجگاه
خون منجمد میباشد که بدون مخروط شکل مخصوص نمیشود و بسبب مقدار و قوت مجاری وسیعه و ضیقه سده میکند
و هم ثرامبوز جایی که پیدا میشود اکثر در آنجا قدری راه در مجری برای جریان دوران خون باقی میماند بعد اگر
مرض صعب و بد انجام است روز بروز قدری قدری خون را با خود شامل کرده مستزاد میشود تا آنکه تمام مجری را بیافته
بند میکند و بعد از آن رفته رفته مثل فایبرین گشته خشک و سخت میشود و اگر مرض خفیف و نیک انجام است بعد انجماد
خون طبیعت این خون منجمد را رقیق ساخته در عروق صغار که قریب مجری معاوم باشند قدری قدری کشیده در دوران
خون می اندازد و راه مجری که در آن انجماد خون شده بود خالی و کشاده میگردد و خلاصه هرگاه این سده در شرائین و
اوردهٔ کبار که قریب قلب باشند واقع شود درین وقت طبیعت این اهتمام زیاده میکند اسباب سبب اول کمزوری دوران
خون است یعنی آهسته آهسته جاری شدن آن از قلب در شریان عظیم بسبب ضعف قلب پیدا شود چنانکه وقت بیهوش یاده
شدن شحم در دل یا از کمزوری عضلات قلب بسبب اسباب سن پیری یا از نیافتن غذای جید یا از رسیدن صدمه
قوی به بدن یا از زیاده خارج شدن خون از جسم چنانکه گاهی بعد ولادت میشود این حالت پیدا میکرد و گاهی

و بعض اقسام حمیات مثل تایفس فیور یا تایفائد فیور یا در آخر هیضه هم دوران خون بطی میشود یا بسبب تنگ شدن عروق خون
چنانکه از قطع شدن اوراد یا بسته شدن آنها خون در وریدها مجتمع مانده منجمد میشود زیرا که بعد قطع شدن اوراد ذبح و غیر از
و بسبب دخول زائل میشود و هم امراض شرائین و اورده مثلا هرگاه در آنها ورم حار پیدا گردد این حالت پیدا میشود
زیرا که در صورت متورم شدن آنها چون فایبرین از وی جدا شده در سطح داخلی آنها میچسپد و از ان در طبقه داخلی آنها
خشونت پیدا میشود در میان آن آهسته آهسته خون در دوران خود نشسته منجمد میگردد و از ان این مرض حادث میشود
و هم بعض امراض دموی مثل پرپورا یا انیمیا یا در امراضی که فایبرین در آنها زیاده پیدا میشود مثل اورام حاره اعضا
مثل ذات الریه یا ذات الجنب و هم هرگاه خون صاف نباشد مثل امراض ریه و امراض جگر و امراض گرده
هم این مرض پیدا میشود و هم در حمیات اری سیپلس و اسکارلیٹینا و پیوارپرل فیور و پائیمیا بالجمله در امراضی که در ان
در خون زهر سمی پیدا شده هم خون باسانی منجمد میشود زیرا که درین امراض خون خراب میباشد و کم بود فایبرین زیاده
پیدا میشود و از همین سبب در دل یا در عروق منجمد میشود العلامات علامات این مرض موافق عضو یکه در ان خون منجمد گردیده
مختلف میباشند مثلا هرگاه در دل منجمد شود پس اگر در بطین ایمن انجماد واقع شود درین وقت چونکه خون بسوی ریه نمیرود
یا کم میرود پس بسبب آن خون صاف نمیشود و از بی صفائی خون در سیه رنگ هوا بخون بیمار نفس مثل تنفس غرقی یا مختنق
بهتر کند ... باشد زیرا که اگرچه هوا در ریه میرود لیکن با
خون نمیرسد هم ... سرد میباشد و عرق بارد می آید و بر چهره مریض زردی غالب میباشد چنانکه وقت غلبه
خوف باشد و غاشی شدن خون از بدن بیرنگ رو و صفرت غالب میشود و نبض سریع و صغیر و ضعیف و مختلف الانتظام
و اکثر مریض قلق دارد جا به جا مرض خود غافل میباشد و حالت بیمار مثل کسی بود که دهن او را از دست یا از شی دیگر
بند کرده باشند اما اگر قدری راه برای رفتن خون در ریه از انجماد باقی ماند این علامات پیدا میشود و اگر جمله
راه رفتن خون بند شود مریض فورا هلاک میگردد و درین مرض از برداشتن مریض که کسی آنرا از جا ایستاده برداشته باشد یا خود مریض
حرکت کند نقصان و ضرر عظیم پیدا میشود خصوصا زنان نوزائیده یا کسی را که از بدنش عضو کبیر قطع کرده شود و
بسبب آن خون کثیر از بدن جاری شده باشد و این اعراض و علامات گاهی تا چند ماه باقی میمانند و اگر درین
مدت حرکت کنند هلاک میشوند زیرا که قلب و دماغ این کسان بسبب قلت جریان خون ضعیف میباشند و چون درین
حالت ضعف حرکت کنند فورا هر دو از کار خود عاجز شده کار خود نمیکنند و آن سبب هلاکت است و ایضا از حرکت کردن
درین وقت آنچه خون از راه تنگ بطین ایمن که بسبب انجماد تنگ باقی مانده بود جاری میشد آنهم وقت حرکت مجتمع مانده غلیظ شده
منجمد میشود پس هلاک میگردد و گاهی درین مرض بیمار بدون حرکت هم بر بستر خود در حال سکون هم فورا هلاک میشود
و این وقتی است که انجماد ... بزیاده شده تمام راه را بند کند و تسدید تمام نماید و بسبب آن ...

خون قطعاً بند میشود و هرگاه فوت و بطن الیسر قلب یا در اذن الیسر قلب یا در شریان عظیم که از بطن الیسر خون به آن گرفته
در بدن سیر یافته منجمد شود درین وقت اگر انجماد آن بحدی رسد که بطن الیسر یا گوش یسار یا شریان عظیم بالتمام مسدود شوند
که بسبب آن قطعاً خون به بدن نرسد درین حالت فوراً مریض به عروض غشی هلاک میشود لیکن این انجماد گاهی میشود
و بطور تدریج واقع گردد و اکثر اینست که انجماد دم تا حدی میرسد که قدری راه شریان خون باقی میماند درین صورت
بیهوشی و نقصان در افعال جسم پیدا میشود و رفته رفته درین حالت مثلاً در چند ساعت یا در چند ایام آهسته آهسته
علیل ضعیف شده هلاک میگردد و علامات این انجماد هرگاه مریض دفعتاً بعروض غشی گرفتار نشده باشد اینست که ...
و حرکت دل سریع و متواتر میگردد و تنفس به دشواری میشود و در صدر ثقل زیاده محسوس میگردد و بسبب ... زیاده ...
خون در ریه و چهره بیمار متورم میشود و رنگ وجه مائل بسیاهی میگردد زیرا که خون سیاه از سر و چهره فرود نمی آید بسبب انجماد
خون کثیر در ریه جمع میماند و ایضاً سرفه عارض گردد و آنچه که در سرفه خارج میشود خون دار میباشد زیرا که درین وقت
خون کثیر از بطن ایمن قلب در ریه می آید و بسبب منسد شدن بطن الیسر یا اذن یسار آن یا شریان عظیم از انجماد خون آنچه خون
در ریه است از آن پیش نمی رود زیرا که راه خروج آن بسوی بطن الیسر دل مسدود است پس در ریه خون زیاده میماند
و از شدت امتلا از عروق صغار که ضعیف اند خلاف خارج شده با کف آمیخته در سرفه خارج میشود و تمام بدن سرد میگردد
و رنگ جلد بدن و لبها و ناخنها مائل بسیاهی میگردد و درین حالت آخر بیهوشی پیدا میشود و تا آخر حیات این بیهوشی
و شدت اعراض مستمر میماند تا که مریض هلاک شود اما هرگاه خون منجمد قدری از جای انجماد خود حرکت کرده با جای
دیگر رسد و بسبب آن قدری خون در بدن جاری شود درین وقت علامات خفیف میشوند و در بیهوشی افاقه میشود
و درین وقت قدری امید حیات و نجات مریض از مرض پیدا میشود که شاید صحت شود و زنده ماند اگرچه این مرض بسیار بد است
و هرگاه در اوردة خون منجمد شود چنانکه در مرض فلگماسیا دولنس که مرض نفاس زنان است و غیره واقع
میشود درین وقت درد بر محل عروق مذکوره پیدا میشود و از لمس و غمز انگشتان درین موضع درد زیاده میشود
و دوران خون همراه آن بند میگردد و ایضاً رگیکه دران انجماد خون واقع شود به نسبت رگهای دیگر سخت و صلب محسوس
میگردد و هرگاه این انجماد از ورم اورده پیدا شده باشد درین وقت حمی هم همراه آن پیدا شده و این قسم انجماد خون
که در عروق واقع میشود گاهی بعد انجماد باز ملائم و رقیق شده در عروق صغار منجذب میگردد و دفع شده از آن صحت
هم میشود و هرگاه انجماد خون از شرایین بدن در کدام شریان پیدا شود و بسبب آن آمدن خون در عضو یکه از شریان
مذکور خون می آید بند گردد درین وقت عضو مذکور فوراً از حال صحت خود متغیر میگردد باین مثال که عضو مذکور اولاً سرد
میشود و زردی بر آن غالب گردد و هزال و لاغری دران پیدا میشود و از ضعیف شدن عضلات کار خاص آن کم
صادر میشود و بند میگردد مثلاً هرگاه در شریان عظیم دست که در جانب انسی آنست قریب مفصل عضد از آن خون به

دست نمی آید هرگاه دران خون منجمد شود این دست ضعیف شده مثل دست مفلوج مسترخی و بیکار میگردد پس اگر بعد انجماد
خون در شریان مذکور از ریشه های این شریان یا از ریشه های شرائین دیگر که گرد و پیش این شریان باشند خون قلیل قلیل
باز درین عضو آمدن شروع شده باز درین عضو قدری قدری قوت می آید و بکار خود قدری قادر میشود و اگر بعد انجماد آمدن خون
درین عضو بند شود بعد آن حالت مسمی به گنگرین که فساد عضو است پیدا میگردد و ازین بیان نتیجه ها بدست آید که از انجماد
دم در شریان عضوی که دران خون از شریان مذکور می آید کار آن عضو ... شود و بعد آن اگر خون دران آید باز
بتدریج فعل آن قدری قدری جاری میشود و ایضا باید دانست که آنچه علامات درینجا ذکر شده اند در امراض ...
ربو و ورم دیوارهای قلب یافته میشوند پس از ... علامات فارقه ... لهذا باید دانست که علامات فارقه درمیان
تمام اینها و امراض دیگر آنست که تمام این ... علامات آن ... و امراض دیگر با علامات ...
میشوند ... در اول این فصل بیان کرده شد ... اگر از ان سبب ... شریان واقع شود و درد
خون ... که ... دوران خون این ... اعضای بدن رسد و هرجا فساد خاص پیدا کند اما
هرگاه در اورده واقع شود پس هرگاه در اوردهٔ بدن که از جگر پائین اند واقع شود درین وقت این ماده اورده
تا جگر میرسد اگر در اورده بدن که بالاتر از جگر اند مثل صدر و ریه و دماغ واقع شود درین وقت امبولزم آنها تا
... قلب و ریه میرسد لیکن آنچه تا جگر رسد آنرا هم ممکن است که همراه خون از جگر تا دل ... قلب ... ریه رسد چنانکه ...
دل و جگر و ریه هم پیدا میشود و بسبب رسیدن ... که در دوران خون واقع شود در جگر و ریه هم رسد العلامات هرگاه امبولزم
یعنی کدام شی سده از محل خود حرکت کرده بذریعه خون در شرائین و اورده رسیده و آنها انسداد یکبارگی ... عضوی که این
شریان یا ورید واقع است دران درد یا خدر که حالت مشهور است و از زیاده شدن ماندن پا دران این حالت پیدا
میشود که آنرا انجفقن یا تعبیر میکنند و بلغت انگلش لیگ اسلیپ یعنی خفتن پا منیامند چه لیگ یعنی پا و اسلیپ
یعنی خفتن است یا بطلان حس عضو مذکور بالتمام یا برد و لرزه در جمله اندام پیدا میشود و بحسب اعضا هم علامات این مرض
مختلف میشوند مثلا هرگاه در دماغ امبولزم پیدا شود فورا فالج واسترخای نصف بدن پیدا میشود و هرگاه
در شریان دست یا پا این مرض پیدا شود فورا عضو مذکور مسترخی میگردد و اگر در ریه پیدا شود فورا ضیق النفس عسیر میگردد
و اگر در چشم افتد بصارت فورا باطل میگردد و بعد آن چنانکه در تمام اوزار بعد بطلان فعل عضو از آمدن خون باز
فعل آن بتدریج صادر و جاری میشود همچنین درین مرض هم بعد بطلان بصارت باز بصارت پیدا میشود و بالجمله هرگاه
درین مرض بعد برد و لرزه درد در کدام عضو مثل جگر و ریه پیدا شود آنرا علامت ردی دانند چه او دلالت پیدا
شدن دمل درین عضو میکند و اگر بعد پیدا شدن امبولزم در عضوی درد و بی حسی عضو مذکور برطرف و دفع شود
این عضو کار خود بعد صحت اسید لیکن قدری ضعف باشد دران بعد صحت هم باقی میماند و هرگاه پی در پی و متعدد ...

و ناسل جا بجا ازبدن کسی پیدا شوند از ان دانسته میشود که درد او درده آن جا بجا ابولزم پیدا میشود فقط
العلاج علاج این مرض موافق احوال مرضی مختلف میشود مثلاً هرگاه کسی درین مرض مبتلا شده قریب بهلاکت شده باشد
و در کمال ضعف و ناتوانی گرفتار بود درین وقت فوراً امونیا کاربناس یا ایتر یا براندی او را بنوشانند و برای تغذیه انچه
بزودی هضم شده در خون آمیزد مثل آب گوشت خام که بعد کوفتن لحم فشرده برآورده باشند یا آب یخنی یا زرده بیضهٔ مرغ
یا شیر گاو قدری قدری مکرر بعد یک یا دو ساعت بخورانند تنها یا با ادویه مقویه که بیشتر مذکور شدند و این امر برای
طبیب است که حسب مناسب بنوشانند لیکن انچه اغذیه که در مدت دراز هضم شوند مثل غذای کثیر یا نا موافق مزاج بالتقلیل
و هم چیزیکه در معده از ان ریاح کثیر پیدا شوند از خورانیدنش اجتناب واجب دانند که درین وقت بسیار مضر شوند
و از حرکات نفسانیه و بدنیه هر قسم مریض را باز دارند و بآرام تمام بر پلنگ خوابانند و بر پرستاران مریض تاکید
نمایند که گاهی مریض را تنها نگذارند و از نشستن و برخاستن آنرا منع تام کنند و چنان انتظام نمایند که عضو
صغیر مریض هم مثل انگشت حرکت نکند و هرگاه درین مرض حاجت رفع بول و براز داعی شود باوخال قاثاطیر و
زراقه فضول را برآرند و زنهار مریض را حرکت نه دهند و زیاده اهتمام در سکون و ترک حرکت علیل وقتی زیاده
لائق لحاظ واجب است که ترام بوزز در بطون قلب یا شریان عظیم که در جانب الایسر قلب است و از ان خون را
به بدن میرساند واقع شود در مکانیکه هوادار بود مریض را دارند و در علاج این مرض اگرچه ادویه کثیر مستعمل میشوند
و انچه برای تقویت مستعمل میشوند و مذکور شدند بر انهم زیاده در صحت مرض اعتماد نیست که بالضرور نافع خواهند شد
لیکن ڈاکٹر رچرڈ آرڈورسٹ صاحب بهادر حسب تجارب خود که وقت تشریح مردگان بملاحظه فرموده اند یافتند که هرکه
از خوردن امونیا و غیره ادویه تمکین یکماه پیش خونش مثل آب رقیق میماند و از ان استنباط فرموده ازین ادویه
درین مرض علاج فرمودند و آنرا در مرض ترام بوززه وانبولزم نافع یافتند زیرا که ازین ادویه اثر بر فائبرن ظاهر
میشود که آنرا از انجماد مانع میشوند و انچه خون منجمد شده آنرا اذابت مینمایند پس باید که مریضان این مرض را
امونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده حل کرده بعد دو دو ساعت بنوشانند که از ان دو فائده
حاصل میشوند یکی تقویت قلب زیرا که قلب هم خود درین مرض بسبب نیافتن غذای خود ضعیف میشود دوم آنکه بسبب
تاثیر آن انجماد خون زیاده نمیشود و ایضاً باید دانست که چنانکه نوشانیدن آن تنها با آب ساده جائز است همچنین حسب ضرورت
جائز است که آنرا با ادویه دیگر که معین فعل آن باشند در اذابت و ترقیق خون منجمد یا معین ادرار بول بود نوشانند
و معین در فعل آن ایوڈائیڈ پتاس است و پتاس ایسیتاس و پتاس بای کاربناس هم معین فعل مذکور اند پس
حسب ضرورت همراه این ادویه هم دهند و دوای دیگر مناسب این مرض نوشانیدن افیون است خصوصاً
وقتیکه در ترام بوززه جای درد هم باشد چنانکه در علامات این مرض نوشته شده چه درین وقت از خورانیدن

افیون از یک گرین تا دو گرین بطور حب یا در آب حل کرده حسب ضرورت بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت نفع
کثیر حاصل میشود و نیز اکثر اوقات تسکین درد هم میکند و قدری دل را هم تقویت مینماید و خوف مریض را که از علامات
این مرض است کم میکند اما با استعمال افیون استعمال مسهلها را چنانکه بابت هدایت رفته ترک نه کنند و بر افیون تا شدید از حد
ملتزم باشند و مادام که این مرض در حالت و علامات آن موجود باشد این علاج و احتیاط مریض از حرکت ترک کنند
اگرچه تا استفاده یا زیاده از آن هم مرض علامت باقی ماند و از حرکات هرگونه مریض را باز دارند و از آله استتسکوپ
که برای امتحان صوت است بیند آواز قلب مریض را شنیده باشند که از همین حال نفع و بقای این مرض بخوبی ظاهر شود
پس مادام که آواز حرکت قلب بخوبی طبعی مثل سابق نشود مریض را محفوظ از حرکات هرگونه بر این طور دارند و بر این
علاج ملتزم باشند و هرگاه التزام بوزرد ترک ازهم مرض بسبب آن پیدا شود چنانکه در پای ها عارض میشود در این وقت
سوای علاج التزام بوزر که مذکور شد آنچه او در یه که مصفی خون و مقوی آن باشند مثل کینین و بارک و انهار المهد
سلفیوریک ایسڈ ایلوٹ یا فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند و هرگاه انبولزم از غیر خون منجمد
پیدا شده باشد در این وقت علاج خاص آن هیچ نیست لیکن امید از فعل طبیعت در این وقت این است که
باذن خالق ها خون آن عضو که فوت از راه های که مذکور شد رسانند و از آن عضو و فعل آن قدری محفوظ ماند
اما آنچه از این انبولزم خاص که از غیر خون منجمد پیدا شده نقصانی پیدا شود تدبیر دفع آن نمایند مثلاً اگر درد باشد
بر محل درد افیون طلا سازند و اگر در فعل عضو نقصان دیده شود بر آن مالش و دلک سازند تا گرم شود و گرم دارند و اگر
خوف فساد عضو معلوم در این وقت پیدا شود تدابیر که برای دفع گینگرین یعنی فساد عضو در ضمن علاج آن قبل میشت
نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند فقط

فصل ششم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضو ها
وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند. حالت اولی فاتی ڈی جنریشن است و فاتی بفتح فا و سکون
الف و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی شحم و دسومت است و ڈی جنریشن بکسر دال هندی و سکون یای
تحتانی و سکون ای ...که و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون حالتی را گویند که هرگاه عضوی از عضوهای
بدن یا کدام جزو ریشه عضوی یا سیل آن از حالت و صورت طبیعی خود بسبب پیدا شدن تغیر در جسم و جوهر آن متغیر
شود چنانکه گاهی بر کناره قرنیه دائره سفید پیدا میشود بسبب اینکه اصل جسم و جوهر قرنیه در اینجا بسبب کمزوری
خراب و فنا میگردد و از آن بجای جسم قرنیه سیل شحم متولد میشود و مراد از فاتی ڈی جنریشن که حالت اولی است
آن است که کدام عضوی از بدن یا جزو ریشه عضوی یا سیل آن بتدریج شحم و سیل شحم گردد و این حالت بر دو قسم است
قسم اول آن گاهی از قبیل فعل طبعی در بدن پیدا میشود چنانکه بعد ولادت مقدار رحم بذریعه همین حالت صغیر میگردد
و بعد انفصال مشیمه هرگاه انجام آن زر لیوشن گردد هر عضو که در آن ورم پیدا شده مقدارش صغیر میشود

فصل ششم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضو ها وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند

بتوسط همین حالت زیرا که بعد ولادت آنچه عضلات که بضرورت حمل جدید پیدا شده بودند یا بسبب حمل کهیر و سخت گشته
بودند آنها اول لین میشوند بعده مواد از انها سیل شحم گشته در خون جذب میشود و رفته رفته باین ذریعه مقدار آنها
متغیر میگردد و اصل اجزا و ریشه های رحم و خود جسم رحم بر مقدار طبیعی خود باقی میماند و آنچه بعد انفعال پیشتر میشود مانش
تشریح در بیان انفعال پیشین گذشت و قسم ثانی آن گاهی از قبیل مرض پیدا میشود و مراد از ذکر حالت اولی در اینجا
همین قسم ثانی ست و کیفیت قسم ثانی این حالت برین گونه است که اول خون بسبب کمزوری خود غذای جدید بعضوی که
در ان این حالت پیدا میشود یا ریشه یا اجزای آن نمیرساند یا قوت عصبیه این عضو اول کم میشود که بسبب آن عضو
مذکور بقبولی غذای خود را جذب نمیکند و ازین سبب اصل جسم و جزان ازین غذای ناقص پیدا نمیشود بلکه ازان شئی
اخس از عضو که شحم و دسومت است پیدا میشود زیرا که شحم از خون ناقص هم پیدا میشود بخلاف اعضا و ایضا هرگاه اعضا که آنها
اجزای بدن اند چون از حال طبیعی خود متغیر شده خراب میشوند ازان هم شحم پیدا میشود و هم باید دانست که شحم در بدن دو گونه
پیدا میشود یکی آنکه ریشه های لحم بر حال طبیعی و صورت اصلی خود مانند و فیما بین آنها شحم پیدا شود و درین صورت سمن پیدا میشود
دوم آنکه در ریشه های لحم عضله بخاصه سیل شحم بجای سیل لحم متولد شود و ازان ریشه های لحمی فنا میشوند و بجای آن
ریشه شحمی موجود شوند و مراد از فاتی ڈی جنریشن همین ست و ایضا باید دانست که چون این حالت در عضوی پیدا شود
که خود رنگ زائد داشته باشد مثل قلب و کبد و گرده و لیعه مردن وقت تشریح میت دیده میشود و رنگ این عضو بخلاف
رنگ اصلی آن مائل بزردی قلیل خفیف دیده میشود و چون از حس لمس احساس کنند لین و هم محسوس میگردد و هرگاه از
کارد قطع میکنند قدری دسومت دیده میشود و چون این را معاینه کنند ازان دهن بر می آید اما این احوال وقتی محسوس میشوند
که فاتی ڈی جنریشن که حالت اولی ست بدرجه کامل خود رسیده باشد و اگر مبتدی یا قلیل باشد یا در عضوی بود که زیاده
رنگ دار نباشد مثل دماغ پس درین وقت این حالت از حس بصر محسوس نمیشود بلکه بذریعه خوردبین ادراک کرده میشود
و اکثر سبب آن کمزوری خون و ضعف عصب و ضعف خاص عضو که از زیادتی عمر میشود و زیادتی مشقت نفسانی یا زیادتی
مقاربت با عورات اکثر سبب حدوث این حالت در دماغ و نخاع میشود و ایضا از کثرت شرب شراب و هم از
فالج و استرخای نصف بدن اکثر تا یا در عضلات عضو مفلوج و مسترخی این حالت پیدا میشود و گاهی از امراض فقار ظهر
هرگاه کدام فقره بکدام سبب منحنی و خمیده شده نخاع را متاثر کند و بسبب آن قوت در عضلات نرسد هم این حالت پیدا
میشود و ایضا هرگاه کار کدام عضو بند گردد چنانکه عورات را حیض در عمر طبیعی هرگاه بند میشود یا از مردان کسی ترک جماع
مطلقا اختیار میکنند درین هر دو در اعضای تناسل ایشان بسبب این حالت صغر پیدا میشود مثل آنکه هرگاه کسی دست خود را بلند
داشته از ان کاری نگیرد چنانکه بعض فقرای هنود میکنند پس در ان هم این حالت از ترک کار عضلات پیدا شده شحم در
خون جذب میشود و مقدار عضو صغیر میگردد العلامات در علامات آن بحسب اعضا فرق میباشد مثلا هرگاه در دماغ این حالت

حادث شود دماغ نرم میگردد و از ان قوت نفسانی کم گردد و عقل مریض ناقص میشود و بدن ضعیف میگردد چنانکه وقت تشریح
میشود و هرگاه در دل پیدا شود درین وقت آنچه علامات در زیادتی شحم قلب نوشته شده اند موجود میباشند و هرگاه این
حالت در جگر حادث شود صفرا کم پیدا و خارج میگردد و از ان گاه گاه اسهال و بدهضمی پیدا میشود زیرا که بسبب کم آمدن
صفرا در امعا بخوبی غذا هضم نمیگردد و آنچه در اسهال خارج میشود سفید رنگ میباشد و هرگاه در گرده این حالت پیدا
شود بول کم می آید و اکثر البیومن یعنی سفیده بیضه پیدا میشود و فی الواقع درین وقت این حالت مرض برایت صاحب بردو وجع
میباشد و چون در طحال حادث شود انیمیا بالضرور موجود میباشد و ایضاً باید دانست که تنها وجود این حالت در عضو خاص
مثل دماغ و قلب و جگر و گرده کم میباشد بلکه هرگاه در عضوی این حالت حادث شود در تمام بدن یافته میشود و علامت
این حالت وقتی که در جمله بدن حادث شود اینست که مریض لاغر و ضعیف میگردد و رنگ چهره مائل به زردی میشود و حالت انیمیا
پیدا میگردد العلاج باید دانست که آنچه عضو یا ریشه و جزء آن شحم گشته عود آن بر حال صحت بهیچ وجه ممکن نیست لیکن غرض
از علاج درین حالت آنست که تا مرض زیاده نشود پس بنابرین اول تفحص سبب نمایند و بعد دریافت سبب هر قدر که سبب لائق ترک و
دفع باشد آنرا دور کنند من بعد بتقویت خون و عصب کوشند و آنچه در انیمیا علاج نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند
حالت ثانیه گال کنبرنس ڈی جنریشن ست که بفتح کاف و سکون الف و لام و کسر کاف ثانی و سکون یای تحتانی مثناة و
کسر ای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله بمعنی آهک شدن عضو یا ریشه های آن یعنی ریختن آهک در عضو و بسبب آن ناپدید شدن اصل جسم و اجزای
عضو که در ان آهک ریخته حادث میشود زیرا که از ریختن آهک کثیر جائیکه ریخته از عروق صغار بخوبی خون را در غذا
اجزای عضو مذکور نمیرسانند پس این اجزا از نایابی غذا ضعیف و رقیق گشته در خون منجذب میشوند و بجای آنها آهک کلس
باقی میماند و چنانکه در حالت اولی نوشته شده که عضو و ریشه و سیل آن شحم میگردند بهمان نهج اینجا هم اجزای عضو آهک
میشوند و جزء اصلی عضو بر حالت طبعی خود نمیماند و درین حالت ممکن است که در جمیع اعضا این حالت پیدا شود لیکن اکثر
در شرائین و غضاریف پیدا میشود و در غشای ریشه دار هم دیده شده و هم هرگاه جو هر کل در کدام عضو میسر زد مثل ریه وغیره
درین وقت هم ریشه های آن عضو ضائع گشته بجای آن ها آهک پیدا میشود چنانکه در مرض سل و سرطان میشود و
وگاهی در مراره که خریطه صفراست و در ان هم غشای ریشه دار است دیده شده که مثل پوست بیضه مرغ سخت شده و
و هم غشای بیرونی قلب هم درینحالت چنان سخت یافته شده که گویا قلب در صندوقچه بوده وگاهی دیوار قلب هم سخت
و آهک میشود لیکن تا حال علامات و اسباب و معالجات خاصه این حالت ظاهر نشده اند در تشریح بعد الموت
این احوال دیده شده اند این قدر ثابت ست که اکثر در سن پیری این حالت در بدن یافته میشود حالت ثالثه
آمل ایڈ ڈی جنریشن ست که آن بفتح الف ممدوده و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و
سکون دال هندی یعنی ریختن جسم سفید مشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید مشابه به نشاسته در بدن

انسان در بعض اعضا مثل دماغ وغیره که بیشتر مشاهده است در حال صحت هم گاهی یافته میشود لیکن آن امر طبیعی ست و مضر نیست
و نه مقصود اینجا بیان آنست بلکه هرگاه این جسم بطور مرض و غیر طبیعی در خون پیدا شده در میان ریشه های لحم کدام عضوی افتد
و از عصر آن ریشه های لحمی منتشر میشوند و بسبب انضغاط آنها عروق صغار که در میان ریشه های مذکور به تغذیه ریشه ها میرسانند
پس از آن ریشه های مذکوره هر ذره بصورت این جسم سفید مشابه به نشاسته می آیند و درین وقت این حالت را امیلائڈ دیجنریشن
میگویند و هر عضویکه دران این حالت باشد هرگاه آنرا بعد موت وقت تشریح برید بران ایوڈین انداخته شود رنگ
عضو مذکور اول نیلگون نمیشود چنانکه از ریختن آن بر نشاسته در بار اول نیلگون میشود بلکه بعد ریختن ایوڈین اول رنگ آن
زرد مائل بسرخی میشود چنانکه هرگاه جامه سفید را در رنگ ایوڈین رنگ کرده شود بعد در رنگ مذکور دوای کهار انداخته شود
وازان در جامه زرد قدری سرخی هم پیدا میشود پس بعد هرگاه بر عضو مذکور که از انداختن ایوڈین رنگ زرد مائل
بسرخی پیدا کرده بود سلفیورک ایسڈ انداخته شود رنگ نیلگون پیدا میکند لهذا این جسم را املائڈ یعنی مشابه به نشاسته
موسوم ساختند زیرا که امائل در لغت لاطن بمعنی نشاسته است و ائڈ بمعنی مشابه است و اگر در بار اول از انداختن
ایوڈین رنگ نیلگون پیدا میکرد املائم میگفتند یعنی نشاسته نه مشابه به نشاسته و این تسمیه این حالت بنسبت الفه
هست که این جسم سفید را مثل نشاسته میدانند اما دیگر آنرا دران اختلاف هم هست چنانچه بعضی این حالت را
لارڈیشس ڈی جنریشن بفتح لام و سکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون سین مهمله یعنی مشابه بشحم خنزیر مینامند و این کسی ست که جسم مذکور را مشابه بشحم خنزیر میدانند و کسی آنرا مشابه
بموم خام میداند پس آنکس این حالت را ویکسی ڈی جنریشن مینامند یعنی مشابه بموم خام زیرا که ویکس بفتح واو و
سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله بمعنی موم خام ست و یا بمعنی تشبیه ست و بعضی آنرا البیومنائڈ ڈی
جنریشن یعنی مشابه بسفیده بیضه مینامند و این کسی ست که این جسم سفید را مثل سفیده بیضه میداند بالجمله این جسم سفید مشابه بهر که
باشد اما آنچه تا حال ثابت شده فی الحقیقت فائبرن ست که آنچه دران مخاط و کهار پیدا شد بسبب کدام مرض خارج
میشود و ازان فائبرن مذکور از حال صورت طبیعی خود متغیر شده بر صورت جسم مذکور می آید بعد از عروق صغار
خارج شده در ریشه های لحم میریزد و اگرچه ریختن آن در جمله اعضای بدن و پیدا شدن این حالت در جمیع اعضا
ممکن ست لیکن اکثر این جسم سفید زیاده در چهار عضو میریزد اول در غده های گردن دوم در کبد سوم در طحال چهارم
در گرده السبب اکثر این حالت در چند امراض یافته میشود اول هرگاه چیزی کل در عضوی ریزد مثل ریم و ازان ریم
افتاده و زیاده خارج شود دوم هرگاه بسبب دمل ریم کثیر از بدن تا مدت دراز خارج شود و مرض مزمن گردد سوم
در دق استخوان هرگاه مزمن شود چهارم در مرض آتشک چون مزمن گردد و این مرض از اعظم اسباب حدوث این
حالت ست العلامات کدام علامت خاص آن نیست لیکن هرکه بآن مبتلا میشود رنگ آن مائل بزردی میگردد

و بدنش لاغر میشود و جمله علامات انیمیا موجود میباشند زیرا که این حالت فی الواقع از انیمیا پیدا میشود بالعلاج
چونکه این حالات بعد مردن وقت تشریح میت ظاهر میشوند از این جهت که در علاج آن نشده لیکن اگر در حیات مریض
گمان این حالت شود پس روغن جگر ماهی و ایودائید آف پوتاسیم نوشانند خصوصاً هرگاه در غده های گردن گمان
این حالت شود و کلورائید میوریاس برای این مرض نعم العلاج است عموماً و هرگاه در آتشک گمان این
حالت شود پس با استعمال روغن جگر ماهی ایودائید پتاس نوشانیدن نافع است باقی آنچه در علاج انیمیا نوشته شده
همه را باستعمال آرند که نافع خواهد شد فقط فصل هفتم در اسکروی بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح
کاف و سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و در لغت لاطین انرا اسکربیوتس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح تای هندی و سکون سین مهمله نامند و آن هم
مرض دموی است که در آن خون کم میشود و بسبب آن تمام بدن کم در میگردد و در بعض اعضا یا در تمام عضو یا غشا
آن ظاهرا اعراض این علت زیاده میشود و تا حال در این قسم امتحان صورت بدرجه غایت نرسیده لیکن هر قدر که معلوم شده
اینست که در این مرض خون ضعیف و رقیق میشود چنانکه حالش در انیمیا میگردد لیکن در این مرض خاصة ریدکرپسکل
ضعیف میشود و رنگ سرخ آن در لانکر ساین کوپس که آب خون است می آید از این جهت ریدکرپسکل ضعیف و خراب
و قلیل میگردد و لانکر ساین کوپس سرخ میشود و طبعی اینست که لانکر ساین کوپس سفید و ریدکرپسکل سرخ مانند هم
فایبرن که از خون بر آورده میشود کم میگردد و از این ظاهر میشود که آنهم ضعیف میشود و در تعیین سبب آن اختلاف
اکثر میگویند که در این مرض پتاس از خون کم میشود از این جهت فایبرن و ریدکرپسکل ضعیف میشوند و بعضی از اینها
سبیل ازند و میگویند که سبب حقیقی تا حال معلوم نشده و چون مریض این علت بمیرد و تشریح کرده شود اکثر در غشای
عروق و مفاصل و زیر جلد او خون جامد یافته و گاهی در عضلات و گاهی در غشای خانه دار که زیر میوکس ممبرن بود و گاهی
در زیر غشای آبدار پاره پاره یا در عضلات یا اینکه عروق و مفاصل متورم یافته میشود و گاهی
در میان غشای استخوان در استخوان هم خون یافته میشود اکثر سبب آن کم خوردن غذا یا خوردن غذای که همراه
آن ترکاریهای تازه و میوه ها خورده نشوند میباشند و از اسباب معینه آن عدم صافی بودن هوای مکان و محل
سکونت است یا اینکه کرهی بسیار در مکانات نباشد و هم هوای رطب عفونت دار که سبب تولد اکثر مرضها شود
و محنت شاقه بود و مبعث بر تولد این حالت میشود و همچنین آنچه خون و بدن را ضعیف کند مبعث بر تولد این مرض
میگردد و اکثر این مرض کسانی را که بر جهاز سوار شده در دریاها در حالت سفر باشند و غذای واحد میخورند و نقصان
در اغذیه و خوردن ترکاریها و ترهای تازه و فواکه وقتیکه بایشان میسر نشود عارض میشود و همچنین مردمان و سپاهیان
فوجی را هرگاه مدتها بمعرکه حاضر باشند و بسبب کمیابی اغذیه متعدده و میوه و فواکه وقتیکه باز مانند هم این مرض عارض میشود

فصل هفتم در اسکروی

وهمچنین در هندوستان اکثر هندیان را در محبس زیاده عارض میشود زیرا که خوردن اغذیه چیده و فواکه و ترکاریهای
تازه در محبس ایشان را میسر نمیشود و لشکر فقرای هنود را که برای دیدن معابد خود سفر دور و دراز میکنند و از مفلسی غذای
چیده نمی یابند و اکثر در حالت گرسنگی بسر میکنند یا غذای یابس میخورند هم این مرض پیدا میشود و همچنین بمفلسان که در
شهرهای بزرگ که آنجا هر چیز زیاده گران میباشد سکونت ورزند از نایابی اغذیه چیده مبتلا درین مرض میشوند العلامات
علامات اینمرض اکثر موجود میباشند و هرگاه بغور دهان و لثه های دندان این مریض را ببینند قدری بر آنها ورم قرمز
مایل بسیاهی دیده میشود و بادنی حرکت و صدمه و از مسواک کردن خون از بیخ دندان شان جاری میشود و هوای دهن
ایشان همیشه بدبو میباشد بسبب خرابی خون و قوای نفسانی و بدنی اینها ضعیف میباشند و چون مرض زیاده گردد ورم
بیخ دندان زیاده میشود و بر کناره های آن زخم پیدا گردد و از عفونت اینها بیم بر می آید و گاهی ... مرده
خارج میشود و دندان بزودی متحرک و ساقط میشوند و هرگاه مرض ... زیاده تعفن گردد و چون جلد و زیر آن عروق
صغار رنجه آثار سرخ مایل بسیاهی ظاهر میشوند و خون از بینی و دهان و معاء و مثانه بار بار جاری میگردد و بر ساقین ...
ورم بطور ... از ریختن آب در غشای خانه دار زیر جلد پیدا میشود و عضلات که بر سر فخذین قریب رکبه اند متورم میشوند
و اگر خراش یا زخم قلیل بر جلد ایشان بهم آید مندمل نمیشود و باقی میماند و رفته رفته بر زخم غالب میشود و از آمدن خون جدید دانه
انگور پیدا نمیشود بلکه آنچه فایبرن و البیومن(?) گویند برای اندمال در زخم مذکور میریزد از آن ... پیدا میشود و در عروق صغار
باز منجذب میگردد و از نهایت زخم ملتحم نگردد و روز بروز متعفن میشود و هم درین مرض اکثر زحیر و پیچش پیدا میشود و از آن بدشواری
صحت حاصل گردد و چون مرض زیاده باشد و مزمن شود از آن ورم حار ردی که از ضعف و خرابی خون و ضعف بدن در
تا مفاصل فخذ و غیره پیدا میشود اینجا هم در اعضای باطنه مثل سپرز و کبد پیدا میشود و گاهی در خریطه غشای آبدار بدن
مثل غشای محیط قلب یا در غشای پلورا یا در غشای باریطون بشکل آب میریزد و بسبب آن مریض هلاک میشود و اگر ازین
هلاک نگردد از ضعف دل و دماغ بادنی حرکت غشی پیدا کرده دفعة میمیرد یا بتدریج از زیادتی ضعف و کمزوری هلاک میگردد
و هرگاه درین مرض ورم حار پیدا شود در کدام عضو در آن وقت البته تپ حادث میشود و در غیر حالت ورم درین مرض
حمی نمی باشد و بدن مریض هم زیاده لاغر نگردد و همچنین قوت هاضمه معده هم زیاده ضعیف نمیشود بلکه آنچه میخورند هضم میکنند و در
افعال دماغ هم بجز ضعف اختلال یا فساد عقل درین مرض نمیباشد و اگر مرض تا حد غایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی
یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مریض صحت هم یابد العلاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دریافته در پی
دفع کردن آن شوند پس بعد اغذیه چیده و ترکاریهای تازه آنچه میسر شوند خصوصا آلو و گل کوبی و بیخ شلجم و ترب تازه و
فواکه دقیقه مثل لیموی شیرین و نارنگی و چکوتره و لیموی ترش بخورانند و اگر تره ها و ترکاریهای تازه میسر نشوند آب لیموی
کاغذی از نیم اونس تا یک اونس همراه آب ساده بنوشانند و نوشانیدن شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خورانیدن قند سیاه و راب که شکر خام است بعضی مفید میدانند وارا دو به سالیسلک ایسڈ همراه کدام پتاس مثل
پتاس بای کاربونس یا پتاس سائٹراس بالجمله آنچه در خون مانند بخوشانند یا آنچه از نباتات که در خون نمی مانند بلکه همراه
خود چیزی از خون اخراج میکنند مثل سلفیت آف سوڈا یا سلفیت پتاس یا فاسفیت آف سوڈا یا فاسفیت آف پتاس
پس از نوشانیدن آنها اجتناب واجب اند که آنها مضر میشوند و بذریعه اسهال و ادرار خود هم خارج میشوند و ایضا باخراج
مائیت خون را ضعیف میسازند و ایضا آنچه استعمال نوشانیدن درین مرض بسیار مفید است که تقویت خون و عروق هر دو ازان
حاصل میشود و هم فری ایٹکنین سائٹراس تولید دم زیاده نافع می آید و همیشه مریض را در هوای صاف دارند و جلد مریض را
هم خوب صاف دارند و در هوای صاف گردانند خواه سوار کرده یا پیاده و برای دفع کردن عفونت لثه سلوشن میگنیٹ پتاش
بر لثه بنهند یا آب کاربولک ایسڈ یا الکوحل بر آن اندازند و برای تقویت لثه کاستک نقره محلول با آب که پنج گرین ازان در یک اونس
حل کرده باشند یا شب یمانی محلول با آب بر لثه طلا سازند [illegible] و ایضا باید دانست که تسمیه امراض معدوده بامراض
دمویه که بسبب فساد و خرابی خون پیدا میشوند و باسم خاص موسوم اند بسبب اقربیت سببیه است باصطلاح اطبا است
نه بسبب حقیقت چه بسبب حقیقت کدام مرض نیست که در آن در خون کدام تغیر از مجری صحت واقع نشود لانه هو الاصل
والمادة فی البدن و بنا برین بر جمیع امراض حکم است که مرض دموی صادق آید بالجمله ازین امراض آنچه بسبب ترتیب المرض
موافق کتب عربیه طبیه لائق ذکر در ذیل امراض خاصه بوده مثل سپیه و استسقا و مرض گلاه کرده و مرض گینگر و غیره آنها را
در کتاب امراض خاصه برعایت ترتیب کتب امراض موافق کتب طبیه عربیه مذکور ساختم و آنچه از امراض کتب یافته شده اند
و ظهور آنها مختص بکدام عضو خاص نبوده آنها را درینجا نوشتم که محل ذکر امراض عامه است و چونکه ورم شرائین و وسیع
شدن آنها و ورم اورده هم از امراض عامه اند اعداد نمودم که بسبب ذکر مطلق اورام حاره و بارده و دیگر امراض دمویه مطلقه آنها را هم
ذکر کنم تا مناسب بمقام باشد [illegible] فصل [illegible] پنجم در ورم شریانات و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شریان
ضرورت لهذا اولا بیان تشریح کرده بعده ذکر ورم آن کرده خواهد شد باید دانست که شریان عضوی است مجوف طویل ذو
طبقات ثلثه و کارش اینست که خون را از دل برای تغذیه جمله اعضاء جمیع بدن میرساند و آنرا بزبان انگریزی
آرٹری بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی نامند زیرا که در لغت
گریک آیر بفتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون رای مهمله بمعنی هوا و ٹرائن بفتح تای هندی و رای مهمله و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی بودن اندرون جسمی است و مراد ازان بودن هوا در آن عضو است و وجه تسمیه
آن باین ایهام است که چون قدمای یونانیین در تشریح بعد الموت همیشه شرائین را خالی یافتند لهذا دانسته بودند که
ریح که پیش شان جسم هوائی بوده وقت حیات درین اعضا میماند پس ارٹری یعنی جسم مملو از هوا آنرا نام کردند بالجمله وقت
تشریح شریان [illegible] از سه طبقه غشائی یافته میشود که یکی ازان زیرین و آن داخلی است و یکی در میان هر دو و آن غشا

فصل پنجم در ورم شرائین

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی بلحم است و آن به غشای خارجی موسوم است و غشای داخلی آنهم مرکب از دو غشا بطور
دو تا دیده میشود یکی از ان داخلی و دیگر خارجی توی داخلی آن بسیار رقیق و درخشنده ولین مثل غشای آبدار است و بالای آن یک
رقیق بسیار خرد مثل فلسهای کم پر جلد ماهی معلوم میباشد و آن بذریعه خوردبین محسوس میشوند و غشای خارجی آن قدری غلیظ و دران
در طول ریشه های لحمی لاستک یعنی لزج لدن الجوهر که در طول خود کم و زیاده میشوند یافته میشوند و غشای متوسط شریان هم دو تا است
یک توی آن که در جانب باطن ملاصق است با غشای اول داخلی شریان و دران ریشه های لاستک زیاده اند و توی دیگر آن
که بالای توی اول بود منتسج از عضلات قابضه بلا اختیاریه است و طبقه غشائی ثالث شریان که طبقه خارجی است از غشا
خانه دار و ریشه های لاستک منتسج است و این طبقه غشائی هر دو طبقه دیگر که طبقه متوسط و طبقه داخلی اند زیاده غلیظ است
لیکن غلظ آن در جسم شرائینکه زیاده عظیم و صغیر نباشند بلکه متوسط در کبر و صغر اند زیاده میباشد اما در شرائین کبار مثل
آاورطا و غیره پس درینها طبقه غشای متوسط زیاده غلیظ میباشد و انچه شرائین صغار که در دماغ و نخاع میروند در آنها
طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار باریک میباشند زیرا که درین عروق بسبب نبودن حرکت ضرورت انها قلیل است
و چونکه شرائین و اوردة باهم متصل از یکدیگر شده در عضلات بدن میروند لهذا ما دام که اینها کبار میباشند
هر دو در غلاف غشای پیچیده در عضلات داخل میشوند تا در محل خود قائم و محفوظ مانند و غلاف اینها هم از غلاف
عضلات میباشد که آن از غشای ریشه دار بود و درین غلاف غشای خانه دار هم میباشد که بسبب آن غلاف غشا
ریشه دار با عروق و شرائین میچسپد و برانها قائم و حافظ میماند و گاهی درین غلاف همراه شریان و ورید ریشه کدام
عصب هم شریک گشته در بدن میرسد و چون شرائین و اوردة کبار منقسم و متفرع بر شاخهای صغار میشوند درین
وقت این غلاف برآنها معدوم میگردد و طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق میشوند و چون در کوچکی این شاخهای
صغیر بعروق شعریه رسند درین وقت فقط یک توی رقیق درخشنده که مثل غشای آبدار اندرونی که در طبقه غشای
داخلی شریان بوده باقی میماند و غشای بیرونی آنهم که دران ریشه های لاستک بودند فانی میشود و برای تغذیه شرائین در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغار آن که از فروع متوسط ان میروند یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسط
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جرم آن داخل میشوند و لیه تغذیه شرائین
خون سیاه آنها بذریعه شاخهای صغیره اورده که از شاخهای صغار شرائین غاذیه هر شریان پیدا شده اند از شریان
خارج میشود و ریشه های عصب سمپتهٹک برای رسانیدن قوت حرکت بلا اختیاری و هم ریشه های بعض اعصاب نخاعیه
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شرائین می آیند و تا اینجا از تشریح شرائین آنچه که دانستن آن ضرور است تمام
شد اکنون بدانکه در شریان هم گاهی ورم پیدا میشود چنانکه در دیگر اعضا حادث میشود و ورم شریان را بانت انگریزی
ارٹیریٹیس بفتح و مد الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یا

قناة تحتانی و کسر تماهی ... و سکون ... یعنی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات کمتر
محسوس میشود و در تشریح بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در جمله شرائین عام نمیشود بلکه در بعض خاصه در
شریان آورتا که شریان عظیم نابت از ابسر قلب است پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوت یعنی حاد قوی الاعراض
و نیز ... کرانیک یعنی مزمن ضعیف الاعراض پیدا میشد اما هرگاه حاد بود پس مشابه بود ورم غشای داخلی بطن قلب که آنرا
اندو کاردی ... یعنی ورم طبقه غشای داخلی شریان غلظ و زیادتی مقدار و لینت و اختلاف در ارتفاع
انخفاض سطح باطن آن بسبب ... حادث میشود و گاهی وقت تشریح دیده میشود که این ... در میان طبقه داخلی
و متوسط یعنی زیر طبقه داخلی ریم میگردد اما هرگاه ریم از ... و ... عضوی پیدا میشود اکثر این ریم پاره شده همراه خون در شرائین صغار آن
عضو میرسد و از ان شرائین ... این عضو که در ان ورم شریان کبیر پیدا شده بود مسدود میشوند و از انسداد آنها ابنولزم
یا مارتیفیکیشن یعنی فساد عضو پیدا میشود ... در ان این ورم حاد پیدا شده در ان دوران خون بند میشود زیرا که از ورم او
جریان خون بند می شود و هم این شریان ... میگردد بسبب اینکه خون در ان منجمد شده جوف آن باقی نماند مثل عصب
مصمت میگردد و در ... قلیله صوتی محسوس میشود السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم شریان و گاهی
بسبب روماتیزم هم این ورم پیدا میشود العلامات هرگاه در آورتا این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
داخلی بطن قلب مثل تپ و درد و خفقان و قلق و کرب و ضیق النفس پیدا میشوند و تفرقه در ورم شریان و ورم غشای
داخلی بطن قلب بدشواری کرده میشود زیرا که اکثر این ورم با ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و دانستن آن در حیات
دشوار است لیکن هرگاه آله استیتهسکوپ را که مقیاس الصوت است بر اول مفصل عظام صدر که زیر مفصل ترقوه است
نهاده میشنوند آواز غیر طبیعی مثل آواز ... در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود و مسموع میگردد و سبب این آواز
غیر طبیعی آنست که چون در ... طبقه غشای داخلی شریان بسبب ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
انخفاض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود در اینجا از ... مواضع مختلف الارتفاع و الانخفاض ... میکند
از اصطکاک و ... آن ... این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق ... آنست که در ورم غشای باطن
قلب این آواز بر محل ... شنیده میشود و در ... بر مقام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور زیر صدر
پیدا شده مسموع میگردد و هرگاه این ورم در شرائینکه در اعضای دیگر که از دل دور اند پیدا شود درین وقت در هر عضو که
باشد سوزش و حرقت در ان عضو در طول آن تا جای که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
انگشت نهاده غمز کنند بجای سوزش درد در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و بعد چند روز بر پیدا شدن
این علامات علامات ابنولزم یعنی مسدود شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردند العلاج
علاج عام آنست که مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند و هیچ وجه حرکت نه دهند و آنچه در علاج ... همین ... حار

نوشته شده متحمل آید و هرگاه این ورم مزمن باشد و این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدشواری بران اطلاع حاصل میشود بالجمله درین هم فائبرن در طبقه داخلی شریان میریزد چنانکه در ورم حاد نوشته شده لیکن این فائبرن اکثر درینجا سخت میشود و بسبب صلابت سبب اطراف آن نرمی پیدا میگردد و غشای داخلی شریان از عمر آن منفجر میگردد و این فائبرن که متحجر شده بود ازان بیرون آمده در جوف شریان داخل میشود و ازان راه آمد و رفت خون بند شده انبولزم دران پیدا میگردد و این حالت را آسفکی کیشن بمد و فتح الف و فتح سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون نامند و آن بمعنی حالتی ست که از حرکت خاص دران استخوان پیدا شود و گاهی از ریختن این فائبرن در غشای داخلی شریان و از عمر آن غذا این غشا نمیرسد تا اینکه بعد مرور چند روز از نایافتی غذا این غشا مرده و نرم و متعفن گشته زائل میگردد و این سبب آن شریان ضعیف شده از حرکت خون شق گردد یا از آمدن خون وسیع گردد و این مرض اکثر در شریان عظیم موسوم به اورطا و شاخهای کبار آن اکثر پیدا میشود السبب اکثر از مرض البیومن یوریا که ... هم در مرض نقرس و آتشک پیدا میشود و کسیکه بسبب این امراض مستعد برای این مرض باشد او را از زیاده حرکت و مشقت بدنی یا از صعود شدن بر منازل و مواضع عالیه که بسبب آن حرکت دل زیاده شود اجتناب واجب ست از انکه برای حدوث این مرض حاصل میشود العلامات عمده علامات آن ضعف نبض و رفتار ... آنست ... بدنیه و اکثر علامات انیمیا یافته میشود العلاج علاج عام آنهم آرام رسانی مریض ... و بازداشتن آن از جمیع حرکات ست باقی علاج انیمیا نمایند

فصل نوزدهم در انیورزم

و آن بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و کسر رای و سکون زای معجمه و میم آنست که شریان در جای خاص خود وسیع و کبیر گردد و در ان وسعت ضربان و حرکت ضربانی موجود بود و آن بر دو قسم ست یکی آنکه شریان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر شود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و کبیر گردد و از دیگر جوانب بر مقدار طبیعی باشد و فرق بینهما آنست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق میباشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جانبی که وسیع شده شق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقه غشای متوسط هم میرسد و فقط یک طبقه خارجی شریان باقی میماند و این مرض اکثر بعد گذشتن چهل سال از عمر عارض میشود اما در اشخاص جندی و فوجی بسبب پوشیدن لباس و غیره اشیائی که بر بدن به تنگی می آید و ازان منفجر شدن آنها و عروق شود قبل چهل سال هم پیدا میگردد و هم این مرض بمردان نسبت زنان زیاده میشود السبب سبب عام آن زیاده صرف کردن زور و قوت بر چیزی است که از ان حرکت دل قوی و کثیر شده خون بالقوت از خود دفع کند و ازان خون در شریان زیاده و بقوت آید و گاهی از رسیدن صدمه قوی هم طبقه غشای داخلی شریان شق میگردد و هم از ورم مزمن شریان که در مرض البیومن یوریا یا در نقرس یا در آتشک میشود هم این مرض پیدا میگردد العلامات گاه

اینورزم در کدام شریان پیدا شود مگر اتفاقا مثلاً اینست که دراه شریان مذکور زیادتی مقدار دد و مثل سلعه پیدا میشود و درین سلعه هم وقت حرکت قلب و نبض حرکت ضربانی در عرض و ارتفاع و انخفاض محسوس میشود و چون دست بران نهاده احساس کنند و وقت آمدن خون دران صدمه حرکت خون که از داخل شدن خون دران پیدا میشود زیر دست محسوس میگردد زیراکه آنچه خون در شریان مذکور از دل می آید زیاده از قوت آن در نبها بسبب ضعف عضو و آنچه که از اینورزم پیدا شده صرف میشود و چون اسٹیتھس کوپ یعنی آله مقیاس الصوت را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی حرکت دم که در انگلش و کارڈئک مرمر مسموع میگردد شنیده میشود و این آواز مشابه باوازی است که از منفخ زرگران وقت دم دادن بر می آید و چونکه هر سلعه و سختی مثل سرطان وغیره که بر کدام شریان بدن واقع شود وقت حرکت شریان از زیر آن در انهم حرکت و قدری آواز غیر طبیعی دم محسوس میشود لهذا التفرقه فیما بین حرکت اینورزم و حرکت اینورزم و حرکت سلعه مذکور ضرورست و تفرقه باین نحو کرده میشود که اگر سلعه یا سختی غیر اینورزم باشد دران حرکت از حرکت شریان در ارتفاع و انخفاض تنها پیدا میشود و سلعه و سختی مذکور در عرض خود وقت حرکت وسیع نگردد چنانکه در اینورزم وقت حرکت وسعت در عرض هم دیده میشود زیراکه در اینورزم خون هر بار می آید و در سلعه مذکور خون وقت حرکت شریان در جرم آن نمی آید فقط از حرکت شریان مثل آب سفینه دران حرکت پیدا میشود و اینورزم اکثر در چهار جا در آورٹا پیدا میشود از آن در حصه های ثلثه آورٹا که در سینه اند زیراکه شریان مذکور از بطن ایسر قلب رسته اول و بجانب یمین صدر رفته قدری بلند شده بر صورت محراب آمده باز بطرف یسار صدر رفته بر محاذات فقار ظهر نازل گشته در شکم میرسد و درین رفتار حصه صاعد ان را اسینڈنگ آورٹا و حصه محرابی آنرا آرچ آف دی آورٹا یعنی حصه راست یا آرچ آورٹا یعنی محراب آورٹا و این تسمیه مطابق واقع است و حصه نازل آنرا ڈی سینڈنگ آورٹا نامند و حصه صاعدان جای تمام میشود که از انجا محراب شروع میشود و حصه نازل آن از جای مبتدی شده که آنجا محراب ختم گشته و جای چهارم وقوع آن در آورٹا محل آن اینست که که هرگاه این شریان عظیم از پرده شکم و صدر بر آمده در شکم پس معده و امعا بالای فقار ظهر تا حدی میرسد که از ان شاخهای کبیر پیدا شده در رجلین میروند پس تا حد پیدا شدن شاخهای مذکوره در داخل هم اکثر اینورزم واقع میشود اما هرگاه در حصه صاعد اینورزم پیدا شود پس تا دامیکه صغیر و مبتدی باشد معرفت آن دشوار است اما هرگاه کبیر شود پس درین وقت بر کناره ایمن استخوان سینه در جانب راست صدر جائیکه مفصل ترقوه با عظم سینه است و این جا دو ضلع از اضلاع صدر یعنی اول و دوم با استخوان سینه متصل شده اند ورم پیدا میشود و چون بران انگشت زنند آواز جسم مصمت می آید و هرگاه بر محل مذکور دست نهاده احساس حرکت کنند اگر اینورزم صغیر است با حرکت قلب اثر حرکت ضربانی زیر انگشتان انجا هم محسوس میشود لیکن متحرک معلوم نگردد و اگر اینورزم کبیر بود خود جسم اینورزم که متحرک است حرکت آن محسوس میشود و هرگاه اسٹیتھس کوپ بران نهاده بشنوند در صورت صغیر بودن آن فقط آواز حرکت غیر طبیعی دم که تعریفش پیشتر مذکور است شنیده میشود و اگر کبیر بود ...

بیان آواز دم غیر طبیعی

این آواز صدمه و مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن از بین آلمه پیدا میشود محسوس میگردد و هرقدر که
انیوریزم کبیر میشود و از عظم آن دیگر اعضای قریبه آن متضرر میشوند اذیت آنها ظاهر میشود مثل اینکه ورید کبیر که در جانب راست
عنق خون را از دماغ به دل میرساند و همچنین ورید کبیر که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو در اینجا متصل
باهم شده اند متضرر گشته خون را بدشواری می آرند و از آن سیاهی بر چهره و بر جلد دست راست و ثقل در سر و چهره و
دست پیدا میشود و هم عصب محرک پرده شکم که آنرا فرنیک نرو بلغت انگریزی میگویند و آن عصب مرکب است از
ریشه های نهم و کاشتک و سیمپتی تیک از اعصاب نخاعیه عنق و از گردن تا دل شده از پس حصه صاعد آاورتا در
پرده شکم می آید و بسبب آن پرده شکم کار خود میدهد پس این عصب هم متضرر میشود و از انقباض آن پرده شکم در حصه
راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از آنهم در تنفس دشواری ظاهر میشود و بسبب انضغاط ریه و اصل آن از این
انیوریزم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه نمیروند و از آن بسهولت بر نمی آیند پس ضیق و عسر در تنفس و گاه سرفه و ربو هم
هم پیدا میشود و درین وقت لعاب در ورم ریه می آید و درینها هم بر می آید و گاهی از عظم آن دل بسوی پرده شکم میلان میکند
و سر قلب نیز آمده با پرده شکم متصل میگردد و از آنهم متضرر میشود و از آن حرکت قلب بدشواری صادر گردد و خفقان پیدا میشود
و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از امتلای غذای و متضرر شدن پرده شکم نهایت اذیت و کرب در مریض
پیدا میشود و هرگاه انیوریزم در آخر حصه صاعده که قریب شروع شدن حصه محرابی است برسد درین وقت شاخ
شریان آاورتا که بدماغ از جانب راست رسیده و هم شاخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریان
خفی و ضعیف میشود زیراکه چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند ازین سبب این خون
در محل انیوریزم بقوت در می آید و قوت آن همین جا زیاده صرف میگردد و قدری قلیل از آن درین شاخهای مذکوره
می آید ازین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هرگاه در حصه محرابی این شریان انیوریزم واقع شود علامات
عامه انیوریزم جمله موجود میباشند لیکن اینجا ورد زیر استخوان سینه بود و سال آن محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم همین جا بذریعه
استیتهسکوپ مسموع میگردد و چون اینجا انگشت زنند آواز هم صدمت از اینجا بر می آید پس هرگاه درین حصه انیوریزم
جای واقع شود که از انجا شاخ آن رسته در جانب چپ بدماغ میرسد درین وقت نبض و حرکت این شاخ ضعیف و خفی
گردد و جرم آن لین میشود و اگر زیاده شده اینجا تا جای رسد که از انجا شاخی از آن بدست چپ هم میرسد درین وقت نبض
شریان دست چپ هم لین و ضعیف و قلیل الحرکت میشود و ایضاً هرگاه از عظم آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان
رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و در آن درد شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمدگی
ظاهر میگردد و هرگاه عظم آن در جانب خلف شریان مذکور افتد و از آن قصبه متضرر شود سرفه پیدا میگردد و هوا در آن
بدشواری داخل میشود و چون عظم آن بر مری معده افتد درین وقت آنچه غذا و آب وغیره میخورد بدشواری [illegible]

داخل میشود و هم از زیادتی این انیورزم گاهی ریشهٔ عصبی برای پیدا کردن آواز از تنیوما کاسٹک در عضلات حنجره آمده منغمز
میشود و از ان گاهی استرخاء عضلات حنجره پیدا شده آواز از حلق بر نمی آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انضغاط
این عصب تشنج در قصبه پیدا میشود که مطلقاً هوا در قصبه نمیرود و از ان مریض هلاک میگردد و هرگاه انیورزم در حصه
نازل آن که موسوم به ڈی سنڈنگ آرٹا در تهوراسک است پیدا شود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت دوران
خون درین حصه بخفت و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل بران می آید کم میباشد
نه زیاده از قوت دل تا حصهٔ محرابی آن میرسد اما چون این قسم پیدا شود پس معرفت آن دشوار بود و مادام که مقدار آن کبیر
نگردد کدام علامت خاص بران دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کبیر شود درین وقت از انضغاط کلی ٹپک ٹپک جا بجا بر شانه
و عنق و در حصهٔ یسار سینه و ایضاً در حصهٔ یسار پشت درد میشود و ایضاً از زیاده شدن آن چون اثر غمز به فقار ظهر میرسد از ان
استخوان ظهر لین و جذب میشوند و محل فقار از استخوان خالی میگردد و در بعضی فقار ظهر شروع شده تا اضلاع و سلج
میرسد همچنین اعصاب که درینجا از نخاع می برآیند منغمز میشوند و از انضغاط آنها هر جا که این اعصاب میروند در ان عضو هم درد
میشود و ایضاً از منغمز شدن ریه و به هم ریه و از منغمز شدن اصل ریه هنگام تنفس نفث الدم پیدا میشود زیرا که در قصبهٔ ریه
هم که آنهم اصل ریه است بسبب منغمز شدن آن از انیورزم مذکور اول ضعف و کوری از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
آن زخم دران حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه ممکن است که نفث الدم بدو سبب شود گاهی از زخمی شدن
کدام شریان یا ورید قصبهٔ ریه یا از شگافتن و زخمی شدن این انیورزم هرگاه بسوی ریه بشگافد و همچنین گاهی از منغمز
شدن اصل ریه یا منغمز شدن تنیوماکاسٹک فساد عضو و تعفن در ریه پیدا میشود زیرا که از انضغاط اصل ریه خون بقدر
کافی در ریه نمیرسد و از انضغاط عصب مذکور قوت عصبیه که از تنیوماکاسٹک در ریه می آید نمی آید پس از این اسباب تعفن دران
پیدا میشود و هرگاه انیورزم در حصهٔ شریان مذکور که در شکم زیر پردهٔ شکم است پیدا شود آنرا ابڈامنال آورٹا انیورزم
میخوانند و این انیورزم بمحاذات فقار ظهر در وسط شکم مثل سلعه محسوس میگردد و دران حرکت ضربانی در ارتفاع و انخفاض
و در عرض آنهم معلوم میشود و چون اسٹتھسکوپ را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی حرکت دم مذکور در ساقین از ان شنیده
میشود و نبض شریان ساقین دران ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل انیورزم صرف میشود و اینجا خون
قلیل و ضعیف الحرکت می آید و از غمز آنهم و عظام فقار ظهر لینیت و انجذاب پیدا میشود لیکن بنسبت انیورزم که در سینه
پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی انیورزم تهوراسک گویند اینجا نقصان انعظام ظهر کم میرسد زیرا که بسبب لینیت شکم
اینجا انیورزم بسوی خارج زیاده مائل میشود و هم اینجا درد بر محل فقار ظهر و بر خاصره و بالای عانه و ورک و ساقین
پیدا میگردد و این درد وقت تنفس شکم زیاده میشود و انجام انیورزم مطلقاً بد است و خاصه هرگاه در حصه های تحتانی
این شریان که در سینه اند واقع شود بدتر است چه از غمز کردن آنها اکثر چنان امراض در ریه پیدا میشوند که از ان

مریض هلاک میگردد یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده میمیرد و گاهی شود خریطه انیورزم شگافته خون کثیر ازان
جاری میشود که ازان دفعةً مریض هلاک میگردد چنانکه هرگاه در حصهٔ صاعده واقع شود اکثر انجامش اینست که خون کثیر
ازان جاری شده در خریطه دل مجتمع میشود و بسبب آن حرکت دل بند و حرارت مختنق شده مریض میمیرد و هرگاه در حصهٔ
محرابی انیورزم پیدا شود ازان خون در قصبهٔ ریه بسبب پیدا شدن زخم در قصبه شگافتن انیورزم دران زیاده
ریخته باعث نفث الدم یا بند شدن دخول و خروج هوا هلاک میکند یا در مری معده ریخته باعث قئ الدم قتل میکند
و چون در حصهٔ نازل آن انیورزم واقع شود درین وقت اکثر در پلورا که غشای آبدار ریه است ازان خون جاری شده
میریزد و ازان ریه منضغط شده کارش بند گشته هلاک میشود و هرگاه در حصهٔ شریان شکم پیدا شود این انیورزم
شگافته خون را در بارطیون می اندازد و ازان از امتلای غشای مذکور به خون و هم از رسیدن صدمهٔ انصباب
خون ورم حار دران پیدا شده مریض بزودی هلاک میشود لیکن گاهی از علاج هم صحت میشود علاج علاج خاص
اینست که حرکت دل مریض را کم کنند پس بنا برین آنرا با آرام تمام تا مدت دراز بر پلنگ خوابانند تا حرکت بدنی بند شده حرکت
قلب کم شود و از اغذیه چیزی خورانند که مقدار قلیل آن غذای کثیر دهد و آن را هم بقدر قلیل خورانند تا معده
زیاده ممتلی نشود و تدارک تقلیل مقدار بخورانیدن چند بار نمایند و این اهتمام بهر انست که اگر غذای کثیر یکبار خورده
شود و ازان معده زیاده ممتلی گردد و ازان نیوماگاسترک متاذی شده برای دفع کردن اذیت خود خون کثیر از دل
بطلبد پس برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت آنست و کلیهٔ حرکات نفسانیه
مثل غیظ و غضب هم مریض را باز دارند چه ازین کیفیات هم حرکت قلب زیاده میشود و دوا چنان نوشانند که حرکت
دل را کم کند مثل ڈجی ٹیلس یا ایکونائٹ و نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاشیم از پنج گرین تا پانزده گرین روزانه سه بار
باین مریض با رعایت شرائط سابقه علاج جدید و بسیار مفید است زیرا که ایوڈائیڈ مقلل حرکت قلب و منقبض الشریان
و ازانجا دفع این خوف انشقاق شریان برطرف میشود و هم دران قوت می آید و آخر رفته رفته مقدار انیورزم
صغیر میگردد و برای تقلیل وجع افیون خورانند و مارفیای محلول با سپرنج بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند و
همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن نمایند لیکن هرگاه از انضغاط قصبه ریه دران تنگی قوی پیدا شده خوف
هلاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروپ امر شگافتن قصبه کرده شده همچنین اینجا هم آنرا شگافته نلی برای
کشیدن نفس دران اندازند و گاهی هرگاه انیورزم که در حصهٔ محرابی شریان مذکور شود مری معده منضغط شده
ازدراد غذا دشوار شود بذریعهٔ زراقه غذا در امعا رسانند و در انیورزم که در حصهٔ صاعده شریان یا در حصهٔ محرابی میشود
چند تدابیر بطور اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دماغ
و دست راست میروند می بندند تا دوران خون در محل انیورزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که از جانب چپ میشوند

در دماغ و دست چپ پیمرونند بند میکنند لیکن قاطلین و مجربین این عمل گفته اند که در شیاها فائده این عمل بطور کامل ظاهر
شده دوم آنکه در خریطهٔ انیورزم تارهای نازک طویل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند بکمال
آهستگی بخوبی داخل میکنند که تارهای مذکوره اندرون خریطهٔ آن ملتوی و پیچیده شده در آمیده و نهایت تا بر آنها خون
و فائبرن چسپیده و منجمد شود و از آن مقدار انیورزم خفیف گردد سوم آنکه سوزن در خریطهٔ انیورزم خلانند و یک تار سیمی
در ثقبهٔ سوزن مذکور انداخته این تار را با زنجیر برقی بسیر سانند و یک ابو تامر جستی بر جایی بدن قریب سوزن مذکور
نهاده یک تار سیمی بر این ابو تامر بسته زنجیر برقی را حرکت میدهند تا برق بذریعهٔ تار سوزن و سوزن در جلد و
خریطهٔ انیورزم رفته با خون ملاقی شود و از آن باز بذریعهٔ خون و لحم در ابو تامر جستی بسبب شدت محبت که فیما بین برق و جست است
می آید و از آن بذریعهٔ تار سیمی دیگر که متصل از ابو تامر است در زنجیر برقی میرود و بعین عنوان دوران میکند و ازین دوران
برق خون منجمد میشود و باید دانست که این هر سه تدبیر در انیورزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود بکار نمی آید
و در انیورزم که در حصهٔ شریان شکمی میشود مستعمل نمیشوند چه اجزای آنها در شکم غیر جائز بلکه مضر بحیات است الا تدبیر
در انیورزم حصهٔ شریان شکمی کرده میشود و آن تدبیر چهارم از اعمال جراحی است پس آن اینست که بر این حصهٔ شریان شکمی که
در آن انیورزم باشد چنان اثر غمز رسانند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر را در ثوراسک انیورزم یعنی آنچه در حصهٔ
شریان که در صدر اند واقع شود نباید کرد و طریقهٔ این عمل اینست که کدام شی ثقیل مثل قالب اسرب یا آهن یا خشت بر این
شریان نهاده و بسته بذریعهٔ تورنیکت که قسمی از پیچ کش است آنرا چنان تنگ مضبوط بندند که ملی از جریان خون در این
شریان گردد چه ازین حیله خون در شاخهای آن که بپا رفته اند میرود و بسبب آن در محل انیورزم هم نمی آید پس
خونیکه در خریطه است بعد چندی منجمد شده مقدارش صغیر میگردد فتأمل کذا ایضاً باید دانست که گاهی بلا صدور خون هم
حرکت ضربانی در حصهٔ شریان شکمی قریب معده یا سره زیاده محسوس میشود خصوصاً در نسوان و بیماران مرض بد هضمی
طعام و مریضان مرض انیمیا و هستیریا و در کسانیکه ضعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب سمپتهیٹک
میباشد که بسبب آن طبقات غشای شریان ست و ضعیف شده از حرکت خون بزودی متحرک میشوند یا عضلات
طولی آن ضعیف میشوند و عضلات عضلی قابضه در عرض بقوت خود مانند پس آنها زیاده حرکت میدهند لهذا این
حرکت در ارتفاع و انخفاض زیاده محسوس میشود و در عرض زیاده وسعت نمیباشد العلامات بمقام معده یا قریب
سره این حرکت ضربانی زیاده یافته میشود و این حرکت مساوی با حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتفاع زیاده
بود و در عرض کم میباشد بخلاف انیورزم که در آن در هر دو قطر حرکت زیاده محسوس میشود و ایضاً مقدار شریان مذکوره
مقدار طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس نمیشود و حرکت نبض شاخهای آن طبیعی میباشد و ازین
ثابت میشود که انیورزم نیست چه در شاخهای شریانیکه در آن انیورزم بوده باشد نبض چنان ضعیف میباشد که محسوس

نمیشود

نمیگردد زیرا که اثر قوت تحریک قلب در محل ایلوس صرفاً میشود تا شاخهای آن نمیرسد و البته حرکت شاخهای
آن مصادف حرکت قلب میباشد. فتنبّه لکن العلاج هر سبب که یافته شود آنرا دور سازند مثلاً اگر از انیمیا بود مرکبات
آهن خورانند حسب مناسب و اگر از بدهضمی بود تقویت معده کوشند بانچه در علاج بدهضمی نوشته شده و اگر
از ضعف عصب باشد او را مقوی عصب مثل ناکس‌ومیکا یا استرکنیا یا کچله خورانند و از ادویهٔ خاصه نافعه بالخصوص
اینست که کاسٹک نقره از هم حصه گرین با نیم گرین بلاڈونا همراه اکسترکت جنشین یا اکسترکٹ ... کمی حب ساخته
روزانه سه بار خورانند و از این بهتر دوای [illegible] زیرا که اصل کاسٹک نقره مقوی عصب سمپیتیک است و بلاڈونا
تشنج عضلات را فایده [illegible] ساکن کند فتنبّه. فصل بیستم در فلیبایٹیس بکسر فا و هم کسره لام و سکون
یای مثناة تحتانی و سکون بای موحده و فتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی و سکون سین مهمله
و این اسم مرکب است از فلیب که بلغت گریکی بمعنی ورید است و ایٹس بمعنی ورم یعنی ورم ورید. اول باید دانست
که هرگاه شاخهای شرائین صغار که مثل عروق شعریه اند تمام میشوند از انجا عروق شعریه وریدی پیدا و ظاهر شده و این
شاخهای وریدی صغار متصل شده شاخهای کبار گشته از انضمام و اتصال آنها اورده کبار بشکل شاخ درخت پیدا میشوند
و چنانکه شرائین در جمیع اعضا میباشد اورده هم در آنها یافته میشوند و انچه از اینها در داخل و باطن اعضا میروند همراه
شرائین میباشند و چونکه در جلد شرائین [illegible] نمیباشند لهذا انجا فقط اورده کبار یافته میشوند و اورده هم از سه طبقه
غشای مثل شرائین مرکب اند لیکن در طبقه متوسط اورده ریشه‌های لاستک و عضلات کم میباشند و اورا بوجه قلت
عضلات بنسبت ریشه‌های لاستک زیاده بوند بر خلاف شریان زیرا که در [illegible] ریشه‌های لاستک قلیل است
بعدم الحرکة فیه و طبقه بالایی آن [illegible] بهر دو طبقه [illegible] غشای [illegible] و در ان زیاده [illegible]
و ریشه‌های عضلات هم [illegible] میباشند و چنانکه در جسم شرائین عروق صغار شریانی برای تغذیه آن داخل [illegible]
و وریدی برای اخراج خون سیاه از آن بسوی دل خارج میشوند همچنین در جسم اورده هم برای تغذیه آن [illegible]
صغار شعریه شریانی داخل میشوند و عروق صغار شعریه وریدی از آن خارج میشوند و در طبقه داخلی اورده [illegible]
در اورده یکه در دست و پا میباشند والو یافته میشود و ذکر والو در امراض [illegible] کتاب امراض خاصه [illegible] شده
من شاء فلیرجع الیه بالجمله در اورده هم مثل شرائین ورم حادث میشود و این ورم خود بخود بلا سبب [illegible] کم پیدا
میشود و السبب اکثر از رسیدن صدمه باشد چنانکه وقت کشادن فصد هرگاه خون ناقص [illegible]
زیرا که قلت خروج ورم نمیباشد مگر از هم ورید [illegible] و از ان اکثر ورم پیدا میشود و گاهی از قطع و بستن عروق [illegible]
و قتیکه خون ناقص بود ورم پیدا میشود و گاهی از ورم [illegible] و دیگر اعضا که قریب ورید باشند [illegible] ورم حادث میشود
و هم هرگاه کدام شی ناقص مثل فاسد ناقص یا سم سرطان یا زهر در خون رسد چنانکه در پا [illegible] میباشد هم [illegible]

ورم پیدا میشود العلامات هرگاه ورم کم باشد قدری درد ورم و سختی در امتداد عروق دیده میشود و گاهی قدری حمرت هم بوجود آید
و رید متورم بر جلد محسوس میشود و حمی لین و قلیل پیدا میشود یا نوبت بحد و رشدت تپ نمیرسد اما هرگاه ورم کبیر و زائد باشد در یت و
درد و ورم و صلابت و حمرت زیاده و تپ حاد و قوی پیدا میگردد و درین وقت خون منجمد میشود و از انجماد خون صلابت در
جسم ورید پیدا گردد و گویا ورید و ورم و غشای خانه دار و رلتیه دار پیدا میشود پس اکثر تا این حد رسیده خود بخود یا به علاج در
اکثر اذیت با صحت مبدل میشود لیکن سختی وریان باقی میماند و بسبب آن دوران خون مطلقاً بند یا کم میشود پس اگر مطلقا بند شود
بعد آن رفته رفته ورید صغیر میگردد و مجری آن مفقود میشود و مثل رسن بر جلد محسوس میگردد و اگر دوران خون قدری قدری
هم دران باقی میماند [illegible] زیاده این صلابت در عروق منجذب شده صحت میشود و ورید بر مقدار و هیئت اصلی
خود می آید و اگر ورم [illegible] معلوم هم زیاده شود تا آنکه ورم کبیر و غشای خانه دار حادث شود درین وقت ورید
و ورم [illegible] میگردد و این وقتی میشود که در خون فساد باشد که بسبب آن لائق جذب شدن در عروق
نماند [illegible] که آنرا اسعی خارج و دفع کند درین وقت علامات ثلثه و ورید ضعیف و مرده شده دران زخم پیدا
میگردد و [illegible] همراه ریم خارج میشود و درین وقت علامات دیگر مثل کثرت ضعف و سفیدی لبها و ناتوانی [illegible]
یا علامات [illegible] میشوند و گاهی این خون منجمد در دوران خون افتاده با عضای دیگر مثل کبد و [illegible]
و غشای خانه دار [illegible] میرسد [illegible] دران ممکن است که [illegible] پیدا شود درین وقت حالت [illegible] پیدا میگردد
و حال مریض خراب میباشد و خوف هلاکت آن غالب میشود العلاج اول مریض عضو متورم را با آرام دارند و کدام کار
از بدن [illegible] همچون [illegible] و ورم و درد زیاده باشد زلو بر آن چسپانند و بعد آن [illegible] مثل [illegible]
آب [illegible] یا [illegible] اسپرٹ [illegible] بر محل ورم نهند یا آب سرد بر آن ریزانند لیکن گاهی [illegible]
بارد بالفعل [illegible] آید و از ان [illegible] درین وقت اشیای حار بالفعل مثل آب گرم ساده یا افیون یا
اکسٹریکٹ [illegible] علاوه یا آب [illegible] پوست خشخاش بر عضو نهند یا ادویه [illegible] مثل ضماد تخم کتان یا برگ
عنب الثعلب سبز یا برگ [illegible] سبز [illegible] یا بعضی را با بعضی شریک کرده بر عضو متورم نهند و آنچه اذیت [illegible]
کم کنند بستن ان مفید است لیکن در بستن ضماد برگ [illegible] احتیاط [illegible] این امر ضرور است که اگر دوران سر پیدا کنند
دور سازند من بعد اگر حمی باشد مسهل [illegible] از ادویه [illegible] مثل میگنشیا سلفاس یا
سلفیٹ آف سوڈا و غیره و اگر سلوشن [illegible] را هم شریک مسهل نوشانند یا آنچه دیگر از ادویه که حرکت دل و
بدن را کم کنند همراه مسهل دهند بهتر است و بعد مسهل نوشانیدن دوای معرق مثل لائکر امونیا اسٹیٹس بهتر است
و اگر با دوای معرق هم دوای مقلل حرکت قلب مثل سلوشن انٹیمنی شریک سازند نفع خواهد بود و اگر مریض بکرب
و قلق باشد [illegible] پوڈر [illegible] باهم نوشانند که تا معین بر تعریق و هم بر آمدن خواب شوند و هرگاه کمزوری

و ضعف و منافع شفا نداده پس با علامات عفونت مو جود شوند مقوی با نسبت مثل آب سیبی و اقسام شراب و شکر سنکوانا نوشانند پس اگر
مریض محتاج باشد از نوشیدن شراب باشد آنرا آب سیبی و مطبوخ بارک و امثالها کار بنماید نوشانیدن کافی ست و چونکه
و چونکه در عرق مدنی هم قدری ورم بالای جلد مثل بثره ظاهر میشود و بعد آن رشته دودی از آن پدید آید لهذا ذکر آنهم
بعد اورام مطلق و منا سب تر مقام معلوم شد لهذا آنرا هم همین جا نوشتن منا سب دانسته ذکر کردیم فصل
بست و یکم در ذکر آکنیاسالیو لیس بکسر دال فارسی مهمله و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر کاف اول و سکون نون کاف
ثانی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون سین مهمله و این لفظ لاطینی ست که معنی آن مار خرد چه دراکون
در لغت گریک بمعنی مار است و یلس بمعنی کوچک است و آنرا عربی عرق مدنی و بهندی نهر و آکوشه و گاسته آنرا
فایلیریا مدنی نیز بفتح فا و کسر لام و سکون یای تحتانی مثناة و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و کسر میم
و دال مهمله و فتح نون ... و کسر نون اول و سکون نون ثانی و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی ... کرم
که بطور رشته باریک ... پیدا میشود و در لغت انگلش گینیورم نامند و آن بکسر کاف
فارسی و سکون ... یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون رای مهمله و ضم میم کرم ملک گینی ست چه دران ملک این
کرم زیاده پیدا ... که کرم مذکور در جلد بدن از خارج داخل میشود گاهی در ملک هندستان
یا در ملک ... بطور امراض وافده عام میگردد و اکثر دیده شده که در وقت واحد یک کرم از بدن خارج
میشود و گاهی زیاده از آنهم خارج میشوند تا اینکه گاهی ... تا چهل و پنجاه کرم مذکور یکبار از بدن بیرون آمده
با لجمله جاییکه زمین ... نشیب باشد و آب بسبب آن ... آنجا اکثر رطب باشد آنجا این حیوان
... حیوان ... سر آن ... در جلد آن این کرم در مسامات
... عرق ... داخل شده ... و بعده شگافی این ... در تجاویف خانه دار که زیر جلد است داخل
میشود و ... قوی ... تا آنکه از سه چهار انگشت گاهی تا دو فت طویل میگردد و در عرض
خود اکثر بقدر رشته ... باشد که ... مسافت عرض بست و چهار ازان یا زیاده از آنهم داخل میشوند و گاهی
چنان ... که ... تا هشت عدد داخل میشوند و این کرم در غشای خانه دار زیر جلد یافته میشود خصوصاً جاییکه
جلد از لباس مکشوف میباشد مثل دست و پا که از زمین ملاقی میشوند و همچنین در خصیه هم گاهی یافته میشود زیرا که کم با نکه
اکثر ... لباس میپوشند که از ان اکثر بیضه بیرون آمده از زمین ملاقی میشود و بسبب لطافت جلد آن دران این کرم
بسهولت داخل میشود و العلامات بعد داخل شدن این کرم در جلد تا چند ماه کدام اذیت محسوس نمیشود تا آنکه مقدار آن
کبیر شود آنزمان قدری اذیت و درد ظاهر میشود و چون دست بر محل درد بالای جلد نهاده تفحص کنند زیر سر انگشتان
چیزی مثل رشته محسوس میشود و بعد جاییکه درد بود ورم و بثره پیدا میشود و در ورم جای ارتفاع مثل ارتفاع ...

روز دو سه احتمال دارد اول قدری سرخی و در آن نقطه سیاه ظاهر میشود و فی الواقع این سیاهی سر کرم مذکور است که از زیر جلد دیده میشود و
با ظهور دمل گاه گاهی تب هم میشود با تب اشتداد میکند که وقت پیدا شدن ریم در ادامه میشود عارض میگردد و من بعد از همین جا دمل
مذکور منفجر شده قدری ریم خارج گردد و بعد از خروج ریم سر این کرم از ثقبه دمل بیرون می آید و اگر بر سر این کرم کدام صدمه رسانند آن
بطور سفید رشته مثل تنبیه خارج شود و چون بذره بینی خورده بین این رطوبت را ببینند در آن بچه‌های این کرم دیده میشوند و تا ... بیش
از شیت که بچه‌ها بچه‌های آن که دائم مقام ریم دادوری در ابست تا سرش رسیده و از شگافتن سر آن این مجری هم می شگافد
و از آن مواد سفید رشته مثل تنبیه است سائل میگردد العلاج چون دمل ظاهر شود اول علاج دمل از نهادن ادویه و ضماد
جاذبه و رطب نمایند و انتظار نمایند که خود منفجر شود اما گاهی هرگاه ورم و مده زائد و تب شدید میباشد درین وقت از نشتر
هم بشکافند لیکن اولی این است که خود منفجر شدن آن را منتظر باشند و بعد انفجار و خروج ریم چون سر کرم مذکور بیرون آید
آن را در رشته باریک ابریشم یا رشته را بر قلم کتابت نهاده بچسبانند تا آهسته آهسته همراه رشته مذکور سر آن بر قلم مذکور آید و پیچیده شود
و پیچیده هر روز آهسته آهسته آن را قدری قدری که بسهولت آید کشیده بر قلم مذکور پیچیده باشند تا کرم مذکور بالتمام بیرون آید و گسسته
نشود و اگر ... مرض پیدا خواهد شد و چونکه این کرم در خانهای متعدد عشائی خانه دار جسم طویل خود را با انحاء و صور مختلفه مجتمع ساخته
میباشد لهذا اگر تیز و زور و قوت آن را کشند گسسته میشود و بنابر آن ضرورت که در کشیدن بسیار ملائمت و آهستگی را ملحوظ دارند
و بعد اکثر صاحب ... که از ... بر این مرض خواه بطور ضماد یا حب یا سفوف یا حل کرده با آب ساده باشد
نافع ... قائل این کرم ... امتحان ... آن ...
نمایند و در کتب طبیه عربیه در علاج این مرض زیاده اعتماد از ادویه بر صبر است که آن را اکثر با دلال استعمال میکنند و جاییکه این
مرض شایع باشد احتراز و حفظ از وقوع درین مرض بایت تدبیر کرده شود که حافظ صحت در آب و از هم همیشه لباس که
تنگ و قدری غلیظ باشد مثل ... پوشند و تمام جسم را در لباس وارند تا جلد بدن از زمین مماس نشود و هرگاه
در آب ... غسل کنند بعد غسل بدن را از پارچه مالیده خشک سازند تا جلد بعد آن خوب خشک شود و کرم مذکور
پیچیده از بدن جدا شود فقط فقط کرم **فصل بیست و دوم در هزال و لاغری** که آن را بلغت انگریزی اِمِیشی ایشن
بکسر الف و میم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
شین معجمه و سکون نون نامند یعنی لاغری و اگرچه بنسبت سمن و هزال و کبر و صغر مقدار ابدان افراد انسانی فیما بین خودها
مختلف میباشند که بسبب آن یکی بنسبت دیگری سمین یا نحیف میباشد لیکن ازین اختلاف نسبت کسی را هزال و لاغر
نمیگویند بلکه هرگاه کسی از مقدار طبیعی بدن و اعضای خود که حافظ صحت است و در حال صحت بر آن می ماند صغیر شود
آن زمان آن را هزال و لاغری میگویند بالجمله اصل سبب هزال قلت شحم در بدن یا عضوی باشد و قلت آن اکثر وقتی میشود که
شحم در بدن و اعضا زیاده صرف شود و کم پیدا گردد یا پیدا شود و اگرچه شحم در بدن افاده حرارت در اعضا میکند

فصل بیست و دوم در هزال و لاغری

لیکن فائده دیگر آن اینست که مادام در عضوی مانند سیل در آن عضو نحولی و لاغری پیدا میشود و چون شحم کم گردد یا مفقود شود و
تولد سیل کم یا معدوم گردد و ازین سبب هرگاه شحم و سمومت در بدن کم میشود عضلات بدن عموما یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشوند
بسبب آنکه سیل در آنها کم پیدا میگردد و بالجمله هزال و لاغری بر دو قسم ست یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و همراه
آن صحت بدنی باقی میماند دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس انواع
اسباب آن متعدد اند یکی آنکه شحم در بدن صرف زیاده میشود و بدل آن کم پیدا میشود و اقسام این هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
از کثرت مشقت بدنی یا نفسانی پیدا میشود بسبب آنکه در آن تحلل و فنای رطوبات زیاده میشود و بدل آن از غذای ماکول
معتاد هر روز حاصل و کافی نمیشود و ازین قبیل ست کثرت مقاربت با عورات کثیره که از آن هم لاغری پیدا میشود دوم آنکه
بسبب زیاده رسیدن برودت به بدن پیدا میشود چه درین حال هم آنچه شحم که در اعضا مجتمع بود آن هم و آنچه از غذای ماکول هر روز
پیدا میگردد آن هم در حفظ حرارت بدن صرف میشود پس در بدن کم باقی میماند و از آن لاغری پیدا میگردد سوم آنکه هرگاه
اثر نمو در ازدیاد قامت اطفال زیاده میشود لاغری طاری میگردد زیرا که درین وقت هم شحم زیاده صرف میشود برای پیدا کردن
سیل در اعضا سبب آن دوم آنکه حرکات بدنیه بر اعتدال باشند لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که مولد شحم و سمومت باشد
کم خورده شود و اقسام آن هم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا ردی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی و نایابی غله و در محبس و مبتلا شدن بسختی
فقر و افلاس لاغری طاری میشود دوم آنکه بسبب سن پیری لاغری پیدا میشود بسبب آنکه درین وقت طعام و سمومت
هر دو کم خورده میشوند سوم آنکه بسبب عدم بدن لاغر میشود سوم آنکه از خوردن بعض اشیا هزال پیدا میشود و اقسام آن هم متعدد
اند یکی آنکه از نوشیدن ادویه مسهله در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه از آن در رطوبات و موادی که ماده غذای اعضا اند
نقصان پیدا میشود دوم آنکه آنچه مانع از تولد شحم در بدن ست خورده شود مثل خوردن زیاده چیزهای حامض خصوصا سرکه یا چیزی
که در آن [illegible] باشد سوم خوردن چیزی که شحم را از اعضای بدن بکشند و کم کنند مثل خوردن ایوڈائد پتاسیم چهارم آنکه قی زیاده کرده
شود و استفراغ هر قسم مهزل بدن ست چنانکه گفته اند کل منق منهك اما قسم ثانی پس اسباب آن هم متعدد اند یکی آنکه قوت
زیادتی حرارت غریبه بدنی و حمیات بدن هزیل میشود دوم آنکه جمله امراض که در آنها خون و ریم از بدن خارج میشود مورث لاغری
بدن میشوند سوم آنکه هرگاه هضم غذا ناقص شود و از آن شحم در بدن پیدا نمیشود لاغری عارض میگردد چنانکه در مرض
ڈسپیپسیا خصوصا در اطفال چه هرگاه غذا درین حالت بخوبی نه منهضم در معده و امعای ایشان پیدا شده آنچه خورده اند
در اسهال خارج میشود و در بدن نماند چهارم آنکه آنچه خورده شود در معده هضم میگردد لیکن در معای اثنا عشری هضم نگشته
در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پنکریس میشود چه درین مرض در معده غذا منهضم میشود لیکن از پنکریس آنچه
مائیت هاضمه و سمومت پیدا شده در معای اثنا عشری ریخته معین بر هضم سمومت میشد بسبب سرطان رطوبت
مذکوره پیدا نمیشود و در معای مذکور نمی آید ازین جهت سمومت که خورده میشود در معای مذکور هضم نشده در اسهال

خارج میگردد و مدد خون تحلیل میگردد و از ان لاغری بدن حادث میشود پنجم آنکه در معده و امعا هر دو منهضم شود لیکن بسبب تشنج
و تحجر کبد در امعا میشود غذا در اسهال خارج میشود و مدد خون تحلیل میگردد و از ان هزال پیدا میشود و این امر وقت پیدا شدن
دیدان شکم میشود و ایضاً در ین وقت چونکه حرارت هم در بدن زیاده می باشد لهذا آنچه شحم که پیدا میشود بسبب آن گداخته صرف
میگردد ششم آنکه در سماجی تناعشری هم هضم میشود لیکن تا ذیل بسبب وجود مانع جریان آن نمیرسد چنانکه در مرض التهاب طحال بسبب ورم
غده های ما سکریه و سده های ماساریقا کیلوس به بدن نرسیده و در خون نمیرسد و در اسهال دفع میشود پس در بدن و اعضا شحم
نمی ماند و از ان هزال طاری میشود اما لاغری عضو خاص پس آن هم مثل لاغری عام از هر دو سبب مذکور پیدا میشود مثل اینکه کسی عضو
واحد خود را از کار آن باز دارد مثل آنکه از دست کار گرفتن و بر داشتن و کتابت دراز یا کار راه رفتن و از آلات عمل کار کردن
ترک کند و از ان عضلات سرد شده و خون را نکشند و لاغر شوند و ایضاً در سن پیری بعض اعضا مثل فرج خصیه در رجال و رحم در
فرج و ثدیان در زنان لاغر میشوند بعضی اوقات از مرض خشک میشوند و گاه از نرسیدن غذا بعضوی بسبب اینکه کسی عضوی را ببندد یا انکه ضرر بر شریان عظیم عضو
که غذا ازان میرسد برسد یا ... لاغر میگردد یا کسی عضوی را بکار دوام بسازد چنانکه فقرای هنود یک دست خود را بلند میسازند و از ین جهت
غذا بدان نمیرسد و خشک میگردد و ایضاً هم در مرض تمارکرده میشود و اسباب مخفی است هرگاه ورم بر سر استخوان طویل مثل استخوان فخذ
و ساق در حالت خنازیری پیدا میشود و فخذ صغیر میگردد همچنین از انخلاع مفصل عضوی لاغر میشود و گاه از نقصان فعل عصب
هم عضو لاغر میگردد چنانچه در فالج اعضای مفلوج بسبب خشکی لاغر میشوند العلاج اول سبب حدوث هزال را هرگاه قابل
دفع باشد دفع سازند و آنچه بسبب مرض خاص پیدا شده باشد علاج این مرض نمایند که با زوال آن هزال هم زائل شود
و آنچه لاغری خاص در عضوی باشد در ان اگر ترک کردن کار عضو معلوم هزال پیدا شده باشد از ان عضو کار بگیرند تا از حرکت
آن با خون در آن جذب گردد لیکن بابت هزال بدشواری زائل شود و از ادویه و غذا چنانچه گذشت و هم مولد شحم و دسومت
آنها هرگاه که هضم شود خواهند شد اگر در معده هضم شود به بدن بالند تا جاید ... مسام جلد در خون و بدن داخل شود و ایضاً
ادویه مقویه مولد خون مثل مرکبات آهن از قسم ... اسٹیل یا لاکر فرم یا لیتهم و غیره خورانند و ادهن یا صنت معتدله فرمانید
و دلک و غمز و نیز اعضا از نبید و آب گوشت و غیره در هزال یک عضو زیاده مفید میشود فقط تمت فصل بیست و سوم
در سمن مفرط که آن را بلغت انگریزی اوبی سیٹی بضم الف و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی ... و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی زیاده شدن شحم
پیدا است بدانکه اعتدال سمن و فربهی دلیل صحت و قوت اعضا است و فربهی معتدل در مردان آنست که شحم در بدن بیستم حصه
بدن و در زنان شانزدهم حصه بدن باشد و چون ازین نسبت زیاده باشد سمن غیر معتدل موسوم باوبی سیٹی خواهند
لیکن با دانسته که زیادتی سمن با اعتدال نگردد تا حدی رسد که در حرکات بدنیه از ان دشواری نه واقع شود اطلاق سمن مفرط برآن
نمیتوان کرد و گویی المحقق تجهیر معتدل بوده باشد آما هرگاه بحدی رسد که در راه رفتن دشواری شود و در دم کشیدن ضیق هم رسد

فصل بیست و سوم در سمن مفرط

۱۸۷/۲۰

آن زمان سمن مفرط بران صادق خواهد آمد بالجمله افراط شحم و سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضوی پیدا باشد مثل
اینکه شکم کسی زیاده سمین میشود لیکن هرگاه فربهی خاص بعضوی باشد پس اکثر در پرده ها منتشر شحم زیاده پیدا میشود و همچنین
گاهی در سینهٔ زنان زیاده میگردد و گاهی در عضوی مثل ساق یا ساعد شحم پیدا میشود و از آن مقدار عضو کبیر دیده میشود و گاهی در بدن شخصی
سمن معتدل میباشد اما زیر شحم و سمن زیاده میباشد و چون سمن مفرط عام بود پس در ان اگر افراط سمن و شحم قلیل است
شحم زیر اصل جلد که در ماست در تمام بدن خصوصاً زیر جلد شکم زیاده میشود و اگر سمن مفرط زیاده باشد در جمله عضلات و اندرون
غلاف و بالای عضلات قلب و بر غدد های مسنتریقی و بالای گرده و بر دوران هم و در سینه زنان و بالای سرین ایشان
هم شحم زیاده پیدا و جمع میشود اسباب سبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در ان
رطوبت زیاده باشد مثل ملک دکن که اکثر سکنه آنجا سمین بوده میباشند چنانکه از خصوصیت ملک امریکه سکنه آنجا طویل القامت
و هزیل میباشند و هم از تاثیر اکثر صنعت هم سمن پیدا میشود چنانچه در زنان بنسبت مردان سمن زیاده پیدا میشود خاصةً
بعد شروع شدن سن یاس و اصحاب مهن و کسانیکه سخت رنجیده اند زیاده فربه میشوند و ایضاً از زیاده خوردن اغذیه
که دران دسومت زیاده باشد یا سود الهضم بوده و آن اغذیه که دران نشاسته و شکر زیاده بوده باشد و هم از زیاده خوردن
انگور و انبه فربهی پیدا میشود و ایضاً از قطع کردن دو انثیین و بیرون کردن آله تناسل که عبارت از ذکر و خصیتین است هم فربهی
زیاده پیدا میشود چنانچه در خصیان انسان و حیوان ایضاً مشاهد و ظاهر است و گاهی در حالت انیمیا هم شحم و فربهی در بدن
زیاده پیدا میشود لیکن این شحم زرد رنگ مثل صفرا میباشد و گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فربهی پیدا میشود مثل اینکه کسانیکه
که استعداد و فرصت زیاده داشته باشند و از غموم و هموم و آلام بوجه ای کمتر متاثر میشوند اکثر سمین میباشند و هم از قلت حرکت
و زیادتی و عشق سکون هم شحم زیاده پیدا میشود زیرا که در بدن صرف آن کم میشود اما اینکه از سمن مفرط در بدن کدام کدام امر پیدا
میشود پس بدانکه از سمن مفرط حرکات بدنیه عسیر میشوند و از ادنی حرکت ضیق نفس پیدا میشود و عضلات بدن تا این ضعیف میباشد
لهذا نبض آن همیشه صغیر و ضعیف بود و هم صاحب سمن مفرط غذا کم بخورد و آب زیاده میخورد و اکثر کم عقلی و بلادت ذهن بران غالب
میشود و سکون و دعت را پسند میکند و از حرکات متنفر میباشد و بهر حال خوش مزاج و مزاج و ضحاک میباشد و چون سمین گردد
حیض در ان قلیل می آید و نطفه در شکم کمتر قرار گیرد چنانکه هرگاه حیض کم آید کم بار دار میشود زیرا که او دو ری آن کار خود منسوب
و انجام سمن آنست که اگر معتدل باشد صاحب آن طویل العمر بود و اگر از عنفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و بزودی
بحد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش دفعة هلاک شود و اکثر اصحاب سمن مفرط زیاده از چهل سال زندگانی نمیکنند و اگر از ابتدای
جوانی شروع گشته بزودی بحد افراط رسد فال آنست که اندرون سی سال بمیرد و ایضاً هرگاه صاحب سمن مفرط را حمی یا
مرض دیگر حاد و شدید عارض شود از ان زیاده از دیگران متاذی و متضرر میگردد و هر که بحد سمن مفرط میرسد اکثر از انتفاخ قلب
و ضیق نفس هلاک میشود و سمین را بسبب ضعف قلب غشی بادنی سبب لاحق میگردد و بسبب ضعف عروق و انضداد لاغ آنها در

ور د باغ مبتلا بمرض سکته میشود العلاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا شحم از بدن مریض کم شود و برای آن اول
باید که بتدریج تقلیل غذا نمایند وچنان غذا خورانند که دران روغن و دسومت بنسبت دسومت ماکول معتاد کم باشد و هم بقدر امکان
مقدار آب مشروب کم سازند و در اوقات معینه مریض را بریاضت فرمایند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
عوض آن روزانه اول نهار و قریب شام خورانیده باشند بالجمله غذای شام وقتی خورانند که بعد ان سه چهار ساعت بیدار باشد
و خواب نکند و زیاده از چهار ساعت خفتن ندهند و شکم آن کم بربندند چونکه از تمام آن انچه شحم زیر جلد شکم و بر پرده او منضم است
منجذب میشود و کم گردد و ازین تدبیر استنباط کرده فلان مشغلی گفته اند که حاصل آن اینست که صاحب این مرض که تنبیه جسم
داده میشود و تفکر کار اسافل بلند میشود کم میخواهد کم میخورد و زیاده در ریاضت و مشغلی مانده و این تدبیر موسوم به تدبیر
هامس صاحب است و از ان سمن مفرط رفع شده بحد اعتدال میماند و قوت بدنی و نفسانی مریض قوی مانده و مثل دیگر
تدابیر نقصان بالقوی نمیرساند تدبیر دیگر ایجاد کرده چانسن صاحب است حاصلش اینست که مریض از خوردن شحم و زبده و روغن
هر قسم منع کنند وچنان غذا خورانند که بخوبی و بسهولت هضم شود و لائکر پتاشی نیم درام همراه شیر و آب ساده آمیخته روزانه
دو بار نوشانند و فائده آمیختن آن با شیر و آب ساده اینست که تا بدمزگی لائکر پتاشی متبدل شده گوارا گردد و مقصود
از نوشانیدن این دوا آنست که تا لائکر پتاشی در بدن داخل شده با شحم آمیخته اجزاء صابون گرداند چه از خواص آن است
که هرگاه با روغن بیامیزد اجزاء صابون میگرداند و چون شحم بدن صابون گردد شحم از بدن کم میشود لیکن بر این ترکیب
شان وارد میشود که چون لائکر پتاشی را با شیر آمیزند از دسومت لبن آمیخته صابون شده فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
حاصل نخواهد گردید و جوابش از طرف شان اینست که ما را بتجربه ثابت شده که فعل دوای مذکور ازین ترکیب ناقص نمیشود
و لو فرضا اگر صابون هم شود درین وقت هم برای تقلیل سمن نافع خواهد شد چنانکه اکل صابون هم برای دفع کردن شحم
نافع میشود تدبیر ثالث موسوم به بانتنگ ازم ست بفتح بای موحده و سکون الف و نون و کسر تای هندی
و سکون نون و گاف فارسی و کسر الف و سکون زای معجمه و میم ست منسوب بسوی بانتنگ صاحب که بسیار سمین بودند
و در وزن دو من و بست و یک آثار بودند و قامت شان قد پنج فت بوده و ازین تدبیر شحم ایشان کم شده
بود و این تدبیر متعلق باصلاح غذا است فقط حاجت بریاضت و بیداری وغیره ندارد و صفته اول منع کنند که بعض
نان و زبده و شیر و شکر و بیر شراب و شوربای لحم و آلو و باقلا و کرسنه نخورد و بجای آن این غذا را بخورد مثلا وقت
نواحت نه ساعت از روز لحم بقر یا مغز یا ضان که از چربی پاک باشد گرفته آنرا بطور کباب بر آتش بریان کرده از ان چهار
پنج اونس گرفته بخورند همچنین لحم سمک قلیل الشحم را بر آتش بریان کرده بخورند و بعد آن یک پیاله آب مطبوخ چای بنوشانند
که دران شیر و نبات نباشد یا نیم اونس بسکٹ یا یک اونس مغز نان ڈبل بریان بخورانند و بعد آن هم یک پیاله آب مطبوخ
چای مذکور بنوشانند ایضا لحم سمک قلیل الشحم بریان یا لحم مرغ یا لحم ضان بریان همراه کدام تره که سوای آلو باشد

و یک اونس مغز نان ڈبل بریان بجوشانند و چهار اونس آب ساده بران نوشانند و این قدر غذا بعد گذشتن تا بیست
بر نصف النهار خورانیده شود و وقت شب باهم کم گوشت کلیل الشحم با لحم ضان وغیره که برآتش مثل کباب بریان کرده باشد
سه چهار اونس و یک اونس مغز نان ڈبل بریان خورانیده و دو اونس آب ساده بالای آن نوشانند و از ادویه در وقت
خلای معده روزانه دو بار یعنی صبح و قریب شام اسپرٹ ایونیا ایرومٹک یک ڈرام و سکنت یا کار بناس سوده
کرین همراه دو اونس آب ساده حل کرده بنوشانند از استعمال این تدبیر بعد سه چهار هفته چنان نفع ظاهر شده که چون وزن
کرده شد بیست و سه آثار شحم از بدن صاحب موصوف کم برآمد و مزاج صاحب مدوف چنان صحیح شد که از بست سال
گاهی باین صحت نرسیده بود فقط از اینجا در ولایت برای تقلیل سمن هر که و آب لیمو را هم زیاده می نوشانند لیکن ازان ضررها
هم پیدا میشوند چرا که ازان گاهی بدهضمی عادت میشود و ازان مرض سل و انیمیا وغیره پیدا میشود بالجمله هر که ازین تدابیر تا سه براه
استعمال کرده تدبیر راضی نشود و خواهد که تبدیل آرد باید که اول وزن آن کرده گیرند بعد پس هر هفته وزن کرده باشند
و خیال دارند که در هر یک هفته زیاده از نیم آثار که یک پونڈ میشود شحم کم نشود و الا مورث منفعت زائد خواهد گردید هرگاه
فربهی مفرط بحد اعتدال رسد ازان کم نکنند که سمن معتدل مناسب حیات و مقوی است و در اثنای تدبیر ناظر حال
بوده باشند که زیاده قبض پیدا نشود و اشتهای طعام بحد سقوط نرسد و هضم بسیار ضعیف نگردد و دل کمزور نشود و خون رقیق
رقیق نگردد و الا ازان آفات کثیر پیدا خواهد شد و چون به بینند که ازین ضرر چیزی ظاهر میشود فوراً تدبیر کم کرده اند که بتدریج و آ

باب سوم

الباب الثالث من الکتاب الثانی فی الامراض العامه فی

الامراض الجلدیه و دران چند فصل ست فصل اول در تشریح و دران چند تکمله اند فصل اول در تشریح جلد بدانکه جلد را از عربی
اسکن بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و سکون نون نامند و آن عضویست که دران خاصه قوت لامسه میباشد
و آن فی الواقع لباس لحم و عضلات ست تا آنرا از رسیدن اذیت و نقصان وقایه کند و هم این عضو مولد رطوبات
مثل جگر و گرده یعنی از خون رطوبات را اخراج میکند و بسبب آن خون صاف میشود و هم بذریعه این عضو رطوبت و هوا
در خون داخل میشود و آن ذو طبقتین ست یکی طبقه اولی که بالائی ست و ملاقی بهواست و مرئی و ملموس میشود و آنرا بلغت
انگریزی اپی ڈرمس بکسر الف و کسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح دال هندی و سکون رای مهمله و کسر میم و
سکون سین مهمله یعنی جلد بالائی یا کیوٹکل بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای هندی

وسکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون لام یعنی جلد کوچک و تنگ نامند و آن طبقه بالائی جلد بی حس و مرده است زیراکه
در آن حس و حیات نیست و زیر این طبقه طبقه دیگر است و آن غلیظ بود و این طبقه را بلغت انگریزی ڈرما بفتح دال مهمله هندی
و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف یا کیوٹس ویرا بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای
هندی و سکون سین مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون الف یعنی جلد اصلی نامند و در این
جلد اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلغت انگریزی سوڈرپیر گلانڈ بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون یای موحده فارسی و فتح رای مهمله و سکون سین نامند و گلانڈ بمعنی غده و مجموع آن بمعنی
غده مولد عرق است و هم در این طبقه کوهای مولد شعر که آنرا بلغت انگریزی فالکل بفتح فا و سکون الف و کسر لام و فتح کاف و سکون لام بمعنی کیسه شعر
نامند و در این کوها اصول شعر میباشند و هم غده های مولد شحم که آنرا سیبشس گلانڈ یعنی غده مولد دسومت بلغت انگریزی
میگویند یافته میشوند و طبقه بالای جلد هم وقت تشریح دو تا دیده میشود و هم هرگاه از نهادن پنبه نیش مگس بر جلد آبله پیدا
کرده شود یا از اندفاق آب گرم آبله پیدا شود و آنرا قطع کنند توی بالای آن زائل شده توی زیرین آن که بسیار باریک
است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این توی رقیق که غشای بسیار تنک است بر سطح خارجی خود رطوبات غذای
خود را از اصل جلد کشیده دیگر فلسهای طویل پیدا میکند و از آن توی خارجی که از سبب اشتداد آبله زائل شده بود باز پیدا
میشود و این طبقه خارجی جلد جلد اصلی را از رسیدن اذیات و آفات حفاظت میکند و لهذا بسبب این طبقه خارجی آنچه در جلد صورت فلسهای طولیه
اصلی رطوبات اند کم تحلیل میشوند و جلد در بدن مطلقا در جانب انثی آن لطیف است و در جانب ذکر بدن غلیظ است و
هم بر کف دست و پا جلد غلیظ است و جلد کف پا از کف دست اغلظ و اخشن است و طبقه جلد اصلی هم دو تا است توی بالای
آن را بلغت انگریزی پاپلری لیار بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی و سکون لام و فتح
الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و رای مهمله یعنی توی حس دار
و هم مشابه به حلمه ثدی نامند زیراکه در آن جا بجا صورت آن یافته میشود و توی زیرین آنرا کوریم یعنی جلد خاص نامند زیراکه
آن اصل جلد است و آنچه از جلود حیوانات گرفته از آن کفش و موزه و دفتی های کتب درست میسازند همین توی زیرین
طبقه ثانیه داخلی جلد است و این بسیار مستحکم و غلیظ و لدن و بجوهر میباشد و در آن فایبر یعنی ریشه غشای طویل بسیار است و
با نحای مختلفه در ساخت آن آمده اند بعضی طولی مستقیم و بعضی مورب و هم چنین ریشه های عضلات بی اختیاری در آن
میباشند خصوصا جائیکه موها بر جلد بدن زیاده اند این ریشه های عضلات آنجا زیاده میباشند و لهذا هرگاه استیلای برودت
بر ظاهر بدن زیاده میشود و از آن در این ریشه های عضلات تشنج واقع میشود موها بر جلد بدن ایستاده میشوند و زیر این
طبقه غشای خانه دار است که در آن شحم زیاده میباشد و در شحم مذکور غده های مولد دسومت و کوهای شعر مذکور شده نیز میمانند
و این غشای خانه دار که زیر اصل جلد است مولف است از ریشه های غشائی که بهم آمیخته یک و کعب میباشند و چون از تقاطع صورت غشای خانه دار

آنها خانه ها دران پیدا میشوند لهذا آنرا به غشای خانه دار نام کرده شده و هم در بین غشا ریشه های شعر ایشان جا آورده و دراعصاب
و لمفاتک یعنی مجاری آب بسته هم بسیار اند و این همه ریشه ها از بین غشا تا قوی خارجی اصل جلد که موسوم به پاپل ای لیا است
میرسند و بعد ازین ریشه ها باصل جلد غذا میرسد و از ان خون و آب در بدن پاشیده و جذب پاپل ای می لیار یعنی افزونها
متشابه به جلد نیدی که در طبقه خارجی جلد اند از سرایشان جا آورده آب جاری میشود و این آب خون میباشد لهذا این
آب را اپی ڈرمس یعنی قوی داخلی طبقه اولی جلد میگیرد و از ان بر سطح خارجی خود سیل های طول سوربیه پیدا میکنند و انها
قوی بالای این طبقه که عادیم الحس و الحیات است پیدا میشود و بر سطح داخل اپی ڈرمس در بعض اکثر بلاد حبش و هم هنگ کسیا
زیاده رنگدار اند رنگ خاص پیدا میشود و چون این رنگ بر قوی خارجی آن میرسد که رنگ فرزایل میگردد زیرا که اینجا
بسبب هوا خشکی زیاده است پس آن رنگ باقی نمی ماند بخلاف سطح داخلی اپی ڈرمس که دران سیلهای رطب اند و بسبب رطوبت
آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و ناخن هم از قسم اپی ڈرمس است و بعضها هم مشابه با اپی ڈرمس اند فرق اینست که سیل
اپی ڈرمس طول و منحنی و مدوریه میباشد و سیل ناخن طول مستقیم بود و چنانکه اپی ڈرمس بر پاپل ای لیا ری میباشد همچنان
ناخن هم بر ان میباشد و چونکه قدری جلد بالای ناخن آمده ازین سبب حال مشکوک میشود اما چون جلد بالای ناخن را
دور کرده ببینند صاف ظاهر میشود که اپی ڈرمس و ناخن واحد اند و چونکه برای ناخن بیخ و جسد و کناره که آنرا سر ناخن
گویند هست و آن از سر انگشت زائد میباشد و تحت جسد آن که اپی ڈرمس است سخت و کثیر الدم بود لیکن قریب بیخ آن که
اپی ڈرمس ست رقیق القوام و قلیل الدم ست لهذا رنگ ناخن قریب بیخ خود زیاده سفید میباشد همچنین هر قدر که از
انگشت زائد میشود زیاده سفید میگردد بسبب نبودن خون زیر آن و چون اپی ڈرمس در اصل جلد و غشای خانه دار فرو
رفته از ان باز شاخ باریک شده بیرون می آید شعرها انست و آنرا شعر یعنی مو میگویند و برای شعر هم جسم یعنی جسد و سر
و بیخ میباشد و بیخ آن در غشای خانه دار یا در اصل جلد میماند و جسد آن در خریطه یا گوی که از اپی ڈرمس بود میباشد و چون
مو را میکنند بیخ آن بر نمی آید بلکه اپی ڈرمس جائیکه ملائم است وقت گسستن شعر همراه آن خود گسسته می آید و بیخ شعر
بجای خود باقی میماند و ازان رسته باز بالای جلد می آید لهذا بار بار گسسته و بار بار پیدا میشود و در پهلوی گوی اپی ڈرمس
که دران شعر پیدا میشود در اکثر مقامات بدن غده های مولد دسومت اند که سرهای مجاری آنها در بین گوی شعر میباشند
و درین گوها رطوبت خود را میریزانند و آن همراه موها بر جلد می آید اما در بعض مقامات مثل بالای انف و رخسار پس سرهای
مجاری این غده تا جلد رسیده اند و خود رطوبت را بر جلد میریزانند اما غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خانه دار
میماند و سر مجری ان تا اصل جلد و طبقه بالای آن رسیده و خود رطوبت خود را بر جلد میریزانند و بر کناره پلک غده مولد
دسومت زیاده عظیم و کبیر میباشند که مثل آن در دیگر اعضا کبیر یافته نشده اند و از متورم شدن این غده ها بر پلک
چشم ورم موسوم به شعیره پیدا میشود و فائده این غده آنست که تا دسومت را پیدا کنند و بسبب آن جلد ملائم مانده و غده

کذا هو فی نسخة الطبع

کذا فی نسخة اپی ڈرمس

مولد عرق فائده اش آنست که باخراج مائیت وغیره خون را صاف میکنند و چون بذریعه عمل کیمیائی امتحان عرق بدن
انسان کرده میشود ازان ظاهر میشود که دران آب است و سودیم است و الیت اینهایک یعنی الیت سکر و الیشد یوریک
یعنی آنچه اسید که در بول یافته میشود و فازبک اسید که در عرق سیاه بود چنانکه در عرق سیاه است و یوریا که در بول خارج میشود
و چیزی از جنس کاربو و آن مرکب است از سودیم کلورائد یعنی نمک و پتاسیم کلورائد که مرکب است از فاسفت و سلفیت و
پتاس و سود اهم قدری فیرم اوکسائید یعنی آهن و کاربانک اسید پس این همه ثابت شد که بعضی ازان مرکب است یعنی
قسم کیمیا ر و بعضی مفرداند و غده های مولد عرق در جلد بدن بسیار اند اگر همه را یکجا کرده عضوی سازند از گرده کبیر
در مقدار موجود شود و از امتحان ثابت شده که در مدت بست و چهار ساعت این غده ها زیاده از دو ... ات
و فضول از خون اخراج میکنند و عرق بر دو قسم است یکی لطیف که وقت سکون جسد و اعتدال هوا مثل بخار و هوا
لطیف از بدن بر آمده در هوا داخل میگردد و مائیت و رطوبت آن محسوس نمیشود دوم غلیظ و کثیر که وقت حرکت بدن
یا از حرارت هوا یا از پوشیدن لباس حار از بدن خارج میشود و آن چنان بکثرت می آید که رطوبت آن بر بدن خوب
و مشاهد و محسوس میگردد و هرگاه در حال سکون جسد چیزی صفیق مثل موم جامه بانک بر جلد بدن که خشک و یابس باشد تا
دیر نهند بعده برداشته به بینند زیر آن بر جلد عرق یافته میشود و سببش آنست که آنچه بطور بخار مائیت لطیفه خارج
میشود بسبب جسم حاجب از داخل شدن در هوا ممنوع شده مجتمع میگردد و ازان رطوبت محسوس میشود و صورت آب
ظاهر میگردد و ازین جاست که ارباب رقی چون مارگزیده را بیابند بر محل زخم سنگی که آنرا مارمهره گویند چسپانیده تا دیر
ملاصق از جلد داشته برجی دارند و همه را از رطوبتی که زیر سنگ مجتمع میگردد معائنه کنانیده میگویند که از خاصیت این سنگ زهر از
بدن جذب شده و فی الواقع سبب آن همان میباشد که گفته شده و ایضا از منافع جلد آنست که بذریعه آن ادویه
و مائیت و دهنیت در بدن رفته در خون داخل میشود و دلیل بران اینست که چون مرهم سیماب را بر جلد بدن مالند
ازان جوشش دهن پیدا میشود زیرا که از مالیدن بر جلد بعضی دوای مذکور در غده های مولد عرق و مولد دسومت
رفته و هم بذریعه اصل جلد در خون داخل میشود و هم دلیل بر آن آنست که در امتحان چون چلپاسه و ضفادع را در محل یابس
داشتند هر دو لاغر و خشک شدند و خون ذنب چلپاسه لاغر مذکور را در آب داخل کرده امتحان کردند بذریعه جلد
ذنب آب در بدنش چندان داخل شد که چلپاسه مذکور فربه و با نضارت شد و همچنین چون از محل یابس در محل رطب
چلپاسه و ضفدع لاغر شده را داشتند فربه و منتفخ شدند و نیز چون ضفدع را از محل یابس که دران خشک و لاغر شده بود
بیاورده دهن بند کرده در آب انداختند فربه شده و ازین بخوبی ثابت میشود که آب از راه جلد هم در بدن میرود و اکثر در
ایام صیف چون وقت شدت عطش غسل کرده میشود ازان تشنگی ساکن میگردد و برین بنیاد علاج کرده میشود و نفع آن
ظاهر میگردد مثلا هر که را سرطان یا ورم دیگر در حلق یا مری معده میشود که بسبب آن داخل کردن غذا

و آب در معده ممکن نبود آشوا و شوربای لحم و آب یا شیر و آب می نوشانند تا بذریعه جلد آب و غذا در خون داخل شود و از این
تدبیر تسکین می شود و بعضی بنیاد در روغن جگر ماهی و دیگر ادهان در طلیه بر جلد بدن میمالند و از ان بدن را فائده ترطیب
حاصل میشود فصل اکثر تکملهٔ اول در تقسیم امراض جلدیه بدانکه اطبای متاخرین انگلستان در تحقیق امراض جلدیه بسیار
سعی فرموده اند و برای امراض جلدیه اجناس چند قرار داده اند که تحت آن دیگر انواع و اقسام یافته میشوند مشتمل
طوایف که در هر طائفه افراد چند میباشند و هر جنس یا طائفه را باسم خاص موسوم میسازند و اینجا اسمای اجناس امراض که
موافق لغت انگریزی نوشته میشوند من بعد هر گاه بیان تفصیلی هر جنس مرض کرده خواهد شد اسمای عربی یا فارسی امراض مذکوره
که یافته شده نیز نوشته خواهند شد ان شاء الله تعالی بدانکه جنس اول از امراض جلدیه مرض اکزنتیماتا ست یعنی سرخی
که بسبب آمدن خون در جلد پیدا میشود و گاهی همراه آن قدری ورم هم میباشد و مقدار جلد کبیر و غلیظ میگردد و بسبب آمدن
سیرم یعنی آب خون در جلد و این آب از عروق صغار برآمده در جرم جلد جمع میشود و گاهی سرخی تنها میباشد و اجتماع این
آب در جلد نمیشود و این مرض بر سه قسم ست اول ایریتهیما دوم روزیولا سوم ارتیکاریا دوم از امراض
جلدیه ویسیکیولی ست یعنی ویسیکل که آنرا آبله گویند و حقیقتش این ست که درین مرض آب خون در میان هر دو طبقه جلد گاهی
و بسبب آن ابی ڈرمس از اصل جلد که ڈرما ست بسبب مداخلت آب جدا میگردد و آن بر پنج قسم ست اول اگزیما دوم
هرپیس سوم اسکیبیز چهارم پمفیگس پنجم سوڈامنا ست جنس سوم امراض جلدیه پسچولی ست و آنهم بر صورت آبله
میباشد لیکن دران بجای آب ریم بود و در آبله آب میباشد و اینهم بر چهار قسم ست اول امپیٹیگو دوم ایکتھیما سوم اکنی
چهارم روپیا جنس چهارم از امراض جلدیه پپیولی ست یعنی ریم ... که دران فقط سختی و صلابت بود و ریم و آب نباشد و آن
بر دو قسم ست اول لایکن دوم پروراگو جنس پنجم مرض اسکوئیمی ست و آن آنست که در اصل جلد قدری ورم
حار پیدا میشود و مقابل آن در طبقه خارجی جلد قدری غلظ و خشونت پیدا شده مشابه به فلسه سمک میگردد و بعد چندی آنچه از
جلد بطور فلسه یا سبوسه شده ساقط میشود و از زیر آن اصل جلد سرخ نمایان گردد و باز بالای آن در طبقه خارجی
خشکی شده فلسه پیدا میشود و باز ساقط گردد و آن بر سه قسم ست اول سوراسس دوم پٹیرایسس سوم اکتھیوسس
و درین هر سه قسم فلسه و سبوسه از جلد پیدا میشود جنس ششم امراض جلدیه ٹیوبرکولی یعنی ... که در اصل جلد واقع میشود
و آن بر دو قسم ست اول لوپس دوم مولسکم جنس هفتم امراض مذکوره ماکیولی یعنی متبدل شدن لون جلد ست و آن
شش قسم ست اول لینٹیگو دوم ... سوم لوکوڈرما یعنی سفید شدن جلد چهارم ملازما پنجم ... ششم ...
جنس هشتم امراض جلدیه پاراسیٹی سائی ست و آن امراضی هستند که بسبب داخل شدن اجسام خاص حیوانی یا نباتی
در جلد پیدا میشوند و آن بر پنج قسم اند اول اکرس دوم ... و این هر دو حیوانی اند سوم فیوس چهارم ...
پنجم ... و درین اقسام بسیار اند و این هر سه قسم نباتی میباشند جنس نهم امراض جلدیه ... ست و آن ...

تغیر ست در حس که بسبب ریشه های عصب حس که در جلد اند واقع میشود و آن بر سه قسم ست یکی نائی پر اِستھیزیا یعنی زیاده
شدن حس دوم آن استھیزیا یعنی کمی حس سوم پروریٹس و آن حکه است که در جلد معلوم میشود فقط تجنس دهم از امراض
جلدیه نائی پر ٹروفیا است یعنی جابجا غلیظ شدن جلد و آن بر پنج قسم ست اول کارنس بفتح واو و سکون رای مهمله و تای
هندی و سین مهمله دوم کارنس سوم کی لائیڈ چهارم اسکلیروڈرما پنجم فائی پر ٹرفیا تکمله دوم
در تقسیم امراض شعر چونکه شعر و ناخن هم از جلد اند لهذا ذکر امراض هر دو بعد ذکر امراض جلدیه مناسب معلوم شد
امراض اینجا ذکر کرده میشوند قسم اول از امراض شعر زیادتی موها است بر بدن و آن بر دو قسم ست قسم اول آنکه موها در جای
معتاد مثل جلد راس زیاده پیدا شوند و آن را به نام عام کرده هر سوٹی رلیس ست نام کرده میشود قسم دوم آنکه در جایی که پیدایش
مو آنجا غیر معتاد بود موها بکثرت بر رویند و آنهم اگرچه هرسوٹی رلیس یعنی زیادتی موها است لیکن لیزا باعتبار [illegible]
اپیٹریکیا یاشولیا هم نام کرده میشود قسم دوم الوپیشیا سوم کانائیٹیز یعنی سفیدی مو چهارم [illegible]
تکمله سوم در بیان اقسام امراض ناخن یعنی نائف [illegible] و وجه ذکر آن هم در تکمله دوم مذکور شد قسم اول اُونیکیا یعنی
ورم جای اصل ناخن قسم دوم [illegible] قسم سوم [illegible] قسم چهارم [illegible] قسم پنجم اٹروفی ست فصل دوم
در بیان ایکزیما ین بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سکون نون و کسر ثای مثلثه و فتح میم و تای
هندی و سکون الف بمعنی سرخی جلد ست یعنی برنگ گلسرخ سرخ شدن جلد و این را در عربی حمرت گویند و آن بر سه
قسم ست اول ایرتھیما بکسر الف و سکون رای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر ثای مثلثه و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف یعنی آمدن سرخی بر جلد و این در مواضع مختلفه از جلد بدن مثل چهره و صدر و
پدین و در جلدین و غیره یافته میشود و بسبب زیاده آمدن خون درین مواضع و درین مواضع گرمی بنسبت دیگر جلد صحیح زیاده
پیدا شده و چون انگشت دست بران نهاده فشار کنند سرخی مذکور زائل میشود و باز عود میکند و ایں تنها خاص همین ست
و درین قسم حمی پیدا شود یا قلیل بود و انجام این مرض بهتر پیدا شد السبب سبب حقیقی آن اذیت ریشه عصب تنگ بود
که بسبب اذیت آن عروق وسیع شده زیاده خون اینجا می آید و مجتمع مانده و از اسباب معینه آن رسیدن حدت و گرمی
آفتاب است که بسبب آن بر وجه و یدین سرخی پیدا میگردد و هم رسیدن سردی در بلاد بارده کثیر الثلج است و آن عامه
بر انف و یدین در جلدین پیدا میشود و گاهی بوقت بر آمدن دندان در اطفال و هم از کثرت اصطکاک جلد چنانکه در جلد اطفال
و اشخاص سمان پیدا میشود خصوصاً به گردن و بالای شکم و در کش ران اینها مشاهده میشود و ایضاً از پوشیدن لباس حار مثل
فلالین خصوصاً هرگاه ملاصق جلد باشد و هم از گزیدن حشرات مثل کیک و ساس و غیره و هم از احتباس حیض در عورات
و هم از خوردن غذای ناموافق که مولد بدهضمی باشد این حالت پیدا میشود و العلامات در کدام که ایم مقام از جلد سرخی
ظاهر میشود و گاهی درین سرخی هرگاه بسبب رسیدن سردی باشد قدری سیاهی هم یافته میشود و درین قسم ایرتھیما خاصه

ظاهر میشود

ورم نمیباشد یا بسیار قلیل بود و آب هم درین قسم از سرخی مذکور جاری نمیشود لیکن وقتیکه در کشی ران یا حالب اطفال خورد
یا اشخاص سمین پیدا شود و بسبب اصطکاک نوبت به پیدا شدن ورم رسد البته قدری آب بصورت سیکوس یعنی بلغم لزج
جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدارک آن نکرده شود مثل دوای آبله فرنگیه زیرا که هم ... قسم پیدا میکند با جمله سوای این
مواضع در جاهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد ظهور خود و گذشتن چهار یا پنج روز این سرخی زائل میگردد و جلد آنجا
سبوس گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که مصنفین کتب طب ... اسم ... پیدای این مرض باعتبار
اسباب پیدا و مقرر کرده اند و در نوشتن تفصیل مذکور بجز تطویل فائده نیست لیکن قسمی از آن ... است که ... بزبان ...
عارض میشود و بلغت انگریزی آنرا ایریتیما نوڈوزم بضم نون و سکون واو و ضم دال ... و سکون ها و فتح زا و ضم
و سکون میم که بمعنی عقده و غده استخوان است مینامند و چونکه درین قسم بالای جلد موازات استخوان خصوصاً ساق پا و در
لنبوان یافته میشود و دران ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته اند و سبب درین قسم
اکثر روماتیزم و انیمیا مجتمع میباشند و درین قسم بالای جلد استخوان قدری ارتفاع و سختی و سرخی و درخشندگی معلوم میشود
زیرا که دران غشای خانه دار و ریشه دار بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و تمی هم درین قسم یافته میشود و چون
آنرا لمس کنند دران درد هم معلوم میگردد پس بسبب درد و تمی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که درانجا ریم پیدا خواهد شد
ولیکن دران هرگز ریم نمی افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صغار زیر جلد شق شده خون زیر جلد جمع
میگردد و از ان ورم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت رزولیوشن پیدا میشود همچنین درینجا هم حالت رزولیوشن پیدا
میشود و ریم پیدا نمیگردد العلاج اول برفع سبب کوشند مثلاً اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد از ان احتراز
نمایند و اگر کافی نشود مخیض بعرق آن طلا سازند یا اوکسائیڈ آف زنک بران پاشند و انچه از رسیدن سردی پیدا شده باشد
دران اول از پوشانیدن لباس حار و استانه و چون جلد بدن را از وصول هوا محفوظ دارند و اگر آنهم باقی ماند کافور در آب حل کرده طلا سازند
یا کافور باریک کرده بر آن پاشند و انچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد دران محل اصطکاک را اول از آب نیمگرم بشویند
بعده از رومال ملائم که کهنه شده باشد مائیت را جذب و خشک کرده اوکسائیڈ آف زنک یا زنک کاربناس بر آن
پاشند و این وقتی باید که آب از ان جاری باشد و اگر محض حمرت باشد بر آن خاکستر اوپلی سوخته یا آرد روٹی یا میده
گندم یا میده جوار امریکا یا سفیده کاشغری یا اوکسائیڈ آف زنک خشک بران پاشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود
ایضا المجرب لجمیع الاقسام بیمته سب نٹراس چهل گرین گلیسرینای ... دو ڈرام ... عرق ... و ... که یک ... شد
خوب حل کرده بر جمله اقسام حمرت طلا سازند و خاصةً در اطفال و اشخاص سمان طلا کردن این دوا بسیار مفید است و انچه
از پوشیدن لباس حار بود دران تبدیل لباس نمایند و انچه از گزیدن حشرات بود دران حفظ از گزیدن حیوانات فرمایند
و انچه بسبب احتباس حیض بود دران تدبیر اجرای آن نمایند و انچه از خوردن اغذیه ناموافقه باشد دران اغذیه ...

تنقیه ظهور اینند و اکثر از بروز دندان باشد پیش از بروز نماید و هرگاه حمی دران پیدا شود مسهل از قسم ادویه تسکین مثل کلورل مستعمل
میگنیشیا ... یا میگنیشیا سالیسیلاس یا سلفر لیوشه بنوشانند و بعد آن دوای مفوسنت مسهل خصوصاً
نائیتر ... یا اسپرٹ ایتھر نائٹروسی همراه آب ساده بنوشانند و در قسم خاص ایری تهیما بر محل حقنی افیون خالص با آب
حل کرده یا پلنیای اسپنجس با آب حل کرده طلا سازند تنها یا با افیون محلول آب یا همراه تنکچر افیون یا تنکچر ایکونائٹ طلاء
سازند و ابتدا سم ... یا کم طلا از مفید است و ... اکسیر ... و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح تای
هندی و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف دوای است مثل ایکونائٹ و زهر قوی است و مسکن
اوجاع است و در ... این مرض ... نوشانیدن ... همراه تنکچر اسٹیل برای تقویت و همچنین نوشانیدن تانک
یا سرپ ... و غیره ادویه که تقویت ... کنند مفید است و قسم دوم آن روزیولا بضم رای مهمله
و سکون ... و کسر زای و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف است و آن اینست
که قوت کثیره در ... زیر جلد در عروق ... جمع گردد و بسبب آن سرخی ظاهر میشود و فرق ... بچند وجه کرده میشود اول آنکه
اینهم ... بسیار ... پیدا ... مثل ... لیکن بعد یک دو روز رنگ آن گلابی میشود دوم اینکه سرخی ایری تهیما در جای ...
و کبیر از جلد یافته میشود و درین قسم سرخی در جای ... از جا مثل مقدار هشت آنه یا یک روپیه ظاهر میگردد و سیم آنکه رنگ آن
گلابی و ... باشد لهذا آنرا به روزی اولا نام کردند زیرا که روز در لغت لاطن بمعنی گلاب و اولا بمعنی کوچک
است یعنی گلاب کوچک سوم آنکه در ایری تهیما سرخی در محل واحد از جلد بدن مثل وجه یا صدر یا بر اطراف یافته میشود و درین
قسم سرخی بر اکثر مواضع بدن مثل سرخی حصبه که قسم ... است یافته میشود و فرق درین قسم و در حصبه بچند وجه است اول
آنکه در حصبه زکام و سیلان دموع از چشمان و سرفه ضرور است و آن اینجا نمی باشد دوم آنکه در سرخی حصبه جابجا بر جلد بدن
سرخی بر صورت هلال یافته میشود و درین قسم نبود سوم آنکه حصبه متعدی میشود یعنی از یکی بدیگری میرسد و اینجا تعدی نمی باشد
چهارم آنکه در حصبه سرخی همیشه سرخ میباشد و درین قسم سرخی روز اول میباشد و بعد یک روز بر رنگ گلابی می آید
و باید دانست که چون بر جلد بدن بسبب لون تغییر از رنگ اصلی و طبیعی جلد پیدا شود این رنگ متغیر را راش بفتح رای مهمله
و سکون الف و شین معجمه مینامند و راش بهر مرض جلد جدا میشود و بنام این مرض منسوب میشود مثلاً راش حمره یا راش
سرخی و غیره السبب ... سبب حقیقی آن اذیت ریشه ... تنگ بود که بسبب آن عروق صغار وسیع میشوند و در اکثر ...
کثیر ... میگردد و این حالت ... یا چند روز مثل هفته عشره ... از اسباب معینه فاعله آن ... علما است چنانکه
در اطفال خاصة وقت بروز دندان پیدا میشود و هم در اشخاص که بار از خوردن اغذیه ناموافقه حادث میگردد و گاهی
در ... وقت ... یا احتباس حیض پیدا میشود و هم گاهی از خورانیدن بلادونا ظاهر میشود و گاهی قبل بروز آبله چیچک ایش
روزی اولا پیدا کرده و گاهی بعده و بعد ... بعد پیدا کردن آبله چیچک که باز وی اطفال بذریعه نشتر ... خورانیدن زهر گاو

وران برخی آن هم راش روزی اولا بر جلد پیدا میشود الصلامات علامات هر دو صورت ظاهر میشوند اول اینکه گاهی در اطفال بر رو و سینه ایشان سرخی روزی اولا بقدر حبابی یا ماشت آتی لیکن غیر مدور بلکه بر اشکال مختلفه پیدا میشود و این سرخی ظهور خود گاهی زایل میگردد و گاهی باز موجود میشود اما چون یک روز بران بگذرد سرخی آن برنگ گلابی می آید و صورت خالصه ظرف گردد و صورت ثانیه آن اینست که جابجا بر بدن سرخی صغیر المقداری افتد و دران بثور هم میباشند و این بثورها در گرمی سردی مختلف و زرد اکثر پیدا میشود و همراه آن در حلق هم قدری ورم و راش روزی اولا یافته میشود و اکثر گاهی قبل ظهور این حالت حمی هم میباشد و بعد شروع تپ چون پنج روز یا هفت روز بگذرد ندر وز ششم یا هفتم سرخی روزی اولا بر جلد ظاهر میشود و بعد ظهور سرخی تپ دفع میگردد و این قسم اکثر بطور وبا از فساد هوا پیدا میشود و عام میگردد لیکن هم آن را مجربین و علما نوشته اند که بسبب تعدی آن از یکی بدیگری نیست چنانکه حصبه عام میشود بلکه از تاثیر هوا که سبب عام است این مرض عام میگردد و العلاج اول بدریافت سبب کوشیده بعده در پی دفع آن شوند مثلاً اگر از بروز دندان باشد اذیت بروز دندان را بتوسیع لثه رفع سازند و اگر بسبب بدهضمی خاص اطفال بود چنانکه از نوشیدن شیرهای مختلفه در معده ایشان حموضت پیدا شده احداث بدهضمی میکند درین وقت دو گرین هیدرارج کمکریتا همراه روغن بید انجیر بقدر مناسب با شیر بنوشانند و گاهی هیدرارج کمکریتا و سودا کاربناس هر دو دو گرین دو مرتبه بانوشانیده بعد آن روغن بید انجیر مینوشانند و گاهی گرگری پوڈر تنها دادن کافی میشود و اگر بدهضمی اشخاص کبار بود ابتدا ان را قی کنانیده و مسهل نوشانیده معده را صاف کرده بعد آن قوت باه معده خورانند و اگر از قلت و احتباس حیض باشد علاج آن بانچه در جای خود مذکور شده نمایند و آنچه بطور وبا پیدا میشود و مشابه حصبه میباشد درین قسم هرگاه حمی موجود بود مسهل از قسم ادویه کهاری مثل میگنیشیا سلفاس و غیره همراه دوای معرق مثل لائکر امونیا ایسٹیٹس حسب مناسب نوشانند تا تپ دفع شود زیرا که بعد دفع شدن حمی این قسم روزی اولا خود دفع میگردد و قسم سوم آن ارٹکاریا بفتح همزه و الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون کاف و کسر الف و سکون یای مثناه تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف است و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست که ارٹکا بلغت لاطن بمعنی درخت انجره است که از مس کردن برگ آن بر جلد ورم و سرخی و خارش پیدا میشود و ایریا بمعنی مشابه است یعنی اذیتیکه مشابه است بافزیتی که در جلد از ملاقات انجره پیدا میشود و این را بلغت عربی شری مینامند بالجمله آن هم ورمی مختلف الاشکال مسطح است که مثل بثور دفعةً بر جلد جابجا ظاهر میشود و گاهی بر محل صغیر از جلد و گاهی بر محل کبیر آن و دران حکه و سوزش میباشد سبب قریب حقیقی آن متاذی شدن رشته های عصب سمپیتهیتک است که بسبب آن عضلات صغار قالبیه غیر اختیاری جلد متشنج میشوند پس بسبب تشنج آنها جوف عروق شعریه منقبض میشوند از انها آب از خون جدا شده زیر جلد مجتمع میگردد و از اجتماع آن در جلد ازدیاد مقدار و ورم عادت شده را ارٹکاریا پیدا میشود و آن هم بر دو قسم است اکیوٹ یعنی حاد و کرانیک یعنی مزمن خفیف الاعراض و اسباب قسم اکیوٹ آن هم مختلف اند بعضی اندرونی یعنی در بدن

یافته شوند و بعضی بیرونی یعنی آنچه در غارت بدن یافته میشوند و از اسباب اندرونی بدهضمی ست که از خوردن اغذیهٔ
ناموافقه مثل خوردن لحم صدف که قسمی از ماهی است پیدا میشود و هم از خوردن تره های مشهوره مثل قند و قثا و توت ...
... گاهی از خوردن ... پیدا شود که به بعضی پیدا گردد و هم
از استعمال ... مثل ... که آن مالش ست و هم روغن ...
و هم با سم ... و ایضا از فساد رحم مثل احتباس حیض یا افراط حیض و گاهی از زیادتی فکر و فرح زاید و غم مفرط
و گاهی از ... تعب و مشقت بدنی و گاهی از ... که دران در خون میباشد
و گاهی از بر آمدن دندان و گاهی از اذیت کرم ... مثل ... و گاهی قمل و گاهی فقط از اذیت جلد
که بسبب گرفتن آن از ... پیدا ... این حالت حادث گردد و هم از مس کردن ... که حیوان ...
مثل ... بر کناره های آن میباشد و وقت ... ملاقی میشود و این مرض پیدا میکند
و هم از مس کردن جلد با برگ انجیر که درختی ست مشهور در بلاد عرب و غیره میشود هرگاه بکمال سهولت و ملایمت آنرا مس کنند
این حالت پیدا میشود چه اگر بزور و قوت دست برگ آنرا بگیرند ... های نازک که بر برگ آن میباشند شکسته و متحلل گشته
لائق داخل شدن در جلد نمیمانند پس از آن در جلد اذیت پیدا نمیشود و اسباب قسم مزمن آن اکثر احتباس حیض ست
که گاه در سن یاس ... میشود و گاهی از قلت ... یا احتباس آن ... وقت جریان و گاهی از بدهضمی و زیادتی ترشی در معده
و گاهی از آمدن صفرا در معده بسبب منقلب شدن حرکت معای اثنا عشری از هر سبب که باشد و گاهی از ضعف جگر که
... صفرا را از خون ... پیدا میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نمیباشد العلامات در قسم حاد آن اکثر علامات
... گاهی مثل درد سر و سوزش معده و خشکی زبان و قلت اشتها و خفقان و حمی ... موجود میباشد و چون راش این قسم
بر بدن ظاهر شود حمی تخفیف گردد و اعراض دیگر برطرف میشوند و این راش آرتکاریا گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زائل
میشود و گاهی تا دو سه روز برابر موجود ماند و در قسم کرانیک آن راش مذکور قائم نمیماند بلکه پیدا میشود و زائل میگردد و میشود
بر وقت خاص مثل تب نائبه ظاهر گردد ... و اکثر وقت شب اذیت و ازدیاد کیفیت آن پیدا میشود و در قسم اکیوت آن گاهی
از اسباب ... پیدا شود مثل ... از اذیت برآمدن دندان حادث شده باشد گاهی چون راش آرتکاریا بعد ظهور خود
... اعضا یعنی ضیق نفس پیدا میکرده و چون باز بر جلد راش مذکور ظاهر گردد ضیق نفس برطرف میشود زیرا که
از اذیت ... میشوند لهذا چون اذیت در ریشه های جلد پیدا میگردد و اذیت ریشه های باطن که بسبب آن ضیق نفس
میشد رفع میگردد و در این قسم مزمن حمی ... قلیل دیده میشود ... راش هر دو قسم آن وقتی در جای خاص از جلد ...
... مقامات آن بر اشکال مختلفه مثلا مدور یا عریض یا طویل پیدا میشود و رنگ آن ... ازدیاد مقدار جلد گاهی
... از رنگ جلد و گاهی قلیل الصبغ از رنگ اصلی جلد میباشد و در هر حال گرد آن قدری سرخی میباشد که بسبب آن

همراه عامل الصبح بود از رنگ جلد بدن سفیدی آن زیاده محسوس میشود العلامات اول ببینند که مرض کدام صفت است اگر کدام [illegible]
باشد که بروده‌ی ظاهر شود و برودی غالب گردد و تپ وغیره کدامی عرض از اعراض معروفه همراه آن نبود درین وقت [illegible]
علاج نباشد بخود مرض برطرف میشود اما هرگاه مرض با اعراض معروفه باشد مثل اینکه ازین ... و فساد [illegible]
درین وقت قی کنانند و مسهل از قسم ادویه که ایشان نوشانند تا وقتیکه بالطبع [illegible] بعضی رفع شود که ازین تدبیر [illegible]
[illegible] میگردد پس اگر بعد زوال مرض [illegible] بر جلد باقی ماند کلا [illegible] ... [illegible]
نسخه لوشن در علاج این [illegible] شده [illegible] با آب ساده که [illegible] بر جلد مالش کنند و دوا [illegible]
[illegible] صفته [illegible] کدام سوڈا کاربناس [illegible] کرده باشد حلکرده
استعمال آن نمود و هرگاه که [illegible] باشد [illegible] مرض را در [illegible] مثل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] قاتل [illegible] مثل [illegible] کاربناس [illegible] ایسڈ [illegible] در بعض [illegible] کاربناس [illegible]
یا سوڈا کاربناس یا [illegible] کاربناس محلول [illegible] ولایتی یا میگنیشیا کاربناس [illegible] همراه هر یک
ازین ادویه مذکوره یا [illegible] آن نوشانیدن بسیار مفید است زیرا که ادویه سابق که قاتل [illegible] است امیشکنند
و چون بعد استعمال آنها یا همراه آنها داده شود پس [illegible] را رفع [illegible] اگر از [illegible] سیر [illegible]
[illegible] میگردد در آن [illegible] خون [illegible] بعضی [illegible] میگردد و از [illegible] خون رفع میشود ازین [illegible]
که از [illegible] پیدا شده [illegible] میگردد و [illegible] استعمال این ادویه نوشانیدن مسهل از قسم ادویه [illegible]
مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا پتاس سا [illegible] چون بمقدار [illegible] نوشانند [illegible]
[illegible] است و اگر از ضعف جگر باشد درین وقت مقویات جگر مثل [illegible] ایسڈ [illegible] همراه آب ساده بنوشانند [illegible]
[illegible] کم [illegible] نوشانیدن مفید است پس اگر بعد [illegible] صفرا [illegible] خارج نشود [illegible] کمپونڈ [illegible]
[illegible] با هم آمیخته وقت شب [illegible] بنوشانند و اگر [illegible] کمپونڈ [illegible] ساز [illegible]
است و صبح آن [illegible] سلفاس یا [illegible] آب حلکرده نوشانند تا آنکه صفرا از جگر خارج شده [illegible]
دفع گردد و اگر بسبب فساد هضم باشد پس [illegible] که از امراض [illegible] وجود [illegible] نمایند و هرگاه کدام سبب ظاهر نباشد
و بگمان سبب معدی و کبدی [illegible] علاج کرده باشند و کدام نفع بر علاج مترتب نشده باشد درین وقت [illegible]
دانسته میشود که [illegible] ضعف یا خرابی و تغییر در مزاج [illegible] است درین وقت اول ادویه آرام [illegible] عصب [illegible]
نوشانند و بهترین آنها [illegible] است که از سه تا چهار قطره همراه آب ساده بنوشانند بالاکر [illegible] است که [illegible]
قطره تا دوازده قطره از آن همراه آب ساده بنوشانند یا [illegible] یا کلورل [illegible] مناسب بنوشانند
[illegible] مثل [illegible] همراه آب ساده یا [illegible] همراه [illegible] مناسب دانند نوشانند [illegible]

[illegible]

بنگرو اسٹیل همراه لانگر اسنایپ هم مفید است اما هرگاه کدام اذیت در معده باشد لانگر اسنایپ و بنگرو اسٹیل اند و مهند و آنچه مشترک
بسبب ریاتیزم یا نقرس حادث شده باشد یا گمان شبهه این امراض باشد بسبب اینکه در خاندان مریض کسی مبتلا باین امراض
شده باشد در آن وقت دیگر کالچیکم یا اکسترکٹ کالچیکم همراه کاربونیٹ آف لیتھیا یا آنچه مثل آن قاتل حموضت باشد که آنرا بلغت انگریزی انٹی اسیڈ
بفتح الف وسکون یای مثناة تحتانی و نون وتای هندی نامند بنوشانند ولیکن بشهادت بعض مجربین ثابت میشود که هرگاه
درین مرض از کدام دوا نفع ظاهر نشود از نوشانیدن روغن جگر ماهی فائده ظاهر میشود و هم درین مرض صاف داشتن جلد
ضرور و مفید است لیکن گاهی از غسل کردن بآب سرد و گاهی از آب گرم و گاهی از حمام گرم نفع ظاهر میشود اما از پوشیدن فلالین
همیشه ضرر میشود بنابران باید که لباس ملاصق جلد همیشه از قسم لباس سوتی مثل لٹھا وغیره باشد و آنچه در علاج قسم اکیوٹ
ادویه برای طلا کردن بر جلد نوشته شده اند آنها را اینجا هم باستعمال آرند فصل سوم در ویسیکیولی بکسر واو
وسکون یای مثناة تحتانی بکسر سین مهمله وسکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وکسر لام وسکون یای
مثناة تحتانی یعنی آبله کوچک است و آنرا بعربی نفاطات گویند و فی الحقیقه اینهم قسمی از انفلمیشن ورم یعنی اصل جلد است که از سرایت
آب درمیان اصل جلد و طبقه بالائی میرسد و بسبب آن طبقه مذکور مرتفع گشته آبله پیدا میشود چنانکه از ضماد کردن دوائی آبله‌آور
آبله پیدا میشود و آن بر چهار قسم است اوّل ایکسیما بکسر الف وسکون یای تحتانی و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح میم وسکون الف و آن یعنی آبله‌های صغار است که بر جلد افتد و کیفیت حدوث این قسم آنست که اول
بسبب ورم سرخی بر جلد پیدا میشود من بعد دران بثره خرد ظاهر شده پس بثره مذکور پر آب گشته منفجر گردد و آب ازان جاری میشود
و چون این آب بپارچه لباس رسد پارچه ازان سخت میگردد بسبب موجود بودن فائبرن درین آب و گاهی درین آب پیپ هم یافته
میشود من بعد بثره مذکور خشک شده بالای آن خشکریشه رقیق حادث گردد و گاهی چند تا آبله که یکجا باشند بعد خشک شدن
بر صورت آبله واحده میشوند و خشکریشه واحده بر آن می افتد اما زیر خشکریشه رطوبت مجتمع میباشد و ازان جاری ماند و آنهم بر
چند قسم است قسم اوّل ایکسیما سمپلکس بکسر سین مهمله وسکون میم وکسر بای موحده فارسی و لام و سکون سین مهمله یعنی آبله خفیف
الاعراض و سهل العلاج و این اکثر به صبیان عارض میشود و اکثر بسبب گرمی آفتاب و گاهی از سردی هوا هرگاه از
اذیت اینها در جلد حکه پیدا شده و از سر ناخن آنرا بخراشند پس از خراش جلد بناخن این مرض پیدا میشود و گاهی از بعضی
الوان بعضی انگریزی که رنگریزان از آن پارچه پوشیدنی و کفش سازان چرم کفش و موزه را از آن رنگین میسازند از پوشیدن
پارچه و موزه مذکور هم این قسم عارض میشود و العلامات درین زیاده کلفت و اذیت و حکه نمی باشد بلکه اول سرخی بر جلد افتاده
نقاط دران پیدا شده بعده آب ازان بر می آید پس این آب منجمد شده خشکریشه میگردد و آب از زیران جاری میماند
العلاج اول سبب حدوث مرض دریافته برفع آن کوشند من بعد بر آبله مذکور سفیده گندم یا اکسائیڈ آف زنک
یا سفیده برنج پاشند و قسم ثانی ایکسیما روبرم بضم رای مهمله وسکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله و سکون میم

وچونکه بر روی آبله این قسم سرخی زیاده میباشد لهذا باین اسم نام کرده شد زیرا که روبرم بمعنی سرخی ست و درین قسم چونکه حرارت زیاده میباشد لهذا سرخی هم زیاده بود السبب چون اطفال ان حادث شود اکثر سبب آن اذیت بروز دندان بود وگاهی از چرک آلوده بودن جلد هم میشود وگاهی از نیافتن شیر و خوردن اغذیه ناموافقه بحال طفل عوض آن وگاهی از استعمال دواهای هم میشود و چون بجوانان و پیران عارض میشود اکثر بسبب استعداد نقرس وگاهی از بدهضمی در معده میشود و در عورات اکثر از قطع شدن حیض یا بعضی از عوارض رحم پیدا میشود وگاهی کدام سبب ظاهر نمیباشد العلامات درین قسم ورم و گرمی جلد وهم خارش جلد و درد کردن احساس کردن جلد پیدا میشود و هم نخوت دران میباشد و چون جلد را ببینند اثر خراش بران ظاهر بود و آب ازان جاری میباشد و این آب گاهی مثل آب صاف وگاهی مائل بزردی میباشد و بعد مثل قسم اول این آب منجمد میگردد ولیکن درین قسم انجماد آب در مسافت طولی زیاده بود که ازان خشکریشه طولی پیدا گردد و جابجا از زیر خشکریشه بکثرت آب جاری میشود و درین قسم بیم هم زیاده میشود و هم خشکریشه این قسم زرد مثل زردی سلیخ و قدری دبیز و غلیظ میباشد و وقت شب درین قسم کرب و قلق زیاده میباشد و چون اذیت دران زیاده شود گاه گاهی تپ هم پیدا میشود و هرگاه این قسم در اطفال پیدا شود اکثر بر سر و وجه یا بر کمر یا بر پستان و ساقین ظاهر میشود وگاهی باین مواضع عام میشود و بجوانان که از نقرس میشود اکثر در جائیکه قرب مفصل ست مثل تحت رکبه یا زیر بغل یا بر مرافق در جانب انسی میشود و قسمی خاص ازان که در عورات زیر پستان پیدا میشود بسبب چرک آلوده بودن جلد بمحل مذکور یا رطوبت و عفونت یا بودن لباس خاص که بر پستان میمانند و گاهی همراه این قسم خاص جرب صادق هم موجود میباشد و این قسم را اکسیما مامی بفتح میم و سکون الف و کسر میم و سکون یای تحتانی نامند زیرا که مامی بلغت انگریزی بمعنی پستان است و قسمی خاص ازان است که خاص بر دست مثل جرب صادق در میان انگشتان یافته میشود و آنرا اکسیما مینیوام بفتح میم و سکون یای مثناة تحتانی و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح الف وسکون میم نامند زیرا که مینیوام بلغت انگریزی بمعنی دست ست این مرض اکثر طباخان خبز و کسانی که کار سپیده ساز یا آرد سازی میکنند یا نبات و شکر میسازند و هم گازران را که جامه را از اشیای حاده مثل صابون میشویند چه همیشه دست و اصابع ایشان را اذیت میرسد عارض میشود و علامات این هر دو قسم خاص هم مثل علامات اکسیما روبرم میباشند

العلاج اول تشخیص سبب کرده ازاله آن بما امکن فرمایند و هرگاه تپ موجود باشد مسهل خفیف از قسم ادویه کهار مثل میگنیشیا سلفاس یا سٹڈلیز پوڈر نوشانند و اگر مریض در ابتدای مرض که فقط سرخی بر جلد پیدا شده باشد حاضر شود تدارکش مثل علاج ایری تیما نمایند و هرگاه بعد بر شدن آبله بیمار حاضر شود آب آهک بران طلا سازند و اگر چون آب آهک آب مطبوخ پوست خشخاس هم مخلوط کرده طلا سازند نفع خواهد بخشید ایضا سوڈا کاربناس نیم ڈرام گلسرین یک ڈرام یا هشت اونس آب ساده حل کرده بران طلا سازند و بعد آن اکسائڈ آف زنک بران پاشند تا مائیت را خشک کند وایضا اکسائیڈ آف زنک یک ڈرام با چهار اونس سپیده بوار و نیم اونس سفوف کالمین که آنهم قسمی از

اوکسائڈ آف زنک ست خوب سرشته بر آن باشند ایضاً اوکسائیڈ آف زنک دو دڑام گلیسرین ده دڑام لانگلینا فی الوٹا
یک نیم دڑام با آب آهک که هشت اونس باشد حلکرده بر مرض مذکور طلا سازند ایضاً بسمته سب نیتراس چهل گرین
لانگلینا ای اسیٹیٹس نبی قطره وازلین یک اونس همه را مخلوط کرده مرهم درست ساخته بر آبله ها نهند و وقت استعمال
این دوا آنست که خشکریشه غلیظ بود و آب از ان کم جاری باشد و گرداگرد ان سرخی زیاده بود و ایضاً مرداسنگ سوده
سه اونس و نیم دڑام در روغن کنجد که پانزده اونس باشد حلکرده بر آتش ملائم بپزند تا پخته مثل مرهم شود بعده روغن لونگ
دو و نیم دڑام دران انداخته حلکرده نگهدارند و بر پارچه تنقیق صاف آلوده روزانه دو بار بر آبله های مذکوره نهاده باشند قسم دوم
آن هرپیس و آن بفتح های هوز و سکون رای مهمله و کسر بای موحده فارسی و سکون سین مهمله لفظ گریک بمعنی آهسته آهسته
راه رفتن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این مرض گاهی بر جاییکه عصب نخاعی رسته قریب مبدء خود که فقار
ظهر ست مانند حادث میشود من بعد بر موازات عصب مذکور و شاخهای آن که در جلد رسیده اند آهسته آهسته بر جلد میرود
و ظاهر شده تا شکم میرسد و گاهی از مقام پهلو شروع شده تا شکم میرسد لیکن تا پهلوی دیگر نمیرود و چه شاخهای عصب
نخاعی یکجانب بدن تا جانب دیگر بدن نمیروند و مرض مذکور ملازم موازات عصب جانب خاص ست و همچنین این
مرض از جانب مبدء عصب شروع شده تا جانب منتهای شاخهای آن میرسد لیکن از جانب شاخ و منتهای آن
بسوی مبدء نمیرود و این بحسب تجربه دیده شده و درین مرض اول ورم حار بر جلد در جای خاص پیدا میشود و بعد
آن دران بثره ظاهر گردد پس این بثره پرآب میشود لیکن اگر از حرکت بدنی منفجر نگردد این آب بعد دو سه روز مثل شیر سفید
گشته منجمد شده خشکریشه گردیده ساقط میشود و اگر منفجر شود آب از ان خارج شده نشان سرخ بر جلد باقی میماند لیکن آب
از ان جاری نمیماند چنانکه در قسم اول و سوم یا اکیس سیما جاری میماند و ایضاً جاییکه هرپس می افتد آنجا بثور متعدده
بر صورت نقاطات کثیره مختلف المقادیر که بعضی خرد و بعضی از ان بزرگ در یکجا انبوه کرده حادث میشوند بخلاف اکیس سیما
که آبله های آن متفرق و دور دور بر بدن پیدا میشوند و برای این مرض در لغت انگریزی بحسب محل عروض آن
اسمای کثیره نهاده اند اما چونکه در نوشتن آن بجز تطویل فائده نیست لهذا ذکر آنها کرده نمیشود السبب گاهی بسبب
برودت هوا و زکام و گاهی بطور بحران در حمیات هرگاه شدت حمی بانتهای خود رسد حادث میشود و ازین اسباب
اکثر این مرض در بینی و بالای شفه عارض میگردد و گاهی از نیورو زلیعنی درد و اذیت عصب مثل عصابه از اذیت
ریشه های عصب زوج خامس دماغی حادث میشود و این قسم اکثر بر پیشانی یا بر رخسار یا بر پشت قریب فقار ظهر یا بر پهلو
خاصته بر پهلوی راست زیاده میشود و یا جاییکه شاخهای عصب در جلد آمده اند پیدا میشود و این را مردمان جاهل میگویند
که از مالیدن عنکبوت و رسیدن زهر آن بجلد این بثور پرآب پیدا شده اند و فی الحقیقت آن هرپس میباشد العلامات
هرگاه از برودت یا از حمی بطور بحران پیدا شود اول در میوکس ممبرین پرده بینی یا لب فذری درد و سوزش محسوس میشود و

قسم دوم هرپس

ولعد آن ورم دران ظاهر شده بثور حادث میشوند بعده این بثور پرآب شده آبله میشوند من بعد این آب آبله سفید مثل
شیر گشته خشک میشود یا منفجر شده آب ازان جاری میگردد و بعد جریان آب خشکریشه بران پیدا شده بثور خشک
میشوند و بعد هفت یا هشت روز خشکریشه ها افتاده فقط سرخی بر محل آبله باقی میماند و بعد چند روز آنهم زائل میگردد
وانچه بسبب درد عصب حادث میشود دران اول درد و سوزش در جلد و حمی هم یافته میشود و این حمی گاهی
قلیل و گاهی شدید و کثیر میباشد چنانکه در نور الجیا بود من بعد سرخی بر جلد پیدا شده دانه های صغار بران ظاهر میشوند پس
ازان این بثور پرآب گشته خواه بانفجار یا بدون انفجار خشکریشه بران پیدا شده و ساقط گشته رنگ جلد بر لون طبیعی آن
می آید اما چون بثور بعد ظهور پرآب شوند پس اکثر درین وقت درد که در جلد بوده زائل میشود و گاهی درد باقی میماند حتی که
بعد افتادن خشکریشه و آمدن جلد بر لون اصلی خود هم درد زائل نمیشود العلاج آنچه بسبب برودت هوا یا در حمی لبطوره
بحران افتد محتاج بعلاج نمیباشد آری اگر برای رفع کردن اذیت جلد قدری اسکرشیر یا گلیسرین بران طلا سازند بهتر
است اما آنچه از اذیت عصب پیدا شده باشد دران اگر گاه حمی موجود بود اول مسهل دهند از قسم ادویه مسهله که نمکین
باشند یا از کیلومل و سفوف جلیپ کمپونڈ و بعد ان برای تقویت کنین بنوشانند و اوکسائڈ آف زنک بر آبله ها پاشند
تنها یا با نشاسته گندم یا نشاسته جوار امریکا یا آرد برنج و اگر درد زیاده بود مسکنات دهند مثل برومائڈ پتاسیم یا کلورل ہائیڈریٹ
نوشانند و هرگاه بعد سقوط خشکریشه هم درد باقی ماند مرهم ایکونائٹ بران مالیدن مفید است و اگر ازین هم نفع نشود
مارفیای محلول بآب بذریعه زراقه سوزنی در جلد رسانند فقط کذا قسم سوم آن اسکی بی ایس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون
یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی خارش و آنرا بعربی جرب گویند و انسکابیو در لغت لاٹن بمعنی خاریدن است
و این قسم ثالث از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد بخلاف قسم اول و ثانی و درین مرض اول بر جلد حکه و خارش
پیدا میشود و بعد آن در آنجا سرخی می افتد پس بثره هویدا شده پرآب بصورت آبله گردد لیکن آبله آن حاد الراس میباشد
بخلاف قسم اول و ثانی که آبله آن پهنا بود من بعد از خاریدن و مالیدن گرد آبله مذکوره بثور دیگر پیدا میشوند و هم این آبله
اکثر از خاریدن و مالیدن منفجر شده و آب ازان جاری گشته بر محل آبله صورت ایکسیما ظاهر میشود یعنی بعد انفجار جلد سرخ
از زیر آن نمایان میگردد و آب همراه ریم ازان جاری میشود و فرق بینهما باین نحو کرده میشود که در جرب حکه و خارش
زیاده میباشد و بثور آن جدا جدا و حاد الراس بوند بخلاف ایکسیما که دران حرقت و سوزش به نسبت جرب زیاده بود
و هم آبله های آن یکجا انبوه کرده و مفرطح میباشند بالجمله آبله جرب بسبب شدت حکه و خارش خشک میشود و اگر حکه نبودی
بعد جریان آب خشک شدی السبب اکثر کسانی که جلد آن با چرک آلوده میماند مبتلا باین مرض میشوند و اصل سبب
آن داخل شدن حیوان صغیر زیر جلد است که آنرا بلغت انگریزی اکارس اسکی بی آئی نامند و این کرم قریب صورت

عنکبوت خرد است که بتوسط خوردبین دیده میشود و آن نر و ماده میباشد و ماده آن عظیم بود و اول هر دو بر جلد بدن مریض آمده
از آن ملتصق میشوند بعد چون ماده آن باز خود جفت میشود باردار گشته برای دادن بیضه در جلد زیر طبقه بالای
آن داخل میشود و نر آن بالای جلد میماند پس در جلد داخل شده آنجا هر روز یک بیضه میدهد و اگر بتدبیر دوا قتل
نکرده شود تا سه ماه زنده میماند و بعد داخل شدن زیر جلد حرکت کرده قدری از محل دخول خود دور میرود و از حرکات آن
خطوط دراز در جلد پیدا میشود که آنهم بتوسط خوردبین محسوس میگردد پس جای برای سکونت خود زیر طبقه بالای جلد اختیار
میکند و آنجا که میماند در آن موضع بنسبت مواضع دیگر قدری ارتفاع محسوس میشود و هم در جاییکه مانده بیضه میدهد و از
آب خون غذای خود میگیرد و کبیر میگردد و آنچه بیضه ها داده از آنهم اکارس صغار پیدا میشوند و از این حرکات اربعه که بیضه
دادن و غذا گرفتن و کبیر شدن و از بیضه بچه ها متولد شدن باشد خارش و حکه پیدا میشود و از خارش و حکه در جلد
اذیت میرسد و از اذیت خون در آن زیاده می آید بثره که ورم صغیر است از اجتماع خون در جلد و آبله بسبب ریختن آب از این
ورم تحت جلد پیدا میشود العلامات اول در جلد حکه و خارش پیدا میشود و این خارش از پیدا شدن حرارت در بدن زیاده
میگردد خصوصا وقت شب هرگاه چیزی از لباس پوشیده بخوابد و از این خراش و حکه بسیار اذیت بمریض میرسد و از خارش پیدا
بثور خرد پیدا شده بعضی بر صورت بثره میباشند و بعضی بر صورت آبله میشوند زیرا که آنچه محض از اذیت جلد پیدا شده باشند
آنها بثره میباشند و آنچه در آنها کرم مذکور است آبله میشوند و چون مرض قوی گردد درین آبله ها ریم هم پیدا میشود و این بثور در میان
انگشتان و گاهی بالای مفاصل و گاهی بکمر و سرین و گاهی در جانب انسی ساق و در اطفال اکثر بر پاها ظاهر میشوند و بعض
مجوزین گفته اند که بثور جرب بر وجه حاد نشو نمی کنند یا بسیار قلیل بخلاف اکسیما و هرپس که آبله آن هر روز زیاده بر وجه
ظاهر میشوند و گاهی در بدن کسانیکه نفیس مزاج و صافی الجلد بوند هم بثور خرد یافته میشوند که در آن حکه و خارش کم میباشد
لیکن این بثور آبله و پر آب نمیشوند و اینهم قسمی از جرب میباشد و چون بگمان جرب بتوسط خوردبین بالای جلد شیشه
نهاده ببینند پس هرگاه خطی که از حرکت رفتار کرم مذکور در جلد پیدا میشود معلوم گردد بیقین بجرب بودن آن حاصل
میشود و ایضا از علامات جرب آنست که ورم درین مرض بر موضعی که بثور و آبله جرب در آن میباشند یافته میشود
و چون این مرض در بدن عام گردد یعنی در جاهای متعدد بثور و آبله های آن یافته شوند و جابجا ورم زیاده پیدا گردد از
اذیت خارش حمی هم در آن پیدا میشود العلاج هرگاه حمی موجود باشد اول از همه مسهل دهند از ادویه مسهله که از قسم نمکها و
نمکها مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفر صاف یا سلفر را همراه پتاس یا پتاس بای تارتراس روزانه یکبار یا دو بار بخورانند
تا اسهال آید و چندان این دوا را بخورانند که مرض کم و حمی زائل شود و باید دانست که قاتل این کرم که مدت انعقاد حمی
کبریت میباشد لیکن درین مرض او را داخلا و خارجا باستعمال آرند اما وقت استعمال آن خارجا اول باید که موضعی را که در آن
بثور جرب بوده باشند از آب گرم و صابون خوب صاف کنند و بمبالغه تمام بشویند بعد مرهم سلفر بر آن نهند یا مرهم

قسم چهارم پمفیگس

نشوء آن که در لغت انگریزی اسم لوشن است بعد غسل موضع بر آن نهند ایضاً اله بائیزیطون مغز بادام بر آکه هر دو مساوی الوزن باشند گرفته خوب مخلوط کرده مثل مرهم ساخته بر تنور جرب طلا سازند و لباس مریض را در ظرفی با آب صاف انداخته جوشانیده خشک کرده با آهن گرم بر آن گردانیده بپوشانند تا آنچه کرم مذکور در لباس باشد سوخته فانی گردد و آنکه آنچه لباس که مریض پوشیده است اگر جدید باشد در آب صاف جوشانند تا کرم مذکور بمیرد و اگر کهنه باشد چنانکه اکثر لباس کم مایگان بهمین صفت میباشد آنرا در آتش بسوزانند چه در لباس پوشیدنی این حیوان اکثر بهما بماند و خورانیدن مسهل در این مرض هم بسیار نافع است زیرا که کبریت بعد خوردن از داخل بسوی خارج بدن بالای جلد می آید و در این حرکت با حیوان مذکور در راه ملاقی شده آنرا قتل میکند ایضاً اله تدبیر لطیف وقت شب مریض جرب را باید که یک چادر صاف را بر بستر خود گسترده کبریت صاف مسحوق را بر آن بپاشد و بر آن بخوابد و یک چادر صاف را بر خود به پیچد تا از آن گرمی پیدا شود از این حرارت بدنی کبریت از جای خود متصاعد شده بر جمله بدن مریض میرسد و کرم مذکور را میکشد قسم چهارم آن پمفیگس بفتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و میم و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف فارسی و سکون سین مهمله لفظ لاطین است که از لفظ گریک ماخوذ شده چه پمفیگس در لغت گریک بمعنی آبله یا حباب آب است و چونکه این آبله بر صورت حباب آب پیدا میشود لهذا با آن نام نهاده شد اینهم نفاط و آبله ها هستند که بر جلد پیدا میشوند و مختلف المقادیر بوند گاهی صغیر مثل کرسنه و گاهی کبیر مثل بیضه کبوتر میباشند و اول در ان وقت ظهور آب صاف میباشد که ذائقه آن نمکین بود و بعد روز دوم یا سوم این آب سفید میگردد و ذائقه آن ترش میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن اقرب آنست که بسبب نیوروز یعنی اذیت عصب پیدا شده باشد و اسباب معینه آن گاهی فساد معده و گاهی فساد جگر و نیز فساد گرده بود و وقتی از خرابی خون میشود هرگاه در ان ماده نقرس یا آتشک موجود بود و گاهی بر دست و پای اطفال نو مولود پیدا میشود و در این وقت اکثر سبب آن ماده آتشک بود و هرگاه بر پا و مفصل کعب پیران افتد اکثر بسبب خرابی گرده بود و در این وقت سفیده بیضه در گرده ایشان زیاده پیدا میشود و چون بر همه بدن پیران حدوث آبله عام شود سبب آن ضعف و کمزوری خون میباشد العلامات این مرض گاهی اکیوت و گاهی کرانیک میباشد هرگاه اکیوت بود اکثر تپ نیز با آن یا قدری از آن زیاده تغیر از حال صحت در قوت و افعال بدن و حمی و جا بجا بر جلد حکه و خارش پیدا میشود پس بعده جا بجا در مواضع مختلفه جائیکه خارش بود سرخی بر جلد حادث میشود پس از آن آبله در آن ظاهر میشود و از ابتدای ظهور صورت آن موافق آبله میباشد و این آبله گاهی صغیر المقدار مثل دانه کرسنه و گاهی کبیر المقدار مثل بیضه کبوتر بود و پر از آب صاف میباشد پس گاهی روز اول منفجر شده آب صاف از آن جاری شده آبله فانی میگردد و اکثر تا روز چهارم میماند لیکن از روز دوم یا سوم آب صاف برنگ سفید مثل شیر میگردد و در روز چهارم شکسته آب از آن جاری شده آبله خشک میشود و خشکریشه رقیق مثل کاغذ بر آن باقی ماند لیکن اگر خود نه منفجر شود بلکه از رسیدن کدام صدمه بشگافد زخم قلیل بر محل آن باقی می ماند و گاهی

فقط یک آبله بر تمام بدن پیدا شده بعد شکستن و خشک شدن آن هانجا آبله دیگر پیدا میشود و چون این مرض بطور
اکیوت پیدا گردد بر وجه و سینه و ساقین یافته میشود لیکن بر دست و پای کمی افتد و از روز اول ظهور خود تا چهارم یا ده
روز پنجم خشک و فانی میشود و هر گاه کرانیک بود در ان قبل ظهور آبله حمی نمی آید الا نادراً و اول در ان آبله یکجا پیدا میشود
و بعد صحت آن در جای دیگر آبله پیدا گردد و همچنین سلسله ظهور و فنای آن تا دو سه ماه باقی ماند و هم بسبب صورت در آبله اکیوت
و کرانیک فرق میباشد زیرا که در اکیوت آبله کامل و مرتفع و پر آب و کبیر المقدار میباشد و از اول بر صورت آبله ظاهر میشود
چنانکه از نهادن دوای آبله انگیز آبله دفعةً پیدا میشود و در کرانیک آبله غیر کامل بود و پهنا میباشد و خشکریشه آن غلیظ و
و تو بر تو میباشد و بعد خشکی این تو ها مثل پوسته ساقط میشوند و گرد آن در سرخی آب محسوس میشود بخلاف خشکریشه اکیوت
که آن مثل کاغذ رقیق یکتا میباشد و قسم کرانیک آن جا بجا بر جلد بدن بتدریج پیدا میشود اما قسمی از ان که بر دست و پای اطفال نو مولود
افتد آبله آن بر صورت قسم اکیوت بود یعنی بزودی و دفعةً بصورت آبله پیدا میشود لیکن چونکه مدتها باقی میماند لهذا آنرا
در کرانیک شمار میکنند و درین قسم مظنون اینست که از ماده آتشک بوده باشد و شاید دیگر علامات آتشک همراه
آن موجود باشند العلاج اول سبب را دریافت کرده برفع کردن مشغول شوند و درین مرض احتیاط این امر ضرورست
که آبله از کدام صدمه خارجی شکسته نشود بلکه خود منفجر شده خشک گردد و از ادویه موضعیه گلیسرین طلا سازند
یا اوکسائیڈ آف زنک بر آن پاشند و هر گاه گرد آبله سرخی زیاده باشد گلار دلوشن یعنی لوشن یلینبای ایسٹیٹس بر آن
طلا سازند ایضاً الکار بانک ایسڈ سفید یکدرام گلیسرین یک اونس گلاب قسم اعلی هشت اونس همه را خوب حل کرده پارچه
رقیق صاف در ان ترکرده بر آبله نهند و چون بر دست و پای اطفال نو مولود آبله افتد درین وقت خوف هلاکت طفل از پیدا شدن
اسهال بعد ظهور آبله میباشد و درین وقت طفل بسیار ضعیف میگردد و قوت کشیدن و هضم کردن شیر هم ساقط میشود لهذا
مناسب آنست که درین وقت آب گوشت بطفل بجای شیر مادر یا مرضع نوشانند و کلوریٹ آف پٹاش از یک گرین تا
چهار گرین همراه آب ساده حل کرده بعد سه یا چهار چهار ساعت بطفل نوشانیدن مفید ست باین طور که طفل نو مولود را
از وقت ولادت تا یک سال یک گرین نوشانند من بعد بحساب هر سال عمر یک گرین نوشانند تا اینکه ده ساله را ده
گرین بنوشانند و علاج نافع عام در علاج آبله اینست که سم الفار به بیمار نوشانند پس اگر اصل سم الفار دهند شصتم
حصه گرین تا دوازدهم حصه گرین خورانیدن حسب مناسب جائز است و بستم حصه گرین از ان خورانیدن قریب اعتدال
است و اگر لائکر از سنک ایلیس دهند از سه قطره تا چهار و پنج قطره همراه یک اونس آب ساده حل کرده بعد دو ساعت بخوردن
غذا بنوشانند لیکن در خلای معده نه دهند فقط ~~~ و ایضاً قسمی از وسیک یولی که جنس آبله است و آن را
ویسیکل هم گویند سوداًمنا بود و سودامنا بکسر سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و سکون الف و کسر میم و فتح نون
و سکون الف در لغت لاطن بمعنی عرق ست که از بدن براه جلد بر می آید و اینجا مراد از لفظ مذکور آبله است که بسبب

بند شدن راه جریان عرق پیدا میشود و این نحو که چون غدد مولد عرق از خود قطرهٔ عرق را می اندازد و آب مذکور از کجول کل کر طبقه بالای جلد است بیرون نمی آید و در دهن مجری خود باقی مانده بصورت آبله پر آب محسوس میگردد و این قسم اکثر بعد حمیات حاده مثل انتر مکنت فیور و روماتیزم اکیوت و کک بعد زیاده مشقت که در ان عرق کثیر از بدن برآید ظاهر و محسوس میگردد و آن زیاده بر وجه و بالای گردن و بر عظام ترقوه دیده میشود و چه در مواضع عرق کثیر جاری میشود و بسبب زیاده گرم داشتن جلد بدن و زیاده آمدن عرق چنانکه در حمیات حاده و روماتیزم اکیوت و بعد مشقت بدنی زاید می آید این آبله ها در سفید پوستان مثل قطرات کوچک عرق بجای خود محسوس میشوند لیکن چون آنها را انگشتان قطرهٔ عرق از دست پاک نخواهند که برداریم از جای خود زائل نشود و باقی ماند العلاج محتاج تدبیر و علاج نیست بلکه دفع شدن اصل مرض در همو وقت خود زائل میشود فقط

فصل چهارم در

پمفیگس به فتح بای موحده فارسی و سکون میم و کسر فای و سکون ... بجیم فارسی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی یعنی بثره مشابه آبله که از ریم پر باشد و آن هم بر چهار قسم است قسم اول امپتایگو بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو یعنی بقوت حمله کردن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این آبله بسبب قوت خود بسیار پر از ریم از جلد بیرون می آید بالجمله این هم قسمی از ورم حار است که در جلد پیدا میشود مثل اکیس سیما لیکن درین آبله عوض آب ریم میباشد و فرق بینهما در صورت آنست که درین مرض خشکریشه غلیظ و قدری مائل بخضرت میباشد بخلاف خشکریشه اکیس سیما که آن رقیق و مائل بصفرت محض میباشد و ان بر دو قسم است یکی آن که در آن آبله های کثیره در یک موضع قریب قریب با انبوه حادث شوند مثل اکیس سیما و لهذا اکثر کسان از اطبای ولایت میگویند که این هم قسمی از اکیس سیما است دوم آنکه آبله ان متفرق و جدا جدا دور دور بر مواضع متعدده جلد بدن پیدا شوند لیکن اکثر اطفال صغار را وقت بر آمدن دندان بسبب اذیت آن این قسم اول این مرض عارض میشود و چون در جوانان عضو ها در عورات پیدا شود از احتباس یا قلت جریان حیض میباشد و چون در زنانی که بسن یاس رسیده باشند پیدا شود بسبب بند شدن حیض می باشد و هرگاه در اطفالی که از عهد رضاعت کمی بیش سه سالگی خارج شده باشند پیدا شود اکثر سبب آن تغییر شدن اغذیه جدیده و لباس صاف و قذر آلود ماندن میباشد و گاهی از استعداد خنازیری هم در ایشان پیدا میشود و گاهی از رسیدن حدت آفتاب بجلد بدن و گاهی از اتفاقا بعض حشائش حاده به بدن پیدا میشود و هرگاه خاصه در سر اطفال هفت هشت ساله از سبب اذیت گزیدن قمل پیدا شدن خراش بر جلد از خاریدن میباشد العلامات اکثر درین مرض حمی و زیادتی حرارت جلد نمیباشد مگر وقتیکه ورم جلد زیاده شود مثل اینکه تمام چهره متورم شود و اکثر مواضع جلد متاذی شوند حمی هم پیدا میشود لیکن اکثر آنست که اول از همه بر جلد سرخی ظاهر میشود بعده آبله پر ریم دران پیدا میشود چنانکه در اکیس سیما آبله پر آب ظاهر میگردد و بعد اگر آبله های آن قریب قریب و با انبوه باشند درین وقت سه سه یا چهار چهار آبله از انها باهم متصل شده قشر غلیظ واحد

آنها پیدا میگردد که رنگ آن مائل بزردی و سبزی میباشد و چون این قشر غلیظ بر آن پیدا شود سوزش و خارش در آبلهها
زیاده پیدا گردد و بعد سه چهار روز ریم از وسط این قشر یا از زیر آن برمی آید و همراه آن آب خون هم پیدا شود و گاهی مثل
عسل و شهد از آبلههای مذکوره برمی آید و از خارج شدن ریم غلظت و دبازت این قشر روز بروز زیاده میشود و چون زیاده
غلیظ شود ساقط گردد و بعد سقوط خشک شده مذکوره اصل جلد سرخ رنگ دیده میشود که بر آن قدری ریم و آب میباشد
و هرگاه این آبلهها یکجا انبوه کرده پیدا میشوند پس اکثر بر رخسارها یا لب یا بر گوش یا پس گوش حادث میشوند و چون
جدا جدا و متفرق پیدا آیند بر سر و چهره و سینه و بازوها ظاهر میشوند و چنان معلوم میشود که کسی بر بدن آب پاشیده است
که قطرات آن جابجا محسوس میشوند العلاج هرگاه همراه این آبلهها حمی باشد مسهل و منضج از ادویه مسهله مکیف مثل
میگنیشیا سلفاس و غیره تا حمی رفع شود و بعده چونکه از ادویه موضعیه خاصه در این مرض فائده کثیر حاصل میشود پس باید
که از آب گرم تنها یا از آب مطبوخ پوست خشخاش و غیره زیادتی درد هم تکمید سازند و گاه تکمید از آب و شیر گرم کرده یا پارچه
در آن تر کرده بر ورم نهادن مفید است ایضا الشیره مغز بادام تلخ با آب ساده گرفته بالای آبله مذکور ضماد کردن بسیار
نافع است زیرا که بسبب دهنیت خود آبله و ورم را لین میسازد و آنچه با هیدروسیانک ایسد در آنست بسبب آن خارش
و سوزش و ورم را دفع میکند ایضا لوشن با هیدروسیانک ایسد ڈائلوٹ یک نیم ڈرام همراه روز واٹر یعنی گلاب قسم اعلی
که هشت ونیم اونس باشد باهم ملا کرده پارچه در آن تر کرده بر آبلهها نهند که از این سوزش و خارش دفع میشود و ترکیب ساختن
روز واٹر یعنی گلاب باتفاق اطبای ولایت انگلستان بگیرند برگ گل سرخ تازه چهار آثار و رکٹیفائڈ اسپریٹ سه اونس و آب ساده
شش آثار همه را در دیگچه قلعی دار انداخته سه آثار را از آن عرق کشند ایضا اوکسائیڈ آف زنک یا کاربونیٹ آف زنک
بر آبلهها پاشند و ایضا نسخه سلوشن که در فصل سابق نوشته شده دوران گلیسرین و اکسائیڈ آف زنک و گلاب است
نهادن آن هم برای این آبلهها مفید است زیرا که از استعمال دوای مذکور آبلهها زودی خشک میشود و از خشک شدن آنها خارش
و سوزش دفع میگردد و پس از خشک شدن چون ساقط نشود آب صمغ عربی بر آن طلا کنند یا از تخم کتان معجون با آب بر آن ضماد
سازند تا ملائم شده از شستن با آب گرم ساقط گردد و بعد ساقط شدن آن مرهم کریاسوٹ بر آن نهند و هرگاه بر تمام
بدن این آبلهها عام باشند در این وقت در آب گرم نشانند و خوب جلد را صاف کنند و هرگاه از کدام دوا در این مرض
فائده ظاهر نشود باید دانست که سبب آن ضعف وزن یعنی اذیت عصب است و در این وقت سم الفار یا لائکر ارسنکالیس
ضرور بنوشانند و همراه آن ادویه مقویه دیگر هم مثل انفوزع قصب الذریره یا انفوزع یا تنکچر گلمبا یا انفوزع کواشیا یا تنکچر سٹیل
و کنین هم نوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند فتدبر قسم دوم آن ایکثیما بکسر الف و سکون یا الف و سکون یای
مثناة تحتانی و کاف و کسر ثای مثلثه و فتح میم و سکون الف مبنی بر آمدن بثره کلان است خواه لقدر هشت آنی یا چهار آنه
باشد و این را بعربی بثره نامند چه بثره آنست که ماده آن در جلد بود و بلغت انگریزی آنرا ایکثیما گویند و این هم قسمی از

انفل امیشن یعنی ورم حار جلد است که در جلد پیدا میشود و در وسط آن بثره خرد اول می افتد من بعد بعد سه یا پنج این بثره کبیر میگردد
و گرد آن سختی و سرخی پیدا میشود و از روز چهارم تا هفتم دران ریم مستولی گشته بعده بثره مذکور منفجر میشود و ریم ازان بر آمده
پرده که بر بثره مذکور است که آن طبقه خارجی جلد میباشد خشک شده غلیظ و سیاه گشته خشکریشه میگردد و هرگاه این خشکریشه خود ساقط
شود بسبب رسیدن نقصان دران باصل جلد مثل داغ سیاه بر جلد اثر آن باقی میماند و اگر بسبب رسیدن کدام
صدمه مثل حک و حکاک از کدام شی این خشکریشه ساقط شود زخم خفیف بر جلد یافته میشود و آن گاهی اکیوت و اکثر کرانیک میباشد
السبب سبب اکیوت اکثر یافته میشود لیکن کمزوری خون در انهم بالضرور میباشد و هم از طلا کردن مثل حب السلاطین یا
روغن آن و هم از بالیدن مرهم انتیمنی ممکن است که بثره اکیوت پیدا شود و اکثر در فصل ربیع یا خریف این قسم بثره
پیدا میشود اما سبب کرانیک پس اکثر کسانی را که مثل فقرا یا مقیدین غذا کم یابند یا غذای جید نتوانند خورد و بسبب
آن آنچه اجزا که بودن آنها در صحت هم ضرورست حاصل نمیشوند و ازان در خون خرابی پیدا گردد این بثور پیدا میشوند
و ایضاً بعد حمی تائفائد فیور و بعد جدری و حصبه و گک بعد حمیاتیکه در انها بثور پیدا میشوند هرگاه مریض بحکم ناقه
میباشد و هم بعد مرض آتشک این مرض پیدا میشود و هم بعد امراض اعضای باطنیه مثل ریه و جگر و گرده که در انها خون
کمتر صاف میشود و هم همراه آنها تپ موجود میباشد و هم در مرض جرب هرگاه در اسفل بدن زیاده باشد از اذیتان
و کذلک در کسانیکه ضعیف و کمزور باشند و همچنانکه قمل در بدن انها زیاده بود از اذیت گزیدن آنهم این قسم بثور پیدا میشوند
العلامات در بثره اکیوت حرارت بدن قدری زیاده میشود و ضعف و قلت اشتها و درد بر محل بروز بثور میباشد من بعد
جائیکه اول در جلد درد بوده سرخی ظاهر میشود بعده در وسط سرخی مذکور بثره خرد پیدا میشود و بعد بروز این بثره
کبیر میگردد تا که ریم دران پیدا شده بقدر اسپغول میرسد و گرد آن صلابت میباشد و بر دور صلابت مذکور سرخی محیط بود
و بعد پیدا شدن ریم این بثره منفجر میشود و ریم ازان جاری ماند و بالای آن خشکریشه پیدا میشود و بعد خشک شدن
ساقط گردد و صلابت و سرخی برطرف شده داغ سیاه در جلد بمحل آن باقی میماند و آنچه بثره پیدا شده بود بعد زوال
آن بثره دیگر پیدا میشود و در قسم کرانیک هم مثل اکیوت اول سرخی ظاهر شده بعده بثره دران می افتد و سختی و سرخی
گرد آن پیدا میشود لیکن دران حرارت بدنی زیاده نمیشود و ریم دران در زمان دراز مثلاً از روز هشتم تا یکماه پیدا میگردد و چون
مدتها ازان ریم جاری میماند و بعد سقوط خشکریشه زخم خفیف که دران بر جلد قدری ریم باشد ظاهر میشود و این زخم بدشواری
مندمل و خشک و صحیح میگردد و چون یک بثره این قسم صحیح شود بثره دیگر بر جلد پیدا میگردد و تا دو سه ماه سلسله ظهور این
بثور یکی بعد دیگری باقی میماند العلاج در قسم اکیوت هرگاه حرارت زیاده باشد که قریب حمی بود یا حمی خفیف باشد مسهل
از قسم میگنشیا سلفاس و غیره ادویه تسکین نوشانند تا تپ و حرارت دفع شود و غذای جید خورانند و از منرال ایسڈ کدام
قسم آن مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا سوڈا یا نمک ایسڈ یا نائٹرومیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ

باشد همراه آب مشروب بنوشانند و بر بثره مذکور پارچه صاف نازک در آب گرم ساده یا آب مطبوخ پوست خشخاش ترکرده نهاده
ببندند تا بعد انفجار و خارج شدن ریم مرهم اوکسائڈ آف زنگ یا مرهم کاربولک ایسڈ یا مرهم زنک و کاربولک ایسڈ نهند
و هرگاه درد زیاده باشد از نهادن مرهم افیون اذیت کم میشود و در قسم کاربنکل اول سبب دریافته برفع آن کوشند مثلاً هرگاه
بسبب جرب رطب یا از گزیدن قمل باشد علاج حق نمایند و هرگاه از کمزوری بود آنرا اغذیه جیده خورانند و روغن جگر ماهی
و تنکچر استیل بنوشانند و گاهی تنکچر استیل را همراه لائکر ارسنک مینوشانند لیکن این چنین قیاس است که از هیچ دوا فائده نشود و اگر درد
زیاده بود آنجا هم برای تسکین درد بر بثره و زخم مرهم افیون بر آن نهند و برای اصلاح زخم اگر از مرهم زنک یا از مرهم کاربولک
زخم مندمل نشود اکثر از نهادن مرهم ایودوفارم صحت میشود و ترکیبش اینست که بگیرند ایودوفارم از سی گرین تا شصت گرین
پس در چربی کدام حیوان یا مسکه گاو یا موم روغن که پاپی ولنس بود خوب حل کرده باستعمال آرند و برای خشک کردن زخم این
بشوره بهتر آنست که کاستک نقره از پنج گرین تا ده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بذریعه قلم مویین بر زخم طلا سازند که
از آن بزودی زخم خشک میشود و فقط اکنا قسم سوم آن اکنی بفتح و بدالف و سکون کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی
ماخوذ است از اکمی یا اکمی که لفظ گریک بمعنی رسیدن بحد کمال یا بوقت تمام ازدیاد مثل سن شباب است و تسمیه این مرض باین
اسم بنابر آنست که این مرض هم بجوانان کامل الشباب اکثر عارض میشود و [illegible] معمول [illegible] شد
و بلغت انگریزی موسوم به [illegible] است و از ورم درین غدد [illegible] پیدا میگردد [illegible] رطوبت شحمیه که از آن
پیدا شده جاری میشد از [illegible] میگردد و از [illegible] غدد مذکور قدری [illegible] والراس گردد و در سر
حادان قدری ریم معلوم گردد پس بعد موضع مذکور منفجر شده ریم از آن جاری میشود [illegible] مذکور خشک شده با پرده جلد
که بالای آنست خشک [illegible] میگردد و اکثر این بثور متفرق یافته میشوند و گاهی دو سه بثره از آن یکجا برآمده باهم [illegible] شده
مثل بثره کلان دیده میشوند و درین وقت در محل اجتماع آن ها ورم هم پیدا میگردد و سختی زیاده محسوس میشود اکثر این
مرض کسانی را افتد که جلد ایشان رخو باشد و دوران خون بطی بود و [illegible] مزاج ایشان بلغمی بود [illegible] و در زنانی که
حیض ایشان در سن جوانی بسبب کدام مرض بند شده باشد یا بسبب سن ایاس قطع شده باشد پیدا میشود زیرا که عادت طبعی
و مقتضای صحت طبیعی نسوان اینست که در هر ماه خون حیض بموافق معتاد شان جاری گردد اما چون شاید از آن امتلای
دموی در بدن ایشان پیدا گشته این مرض حادث میشود و هم از رسیدن سردی بجلد وقتیکه بدن گرم بود مثل اینکه کسی
وقتیکه گرم بود بدن از آب سرد غسل کند یا در هوای بارد بیرون آید و هم از [illegible] یا از نوشیدن شراب و ایضا از فساد
معده و خرابی هضم غذا و گاهی در فصل گرما وقتیکه هوا حار یابس باشد و گاهی در فصل [illegible] وقتیکه [illegible] صفرا از شدت
حرارت فصل و حدت عرق بر جلد پیدا میشوند این مرض هم حادث میشود العلامات چونکه اکنی بر دو قسم است اول آکنی [illegible]
یعنی [illegible] زیاده میشود و اکثر مشاهده کرده شده و این قسم اکثر بر جانب پشت بر محل استخوان کتف و بر جلد سینه بالجمله جایی که

قسم سوم اکنی

جلد غلیظ و بیرون سوخته بود پیدا میشود گاهی بر وجه هم یافته شود و بثور این قسم آنقدر یکی با دیگری متصل شده بثره کبیر میشود و در بعضی
سختی و سرخی گردان پیدا گردد و از مس کردنش درد و اذیت میشود و قسم دوم آن آگنی رُزوزیتیا است یعنی آگنی که همراه آن
رنگ گلابی هم در جلد یافته میشود و آن اکثر بر سر بینی یا بر نوک بینی یافته میشود و سبب آن اول قدری غذا و سرخی بینی
پیدا گردد و گاهی عروق صغار زیر جلد الف دیده میشوند بعده جا بجا بر آن بثور صغار دیده میشوند و گاهی سرخی و بثور الف
تا رخساره با هم میرسند و این قسم خاصة از زیاده شرب شراب یا از فساد معده میشود العلاج اول سبب مرض دریافته
بدفع کردن آن و بعلاجش پردازند و این مرض اگر مزمن بود یعنی از مدت دراز باشد بدشواری بر طرف میشود لیکن از
تا زائل شدنش کدام اذیت بمریض نمیرسد جز اینکه اگر بر روی یا بینی باشد قدری قبیح منظر پیدا میکند پس بعد دفع کردن
سبب محدث مرض ادویه موضعیه بر آن نهند مثل اینکه هرگاه بر جلد نشانه یا سینه یا دیگر مواضع بدن بوده باشد کبریت را
در شحم خنزیر یا گاو حل کرده بر آن طلا سازند یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر بر آن مالند صفته بگیرند ایوڈائیڈ سلفر از بست گرین تا نیم درام
و آنرا همراه کدام شحم که یک اونس باشد حل کرده مرهم درست سازند و وقت حاجت بر بثور بمالند ایضا السفوف ایوڈائیڈ سلفر
ده گرین سفوف صمغ عربی نیم درام هر دو را با هم ممزوج کرده شش حصه ساخته یک یک حصه از آن صبح و شام همراه آب ساده
به بیمار نوشانند و باید دانست که ایوڈائیڈ سلفر درین مرض خاصة بسیار دوای نافع است زیرا که سلفر بعد خوردن از
اندرون بدن بر جلد می آید ازین جهت جلد را با بجا اذیت بطبیعت اصلی آن می آرد و چون ایوڈائیڈ همراه آن باشد
درین وقت ورم غده ها را رفع میکند و هرگاه بر بینی در وجه این مرض باشد و همراه آن ورم و حرارت بر بینی زیاده یافته
شود درین وقت اخراج خون از آن قدری بهتر است بنابران زلو در منخرین چسپانند و تعیین عدد آن موافق مقدار مرض
نمایند و بعد آن لوشن لاکر پلمبائی اسیٹیٹس بر آن طلا سازند ایضا لوشن که از اوکسائیڈ آف زنک دو گرین گلیسرین
و گلاب ساخته میشود طلا کردنش بسیار مفید است ایضا اصل کاسنگ نقره از پنج گرین تا ده گرین در یک اونس آب
ساده حل کرده از قلم موئین بدان طلا سازند که بسبب تقویت آن چون عروق صغار مجتمع و منقبض میشوند در آنها زیاده
خون نمی آید و هرگاه درین قسم هم بعد اخراج دم و طلا کردن ادویه مبرده و مقویه عضو حرارت کم شود بر آن سلفر همراه شحم
حل کرده یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر طلا کردن و ضمادا نهادن مفید است فتذکر قسم چهارم آن رُپیا است آن بضم را
مهمله و سکون واو و کسر بای موحده فارسی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی چرک و غلظ است زیرا که این لفظ
ماخوذ است از روپس که در لغت گریکی بمعنی چرک و غلظ است زیرا که درین مرض جلد غلیظ و چرک آلود دیده میشود و آنهم در
جلد است که در جاهای خاص یا متعدد جابجا متفرق بر جلد بمقدار چهار آنی یا هشت آنی پیدا میشود و اول از همه سرخی در
موضعی از جلد ظاهر شده پس بعد چهار پنج یا هشت روز در وسط سرخی مذکور آبله پر آب پیدا شده روز بروز این آبله کبیر
میگردد تا اینکه بمقدار چهار آنی یا هشت آنی رسیده ازدیاد آن موقوف شده بعد دو سه روز این آبله پر از دم و گاهی

پر از ریم و خون گشته بعد آن یا منفجر شده ریم آن خارج گردد یا خشک شده ازان خشکریشه گاهی مائل بسواد و گاهی مائل به
خضرت حادث میشود و بر دور آن خط سرخ باقی ماند من بعد جای که خط سرخ بوده دران باز آب می آید و آبله پر از ریم
شده یا منفجر گشته خشک شود و یا بدون انفجار خشک شده خشکریشه پیدا میکند و باز گرد آن خط سرخ باقی مانده بر همین منوال
بر دوران بار بار آبله پیدا میشود و آن خشکریشه و مقدارش زیاده میشود تا اینکه بر مقدار هشت آنی رسد درین وقت
از اندو یا دو بار ماندگی آبله یا خشکریشه ها که بر دور آن پیدا میشوند به صورت دائره کامل باشند صورت آن مشابه بصورت صدف
مدور موسوم به لمپٹ که بر کنار بحر اسود یافته میشود و تو بر تو بود میباشند و اگر آبله و خشکریشه های مذکوره بر نصف آن
مثل قوس دائره محیط شوند مشابه از صدف چچاک که آن را به هندی گهونگها نامند میباشند و آنچه خشکریشه که از آبله اول
پیدا میشود سخت و مرتفع از جلد به نسبت دیگر خشکریشه های محیط خود میباشد و گاهی این ارتفاع آن از جلد قریب نیم انچ
میرسد و ازین ثابت میشود که مرض مذکور مرکب از هیم فیگس و اکیس تما است زیرا که ابتدای ظهور آن مثل هیم فیگس است چه در
هیم فیگس هم اول سرخی ظاهر شود و پس دران سرخی آبله پر آب می افتد و انتهای آن مثل اکیس تما است زیرا که در انتهم
خشکریشه غلیظ پیدا میشود لهذا بعضی از مصنفین آن را در هیم فیگس و بعضی آن را در اکیس تما ذکر میکنند السبب اصل سبب آن
ماده آتشک موسوم به سکندری سفلس یا هرایڈیٹری سفلس است و در اطفال خاصة قسم ثانی سفلس میباشد و معین بر آن
ضعف و کمزوری بدن میشود و ایضا در اطفالی که غذای جید نیابند و جلد بدن ایشان چرک آلود بود پیدا میشود
العلامات در ابتدای این مرض حمی و حرارت نمیباشد مگر ضعف و کمزوری بدن یافته میشود من بعد آنچه اول گفته شد
آثار از ظهور سرخی و آبله و پیدا شدن خشکریشه پیدا میشوند و بعد ساقط شدن خشکریشه مذکور از زیر آن زخم ظاهر میگردد
و این زخم بدشواری به گردد و بعد صحت داغ بر محل زخم باقی میماند و ازان دانسته میشود که مرض از ماده آتشک پیدا شده بود
و چون این مرض بجوانان و پیران شود ممکن است که بر وجه یا بر سر یا بر سینه بالجمله بر هر عضو بدن یافته شود لیکن اکثر بر این است
که بر کمر و بالای ساقین ظاهر میشود و چون در اطفال این مرض پیدا شود بر کمر و بر سرین و بالای فخذین اکثر ظاهر میگردد
اما حدوث این مرض در اطفال مخوف است زیرا که دراینها ازین مرض کرب و قلق و اذیت و تپ و ضعف پیدا گردد و
از اذیت دائمی طفل غذا نمی خورد و آنچه خورد هضم نمیشود و ازان اسهال پیدا شده روز بروز ضعیف میگردد و این
مرض از دو هفته گاهی تا چند ماه باقی ماند العلاج از نشانیدن مریض در آب نیمگرم نفع جلیل حاصل شود زیرا که ازان
جلد لین و صاف میگردد و دوران خون بسرعت میشود و ازان در جلد قوت می آید و همچنین اغذیه جیده
بمریض خورانند و ٹنکچر یا سفوف بارک یا مطبوخ و نقوع آن حسب مناسب یا نائٹرک ایسڈ یا کنین تنها تنها یا هر دو را
باهم کرده بنوشانند تا خون را قوت دهد و کاڈلیور آئل هم دراین مرض نعم الدواست و برای اخراج ماده آتشک
از جلد و خون ایوڈائڈ پتاس بقدر مناسب همراه نقوع عشبه یا سارساپریلا بنوشانند و اگر برای رفع کمزوری

اهونیا کاربنیاس یا ایوپیدا اند شیاس بنوشانند بهتر است و اگر بسبب زیادتی ضعف نوشانیدن ایوپیکا اند مناسب باشد
عوض آن بجایش سرپهیری انیدائڈ بنوشانند و چون آبله پیدا شود از سوزن آبله را شکسته آب یا ریم آنچه دران
باشد برآرند و بعد آن مرهم ایوتقا رهم یا ایوڈین را با آب طبوخ بیخ حل کرده بران نهند تا زخم صاف شود و بعده مرهم سیما
یا مرهم کیلوس یا مرهم کریاسوٹ بسیار قلیل المقدار بران مالند و چون این مرض اطفال عارض شود شیر مادر شان را ترک
کنانیده شیر کدام مرضع که صحیح المزاج و جوان باشد بنوشانند و این مرضع را هر روز قدری ایوڈوانیڈ همراه قهوه نیم
نوشانیده باشند و طفل مذکور را هم در آب نیم گرم بنشانند و انچه ادویه مفصله که در علاج جوانان نوشته شد در مرض اطفال
هم آنها را باستعمال آرند تکمله فصل پنجم در پهپولی بفتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و ضم بای مثناة تحتانی و سکون
واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی بثوره صغار جلدیه است که در ان فقط صلابت میباشد و ریم و آب نبود و
آن از پهپولا لفظ لاٹن ماخوذ است که بمعنی دانه خرد یا لیس است که در ان ریم و آب نبود و آن هم بر دو قسمت اول لائی کن
بفتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون نون بمعنی طحلب است و تسمیه مرض بدین اسم بنابر آن
که چنانکه دانه طحلب نزد اخل آب بر سر آن آمده متصل شده شکل غشا می شود همچنین این بثور هم از اصل جلد شکل انداخته بر آمده
بالای طبقه خارجی آن می آیند و همراه آن خارش و سوزش و کیفیت خدر که آنرا بخواب رفتن عضو میگویند میباشد و چون
بثور مذکوره مرتفع و منفصل شوند سبوسه از بالای آنها ساقط میگردد و آن بر هفت قسم است اول لائی کن سمپلکس یعنی بثور خالص
سهل که آن بر رو و دستها و سینه پیدا میشوند و گاهی قبل آن قدری تپ و حرارت هم پیدا میشود و بعد آن بثور سرخ رنگ خرد
ظاهر شده تا یک هفته مانده سبوسه از انها ساقط شده صحت میشود و این قسم مشابه حصبه میباشد و فارق بینهما این است که همراه
این مرض زکام و نزله و دموع اشک از چشمان نباشد چنانکه در حصبه بود و هم این مرض کسی را همیشه بحسب فصل از تبدل فصول مرا
اعتیاد مزاج آنکس بحدوث این مرض هر سال و در فصل خاص عارض میشود از اذیت عصب که وقت تبدل فصل میشود و
فی الواقع این هم قسمی از بثور روزنه توان فهمید بخلاف حصبه که آن بار بار نمی آید و ایضاً حصبه از امراض وبائیه است
و این قسم از امراض خاصه باشخاص خاص است و این تخصیص خاص کسی که قوت عصبیه ضعیف باشد آن قوی بوده بادنی
سبب حار و بارد وغیره موثرات بزودی متاثر و منفعل شود چنانکه اکثر اصحاب صفراوی مزاج و عصبی مزاج بدین
صفت میباشند پس فی الحقیقت سبب اصلی آن عصبی بودن مزاج و سبب قریب و معین بران تبدل فصل خواهد بود
و قسم ثانی آن لائی کن پای لیرس و پای لیرس بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و کسر لام
و سکون یای مثناة و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله ماخوذ است از لفظ گریک که پای لس است بمعنی موی جلد پس مراد از آن
بثور صغار اند که در بیخ موی جلد باشند و این قسم فقط بر رو و بر پشت دستها یافته میشود و چون بذریعه خوردبین بینند ظاهر
میشود که دانه که بیک درمیان بیخ موی حاصل است و اکثر این قسم بدایا خان [illegible] و حداوان بالجمله کسانی که نزدیک آتش [illegible]

فصل پنجم در پهپولی

لائی کن

لائی کن پای لیرس

کار مشکل میشود و چون بزرگان را میشود سبب آن بدهضمی طعام و زیاده نوشیدن شراب می باشد قسم ثالث آن لائکن الفیدس بکسر لام و دال مدغم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال هندی و سکون سین مهمله است و آن بثور صغار مائل بسیاهی میباشد زیرا که لفظ الفیدس در لغت یونانی بمعنی سیاه است که بر ساقین یافته میشود و این بثور صغار میباشند که در رنگ های آن قدری خون از عروق صغار ریخته درآمده از آن رنگ آن سیاهی مائل میشود و سبب آن کمزوری خون میباشد و این مرض اکثر کسانی را میشود که بسبب مفلسی از خوردن اغذیه جیده و پوشیدن لباس نفیس محروم باشند و از سکونت جاهای تنگ و انفعال از آبهای صاف محروم باشند و بسبب آن خون شان ضعیف و خراب است قسم چهارم لائکن سیرکم اسکرپیتس بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون میم و کسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و کسر رای مهمله و سکون یای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله میگویند و آن اسم بثوری است که در استداره مانند چیزی باشد و آن مثل نقشه باشد و بعضی که مصور آنرا کشیده باشد و آن گاهی بر ظهر دست و گاهی بر گردن و گاهی بر سینه مثل حلقه محیط میباشد و پیدا شده میشود آن بر صور مختلفه بود و آن فی الحقیقت قسم اول است فقط باعتبار صورت فرق نهاده اند اگرچه در اول حفظ صورت و احاطه بعضی نیست و در این قسم اینکه آن مثل نقشه کشیده مصور باشد و چنانچه لعضی بود و تجویز سبب آنهم بعینه سبب قسم اول است قسم پنجم آن لائکن اگرئس بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی هندی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله است یعنی بثور که به صورت بثور شری باشد و این بثور به صورت آثار گزیدن پشه و کثمل یعنی ساس میباشند پس اگر آنرا کسی بخاراند و از خاریدن نوک بثور منفجر و شکسته شده قدری از آن خون برآید در آن وقت تا دو سه روز مانده زائل میگردد و اگر از خاریدن و خراشیدن آن حفظ کرده شود در روز اول بعد ظهور خود زائل میشوند و باز عود نمیکنند و اکثر این قسم اطفال را عارض میشود و سبب آن اذیت بر آمدن دندان و پیدا شدن ترشی در معده شان و خورانیدن اغذیه ناموافقه باطفال میباشد قسم ششم آن لائکن ترپیکس بضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون جیم او کسر یای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون سین مهمله است که قریب المعنی اقلیم حاره است مراد از آن لائکن است که در بلاد حاره یعنی مثل بلادی که در اقلیم ثانی و ثالث باشند شود یا در بلاد دیگر که حرارت فصل حار در آن قوی باشد و در فصل حار یافته میشود و بلغت هندی آنرا اندهوری نامند و بزبان انگلش پرکلی هیت گویند یعنی حرارت و نخس خاره حقیقت این مرض آنست که در غده های عرق که در جلد اند اجتماع خون زیاده میشود و از آن در حجم عروق از دیاد مقدار و صلابت پیدا میشود و از آن از فعل خاص خود که تولید عرق است باز مانده این غده ها بصورت بثور خرد دیده میشوند و از ازدیاد مقدار و صلابت حجم خود این غده ها و هم ریشه های صغار نازک اعصاب که در جلد اند منغمر شده متاذی میگردند و بسبب اذیت آنها حکه و خارش و نخس و سرخی در جلد پیدا میشود و اکثر وقت شام و در شب اذیت

آن زیاده میشود و اکثر این اجتماع در قدهای گردن و سینه و پشت و جاییکه جهت داخل شدن مفاصل اعضا در حرکت انقباضی و
اجتماعی شده منضم میشود مثل بغل و جانب انسی مرفق دست و ایضا آنچه از بدن زیر لباس مستور میماند زیاده میشود و گاهی
بر روی و بالای سر هم یافته میشود السبب سبب آن زیادتی حرارت فصل خصوصا هرگاه در هوا گرمی و تری باشد چنانکه در فصل
برشگال بود و هم از پوشیدن فلالین در فصل حار و ایضا از پوشیدن جامه که در آن عرق جلد متعفن شده باشد چنانکه
ناکسان و غیر صافی مزاجان میپوشند و هر روز پارچه صاف تبدیل نمیکنند و هم از اسباب محرقه مثل زیادتی مشقت بدنی
و از نوشیدن و خوردن اشیای حاره بالفعل و بالقوه مثل مطبوخ چای که بسیار گرم بود و هم از زیاده نوشیدن شراب
و هم از نوشیدن آب سرد وقتیکه بدن گرم بود و این مرض پیدا میشود و درین مرض خوفی نیست بلکه خود زائل میشود لیکن گاهی
اطفال را از آن چنان اذیت میشود که شب خواب نمی آید و از آن امراض پیدا میشوند و این مرض باقویا و اصحاب امتلا
این مرض باشند زیاده عارض میشود و کسانیکه ضعیف و مریض باشند که جلد آنها بخوبی کار خود نمیکند بیشتر باین مبتلا میشوند
و تشخیص آن بعد ظهور مولد مرض و شخوت نیست بخلاف حسبه که در تشخیص آن خوف هلاکت و حدوث امراض است قسم دوم
آن لایکن اگیری اس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح الف و سکون سین مهمله است و آن لائکن شدید و قوی میباشد زیرا که اگیری اس بمعنی حیوان جنگلی است و چنانکه
حیوان جنگلی بنسبت اهلی قوی و شدید میباشد همچنین چون این قسم آنهم بنسبت دیگر اقسام قوی و شدید بود لهذا باین
اسم نام کرده شد و درین قسم بثور ورم حار و سرخی در جلد میباشد و این قسم بر تمامی اعضای بدن یا در عضو خاص میشود و
از حکه و خارش آن خواهش خاریدن پیدا میشود پس مریض آنرا میخارد و از خاریدن در آن خراش پیدا شده نوکهای
بثور منفجر میشوند و از آنها سیال برآمده بجای خود منجمد میگردد و گرد آن خطی پیدا میشود که از آن خشکریشه بصورت سبوسه ممتاز شده
بر صورت سوراخ ارزه میگردد و فی الواقع آن سوراخ از ارزه نیست بلکه بثور اند که گرد آنها خط میباشد و اکثر همراه این
قسم حمی هم بود گاهی قلیل و گاهی زیاده و شدید و هم مریض با قلق میباشد و غثیان و درد سر و حالت مشابه به لرزه و
قشعریره هم در آن بارها یافته میشود و حکه و سوزش درین قسم بسیار شدید و قوی میباشد السبب اکثر در سن پیری و زنان
و صفراوی مزاج را که قوی الحس بود هم زیاده میشود و از استعداد وجع مفاصل و نقرس در بدن و از بد هضمی
معده و از زیادتی فکر و اندیشه هم پیدا میشود العلاج علاج عام اینست که در آب نیم گرم مریض را نشانند
تا جلد صاف شود و اذیت عصب کم گردد و از حرکت در آفتاب گرم احتراز کرده در سایه و مکان بارد نشانند و هرگاه
حرارت در مزاج زیاده باشد مسهل خفیف از قسم ادویه مسهله که نمکین بود مثل میگنشیا سلفاس یا سدلیز پوڈر نوشانند
و غذای که بایجاد حرارت در معده هضم میشود مثل لحوم خصوصا که با ابازیر حاره باشند یا لحم بقر نخورانند بلکه اغذیه بارده
مثل توری و کدوی دراز و برگ پالک و خرفه سبز و خیار سبز و دال مونگ و دوغ همراه نان گندم بخورانند و لحوم لطیفه

لاکن ایگری

از اقسام ہلکی که خفیف و بارد اند مفید اند و نوشانیدن اشیای حامضه مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ
یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده مشروب مفید است همچنین افشرده آلوی بخارا و تمرهندی ولیموی کاغذی نافع ست
چو از ان در خون سردی پیدا میشود و تشنگی کم گردد و آب کمتر نوشیده میشود و از کم نوشیدن آب توجه مواد بسوی
جلد کم میشود و از ادویه موضعیه لائکر پلمبائی ایسیٹیٹس جو تیزابیت که آن سا فوج هندی ست و ران ٹائیڈ رو سیانک ست
بالمناصفه گرفته باریک کرده ضماد او طلا او بر جلد نهند که از ان اذیت جلد کم میشود الیضاً گلیسرین یک اونس
رسکپور یعنی مرکیوری بائیڈراج ارگم پای کلورائیڈ سش گرین کلارفام اولست قطره تاسی قطره آب ساده هفت
اونس همه را باهم آمیخته بر جلد طلا سازند الیضاً مرهم پلمبای ایسیٹیٹس و مرهم اکسائیڈ آف زنک هر دو بالمناصفه
گرفته خوب باهم کرده وقت شب که بار بار طلا کردن دوا دران متعذر ست بر جلد مالیده خواب کنانند الیضاً لوشن
ہائیڈراج ارگم پای کلورائیڈ یک گرین ہائیڈرو سیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام شیره مغز بادام تلخ هشت اونس همه را خوب
باهم مخلوط کرده نگهدارند و شب و روز بار بار بر جلد طلا سازند خصوصاً در قسم هفتم این مرض این دوا بسیار مفید است
و درین قسم هفتم چونکه بسبب ورم جلد غلیظ میشود لهذا امرحق تاز مان در ان میماند و از استعمال مخصوص ادویه موضعیه زائل
نمیشود لهذا در ابتدای مرض درین قسم ضرورست که اول مسهل دهند و بعد آن چنان دوا دهند که مزاج جلد متبدل شده
بمزاج اصلی خود آید و برای این امر بهتر ازین دوای نیست صفته ہائیڈراج ارگم پای کلورائیڈ از شانزدهم حصه تا ہشتم
حصه گرین همراه یک دوا اونس ڈکاکشن بارک روزانه دو سه بار نوشانند و درین قسم از خورانیدن سم الفار و مرکبات آنهم
مثل لائکر آرسنک فائده میشود لیکن گاهی تنها از سم الفار فائده کامل حاصل نمیشود بلکه محتاج میشوند اول بسوی استعمال
ہائیڈراج ارگم پای کلورائیڈ مثلاً بسوی رسانیدن بخار کیلومل بجلد بدن تا فساد جلد کم شود بعد آن از استعمال
سم الفار و مرکبات آن فائده تام حاصل میشود و نوشانیدن و دو نوعن سلوشن درین قسم از ابتدای مرض تا آخر آن
جائز و نافع ست لیکن که در ان سیماب و سم الفار هر دو موجود اند لیکن کسانیکه ضعیف اند از نوشیدن این دوا گاهی متضرر میشوند
بسبب اینکه این دوا قدری بمعده ضرر میرساند لهذا باید که هرگاه از ادویه دیگر فائده حاصل نشود آنزمان بمجبوری این دوا را
نوشانند و در قسم ششم آن از مالیدن آرد نخود و هم از مالیدن دیگر مجففات مثل اکسائیڈ آف زنک یا ارا روٹ
فائده میشود و کند لک طین لشانی یا دیلیٹ پوڈر بآب حل کرده طلا او بر جلد نافع اند قسم دوم پرورایگو ست بضم بای موحده
فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو و آن ماخوذ
از لفظ لاطن پروریگو که معنی خارش ست و شاید که این مرض همان باشد که آنرا بعربی حکه نامند و درین مرض بثور خفیف در جلد
همرنگ جلد پیدا میشوند و دایم که خاریده نشوند ظاهر نگردند و دران حکه و سوزش و اذیت بسیار میباشد و گاهی مثل حرکت
و نیش مور گاهی کیفیت اذیت مثل اذیت گزیدن نمل در ان محسوس میشود و بسبب آن مریض مضطرب شده بزور و قوت میخارد که از ان خراش در

قسم دوم پرورایگو

حکه

جلد حاصل شده سرهای بثور رنگ [illegible] قابل [illegible] آمده بجای خود [illegible] از سوزش [illegible] مریض [illegible]
خواب نمیکند و زیاده [illegible] بالای هر دو سرین [illegible] بالای [illegible] گاه گاه
[illegible] شود و چون [illegible] شود [illegible] ایشان [illegible]
اندر [illegible] و بیان سرخی پیدا میشود [illegible]
پیدا میشوند السبب [illegible] شود [illegible] باشد اما اکثر از فساد
هضم معده یا کبد یا گرده میشود و هرگاه معده [illegible] غذا را هضم نکند [illegible] سازد یا گرده فضولها
[illegible] نکند چه از این اسباب [illegible] شدن [illegible] میشوند و چون در
عورات این قسم پیدا شود اکثر سبب آن فساد رحم مثل سرطان الرحم یا سیلان الرحم میباشد که از آن آب زهردار جاری
شده بر جلد رسیده اذیت پیدا میکند و چون در اطفال حادث شود اکثر سبب آن [illegible] معده که موسوم [illegible]
است [illegible] میباشد و هرگاه [illegible] سبب آن پیدا شدن [illegible] ایشان میباشد [illegible]
[illegible] مریض [illegible] ساقط [illegible]
[illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] سبب [illegible] آن [illegible] و در [illegible] غسل
کردن از آب گرم [illegible] بسیار مفید است [illegible] صورت است اول [illegible] ساز غسل
[illegible] کاربنات [illegible] پتاس [illegible] آب ساده [illegible] میباشد
حل کرده از آن غسل کنند [illegible] آب [illegible] گرم باشند [illegible] پتاس [illegible] از آن [illegible] آید اندو [illegible]
[illegible] آب گرم حل کرده از آن غسل سازند [illegible] است [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] باشد حل کرده از آن غسل
سازند [illegible] آب [illegible] الحرارت باشد حل کرده
از آن غسل سازند و اغتسال از آب گرم ساده هم [illegible] مفید است و هرگاه که این مرض همراه این قسم از امراض قلبیه یا
امراض [illegible] مفید [illegible] غسل کردن [illegible] از آب گرم مفید میباشد [illegible]
ادویه موضعیه [illegible] آب گرم [illegible] سازند [illegible] آب [illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] سازند [illegible]
[illegible] سازند [illegible] آب [illegible] سازند [illegible]
[illegible] خارش باشد لیکن این وقتی جائز است که [illegible] مثل فرج زنان یا [illegible] شود
اما هرگاه [illegible] بدن باشد در [illegible] وقت استعمال [illegible] مذکور [illegible] بلکه [illegible] میباشد

و در این وقت بهتر همین است که آنچه ادویه پیشتر نوشته شده اند آنها را بر تمام بدن با ستعمال آرند و بکار برند نوع دیگر هم
قطران هم افاده میکند و مفید است و همچنین پوشش با ئیدرارج الزهم یا ی کلورائد طلا کردن بر محل مرض مفید است و این
دو ادویه در پیران که بسبب پیدا شدن قمل میشود زیاده مفید می باشد و هرگاه در اطفال بر مقعد حادث شود در این وقت
حقنه از آب گرم و نمک دادن زیاده نافع میشود چه از ان دیدان خرد که در معای مستقیم اند میمیرند و سبب حدوث
مرض نیز زائل میشود و چون در زنان از سیلان الرحم یا سیلان الرحم پیدا شود آنچه ادویه در علاج این امراض برای
تسکین رطوبات نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و این مرض گاهی از یکماه تا یک سال یا زیاده از ان هم
می ماند و از کدام علاج زائل نمیشود و در این وقت اکثر سبب آن ضعف عصب می باشد پس اگر چنین دیده
شود پس هم اقسام از مرکبات آن آنچه طبیب مناسب داند باستعمال آرد آما برای حصول فائده تام آنچه شرط و تدبیر از
تدبیر هم استعمال ائیدرارج الزهم یا ی کلورائد اکالا یا رسانیدن بخار کیلومل بیدن در علاج لائی کن نوشته شده رعایت
آن اینجا هم ضرور است و در غذای این مرض آنچه در معده گرمی پیدا کند مثل لحوم و ابازیر حاره یا غذای حار بالفعل مثل
طعام حاره حیوای که حار بالفعل باشند ننمایند که از ان آنچه زیاده میشود [illegible] **فصل ششم** در اسکوی می
بکسر الف و سکون سین مهمله و کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و آن لفظ لاطینی بمعنی
قشر و فلس است و این مرض ورم غیر صلبی که از ان اصل جلد است که آن را ادر ما گویند و این ورم ورم سرد می باشد
و هرگاه طبقه خارجی جلد منشق میشود در وقتی بالای آن که بالای آن ارتفاع است در غدد و بنهای آن ورم و زیاده مقدار یافته میشود
و بسبب این ورم طبقه بالای جلد که اصل جلد است از هیئت اصلی خود متغیر شده فلهذا خشک گشته بر صورت فلس شده
هرگاه از جلد مرتفع شود ساقط گردد و از زیر آن جلد نازک سرخ رنگ ظاهر شود و چون این هم خشک و فلس شده بر صورت
فلس آمده ساقط گردد لیکن گاهی فلس بزودی ساقط میشود و گاهی بعد مدت دراز ساقط گردد و چون این فلس را بالقوت و
زور جدا سازند از زیر آن قدری خون هم از جلد نازک برمی آید لیکن گاهی ریم برمی آید زیرا که اینجا زخم نمی باشد
و چون این فلس ساقط شود بخوبی حال این ورم مشاهده گردد که در اصل جلد است و بسبب آن مقدار فزونی بسیار دیده میشود
و ازان جمله نیست که اقسام آن سه هستند اول شوراسی از یونانی بضم سین مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و
کسر یای مثناة تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی که بمعنی قند و حکه است و تسمیه مرض باین اسم بنابر نسبت
که در ان جلد از هیئت اصلی خود متغیر شده کان [illegible] چرک آلوده دیده میشود و صورت خاص این قسم آنست که جابجا به جلد آثار
سفید رنگ یافته میشود چنانکه معلوم میشود که گویا آب سفید بر جلد جابجا پاشیده است و گاهی بر تمام عضو واحد
مثل دست یا پا این سفیدی برابر دیده میشود و چنان محسوس شود که گویا برابر آن عضو آب طلا کرده اند السبب سبب
آن بخوبی واضح نشده لیکن اکثر از تعبنات ازین خاص پیدا میشود و بعضی اسباب دیگر بر حدوث آن معین نشوند مثل بدهضمی

معده یا احتباس طمث و قلت آن یا ریختن چربی کل در کدام عضو یا وجع مفاصل یا نقرس وغیره اسباب که از ان در بدن ضعف پیدا میشود و قسمی از ان از مرض آتشک پیدا میشود لیکن درین قسم فلسه مثل نقره یا آهک سفید نمیباشد بلکه برنگ مسی بود العلامات درین مرض حمی و از دیاد حرارت بدن کمتر دیده میشود لیکن اول سرخی جابجا بالای جلد ظاهر میشود بعد آن سفیدی و خشکی در انجا آمده فلسه بر آن متولد میگردد و همراه آن قدری سوزش و خارش پیدا میشود که بسبب آن بعضی بار آنرا میخارد و میخراشد و لیکن هرگاه زیاده کرا نیک و خفیف الاعراض بود از ینست سوزش و خارش کم میباشد و این مرض گاهی بر مفاصل مرفق و رکبه یافته میشود و گاهی بر جانب وحشی ساعد و بازو و فخذین و گاهی بر سینه و بالای وجه و گاهی بر سر و گاهی بر کف دست و پشت دست و گاهی بر ناخن بود که از ان ناخن سفید و ناهموار و قشر دیده میشود پس هرگاه فلسه بر کف دست و بالای ناخن باشد و بر مواضع دیگر بدن نبود یقینا باید دانست که از ماده آتشک است و گاهی این سفیدی در آن در موضع صغیر از جلد میباشد و گاهی موضع کبیر از ان سفید دیده میشود و گاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست یا یک پا سفیدی ظاهر بود و باین اعتبارات نام آن بلغت انگریزی متعدد اند مثلا هرگاه سفیدی بر جاهای متفرق صغیر المقدار مثل قطرات پاشیده بر جلد دیده شود آنرا گتاتا یعنی آب پاشیده شده بر بدن نامند و چون در موضعی کبیر المقدار این سیاهی یافته شود آنرا ڈفیوزا یعنی وسیع و پهن نامند و هرگاه با سوزش و خارش زاید و با ورم کثیر بود و فلسه آن جلد جلد ساقط شود باهم آنرا اران دی ئرا نا گویند و آن بمعنی قوی و سخت است و درین قسم شدید آن خطوط و درز هم در میان سفیدی پیدا میشود بسبب شق شدن جلد و از بین درز آب جاری میشود زیرا که باصل جلد درین قسم زخم میرسد و درین وقت خشکی شدید در ان پیدا گردد چنانکه در رپیا پیدا میشود و سبب آن زیاده خاریدن جلد از شدت حکه و سوزش میباشد و ایضا بدانکه قسمی از امراض جلدیه بلغت انگریزی موسوم به لیپرا بکسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و بای موحده فارسی و فتح رای مهمله و سکون الف است که آنهم بر صورت و شکل سوراییس ارگتاتا میباشد و فرق بینهما آنست که در سورای از فلسه تمام و کمال بر یک حال میباشد و در مرض لیپرا در وسط فلسه مدور صغیر جلد بر هیئت و صورت اصلی خود میباشد و گرداگردش سفیدی و سختی و غلظ در جلد بر صورت فلسه میباشد العلاج بدانکه سه دوا در علاجش زیاده مفید اند سم الفار و روغن جگر ماهی و مرهم قطران پس این ادویه را در علاجش برابر در استعمال آرند مثلا لائکر آرسنک اول مقدار قلیل مثل دو قطره آن با یک اونس آب ساده حل کرده بعد خوردن غذا فورا بنوشانند من بعد بتدریج مقدار آن تا پنج قطره زیاده سازند و بران مداومت نمایند و این ترتیب بنابر آن گفته شده که گاهی معده کسی از لائکر آرسنک زیاده متاذی میگردد و لهذا از تدریج اعتیاد پیدا شده از مضرت آن امن حاصل میشود و کذلک روغن جگر ماهی اول نیم دراهم بعد گذشتن دو ساعت بر خوردن غذا نوشانیده من بعد بتدریج تا یک دو اونس مقدارش رسانیده بران مداومت نمایند و روزانه دو سه بار مرهم قطران بر محل مرض بمالند و بعضی از مجربین استعمال کبریت را هم درین مرض نافع میدانند و بنابران سلفائیڈ یا ئیم را خورانیدن

مفید خواهد بود و هرگاه بسبب وجع مفاصل یا نقرس یا از ترشی معده بود بعلاج خاص آن کوشیده این امراض را دفع کنند و
هرگاه بسبب آتشک باشد درین وقت سم الفار اول مفید نمیشود بلکه ضرورست که پیش از استعمال آن سرکیور صاف با آب
عشبه نوشانیده یا بخار کیلومل به بدن رسانیده بعده از مرکبات سم الفار مثل لائکر آرسنک مثل هدایت اول خورانند
و اگر دونون سلوشن دهند بهترست و محتاج تقدیم استعمال ادویه مدر اسم بای کاربونات مرکیوری نیست زیرا که او
خود جامع سرکیور و آرسنک هست و هم درین قسم هرگاه مرض بزیاده گرانی و ثقل الاعراض باشد مرهم ایودائید سلفر
نهادن مفیدست قسم دوم آن پتزای از نکسر بای موحده فارسی و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای مهمله و سکون الف
و کسر یای تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی ست و آن لفظ کریک ماخوذ از پتزان ست که بمعنی سبوسه
بود و آنرا بعربی نخالة گویند و آنهم قسمی از مرض قوبا یعنی اصل ها ست که بسبب آن در طبقه بالای جلد انحراف از
حال صحت و فساد در تولد آن پیدا میشود و آن این که سیل یا لس بجای سیل رطب دران پیدا میشود و از آن حکه و خارش
دران زیاده شده سبوسه پیدا گردد و ساقط شود و بعد ساقط شدن سبوسه از زیر آن جا بجا سرخی جرم دیده میشود التهاب
گاهی کدام سبب ظاهر نبود و گمان کرده میشود که از قسم نیوروز یعنی مرض عصبی و از اثر خاندان ست و کسانیکه استعداد
این مرض بسبب خاندان میدارند در ایشان آنچه بر جلد اذیت پیدا کند سبب معین حدوث آن واقع میشود مثل
زیاده استعمال صابون بر جلد و پیاده یا سوار گشتن در هوای حار یابس و هم از زیاده پیدا شدن ترشی در معده و از نوشیدن
شراب و از پیدا شدن استعداد وجع مفاصل و نقرس از پیدا شدن ترشی در خون و گاهی از خراش جلد مثل اینکه کسی از روی
عادت جلدیدن را بخارد خصوصا در فصل سرما که درین وقت هم از اذیت خارش بزودی سبوسه پیدا میشود العلامات
این مرض اکثر بر جلد راس حادث میشود و گاهی در اعضای دیگر هم مثل وجه و ساق یافته میشود بالجمله آن بر سه قسم ست قسمی از آن که
بر سر بود آنرا پتزای از کپتس بفتح کاف و کسر بای موحده فارسی و کسر تای مثناة فوقانی و سکون سین مهمله نامند یعنی پتزای ازز
که بر سر میشود زیرا که کپتس بمعنی راس ست و دران سرخی و سوزش کم و حکه و خارش زیاده بود و وقت خاریدن از آن سبوسه
زیاده پیدا میشود و ساقط میگردد و این قسم هم گاهی بر وجه و گاهی بر جلد اعضای دیگر هم حادث میشود و درین وقت رنگ
جلد از رنگ اصلی آن متغیر شده مائل بصفرت قلیله میگردد اما اگر در ابدان سیاه رنگ پیدا گردد سیاهی جلد این موضع شدید
میشود و از خاریدن سبوسه پیدا گردد و قسم دوم آن پتزای از روبرا بضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله
و سکون الف که بمعنی سرخ ست میباشد یعنی پتزای از سرخ رنگ و این آنست که جلد درو ملتهب افتد و دران گرمی و سوزش زیاده میباشد
زیرا که درینجا ورم حار بود و بسبب آن در طبقه بالای جلد سیل یا لس پیدا میشود و بسبب آن خارش زیاده بود و آن در ابتدا بشکل
داغ در صغیر المقدار ظاهر میشود و بعده منبسط و وسیع میگردد و وقت در دو روز از جلد اذیت سوزش و حرقت و خارش آن
زیاده میشود و قسم ثالث از آن پتزای ازز ورسکلر بفتح واو و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون کاف و فتح لام

و سکون رای مهمله یعنی مبدل لون نامند و آنرا بعربی بهق و بهندی پهپهوتی گویند لیکن چونکه از تحقیق جدید ثابت شده که سبب این
قسم بودن زهر نباتی در جلد است لهذا اولی آنست که آنرا در بیان پاراسیتی امراض که مثل گر امراضی است که از زهر نباتی پیدا
میشوند نوشته شود ان شاء الله العلاج در قسم اول آن که سهل العلاج ست قبل از تدابیر دیگر باید السبب که شده من بعد
سر یا جلد بدن را از آب گرم میشویند و کدام روغن شیرین بر جلد طلا سازند و در قسم ثانی آن که صعب العلاج ست هم اولا
سبب انفصال از آب گرم مفید ست من بعد مرهم سیماب که در رنگت کمی زرد آنکوئنتم هائیڈرارج اکسائیڈ گویند بر آن
طلا سازند ایضا انگوئنتم هائیڈرارج از مرهم امونیا کلورائیڈ و ان مرهم که از نمک بعلاقات امونیا پیدا
شود ساخته میشود مفید است ایضا گلیسرین چهار حصه و کاربالک ایسڈ یک حصه باهم آمیخته که هشت حصه
باشد طلا کرده طلا سازند و هرگاه از کدام تدبیر و علاج دفع نشود آرسنک و مرکبات آن نوشانند و چونکه در علاج
این قسم اهتمام زیاده شده لهذا اسم چند دوا بعض ڈاکٹران کاملین ثابت شده تدبیری نافع نوشته میشود و
پارچه نازک صاف را بروغن تهرپن ترکرده بر عضو علیل نهاده بربندند و همیشه تبدیل نمایند لیکن کدام وقت
از نهادن روغن عضو را خالی ندارند فصل قسم سوم آن اکتهی اوزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و
کاف و کسر تای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی این لفظ انگریزی
ماخوذ است از اکتهس که بمعنی سمک است و مراد از آن اینجا است که جلد بدن انسان مثل جلد ماهی با فلسها میگردد
و این مرض طبقه بالای جلد است که آنرا اپی ڈرمس نامند و درین علت سیل طبقه جلد مذکور سخت و غلیظ و خشک و سیاه رنگ
یا خاکستری رنگ میگردد و بسبب آن طبقه مذکوره جا بجا شق شده بصورت فلسهای ماهی میگردد و گاهی صغیر المقدار و گاهی
کبیر المقدار و درین مرض کدام خوف هلاکت یا درد یا تپ نبود و گاهی خارش و حرارت موضع جلد و سرخی هم پیدا باشد
و هرگاه بسبب یبوست و تمدد جلد مریض آنرا میخارد وقت خاریدن فلسهای مذکوره مثل سبوسه از جلد ساقط میشوند این
مرض بر وجه اکثر دیده میشود و بر ساعد و بازو و بر پشت و همچنین بر فخذین و ساقین و پاها زیاده پیدا شود و بر گردن هم گاهی میشود و
السبب این مرض از اثر خاندان میشود که بر طبقه اعلی جلد مستعد بنا این مرض هم کم پیدا میشود و هم غدد شحم بسبب
قلت تولد شحم کار خود بسیار کم میدهد و از آن جهت این طبقه خشک پیدا میشود و لینت از جلد فاقد گردد و هم آنچه جلد بدن را خشک
سازد مثل برودت شدید خارجی فصلی و هوایی یابس همین بر حدوث آن میشود العلاج هرگاه مرض بسبب اثر خاندان باشد
تدبیرش اینست که ترطیب جلد نمایند بانکه کدام روغن شیرین بر جلد مالند و اگر روغن پاهای چهارپایه صبح و شام مالند
زیاده نافع بود و هرگاه مرض خفیف بود یا زخم و انشقاق در جلد نباشد درین وقت روغن سرشف بالیهان زیاده نافع خواهد
شد آن بسبب حدت قدری خون را هم بسوی جلد جذب میکنند و اگر کدام چیز که بسبب حدت خود بر جلد قدری اذیت پیدا کند
مثل روغن حب السلاطین که تا هفت قطره آن مدهم آثار روغن شیرین حل کرده بر جلد مالش کنند النفع خواهد بود لیکن خیال و

احتیاط این امر ضرور است که صدمه آن بحدی نرسد که بر جلد بثور پیدا آید بلکه بمرتبه باشد که از ان قدری گرمی پیدا شود و قبل تدهین بدن از آب گرم و شیر بز یا شیر گاو که کمی بیشتر و نیم گرم کرده باشند شستن نموده بعده روغن بر جلد مالند و بعد تدهین لنگ کیسه دار که بر جلد مالش سازند و در غذای این مریض هر قدر که روغن و چربی باهضم شود بخورانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی همراه شیر بسیار مفید است زیرا که روغن و شحم را از جلد مجتمع میسازد

فصل هفتم در مرض چوبرکیولی بضم جیم فارسی وسکون واو و فتح بای موحده وسکون رای مهمله وکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانی لفظ لاطینی است بمعنی عقده خرد یعنی گرهی کوچک که مثل عقده خرد در اصل جلد واقع شود و آن بر دو قسم است لوپس و مولسکم لوپس بضم لام و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون سین مهمله بمعنی گرگ است و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که چنانکه گرگ آکل لحم است همچنین این مرض هم لحم عضو را میخورد و از ان آنکه در لحم جا بجا زخم پیدا میشود لهذا آنرا بنام حیوان خورنده لحم موسوم ساختند و درین مرض زخم بسبب غیر طبیعی مثل نابیرن ناقص میشود ازین در اصل جلد که ذرات است میریزد و از ان جلد مذکور غلیظ و درشت میگردد و در غلظ آن خشونت یعنی اختلاف در ارتفاع و انخفاض بصورت قوبا پیدا میگردد و این مرض اکثر بر چه دیده میشود و خصوصا بر چهره یعنی گاهی بر رخسار و گاهی بالای لب و گاهی بالای جفن هم میشود و آن بر سه قسم است در قسم اول آن سرخی مثل سرخی ابریشم میباشد لهذا آنرا لوپس اریتهماتوزم یعنی لوپس که مشابه باریتهما است مینامند و درین قسم بر کل لوزی بثره و عقده کثیر المقدار میباشد و قسم دوم آنرا لوپس نان اکسیڈنس بفتح نون وسکون الف و فتح و کسر الف وسکون یای مثناة تحتانی و کاف وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر دال هندی وسکون نون وسین مهمله نامند یعنی لوپس که دران زخم در گوشت نمیشود و درین هر دو قسم ردائت کم بود و قسم سوم آنرا لوپس اکسیڈنس نامند و درین قسم بثره بسیار سخت بود و آخر دران زخم میشود و آن زخم رفته رفته وسیع و غائر میگردد تا اینکه بحدی میرسد که مشابه میشود بزخم گزیده گرگ و همین مناسبت بلوپس نام کرده شده و درین قسم جراحت که پیدا میشود خورنده لحم بود که اکثر گوشت پره بینی را چنان میخورد که تا استخوان بینی میرسد و از ان استخوان بینی نمایان میشود و گاهی تا لحم شفه میخورد و تا لثه میرسد و بسبب آن بینی معدوم و ناقص میشود و از ان قبح منظر پیدا گردد و چنان معلوم میشود که گویا مریض مقطوع الانف است و گاهی گوشت رخساره را هم میخورد که از ان استخوان فک اعلی دیده میشود و چونکه درین قسم گوشت جلد فانی میشود لهذا گاهی آنرا سرطان جلد مینامند لیکن فی الواقع آن سرطان نیست زیرا که دران میل سرطان یافته نمیشود و در قسم اول و ثانی آن بعد صحت چنان اثر باقی میماند که گویا آنجا داغ نهاده باشند زیرا که از ریختن چیزی کل در موضع مرض از زخم آن چنان نقصان بجلد میرسد که قریب فانی شدن میرسد و رقیق و تنک میگردد چنانکه از داغ نهادن میشود و در قسم ثالث آن هرگاه مواد در عروق صغار جذب شده صحت حاصل شود داغ مذکور بنسبت قسمین اولین زیاده و شدید میباشد و چنان معلوم میشود که گویا از ینجا اصل جلد ضائع و فانی شده و بجای آن جلد جدید که بسیار رقیق و درخشنده بود روئیده است التنبیه سبب حقیقی آن تا حال ظاهر نشده لیکن تجربه

مرض چوبرکیولی

مرض لوپس

این قدر معلوم ست که در حالت بودن خنازیر و آتشک این مرض زیاده پیدا میشود و هم در عورات بنسبت رجال زیاده حادث
میشود و در سن جوانی از بست سال تا چهل سال عمر زیاده و در پیران کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آتشک ست
که در پردهٔ بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را میخورد و بسبب آن با این مرض متشابه میشود لیکن فرق بینهما آنست که درین مرض چوبر کل
یعنی دانه های خورد پیدا شده زخم حادث میشود و در زخم آتشک چوبر کل یعنی بثور خورده پیدا نمیشوند و فرق دیگر آنست که اگر لوپس حقیقی
بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آتشک موجود نمیباشد و اگر از مادهٔ آتشک این مرض و زخم در بینی پیدا شده باشد
علامات سفلس سکندری یا ترشری ضرور موجود خواهند بود العلاج اوّل علاج عام آن اینست که انچه ادویه که مقوی خون اند
مثل کنین و سم الفار و لائکر آرسنک و شنگرف اسٹیل و دیگر مرکبات آهن و پارسشن کی سیکل فوڈو هائی پو فاسفٹ اف لائم و سرپ فیری آیوڈائد
بنوشانند و هرگاه گمان بودن مادهٔ آتشک بود ڈونوون سلوشن یا پٹاس آیوڈائڈ همراه نقوع یا مطبوخ عشبه بنوشانند و
روغن جگر ماهی در جمله اقسام این مرض نافع ست و همچنین از تبدیل مسکن و بلد یا بجمله از تبدیل زیاده درین مرض فائده حاصل
میشود و مریض را اغذیه جیده مثل لحم جید در بست و چهار ساعت دو سه بار خورانند و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین
مرض ضرورست و در قسمین لوپس که در آنها زخم نمیباشد اوّل دوای خفیف مثل لائکر پلمبائی اسیٹیٹس بر محل سرخی جلد طلا سازند
و این هر دو قسم نافع ست یا ٹنکچر ایوڈین طلا سازند یا ده گرین اصل ایوڈین در یک اونس گلیسرین حل کرده بر محل مرض
طلا سازند یا فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنکالیس از قلم موئین بر بثور و سرخی جلد طلا سازند و بر دوران جا مقدار زیاده طلا سازند تا محل
زیاده وسیع نگردد پس اگر از استعمال این ادویه مرض زائل نشود علاج هر دو قسمین اولین موافق علاج قسم ثالث نمایند و قانون
علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلابت در ان در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه مفسد لحم و
مولد جراحت جلد و لحم را امرده کرده زخم پیدا کنند تا آنچه مادهٔ مفسد در جلد ست خارج شود لیکن چندان زیاده ادویه
مذکوره را باستعمال نیارند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرور دوای کاوی
و ممیت لحم بران نهند و این ادویه مثل نائٹرک ایسڈ خالص ست که آنرا از قلم زجاجی گرد صلابت مذکوره طلا میکنند ایضاً
ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ارزم ست و آن سیماب محلول در نائٹرک ایسڈ ست و از انهم زخم پیدا میشود ایضاً کرومک ایسڈ سلوشن
است که در ان یک ڈرام کرومک ایسڈ را در چهار ڈرام آب ساده ممزوج کرده از قلم زجاجی یا از قلم موئین بر محل مقصود طلا
میکنند و ایضاً کلورائیڈ آف زنک و میدهٔ گندم هر دو را بالمناصفه گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلابت و بر دور آن
زیاده ضماد میسازند ایضاً اله زنک سٹراس یکحصه و مغز نان ڈبل دو یا سه حصه گرفته با آب ساده آمیخته بطور ضماد درست کرده بر
محل صلابت و بر دور آن ضماد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را بر مجموع بثور و دور آن
ضماد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کبیر المقدار بود اول درین وقت دوای ضماد متفرق جابجا بر دوال
ضماد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض از ازدیاد باز ماند بعد بر مجموع آن نهند تا زخم کبیر دفعةً حادث نشود و الا درد و

اذیت زیاده خواهد شد و بعد حادث شدن زخم و جدا کردن دوای ضماد و دیگر ادویه مولده جراحت از بالای جلد پارچه صاف از
آب گرم تر کرده یا ضماد از ادویه منضجه درست کرده بر زخم نهند تا بسبب آن مادهٔ مفسد از جای خود جاری شده خارج
گردد و بعد ده روز از پیدا شدن زخم ببینید که بعد خارج شدن لحم و جلد مرده و جاری و سائل شدن مادهٔ مفسد مرض و صلابت
آن باقی ست یا بر طرف شده اگر قدری صلابت باقی باشد که از آن باز عود و اشتداد مرض باشد باز دوای مقرح جلد بر آن نهند
تا مادهٔ مفسده بکلی مستاصل شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای اندمال زخم و پیدا کردن سیل در طبقهٔ بالای جلد جهت اندمال زنک
سلفاس دو گرین در ترکیب اونس آب حل کرده یا کاستک لقره از نیم گرین تا ده گرین در ترکیب اونس آب صاف حل کرده بران
طلا سازند یا دیالیه نالہ اوکسائید آف زنک ده درام کالامین که آن هم قسمی از زنک ست چهار درام گلیسرین دو اونس
همراه گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد خوب حل کرده پارچه بران تر کرده بر زخم گذارند قسم دوم آن مولسکم است بفتح
میم و سکون واو و فتح لام و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون میم از لاطینی معنی عقدهٔ لین ست که بر جلد جنینی پیدا میشود و چون این قسم
مرض هم مشتمل بر دو قسم است لهذا باید دانست که آن هم بر دو قسم است یکی از آن بر جلد مثل شراجیر طولانی که اصل آن باریک
و سر آن مدور بود مثل ثالیل یا بر مجی آید و در آن عقدهٔ غشای خانه دار پیدا شود و این قسم مرض خفیف ست و دوم از آن بصورت
عنب پیدا شده و اندرون آن غدهٔ مولد شحم بود که آن بسبب پیدا و مجتمع شدن شحم زاید کبیر المقدار میشود و بر سر این قسم ثانی
مجری شحم دیده میشود و گاهی از آن رطوبت سفید مثل شیر یا مثل شیر رقیق یا بجمله متغیر از حال شحمیت خارج هم میشود السبب
سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما درست بپیری این قسم پیدا میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر از امراض متعدیه دیده شده چه
اکثر بر رخسار اطفال شیرخوار پیدا میشود و معذا که بر پستان مرضع آنهم پیدا میگردد و از آن ظاهر میشود که این قسم هم از جمله
امراضی ست که از یکی بدیگری میرسد العلاج قسم اول آنرا در لغت انگریزی مولسکم سمپلاکس یعنی مولسکم خالص نامند و قسم
ثانی آنرا مولسکم کانتجیوزم میگویند و این قسم مرض کم دیده میشود العلاج در قسم سمپلاکس آن اگر بیخ عقده تنگ بود
اول اصل آنرا از ابریشم چند روز محکم ببندند از مقراض ببرند و اگر اصل باریک بود بدون بستن بیخ غده مذکور را از مقراض
یا کارد ببرند و بعد آن اصل کاستک لقره یکبار بسبکی و چالاکی بران نهند تا بسوزد و باز عود نکند و در قسم ثانی آن بر جا
در دهن آن انداخته شحم را از آن بفشرا تا ل بیرون آرند و اگر بسبب غلظ غده شحم از اثر فشر بر نیاید از نشتر باریک قدری
دهان آنرا وسیع کرده شحم مجتمع را از آن برآرند و بعد اخراج شحم اصل قلم کاستک لقره را سر باریک کرده در غدهٔ مذکور اندر اندازند
تا از حدت آن در غدهٔ مذکوره قدری ورم پیدا شده غده مذکور مسدود شود و باز مرض عود نکند فقط فصل
هشتم در ماکیولی بفتح میم و سکون الف و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة
تحتانی یعنی متبدل شدن لون جلد ست در جای خاص که آنرا داغ گویند و آنهم بر شش قسم ست اول افیلیس
بکسر الف و سکون فا و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و سکون سین مهمله یعنی واتی و اثری ست که از حدت

آفتاب بر جلد پیدا میشود و گاهی این را ایفیوز اسپاٹ یعنی قطعهٔ کبدیه نامند در آنکه رنگ آن با رنگ کبد مشابه بود و درین مرض فقط رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود باقی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این انتقال از حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بر لون صندلی و گاهی قریب برنگ مسی میباشد و آنهم باعتبار سبب خود دو قسم ست یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس وراه رفتن در آفتاب گرم بر جلد جائیکه آن از لباس مکشوف میماند مثل چهره و گردن و دستها پیدا میشود و آن اول بطور داغهای کوچک حادث میشود من بعد داغهای خورد یکجا شده داغ کبیر میگردد و این درکسانیکه سفید پوست اند اکثر میشود و قسم ثانی آن اینست که بر جلد در غیر مواضع مذکوره مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین میشود و این قسم اکثر عورات را بسبب اذیت رحم خواه وقت حمل یا وقت قرب در حیض یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد العلاج هر چند آنچه از اذیت حدت آفتاب میشود در فصل سرما زائل گردد و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن برطرف میگردد لیکن اگر مریض اصرار کند پس آنچه از اذیت حدت آفتاب افتد بر آن سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن کنجد بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند نوع دیگر آنکه یک اونس از دوای سابق گرفته لائکر پلمبائی اسٹیس بست قطره در آن حلکرده بر داغ مذکور طلا سازند ایضاً شیرهٔ مغز بادام تلخ مقشر یک اونس گرفته در آن هائیڈراج ازم بای کلورائیڈ دو گرین حلکرده پارچه بآن ترکرده بر داغ مذکور مالند یا بذریعهٔ قلم مویین بران طلا سازند ایضاً نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ دو ڈرام آب ساده هشت اونس باهم آمیخته پارچه بآن ترکرده بر آثار مذکوره از آن چنان مالند که بجهد غسل برسد و بشویند ایضاً محیض (؟) بقدریکه ترش باشد بر داغ مذکور نهند و از آن بشویند و آنچه عورات را از اذیت رحم میشود در آن اول مسهل خفیف دهند بعد آن نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده یا بست قطره همراه نقوع جنتیین نوشانیدن مفید است همچنین دوائیکه در آن هائیڈراج شریک ست و در قسم اول نوشته شده بر داغها طلا سازند و ایضاً لوشن نائٹر میوریاٹک ایسڈ طلا سازند لیکن مادامیکه اصل سبب آن که اذیت رحم ست رفع نمیشود مرض دفع نمیگردد قسم دوم آن که لینٹائی گو است بفتح لام و سکون یای مثناة تحتانی و نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو لفظ لاطینی ست معنی آن داغی ست که بصورت نصف دانه کرسنه باشد و این قسم اکثر کسانی را که سفید جلد و سرخ مو باریک یا رنگ موی شان شقرت دیره بود و دستها شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی با قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این داغها خلقی بوند و تا مدت العمر میمانند و گاهی بعد رسیدن بسن بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب حدت آفتاب پیدا میشود از آمدن فصل سرما خود رفع میگردد بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه رفتن در تابش آفتاب زیاده میشود العلاج درین قسم از علاج کمتر فائده میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاده شده باشد در آن علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نمایند و بعضی مجربین در علاجش فرموده اند که آب آهک و روغن کنجد بالمناصفه گرفته فی یک اونس ازین دوا دو سه قطره لائکر امونیای قوی حلکرده بر جلد طلا سازند تا وقتیکه اذیت بر جلد پیدا شود ایضاً

بوریکس یعنی سهاگه صاف یکدرام و آنرا در هشت اونس گلاب حل کرده طلا کردن مفید است قسم سوم آن لوکوڈرما بضم لام و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و فتح دال هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف است
بمعنی سفید شدن جلد بدن بسبب زائل شدن رنگ اصلی آنست و درین مرض سوای تغیر لون دیگر کدام شکایت و انحراف
از صحت در جلد نمیباشد و بزبان عربی آنرا برص میگویند و این مرض اکثر سکنهٔ بلاد حاره را مثل اهل هند و اهل افریقه
عارض میشود و اگرچه عروض آن بر تمام جلد بدن جائز است اما خاصة بر جلد روی و لب و بالای دستها و پاها و بر
اعضای تناسل ذکران و نسوان ظاهر میشود و گاهی سفیدی بمقدار صغیر بد و ر الشکل یافته میشود و گاهی این بر جلد اعضا
تا مقدار کثیر از جلد میباشد و جای که لوکوڈرما یعنی سفیدی برص بر جلد بود آنجا موها کم می رویند و آنچه رویند سفید رنگ
برمی آیند السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدای عمر و گاهی ابتدا سن جوانی شروع میشود این قدر
ضرور است که از ضعف ریشه های سمپیتهیٹک که در جلد اند عموماً حدوث این مرض میشود زیرا که ریشه عصب مذکور از
ضعیف شدن خود افادهٔ قوت در جلد که بسبب آن جلد رنگ اصلی پیدا کند نمیکند و بسبب آن جلد از پیدا کردن
رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفید است دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای بعضی خاص که در اصل
جلد است و کار خاص آن تولید لون جلد است و این غشا را بزبان انگریزی ریٹی میوکوزم گویند این مرض پیدا میشود
العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علاج انتفاع ظاهر میشود و چون مزمن گردد عسر العلاج است پس باید که
درین مرض تقویت قوت نمایند بنوشانیدن ادویهٔ مقویه مثل ٹنکچر استیل و کونین سلفاس و روغن جگر ماهی و
بهترین ادویه درین مرض سم الفار است و افضل طریق استعمالش آنست که فولرس سلوشن یعنی لائکر آرسنکس را حسب مناسب
نوشانند و هم روغن برنج موگری تا دو قطره اکلا و طلاء در این مرض نافع است و همچنین اشیاء اذیت یا بر جلد پیدا میکنند
مثل خردل مسحوق با آب یا لائکر ایپی سٹک ریٹر بر جلد سفید طلا سازند و هم درین مرض بر محل سفید جلد صدمه و اذیت لطیف
زنجیر برقی رسانیدن مفید است که تقویت جلد مینماید و اگر برص صغیر المقدار بود لائکر آرسنکس بر آن طلا سازند و هرگاه
مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را زیر میزراب نشانیده آب سرد از میزراب بر بدنش رسانند و چون از علاج فائده
حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویهٔ ملونهٔ جلد مثل حنا و شیرهٔ ارج بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ دوا سفیدی
پنهان شود و اگر در زنان قوم هنود بجای باشد که موافق رسم ایشان تلوین جلد از نیل مذموم نباشد بعد غرز ابرهٔ نیل
مسحوق در ثقبه های ابره پر کنند تا از ان برای دوام رنگ پیدا شود قسم چهارم آن ملانوڈرما است بکسر میم و فتح
لام و سکون الف و ضم نون و سکون واو یعنی قوی و شدید شدن رنگ جلد که بسبب آن مائل بسیاهی گردد و
این ضد لوکوڈرما است و آنرا بعربی برص اسود نامند و درین مرض هم بجز از دیاد لون دیگر نقصان و تغیر در جلد از
حال صحت یافته نمیشود السبب سبب آن گاهی بسبب خصوصیت صنف خاص بود مثل قوم حبش و گاهی

قبیل امور طبیعی و فیزیالوجی بود چنانکه در حال حمل رنگ حلمه ثدی سیاه میگردد وگاهی بر رخسارهای حبالی داغ سیاه پیدا میشود وگاهی
قریب سن بلوغ بر اعضای تناسل فی الذکور والاناث سیاهی غالب میگردد وگاهی از اثر خاندان در لون جلد عموما یا پارچه های خاص
سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تمازت آفتاب گاهی بر جلد جاهائیکه از لباس مکشوف میمانند سیاهی پیدا میشود وگاهی
بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض گرده و امراض قلب وگاهی در سل هم و در انیمیا
گاهی رنگ جلد بدن بسیاهی مائل میشود و هم در مرض کلاه گرده یا در ضعف سولر پلکسس هم سیاهی بر رنگ جلد غالب
میشود و سولر یعنی آفتاب ست و پلکسس یعنی ریشه ها است که با هم پیچ در پیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چونکه این
عصبه ریشه های کثیره سمپتهیٹک برای اعانت هضم معده بر این هیئت یافته شده اند لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته اند
وچون در اینجا ضعف می آید و از آن هضم معدی ناقص میشود و بسبب آن در رنگ جلد سواد پیدا میشود وگاهی بسبب آتشک و
گاهی بسبب ورم جلد که از داغ نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بر آن پیدا میشود و هم بعد به شدن دمل سیاهی بر رنگ جلد
غالب میشود العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن مادام که سبب مولد مرض لائق دفع باشد آنرا دور سازند و برای
تبدیل لون جلد آنچه در علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنهارا باستعمال آرند و هرگاه بسبب ضعف سمپتهیٹک باشد
که در سولر پلکسس میباشد درین وقت بهتر از لائکر آرسنک دوای دیگر مقوی عصب و نافع باین مرض نیست فقط
قسم پنجم نیوس ست بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله و آن یعنی عیب جلد ست که بسبب رنگ باشد
و خلقی بود لهذا آنرا نیوس پگمنٹوسس نامند زیرا که پگمنٹ یعنی رنگ ست و آن آثار اند که وقت فطرت بر جلد بدن پیدا میشوند و اکثر سیاه بود و
گاهی قدری زردی هم در آن میباشد مثل لون قشری وگاهی کمد اللون وگاهی این آثار خرد بقدر نقطه وگاهی کبیر المقدار هم
باشند تا آنکه تا نصف چهره یا نصف دست را احاطه میکنند لیکن احاطه آن بر این نمط بود که نقطه های کثیره آن بر عضوی قریب
قریب چنان بکثرت یافته میشوند که گویا خال واحد وسیع ست وگاهی برابر جلد میباشند وگاهی قدری از جلد بدن مرتفع بوند
و این ارتفاع گاهی بحدی میرسد که مثل باسور یعنی مسه میشود و درین وقت موها هم اندرون آن می رویند زیرا که ارتفاع
آن نباشد مگر بسبب زیاده شدن مقدار غدد شعر و آنرا بلغت عرب خیلان نامند و اگرچه حدوث آن بر تمام جلد بدن ممکن ست
لیکن اکثر بر رخساره ها یا بر سینه یا بر شانه ها و بر پشت یافته میشود والسبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده این قدر البته معلوم ست
که خلقی میباشد العلاج اگر موجب قبح منظر بود و صغیر المقدار باشد از مقراض آنرا ببرند یا سر باریک پتاس فیوزا که دوای
حاد و آکل لحم و مولد جراحت ست بر باسور مذکور مکرر بنهند تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دوای مذکور بر جسم باید که گرد
آن زیت یا کدام روغن شیرین طلا سازند تا آنچه رطوبات از محل باسور جاری و سائل شوند بر جلد مرور نکنند والا بسبب کیفیت
بودن آنها از اثر دوای مذکور زخم دیگر در جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه پتاس فیوزا این ست که چون با هیئت ملاقی
میشود صابون میگردد و بعد آن از آن زخم پیدا میشود فقط قسم ششم آن پرپورا ست بفتح بای فارسی و سکون رای مهمله

قسم پنجم

قسم ششم

وکسر بای موحده فارسی وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون الف وآن ماخوذ است از لفظ گریک که پرپرا است
بمعنی ارغوانی وتسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که درین مرض هم آثار برنگ ارغوانی و سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند
واین را بلغت عرب نمش گویند وحقیقت این مرض ظهور داغهای سرخ است بر جلد بسبب ریختن خون از عروق شعریه تحت جلد و
داغهای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غرز سر سوزن یا بقدر نشان گزیدن کیک بوند وگاهی کبیر المقدار بقدر چهار آنه
یا هشت آنه یا روپیه میباشند ودرین مرض همراه این آثار تپ وحرارت نمیباشد وهمین علامت این مرض را از داغها وآثار
سرخ که در تپهای فیوره بر جلد پیدا میشوند جدا میسازد. اسباب اصل سبب آن کمزوری خون وسبب قریب ضعف جرم عروق شعریه میباشد
که از آن خون رقیق از عروق شعریه که در اصل جلد اند ریخته زیر طبقه بالای جلد جمع میگردد ورنگ آن بطور داغ دیده میشود واز اسباب
بعیده آن نه خوردن اغذیه جیده مقویه ودم وخوردن اغذیه ناقصه یا ضعف هضم ست که از آن اغذیه جیده هم بخوبی هضم نمیشوند
واز آن غذای جید باعضا نمیرسد وزیاده سردی وتری هم سبب آن میشود زیرا که از آنهم ضعف جلد پیدا میشود وایضا
زیاده مشقت بدنی ماندگی آوردن ودر مکانیکه هوائش متعفن بوده نشستن در هوای صاف وترک ریاضت واختیار سکون ودوست
واز کم غسل کردن که بسبب آن در جلد کثافت واتساخ میرسد هم این مرض پیدا میشود وگاهی بسبب امراض اعضای
باطنه مثل ورم طحال یا آمدن سفیده بیضه در بول یا مرض جگر وگاهی در نزف الدم بواسیری وگاهی در حالت نقرس و دق و ورم
وگاهی از خورانیدن بعضی ادویه مثل اینٹرایج ارغم کلورائیڈ یا پتاش ایوڈائیڈ هم وگاهی بسبب سن شیخوخت هرگاه از آن
جلد رقیق شود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاده این مرض دیده میشود العلامات علامات آن ظهور فتور
ونقصان افعال طبیعیه که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموماً وماندگی وگاهی دوران سر وگاهی خفقان واکثر درد
مفاصل وعضلات بدن مثل رماتیزم هم میشود وگاهی قبض شکم وگاهی اسهال میآید وگاهی از بینی خون جاری میگردد
وگاهی بول الدم پیدا میشود واکثر درین مرض بول کم می آید وچون این علامات یافته شوند داغها بر جلد پیدا میشوند
ودر اول ظهور خود سرخ میباشند بعد آن سیاه من بعد در آن سبزی پیدا میشود وبعده مائل بزردی گشته زائل میشوند
چنانکه نشان آثار ضربه وسقطه است وبعد زوال داغهای اول باز داغهای دیگر پیدا میشوند وگاهی قبل زوال داغهای
اول دیگر داغها بر جلد بدن تازه پیدا میشوند ودرین وقت داغهای مختلف الالوان یعنی سرخ وسیاه وسبز وزرد موجود
میباشند زیرا که حدیث الظهور سرخ میباشند وآنچه بعید العهد از آن باشند سیاه بوند وآنچه از آن هم بعید العهد بوند سبز
باشند وآنچه از آنهم بعید العهد باشند زرد بوند وچون درین مرض داغها برطرف وزائل میشوند پوسته از جلد ساقط نمیشود زیرا که
سبب آن زیر جلد بود بالای جلد نمیباشد که بطور پوسته از جلد ساقط گردد العلاج اول تا دام که سبب معین ومحدث مرض
یافته شود آنرا دور سازند ودر ابتدای مرض مسهل خفیف بنوشانند وبهترین مسهلات درین وقت سلفت آف سوڈا همراه
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند یا سلفت آف میگنیشیا دو سه ڈرام همراه ٹنکچر اسٹیل ده یا پانزده قطره همراه آب

دارچینی کہ چہار پنج اونس باشد بنوشانند من بعد تنکچر اسٹیل ده قطره کنین سلفاس یک دو گرین همراه آب ساده یا آب
پودینه سبز حل کرده همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و درین مرض منرال ایسڈ نوشانیدن مفید ست و همچنین ادویه
تلخ مثل کواشیا و جنشین و بارک و کالمبا سفوفاً و نقوعاً و مطبوخاً نوشانیدن نافع بود و اگر از زیاده مشقت بدنی ضعف پیدا شده باشد
درین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفورس ساخته باشند مثل سیرپ فیری فاسفس همراه فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ با آب
نقوع کواشیا یا کلمبا نوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لائکر آرسنک سه چهار
قطره و تنکچر اسٹیل تا ده قطره هر دو را همراه نقوع کواشیا نوشانند و هرگاه مرض از فساد جگر پیدا شده باشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ
تا بست قطره همراه آب ساده دو سه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد گرده باشد درین وقت همراه ادویه مدره مثل
بای ٹارٹراس پٹاس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نٹراس فیری ٹارٹراس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این مرض
نزف الدم هم باشد خواه از امعا یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپرٹ نائٹرک ایسر مقدار قلیل از روغن تارپین شیلا
از پنج قطره تا ده قطره آمیخته بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر ازین بند نشود این دوا بنوشانند صفه گالک ایسڈ ده گرین
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده قطره همراه آب دارچینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آمیخته بعد چهار چهار ساعت موافق
این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر نوشانند و تره های تازه موافق فصل و همچنین میوه ها
فصلی خورانند و آب لیموی کاغذی و نقوع تمر هندی نوشانند تا تقویت دم کنند و در هوای صاف زیاده گردانند که آن گاه
علاج تقویت و تصفیه خون است فقط

فصل نهم در پاراسیٹی سس

بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و تای فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح سین مهمله و سکون الف
و کسر یای مثناة تحتانی و این لفظ جمع ست که واحدان پاراسیٹ کس ست و معنی آن مفت خور ست مثل ندما و مصاحبین
و خوش آمدیان امرا که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را میخورند و مراد ازان درینجا اقسام امراض اند که بسبب داخل
شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول آنها
آنها در بدن پیدا میشود حادث شوند و تسمیه جنس این امراض باین اسم تسمیه المسبب باسم السبب ست زیرا که سبب فی الواقع
پاراسیٹ سائی حیوان ست یا تخم نبات که در بدن انسان داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم میماند
و آن سبب مرض ست نه مرض چه امراض ازان پیدا میشوند و مسبب اند و باید دانست که آنچه امراض باین اسباب
پیدا میشوند همه از جنس امراض متعدیه میباشند که از یکی به دیگری موثر میشوند و آن بر پنج قسم ست اول اکریس بدالف و
سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله ان بمعنی حیوان خرد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و پنیر و غیره
یافته میشوند و این اسم جنس ست و اقسام آن بسیار اند لیکن در بدن انسان چهار قسم ازان یافته میشوند دو قسم ازان شاذ و
مختص بمقام و بلاد اند و دو قسم ازان اکثر در انسان عموماً دیده میشوند و ازین دو قسم یکی اکریس اسکیبائی ست و بیان آن در جرب

کرده شده و قسم دوم آنرا اگریس فالیات پولوئیم یعنی حیوانی که در غده شحمی جلد انسان میماند و گاهی این را بلغت انگریزی
اِسْتی آکوزون هم میگویند یعنی حیوانی که در شحم مانده و فی الواقع این حیوان غدد در ذات و جرم غده مولد شحم نمی ماند بلکه آنچه
شحم از جرم غده خارج شده در مجری و جوف غده مذکور تجمع میماند دران قیام می پذیرد و تجسس بین انگلستان میگویند
که در هر انسان هر وقت و در هر زمان این حیوان در جلد پره بینی میماند لیکن ازان اذیت نمیشود اما هرگاه کسی روی
خود را بخوبی نشوید از ان چرک بر جلد بینی و چهره پیدا میشود از زیان این حیوان از چرک آلوده بودن جلد قوی میشود و
اذیت میرساند پس از اذیت آن قدری سرخی و بثور حمر بر بره بینی ظاهر میشوند و درین موضع خارش پیدا گردد
و بر سر بثور مذکوره ریم پیدا میشود و هرگاه خود منفجر شود یا آنرا از انگشت عصر کنند رطوبت سفید رنگ که شحم است ازانها خارج
میشود و چون این رطوبت را از خورده بین بینند دران حیوان مذکور دیده میشود و از فی الساعت معلوم میشود که این حیوان نسبت حیوانی که
در جرب پیدا میشود قدری طویل بود و در باب آنچه عدد عدد آن در می آید السبب سبب آن کثیر و عظیم و قوی شدن
حیوان مذکور بود العلاج علاجش آنست که سفوف کیلومل را بر جلد بینی بالند یا لوشن یا ستریا ج از مرهم کلورائید
بر آن طلا سازند قسم دوم پی ذک یولس ست بکسر یای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال مهمله بعده
و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون سین مهمله و آن لغت لاتن ست یعنی حیوانی خورد
که از پای خود راه رود و از رفتار آن اذیت در جلد پیدا میشود مثل رفتار قمل و آنچه ازین اذیت مرض پیدا میشود
آنرا باین اسم بنا بر آن موسوم ساختند که معتقد اطبای لاتن نیست که اگرچه این حیوان ممکن باشد از گزیدن خود هم اذیت
رساند لیکن آنچه اذیت اینجا نوشته میشود از رفتار آن بر جلد پیدا میگردد و در لغت گریک آنچه اذیت از مرض که در جلد از اذیت حیوان
پیدا میشود آنرا تهرایی ازس بکسر تای مثناة فوقانی و سکون ها و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح
الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی نامند زیرا که لفظ مذکور از تاثر که در لغت شان بمعنی قمل ست ماخوذ بود و اگرچه
هر دو اسم نام اذیت خاص اند که از حرکت رفتار حیوان پیدا میشود لیکن اسم ثانی بهتر ست زیرا که اذیت مذکور خاصة از
رفتار قمل حادث میشود و تسمیه مسبب باسم سبب خاص افضل ست بالجمله تهرایی ازس یعنی اذیت خاص که از رفتار قمل پیدا میشود از سه قسم قمل پیدا میشود که در
قمل الاحقبان تفصیل آن مذکور شده لیکن آنچه اذیت از پیشش جلد بدن که در لباس انسان میماند و از جلد بدن
غذای خود میگیرد آنرا پی ذکیلولس کارپرس نامند یعنی قمل بدنی و هم گاهی این را پی ذکیولس ویستیمنتی نامند یعنی قمل جامه
و آنچه قمل از موی سر پیدا میشود آنرا پی ذکیولس کاپی تس یعنی اذیت قمل سر نامند و آنچه از اذیت قمل موی شعار پیدا گردد
آنرا پی ذکیولس پیوبس یعنی اذیت قمل موی شعار نامند زیرا که پیوبس بمعنی عانه است و این قسم قمل که در موی شعار پیدا میشود
در موی ابط و موی شارب و موی اجفان و ابرو هم پیدا میشود و این هر سه اقسام قمل بیضه میدهند و بعد تولد بیضه
شان چون پنج شش روز منقضی شوند بچه ازان بر می آید و بچه آن در هیجده روز کامل الخلقت شده بیضه میدهد و

وانچه ازین اقسام ثالثه در موی سر پیدا میشوند از اقسام دیگر صغیرتر اند وانچه در جلد بدن پیدا میشوند از همه طویل باشند
وانچه در موی ظهار متولد میشوند از همه عریض میباشند و اذیت رسانی اقسام ثلثه بر دو قسم است یکی آنکه از دویدن و
رفتن آن بر جلد پیدا میشود دوم آنکه از گزیدن آن هرگاه برای اغتذای خود میگزند پیدا میشود و طریق گزیدن هر سه قسم
بر نحو واحد است زیرا که در هر سه قسم آن بینی طویل مثل خرطوم فیل میباشد که آنرا در جلد داخل کرده در جوف غده شعریه
رسانیده غشای رقیق را که در جرم غده است از بینی خود شق کرده خون را از عروق صغار که در غشای غده مذکور اند
میکشد و چون این حیوان سر خود را از جلد بیرون می آرد خون قلیل در ثقبه که از گزیدن آن در جلد پیدا شده می آید
و بعد آن درینجا حکه و خارش و قدری سوزش پیدا میشود و ازین خارش چون خاریده شود از ان گاهی بثور مثل بثور
شری و گاهی انفجار و جراحت جلد پیدا میشود و گاهی مثل لالی کن یا پرورا آگیه دانه های کوچک سرخ بر جلد پیدا میشوند
السبب سبب تولد قمل اول چرک آلود بودن جلد و موی سر و لباس است و گاهی در بعض امراض مثل امراضی که از آنها
زیاده ضعف پیدا میشود مثل تپ دق و هم در زنان نقاهت و ناقه بودن عامل بعد حمیات و امراض حاده دیگر قمل تولد
میشوند و در سن پیری هم بیشتر حادث میشود و در خون کسی گاهی چنان استعداد میبود که در بدنش قمل زیاده پیدا میشود
و بهیچ علاج زائل نگردد و از قمل سر بجز خارش دیگر اذیت پیدا نمیشود مگر آنکه هرگاه از خاریدن نوبت بانفجار جلد
رسد آنزمان بثور و خشکریشه در جلد ... حادث میشود و از قمل موی ظهار اذیت بی شمار پیدا میشود چه این قمل جلد عانه و موی
ظهار را از پای خود چنان سخت میگیرد که از ان جدا نمیشود و ایضا از اذیت آن قسمی از لالی کن یا پرورا آگیه پیدا میشود و چون
این قمل در موی اجفان یا ابرو پیدا میشوند از ان خارش و ورم در اجفان پیدا میشود العلاج علاجش صاف
داشتن بدن است از چرک بغسل بدن و اگر در لباس باشد آنرا در آب انداخته بجوشانند یا در تنور نهند که از گرمی قمل
بمیرد و اگر در موی سر رجال باشد موها را بتراشند و اگر در موهای سر زنان باشد از نقوع کو اشیا موی سر را بشویند
و ادویه که ذی رایحه اند مثل حلتیت و مشک وغیره مالیدن آنها درین مرض بسیار مفید است زیرا که قمل از رائحه فرار میکنند
و میمیرد و بهترین ادویه درین حال لوشن ها و مراهم های کلورائڈ است که از مالیدن آن قمل هر قسم بزودی
بمیرند وانچه در موهای ظهار افتد موها را بتراشند و بر عانه لوشن ها و مراهم های کلورائڈ طلا سازند یا مرهم سیماب بران
مالند فصل ... قسم سوم آن فیوس است بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله یعنی خانه مگس
که از ان شهد بیرون می آرند و آنرا بعربی عشار و خلیه مینامند و تسمیه مرض بان جهت آنست که گاهی این مرض به
این صورت میباشد و گاهی آنرا پوررائیگو فاویوزا می نامند یعنی خشکریشه مسدس الشکل زیرا که پوررائیگو بمعنی خشکریشه
است و فاویوزا یا فاویوزا بمعنی مسدس الشکل است این هر دو اسم بحسب صورت مرض نهاده شده اند و گاهی تینیا فیوزا نامند زیرا که تینیا
در لغت لاتن فی الحقیقت بمعنی حیوان صغیر است که بر جلد بدن مانده از بدن غذای خود گیرد ولیکن هرگاه مثل ان تخم نباتی

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنرا هم ٹینیا میگویند بسبب مشترک بودن سبب تسمیه در میان هر دو که ان هفت
خوری است و تسمیه مرض باین اسم بنابر آن کرده شده که آنچه خشکریشه درین مرض حادث میشود گاهی مشابه
بخانه انگبین و گاهی مسدس الشکل میباشد. و این تسمیه باعتبار سبب مرض است زیرا که سبب آن ٹینیا یعنی
تخم نباتی است که بر بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده اذیت میرساند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
شاید که بعربی موسوم به سعفه باشد و کیفیت حدوث آن این است که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبعی که خارج از جلد
و مغایر آنست و مدور الشکل بصورت خشکریشه صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهنا بر شکل پیاله و
رنگ آن زرد مثل رنگ گبریت اصفر و در وسط آن یک یا الا زموهای سر میباشد پیدا میشود و بعد دو سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبیعی دیگر قریب آن پیدا میشود و برهمین منوال این خشکریشه ها هر گاه در عدد از ده
تا پانزده باهم متصل پیدا میشوند درین وقت بسبب تاثیر عفن گیند گر در استداره آنها فرق می آید و منقسم شده بر صورت
خانه های مگس مختلف الاشکال مربع مسدس میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بوند و موکه در وسط آن میروید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقط میشود و این جسم غریب تا بیخ شعر در جلد میرسد که بسبب آن پیدا شدن مو
ممنوع گردد و صورت داء الثعلب پیدا میشود و اول اذیت درین مرض کم بود لیکن هر گاه مرض زیاده شود و ازان
در اصل جلد هم قدری اجتماع خون و ورم پیدا میشود و ازان بر جلد راس گرمی و خارش محسوس میگردد و چون بسبب
آن خاریده شود و بسبب آن جسم مذکور بشکند و منفجر گردد قدری ازان خون و آب و ریم بر می آید و از شکستن جسم مذکور
در اطراف آن که مانند نقبه پیدا شده از راه نقبه مذکور قمل در ان داخل شده در محل ارتفاع اطراف آن سکونت ورزیده
بیضه میدهند و ازان بچه ها پیدا گشته جماعت کثیر گشته اذیت میدهند و اینک خارش زیاده پیدا میشود و چون
جسم غریب بقشر الجسد را از جلد جدا سازند و از خورده بین به بینند بر صورت مثلث که از جانب قاعده خود مدور
و اندرون آن بشکل پیاله باشد و از جانب راس زاویه حاده بود که قریب بشکل مخروطی میباشد بر می آید و از جانب راس
اندرون جلد در غده شعر میماند لیکن هر گاه اذیت ازان زیاده پیدا میشود که بسبب آن زیاده خاریده شود و بسبب
تاثیر عفن انامل در انطفای صورت اصلی آن فرق می آید و چون مرض کثیر و شدید شود درین وقت بوی خاص کرا ازان
پیدا میشود مشابه به بوی بول یا بوی موش بخورد می آید السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم خورد غریب که مثل تخم
نبات کوچک در جلد پیدا میشود هست و آن از خورده بین محسوس میگردد و ازین تخم تخمهای دیگر پیدا شده ازان شاخها
مثل شاخهای نبات باهم متصل پیدا میشوند و درین مرض فیوس آنچه جسم غریب مدور زرد رنگ بصورت خشکریشه
پیدا میشود در ان این تخمها مملو میباشند و باید دانست که چنانکه کرج و طحلب به اکثر اجسام متولد میشود بسبب
تخم نباتی همچنین درین مرض هم تخم مذکور که مولد طحلب است در جلد بدن انسان پیدا میشود و شاید که تخم مذکور از هوا

در جلد آمده باشد یا از مخصوص شخص دیگر بذریعه مس جلد متعدی شده باشد از اسباب معینه بر تولد آن یا هم حرارت و رطوبت هوا مهیا باشد و هم سبب معین تولد آن چرک آلوده ماندن جلد و موهای سر و کم شانه و صاف کردن موها میباشد و در اطفال این مرض زیاده دیده میشود و گاهی بجوانان هم عارض گردد و مجربین گفته اند که هر که استعداد خنازیر داشته باشد زیاده باین مرض مبتلا میگردد و العلاج اول ضماد از ادویه ملینه مثل پولتس تخم کتان بر سر بسته بعده از آنکه موی سر را بقینچی تا جای ممکن لین گردد و مکرر این تدبیر بعمل آورده بعده مرهم سلفر بر جلد راس بمالند یا در لوشن سلفید از افلاکم پارچه ترکرده بر جلد راس نهند و دوا کانرا در ترا ازین لوشن دارند صفته آنکه آب تا دیده کبریت مخوف هر واحد دو دو درم … گرفته در ظرف گلی همراه آب ساده که یک نیم آثار باشد بجوشانند چون نصف بسوزد از آتش فرود آورده نگهدارند تا سرد شود و بعد سرد شدن صاف نموده در بوتل نگهدارند وقت ضرورت باستعمال آرند و استعمال لوشن کاربولک هم درین مرض بهمین عنوان مفید است و کک لوشن هایدرارج ازم یا هی کلورائد بهمین دستور باستعمال آرند نیز نافع است و از جمله ادویه درین مرض نافع تر استعمال کبریت است بهر نحو که ممکن باشد در استعمال آرند خواه ایوڈائیڈ سلفر یا مرهم سلفر یا لوشن سلفر یعنی سلفید از افلاکم آنچه میسر شود آنرا بر موضع مرض نهند و این تدابیر را بعد حصول صحت ظاهری هم مدتها بعمل آرند تا قلع تام شود و باز عود نکند و چونکه درین مرض اکثر ضعف از اذیت خارش و غیره در مریض پیدا میشود لهذا برای تقویت تنکچر استیل و روغن جگر ماهی و کنین نوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم است بخورانند …

قسم چهارم منتاگر است بکسر میم و سکون نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و فتح کاف فارسی و رای مهمله و سکون الف و این لفظ لاطینی است بمعنی قشور زنخ زیرا که منتم بمعنی استخوان فک اسفل و اگرا بمعنی قشور است و این تسمیه مرض بحسب محل است زیرا که این خشکریشه ها و قشور اکثر بر محل زنخ پیدا میشوند و کسی آنرا سائکوزس می نامد زیرا که سائکوزس در لغت لاطینی بمعنی انجیر است چونکه درین مرض آبله های کوچک مثل دانه انجیر پیدا میشوند لهذا قدما آنرا باعتبار صورت و مشابهت بدانه انجیر بسائکوزس موسوم ساختند و متاخرین آنرا تینیا سائکوزس نامیدند و این تسمیه باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم نباتی بود که در جلد داخل شده در غده مو در می آید و اسمای دیگر هم برای آن نهاده اند لیکن بسبب تطویل سخن که بیفائده است قلم انداز کرده شد بالجمله این مرض اکثر بر ذقن و گاهی بر محل شارب و گاهی بالای رخسار در محاسن و گاهی بر ابرو و گاهی بر قفای راس حادث میشود و قبل حدوث آن اول قدری سرخی جلد پیدا میشود من بعد در آن آبله کوچک مثل سر سوزن و گاهی بمقدار ارزنی که بعضی بثره خرد است پیدا میشود و چون بذریعه خوردبین آنرا ببینند در هر آبله یک شعر یافته میشود و گاهی ازین آبله های کوچک یکی بدیگری متصل شده کبیر القدر گردد و درین وقت منفجر شده ریم از آن خارج گشته بعد آن آب خون از آن سائل میشود و چون این آب خشک میشود از آن خشکریشه پیدا میگردد و بعد چندی خشکریشه مذکور ساقط گشته جلد از زیر آن نمایان گردد و من بعد آبله دیگر مشابه …

با همین پیامنول شده باز منفجر میگردد و بعد خروج ریم الاکثر سالان گوش جاری میشود و خشکریشه از خشک شدن آنها بکوره
پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه بهمین منوال حدوث و سقوط خشکریشه میشود تا اینکه از اذیت آن جائیکه در
جلد سرخی بوده قدری غلاظتی می آید و بسبب تولد ورم و ریم که بار بار گرد شعر میشود منفذ آن ضعیف و مسترخی میگردد
و از آن موی موضع مرض از ادنی صدمه جذب منتشر میشوند و جمعی آمده و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن
باز پیدا نمیشوند و این وقتی است که از داخل شدن تخم نباتی مذکور در غده شعر بهم رسد و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده
غده مذکور زنده مانند بعد افتادن موها باز میرویند یا بعد چون موهای آنجا خود کشیده یا بعد سقوط آنها که خود ساقط
شوند از چشم بینند جرم شعر قدری غلیظ و رنگ آن مائل بسفیدی و بر بیخ آن جسم سفید چسپنده دیده میشود لیکن
هرگاه این جسم سفید را بذریعه خوردبین بینند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نبات
که چسپیده بهر یک میباشد. و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مائی کرو اسپورن یعنی تخم خورد که از خوردبین
محسوس میشود مینامند و ایضاً آنرا مائی کرو اسپورن منتاگرافیتس یعنی دانه که چاپ نباتی که در مرض منتاگرا در جلد
ذقن یافته میشود مینامند اکثر سبب اصلی سبب بعید آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد پیدا شده و سبب معین و
قریب آن مرکب آلوده ماندن جلد و شعر است و ایضاً کند بودن آب موی یعنی موتراش است که بسبب آن در جلد
اذیت پیدا شده عمل اصل سبب قوی گردد و سرخی جلد حادث شود و گاهی از بد احتیاطی موتراشان هرگاه موی
مریض را تراشیده از همان تراشیدن بدون شستن آن موی صحیح را تراشند و بسبب آن این تخم نباتی که از جلد مریض
بر موتراش آمده در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه شأن امراض متعدیه است هم این مرض پیدا میشود و گاهی
از زیاده خاریدن جلد این مواضع هم و ایضاً در کسانیکه پیش آتش زیاده کار میکنند چنانکه حال طباخان طعام و حلوائیان
و غیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگرچه این مرض مختص بر جال است
لیکن گاهی در عورات هم اکثر یافته میشود العلاج اول موی قریب موضع مرض را تراشند بعد خشکریشه را از شستن
با آب گرم یا از مالیدن کدام روغن چرب یا از ضماد کردن ادویه ملینه جلد دور سازند تا راه رسانیدن دوا تا محل
مرض ظاهر شود و بسهولت دوا برسد پس اگر ورم در جلد زیاده باشد از سر نشتر زخم های خفیف پیدا کرده قدر
خون از آن بیرون آرند تا ورم کم شود و بعده سلوشن نائترسلور یعنی اصل کاستک نقره که از ده گرین تا پانزده
بست گرین در یک اونس آب حل کرده باشند بران طلا سازند زیاده تا رفع میشود و بعد تحلیل و تنقیص ورم ادویه
قاتله کرم سنت خورد بران نهند مثل مرهم کاربولک یا آب کاربولک ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ و
تینچر آیوڈین مرهم یا لوشن یا سلفر اچ الم یا ی کلورائڈ یا مرهم کیلومل یا مرهم سلفر یا سلفیٹ آف لائم بران نهند یا مرهم
کیلومل و مرهم گریازوٹ و مرهم سلفر هر واحد یک حصه گرفته باهم خوب ممزوج کرده بران نهند یا ایوڈائیڈ سلفر

بست گرین در یک اونس تخم کدام حیوان حلکرده بر محل مرض بمالند و اگر مریض ضعیف باشند تنکچر استیل و کنین و روغن
جگر ماهی نوشانند و هم درین مرض از نوشانیدن فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک نفع زائد حاصل میشود فقط **تمت قسم**
پنجم تینیا بکسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف ست این
مرض را اقسام کثیره است مثل تینیا سای کوز و غیره لیکن اینجا مراد از آن چند اقسام آن هستند اول آنها تینیا تانسورانس
است یعنی تینیا که بسبب آن بر جلد سر مثل تراشیدن موها از مقراض حالت پیدا شود زیرا که تانسورا بمعنی تراشیدن موها از
مقراض یا از موسی ست و چونکه درین مرض بسبب پیدا شدن کمزوری و خشکی در موها اشعار راس بطور شکسته میشوند
که صورت تراشیدن موها از مقراض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی
مفت خور در غده مولد شعر و در جرم شعر داخل میشود و بسبب آن موها غلیظ و یابس و ضعیف شده بادنی سبب شکسته میشوند و صورت
مرض اینست که بر جلد سر جا بجا بقدر چهار آنی و هشت آنی و یک روپیه نشان مدور که از موها خالی بود پیدا میشوند و
چون بغور آنرا ببینند معلوم میشود که موها از آنجا از مقراض تراشیده شده اند و قدری قدری از آنها باقی ماند و جلد سر منتفخ و غلیظ میشود و زیاده غلظ بر اطراف این
آثار میباشد و شاید که آنجا خشکریشه یا بثور کوچک بوده باشند و هم بر این آثار مدور خشکریشه رقیق مثل سبوسه معلوم میشود و اول
این آثار مدور بسیار صغیر بر جلد راس پیدا میشوند من بعد رفته رفته مقدار آنها کبیر و وسیع میگردد تا اینکه جای کثیر را از
جلد راس میگیرند و در وسط آن غلظ جلد کم و بر اطراف آن زیاده میباشد و در این آثار حکه و خارش هم بود السبب سبب
آن داخل شدن تخم نباتی مذکور در جلد ست که از آن در غدهٔ موها داخل میشود و چون بعد نتف شعر را از خوردبین ببینند تخم نباتی
مذکور در اصل و جرم شعر دیده میشود و چونکه تخمهای مذکوره در طول متصل شده بر صورت شعر میشوند لهذا بنظر شکل و صورت
آنرا بلغت انگریزی باسم ترائی کو فیٹون موسوم میسازند زیرا که ترائی کوس در لغت شان بمعنی مو یعنی شعر است
و فیٹون بمعنی نبات ست و هم این تخم نباتی در سبوسه که از بالای نشان مدور پیدا شده میریزد یافته میشود اما اینکه
تخم نباتی مذکور از کجا در جلد می آید پس غالب آنست که یا از هوا می آید یا از بدن یکی به دیگری بطور تعدیه و سرایت میرسد
و سبب معین آن زیاده شدن چرک بر جلد و موها ست و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد
پانزده سالگی بسیار قلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس و غیره هر جا که
اطفال زیاده مجتمع میشوند این مرض بزودی سرایت کرده عام میگردد العلاج در ابتدای مرض که هنوز تخم
نباتی بر جلد قریب آنست این مرض سهل العلاج ست اما هرگاه مزمن شود و تخم مذکور اندرون غده یا داخل و غائر
گردد و رسانیدن دوا آنجا مشکل بود در آنصورت تخم مذکور دشوار شود و عسر العلاج ست و به دشواری در مدت دراز زائل میشود و اثر
دوا ظاهر میگردد پس لازم که مرض جلد و در ابتدا باشد اول موهای سر را که گرد و قریب آثار مذکوره بوند تراشیده بالای
آن تنکچر ایوڈین طلا سازند از قلم موی یا لائکر یعنی برادن از قلم مذکور طلا سازند زیرا که از استعمال ادویه مذکوره

چون ورم حار در جلد پیدا میشود بسبب آن این تخم نباتی میمیرد ولیکن گاهی بعد زوال ورم هم دیده میشود که قدر سے
مرض باقی ست و باز عود میکند لهذا باید که بعد زوال مرض و ورم کاربولک ایسڈ سفید رنگ یک ڈرام همراه یک اونس
گلیسرین اگر طفل قوی و هفت تا هشت ساله بود یا یک اونس گلیسرین اگر طفل ضعیف و عمرش کم از هفت سال باشد حل کرده
مدتها بعد صحت هم بر جلد راس طلا سازند تا مرض باز عود نکند و هرگاه موها روئیده بجوبی دراز شوند آن زمان استعمال این
دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی جائز ست که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آبله تابل و صنوبر در جلد پیدا نشود
اما اگر مقدار آنها کبیر و وسیع بود درین وقت تدبیرش این ست که موهای تمام سر را از موتراش تراشیده الا اگر سلفورس ایسڈ
قوی که دران سلفیورس ایسڈ یکحصه با چهار حصه آب ساده حل کرده باشند گرفته پارچه را بآن تر کرده یکدفعه متصل بر جلد سر نهند
و دوا را مرطب دارند یا در سلفیڈ افالکم که آب مطبوخ آهک و کبریت ست پارچه تر کرده هفت روز بسر نهند داگر بسبب تعمق نهان
تخم مذکور در غدهای شعر ازین تدبیر هم فائده ظاهر نشود درین وقت آنچه موها که بر آثار مذکوره و هم قریب باطراف آنها بوده
باشند آنها را از کلبتین نتف کرده دهند زیراکه از تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود یقینا مرده باشد ولیکن آنچه در غدهها باشد
این حیله همراه موها خارج میشود و بعد آن زیاده شدن مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر نتف شعر بسبب بیصبری
و اضطراب طفل ممکن نباشد این دوا را باستعمال آرند صفت آن لنکرپیتی یک ڈرام تونیای نطکون جهیل گرین مازوی سبز مسحوق
یک ڈرام همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حل کرده بر وسط آثار مذکور طلا کرده و براطراف آنها ضماد آن استعمال نمایند
تا بسبب آن مرض از زیاد باز ماند یا عوض آن این دوا را باستعمال آرند صفت آن کاربالک ایسڈ سفید یک ڈرام
کبریت صاف سه ڈرام تنکچر ایوڈین سه ڈرام واسلین یک ڈرام همه را خوب باهم مخلوط کرده در وسط آثار مذکوره کم بر اطراف آنها
زیاده ضماد سازند که از ان مرض از ازدیاد خود ممنوع شده زائل میشود فقط تکملہ قسم دوم آن ٹینیا سرسیناٹا بکسر
سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
الف ست و آن لفظ لاطین ست یعنی چیزی که منبسط شود مثل موج آب را که هرگاه دران چیزی ثقیل افتد و اطراف
غلیظ باشند و چونکه درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اسم موسوم ساختند زیراکه
درین مرض اول جائیکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود ورم صغیر پیدا میگردد یا خارش من بعد مقدار آن بسبب منتشر شدن
تخم مذکور از خاریدن کبیر و وسیع میشود و کیفیتش اینست که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میکند بسبب ورم تخم
آنجا که در وسط است و اینجا ورم زیاده میشود میمیرد و آنچه تخمها از تخم مذکور پیدا شده بودند بر اطراف آن باقی میمانند و برهمین
منوال همیشه شدت و کثرت و قوت این هر روز بر اطراف آن میماند و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
میمانند و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت جلد صحیح میرسد و فقط خشکریشه رقیق در وسط آن میماند و چون بر
کنارهای آن نظر کنند بثور خرد یا آبلهای کوچک آنجا یافته میشوند لهذا قدما آنرا هرپس سرسینیٹس میگفتند و بعربی آنرا

قوبای نامند و درین مرض اول یک قطعه کوچک جلد بدن قدری سرخی و ورم و سوزش و خارش در جلد پیدا شده و
بالای آن بثور خرد دیده میشود بعد بر سرهای این بثور آبله خرد پیدا میشود و سرهای این آبله ها سبوسه رقیق
میشود و بر کناره های آن سرخی می ماند و بعد آن باز درین سرخی بثور پیدا میشوند و بعد آن انجا مثل خود سابق
میشود و بهمین منوال این مرض منبسط میگردد و آنچه اول شروع شده بود قریب صحت می آید و سبوسه رقیق بر آن پیدا میشود
و همچنین این مرض رفته رفته وسیع شده بر اکثر جلد بدن شایع میگردد و اگرچه بر هر موضع تمام جلد بدن ممکن است لیکن اکثر [illegible]
و سرین و فخذین زیاده میباشد و بر سینه و شکم و گاهی بر وجه هم دیده میشود و [illegible] کسانی را که در مرض [illegible]
مبتلا باشند و لهذا اکثر هر دو قسم مرض در شخص واحد مجتمع هم یافته میشود و در قوم هنود اکثر [illegible] سرین و فخذین و
سینه و شکم شدت میکند و در اهل ولایت انگلستان بر محل [illegible] زیاده میشود و این مرض در فصل برشگال زیاده میشود
و خارش و سوزش آن در فصل حار رطب زیاده میگردد و چون فصل سرما آید و هوا سرد و خشک شود اعراض آن کم میشود و فقط
بثور خرد بر اطراف آن و سبوسه رقیق بر آن باقی میماند و بعد سوزش و خارش بر طرف میگردد و چون هوای [illegible]
و زد اذیت در قوبا پیدا میشود زیرا که تخم نباتی از هوای رطب بالیده و قوی میگردد و هم در هوای مذکور جلد بدن از
فضول و [illegible] که همراه عرق در ان می آید بخوبی در هوا جذب نمیشوند و از ان جلد [illegible]
در ملک حار رطب مثل هندوستان و ملک برما و چین این مرض زیاده میشود و در ملک بارد کم [illegible]
رنگ جلد جائیکه قوبا بوده قوی میگردد زیرا که بعد زوال ورم رنگ آن در جلد باقی [illegible] سبب اصلی آن [illegible]
شدن تخم نباتی در جلد بود که تخم مذکور را [illegible] نامند و در قسم اول مذکور شد [illegible]
قوبا که محل شدت آنست میباشد هرگاه آنرا گرفته ببینند از خورده بین [illegible]
فصل برشگال یا بعد غسل بدن رطب داشتن و نه خشک ساختن آن چنانکه اکثر هنود [illegible] بعد غسل بدن
شستن لنگ بر بدن می اندازند و ایضا چرک آلوده ماندن جلد [illegible]
چرک سست زائل شود و جلد جدید صاف پیدا شود و هم کم وری [illegible] چنانکه حال فقرا و
محتاجین و مقیدین میباشد و لهذا این کسان را هم زیاده این [illegible]
است که از یکی به دیگری سرایت [illegible] العلاج هرگاه حاد و اکیوت باشد و از خارش ورم و سرخی و سوزش زیاده [illegible]
درین وقت اول تدبیر ازاله ورم و اطفای حرارت نماید با سرکه [illegible] آب ساده با الناصفه [illegible]
یا لاکر پلمبای ڈائلوٹ که آنرا گلارڈ لوشن گویند طلا سازند یا کاسٹک لوشن [illegible]
طلا سازند و چون ورم بر طرف شود بر آن ادویه که قاتل و فنا کننده این تخم نباتی اند و در قسم اول مذکور شده اند [illegible]
آرند ایضا مرهم پتاشی ایوڈائڈ در مرهم [illegible] کبریت بالناصفه مخلوط کرده بر قوبا مالند لیکن هرگاه در جای [illegible]

مثل حالت صغیر بود این دوا را باستعمال آرند و اگر منبسط بر زیاده جلد باشد استعمال آن مخوفست زیراکه دردو اذیت
زیاده پیدا خواهد کرد اما هرگاه ازین دوا هم فائده ظاهر نشود از ان قوی تر باستعمال آرند صفته هائیڈرارج ارم ایمونیاٹا
که این دوا از ملاقات ایمونیا با سلوشن هائیڈراج ارم یای کلورائیڈ پیدا میشود از پانزده گرین تا بست یا بست و پنج گرین
بگیرند و همچنین هائیڈراج اکزم اوکسائیڈ روبرم را موافق وزن دوای اول گرفته در یک اونس شحم یا واسلین حلکرده بر
قوبای مذکور که صغیر المقدار باشد طلا سازند و اگر قوبا وسیع و بر اکثر جلد بدن باشد در یک اونس گلیسرین یک ڈرام
کاربولک ایسڈ حلکرده بران طلا سازند یا سلفائیڈ آف لائم لوشن طلا سازند و هرگاه قوبا مزمن و قلیل الاعراض
شود درین وقت اول آنرا از صابون و آب گرم خوب بشویند تا صاف شود یا روغن شیرین خوب مالند تا صاف شده
و سبوسه ساقط گشته راه وصول دوا ظاهر شود من بعد سلفائیڈ آف لائم لوشن یا روغن کاربولک ڈ ائلوٹ بران طلا
سازند و دستور علاج قوبا آنست که آنچه بر جلد ورم پیدا کند بان نافع میشود لهذا از طلا کردن ٹنکچر ایوڈین
یا لائکر لیقی بر آن و براطراف آن خاصة نفع جلیل حاصل میشود و ایضا گوا پوڈر که از ملک گوا آورده و ساخته میشود برای
قوبا بسیار مفیدست و از ان هم کرسوفانک ایسڈ بطور جوهر برآورده میشود مثل کنین که از بارک برآورده میشود و با جمله
سفوف مذکور را خشک بر قوبا مالند یا با آب حلکرده بران طلا سازند و همچنین اکثر اد ویه هندیه مثل ضماد برگ صندبرگ
و ضماد برگ گکروندہ و ضماد برگ عباسی بران نافع میشوند ایضا هرگاه اکیوٹ باشد بیخ پالک جوهی و پوست
املی سیاه بالسویه گرفته در آب ساده سائیده حب بسته بآب سائیده بر آن طلا سازند ازین دوا خارش فوراً کم میشود
ایضاً سهاگه سمندر جهاگ پهٹکری گندهک نوسادر ادویه مساوی الوزن گرفته بآب حلکرده حبوب بندند و بآب
سائیده بر قوبا طلا سازند ایضاً سیماب گندهک گوگل سهاگه نوشادر جمله یک یک جزو گرفته در عرق لیموی کاغذی
که یک جزو باشد و کهرل چهار روز حلکرده حبوب بندند و هر روز دو بار حب مذکور را بآب حلکرده بر محل قوبا طلا سازند
قسم سوم آن ٹنیا کیریان بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و نون که بمعنی خانه انگبین ست و تسمیه مرض بآن بنا بر آنست که درین قسم ورم جلد و ورم غده های شعر بنسبت
قسم اول با وصف اتحاد هر دو بسبب زیاده میباشد و از غده های مو رطوبت سفید مثل بلغم غلیظ جاری
میشود و از زیاد ورم دهن غده های شعر وسیع اندکی فرو رفته محسوس میگردد و بآن سبب تشبیه بخانه انگبین
کرده شد و درین مرض ورم در جلد راس خصوصاً جائیکه دران غده های مو در جلد فرو رفته اند پیدا میگردد و طبقه
بیرونی جلد در ان ضایع میشود و از غده های شعر رطوبت غلیظ سفید رنگ مثل بلغم جاری میگردد و چون ظاهر آنرا
به بینند معلوم میشود که گویا غده اند ریم پرست لیکن فی الواقع آن ریم نمیباشد بلکه رطوبت مذکوره بود و بسبب آن موهای سر
غلیظ شده از قریب جلد می شکنند که از ان صورت ٹنیا ٹانسورانس پیدا میشود و فی الحقیقت این قسم ثالث بعینه

قسم اول ست که دران ورم زیاده شده طبقه بیرونی جلد ضایع گشته و رطوبات غلیظه از غدد شعریه پیدا شده
جاری میمانند سوای آن فرقی بینهما نتوان کرد السبب انچه سبب در قسم اول نوشته شده اینجا هم میباشد العلاج
علاج قسم اول فرمایند و چونکه درینجا ورم زیاده میباشد لهذا باید که نائٹریٹ سلور یعنی اصل کاسٹک نقره را از ده
تا پانزده گرین در یک اونس آب ساده حلکرده بر محل مرض طلا سازند تا ورم کم و زخم خشک شود و بعد انچه ادویه
قاتله و مفنیه تخم نباتی که در فصول سابقه نوشته شده اند انها را باستعمال آرند فقط قسم چهارم ٹینیا ورسکلر
بفتح واو وسکون رای مهمله وکسر سین مهمله وسکون کاف وضم الف وسکون واو وفتح لام وسکون رای مهمله یعنی
مبدل لون جلد که آنرا بعربی بهق ابیض گویند وگاهی آنرا پتیرای ازز ورسکلر هم میگویند زیراکه ازانهم سبوسه
رقیق مثل پتیرای ازز بر می آید و فی الحقیقت این مرض در ریٹیا میوکوزم که طبقه بالای ڈرما یعنی اصل جلد ست
و دران رنگ پیدا میشود حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاده میشود و این مرض
مادام که حاد یعنی ایکیوٹ ست در جلد قدری غلظ و ارتفاع و سرخی پیدا میشود و با خارش قلیل میباشد و از
خاریدن سبوسه رقیق ازان جدا میگردد و چون کرانیک یعنی خفیف الاعراض شود غلظ و ارتفاع جلد
زائل شده فقط تغیر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسه سفید رنگ ازان جدا میشود و در سفید پوستان این
مرض اکثر بر سینه و ساق پا یافته میشود و بالجمله جاهائیکه فلالن میپوشند آنجا زیاده میباشد و در قوم هنود و اکثر ساکنین
بلاد هند بر رخساره ها و بالای گردن و سینه زیاده حادث میشود و اکثر اول جا بجا بر جلد بدن مثل قطرات
آب پاشیده حادث میشود من بعد همه یکذات شده قطع واحد وسیع کبیر میشوند و گاهی مشابه با ثار آتشک
و گاهی مشابه به داغ برص در جاهای متفرق از جلد یافته میشود و فرق بینهما آنست که درین قسم خارش
و جدا شدن سبوسه رقیق ضرورست بخلاف داغ آتشک و برص که دران هردو این علامت نمیباشد
و این مرض بعد حدوث خود گاهی چند روز و گاهی زیاده مانده دفع میشود و گاهی تا آخر عمر میماند. السبب
چون بخورده بین به بینند در سبوسه این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا مائکروسپورن فرفر یعنی تخم نباتی
خرد که در سبوسه یافته میشود می نامند و این سبب قریب ست و از اسباب معینه آن لینت جلد و هم در اصل نازک
بودن جلد ست و هم کمزوری جلد سبب معد این مرض ست ایضا پوشیدن لباس فلالن ست و هم از مرض
سل پیدا میشود خصوصا در عورات و هم از فساد حال حمل چنانکه وقت کمی یا زیادتی در ورود حیض هرگاه کمزوری
و ضعف پیدا میشود این مرض حادث میگردد العلاج انچه قاتل و فنا کننده تخم نباتی ست آنرا درین مرض
استعمال آرند ایضا هائپوسلفیٹ سوڈا چهار ڈرام با گلیسرین که یک اونس باشد همراه آب کشیده ساده
که شش اونس باشد و آنرا بلغت انگریزی ڈسٹیل واٹر میگویند خوب حلکرده بر محل مرض طلا سازند و خوب

بمانند تا در جلد زیاده جذب میشود و ایضاً الم التهاب کم میشود ... براده صندل سفید ... در آب ساده ... [illegible]
طلا سازند و آنچه در دیگر اقسام ... [illegible] ... استعمال آن ... [illegible]
در ... [illegible] ... اول ... سکون
ثانی ... [illegible] ... آمده ...
مرض ... [illegible] ... جلد است
که آن گاهی زیاده ... [illegible]
حالی ... [illegible] ... گاهی حس جلد در
اشیای ... [illegible]
سه قسم شده ... [illegible] ... ثانی ... مع ... ثانی و سکون
رای ... [illegible] ... الف ... زیاده
شدن حس جلد است و این زیادتی حس گاهی در تمام جلد ... [illegible] ... مثل
سبب ازدیاد حس جلد ... [illegible] ... عصب ... زیاده
شود لهذا اکثر ... [illegible] ... هرگاه که ام اذیت
در ... [illegible] ... پیدا میشود چنانکه در مرض ... [illegible] ... در جلد ... زیاده
میشود هم هرگاه در ... [illegible] ... غیر طبعی پیدا میشود ... اذیت رسد چنانکه در وجع ... اصل ...
بود حس زیاده میشود هم هرگاه کسی در مرض ... مبتلا گردد حس جلد آن زیاده میشود و گاه هم گاهی مزاج اصلی
شخصی کسی چنان ... واقع میشود که در ان حس زیاده بود و در بعض کسان ... قلیل هم ... زیاده موذی میشود
و این در عورات بنسبت مردان زیاده میباشد اما زیادتی حس در جلد عضو خاص پس گاهی سبب آن آمدن ...
عصب خاص در ان عضو بود چنانکه در وجع ... است که هر جا ریشه عصب ... خاص رفته است ... آن
درد میشود و گاهی ازدیاد حس عضو خاص از زیاده جمع شدن خون در نسبت عصب خاص که ریشه آن درین عضو
آمده میباشد یا از وجود اذیت یا ورم یا از رسیدن ... بر نسبت عصب خاص یا در راه آن میباشد چنانکه
در مرض آتشک ... پیدا شدن ورم صلب خاص در راه عصب مذکور او جابجا اعضای خاص ... میشوند و این
وجع را که از اذیت یک عضو اذیت در جای دیگر پیدا شود بلغت انگریزی ... لکش یا ... میگویند و در کتب عربیه باسم وجع شرکی تعبیر میکنند و گاهی مزاج شخصی عصبی کسی چنان میباشد که از افعال طبعیه
باعث اذیت اندر اشخاص دیگر مثل جماع این کس متاذی میشود و این در مرض ... که اسم ... خاص است

که در بعض عورات از مقاربت پیدا میشود و بسبب آن مقاربت و مجامعت از ان ناممکن بود و گاهی زیادتی حس عضو خاص
بسبب پیدا شدن مرض بر کناره عصب عضو مذکور میباشد چنانکه در ابتدای جذام در اعضای مخصوصه مریض اینحالت پیدا
میشود که از ان مریض شکایت درد اعضای مذکوره خود مینماید لیکن بعد چند روز یا چند ماه در این صورت جائیکه حس
زیاده بوده آنجا خدر و قلت یا عدم حس پیدا میشود و گاهی در جلد عضو خاص حس زیاده میشود بسبب زیاده مجتمع شدن
خون بر کناره عصب این عضو چنانکه از تلاطم هوا در جلد رخسار یا جلد شانه وغیره بالجمله بوزالجبای این اعضا پیدا میشود
زیراکه از صدمه هبوب ریاح قویه خون از ظاهر جلد در داخل عضو میرود و بسبب آن بر کناره عصب این عضو زیاده
مجتمع میگردد و انچه بسبب ورم یا رسیدن اثر ضرر بر منبت عصب در جلد عضو خاص حس و درد زیاده میشود مثل یک انگشت
دست یا پا آنرا از علامات منذره فالج توان دانست چه آخر بعد چند روز از ورم منبت عصب و ضرر آن عصب منضغط
میشود و آمدن قوت محرکه و حساسیه درین عضو بند گشته فالج در این جانب پیدا میگردد فتکلم العلاج در زیادتی
حس عام جلد اول بهبینند که کدام مرض همراه آن هست که سبب زیادتی حس شده بعده بازاله مرض مذکور کوشند مثلاً اگر
حمی بود لعلاجش پردازند که از ازاله اصل مرض عرض خود دفع میشود همچنین در امراض دیگر که مذکور شدند علاج عام حس عام
این ست که انچه دماغ و نخاع را ادویه ارام میرسانند و تاثیر تخدیر کرده خواب پیدا میکنند مثل افیون و مارفیا و برامائید پتاسیم
و هائدریت کلورل و اکسٹراکٹ کنبس و اکسٹراکٹ ہملاک یعنی شوکران و سفوف برگ قنب و ٹنکچر حلتیت و اب برگ پودینه
و عطر پودینه نوشانند و باید دانست که هرگاه از بدهضمی معده حس عام زیاده شود در ان از استعمال آب پودینه و عطر پودینه
فائده جلیل فوراً حاصل میشود همچنین از استعمال حلتیت در زیادتی حس عام که از هسٹیریا میشود فائده کثیر میشود و هرگاه زیادتی
حس در عضو خاص باشد پس دران گاهی از رسانیدن حرارت بعضو مثل اینکه از پارچه خشک گرم کرده یا از سبوس گندم خشکانیده
بریان گرم یا از نمک طعام سائیده گرم کرده در خریطه بسته تکمید موضع ساختن مفید میشود و گاهی از رسانیدن برودت بآن عضو
مثل اینکه قطعه برف بر آن گذارند یا بذریعه زرافة الیسر بر آن بطور بارش باران ریزند یا سرکه و آب ساده باهم آمیخته بر آن
طلا سازند یا لوشن هائیدروسیانک ڈائلوٹ یا لوشن پائی ڈریٹ کلورل یا لینی منٹ کیمفر یا لینی منٹ اوپیائے
یا لینی منٹ اکونائٹ یا لینی منٹ کلارفام طلا کردن مفید میشود و گاهی سلوشن کاسٹک نقره هم حس خاص عضو را کم
میکند خصوصاً وقتیکه زیادتی حس بطور مقدمه ورم باشد و هم درین حال طلا کردن کاربولک اسیڈ با گلیسرین نافع بود
و هم کیسه دلاک را آهسته آهسته بر جلد عضو کثیرة الحس گردانیدن خصوصاً که بعد دلک ملائم گردانند نفع کثیر حاصل میشود زیرکه
ازین تدبیر انچه خون که در اعصاب مجتمع میباشد از انها دور شده بر جلد می آید و از محل عصب دور میشود قسم دوم آن استیزیا
بفتح الف و سکون نون یعنی بی حسی ست عام از اینکه حس قلیل بود یا مطلقاً نباشد و درین قسم عدم احساس بوجع
لازم ست چنانکه در قسم اول وجع زیاده محسوس میشود و آن بدو وجه پیدا میشود یکی آنکه از امراض دماغیه جسم اسود در ملغ

چندان ضعیف شود که افاده قوت حسیه در اعصاب حس نتوان کرد دوم آنکه قوت حس از دماغ آید لیکن در راه عصب رسنده حس کدام آفت پیدا شود مثل اینکه عصب مذکور قطع کرده یا گسسته شود یا چیزی آنرا چنان عصر کند که از اتیان قوت حسیه قاصر و مجبور شود لیکن چونکه اکثر اعصاب حس همراه اعصاب حرکت آمده در بدن رفته اند لهذا هرگاه بسبب آفت راه عصب حس ماؤف میشود همراه آن اکثر حرکت عضو هم ماؤف گردد و فالج یا استرخا پیدا میشود لیکن آنچه از فساد دماغ بود دران گاهی فساد حرکت و حس هردو معاً ظاهر میشود ولیکن اینچنین روز آفت حس کم میشود و آفت حرکت بدستور باز ماند و گاهی تنها فساد حس می آید چنانکه وقت مقطوع شدن عصب زوج خامس ابطال حس در رخسار ظاهر میشود و گاهی بسبب مرض که بر اطراف اعصاب مثل سرهای اصابع پیدا گردد هم بیحسی حادث میشود چنانکه این امر در مرض جذام و هم در قسمی از آن لیپشیا که دران جابجا از جلد سرخ لحمیه با ساقط میشود بیحسی در جلد آنجا ظاهر میگردد دیده میشود و گاهی از رسیدن هوای سرد در فصل بارد بیحسی در عضوی پیدا میگردد لیکن این در جاهای مؤثر میشود که آنجا در اصل حس کم میباشد چنانکه جانب وحشی فخذ است و در اینجا کدام آفت در عصب نمیباشد بلکه از کمی دوران خون و استیلای برودت در اینجا اصل قوت کم میشود زیراکه برودت ممیت قوت است و گاهی از استعمال ادویه حس کم میشود چنانکه از بو یدن انستیزکلیا فارم حس کم میشود العلاج آنچه بسبب فساد دماغ یا از قطع شدن عصب یا بسبب جذام میشود لاعلاج است باقی علاج عام آن اینست که بر جلد بیحس مالش زیاده سازند خواه تنها یا با کدام روغن مثل روغن سرشف وغیره که اذیت در جلد پیدا کننده باشد و آنچه بسبب برودت هوا پیدا شده باشد دران لباس حار پوشانند و زنجبیل مسحوق بر جلد مالند و ایضاً در بیحسی جلد از گردانیدن انجی الکتریک بر جلد نفع حاصل میشود و همچنین از رسانیدن قوت برقیه در جلد به زنجیر برقی هم فایده حاصل میشود لیکن در استعمال آن احتیاط این امر ضرورست که هرگاه بیحسی بسبب فساد دماغ بود دران در ابتدا استعمال زنجیر برقی جایز نبود که مضرست اما هرگاه مرض مزمن و کهنه شود استعمال آن بهتر باشد و منها قسم سوم پروریتس بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله بمعنی حکه یعنی خارش قلیل ست این فی الواقع از قسم عرض و علامت ست که در اکثر امراض یافته میشود مثل جرب و شری و لائکن وغیره لیکن آنرا باین اسم نمیخوانند بلکه آنرا علامت میدانند و هر مرض که سبب آن باشد آنرا بدگرمی آرند اما هرگاه کدام مرض و تغیر در جلد ظاهر نباشد که حکه را بسوی آن منسوب کنند و با وجود آن هم حکه موجود باشد درین وقت آنرا مرض مستقل دانند و باسم حکه در لغت عرب و به پروریتس باصطلاح اطبای انگلستان میخوانند و آن فی الواقع از قسم تغیر فعل عصب حس ست از قبیل تشویش فعل حس و آن بر دو قسم ست یکی عام که در تمام جلد بدن یافته میشود دوم خاص که در جلد عضو خاص میباشد العام سبب حکه عام گاهی دیده میشود که آمیزش کدام زهر در خون بود مثل اینکه صفرای ناقص در خون

داخل شده در خون مانند چنانکه در یرقان بود یا پوریا یا یورک اسید از خارج شدن در بول باز مانده در خون مانده بذریعه
دوران خون در دماغ رسیده بر منبت عصب اذیت پیدا میکنند و اذیت مذکوره بذریعه ریشه های عصبی در جلد رسیده
حکه پیدا میکند و گاهی اصل موذی در خون مهیا نشده بلکه در عضو دیگر بود مثل ترشی یا ریاح معده که در معده باشند
و نفس اذیت معده از آن بذریعه مشارکت در دماغ رسد و از انجا بذریعه ریشهای اعصاب بطور رفلکس در جلد
می آید و گاهی از اذیت حمل بطور رفلکس اذیت به دماغ رسیده و از انجا بتوسط اعصاب در جلد می آید و گاهی از فساد
رحم و اوردی هرگاه قلت یا احتباس طمث یا جریان حیض با درد و اذیت بود یا کثرت جریان حیض باشد هم اذیت رحم
بطور رفلکس حکه عام در جلد پیدا میکند و مراد از رفلکس این است که اول اذیت از محل دردناک اصلی بدماغ
رود و از انجا در عضو دیگر منتشر گردد و گاهی از بند شدن جریان حیض که در سن یاس بند شود و هم آنچه اذیت در رحم پیدا
میشود بطور رفلکس حکه در جلد بدن پیدا میکند و گاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پروریٹس سینیلس یعنی حکه
عام پیدا میشود زیراکه از باریک شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
هر چیز خارجی زیاده متاذی میشوند و گاهی حکه عام بسبب رسیدن سردی بجلد بدن خصوصاً وقتیکه لباس را از
بدن جدا میکنند و زیاده از آن بخدمت سابقین میشود و خاصةً در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود و هرگاه لباس
حار کسی کم پوشیده باشد و شاید سبب این حکه آن باشد که چون از رسیدن سردی بجلد در عروق از جلد بند
میشود پس خون زیاده بر کناره های اعصاب مجتمع میماند و از آن اذیت پیدا میشود و گاهی کدام سبب حکه عام
ظاهر نبود درین وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و نخاع و عصب حکه پیدا شده اما سبب حکه عضو خاص
پس بدانکه از جمله حکه های خاص عضو حکه مقعد است و آن اکثر از پیدا شدن کرم صغیر در معای مستقیم و گاهی از بواسیر
و گاهی از بواسیر مقعد و گاهی از ورم مزمن میوکس ممبرین مقعد و گاهی از بند شدن حیض و گاهی از خوردن طعام ردی و
گاهی از حرارت فصل و گاهی از زیاده نشسته کار کردن چنانکه حال زرگران و مصوران است و گاهی از مریض بودن تا مدت
دراز و از آن ضعیف شدن هم حکه مقعد پیدا میشود و هم از انجمله حکه خریطه انثیین است و اسباب آنهم بعینه اسباب حکه
مقعد میباشند و اکثر تولید کرم صغیر در معا سبب آن هم میباشد و هم از انجمله حکه قلفه است که بر سر ذکر میباشد و این
مرض کسانی را میشود که ختنه نمیکنند و سبب آن متعفن و فاسد شدن میوکس ممبرین اندرون قلفه بود از نه صاف
داشتن آن پس از فساد آن حکه قلفه پیدا میشود و هم از انجمله حکه دهن مجری بول است و آن اکثر عورات و
اطفال را عارض میشود و از نه صاف داشتن مجری بول و هم هرگاه حجر در مثانه یا گرده بود این حکه خاص پیدا
میشود بالجمله از اذیت میوکس ممبرین گرده و مثانه و مجری بول این قسم حکه پیدا میشود و هم از انجمله حکه اندرون فرج
است که در حیض پیدا میشود و آن اکثر در عورات قریبة العهد به ورود حیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

وگاهی بعد ولادت و گاهی از پیدا شدن کرم خورد در معا و گاهی از بواسیر المقعد و گاهی از وسیع شدن عروق فرج و جنبه
هم میشود بالجمله باید دانست که از نفس حکه بجز خارش قلیل دیگر تغیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد را میخارا
از خاریدن بر جلد سرخی ظاهر میشود بعده دران سرخی بثور پیدا میشوند و چون بعد بروز بثور آنرا میخارند از خاریدن
سرهای بثور شکسته قدری خون برآمده بر سرهای بثور خشک میگردد و ازان خشکریشه صغیر المقدار حادث شده
بعد خشکی ساقط میشود امّا ازین علامات باید که حکه را مرض دیگر نه فهمند فتفکر العلاج علاج عام حکه عام
آنست که اوّل سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون و آمیزش صفرا یا یوریا یا یورک ایسڈ باشد مسهل
دهند و مدرات بول و عرق نوشانند تا خون صاف شود و اگر از بدهضمی یا فساد معده و امعا باشد درین وقت هم
مسهل دهند و ادویه قاطع عفونت معده و محلل ریاح نوشانند و اگر از ضعف و کمزوری عصب باشد ادویه مقوی
عصب مثل فاسفورک ایسڈ یا زنک فاسفائڈ یا سیرپ ہائی پوفاسفٹ افلائم یا پارشنش کمیکل فوڈ یا ٹانک سیرپ
یا سم الفار و مرکبات آن خصوصًا لائکر آرسنک نوشانند که ازین دوا درین مرض فوائد کثیره حاصل میشوند و در حکه
اقسام حکه عام ادویه آرام دهنده به دماغ و عصب مثل افیون و مارفیا و مرکبات آنها یا ہائی ڈریٹ کلورل یا برامائیڈ پتاش
یا اکسٹراکٹ بھانک یا اکسٹراکٹ ہائی سائمس حسب مناسب بنوشانند لیکن جائیکه حکه بسبب آمیزش صفرا
در خون بود آنجا از نهار افیون را نه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر ست و ایضًا غسل کنانیدن از آب نیمگرم
برای حکه عام مفید ست امّا باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود و پنج درجه بحساب امتحان تهرما میٹر نباشد
و اگر درین آب ادویه که از قسم نمک و کهار اند بیامیزند مفید تر بود مثلًا سهاگه صاف دو سه اونس در نود آثار آب نیمگرم
حل کرده ازان غسل کنانند یا سوڈا کاربناس که از دو اونس تا ده اونس بود در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل کنانند
و ایضًا سلفائیڈ پتاش از دو اونس تا چهار اونس همراه آب نیمگرم که بوزن سابق بود حل کرده ازان غسل کنانند یا
میور یاٹک ایسڈ یک اونس در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل کنانند یا نائٹر میور یاٹک ایسڈ یک نیم اونس
در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل فرمایند و باید دانست که هر جا حکه از آمیختن صفرا با خون بود دران غسل کنانیدن
از آبیکه دران نائٹر میور یاٹک ایسڈ محلول باشد زیاده نافع میشود زیراکه بذریعه غسل جلد در خون داخل شده چون
صفرا کثیر آن در جگر میرود و ازان فائده زائد حاصل میشود و در حکه عام مشائخ سوای علاج سابق این دوا زیاده نافع
میشود ہائیڈریو سیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام بوریکس یعنی سهاگه صاف یک ڈرام در گلاب قسم اعلیٰ هشت اونس
حل کرده بر بدن طلا سازند ایضًا سرکه و آب ساده بالمناصفه بر جلد طلا سازند ایضًا آب لیموی کاغذی و آب ساده
بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند ایضًا شیرهٔ مغز بادام تلخ با آب ساده گرفته بر جلد بدن ضماد سازند و در حکه عام
لباس گرم مثل فلالین نهار نپوشند که ازان حکه زیاده میشود و در حکه خاص مقدم هم تفحص اسباب نمایند پس اگر سبب

گرم معا باشد نفوخ کواشیا یا روغن تارپین یا آب گرم و نمک بعد فراغ از بیت الخلا بذریعه زراقه به معا رسانند و اگر از بواسیر باشد علاج خاص آن نمایند و اگر از ورم و زخم مقعد باشد یک دو ناو برمحل درد چسپانند و از آب مطبوخ پوست
خشخاش بر مقعد تکمید سازند همچنین از هر سبب که باشد علاج آن نمایند و اگر بعد جمله علاج تام امر حرقت باقی ماند در بین
وقت اول از آب گرم در معا حقنه دهند تا معا صاف شود بعده دوا افیون خالص دو تا گرین یا تنکچر افیون
دو سه قطره با آب قلیل که از چهار درام تا یک اونس بود حل کرده بذریعه زراقه در معا رسانند و مفید است و طلا کردن مرکب
از آب ساده بالمناصفه درین قسم هم بر مقعد مفید بود و کاسلوشن یا کلورال یا هائیدرات اسهم طلا کردن
بر مقعد نافع است اما اگر با حکه مقعد جلد مقعد هم شق شده باشد استعمال لوشن مذکور غیر جائز خواهد بود زیرا که
درین صورت از آن درد شدید در محل مقعد و قلاع در دهان پیدا خواهد شد و هم افیون محلول یا تنکچر افیون
همراه آب ساده حل کرده بر مقعد طلا کردن نافع است و گاهی پارچه نازک صاف در لانکر پلپنا یا ایسیٹیٹ [illegible]
تر کرده بر مقعد نهاده بستن هم زیاده مفید می‌شود که از آن سبب سرکه و سمه هر دو آرام حاصل می‌شود و ایضاً
مرهم کرپاسوٹ یا مرهم کاربولک ایسڈ نافع است و در حکه خرطوم انثیین آنچه در حکه مقعد نوشته شده باستعمال آرند
و خاصه در ین قسم حکه از قلم مو بین طلا کردن تنکچر گیو یا بنزوائین زیاده مفید است و در حکه فلانه اگر از آب گرم قلفه را
صاف کردن و بعد تصفیه لوشن رنگ سلفاس یا افیون محلول در آب یا هر دو را با هم آمیخته بر محل حکه قلفه طلا کردن
نافع است و در حکه دهن مجری بول که گاه در دختران نابالغ بود اول محل مرض را از آب گرم بشویند بعده لانکر پلپنا
ڈیا ایسیٹیٹس ڈرانکولرٹ یک حصه همراه آب ساده که هشت حصه آن باشد آمیخته از آن دهن مجری را بشویند و هر گاه
در اطفال باشد پس اکثر سبب آن تولد کرم در مقعد می‌باشد و علاج آن اخراج کرم بود لیکن برای تسکین حکه دو ذکار [illegible]
گرین همراه ڈول واٹر که از دو درام تا یک اونس باشد بکر ریزند بنوشانیدن مفید بود و هر گاه سوزش با حکه مجری بول در دختران
هم باشد همین دوا را بنوشانند و هر گاه این قسم حکه در عورات بالغه و جوانان باشد یک دو زلو بر فرج قریب مجری
بول چسپانند و بعد آن از آب پوست خشخاش تکمید سازند و اگر ازین هم حکه بر طرف نشود پارچه صاف
در لانکر پلپنا یا ڈیا ایسیٹیٹس و افیون محلول در آب که هر دو بالمناصفه باشد تر کرده بر محل مرض نهند و در حکه فرج
علاجش در امراض نسوان مذکور شده اما باز گفته می‌شود که درین جا هم ضرور است که اول تفحص سبب فرمایند من بعد
باز اله آن کوشش کنند اگر لائق دفع باشد اما اگر سبب مثل حمل باشد درین وقت محض بر نوشانیدن ادویه آرام
دهنده مثل هائیدریٹ کلورل یا تنکچر بای سائمس اکتفا نمایند و اگر ترشح رطوبت غلیظ طمثی در ر حم زیاده بود آب
آهک بذریعه زراقه در رحم رسانند و اگر سبب کرم امعا یا بواسیر مقعد یا بواسیر فرج حکه پیدا شده باشد علاج
عام آن نمایند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا از انگم که شب کافی سه چهار گرین در آن حل کرده باشند بشویند یا

یا پتاس سلفا نیټ از هشت گرین تا ده گرین در آب گرم حل کرده از ان فرج را بشویند یا سوڈا کاربناس ده گرین در آب گرم حل کرده
از ان بشویند و بعضی مجربین گفته اند که آب سرد آنقدر زیاده گرم باشد لیکن بقدری که زن را بران صبر کردن ممکن بود و بذریعه
زراقه در وضعیه رسانیدن بسیار مفید ست و از ان علاوه تسکین برای حکه فرج نیست لیکن باید دانست که در حال حمل حقنه
در فرج از آب شدید الحرارت جائز نیست زیرا که خوف پیدا شدن تشنج از اذیت ان ست و آن باسقاط حمل ست و ایضا
مجربین مذکور گفته است که طلا کردن سلوشن یا شیرپ آف ارهم بای کلورائیڈ که گرم باشد یا بذریعه زراقه رسانیدن آن در
رحم مفید ست ایضا لم پتاس سائی نائیڈ شش گرین قرص یک رتی یک درم دانه یک گرین در کول کریم یعنی موم روغن که یک
اونس باشد حل کرده بر محل حکه طلا سازند بعضی مجربین دیگر نوشته اند که چون از جمله تدابیر درین قسم حکه فائده ظاهر نشود و دو پهلوی
فرج و کش ران پلاستر از لانولین یعنی بنهند تا آبله پیدا شود و ازین حکه کم زائل میشود و اگر حکه سوای اعضای تناسلی کوره دیگر اعضا پیدا شود و سبب
آن عفونت و اذیت عصب باشد درین وقت مفید باشد حسب مناسب نوشانند و از ادویه موضعیه ټنکچر ډجی ټیلس از
ده ډرام تا چهار ډرام و گلیسرین از نیم اونس تا یک اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حل کرده بران طلا
سازند ایضا لم کاربولک ایسڈ یک ډرام تا دو ډرام گلیسرین از یک اونس تا دو اونس در گلاب
قسم اعلی که هشت اونس باشد باهم حل کرده هر جا که حکه باشد بران طلا سازند ایضا لم بای کلورائیڈ هائڈرارج ارهم
یک ایسنم گرین کلارفارم بست قطره گلیسرین دو اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حل کرده بر محل حکه طلا
سازند ایضا لم پتاس سائی نائیڈ چهار گرین کلارفارم هشت قطره گلیسرین یک ډرام واسلین شش ډرام همه را باهم
مخلوط کرده بر حکه هر عضو که باشد طلا سازند و این همه نسخه را که نوشته شده اند از قبیل علاج عام هر قسم حکه خاص
توان دانست **فصل یازدهم** در جنس موسوم به هائی پرټروفیا بفتح های هوز خرد و سکون الف و کسر
یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون رای مهمله و ضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون واو
و کسر فا و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی جا بجا غلیظ شدن جلد ست و آن ماخوذ ست از لفظ هائی پر که
بمعنی زیادتی ست و از ټروفیک که بمعنی حالت ست و هر دو لغت گریک اند و مراد از ان زیاده غلیظ شدن جلد ست
و وجه تسمیه این جنس باین اسم آنست که درین غلظ جلد کدام سبب مرضی نمی باشد یعنی از قسم ورم و سرطان
نمی بود و نه سیل آنها و این غلظ بذریعه خورده بین دیده میشود بلکه فقط زیادتی مقدار جلد می باشد و سوای آن
دیگر تغیر از حال صحت در جلد نمی باشد و گاهی این غلظ در طبقه بالائی جلد و گاهی در طبقه زیرین آن که اصل جلد
است و گاهی در هر دو یافته میشود و آن بر پنج قسم ست قسم اول ورتس بفتح واو و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی
هندی و سین مهمله در لغت انگلش ست و در لغت لاطین وروکا بفتح واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح کاف و سکون
الف نامند و بلغت عربی ثؤلول و بهندی مسه نامند و حقیقت این مرض آنست که آنچه در اصل جلد احیانا صغار

بصورت حلقه تدری میباشند آنها عدد از دکبیر المقدار شده و باهم متصل گشته صورت ثؤلول پیدا میکنند و چون بذریعهٔ خورده بین
آنرا به بینند سرهای اجسام مذکوره بر سر ثؤلول اکثر مثل سرهای سوزن معلوم میشوند خصوصاً هرگاه بر دست باشند و چونکه
درین اجسام عروق صغار شعریه هم برای تغذیه می آیند لهذا چون ثؤلول را از محل سر آن قطع کنند قدری خون از آن می آید
و اگر در وسط آن قطع کنند از آن زیاده خون بر می آید و اگر از قریب بیخ آن ببرند از انهم زیاده خون بکثرت بر می آید چه درین قسمت تو
جمله عروق شعریه قطع میشوند لیکن این خون بزودی بر می آید که بخوبی از چشم معلوم نمیشود که جدا جدا از هر جسم بر می آید بلکه چنان
محسوس میشود که گویا از جسم واحد بر می آید و درین جسم ثؤلول چونکه ریشه عصب کم میباشد لهذا دران حس هم کم بود و بازیاد ولی
این اجسام مذکوره اکثر طبقه بیرونی جلد هم تغلیظ میشود و اکثر ثؤلول تنها و بشکل مدور یافته میشود و گاهی ثؤالیل کثیره قریب با
بر عضوی دیده میشوند چنانکه یک ڈاکٹر صاحب نقل مشاهده خود نوشته اند که از گردن تا تمام دست الیسری ثؤلولهای کثیره خود
دیده بودند و گاهی ثؤلول پیدا شده بزودی زائل میشود و گاهی زیاده مانده زائل گردد و گاهی تا مدت العمر ماند و اکثر بر دست
یافته میشود و گاهی بر گردن و گاهی بر جلد پیشانی و گاهی بر محل دیگر از بدن هم یافته میشود و این مرض اکثر جوانان و پیران را
یا طفلان را که در اسبوع ثانی از عمر قدم نهاده باشند میشود اما هرگاه در اطفال کم قد و قامت بر آورده باشند حادث شود
اکثر خود زائل میگردد و اسباب سبب آن بخوبی واضح نشده جز این که استعداد و مزاجی خاص میباشد و هم هرگاه استعداد جماعه
در بدن بود ثؤلول زیاده پیدا میشود العلاج هرگاه اصل ثؤلول دقیق باشد از مقراض آنرا از اصل آن ببرند و بالای
آن بعده بدین اصل کاستک نقره را بر ان نهند تا باز عود نکند و اگر بیخ ثؤلول قدری غلیظ باشد از خیط ریشمی یا سوتی یا از
موی اسپ آنرا ببندند تا از رسیدن غذا مضمحل و خشک گشته خود بخود ساقط شود و این بنا بر آنست که اگر بیخ ثؤلول غلیظ بود در
قطع کردن آن بمقراض خون کثیر جاری میشود و بدشواری این خون بند میگردد و این هر دو تدبیر جراحی هستند اما علاج از
ادویه پس بدانکه قلم ایسیٹک ایسڈ که مثل برف میباشند بگیرند و سر آنرا باریک کرده بر ثؤلول نهند و زمانی سر قلم را بر ان
بدارند تا بخوبی اثر آن در ثؤلول نفوذ کند و آنرا بگذارند لیکن احتیاط این امر ضرورست که دوا به جلد بدن نرسد و الا از ان
زخم پیدا خواهد شد ایضاً له اول قریب اصل ثؤلول کرام روغن طلا سازند بعده کاستک پوٹاس بر سران نهند تا بزودی ثؤلول گداخته
و ذائب شده زائل گردد ایضاً له کرومک ایسڈ یک صد گرین در یک اونس آب ساده حل کرده سر قلم زجاجی را دران تر کرده
بر ثؤلول نهند و احتیاط نمایند ازین که دوا بر جلد بدن رسد و الا زخم پیدا خواهد کرد و اگر بعد از استعمال این ادویه و ساقط شدن
ثؤلول ورم در جلد پیدا شود پارچه با آب ساده تر کرده بر ورم نهند تا ورم بر طرف شود ایضاً له لاکر آرسنک را بر ثؤلول طلا کردن
باعث سقوط آنست لیکن تا اخر ایام ساقط میشود و ازین دوا بزودی زائل نمیگردد و هرگاه به بینند که ثؤلول ها بر بدن حادث
میشوند درین وقت نوشانیدن لاکر آرسنک از تولدان مانع میشود آنرا بالضرور بنوشانند و لاکر آرسنک بر ثؤالیل طلا سازند
فنکا کسا قسم ثانی آن کانس است بفتح کاف و سکون الف و سکون رای مهمله و نون و سین مهمله لغت انگلش ست و ماخوذ بود

از کار رفتن لفظ کربیاست بمعنی قرن و وجه تسمیه مرض باین اسم تنها آنست که چنانکه قرن تیره بر آید و سخت بود درین غلظ هم سختی
و قشور تیره بر او پیدا باشد و آنرا بلغت عربی تجلّد و سحاده و بفارسی پینه و شوخ و بهندی گهٹه گویند و کو کر نیز نامند و حقیقت
این مرض آنست که هرگاه کدام اذیت احتکاک یا عصر بطبقه بیرونی جلد که اپی درمس است میرسد و از آن منتهی باصل جلد
که کوریم است میشود درین وقت وقتا برای محفوظ ماندن خود از اذیت بایصال خون کثیر در طبقه بیرونی غلظ و سختی پیدا میکند
و مادام که اذیت باقی ماند اصل جلد این غلظ و زیادتی طبقه بیرونی را میرساند و غلظ پیدا کرده اما هرگاه اذیت ماندکور
برطرف شود آنزمان و سست از امداد هم باز ایستد و چرا که طبقه بیرونی بمقدار در رنگ طبیعی سخت خود آید اما اگر
اذیت مذکوره تا زمان دراز باقی ماند درین وقت رطوبت مثل سیرم یعنی آب خون زیر این غلظ پیدا میشود و از عصر کردن آن
درد عظیم پیدا میگردد و درین وقت ورم و درد با هم حادث میشود و تا استخوان میرسد و گاهی بعد ورم سلان دشواری چون آب زیر هم
پیدا میشود از عصر کردن آن جائی که لحم درمیان استخوان و جلد کم است مثل سر انگشت پا انجا و غشائی که بالای استخوان است
هم ورم پیدا میشود و استخوان مذکوره متألم میگردد و این مرض اکثر بر پا و دست و خاصه بر پا زیاده حادث میشود و ممکن است که بر دیگر
مقامات جلد بدن هم پیدا شود چنانچه در کمانداران و حمالان بالای شانه و کسانی که نماز گذارند بر پیشانی آنها و کسانی که
از جانب رکبه بر زمین زیاد نشینند بر زانو آنها و کسانی که بر قدمین بالای زمین می نشینند بر کعبین آنها بالجمله جائیکه
عصر یا احتکاک بر جلد میرسد این مرض در جلد پیدا میشود و آن بر سه قسم است قسم اول آنکه در ان جلد منتشر و تیره میشود
و آنرا بلغت انگریزی آلامینری اپی ڈرمس گویند یعنی تیره و این قسم جائیکه جلد از استخوان قریب است هم درکیسه معوج القدمین هم
بر جانب وحشی قدم آن پیدا میشود قسم دوم آنکه در ان غلظ اصلی و بیخی باشد که آن اندرون جلد رفته بود و آن اکثر جائیکه
قدری لحم زیر آن باشد مثل اصابع مفاصل پا و قدم که کف پا است یافته میشود و آنرا فاکیری بینا منند یعنی ریشه
دار که در ان ریشه و بیخ میباشد و سبب تولد این بیخ آنست که اول قسم اول آن پیدا میشود و من بعد چون اذیت عصر آن
برابر باند غلظ آن زیاده و در وسط خود بلند میگردد و من بعد از عصر دائم این زیادتی اپی ڈرمس اندکی در اصل جلد فرو رود
و بسبب آن آنچه زیادتی در طبقه بیرونی ڈرما است ضائع و برباد میشود و این زیادتی بجای آن فرو رفته در اصل جلد
داخل میشود و بصورت ریشه و بیخ واز بین در آمدن در اصل جلد آنچه ارتفاع در اپی ڈرمس بوده اندکی فرو رفته بصورت
پیاله و وسط آن اندکی فرو رفته محسوس میشود و قسم ثالث آن سخت کارن است یعنی غلظ لین که هم درمیان انگشتان پا یافته
میشود و سبب این است که چون بانگشتان از اذیت احتکاک میرسد و عرق کثیری آید و اصل جلد هم متورم شده قدری مائیت پیدا
میکند و سبب آن زیادتی طبقه بیرونی جلد که درمیان انگشتان است متورم و سپید و غلیظ و نرم میگردد و مثل آبله خصوصاً اگر فصل
گرما بود که بسبب آن عرق زیاده آمده باشد و این قسم غلظ از اصل جلد مثل آبله پیدا میشود و گاهی آنرا عصر میگردد و بعد انفجار آنه
نقیبه انفجار دیده میشود که اصل جلد متقرح شده یا هرگاه آنرا ببرند از زیر آن [illegible] دیده میشود و گاهی

در قسم اول و ثانی در قشور آنها بحسب لون فرق دیده میشود مثل اینکه بعض قشور آن متلون و بعض غیر متلون میباشند زیرا که هرگاه اذیت
بجلد ظاهر میرسد و آن با اصل جلد منتهی میگردد تا اینکه بسبب آن اصل جلد یک تو دیگر زهراپی ڈرمس برای محفوظ ماندن خود پیدا میکند
پس در حین وقت انچه از این اذیت عروق صغار در ڈرما شکسته قدری خون از ان بیرون می آید از ان این توی تازه که پیدا شده بوده
متلون از رنگ خون میباشد من بعد اگر اذیت نرسد توی دیگر که بعد آن اصل جلد موافق دستور خود پیدا کند از رنگ خون خالی
میباشد من بعد هرگاه باز اذیت رسد و در آن حال توی ثالث پیدا کند و از ان قدری خون بر آید این تو هم متلون بلون
دم میباشد و در توی ثانی هیچ رنگ خون نباشد و لیکن در سفت کارنیس که قسم ثالث آنست این فرق الوان در قشور
دیده نمیباشد زیرا که آن ملتصق با اصل جلد نباشد تا که قشور آن از خون اصل جلد متلون شوند العلاج اول
سبب محدث مرض را دفع کنند یا بنگه موزه ملائم که موافق پا باشد نه زیاده کبیر و نه صغیر باشد بپوشانند که از این تدبیر گاهی
خود این مرض دفع میگردد و اگر از این تدبیر دفع نشود چیزی مثل قطعه چرم سابری که ملائم و دبیز بود و اندرون آن خالی
باشد بر محل مرض نهاده بربندند تا غلظ مذکور اندرون ثقبه چرم مذکور در آید و از افشار و اصطکاک موزه محفوظ ماند و دیگر آنکه هرگاه
از قسم اول و خشک بود از سرکارد حک کنند یا از سوهان بمالند تا منجرد شده دفع گردد و اگر رطب باشد از صابون
و آب گرم یا از سوڈا و آب گرم یا از پتاس و آب گرم بشویند و هرگاه نرم شود آنرا از مبرد بمالند یا از سرکارد حک سازند و
در قسم ثانی اول گارنیس را از جانب اطراف آن بذریعه سرکارد از لحم و جلد آهسته آهسته جدا سازند تا که اصل آن نمایان
شود پس اصل مذکور را هم بهمین روش از لحم جدا کرده از اندرون جلد بکشند و بیرون آرند لیکن درین عمل خیال بر احتیاط
یک امر ضرورست که وقت جدا کردن محل متجاوزه از جلد بر اطراف آن قدری غلظ و دبازت باقی مانند تا اثر عمل بمحل
اطراف رسد و جائیکه بیخ آن بوده منظر نشود اما اگر سرخی و درد زیر اطراف آن هم محسوس شود درین وقت اطراف آنرا
هم که سخت اند بالتمام از لحم و جلد جدا ساخته بر آرند و بالای آن چرم سابری چند تا کرده نهاده بربندند تا اذیت عمل بمحل
مرض نرسد و هرگاه درد بر محل متجاوزه زیاده بود اکثر سبب آن مجتمع شدن قدری آب یا ریم زیر بیخ آن میباشد و هرگاه
بیخ را بر کنند و چند قطره آب یا ریم از اصل جلد سائل شود این درد فوراً بر طرف میگردد و انچه سرخی و ورم که بسبب اذیت در
اصل جلد بوده آنهم بعد بر آوردن اصل محل دفع میشود و در قسم ثالث آن که سفت کارنیس است باید که اول از آب گرم و صابون
شسته خوب صاف کنند بعده هر قدر که اپی ڈرمس نرم و متعفن شده باشد آنرا از مقراض ببرند و خشک و پاک کرده چیزی
صاف بر آن نهاده دهند تا اثر عمل و اذیت اصطکاک بر آن نرسد و هر روز از آب گرم و صابون شسته چیزی خشک صاف
بر ان نهاده باشند و اگر از این تدبیر هم رفع نشود از مقراض بریده بعد قطع کردن دستور لیپه سفت کارنیس [illegible] کرده
در یک اونس آب حل کرده هر روز بعد شستن اپی ڈرمس از قلم موئین بر اصل جلد طلا کرده باشند و بعد آن [illegible] صاف
بر آن نهند تا اثر اصطکاک بر محل زخم نرسد قسم سوم کی لا بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون دال مهمله هندی ست و آن از دو لفظ کریک که بمعنی پای سرطان و آئیدس
بمعنی مشابه بود ماخوذ ست و مراد از ان مشابه بپای سرطان ست و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که درین علت طبقهٔ زیرین اصل
جلد غلیظ المقدار و مرتفع میشود و بسبب زیاده شدن مقدار ریشه های خود پس از غور کردن آن طبقه بالای اصل جلد فانی و ناپیدا
میشود و اپی ڈرمس یعنی طبقه بالای جلد رقیق و ممتد و درخشنده میگردد و درین وقت ریشه های طبقهٔ زیرین جلد که بسبب
غلیظ بودها کبیر المقدار شده اند مشابه بپای سرطان بذریعهٔ طبقهٔ اپی ڈرمس دیده میشوند که گویا از پهلو و اطراف اصل جلد
که غلیظ شده ریشه های غلیظ در جلد صحیح داخل و جاری میشوند و از ان صورت پای سرطان پیدا میشود پس باین وجه
در تسمیهٔ آن تشبیه بپای سرطان مذکور شد و ایضاً چونکه گاه گاه درین مرض هم سوزش و حرقت و وجع مثلی و کیفیت صدمهٔ
زنجیری محسوس میشود لهذا بعضی آنرا باین مناسبت مشابه باصل سرطان هم گفته اند لیکن فی الواقع در هر دو فرق بسیار
است زیرا که درین مرض گاهی زخم پیدا نمیشود و هم غده های لمفیٹک گلانڈ متورم نمیشوند چنانکه در سرطان وجود جراحت
و تورم این غده ها ضرور است و هم این مرض گاهی بسبب علاج از ازدیاد باز می ماند بخلاف سرطان که در ان تدبیر
نافع نمیشود و هم این مرض گاهی خود زائل میشود بخلاف سرطان و هم درین مرض مریض صحیح المزاج میباشد و در خون آن
عفونت نبود بخلاف سرطان که در ان مریض محموم میباشد و خونش متعفن میگردد و اسباب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده
جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده باشد و این مرض بر دو قسم ست یکی اصلی و دوم غیر اصلی اصلی آنست که بسبب
کدام مرض جلد ثابت نگردد بلکه خود پیدا شود و غیر اصلی آنست که بعد سوختن از آتش یا بعد رسیدن زخم بجلد یا بعد داغ نهادن
میشود یا از کدام زخم که تا اصل جلد رسد پیدا شود اما اصلی آن که بدون زخم پیدا میشود و آن اکثر بر استخوان سینه حادث میشود
و این گاهی مدور و گاهی طویل مثل قلم کتابت میباشد و از کناره آن ریشه های کثیره در جلد بیرون دوانند و از دیدن چنان محسوس
میشود که گویا آثار ضرب سیاه هستند یا نشانات سوختن آتش ست و از مس کردن در ان قدری صلابت و غلظ محسوس میشود و گاه
در ان قدری خارش هم پیدا میشود و گاهی سوزش و حرقت و درد مثلی هم پیدا میشود لیکن این علامات موقته همیشه یافته نمیشوند
بلکه در بعض اوقات موجود شده باز رفع میشوند و اکثر مزاج صاحب آن صحیح و خالی از شکایت هر گونه میباشد و غیر اصلی آن
هرگاه جلد زیاده از آتش محترق گردد یا داغ قوی بران نهاده شود پیدا میگردد و العلاج علاج خاص برای ان نیست
جز اینکه در قسم اصلی آن ملینا آیوڈائیڈ دو حصه و شحم خنزیر یا وازلین یک حصه گرفته هر دو را خوب مخلوط کرده مرهم درست
ساخته وقت پیدا شدن درد و سوزش و خارش بر محل مرض مالند ایضاً کالوڈین از قلم مو یا برآن طلا سازند چه آن
بعد خشک شدن اذیت مرض را کم میکند و بعضی مجربین گفته اند که از نوشانیدن ڈونوون کی لوشن یا آیوڈائیڈ پٹاس هم درین
مرض فائده حاصل میشود لیکن بحسب تجربه آنچه ثابت شده اینست که از کدام علاج داخلی نفع نمیشود بلکه هرگاه درین مرض
کدام اذیت پیدا شود تدارکش نمایند باقی برحال خود واگذارند چه گاهی تجربه کرده شده که از اصرار مریض آنرا انکار دیدند

[illegible]

[illegible]

اما بعد آنهم فائده ظاهر نشده و مرض باز عود کرده و در غیر اصلی که ام علاج ضرور نیست زیرا که در ان اذیتی نمیباشد و اگر قطع
کنند باز عود خواهد کرد فقط کـ کـ قسم چهارم اسکلی رودرما ست بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و لام و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و آن
ماخوذ است از اسکلی سس که لغت لاتن ست بمعنی سختی و لفظ درما که آنهم لفظ لاتن بمعنی جلد ست مراد از ان سختی جلد ست و آن
از زیادتی مقدار ریشه طبقه زیرین اصل جلد و غشای خانه دار که زیر درما ست پیدا میشود و درین مرض قدری مواد یعنی فایبرن
هم از اصل جلد و غشای خانه دار ریخته مجتمع میشود و از ان اول در جای از جلد بدن قدری غلظ و صلابت پیدا میشود من بعد
روز بروز سختی جلد زیاده میشود تا اینکه از اثر تجمع نمیشود و لدونت آن زائل میگردد و مثل چرم یا بسخت و خشک میگردد
و قدری لون آنهم مائل بسوی صفرت میشود و ممکن ست که این مرض در تمام جلد بدن حادث شود لیکن اکثر بر قفای
عنق و گاهی بر رخسار پیدا میشود و چون بر رخسار افتد دران وقت حرکت فکین عسر پیدا میشود و گاهی بر دور مفاصل هم پیدا میشود و دران
وقت حرکت مفصل مذکور متعسر میگردد و چون بر صدر پیدا شود در انبساط صدر دشواری راه یابد و گاهی بر تمام یک عضو
مثل یک دست منبسط و گاهی متفرق پیدا میشود و گاهی بر عضوی خاص مثل زند یا ساعد و در جای از عرض آن مثل
رفاده بر محل خاص محیط میشود و اسباب سبب آن هم بخوبی واضح نشده جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده
باشد اما این مرض در سن طفلی نمیشود بلکه در جوانی حادث میشود و مرض جوانان ست العلاج چونکه مرض بسبب مزاج
بطور فطری پیدا میشود لهذا عسر العلاج ست لیکن از نوشانیدن ادویه مقویه مثل کینین و ٹنکچر اسٹیل وغیره فائده حاصل
میشود چه از ان تقویت عروق حاصل میشود و بسبب آن انچه مواد از عروق در غشای خانه دار میریزد از انصباب باز ماند
و اگر ایوڈائیڈ پتاس را همراه لائکر آرسنک دهند لائق استعمال ست زیرا که از ان هم تقویت عروق حاصل میشود و هم انچه
در غشای خانه دار ریخته باز در عروق منجذب میشود و اگر لائکر آرسنک را همراه ٹنکچر اسٹیل نوشانند بهتر ست و برای تقویت
انفع باشد و از ادویه موضعیه گلیسرین یا واسلین یا کدام روغن شیرین بر جلد مالند تا جلد لین شود و اذیت صلابت کم
گردد قسم پنجم آن فائی برُوما است بفتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم بای موحده و رای مهمله و سکون واو
و فتح میم و سکون الف و آن لفظ لاتن بمعنی صلابت مدور ست که آنرا چو مرگویند و ان بر جلد پیدا میشود و سبب قریب
آن اینست که غشای خانه دار تنها زائد المقدار شده در جلد داخل میشود و بسبب آن اصل جلد ازین جا فانی میگردد
یا رقیق گشته باقی ماند و صورت آن مدور الراس و طویل القامت و بیخ آن دقیق میباشد بعین مثل ثالول کبیر المقدار صغیر الرقبه
دیده میشود و ما دام که این چو مر صغیر ماند کدام کلفت از ان نمیشود اما هر گاه مقدار آن زیاده گردد که از ثقل آن ڈبا
تمام و کمال ضائع شود و لی ڈرمس را هم نقصان رسد درین وقت بر سر آن از تاثیر ثقل آن زخم پیدا میشود و اینکه
در دوران حادث شود و ریم از ان جاری ماند و جسم آن کبیر و منتفخ گردد و بر زخم آن انگور پیدا شده قرحه ساعیه گردد و

و مشابه بسرطان میشود السبب سبب آن هم ظاهر نیست شاید از خصوصیت مزاجی باشد العلاج هرگاه صغیر باشد از مقام
عنق آن از برابر جلد آنرا ببرند و چونکه برای تغذیه آن شریان هم دران داخل میشود لهذا بعد بریدن آن خون ازان
زیاده جاری میشود لهذا بهتر آنست که بعد بریدن بر محل زخم تنکچر استیل طلا سازند یا از سر قلم کاستک لفره آنرا داغ کرده
دهند و اگر کبیر المقدار باشد آنرا از رشته ابریشم محکم عنق خوب قطع بسته دهند تا که از انسداد طریق غذا خشک گردد و از بستن رشته
چون زخم بر جلد پیدا شود و آن رفته رفته چون از بستن زیاده میگردد لهذا خود بخود از جلد جدا شده ساقط گردد و اگر
بسیار کبیر بود و عنق آن غلیظ و ضخیم باشد که از بستن آن رشته در جلد درد شدید پیدا میشود درین وقت بهتر آنست
که جائیکه بستن رشته منظور باشد آنجا از نشتر بر جلد زخم پیدا کرده دهند تا جلد بالائی هم از جلد صحیح جدا شود و بعده
بر محل زخم رشته را بربندند با کمال درین مرض سوای این تدبیر علاجی دیگر مفید نمیشود زیراکه از علاج زخم در زخم
آن نفع حاصل نمیشود همچنین از نوشانیدن ادویه هم کدام نفع نمیشود آری اگر مریض ضعیف باشد درین وقت ادویه
و اغذیه مقویه خورانیده تقویت نماید فقط. فصل دوازدهم در امراض شعر چونکه در تشریح جلد حقیقت
شعر نوشته شده لهذا اینجا بر ذکر اجزائی آن که بعد تحلیل عمل کیمیائی دیده میشود اکتفا کرده میشود پس اولا باید دانست
که در بیخ شعر قوت جذب کردن غذای خود از خون هست و بسبب آن غذا را زیاده از البیومن حاصل میکند و آنچه غذا
خود از خون میگیرد اولا آنرا مستحیل بسوی جلیٹین میسازد و جلیٹین بفتح جیم و کسر لام و تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و نون نام رطوبت لزج ست که بعد جوشیدن از پاچه چارپایان در آب حاصل میشود و سیل شعر از همین رطوبت
حاصل میگردد و هم دران روغن چند قسم یافته میشود اول روغن سیاه مائل بزردی دوم روغن سفید و این روغن بعد برآوردن
از شعر بعمل کیمیائی منجمد میشود ایضا بعمل کیمیائی دران فاسفٹ اف لائم و کاربونیٹ اف لائم یافته میشوند و بسبب آنها در موها
سختی دیده میشود و هم دران زجاج که از آن شیشه ها میسازند میباشد و از انهم دران صلابت بود و قدری رنگ هم از آن
بعمل کیمیائی بر می آید که آن از آکسائیڈ اف آیرن و از آهن و کبریت که دران هستند پیدا میشود اما این بیان موی سیاه است
اما موی اشقر و گندمی و سرخ پس بدانکه درین موها روغن سیاه برنگ سرخ میباشد و کبریت دران زیاده و آهن کم
بود و کسانی که موی سر ایشان اصلی سفید میباشند در موی شان روغن سیاه نبود و روغن سفید زیاده میباشد و هم
میگنیشیا فاسفٹ زیاده بود و سفید شدن موها در سن پیری بسبب زیاده شدن فاسفٹ اف لائم بود و چون اینجا
دانستی اکنون بدانکه امراض شعر موافق متاخرین بر چند قسم اند اول ہرسوٹی ایس بکسر ها و سکون رای مهمله و ضم سین
مهمله و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله
یعنی زیادتی موها بر بدن و آن ماخوذ است از لفظ ہرسوٹا که لغت لاٹن ست یعنی زیادتی شعر و آن بر دو قسم ست یکی آنکه
در جائیکه طبیعی منبت شعر ست مثل جلد سر و جلد رخساره و شارب موها زیاده شوند دوم آنکه در جائیکه موها بر جلد نمی روید

فصل دوازدهم در امراض شعر

مثل جلد الف و گوش و غیره آنجا موها رویند و زیاده شوند قسم اول را سُوْنِی ایلیس بلفظ عام خوانند و قسم ثانی را هیئوس هیئلو کری
یا هیرسی نیئوس یا مُوْل نامند اما قسم اول پس بدانکه زیادتی موها در محل طبیعی و روئیدن موها بر دو صورت
میباشد یکی آنکه انبوهِ موها زیاده بود دوم آنکه مقدار طول و عرضِ موها زیاده شود و بحسب تجربه آنچه دیده شده
از ان دانسته میشود که موها در اشخاص متعدد باطوار مختلفه میرویند مثلاً در کسی موهای سر زیاده و در بعضی
موهای ریش و شارب معدوم یا کم میباشند و در بعضی موهای ریش زیاده و موهای سر کم و در بعضی موها غلیظ
و پر انبوه و در بعضی آخر رقیق و با انبوهِ قلیل میباشند و در بعضی کثرت موهای ریش چندان میباشد که تا
قریب حلقهٔ چشم بر رخساره ها موها بکثرت و غلظ میباشند و این اختلافات بسبب اختلاف امزجهٔ طبیعیه پیدا
میباشد نه بسبب امراض یا اسباب دیگر و گاهی بسبب امر غیر طبیعی موها زیاده پیدا میشوند چنانکه در بعض عورات
هرگاه در جریان حیض قلت و قصور واقع شود یا در ازدواج زن جوان تاخیر شود و بسبب آن اعضای تناسل
آن ناقص و رقیق و ضعیف شوند درین وقت هم موها در محل ریش و شارب آن پیدا میشوند و هم درین حال
شحم از بدن کم و پستان صغیر میشوند و در آواز زن مذکوره قدری غلظ می آید و اندک مشابه بر جال در گفتار
و رفتار میشود و همچنین در زنانی که بسنِ یاس رسیده اند گاهی باسباب مذکورهٔ بالا موها بمقام ریش و شارب
ایشان برمی آیند و گاهی در بعض امراض مثل تپ دق وسل موهای سر زیاده طویل میشوند یا کسیکه استعداد دق
داشته باشد اکثر موهای صاحب آن دراز میباشند و گاهی از اذیت جلد موها زیاده پیدا میشوند چنانچه بعد
نهادنِ دوای آبله انگیز بر جلد موها زیاده پیدا میشوند و ڈاکٹر ولسن صاحب بهادر نوشته اند که در شخصی دیده شده
که بسبب غسل کردن زیر آفتاب جا بجا بر جلد بدن آن موها بسیار پیدا شده بودند و در قسم ثانی آن اکثر در لون جلد
هم تغیر واقع میشود یعنی رنگ جلد که زیر موهاست شدید میگردد و قدری غلظ هم در جلد می آید بسبب غلیظ شدن
بیخ موها و گاهی در جلد بجز ازدیاد لون دیگر تغیر از حال صحت نمیباشد و هم موهای غلیظ بر آن رسته باشند و رنگ
این موهای غیر طبیعی اکثر سیاه باشد یا شدید اللون میباشد زیرا که آنجا رنگ جلد هم شدید بود و چون این موها را
نتف کرده بینند غلیظ مثل موی سر یا موی ریش و شارب میباشند و این قسم هم خلقی و فطری میباشد که امر سبب
دیگر برای آن نه دیده شده **العلاج** در قسم اول علاج ضرور نیست جز اینکه اگر شعر بسیار طویل بوند از
مقراض طول آنها را کم کرده دهند و اگر بر رخسار زیاده باشند از موسی بتراشند لیکن دران ضرورت ببعض
استعمال دوا یا عمل جراحی داعی میشود و در قسم ثانی اگر در محل صغیر باشد آنرا بموازات خطوط چین جلد که
بر رخساره است قطع کنند تا نشان قطع باقی نماند و اگر باند کم ماند چه اگر در غیر موازات این خطوط قطع کنند
نشان زخم و قطع زیاده باقی خواهد ماند دیگر آنکه موها را از سر کلبتین گرفته نتف نمایند اما بعد نتف هم باز موها بسبب

باقی ماندن اصول خودها در غده های مولد شعر بر دو نحو میکنند و بدستور سابق زیاده میشوند و اگر در موضعی زاید از جلد
موها زیاده پیدا شده باشند درین وقت اگر تراشیدن آنها از موسی مناسب بود از نهادن و ضماد کردن دوای مسوم
به نوره آنها را خشک کرده اسقاط شعر نماید قسم دوم آلوپیشیا بفتح و مد الف و ضم لام و سکون واو و کسر بای موحده
فارسی و سکون یای تحتانی مثناة و کسر شین معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف فقد کثرت موها است و آنرا بعربی
داء الثعلب نامند و این گاهی عام و گاهی خاص در محل واحد میشود و گاهی بسبب مرض دیگر موها کم میشوند و درین قسمت و
از جمله اعراض میباشد و گاهی بسبب استعداد مزاج اصلی موها نمیرویند و آن از قبیل مرض فطری خواهد بود و بالجمله
آنهم بر چهار قسم است اول اینکه موها در اصل خود پیدا نشوند یا بعد مدت دراز از ولادت پیدا شوند دوم آنکه پیدا شوند
لیکن بعد تولد ضعیف شده ساقط شوند و باز پیدا نشوند یا بعد سقوط باز پیدا نشوند بسبب اینکه از کمزوری بیخ آن
از نیافتن غذای خود ضایع و فانی گردد و باقی نماند سوم آنکه بسبب امراض دیگر موها ساقط شوند یا ضایع و فانی المنبت
والاصل شوند اما قسم اول پس آن گاهی در بعض اطفال دیده میشود که تا دو سال در کدام جای بر جلد شان
موها نمیرویند و بعد آن پیدا میشوند و در بعضی موهای جدیده بر سر و بر محل شارب و ریش آن پیدا میشوند و آنرا
کوسیج نامند و اما قسم ثانی پس اکثر صورت اول آن بحسب فصول در اکثر اشخاص دیده میشود مثل اینکه موها زیاده در
آخر فصل برشگال ساقط میشوند بسبب اینکه دقیق و ضعیف میشوند و بعد آن باز می میرویند و بیخ موها در بین
سقوط باقی میماند و اما صورت ثانیه آن پس در بعض اشخاص بسبب کمزوری آن یافته میشود و آن گاهی بر جلد راس
و گاهی بر محل ریش یا شارب ظاهر میشود و اول بر صورت مدور در جای قلیل می افتد و بعد آن منبسط و وسیع
میگردد و آنرا بلغت انگریزی آلوپیشیا آریتا نامند و بفارسی بالخوره میگویند و درینهم اصل شعر باقی میماند
که بعد تقویت و علاج موها میرویند اما صورت ثالثه قسم ثانی پس آن اکثر در رجال بر وسط راس یافته میشود
خصوصا در کسانیکه موهای شارب و ریش ایشان کثیر و انبوه باشند و این مرض اگرچه مختص بمشایخ است لیکن
گاهی در کسان کامل الشباب هم پیدا میشود و گفته اند که سبب اختصاص آن بوسط راس کم شدن شحم زیر جلد
میباشد زیرا که اینجا جلد راس قریب عظام است و لحم اینجا بسیار قلیل است ازین جهت هر گاه شحم کم میشود و بسبب
آن جلد راس متمدد میگردد و از سختی و تمدد جلد عروق شعریه که غاذی اصول شعر اند برای تغذیه آنها نمیرسند
پس موهای اینجا ساقط شده اصول آنها از نایابی غذا فانی و ضایع میگردند اما قسم ثالث آن که از امراض
دیگر موها ساقط میشوند پس از اقسام کثیره امراض مثل اکیسیما و هم از جمله اقسام تینیا و هم در بعض امراض
دمویه مثل آتشک هم موها ساقط میشوند و گاهی بعد حمیات حاده مثل ٹائیفس فیور و ٹائیفائڈ فیور و بعض
دیگر امراض حاده و هم در زمان ناقه بودن علیل و هم در سل و دق و هم هرگاه [illegible] کدام مرض زیاده ضعیف

شود و هم هرگاه غذا در یک عضو زیاده رود و باعضای دیگر کم رسد چنانکه در وقت حمل زیاده خون در رحم میرود و یا در کسیکه
صحبت عورات و خواهش و خیال جماع و صحبت ایشان زیاده دارد خون زائد بسوی ذکر آن زیاده میرود و باعضای
دیگر کم میرسد هم از نوشیدن مسهل قوی که بسبب کثرت اسهال آن ضعیف شود موها ساقط میشوند العلاج در قسم اول
حاجت بسوی علاج نیست و در صورت قسم ثانی چنان دوای موذی بر جلد نهند که بسبب آن خون کثیر بسوی جلد
آید و بسبب آن غذا باصل شعر بخوبی رسد تا ضعف آن برطرف شود و برای آن این دوا بسیار مفید ست صفت
یعنی منٹ امونیای قوی نیم اونس روغن بید انجیر نیم اونس روغن تارپین نیم اونس ٹنکچر ارزم امونی آٹا
پانزده گرین همه را خوب حل کرده از برش خرد بر جلد طلا کرده بمالند تا اذیت در جلد پیدا شود ایضاً ٹنکچر کنتارس
یک اونس سرکه خالص یک نیم اونس گلیسرین یک نیم ڈرام اسپرٹ روزمیری یک نیم اونس گلاب قسم اعلی
هشت اونس همه را باهم آمیخته خوب مخلوط کرده اسفنج با آن تر کرده دو بار در روز و شب بر محل مرض طلا سازند
و بمالند و چون از استعمال این دوا اذیت پیدا شود دو یک روز ترک کرده باز باستعمال آرند ایضاً مغز
قلم ساق گاو گداخته صاف کرده یک اونس پلینبائی اسپٹیٹس یک ڈرام بالسم آف پروسه دو ڈرام ٹنکچر کنتارس
یک اونس روغن قرنفل پانزده قطره همه را خوب باهم کرده مرهم درست ساخته جائیکه مرض باشد بر آن بمالند
و مذهب بعض محققین اینست که بسبب پیدا شدن ٹینیا یعنی تخم نباتی این مرض پیدا میشود و درین صورت
آنچه ادویه در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند و اما آنچه بسبب امراض پیدا
میشود در آن علاج اصل مرض آن کافی ست و از آن عرض دفع میشود و اما آنچه بعد حمیات حاده یا از ضعیف
شدن پیدا میشود در آن امرار موسی بر سر هر روزه مفید ست که بسبب آن خون کثیر در جلد می آید و همچنین اول
آب سرد بر سر ریخته تا خون کثیر باین سو رجوع کند و بعد آن از پارچه خشن مالیدن جلد راس یا از برش سخت
مالیدن جلد سر نافع میشود تا از ایجاد اذیت خون کثیر در جلد آید ایضاً لوشن روغن مغز بادام شیرین لاکر امونیای قوی
از هر یک یک اونس اسپرٹ روزمیری چهار اونس و آبیکه در آن شهد خالص محلول بود دو اونس همه را خوب
مخلوط کرده بر سر طلا سازند و ایضاً دوای که نسخه ثانیه آن در علاج قسم ثانی نوشته شده هم درینجا باستعمال
آرند و هم درین جا اغذیه و ادویه مقویه مثل روغن جگر ماهی وغیره بنوشانند قسم سوم آن کانائیٹیس بفتح کاف
و سکون الف و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون سین مهمله
ماخوذ بود از لفظ لاطن که کانس بمعنی سفیدی ست مراد از آن اینجا سفیدی موی بدن است و آن گاهی خلقی بود و گاهی بعد ولادت
بطور امراض سفید میشوند و گاهی جای خاص از راس یا ریش موها انبوه گرده سفید میشوند و گاهی موی جمله بدن سفید میشوند اما کسیکه موی
جمله بدنش سفید پیدا شوند آنرا البینا بفتح الف و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون

وسکون الف میگویند لیکن هرگاه سفیدی مو خلقی بود پس اکثر در محل خاص از جلد راس موها سفید میباشند و جلد سر اینجا هم
سفید بود و اما آنچه بعد ولادت در غیر سن پیری سفید میشوند دران موهای سیاه و سفید هر دو باهم مجتمع میباشند و
سفیدی مو که بعد ولادت میشود اکثر از موهای سر شروع میگردد و بعده موهای شارب و ریش و بعد آن موهای
بدن سفید میشوند و سفیدی موهای سر اکثر از مقدم راس خصوصا از محل صدغ که پهلوی پیشانی ست شروع
میشود و شیب در رجال سریع و در نسوان اکثر بطی بود و سفیدی موها از جانب بیخ مو اکثر شروع میشود و تا سر
شعر بتدریج منتهی گردد و کسانیکه موی سر شان بسیار سیاه میباشند بزودی سفید میشوند و کسانیکه موی سر
شان اشقر یا خفیف اللون باشند شیب دران بطی می آید و اکثر سفیدی موها بتدریج زیاده میشود و گاهی دفعةً
در دو سه روز یا ازان هم کمتر موهای سر یا ریش سفید میشوند السبب آنچه سفیدی مو خلقی و فطری بود سبب آن
ضعف شعر و کم بودن چیزی که در بال و جلد رنگ پیدا میکند یا نبودن آن مطلقا میباشد و آنچه بعد ولادت سفید میشود
سبب آن هم ضعف عصب میباشد که بسبب آن قوت شعر و جلد کم میشود و رنگ که ازان موها سیاه میگردند کم میشود و این
سبب قریب فاعلی ست اما از اسباب بعیده آن پس استعداد خاندانی ست خصوصا در هر خاندان که نقرس و وجع مفاصل
زیاده میشود موهای ایشان زیاده سفید میشوند و در هر مرض حاد که ازان بدن ضعیف شود و تحلل دران زیاده واقع
شود مثل مرض آتشک وغیره هم موها سفید میشوند و هم هرگاه در بدن اوجاع زیاده مانند خصوصا وجع عصابه دران هم
موها سفید میشوند و از بعض امراض جلد مثل اقسام تینیا خصوصا در محلیکه زخم در جلد پیشتر شده بود و هم هرگاه
مرض خزاز در سر زیاد شود موها زیاده سفید میشوند و از زیاده ماندن بدهضمی معده و پیدا شدن ترشی در معده و هم
از غسل کردن با آب شور که دران نمک زیاده بود موها سفید میشوند زیرا که ازان روغن طبعی شعر کم میگردد و هم در بلاد حارّه
موها زیاده سفید میشوند زیرا که درانها فاسفت اف لائم زیاده پیدا میشود و هم از کیفیات نفسانیه مثل غم و خوف
موها زیاده سفید میشوند خصوصا که غم بطور فجأت و ناگهانی پیدا شود و هم هرگاه خیال چیزی زیاده ماند و جهد و جهد زیاده
کرده شود از انها استعداد سفید شدن موها زیاده میگردد و آنچه سفیدی موها در سن پیری میشود سبب آن هم
ضعف و کمزوری عصب و بدن میباشد لیکن هرگاه در سن پیری موها سفید پیران ساقط شوند باز عود نمیکنند چه درین
وقت اصول اشعار هم فانی میگردند العلاج تا دوام که سبب تنقیص شعر یافته شود و قابل دفع باشد بدفع کردن
آن کوشش کنند مثلا اگر کدام مرض جلد و دماغ مثل تینیا یا مرض عصبی مثل نورالجیا یا مرض دموی مثل آتشک
یا نقرس یا وجع مفاصل بود بعلاجش پردازند و علاج عام آنست که دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی بنوشانند و
چنان تدبیر کنند که خشکی موهای سفید دفع شود زیرا که خشکی در موهای سفید زیاده میباشد لهذا اکثر روغن های
شیرین مثل روغن کنجد که آنرا خوشبو کرده باشند یا روغن نارجیل یا پیه خنزیر بر موهای سر روزانه مالیده باشند و برای

کلوبن شعر ادویه خضابیه مشهوره مجربه بر موها ضماد سازند تا خلاف زینت رفع شود فقط تَکْ قسم چهارم
سائیکوزز بفتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای معجمه اول
و سکون ثانی است و معنی آن در بیان تینیا سائیکوزز نوشته شده که بمعنی انجیر است و تسمیه مرض بان اینجا
هم بهمین است که بثور خرد درین مرض مشابه بدانه انجیر میباشند و درین مرض دانه های خرد در بیخ موهای سر و ریش
و شارب پیدا میشوند و آن بر دو قسم است یکی تینیا سائیکوزز که بسبب تخم نباتی مفت خور پیدا میشود دوم
آنکه دران تخم نباتی نیست بلکه محض ورم صغیر اصول شعرها است و اینجا مراد از سائیکوزز همین است و درین مرض
بیخ موها و هم خانهٔ اصول موها که دران بیخ شعر میماند متورم میشوند و اول طبقه بیرونی اصل جلد متورم میشود من بعد
طبقهٔ زیرین آن هم و گاهی تا غشای خانه دار این ورم میرسد و اول قبل حدوث آن سرخی گرد اصل مو پیدا میشود من بعد
آنجا بثره ظاهر گردد که سر آن سفید و پر از ریم میباشد و این بثور گاهی متفرق و جابجا بر ریش پیدا میشوند و گاهی در یکجا
کثیره انبوه گروه یافته میشوند و چون مجتمع شده یکجا یافته شوند درین وقت ورم در جلد هم زیاده بود و این بثور هم روز بروز
کبیر المقدار میشوند و ریم از انها جاری شده بعد آن خشک ریشه بر انها پیدا میشود و بصورت اکیس پیدا میشوند و اکثر این
ورم از جلد تا غشای خانه دار میرسد و درین وقت اگر بثور متفرق بوند گردد هر یک از انها صلابت و سختی مدور پیدا
میشود و بسبب آن بثره صغیر کبیر معلوم میشود زیرا که درین وقت ورم ماده کثیر در غشای خانه دار ریخته مجتمع میگردد
و ازان درد و اذیت زیاده پیدا میشود و هرگاه این بثور مجتمع باشند هر قدر جلد که زیر بثور و پیرو بر آنها باشد متورم و غلیظ و
پر درد محسوس میگردد بالجمله مدارج این ورم بسیار اند گاهی بثور صغیر المقدار و متفرق و معدود میباشند و گاهی
زیاده و کبیر المقدار و کثیر العدد بوند و گاهی خفیف الاعراض کرانیک و گاهی حاد قوی الاعراض اکیوت یعنی کثیر الاذیت
میباشند السبب سبب قریب آن گاهی از اسباب خارجیه امرار موسی که غیر حاد بود بر جلد میباشد که از گذرانیدن آن
بر جلد اذیت پیدا شده مثل تینیا سائیکوزز پیدا میشود و گاهی کدام سبب ظاهر و خارجی نباشد بلکه از اسباب داخلیه
پیدا میشود مثل زیاده نوشیدن شراب از عادت یا بد هضمی طعام یا استعداد نقرس یا از محض کمزوری خون یا از استعداد
خنازیری میشود العلاج اگر ورم زیاده بود و چون کثیر زیر جلد مجتمع باشد و خصوصا هرگاه استعداد نقرس هم بود در
درین وقت مسهل از ادویه نمکین مثل میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر و غیره بنوشانند و برای تسکین اذیت موم روغن یا مرهم
افیونی یا مرهم پلپنائی الیسیٹیس بران طلا سازند و چون ورم کم شود ادویه مقبضه و ملینه جلد طلا سازند و بهترین
آنها این دوا است صفت سلفائیڈ آف زنک ده گرین اوکسائیڈ آف زنک یکڈرام شب یمانی خام نیم ڈرام گلیسرین یکڈرام
گلاب شش اونس یا هفت اونس ادویه باهم خوب حل کرده بران طلا سازند و چون ورم زائل شود و بعد زوال آن
صلابت و سختی در جلد بسبب منتصب شدن مواد باقی ماند که ازان خوف عود مرض باشد درین وقت کدام مرهم ا

مرکبات سیمابیه بران نهادن مفید ست خصوصاً مرهم سیماب زرد رنگ که از ولایت ساخته می آید و آنرا اُلوتُ طیرل نیمنٹ
یعنی مرهم هائیدرارج نائٹراس ڈ النوٹ گویند بران ضماد سازند ایضاً له بعد تصفیه جلد بر محل مرض لائکر ٹپا سے
از قلم موئین طلا سازند بعد آن مرهم سیماب مذکور بران نهند لیکن این علاج همان وقت جائز ست که سوای صلابت
دیگر اذیت در جلد نباشد والا ازین علاج اذیت و درد زیاده خواهد شد و گاهی این صلابت باقی مانده جلد از ادویه
موضعیه خارجیه زائل نمیشود بلکه بسوی نوشیدن ادویه محتاج میکند پس درین وقت نوشانیدن هائیدرایڈ پٹاسی کلورائیڈ
سی و دو وم حصه یک گرین همراه کلمه و دوای تلخ مثل نقوع قصب الذریره یا جنطیانا یا نقوع سارساپریلا یا نقوع اَٹِمْ معقویه
همچنین ڈونووَن سلوشن پنج پنج قطره روزانه دو بار بعد هر غذا نوشانیدن نافع ست و هر گاه که ادنی شکایت مرض و جلد
باقی نماند روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و کنین برای تقویت مریض نوشانند و اغذیه مقویه خورانند خصوصاً هر گاه استعداد مرض
خنازیری بوده باشد و ایضاً از بعض امراض شعر ترائی کوزر بلائیکا ست بکسر تای مثناة فوقانی و سکون رای مهمله
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی و کسر بای موحده و فتح
لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و این مرض در ملک روس و پولستان و ازوح
تبت زیاده پیدا میشود و این مرض جائیکه شعر بر بدن باشد ممکن ست که پیدا شود و لیکن اکثر بر جلد سر میشود و کیفیت آن اینست
که اول ورم در جلد راس ظاهر میشود و از مس کردن جلد درد زیاده میشود و اصول موها غلیظ گردند و ازین ورم جلد
رقیق موها آب لزج غلیظ چسپنده بدبو پیدا شده در جرم موها نفوذ میکند که بسبب آن موها هم غلیظ شده با هم
متصل و چسپیده شده مثل شعر واحد میشوند و چون این مجموعه شعر را از مقراض تراشند از آن آب غلیظ بدبوی
چسپنده خارج و جاری میشود السبب سبب آن تخم نباتی است که در جلد داخل شده فساد پیدا میکند و سبب معین
بر آن ناصاف ماندن جلد و هم خصوصیت بلد و قومی ست علاجش آنست اول جمله موهای سر را از مقراض
آهسته آهسته تراشند و بعد آن از آب گرم ساده یا از آب مطبوخ پوست خشخاش یا از گلاب و گلیسرین تکمید نمایند
تا آرام در اذیت جلد حاصل شود یا لائکر پلمبائی ایسٹیٹس ڈائلوٹ بران طلا سازند تا ورم و درد کم شود پس هر گاه اذیت
جلد کم شود درین وقت دوائی که در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده آنرا باستعمال آرند فقط

فصل سیزدهم در مرض اظفار

فصل سیزدهم در مرض اظفار و آن بر چند قسم ست قسم اول اونیکیا بضم الف و سکون واو و کسر نون و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی ورم حار است که بر اصل و کناره
یا در جلد زیر ناخن پیدا شود و آن ماخوذ ست از اونکس که در لغت گریک بمعنی ناخن ست و مراد ازان ورم
عضوی ست که ازان ظفره پیدا میشود و در تشریح جلد بیانش گذشت و آنرا در لغت انگریزی ٹیلنگس یعنی مادر
ناخن می نامند چه مثل مادر پائی اری لیپار برای ناخن ست لهذا باین اسم نام کرده شده و آن عام است

زیرکه

بکناره ناخن یا زیر آن یا بر اصل ناخن ورم پیدا شود چه ورم هم این مواضع بیشتر کس یافته شده و گاهی تا گوشت انامل کرب
گرد اختلاف است هم این ورم میرسد و بعد تورم در ان ریم افتد و منفجر شده ازان زخم حادث میشود خواه بر سر ناخن یا از
پهلوی آن پس ازین زخم ریم جاری میشود بعده بر این زخم انگور یعنی بدگوشت پیدا گشته ازان ریم رقیق بدبو
جاری میماند و گاهی بسبب پیدا شدن این ریم ناخن از جلد که مادر آنست جدا گشته خشک میشود خصوصاً هرگاه
این مرض بر اصل ناخن بوده باشد چه درین وقت تمام ناخن از جلد جدا شده میریزد و اگر بر اصل نباشد بعض
ظفره خراب و خشک شده از جلد جدا میشود و این حال او نیکیا ی خالص ست اما هرگاه این ورم تا غشای استخوان
یا نفس استخوان رسد درین وقت درد و ورم زیاده میشود و تا مدت دراز میماند و درین وقت آنرا او نیکیا ملگنا نیته
و شمس میگویند السبب اکثر سبب آن رسیدن ضربه یا خلیدن شی حاد مثل سوزن و خار میباشد و گاهی جلدیکه
بالای ناخن است متورم و ریشه ریشه میگردد از هر سببیکه باشد و چون آنرا بار بار میکنند ازان ورم تا بیخ
ناخن میرسد و گاهی از عقر کفش پا تا هم این مرض پیدا میشود و آن اکثر بر سر انگشت پا پیدا میشود و گاهی از پیدا شدن ناخن
انگشت پا بر اصل اظفار هم این مرض پیدا میشود و گاهی در حالت موجود بودن خنازیر ورم در اصل و بر کنار ناخن
پیدا شده این مرض حادث گردد و بسبب آن انچه لحم گرد ناخن بود متورم میشود و چنان ورم شدت میکند که
بسبب آن ناخن در ورم فرو رفته معلوم میشود و هم در حالت موجود بودن آتشک این مرض پیدا میشود و سبب
ظاهر برای قسم خاص آن او نیکیا ملگنا ثابت نشده جز اینکه صاحب آن روی الدم میباشد و همیشه در
مزاجش گرمی زیاده یافته میشود و اکثر این قسم در سر انگشت پا حادث میشود و درین قسم مرض اذیت زیاده میباشد
و همراه این زخم استخوان سر انگشت هم عظیم میگردد و بعد مدت دراز بمشکل صحت میشود العلاج اول ازاله سبب
فرمایند مثلاً اگر بسبب رسیدن ضربه بوده ورم و گرمی بر سر استخوان یافته شود پارچه در گلو انداخته دست را درآن
بنحوی دارند که سرهای انگشتان دست بسوی راس بلند باشند تا دران خون کم رسد و انامل بآرام مانند و پارچه
نازک بر محل ضربه بسته آب سرد یا لاکر یلینا ی ایسیٹس ڈائلوٹ بران بار بار ریزند تا تر مانند و اگر بسبب رسیدن
ضرب خون از جلد خارج شده زیر ناخن مجتمع باشد ناخن را از سر کارد حک کرده رقیق سازند تا اثر عجز ناخن قلیل
شود و هم بذریعه همین حک ظفره در ناخن جائیکه خون مجتمع دیده شود ثقبه کرده دهند تا خون ازان خارج شده
آرام حاصل شود همچنین هرگاه از خلیدن سوزن یا خار در انگشت زیر ناخن و از باقی ماندن آن در جلد تحت ظفره
این مرض پیدا شده باشد درین وقت هم آهسته آهسته ناخن را حک کرده کشاده سوزن و خار را از آن بیرون
آرند و چون ریم زیر ناخن مجتمع شده باشد درین وقت هم از حک کردن ناخن تا رقیق شود فائده حاصل میشود
زیرا که تا غیر عمر آن کم میگردد و از پیدا کردن ثقبه در ناخن بذریعه حک کردن آن این ریم مجتمع بسهولت خارج

میشود و هرگاه ناخن از جلد جدا شده قریب سقوط بود ضماد از تخم کتان یا ادویه منضجه ملینه دیگر کردن مفید میباشد
که از آن بسهولت ناخن از جلد جدا شده ساقط میگردد و بعد ساقط شدن ناخن مرهم اوکسائیڈ آف زنگ که در آن قدری
بنیزوئین هم باشد بر زخم نهند و اگر از اذیت غمز کردن کفش ورم بود باشد تبدیل موزه ضرورست اگر این تدبیر کافی نشود نائٹریٹ سلور
باآب حل کرده از قلم موئین بر ورم طلا سازند و اگر ازین هم ورم دفع نگردد بعد طلا کردن کاستک نقره محلول با آب پنبه صاف
درمیان ناخن و لحم انداخته بسبب مناسب نهند تا ناخن با لحم ملاقی نشود و در آن در نیاید و اگر ورم بر انگشت پا زیاده باشد
حرکت رفتار ترک کرده پای علیل را بآرام بر داشته دارند و تدبیر دفع کردن ورم نمایند و چون که تعفن و بدبوئی هم
این ورم زیاده میباشد لهذا پارچه صاف در سلوشن کلورائیڈ آف لائم تر کرده بر زخم نهند بعد آن مرهم اوکسائیڈ آف زنگ
مذکور بر آن نهادن مفید میباشد و آنچه بسبب اکیس سیما میشود در آن علاج اکیس سیما نمایند و هم درینجا مرهم اوکسائیڈ آف زنگ
مذکور نهادن نافع ست و آنچه بسبب خنازیر میشود در آن اول علاج مانع ورم مثل بستن پارچه در آب سرد یا در
لاایکر پلمبای اسیٹیٹس ڈائلوٹ یا در آب افیون تر کرده باشند مفید است و هرگاه قریب پختن رسد ضماد
منضج گرم کرده یا پارچه با آب گرم تر کرده بر آن بستن نافع ست و روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و کونین درین قسم نوشانیدن
ضرورست و آنچه بسبب آتشک بود در آن پارچه صاف در سلوشن بلاک واش که از کیلومل و آب آهک میسازند تر کرده
بر آن نهند و هم مرهم سیماب بر آن نهند و بای کلورائیڈ یا سٹراج از هم همراه دوای تلخ نوشانیدن و همچنین
ایوڈائیڈ آف پوٹاسیم یا القوی عشبه نوشانیدن نافع ست و آنچه قسم دشمن جان انسان ست و از فساد خون میشود
در آن مسهل خفیف دهند و ادویه مدره نوشانند تا خون صاف شود بعده تصفیه و تقویت خاص جگر نوشانیدن
نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ نمایند و ایضاً برای تقویت ٹنکچر اسٹیل و کونین نوشانند و از ادویه موضعیه حسب حاجت
نهند مثلاً اگر ورم زیاده بود آب سرد بران برابر چکانند و گاهی از آن فائده میشود درین صورت دوای گرم
مثل ضماد ادویه منضجه حاره که در آن افیون ضرور باشد بر عضو نهند و چونکه درین قسم ریم بسیار بدبو خارج میشود
لهذا برای دفع کردن عفونت روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلوشن
کلورائیڈ آف لائم یا سلوشن کلورائیڈ آف زنگ بران ریزند و نهند و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید پس ناخن را قلع نمایند و
برای آن کلاروفارم بویانیده مریض را بیهوش سازند پس قلع ناخن بعمل آرند و طریق قلع آنست که اول سر یک قطعه
مقراض را از جانبی که پهن میباشد از جانب سر ناخن در وسط آن زیر ناخن داخل کرده تا بیخ آن رسانند بعده مقراض
راست کرده ناخن را از وسط آن قطع کرده دهند تا دو قطعه شود پس بزودی از سر کلبتین یک یک قطعه ناخن
مذکور را گرفته برو در بکشند تا بزودی از جلد جدا شود بعد آن آب سرد بران ریزند تا خون بند شود بعده از نهادن
پلوٹس یا از طلا کردن کاستک نقره محلول با آب ورم آن کم میشود بعده مرهم اوکسائیڈ آف زنگ موصوف بر آن

نهادن بسیار مفید است و دود چونکه از بوییدن کلاروفارم گاهی خود مریض خوفناک میباشد و گاهی بسبب بعض امراض قلبیه هم استعمال
آن ناجایز باشد درین وقت بستن قطعه برف بر ناخن یا از بر پاشیدن ملفیورک ایسر بسان اطور یاران بذریعه زرا قدری زیاده سرد
عضو پیدا میگردد و از ان در قطع حصه آن عضو درد حاصل نمیشود و معلوم است که اگر درین وقت قدری افیون یا مارفیا خورانیده
عمل جراحی کنند اذیت کم میشود و گاهی بجای بوییدن کلاروفارم نایترس وکسائد هم می بویانند زیرا که اثر بیهوشی آن زود میشود
و بسرعت هیچ و این را لافنگ گاس یعنی هوای مضحک هم نامند زیرا که از بوییدن آن ضحک زیاده پیدا میشود و کسانیکه دندان
را قلع میکنند اکثر بذریعه این دوا بیهوش میسازند یا بجای دیگر جاهای که عمل جراحی به سرعت تمام میشود استعمال این دوا برای بیهوش
کردن عوض کلاروفارم بهتر است فقط قسم دوم ... انگریزی ... یعنی آنچه نباتی که در ناخن افتد چنانکه تخم نباتی در جلد بدن داخل
شده حدوث امراض میشود همچنان در ناخن هم داخل شده مرض پیدا میکند هرگاه تخم نباتی در ناخن داخل میشود اول تغیر ...
این ظاهر ظاهر میشود مثل اینکه خشک و غلیظ و کثیف یعنی غیر شفاف و نازک و پوسیده میگردد که از ادنی صدمه میشکند و از جلد زیرین
جلد زیرین ناخن خود مرتفع و جدا میشود و از درمیان ناخن و جلد ... سفوف بری آید و
چون این سفوف را بذریعه خورده بین بینند در آن تخم نباتی دقیق محسوس میشود و این قسم ... همیشه در ناخنهای
انگشتان دست و در آن هم اکثر در ناخن یک انگشت و گاهی در دو انگشت یافته میشود و در وقت واحد در ناخن
... انگشت ... میشود ... سبب آن داخل شدن تخم نباتی در ناخن بود و اکثر این مرض در ناخن ...
... تخم نباتی بذریعه ... در ناخن انگشت هم داخل میشود و گاهی ... انگشت بود
در ناخن داخل میشود و اگرچه این مرض ... در سن جوانی و پیری میشود لیکن گاهی هرگاه ... در جلد راس ... باشد از ان گاهی در ناخن
اطفال هم پیدا میشود و اکثر ... ناخن ... یافته میشود و لیکن آنچه در جلد بدن بود ... از علاج زایل گردد و آنچه در ناخن
باشد بعد از آن هم باقی ماند و به دشواری زایل گردد چنانکه شان امراض اظفار ... العلاج اول جلد و
ناخن را از آب گرم و صابون خوشبو که آنرا بلغت انگریزی ... سوپ گویند یا از صابونی که از گلیسرین و کاربولک
ساخته باشند و آنرا کاربولک سوپ میگویند خوب شسته صاف و ملایم سازند بعده از سرکار یا مقراض هر قدر ناخن که
از جلد زیرین خود جدا و مرتفع باشد آنرا ... و آنچه سفوف سفید رنگ که یافته شود و ممکن باشد آنرا از درمیان جلد
و ناخن بر آرند پس ... سلفیورس ... یک حصه و آب ساده چهار حصه باهم کرده پارچه در آن ساخته بر سر انگشت ...
بر بسته ... آنرا رطب دارند و برای رطب داشتن آن همواره بر این سر انگشت ... رفاده ...
انگشتانه ... تا هوا اندر رسد و پارچه رطب ماند و این تدبیر هر روز بعمل آرند و بعد دو سه روز بر این
تدبیر ... هم از ... بر ناخن طلا سازند لیکن وقت طلا کردن دوای موصوف احتیاط این امر
ضرور است که از ان درد و ورم زیاده نشود و بنابران ضرور است که وقت طلا کردن قدر قلیل از ان بر ناخن طلا سازند

قسم سوم سورای ازز و الظفر

دوا اعتنا داشته باشند که دوای مذکور به جلد بدن برسد قسم سوم سورای ازز آنگلو قسم است یعنی آنچه سورای ازز در ناخن پیدا شود و تحقیق لفظ در امراض جلد به گذشت و چنانکه این مرض در جلد بدن میشود در ناخن هم میشود و هرگاه در جلد میشود اکثر همان وقت در ناخن هم پیدا میگردد و در ابتدا اول در جای از ناخن داغ سفید پیدا میشود و چون مرض زیاده گردد تمام ناخن سفید خشن و غلیظ و پوسیده و نازک میشود و کناره های ناخن راست نمی ماند بلکه بسوی جلد سر انگشت مایل میشود و از جانب از سر انگشت برمی آید چنانکه در حال صحت عادت ناخن ست و هم شگفته قشور و صفائح از ان جدا میشوند و این مرض در ناخنهای جمله انگشتان دست و پا یافته میشود و اکثر همراه آن سورای ازز در جلد هم موجود میباشد و هم اکثر بعد زوال سورای ازز جلد بدن در ناخن این مرض باقی میماند چنانکه عادت امراض اظفارست اسباب آنچه سبب سورای ازز در جلد بدن ست اینجا هم باشد العلاج آنچه در علاج سورای ازز جلد نوشته شده اینجا هم مفیدست و خاصة درین مرض اول ناخنهای ماؤف را از آب گرم و صابون خوب بشویند و ملائم سازند بعده از سوهان حک کرده رقیق سازند بعد مرهم قطران یا مرهم کریاسوٹ یا مرهم کاربولک بران نهند و از ادویه نوشیدنی در همه اقسام آن فولرسلوشن یعنی لائکر آرسنک بنوشانند

قسم چهارم پرطروفی ازز و الظفر

قسم چهارم آن هایپرٹروفی آنگلو قسم است یعنی زیاده شدن مقدار ناخن و درین مرض ناخن طویل و عریض و غلیظ میشود لیکن گاهی باین صفات بر صورت اصلی خود ماند و گاهی زیاده شده مثل قرن دراز گشته از سر انمله زیاده شده بر سر انمله پیچ خورده میرسد و چونکه اکثر اشخاص ناخنهای خود را نمی تراشند و باراده خود آنها را عظیم میسازند مثل بعض فقرای هنود یا کسانیکه شوق سازی آن دارند لیکن این را زیادتی ناخن بطور مرض نگویند بلکه هرگاه بطور مرض زیاده شود چنانکه در آخر سن پیری هرگاه کسی بسیار ضعیف شود و پرستارش بخوبی پرستاریش نه نماید و همچنین در مرض سل و هم در مرض وراثیل این مرض پیدا میشود و آن زمان آنرا باسم مرض یاد میکنند العلاج اگر بر سر انگشت دست باشد آنرا رقیق ساخته بتراشند و هرگاه بر ناخن انگشت پا باشد علاج آن قلع ظفره ست و طریقش در علاج ورم اصل ناخن مذکور شد

قسم پنجم آتروفی ازز و الظفر

قسم پنجم آٹروفی آنگلو قسم ست و آن ضد قسم چهارم ست و درین مرض ناخن رقیق و دقیق و قصیر و صغیر میگردد و گاهی دیده میشود که ناخن با وصف رقت خود در طول و عرض خود بر صورت طبیعی میباشد لیکن مثل کاغذ رقیق بود و درین وقت از رسیدن ادنی صدمه اصطکاک مثل ملاقات لباس پوشیدنی از ان خون جاری میشود و هم چون این ناخن رقیق از حد سر انمله زیاده بر آید ریشه ریشه میگردد و این امر بسبب خصوصیت مزاجی میباشد نه بسبب امر غیر طبیعی مرضی و گاهی ناخن در طول و عرض خود هم ناقص میشود چنانکه رقیق میشود و این در حالت ضعف و کمزوری خون و بدن یا از ضعف میٹرکس که متولد ظفره است میشود هرگاه در ان قوت تولید ظفره کم میگردد یا در حالت موجود بودن آتشک میشود العلاج آنچه از خاصه مزاجی باشد در ان علاج ضرور نیست جز اینکه نگران حال ناخن باشند پس چون به بینند که قدری سر ناخن دراز میشود فورا آنرا از مقراض ببرند تا از لباس ملاقی نشود و خون از ان بر نیاید و آنچه از کمزوری و ضعف بدن یا از ضعف میٹرکس باشد در ان دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی

وغیره نوشانیده و اغذیه مقویه خورانند و آنچه از آتشک پیدا شده باشد دران ایوڈائیڈ پٹاس یا نقوع عشبه نوشانند و هم
روغن جگر ماهی باشیر تازه نوشانند فصل چهاردهم در لیپرسی بکسر لام و سکون بای موحده فارسی و کسر رای مهمله
و سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و آنرا ایلیفن ٹائسز گریکورم بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فا
و سکون نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و کسر همزه و زای معجمه اول و سکون زای معجمه ثانی و کسر کاف
فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و ضم الف و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون میم هم نامند و آن
ماخوذ ست از ایلیفاس که لفظ لاطینی بمعنی فیل ست و از ایلیفان ٹس که در ترکیب لغت انگریزی مضاف الیه ست و مراد
ازان مرضی ست که آنرا اهل گریک داء الفیل یا فیل پا میگویند لیکن این تسمیه حقیقی نیست زیرا که داء الفیل حقیقی آنست
که دران پای بیمار در غلظت و زیادتی مقدار مثل پای فیل میشود و بیانش در جلد اول امراض خاصه در امراض ظرفیه
گذشت اما چونکه درین مرض هم جلد درست و با غلظت و خشن مثل جلد فیل میشود لهذا اهل گریک آنرا بادنی مشابهت باین هم
موسوم ساختند و از العربی جذام و داء الاسد میگویند و وجه تسمیه در کتب عربیه مسطور است من شاء فلیرجع الیها بالجمله
این مرض هم از امراض مومیه است که ظهور آن بذریعه جلد میشود لهذا در امراض جلدیه نوشته میشود و درین مرض ماده ردیه
خاص که مشابه بغایت ناقص یا البیومن ردی باشد از عروق برآمده در ریشه های اعضای بدن میریزد خواه در ریشه های
جلد یا در ریشه های عضلات یا در ریشه های عظام یا در ریشه های اعصاب یا در ریشه های کبد بالجمله در ریشه هر عضو از اعضا
ظاهره یا باطنه بدن که ریزد و اکثر در ابتدای مرض ماده مذکوره در ریشه یک عضو میریزد و چون مستحکم و قوی گردد در ریشه
اعضای دیگر هم میریزد تا اینکه در جمله اعضای بدن ریخته عام میشود و چون این ماده در ریشه کدام عضو ریزد بسبب آن
عضو مذکور اگر ماده قلیل ست غدد پیدا میشود و اگر زیاده باشد و از ریختن آن راه رسیدن غذای عضو مذکور مسدود میشود
این عضو میمیرد یا از انصباب این ماده دران ورم کثیر پیدا میشود و ازان عضو مذکور مرده میشود و بعد مردن دران زخم
پیدا میشود و ازان از عضو صحیح جدا میگردد چنانکه در مارٹفی کیشن میشود و بیانش در انجام اورام مذکور شده و این مرض
بر دو قسم ست یکی انستھیٹک بفتح الف و کسر نون و سکون سین مهمله و کسر های مثلثه و تای مثناة فوقانی هندی
و سکون کاف یعنی جذامی که دران حس قلیل یا معدوم میشود و درین قسم اول انصباب مواد در ریشه اعصاب
میشود و لهذا در تشریح بعد الموت درین قسم اکثر دیده میشود که مواد مذکوره گاهی در غشای پا میٹر که در سر و بالای
نخاع ست یافته میشود و گاهی بر غلاف اعصاب و گاهی در میان ریشه های اعصاب که در غلاف آن هستند
طولا و گاهی بر کناره های ریشه های عصب جاییکه در جلد بدن منتهی شده اند یافته میشود و بسبب آن پاپلای
که طبقه بالای اصل جلد ست و دران ریشه های اعصاب می آیند ضایع میشود و طبقه زیرین اصل جلد که دران حس
نیست باقی میماند و بدین سبب حس درین قلیل یا ناقص یا معدوم میشود و قسم دوم آنست که بضم جیم فارسی

وسکون واو وفتح بای موحده وسکون رای مهمله وکسر کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون رای
مهمله است ودرین قسم اول مواد مذکور در ریشه های طبقه بالای جلد میریزد که بسبب آن در جلد غلظ وخشونت یعنی اختلاف
در ارتفاع وانخفاض پیدا میشود وچونکه درین قسم مواد در اجزای جلد میریزد ازین سبب سختی در جلد مشابه سختی چوب کل جلد
میشود وهرگاه این سختی را می بینند مثل صلابت اصل چوب کل در ان سختی محسوس میشود اما علامات قسم اول پس بدانکه
در ابتدای این قسم جذام که ازو تغیر بحسب صورت در جلد نمیباشد لیکن جا بجا در جلد حس لمس کم میشود وچنین ادراک حرارت
وبرودت خارجی هم ناقص میشود وگاهی قبل از نقصان حس جلد در جلد بدن هائی پراستیزیا یعنی تشوش حس پیدا میشود
وبسبب آن جا بجا در جلد بیمار این پندارد که سوزن یا خار میخلد وهم درین حال مریض شکایت میکند که در لحم دست وپا شدت
درد مثل درد مفاصل محسوس میشود وغالبا بیشتر آنست که چون ماده مذکور در پاپلاری لیر یا رتقلیل میریزد وبر کناره های
ریشه های عصبی اثر خود آن میرسد این حالت پیدا گردد لیکن هرگاه زیاده منصب میشود که بسبب کثرت آن غذا بریشه ها
عصبی نرسد واز نایابی غذا آنها فانی ومنجذب میشوند درین وقت نقصان یا بطلان در حس لمس پیدا میشود پس بعد جائیکه
اول جاهائی پراستیزیا شده بود آنجا بر جلد قدری سرخی وورم پیدا میشود وبعد زوال حمرت جلد لون جلد آنجا قدری مائل بسیاهی
میگردد وبعد آن همین جا آبله پر آب پیدا گشته منفجر میشود وبعد انفجار خشک شده زائل گردد پس در نیجا بر جای خشکی وخشکریشه
رقیق مثل [illegible] پیدا میشود وهم جلد آنجا بعد خشک شدن آبله رقیق معلوم میشود وآنچه لحم که زیر آن بوده منجذب میشود واین آبله
تا مدت دراز بروز میکند ومنفجر شده صحیح گردد وباز بروز کند وصحیح میشود خصوصا بر انامل دست وپا وازین بروز وانفجار مکرر
آبله های مذکوره صورت انامل متغیر از حال صحت گردد مثلا منجذب شده صغیر ومعوج مثل پنجه حیوان میشوند وحرکت مفاصل انامل
متعذر میگردد وگاهی انگشتان بسبب منجذب شدن لحم بسیار صغیر شده تا عظام شده میرسند یعنی نشانی از انامل قریب بمفصل استخوان
مشط میماند ناخنها بمقدار طبعی خود میباشند وگاهی بعد بروز آبله مذکور استخوان انامل منجذب نمیشوند بلکه بعد آبله زخم پیدا
میشود واین زخم روز بروز لحم را میخورد تا اینکه تمام لحم خورده شود واستخوان مفاصل جدا شده میریزند وتا مفصل زند دست جمله عظام
میریزند وگاهی بعد پیدا شدن آبله آنچه زخم افتاده بود آن تا یک مفصل انمله رسیده خشک وصحیح میگردد وبعد چند روز آبله دیگر
پیدا میشود واز ان زخم دیگر حادث شده باز صحیح گردد وباز آبله پیدا میشود وزخم حادث گردد تا اینکه بتدریج تا زند دست یا تا
مفصل استخوان کعب که در پا هست جمله عظام دست وقدم میریزند وچون مرض تا این حد رسد بینی فرو میرود وعظامش میریزند
وقرنیه بسبب پیدا شدن زخم که درین وقت حالت فالجی در عضلات پلک پیدا میشود سفید میگردد وآواز بجهت خشونت صوت پیدا
میشود واعصاب حواس ظاهره را هم نقصان میرسد که از ان دیدن وشنیدن وچشیدن ذوقات وبوئیدن ناقص میشود
ولمس ملموسات هم ناقص میشود چنانچه در تشریح بعد الموت مریضان این قسم که تا این حال رسیده باشند مواد مذکوره گاهی
در غلاف اعصاب حواس مذکوره در دماغ وگاهی در طول جسم اعصاب مذکوره وگاهی بر منتهای اعصاب مذکوره یافته میشود

وهم درین حال موهای سر و ریش ساقط میشوند وضعف و کمزوری روز بروز زیاده شده تپ دق شروع میشود و اشتها نیز کم
گردد و ضعف زیاده شود و عضلات بدن مثل ریشه ها در بدن باقی میمانند و درین وقت یا از زیادتی ضعف یا از اسهال
یا از تپ دق یا از ایریسپلس مریض هلاک میشود اما علامات قسم دوم پس اول در مزاج علیل حرارت مشابه بحرارت
تپی پیدا میشود و همچنین در اعضا مشابه به درد ها نیز هم محسوس گردد و طبیعت از حال صحت متغیر میشود مثل اینکه مریض
همیشه ضعف را در خود می یابد و بسبب آن قدرت بر کدام مشقت ندارد و هم ضجر و دلتنگی پیدا میشود و گاه گاه تپ
هم می آید و این وقتی ست که ماده در جلد ریزد زیر پاپل اری لیار و از اذیت آن اجتماع خون شود پس از اذیت آن
تپ می آید و از آن جابجا قدری سرخی بر جلد بدن حادث میشود و بعد ظهور این حمرت آنچه بخار که پیشتر بوده زائل میشود
زیرا که از برآمدن خون بسوی جلد اجتماع خون که زیر پاپل اری لیار بوده کم میگردد و بر محل سرخی جلد بالائی پر استنیز یا پیدا میشود
از منتشر شدن ریشه های عصب حس که در جلد اند پس بعد چندروز این سرخی هم زائل شده مرض خفیف گردد من بعد چون
باز مواد زیر جلد ریزد و مرض نماید و مستحکم گردد باز حمی پیدا شود و بعد آن سرخی در جلد حادث گردد و تپ زائل شود لیکن
اکنون درین سرخی غلیظ جلد هم پیدا میشود و مادام که سرخی در جلد است مریض احساس بسبب گل یا خلیدن سر خار یا سوزن
هم درینجا میکند و بعد آن سرخی مائل بسیاهی گردد و بعد آن رنگ مذکور از جلد زائل میشود و درین وقت قلت حس در آنجا
پیدا شده لوکا فیوگا زیاده میشود و جائیکه رنگ سرخ در جلد بود آنجا سیاهی یا سفیدی در جلد دیده میشود و چون نوبت باینجا رسد
حس لمس باطل میشود و بسبب فانی و ضایع شدن پاپل اری لیار که ذی حس ست زیرا که هرگاه این مواد ردی در جلد زیر پاپل اری لیار
میریزد از اذیت آن اجتماع خون در ان پیدا میشود و بسبب آن هر جا که اجتماع خون ست سرخ شاهد میشود من بعد چون
این مواد از رسیدن غذا به پاپل اری لیار مانع میشود از منقطع شدن غذا طبقه جلد که موسوم به پاپل اری لیار است خشک و
فانی و منجذب میگردد و مادام که قدری هم از پاپل اری لیار خشک شده باقی ماند آنجا سیاهی جسم مرده پاپل اری لیار دیده
میشود و هرگاه طبقه مذکوره از آنجا بالتمام منجذب شود سفیدی رنگ این ماده خبیثه معلوم میشود و حس باطل گردد
زیرا که ذی حس پاپل اری لیار بود و آن معدوم شد و هم در آنجا بسبب ضایع شدن طبقه اولی از پاپل اری لیار سبب سطح
رقیق ظاهر میشود و هم جائیکه حمرت بر جلد بوده در آن سختی پیدا میشود و این صلابت گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی
بقدر بیضه کبوتر میباشد و اگرچه حدوث این صلابت درین قسم در جلد جمله بدن ممکن ست لیکن زیاده در جلد روی
و زیر جلد دستها دیده میشود و هم درین وقت که بر روی علیل سختی جابجا پیدا میشود در انف هم زخم حادث شود و بینی
فرو میرود و جلد پیشانی هم غلیظ میگردد و در چشمان علیل سرخی و استداره ظاهر شود و از اجتماع این علامات روی بیمار
مشابه بر روی شیر میگردد و لهذا آنرا به داء الاسد درین وقت تعبیر میکنند و هم درین وقت سرهای انامل غلیظ و عریض
میشوند و ناخنها هم غلیظ گردند لیکن به نسبت زیادتی عرض سرهای انامل اظفار صغیر دیده میشوند و چون تا این حد مرض

میرسد بر مفاصل انگشتان خطی پیدا شده شق گردد و از ان زخمها بر انگشتان پیدا شده آب پیدا از انها جاری گردد و این زخم
اکثر چون بار اول پیدا شود صحیح میگردد و بعد صحت باز عود میکند لیکن اینک به نسبت سابق عظیم میباشد و شکل انگشتان
بر خلاف شکل صحت میشود یعنی در انها کجی و غلظ پیدا میشود و اخر زخم حادث شده ساقط میشوند گاهی هر دو قسم جذام در انگشتان
دست یافته میشوند لیس هر انگشت که در ان قسم اول باشد آن صغیر و منجذب میشود و هر که در ان قسم ثانی باشد زخمی شده
ساقط میگردد و ایضاً درین وقت در سپوکس ممبرن بینی و چشم و دهن و قصبه ریه و ششش این ورم چربی گی که
با نخستین یافته پیدا شده زخمها در این اعضا حادث میشوند مثلاً از بینی خون و آب جاری میگردد و در سرفه هم خون و ریم
از زخم قصبه و ریه می آید و در تشریح بعد الموت چربی کل در ریه هم دیده میشود و انجام این قسم هم اینست که مریض یا از شدت
ضعف یا از اسهال پیچش یا از زخم ریه یا از اریسپلس هلاک میشود السبب سبب حقیقی آن تا حال ثابت نشده
اما چونکه پیشتر این مرض در ولایت انگلستان زیاده بوده و اکنون آنجا نمیشود لیکن از وقتیکه این مرض در انجا
کم شده مرض آتشک زیاده میشود و ازین بعض کاملین متاخرین را گمان قوی آنست که این مرض و آتشک از
جنس واحد اند و این مرض چند بار شدت میکند و باز کم میشود تا آنکه مستحکم شود آنزمان بر حال واحد باقی میماند
و تمام این مرض از قدیم الایام معدود در امراض متعدیه بوده لیکن بالفعل در تجربه ولایت چنان ثابت شده که این مرض از
یکی بدیگری موثر نمیشود الا در خاندان مریض البته مدتها میماند و بعد چند پشت هم ظاهر میشود و در مردان به نسبت زنان
زیاده میشود و همچنین در اطفال کم میشود و از بعد بیست و پنج سال تا چهل سال زیاده حادث میگردد و هم در ساکنان
سواحل بحر اسود زیاده پیدا میشود العلاج در ابتدای مرض هرگاه حرارت زیاده یا تپ باشد اول مسهل از اد ویه مسهله
که نمکین باشند مثل سلفیٹ آف میگنیشیا وغیره دهند و تا بقای حمی بفاصله یک یک و دو دو روز مسهل ازین ادویه
نوشانیده باشند تا خون صاف شده حمی دفع گردد و بعد زوال حمی نائٹرک میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ از پانزده تا بیست و پنج
قطره همراه نقوع جنشین چهار و پنج بار در بیست و چهار ساعت روز و شب بنوشانند تا تبدیل مزاج کند و از ان جگر و
گرده وغیره اعضای باطنه کار خود با جودت دهند یا عوض آن نائٹرک ایسڈ انسٹراٹک یعنی قوی یک ڈرام در آب
ساده که از بیست اونس تا سی اونس باشد حل کرده در بیست و چهار ساعت جمله این مقدار دوا را بنوشانند و چون یک
ماه بر نوشیدن این دوا بگذرد و حدت مرض کم شود سم الفار یا لائکر آرسنک ایلس بنوشانند و عمده طریق استعمال آن
درین مرض آنست که در میان خوردن غذا هرگاه نصف مقدار غذا خورده شود یک یک قطره لائکر آرسنک بر یک یک
لقمه نان ماکول انداخته خوب مالیده بخورند تا بخوبی در غذا آمیزد و بعده اذیت نرسانیده در خون آمیزد و اول از سه قطره
شروع کرده تا یکهفته بر این مقدار اکتفا کنند و بعد یک یک هفته یک یک قطره هر روز اضافه نمایند تا که تا ده قطره رسانند
و بعد یک یک قطره کم کرده تا سه قطره آرند و باز بترتیب مسطور بیفزایند و موافق همین ترتیب نوشانیده باشند تا آنکه

سم الفار تاثیر ذاتی سمّی خود را پیدا کند و از ان درد معده یا اسهال معدی یا اذیت مثانه یا سرخی چشم ظاهر شود درین وقت
این دوا را ترک کنند و بعد زوال شکایت مذکوره باز بترتیب موصوف دوای مذکوره را بنوشانند تا که مرض دفع شود و اگر در دست
و پا بسبب انضغاط ریشه های اعصاب زیاده جذام اذیت عصبانی پیدا شود برای تقویت پل فاسفورس بعد غذا بنوشانند
و اگر برآمدگی بر رخسار و ابرو و سرخی زیاده بود تنکچر بلاڈونا بر آن طلا سازند و هم اوکسائیڈ آف زنک بر این ورم ضماد سازند
لیکن هرگاه این مرض منحط شده بعد انحطاط باز شدت کند و آثار حدت و ازدیاد حرارت و ورم و سرخی جلد ظاهر شوند
باز آنچه علاج برای جذام مبتدی پیشتر نوشته شده آنرا باستعمال آورده بعد کسر حدت باز سم الفار و مرکبات آنرا بنوشانند
و در قسم ثانی آن هرگاه ببینند که سختی در جلد زیاده پیدا میشود آنزمان عوض سم الفار یا لائکر آرسنک ایلیس ڈونوون بنوشانند
همراه نقوع عشبه یا نقوع اشمول بنوشانند و روغن جگر ماهی در هر دو قسم جذام اکثراً نافع ست چه در قسم اول تقویت عصب میکند
و در قسم ثانی چربی کل را رفع میکند و اگر در قسم ثانی نوشانیدن ڈونوون سلوشن موافق مزاج مریض نیاید ایوڈائیڈ پٹاس محلول
یکدام نقوع دوای تلخ مثل نقوع قصب الذریره یا جنشین همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و هرگاه درد اعضا درین مرض
زیاده باشد ایوڈائیڈ پٹاس یا برومائیڈ پٹاس از پنج گرین تا ده گرین سه چهار بار در روز و شب بنوشانند تا آنچه مواد فاسد
از عروق و ریشه های اعضا ریخته بر منجذب شدن آن اعانت دهد و هرگاه سرخی یا غلظ و ورم جلد در هر دو قسم آن پیدا شود
اکسائیڈ آف زنک یک درام همراه گلیسرین که یک اونس باشد حل کرده بر آن طلا سازند و هرگاه بعد زوال حمرت
و غلظ جلد صلابت در جلد باقی ماند برای رفع کردن آن قدری تنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند یا لائکر پٹاس
قام موئین بر آن نیز قلیل قلیل طلا سازند تا از ان زخم پیدا نشود و آبله ظاهر نگردد و این دوا در رفع کردن سختی بسیار مفید ست
لیکن باحتیاط تمام باستعمال آرند و همچنین طلا کردن فولر سلوشن که لائکر آرسنک ست هم صلابت جلد مجذوم نافع ست
و اگر درین حال که درد اعضا زیاده باشد حجامت بلی بشرط بر محل فقار ظهر از عنق تا کمر باینطور نهادن که یکی با دیگرے
متصل باشد بسیار مفید ست اجتماع خون را که بخلاف طبع بود دفع میکند و این تدبیر جذام مبتدی است
اما هرگاه مرض مستحکم شود و جروح در جلد آن تامل پیدا شوند و نوبت بسقوط سلامیات انگشتان رسد درین وقت
مدد دهند برای آنکه تا بزودی و بسهولت اندمال یا قطع شوند و برای این کار پولٹس از ادویه ملینه بندند و برای دفع کردن
عفونت زخمها زغال آرد تخم کتان بالمناصفه بگیرند و از ان ضماد درست کرده بر محل متعفن بندند یا در کلارائڈ آف لائم
پارچه تر کرده بر زخم نهند همچنین پارچه در آب کاربولک ایسڈ آلوده تر کرده بر زخم نهند و برای تصفیه و اندمال زخم جذام
سفوف پوست بیخ مدار و آرد تخم کتان بالمناصفه گرفته در آب گرم سرشته بر پارچه آلوده بر زخم بندند و بعضی اطبای
کامل میگویند که سفوف پوست بیخ مدار درین مرض نافع ست مرهم آن بر زخمها نهادن هم مفید ست و خورانیدن
آنهم در هر دو قسم آن نافع ست و بهترین طریق استعمال آن اکثر این ست که بگیرند سفوف پوست بیخ مدار چهار

و هشتاد گرین و سم الفار پنجاه و پنج گرین و مرهم سیاه ده اونس پس اول سم الفار و مرهم سیاه را در کهرل انداخته تا چهار روز خوب سحق کنند و بیامیزند بعده سفوف پوست بیخ مدار را با آن آمیخته از آب ساده سرشته هشت صد حب از آن درست سازند و یک یک حب از آن بعد غذای روز و شب خورانند ایضاً له سفوف پوست بیخ مدار از شش گرین تا ده گرین یک اول ثم گرین سفوف مرکب انتمنی یعنی انتمونیل پوڈر که مشابه جیمس پوڈر میباشد و بجای آن استعمال کرده میشود سه گرین این ادویه را باهم آمیخته همراه آب ساده روزانه سه بار موافق این مقدار بنوشانند ایضاً له آنچه صلابت بر جلد میباشد بران روغن بایک کلورائیڈ یا ئیڈرارجرم طلا سازند صفته بایک کلورائیڈ چهار گرین یا ئیڈرو کلارک ایسڈ ده قطره در بست اونس آب ساده حل کرده هر جا که سختی در جلد باشد این دوا را بران طلا سازند و خوب مالش نمایند ایضاً له در آبیکه کبریت دران حل کرده باشند مریض را در آن نشانند ایضاً روغن تخم مینگبری ده قطره همراه آب ساده که یک اونس باشد آمیخته روزانه سه بار نوشانند و هم این روغن را بر جلد بدن مالند فقط ## فصل پانزدهم در سفلس که آنرا آتشک گویند و این اسم مرکب است از دو لفظ گریک که اول آن سین بکسر سین و سکون نون بمعنی باهم است و دوم آن فلو بکسر فا و ضم لام و سکون واو بمعنی محبت و مراد از آن مرضی است که از محبت یعنی جماع زن و مرد پیدا میشود اما اینکه چگونه پیدا میگردد پس بخوبی ثابت نشده جز اینکه از زیادتی قذافت غلاظت فرج و ذکر پیدا شده باشد و بعضی میگویند که درین مرض یک سیل خاص در خون و لحم پیدا میشود که از آن مواد خاص پیدا میگردد و از آن این مرض متولد میشود و بعضی میگویند که تخم نباتی در لحم پیدا شده در خون داخل گردد و از آن در تمام بدن عام میشود و احداث این مرض میکند و کسی میگوید که این مرض از قسم حمی خاص پیدا میشود که از آن یک ماده خاص در خون پیدا میگردد و از آن در لحم و عظام و جلد و در سائر اعضا میرسد و از آن این مرض پیدا میشود مثل اسمال پکس یعنی جیدری خورد و لهذا در لغت انگریزی این مرض را هم پکس مینامند چنانکه جیدری صغیر را اسمال پکس میگویند بالجمله سبب فاعلی آن بخوبی ظاهر نشده لیکن این قدر معلوم میشود که زهر خاص است که چون ببدن میرسد از آن علامات خاص پیدا میشوند که آنها از سرایت زهر دیگر در خون حادث نمیشوند و آن اصلی و غیر اصلی میباشد چنانکه قدما آنرا بچهره و نار فارسی تعبیر میکردند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم جائز داشتند اما فرقه هم بینها میکردند بالجمله اصلی سفلس آنست که مثل جیدری بر تمام بدن پیدا شود و اگرچه زهر در هر دو قسم آن میباشد لیکن هر دو زهر بحسب تاثیر خود جدا میباشند چنانچه ڈاکٹر ریکوٹ صاحب بهادر در اثبات این امر که ماده مولد سفلس زهر است و بر دو قسم است و زهر هر قسم تاثیر جداگانه میدارد گفته اند که هرگاه مواد از زخم آتشک اصلی گرفته در جای اندرون جلد بدن رسانند چنانکه ماده جیدری را در جلد میرسانند از آن زخم مثل زخم آتشک پیدا شده در جمله بدن عام میشود و هرگاه ماده از زخم آتشک غیر اصلی گرفته در جلد بدن صحیح رسانند از آن زخم مثل زخم کسیکه از آن ماده گرفته شده پیدا میشود و غده ها یکه قریب آن میباشند

[illegible]

فصل پانزدهم در سفلس [illegible]

منتهی هم میشوند و ممکن است که در انتها وحیله پیدا گردد لیکن این زخم و فساد که از آن پیدا شده مختص و رسیدن محل میباشد عام نگردد
و همچنین اصلی و غیر اصلی آن هر دو از امراض بسیار متعدیه میباشند که از زن به مرد و از مرد به زن میرسد و غیر اصلی آن مختص
بعضو واحد میباشد و عام نمیگردد و اول بیان غیر اصلی آن کرده میشود پس بدانکه از غیر اصلی آن زخم سه قسم پیدا میشود
یکی سافت شنکر بفتح سین مهمله و سکون الف و فا و تای مثناة فوقانی و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح کاف و
سکون رای مهمله یعنی زخم ملایم آنکه آنرا شنکر یعنی زخم آتشک که از راه خارج شده بذریعه رسیدن و دیدن دیگر زخم پیدا کند و دوم
فاجی ذینیک شنکر بفتح فا و سکون الف و فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله هندی و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر نون و سکون کاف یعنی آکال و خورنده میشود سوم سلوفنگ شنکر بفتح سین مهمله و کسر لام و سکون فای
اول و کسر فای ثانی و سکون نون و جیم سکون کاف فارسی یعنی که مرده کننده عضو باشد و این قسم غیر اصلی مفلس از صحبت و مقاربت
مرد با زن هرگاه یکی از این دو کس مبتلای مرض آتشک باشد پیدا میشود و اکثر زخم آن مختص باعضای تناسل مردان و زنان
میباشد و در غیر این یافته نمیشود دیگر از فی الحقیقت مثل اینکه کسی مادهٔ زخم خود یا غیر خود را در اعضای دیگر مثل شفه و غیره
یا دیگر اعضا رساند زخم پیدا کند پس باین طور این قسم خاص از یکی به دیگری رسیده عام میگردد و العلامات قسم اول
آن سافت شنکر است صورت آن در مردان باین نحو میشود که هرگاه مرد با کدام زن که مبتلای مرض آتشک باشد
مقاربت میکند پس اگر در مقاربت سپوکس سیمن منفصله و فایض شود بذریعه آن زهر مرض مذکور در جلد داخل شود ابتدا
رفته رفته دیگر سپوکس سیمن مذکور شق نشود بعد سه چهار روز تا اول بر جلد ذکر حکه و خارش پیدا میشود و بعد از آن بر دو سه مقام
سرخی پیدا گردد و در آن سرخی غلظ آمده بثور حمر دیده میشود و جلد آنجا غلیظ میگردد و بعد در سپوکس سیمن ذکر که بالای
بثور است ریم و خراش پیدا شده زخم حادث میشود و بعد این زخم روز بروز منبسط گردد تا اینکه بقدر دانه کرسنه
کلان وسیع گردد و زیاده از آن منبسط نمیشود لیکن این زخم عمیق میگردد و بعد سرخی آن زائل شده بجای آن رنگ
رصاصی یا خاکستری در زخم دیده میشود و این زخم مدور میباشد و کناره آن سپوکس سیمن چنان محسوس میشود که گویا
کسی آنرا از مقراض بریده است و اندرون آن لحم دیده میشود و بر گرد اطراف آن خط بسیار سرخ در استدارهٔ محیط میباشد
و چون زخم تا این حد میرسد از انبساط و زیادتی باز ماند و چون از سپوکس سیمن زخم تا جلد رسد ریم و در
زخم پیدا شده جاری گردد و خاصه ریم این زخم آنست که هر جا بر جلد ذکر میرسد از آن مثل زخم اول زخم پیدا میشود
تا اینکه گاهی در کسانیکه غلفه ذکر ایشان میباشد نوبت بآن میرسد که غلفه شان بسبب ورم زخم لائق بازگشت و
انعطاف باقی نماند و چون زخمها زیاده شوند از آن ورم و درد زیاده پیدا میگردد و این زخمها اول بر کنارهٔ حشفه
که آنجا غده های سپوکس سیمن حشفه زیاده بوند و آنرا بهندی کنگنی گویند پیدا میشوند و گاهی محل فرینم یعنی جائیکه
غلفه ملحق بر جلد ذکر در جانب تحتانی میباشد که آنرا بهندی سیون گویند پیدا میشود و گاهی بر لقمه ...

بر سر غلفه وگاهی اندرون غلفه در کسانیکه ذکر شان غلفه دار بود پیدا میشود و چون در غلفه افتند بسبب آن تنگی غلفه هم زخم حادث
میشود وگاهی این زخم در مجری بول هم میباشد حتی که ڈاکٹر ریکوٹ صاحب میگوید که گاهی تا مشابه این زخمها از مجری بول بر آید
لیکن چون تا این حد رسد مشابه بمرض سوزاک میگردد و درین وقت تفرقه میان این نحو کرده میشود که در زخم آتشک مواد که همراه
بول می آید رقیق و مخلوط با خون می آید و در سوزاک ریم محض با بول خارج میشود و هم در زخم آتشک چون مجری بول را از خارج
ذکر مس و غمز کرده بهبینند در جای خاص غلظ و درد زیاده محسوس میشود و در سوزاک غلظ و درد در جای خاص زیاده نمیباشد
بلکه اذیت در تمام مجری برابر عام میباشد اما هرگاه زخم آتشک و سوزاک در مجری بول هر دو مجتمع شوند درین وقت تمیز دشوار میشود
و در زنان این زخم اکثر بر محل فرج و شفتین و در پهلوی اندرونی فرج هم یافته میشود و بر دهن رحم هم میباشد لیکن در حیثیت بسیار
قلیل می افتد و قسم ثانی آن فاجی ڈینک است یعنی خورنده لحم باین طور میشود که اول مثل قسم اول علامات در انسم پیدا
میشود بعد زخم حادث میگردد پس این زخم روز بروز عمیق میشود و گوشت را میخورد و اکثر بر ذکر زخم واحد ازین قسم پیدا
میگردد متعدد نباشند و هم این زخم مثل زخم قسم اول بیقدار دانه کرسنه رسیده متوقف نمیشود بلکه هر قدر زخم که می یابد آنرا میخورد
و اکثر بر محل حشفه این زخم پیدا میشود خاصته بر جائیکه خط طویل در جلد ذکر زیر مجری بول دیده میشود و زخم مذکور لحم حشفه را آهسته آهسته
بتدریج میخورد تا اینکه حشفه ناقص میشود و اگر قریب مجری بول باشد تا مجری بول میرسد و از آن در مجری بول ثقبه پیدا میگردد
و این قسم ثانی گاهی بعد قسم اول میشود و اکثر آنست که از اول شروع میگردد و اما قسم ثالث که مرده کننده گوشت صحیح است
و آنرا اسلف فینگ شنکر گویند این هم مثل قسم اول در ابتدا شروع میشود اما همراه آن ورم عظیم با درد شدید در ذکر پیدا میشود
و حشفه کبیر المقدار و سخت و سرخ رنگ و با درد شدید میباشد و تپ هم درین ورم یار بود بالجمله این ورم فلغمونی است که از
رسیدن ورم حار تا غشای خانه دار و از ریختن مواد در غشای مذکور پیدا میشود و چون ورم زیاده گردد و ریاح دو چانده
ورم بر جلد ذکر نقطه سیاه اول نمودار میشود و بعد آن سیاهی مذکور منبسط میگردد و بسبب آن گوشت ذکر میمیرد و متعفن
و گداخته گردد تا اینکه گاهی حشفه بالتمام و هم گوشت بالای ذکر مرده و متعفن شده ساقط میشود و فقط کارتیلاژ کاورنوزا باقی
میماند و جمله طبقات جلد و لحم فاسد و سیاه گشته زائل میشوند لیکن اکثر آنست که این زخم و مردن گوشت در یکجانب ذکر میشود
و در هر طرف عام نمیگردد و چون این قسم بزن عارض گردد در فرج و لحم اندرون فرج ورم و سختی چنان پیدا میشود
که در ذکر و حشفه مردان میشود و گاهی تمام فرج و گوشت اندرون آن میمیرد و بسبب آن مریضه هلاک میشود و اگر این بیماران
لائق صحت باشد در مرد و زن هر دو گرد زخم اول خط سرخ پیدا میشود و بعد آن آنچه لحم که مرده است از لحم جلد زنده جدا
ساقط میشود و آنچه که سمیت در زخم سابق بوده رفع میگردد و بعد آن در محل زخم گوشت صحیح که آنرا انگور جبه گویند پیدا میشود
و مثل دیگر زخمهای جید صحت قبول میکند و این قسم زخم اکثر در کسانی میشود که بر ذکر ایشان غلفه بود و بسبب آن هرگاه حشفه
غلفه هر دو متورم میشوند از انقلاب شدن غلفه بخوبی تنقیه زخم ممکن نباشد از این جهت زخم مذکور از ردائت مواد و ...

صفائی پیدا میشود اسبب سبب اصلی آن در اقسام ثلثه زهر واحد ست لیکن اسباب معینه و معده مختلف اند مثلاً
کسیکه خون آن بخوبی صاف نباشد یا در خون آن ضعف وکمزوری بود مبتلا در قسم ثانی وثالث میشود العلاج علاج
آن به دو چیز کرده میشود از ادویه موضعیه که مبدل مزاج زخم باشند واز ادویه منتشره که مصفی خون و دافع زهر کوبا
با صلاح اصل مزاج بوند واول ادویه موضعیه نوشته میشوند ومقصود از استعمال آنها اینست که تا بسبب آن مانچه
سمیت که در زخم ست دفع شود و زخم روبی مذکور مثل دیگر زخمها که از ذات خالی اند گردد و خصوصیت مزاجی زخم مذکور
متبدل شود پس برای این کار باید که در قسم اول کاسافت سنگ ست اول دوای محرق لحم بر زخم نهند وچونکه ادویه مذکوره
کثیر اند لهذا آنچه از آنها در نجا از همه افضل اند نوشته میشوند آن اصل نائترک ایسڈ ست وطریق استعمالش اینست که پنبه
بر سر میل پیچیده در اصل نائترک ترکرده بر زخمها نهند یا نائترک ایسڈ را در قلم زجاجی پر کرده سر قلم مذکور را بر زخمها نهند ولیکن
آنها سر د آنجا ر بزند تا آنچه بر محل غیر زخمی رسیده باشد شسته از جلد جدا گردد وفائده استعمال این دوا آنست که چون بر زخم
نهاده میشود آنچه لحم که آنجا بود آنرا می میراند وهم آنچه زهر که بوده آنهم می میرد ودفع میشود وهرگاه این لحم مرده دور کرده میشود از زیر
آن گوشت صحیح پیدا میشود وآن بزودی صحت قبول میکند وهم اگر آئی اوڈائڈ فام را باریک کرده بر زخم ها پاشند وبالای
آنها قدری قدری پنبه صاف نهاده اگر ذکر خالی از غلفه بود بر آن رفاده نهاده بر بندند واگر غلفه دار بود بعد پاشیدن
دوای مذکور ونهادن پنبه غلفه را بر حشفه کشیده دهند و نمک پاشیدن سفوف کیلومل هم بر زخم قسم اول مبدل مزاج
زخم مذکور ست وهم زهر را دور میکند والیضاً اگر در دوای بلاک واش پارچه تر کرده بر سر زخمها نهاده به پیچید مبدل مزاج
و دافع زهر آنست اما اگر ورم بر حشفه زیاده باشد پس درین صورت نائترک ایسڈ را در ابتدا باستعمال نیارند بلکه عوض
آن گلارڈ لوشن یا افیون محلول بآب سرد ابر محل ورم طلا سازند تا اجتماع خون دفع گردد پس بعد رفع شدن اجتماع خون
و ورم وباقی ماندن زخم محض نائترک ایسڈ را موافق هدایت اول باستعمال آرند واگر ورم در غلفه چنان باشد که بسبب آن
انقلاب آن ناممکن بود درین وقت غلفه را چاک کرده دهند تا بسهولت منقلب شود واگر بر کناره سر غلفه زخم باشد
و بسبب آن انقلاب غلفه ناممکن بود زخم مذکور را اگر غلفه بسیار طویل باشد از کار ر بتر اشند تو باید دانست که آنچه زخم
جدید هم درین وقت پیدا کرده میشود آنهم بعد چندی زخم آتشک میشود و دران سمیت پیدا گردد ولهذا باید که چون بعد زخم ورم
برطرف شود بر این زخم جدید هم اصل نائترک ایسڈ را موافق هدایت اول نهند تا طبیعت این زخم را هم مبدل سازد و
هرگاه زخم آتشک صاف شود درین وقت سلفٹ آف کوپر یا زنک سلفاس که هر یک دو گرین باشد جدا جدا در یک
اونس آب ساده حل کرده بر آن طلا سازند یا نائٹر سلور پنج گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر زخم مذکور طلا سازند
تا بدین تقویت جلد بزودی موودی صحت شود ونگاهی درین زخم انگور زیاده پیدا میگردد حتی که بالای زخم دراز شده می آید
درین وقت اصل کاستک بکمال سبکی بر آن نهند یا توتیای مسحوق بر آن پاشند تا لحم زائد گداخته زائل شود و در

قسم ثانی که آکل لحم است هم باید که مادام ورم در جلد و لحم زیاده باشد نائٹرک ایسڈ را قریب زخم نهایند یا بلکه از کولوڈین
یا افیون محلول آب را بر ورم طلا سازند و بعد زوال ورم بر کناره های زخم اصل نائٹرک ایسڈ اندک و این حلقه
سرخ که گرد زخم پیدا شد طلا سازند تا سمیت زخم را دفع کند و بعد آن ادویه ملینه مثل تخم کتان مسحوق محلول با آب را
بران ضماد سازند تا بالکل گوشت ردی از گوشت صحیح جدا شود و مزید بر زیاده شدن زخم منع گردد پس اگر باید
نهادن ضماد ملینا است هم زخم صاف نشد نائٹرک ایسڈ بتمام زخم طلا کرده باز ادویه ملینه بران ضماد سازند تا سرخی زخم
صاف شود و بعد صاف شدن زخم موافق علاج عام جروح علاج زخم سازند و در قسم ثالث آن که خوره کننده لحم
است و آن اکثر در کسانیکه ذکر شان غلفه دار بود پیدا میشود پس هرگاه در کسی آثار این قسم یافته شوند فوراً غلفه را
چاک کرده دهند تا حشفه کشوده شود و چه درین تدبیر چند فواید اند اول اینکه چون خون ازین علاج از زخم خارج شود
بسبب آن اجتماع خون که در آن زاید بوده کم میشود دوم اینکه زخم حشفه ظاهر میگردد و بسبب آن رسانیدن دوا تا زخم سهل
میشود سوم آنکه بسبب این علاج مردن گوشت ممنوع میگردد و بعد چاک شدن از غلفه بیرون آمدن نائٹرک ایسڈ بر زخم
طلا سازند تا ازین زخم هم سمیت آنرا دفع کند و از دویدن لحم باز دارد و همچنین آنچه زخم جدید پیدا شود بعد در غلفه پیدا گردیده شده
بران هم نائٹرک ایسڈ طلا سازند تا این زخم بطبیعت و مزاج زخم آتشک نماید و بعد آن ادویه ملینه دافعه عفونت
بران ضماد سازند مثل آنکه تخم کتان مسحوق و نشاء مسحوق با لنا صفه در آب گرم سرشته بر زخم نهند یا تخم کتان مسحوق
دو اونس با آب گرم خمیر ملینا کرده سلوشن کلورائڈ آف لائم یا سلوشن کلورائڈ سوڈا نیم اونس آن ... کرده بر پارچه آلوده
بر زخم نهند و هرگاه درد و اذیت در زخم و ورم زیاده باشد و دیگر سفوف افیون بر این پولٹس پاشیده باشند
و ایضاً برای دفع کردن عفونت و جدا کردن گوشت مرده ... پانزده دلایی که خوشبو ... سائیده
پارچه آلوده بر زخم نهادن بسیار مفید است و چون گوشت مرده ساقط شود و زخم خوب صاف گردد آنزمان موافق
هدایت عام علاج زخم از ادویه ملینه ... نماید و چونکه در قسم ثانی و ثالث این زخم اکثر شرائین قطع شده خون کثیر
از آن جاری میشود و خوف هلاکت از آن پیدا میگردد و لهذا هرگاه درین زخمها ببینند که خون زیاده می آید ... بر زخم
طلا سازند و اگر ازین هم جریان خون بند نشود آهن گرم کرده بر زخم نهاده داغ کنند اما علاج این مرض از ادویه مشروبه
برای اصلاح و تبدیل مزاج پس باید که مزاج مریض بحد اعتدال ماند پس اکثر در علاج آن حاجت بسوی ادویه
مشروبه داخلی نمیشود و استعمال دوای موضعی کافی گردد لیکن اگر اعراض ... اقسام آن یا هرگاه حرارت مزاجی زیاده یا تپی
باشد مسهل از ادویه مسهله که از قسم نمک باشند مثل میگنیشیا سلفاس وغیره دهند بهتر بود و همچنین هرگاه ببینند که درد در
ذکر بر محل زخم و در کشش ران معلوم میشود درین وقت مریض را امر فرمایند که ترک حرکت کرده سکون و آرام را اختیار
کنند و هم درین وقت اورا مسهل نوشانند تا اذیت غده های الم فلنک وغیره کم شود و در غذای مریض قسم اول آنچه

خفیف و سریع الهضم بود بخورانند مثل آش جو و کھچڑی دال مونگ مقشر یا دال مونگ مقشر همراه برنج پخته یا نان گندم چون این غذا لطیف است که آنرا با نان و برنج پخته بخورانند و از اغذیه غلیظه و حاره اجتناب نمایند و انچه در آن قلیل حاره باشد ازان احتراز ضرورت و جرم لحم کم خورانند و نوشانیدن سیماب و مرکبات آن هم درین قسم جائز نبود زیرا که زهر این مرض درین قسم منحصر بمقام زخم میباشد و در خون داخل شده در بدن عام نمیگردد پس ضرورت دادن سیماب ساقط شد بلکه از نوشانیدن سیماب درین جا مضرت پیدا میشود و آن مضرت اینست که صورت سفلس سکندری از نوشیدنش پیدا میشود و کدام نفع ازان حاصل نگردد و در قسم ثانی مریض را بآرام دارند و چونکه درین قسم درد در مقام ذکر و بی لطفی طبیعت زیاده می ماند لهذا از خورانیدن افیون درین درد هم کم میگردد و بی لطفی طبع هم دفع میشود و زخم صحیح میگردد و درین قسم هم از خورانیدن سیماب مضرت میشود و هم درین قسم هرگاه ضعف زیاده شود اغذیه مقویه خورانند و وین شراب و امونیا کاربناس و بارک هر گونه که مناسب دانند بنوشانند. باقی انچه در قسم اول نوشته شده بعمل آرند و در قسم ثالث آن که اکثر خون و بدن را نقصان میرسد و مثل یا ملکه درین هم حرارت و تپی میباشد پس بهتر آنست که درین قسم هم مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس که همراه آن کنین یا تنکچر اسٹیل بوده باشد و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فیری سلفاس را هم شریک کنند بهتر بود و بهترین مسهل اینست که بگیرند میگنیشیا سلفاس دو ڈرام و کنین سلفاس یک دو گرین و فیری سلفاس یک دو گرین و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از ده قطره تا پانزده قطره و همه را با آب ساده حل کرده روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و بعد دفع شدن تپی اغذیه جیده خورانند و امونیا کاربناس و بارک و هر که شراب خوار بود آنرا وین شراب هم بار بار حسب مناسب بنوشانند و ما دام که مرض منحط شده یا ضعف مزاج باقی باشد نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه کدام دوای تلخ مثل کنین یا بارک یا جنشین یا قصب الذریره بهر نحو که مناسب دانند بنوشانند و همچنین روغن جگر ماهی و تنکچر اسٹیل و تنکچر کلمبا و کنین نوشانند بالجمله علاج تندرستی و صحت افزای هرگونه نمایند. و درین قسم هم نوشانیدن سیماب جائز نبود زیرا که موت عضو ازان زیاده پیدا میشود و هم درین قسم لحم بسیار ضعیف میباشد و نوشانیدن افیون درین قسم بسیار مفید میباشد که اذیت بدن کم میکند و هم خواب می آرد.

تنبیه اول

تنبیه اول در ورم مغابن که آنرا بلغت لاطن بیوبو بکسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم بای موحده و سکون واو گویند و اگرچه این ورم باسباب کثیره ممکن الوقوع است لیکن انچه ازان بسبب آتشک میشود آن اکثر در اربیه حادث میشود و آنرا بهندی بد گویند ثابت شده و ممکن است که این ورم در هر جا که لحم رخو در بدن میباشد مثل ابط و زیر ذقن و اربیه حادث شود لیکن انچه ازان بسبب آتشک میشود اکثر در اربیه یافته میشود و انچه از آتشک پیدا میشود و اینجا مقصود از ذکر بیان همان است چرا که هم تتمه آتشک است پس آن از منجذب شدن زهر آتشک از مجاری آب برنده در غدد های موسوم به لمفیٹک حادث میشود زیرا که مجاری مذکوره چنانکه در همه اعضا هستند همچنین در ذکر هم میباشد پس هرگاه در زخم آتشک ذکر خاصه بالای حشفه پیدا شود

پس اول زهر آن در بین مجاری که در ذکر اند می آید چه از انها در غده های لم فیتک اربیه که از اندرون آنها مجاری آب بر شده مذکوره داخل شده بدیگر اعضا میروند میرسد و در غده های مذکوره داخل شده آنجا فساد پیدا میکند و بسبب آن ورم مذکور حادث میشود و دلیل بر اینکه این ورم خاص از زهر آتشک پیدا میشود آنست که اگر ریم درین ورم پیدا میشود هرگاه آنرا گرفته بر کدام عضو صحیح رسانند از ان هم زخم آتشک پیدا میشود و چونکه اکثر زخم آتشک بر ذکر می باشد لهذا اکثر این ورم خاص بر محل اربیه پیدا میشود و هرگاه زخم آتشک بسبب خدمت رضیع در دست یا انگشت واکثر با دایه باشد از ان ورم مذکور در بغل حادث میشود و اگر کسی بذریعه تقبیل زنان فواحش که مبتلا بمرض آتشک بوده باشند زخم آتشک در دهن یا بالای لب خود پیدا کرده باشد در آنکس این ورم زیر ذقن آن حادث میشود و گاهی درین اعضا ورم بسبب همدردی و مشارکت یعنی سمپتیک از اذیت اعضای دیگر هم میشود چنانکه گاهی از اذیت و ورم ذکر که بسبب سوزاک یا از ورم قلفه باشد میشود و گاهی از اذیت و ورم رجل و گاهی در حالت ضعف و کمزوری و گاهی هم در حال ابتلا بمرض خنازیر هم میشود اما فرق بینها باین نحو توان کرد که چون باسباب دیگر این ورم پیدا شود و ریم آنرا بر بدن صحیح رسانند از ان زخم آتشک پیدا نشود و چنانکه از ریم ورمیکه بسبب آتشک باشد زخم آتشک حادث میشود و این ورم که خاص بسبب آتشک میشود اکثر در هفته ثانیه یا ثالثه از ابتدای ظهور مرض آتشک پیدا میشود و گاهی در ان تقدم و تأخر هم میشود مثل آنکه گاهی بعد دو سه روز از ابتدای شروع آتشک و گاهی بعد صحیح شدن زخم آن میشود و العلامات اول در اربیه بعد شروع شدن آتشک صلابت و ورم و درد پیدا میشود که از ان مریض وقت حرکت و قیام متاذی میگردد لیکن بر خسپیدن و قیام کردن در مقدار ورم فرق مشاهده نمیشود چنانکه در نزول الامعا وقت خسپیدن مقدار اربیه صغیر و وقت قیام باز کبیر میگردد و چون این ورم متزاید میشود ازدیاد حرارت و حمی هم لاحق میشود و اکثر این ورم در غده های مذکوره میماند و گاهی تا غشای خانه دار که بر دور این غده هاست هم میرسد و درین وقت تپ شدید و درد عظیم پیدا میشوند و گاهی وقت شدت خود این ورم چنان شدت میکند که از ان موت عضو و غانغرایا یعنی گنگرین پیدا میشود و گاهی این ورم مرده کننده لحم تا شریان عظیم که در فخذین رفته و درین رفتار از اندرون اربیه مرور کرده و آنرا بلغت انگریزی فیمرال آرتری گویند هم میرسد و همچنین تا ورید کبیر که همراه شریان مذکور است میرسد و بسبب آن شریان و ورید مذکور قطع میشوند و از انها چندان خون کثیر جاری میشود که فوراً مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم در غده های لم فیتک که در دیوار شکم اند هم میرسد و از فساد آنها ورم غشای اندرون شکم یعنی پاریتون پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم در یک جانب اربیه می افتد و آن مخصوص بوقتی ست که زخم آتشک در یک جانب حشفه باشد و گاهی در هر دو اربیه بود و این وقتی ست که زخم آتشک بر خطی که در جانب تحت ذکر در طول آن می باشد حادث شود و اگر از اسباب دیگر این ورم پیدا شود از علاج زائل میگردد و لیکن هرگاه بسبب

فرق در مابین نزول الامعا و ورم اربیه

آتشک حادث شود پس اکثر به آنست که دران ریم پیدا میشود و منفجر میگردد و گاهی در یکجا و گاهی در مواضع متعدده
این ورم انفجار واقع میشود و در جائیکه در جلد بالای ورم ارجیه رفته زیاده دبیده شود و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی
زیاده بود و همانجا انفجار روزان واقع میشود و هرجا که بعد انفجار از زیر جلد لحم نمایان میشود رنگ آن همان میباشد که در زخم
ذکر از آتشک پیدا شده میباشد العلاج اول مریض را بارادهٔ تمام بر پلنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تحلیل ورم
زلو بر محل ورم حسب مناسب چسپانند و بعد جدا شدن زلو بر زخم آنها آیکلوڈین طلا ساخته پارچه صغیر اسفنج آلوده بجای زخم
زلو چسپانند و بعد بند شدن خون پارچه صاف دیگر را ڈلوشن تر کرده بر ورم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این ورم
بوده باشد از این تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بوده دران درد و ورم و درد و خشونت حاصل میشود و بعد چند اگر
شبهه پیدا شدن ریم باشد فوراً تخم کتان مسحوق معجون با گرم بر پارچه آلوده گرم بر محل ورم چسپانند و چون دانسته
شود که ریم پیدا شده از نشتر ورم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که از این تدبیر بسرعت زخم مندمل میشود و انتظار خود منفجر
شدن آن نکنند والا مرض مزمن خواهد شد و زخم در مدتهای طویله مندمل خواهد شد پس اگر بعد نشتر زنی به بینند که لحم اندرون
زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت نائٹرک ایسڈ بران طلا کرده بالای آن پولٹس جات بالفعل بندند تا
بزودی گوشت ردی از لحم صالح جدا شده فساد رفع گردد و اگر حاجت طلا کردن کاسٹک پوٹاس آید شود درین وقت بسیار قلیل از دوای
مذکور بران طلا سازند و بالای آن پولٹس جات بندند و قید تقلیل بنابر آنست که اگر این دوا زیاده نهاده شود از آن زخم عمیق شده شریان عظیم بریده
[illegible] اندرونی منقطع شده خون کثیر از آن جاری خواهد شد و اگر از استعمال این دوا دیکار خائف باشد عوض آن نائٹرک ایسڈ طلا کنند یا
سلفیورک ایسڈ یا ہائیڈرارج اردم اکسائیڈ بران باشند و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و بوسیدگی خود مانع از التیام زخم
میشود زیرا که دران چون چیدگی آید درین وقت اصل کاسٹک نقره بران بگردانند تا جلد مذکور زده و دو شده میرد و جدا
شود و جلد جدید روید و زخم بزودی مندمل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی در آنجا باقی میماند و درین وقت بران
ٹنکچر ایوڈین طلا کنند یا پلاسٹر ہائیڈرارج اردم که برچرم سابری آلوده میشود بران ضماد سازند که از آنها صلابت بزود
برطرف میگردد و الا بتدریج این صلابت خود دفع میشود من بعد برای تقویت بدن اغذیه چیده خورانند و ادویه
مقویه مثل روغن جگر ماهی بنوشانند تذنیب ثانی در سمهٔ آتشکی یعنی سفلسی بدانکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول
از آتشک غیر اصلی در محل زخم سمه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت اسٹابری که میوهٔ مشهور است
و گاهی موافق مقدار آن هم میباشد و مراد از بودن آن بر صورت اسٹابری آنست که طول و عرض آنهم موافق آن بود
و در خارج هم و سمهٔ مذکور ارتفاع و انخفاض مثل ظاهر جلد اسٹابری میباشد و گاهی بر صورت گل گوبهی بود یعنی اصل
آن دقیق و سر آن غلیظ و با خشونت ظاهر که مختلف الارتفاع والانخفاض بود میباشد و گاهی اصل این سمه دقیق و
زنانی عریض میباشد و حقیقت سمهٔ مذکور آنست که دران بهوکس سمیرن و غشای خانه دار رقیق که دران عروق صغار

شعر بسیار بوند مهیا شند و بسبب آنها درین خون گثیر بسیار شود فی الواقع این سه انگور زخم اول ست که زیاده شده از جای خود برآمده و اختلاف ارتفاع و انخفاض آن بسبب اختلاف پاپل ری لیار سپوکس میمبرن میباشد و این سه با اگرچه بر زخم آتشک هرجا که باشد پیدا میشوند لیکن اکثر بالای حشفه و اندرون فرج دیده میشود و گاهی در نسوان چنان کبیر المقدار بود که مانع از ایلاج ذکر میگردد و همچنین در رجال گاهی چنان مقدار آن عظیم میگردد خصوصا وقتیکه قلفه طویل بود که بسبب آن قلفه بر حشفه تنگ گشته از انقلاب ممنوع میگردد و چون اندکی قلفه را منقلب ساخته ببینند بر حشفه این سه دیده میشود العلاج هرگاه بیخ سه مذکوره دقیق باشد از مقراض آنرا ببرند و از اصل کاستک نقره آنرا داغ کرده دهند تا خون هم بند شود و باز عود هم نکند و هرگاه بیخ آن عریض باشد بیخ آنرا از خیطه ریشمی مضبوط بقوت به بندند و چون قطع شده خود ساقط شود و بعد سقوط آن خون جاری گردد بر ان اصل کاستک نهند و اگر از ان هم خون بند نشود تنکچر اسٹیل بر ان طلا سازند تا خون بند شود و هرگاه سه مذکور زیاده از جلد مرتفع نباشد بلکه چسپیده از جلد و منبسط بر آن بود که بسبب آن بستن اصل آن ممکن نباشد درین وقت اصل نائٹرک ایسڈ بر آن طلا سازند و بعد آن آب سرد بر آن بریزند تا آنچه دوای مذکور بر جلد صحیح رسیده باشد همراه آب از جلد جدا شود و نکایتی بجلد صحیح نرساند ایضا اول گرد سه مذکور بر جلد صحیح کدام شحم طلا سازند تا اثر دوای حاد بجلد صحیح نرسد من بعد بسر قلم کاستک پتاس کمال سبکی و چابکی بر سه مذکور آهسته آهسته بگردانند که از ان بزودی سه مذکور گداخته و سوخته میشود و بعد دو ثلاث منٹ هرگاه معلوم شود که سه مذکور بالتمام گداخته و سوخته شده آنزمان آب سرد بر آن ریزند تا آنچه گداخته همراه آب از جلد جدا شده ساقط گردد پس بعد آن اگر خون جاری شود تنکچر اسٹیل بر آن طلا سازند ایضا لائکر فیری پرنائٹراس بر سه مذکور طلا سازند که آنهم کار نائٹرک ایسڈ میدهد و چون که در ان حدیدیت است ازین جهت خون را هم بند میکند فقط ذکر اقسام اصلی سفلس آنست که زهر آن بعد داخل شدن در خون یا در لحم بدن از زن فاحشه مریضه یا از مرد مریض ممکن ست که در جمیع اعضا یا در جمله اجزای اعضای بدن برسد و عام گردد و زهر مذکور بعد رسیدن در خون یا لحم یک ماده خاص مشابه به فائبرن ناقص یا چه بر گل پیدا میکند باین طریق که زهر اول در جای از بدن این زهر میرسد آنجا حرکت پیدا کرده از خون غذای خود گرفته مقدار خود را زیاده میکند که از ان سیلهای کثیره ماده مذکور پیدا میشوند و چون این سیلها در عضوی یا در اعضای کثیره میریزند از ریختن آنها سختی در اعضای مذکوره جاییکه ماده ریخته پیدا میشود و بعد تولد صلابت اکثر آنجا زخم هم پیدا میشود پس فی الحقیقت سفلس و آتشک نام زهر خاص ست که هرگاه در بدن میرسد جاییکه رسیده آنجا حرکت پیدا کرده و غذای خود را از خون گرفته مقدار خود را زیاده میکند و چون مقدارش زیاده شود یعنی سیلهای کثیره متولد شدند پس این سیلها در خون آمیخته بذریعه دوران خون در جمله اعضا میرسند و در هر عضو که میریزند آنجا هم حرکت مذکور پیدا کرده مقدار خود را زیاده میکنند لیکن جاییکه اول این زهر در جلد بدن رسیده و در لحم حرکت پیدا کرده مقدار خود را زیاده ساخته

سلاه قوله ازنجا ... اول در جلد ... تنکچر اسٹیل ... بسبب ... سفلس ... نمی شود ... الخ

ورم و زخم پیدا کند عام ازینکه بر ذکر باشد یا بلب یا بسایر عضو که اول رسیده شده و پیدا کند و مختص بآن عضو باشد یعنی هنوز عام نشده
باشد آنرا اول کن سفلس یعنی سفلس عضو خاص یا پریمری سفلس بکسر بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی سفلس ابتدائی یا مبتدی میگویند و هرگاه این زخم و فساد
اول زهر مذکور از آنجا بذریعه دوران خون در بدن رسیده شده و ثانیاً ورم و زخم در اعضای دیگر پیدا کند آنرا
کانسٹیٹیوشنل سفلس یعنی سفلس عام می‌نامند و باید دانست که اختلاف این تسمیه برای تعلیم است والا فی التحقیق
سفلس خاص و سفلس عام هر دو واحد اند بحسب حقیقت در آن فرقی نیست چه حقیقت هر دو زهر خاص مذکور است اما قسم اول
آن پس بدانکه آن دفعةً ظاهر نمیشود بلکه چون زهر آن در بدن صحیح از مریض در رسد تا مدت خاص اثر آن مخفی میماند و بعد
آن ظاهر میشود و درین مدت خاص او خود را بگرفتن غذای خویش قوی و کثیر میسازد و این مدت خاص را در لغت
انگریزی انکیوبیشن پیریڈ یعنی مدتیکه در آن ماکیان بیضه داده و زیر شکم خود نهاده از آن بچه بیرون آرد می نامند و مقدار
آن مختلف است اکثر مقدار این مدت بیست و پنج روز است از روز اول مقاربت مرد با زن و گاهی ازین اسرع هم
بود یعنی ۵ روز و گاهی از آن ابطا بود و آن مدت چهل و پنج روز است پس بعد انقضای مدت مذکوره ظهور اثر زهر سفلس اصلی
میشود و قبل آن نمی باشد اما درین مدت چه میشود پس بدانکه یکی از سه امر درین مدت میشود یکی آنکه بعد مقاربت زخم
خفیف مثل سحج و خدش بر جلد ذکر نمودار میگردد و پس اگر کدام رطوبت یا ماده دیگر یا زهر سفلس از فرج در جلد ذکر داخل
شود در یک دو روز این زخم خفیف خشک میگردد و از آن مریض میداند که کدام مرض باو نرسیده لیکن بعد منقضی شدن
مدت مذکوره جائیکه زخم خفیف پیشتر حادث شده و خشک شده بود آنجا قدری صلابت و تغیر لون جلد حادث میشود
که از دیدن آن مریض خائف میشود دوم آنکه آنچه از مقاربت زخم خفیف مثل سحج و خدش پیدا میشود در آن قدری
ورم و سرخی حادث شود و بعد آن قدری ریم در آن افتد و خارج شده در سه چهار روز خشک گردد و بعد گذشتن
مدت معهوده بجای زخم سختی پیدا میشود و خود زخم نمیگردد سوم آنکه اول بعد مقاربت زخم خفیف در جلد ذکر یا فرج پیدا شود
و همراه آن سافت شنکر یعنی زخم لین سفلس غیر اصلی هم پیدا میشود و این زخم غیر اصلی خواه درین مدت معهوده به شود
یا باقی ماند ما بعد گذشتن مدت معهوده در آنجا سختی پیدا میشود و این سختی است که زن یا مرد مبتلا بهر دو مرض یعنی بسافت شنکر و سفلس اصلی بوده باشد
لیکن این قسم تغیر بسیار قلیل دیده شود و گاهی این سافت شنکر چندان بماند که مدت معلومه منقضی شده سختی هم در آن پیدا میشود و اینکه
این زخم سفلس غیر اصلی خود اصلی شود و بینندگان جاهل درین وقت میدانند که از سافت شنکر سفلس اصلی پیدا شده و هر دو را زهر واحد میخوانند
لیکن سبب آن نیست که چون سفلس اصلی تا مدت معهوده حرکت نمیکند از بیست یا اتفاقی زیادت مدت معهوده سافت شنکر بحال
حال خود لین مانده و چون بعد انقضای مدت معلومه سفلس اصلی حرکت کرد و از آن سختی پیدا شد بسبب آن در
سافت شنکر هم صلابت ظاهر گشت و در بدن هم اثر زهر پیدا شد بالجمله بعد منقضی شدن مدت انکیوبیشن پیریڈ

در سفلس اصلی در جاییکه در جلد سنج پیدا شده بود اول قدری ارتفاع و غلظ و صلابت حادث میشود و بعد آن گاهی در جلد چنان خشکی پیدا میگردد که مثل چرم یابس میشود و در سفید پوستان رنگ آن مثل رنگ مس و در سیاه پوستان لون جلد آنجا مائل بسیاهی میگردد و دران حکه و خارش میشود و از خاریدن پوسته از جلد آنجا ساقط میگردد و گاهی آب رقیق از ان سختی جاری میشود و گاهی دران زخم هم حادث میشود لیکن خاصه سفلس اصلی اینست که هر انجام آن از سختی خالی نمیباشد بخلاف سفلس غیر اصلی که دران سختی نمیباشد پس صلابت و سختی موضع را از علامات فارقه در میان سفلس اصلی و غیر اصلی توان دانست اما زخم آتشک اصلی پس بدانکه اکثر بالای سختی مذکوره زخم بطور سنج یا خدش می افتد و از ان قدری آب برمی آید مگر اینکه بآن اذیت رسانیده شود که بسبب آن اجتماع خون شود که درین وقت البته ریم هم پیدا میشود و عمیق هم میگردد و سختی هم دران زیاده از اذیت پیدا میشود و این زخم در آتشک اکثر دیده میشود و گاهی بعد پیدا شدن صلابت در جلد و لحم زخم باین صفات حادث میشود که در شکل مدور و ناغری در وسط خود فرو رفته و کناره های آن صلب و قدری مرتفع و واقع گون بسوی خلف و بر دور آن خط سرخ محیط باطراف آن می باشد و در وسط آن رنگ خاکستری دیده میشود و از ان قدری آب جاری میماند یا همیشه خشک میماند لیکن مده دران پیدا نمیشود مگر وقتیکه زخم را اذیت رسانند چه درین وقت البته از اجتماع خون ریم هم پیدا میگردد بالجمله هرگاه زخم باین صفات در آتشک پیدا شود آنرا علامت سفلس قوی و ردی و شدید باید دانست و این را بزبان انگلش هنتیرین شنکر باسم هنتر صاحب ڈاکٹر که علاجش نموده اند می نامند و ازین زخم همیشه سخت علامات و اعراض بطور کالسنتی چوشل پیدا میشوند و با فعال طبیعیه بدن ازان نقصان کثیر میرسد و بعد ان سکندری سفلس شدید و ردی پیدا میشود و درین زخم از اول سختی زیاده میباشد بخلاف زخمهای دیگر سفلس اصلی بالجمله بحساب زیادتی و کمی صلابت جلد و لحم حکم به شدت و خفت این مرض توان کرد یعنی هرگاه سختی در جلد و لحم زیاده باشد بدانند که مرض شدید و قوی است و هرگاه سختی کم بود مرض را خفیف و سهل الزوال تصور کنند و ایضا بدانکه انچه سختی و صلابت که در لوکل سفلس یافته میشود آن گاهی منبسط بر جلد میباشد که بسبب آن جلد غلیظ و صلب مثل چرم یابس محسوس میشود و گاهی صلابت مذکور بطور نیم دانه کرسنه زیر جلد محسوس میشود و گاهی بقدر دانه اخروٹ صلابت مذکور زیر جلد محسوس میگردد و بهر صورت این صلابت اکثر تا دو سه ماه باقی مانده زائل میشود و هرگاه مرض خفیف بود گاهی در دو سه هفته زائل میشود خصوصا هرگاه علاج صحیح کرده شود بالجمله این صلابت لوکل سفلس همیشه تا مدت العمر باقی نمیماند و هم سوای مواضع ذکر و فرج این صلابت در سفلس اصلی در غده های اربیه هم یافته میشود لیکن درین قسم این سختی قلیل و خفیف میباشد مثل ورم مغابن سفلس غیر اصلی شدید و حاد نبود مگر اینکه زیاده مریض راه رود یا اذیت رسد و درین وقت البته درین سختی هم ورم حار پیدا میشود و ریم هم دران می افتد لیکن هرگاه درین صلابت ریم پیدا شده

فرق در مابین سفلس اصلی و غیر اصلی

میشود

خارج گردد و این ریم و مل غده های اربیه را که در سفلیس اصلی پیدا میشود هرگاه بر جلد بدن صحیح نهند از ان زخم پیدا میشود و همچنان
از ریم و مل غده های سطحیه که در سفلیس غیر اصلی پیدا میشود زخم حادث میگردد و ایضاً در سفلیس اصلی صلابت
سوای غده های اربیه در غده های ابط و در غده های پس گردن هم پیدا میشود و بعد مدت دراز این صلابتها
هم زائل میشوند و از این بیان به صاحب فهم سلیم فرق در زخم اصلی و غیر اصلی بخوبی ثابت خواهد شد چه در غیر اصلی قرح را
که ریم بکثرت پیدا میشود و در سفلیس اصلی پیدا شدن ریم لازم نیست زیرا که در ان گفته شود که گاهی بعد صلابت فقط تکه
و غار ریش پیدا شده بسبوسه ساقط میگردد و گاهی فقط آب رقیق جاری میشود و گاهی زخم پیدا میگردد و در زخم آنهم یا کمی
بود یا قدری آب جاری میشود لیکن مده نمیباشد مگر وقت رسانیدن اذیت همچنین زخم غیر اصلی همیشه لین میباشد
و در سفلیس اصلی صلابت ضرورست خواه زخم پیدا شود و یا نه پیدا شود و ایضاً انچه ورم مغابن که در غیر اصلی میشود قوی
و شدید میباشد اکثر دران ریم پیدا میگردد و انچه ورم مغابن که در سفلیس اصلی حادث میشود خفیف و قلیل بوده
ریم هم دران کمتر می افتد مگر از زیاده راه رفتن و اذیت رسانیدن و ایضاً از ریم و مل ورم مغابن که در غیر اصلی بر
می آید هرگاه آنرا بر جسم صحیح نهند زخم پیدا میشود اگرچه آنهم مختص بهمان مقام میباشد عام در بدن نمیشود و از نهادن
ریم که در ورم مغابن سفلیس اصلی پیدا میگردد بر بدن صحیح زخم حادث نمیشود و ایضاً درد ورم مغابن سفلیس غیر اصلی
درد شدید و زاید میباشد و در ورم مغابن سفلیس اصلی کم بود مگر اینکه ورم زیاده شود پس درین وقت در آنهم درد
زیاده خواهد شد و ایضاً ورم مغابن در سفلیس غیر اصلی اکثر در یکجانب اربیه میشود و خصوصاً در جانبیکه زخم بر ذکر یا فرج
در همان جانب باشد و در سفلیس اصلی ورم مغابن و صلابت در هر دو جانب اربیه عام پیدا میشود العلاج درین
قسم سفلیس از نهادن ادویه موضعیه بر محل مرض چندان نفع ظاهر نمیشود چنانکه در سفلیس غیر اصلی میشود زیرا که
اینجا سختی وقتی ظاهر میشود که اثر زهر آن در خون عام گردد پس درین وقت از نهادن کاستک نقره درین قسم
چگونه مرض زائل خواهد شد بلکه از ادویه مشروبه فائده درین قسم حاصل میشود چه آنها در خون داخل شده موثر
میشوند لیکن این قدر ضرورست که محل ظهور صلابت را از شستن باب گرم خوب صاف دارند و انچه اذیت جلد را
کم میکند مثل افیون محلول باب یا لید لوشن یعنی لوشن پلمبای اسیتیس که دران سرکه قلیل باشد یا بلاک وش
که آن از کیلومل و آب آهک ساخته میشود یا مرهم افیون یا مرهم پلمبای اسیتیس بر آن طلا ازا و ضماد کرا باستعمال آرند
و عمده ادویه مشروبه نافعه این مرض سیماب است و در میان کاملین در استعمال آن اختلاف است چنانچه
بعضی نوشانیدنش را مضر و اکثر نافع میدانند و حق آنست که هرگاه آنرا با کمزوری خون و اعضا چنانکه در
حالت خنازیری میباشد خورانیده شود ضرر میرساند و لهذا کسی که آنرا در سافت شکر خورانیده و بعد آن آثار
سکندری سفلیس در بدن یافت آنرا مضر دانست و الا در سفلیس اصلی مفید میشود پس ضرورت که عمل استعمال

سیماب را خوب فهمیده بنوشانند اما اینکه تا کجا بنوشانند پس بعضی میگویند که چندان خورانند تا جوشش دهن پیدا کند لیکن این ضرور نیست بلکه هر گاه بعد خورانیدنش صلابت سفلس زائل شود ترک کنانند اما دفعةً خورانیدن سیماب را ترک نکنند بلکه بتدریج آهسته آهسته مقدار آنرا کم کرده ترک کنند که ازین طریق سکندری سفلس کم پیدا میشود و همچنین هنگام تشنگی هم بدون نوشانیدن سیماب گاهی به میشود لیکن خورانیدنش اینجا هم تا زوال زخم ضرور نیست بلکه هر گاه خصوصیت زخم سفلس اصلی که آن صلابت زخم و بودن آن برنگ خاکستری و خشک بودن زخم است دفع شود یعنی مثل سایر زخمها متشکل گردد یعنی ملائم شود و سرخ رنگ گردد و ریم در آن مثل زخمهای دیگر پیدا شود و از آن امید پیدا شدن انگور حاصل شود آنوقت آنرا ترک کنانند اما اینکه کدام قسم از مرکبات سیماب خورانند و چگونه سیماب را در بدن رسانند پس اوّلاً بدانکه سیماب بچهار طریق در بدن رسانیده میشود اول بطریق خورانیدن دوم بطور مالیدن بالای جلد بدن سوم بذریعهٔ زراقه سوزنی اندرون جلد بدن رسانیدن چهارم دخان سیماب یا کیلومل را به بدن رسانیدن از اندرون چادر بعد پوشانیدن چادر مذکور از گردن تا زمین و نشانیدن مریض بر کرسی برهنه کرده و نهادن مجمر زیر کرسی علیل لیکن ازین طرق اربعه در بیماری سفلس سیماب به دو طریق استعمال کرده میشود یعنی بطور خورانیدن و بر جلد مالیدن فقط کذا بالجمله بدانکه هر گاه بیماری سفلس خفیف بود یعنی بسیار قوی نباشد یا مریض زیاده قوی نباشد مطلب این بود که تاثیر سیماب در بدن نه زیاده و نه کم شود بلکه بحد اعتدال باشد درین وقت هائیڈرارج ارم ایوڈائیڈ یعنی سبز رنگ آن یک گرین تا سه گرین گرفته همراه مغز نان ڈبل یا اکسٹراکٹ ٹراکسیکم یا اکسٹراکٹ هائیوسائمس سرشته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند و هر گاه در بدن و مزاج علیل حرارت زیاده باشد یا زخم سفلس اصلی و ورم زیاده و جلد بدن خشک باشد درین وقت پل هائیڈرارج یعنی پلهم آرس یعنی حب سیماب ساخته پلهم آرس صاحب از سه گرین تا پنج گرین گرفته حب بسته روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و هر گاه سختی و صلابت در سفلس زیاده باشد و مقصود آن بود که تاثیر سیماب و سفلس قوی اندرون بدن بزودی ظاهر شود و مریض هم قوی باشد پلهائیڈرارج یعنی بلوپل تا پنج گرین صبح و شام بنوشانند پس اگر بعد استعمال این هر سه قسم سیماب اسهال عارض شود و بسبب آن تاثیر سیماب در خون و بدن کم شود قدری افیون همراه این مرکبات سیمابیه شریک کرده بخورانند تا اسهال دفع شود و سیماب در خون باقی ماند و تاثیر خود در بدن نماید یعنی ماده سفلس را معدوم ساخته لاشی گرداند و گاهی دیده میشود که مرکبات سیمابیه از خورانیدن در معده نمی مانند زیرا که بعض مریضان معده آنرا قبول نمیکنند و ازین جهت از آن اسهال پیدا میشود پس هر گاه چنین حالت مشاهده شود درین وقت باید که انگوائنٹم هائیڈرارج فورٹ یعنی مرهم سیماب قوی یک ڈرام صبح و شام تا ده دقیقه بر جلد بدن خصوصاً جائیکه

در بیان خصوصیت زخم سفلس و سیماب ... جلد در سفلس ... به دو طریق استعمال کرده میشود

غده‌ها و لحم زیاده باشند مثل کنج ران و زیر بغل بمالند تا بذریعهٔ لحوم رخوهٔ مذکوره در خون داخل شده تاثیر خود نماید ایضاً در هر
وقت طریق استعمال مرهم مذکور اینست که مرهم مایڈراج قوی مذکور را بر پارچه آلوده در هر دو بغل بر جلد چسپانند و صبح
و شام پارچه را تبدیل سازند لیکن گاهی ازین تدبیر جوشش دهن بزودی پیدا میشود و چونکه ازین تدبیر سیماب در
غده‌ها داخل شده مجتمع و مخزون میماند و از انجا بتدریج در خون می‌آید ازین جهت بعد ظهور جوشش دهان هم بر آوردن سیماب از غده‌ها ممکن نیست
و چونکه آن بتدریج از غده‌ها در خون می‌آید لهذا بعد پیدا شدن جوشش دهن هم مادهٔ سیماب در خون میرسد و از ان جوشش دهن زیاده افزوده
میشود ازین سبب استعمال مرهم مذکور بطور مالیدن بر کنج ران و زیر بغل نسبت استعمال آن بطور ضماد بر پارچه آلوده در بغل بهتر است و ایضاً باید دانست که
اگر بعد استعمال مرکبات سیمابیه صلابت سفلس زائل نشود و زخم سفلس موافق زخمهای دیگر که از حرارت خالی اند بر نگردد درین وقت
مرکبات سیمابیه آنقدر بنوشانند که تا قدری آثار جوشش دهن پیدا شوند و آن سرخی مسوکس دهن و غلیظ و ملائم
شدن لثه آنست و هم قدری کثرت بزاق و نتن هوای دهن ست پس هرگاه این آثار ظاهر شوند مقدار نوشانیدن سیماب را
کم کنند و چندان مقدارش کم کرده بخورانند که از ان جوشش دهن زیاده نشود و این مقدار قلیل را چندان بخورانند
که صلابت سفلس اصلی زائل شود و اگر درین اثنا یقین حاصل شود باینکه از استعمال مرکبات سیمابیه اکنون جوشش
دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دو سه روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خورانند لیکن بعید
که از ان قدری جوشش دهن باقی ماند زیرا که از جوشش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما زیاده
پیدا کردن جوشش دهان چنانکه جهال میکنند پس از ان نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر باز سکندری سفلس میشود
از زیاده پیدا کردن جوشش دهن هم میشود و از جمله شرائط استعمال سیماب درین مرض آنست که قبل خورانیدن آن
مریض را مسهل نوشانند و هرگاه خورانیدنش شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را با آرام تمام در خانه یا
بالای پلنگ دارند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خورانیدن آن چنان لباس موافق فصل
بمریض بپوشانند که تاثیر هوا در بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیماب ضرر هوای بارد در بدن زیاده میشود و هم همراه
استعمال سیماب اغذیه حاره مثل لحم نخورانند بلکه شیر همراه نان و برنج پخته نوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد
او را از شرب شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیماب در بدن باقی باشد دو سه هفته ایوڈائیڈ پتاس همراه
نقوع عشبه یا نقوع انٹمول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخورانند و ادویه مقویه اعضا و خون مثل کنین و ٹنکچر سٹیل و
نائٹرمیوریاٹک ایسڈ و ٹنکچر جنشین وغیره نوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیماب
زیاده ضعف و کمزوری خاصةً در عضلات پیدا میشود فتذکر اما قسم ثانی سفلس اصلی آنست که هرگاه فساد و تغییر بعد
پیدا شدن قسم اول که بیحیری سفلس ست و در ان زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود
آنرا سفلس عام و بلغت انگریزی کانسٹی ٹیوشنل سفلس میگویند و آنچه ازین مریض سفلس عام بعد مبتلا شدن آن جنس

مذکور اولاد هم میرسد و در ایشان هم اثر این فساد و تغیر میباشد پس هرگاه در سلسله اولاد مریض مذکور بسبب زهر سفلس که بذریعه
نطفه در ایشان آمده اعراض سفلس پیدا شوند آنرا بلغت انگریزی هریڈیٹری یعنی سفلس آبائی و خاندانی یا موروثی
مینامند و ازین بیان ظاهر شده باشد که سفلس عام هم بر دو قسم ست اول اینکه بعد پریمری سفلس یعنی قسم اول خاص
در مریض پیدا میشود و آنهم بر دو قسم ست اول آنکه بعد مدت بسیار از ظهور سفلس پریمری سفلس عام پیدا میشود و این را بزبان
انگریزی سکنڈری سفلس یعنی درجه ثانیه میگویند چنانکه درجه اول تغیر و فساد آتشک را پریمری میگفتند دوم آنکه
بعد منقضی شدن مدت دراز از ظاهر شدن صلابت و زخم خاص جائیکه زهر آتشک اول آنجا در بدن رسیده بود و
آنرا پریمری سفلس میگفتند سفلس عام پیدا شود و آنرا ٹرشری سفلس یعنی فساد درجه سوم میگویند و این تغیر و فساد
درجه ثانیه یعنی سکنڈری سفلس اکثر از بعد یک ماه تا سه ماه پیدا میشود و گاهی از ان سریع تر مثلا بعد چهار ده روز و گاهی
از ان بطی تر مثل اینکه بعد گذشتن شش ماه بر پریمری سفلس ظاهر میشود و ظهور این درجه اکثر برین منوال باشد که اولا
در بدن مریض ماندگی پیدا میشود و بعد درد در بعض اعضا مثل مفاصل یا در بعض عظام پیدا میشود و این درد خاصةً وقت
شب زیاده میشود چنانکه از نشان روماتیزم سفلسی نیست که از گرم شدن بدن زیاده میشود بعده حرارت مزاجی زیاده
و حمی ظاهر گردد و در مریض ضمور و لاغری پیدا شده یوماً فیوماً زیاده میشود و اشتهای طعام کم گردد و بسوی خوردن غذا
رغبت نمیکند و در رنگ بدن هم تغیر واقع میشود مثل انیمیا اکنون باید دانست که آنچه تا اینجا نوشته شده حاصل آن
اینست که این قسمی خاص از حمی پیدا میشود که دران ماندگی بدن و درد اعضا و لاغری و ضمور بدن و قلت اشتهای طعام و
فساد رنگ بدن میباشد اما اینکه همراه این حمی کدام کدام علامت و عرض از علامات سفلس سکنڈری یافته میشود پس بدانکه
نه علامت از علامات درجه ثانیه هستند که درین وقت یافته میشوند و بسبب آن استدلال بر وجود سکنڈری سفلس
کرده میشود اول ظهور فساد و تغیر در جلد بدن باین نحو که مثلاً جلد غلیظ و مرتفع شود یا بثور خرد یا سرخی جلد پیدا شوند
یا بثور سبوسه دار یا آبله های خرد که آنها خواه پر آب باشند یا پر ریم یا آبله های کبار مثل پیمفگس یا سختی جابجا در جلد مثل
چوبهکلی بالجمله آنچه اجناس امراض جلدیه نوشته شده اند از انها یکی یا زیاده بر جلد پیدا میشوند اما آنچه خاصهٔ سفلس ست
با امراض مذکوره موجود میباشد و آن شدت و قوت لون جلد یا مائل شدن رنگ جلد بسوی لون مسی ست دوم زیاده
پیدا شدن امراض جلدیه بر جلد اندرون مفاصل جائیکه دو عضو وقت انقباض دست و پا باهم منضم میشوند و این
هر دو خاصه آتشک اکثر یافته میشوند و گاهی دو سه جنس از امراض جلدیه در یک وقت در عضو واحد مجتمع میشوند
مثل اینکه بثور خرد و آبله های پر آب یا پر ریم و بثور یابسه که با خشکریشه بوند هر سه در یک عضو بر می آیند و مجتمع میشوند که بسبب
آن تشخیص مرض و تسمیه آن باسم خاص دشوار میگردد پس هرگاه ازین خواص ثلثه با امراض جلدیه یافته شوند ظن غالب
بر وجود سکنڈری سفلس حاصل میشود دوم آنکه در غده های ٹانسل که آنرا بعربی لوزتین گویند ورم پیدا میشود و در آخر زخم

در بیان علامات مخصوص سکنڈری سفلس

در بیان خواص زهر آتشک

هم میگردد و کناره های زخم مذکور دقیق و برنگ خاکستری بوند و دران درد کم میباشد و این زخم آهسته آهسته بتدریج
زیاده و منبسط میگردد سوم آنکه در غده های بدن خاصةً آنچه غدد در عنق غلف راس واقع اند ورم پیدا میشود
چهارم آنکه در میوکس ممبرن زبان و دهان و کام و غلصمه و لب و حنجره ورم خفیف پیدا میشود و گاهی در آنها
زخم قلیل مثل خراش هم بالای میوکس ممبرن آنها پیدا میگردد پنجم آنکه بر میوکس ممبرن لب و دهان و شدق و غلصمه و
حنجره و هم گرد حلقهٔ مقعد و بالای ذکر و فرج وغیره هم بثور صغار یا بس پیدا میشوند ششم موهای سر دقیق و خشک
و پوسیده شده ساقط میشوند که ازان صورت داء الثعلب یعنی گنج بر سر پیدا میگردد و ایضاً موهای ابرو هم خشک
و دقیق و پوسیده شده ساقط میشوند هفتم ورم اظفار پیدا گردد هشتم ورم در عنبیه و در غشای سیاه چشم و در طبقهٔ
صلبیه که دران عصب بصر میباشد پیدا میشود و ورم عنبیه را بلغت انگریزی آئرائٹس و ورم غشای سیاه چشم را کوروائیڈائٹس و ورم طبقهٔ صلبیه را که دران
عصب بصر ست ریٹنائٹس یعنی ورم ریٹنا گویند لیکن این عرض و علامت اکثر بعد مدت دراز یافته میشود در اوایل
سفلس سکنڈری کم میشود و بیان این امراض در کتاب امراض خاصه بذیل امراض چشم مفصل شده وقت ضرورت
علاج بان رجوع نمایند نهم ورم خفیف در سر استخوان مرفق و ساق پا که متصل بر کبه ست و خاصةً در استخوان پیشانی
جائیکه در هر دو جانب یکجا بسیار خود قدری مرتفع ست پیدا میشود و باید دانست که ازین اعراض تسعه گاهی اکثر
و گاه گاه بعض بعض ازان موجود میشوند اجتماع جمله آنها در وجود سکندری سفلس ضرور نیست لیکن اکثر آنچه ازانها
یافته میشوند امراض حلق و امراض جلد اند و هم بدانند که این درجهٔ ثانیه سفلس که آنرا سکنڈری سفلس گویند اکثر
از شش ماه تا یک سال میماند و گاهی تا هیجده ماه و گاهی تا دو سال باقی میماند و اکثر از علامات سفلس سکندری
مثل امراض جلدیه در هر دو جانب دست یا پا بر محل و موقع مقابل خود یافته میشوند مثلاً هرگاه بثور یا لفافات
بر یک دست بر آیند بر دست جانب دیگر هم بر همین موضع که مقابل آنست بر می آیند و این علامت را از خصایص درجهٔ
ثانیه یعنی سکنڈری سفلس توان دانست زیرا که این امر و این اختصاص در درجهٔ ثالثه سفلس که ٹرشری سفلس ست
یافته نمیشود و هم بدانند که چون زمان و مدت سفلس سکندری میگذرد بعد آن تا مدت خاص کدام شکایت در
مریض از قسم اعراض مذکوره سفلس باقی نمی ماند و اگر ماند همین قدر میماند که گاه گاه بر جلد زبان یا بر جلد دست
خراش خفیف یا دیگر امراض خفیفه از امراض جلدیه ظاهر میشوند و سوای آن شکایتی دیگر نمیباشد و این مدت
محدود نیست گاهی تا سه چهار سال و گاهی تا ده سال و گاهی تا بست سال مریض برین حالت میماند و بعد
آن درجهٔ ثالثه که ٹرشری ست شروع میگردد و ایضاً باید دانست که آنچه مدت درمیان سفلس سکنڈری و ٹرشری
میگذرد آنرا هم انکیوبیشن پیریڈ باید شمرد و موافق این بیان دانسته میشود که مدت انکیوبیشن پیریڈ درین مرض
از اول تا آخر سه بار یافته میشود یکی قبل ظهور پرېمری سفلس دوم قبل شروع شدن سکنڈری سفلس سوم قبل شروع

شدن ترشری سفلس را با اینکه درین مدت مذکوره که قبل شروع شدن ترشری سفلس میشود در بدن کدام حالت
پیدا میشود پس بدانکه درین مدت از بقیه ماده سکنڈری سفلس و ل استعداد تولید یک ماده ردی ناقص منعقد در خون پیدا
میشود که آن غلیظ القوام لزج شفاف میباشد مثل صمغ محلول بآب که غلیظ القوام باشد و لهذا آنرا بلغت لاتن گمّٹا
میگویند زیرا که گم در لغت شان بمعنی صمغ ست پس ماده مذکوره بعد پیدا شدن در خون از خون در جرم کدام عضو
مثل غشای خانه دار یا غشای ریشه دار یا در ریشه کدام عضو مثل ریشه عضلات میریزد و از خواص ماده مذکوره همینست
که در هر عضویکه میریزد در ان تغیر و فساد پیدا شده از حال صحت بگردد مثل اینکه مقدار عضو مذکور قدری زیاده میشود
و سخت میگردد یا عضو مذکور را بر صورت خود می آرد یا بسبب انصباب ماده مذکوره چون غذای عضو مذکور بخوبی نمیرسد ازین جهت آن عضو گاهی
مرده و خشک شده باقی میماند یا در ان بعد مردن آن ورم پیدا میشود و بعد پیدا شدن ورم حار در ان زخم حادث میشود و بعده گاهی این
ورم و زخم بسبب منجذب شدن در عروق صحیح میگردد و گاهی در عظم و لحم زخم شده باقی میماند و ایضاً از خصائص این ماده آنست
که در وقت واحد در اعضای متعدده مثل غشای خانه دار و غشای ریشه دار و عظم و مثل آن میریزد و بریختن خود در عضو واحد
اسقامیکه پیدا ازین طریق انصباب ماده هم استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود بالجمله بعد پیدا شدن ازین تغیر اعراض خاصه
معدوده سفلس ترشری پیدا میشوند اول آنکه بر جلد بدن از امراض جلدیه بعض امراض مثل ایری تھیما یعنی سرخی
جلد جا بجا بر جلد یا سوزائی ایسز پیدا میشوند یا جائیکه اول از ریختن گمّٹا یعنی ماده آن سکه مولد قسم ترشری ست سختی
پیدا شده بود آنجا زخم پیدا میشود یا خاص در جلد جا بجا ماده مذکوره میریزد و از ان جوهر صغیر در جلد محسوس میگردد یا لوپس
که آنرا آکله گویند بر رخسار یا منخرین یا بر لب یا جای دیگر از بدن پیدا میشود و هر گاه زخم ازین ماده در جلد پیدا میگردد
گاهی بر صورت و شکل نعل اسپ و گاهی بر شکل گرده پیدا میشود و جائیکه در ان استداره بود از ان سو منبسط میگردد
دوم زخم ست که در فیرنگس یعنی اهپالیس کام و غلصمه واقع ست و آن از جانب اعلی الطرف دماغ رفته باز بسوی انف
نازل میشود و از جانب تحت بسوی معده میرود و هم بر محل کام پیدا میشود و این زخم هم متعدد در یک عضو میباشند
اکثر در جانب واحد عضو این زخمها میباشند و این را هم از خصائص ترشری سفلس باید دانست چنانکه خاصه
سفلس سکنڈری این بود که زخم و دانهای آن در هر دو دست یا پا در محل متقابل هر یک عضو پیدا می شدند بالجمله
این زخمهای فیرنگس و کام زیاده عمیق میشوند و از انها نقصان عظیم باعضا میرسد حتی که گاهی زخم مذکور از فیرنگس تا
حنجره جائیکه عظم حنجره در حلق مرتفع میباشد میرسد و درین وقت مریض را بسیار اذیت میرسد و خوردن طعام
و آشامیدن آب بسی دشوار میشود و این مرض را کمال موذی باید دانست و این زخم چون گاهی بعلاج صحیح میشود
بعد صحت آن هم فیرنگس بسیار ضیق میگردد که بسبب آن رسانیدن طعام و آب در معده بدشواری میشود سوم آنکه
در زبان جا بجا از انصباب ماده مذکور سختی پیدا میگردد و بعد چند روز در یک صلابت زخم حادث میشود و رنگ این

زخمهای خاکستری پیدا شد و در دو درین زخمها شده پیدا بود چهارم آنکه در معای مستقیم هم زخم پیدا میشود و همراه آن اعراض
زحیر و پیچش یافته میشوند از قسم درد و اسهال دموی با خراطه و بعد صحیح شدن این زخم معای مستقیم هم ضیق میگردد و
بسبب آن براز بدشواری خارج گردد پنجم آنکه گمّا یعنی ماده مذکوره گاهی در قصبه ریه میریزد و از ان صلابات
سلعی دران پیدا میشوند که بذریعه خورده بین خاص محسوس میشوند و بعد چند روز جاییکه این صلابتها بودند آنجا
عفونت میرود و بسبب مردن آن ورم پیدا شده زخم حادث میشود و بعض غضاریف قصبه که بر محل زخم بودند
مرده و متعفن شده ضایع میشوند و بعد صحت این زخمها قصبه هم ضیق گردد و از ان سبب هوای خارجی بدقت و عسر بریه
میرود ششم آنکه میوکس ممبرین قصبه ریه و شاخهای کبار آن متورم و غلیظ میشوند و بسبب آنهم هوای خارجی
بدشواری در ریه داخل میشود هفتم آنکه زیر جلد در غشای شانه دار ماده مذکور یافته میشود و این عرض اکثر در عورات
و زیر جلد ساقین و فخذین زیاده پیدا میشود هشتم آنکه گاهی ورم در خرایط موسوم به برسا که آن مثل غشای آبدار است و در
بعض مفاصل مثل مفصل رکبه میباشد و این خریطه درین مفصل زیر استخوان مدور موسوم به پتیلا بفتح بای فارسی و کسر تای فوقانی
هندی و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون الف که بالای مفصل رکبه است و هم زیر سر عضلات فخذ که تا رکبه ممتد شده
یافته میشود پیدا میگردد و گاهی درین خریطه زخم هم حادث میشود نهم آنکه گمّا یعنی ماده آتشک مذکور در عضلات اختیاریه
بدن میریزد و بسبب آن دران سختی پیدا میشود دهم ورم در غشای استخوان که آنرا پری آستیم گویند و خاص در
استخوان هم امراض پیدا میشوند و این ورم غشای استخوان اکثر بر استخوان ساق پا و بر عظم پیشانی پیدا میشود و گاهی بر
دیگر عظام بدن هم میشود اما هرگاه این ورم حادث میشود در محل ورم خصوصاً وقت شب زیاده میگردد و انجام
این ورم هم بر چند نحو میشود اول اینکه از علاج دفع شود دوم آنکه بسبب این ورم غشای مذکور استخوان میگردد
سوم آنکه ازین ورم در غشای مذکور غشای ریشه دار دیگر پیدا میشود چهارم آنکه در ورم مذکور ریم افتد و ورم دمل شود
دران بعد خروج ریم زخم می افتد و امراض استخوان که ازین ورم پیدا میشوند یکی از ان این است که استخوان غلیظ
شود دوم آنکه عظام متورم لین گردند سوم آنکه عظم بمیرد و بعد مردنش دران ریم متولد شده زخم پیدا گردد و درین
وقت اکثر ریزه های استخوان مذکور همراه ریم برمی آیند و گاهی خاص درین صورت زخم در استخوان مذکور دیده میشود
و چنان معلوم میگردد که استخوان کرم خورده است یعنی جابجا دران ثقب دیده میشوند و این حالت اکثر در استخوان
پیشانی و عظم انف و در استخوان کام دیده میشود و گاهی در عظام سر اشیف هم میشود و از دمل عظام سر اشیف گاهی ورم
پهلو پیدا میشود وقتیکه ورم آن تا پلورا برسد و از ورم استخوان پیشانی گاهی سرسام حادث گردد و وقتیکه ورم
استخوان موصوف تا ام غلیظ منتهی میشود یازدهم آنکه بسبب ریختن مواد مذکوره در جرم انثیین خاصةً ورم
پیدا میشود دوازدهم آنکه ورم مزمن در غده های لمفیتک که در اربیه و زیر بغل و در عنق میباشد پیدا میشود

اما درین ورم رحم بتر پیدا میگردد و سیر و هم آنکه ماده آتشک مذکوره در جمله اعضای باطنه مثل دماغ و نخاع و ریه و قلب
و معده و جگر و طحال و امعا وغیره میریزد الا خاصة در دماغ و نخاع و جگر زیاده میریزد و در ریختن آن درین
اعضا ضعف و ورم گاه گاه پیدا میشود و چونکه بسبب بودن ماده مذکوره در خون غذای جید باعضای باطنه کم
میرسد ازین سبب اکثر درین اعضا خصوصا در جگر و دماغ و نخاع حالت موسومه به فاتی ڈی جنریشن پیدا میشود
چهارم و هم آنکه از ریختن ماده مذکوره در پلاسنتا که دران ضعف و کمزوری می آید و از رحم جدا میشود و ازین جهت جنین
از شکم مادر ساقط میگردد بالجمله ازین اعراض چهارده گانه در کسی اعراض کثیره و در مریض دیگر چند اعراض ازینها
یافته میشوند اجتماع جمله اعراض در بدن واحد و وقت واحد نمیشود بهر صورت هرگاه این اعراض کم یا زیاده
درین قسم آتشک در بدن یافته میشوند همراه آنها تغیر مزاج هم بسوی حرارت و ضعف و ماندگی بدن و سقوط
اشتها وغیره اعراض و تغیرات چنانکه در سفلس سکنڈری میشوند و نوشته شدند اینجا در ترشری سفلس هم موجود
میباشند ایضا در هر عضو که ماده این قسم آتشک میریزد علامات خاصه نقصان افعال عضو مذکور هم پیدا میشوند
مثلا هرگاه ماده آتشک در دماغ ریزد از ان ضعف در حرارت بدن و گاهی فالج یا استرخا و نقصان افعال
دماغیه هرگونه حادث میشود و چون در کبد ریزد از ان نقصان در فعل خاص آن که تولید صفرا است می آید و بسبب
نه پیدا شدن صفرای جید غذا بخوبی منهضم نمیشود و بسبب آن انیمیا پیدا میگردد فتذکر اما قسم سوم آتشک عام
که موسوم به کانجنیتال است بمعنی فطری و پیدایشی و هم آنرا هریڈیٹری یعنی موروثی هم می نامند و این قسم
آتشک در اطفال حادث میشود لیکن اکثر از روز ولادت تا دو هفته و گاهی تا شش ماه ظاهر میشود و گاهی
از روز اول ولادت هم آثار آن ظاهر میشوند و اگرچه درجات آن در اطفال هم بحسب شدت و خفت مرض
مختلف میباشند و اعراض آن موافق اصل مرض پیدا میشوند لیکن هرگاه مرض قوی بود این اعراض دیده
میشوند که طفل لاغر و هزیل میباشد و شحم در بدنش معدوم بود و علامات انیمیا موجود بوند و عضلات بدن طفل
مسترخی و لین میباشند و جلد بدن آنهم مسترخی و وسیع بود و نمو طفل بطی باشد که بسبب آن طفل یکساله مثل طفل
سه چهار ماهه دیده میشود و سحنه و بشره طفل علیل مثل سحنه و بشره پیران بود یعنی جا بجا بر جلد بشره آن چین ها
یافته میشوند چنانکه بر روی پیران میباشد و ظهور این علامت وقتیکه طفل گریه کند زیاده میشود و بینی طفل
اکثر عریض و دندگی فرو رفته محسوس شود و جلد بدن طفل یابس باشد و از لینت و دسومت چنانکه در
جلد اطفال میباشد خالی بود و لدونت و صمغیت از ان زائل میشود یعنی اگر آنرا از دست گرفته بکشند کشیده
نمیشود چنانکه چرم یابس کشیده نمیشود و هم از جلد سبوسه های خشک همیشه جدا میشوند و همراه این علامات
بعضی از امراض جلدیه هم یافته میشوند خصوصا بر کف دست و پا و گرد مقعده و بالای انثیین و فرج از قسم

دیده میشود و آن اینست که بارها جابجا قریب از هم مواضع چند امیگردد و از زیر آن جرم سرخ رنگ مائل بسیاهی و قدری
درخشنده دیده میشود و گاهی رنگ آن قوی هم گردد پس مائل بسیاهی نماید یا برنگ سبز محسوس میگردد و گاهی سوای آنهم
دیگر امراض جلدیه مثل وزی اولا یا لائکن یا سوراسس یا ایزیما یا اکنیس یا ایمپیتیگو یا ارگین ثما یا پیم فیگس که ازین
اجناس یک جنس یا دو سه جنس در وقت واحد موجود میشوند و اکثر موهای سر طفل هم قلیل میباشند و کاک ناخن هم
بر سر انامل این طفل کمتر نمو میکنند و گرد بیخ اظفار آن ورم و زخم هر دو حادث میشوند و هم در میوکس ممبرین حلق و
دهان و انف و مقعد طفل ورم میماند و گاهی سست یا بسرعت آید و گاهی درین مواضع زخم پیدا میشود و اکثر میوکس ممبرین
لب و زبان سرخ و متورم ماند و لبها جابجا انشقاق میباشد و هم بسبب ورم میوکس ممبرین حلق و قصبه آواز طفل خفیف و بحه
میباشد و از ورم میوکس ممبرین منخرین هوا به دشواری در منخرین میرسد و یا بار از منخرین آواز دفع کردن شی سادر می آید
و اکثر بلغم از منخرین جاری ماند و هم بر کناره منخرین انشقاق جابجا میباشد و چون طفل شیر می نوشد درین وقت هوا بارده
به دشواری و عسر در سینه داخل میشود زیرا که در غیر اوقات نوشیدن شیر چون بسبب ورم میوکس ممبرین منخرین هوا در بینی به
دشواری میرسد لهذا از راه دهن و منخرین هر دو هوا را میکشد اما چون وقت نوشیدن شیر استنشاق نسیم از راه دهن
ممکن نبود فقط از راه انف میکشد و منخرین از ورم ضیق بودند لهذا اذیت در استنشاق هوا زیاده میشود و گاهی درین حالت
طفل را امراض چشم هم میرسند مثل ضعف و ورم میوکس ممبرین چشم یا ورم عنبیه و گاهی ورم قرنیه پیدا میشود و طفلیکه
درین مرض مبتلا باشد او را ورم غشای ابدار بنسبت اطفال دیگر زیاده میشود پس گاهی در ورم غشای آبدار دماغ
و گاهی در ورم غشای آبدار پهلو و گاهی در ورم غشای آبدار شکم و گاهی در ورم غشای آبدار انثیین مبتلا میشود
و از امراض عصبیه هم گاهی ضعف و استرخای عصب سمع و بصر عارض میشود و از آن طرش و عمی پیدا میگردد و علامت
خاص این حالت در اطفال مرض دندانست و آن اینست که درین حالت اکثر دندان طفل خصوصاً ثنایات
که آن دو دندان هستند که زیر انف در فک اعلی میباشند پس اکثر این دو دندان از همه پیشتر برمی آیند لیکن بدرنگ
و مائل بزردی بوند و بعد بر آمدن در مدت قلیل مثل دو سه ماه متعفن شده ضایع میشوند و بعد سقوط دندان اول
آنچه دندان دیگر بر می آید و تا سن پیری می مانند آنها هم بشکل طبیعی نمیباشند بلکه در میان آنها فرجه کثیر میباشد و
طول و عرض آنها کم بود و برابر نمیباشند بلکه زیر و بالا بوند و هم کناره های دندان مذکوره مستوی نباشند بلکه
دندانه دار بوند. اما آنکه این مرض طفل را چگونه میشود پس بدانکه این قسم عام بعد قسم خاص سفلس نمیشود بلکه
اگر زهر سفلس در خون پدر بود از آن همراه نطفه در رحم مادر می آید و بسبب آن جنین درین مرض مبتلا می شود
و اگر زهر مذکور در خون مادر باشد وقت علوق از خون یا همراه غذای جنین در بدن جنین داخل شده در جنین این مرض
پیدا میکند و اگر در خون پدر و مادر هر دو بود از نطفه پدر و خون مادر در جنین میرسد و از آن جنین در شکم مادر مبتلا

باین مرض میشود وگاهی وقت استقرار حمل هر دو از ابوین صحیح میباشد لیکن بعد استقرار حمل با در طفل مبتلای مرض سفلس
شده بذریعهٔ خون آن زهر سفلس در بدن جنین میرسد و از ان جنین درین مرض مبتلا میشود وگاهی ابوین طفل
وطفل هم در شکم مادر صحیح میباشند لیکن بعد ولادت بسبب نوشیدن شیر مرضعه که درین مرض مبتلا باشد زهر سفلس
در خون طفل میرسد و از ان طفل مبتلا میگردد وگاهی این سفلس از طفل در حال علوق با در آن میرسد وگاهی در وقت
رضاعت از طفل مریض بمرضع آن میرسد خصوصًا وقتیکه گرد حلمهٔ ثدی مرضع کدام خراش پیدا شود و از ان زهر از دهن طفل
در خون مرضع رسد وگاهی درین تعدی حاجت بحدوث زخم هم نبود بلکه زهر مذکور بذریعهٔ میوکس ممبرن حلمهٔ ثدی در خون
داخل میشود العلاج بدانکه علاج عام هر دو قسم عام سفلس که سفلس سکنڈری و سفلس ترشری هستند اینست که این دو دوا
را درین هر دو قسم باستعمال آرند سیماب و ایوڈائیڈ پٹاسیم و همچنین ایوڈائیڈ امونیم و ایوڈائیڈ سوڈیم و ایوڈائیڈ آلم
اندکه بجای ایوڈائیڈ پٹاسیم ساده حسب مناسب داده میشوند بلکه بعضی همیشه درین مرض عوض ایوڈائیڈ ساده اینها را
میدهند لیکن فائدهٔ سیماب در سکنڈری سفلس زیاده است و نفع ایوڈائیڈ در ترشری عظیم و کثیر است اما طرق استعمال این دو دوا
پس بدانکه سیماب بتنقیهٔ مریض باسهال بچهار طرایق درین هر دو قسم استعمال کرده میشود اول شربًا دوم بطریق مالیدن بر
جلد بدن سوم سانیدن مقدار کثیر آن بجلد بدن چهارم رسانیدن سیماب بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد بدن لیکن متاخرین
یک طریقهٔ جدید برای استعمال آن ایجاد فرموده اند و آن اینست که رسکپور صاف را از هشتم حصهٔ گرین تا چهارم حصهٔ
گرین در ده یا پانزده قطره آب صاف حل کرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی در جلد رسانند لیکن تا حال بر وجود این تدبیر
اتفاق کامل کاملین نشده زیر تجویز و محتاج تجربهٔ کامل ست و طریق استعمال ایوڈائیڈ پٹاس اینست که بعد تنقیهٔ اسهال
مریض ایوڈائیڈ پٹاش را از پنج گرین تا ده گرین یا بست گرین یا سی گرین روزانه سه بار موافق این مقدار همراه
ڈیکاکشن سنکونا یا مطبوخ دیا انفوزع سارساپریلا یعنی عشبهٔ مغربیه یا همراه هر دو می نوشانند و اگر از استعمال ایوڈائیڈ
یکدم میوکس ممبرن ضرر رسد آنزمان آنرا ترک کرده بعد زوال نقصان مذکور باز نوشانیدن آن شروع کنانند
اما کسیکه از نوشیدن مقدار کثیر آن متضرر شود او را مقدار قلیل از ان بنوشانند مثلًا یکدو گرین ایوڈائیڈ نوشانند اما اگر حرارت
و حمی مریض داشته باشد پس باید که درین وقت عوض نوشانیدن سیماب یا ایوڈائیڈ آرام بمریض دهند و مسهل از دو مسهله
که از قسم کهار و نمک باشد بمریض نوشانند و چندان برین تدبیر مواظبت کنند که حمی و حرارت دفع شود و بعد ان سیماب
خواه ایوڈائیڈ پٹاش هر چه که نوشانیدن آن مناسب باشد بنوشانند و اگر در پرپهری سفلس سیماب نوشانیده باشند از ان
جوشش دهن پیدا شده باشد پس دوباره در سکنڈری سفلس که بعد آن پیدا شود نوشانیدن سیماب را جائز ندانند
بلکه عوض آن ایوڈائیڈ پٹاش را بنوشانند والا از پیدا شدن ضعف مرض زیاده خواهد شد همچنین اگر در پرپهری سفلس
سیماب نه نوشانیده باشند لیکن مریض ضعیف و لاغر باشد و در خون آن کمزوری بود درینجا هم نوشانیدن سیماب و مرکبات

در بیان طریق جدید استعمال سیماب در سفلس

آن جائز نبود بلکه درین وقت عوض آن اغذیه و ادویهٔ مقویه نوشانند تا اعضا بر حال صحت و اعتدال خود آیند و برای این کار سائٹر میور یا ٹانک ایسڈ ڈائلوٹ و بارک وکنین و روغن جگر ماهی حسب مناسب چند روز بنوشانند تا قوت و صحت مریض سر بدنش عود کند و بعد آن اگر ضرورت نوشانیدن سیماب باشد بنوشانند لیکن چنین مریض را که ضعیف بود یا از استعمال سیماب و ایوڈائیڈ خوف پیدا شدن ضعف داشته باشد همراه سیماب و ایوڈائیڈ نائٹر میور یا ٹانک ایسڈ ڈائلوٹ یا نقوع عشبهٔ مغربیه یا مطبوخ بارک یا نقوع کواشیا ضرور بنوشانند تا از ادویهٔ مذکوره ضعف و کمزوری پیدا نشود و در سفلس ترشری هرگاه مریض ضعیف باشد همراه ایوڈائیڈ پٹاس سرپ فیری ایوڈائیڈ یا فیری ٹارٹراس همراه نقوع عشبه یا مطبوخ بارک و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیهٔ جیده خورانند لیکن شراب درین مرض هرگز نه دهند یا بسیار قلیل بنوشانند زیرا که شراب درین مرض زهر آتشک را از خارج شدن از بدن مانع میشود و در خورانیدن سیماب در سفلس ترشری هرگاه ضرورت آن داعی شود مثل اینکه سیماب را در پیریڈ سکنڈری سفلس نوشانیده باشند و بسبب آن از ایوڈائیڈ نفع تام حاصل نشود درین وقت باید که سیماب را دو سه هفته برابر بکمال تقلیل وزن بطوری نوشانند و باستعمال آرند که از ان جوشش دهن پیدا نشود و برای این کار از جملهٔ اقسام مرکبات سیماب هائیڈرارج ارم بای کلورائیڈ مرکیوری یعنی رسکپور بهتر است و بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم همراه ادویهٔ تلخ مثل نقوع عشبهٔ مغربیه یا مطبوخ سنکونا یا نقوع کواشیا و روغن جگر ماهی بنوشانند و باید دانست که عشبه درین مرض زیاده گرفتن کار گرده کا درار است و از زیاده گرفتن کار جلد که تعرق است نافع میشود ایضاً اله ایوڈائیڈ پٹاسیم و رسکپور صاف هر دو را همراه آب ساده یا با مطبوخ عشبه یا بارک یا نقوع کواشیا نوشانند و لیکن این وقتی مناسب است که مریض قلیل القوت باشد و در حصول صحت خود تعجیل کند و الا رسکپور را اول نوشانند و بعد آن ایوڈائیڈ دهند و گاهی در امراض جلدیه که در سکنڈری سفلس یا ترشری سفلس عارض میشوند از نوشانیدن سیماب بزودی فائده زائد ظاهر نمیشود لیکن از رسانیدن دخان سیماب نفع کثیر عاجل حاصل میشود پس باید که موافق هدایت سابق که در پیریڈ سفلس نوشته شده دخان سیماب به جلد رسانند لیکن افضل درینجا آنست که وقت تدخین سیماب ظرف پر آب از آنکه هم زیر چادر علیل نهند تا تبخیر و تدخین هر دو در وقت واحد شوند که از ان جلد لین و منفتح بزودی میگردد و بسبب آن سیماب بسهولت از راه جلد در خون داخل میشود و ایضاً باید دانست که از اقسام مرکبات سیماب دو قسم در کار تدخین می آیند اول کیلومل دوم سنبار که آنرا هائیڈرارج ارم سلفرئٹم هم گویند و بعربی زنجفر و بفارسی شنگرف نامند و آن مرکب از سیماب و سلفر است و سرخ رنگ میباشد لیکن کیلومل از نسبت گرین تا یکڈرام یکبار در تدخین صرف کرده میشود و سنبار از نیم ڈرام تا یکڈرام یکبار در تدخین در وقت واحد استعمال کرده میشود و وقت استعمال سیماب بطور تدخین هم نقوع عشبه را نوشانیده باشند و این ضروری آمند و این عمل تدخین را یکروز در میان

باستعمال آورده باشند، این عمل را چندان باستعمال آرند که یا مرض منحط شود و آثار انحطاط بخوبی ظاهر شوند یا
آثار جوشش دهن پیدا شوند لیکن اگر علامات انحطاط مرض پیدا شوند درین وقت بتدریج مقدار سیماب را
کم کرده ترک کنند و اگر آثار جوشش دهن ظاهر شوند بفاصله دو سه روز عمل تدخین را بعمل آرند و مقدار کیلومل را
هم کم کرده تدخین سازند تا جوشش دهن پیدا نشود، بالجمله این عمل تدخین را فوراً ترک نکنند بلکه آهسته آهسته
مقدار را کم کرده ترک کنند والا فائده آن ضائع میشود و از جمله امراض جلدیه که در سکندری یعنی قسم ثانی سفلس پیدا
میشوند هرگاه ایری تهیما یا روزی اولا پیدا شوند درین وقت نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه
کافی میشود بشرطیکه قبل آن سیماب نوشانیده باشند و اگر پیشتر سیماب نخورانیده باشند پس باید که چند روز اول
رسکپور بمقدار قلیل نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم نوشانند یا هر دو را باهم همراه کدام دوای تلخ مثل
نقوع عشبه یا بارک بنوشانند و اگر درینجا عوض ایوڈائیڈ پٹاس ایوڈائیڈ آملم نوشانند بهتر باشد زیراکه اینجا مرض هم
ضعیف بود و دوای آن که ایوڈائیڈ آملم است هم ضعیف است، و هرگاه از امراض جلدیه مثل سورای ایزنه وغیره
که دران بر جلد خشکریشه پیدا میشود حادث شوند درینجا اگرچه مرکبات سیماب نافع اند لیکن انچه از جمله افضل است
ایوڈائیڈ هائیڈرارج ارم قرڈیری که سبز رنگ میباشد است آنرا همراه نقوع عشبه یا همراه کدام دوای تلخ نوشانیدن از همه افضل
لیکن درینجا گاهی حاجت بسوی نوشانیدن دو نوع لوشن هم واقع میشود و آن وقتی است که تنها از مرکبات سیماب نفع مقصود حاصل نشود
و هرگاه از امراض جلدیه چیزی که دران بر جلد زخم پیدا میشود مثل روپیا پیدا شود و درینجا مریض بسبب پیدا
شدن زخمهای بدن بسیار ضعیف میگردد پس باید که درینجا اول بتقویت بدن مریض بانچه بکار درینجا برای
تقویت تدابیر نوشته شده اند کوشند و بعد آن هائیڈرارج ارم بای کلورائیڈ یعنی رسکپور همراه نقوع عشبه
مغربیه و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند، و هرگاه در جلد بینی یا رخسار یا جای دیگر از جلد بدن چیزی که
یعنی سختی پیدا شود درین وقت بر آن اول کاسٹک پٹاس یا لائکر پٹاس قوی طلا کنند تا جلد را داغ کرده
زخم پیدا کنند و چون زخم پیدا شود بر آن اصل کاسٹک نقره یا نائٹرک ایسڈ قوی نهند تا جلد را زدوده ساخته دور
کنند و هرگاه بعد جدا شدن جلد زخم باقی ماند سفوف یا مرهم آئی اوڈو فارم بران نهند یا هائیڈرارج ارم اوکسائیڈ روبرم
یعنی سرخ بطور سفوف یا مرهم بران نهند یا بلاک وش بران طلا سازند، و هرگاه زخم بر جلد در سکندری سفلس
پیدا شود بهر صورت که باشد رنگ آن خاکستری میباشد و درین وقت بران باید ادویه مبدله مزاج و حاصبه
زخم مذکور بران طلا سازند مثل نائٹرک ایسڈ قوی یا ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ارم و چون بعد استعمال
این دوا جلد زدوده شده دفع گردد پس زخم جدید که بعد آن پیدا میشود آنرا ببینند، اگر این زخم جدید هم
مثل زخم سابق بدرنگ و مائل به خاکستری باشد بران آئی اوڈو فارم سفوفاً یا بطور مرهم نهند یا هائیڈرارج ارم

اوکسائید رد پرسپم یا ایوڈا ایڈ آملم بران نهند واگر زخم جدید خوشرنگ پیدا شود بران زنگ لوشن یا کاشتک نقره
که از دو سه گرین تا پنج گرین در یک اونس آب محلول بود بر آن طلا سازند که ازین دوا اگر زخم عمیق می بود خشک
شده صحیح میگردد بالجمله اینهم باید دانست که اگر برد و رزخم جلد که در سکنڈری سفلس میشود بالای کناره های آن
سرخی و ورم باشد که از اذیت و درد آن مریض متاذی باشد پس اول بر آن مرهم افیون نهند تا درد و اذیت کم
شود من بعد آنچه ادویهٔ مبدلهٔ خاصیت زخم که پیشتر نوشته شده اند مثل نائٹرک ایسڈ قوی وغیره آنها را
بر محل زخم نهند و هرگاه در سفلس مرض آلوپیشیا یعنی گنج بر سر پیدا شود درین وقت شربت هائیڈراج ارم های کلورائڈ
را که از دیگر مرکبات سیمابیه در ینجا انفع است همراه ٹنکچر استیل و مطبوخ بارک یا لقوع گوارشیا حسب مناسب
باستعمال آرند زیرا که درین مرض ضعف زیاده میباشد لهذا ضرورست که رسکپور را با دوای مقوی که آهن باشد
آرند باستعمال آرند واز ادویه موضعیه مرهم هائیڈراج ارم نائٹراس یا ٹنکچر کنتادس یا لوشن خاص که سنت شعرات
ونسخهٔ آن در امراض جلد در علاج الوپیشیا نوشته شده بر محل مرض طلا سازند و هرگاه در مرض آتشک
ورم ظفره پیدا شود بر آن سلوشن قوی از کاشتک نقره درست کرده از قلم موئین بر اظفار طلا سازند تا ورم
ناخن کم شود بعده پارچهٔ صاف در بلاک وش ترکرده بر ناخن نهند و از ادویهٔ نوشیدنی هائیڈراج ارم باکلورائڈ
همراه نقوع عشبه نوشانند و اگر ازین صحت تامه حاصل نشود و لیون سلوشن نوشانند زیرا که امراض اظفار
بدقت و در مدت دراز دفع میشوند و چون در آتشک سه بار در جلد بشکل مسه های سفلسی پیدا شوند زیرا که
شکل مسه های سفلسی پیشتر نوشته شده که دقیق الاصل وخشن الظاهر و بشکل اشنا بڑی میباشند و بجای خود
بر جلد متحرک میباشند و در آنها خون کثیر میباشد پس باین شکل نبوند بلکه بشکل مسه ها که در غیر سفلس هم حادث
میشوند پیدا گردند و اصول آنها غلیظ و بر جلد منبسط میباشند پیدا شوند درین وقت از قطع کردن آنها احتراز
کنند و اصل کاشتک نقره بر آن خوب مالند تا در آن زخم پیدا شود بعده زنگ سلفاس لوشن یا لوشن بلنیائی اسٹرنجنٹ
یا ایسڈ نائٹرک لوشن بران طلا سازند و اگر بر جلد مقعد وغیره گرد این مسه ها عفونت زیاده باشد در سلوشن کلورائڈ آف لائم
یا سلوشن کلورائڈ سوڈا یا سلوشن کلورائڈ زنک پارچه ترکرده بران نهند و از ادویهٔ مشهوره رسکپور همراه نقوع عشبه
نوشانند و هرگاه از امراض میوکس ممبرن در آتشک کدام مرض پیدا شود مثل اینکه میوکس ممبرن لب متقرح شود
و بکدام دوا مندمل نگردد درین وقت باید که قلم اصل کاشتک را حاد الرس تراشیده سر باریک آنرا اندرون
شق مذکور اندازند تا بمنتهای میوکس ممبرن رسد که ازین یقینی صحت میشود و گاهی بر کناره زبان در میوکس ممبرن
آن سختی و زخم پیدا میشود پس اگر این سختی و زخم قلیل بود اصل کاشتک را از ده تا بست گرین در یک اونس آب حل کرده
از قلم موئین بر صلابت و زخم مذکور طلا سازند و اگر زیاده بود اصل کاشتک بر آن نهند و اگر در میوکس ممبرن

حلق زخم پیدا شود پس اگر قلیل بود سلوشن قوی کاشتک نقره از قلم مویین بران طلا سازند واگر زخم قوی وعمیق وکنارهای
آن غلیظ بوند و برنگ خاکستری باشد درین وقت بر سر قلم پارچه اسفنج بسته ودر نایترک ایسڈ قوی تر کرده بر زخم نهند
وچونکه درین زخم عفونت زیاده میباشد لهذا باید که از کلورائڈ آف لائم یا کلورائڈ آف زنک که در آب محلول بوند مکرر
غرغره سازند وگاهی زخم حلق تا استخوانهای قصبه ریه که ازان لیرنگس پیدا شده میرسد ودرین وقت باید که اسفنج
بر سر شیشه تا نگی بسته در لوشن قوی کاشتک نقره سر چه باناک را تر کرده بر محل زخم مذکور نهند وگاهی در اینجا چنان
ورم عظیم در لیرنگس پیدا میشود که ضرورة بسوی پیدا کردن ثقبه جدید در قصبه ریه برای جذب کردن هوا داعی
میشود وآن پیدا کرده میشود وهیچگه در امراض قصبه مذکور شده وگاهی در میوکس ممبرن منخرین زخم وعفونت پیدا
میشود وازان غضروف واستخوان انف هم مرده ومتعفن شده ریم گشته ضایع میشوند وازان نقصان عظیم
بروی مریض میرسد مثل اینکه رانفی وکاهیده واقع شوند وگاهی اثر این زخم وعفونت تا دماغ رسیده موجب
هلاکت میگردد پس باید که بفور علاج این زخم برای منع ازدیاد آن نایترک ایسڈ قوی بران نهند وبرای دفع کردن
عفونت آن لوشن کلورائڈ آف زنک یا کلورائڈ آف سوڈا بر آن طلا سازند یا پارچه دران تر کرده بر زخم نهند
وهرگاه استخوان بینی مرده از جای خود جدا شود فوراً تا امکان آنرا از جایش بر آرند وتدخین کیلومل درین وقت
بنسبت خوراندن انفع است زیرا که در تدخین کیلومل بخط مستقیم خود هم در زخم داخل میشود وهم بذریعه جلد در خون
داخل شده بذریعه دوران خون در زخم رسیده موثر میگردد لیکن چونکه درین وقت ضعف وکمزوری زیاده میباشد
لهذا باید که همراه استعمال عمل تدخین کیلومل نقوع عشبه مغربیه وروغن جگر ماهی هم بالضرور نوشانند و[illegible] در ایام
استعمال تدخین کیلومل ادویه مقویه خون وبدن هم مثل نایترک ایسڈ [illegible] وٹنکچر اسٹیل وکنین هم نوشانند تا بسبب
تقویت خون ضرر سیماب در خون کم شود وازسیماب زهر آتشک فانی گردد وهمچنین هرگاه استخوان مرده میگردد ازان
دانسته میشود که یا مرض قوی است یا مریض بسیار ضعیف شده پس درین وقت بهتر آنست که سیماب را بهر طریق از
طرق اربعه که مناسب دانند باستعمال آرند وهمراه آن مقویات خون هم نوشانند تا از اضعاف سیماب خون محفوظ ماند
ومرض دفع گردد وطریق تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبرن انف آنست که کیلومل را بر آتش انداخته
دخان آنرا مریض از بینی خود بکشد وهرگاه در چشم امراض پیدا شوند چنانکه پیشتر بیان آنها شده درین وقت
علاج عام آنها اینست که اگر درد زیاده باشد زلو بر صدغین چسپانیده قدری خون بر آرند تا اجتماع خون
کم شود یا حجمه یا پلاستر کرده بر صدغین نهند تا خون از عروق چشم در عروق صدغین زیاده آید واز خالی شدن از خون
عروق چشم قوی شوند وبعد علاج به بینند اگر تنها ورم در میوکس ممبرن چشم بود بران کاشتک نقره محلول یک [illegible]
که قوی نباشد در چشم انداختن کافی میباشد واگر ورم قرنیه بود آن در ینجا به دو سبب پیدا میشود یکی از ماده آ

فصل در بیان طریق خاص در تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبرن انف

فصل در بیان ورم قرنیه در آتشک

کہ ورمِ قرنیہ پیدا شدہ دوم از کثرتِ حرکتِ اجفان کہ از اصطکاک آنہا با قرنیہ ہم ورم پیدا میشود و این اکثر بسبب
ورمِ قرنیہ میشود و درین وقت بعد علاجِ عام بہتر آنست کہ اول بالای چشم چیزی انداختہ رفادہ بر آن
بستہ چشم را بہ بندند تا بسبب آن چشم را آرام رسد و حرکتِ اجفان کہ سبب اکثری برای پیدا کردن
ورمِ قرنیہ است بند گردد و ایضاً درین وقت روزانہ دو بار دو دو قطرہ روغنِ کنجد در چشم انداختہ باشند
تا بسبب آن از اذیتِ اصطکاک حرکتِ جفن قرنیہ متاذی نشود من بعد از ادویۂ نوشیدنی از اقسام
سیماب نوشانیدن رسکپور ہمراہ نقوعِ عشبہ درینجا انفع ست و از ادویہ موضعیہ خشخاش ہندی شب یانی
و افیون با آب سادہ حل کردہ بر دورِ چشم ضماد کردن بسیار مفید و محللِ اورام و آرام رسانندہ بالن ہستند
و ہر گاہ ورم در عنبیہ باشد پس بعد تدبیرِ عام کہ برای اخراج و تقلیلِ دم نوشتہ شدہ سلوشن اٹروپین یکدو
قطرہ اندرونِ چشم اندازند یا بلاڈونا با آب حل کردہ بر دورِ چشم ضماد سازند و از ادویہ مشروبہ کیلومل ہمراہ
افیون اینجا خورانیدن نافع است خصوصاً وقتیکہ ورمِ عنبیہ اکیوٹ بود و چون از خورانیدنِ کیلومل
با افیون بخشش دہن پیدا شود فوراً از آن باز آیند ورم صحت میشود اما اگر ورم مزمن یعنی کرانک بود و
خفیف الاعراض بود درین وقت نوشانیدن رسکپور ہمراہ نقوعِ عشبہ بہتر ست و بر صدغین علیل عوض
زلو بلاسٹر از نیش مگس نہند پس اگر بعد خشک شدن آبلہ باز مرض باقی ماند باز بلاسٹر مذکور بر صدغین
نہند و اگر بعد آن ہم مرض باقی باشد مرہم سیماب بر صدغین نہند و ہر گاہ ورم در غشای استخوان پیدا شود و
حاد یعنی اکیوٹ باشد درین وقت اول زلو بر محلِ ورم چسپانند و بعد آن از آب گرم یا آب مطبوخ پوست
خشخاش تکمید سازند و بعد آن پارچہ صاف در گلارڈ لوشن تر کردہ بر محلِ ورم نہند تا ورم مزمن گردد
یعنی خفیف شدہ قلیل الاعراض باقی ماند پس ہر گاہ ورم و درد آن کم شدہ باقی ماند و سختی در آن چنانکہ
از نشان اورام مزمنہ است باقی باشد درین وقت ٹنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند پس اگر از نیہم ورم
مذکور دفع نگردد لائکر یعنی از قلم موئین بر آن طلا سازند تا آبلہ پیدا شدہ مادہ سفلس ازین تدبیر از طریقِ
مذکورہ بیرون رود و خونِ صالح جدید در آن در آید و از ادویہ مشروبہ اینجا نوشانیدن ایوڈائیڈ پتاس
بہتر ست زیرا کہ این عرض ترشری سفلس ست کہ در آن خورانیدن ایوڈائیڈ بہ نسبت سیماب انفع ست
لیکن اول از پنج گرین نوشانیدنش شروع کنند و ہر روز پنج پنج گرین مقدار آنرا اضافہ کردہ باشند
تا بمقداری کہ بیمار را آرام رسد پس بعد آن چنانکہ اضافۂ مقدار کردہ بودند ہمچنان ہر روز مقدار آنرا پنج پنج
گرین کم کنند تا بمقدار پنج گرین آید و ہمچنین تا بقای مرض مقدار آنرا زیادہ و کم کردہ نوشانیدہ باشند
تا صحت شود و ہر گاہ در سفلس بسبب رسیدن مادۂ آن در عضلات بدن سختی چو برگی در عضلات پیدا شدہ باشد

[illegible] تا

همراه مرهم هائیدرارج ارم اوکسائیدرو برهم نهند و ایوڈائیڈ پٹاس بمقدار کثیر مثلاً از ده گرین شروع کرده
ده ده گرین روزانه تا تیزها مرنوشانند و باز بهمین عنوان کم کنند و اضافه نموده بنوشانند لیکن بهر طور مقدار
زائد نوشانند همراه نقوع عشبه و هرگاه در سفلس ورم خصیه از ریختن ماده آتشک دران حادث شده باشد
از پارچه اسکن آلود آنرا به بندند بطوریکه بیان در علاج ورم خصیه هدایت شده و ایضاً مرهم هائیدرارج ارم
یعنی مرهم سیماب بالای پارچه اسکن آلوده بر خصیه چسپانند و اگر مرهم بلیپای ایوڈائیڈ بر پارچه اسکن آلوده بر
ورم خصیه بندند بسیار مفید میشود و در بیجا اول چندروز رسکپور صاف نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاس
بنوشانند یا هر دو را باهم در آب ساده حلکرده همراه دوای تلخ بنوشانند و هرگاه ماده آتشک در اعضای باطنه
ریخته باشد درین وقت اول رسکپور بمقدار قلیل همراه نقوع عشبه تا مدت دراز نوشانند من بعد ایوڈائیڈ پٹاس
همراه نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازین تدبیر فائده ظاهر نشود رسکپور و ایوڈائیڈ را باهم در آب حلکرده همراه
نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازینهم فائده ظاهر نشود پس امید صحت باقی نخواهد بود و هرگاه ماده آتشک در دماغ
یا نخاع یا عصب بطور نقاط خرد یا دانه های سخت میریزد ازان امراض دماغیه مثل استرخا و فالج و صرع وغیره پیدا
میشوند پس چون استرخا و فالج پیدا میشود درین وقت تفرقه فالج سفلسی از غیر سفلسی باین علامت میکنند که فالج
و استرخای سفلسی اکثر در عصب عضو واحد مثل عصب سمع یا عصب بصر یا عصب جفن پیدا میشود و بسبب اینکه
ماده مذکور در سپر هر عصب که میریزد و آنرا غمز میکند ازان عصب مذکور مسترخی و مفلوج میگردد و اگر اتفاقاً فالج عام
یکجانب خاص هم میشود درین وقت نقصان و بطلان حس و حرکت اینجانب بالتمام نمیباشد بلکه در بعض اعضای
اینجانب حرکت و حس باطل بود و در بعض اعضای دیگر خلاف قاعده فالج عام قوت حرکت و حس موجود
میباشد و اکثر در اعضای که بالای کمراند حرکت و حس باطل میشود و در اعضائیکه درینجانب زیر کمراند قدری
حرکت و حس باقی میماند لهذا گفته اند که هرگاه در فالج عام یکجانب حرکت و حس مختلف باشد یعنی در بعضی مفقود و
در بعضی دیگر موجود بود ظن غالب باید داشت باینکه این فالج از ماده آتشک پیدا شده باشد با لجمله در
ابتدای این قسم فالج و استرخا از علاج چندان نفع کثیر عاجل حاصل میشود که در غیر آن نمیشود پس هرگاه
این قسم استرخا و فالج در آتشک پیدا شود و معلوم گردد که در پرائمری و سکنڈری سفلس سیماب بعلیل نه
نوشانیده اند درین صورت کدام مرکب از مرکبات سیماب اول بخورانند و بهتر از همه درین باب رسکپور است
لیکن آنرا همراه نقوع عشبه تا مدت دراز مثل دو سه هفته یا تا ظهور آثار جوشش دهن بنوشانند و بعده
ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه اول از مقدار قلیل مثل پنج گرین شروع کرده تا مقدار کثیر اعنی تا سی
گرین رسانیده نوشانند و بعد ان باز مقدارش را پنج پنج گرین هر روز کم کرده تا پنج گرین آرند و باز موقوف

سالوی سیفر اسپند و یا پیشتر مثل بالا ذکر کنند یا گاهی تا القای مرض موافق همین ترتیب بار بار زیاده و کم کرده نوشانیده
باشند تا مرض دفع شود و ایضاً در بیت مرض از معالجات مسیه بر حصول صحت نهادن پلاستر مفید گشته
است لیکن آنرا بجائی که قریب از مسد عصب مفلوج یا بر راه آن باشد نهند مثل اینکه هرگاه فالج در
عصب چشم بود پلاستر مذکور بر صدغ و هرگاه در عصب سمع باشد پلاستر مذکور بر خلف اذن و هرگاه فالج
در یک جانب عام بدن باشد پلاستر مذکور بر عنق خلف راس نهند لیکن در نهادن آن بر عنق خیال این امر ضروریست
که پلاستر در خلاف جهت علیل نهاده شود مثلاً اگر فالج در جانب الیسر بدن باشد پلاستر مذکور را بر عنق در جانب یمین آن
نهند و اگر فالج در جانب یمین بدن بوده باشد پلاستر در جانب الیسر بر عنق نهند زیرا که اکثر اعصاب دماغیه از جانب
یمین دماغ رسته در جانب یسار بدن آمده اند و از جانب یسار دماغ رسته در جانب یمین بدن نازل شده اند لهذا
اکثر از آفت جانب یمین دماغ در جانب ایسر بدن و از آفت جانب یسار دماغ در جانب یمین بدن فالج پیدا میشود و اگر از نهادن
پلاستر هم نفع ظاهر نشود عمل سیلین برگردن باستعمال آرند و ایضاً مادام که فالج یا استرخا باقی ماند دلک بسیار بر عضلات
کبیره بدن واقع ساخته باشند زیرا که درین وقت کار خاص آنها که حرکت ست صادر نمی شود و بسبب
بند شدن حرکت خون کثیر در انها نمی آید و باین سبب غذای جید بانها نمیرسد پس اگر بهمین حال
گذاشته شوند بعد چند روز از نایابی غذای خود مرده خواهند شد و بعد آن اگر دماغ هم صحت شود
انها از قوت حرکت و حس را قبول نخواهند کرد و اگر بذریعه دلک غذای خود را یافته زنده و قوی
خواهند ماند بعد زوال مرض دماغ باز کار خود خواهند داد و اثر قوت حرکت و حس را از دماغ خواهند
گرفت و نیز برای تقویت عضلات بدن و زنده داشتن آنها و پیدا کردن حرکت در آنها استعمال تحریک برقی
است که از ان در عضلات حرکت پیدا میشود و غذا بخوبی در عضلات می آید و هرگاه از ریختن مادهٔ آتشک
در دماغ صرع و تشنج عام پیدا شده باشد درین وقت از نوشانیدن بروما ئیڈ پتاس یا بروما ئیڈ ایمونیم
نفع کثیر حاصل میشود چه این دوا هم مادهٔ آتشک را فانی می سازد و هم تشنج و صرع را دفع میکند و
چون از ریختن مادهٔ آتشک حمل ساقط شده باشد درین وقت اول در حال آلوین غور و تحقیق کنند
پس اگر مرض در مرد باشد فقط و آنرا پیشتر در درجه پرایمری یا سکنڈری سفلس سیماب نخورانیده باشند درین
وقت اول رسکپور و بعد آن ایوڈائیڈ پتاس هر دو را همراه نقوع عشبه مغربیه یکی بعد دیگری نوشانند
و اگر معلوم شود که پیشتر سیماب خورانیده اند پس اکنون تنها ایوڈائیڈ پتاس را با نقوع عشبه تا القای مرض
نوشانند و اگر در مادر طفل مرض بوده باشد علاجش هم بهمین ادویه نمایند و احتیاط کامل ایست که هر دو را
ایوڈائیڈ پتاس با نقوع عشبه مغربیه نوشانند و در ایام حمل برای حفظ جنین خاصته تا در ساله

ایوڈائیڈ پٹاس همراه لقوع عشبه مغربیه تا ایام حمل نوشانیده باشند فتلک کنک و اما در بچه‌ها که بطور تبخیری سفلس
که با طفال میشود در علاجش بهتر آنست که از جمله مرکبات سیماب هائیڈراج ارجم کم کریٹا را اختیار کنند که بتجربه
بلا تخلف رسیده و تا مدت چهار ماه از عمر طفل نیم گرین و یک یک از اطفال از زان کبیر بود آنرا یک گرین ازین دوا
روزانه دو بار تا مدت دراز نوشانند تا اینکه مرض رفع شود یا آواز منخرین طفل که درین مرض برای منع گردد
شی سادکه آن در هم پیچیس میبرد منخرین ست میشود و قطع گردد و بسهولت استنشاق کند لیکن گاهی
ازین دوا اسهال الطفل عارض میگردد و بسبب آن دوای مذکور هم در بدن نمیماند بلکه با اسهال خارج میشود و فائده افزاید
مرض ازان حاصل نشود زیراکه درین صورت در خون نمیماند پس درین وقت بهتر آنست که عوض نوشانیدن مرهم
سیماب را بر جلد طفل خصوصا زیر بغل مالند تا بذریعه جلد در خون داخل شده تاثیر خود بر ماده مرض نماید و بطریقه
پارچه صاف را از فلالین که شش یا هفت انچه عرض بود وطول ولائق پیچیدن بر سر فخذ باشد گرفته بران مرهم سیماب را
آلوده پارچه مذکور را بر سر فخذ طفل که قریب رکبه است چسپانیده از سوزن بدوزند تا از حرکت رفتار طفل جدا نشود
و این پارچه را هر روز تازه کرده تبدیل نموده باشند و این عمل را مادام که زخم طفل برطرف شود یا آواز منخرین طفل
بصورت طبیعی آید باستعمال آورده باشند و اکثر از استعمال این تدبیر تا دو سه هفته فائده تامه حاصل میشود و هرگاه طفل
زیاده ضعیف باشد درین وقت از نوشانیدن سیماب یا مالیدن آن بر جلد در هر دو صورت ضرر میشود پس درین وقت
مناسب آنست که با در طفل یا مرضع آن اگر شیر مرضعه نوشیده باشد سیماب را نوشانند تا بذریعه لبن اثر سیماب
در بدن طفل آید لیکن اگر شیر مادر نوشیده باشد درین وقت نوشانیدن سیماب انسب میباشد زیراکه بطفل و
مادر آن هر دو فائده سیماب میرسد و گاهی مادر طفل یا مرضع هر دو از خوردن سیماب انکار میکنند و گاهی فی الواقع
نوشانیدن آن هر دو را از ایجاد ضعف مناسب نمی‌باشد پس درین اوقات مناسب آنست که سیماب را به بز شیردار
خورانند یا بر جلد آن در بغل یا بر جلد ثدی هایش مالیده شیر آنرا الطفل نوشانند و خاصه این تدبیر براے
طفلی که از شیر حیوانات تربیت یافته باشد انسب ست و هرگاه بدانند که حاجت بنوشانیدن سیماب باقی نمانده
بسبب اینکه مرض تخفیف یا زائل شده درین وقت استعمال آن ترک کرده بجایش ایوڈائیڈ پٹاس را همراه آب ساده
یا همراه لقوع عشبه نوشانند یا مادر و مرضع آنرا نوشانند تا بذریعه شیر در بدن طفل وارد شود زیراکه این دوا هم مخرج
سیماب از بدن وهم قاتل ماده سفلس ست و آنچه اطفال که بعد گذشتن سه چهار سال از عمر خود آثار مرض سفلس پیدا
کرده باشند در ایشان از اول ایوڈائیڈ پٹاس را همراه لقوع عشبه بنوشانند لیکن سیماب را از نهار نخورانند
زیراکه سفلس در ایشان بطور تبخیری پیدا شده نه بطور سلسلی پس درینجا ایوڈائیڈ از سیماب افضل خواهد بود
کما مر سابقا و در هر حال نوشانیدن روغن جگرماهی اگر ممکن باشد با طفال نافع است و اگر طفل بسیار صغیر باشد

قوله گاهی ازین دوا [illegible] ۱۲ منه

وبسبب آن نوشانیدن روغن جگر ماهی مناسب بود بر بدن طفل روغن مذکور را مالند که ازان نفع کثیر حاصل میشود
و هرگاه مادر طفل مریضه مرض سفلس باشد و ازان این مرض بطفل رسیده بود درین وقت واجب ست که شیر مادر
زنهار بطفل مذکور نه نوشانند و عوض آن مرضعه صحیحة البدن اختیار کرده بطفل مذکور نوشانند و الا از شیر مادر
که فاسد ست باید برای ماده سفلس طفل علاج اندیشید و امتحان صحت مرضع اکثر از دیدن حال جلد آن کرده میشود مثلاً
هرگاه بر جلد مرضعه کدام اثر از آثار امراض جلدیه که از سفلس میشوند نباشد گمان صحت آن کرده میشود و اگر اختیار
کردن مرضعه ممکن نباشد شیر حیوانات را بطفل نوشانند لیکن شیر را در ازنهار نه نوشانند و همیشه جلد طفل خصوصاً
محل زخم آنرا از آب نیم گرم و صابون شسته صاف داشته باشند و بعد غسل جائیکه زخم باشد بران روغن کنجد یا
کوزکریم که موم روغن ست یا سلوشن کاشتک نقره یا سلوشن زنگ سلفاس طلا کرده باشند و هرگاه در بیخ ران
بر دو مقعد طفل یا فرج صبیه سرخی بوده باشد درین وقت سفوف نشاسته یا آرد جوار را مریکا یا سفوف
اوکسائیدآف زنگ یا سفوف کهریا مینی یعنی طین قیمولیا یا بالجمله دوای مخفف خشک بران پاشند و گاهی درین حال
در اطفال امراض جلدیه که از غیر ماده آتشک پیدا میشوند مثل اگزیما یا جرب رطب هم پیدا میشوند لیکن این
امراض از استعمال کیلومل یا آیوڈائیڈ دفع نمیشوند بلکه درین وقت ضرور بود که از یک قطره تا سه قطره دونلت
سلوشن موافق عمر و قوت طفل روزانه سه بار در تمام روز بنوشانند که از استعمال این دوا امراض جلدیه دفع

فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطن آنرا اسکرافلا نامند

میشوند فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطن آنرا اسکرافلا نامند و ماخوذ ست از اسکروفا که بمعنی خنزیر ست
و وجه تسمیه این مرض نزد قدما شاید مشابهت رقبه علیل با رقبه خنزیر یا بسبب کثرت عروض این مرض بخنزیر
بوده باشد و گاهی آنرا اسٹروما هم نامند یعنی ورمی که در غده های گردن باشد بالجمله آن حالتی است
فطری در انسان که هرگاه در کسی یافته شود صاحب آن بسبب آن مستعد برای اورام غده های بدن میباشد
و با این حالت اکثر چوبرکل از خون جدا شده در کدام عضو میریزد و هرگاه درین حالت سختی هم در کدام عضو پیدا
شود آنرا چوبرکیولوزز نامند و چونکه این حالت فطری و خلقی میباشد لهذا آنرا بلغت انگریزی
گاهی اسکرافیولس ڈیاتھیز یعنی استعداد اسکرفلائی نامند زیراکه ڈیاتھیز یعنی استعداد ست و گاهی
اسٹروس ڈیاتھیز نامند یعنی استعداد استروما ی و گاهی چوبرکیولر ڈیاتھیز یعنی استعداد چوبرکل هم نامند
بالجمله این حالت و مرض بر دو قسم ست یکی اسکرافیولای خالص که همراه آن چوبرکل در کدام عضو نه ریخته باشد
دوم اسکرافیولا که همراه آن چوبرکل در کدام عضو از اعضای باطنه ریخته باشد و معرفت و تشخیص این حالت
خلقی باین وجه کرده میشود که اکثر بر طفلی که مستعد برای این مرض پیدا میشود اگر دموی مزاج باشد پس خوبصورت
و خوش عقل و خوش خلق و ذهین به نسبت اطفال دیگر میباشد و رنگ جلد آن و سیاهی عنبیه آن و ...

شدید الصبغ نباشد و هم جلد آن رقیق بود و موهای پلک طویل باشند و رنگ ملتحمه بسیار سفید و شفاف مثل رنگ
مروارید میباشد و چشم آن کبیر بود و ثقبهٔ عنبیه وسیع بود و چهره مدور مثل بدر کامل و لبهای آن خصوصاً شفه علیا
غلیظ میباشد و ازین علامات در هندوستان اکثر سوای غلظ شفه دیگر علامات کمتر یافته میشوند و اگر طفل نکور
دموی مزاج نباشد بلکه بلغمی مزاج بود پس رنگ جلد آن قویة الصبغ و خود جلد قدری غلیظ و رقبهٔ آن قدری
طویل و مدور و سینهٔ آن ضیق و بسوی خلف فرورفته و شانه های آن و شکم آن مدور و قدری پیش آمده و بازو و
ساقین آن دقیق و لحم آن لین و مسترخی و دست و پای آن همیشه سرد و تر میباشند و ذهن و عقل آن بلند بود و
این امر بسبب اکثر است اما ممکن است که علامات مذکوره موجود نباشند و خنازیر پیدا شود زیرا که این حالت
تام استعداد است و استعداد گاهی خفی الظهور و گاهی ظاهر میباشد و هم مجربین گفته اند که هر که مستعد برای
خنازیر میباشد هضم معدهٔ آن همیشه خراب ماند ازین سبب بار بار مبتلای تخمه میشود و نبات و روغن یا
چربی را بدشواری هضم میکند بالجمله این مرض گاهی از اول ولادت ظاهر میشود که در گردن طفل ورم و سختی بود
و بار بار پخته منفجر گردد و بعد سن بلوغ رفع میشود این قسم خنازیر اسلم است و گاهی تا پانزده سالگی که سن بلوغ
است مخفی میماند بعد آن علامات مرض ظاهر میشوند تا اینکه از سن سی و پنج سال تا عمر چهل و پنج سال بخوبی ظاهر
شوند و این قسم اعسر از روی علاج است السبب معلوم میشود که خلقی است استعداد آن همراه تکون جنین پیدا
میشود و بذریعهٔ تاثیر خاندانی اثر آن در پشتها پشت میرسد و ممکن است که بعد دو سه پشت اثر این استعداد اسلاف
ظاهر گردد و ایضاً هرگاه از ابوین کسی مبتلای مرض آتشک بود در اولاد آنهم این مرض پیدا میشود و همچنین از
اعانت امراض یا دیگر اسباب مضعفه در مستعدین خنازیر خنازیر پیدا گردد و همچنین از اکثار مقاربت بالنسوان
و از تماشه بینی هم این مرض در شبان پیدا میشود و در بلاد بارده به نسبت بلاد حاره این مرض زیاده پیدا میگردد
و هم در جاییکه تری زیاده بود و زمین آنجا نمناک باشد و آب چاه در آنجا از زمین قریب باشد این مرض زیاده
پیدا میشود و خوردن غذای قلیل و هم خوردن اغذیهٔ ناموافقه سبب قوی برای احداث این مرض است و
گک از اهویهٔ عفنه هم این مرض زیاده پیدا میگردد لهذا در شهرها بنسبت دیهات این مرض زیاده پیدا میشود
و از چرک آلود ماندن بدن و نه محفوظ داشتن آن از رسیدن هوای سرد هم این مرض پیدا میشود و هم از کثرت فکر و زیادتی
غموم که باعث عفونت دماغ شود و از آن در هضم غذا فساد راه یابد و غذای جید باعضا نرسد هم این مرض پیدا میگردد
بالجمله قسم اول آن که خنازیر خالص است جمله علامات آن از چشم دیده میشوند و ظاهر میباشند بخلاف قسم ثانی
که در آن استدلال از احوال اعضای باطنه میکنند و مخفی میباشند و برای آن نه علامت مخصوص اند اول
ورم غده های بدن و دلالت آن بر این مرض از همه اقوی و اکثری است دوم وجود زخم در جلد که آن گاهی غیر

غیر

وگاهی کبیر میباشد سیوم دمل مزمن ست چهارم آفتالمیا یعنی ورم چشم پنجم ورم استخوان و مفاصل است
ششم نبودن کدام مرض از امراض جلدیه بر جلد راس یا بر جلد بدن در هر جا که باشد هفتم اوتیتیس یعنی
ورم گوش هشتم ورم میوکس ممبرن منخرین و بودن اوزینا یعنی سیلان زرد آب عفن ازان نهم ورم میوکس ممبرن
لبها و دهن و حلق لیکن از جمله این اعراض و علامات در خنازیر نام حالت استعداد خاص مذکوره است ورم غدد
بدن زیاده میشود خاصةً در غده های گلو و هم در غده ها که زیر استخوان فک اسفل اند این ورم زیاده میشود و گاهی
در غده های بغل و گاهی در غده های اربیه هم این ورم عارض میشود و کیفیت حدوث این ورم خنازیری
در غده های مذکوره اینست که قبل موجودگی ان کدام سبب یافته نمیشود و همچنین کدام علامت و عرض ورم
حار نبود بلکه بلا سبب ظاهر فقط مقدار غده ها زیاده میگردد خواه در یک غده یا در غده های کثیره اینها زیاده
پیدا میشود و همراه آن درد و تپ و ورم حار موجود نمیباشد پس از وقت ظهور زیادتی مقدار غده های مذکوره
تا دو سه ماه یا یکسال مانده یا خود بخود زائل گردد و غده ها بر مقدار اصلی خود می آیند یا در مرض ازدیاد پیدا میشود
و بسبب آن ورم حار درین غده ها پیدا میشود و در زیاده میگردد و حمی مثل حمی تائیفائد فیور که مولد ضعف کثیر
بوده باشد پیدا گردد که بسبب آن مریض خواه طفل بود یا جوان بسیار متاذی و با قلق میباشد و طفل بار بار
گریه میکند و شیر نمی نوشد و بر کدام هیئت آرام نمی یابد و درین حمی قبض شکم و زبان چرک آلود و قلت اشتهای
طعام و قلت بول و زیادتی یوریٹ امونیا در بول میباشد و نیز همراه این حمی اوزینا یعنی جریان ریم و زرد آب
عفن از بینی و گوش و هم کدام مرض از امراض چشم هم میباشد و اگر مریض دختر باشد در وجینه آن هم ورم
پیدا شده آب سفید بو از فرج جاری میشود و چون ازدیاد مرض تا این درجه رسد همراه این حالت که
در غده های متورمه پیدا میگردد و چون ریم در آنها پیدا شود غده ها گداخته ضایع و فانی میشوند و ورم از آنها
تا غشای خانه دار که گرد این غده ها هست میرسد و از آن تا جلد بدن منتهی گردد و چون غشای خانه دار هم
متورم و پخته گردد بسبب این ورم آنهم ضایع میشود و بعد ضایع و فانی شدن آن در جلد بدن هم ورم
پیدا میشود و جلد رقیق شده باقی ماند و فی الواقع این دمل مزمن جلد ست لیکن این دمل گاهی بطور مرض مستقله
مدتها باقی میماند و اکثر اینست که این ورم جلد هم در جای خاص منفجر شده از ان ریم جاری گردد و زخم
پیدا میشود و حالت دمل و زخم آینده نوشته خواهد شد انشاءالله تعالی و هرگاه درین مرض ورم در غده ها پیدا
شود علاجش آنست که اول تدبیر و رعایت سه امر نمایند که بدون آن از هیچ علاج فائده مترتب نمیشود و
بلا رعایت این امور ثلاثه تاثیر کدام دوا و علاج ظاهر نمیگردد اول خورانیدن اغذیه مقویه جیده دوم
صاف داشتن بدن مریض سوم صفای هوای مسکن علیل و اختیار هوای جید و بهترین اغذیه برای این مریض

آنست که لحوم جیده بطور یخنی یا کباب یا بهر نحو که مرغوب بود لحم را بطوری پزند که ثقیل نشود مثل آب یخنی یا مثنجن و آن عبارتست از لحوم رقیقه مثل لحم غزالات و سر اشیقت که آنرا با روغن زرد بطور کباب می پزند طبخ را نسد و هم چنین زرده بیضه مرغ و شیر حیوانات ماکول اللبن و همچنین سر شیر و از تره ها تره تیزک یا آلو بهترین اغذیه برای این بعض است وطریق تصفیه بدن مریض اینست که روزانه یکبار مریض را در ظرفی کلان که پر از آب نیمگرم باشد و دران یکپاو و لش نمک که از آب بحر اسود ساخته میشود حل کرده نشانیده باشند و دران بدن را خوب مالیده باشند تا چرک دفع شود من بعد از آب برآورده بدن را خشک کرده لباس مناسب فصل پوشانند و درین عمل بسیار احتیاط نمایند تا هوای سرد درین حال به بدن رسیده سردی پیدا نگردد و تدبیر هوای مریض اینست که مریض را در مکانی دارند که هوایش محقون نباشد مثل هوای مکانات اندرونی بلکه در مکانی که دران هبوب ریاح بخوبی ممکن باشد مثل مکان سائبان یا در مکانی که برکناره سواحل بحر اسود باشد مریض را دارند زیراکه در هوای مذکور ایوڈین وغیره زیاده میباشد یا اگر ممکن باشد امر فرمایند که مریض سفر بحر اختیار کند زیراکه در هوای بحر اوزون آکسیجن یعنی آکسیجن قوی زیاده میباشد و بسبب آن ازان نفع کثیر حاصل میشود و از ادویه آن دوا از مرکبات کلورین مثل امونیم کلورائیڈ یعنی امونیا میوریاس و هم کالشیم کلورائیڈ یعنی کالشیم میوریاس و همچنین از مرکبات ایوڈین امونیم آیوڈائیڈ یا پٹاسیم آیوڈائیڈ یا آئلم ایوڈائیڈ یا ٹنکچر آیوڈ ائید که بوقت حسب مناسب بنوشانند و هم همراه استعمال این ادویه ادویه مقویه خون و بدن که سوا صحت اند مثل سرپ فیری آیوڈائیڈ یا ٹنکچر اسٹیل یا لائکر فیرم ڈیا لیئیٹم یا فیری ایٹ کنین سائٹراس یا فولر سلوشن که اسم لائکر آرسنک ست همراه بارک یا کنین نوشانند یا لائکر آرسنک و ٹنکچر اسٹیل همراه کدام دوای تلخ مثل انفوزع کلمبا یا انفوزع کواشیا نوشانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی اول از مقدار قلیل من بعد مقدار آنرا زیاده کرده نوشانیدن بقدر هضم و همچنین مالیدن روغن جگر ماهی بر بدن بهترین دواست نافع درین مرض ست که مثل آن دیگر نیست و از ادویه موضعیه طلا کردن ٹنکچر ایوڈین از قلم موئین بر ورم غده ها اکثر مفید دیده شده و گاه طلا کردن لینیمنٹ ایوڈین هم نافع ست و آنچه از همه انفع ست نهادن مرهم پلمبائی ایوڈائیڈ بر ورم غده های مذکوره است که ازان ورم و اذیت غده ها هر دو دفع میگردد و هرگاه درین ورم ریم پیدا شود و زخم حادث گردد علاجش آینده می آید حسب آن کاربند شوند دوم الغرض

نهکانه خنازیر قسم اول جراحت ست که در حالت استعداد خنازیری بر بدن یافته میشود و آن را اُسٹرومس السر بلغت انگریزی نامند و اکثر این زخم بعد پختن و منفجر شدن ورم غده های مذکوره دیده میشود و گاهی بدون ورم غده ها هم این حالت از ورم جلد پیدا میشود اما هرگاه بسبب اورام غده ها

بیان مرض دوم خنازیر

پیپا ایوڈائید برای اورام غده نافع است

پیدا اگر دد پس وجاهائیکه غده ها متورم بوند یافته میشود و هرگاه از ورم جلد حادث شود پس اکثر بر محل سینه و بالای
شانه و بر ورک و بر ساق یا قریب زند قدم دیده میشود و خاصهٔ این زخم آنست که غلیظ و خشن یعنی
مختلف المقادیر در ارتفاع وانخفاض بود و برده و زخم گوشت ملائم که دران ورم قلیل بود و میباشد و سطحی
درین ورم کم بود و انگور دران بتاخیر و بطو پیدا میشود و آنچه پیدا هم گردد ضعیف و کمزور بود و اکثر بعد تولد
از جلد بر می آید و بد گوشت میشود و بعد صحیح شدن زخم جلد آنجا عمیق و متشنج و رقیق و درخشنده و مختلف المقادیر
در ارتفاع وانخفاض مشاهد میشود و ایضاً این زخم تنها کم حادث میشود بلکه دو سه زخم قریب قریب میباشد و گاهی میل را
که در زخم مذکور می اندازند از یکی به دیگری میرسد و از ان دانسته میشود که درمیان این زخمها ناصور یا کدام راه است
که بسبب آن میل از یک زخم در دیگر میرسد و اکثر وقت بودن این زخم بر سینه بعد صحت آن بر جلد از اجتماع آن
صورت خاص لتشکل مانند زنجیر مدور و مثقب که مشابه به پل میباشد پیدا میشود و ثقبه دران چنان میباشد که اگر دران
میل اندازند از یک طرف بطرف دیگر خارج میشود و اکثر نشان این زخم بعد صحت مثل نشان سوخته آتش
محسوس میگردد العلاج اول علاج عام از خورانیدن اغذیهٔ جیده مقویه و ادویهٔ مقویه و تصفیهٔ بدن علیل و
اهتمام داشتن علیل و بهوای صاف نمایند چنانکه در علاج اورام غدد نوشته شده زیراکه بدون استعمال این
تدابیر از نهادن صرف ادویهٔ موضعیه درین جراحت امید صحت نیست بالجمله با رعایت اصلاح مزاج به بینند
هرگاه بر اطراف زخم جلد قدری متورم و سرخ مائل به سیاهی دیده شود کاشتک نقره از پنج گرین تا ده گرین در
یک اونس آب صاف حل کرده از قلم موئین بر آن طلا سازند و هرگاه از نه پیدا شدن انگور در التیام زخم تاخیر بوده
باشد روغن کافور در زخم اندازند یا مرهم پنیر و این یا مرهم رال یعنی قلبنهر بر آن نهند یا انگور کنتارس قلیل المقدار
از قلم موئین بران طلا سازند تا خون را در محل زخم جذب کند و بسبب آن انگور بزودی پیدا شود ولیکن چون انگور پیدا
شده از جلد بیرون آید و بد گوشت گردد درین وقت اول قلم توتیا بر آن گردانند یا سفوف توتیا قدری
بر آن پاشند یا قلم اصل کاشتک نقره بران گردانند یا نائٹرک ایسڈ قوی قلیل المقدار بذریعهٔ قلم زجاجی یا پنبهٔ صاف
محلول قدری بر گوشت زایده خاصةً نهند یا قلم کاشتک پٹاس بکمال چالاکی بران گردانند و بعد آن آب سرد بر آن
ریزند تا انگور گداخته زائل شود و چون انگور زائد دفع شود برای انبات لحم و اصلاح زخم آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ
یا روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ که درینها یک حصه کاربولک ایسڈ و چهل حصه آب یا روغن بوده باشد بر زخم نهند
تا آنچه عفونت در زخم پیدا شده باشد آنهم دفع شود و هم چونکه کاربولک ایسڈ مانع تولد ریم است و آن سبب آنچه
لا انگرسان گویند که در زخم ریخته ریم میشد اکنون از استعمال کاربولک آب مذکور از ریم شدن باز مانده انگور پیدا
میکند و بسبب آن زخم بزودی مندمل میگردد و چون زخم قریب اندمال رسد برای پیدا کردن جلد بالای زخم

نائتریت سلور را که سه چهار گرین در یک اونس آب ساده محلول بود از قلم مویین گرد زخم مذکور طلا سازند تا آن اسپازمین
بر تولد جا صحیح از اطراف جراحت نشود یا لوتیای ہمز دو سه گرین در یک اونس آب صاف حلکرده پارچه بآن تر کرده
بر زخم نهند نوع دیگر زنک سلفاس دو گرین در یک اونس آب حلکرده پارچهٔ صاف دران تر کرده بر زخم نهند
که آنهم مقوی لحم وجلد جراحت ست و باید دانست که آنچه ازین جروح خنازیری بر ساق پا قریب زند قدم حادث
میشود چه سواری صحت می پذیرد لهذا دران ضرورست که مریض را از حرکت باز داشته پای مریض را قدری بلند
دارند تا خون دران کم ماند و اگر گرد زخم ورم یا قدری سرخی و سیاهی دیده شود و زخم عمیق باشد چنانکه اکثر باز بود
سرخی و سیاهی در ورم حول جراحت زخم روز بروز عمیق میشود و این امر بتجربه ثابت شده درین وقت آب سرد بر زخم
ریزند یا آب سرد بر آن چکانند بطرزیکه در علاج التهاب میشن بآن هدایت نوشته شده تا ورم و اذیت زخم برطرف شود
و چون ورم و اذیت زخم رفع گردد درین وقت آنچه برای علاج زخم از ادویه موضعیه پیشتر نوشته شده اند آنها را
باستعمال آرند و درین زخم ضرورست که پارچه طویل گرفته از سر انامل قدم تا رکبه خوب بقوت بندند تا بسبب آن خون
درینجا کم ماند و گاهی عوض بستن پارچه قطعه های طویل از پارچهٔ اسکن کلو را زمقراض بریده از سر انامل تا رکبه
بنحویکه یکی متصل بدیگری باین صورت باشد که یکی در عرض خود مشتمل بر عرض دیگر بود می چسپانند و آن از بستن پارچه
انفع میشود زیرا که در بستن پارچه اکثر اختلاف واقع میشود که پارچه از جای منتشر گردد و جای شدید می ماند و از آن
اذیت و نقصان بعضو میشود و میرسد باقی آنچه پیشتر نوشته شده بعمل آرند لیکن گاهی بسبب زیادتی ضعف و خرابی
خون و زیاده آمدن عرق درین علت چنان حال علیل خراب میشود که از هیچ تدبیر فائده حاصل نمیشود و زخم اصلاح
نمی پذیرد تا اینکه بمجبوری درین وقت پای علیل را قطع میکنند تا فساد رفع شود سوم از اعراض نهگانه
اسکروفلس اپسس یعنی دمل خنازیری ست و این در غشای خانه دار بدن پیدا میشود هر جا که باشد و آن شکل وزد می آید
یعنی قبل از بروز آن کدام علامت و اذیت ظاهر نبود و اکثر بدون سبقت اورام غدد حادث میشود و گاهی از
اورام غده های بدن گاه ورم آنها تا غشای خانه دار بدن رسد هم پیدا میگردد و درین دمل سبقت ورم
غده ها ضرور بود و از علامات خاصه این دمل که بآن تفرقه از دملهای دیگر کرده میشود اول آنست که این
دمل خفیف الاعراض کرانیک میباشد یعنی ورم و درد دران بسیار کم میباشد دوم آنکه این دمل بسوی
جلد بلند شده بدیر می آید بخلاف دیگر دمامیل که آنها بزودی بسوی جلد بر می آیند زیرا که در دمامیل دیگر
ورم حار زیاده بود و فائبرن از ان ریخته گرد دمل زیاده مجتمع میشود که از ان سختی پیدا شده دمل مذکور منفجر گشته
بسرعت تمام بسوی جلد می آید و چون درین دمل ورم حار کم و فائبرن بسیار قلیل از کمزوری خون گرد دمل
میریزد و آنچه بریزد آنهم فائبرن ناقص میباشد که آنرا لیاقت تولید رم ست و استعداد پیدا کردن سختی که معارض

ورم غشائی خانه دار باشد بسیار کم است لهذا این دمل زیر جلد زیاده منبسط میشود زیرا که ملایم ورم غشائی
خانه دار از انبساط که سختی گرد ورم بود نیست پس مثل خانه دیگ که کرم کوچک مشهور است وان را بعربی
ارمضه گویند زیر جلد منبسط میگردد و دوران تا صورها پیدا میشوند و بعد مدت دراز این دمل در جای از جلد
بسبب پوسیده شدن جلد منفجر میگردد و از آن ریم رقیق متعفن مدتها خارج میشود و چون بعد مدت معتدبه
از خارج شدن این ریم هرگاه قدری از فایبرن در نقیه انفجار دمل ریخته مجتمع شود از آن خشکریشه پیدا گشته
جریان ریم مذکور بند میگردد و چون این خشکریشه را عمر کنند پاره شده از زیر آن باز ریم ناقص مذکور سر بر آید و
تا مدت دراز بر همین نمط می ماند و گاهی مع نزف زرد آب از آن خارج میشود و گاهی از جائیکه منفجر شده بود تا کل
در جلد رقیق یعنی طبقه بالای جلد پیدا میگردد و بعد چند روز انجا زخم کبیر حادث میشود العلاج اول درینجا هم
علاج عام که در اورام غده های بدن نوشته شده باستعمال آرند من بعد علاج خاص آن اینست که چون بعض
در ابتدای مرض رجوع کند معالج را باید که گرد ورم دمل کاستک نقره محلول در آب صاف را از قلم
موئین طلا سازند یا ٹنکچر آیوڈین بر محل ورم طلا سازند و اگر ازینهم صحت نشود و ریم در ان پیدا شود درین وقت
موافق هدایت ڈاکٹر رنگز صاحب بهادر کالشیم سلفیت که مقلل ریم است یک گرین در ده اونس آب صاف
حل کرده یک یک ڈرام ازین دوا بعد پانزده دقیقه بمریض نوشانند تا اینکه جمله ده اونس دوای مذکور در
بست و چهار ساعت روز و شب بمریض نوشانند چه ڈاکٹر صاحب موصوف میفرمایند که ازین تدبیر بالکلیت
ریم اول در خون جذب میشود و اجزای غلیظه فایبرن در محل زخم باقی مانده قدری صلابت پیدا میکنند
من بعد این اجزای غلیظه هم در عروق منجذب شده صحت حاصل میشود فایده دیگر این دوا آنست که از
این دوا انقدر قوت در بدن مریض و اصلاح زخم از ان حاصل میشود که طبیعت دمل مذکور مثل طبیعت دیگر
دمامیل شده قریب جلد بزودی آمده منفجر میشود و بعد انفجار هم مثل دمامیل دیگر صحیح میگردد دوا ایضاً درین دمل
ضرورست خصوصاً در عورات که قبل انفجار ریم آنرا از جلد بیرون آرند تا فساد زیر جلد زیاده پیدا نکند و هم
اثر انفجار بر جلد باقی مانده عیب و قبح منظر در عورات پیدا نکند لهذا باید که از اسپیریٹر خورد ریم آنرا بیرون
آرند طریق دیگر آنست که ببینند هرگاه دمل قریب جلد رسد و بسبب آن جلد رقت و قدری درخشندگی پیدا
کند واز ان دانسته شود که عنقریب منفجر خواهد شد درین وقت باید که بموازات غضون جلد شق خفیف بطور
خط راست از سر نشتر باریک در جلد بدن پیدا کرده ریم از ان بر آرند تا نشان انفجار کمتر باقی ماند چهارم
از اعراض نهگانه اسٹرومس آفتال میا یعنی ورم چشم است که از خنازیر پیدا میشود و این قسم رمد اکثر اطفال
را از بعد سن ترک فطام تا عمر ده و دوازده سال عارض میشود و اول علامات برابر این ورم آنست که [illegible]

وملتحمه هرده سرخ میشوند وبر قرنیه گاهی سفیدی وگاهی بثور خرد مثل نقاط کوچک محسوس میشوند واین بثور گاهی آبله میگردند وبعد آن در انها ریم افتاده ومنفجر شده زخم پیدا میگردد وازان ظاهر میشود که در قرنیه قدری نقصان آمده وگاهی بثره وسفیدی وزخم هر سه موجود میباشند وآب گرم از چشم جاری وسائل میماند واز جریان آن برخساره ها اکیس سیاه هم پیدا میشود وگاهی در خلف اذن هم اکیس سیاه پیدا میگردد وشاید سبب آن باشد که چون طفل چشمان را از دست خود می مالد ودست آن با آب چشم آلوده گردد وباز این دست را بر خلف اذن خود می مالد پس از رسیدن این رطوبت حاد آنجا هم اذیت پیدا میشود لیکن از پیدا شدن این اذیت اکثر اذیت چشم کم میگردد وایضًا این مریض از دیدن اضوا زیاده متاذی میشود وچون روشنی را به بیند فورًا تشنج در اجفان آن پیدا میگردد وخائف از اذیت شده فورًا چشمان را بند کرده دستهای خود را بر چشمان می نهد یا در جای مظلم مثل گوشه مکان می نشیند واین ورم اکثر در هر دو چشمان میباشد وهم همراه آن اذیت وورم میوکس ممبرن های اعضای دیگر مثل میوکس ممبرن بینی ودهن ومعده وامعاء ومثانه واگر دختر باشد اذیت میوکس ممبرن وجینه هم پیدا میشود وبسبب آن گاهی بدهضمی از اذیت معده وزبان چسپنده از اذیت امعاء وگاهی زیادتی بول یا زیادتی میوکس در بول از اذیت مثانه وگاهی سیلان آب سفید از فرج بسبب اذیت میوکس ممبرن وجینه پیدا میشود لیکن زیاده از همه از اذیت میوکس ممبرن بینی سیلان آب از منخرین وکثرت جریان لعاب وآب دهن از اذیت میوکس ممبرن دهان میماند وبسبب سیلان دائمی منخرین شفه علیا هم متورم میشود العلاج اول از آب نیمگرم وشیر یا از آب مطبوخ پوست خشخاش چشم وبینی ودهن را روزانه دو سه بار خوب شسته صاف دارند وصبح وشام دو یک قطره ونیم اوپیائی در چشم اندازند تا اذیت چشم کم شود وبعد شستن از آب گرم وشیر وغیره دو سه بار از لوشن زنگ سلفاس یا از آبیکه در ان شب یمانی را حلکرده باشند چشم را بشویند واگر ازان اذیت پیدا شود زیراکه گاهی استعمال این ادویه در چشم اذیت پیدا میگردد ودرین وقت که اذیت در چشم پیدا شود رسوت وشب یمانی وافیون در آب ساده حلکرده بر دور چشم وقدری بر پیشانی جائیکه محاذی چشم است ضماد سازند نوع دیگر برای دفع کردن اذیت چشم ودفع کردن تشنج جفن وجهت احتساسی چشم وصحت آن این ادویه استعمال کرده میشوند اکسٹراکٹ بلاڈونا از دو گرین تا چهار گرین در آب صاف که یک اونس باشد حلکرده یا اکسٹراکٹ اوپیای از دو گرین تا پنج گرین در یک اونس آب حلکرده یا مارفیا هائڈرو کلوراس یک دو گرین در یک اونس آب صاف حلکرده یا هائڈروسیانک ڈائلوٹ ده قطره در یک اونس آب صاف حلکرده یا ٹنکچر ایکونائٹ از پنج قطره تا سی قطره در یک اونس آب صاف حلکرده هر چه طبیب استعمال آنرا ازین ادویه خمسه پسند کند دران پارچه صاف را ترکرده بر چشم نهاده بربندند وچونکه درین مرض وقت شب اجفان باهم چسپیده میشوند وبسبب آن صبح وجدا کردن آنها

بسی وقت واقع میگردد لهذا ضرورست که وقت شب کدام شحم یا مرهم موسوم به انگوانتم هائیڈرارج نائٹراس ڈائلوٹ
یعنی یلو سٹرن اینٹمنٹ ڈائلوٹ برکنارهٔ اجفان طلا سازند و درین مرض از استعمال پلاسترهای کوچک از کنتاردس
بقدر چهار آنی ساخته آنهارا بر مواضع متعدده از صدغ و برآخر ابرو و هم بر خلف اذن باین نحو که یکی بعد دیگری
بفاصلهٔ دو دو سه سه روز در جاهای خاص این مواضع چسپانند و آبلهای که چاک سپید کنند نفع کثیر حاصل میشود
لیکن اگر در خلف اذن اذیت و سرخی و کدام مرض باشد درین وقت استعمال پلستر مذکور درینجا جایز نخواهد بود
اما اینهم یاد دارند که هرگاه در پس گوش اذیت و مرض پیدا شود آنرا فوراً بند نکنند بلکه اذیت آنجا را زیاده کرده
چندی باقی دارند که از ان در مرض چشم نفع کثیر حاصل میشود و هم درین حالت که مرض چشم زیاده بود از سوراخ
کردن در گوش هم فائده حاصل میشود و همیشه پیش چشمان این علیل پارچه سبز یا نیلنجی آویزند و چون اراده آوردن
این مریض در روشنی کنند نقاب نیلنجی یا سبز بر روی آن انداخته در روشنی بیرون آرند تا از اذیت اضواء محفوظ
ماند فقط. کسا پنجم ورم استخوان و مفاصل ست که در حالت استعداد خنازیری میشود پس بدانکه درین حالت گاهی
در استخوان کیریس بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله
بمعنی تاکل و زخم استخوان ست و گاهی نکروسس بکسر نون و سکون کاف و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر سین
اول و سکون سین ثانی که بمعنی مردن استخوان و جدا شدن ریزه های استخوان مرده از استخوان زنده است عارض
میشود و گاهی هر دو مرض مذکور مجتمع میشوند و حدوث این امراض در جمله عظام بدن ممکن ست لیکن اکثر کیریس
در عظام زند دست و قدم و هم جائیکه استخوان طویل مثل عظام ساق و فخذ یا عظام مرفق و بازو متصل شده اند
درینجا بر کناره های آنها که در انجا بر سر استخوان ها خانه های صغیر مثل خانهٔ اسفنج یافته میشوند هم حادث میشوند
و ایضاً درین حالت گاهی در غضاریف و غشای آبدار که بالای مفاصل اند ورم حاد پیدا میشود و خاصةً در غضروف
و غشای آبدار رکبه این مرض زیاده میشود لهذا در زبان انگریزی برای این مرض اسم خاص که هوئیٹ اسولنگ ست
بضم ها و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای مثناة فوقانی هندی و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح واو
و کسر لام و سکون نون و کاف فارسی که بمعنی ورم سفید ست نهاده اند زیرا که درین ورم بر جلد سرخی نمیباشد
محض زیادتی مقدار بود بخلاف اورام حارهٔ دیگر که در انها جلد سرخ میباشد و سببش اینست که اینجا ورم حار
در جلد و غشای خانه دار نبود بلکه در غضروف و غشای آبدار میباشد بالجمله درین ورم غضروف و غشای مذکور
اول هر دو غلیظ و کبیر المقدار میشوند بعده نرم و لین میگردند من بعد زخم در آنها می افتد و بعد آن در ان ریم
می افتد و این مرض اکثر در اطفال از بعد سه چهار سال تا عمر ده یا دوازده سال میشود العلامات هرگاه
در استخوان یا غضروف کیریس یا نکروسس یا هوئیٹ اسولنگ پیدا میگردد در ابتدای این امراض ورم پیدا میشود

مثل وجع مفاصل بعد این در و روز بروز زیاده میگردد تا اینکه طفل از حرکت باز مانده بر پلنگ می افتد و در
موضع ظاهر میشود و حمی لازم که از قسم حمی انفلامیٹری فیورست یعنی حمی ورمی پیدا میشود و اشتها ساقط گردد و در
بدن فتور پیدا شود بعد در وقت خاص بر دو اقشعرار پیدا گشته بلکه فیور بسبب پیدا شدن ریم عارض
میشود و درین وقت ورم موضع زیاده میشود پس اگر در مفصل نباشد بلکه در عظم بود ریم استخوان بسوی جلد
رجوع میکند و در جلد سرخی ظاهر شده ورم منفجر گشته ریم عفن ازان خارج میشود و گاهی همراه ریم مذکور ریزه ها
استخوان مرده هم بر می آیند و چون میل را در زخم مذکور انداخته احساس کنند سر میل با استخوان رسیده
از ملاقات سر میل با استخوان او از ملاقات جسمین صلبین می آید یا از اصطکاک میل با استخوان احساس کرده
میشود که گویا سر میل بجسم خشن صلب که مخلوط الارتفاع والانخفاض ست میگردد و هرگاه در مفصل عظام ریم پیدا شود
بمشکل و کلفت زائد این ریم بر می آید زیرا که اینجا ریم در خریطه غشای آبدار میباشد اما بعد مدت دراز در جایی
از جلد لینت پیدا شده انهم منفجر گردد و ازان ریم خارج میشود و در هر دو صورت از جریان ریم لاغری
بدن روز بروز زیاده و شب و روز ایتیثیک فیور که قسمی از انفلامیٹری فیورست باقی ماند یعنی بار بار
سردی محسوس میشود و وقتی از حمی بدن خالی نمی ماند و درین وقت چرک در ریه یا در امعا خصوصا در امعا
زیاده میریزد و بسبب آن سرفه و پیچش و اسهال پیدا گشته زیاده حال مریض خراب شده یا در صحت
حال میمیرد یا بسبب زیادتی ضعف هلاک میشود و این انجام سخت ترین انجامهای این مرض ست و گاهی
عظام مرده و فاسد شده بیرون آمده صحت میشود لیکن هرگاه در سرهای عظام طویله این حالت پیدا شود
بعد صحت هم عظام مذکوره طویل نمیشوند و بنسبت عظام دیگر صحیحه صغیر می مانند زیرا که غذای این عظام از سرهای شان
که مثل غضروف لین میباشد و در آنها خون کثیر زیاده می آید میرسد و چون سرهای مذکور فاسد شده ضایع شوند و آله
رسیدن غذای آنها باقی نماند نمو در آنها نمیشود و از زیادتی باز می مانند و گاهی زخم و مده که در غضروف و غشای آلیه
مفاصل پیدا شده بودند ازان عضویت مذکورین فانی میشوند و بعد آن استخوانهای مفاصل چسپیده میشوند و
حرکت مفصل مذکور موقوف میگردد و درین هر دو انجام هلاکت نمیشود العلاج در سهر استخوان و غضروف و غشا
مفاصل آن که این حالت پیدا شود عضو مذکور را از حرکت باز دارند و برای آن عضو معلوم را در خشب موسوم
اسپلنٹ نهاده بربندند تا حرکت نکند و برین تدبیر درین مرض اعتماد زاید برای حصول صحت ست و اگر ازان
نفع ظاهر نشود امید صحت کم ست پس اگر بعد این تدبیر هم انحطاط در مرض ظاهر نشود و مرض شدت کند
و ورم روز زیاده گردد زلو بر محل مرض چسپانند و بعد ان آب سرد بران ریزانند بطوریکه در علاج انفلامیشن
عام بآن هدایت رفته و ازین تدبیر اکثر مرض از ازدیاد باز ماند و حدت آن سیدل باز ماند میشود یعنی تضعف الاعضا

میگردد و چون باین حد رسد اذیت در جانب مخالف ورم پیدا کنند و اول واخف و بهترین اقسام آن بالین
ٹنکچر آیوڈین بر ظاهر جلد محل ورم ست زیراکه ازان ورم در ظاهر جلد پیدا شده ورم باطن کم میشود و هم این
دوا خاصهٔ درین مرض نافع ست که استیصال مادهٔ آن هم و نا میکند و اگر ازین علاج ورم دفع نشود پلسٹر
از کنتارڈس درست کرده بر جلد موضع علیل نهند و اگر ازان هم فائده ظاهر نشود داغ بر استخوان مریض نهند
لیکن این عمل در جای کنند که استخوان آنجا قریب تر از جلد باشد و اگر ازین هم مرض دفع نشود عمل سیٹن باستعمال آرند
و اگر از کدام تدبیر فائده ظاهر نشود و ریم پیدا گردد و دول حادث شود آنرا همراه تدبیر لیسٹر صاحب بهادر بکشایند
و ازان ریم برآرند و هر بار بوقت کشادن زخم و تبدیل دوای موضع تدبیر لیسٹر صاحب بهادر را باستعمال آورده باشند
و هم هرگاه ریم در خریطهٔ غشای آبدار مفصل آمده باشد آنرا باستعمال تدبیر لیسٹر صاحب بهادر شق کرده ازان ریم
برآرند و درینجا خاصهٔ تدبیر صاحب موصوف را بالضرور در استعمال دارند والا از ترک آن درینجا خصوصاً نقصان
عظیم پیدا خواهد شد و مریض هلاک خواهد گشت پس درینجا هر وقت ملازم تدبیر مذکور باشند و بعد برآوردن ریم تدبیر
سازند که عظام مفصل با خود ها چسپیده یکذات شوند والا خوف بقای فساد دران باقی خواهد ماند و گاهی درینجا جلد
مفصل را کشاده عظم فاسد را برآورده عظام مفاصل را باهم کرده اعانت بر چسپیده شدن مفاصل میکنند تا فعل
طبیعیه موافق فعل طبیعت واقع شود زیراکه او هم بعد فنا شدن غضروف و غشای آبدار مفصل مفصل را باهم
چسپانیده یکذات میکند لیکن درین حال هم بالضرور تدبیر لیسٹر صاحب را بعمل آورده باشند و اگر فساد در اکثر
اجزای عظام کبار آمده باشد درین وقت برای حفظ حیات عضو فاسد علیل را بالتمام قطع کنند تا از قطع و
یک عضو حیات مریض و جمله اعضای دیگر باقی ماند فقط ششم از اعراض نهگانه مذکوره بودن کدام مرض
از امراض جلدیه بر جلد بدن خصوصاً بر جلد راس و وجه است و آن اکثر از قسم اکیس میباشد و هفتم اعراض
مذکوره نهگانه اوٹیٹس یعنی ورم اندرون گوش یا اُٹُرّیا یعنی سیلان ریم از گوش ست و هشتم از اعراض نهگانه
اوزینا یعنی سیلان آب و ریم عفن از بینی ست و نهم از اعراض نهگانه خنازیر ورم میوکس ممبرنهای دهن و حلق و
معده و امعاست و چونکه علاج اینهمه پیشتر نوشته شده لهذا هرگاه در حالت خنازیر این امراض پیدا شوند
موافق علاج هر یک علاج سازند قسم دوم از اسکرافیولا یعنی خنازیر که همراه آن چوبرکل در کدام عضو تحقیق
باشد و اولاً درینجا دانستن چوبرکل ضرورست لهذا نوشته میشود بدان علمك الله که چوبرکل حبی ست غیر طبیعی
که اکثر در حالت خنازیر پیدا میشود و گاه گاه در امراض دیگر هم پیدا میگردد و آن بر دو قسم ست قسم اول را
گری چوبرکل بکسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و هم ملیری چوبرکل بکسر میم و سکون لام و فتح
یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی در لغت انگریزی نامند و مراد از گری چیزی ست

گردد رنگ آن سفیدی و قدری سیاهی مجتمع باشند مثل رنگ خاکستری یا اون ربادیکه از خشت گرفته باشند
وتسمیه چوبرکل بآن باعتبار رنگ ست و ملیری نام دانه خردست وتسمیه چوبرکل باین اسم باعتبار صورت و
مقدار آنست زیراکه این چوبرکل هم صغیر المقدار مثل دانه سرشف یا دانه باجره یعنی کاورس میباشد و
قسم دوم آنرا ایلو چوبرکل بفتح یای مثناة تحتانی و ضم لام و سکون واو بمعنی زرد رنگ مینامند اما قسم اول آن پس آن
خرد شفاف میباشد که گاهی مثل غضروف سخت بود و گاهی از آن لین هم میباشد و این قسم چوبرکل گاهی در هر عضو بدن
در اجزای آن علیحده علیحده دور دور میریزد و گاهی در عضو واحد دانه های خرد یکجا قریب قریب ریخته مجتمع شده
بقدر چهار آنی یا هشت آنی بر صورت مدور میباشند که از دیدن آن گمان کرده میشود که یک چوبرکل عظیم است
و مراد از چوبرکل ملیری همین دانه های خرد اند که بعد ریختن در یکجا مجتمع شوند بالجمله چون این دانه خرد را بذریعه خورده بین
به بینند دیده میشود که در ان سل و آب غلیظ خالی از سل ست یا سل و ریشه ها و آب غلیظ است و سل که در ان دیده
میشود در ابتدای مرض بر دو قسم بود یکی صغیر و دیگر سل وسیع اما آنچه سل صغیر ست آن مثل هویت کرسل یا الف کرو سل
میباشد که در ان نقاط صغار کثیره میباشند. و همچنین در آب غلیظ هم نقاط کثیره خرد بود. آنچه سل وسیع دیده میشود
آن مثل سل بوکس یمبرن یا سل جلد بود که در ان هم نقاط کثیره کوچک میباشند و غشای این سل وسیع بسیار نازک بود که بادنی
صدمه شق شده نقاط صغار کثیره از آن جاری و سائل میشوند و چون مرض زیاده و کهنه گردد یک سل ثالث هم
که آنرا بلغت انگریزی جاینت سل بفتح جیم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون تای مثناة فوقانی
هندی بمعنی سل عظیم قوی گویند یافته میشود و از این سل ریشه ها پیدا میشوند و چون این قسم چوبرکل را بذریعه امتحان کیمیا
می بینند ظاهر میشود که آن قسمی از فائبرن ناقص ست و چون قسم ثانی چوبرکل را که مائل بزردی ست می بینند ظاهر میشود
که ملیری چوبرکل ست که در ان بسبب پیدا شدن حالت فائی ڈی جنریشن رنگ زرد پیدا شده و هم چونکه بسبب
ریختن آن در عضو جائیکه چوبرکل ریخته بود آن ورم حار پیدا شده و از این ورم قدری مواد در محل اجتماع آن ریخته
شریک آن گشته که بسبب آن در ان سختی پیدا شده پس فی الواقع هر دو قسم واحد اند محض بسبب پیدا شدن
حالت فائی ڈی جنرایشن رنگ آن زرد میشود اما اینکه چوبرکل در کدام ریشه عضو میریزد پس در ان اختلاف است
کسی میگوید که در جزء خرد غشای خانه دار که مثل غده هاست میریزد و کسی میگوید که در غده هائی که اندرون جوهر
و ذات عروق شعریه اند میریزد و از ریختن آن راه این عروق و شرائین بند میگردد و کسی میگوید که چوبرکل خاص
در غده های عضو نمیریزد بلکه مثل غذای صالح بالای اجزای عضو که مثل ریشه ها هستند میریزد و آنجا مجتمع می ماند
و چنانکه غذای صالح بعد ریختن بر اجزای جمله اعضا در آنها منجذب شده صورت عضوی را قبول کرده جزء
عضو میشود این فائبرن ناقص منجذب در اجزای عضو نمیگردد و نه صورت عضوی قبول میکند بلکه بر اجزا

اعضا مجتمع مانده وازان کدام ریشه عصب یا ریشه عروق وغیره پیدا نمیگردد اما اینکه این فایبرن ناقص از کجا از خون می آید
که ازان در عضو میریزد پس بدانکه اقرب بتحقیق آنست که این از لمف می آید باین طور که آنچه سل در لمف پیدا میشوند تا تمام
و ناقص النضج پیدا میشود و تا حد سل کامل نمیرسد و بهمین صورت ناقصه خود مانده در خون داخل میشود و بسبب نقصان
صورت اصلی خود آن در خون هم نضج کامل نا یافته فایبرن ناقص میشود که آن از لیاقت تغذیه عضو و بدل ما یتحلل
نمیباشد اما اینکه چون چوبرکل در عضوی میریزد انجام آن بعد ریختن چه میشود پس بدانکه اول از انجامهای این که از همه بهتر
جذب شدن چوبرکل در عروق بعد انصباب آنست دوم آنکه چوبرکل در عضوی میریزد و بعد ریختن جذب نشود بلکه
جبن یعنی پنیر گردد و بسبب آنکه رنگ آن زرد و جسم آن کدر و شفافیت و لطافت آن زائل شده مثل پنیر گردد
و این حالت را کیسیوس انفیلتریشن [illegible] میگویند و بعد این حالت هم دو انجام آن میشوند اول اینکه بر همین حال
ماند تا اینکه قدری ورم گرد آن پیدا شده و ازان فایبرن ریخته غشای ازان پیدا شده چوبرکل مذکور در غشای
مسطوره تنها یا تا آخر عمر ماند دوم آنکه چوبرکل مذکور لین شده مثل ریم گردد و گرد آن ورم حادث شده دمل گردد
و همراه مده این دمل چوبرکل که ریم هم خارج شود و بعد خارج شدن دمل و چوبرکل جائیکه این هر دو بودند
زخم می ماند پس اگر این زخم در ریه باشد آنرا بلغت انگریزی وامیکا یعنی خانه خالی نامند و هرگاه در معا بوده انرا السر
یعنی زخم میگویند پس این خانه خالی روز بروز حرکت بسوی اندمال کرده مجتمع و صغیر میشود تا اینکه لبهای جراحت
باهم متصل شده مندمل میگردد و بر محل اندمال آن خط سخت از خشکریشه بر آن باقی می ماند چنانچه وقت تشریح میت
اکثر این خط در ریه دیده میشود و ازان دانسته شود که در ریه [illegible] کسی چوبرکل ریخته بود و بعد انصباب لین و ریم شده
خارج گشته بود و انجام سوم اینست که چوبرکل مذکور کالسی فیکیشن یعنی آهک گردد و بدانکه این انجام سوم بعد مرتبه
و انجام ثانی میشود یعنی آنچه چوبرکل که زرد رنگ و ناصاف مثل پنیر شده در غشای جدید می ماند همین آهک گردد
و بعد ازینکه آهک میشود آنچه سل روغن و شحم که دران بوده و بسبب آن رنگش زرد شده بود آن در عروق منجذب
میشوند و اجزای باقیه دیگر ازان آهک شده مدتها در عضو یکجا باقی میمانند و ازان اذیت بسیار قلیل میشود چهارم آنکه چوبرکل
موسوم بر لیهری ریشه ریشه های سخت شده مثل غشا صلب میگردد و سل که دران بوده منجذب میشود و این انجام چهارم
خاصه در ریه دیده میشود و بسبب آن ریه منبسط نمیگردد اما اینکه چوبرکل در کدام کدام عضو میریزد پس بدانکه
اگرچه ریختن چوبرکل در جمیع اعضای بدن من حیث هو چوبرکل متساوی الامکان است لیکن بحسب استعداد خود
اعضا که دران ها می ریزد در بعضی زیاده و در بعضی کم و نیز در بعضی بیشتر و در بعضی بعد آن میریزد و بنابرین بعضی
از ذاکتران بحسب استعداد اعضای انسانی درست کرده نوشته اند که زیاده از همه اعضا در لحوم رخوه یعنی
غده های بدن میریزد و بعد آنها در غشای خانه دار بدن میریزد و همچنین گاهی در یک عضو و گاهی در وقت واحد در

اعضای متعدده وگاهی در وقت واحد در جمیع اعضای بدن میریزد و درین وقت که در جمله اعضای بدن میریزد
آنرا بلغت انگریزی چوبرکیولوزس نامند و بیانش آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی اکنون بدانکه از دید و اکثر اعضا از
روی استعداد برای ریختن چوبرکل ریه است چنانچه بعضی گفته اندکه بعد عمر پانزده سالگی اول چوبرکل که در بدن میریزد
در ریه میریزد پس آن بنسبت دیگر اعضا استعداد انصباب چوبرکل در خود زیاده میدارد و بعد آن امعا
اند و بعد آن غده های مسنتری و بعد آن حنجره و بعد آن غده های لمف فتیک و بعد آن غشای باریطون
و بعد آن طحال و بعد آن گرده و بعد آن پلورا یعنی غشای آبدار پهلو و بعد آن جگر و بعد آن قصبه و مسالک
هوا و بعد آن عظام و بعد آن خصیتین و بعد آن جوهر دماغ و بعد آن اغشیه دماغ و بعد آن راه گرده
یعنی برنخ و بعد آن مثانه و بعد آن مجری بول و بعد آن خریطه قلب و بعد آن معده و بعد آن جلد بدن
و بعد آن عضلات بدن و بعد آن زبان و بعد آن فیرنگس و بعد آن مری معده و بعد آن پیکرس یعنی لبلبه
و بعد آن دل ست **العلامات** بدانکه چون انصباب چوبرکل در اعضا بحسب استعداد آنها گاهی در کدامی عضو
زیاده وگاهی کم و همچنین در کدامی عضو جلد جلد زیاده میریزد و در کدامی کم و بتاخر و بطو میریزد لهذا مطابق
این اسباب علامات انصباب چوبرکل کثیر و قلیل و قوی و ضعیف می باشد بالجمله چون چوبرکل در عضوی ریزد
اکثر موافق این ترتیب علامات یافته میشوند که اول لاغری بدن ظاهر میشود پس رنگ جلد بدن از
حالت طبیعی متغیر مثل حالت انیمیا میگردد و اشتهای طعام کم گردد و در هضم غذا فتور ظاهر میشود که بخوبی غذا هضم نگردد
وگاهی همین علامات اربعه تقدم و تاخر هم میشود لیکن اکثر این علامات در وقت واحد مجتمع میباشند پس اگر چوبرکل
بتاخیر ریزد این حالت دیر تر ماند و اگر جلد جلد ریزد و در ریه بود بعد چند روز ازین حالت قدری سرفه شروع شود
و همراه آن یا بعد شروع شدن آن ضعف و سرعت نبض پیدا گردد و در هر وقت که نبض علیل را ببینند از سرعت
خالی نباشد و همراه آن یا قدری بعد آن حرارت لمس بدن هم ظاهر شود و این علامت قوی برای انصباب چوبرکل است
خصوصا هرگاه بعد استعداد حالت خنازیری حرارت لمس بدن پیدا شود از ان استدلال قوی بر وجود انصباب
چوبرکل توان کرد و چون چوبرکل در عضوی ریزد بعد علامات عامه انصباب چوبرکل که مذکور شدند علامات
خاصه انصباب آن در هر عضو هم پیدا میشوند و قبل جمله علامات خاصه نقصان فعل عضوی که در ان ریخته پیدا
میشود و من بعد مثلا اگر در دماغ ریزد خاص درین وقت هذیان پیدا میشود و اگر در قصبه ریزد فساد در آواز
مثل بحه صوت یا علاوه آن ظاهر میشود و اگر در شش ریخته باشد نفث الدم ظاهر میشود و اگر در امعا ریزد
اسهال و همراه آن حمی هم می آید و چون در باریطون ریزد از ان سبب پیدا شدن ورم درد و غیره علامات
ورم باریطون موجود میشوند و چون اعضای دیگر که غیر اعضای مذکوره باطنه باشند ریزد حال آن در تشریح

بعد الموت ظاهر میشود و باید دانست که استدلال ازین علامات بر انصباب چوبرکل و موجود بودن سل و دق کار طبیب سهل تجربه کار نیست که بملاحظه و دیدن بعض او میشناسد و حکم بوجود سل و دق میکند. العلاج بدانکه مقصود از علاج درینجا دو امر است یکی آنکه چوبرکل پیدا نشود و نه ریزد زیراکه پیشتر نوشته شده که چوبرکل فائبرن ناقص است که از قصور هضم کیلوی پیدا میشود و برای این امر علاج عام اینست که تقویت هضم نمایند تا چون قوی و جید پیدا شود و در ان چوبرکل پیدا نگردد و هم چنانکه میریخت بذریعه این تدبیر ریختن آن در عضو بند شود دوم مقصود از علاج اینست که آنچه چوبرکل در عضو ریخته است باز در عروق منجذب گردد و عضو مذکور از ان خالی از افساد آن محفوظ ماند پس برای مقصود اول باید که اغذیه جیده مقویه مثل شیر و سرشیر و زردهٔ بیضه و لحوم جیده خورانند و روغن جگر ماهی هم نعم الاغذیه است پس اگر در معده ضعف و بدهضمی باشد تدبیر دفع و اخراج آن نمایند چنانکه بکرر نوشته شده و اگر در معده ضعف نباشد برای تقویت معده ادویه از قسم منرال ایسڈ همراه ادویه تلخ که مقوی معده اند مثل کلمبا و جنطیانا و قصب الذریره و بارک و کنین بنوشانند و از منرال ایسڈ اگرچه سلفیورک ایسڈ و نائٹریو ریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ هم نافع اند لیکن فاسفورک ایسڈ انفع است و هم مریض را در هوای صاف دارند و اگر ممکن باشد بر اسپ یا پالکی سوار کرده در هوای صاف گردانند و همیشه جلد بدن را باغتسال از آب نیمگرم صاف کنند و بعد آن خوب بدن را خشک سازند و درین وقت احتیاط از رسیدن هوای سرد به بدن نمایند تا سردی پیدا نشود و اگر غسل کردن ممکن نباشد هر عضو ظاهر بدن را جدا جدا بذریعه پارچه یا اسفنج مغموس باب بشویند و صاف دارند و درین باره بر قول جاهلان که در حالت مرض غسل نمیکنند اعتنا نسازند که کثافت جلد بدن مولد امراض و مورث فساد و خرابی خون است و هم همیشه بدن را از رسیدن هوای سرد محفوظ دارند و برای این حفاظت در فصل بارد فلالین غلیظ بپوشند و بالای آن دیگر لباس گرم مثل قبای چرم سابری در بر کنند و در فصل حاره فلالین رقیق بپوشند و ملاصق بدن دارند و برای منع کردن چوبرکل از انصباب لاکر آرسنک ایلس را بنوشانند و بعضی نوشانیدن مقدار کثیر از کنین را هم درین باب نافع میدانند و آنچه در علاج اورام غدد به ادویه نوشته شده اند مثل سرپ فیری ایوڈائیڈ یا ٹنکچر ایوڈائیڈ آنها را هم اینجا نوشانیدن بهر این کار مفید دانند زیراکه اکثر چوبرکل در غده های لمف فیٹک و غده های کیلوسی جمع میباشد و ادویه مذکوره این غده ها را صاف میکنند و برای حصول مقصود ثانی که منجذب شدن چوبرکل در عروق است الکلائن هائی پوفاسفٹ مثل سرپ های پوفاسفٹ آفلائم یا هائی پوفاسفٹ سوڈا نوشانند و ازین اقسام ادویه سرپ هائی پوفاسفٹ آفلائم زیاده داده میشود یا پٹیس کیمیکل فوڈ یا ٹان ناک سیرپ را بنوشانند و همچنین از مرکبات ایوڈین ایوڈائیڈ آئرن یا ایوڈائیڈ آلم یا پٹاس ایوڈائیڈ را هم نوشانیدن مفید دانند و بر جلد ظاهر بدن که مقابل عضو مریض باشد طلا کردن ٹنکچر ایوڈین مفید است و ایضاً همراه ادویه مذکوره ناقه مذکوره نوشانیدن روغن جگر ماهی

درین وقت نافع ست و آنرا بالضرور در هر حال هند این قدر علاج بطور علاج عام اینجا نوشته شده و علاج
خاص هر عضو بجای خود نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند. فتذکّر اما چوبرکهولوزز که آن عبارت است از
انصباب چوبرکل در جمیع اعضای بدن بسبب اگر بسرعت و شدت و کثرت باشد آنرا اکیوٹ چوبرکیولوزز نامند و انجام
آن در دو سه هفته ظاهر میشود و اگر خفیف الاعراض باشد و بتاخیر و قلت ریزد انجام آن تا دو سه ماه ظاهر میشود و
اعراض و علامات قسم اکیوٹ آن اکثر در دماغ یا در شش یا در باریطون یافته میشوند العلامات درین قسم اکیوٹ
گاهی مریض قبل ریختن آن بهمه وجوه صحیح میباشد ولیکن اکثر آنست که از قبل ریختن آن مریض قدری مرض و شکایت مزاج
و بدن داشته باشد مثل ماندگی و لاغری بدن و ضعف طبیعت و گاهی قبل آن در سل و دق خفیف الاعراض مبتلا میباشد
و بعد آن دفعةً انصباب این ماده در اعضا ثابت میشود و گاهی ابتدا مبتلا شدن در تا ئفائڈ فیور و بعد گذشتن ده روز یا دو هفته
یوان این مرض پیدا میشود بالجمله ابتدای این مرض باین نحو میشود که در یک روز اول برد و لرزه دو سه بار پیدا میشود
بعد آن تپ حاد شده بقوی می آید که چون بذریعه تهرماميٹر امتحان حرارت بدنی کنند سیماب از یکصد و دو درجه تا چهار درجه
صاعد میشود و نبض از یکصد و بست بار تا یکصد و شصت بار در یک دقیقه حرکت میکند و در ابتدای مرض این حمی
مشابه باشد به حمی نائبه می آید و بعد آن بصورت ریمیٹنٹ فیور میشود یعنی تپ همیشه ماند و دران خفت هم ظاهر
شود و بعد چهار پنج روز یا یکهفته تپ لازمه تمر قرار شده میگردد و زمان خفت بسیار کم گردد و هر قدر که مرض قوی و شدید
باشد تپ لازمه بزودی شروع میشود و زمانه ریمیٹنٹ قلیل میباشد. و اگر قوی نبود زمانه ریمیٹنٹ تا یکهفته مانده بعد آن حمی
لازمه میگردد و عرق در زمان تپ ریمیٹنٹ و حمی لازمه بر روی می آید لیکن از ان خفت در حرارت بدنی ظاهر نمیشود و لاغری بدن
و ضعف آناً فاناً هر روز زیاده میگردد و قدری سرفه هم پیدا میشود و در تنفس هم عسر ظاهر گردد و بلغم کمتر آید اما چون بذریعه
اسٹیتھوسکوپ سینه حال ریه دریافت کنند خرابی و فساد ریه کمتر یافته میشود مثل اینکه یا فقط در آواز دخول هوا قدره
نقصان مسموع میشود یا قدری آواز برنکائیٹس مثل آواز صفیر دقیق که از متورم شدن مجاری هوا پیدا شده مسموع میگردد و
از ابتدای مرض کرب و قلق و کم خوابی زیاده میباشد و چون مرض قوی و متزاید شود علامات مرض و ضرر دماغ
مثل هذیان و تشنج از ریختن چوبرکل در دماغ پیدا میشود و بر لب و زبان و دندان سیاهی آثار کمزوری یافته شوند و در
شکم نفخ و قراقر محسوس میگردد و گاهی اسهال متعفن هم جاری میشود و این علامات چند روز باقی مانده بعد آن
یا علیل از طریات بیهوشی و اذیت دماغ می میرد یا بسبب اذیت ریه و عسر تنفس و از نرسیدن آکسیجن در خون یا
از شدت ضعف هلاک میشود یا قریب بمرگ رسیده رجوع بسوی صحت میکند و خفت در اعراض پیدا میشود و باید دانست
که تشخیص مرض چوبرکیولوزز اکیوٹ لیبی دشوار است خصوصاً در اوائل مرض و خاصةً در اطفال الخ بر آنکه در ایشان
اکثر حمی مثل برنکائیٹس یا ... یا از ترک فیور یعنی ٹائیفائڈ فیور پیدا میشود پس هرگاه طبیب حاذق که امر مرض اند

امراض جلدیه مثل حصبه یا سرخی جلد یا بثور ظاهر شوند و هم در تحرما میٹر سیماب از درجه یکصد تا سه چهار درجه صاعد شده باقی ماند
و سرعت نبض از یکصد و بست زیاده شده تا یکصد و شصت درجه برسد یعنی از یکصد و بست درجه هر قدر که زیاده شود و مرض
روز بروز در ازدیاد ترقی کند و عسر در تنفس موجود بود و با وجود موجود بودن سرفه بلغم بسیار قلیل آید گمان غالب به بودن
چوبرکیولوزز توان کرد العلاج علاجش همین ست که تقویت علیل کوشند از خورانیدن اغذیه مقویه جیده مثل شوربای لحم
یا زرده بیضه مرغ و شیر تازه و هم همراه انهما بارک یا کنین و مرکبات آنزا و ایمونیا کاربناس نوشانیدن مفید است
و اگر زرده بیضه را در شیر تازه حل کرده قدری وین بآن آمیخته بنوشانند بهتر ست لیکن اگر مریض مجتنب از شرب شراب
باشد او را عوض وین ایمونیا کاربناس همراه زرده بیضه و شیر بنوشانند باقی علاج اعراض موجوده که محتاج علاج
شوند نمایند فقط فصل پانزدهم در بثور لبنیه که آنرا در لغت یونانی سوڈامینا بضم سین مهمله و سکون واو و
دال مهمله مشدده مفتوحه و سکون الف و کسر میم و فتح نون و سکون الف نامند یعنی قطره عرق زیرا که دران عرق زیر طبقه بالا
جلد محتبس میشود و ازان آبله های پرآب صاف مثل تخم باجره یعنی گاورس جدا جدا در جلد حادث میشوند و گاهی آب که
در آبله مذکور ست سفید مثل شیر میباشد و درین وقت این آبله در شکل و رنگ مشابه مرواریه میگردد و این بثور سه چهار
روز مانده خشک گشته زائل میشوند و دیگر بثور برمی آیند و این سلسله بروز و زوال بثور تا دو سه هفته می ماند و اکثر در جانب
مقدم بدن خصوصا بر سینه و زیر ترقوه این بثور یافته میشوند اگرچه ممکن ست که بر تمام جلد یافته شوند و ازین بثور کدام کلفت
و اذیت جلد پیدا نمی شود السبب سبب آن رسیدن زیاده حرارت بجلد و زیاده آمدن عرق ست لهذا اکثر در اقسام ایتلافیه
که دران بثور دغیره بر جلد پیدا میشوند و هم در روماتیزم اکیوٹ و هم در حمیات حاده دیگر مثل تایفس فیور یا تایفائیڈ فیور وغیره هم
حادث میشوند و ما دام که در علاج حمیات فقط تدابیر ادویه حاره معرق باستعمال می آوردند و البسه حاره می پوشانیدند و آتش قریب
جسم میداشتند این بثور زیاده پیدا می شدند و آنها زیادتی این بثور را علامت مهلک میگفتند و در هر حمی که این بثور پیدا میشدند
آنرا بنام ملیاری فیور میگفتند زیرا که ملیم بمعنی تخم خردکنیر ست پس هرتپیکه دران بثور خرد مثل تخم باجره زیاده می دیدند آنرا
باین اسم موسوم ساختند و مهلک دانستند لیکن فی الواقع این بثور علامت مهلک نیستند بلکه چون آنها بسبب شدت حرارت
میشدند و شدت حرارت سبب هلاکت مریضان محسوب میشد ازین سبب در غلط افتادند و چون جهال در پیدا شدن اطفال
اسباب مسخنه از قسم انسداد هوا و پوشیدن لباس حاره و داشتن نار قریب زن نوزائیده زیاده عمل میکردند و احال میکنند
لهذا در پیورپرل فیور هم این بثور زیاده پیدا میشوند اما از وقتیکه علاج حمیات بهتر گردیده شد ظهور انها کم شده العلاج
فی الواقع این بثور محتاج علاج نمیباشند بلکه بعد از زوال حمیات خود زائل میشوند البته تدبیر تبرید بدن نماینده که آن
نافع ست فقط فصل شانزدهم در شودمن سیه تحریر ... بکسر دال مهمله هندی و سکون سین مهمله ... و کسر میم
و سکون دال مهمله ... و سکون واو و کسر ... اول و سکون ثانی یعنی دشواری آمدن عرق ست السبب بیش

امینست که در غده و مجاری عرق قدری ورم پیدا میشود که ازان عرق جاری نگردد و غده آن پرآب شده وسیع و عظیم میگردد بصورت آبله لیکن این آبله از جلد بیرون نمی آید بلکه زیر جلد میماند و سر مجری غده عرق که بالای جلد است مثل ساگو دانه دیده میشود از خارج و آن اکثر بر جلد درمیان انگشتان دست پیدا میشود و گاهی بر جلد پا و دیگر جوانب هم ظاهر میشود بهمراه آن قدری گرمی و خارش بر جلد یافته میشود و چون آن آبله ها را خارند ازان قدری مایت بر می آید و سرخی در جلد ظاهر شده بصورت اگیس سیماشا هد گردد و آن در فصل حار و بارد هر دو در انسان ضعیف پیدا میگردد و گاهی در مرض نقرس هم حادث میشود العلاج هرگاه در صاحب نقرس پیدا شود ادویه مدره مثل کالشیکم و پتاس سیترا و حب پل گل ایراس و هم ادویه مسهله مثل لی فتشرد و تمر هندی یا لیموی کاغذی یا آب آلوی بخارا نوشانند لیکن زنهار ادویه معرقه ندهند و چون بر اکثر بدن ظاهر شود درین وقت از آبیکه دران ادویه از قسم کهار باشند مثل های کار بناس پتاس حلکرده ازان غسل کنانند تا جلد از دسومت و چرک صاف شده رقیق گردد و ازان عرق بر آید یا خشک شود و چون از زیاده خاریدن زخم حادث شده باشد دران آنچه در علاج اگیس سیما نوشته شده باستعمال آرند و تدبیر تقویت بدن بخورانیدن اغذیه جیده و نوشانیدن ادویه مقویه مثل کنین وغیره فرمایند فصل سیزدهم در انشقاق جلد بدن تفی آن حقیقت آنهم قسمی از ایری سیماست که ایری سیما کرانیک یعنی مزمن است که دران جلد قدری دبیز و غلیظ و خشک میشود و از جائیکه در جلد چین است شق میگردد و کناره های شق غلیظ میگردند و بر محل زخم جلد اتصال خود را گذاشته متفرق میشود و گاهی این زخم تا اصل جلد که کوریام است میرسد و ازان درد و اذیت عظیم پیدا میشود و آن اکثر بر پشت دست و بر حلمه ثدی و بر لب و بر پاها و گاهی درمیان انگشتان پا هم انشقاق در جلد واقع میشود و اکثر بر محل سلامیات انگشتان دست و گاهی در سطح داخلی انگشتان دست هم زیاده میشود و بر پاها اکثر در فصل سرما بسبب پیاده راه رفتن یا بدون موزه راه رفتن حادث میشود العلاج چونکه علاج انشقاق لب و انشقاق حلمه ثدی و انشقاق مابین اصابع بجای خود باب مذکور شده اکنون علاج انشقاق دست و پا نوشته میشود پس آنکه چون بر جلد دست این انشقاق پیدا شود و آن اکثر بر محل سلامیات و بر سطح داخلی انگشتان میشود پس درین وقت چون بدانند که انشقاق شروع میشود باید اول از آب گرم دستها را بشویند بعده از پارچه نازک صاف کرده ادویه ملینه جلد مثل روغن شیرین یا گلیسرین یا کافور خالص سائیده یا مرهم آکسائیڈ آف زنک یا شهد خالص بران خوب مالیده بعده از پارچه نازک صاف سازند و چون زخم پیدا شود و نمائر باشد و کناره های آن سخت بوند درین وقت سلوشن نائٹر سلور قوی که از بست گرین تا چهل گرین اصل کاستک نقره در یک اونس آب حلکرده باشند از قلم مو بین در زخم اندازند تا اذیت زخم کم گردد من بعد مرهم اکسائیڈ آف زنک بران نهند تا مندمل شود و هرگاه بر جلد پا افتد و قلیل باشد درین وقت آنچه برای انشقاق دست نوشته شده کافی خواهد بود بعمل آرند اما هرگاه جلد پا زیاده غلیظا و خشن شده باشد و زخم زیاده

غائر باشد درین وقت اول جلد را لین و رقیق سازند مثل آنکه اول پولٹس از تخم کتان درست کرده بران چند
یا در آب گرم و صابون محلول پا ها را تا مدت دراز دارند بعده از قطعهٔ آبگینه یا از کارد جلد مذکور را حک نمایند
یا بموتراش حکم دهند که جلد را از موسی تراشیده رقیق سازد و چون جلد رقیق شده برابر زخم برسد درین وقت سلوشن
نائٹر سلور قوی در زخم اندازند تا اذیت زخم کم شود و بعده مرهم آکسائیڈ آف زنگ یا چربی بزه غیره یا مرهم کریاسوٹ
بران نهند تا زخم مندمل گردد و بعد صحت از پیاده و بدون موزه راه رفتن را منع کنند و در وقت شدت مرض هم
از پیاده رفتن ممانعت سازند فصل هیجدهم در تقریح القطاة یعنی زخم عجز و آنرا بلغت انگریزی بید سور گویند
بکسر بای موحده و سکون یای مثناة و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله یعنی زخمی که از زیاده خوابیدن
بر پلنگ پیدا میشود و این زخم وقتی حادث میشود که مریض بسیار لاغر گردد و شحم و لحم آن تحلیل رود و عضلات بدن
رقیق و لاغر شوند و در میان استخوان و جلد واسطهٔ قلیل باند و اکثر جای پیدا میشود که آنجا استخوان با جلد قریب بود ز مثل
محل عجز و مفصل عظیم ورک و جائیکه سر استخوان ورک با جلد اقرب است و گاهی بر محل استخوان کتف هم پیدا میگردد
و در ابتدای آن سرخی در جلد این مواضع پیدا میشود و بعده آنجا ورم حادث گردد و اگر ورم کم باشد اول یک
بثرهٔ خرد ظاهر میشود و بعده بران آبله پیدا شده روز بروز این آبله وسیع گردد و منفجر شده از ان آب جاری میشود و آن
طبقهٔ ظاهری جلد رفته رفته ضایع شده از زیر آن اصل جلد نمایان میگردد پس اگر بعد آن هم اثر عجز افتاده ماندن
بران برابر بماند اصل جلد هم برهنه آید و دران زخم پیدا شده روز بروز منبسط و غائر میشود تا اینکه از اصل جلد
و غشای خانه دار و ریشه دار گذشته تا استخوان میرسد و آهسته آهسته لحم آنجا را میخورد و اگر عجز بران زیاده متصل
ماند و ورم کثیر باشد درین وقت جلد آنجا مرده و مثل چرم خشک و مرده و سیاه گردد و گرد آن سرخی پیدا شود و
و لحم متورم هم فاسد و میت شده تا رفی گنگرین یعنی موت لحم حادث شود بعد جلد مرده از جلد زنده منفصل گردد و
از انفصال آن سرخی بر دور آن پیدا شده ریم و آب از ان لحم و جلد مرده جاری میشود پس بسبب این آب و ریم
این جلد و لحم مرده لین شده با کمال عفونت از محل خود بیرون می آید و بجای آن زخم عظیم باقی ماند و هم این زخم بسبب
رسیدن عجز افتاده ماندن روز بروز زیاده میشود و مادام که علاجش نکنند خود این زخم اصلاح نمی پذیرد پس سبب
سبب فاعلی آن رسیدن اثر عجز متصل است که از کثرت افتاده ماندن بر بستر میرسد و سبب مهیئی آن کمزوری جلد است
که بسبب نیافتن غذای جید و نه رسیدن خون از کثرت عجز حاصل میشود و هم نه خارج شدن عرق از آنجا
از جلد یکی یعنی مسام برکمزوری جلد میشود چه از نه خارج شدن آن و از نه رسیدن هوا باین موضع جلد از
عرق خشک نمیشود و از باقی ماندن نداوت دائمی جلد لین و ضعیف میگردد و این مرض در اطفال که عظام
انها صغیر و خفیف الوزن اند کمتر دیده میشود و در کبار که عظام آنها کبیر و ثقیل اند زیاده پیدا میشود خصوصاً در امراض

فصل هیجدهم در تقریح القطاة

زیرا که بسبب آن مریضان بر پلنگ و بستر خود زیاده افتاده می باشند مثل فالج یا حمیات مزمنه یا سل و خاصتاً در مریض پاتر اپلیجیا که قسمی از فالج است و در آن هر دو پا مسترخی میشوند زیاده میشود زیرا که در آن اکثر بول جاری میماند و از آن بستر علیل اکثر رطب مانده و بسبب آن جلد عفن و فاسد میگردد العلاج هرگاه مریض زیاده بر بستر افتاده ماند درین وقت باید که خبرگیر مریض همیشه مواضع حدوث این مرض را روزانه خود دیده باشد زیرا که وقت کم زور و ضعف جلد یا در فالج مذکور حس مریض کم یا معدوم میشود لهذا خود مریض احساس اذیت نمیکند بالجمله هرگاه ببینند که بر جلد این مواضع سرخی پیدا شده اول از آب گرم بشویند و خشک کنند و هوا را باین مواضع رسانند پس اگر ازین تدبیر جلد برنگ و زینت اصلی خود نیاید سرکه یا براندی یا آب حلکرده بر آن نهند یا سلوشن نائتر سلور که از پانزده گرین تا بست گرین اصل کاشتاک در یک اونس آب حلکرده باشند بر آن طلا سازند نوع دیگر سفیده بیضه مرغ را با اسپریٹ وین حلکرده بر محل سرخی مذکور طلا سازند پس اگر از استلقا بر عجز این حالت پیدا شده باشد مریض را بر پهلوها گردانند و اگر بر عجز و در کپن هر سه جا باشد درین وقت بالشهای لین که اندرون آنها خالی باشد بجهت زیر عجز و در کپن علیل نهند که محل سرخی در محل خالی باشد و از عجز محفوظ ماند یا ایر بید که بکسر الف و فتح یای مثناة تحتانی و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و دال مهمله اسم فرش هوای است و آن از همه افضل است گرفته زیر بیمار گذارند تا اذیت عجز بر محل ماؤف نرسد و چون زخم حادث شود پس آنچه در علاج زخم عموماً نوشته خواهد شد موافق آن باستعمال آرند فقط تمت فصل نوزدهم در نتن رایحهٔ عرق و جلد وغیره بدانکه عفونت و نتن رایحهٔ عرق از دو عضو پیدا میشود یکی از غدهٔ مولد عرق دوم از غده مولد شحم چه آنچه از خون بسوی جلد می آید بذریعهٔ همین دو عضو می آید و هم باید دانست که در عرق همیشه در حال صحت هم قدری ترشی میباشد و آن امتحان کرده میشود از کاغذ نیلگون که از آن امتحان بول میکنند باینکه هرگاه آنرا با عرق بدن صحیح ترکنند رنگ آن سرخ میگردد لهذا همیشه از عرق صحیح هم قدری بوی ترش می آید و این ترشی عرق و بوی ترش در بعض امراض مثل روماٹیزم یا در استعداد خنازیری زیاده میشود لیکن گاهی از عرق بوی تیز یا بوی نیا می آید و اکثر این بو وقتیکه بول محتبس شود یا کمتر آید زیاده میشود و گاهی بوی عفن مثل بوی کاه هرگاه عفن شود و بوی عجیب و غریب می آید و آن در مرض اسکروی و ہیو اریل فیور و پائیمیا زیاده مشموم میشود و گاهی هرگاه بر سر گنج باشد یا بر سینه بهق بود یا امراض جلدیه که از مادهٔ تخم نباتی که آنرا بلغت انگریزی تینیا یعنی مفت خور گویند مثل قوبا وغیره پیدا شوند چنانکه بو از جلد می آید که از طعمه هرگاه آنها را دیر تر در ظرفی گذارند و بسبب آن بدبو شوند می آید و گاهی بوی مشک از عرق انسان می آید چنانکه از جلد بعض حیوان مثل گربه و آهو و بعض اقسام مگس می آید و گاهی از عرق بدن بوی که می آید خواه از یک عضو یا از یکجانب بدن و گاهی آنچه اشیای که از خون بتوسط مسام و عرق بیرون جلد می آیند مثل کبریت و زعفران و حلتیت و مشک و روغن سیاه وغیره بوی آنها هم از عرق و جلد محسوس میشود بذریعهٔ غده های مولد عرق

فصل نوزدهم در نتن رایحهٔ عرق و جلد وغیره

همچنین از غده های مولد تخم هم بوی تیزاب امونیا و هم بوی روغن خاص می آید که صمغه و ریشل و از پیه و جائیکه موها زیاده
اند بوی عفن از این غده های مولد تخم می آید و کسیکه موهای آن مائل بسرخی یا زیاده سیاه بود چه این هر دو صاحب قسم
خاص خنازیری میباشند از جلد و عرق اینها هم بوی عفن زیاده می آید و اکثر از جلد و عرق سیاه پوستان بوی تیز می آید
و هم در وقتیکه بدن گرم میشود بوی عفن می آید بالجمله از جلد و عرق هر انسان بوی خاص می آید لیکن آن گاهی بسیار
بد و عفن میباشد که باعث تاذی و تنفر می شود از این جهت بحکم مرض و خلاف زینت شمرده شود و در این وقت در آن امونیا
و کبریتیه میباشد فقط و هرگاه قبض شکم زیاده میشود بدبو در جلد بدن زیاده میشود آنان نتن رایحه براز و مراد از آن نیست که از
بدبوی معتاد زیاده باشد زیرا که بوی براز کسی عطر و خوش نمیباشد پس آن اکثر وقتیکه جگر کار خود را زیاده یا کم دهد خصوصا
وقتیکه صفرا کم پیدا کند و بسبب آن آنچه اغذیه که در آن البیومن زیاده باشد مثل بیضه مرغ و لحم و غیره یا روغن زیاده
خورده شود و از آن هم غذا بخوبی نشده متعفن شود و در این وقت نتن رایحه براز زیاده میگردد زیرا که از بعضی و تعفن بیضه مرغ
کبریتیه و امونیا زیاده پیدا میشود بالجمله سبب نتن رایحه براز زیاده پیدا شدن کبریتیه و امونیا در آن میباشد و گاهی در ذبیحه
بوی آب گوشت تازه از براز می آید و آن دلیل قوت هضم میباشد نتن رایحه بول پس اکثر این هم بسبب زیادتی امونیا
و کبریتیه در بول میباشد و هر سبب که میوکس در بول زیاده پیدا شود بوی بد در آن زیاده میباشد چنانکه در ورم مزمن
میوکس [illegible] مثانه میوکس و بدبوی در بول زیاده میباشد زیرا که چون بول تا دیر در مثانه ماند با میوکس می آمیزد
و از اختلاط آن امونیا ساخته پیدا میشود و ایضا در مرض برائت الزیر یعنی البیومن یوریا هرگاه بول بقلت آید رنگ
آن سرخ باشد و همچنین در حمیات حاده چون بول سرخ بقلت آید رایحه بول نتن میباشد و هرگاه میوکس در وجینه
عورات متعفن میشود و با این زن کسی که غلفه ذکر آن دراز بود و مقطوع نباشد مقاربت میکند و آن میوکس متعفن
وجینه زن در آن داخل شده میماند و همراه بول خارج شود از بول آنهم بوی عفن می آید و ایضا در بول عورات
بوی عفن زیاده میباشد بسبب اینکه میوکس متعفن وجینه شان چون بر فرج آمده مجتمع می ماند و با بول ایشان خارج میگردد
از آن در بول شان عفونت پیدا میشود و همچنین هرگاه سرطان در رحم زن باشد بوی بول آن عفن بود تا که هرگاه بعد
ولادت کدام جزو غشای در رحم باقی مانده متعفن گردد و از آن میوکس و آبی که از فرج خارج میشود متعفن گردد و
از اختلاط آن بول آنهم متعفن میگردد العلاج هرگاه سبب عفونت موجود و لائق دفع بود اول آنرا دفع کنند مثلا اگر
از خوردن اشیائی که در بول نتن رایحه پیدا میکنند بوی بد باشد خوردن آنها را ترک کنند و اگر از بعضی غذا بود
تدبیر [illegible] هضم باستعمال آرند و اگر از قصور فعل جگر بود ادویه مبدله مزاج و مولد صفرا مثل بلوبل و [illegible]
و اگر از قلت فعل گرده و مثانه باشد مدرات دهند و آنچه مانع از تولد میوکس باشند مثل بودالرسا یا بیوکو یا
کبابه [illegible] آنها را نوشانند و اگر از شدت قبض بود مسهل دهند بالجمله هرگاه از نقصان فعل کدام عضو بود اول [illegible]

فعل آن عضو نمایند من بعد علاج عام نمایند بانیکه بر اُدُن سُوپ که قسمی از صابون زردست همراه آب نیم گرم بر بدن بمالند
وبعد آن از آب خوب بدن را بشویند و باید که مالیدن صابون مذکور وشستن از آب گرم زیاده بر محل بغل و
اربیه وغیره جاهائیکه نتن رایحه آنجا زیاده بود مکرر واقع کرده شود واگر بعد آنهم قدری اثر بوی بد باقی باشد
سلفوراسیڈا فلائیم لوشن براین مواضع طلا کرده و مالیده بعد آن باز از آب ساده بشویند واز خورانیدن دو سه
گرین ٹانک ایسڈ هم بوی عفن از بدن کم میشود وتنک از مالیدن مضیقات مسام ومناقض مثل ٹانک ایسڈ
وگیلک ایسڈ یا شب یمانی یا اوکسائیڈ آف زنک یا مرواسنک هم بوی بد بدن کم میشود زیراکه چون این ادویه
منافس را تنگ میکنند ازین جهت بوی بد از انها خارج نمیشود یا کم خارج گردد فقط فصل بستم در سلع که
از لغت انگریزی چومر گویند وآن در لغت لاٹن ایمنی ورم وزیادتی مقدارست که در غشا محدود و مجاور باشد
ودر کدام جزو عضو یا خود عضو پیدا میشود واین باعتبار اکثرست والا در بعض اقسامش حدود و احاطه نیست
فی الحقیقت آن زیادتی مقدارست که بطور مرض پیدا شود لیکن از قسم انفلمیشن نباشد وآن گاهی از زیادتی مقدار
عضو یا جزو عضو حادث میشود وگاهی از اجسام غیر طبیعیه که مغائر اجزای بدنیه اند حادث میگردد واین امر بعد تشریح
وقطع ظاهر میشود واین هم ورم وزیادتی مقدار بعت جاذبه ذاتی خود غذای خود را از بدن میگیرد وروز بروز زیاده میشود وآن
بر دو قسم است اول نان ملگننٹ یعنی سلیم العاقبت وشفیق دوم ملگننٹ یعنی قاتل ومهلک وآن مثل سرطان بود
اما قسم اول پس باید دانست که آن از خرابی خون یا از اثر خاندان بالجمله از اسباب داخلیه بدن که مثل فساد عام اند
پیدا نمیشود بلکه از سبب خاص عضو خاص مثل ورم کدام غده از غده های جلد یا از ورم کدام جزو از اجزای غشای خانه دار
حادث میشود وایضا جسم این قسم مشابه میباشد از جسم عضوی یا جزو عضوی که دران پیدا میشود وبعد قطع وتشریح
آن اکثر دران همان رطوبات واجزا یافته میشوند که در جزو عضو یا عضویکه دران این سلع پیدا شده یافته میشوند وگاهی
همراه این اجزا اجزای دیگر هم یافته میشوند اما این وقتی ست که بعد حدوث آن کدام حالت از حالات ثلثه مذکوره
که بعد اکثر امراض در اعضا پیدا میشوند طاری شود پیدا میگردند وایضا این قسم آهسته آهسته زیاده میگردد وحد محیط
آن بخوبی محسوس میشود وایضا این سلع اکثر در خریطه میباشد خواه این خریطه از غشای کدام غده بود یا از غشای خانه دار
باشد وایضا این قسم در از دیاد خود کدام عضو مجاور ومقارن خود را با خود نمیگیرد وضرر وفساد بآن نمیرساند بخلاف
قسم ثانی زیراکه سرطان در عضویکه شروع میشود بر افساد آن اکتفا نکرده اعضای مجاور ومقارن خود را هم فاسد
وخراب میسازد اما آنچه ضرر از قسم اول باعضای مجاوره آن میرسد بدو وجه میباشد اول اینکه از زیادتی مقدار
آن چون اعضای مجاوره آن از جای خود حرکت کرده بجای دیگر میروند ازین سبب کار آنها ناقص وفاسد میشود دوم
آنکه از عمل آن اعضای مجاوره دیگر منضغط شده از رسیدن غذای خود محروم مانده لاغر ومنحنی میشوند سوم اینکه فساد آن

درین اعضا متوطن میشود و بالجمله این قسم سلع گاهی در عضو واحد یا در تمام بدن در وقت واحد پیدا شده یا متعدد و یا وقتاً فوقتاً
در اعضای متعدده متعدد حسب ترتیب بتقدیم و تاخیر پیدا میگردد لیکن یکی را با دیگری کدام تعلق نبود و ایضاً با حدوث
این سلع در بدن کدام تغیر از قسم حمی یا فساد خون نمیباشد و چون این را از بدن قطع بیرون آرند دیگر بجایش پیدا نمیشود
و چون این سلع را بحال خود گذارند و هیچ علاج نکنند آهسته آهسته اول زیاده میشود بعد از زیادتی خود باز میماند
و بعد انتهای ازدیاد یا همین مقدار مدت العمر در بدن میماند یا آهسته آهسته کم میشود یا می میرد و گرو آن بعد مردنش دمل
پیدا شده همراه ریم این سلع مرده هم خارج گردد و بعد خروج آن زخم مندمل میشود اما قسم ثانی یعنی سلع مهلک آن سبب آن
اکثر از فساد و خرابی خون یا از اثر خاندان حادث میشود از اسباب خاص پیدا نمیگردد اگرچه در بعضی مقامات چون شروع
میشود همراه آن آثار فساد خون ظاهر نمیباشد و از ان دانسته میشود که از سبب خاص است لیکن بعد از دیاد مرض
آثار فساد و خرابی خون پیدا میشوند و ایضاً مثل آن سلع های دیگر در بدن جا بجا پیدا میشوند بسبب خرابی و فساد خون
که سبب مفسد عام برای بدن است و هم این قسم اکثر بسرعت ازدیاد مینماید و جسم این قسم سلع قوت بسیار قلیل میباشد
ازین جهت بزودی در وسط آن حالت فالی و ی جنر ایشن یا السریشن یعنی زخم یا گنگرین یعنی فساد عضو
و موت آن پیدا میشود و بر دور آن این سلع بزودی منبسط و متزائد میگردد و چون این را بعد تشریح قطع میکنند اکثر
اجسام غیره طبعیه مثل سل و ریشه ها که بر صورت سل و ریشه های غیر طبعی بود بر می آیند و هم انتظام ترکیب این قسم و ساخت
آن خلاف انتظام ترکیب و ساخت قسم اول میباشد چه در قسم اول بختی در غشای باشد و به دیگر اعضا متعلق
نشود و درین قسم غشا نبود بلکه هر عضو که مجاور و مقارن آن بود آنرا فاسد ساخته شریک حال خود میسازد و از
خصائص این قسم آنست که جاییکه آن پیدا شود از انجا تا قلب آنچه غده های لمف فیتک بوند متورم میشوند
زیرا که چون این سلع در غشای محدود نیست لهذا از ان آنچه سیلهای غیر طبعی جدا شده بذریعه مجاری لمف در غده های
لمف که بر دور آن هستند داخل میشوند و بسبب آن در غده های مذکوره صلابت و ورم پیدا میشود و از ان
در خون فساد و خرابی زیاده میگردد و ایضاً اگر این قسم را در ابتدای مرض که ورم غده های لمف فیتک شروع نشده
باشد و فساد خون عام نبود قطع و اخراج کنند بهتر والا بعد ورم غده های مذکوره قطع و اخراج کنند باز این سلع
عود میکند و اگر کدام علاج این قسم نه نمایند این سلع اول بالائم میشود و بعد آن میمیرد و پس از ان زخم و دمل پیدا
شده منفجر میگردد و از ان اکثر خون کثیر جاری شده مریض هلاک میگردد یا از شدت درد و اذیت آن ضعیف شده
میمیرد یا از موت عضو و خرابی خون جان بحق تسلیم میکند بالجمله بدون علاج این قسم زائل نمیشود و هلاک میسازد
و ایضاً باید دانست که در میان سرطان و ملگننت نسبت خاص و عام است یعنی هر قسم سرطان سلع ملگننت است
اما هر قسم ملگننت چه مرض ورم نیست که سرطان باشد بلکه غیر آنهم بود و ایضاً باید دانست که بعضی از اقسام سلع خبیث

خصوصیت سلع دوم

میباشند که جامع صفات هر دو قسم مذکوره سلع میباشند و همچنین گاهی ازان نجات و خلاص میشود و گاهی ازان
مریض هلاک میگردد و اینچنین سلع را بلغت انگریزی سمی ملگننٹ چه مرکب است از سین مهمله و میم و سکون یای تحتانی نامند و سمی
بمعنی نصف است یعنی این قسم نصف ملگننٹ و نصف غیر ملگننٹ میباشد حاصل اینکه هر که با ...
بود و ضرور نیست که این قسم همیشه مهلک شود یا مهلک نگردد چه اگر اذیت بآن رسد مهلک میگردد و الا فلا و اینها باید دانست
که چنانکه سلع باعتبار انجام مرض منقسم بسوی اقسام ثلثه مذکوره میشود همچنین باعتبار ظاهر و حقیقت جسمیه آن در تشریح منقسم میشود
بسوی انواع دیگر و برای هر نوع آن نامی در لغت انگریزی ذکر کرده میشود بدانکه هر سلع که در میان خریطه یافته شود آنرا
سستک چه مرگویند و این نوع اول از انواع سلع است که باعتبار حقیقت مشابه ... بآن متنوع میشود نوع دوم آنها آنست
که در خریطه نباشد لیکن کدام جزو از اجزای غشای خانه دار یا غشای ریشه دار سخت و کبیر شده سلع گردد و وقت تشریح اجزای
این غشا هم در ان یافته شود فی الواقع این نوع اول از انواع سلع غیر خریطه دار است و این هم چند قسم است اول آنکه چه مرکب آنرا لپوما هم
گویند یعنی سلع شحمی دوم فایبرس شود و آنرا فایبروما گویند یعنی سلعیکه از غشای ریشه دار پیدا شود ...
جسم آن غضروفی باشد و آنهم بر دو قسم است اول کنڈروما دوم ان کنڈروما چهارم سلعی که جسم آن عظمی باشد و آن هم
بر دو قسم است اول اکسی اوما دوم اکسوسٹوسس پنجم آنکه جسم آن ... شود یعنی مثل بلغم یا میوکس ممبرین لیسدار
باشد و آنرا مکس اوما گویند نوع دوم سلعیکه جسم آن مشابه باعضای مرکبه مثل عضلات وغیره باشد و آنهم بر
چند قسم منقسم است اول مسکیولو یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود و آنرا مائی اوما گویند دوم سلعیکه جسم آن
مرکب و مشابه بجسم عصب باشد و آنرا نیوروما گویند سوم سلعیکه جسم آن مرکب بود از مجاری دم که شرائین و عروق
اند خواه صغار باشند یا کبار لیکن از عروق شعریه مرکب میباشد و آنهم بر دو قسم است اول آنجی اوما دوم ...
چهارم سلعیکه مرکب باشد از مجاری آب برنده که لمف فیٹک اند و آنرا لمف آنجی اوما گویند پنجم سلعیکه مرکب باشد
از غده های لمف فیٹک گلانڈ و آنرا لمف آڈن اوما گویند ششم سلعیکه مرکب باشد از لوهای متعدده خواه این
لوها از پاپلی آی ری لیا از جلد باشند یا از لوهای میوکس ممبرین بوند و آنرا پاپل اوما گویند هفتم سلعیکه مرکب بود از
غده های که مولد رطوبت اند مثل غده های مولد بزاق و آنرا آڈن اوما گویند نوع سوم سلعیکه مرکب باشد از اجزا
که نسبت اجزای طبیعیه بدن خسیس المرتبه باشند و قوت حیوانی در ان ها قلیل باشد و آنرا سارکوما گویند و آن جمع
سارکو ماست می نامند نوع چهارم آن سلعی است که مرکب باشد از سل که مشابه بود از سل جلدیه و هم از ریشه ها
راست که مشابه باشند از ریشه غشای ریشه دار و آنرا کارسی نوما میگویند و آن اصل سرطان است و آن بر
چهار قسم است اول اسکرس دوم اپلک آل کیڈ سوم آڈن آیڈ کینسر چهارم اپی تهیلی اوما گویند اکنون بیان
این انواع مفصلا باسمها کرده میشود ...

وسکون ثانی وکسر تای مثناة فوقانی هندی وسکون کاف یعنی خریطه است یعنی سلع خریطه دارد وآنهم بر دو قسم است یکی آنکه
دران اصل خریطهٔ غده باقی ماند وبسبب اجتماع رطوبت وسیع وکبیر گردد دوم آنکه دران خریطه جدید پیدا میشود
واز اجتماع رطوبات دران مقدارش کبیر میگردد اما قسم اول آن پس آن گاهی در غدهٔ مولد شحم که در جلد است میشود
وگاهی در پستان زنان در غده مولد لبن یعنی شیر وگاهی زیر زبان در غده مولد لعاب دهن پیدا میگردد وگاهی در خریطه
غشای آبدار کوچک که جا بجا در بدن قریب بعض مفاصل مثل مفصل رکبه یا مفصل انگشت یا قریب استخوان مقعد
بالجمله جاییکه وتر عضله محتاج حرکت بالای استخوان ست یافته میشود حادث میگردد واینهم سه قسم شدند وقسم اول
ازین اقسام ثلثه که در غده مولد شحم میشود اکثر در جلد راس وهم بر وجه وبالای گردن وبر پشت زیاده یافته میشود
اگرچه ممکن ست که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود ومقدار آن از دانه کرسنه تا نارنگی که میوه مشهور است کبیر
میگردد واکثر در جاییکه میشود دو یا یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تا سی عدد هم یافته میشوند خصوصًا در
عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود وهم ازین قسم از همه کوچکتر بالای جفن واز همه کبیرتر
بالای پشت حادث میشوند وشکل آن مدور یا بیضاوی ومستوی السطح بود وگاهی بر آن درشتگی هم دیده میشود خصوصًا
هرگاه بر سر باشد واز ان در جلد تمدد پیدا گردد وهم این سلع زیر جلد بهر سو حرکت میکند واکثر لین الملمس بود وچون
سر انگشت بران نهند منغمز گشته فرو رود وبعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بمقدار خود آید مثل دمل پخته پر ریم وازین
سبب با دمل پر ریم ملتبس میگردد وتفرقه بینهما باین نحو توان کرد که درین سلع درد نمیباشد مگر هرگاه اثر غمز آن بر عضوی از
اعضا رسد یا خریطهٔ آن منفجر گشته آنچه در انست در جلد منتشر شود واز ان ورم حار ودمل پیدا گردد درین وقت
البته از انهم درد ظاهر میشود وبدون آن نه بخلاف دمل که دران از ابتدا درد میباشد وهم چنانکه علامات ورم حار مثل
سوزش وحرارت موضع وسرخی جلد در دمل میباشند در سلع نمیباشند گاهی دران صلابت هم بود لیکن صلابت آن
لدن میباشد ودر وسط آن نقطهٔ سیاه دیده میشود وان دهن مجری غده مذکوره میباشد واکثر آنچه درین سلع بود
رقیق میباشد که از غمز کردن از دهن مجری بیرون می آید وهرگاه این سلع را چاک کرده وقطع ساخته می بینند آنچه از ان
بیرون می آید از رطوبت ومواد دران تغیر بنسبت رطوبت طبیعی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود
چه گاهی مثل پنیر وگاهی مثل [illegible] وگاهی بسبب طریان حالت [illegible] اجزای آن رطوبت رقیق ودقیق بر می آید
وگاهی بر قوام عسل میباشد ورنگ آن گاهی مائل بسرخی وگاهی بسبزی وگاهی بزردی بود واین قسم سلع بسیار بتانی
وتراخی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود [illegible] سال گاهی بیک مقدار [illegible] باقی [illegible]
خود متوقف شده مدت العمر باقی میماند وبعد آن زیاده میشود وگاهی بعد وقوف [illegible] باز [illegible]
وگاهی بعجلت زیاده میشود واز انجامهای این قسم یکی این است که اکثر از دهن این سلع مواد سیاه رنگ خارج شده

بردهن آن مجتمع گشته خشکریشه میگردد و همچنین مواد دیگر آمده این خشکریشه طویل و عظیم میشود تا اینکه در مدت معتدبه
ازین مواد و خشکریشه قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی بر گردن و گاهی بر پشت و گاهی تر مقعد
بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاه به سبب رسیدن صدمه که دام عمز یا از رقیق شدن از ازدیاد مقدار
منفجر گردد و آنچه درانست از خریطه بیرون آمده در جلد منتشر شود و از آن ورم حار پیدا گردد و بعد حدوث ورم یا حالت زرولیوشن پیدا شده
این همه منجذب میشود یا این ورم دمل گشته و پخته منفجر میگردد و همراه ریم خریطه غده هم برآمده انجا زخم حادث میشود
و گاهی بعد پیدا شدن زخم بر کناره های زخم کبیر غلاظ و سختی پیدا میشود و بسبب آن اثر زخم تا استخوان میرسد
خصوصا هرگاه بر سر باشد و از ان در زخم فساد راه می یابد و مثل سمی مالگننت که قسم قاتل ست میشود العلاج هرگاه
سلع صغیر باشد محتاج علاج نبود اما هرگاه مقدارش زیاده گردد و بسبب آن صورتش قبیح منظر با اذیت شود و مریض
درخواست قطع و اخراج آن نماید درین وقت باید که سر کارد را در وسط آن انداخته بسوی بالا کشیده آن را
بکشایند تا خریطه آن نمایان شود پس از سر کلبتین خریطه آنرا گرفته بالتمام بکشند تا صاف شود لیکن در شق
کردن آن احتیاط نمایند ازینکه مثل اورام دیگر آهسته آهسته قطع نکنند و الا خون کثیر جاری شده ضعف عظیم
پیدا خواهد شد همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورست که تمام خریطه کشیده شود و کدام جزء آن
باقی نماند و الا باز عود خواهد کرد یا ناصور پیدا خواهد شد و هرگاه بالای سر این سلعها کثیر العدد پیدا شوند درین وقت
همه را یکبار برنیارند و الا ایری سپلس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته یک یک را اخراج و قطع کرده باشند
و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج علیل از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی نبود
و در خون آن کدام فساد باشد درین وقت هم اراده اخراج سلع نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا لی دغدغه
قطع کنند که آن بیش از خشکریشه نیست و چون در سلع زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و بسبب آن صورت
سلع مثل پیاله نمانیط الاطراف شده باشد بران پتاس فیوزا یا نائترک ایسد قوی طلا سازند تا غشای خریطه
غده که ساخته دفع شود و تند تکمله دوم در بیان سنگ که در مجاری غدد ها یا در غشای آن پیدا افتد پس باید دانست که این سلع خریطه آن
کرسنالحجم مرلفت انگریزی ست گاهی در مجاری غده ها پیدا میشود و غده های مذکوره بر مقدار طبیعی خود میباشد و آن گاهی بسبب
بند شدن مجاری غده ها و از وسیع شدن آنها پیدا میشود خواه از بند شدن دهن مجری یا از مسدود شدن مجری
مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت در ان وسیع میگردد و دیوار های آن
خریطه سلع می شوند و ظهور این امر در مجاری غده های مولد لبن که در پستان اند زیاده میشود و هرگاه شیر
در مجاری غده های مذکوره منجمد و منعقد شده از جریان خود باز ماند پس درین وقت شیر درین مجاری بر صورت
خود مجتمع می ماند و بر دوران دمل پیدا میشود که آنرا بهندی تکنیله گویند و گاهی در مجاری غده مولد لبن دهن که

در زیر نزع زیر استخوان فاصل اسفل ست هم این سلع پیدا میشود و گاهی از انسداد مجاری کوچک غده های میبومین سلع
هم سلع مذکور حادث میشود و ان اکثر در وجه و در وجنه پیدا میگردد العلاج آنچه در پستان میشود آنرا از
سر نشتر کشاده نموده و آنچه شیر دران مجتمع بود آنرا بر آرند من بعد قدری پارچه صاف دران نهند تا از اذیت آن
ورم حار دران پیدا شده سطوح داخلی این غده باهم چسپیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در مجری غده
مولد آب دهن می افتد دران جای که سلع ست آنرا از سر نشتر یا از مقراض چاک کرده دهند تا آنچه دران ست جاری
شود و باز دهن آن بند نگردد بعد اصل کاستک نقره بکمال سبکی دست دران اندازند تا غشای خریطه غده مذکور
فانی گردد و گاهی وقت زیادتی مقدار آن و گاهی بعد چاک کردن بر محل سلع قدری از جسم این مجری را از مقراض
می برند تا بعد آن این دهن جدید که بذریعه قطع پیدا کرده شده بند نگردد و گاهی این سلع خریطه دار از غشای آبدار
کوچک که موسوم بلغت انگریزی به برسا است در قریب بعض مفاصل پیدا شد و مذکور شد پیدا میشود یا جاییکه وقت [illegible]
در زیر غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این اکثر
بر پشت دست قریب بند پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی گینگلی یا بفتح کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و نون و کسر کاف فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گینگلین
است و گاهی بسبب مفاصل که بهم پیدا میشود و آن اکثر در محورات و بالکه زانوی خود را بر زمین نهاده زیاده کار میکنند
حادث میشود و آنرا بلغت انگریزی هوس میدس نی بفتح های که هوز و سکون واو و میم مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی
و دال مهمله و فتح میم و سکون میم مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی کار کن خانه ملینا نامند و هم بر انگشت پا یافته میشود
درین وقت آنرا بلغت انگلش بنیان بفتح بای موحده و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون میگویند با جمله
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و دران رشته های این غشا پیدا میشوند و این رشته ها سخت گشته مثل عظم صلب میگردند و این هم
اکثر [illegible] دیده میشود تا چون رشته های مذکور استخوان میشوند درین وقت ماهیت این خریطه دور میشود
و خریطه بهم منهدم میگردد و سلع درین وقت خریطه دار نماند بلکه استخوان میگردد اما این امر اتفاقی و نادر است اکثر چنانست که
سلع مذکور بحالت خریطه [illegible] دران آب [illegible] باشد و گاهی از اذیت [illegible] ورم هم بر دور آن پیدا میشود و [illegible]
باقی ماند و گاهی [illegible] باشد [illegible] بر پشت دست باشد تحریک دست و چون بر سر انگشت
پا باشد [illegible] دشوار میشود [illegible] باید دانست که مشابه این سلع خریطه دار آنست که از اجتماع آب [illegible]
که جسم [illegible] پیدا میشود [illegible] سلع [illegible]
[illegible] پیدا میشود و آنرا
[illegible] خریطه دار [illegible] العلاج [illegible]

موجود باشد عضو را الم دهند و تدبیر دافع ورم مثل نهادن پارچه که در آب ساده سرد یا در ساوشن یا بالی تر کرده باشند بعمل آرند و در قسم سوم هم نشان الم یا پلاستر باسید راج ارهم که آنرا دوا و روشان نشان پلاستر مینامند و آن از سیماب ساخته میشود بر آن یا گمر ایوڈین بران مالاساز ند یا مرهم ایوڈین بر پارچه آلوده بر آن چسپانند تا آب از خریطه منجذب شود و اگر ازینهم فائده ظاهر نشود بذریعه اسپر یٹ که آن مشهور است ازان آب را بر آرند و بسبب آمدن آب بازان بارانده بطور مذکوره بالا بران نهادن مفید میشود و یا پوشش چنان پوشانند که اثر عمد آن بیرون نرسد و هرگاه بر زانو باشد درین وقت هم همین تدبیر با ستعمال آرند و از نشستن بر زانو منع کنند و هرگاه بر پشت دست باشد بعد ازاله ورم بذریعه اسپر یٹ آبش بر آرند یا سوزنهای باریک دران داخل سازند که ازین تدبیر هم آب ازان خارج شده سلع منجذب میشود و گاهی علیل الامر میکنند که مشت دست را خوب بقوت بند کنند تا سلع بخوبی در خارج بلند شود پس چیزی بر آن بزنند تا خریطه سلع شکسته آب از لای غشای خانه دار آید پس اگر این عمل را مریض قبول نکند مرهم ایوڈین یا ٹنکچر ایوڈین یا پلاستر باسید راج ارهم بر آن بهند تا آب آن جذب شده صحت شود و علاج سلع موسوم به اود و ٹیم سنٹ بجای خود در امراض رحم مذکور شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند تکمله سوم در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از کدام عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا میشود پس باید دانست که نوعی از سلع خریطه دار آنست که خریطه آن از کدام عضو طبیعی مثل اقسام مذکوره سلع خریطه دار نمیباشد بلکه در اجزای غشای خانه دار اول سلع صغیر پیدا میشود و همراه آن خریطه آنهم متولد گردد لیکن اینکه خریطه آن از کدام چیز میباشد پس معلوم نیست اما در خریطه آنهم رطوبات و بعض اجسام غریبه پیدا میشوند و اینهم بر چند قسم است اول ڈرمائیڈ سسٹ بفتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی و کسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و تای مثناة فوقانی هندی یعنی سلع مشابه به جلد و مراد از مشابهت آنست که در آن بعد کشادن خریطه آنچه در جلد اجسام یافته میشوند دیده میشوند و این قسم گاهی زیر جلد دیده میشود و آن اکثر قریب موق اصغر چشم یافته میشود و بعد کشادن خریطه آن از قسم شحم و شعر دیده میشود و چون بذریعه خورده بین بینند غده های مولد شحم و مولد عرق بالجمله آنچه سامان در جلد انسان هم بران دیده میشوند و قسمی دیگر ازین سلع است که آن در شکم پیدا میشود گاهی در خصیه زن که موسوم به اووری است و گاهی در خصیه و گاهی در او منٹم که پرده بالای احشا است و آن گاهی در مرد و گاهی در زن یافته میشود و در خریطه آن بعد قطع و کشادن گاهی دندان و گاهی جزو استخوان یافته میشود و شاید که این جسم غریب از وقت بودن جنین در شکم مادر از ذرات گرافین و یسیکل پیدا میشود و ازان دران و در اعضای دیگر قبل تمامی خلقت جنین میرسد و بعد ولادت بتدریج زیاده شده سلع پیدا کرده باشد و بعضی مجربین انگلستان این قسم سلع را در سینه هم دیده اند اما در دست و پا گاهی آنرا کسی نه دیده و ازینهم ثابت میشود که اول آن از ذرات گرافین و یسیکل بوده باشد که بسبب آن در اعضای باطنه پیدا شده چونکه دست و پا بعد اعضای باطنه و دیگر اعضا متولد میشوند ازین سبب دران نه میشود اما قسم دوم از اقسام سلع خریطه دار که در غشای خانه دار پیدا میشود سیرس سسٹ بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله یعنی سلع از آب خون که آن ممکن است که در جمیع

قوله در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از کدام عضو طبیعی نباشد ۱۲ منه

اعضا

اعضا یافته میشود لیکن اکثر در محل رقبه دیده میشود و قسم سوم آن موسوم است به ملیکیریس [illegible] بفتح میم و سکون لام
و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون [illegible] و کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام
و سکون رای مهمله و آن مرکب و منقسم میباشد از سلعهای متعدده که همه آنها یکجا و باهم متصل بوده و در آنها غلظت و
صلابت پیدا شده خریطه سلع واحد میشود و آنهم اکثر در [illegible] یافته میشود و در ان اجسام غریبه متعدده میباشند و در حس لمس
بعضی از ان لین و بعضی از ان صلب محسوس میشوند و از ان دانسته میشود که سلعهای متعدده یکجا جمع شده اند و
بعد کشادن خریطه سلع لین آن گاهی رطوبت برنگ سفید و گاهی زرد و گاهی آب سیاه از ان بر می آید و هم قوام این
رطوبت گاهی رقیق مثل آب و گاهی غلیظ القوام مثل [illegible] میباشد و چون خریطه سلع آنرا کشایند در ان گاهی قطعه از [illegible]
یافته میشود و قسم چهارم از ان انجیالوماتا بکسر های هوز و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف و ضم تای
فوقانی هندی و سکون واو و فتح میم و سکون یا الف است یعنی سلع پر از خون یا از خریطه آن بعد کشادن خون خالص یا خون مختلط
[illegible] خود بخود می آید و اصل سبب آن انفتاح و انشقاق عرق بود که بسبب رسیدن صدمه ضربه یا سقطه
یا از [illegible] عرق [illegible] شدن جریان خون در ان باشد چنانکه [illegible] و اکثر این قسم سلع پیدا میشود و قسم
[illegible] های هوز و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح [illegible] و سکون [illegible]
و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون [illegible]
پیدا میشود [illegible] از انها [illegible]
در محل [illegible] از انها [illegible] فایبرن و [illegible] از خون [illegible] پیدا شده [illegible]
غشاهای جدید حادث میشود که در ان آب پیدا میگردد و در ان [illegible]
خون میباشد اما البیومن در ان بسیار قلیل میباشد و این سلع اکثر در [illegible] یافته میشود و در اعضای دیگر هم یافته میشود
[illegible] و کلی موافق این ترتیب میباشد که اکثر در جگر و بعد آن در ریه و بعد آن [illegible] و بعد آن در غشای [illegible]
که زیر جلد است و بعد آن در گرده و بعد آن در مثانه و بعد آن در دماغ و بعد آن در نخاع و بعد آن در قلب و بعد آن در
استخوان هم یافته میشود و انجام آن مختلف است یکی آنست که بعد تولد آن مریض بهمان زنده صحیح میماند تا اینکه مقدار
قلیل گشته موذی شود و از اذیت آن ورم حار بر دوران مثل دمل پیدا شده منفجر گردد و بعد انفجار آن همراه مده [illegible]
بیضه های هائی ذاتید هم بمقدار تخم عنب الثعلب بر می آیند دیگر انجام این سلع آنست که جا بجا هائی ذاتید هاست استخوان
پیدا شود یا آهک متولد گردد و درین وقت سلع مذکور در خریطه خود مثل بیضه مرغ شده [illegible]
بر همین حالت میماند العلاج در قسم اول آن باید که پوست سلع را از سر تا [illegible] چاک کرده بیرون آرند بنحویکه خریطه آنهم همراه آن
بر آید و الا باز عود خواهد کرد یا ناسور پیدا خواهد شد و در قسم ثانی آن سلع را کشاده و آنچه [illegible]

تا از اذیت آن ورم پیدا شده سلع منجذب شود و در قسم ثالث آن انچه در علاج آتیروم سیست در امراض استخوان نوشته
شده بعمل آرند و در قسم چهارم آن که در نرمه گوش مجانین و مصروعین پیدا میشود بعد گشادن باید که بذریعه نیز آنچه
دران است آنرا بیرون آرند و بعد آن پارچه دران نهند تا از اذیت ورم حار پیدا شده سلع زائل گردد و در قسم
پنجم آن اصل علاج آنست که آب را بر آرند تا سیستهای آن مرده شده خارج یا فانی شوند و خریطه سلع منجذب
شود لهذا آنرا بسه وجه بیرون می آرند مثلاً اگر از جلد دور باشد بادخال آله موسوم به [illegible] بر آرند چنانکه ریم
از دمل بر می آرند و اگر از جلد قریب باشد از سر کارد چاک کرده رطوبت آنرا برآرند و اگر قدری از جلد بعید باشد تروکار درآن
انداخته آبش بر آرند فقط انتهی تکمله تا اینجا بیان انواع و اقسام سلع خریطه دار بوده که آنرا در لغت انگریزی
سستک تیومر میگویند و آینده بیان انواع و اقسام سلع غیر خریطه دار کرده میشود و چونکه آنهم بر چند نوع است لهذا
انواع آنهم جداگانه مذکور میشوند تکمله چهارم در بیان نوع اول از انواع سلع که غیر خریطه دار اند پس بدانکه
نوع اول آن اینست که کدام جز از اجزای غشای خانه دار یا ریشه دار کبیر و سخت گردد و از حال طبیعی خود متغیر شده
مشابه بکدام عضو منفرد گردد و آنهم بر چند قسم است اول فیتی تیومر که آنرا در لغت گریک لپوما بکسر لام و ضم بای موحده فارسی
و سکون واو و فتح میم و سکون الف نامند یعنی سلع شحمی و آن از زیاده شدن شحم در غشای خانه دار پیدا میشود و در
شحم آن و شحم طبیعی دیگر اعضای بدن فرق نمیباشد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه زیر جلد منبسط باشد چنانکه در بینی یا اعضا
ریشه دار دیگر اعضا جائیکه غشای مذکور زیر جلد است پیدا میشود لیکن بران اطلاق سلع اصطلاحاً کرده نمیشود و قسم
دوم آن آنست که مدور بشکل سلع باشد و آنرا لپوما میگویند و ممکن است که آن در جمله اعضا یافته شود لیکن اکثر
بر گردن و بالای دوش و قریب مفاصل پیدا میشود و اکثر از رسیدن کدام اذیت زیاده میگردد چنانکه بر دوش کهاران
و بر پشت حمالان میباشد و آن اکثر مدور بشکل بیضاوی و گاهی در قدر خود قدری فرو رفته دیده میشود چنانکه اکثر
بر دوش کهاران بر همین هیئت میباشد و گاهی سلعهای متعدده این قسم یکجا مجتمع شده مدور دیده میشوند و این قسم
سلع گاهی چنان لین الملمس میباشد که چون از سر انامل احساس آن کنند چنان معلوم میشود که گویا در ان ریم یا آب است و آن
آهسته آهسته ازدیاد قبول میکند و قسم مدور الشکل آن گاهی از جائیکه پیدا شده بجای دیگر منتقل شده میرسد و شاید سبب
آن باشد که چون در خریطه نیست و نه بچیزی مربوط است ازین سبب خواه از حرکت بدنی یا از حرکت عضلات خاص عضو که
در ان پیدا شده از جای خود آهسته آهسته حرکت کرده بجای دیگر میرسد و همراه آن کدام درد و اذیت نمیباشد و علاجش
همین است که از سر نشتر گشاده آنرا بر آرند فقط دوم فایبروما بفتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم بای موحده
و رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف است که در ان ریشه ها زیاده میباشند و آنهم در غشای خانه دار پیدا و اکثر
یافته میشود و درین وقت آنرا اوین بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی سلع خالص بلغت انگلش مینامند

تکمله چهارم در بیان نوع اول از انواع سلع که غیر خریطه دار اند

و این هم گاهی منبسط بود چنانکه در مرض فیل پا یا عظم خریطهٔ انثیین یعنی که بسبب التهاب زیاد غشای خصیه دیده میشود و
گاهی مدور الشکل بود و بران عنق هم میباشد چنانکه در امراض جلدیه در بیان ثانی برونا نوشته شده و علاج هر دو قسم
آن در علاج فیل پا یا در امراض طرفیه و علاج ثانی برونا در ذکر امراض جلدیه نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع کنند
سوم کاشلج یعنی سلع غضروفی ست و آن از غشای ریشه در پیدا میشود و مادام که در ان قدری لینت ماند به سلع
غضروفی موسوم میشود و چون سختی در ان زیاده شود که عظم گردد به سلع عظمی یعنی آستیو ما نام کرده میشود و العلامات این سلع گاهی
مدور مستوی الشکل و گاهی مرکب از سلعهای مدور لیکن مجموع مستطیل الشکل میباشند و آهسته آهسته زیاد میگردد و گاهی هم
مقدار ان تا نارنگی عظیم میشود و گاهی در کوچکی از سفینه کبوتر یا دانه کرسنه میباشد یا در سر حالی استخوان های طویل بدن
مثل استخوان ساق و هم بر استخوان سلامیات انگشتان دست یافته میشود و از غشای ریشه دار که پیدا شدا ...
شروع میگردد و ان اکثر تا ان انگشت یعنی سلیم العاقبت میباشد و درین وقت بلی در و کلال ... از زیاد میگردد گاهی ...
مهلک میباشد و درین وقت باد و شدید بود و بسرعت ازدیاد قبول میکند العلاج علاج هر دو قسم آن همین ست که قطع کنند
لیکن اگر بر استخوان طویل بدن مثل استخوان ساق باشد خود این سلع را قطع کنند و اگر بر سلامیات انگشتان
بود و بسبب آن عظام انگشتان خراب شده باشند انگشتان را قطع کنند بعد ازان اگر ضعف و کمزوری پیدا
شود تدبیر تقویت بدن نمایند چهارم آستیو نا بفتح الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه از استخوان پیدا شود آستی سلع عظمی
و گاهی آستیو اکسوستوز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و ضم تای مثناة
فوقانی هندی و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی بر آمدن استخوان هم نامند و آن اکثر قریب مفاصل
پیدا میشود و گاهی سلع موسوم به فالی بروما یا کاشلج هم با آن مشتبه میشوند هرگاه در آستیو نا سختی زیاده شده چون آن
عظمی میگردد و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر استخوان از متورم شدن غشای استخوان پیدا میشود و درین وقت خود
این قسم بطور مستقل و از سر نو پیدا میشود العلاج هرگاه ازین ... باشد مرهم ...
ورم که منه نهاده میشود لیکن اینچنین سلع ضماد نمودن باعث زوال آن میشود و کمال نافع ست لیکن هرگاه کهنه شود و
زیاده سخت گردد پس درین وقت مادام که مضر و موذی بکار اعضا نباشد او را بر حال خود گذارند و اگر از استعمال آن
اذیت پیدا شود آنرا قطع کنند خواه از منشار یا آلهٔ دیگر یا بیخ ... بر آن نهاده ضرب رسانند تا از اثر آن سلع مذکور
شکسته گردد پنجم ملنس اکوما بکسر میم و سکون کاف و سین مهمله و ضم الف و سکون واو و فتح میم سکون الف ست یعنی
سلعیکه از اجزای میوکس ممبرین پیدا شود و آن اکثر در سینه یعنی و گاهی در رحم و گاهی در مثانه پیدا میشود و ...
همین ست و شکل آن گاهی مدور و گاهی منبسط و گاهی شکل خوشهٔ انگور یعنی مستطیل الشکل و مرکب از سلعهای مدور بود

ورنگ آن گلابی و جسم آن لین املس مثل غشا میباشد و علاجش برآوردن آنست از محل تولد آن تکمله در بیان نوع ثالث از سلع غیر خریطه دار پس بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خریطه دار آنست که جسم سلع مشابه بود با عضای مرکبه مثل عضلات و غیره یعنی از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود در ان اجزای اعضای مرکبه یافته شوند نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آنهم بر چهار قسم است اول سکیرهو بفتح میم و سکون سین مهمله وکسر کاف وضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و بفتح لام و سکون رای مهمله یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود و آنرا مایو ما در اصطلاح گویند بفتح میم و سکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف و باید دانست که ریشه عضلات بر دو قسم اند یکی ریشه عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا دوم ریشه عضلات بی اختیاری مثل ریشه های عضلات رحم و فرق بینهما اینست که چون ریشه عضلات اختیاری را بذریعه خوردبین ببینند در عرض آنها خطوط مستقیم یافته میشوند بخلاف ریشه عضلات بی اختیاری که آنها مثل سطر طول میباشند بالجمله اکثر درین قسم سلع ریشه عضلات بی اختیاری در تشریح یافته میشوند و گاهی بطور شاذ و نادر ریشه عضلات اختیاری هم دیده شوند لیکن این مخصوص بوقتی ستکه سلع از سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع اکثر در رحم پیدا میشود از زیاده و کبیر شدن بعض عضلات بی اختیاری آن و در بعض اوقات مریضه را اذیت یا ضرر میرسد زیرا که از کبیر شدن آن چون بر دیوار یا جسم رحم اذیت میرسد لهذا بارادهٔ دفع کردن آن بار رحم متشنج میگردد و از ان درد و جریان و طمث پیدا میشود و این درد مشابه تشنج تدبیر چاره آن نمیشود و العلامات چون این قسم سلع در رحم پیدا شود اکثر در یکجانب رحم صلابت محسوس گردد و گاهی تمام رحم سخت شده خود مثل سلع دراز میشود اما هرگاه سختی در یک جانب و در محل خاص بود پس اگر قریب فم رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاهی بسبب شدت تشنج از فم رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم هر دو کبیر میشوند و درین وقت اذیت تشنج رحم زیاده میگردد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار رحم و سلع هر دو صغیر میگردند لیکن بعد انقطاع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت زنده ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر میشود این سلع هم صغیر میگردد لیکن اکثر این ستکه این قسم سلع مهلک میباشد و آنرا فیبروئڈ تائن قابل برائد بضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و تای مثناة فوقانی هندی و فتح رای مهمله و سکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و فتح فا و سکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده و رای مهمله و سکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و سکون دال هندی یعنی سلعیکه در رحم پیدا شود و در ان ریشه ها باشند مینامند و تسمیه آن به فایبرائیڈ بدو سبب کرده شده اول اینکه در ان ریشه غشای ریشه دار هم و ریشه عضلات یافته میشود دوم آنکه چون این سلع کهنه گردد و عمر مریضه پنجاه سال زائد شود ریشه های عضلات فانی

میشوند و ریشه های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرانه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و حصر
دران اجزای غشائی ریشه دار باقی میمانند لهذا باسم غشای ریشه دار نام نهاده شد و علاجش همین است که آنچه در علاج
زیادتی جریان دم طمث نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و اگر از فم رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی باریک بسته بدرشتی
قوت برقیه تار های مذکوره را گرم و سرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاده ازان برنیاید و قطع کنند قسم دوم آن
نیوروما بود و آن بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف
سلعی را گویند که از ریشه عصب پیدا میشود و بر عصب میباشد و مقدار آن گاهی بقدر دانه ارسنه و گاهی مثل دانه گردگان
گاهی ازان هم کبیر بود لیکن درین سلع صلابت زاید باشد و وقت انقباض و انبساط عضو که عصب آن منبسط و منقبض
میشود این سلع هم در طول عضو حرکت میکند اما وقت سکون حرکت عصب مذکور از تحریک این سلع در عرض عضو حرکت میکند
و اکثر این سلع از درد خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن دران هم درد پیدا میشود اما هرگاه آنرا غمز کنند از غمز آن
بر عصب ارسد درین وقت در عضویکه دران این عصب است کیفیت خدر یا درد پیدا میشود و السبب اکثر سبب آن
رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن پای علیل بر اطراف اعصاب مقطوعه هم این
سلع پیدا میشود لیکن درین وقت دران درد شدید میباشد که بسبب آن مریض را تمکن نشود که پای خشبی را بکار
کار خود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن داعی میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نشود العلاج آنچه از رسیدن ضربه پیدا
شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد و دران درد نبود آنرا بحال خود گذاشته در پی علاج نشوند
و اگر درد باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم نان ملگننت یعنی سلیم العاقبت است قسم سوم آن انجیوما
بفتح و مد الف و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعه که
از شرائین و اورده صغار بالجمله از مجاری دم پیدا و مرکب میشود پس آن بحسب حقیقت جسمیه خود بر دو قسم است یکی
آنکه از شرائین و اورده صغار پیدا میشود دوم آنکه از جسم کاورنس کاورنوزم یا از جسم کاسپس اسفنجی مرکب بود
و مراد از مرکب بودن سلع ازین اجزا آنست که بعد تشریح دران اجزای این اجسام دیده میشوند نه اینکه فی الواقع
ازین اجسام طبیعیه پیدا میشود و اول را نیوس گویند و آن خلقی و فطری میباشد و قسم ثانی را ایرکتیل چومر بکسر
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
لام و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح میم و سکون رای مهمله گویند و ایرکتیل چیزی را گویند که ایستاده شود مثل کرد علم
ندی و چونکه این سلع هم در محل خود ایستاده میشود لهذا باین اسم نام کرده شد و آن در جوانی پیدا میشود و بحسب شکل
هم این قسم بر دو قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سلع عام میباشد و علاج این قسم سلع همان است که
در امراض جلدیه در علاج نیوس نوشته شد فقط قسم چهارم آن لمف انجیوما ست و چونکه اعراب آن

پیشتر نوشته شده فقط لفظ لمف دران زیاده است لهذا اعاده آن کرده شده بالجمله آن نام سلعی ست که از مجاری یا
از غده مرکب پیدا میشود یعنی در تشریح دران اجزای لمف فتیک یافته میشوند وان بسیار قلیل دیده میشود اما
چون دیده شود پیدایشی وخلقی یافته میشود که بر جلد میباشد وگاهی بر زبان هم یافته میشود که بسبب آن زبان
بسیار عظیم میگردد وفی الحقیقت این قسم لمف فتیک نیوس ست زیرا که در نیوس آب خون میباشد ودرین آب
لمف بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد وچون آن را شگاف کنند آب ازان دور میگردد وبار چون بگذارند دران
آب جمع میشود وعلاجش علاج نیوس ست که در امراض جلدیه مذکور شد قسم پنجم سلعی ست که از جسم واجزای
غده های لمف مرکب بود وآن را لمف آدن اوما بمد وفتح الف وکسر دال مهمله هندی وسکون نون وضم الف وسکون
واو وفتح میم وسکون الف میگویند واڈن او ما بمعنی سلعی ست که از غده ها حادث شود وچون لفظ لمف با ان ضم کرده
شده مراد ازان سلعی بود که از غده مذکور پیدا گردد وجائیکه این غده های لمف هستند آنجا این چنین پیدا میشود
لیکن ازین بیان باید دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لمف پیدا میگردد بلکه از هر ماده غیر طبیعی که پیدا
شود بعد تشریح دران جز غده مذکور یافته میشود والا فی الحقیقت از غده لمف پیدا نمیشود یعنی از ذاتیکه در
غده لمف ست این سلع پیدا نمی شود اگرچه در غده مذکور از انصباب مواد دیگر دران پیدا شده باشد
بلکه حقیقت سلع مذکور مغائر این غده ها میباشد واین سلع گاهی بقدر دانه کرسنه وگاهی بقدر سر طفل نو مولود
کبیر میباشد وبنا بر رای بعضی گاهی در غیر غده لمف فتیک از سر نو پیدا میشود وازین سبب گاهی در کبد وگاهی
در سپرز وگاهی در گرده وگاهی در استخوان وغیره بالجمله جائیکه در ذهن بعضی مذکور این غده ها موجود نبوند آنجا
از سر نو یافته میشود واگرچه ممکن ست که بسبب موجود بودن غده های لمف فتیک در همه جا از بدن یافته شود
لیکن اکثر در عنق جائیکه غده های لمف فتیک در طول رقبه دیده میشود وبسیار آن موجود اند ودر مرض خنازیر اکثر آنها
متورم میشوند وکذا در غده های اندرون بغل زیاده دیده میشود وبعد تشریح در جسم آن سیل خون سفید
که در لوکو کث ثیمیا پیدا میشود زیاده دیده میشود وهم همراه این سلع لوکو کث ثیمیا اکثر میباشد ودر لوکو کث ثیمیا
بودن این سلع همیشه ضرور نیست واین سلع صلب الملمس وخالی از درد بود وبسیار آهسته آهسته مقدارش زیاده
میگردد ودر ابتدای مرض فرق کردن در ورم خنازیری واین سلع بسیار دشوار بود لیکن باین علامت فرق
توان کرد که این سلع مرکب از سلعهای صغار متعدده میباشد وچنان معلوم میگردد که گویا چند واکنگردگان را
یکجا جمع کرده اند وهم دران ریم پیدا نمیشود بخلاف ورم خنازیری که دران یک یک غده جدا جدا متورم میشود
ودران ریم هم می افتد بالجمله هرگاه همراه این ورم غده ها لوکو کث ثیمیا هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد وهم
انجام این مرض بسبب بودن لوکو کث ثیمیا که مرض قاتل ست وهمیشه همراه آن میباشد بهتر نبود وازین سبب بیمار

[illegible]

هلاک میشود بخلاف خنازیر والا خود این مرض از قسم ملگننت یعنی مهلک نمیباشد بلکه نان ملگننت یعنی سلیم العاقبت است
که همراه آن کدام فساد و رغون نمیباشد چه هم این سلع بعد برآوردن از بدن باز عود نمیکند العلاج اگر مقدار آن
صغیر باند موذی نشود متعرض بعلاجش نشوند بلکه علاج او گوشت نمیباشد اما هر گاه مقدار آن زیاده شده اذیت
رساند درین وقت اگر مریض بسیار ضعیف نباشد از کارد این سلع را از بدن بیرون آرند قسم ششم پاپلوما
بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون واو و فتح میم
و سکون الف بمعنی سلعی ست که جسم آن مشابه حلمه یعنی پاپیلا که در جلد یا میوکس ممبرن میباشد بود و آن از زیاده
شدن پاپیلای مذکور پیدا میشود و چون بعد تشریح آنرا می بینند هیچ در پاپیلا اجزا یافته میشوند درین نام موجود
میباشند و آن گاهی سخت و گاهی لین بود بالجمله هر گاه در میوکس ممبرن یا جای که جلد لین ست پیدا شود چنانکه
بر حشفه ذکر میشود لین میباشد و هر گاه بر جلد صلب حادث میشود سخت بود و اقسام آن متعدد دانند اول کارن
یعنی مثل قرن که آنرا بهندی گوکهرو نامند دوم ورتا که آنرا ثولول گویند و آن از اول لین بود سوم
کانڈی لوما یعنی ثولول که بسبب [illegible] شود چهارم میوکس [illegible] پنجم ویلس [illegible] اما قسم اول پس از زیاده
شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا میشود چنانکه از پوشیدن پاپوش تنگ در انگشتان قدم یا از مزاولت
برداشتن اشیای صلبه ثقیله در دست حادث میشود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیر آن دیده میشود
که در اصل جلد هم اینجا بسبب اذیت قدری ورم و سرخی موجود میباشد و اما قسم ثانی که آنرا [illegible] گویند از
زیاده شدن مقدار اصل جلد میباشد که حلمه آن یعنی پاپیلای آن کبیر المقدار میشود و دران عروق و اعصاب
جدیده پیدا میشوند و گاهی دران رنگ هم زیاده میگردد و یک قسم وارث ست که بسیار لین بود و پر خون میباشد
و هم شکل گل گوبهی بود و بر حشفه ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته میشود اما قسم ثالث در واقع آن پس آن هم بسبب زیاد
مقدار پاپیلا یعنی حلمه اصل جلد میشود لیکن این قسم مسمه خاصة در مرض آتشک پیدا میشود و گرد مقعد یا در منخرین
یا بر حشفه و گاهی در لیرنکس یعنی حنجره یافته میشود و این هر دو قسم سلع هر گاه بر لب اندرون دهن یا در حنجره پیدا شوند
بیشتر گاهی بر شکل مثلث که دران زاویه حاده بود و گاهی بر شکل گل گوبهی و گاهی دندانه دار و عنق آن غلیظ میباشد
و از مس کردن خون ازان بر می آید و چون برگرد مقعد باشد جائیکه میوکس ممبرن با جلد متصل شده درین وقت
منبسط میباشد اما قسم خامس آن که ویلس [illegible] ست پس آن در مثانه از کبیر شدن حلمه میوکس ممبرن مثانه پیدا میشود
مثل هلی پس و آن گاهی چنان کبیر میشود که تا فم مثانه رسیده مانع از اراقه بول میگردد و مثل حجر مثانه و درین وقت
تفرقه کردن بینهما دشوار میشود لیکن از داخل کردن قاثاطیر اکثر ظاهر میشود که اگر این سلع بود آواز ملاقات جسم صلب
نمی آید بلکه قدری خون و بعض اجزای میوکس ممبرن همراه آن بر می آید و ازان یقین بوجود این سلع میشود

و بعض کتب قدیمه اسم این قسم و تلیس گانگرست لیکن حق اینست که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و آن بالذات قابل نیست لهذا آنرا اسم نان ملگننت میگویند بلکه از قطع کردن آن چون دم کثیر جاری میشود ازین سبب از اذیت آن مریض هلاک میشود العلاج آنچه در بیان کورنث وغیره در امراض جلدیه نوشته شده ازان علاج سازند لیکن در تنقیه پنجم آن اگر ممکن شود مثل برآوردن حجر از مثانه اول مثانه را شق کرده سلع را بیرون آرند یا از خیطه به بندند لیکن اکثر بسبب دور بودن و منبسط بودن بیخ آن کدام تدبیر ممکن نمیشود قسم هفتم اڈینوما است یعنی سلعیکه در ان اجزای غده مولده رطوبت یافته میشود خصوصا اجزای غده های مولد لبن یا اجزای غده مولد لعاب دهن در ان یافته میشوند و آن در تدی مدور الشکل صلب الملمس یافته میشود و آنچه در پروٹیڈ گلانڈ که غده مولد لعاب دهن بر رخسار یافته میشود آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر نارنگی میباشد و اینهم نان ملگننت است یعنی سلیم العاقبت است و در اینهم ریم پیدا نمیشود العلاج مادام که صغیر بود و اذیت نرساند متعرض علاجش نشوند اما هرگاه بسبب زیادتی مقدار آن اذیت پیدا شود آنرا از سرکار دبرآرند فقط تکمله ششم در بیان نوع سوم یعنی سلعیکه پیدا میشود از اجزائی که آنها به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن خسیس المرتبه بود و قوت حیوانی دران کم باشد مثل سلع لحمی که آنرا بلغت انگریزی سارکوما بفتح سین مهمله و سکون الف و رای مهمله و ضم کاف و سکون واو و فتح میم و تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف گویند و آن جمع سارکوماست و این سلع مرکب بود از اجزائی که مشابه باشند باجزائی که در حالت اول تکون جنین در شکم مادر پیدا میشوند و آن قسمی از غشای خانه دار رقیق است که در آن ریشه های غشای قدری غلیظ طویل میباشند و در خانه های آن که از تلاقی ریشه های مذکوره باهمدگر بانجا شق و اوضاع متعدده پیدا میشوند سلهای سفید که قدری کلان و مشابه به سل سفید خون بود موجود میباشند و این سلها گاهی مثل سل سفید رنگ خون حرکت هم میکنند لیکن درین اجزا زیادتی از حال خود نمیشود بلکه بهمین هیئت و صورت میمانند و ازان کدام جزء عضو یا عضو پیدا نمیشود بخلاف ریشه و سیلهای جنین که ازانها جمله اعضای انسان پیدا میشوند و هم این اجزای خسیس المرتبت سلع مذکور مشابه می باشند از اجزائیکه در زخم از ریختن لائگرسان گولس فایبرن ریشه یا و سیلها پیدا میشوند و ازان انگور و خشکریشه متکون شده بسبب التیام و صحت زخم میشود و فرق بینهما آنست که اجزای متولده در زخم از حالت اصلی خود زیادتی و ترقی میکنند یعنی ازان انگور خشکریشه و گوشت و جلد پیدا میگردد و مادام که ضرورت زیادتی مذکوره در آنها میشود من بعد تولد آنها بند میگردد و در اجزای این سلع نه ترقی و استحاله از حالت خود آن میشود و نه فانی گردند بلکه بر حال خود باقی میمانند و مواد دیگر را از بدن گرفته و جذب کرده بسوی خود مستحیل ساخته یوما فیوما مقدار سلع کبیر میشود مثل سرطان و لهذا آنرا قدما باسم سرطان موسوم میساختند لیکن متاخرین بدریعه خورده بین چون سل این سلع و سل سرطان را

مختلف الصورت دیده شده لهذا از اسم سرطان بر این سلع جاری نمیکنند بلکه آنرا اشارکوما یعنی سلع لحمی نام کرده اند زیرا که
اجزای آنرا با اجزای که در انگور زخم یافته میشوند مشابه یافتند بالجمله سل این سلع گاهی مدور و گاهی بیضاوی الشکل
و گاهی بر صورت الف که در خط نسق نوشته میشود و گاهی مثل ستاره دنباله دار میباشد و همیشه همراه ریشه خود یعنی بالا
ریشه میشود میباشد و هم خانهای که درین سلع از ملاقات ریشه ها با یکدیگر بر اوضاع مختلفه پیدا میشوند صغیر میباشند
بخلاف سرطان چه دران خانهای متولده از تلاقی ریشه ها عظیم و وسیع میباشند و هم سلها در سرطان اندرون خانها
بر ریشه های خود میباشند و هم سل این سلع مشابه با سل عرق بود و سل سرطان مشابه به سل جلد بود و ایضاً فرق بینهما آنست
که ماده این سلع بذریعه دوران خون از عضوی بعضوی دیگر میرسد لهذا به زودی دران ازدیاد میشود و هم اکثر انجام آن
بسرعت ظاهر میشود بخلاف سرطان زیرا که ماده آن بذریعه مجاری لمف در بدن بلحوم غددیه میرسد لهذا سرطان در لحوم
غددیه پیدا میشود و این سلع در لحوم غددیه پیدا نمی شود و هم اکثر سرطان در بدن آهسته آهسته ازدیاد مینماید و همچنین انجام آن
بتاخیر و ببطوء ظاهر میشود و هم باید دانست که باعتبار صورت سل اقسام سلع مذکوره متعدد کرده شده اند و در همه اقسام آن مجاری
دم کثیر میباشند مثل انگور زخم و دیوارهای عروق این سلع یعنی غشای بیرونی عروق مذکوره بسیار رقیق میباشد که بادنی صدمه
شق میگردد لهذا اکثر درین سلع نزف الدم پیدا میشود و خود این سلع هم بر صور مختلفه میباشد گاهی پهن و گاهی مدور و هم
بر آورده و گاهی صلب و گاهی مختلف اللین والصلابت میباشد و رنگ آنهم مختلف میباشد گاهی مشابه برنگ جلد
و گاهی سیاه رنگ بود و این وقتی ست که از کدام چیز سیاه یا از عضو سیاه شروع شود چنانکه گاهی از مسه سیاه که بر
بدن پیدا میشود یا از غشای سیاه که در چشم ست شروع میگردد و درین وقت آنرا ملانوترز مینامند و هم ممکن ست
که این سلع در جمله اعضای بدن واقع شود و باعتبار هر عضو که دران سلع مذکور پیدا میگردد نامی خاص نهاده میشود
و ایضاً این سلع چنان که بر اعضای ظاهره یافته میشود بعد تشریح میت گاهی در اعضای باطنه هم دیده شده
و این قسم سلع اکثر قاتل میباشد و گاهی سلیم العاقبت هم بود و ضابطه آن اینست که هرگاه سل آن مدور
یا بیضاوی الشکل بود قاتل میباشد و هرگاه طویل بر صورت الف بود سلیم العاقبت بود و این امر معلوم میشود باین
تدبیر که قدری خون یا گوشت از آن قطع کرده بذریعه خورده بین به بینند و موافق آن حکم کنند العلاج کدام دوا
دران بجز قطع کردن مفید نمیشود و اینهم وقتی ست که اگر مبتدی بود قطع کردن آن مفید میشود اما هرگاه عظیم شده
باشد و سل آن در اعضای باطنه رسیده باشد درین وقت از قطع کردن هم نفعی دران ظاهر نمیگردد و نجات از مرض و موت
حاصل میشود فقط کذا فی اکسیر تکمله هفتم در بیان نوع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار و آن سلعی ست که از
سل که مشابه به سل جلد بود و هم از ریشه های راست که مشابه به ریشه غشای ریشه دار باشند مرکب بود و آنرا کارسینوما گویند
بفتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و ضم نون و سکون واو و فتح میم و تای مثناه فوقانی

هندی و سکون الف نامند و کارسینوما یعنی ورم سرطانی و کارسینومای آمیخته است و چونکه درین مرض ورم
و زیادتی مقدار میباشد و هم اقسام آن متعدد اند لهذا باسم جمع موسوم کرده شده و این را بلغت انگریزی
کینسر و بعربی سرطان نامند و این هر دو اسم حیوان دریائی مشهور اند که از پنجه های خود زمین و هر چیز را میگیرد
و چونکه این ورم در عضو یکه باشد مشابه به حیوان مذکور بود در صورت خود لهذا قدما آنرا باین اسم موسوم ساختند
بالجمله چون این ورم را بذریعه خورده بین می بینند سه چیز دران دیده میشوند یکی ریشه دوم سل سوم رطوبتی اما
ریشه های آن پس قدری غلیظ بوند و در طول خود باوضاع و انحای مختلفه میروند تا اینکه از ملاقات آنها با همدگر
خانهای وسیع متعدد مثل خانهای شبکه صیاد پیدا میشوند و درین خانها سلهای آن و رطوبت مذکوره میمانند
و این انتظام شبکیه آنرا که از رفتار ریشه های مذکوره حادث میشود بلغت انگریزی استروما گویند و آن بمعنی
پلنگ است که بالای آن انسان میخوابد و استروما کاهی ست که از ان طیور آشیانهای خود درست میسازند
چون خانهای سرطان قسم اول مشابه بصورت آشیانه بعض طیور میباشند لهذا بآن نام کرده شده و هم
بدانکه همراه این ریشه ها که از ملاقی آنها خانه های وسیع درین سرطان پیدا میشوند عروق صغار هم درین سلع سرطانی میروند
تا غذا باین سلع رسانند و آنها همراه ریشه های مذکوره میمانند و درین قسم مجاری ورم که عروق صغار اند کم میباشند و
بسبب همین سبب این سرطان در مدت دراز آهسته آهسته زیاده میشود و در کسی این ریشه ها اکثر و سلها و آب قلیل بود و درین
وقت سرطان صلب میباشد و در کسی ریشه های مذکوره کم و سلها و آب زیاده بود و درین صورت سرطان لین میشود
اما سلها که در خانهای شبکه مذکوره بود پس آن مشابه بسل جلد میباشد و عظیم و بهیئات مختلفه گاهی مدور و گاهی دنباله دار
و گاهی مسدس الشکل بود و دران نقاط کثیره و در نقاط مذکوره دیگر نقاط کوچک بسیار میباشند اما رطوبتی که دران
میباشد آن وقتی پیدا میشود که بر این سلها حالت فاتی دیجنریشن طاری شده از ان این سلها گداخته و
بصورت رطوبت سفید میشوند و هرگاه جسم سرطان قطع کرده شود از ان آب سفید گاهی مثل شیر و گاهی از انهم
غلیظ مثل سرشیر بر می آید و دران رطوبت سلها بسبب گداخته شدن آنها نمیباشند بلکه نقطه های کوچک سلهای
مذکوره بوده یافته می شوند اما اینکه سرطان اول از کدام عضو یا جزء عضو شروع میشود پس درین اختلاف فیما است
لیکن اقرب بحق آنست که اول از سل جلد ابتدا میکند پس هر جاکه این سل یافته شود ممکن است که از انجا سرطان
شروع شود مثل جلد بدن که دران غده ها اند و در غده های جلد و مجاری آنها سل جلد زیاده یافته میشود و همچنین
در میوکس ممبرین سل جلد موجود است و بنابرین هر جاکه میوکس ممبرین باشد مثل منخرین یا در دهن یا در معده و امعا
و رحم و غیره اعضای باطنه ممکن است که از انجا سرطان شروع شود و چون این تحقیق حق باشد پس ضرورست که
حدوث آن اولاً در عضلات یا عظام ممکن نباشد بالجمله باید دانست که چون سرطان بعد پیدا شدن خود منتشر

میشود و در خون و دیگر اعضا منتهی میگردد و درین وقت در بدن حالتی در میشی که بلغت انگریزی موسوم به
کاکِکسیا است پیدا میشود و آن اینست که انیمیا یعنی تغیر لون جلد بدن و قلت اشتها و ضعف هضم غذا
و زیاده شدن حرارت بدنی و ضعف و کمزوری بدن پیدا میشوند و ایضًا بدانکه جمله اقسام آن قاتل و
مهلک اند و بعد اخراج از بدن باز پیدا میشوند و اقسام آن چهار اند اول اسکرس یعنی سرطان سخت که آنرا
کرانیک کنیسر هم گویند دوم انکفت الاید یعنی سرطان حاد که بلغت انگریزی اکیوت کنیسر گویند سوم
ای پی تیلی یال یعنی کنیسر جلد و گاهی ای پی تیلی اوما هم گویند چهارم اوڈن آیڈ یعنی سرطان غده ها
اما قسم اول آن که اسکرس کنیسر است بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و رای مهمله و سکون سین مهمله پس آن جلد ظاهر
میباشد و این قسم اکثر در غده های ثدی زنان و بر دهن معده که متصل با مری ست و هم در دهن آن که متصل از جانب
آخر به معای اثنا عشری ست و در قولون و معای مستقیم پیدا میشود و گاهی در زبان و در آله تناسل مردان و بر جلد بدن هم
میشود و گاهی در لمف غدک هم حادث میشود ولیکن این وقتی حادث شود که پیشتر در اعضای دیگر پیدا شود و از انجا
رطوبات فاسده سرطانیه مذکوره بذریعه مجاری لمف در غده های لمف رسیده مجتمع باشد فساد سرطانی انجا پیدا کنند
و این قسم سرطان اکثر در سخت میباشد و جا بجا بر دور صلابت مذکوره عقده ها یافته میشوند که از ان حدود
آن ظاهر میشوند و از ظهور این حدود آنرا مشابه بسرطان میگویند و هم پیچ قسم بدر اشکال از جلد بر آمده محسوس میشود و گاهی حجم عضو منبسط میباشد
و بسبب آن حدود آن بخوبی تمیز میشوند بهر حال همیشه در این قسم سختی میباشد و هم در حجم آن اختلاف در ارتفاع
و انخفاض دیده میشود و در ابتدای خود این مرض در جائیکه شروع شده مثل سلع متحرک میباشد و بعد از ان حرکت
آن باطل میشود و این قسم آهسته آهسته متزاید میگردد و زیادتی آن از مقدار نارنگی زیاده نمیشود و در ان اکثر درد
ناخس زیاده میباشد خصوصًا وقت شب و گاهی کم هم میباشد و چون این قسم سرطان زیاده شود جلد بدن را با
خود شامل و ملاصق میسازد و از ان جلد از سلع جدا نگردد و بعده در جلد این موضع تمدد ظاهر شود و چنان محسوس گردد
که گویا بر ان دهن مالیده اند پس اول رنگ آن تا این حد رسیده سرخ میشود و بعد آن سیاه میگردد و بعد
در آنجا عروق صغار از ذیل نمایان میشوند پس از ان جلد موضع مذکور اندرین شگافته در ان ثقبه پیدا میشود و از ان
رطوبت ارج سفید مثل صمغ محلول بآب بیرون می آید و بعد بروز این رطوبت اول ثقبه مذکور بند و رطوبت خشک
میگردد و بعد یک دو روز باز این رطوبت از ثقبه مذکور بیرون می آید لیکن اینبار همراه خون بر آید و بجای ثقبه زخم حادث
میشود و بعد چند روز از این زخم ریم رقیق عفن بد بو بیرون می آید و روز بروز زخم وسیع میگردد و کنارهای آن غلیظ و
واژون دیده میشوند مثل زخم شنگر و هم روز بروز درد زیاده میشود و حالت موسوم به کاکِکسیا ظاهر میگردد و غده
لمف فیتک که در عضو مریض یا قریب آن بوده باشد متورم میشوند و در خون و بدن فساد سرطانی عام میگردد و

روز بروز ضعف ولاغری در مریض زیاده میشود تا اینکه جان بحق تسلیم کند و چون این سرطان را قطع کرده از بدن بیرون
آرند و غمز کنند آنچه صلابت و تمدد که در آن وقت بودن آن در بدن محسوس میشد بعد برآوردن از بدن محسوس نمیگردد
زیرا که وقت قطع کردن چون رطوبت آن سائل و خارج میشود ازین جهت در جرم آن قدری تخلخل پیدا شده موجب لینت جرم آن
میگردد و چون آنرا در وسطش قطع کرده به بینند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری نیلگونی بود لیکن درخشنده میباشد و جرم
ریشه دار آن از جرم شلغم یا ناشپاتی مقطوع مشابه بود و ایضاً چون سرطان کهنه ثدی و غیره را قطع کنند در وسط آن قدری
خالی مثل پیاله و سخت تر محسوس میشود زیرا که بسبب طول مدت جائیکه اول سرطان شروع شده بود و آن محل وسط حقیقی
آنست آنجا آنچه سیلها و رطوبات میباشند درین مدت ممتد منجذب میشوند و ریشه های آنجا باهم مجتمع و منقبض شده
صلب و متمدد میگردند و بهمین سبب حلمه ثدی هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرومی رود و از همین انجذاب
و اجتماع که اعصاب متاذی میشوند درد زیاده میشود لیکن این درد لاذع بود و در سابق ناخس میباشد اما
قسم دوم آن که موسوم به انکفالائیڈ بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و سکون فا و فتح و مد الف و فتح لام
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یا به مڈلری کینسر بکسر میم و فتح دال مهمله هندی
و سکون لام اول و فتح لام ثانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی است زیرا که در لغت گریک انکفالان
بمعنی چیزی ست که اندرون عظام راس یافته میشود و چون لفظ آئیڈ را که بمعنی مشابه است بآن اضافه کردند مراد از آن
سرطانی شد که مشابه به مخ دماغ باشد و همچنین میڈلا بمعنی مخ دماغ ست و لری صفت ست و مراد از انهم سرطانی ست
که مثل مخ دماغ باشد و گاهی این را سافت کینسر هم گویند یعنی سرطان لین زیرا که سافت بمعنی لین ست و تسمیه
آن باین اسما بسبب لینت و نرمی این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا آکیوت کینسر هم گویند زیرا که بزودی
متزاید میشود و گاهی انجام آن هم بزودی ظاهر میشود و بالجمله این قسم کمتر مشاهد میشود اما قدما پیشتر سلع سارکوما را
این قسم سرطان میگفتند ازین سبب بسیار دیده میشد لیکن چون متأخرین بذریعه خوردبین دیده داد تحقیق
درین باره دادند و از سلع مذکور جدا ساختند ازین سبب مشاهده این قسم کم میشود لیکن در دو جا بحسب تجربه دیده
شده که این قسم پیدا میشود در ثدی زنان و در خصیه مردان و این قسم هم گاهی مدور و گاهی منبسط در جرم عضو پیدا
بهر حال این قسم سرطان لین و سهل الانفعال زیر انگشتان بود و وقت غمز چنان محسوس میشود که گویا مشک پر آب
یا دلی پر ریم ست و در ابتدای مرض جلد بالای از سلع جدا میماند و رنگ جلد مذکور خفیف میباشد و در آن شبکه
عروق صغار ظاهر و بارز میباشد و چون مرض متزاید شود و مقدارش کبیر گردد جلد بدن هم درین وقت بآن
ملاصق میشود و رنگ آن مائل سرخی با قدری سواد میگردد و چون تا این حد رسد جلد در جای منفجر گردد و زخم
پیدا شده سلع سرطانی که در جلد بود مثل انگور [illegible] بیرون آید و از ان خون کثیر جاری میشود و درین وقت آنرا

بلغت انگریزی فنگس هیماٹوڈس گویند و فنگس بفتح فا وسکون نون وضم کاف فارسی وسکون سین بمعنی فطر
که در فصل برشگال از زمین برمی آید و چون سلع مذکور وقت برآمدن از زخم بصورت فطر میباشد لهذا بآن نام
کرده شده و مراد ازان جاری شدن خون از فطرست و هرگاه مرض باین درجه میرسد حالت کاکزیا
میشود وازان مریض روز بروز ضعیف میگردد و در غده های لمف فتیک که در عضو علیل یا قریب آن باشند
هم ورم سرطانی لین یا صلب پیدا میشود و چونکه درجات لینت و صلابت بسیار اند لهذا حصر آن دشوار است
اما گاهی اول لین و بعد آن سخت میگردد و گاهی بالعکس آن لیکن چون وقت تشریح آنرا قطع کرده می بینند مجاری
دم که عروق صغار اند دران زیاده بوند و بهمین سبب دران ازدیاد بسرعت میشود و چون آنرا بعد برآوردن
از بدن فشرده کنند ازان رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از خوردبین می بینند دران فایبر یعنی
ریشه ها کم و دقیق یافته میشوند و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و بهمین سبب که دران ریشه کم است و خون وسیل
زیاده است لین میباشد و چون آنرا از کارد در وسط بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم تدی گاو که
بعد پختن آنرا قطع کرده باشند مشاهده می شود و قسمی از سرطان است که آنرا کالائد بفتح کاف وسکون الف ولام و
فتح لام وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون دال مهمله هندی می نامند وازان بعد قطع مثل سریش
رطوبت غلیظ لزج برمی آید و آن متوسط است درمیان اسکرس و انکفالائد که قسم اول و ثانی اند چه گاهی
اول اسکرس بود من بعد بسبب طریان حالت فائی ڈی جنریشن ملائم شده کالائد میشود و گاهی اول انکفالائد
میشود و بعد آن از منجذب شدن غشای سلهای عظیم و گداخته شدن نقطهای آن رطوبات مثل سریش میشوند و درین
وقت این سرطان که قسم ثانی است کالائد میشود و گاهی رطوبات آن مثل عسل مائل بزردی هم میشوند و تغانهای
این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشوند عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشوند بالجمله این
قسم بعید یکی از هر دو قسم پیدا میشود خود ابتدا حادث نگردد و این قسم اکثر در پیلورس یعنی در دهن معده که متصل
بمعای اثنا عشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به اپیتھی لیلی اوما بفتح الف
وسکون یای مثناة تحتانی وکسر بای موحده فارسی وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة
تحتانی وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانی وضم الف وسکون واو وفتح میم وسکون الف ست پس این قسم بر
جلد بدن یا بر میوکس ممبرن دیده میشود و بدو صورت شروع میگردد اول اینکه بر جلد یا میوکس ممبرن تختی
مثل چوبرکل یا سختی ورتٹ وسه پیدا شود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوکس ممبرن
جای خط صغر پیدا میشود و گرد آن صلابت میباشد من بعد ازان قدری آب جاری میگردد پس ازان
خط مذکور وسیع شده زخم ظاهر میشود بهرحال چون این زخم پیدا میگردد بهر گونه که باشد کناره های آن غلیظ و دانه دار

میباشد و رنگ اندرون زخم رمادی بود و دران جابجا ارتفاع و انخفاض قلیل هم یافته میشود و گاهی دران نقاط
خون متفرق هم دیده میشوند و بر اطراف آن صورت حلقه کوچک که بلغت انگریزی پاپیلاگویند که مشابه از گزیده
دندان موش بود یافته میشود و بر سر این حلقه ها هم گاه گاه نقاط خون دیده میشوند و این وقتی میباشد که
که از حرکت عضو یکه دران سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صغار بر می آید و تا مدت معتد به این طلان
بعد ظهور خود بالای جلد و میوکس میمبرن می ماند و بعد مدت دراز و کهنگی وسیع و منبسط و عمیق شده تا
اندرون جلد و لحم بلکه تا عظم هم میرسد پس درین وقت زخم زیاده میگردد و ارتفاع و انخفاض که در زخم بود زیاده
میشود و درین وقت بیم و خون عفن ازان جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لمف فیٹک که در عضو
مریض یا قریب آن باشند ورم پیدا میشود و حالت کاکسیا ظاهر گردد پس درین حالت بسبب ضعف و لاغری
مریض هلاک میشود و این قسم بر محل جلد کم و شفه و بر عانه و ذکر مردان زیاده میشود و بر میوکس میمبرن لب و زبان و
مقعد هم یافته میشود و بالای پلک هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد دست و پا و خریطه انثیین ظاهر شود
و هرگاه این سلع سرطانی را بعد قطع از خورده بین می بینند جرم آن مثل اسکرس که قسم اول است دیده میشود لیکن
رطوبت دران بسیار قلیل و ریشه ها زیاده و رفتار این ریشه ها بر تدویر بود که مجموع آن بر صورت مروارید مدور
میباشد و آنچه خانها از حرکت ریشه ها پیدا میشوند دران سلها می مانند و هم سلهای آن بر ریشه های آن منضم میباشند
اما سلهای آن صغیر میباشند و گاهی این قسم سلع لین هم بود و درین وقت در لینت خود مشابه به انکیفالائڈ
قسم ثانی آن میشود اما همیشه سل آن صغیر میباشد اما قسم چهارم آن که آڈن آئڈ کینسر است بمد و فتح الف و کسر
دال مهمله هندی و سکون نون و فتح و مد الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یعنی آن مشابه
به غده است زیرا که آڈن بمعنی غده و آئڈ بمعنی مشابه است و آن در میوکس میمبرن معاده یا پل ری لیا از آن پیدا
میشود مثل مسه یا وورٹ و چون بعد تشریح میت صورت آنرا می بینند شکل آن مثل گل گوبھی میباشد و از حشفه یا نازل
تا آخر معای مستقیم یافته میشود پس اگر در معای مستقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا به بینند و هرگاه ازان بالا بود دیدن
آن در زندگی مریض نا ممکن باشد اما چون متزاید میشود در جگر و طحال و غیره اعضای باطنه هم این مرض پیدا میشود
و درین وقت حالت کاکسیا ظاهر میگردد و دران مریض هلاک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین بینند سل آن
مخروطی الشکل میباشد که بلغت انگریزی آنرا کالم نر یعنی ستون و عمود مینامند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت
السبب اسباب بعیده آن که معین بر تولد سبب میشوند یکی ازان استعداد فطری و موروثی است بعض اقسام سرطان
است لیکن برای آن کدام علامت نیست که ازان دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است
چنانکه برای استعداد خاندانی سل و دق علامات مخصوص اند که ازان قبل ظهور مرض دانسته میشود که فلان کس از اثر خاندانی

استعداد برای حدوث این علت ست وازینجاست که اکثر سرطان پیدا میشود لیکن با دام و ریم در غده های لمف فقط یک آن
و حالت کاشکسیا ظاهر نمیشود که دام تغییر در صورت و سحنه علیل از حال صحت ظاهر نمیگردد لیکن بسبب تجربه و شهادت
کاملین ثابت ست که استعداد خاندانی بالضرور سبب پیدایش این مرض نمیباشد همچنین عمر انسان هم معین بر حدوث
آن میشود مثلاً ممکن ست که از سن طفولیت تا شیخوخیت این مرض پیدا شود اما بسبب تجربه اکثر بعد چهل سال
سرطان میشود خصوصاً قسم اول آن و گاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و سه سال
سرطان الرحم و بعد چهل و هشت سال سرطان الثدی میشود همچنین استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلاً هر عضو
که ریش در وقتی زیاده و در وقتی کم صادر شود مثل ثدی و رحم و معده در آن سرطان اکثر پیدا میشود با لجمله در زنان
و رحم و در مردان ذکر و خصیتین و در هر دو مجاری غذا که از دهن تا مقعد اند و ازین هم خاصةً فم معده که متصل
و متصل با معای اثنا عشری ست معین بر حدوث سرطان میشوند و هم امور نفسانیه مثل غم و فکر زائد معین بر
حدوث آن میشوند لیکن ازین اکثر سرطان در معده و جگر پیدا میشود و هم صنف ذکوری و انوثی معین بر حدوث آن میشود
چنانچه اسکرس و اپی تهلیوما که قسم اول و ثانی آن هستند زیاده بعورات عارض میشوند و قسم ثالث آن زیاده در
جلد مردان و سرطان معدی در مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشوند اما اسباب قریبه
آن پس آنهم بر دو قسم اند یکی آنکه اذیت از خارج دفعةً مثل صدمه ضرب شدید یا سقوط بعضوی رسد که مستعد برای حدوث
سرطان ست دوم آنکه اذیت خفیف مکرر بعضو رسد مثل اینکه از دندان متحرک یا حاد الراس بار بار زبان
ملاقی شده زخمی گردد یا حلمه ثدی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مجروح شود و در زمان گذشته در ولایت
انگلستان برای صاف کردن مجری دخان آتش خانه که از پیدا شدن زغال خالی مسدود میشد طفلان کم سن را
دران داخل میکردند که او رفته آنرا صاف میکردند پس زغال مذکور در خصیه آن آلوده سرطان بسبب ایذا رسانی
پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد وقتیکه دران درز یا خشکریشه پیدا شده باشد بزودی سرطان
پیدا میشود با لجمله در این مرض اختلاف ست که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضو یا جزو عضو که دران
این فساد در اول فطرت آمده باشد و هر یک دلیلی ذکر میکنند اما این قدر البته ثابت ست و مشاهد هم شده که مثل
آتشک سرطان هم از اثر خاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد العلاج کدام علاج
خاص مثل کنین جهت حمی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب ست که هرگاه مریض نزد او
استعلاج حاضر شود اهتمام در سه امر نماید اول تسکین وجع که درین مرض زیاده میباشد و از آن مریض
بسبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود دوم تقویت خون و بدن و تصفیه آن سوم
اینکه مرض را از زیاد باز داشته مانع شود و فساد سرطانی را در خون عام شدن ندهد تا اذیت مریض کم باشد و زندگانی زیاده

پس برای تسکین وجع عمدهٔ ادویه افیون و مرکبات آن هستند هر انچه طبیب مناسب داند آنرا استعمال آرد
اما طرق استعمال آن درینجا پس سه اند یکی آنکه از طرف دهن بخورانند دوم آنکه در آب حلکرده بذریعهٔ زراقه در
معا رسانند سوم آنکه در آب حلکرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد رسانند اما در طریق اول و ثانی استعمال افیون خالص
ساده از دیگر جواهر و مرکبات آن افضل ست و هرگاه زیر جلد رسانند پس درین وقت سلوشن مارفیا بهتر ست مگر
وقت رسانیدن زیر جلد زیاده از ربع گرین مارفیا اول استعمال نکنند بعد مرور ایام کثیره حصول عادت
مقدار آن بتدریج زیاده سازند تا معتاد شده تاثیر آن باطل نگردد و اختیار کردن وزن قلیل آن اولاً بنا بر آن
که در خوردن افیون اول در معده که رسیده از رطوبات آن منکسر میشود بعده بتدریج در خون داخل میگردد و در رسانیدن
زیر جلد بصرافت وقت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود لهذا دران احتیاط واجب است و کسیکه چون افیون را
خورانند یا در معا رسانند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون بینند که بسبب اعتیاد تاثیرش ضعیف
گشته قدری دیگر بیفزایند تا مثل مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض هم متاذی شود و خواب آید
حتی که گاهی بعد مرور ایام کثیره گاهی روزانه تا سی گرین افیون خورانیده میشود تا که مریض تا بقای حیات خود زندگی
با آرام بسر برد اما قبض که از افیون زاید پیدا میشود تدارکش از خورانیدن بلادونا همراه آن کرده میشود لیکن مقدار
این دوا از ششم حصه گرین تا چهارم حصه گرین و نصف گرین همراه افیون خورانند و زیاده ازان نه دهند و گاهی
در جلد رسانند درین وقت اتروپیا سلوشن درست کرده همراه سلوشن مارفیا زیر جلد رسانند و ترکیب ساختن سلوشن
اتروپیا از فارماکوپیا بجویند لیکن احتیاط نماید درانکه مقدار اتروپیا در هر بار زیاده از یکحصه که از صد حصه گرین باشد
نشود و استعمال بلادونا یا اتروپیا همراه افیون و مارفیا معین فعل تسکین وجع آنهم میشود و همچنین برای تسکین
وجع دیگر ادویهٔ مخدره مثل قنب و گانجه و اجوائن خراسانی و شوکران و اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ در وقت
مناسب استعمال کرده میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ بهتر نیست زیرکه
بدون زیاده کردن مقادیر این ادویه یوماً فیوماً تاثیر اینها ظاهر نمیشود و زیاده مقدار آنها مضعف قلب ست
ازینجا است که وقت شکایت بیخوابی در هر مرض و ست که هرگاه در نبض ضعف باشد کلورل هائیڈریٹ را نه دهند که
آن بر قلب موثر میشود بلکه برومائیڈ پٹاس را دهند که تاثیر آن بر دماغ میشود و برای تقویت خون و بدن
آنچه از همه افضل بود بارک ست و مرکبات آن لیکن باید که درین مرض مقدار کامل آن نوشانند مثلاً اگر
ڈکاکشن آن دهند پس سه چهار اونس در وقت واحد و اگر ٹنکچر آن باستعمال آرند از دو ڈرام تا چهار ڈرام و اگر سفوف
نوشانیدن مقصود بود یک و دو ڈرام خورانند و اگر در مریض ضعف هم ظاهر باشد همراه ڈکاکشن سنکونا امونیا کاربونیاس
هم از پنج گرین تا ده گرین یا اسپرٹ نائٹرک ایتھر یا سلفیورک ایتھر شریک کرده بنوشانند و اگر معده هم ضعیف بود

یا عرق زیاده آمده باشد منرال ایسڈ مثل فاسفورک ایسڈ یا نائٹر میوریاٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ شریک کرده بنوشانند
لیکن هر وقت زیادتی عرق سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از همه افضل ست اینها اگر ضعف زیاده بود و ضرور باشد از مرکبات آهن
ٹنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کینین سائٹراس یا فیری ایلومینا سائٹراس یا فیرم ڈیالیسیٹم یکبار بعد هر غذای روز و شب بنوشانند
و صبح و شام ٹنکچر سنکونا با منرال ایسڈ بنوشانند لیکن آهن و سنکونا را جمع کرده نه دهند زیرا که در سنکونا ٹانک ایسڈ است
و از ان رنگ آهن سیاه میشود و هم درین مرض نوشانیدن روغن جگر ماهی زیاده مفید ست لیکن چونکه از ان اکثر
غثیان و قی پیدا میشود خصوصاً اینجا که ضعف معده زیاده میباشد پس با احتیاط آنرا بعد گذشتن دو ساعت خوردن
غذا همراه پپسین یا پیکری ایلیکسٹ اف بنوشانند و اغذیه جیده مقویه مثل شیر تازه و شوربای لحم و شیر و زرده و
سفیده بیضه خام باهم ممزوج کرده بحالت خام مانند آنها بنوشانند و هم آب یخنی و جرم لحم جید و لحم سماک هم بخورانند
و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و قی رفع سازد درین وقت همراه افیون محلول آب
که آنرا در معا بذریعه زراقه میرسانند شوربای لحم جید یا زرده و سفیده بیضه خام هم یکجا کرده در معا رسانند تا مریض را
دو بار اذیت از دادن حقنه نشود یکی برای افیون و دیگر برای تغذیه و هرگاه درین مرض عطش زیاده شود و خواهش
غذا کم گردد درین وقت شیر تازه زیاده بنوشانند و اگر از ان حموضت پیدا شود آب آهک با شیر آمیخته بنوشانند و گاهی
قوالب برف در شیر انداخته و از ان شیر را سرد کرده نوشانیدن سبب رغبت کردن مریض بسوی نوشیدن شیر و موجب
آرام و راحت معده میشود تا امر ثالث که مانع شدن از زیاده گشتن ورم سرطانی و عام شدن زهر در خون است
تا حالت کاکسیا پیدا نشود و اگر پیدا هم شده باشد پس بعد ظهور زائل یا متوقف گردد و برای این کار بنا بر موافق تجربه
جزئی خود اکثر اشیاء را نافع میگویند چنانچه کسی لائیکر ارسنک را و کسی فاسفورس را و کسی ایوڈائیڈ آرسنک را و کسی
ایوڈائیڈ پٹاس را و کسی برومائیڈ پٹاسیم را نافع میداند لیکن شهادت کامل عام برای منفعت آنها میسر نیامده داکٹر
صاحب میگویند که از ایسٹک ایسڈ و بلاڈونا درین مرض نفع کثیر دیده شده چه آن سل سرطانی را زائل و فانی
ساخته سل جدید اصلی پیدا میکند و این قول بحسب تجربه و قیاس لائق اعتماد است و طریق استعمال آن موافق نسخه
صاحب موصوف این است که بگیرند گلیشل ایسٹک ایسڈ از بست قطره تا سی قطره ٹنکچر بلاڈونا چهار ڈرام
اکسٹرکٹ سنکونا فلیوڈ چهار ڈرام ٹنکچر کارڈمم کمپونڈ یعنی ٹنکچر الائچی مرکب دو اونس همه را خوب مخلوط کرده در
بوتل نگهدارند و روزانه دو سه بار یک یک ڈرام ازین دوا گرفته با دو دو اونس آب ساده آمیخته بمریض بنوشانند
که این دوا از تولد سل سرطانی جنس الیتیه و هم از پیدا شدن حالت کاکسیا مانع میشود و هم تقویت خون و بدن نماید
اما ادویه موضعیه که از نهادن آن ورم سرطانی زیاده نمیشود و سل سرطانی از ان کم متولد میشود مرهم بلیناآیوڈائیڈ ایسڈ
که همراه روغن کوکوچی سازند و نسخه آن در امراض رحم نوشته شده آنرا بگیرند صابن یک درام مرهم دو گرین افیون یک

کرده بر پارچه آلوده بر ورم سرطانی نهند و چونکه ورم سرطانی از رسیدن اذیت هر قسم فوراً زیاده میشود لهذا باید که همیشه آن
پارچه منفوش داشته باشند تا از رسیدن اذیت هر قسم محفوظ مانند و از استعمال اشیائی حاره رطبه که منفخ یا محلل اند مثل ضماد
پولتیس آرد تخم کتان محلول آب یا طلای تنکچر ایودین و نهادن ادویه آبله انگیز و محمرات جلد مثل لاکر لیتی وغیره ادویه که جلد
اذیت پیدا میکنند برین ورم احتراز نمایند چه از ان خون بسرعت بسوی آن عضو میرود و از ان سرطان منتشر میشود اما
تدابیر سرطان که بطور جراحی کرده میشوند پس منحصر در دو امر اند یکی قطع کردن سرطان با آهن دوم قطع کردن آن بذریعه
ادویه کاویه که آنرا بسوزانند و بگدازند لیکن قطع کردن با آهن از ان هر دو بهتر است چه از ان بزودی استیصال مرض
میشود و اذیت دیگر پیدا نمیگردد اما اگر قطع منظور باشد پس باید که هر وقت مناسب آنرا قطع کنند و آن وقت قطع
سرطان است که ورم سرطانی در غده های لمف فیتک که قریب محل سرطان اند پیدا و هم حالت کاکسیا ظاهر شده باشد
و اینجا وقت قطع کردن احتیاط و اهتمام تام نمایند در اینکه استیصال تام واقع شود و چیزی از سرطان باقی نماند
والا باز عود نموده پیدا گردد زیرا که استعداد آن موجود است ولهذا بعد قطع کردن بهتر آنست که زنک کلورائد [illegible] گرین در یک
اونس آب محلول کرده از ان یکبار زخم را بشویند تا آنچه مثل سرطانی که در خون بوده باشد از غسل کردن از ان بیخ و قمع
شود و لهذا این دوا [illegible] مناسب که مذکور شد آنرا دو سه ماه برابر [illegible] نوشانند اما تدبیر دیگر که از ادویه کاویه
ورم سرطانی را میسوزانند و قطع میکنند پس بدانکه برای این کار هم ادویه بسیار اند لیکن بهتر از آنها عمده و
افضل و اقوی بود پس نهادن پیست کلورائد آف زنک است بر ورم سرطان و پیست بکسر بای موحده فارسی و سکون
یای تحتانی و سین مهمله و تای مثناة فوقانی چیزی را گویند که مثل آرد گندم را با قدری آب خمیر ملائم
ساخته باشند تا از ان قرص و خمیر ساخته [illegible] سازند و طریق ساختن این دوا این است که یک [illegible]
آکسید [illegible] ایپیکا کا [illegible] آرد [illegible] که [illegible] چهار [illegible]
[illegible] کلورائد آف زنک [illegible] باشد و اکسائد [illegible] که [illegible] شود [illegible]
باهم [illegible] کرده [illegible] قرص که [illegible] باشد بقدر ورم [illegible] ساخته بر ورم نهند و بران
از پارچه [illegible] تا از جای خود حرکت کرده بر جلد [illegible] پس [illegible] دوازده ساعت آنرا [illegible]
که [illegible] شده [illegible] وقت آنرا جدا سازند و [illegible] مرده از [illegible] کرده [illegible] تا [illegible]
دوا [illegible] تا اندرون سرطان برسد و [illegible] مرده [illegible] از رسیدن [illegible] تا محل مرض باقی مانده خواهد شد
[illegible] از دوای مذکور [illegible] بر زخم نهاده بر بندند و همچنین هر روز [illegible] دوازده دوازده ساعت تازه دوا بسته باشند
تا سرطان تمام و کمال سوخته و گداخته و مرده شده [illegible] از جای خود جدا گردد و هم وقت نهادن دوای کاویه
مذکور [illegible] این امر ضرور است که اگر بر جلد زخم نباشد درین وقت اول از [illegible] برجلد طلا کرده

جلد آنجا را سوخته و دو خط از کار رود دوتول زخم کشیده دوای کاوی را بمالند تا اثر دوا بحل مرض رسد و در ایام استعمال این دوا چون درد قوی پیدا میشود لهذا برای تسکین آن سلوشن مارفیا بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطعه برف را در مثانه گوسفند نهاده بر زخم نهند تا از برودت آن در قوت حسیه خدر پیدا شده درد ساکن گردد و دوای کاوی کار خود مشغول ماند طریق دیگر برای استعمال این دوا که از اول سهل است آنست که گرد سفوف آن زنک که آنرا آن ئائی ڈرس یعنی سفوف بی آب گویند با گلیسرین خمیر کرده قرص ساخته بر ورم سرطانی بدستور استعمال دوای اول نهند و چونکه اکسٹراکٹ درخت کوکه امریکا هر بار و هر جا میسر نمیشود لهذا این طریق بنسبت اول سهل است ایضاً برای تقلیل ورم سرطانی بذریعه زراقه رسانیدن ایسیٹک ایسڈ (اکاوٹ) اندرون ورم سرطانی مفید است که سل آنرا مسکد ازو ایضاً له تدبیر جدید سوزنهای تار برقی بر دور سرطان در جرم آن فرو نشانند تا سر آنها اندرون سرطان رسد پس بتأثیر رسانیدن قوت برقیه آنها را گرم و سرخ سازند تا سرطان بسوزد و این تدبیر اکثر بعمل آرند تا استیصال ورم شود و بر این تدبیر هم اعتماد برای حصول صحت سرطان کرده اند ایضاً له تدبیر آخر فلوله هوای را بر ورم سرطان نهاده بالای آن آله خاص که مشهور به کمانی سرطان است نهاده بر بندند تا آهسته آهسته از اثر فشار آن سرطان از نایابی غذای خود و از نیامدن خون در بیخ امیر دو سلها و ورم آن منجذب شود و مجوز این تدبیر میگوید که از این تدبیر ورم زائل میشود و سرطان از هر عضو بالای خود که ملتصق شده باشد از آن جدا میگردد و ورم غده های لمف فیٹک هم رفع میگردد و مقدار سرطان بسبب تقلیل شده زائل میگردد و باز از آنجا سرطان پیدا نمیشود فقط

باب چهارم

باب چهارم از امراض عامه در تفرق اتصال و در آن چند قول اند

قول مشتمل بر فصول است - قول اول در نقصان و تفرق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا از سقطه یا از جرحه یا از آتش یا از صاعقه یا از حرارت و در آن هم چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفرق اتصال باید دانست که تفرق اتصال بر دو قسم است یکی آنکه در آن صدمه خارجی یا اثر مضر بر کدام عضو رسد و جلد عضو مذکور سالم ماند لیکن به آن اعضای غشای خانه دار و عضلات و استخوان در بعضی از آن یا در همه نقصان تفرق واقع شود و این را باصطلاح اطبای انگلستان کان ٹوژن بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی کوفتن و کوفته مینامند دیگر آنکه از رسیدن صدمه خارجی در لحم و جلد و غیره که اجزای عضو یا تنها در جلد تفرق واقع شود و آنرا ونڈ بضم واو و سکون نون و دال بمعنی زخم جراحت می نامند و از این بیان واضح خواهد شد که

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود و موسوم بجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان جوشتن است و آنهم فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود و بسبب رسیدن صدمه و غمز از خارج و چونکه جلد بدن لدن است ازین جهت بسهولت دران
انخراق واقع نمیشود و درین قسم بعد انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
منبسط شود آنرا بلغت گریکی ایکی موزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و ضم میم و سکون واو و کسر زای معجمهٔ اول و سکون ثانی مینامند و آن بمعنی پیدا شدن حمرت مائل بسوادیست که
ازانجا که دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و ازان صورت سلع پیدا شود آنرا
هیماتوما یعنی سلع دموی میگویند و لیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار برآمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر غمز آنهم بر سد پیا افواه عروق معین می شود
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده بالای آن خریطه پیدا میشود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از انها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکور محفوظ بود
مدتها بر حال خود سیال میماند و منجمد نمیشود و درینجا تاثیر غمز که از ثقل مقدار سطح بر افواه عروق میرسد زیاده معین حبس دم
و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و السبب سبب آن گاهی غمز محض میباشد چنانکه کسی ست کسی را که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بزور غمز نماید و گاهی از رسیدن صدمهٔ خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منغمز میشود و اصل درین باب
سبب غمز عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمز تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمز برسد
چنانکه وقت گذشتن شئ ثقیل مثل گردون ارابه و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن
به غشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند باینکه آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه بآن تر کرده بر آن گذارند و اگر بر محل خسار
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعهٔ برف بر آن نهند که ازان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم پارچه طویل بآب ساده تر کرده بر محل ماؤف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چرا از غمز آن افواه عروق
منصدعه بند میشود و هم عضو ماؤف را با آرام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبر بوده و ازان هیچ فائده حاصل نمیشود زیراکه مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمهٔ خارجی پیدا شود درین وقت از نوشانیدن

نیدن

سلمه
قوله مادام جلد الخ
بدانکه چون ...
بر جای از جلد ...
ازان جلد محل ماؤف
ضعیف میگردد وقت
جاذب آن باشد
که خون از عروق
کثیر در اجزای آن از
شکستن عروق صغار
جمع میشود و اسرع
تمام وقت در ایام
منجذب شدن این
خون بازدر عروق
صرف میشود و ازین جهت
اگر در ینجا از دوا
موضعی استعمال شود
نتیجه اثر آنها
در باطن نمیرسد
آری اگر بر جلد
جرح باشد البته
ممکن است که اندرون
دود ۱۲ منه
عفی عنه

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک اسید یا تان اسید یا روغن تارپین البته نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
در باطن بند شود تدبیر منجذب شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال
ادویهٔ خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر نکس فومیکا یا اسپرٹ وین هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصهٔ آن آب
ساده آمیخته پارچه بآن تر کرده بر محل ماؤف نهند و تر دارند و ازین ادویه قدری اذیت بر جلد پیدا میشود
که ازان بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زلو چنانکه جاهلان می نهند نقصان پیدا میشود
زیرا که زلو خون مردهٔ منجمد را نمیکشد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و ازان ضعف در عضو پیدا
می شود و اگر خون از عروق جاری شده در غشائی خانه دار ریخته و منجمد گشته بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنکچر نکس فومیکا یا اسپرٹ وین که هر یک ازانها ممزوج آب باشد قدری فائدهٔ جذب گردانیدن آن در
خون حاصل میشود چه ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب آنکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
از نوشانیدن مسهل و از کم خورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر ایوڈین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشانیدن ایوڈائیڈ پتاسیم هم نفع ظاهر میشود که ازان خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع دموی دیر وقت
پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی ازان ریم می افتد و ازان حمی پیدا شده ریم جاری
میگردد و گاهی ازان در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت واقعی شود باید که بتدبیر لسٹر صاحب بهادر
کشایند و گاهی خود درین سلع ورم حار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت با استعمال تدبیر لسٹر صاحب بهادر
کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد درانهم همین تدبیر که برای درجهٔ ثالثه نوشته شد باستعمال
آرند لیکن گاهی درین درجهٔ ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده نوبت گنگرین یعنی
موت عضو میرسد و جلد وغیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج ورم نوشته شد
آنرا باستعمال آرند و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجهٔ چهارم بود و عضو کلک جلد شق شده یا
واین درجهٔ رابع و این حالت از همه بدتر است چه دران نقصان بجمله اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فتذکر
ایضاً بدانکه قسمی از مرض گانگرین آنست که از محض انقباض پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
یا حلقهٔ انگشتر که تنگ بود بر انگشت تخنیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند
یا گاهی غلفهٔ ذکر منقلب شده مستور گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و ازان خون کثیر درین عضو که بذریعهٔ شرائین
دقاق می آید بافراط مجتمع میگردد و بتوسط اورده بازپس نمیرود و ازان ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مائل بکبودی و سیاهی
میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون در آب حل کرده یا روغن بالجمله دوای مزلق بر عضو

تا نقصان و تفرق اتصال در جلد واقع نشود موسوم بجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان خونشتن ست و آنهم فی الواقع زخم ست که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غمز از خارج و چونکه جلد بدن لدن ست ازین جهت بسهولت دران
انخراق واقع نمیشود و درین قسم بسبب انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
منبسط شود آنرا ایلغت گریک ایکی موزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و ضم میم و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی مینامند و آن بمعنی پیدا شدن حمرت مائل بسواد است کہ
ازانجا دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد ازان صورت سلع پیدا شود آنرا
ہیماٹو ما یعنی سلع دموی میگویند ولیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار برآمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر غمز آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده بالای آن خریطه پیدا میشود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند.
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون ازانها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکور محفوظ بود
مدتها بر حالت سیال میماند و منجمد نمیشود و درینجا تاثیر غمز که از ثقل سقوط سلع بر افواه عروق میرسد زیاده معین بر حبس دم
و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و اسباب آن گاهی غمز محض میباشد چنانکه کسی ست کسی را که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بزور غمز نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منغمز میشود و اصل درینهم
سبب غمز عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمز تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمز رسد
چنانکه وقت گذشتن شئی ثقیل مثل گردون آهنی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن
به غشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند باینکه آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه بآن ترکرده برآن گذارند و اگر بر محل ضمادی
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف برآن نهند که ازان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم پارچه طویل با آب ساده ترکرده بر محل ماؤف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چرا که از غمز آن افواه عروق
منسد میشوند و هم عضو ماؤف را بارام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و ازان هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از نفوذ

قوله او افواه عروق جلد الخ
بر احکام باطن اثر سد رسیده که
بر جای از جراحت رسد
ازان جلد محل ماؤف
ضعیف میگردد و وقت
جاذبه آن بر سر
تمی ماند ازان که جراحت
کثیر در آخر ای آن از
عروق صغار
مجتمع میشود و اثر
تمام وقت در اجتماع
منجذب شدن این
خون باز در عروق
صرف میشود و ازین جهت
اکثر در یحیا از آن درد
سوء مزاج سهاده
شوند از آنها
در باطن نمیرسد
آری اگر بر جلد
صحیح نهند البته
ممکن است که در درون
نفوذ کند
منه

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک اسید یا تانن یا اسید یا روغن تارپین یا اسید نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
در باطن بند شود تدبیر منجذب شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال
ادویه خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر نکس وامیکا یا اسپرت وین هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصه آن آب
ساده آمیخته پارچه بآن تر کرده بر محل ماؤف نهند و تر دارند و ازین ادویه قسری اذیت به جلد پیدا میشود
که از آن بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زلو چنانکه جاهلان می نهند نقصان پیدا میشود
زیرا که زلو خون مرده منجمد را نمی‌مکد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و از اخراج آن ضعف در عضو پیدا
می شود و اگر خون از عروق جاری شده در عضلات تخلخل دار ریخته و منجمد گشته بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنکچر نکس وامیکا یا اسپرت وین که هریک از اینها ممزوج آب باشد فوری فائده جذب گردانیدن آن در
خون حاصل میشود چه ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود و بسبب آن اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
از نوشانیدن مسهل از کلم جور پتاسیم یا طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر ایوڈین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشانیدن ایوڈائیڈ پتاسیم هم نفع ظاهر میشود که از آن خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع ورمی و بیشتر وقت
پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی در آن ریم پیدا شده و از آن تپی پیدا شده ریم جاری
میگردد و گاهی از آن در عضلات هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت داعی شود به پابندی تدبیر لستر صاحب بهادر
کشایند و گاهی خود درین سلع ورم حار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت باستعمال تدبیر لستر صاحب بهادر
کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تدبیر که برای درجه ثالث نوشته شد باستعمال
آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده و اذیت که بیشتر گاهی تا عضو
موت عضو میرسد و جلد و غیره مرده میشوند چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج ورم نوشته شد
آنرا باستعمال آرند و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معه آنکه جلد شق شده با
و این درجه رابع و این حالت از همه بدتر است چه در آن نقصان بکلیه اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فقط اگر
الضغطاً بدانکه قسمی از مرض گان کوفتگی آنست که از فشار تنگی پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
یا حلقه انگشتری که تنگ بود بر انگشت ضخیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند
یا گاهی غلفه ذکر منقلب شده مثل ورم گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از آن خون کثیر درین عضو که بذریعه شرائین
دقاق می آید یاد منجمع میگردد و بتوسط اورده باز پس نمیرود و از آن ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل بکبودی و سیاهی
میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون با آب حل کرده یا روغن بالجمله دوای مزلق بر عضو

مالیده بعده حلقهٔ انگشتر را بزور بگردانند تا منزلق شده بیرون آید و اگر از آن هم کار بر نیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو
متورم تا جائیکه حلقهٔ انگشتر است بطوری پیچند که یک گره متصل دیگر باشد تا از اثر فشار آن خونی که اینجا مجتمع است بذریعهٔ اوردهٔ بالا
باز پس رود و اینجا مقدار عضو متورم کم شده حلقهٔ انگشتر بیرون آید و اگر از این هم مطلوب حاصل نشود آله موسوم به ... که
در وسط آن جوف مستطیل خالی میباشد از یکجانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن برآورده از منشار دقیق که ملازم
جوف آله مذکور باشد در آن داخل کرده حلقهٔ مذکور را ببرند و از انگشت بیرون آرند و بعد برآوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج عام
کان چوشن نوشته شده بعمل آرند فصل سوم در وند و آن بضم واو و سکون نون و دال مهملهٔ هندی بلغت انگریزی
بمعنی تفرق اتصال است که از اسباب خارجیه دفعةً در جلد یا در جلد و لحم پیدا شود یا بجمله در جلد ضرور تفرق اتصال آن
واقع شود و الا موسوم به کان چوشن خواهد شد و در کتب عربیه هرگاه تفرق اتصال در جلد تنها واقع شود
موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد از اجراحت
و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول اینسایزد بکسر الف و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر
یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و دال هندی دوم لاسریتید بفتح لام و سکون الف و فتح سین مهمله و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون دال مهملهٔ هندی سوم
کان چوسد بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و سین مهمله و دال مهملهٔ هندی چهارم
پنکچرد بفتح بای موحدهٔ فارسی و سکون نون و کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و رای مهمله و دال مهملهٔ هندی
پنجم پایزند بفتح بای موحدهٔ فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح زای معجمه و سکون نون و دال مهملهٔ هندی
اما قسم اول که اینسایزد وند است آن زخمی را گویند که از آلهٔ تیز مثل کارد و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده
تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا تا غشای شحمی دارهم رسد یا تا عضلات
یا تا استخوان قطع کرده شود و همین زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بسبب قطع چون بسبب عضلات تحتانی
که در آن هستند ممتد میشود از اتصال آن فاقد میشود خصوصاً هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب انقباض آن
عضلات بسوی خود متشنج گشته حرکت میکنند و از آن در فوهات زخم انفتاح پیدا میشود و گاهی در بعض امراض
مثل کاربنکل برای قطع کردن رباط های معوج زخم طویل از کارد زیر جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب ساتر بودن
جلد ظاهر نمیشود العلامات علامت این زخم سه هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن دهن
زخم مستطیل مستقیم اما درد پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خدر
یافته میشود و ایضاً بدانکه هرگاه زخم در عضوی لحمی پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
درد زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کارد را در جای از جلد خلانیده تا اندرون رسانیده و از اندرون بیرون آرند

احساس درد کم میشود زیرا که در صورت اولی چون ریشه های دقیق اعصاب حسی که در جلد اند قطع کرده میشوند بسبب
بقای حس دران درد زیاده میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آرند و ازان عصب حس کبیر که
در باطن عضو بود و ریشه های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و ازان افاده حس بدین ریشه ها نمی آید
و بسبب آن حس درین ریشه ها نماند لهذا بعد ازان در قطع کردن جانب خارجی هم درد زیاده نمیشود اما جریان خون
از زخم مذکور پس بدانکه هرگاه بر جلد رخسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پیدا شود خون زیاده خارج میگردد و هرگاه
بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد کدام ورید یا شریان کبیر هم قطع کرده
شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکروی یا پرپورا در بدن کسی باشد
دران هم از رسیدن ادنی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاده جاری میشود العلاج بدانکه اصل مقصود
در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن باهم ملتیم گردند تا حالت پرایمری یونین پیدا شود لیکن چون هر جا
حصول این مقصود غیر ممکن است زیرا که خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خورانند تا در خون
قوت آمده این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضوی که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته با آرام
دارند و بدانند که در حصول حالت پرایمری یونین چهار امر مشروط اند که با تیان آنها این حالت حاصل میشود
و با اخلال در شرائط مذکوره حصول مقصود مذکور ناممکن است اول آنها اینست که خون را که از زخم جاری باشد بند کنند دوم اینکه زخم را
از اجسام غریبه خارجیه صاف سازند سوم اینکه اطراف زخم را خوب باهم سازند تا هر عضو مقطوع باخود منضم شود چهارم
آنکه در زخم تعفن و فساد پیدا شدن نه دهند پس برای اتیان امر اولی که بند کردن خون جاریست هرگاه زخم کبیر
نباشد یعنی دران ورید کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از گشاده داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده
خون بند گردد نفع ظاهر میشود و گاهی درین امر احتیاج امداد میشود پس درین وقت تا گشاده داشتن زخم
عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سو کم رود و ایضا اطراف زخم را باهم کرده از انگشتان دست بگیرند
تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا نه شود و بعد برابر کردن کناره های زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند
لیکن دران احتیاط این امر ضرور است که اطراف آن برابر و راست باهم شوند کج نگردند ایضا له تدبیر آخر بعد
باهم و منضم کردن زخم آب سرد بران ریزند یا قطعه برف بران بندند تا خون منجمد گردد و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید
تنکچر اسٹیل بران نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه ڈرام تنکچر اسٹیل با دو اونس
آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل تنکچر اسٹیل را بر زخم گذارند
لیکن باید دانست که از استعمال تنکچر اسٹیل بسبب حدت آن گاهی ورم ها پیدا میشود لهذا بهتر ازان اینست
که تا دام کار از آب سرد و برف آید تنکچر اسٹیل استعمال نیاید و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

که کدام ورید یا شریان کبیر قطع شده و از آن خون می آید درین وقت زخم کشاده تفحص نموده و هرگاه شریان یا ورید کبیر را
از جهت زیادتی خون بیند و اگر شریان صغیر قطع شده باشد پس باید که سر آن را از کلبتین گرفته و ملتوی ساخته قطع کنند
باعث اشتداد آن منقبض شده و دهن آن بند گردد و درین صورت ساکن شود و بنابر این استعمال شریان ... ضرور است که الی
زخم را کشاده ببینند که آیا کدام شی غریب مثل خاک یا سنگریزه یا قطعه چوب یا ... وغیره در زخم نباشد و الا تا بودن
آن در زخم التیام متعذر باشد بنابر این ضرور است که اول زخم را از آب گرم بشویند تا آنچه جسم غریب در آن باشد
همراه آب خارج شود و بعده ... اگر چیزی در زخم غایب ... باشد آن را از کلبتین بردارند تا زخم صاف
شود و برای التیام ضرور است که اول از همه این تدبیر را عمل آرند و ... زخم را دیده باشند تا از حاجت
کشاده ... زخم ... برای التیام ... ثالث ضرور است ... عضو که تفرق اتصال واقع شده باشد
آن را بهمان عضو متصل سازند تا عضله یا عظم و غشای ... بجای خود قرار ... منفصل نشود و الا التیام متعذر ...
اگر زخم صغیر باشد زیاده فایده ... نهادن پارچه ... کافی ... اما هرگاه کبیر و غایر باشد در
عضو ... که ... زخم کشاده ... زخم ... درین صورت
زخم را بعد ... بهم ... برای دوختن بهتر است که تارهای ...
که از ... کاربولک ایسڈ تر کرده باشند و برای التیام شرط رابع
که منع کردن از حدوث تعفن ... در زخم است بهتر است که اول از آب صاف بشویند بعده از سلوشن ...
که در آن ده گرین ... آب ساده حل کرده باشند یا کاربولک ایسڈ که ... آن را با ... آب ساده ...
باشند زخم را بشویند پس اگر زخم صغیر بود اطلا کردن ... کمپونڈ بر آن و بستن پارچه بالای آن صحت
حاصل میشود و اگر کبیر باشد و غایر بود درین وقت که آنچه خون و آب که از زخم پیدا میشود اندرون آن مانده
فاسد و متعفن گشته ریم پیدا میکند پس برای تحفظ از ضرر آن باید که از اندرون زخم تا بیرون آن راهی پیدا کنند
که از آن خون و آب مذکور جاری شده خارج گردد و برای آن از همه بهتر این است که نهری چرمی که آن را ڈرینج
چوب بلغت انگریزی میگویند در زخم نهاده ... بعد ... انتظام ... صاحب بهادر را که در علاج ...
نوشته شده باستعمال آرند لیکن اگر کاربولک ایسڈ موجود نباشد عوض آن برای التیام سالی سلک ایسڈ و
گاهی بورک ایسڈ که ... یعنی سهاگه یافته میشود و گاهی روغن ... را باستعمال می آرند لیکن باید
که استعمال این دو ... در حالت مجبوری است و الا بشرط امکان پس کاربولک ایسڈ از همه افضل است اما قسم دوم
و سوم که لاسرٹیڈ ووند و کانٹیوسڈ ووند اند پس چونکه فیما بین این هر دو نسبت عموم و خصوص است یعنی ممکن است
که لاسرٹیڈ ووند یافته شود و کانٹیوسڈ ووند همراه آن نباشد لیکن هر جا که کانٹیوسڈ ووند یافته خواهد شد لاسرٹیڈ ووند

در وجود خواهد بود لهذا ذکر این هر دو یکجا مناسب است پس بدانکه لاسرایتید جراحتی را گویند که دران نقصان قطع
در اصل جلد و لحم رسیده باشد یعنی دران این هر دو بسبب کشیدن یا از رسیدن ضرب شی ثقیل یا از خلیدن کدام آله از جای
خود منقطع گشته جدا شده باشند اطراف آن برابر مثل قسم اول نباشد بلکه بر اطراف آن زیادتی و کمی یا بجای اشراف باشد
چنانکه از گزیدن موش یا سگ حادث میشود اما کانتیوسند و ندپس آن همین لاسرایتید است لیکن دران شرط
اینست که بسبب رسیدن صدمه ضرب و غیره نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
صدمه گوله توپ یا از صدمه گردون دخانی درکسی زخم حادث میشود چه دران لاسرایتید و کانتیوسند هر دو مجتمع
میباشند بالجمله کناره های این هر دو زخم معوج و با اشراف میباشند و دهن این هر دو جراحت کم کشاده
بوده و درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیراکه چون عروق و شرائین درین جراحت بسبب کشیدن یا کوفتن منقطع
میشوند از ین جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردند و بسبب آن نزف الدم کمتر می افتد و هم درد درینها
زیاده نمیباشد زیراکه ریشه های اعصاب حس دران هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی مانند لیکن خاصه
این هر دو زخم آنست که اکثر درانها گینگرین یعنی فساد عضو پیدا میشود السبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
صدمه ضرب سنگ بود یا از ضرب شمشیر و آله دیگر که کند بود و تیز نباشد یا از گزیدن شیر و پلنگ و گرگ یا از ضرب
قرن گاو وغیره یا از رسیدن گوله تفنگ و توپ پیدا میشود العلامات عمده علامتش اینست که کناره های زخم
معوج و با اشراف میباشد و آنچه تیز که دران مقطوع میگردد در زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقطوعه متورم
شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر گینگرین که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقطوع و مجروح
شده اند اما هرگاه مریض از قبل حدوث زخم ریض بوده باشد درین وقت البته فسادات در دیگر اعضا هم میشود
العلاج اول زخم را ببینند و آنچه اعضا که موجود بوند لیکن از اثر ضرر از جای خود بر وضع غیر طبیعی شده باشند
آنها را بجایش آرند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقطوع گشته و بعضی ازان موجود باشند که در آنها خوف شروع
فساد عضو باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
آنرا قطع نکنند چه ممکن است که بذریعه این اتصال آن غذای خود را گیرد و زنده مانده صحیح شود بعد آن اگر خون جاری
باشد بند بیرون آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن یا بخیه اسکل آلود
این کار بر نیاید چند جا در زخم بدوزند لیکن باید دانست که بوقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
ممنوع است مضر میشود و بعده بالای آن لوشن تنکچر بنزوائن کمپونڈ طلا کرده بران بند ترتیب سازند و اگر تدبیر
لستر صاحب بهادر را در علاج العمل آرند انفع است چه ازان اکثر این قسم زخمها صحت مییابند و ورم و ریم و
فساد عضو در آنها پیدا نمی شوند و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشند در خون ازین تدبیر منجذب میشوند و از

تدابیر دیگر اگر فساد عضو و تعفن در این جراحات پیدا میشود پس اگر نوبت بتعفن عضو میرسد درین وقت پولتس یعنی ضماد کتان
و زغال سائیده درست کرده همراه او دوائی مانع تعفن و رافع بدبوی مثل ناس یعنی پاتکناس یا کلوراید آف لایم یا کلوراید سودا یا
کاربالک ایسڈ یا بوراسک ایسڈ یا سالی سلک ایسڈ یا روغن تارپین باستعمال آرند که از آن عفونت زائل میشود
و لحم میت از گوشت زنده جدا میگردد و بعد خارج شدن گوشت مرده چون زخم باقی ماند علاجش مثل زخم معمولی که نوشته شده
نمایند لیکن باید دانست که گاهی بعد خارج شدن لحم مرده هرگاه همراه آن که لحم شریان بود بریده یا قطع شده خارج گردد نزف الدم
دوباره درین زخم پیدا میشود پس هرگاه نوبت بحدوث نزف الدم دوباره رسد در آن وقت هم آنچه پیشتر تدبیر برای بند کردن
نزف الدم نوشته شده است آنرا باستعمال آرند و هرگاه در زخم گانگرین یعنی نقصان بجمله اجزای عضو یا وفات
عضلات و جلد و استخوان آن رسیده باشد چنانکه وقت گزیدن سگ یا شیر یا از صدمه گردون دخانی میشود
درین وقت باید که عضو ماؤف را از جای که گوشت صحیح و قوی موجود بود قطع کنند که از آن حیات علیل باقی ماند
و اگر باقی داشتن آن موت عضو پیدا شده بعد چند روز هلاک میکند لیکن درین تدبیر هر قدر عجلت که ممکن باشد
نمایند تا نوبت تعفن نرسد و اثر زهر آن در خون نرسد فقط. امّا قسم چهارم جراحت که آنرا بلغت انگریزی
پنکچرد وونڈ گویند و آن جراحتی را گویند که در طول و عرض صغیر و عمق آن زیاده غائر بود و آن حادث میشود مگر
از آله که عرض آن قلیل و طول آن کثیر باشد مثل سنان سنگین وغیره و این چنین زخم از خلیدن خار و سوزن یا میخ یا
تیر و سنان در بدن حادث میشود و درجات آن از خلیدن سوزن تا سنان کثیر اند و این جراحت زیاده خطرناک است زیرا که از آن
اکثر ضرر باعضای باطنه میرسد هم بسبب آن شریان و وریدی قطع میگردد و اگر بر سینه و شکم رسد ریه یا کبد یا معده و امعا یا طحال و
مثانه و گرده وغیره هر عضو که آله جارح درو رسد مجروح میگردد و چونکه دهن زخم صغیر میباشد لهذا اکثر جریان خون دکیره هم
محسوس نمیشود و این زخم اگر بسیار صغیر بود بدون فساد بهم ملتیم میگردد و اگر پیپ یا ماده پیدا شدن هم و انگور صحیح میشود
العلاج تا دام که ممکن باشد تدبیر سازند که زخم بدون پیدا شدن پیپ و ریم ملتیم گردد و برای آن اول خون را بند کنند یا این نحو
که آنچه خون در زخم باشد آنرا بعصر کردن از اصابع و اگر دهن زخم صغیر و زخم غائر بود بکشیدن از دهن یا از نهادن شیشه بالای آن بیرون
آرند تا خون در زخم باقی نماند و بسبب آن گوشت منضم شود و اگر زخم زیاده صغیر باشد مثل آنکه از خلیدن سر سوزن یا خار پیدا
شده باشد درین وقت از قوت لاشک که در اجزای اعضای بدن من جانب الله مودع است که بسبب آن اعضا خود وقت ضرر مدافعه
و لیس رفع ضرر را از ضرب تفرع میگردند خون منجمد بعد پیدا شدن زخم از آن بیرون می آید بالجمله بعد برآوردن خون از زخم پارچه در آب
کاربولک ایسڈ لوشن یا در روغن کاربولک دالوشن تر کرده بر دهن زخم گذارند و هرگاه زخم زیاده عمیق باشد و داخل شود
که از بند اسپنج ممکن است بمدد آن اول خون برآرند بعده آب کاربولک که در آن یک حصه کاربولک با چهل حصه آب ساده ممزوج
باشد بند بعده تا قعر زخم رسانیده صاف کنند بعده تدبیر لسٹر صاحب بهادر بعمل آرند و اگر استعمال تدبیر مذکور ممکن نباشد

پارچه در کلوڈین یا تنکچر بنزوائین کمپونڈ یا در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهاده بر بندند بعده اگر در آن هم باد و پاشود برین
نقطیر آب سرد نمایند اما هرگاه بدانند که ریم در آن پیدا میشود درین وقت استعمال آب سرد و اشیای بارده جایز نخواهد بود
بلکه عوض آن پولٹس بران نهند تا بزودی ریم پیدا شده خارج گردد و اگر ناسور پیدا شود و هرگاه کدام شریان یا ورید قطع شده
خون کثیر ازان جاری باشد درین وقت آنچه برای حبس خون در قسم اول تدبیر نوشته شده بعمل آرند و اگر از آنهم فائده میسر
نشود بدرجه مجبوری زخم را وسیع ساخته دهن شریان و ورید مقطوع را ببندند و اگر این زخم از خلیدن خاری که
ازان ماهی را ماهی گیران شکار میکنند در جلد پیدا شده باشد و آن باین طور پیدا میشود که چون وقت انداختن آن
ماهی گیران آنرا بزور می اندازند پس گاهی کسیکه قریب نشسته باشد در کدام عضو آن این خار می خلد و ازان
زخم در جلد پیدا میشود پس اگر چنین باشد درین وقت کسی زخم جدید قدری بیشتر از زخم مذکور بجوی پیدا کرده دهند که
سر خار مذکور ازان بیرون آید پس سر خار مذکور را گرفته بکشند تا دنبالهٔ آنهم ازین زخم جدید بیرون آید الا
اگر از جانب دنبالهٔ خار مذکور کشند گاهی بیرون نمی آید همچنین گاهی از گزیدن زلو هم این زخم پیدا میشود و چون
خون ازان بند نمیگردد و علاجش این ست که اول از سر انگشت آنرا غمز کنند تا خون منجمد شود و بند گردد و نیز تخته بگیرند
ریشه پارچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت غمز کنند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم بند نشود سر قلم یا بسیک نائٹریٹ سلور در زخم مذکور اندازند یا قدری ٹنکچر اسٹیل در زخم اندازند تا بسبب آن خون
منجمد شود و اگر ازین هم بند نشود سوزن در جلد بجوی اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید بعد
پس دو سه ساعت آنرا در جلد وا نهند تا از اذیت آن ورم پیدا شده خون محتبس گردد اما قسم پنجم که آنرا بلغت
انگریزی پائزنڈ وونڈ میگویند و آن جراحتی ست که همراه آن زهر هم در بدن پیدا شود چنانکه از گزیدن و نیش زدن حیوانات
خواه از جنس طیور باشند یا چارپایه یا حشرات الارض مثل مگس و زنبور و سگ دیوانه و عقرب و مار وغیره حادث
میشود و گاهی وقت تشریح میت زهردار در بدن تشریح کننده هم اگر زخم یا خراش بوده باشد پیدا همین وقت
حادث شود این جراحت پیدا میشود لیکن آنچه از طیور زهردار مثل مگس و زنبور و پشه و عقرب پیدا میشود در ان
خوف هلاکت قلیل بود اگرچه گاهی در آنهم هرگاه مگس ها یا زنبورهای کثیر در جاهای متعدد بدن گزند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و ازان ورم و حمی و سوزش زاید و هذیان پیدا شود مریض هلاک میگردد
العلاج فوراً بعد لسع بر محل زخم لائکر امونیای قوی یا لائکر پٹاسی طلا سازند که ازان درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشند پس هر دوائی که از قسم کهار موجود باشد مثل امونیا یا سوڈا کاربنات وغیره آنرا با آب حل کرده طلا
سازند و اگر نیش این حیوانات در زخم مانده باشد و ازان ورم زائد پیدا شده باشد آنرا ازان برآرند که بدون
این تدبیر اثر دوا در زخم نمی رسد و اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و رخسار و زبان باشد بعد طلا کردن ادویه بالا قطعه

پس بران نهند تا اذیت کم شود و اگر بعد حدوث زخم لسع حیوان زهردار اول مکیدن زخم امر فرمایند و بعد آن لیکر امونیا
در لائکر امونیای قوی سرشته بر زخم ضماد سازند انفع است و اگر لائکر امونیا نباشد ایپکاکوانا با آب ساده سرشته ضماد کرده
هم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقرب زخم پیدا شده باشد بران اول مکیدن امر فرمایند بعد لائکر امونیای قوی
بران طلا سازند و بعد آن دریجا لائکر امونیای قوی را از نیم تا چهل قطره همراه آب ساده که دو ڈرام باشد آمیخته
موافق این مقدار بعد دو دو دقیقه دو سه بار نوشانند و اگر حدت لائکر امونیای قوی محسوس در دهن نشود مقدار آب
از دو ڈرام هم کم سازند یا سپرٹ امونیا ایرومٹک یک ڈرام با دو ڈرام آب ساده آمیخته بعد دو دو دقیقه نوشانند و زیاده
از سه بار نه دهند و بر زخم لائکر امونیای قوی تنها یا ایپکاکوانا سرشته ضماد سازند یا اصل کاربولک ایسڈ بر محل لدغ عقرب
جاییکه نیش آن در جلد رسیده باشد اندازند و بعد دو سه دقیقه پارچه آب تر کرده ازان جلد را شسته صاف کنند تا زخم بعد آن
پیدا نشود اما آنچه از گزیدن مار زهردار زخم پیدا میشود دران ضرورست که اول ببینند که نشان دندان زهردار
که در دهن مار زهردار میباشند در زخم هستند یا نه و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشد مثل سوزن و نشان
آنهم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک دو جا دیده میشود مثلا اگر هر دو دندانش موجود بوند نشان خلیدن
دو سوزن و اگر یکی شکسته باشد نشان خلیدن یک سوزن یافته میشود بالجمله اگر این نشان خلیدن سوزن
دیده شود باید دانست که مار گزیده است و اگر این نشان نباشند یا بر کناره زخم دندانه مثل گزیدن موش یا دیگر
حیوان باشد یقین باید کرد که زخم از گزیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گزیدن مار غیر زهردار بوده باشد بالجمله
هرگاه یقین شود که زخم مار زهردار است اول عضو ملسوع را دو سه انگشت بالای زخم گذاشته از رسن محکم بربندند پس اگر
مار گزیده کثیر اللحم باشد دران حلقه رسن بسته دران چوب طویل انداخته آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقه رسن
بسته شده محکم و تنگ گردد و اثر زهر آن بذریعه خون در بدن عام نشود من بعد بالای محل مشدود دو سه انگشت گذاشته
دیگر همچنین بند محکم سازند و باز دو سه انگشت نوشته بند ششم ثالث سازند همچنین سه چهار جا بالای زخم بند
باستحکام ساخته بعد ازان به سر کارد تیز در طول عضو بالای زخمهای دندان زهردار زخم نحوی پیدا کنند که هر دو زخم دندان
یک زخم شده خون ازان جاری گردد و آنچه زهر مار درین زخمها بوده همراه خون خارج شود و بعد آن امر مکیدن زخم
یا نهادن محجمه بران فرمایند پس ازان زخم مذکور را کشاده دران اصل کاربولک ایسڈ یا دو سه قطره نائٹرک ایسڈ
ریزند که ازان جلد و لحم ملسوع بسوزد و اگر این ادویه موجود نباشند اخگر قوی بر آن نهاده موضع را بسوزانند
و اگر محل ملسوع چنان باشد که بران بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیم انچه در عرض و نیم
انچه تا نیم انچه در عمق جلد را از کارد بریده فورا دور سازند و بعد آن امر مکیدن یا نهادن محجمه سازند و پس ازان
اصل کاربولک یا نائٹرک ایسڈ یا از اخگر قوی بسوزانند یا باروت در زخم ریخته آنرا آتش دهند تا که از سوختن آن

محل زخم ہم بسوزند و لائکر ایمونیای قوی از ده تا بست قطره ہمراه شراب براندی که سه چہار ڈرام باشد با یک اونس آب
ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال دارند که تا حد اسکار نرسد یا اسپرٹ امونیا
یک یک ڈرام یا دو دو ڈرام آب ساده حل کرده بعد ده ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاج علامات زہر ظاہر نشوند
عضو بسته را بتدریج و باہستگی بعد نیم ساعت بکشایند تا فساد عضو از بستن پیدا نشود و اگر علامات زہر ظاہر
شوند انتظار کنند که ہرگاه محل ملسوع سوخته سیاه گردد آن زمان بندشہای مذکوره را بکشایند و بعد آن مریض را
از حرکت باز داشته بآرام دارند لیکن خفتن ندہند فتذکر ایضا علاج جدید برای مارگزیده که تجربه
آن لوار آدر ملک امریکا شده و این تجربه در شفاخانه کلکته ہم کامل گشته صفته پٹاس پرمینگناس چہار گرین در نود و شش
قطره آب ساده حل کرده بذریعه زراقه سوزنی در زخم مار و ہم بر دور زخم مار یا قریب زخم مذکور زیر جلد رسانند و
موافق عمق زخم مار این دوا را ہم در عمق رسانند و بر دور زخم ہم جا بجا این را زیر جلد رسانند و ہم تا جائیکه
بر عضو ملسوع کرده میشود در میان ہر بندش جا بجا این دوا را زیر جلد رسانند و موافق مقدار این دوا اگر
لائکر پٹاس را ہم که موافق وزن سابق بود با آب حل کرده موافق دستور مذکور بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند
مفید میشود و اگر چہار گرین پٹاس پرمینگناس و چہار قطره لائکر پٹاشی را در نود و شش قطره آب ساده حل کرده
زیر جلد گرد زخم مار جا بجا و بر عضو ملسوع جا بجا رسانند انفع و ابلغ خواہد بود و ایضا آنچه از قسم جراحت بسبب
گزیدن حیوانات زہردار از قسم چہارپایه مثل گرگ و سگ و شغال و گربه و غیره که دیوانه باشند پیدا میشود از ان
مرض ہائیڈروفوبیا حادث میشود و بیان ہائیڈروفوبیا در امراض راس بذیل تشنج کرده شده وقت ضرورت
بآن رجوع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن ہائیڈروفوبیا در گزیدن سگ و گربه احتمال
آن ہر که بسوی وجه نگردن حمله کند بہست العلاج اگرچه علاج آن سابقا ہم نوشته شده لیکن مکرر احتیاطا اینجا ہم
بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بفور حصول زخم از گزیدن سگ دیوانه و غیره زخم را از گرد آن جائیکه لحم
صحیح ہست ببرند باین نحو که اول برد و آن جائیکه گوشت صحیح شروع میشود آنجا خطی از روشنائی و غیره قائم
کرده بعده میل در زخم انداخته سر میل را بسطح اندرون زخم قائم کرده از کارد تیز زخم را ببرند و چون تا سر
میل برسد قدری از زیر آن ہم قطع کنند تا لحم زخمی زہردار جمله قطع شود و بعده زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن
زخم پٹاس فیوز یعنی کاسٹک پٹاش یا نائٹرک ایسڈ قوی در ان اندازند یا اصل کاسٹک بران بالند تا که لحم صحیح ہم
سوخته گردد و زہر مطلقا فانی شود و اگر بر لب زخم آمده باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض ببرند بعده باہم کرده از
فتیله بدوزند اما شرط این علاج که قوی است آنست که ہرگاه یقین حاصل شود بانکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنجا
این علاج را بعمل آرند و الا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوانات

بجای رسیده باشد که زہر آن شریان یا ورید کبیر باشد آنجا عوض قطع کردن عضو بر شستن زخم و طلا کردن پتاس افیوزا وغیره ادویۂ کاویہ که در وزن آنہا زیاده باشد استعمال آورده باشند اکتفا کنند و اگر مریض بعد صحیح وخشک شدن زخم نزد طبیب حاضر شده باشد و بیقین معلوم شود که حیوان دیوانه گزیده است درین وقت ہم قبل پیدا شدن حالت ہائیڈروفوبیا این زخم خشک شده را اول ازگرد آن قطع کنند و بشویند و بعد آن از ادویۂ کاویہ مسطوره انچه پیشتر ازان بسوزانند تا که زہر فانی شود زیراکه گاہی ہائیڈروفوبیا بعد مدت دراز ہم پیدا میشود و تا این مدت دران زہر آن ہمین جا میماند اما ہرگاه ہائیڈروفوبیا پیدا شود تدبیرش انچه نوشته شده نمایند و ایضاً بہتر وانفع درین وقت برای مریض اینست که مریض را در کمرهٔ تاریک دارند و بر پلنگ که گرد آن حجاب آویخته بوند محفوظ از رسیدن ہوا ہم دارند تا روشنی و ہوا که درین مرض موذی اند نرسند و چون اذیت در نخاع این علیل پیدا شود معای کدام حیوان مثل بقر یا بز گرفته یک سر آنرا بند کرده بقدر طول نخاع مریض از موخر راس تا زیر کمر پیمائش کرده بگیرند و دران فتا خورده کرده پر کنند و بعد آن سر دیگر را بند کرده این معای مملو از برف را بر نخاع بر بندند یا بر فراش علیل نہاده و بیمار را بر ہیئت استلقا داشته زیر نخاع آن گذارند تا بفقار ظہر ملازم باشد واگرچه مجوز این تدبیر را گمان اینست که ازان صحت میشود لیکن یقین اینست که ازان اذیت مریض کم میگردد اما انچه ازین جراحت در تشریح کننده وقت تشریح کردن میت زہر دار پیدا میشود پس آن اکثر بر انگشتان دست می آید و ازین جراحت اگر تشریح کننده قوی وصحیح ست پس اکثر متضرر نمیشود و اگر مریض وضعیف بود ازان لامحاله زیاده متضرر میشود و گاہی تشریح کننده صحیح و قوی ہم وقت تشریح میت متضرر میگردد و آن اینست که در بدنش بلکه پابیشتر مگس یعنی حالتی که از داخل شدن زہر در خون پیدا میشود عادت میگردد و درین وقت در غشای خانه دار قسمی از آبری کشائش و فساد خون پیدا میشود العلامات اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخمی یا فوف اذیت از درد و گرمی و قدری سرخی ہم گرد زخم پیدا میشود و بار بار لرزه در بدن حادث میشود پس تپ می آید و قوی بدنیه و روحانیه ہمه ضعیف میگردند بعده از محلیکه آنجا زخم شده بود خطہای سرخ متعدد پیدا شده تا بغل صعود میکنند و فی الواقع چون در غشای خانه دار ورم پیدا گردد وازان مجاری لمف ہم متورم میشوند سرخی این مجاری بطور خطوط محسوس میشود بالجمله بعد آن ورم در دست در بغل ہم از تورم غدہای لمف فیبک پیدا میشود و جا بجا در تمام بدن خصوصاً بر عضلات صدر و گاہی در بغل و گاہی بر پشت دمامیل حادث شده در آنہا ریم می افتد و درین وقت این حمی که از زخم شده بود منتقل میشود بسوی حمی تائفائیڈ فیور و ازان ضعف و خشکی جلد و سواد بالای لب و دندان و زبان بالجمله علامات ضعف و کمزوری خون پیدا شده دران مریض ہلاک میشود و اگر زنده ماند مدتہا در مرض مبتلا میماند و بعد نجات از امراض مدت العمر در ضعف و کمزوری بسر میکنند و ایضاً باید دانست که ہرگاه چندکس مشرحین تشریح میت زہر دار موجود بوند و از رسیدن زہر میت مذکور بذریعهٔ مسامات

جلد بدون آنکه زخم در بدن ایشان پیدا شود دچار شوند درین وقت اعراض و علامات در همه یکسان نمی باشند چنانکه
ارکسن صاحب بهادر در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل مشاهدهٔ خود نوشته اند که شش کس از طلبه مشغول تشریح
میت زهردار در مدرسهٔ تعلیم شده بودند از ان در دو کس و غشای خانه دار دست ایشان اریسیپلس پیدا گشت
و ورم مذکور تا بغل رسیده و زیر عضلات بغل و صدر ریشان دمل پیدا شد و شخص ثالث را جنون و هذیان قوی
عارض گشت و شخص چهارم را ٹائفائد فیور عارض شد و شخص پنجم و ششم را تغیر در مزاج از حال صحت پیدا
شده لیکن با صدمهٔ مرض قوی مهلک نرسیده صحت حاصل شد العلاج هرگاه زخم وقت تشریح کردن میت
در کسی حادث شود خواه حالت میت معلوم باشد که از مرض سمی مرده یا نه معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
بالای زخم گذاشته عضوی زخمی را از خیطهٔ محکم به بندند تا دوران خون بند شود و بعده این زخم را از سر کارد کشایند
تا از ان بسبب بستن عضو و عدم دوران خون که دران خون کثیر از ان جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
بعده آب ساده بمقدار کثیر بر آن ریزند من بعد امر بمکیدن عضو مذکور فرمایند من بعد اصل کاربولک ایسڈ یا نکچر
یا نائٹرک ایسڈ قوی یک قطره دران اندازند یا اصل کاستک نقره زیاده دران مالند تا کچه در ان زخم سخت
و آنچه زهر دران باقی مانده باشد فانی گردد بعده پارچه صاف در آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ تر کرده بر زخم نهند
و پارچه طویل بطور حلقه در گلو آویخته دست را دران بنحوی اندازند که سر انامل بطرف بالا باشد و دست مذکور را باره هم
تا هم دارند و از ان هیچ کار نگیرند که ازین تدبیر اکثر کدام مرض و ضرر پیدا نمیشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
هم بسبب قوت سمیت ورم و درد پیدا میشود چنانکه در علامات نوشته شده درین وقت گل بابونه و پوست خشخاش باسو
در آب جوشانیده از ان تکمید رطب سازند یا آرد تخم کتان نیم پاؤ با آب گرم خمیر کرده روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ
دو ڈرام و افیون خالص چهار گرین دران آمیخته بر محل ورم و درد بندند تا ریم پیدا شده خارج گردد و همراه
آن زهر هم خارج شود و هرگاه بعد پیدا شدن ورم بر محل زخم علامت بردو زخم یا بر این عضو در جای صلابت
و سرخی پیدا شود و از ان دانسته گردد که اریسپلس شروع شده فوراً آنرا از نشتر کشایند و تا غشای خانه دار
زخم کشادن را رسانند تا ریم خارج شود و بعد ان مسهل دهند و بعد مسهل بتقویت خون و قوت کوشند از نوشانیدن
مقویات مثل بارک و امونیا و کلوریٹ آف پوٹاش یا کنین و هم منرال ایسڈ بنوشانند و اغذیهٔ مقویه جیده
خورانند زیرا که ایت انفل میشن یا ٹائفائد یعنی ورم حار با ضعف قوت پیدا شده و چونکه این مریض اگر زنده هم ماند
مدتها در مرض مبتلا میباشد لهذا بهتر آنست که او را امر بنقل بلد و نقل هوا فرمایند و اگر نقل بسوی هوای بحر کنند
یعنی بر جهاز در بحر اعظم مانند و بران سفر کنند ابلغ خواهد بود و ایضاً در تجربه اکثر مشاهده شده که هرگاه کدام زخم وقت
تشریح میت زهردار در تشریح کننده می آید بعد حصول صحت بدنی مدتها بر محل زخم سرخی میماند و بار بار جلد بران می روید

و ساقط میشود و گاهی بران بثور هم پیدا میشوند و گاهی خشکریشه بران می آید و باز ساقط گردد و جلد سرخ از زیر
آن ظاهر میشود و برای دفع کردن آن بهتر این است که کاسٹک لقره از نیم گرین تا ده یا پانزده گرین حسب ضرورت
در یک اونس آب صاف حل کرده بعد یک دو روز بران طلا کرده باشند لیکن بالوشن نائتر سلور قوی بر آن استعمال
کنند تا زخم پیدا نشود فقط تمت

فصل چهارم در احتراق یعنی سوختن بآتش باید دانست ازانکه بعضی اعضا
بسوزند یا کل بدن بسوزد و ایضا محرق هم عام است ازانکه یا جسم ملتهب باشد مثل نار یا آهن گرم کرده یا رطب باشد مثل
آب گرم یا روغن گرم یا اسرب گداخته و درجات آن اگرچه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم و تفهیم برای آن
شش درجه قرار داده اند درجه اولی آنست که محرق با جلد بمدت قلیل ملاقی شود چنانکه بر دست شخصی اگر آب
گرم افتد و ازان قدری اجتماع خون در جلد پیدا میشود لیکن آبله و زخم حادث نمیشود و نه خشکریشه دران
می افتد و درجه ثانیه آنست که بنسبت درجه اولی محرق با جلد زیاده ملاقی ماند و ازان طبقه بالای جلد که اپی ڈرمس
است ضایع و ناقص میگردد و آبله حادث میشود و گاهی طبقه ثانیه جلد را که ڈرما است هم نقصان دران میرسد
و بسبب آن ریم دران افتاده خارج میشود و بعد صحت آن ازان نشانی نمی ماند بجز اینکه قدری رنگ جلد
انجا تیره میگردد و خشکریشه هم دران پیدا نمیشود و درجه ثالثه آنست که دران لبث محرق بر عضو بنسبت درجه ثانیه
هم زیاده ماند و ازان طبقه بالای جلد ضایع و ناقص میشود و اذیت و زخم و نقصان تا طبقه ثانیه هم میرسد مگر نقصان
بآن نرسد بلکه قدری ازین طبقه ضایع و قدری باقی ماند و ازین جهت نشان آن همیشه بعد صحت هم باقی میماند و
در نشان مذکور اثر ارتفاع و انخفاض یعنی خشونت موجود بود و جلد رقیق بالای آن میروید و ازان و انسجه
سیتو و لحم انجا ضایع و متاکل شده و درجه چهارم آنست که دران بسبب احتراق هر دو طبقه جلد ضایع میشوند
و تا غشای خانه دار هم نقصان میرسد و درانجا بعد صحت زخم لحم جدید که دران آلاسٹک نسیج زیاده بود پیدا شده
ازان زخم مندمل و ملتحم میگردد و لهذا بعد اندمال درینجا تقلص و اجتماع و تموج در محل زخم و در عضو زخمی پیدا میشود
و ازان مرض شکل حادث میگردد و در انبساط و انقباض عضو عسر و دقت واقع میشود و درجه خامسه اینست که
اثر احتراق از جلد تا عظام رسد و بسبب آن جلد و اغشیه و عضلات و استخوان درهم تفرق اتصال و نقصان
پیدا شود ولیکن قدری ازین اعضا باقی ماند و درجه ششم آنست که جمله اعضای بدن سوخته خاکستر شوند و کدام جز
از اجزای بدن باقی نماند و باین دو درجه مریض زنده نماند بالجمله چون احتراق خفیف باشد مثل درجه اولی دران
فقط ورم پیدا میشود و چون ازان زیاده باشد مثل درجه ثانیه دران جلد و لحم ناقص شده زخم دران حادث
میشود و بعد پیدا شدن زخم ریم دران افتاده خارج میشود و از پیدا شدن انگور مندمل میگردد و بعد اندمال
جراحت از خشک شدن لحم جدید که ماده التحام است و بیشتر تعریف آن مذکور شد تقلص و اجتماع درین عضو پیدا میگردد

وایضاً نقاهت مع اجتماع تا مدت دراز مثل دو سه سال وقتاً فوقتاً درین عضو متزاید میگردد والیضاً باید دانست که
چون احتراق زیاده باشد از ان ضرر وآفت عام برای جمله بدن در مزاج و صحت صدمه افعال وهم در اعضای
باطنه پیدا میشود مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار انفعال آنها ظاهر میشوند چنانکه بعد سوختن اول
مریض را لرزه می آید چنانکه در حمیات می آید واذین لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت وقلت احتراق مثلاً اگر
لرزه آید و زیاده بود و تا دیر ماند استدلال بر قوت وشدت احتراق توان کرد واگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل
قلت احتراق باید دانست وهم همراه این لرزه حالت موسومه در لغت انگریزی به کالاپس پیدا میشود وآن
این است که مریض می افتد و فوراً قوت آن زائل میشود و جلد بشش سرد میگردد چنانکه از ریختن آب سرد میشود
میشود و نبض ضعیف ومنتشر گردد و قوت تکلم ساقط یا ضعیف میشود واین حالت با لرزه اکثر تا چهل و هشت ساعت
میماند ودرین حالت اکثر اطفال و ضعفا هلاک میشوند و تا حالت ریاکشن که بعد این حالت میشود و ضد حالت
کالاپس ست نمی رسند وچون کسی را که در حالت کالاپس و لرزه مرده باشد بعد مرگ تشریح کرده بینند اکثر اجتماع خون
در دماغ یا در ریه یا در سیوکس میمبرن معده و امعای آن یافته میشود والیضاً در بعض اعضای باطنه تشخص محترق
اجتماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کالاپس در مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد آن حالت ریاکشن
که ضد حالت کالاپس ست عارض میشود ودرین حالت آثار ازدیاد حرارت زیاده بوند و حمی تیز میباشد ودر اعضای
باطنه ورم موجود بود واین حالت تا هفته ثانیه می ماند و حمی درین حالت زیاده میشود بقدر زیادتی وقلت حالت کالاپس
یعنی هر قدر که اول حالت کالاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت ریاکشن حمی شدید و خفیف میباشد وهم درین حالت
علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و امعا ظاهر میشوند ودرین حالت به نسبت
حالت کالاپس مریضان زیاده هلاک میشوند وهم درین حالت انچه ورم و زخم که خاصةً در معای اثنا عشری پیدا میشود
سبب آن بخوبی ثابت نشده لیکن ڈاکٹر کارلنگ صاحب در کتاب خود در تسبیب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت
ریاکشن آن که عبارت از اعادهٔ قوت و زیادتی حرارت ست جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود باز می ماند درین وقت
غده های میوکس میمبرن معای اثنا عشری از همدردی که با جلد دارند میخواهند که کار جلد سوخته را ادا کنند ودرین وقت
در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود واز ان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده ثقبه پیدا میگردد
ودرین وقت انچه در معده از قسم غذا وغیره وارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بذریعه ثقبه مذکوره در فضای
بطن که مابین احشا و غشای آن بدر است میریزد واز ریختن آن در غشای آن بدر شکم هم ورم پیدا میشود وگاهی ازین
زخم اثنا عشری شاخ شریان که در کبد و پکریس میرود زخمی میگردد واز زخم آن خون سرخ جاری شده در اسهال
وقی خارج میگردد واین زخم اثنا عشری اکثر روز دهم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن کدام علامت خاص

این زخم نیست جز اینکه گاه گاه درد بر محل معای اثنا عشری محسوس میشود و گاهی قی می آید و دران گاهی خون هم میباشد اما اکثر اینست که کدام علامت ظاهر نبود تا اینکه مریض میمیرد و وقت تشریح زخم در معای اثنا عشری آن دیده میشود اما هرگاه از زخم مذکور ورم در غشای آن پیدا شود یا خون سرخ در اسهال یا قی خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معائی مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم قطعی بوجود زخم این معا کرده شود و این بیان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشوند یکی آنکه اول میشود و دیگر ریاکشن که بعد آن پیدا گردد و بعد این هر دو حالت حالت ثالثه پیدا میشود و آن اینست که در زخم احتراق ریم و انگور پیدا میشوند و اندمال لحم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بر مریض زیاده غالب میشود و اکثر بسبب زیاده پیدا شدن ریم نکاسفور روزانه می آید و درین حالت چون مریض هلاک شود زیاده از امراض سینه و غشای پلورا می میرد و از امراض دماغیه و امراض بطن کمتر هلاک شود چنانکه در حالت اولی و ثانیه زیاده از امراض اس و امراض بطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد آزاروی و خطرناک دانند زیراکه درین وقت زیاده ضرر بر ریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشند میرسد و ازان دماغ و نخاع زیاده متاذی میشوند و درد و اذیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو صغیر مثل انگشت خنصر بالتمام سوخته خاکستر گردد که دران خوف هلاکت و زیادتی اذیت کم میباشد و ایضاً چون جلد را زیاده نقصان میرسد درین وقت میکوس ممبرینهای اعضای باطنه بسبب همدردی که از جلد میدارند زیاده متاذی میگردند و ازان در انها اجتماع خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم مهلک ست بالجمله احتراق که دران جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد خطرناک و بد انجام ست و آنچه دران عضو صغیر سوخته باشد که دران جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است و هم باید دانست که خوف هلاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چراکه دران دوران خون تیز و حس زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که دران این هر دو کم میباشد اما هرگاه مریض دفعتاً از آتش سوخته میمیرد پس باید دانست که سبب آن نرسیدن هوای صاف بارد که مصفی خون ست در خون وریه میباشد زیراکه درین وقت گرد آن آتش و دخان میباشند که از داخل شدن هوای بارد مستخین خود مانع میشود و لیکن از نرسیدن این [illegible] مریض [illegible] می میرد نه اینکه از سبب سوزش سوختن یا از نقصان اعضا هلاک میشود چنانکه جهال میدانند فقط ذکر العلاج

اول اصلاح عام بدن نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه پیشتر نوشته شده پس در هر حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و با جامه پوشیدنی باشد اول جامه سوخته آنرا از بدنش دور کنند و مریض ایستاده روی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی در اینکه مریض باذیت لرزه مبتلا و در حالت کلاپس هم مبتلا شده و درین حال بالاکه هم میشود پس باید که درین وقت
چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ریاکشن
پیدا گردد و آن حاصل میشود بخورانیدن افیون و مرکبات آن با شراب برانڈی و بهترین مرکبات آن لائکر اوپیای سڈیٹیوس
است پس آنرا با شراب برانڈی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض مجتنب از شراب باشد از عوض برانڈی
امونیا کاربناس یا لائکر اوپیای سڈیٹیوس و آب ساده بنوشانند لیکن در نوشانیدن افیون و لائکر اوپیای
رعایت عمر مریض ضرورست پس اگر طفل باشد مقدار قلیل و اگر نوجوان بود از مرتبهٔ قلت زیاده دهند و اگر
جوان کامل باشد مقدار زائد و وزن کامل نوشانند بعده نیم نیم ساعت یا یک یک ساعت دهند دیگر درین حال
برای رفع شدن حالت کلاپس و دور کردن اذیت عمر که درین حال به دماغ و اعصاب و نخاع پیدا شده و پیدا
کردن حالت ریاکشن این است که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد نشانند
و چون حالت ریاکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در اعتدال ماند و از ان
زیاده نشود و برای آن مسهل از ادویه که نمکیات اند مثل سلفیٹ آف میگنیشیا یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر
بمقداریکه از ان یک دو بار اسهال شود نوشانند و اگر همراه آن ابتداء ادویهٔ مدره هم که از قسم کهار اند مثل پٹاسی ائی ٹرٹراس
یا پٹاسی اسیٹاس نوشانند انفع باشد تا که گرده هم کار خود را بخوبی دهد و از ادرار هم گرمی خون کم شود و اختیار کردن
ادویهٔ کهار بنا بر آنست که از ان فائده اسهال و ادرار هر دو حاصل میشود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ
یا ورم ریه یا ورم معده و امعا ثابت شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هریک نوشته شده فرمایند
و اگر ریاکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض مسهل به نوشانیدن ادویهٔ منعشهٔ حرارت
و مقوی قوت مثل امونیا کاربناس و بارک بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و لائکر اوپیای سڈیٹیوس
هم قریب خفتن وقت شب نوشانند و در حال اندمال زخم چون قوت ضعیف شود اغذیهٔ مقویه مثل شیر و لحم
بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال نوشانند و هر که از شراب مجتنب باشد بجای آن اورا
امونیا کاربناس نوشانند و ایضاً ادویهٔ مقویه مثل منرال ایسڈ که آنرا همراه ادویهٔ تلخ مثل قصب الذریره یا
جنشین یا بارک یا کنین بنوشانند و از ادویهٔ مخصوصهٔ موضعیه در درجهٔ اولی که از ان در جلد سوزش و درد
پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوڈین را از قلم موئین بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بران جمع
شده مانع از وصول هوای بار خارجی گشته مفید میشود و ایضاً مرهم پلمبائی اسیٹس یا مرهم پلمبائی کاربناس
که آنرا ایسڈ آئنٹمنٹ گویند بر پارچه آلوده بر محل سوخته نهند یا آکسائیڈ آف زنک خشک بر آن پاشند یا
آرد سپیده گندم یا نشاستهٔ مسحوق بران پاشند و در درجهٔ ثانیه چون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن پنبهٔ محلوج

ساده کمال نفع حاصل میشود زیرا که آنها مانع از رسیدن هوای بار در زخم میشود و بجای جلد جدید پیدا میگردد و هم نشست رطوبت آبله میکند و کنک پاستیدن اوکسائیڈ آف زنک یا میده گندم همراه پنبه محلوج بر محل سوخته یا آبله افتاده ست و کردن آئیل که آنرا العربیا مرهم نوره گویند در جمیع درجات احتراق مفیدست و آن عبارتست از اینکه آب آهک و روغن تخم کتان یکحصه هر دو را باهم ساخته خوب حل کرده پارچه از آن تر کرده بر زخم احتراق میگذارند و همیشه پارچه مذکور را از این دوا تر میدارند و بالای پارچه پنبه محلوج میگذارند و اگر عضوی خاص مثل دست یا پا سوخته باشد آنرا دو سه روز در آب گرم نهادن بسیار مفید میشود و در درجه ثالثه و رابعه هم از استعمال کردن کرن آئیل نفع کم حاصل میشود و کاسد درین دو درجه باید که آرد میده گندم را در منخل انداخته بمقابل زخم حرکت دهند تا میده از آن ریخته بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان میده را بریزانند که تا مثل جلد غلیظ بالای زخم گردد و پس بران اول پنبه محلوج ساده را گذارند من بعد بر این پنبه ساده پنبه را که در آب کاربولک تر کرده خشک ساخته محلوج کرده باشند نهاده بر بندند تا کاربولک با زخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کاربولک تر کرده خشک ساخته بر پنبه محلوج ساده نهاده بر بندند و مادامیکه ریم در زخم پیدا نشود و بسبب آن لحم سوخته از لحم صحیح جدا نشود این پارچه را نکشایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیدا شدن ریم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و در درجه خامسه و سادسه اگر یک عضو سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور بدست نیاید بران هم کرن آئیل نهند و آنچه تدابیر برای درجه ثالثه و رابعه نوشته شده اند تا قطع کردن عضو آنها را باستعمال ورده باشند و چون وقت اندمال و التحام انگور از جلد هم بیرون آمده لحم زائد گردد پس باید دانست که لاستک تشنج که از پیدا شدن عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای منع تولد آن سلفیٹ آف کوپر یعنی توتیا یا نائٹریٹ سلور بران نهند و گر دانند تا لحم زائد کم شده با جلد برابر گردد و بران جلد پیدا شود و هرگاه جلد بدید بر زخم روئید آن زمان ببینند که اگر در حرکت کردن عضو مذکور عسر و دشواری بسبب متقلص شدن این عضو از لاستک تشنج حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عسر حرکت شوند باینطور که این عضو را زیاده تحریک دهند که از آن این عسر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص مجتمع مسترخی میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن نباشد پس قطعه خشب بران عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد فقط ۞ کم قسمی از احتراق است که بسبب ملاقات بعض عرقها و دویه مثل سلفیورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ هرگاه اینها قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و از آن ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در جلد و لحم حادث میگردد و هم بعد به شدن زخم و حصول صحت در عضو محترق تقلص پیدا میشود ولیکن این

این نقصان و زخم که از ادویه میشود بسبب عمل کیمیائی پیدا میگردد زیراکه هرگاه سلفیورک ایسد بر جلد میرسد ازان مائیت را جذب میکند و ازان جلد هیئت طبعی خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل بسیاهی میگردد زیراکه بعد جذب شدن مائیت آنچه زغال که در شحم و فایبر تحت الجلد میماند اکنون رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن با آکسیجن و هیدروجن که مادهٔ آب اند بر وزن مناسب هم آمیزد ازان شحم پیدا میشود و رنگ کاربن ظاهر نگردد لیکن چون سلفیورک ایسد آکسیجن و هیدروجن را بذریعهٔ مائیت در خود جذب میکند آن زمان رنگ کاربن ظاهر میشود و لهذا رنگ جلد سیاه میگردد اما نیترک ایسد یا میوریاتک ایسد چون بر جلد بدن میرسند وازان در فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آنرا باز بصورت البیومن که صورت اولی آن در معده بوده می آرد و بسبب آن نقصان در ریشه ها … پیدا شده زخم حادث گردد و درین عمل کیمیائی آنچه البیومن که باستحاله فایبرن پیدا شده قدری مائل بصفرت می باشد و ازان اینجا در رنگ قدری زردی محسوس میشود لیکن آنچه زخم از ادویهٔ مذکوره پیدا می شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن به آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیراکه حدید گرم یا آتش اول آب جلد و لحم را … و اجزای هوائی ساخته فانی میگرداند بعده آنچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با آکسیجن ملاقی میسازد و ازان کاربن مذکور هم نارگشته از اینجا معدوم میشود پس در جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم حادث میشود العلاج آنچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بعمل آرند فائده

فصل پنجم در تدبیر صاعقه زده

بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد ازان گاهی لباس و جلد بدن میسوزند و گاهی لباس محفوظ مانده جلد بدن میسوزد و گاهی در لحم زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم کسر واقع میگردد و زخمی که ازان می آید گاهی کاسر … و گاهی … پیدا میشود بالجمله هرگاه لباس و جلد ازان بسوزند آنچه ضرر از سوختن آتش میشود ازان هم پیدا میگردد و بعضی میگویند که آنچه احتراق از صاعقه میشود بسبب سوختن جامه پیدا میگردد و درین وقت فرقی درمیان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده نسوزد و بر بدن آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پیدا میشود لهذا هر دو را اثر موثر واحد باید شمرد العلاج اگر مریض بعد افتادن صاعقه زنده مانده باشد او را ببینند اگر اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد آنچه در علاج احتراق نوشته شده بعمل آرند و اگر جراحت پیدا شده باشد علاج جراحت نمایند و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج کسر استخوان … نوشته خواهد شد باستعمال آرند فائده

فصل ششم در بیان زخم و نقصانیکه از رسیدن برف یا هوای سرد بجلد …

بدن پیدا می شود و آنرا بلغت لاطن چلبلین بفتح جیم و سکون لام و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو نامند یعنی حرکتی که بسبب آن آبه برف میگردد و بلغت انگلش
فراست بایت بفتح فا و رای مهمله و سکون الف و سین مهمله و تای مثناة فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون الف
و کسر یای مثناة تحتانی و سکون تای مثناة فوقانی هندی یعنی گزیدن برودت که آنرا سرما زده گویند مبتلا مند
آکنون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از هوای سرد بجمله بدن میرسد از ان سه امر پیدا میشوند اول
قلت حس بسبب اینکه چون اثر عمل برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افادهٔ حس بگیر
اعضا نمیکنند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر عمل بر دل و دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد سوم غلبهٔ حس
خواب زیاده میشود زیرا که درین وقت غشای آبدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاده
پیدا میکند و از تاثیر عمل آن اول خواب زیاده می آید من بعد بیهوشی بطور سکته پیدا شده دران حالت
مریض هلاک میگردد و چون سردی بعضو خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و پا زیاده رسد دران اول
حس عضو مذکور کم میشود دوم بعد آن دوران خون دران عضو بند میگردد سوم بعد مرتبهٔ مذکور عضو مذکور
می میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو بمیرد و اگر برودت بعضو خاص باین مرتبه کثرت نرسد
پس از انهم اول قلت حس درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون دران ظاهر میشود و از ان رنگ
عضو قدری مائل بسیاهی میگردد و دران آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن اثر برودت
هرگاه دوران خون دران زیاده گردد حالت ریاکشن یعنی اعادهٔ قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت
براین عضو سرخی و گرمی و سوزش و کیفیت خدر حادث میگردد و گاهی آبله هم بران می افتد و بعد شکستن
آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلغت انگریزی چلبلین بکسر جیم فارسی و لام و کسر بای موحده
و هم کسر لام و سکون نون می نامند و این حالت با طفال و مشایخ و کسانی که ضعیف اند عارض میشود
و هم این حالت در بعض اعضا که دران دوران خون در اصل هم کم میباشد مثل نرمهٔ گوش و اطراف اصابع
وغیره زیاده عارض میشود العلاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را
در مکانی یا جای که محفوظ از هوا باشد و در آنجا آتش نبود ببرند و قید نبودن آتش بنا بر آنست که درین حالت
از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد داشتن دران مکان اول اسفنج بکسر الف و سکون سین مهمله و
ضم نون و سکون فا و جیم که آنرا بعربی اسفنج گویند آهسته آهسته بر بدنش مالند که از ان حرارت برقی زیاده شود
و اگر ثلج موجود باشد آب سرد یا ثلج بر جمله بدن همه تا بمالند زیرا که آب سرد و ثلج هر دو بنسبت برودت بدن
اندوار مالیدن آنها هم حرارت برقی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت بسوی استعمال این تدبیر

تا ده دوازده ساعت داعی میشود بلکه ضروریست که اگر بزودی بدن گرم نشود ازین تدبیر دل تنگ نشوند
و تا ده دوازده ساعت آنرا بعمل آرند تا سردی دفع شده گرمی در بدن پیدا گردد و اگر مریض بیهوش شده باشد
درین وقت آنچه برای غریق تدبیر تحریک اعضا نوشته شده برای تسهیل تنفس بعمل آرند و بلغت انگریزی نام این تدبیر
آرتی فشل ریس پریشن است یعنی جذب و اخراج کردن هوا بذریعه تنفس نه بدست غیر و چون حالت ریاکشن پیدا
شده قدری بهوش آید درین حالت آب بلودخ چای نیمگرم یا شیر نیمگرم یا قدری براندی همراه آب نیمگرم یا اینها
همراه آب نیمگرم بمقدار قلیل نوشانند تا حرکت قلب آهسته آهسته زیاده گردد و باید دانست که مقصود اینجا اینست
که حرکت قلب و حرارت بدنی آهسته آهسته بتدریج زیاده شوند و چون برودت زیاده بعضو واحد رسیده باشد
درین وقت هم آهسته آهسته گرمی درین عضو و اجرای دوران خون بمالیدن آن عضو با آب سرد برین عضو
پیدا کنند و چون دران گرمی آید و حالت ریاکشن شروع شود مالیدن را موقوف ساخته پارچه فلالن یا پنبه
محلوج یا هر پارچه موئین که میسر شود برین عضو پوشانیده آنرا از رسیدن هوای بارد محفوظ سازند تا از حرارت
بدنی خود گرم شود و ازین تدبیر اکثر عضو برای اعتدال در حرارت اصلی خود عود میکند اما گاهی ریاکشن اگر قوی گردد
ازان در عضو مذکور ورم یا آبله کیفیت حمره پیدا میشود و اگر ازین هم متجاوز گردد زخم حادث شده عضو مذکور
میمیرد پس اگر باین حد رسد آنچه تدبیر برای موت عضو در علاج ورم حار نوشته شده آنرا بعمل آرند و گاهی درین
حال حاجت بقطع کردن عضو داعی میشود اما آنچه از رسیدن برودت قلیل بعضو خاص حالت سوسو چلبلین
پیدا میشود دران اصل مقصود از علاج آنست که تقویت عروق شعریه نمایند به نهادن و مالیدن مرهم ایودین
یا مرهم بلیناسی ایوڈائیڈ یا مرهم قنبهر که دران روغن تارپین میباشد یا لینی منٹ کیمفر یا تنکچر ایوڈین از قلم
موئین مقدار قلیل روزانه دو بار برین طلا کرده باشند و اگر جلد شق شده باشد پارچه با آب سرد تر کرده برآن گذارند
و نهاده دارند تا زخم مندمل شود یا تخم کتان محلول با آب گرم که دران لاکر بلیناسی ڈوپا اسپٹشن ڈائلوٹ بود برآن ضماد نمایند
و هرگاه ورم کم شود برآن مرهم بنزوائن و مرهم اوکسائیڈ آف زنک که بالسویه هر دو را باهم آمیخته باشند یا مرهم
قنبهر که دران تا چین مثل وزن مرهم آمیخته باشند نهند و بدن را بپوشانیدن لباس عارضه خوب گرم دارند و تقویت
خون با غذیه و ادویه مقویه خون نمایند و نوشانیدن روغن ماهی گاهی گاهی درین حال بسیار مفید و مجربست و اگر
موزه پا تنگ باشد آنرا دور کرده موزه فراخ بپوشانند زیرا که موزه تنگ [illegible] و بالای قدم
حرکت نمیکند ازین سبب [illegible] بالای قدم
حرکت میکند و پیچیده جلد نباشد [illegible] برودت دران
موثر میشود [illegible] قول دوم در جراحت [illegible] فصل اند

فصل اول در جراحت عصب

فصل اول در جراحت عصب که آنرا بلغت انگریزی انجوری آف نرو گویند بکسر الف و سکون نون و ضم جیم و سکون
واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف ممدوده و سکون فا و فتح نون و سکون رای مهمله و واو
و تفرق اتصال عصب میگویند و هر عضوی که از صدمهٔ خارجی اتصالش جدا شود آنرا انجوری میگویند و این سه قسمست
اول آنکه کنکشن یعنی ارتجاج عصب دوم پنکچر یعنی سوراخ که در عصب پیدا شود سوم دویژن بکسر دال و واو و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین و سکون نون یعنی قطع شده و عرض و حصه شدن عصب اما قسم اول پس از رسیدن اثر ضرب
و صدمهٔ خارجی پیدا میشود و آن اکثر در عصب سرکم فلکس بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون میم و کسر فا
و لام و سکون کاف و سکون سین مهمله و هم در عصب مسکولو اسپیرل بکسر میم و سکون سین مهمله و کسر کاف و ضم لام و سکون واو
و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون لام که این هر دو
عصب در بغل اند و هم در عصب آلنر بضم الف و سکون لام و فتح نون و سکون رای مهمله که قریب مفصل مرفق
در جانب انسی است و زیاده از جلد قریب است و در عصب سیاتک نرو که بالای عظم فخذ و ورک و قریب عظم نشستگاه است
و هم در تبیل نرو بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون بای موحده و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام که زیر
مفصل رکبه است و امثالهم فی الواقع شاخ سیاتک نرو است حادث میشود و العلامات از رسیدن صدمهٔ خارجی
پیدا میشود و اول مدهوشی و حصول صدمه پیدا میشود بعد از آنجا سوزش و کیفیت خدر در دو شاخهای
عصب با وقت ظاهر شده تا اطراف عضویکه شاخهای آن دران رسیده حادث گردد مثلا هرگاه صدمه
بر النر نرو رسد اینها در سوزش و خدر تا آخر انامل دست ظاهر میشوند الحاصل این درد و اذیت
گاهی بزودی رفع میگردد و گاهی تا ده دوازده دقیقه باقی مانده برطرف میشود و گاهی از آنهم زیاده تا چند ساعت
یا تا چند روز باقی میماند باعتبار قوت و ضعف سبب خود زیرا که چون صدمهٔ قوی بعصب میرسد از آن در
غلافت آن قدری غلظ و ورم حادث میشود که از آن ریشه های اعصاب که در غلاف مذکور متورم اند
و فی الواقع اصل اعصاب همان هستند منضغط میشوند و از اذیت انضغاط آنها عضویکه در آن شاخهای آن عصب
میروند قدری ضعیف و مسترخی میگردد و از آن تجلی کارش صادر نگردد العلاج آنچه بسبب برداشتن چیزها
در بغل یا از نشستن نحوی که از ضغط آن بر عصب رسیده باشد منضغط شده باشد یا بسبب رسیدن کدام صدمه
پیدا شده باشد در آن به بینند که اگر قلیل بود خود رفع خواهد شد و اگر از صدمهٔ قوی حادث شده باشد
و اذیت آن زیاده کشد کنند در این وقت آنچه از ضغط بود بران اول [illegible] زیاده سازند تا رفع شود
و اگر ازین نفع ظاهر نگردد تدریجا زنجیر برقی تقویت عصب نمایند و آنچه بسبب رسیدن صدمهٔ قوی بوده که
از آن در غلاف عصب ورم حادث شده باشد در آن تدبیر ازالهٔ ورم نمایند باین نحو که اول از آب [illegible]

پوست خشخاش [illegible] ساز ند یا مرهم [illegible] بر آن مالند و هرگاه بعد زوال ورم صلابت در پیها
باقی ماند بر آن [illegible] مالند و آرد و مرهم انجا باقی بوده باشد [illegible] و پایی یا [illegible] بلاد و تا بر آن
[illegible] زیاده پیدا شود چه این امراض
زیاده [illegible] استعداد [illegible] و در صورت استعداد سفلی
[illegible] هرگاه در عصب [illegible] بهم [illegible] پیدا شده باشد
[illegible] اکثر وقت گرفتن فصد گاهی از خلیدن چیزی دقیق [illegible] با خار از نشستن بر آن
پیدا میشود العلامات هرگاه این زخم در عصب می آید اذیت و درد آن در شاخهای [illegible] میشود لیکن این اذیت
در شاخهای که بالای محل زخم اند زیاده میباشد به نسبت اذیتی که در شاخهای پایین محل زخم بود زیرا که اذیت از
محل زخم تا [illegible] میرسد و از انجا باز در شاخهای آن می آید پس آنچه شاخها که قریب [illegible] عصب بودند و [illegible]
اثر اذیت زیاده ظاهر میشود بالجمله درین قسم زخم عصب اذیت زیاده میباشد العلاج برای تسکین درد اول
عضو را با آرام تمام دارند [illegible] را از ان نگیرند من بعد [illegible] برف بران نهند تا اجتماع خون و ورم که از زخم
پیدا شده [illegible] زائل گردد و اگر ازین فائده حاصل نشود از آب مطبوخ پوست خشخاش [illegible] موضع زخم
[illegible] بران مالیدن [illegible] است که حس عضو را کم میکند و افیون بران مالند و دیگر آنچه در علاج [illegible]
[illegible] نوشته شده اند وقت ضرورت آنها را باستعمال آرند اما هرگاه قسم ثالث از جراحت عصب
[illegible] انگریزی [illegible] و آن قطع شدن عصب [illegible]
[illegible] و درین وقت [illegible] که شاخهای آن دران رفته باشند بطلان حس و حرکت پیدا گردد و اگر
عصب مقطوع چنان باشد که مدار حیات بران موقوف بود مثل [illegible] که آنهم محرک قلب است و از
قطع شدن آن حرکت قلب [illegible] فوراً مریض هلاک میشود و اگر عصب را نقصان باین حیثیت رسد
که بعض آن قطع شود و بعض [illegible] باقی ماند کوفته شود چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ گاهی این حالت پیدا
میشود [illegible] بعض اجزای عصب [illegible] گلوله تفنگ جدا شده از جای خود زائل [illegible] باقی مانده از رسیدن
اثر ضرر گلوله کوفته میشوند درین وقت [illegible] این عصب و شاخهای آن رفته بود [illegible]
[illegible] پیدا میشود و زیاده ظهور نقصان در احساس اشیای [illegible]
[illegible] که قوت [illegible] آن در سر انامل مودع است میشود [illegible]
نقصان از حال صحت کم بود زیرا که آن [illegible] حس در انامل [illegible] عصب بوده که قطع [illegible]
حس آنها زائل میشود اما آنچه شاخهای عصب مذکور که بالا از محل قطع بوده [illegible]

واحساس حرارت وبرودت بسبب آن کرده میشود آنها برحال خود مانده قدری ضعیف میشوند لهذا فرق در احساس حرارت
وبرودت کم ودر احساس دیگر کیفیات زیاده نقصان ظاهر میشود وایضا آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب نوشته شده اند
اینجا باهم موجود میباشند وهم عضویکه دران عصب قطع شده غذائیش بخوبی هضم نگردد وازان او دبلا درین عضو پیدا میشود
ورنگ جلد این عضو مائل بسیاهی گردد و با خشونت باشد وگاهی بثور وگاهی آبله اینجا بسبب کمزوری پیدا میشوند
وگاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پیدا میشود که بسبب آن دران کجی ظاهر گردد چه هرگاه عصب یکجانب قطع میشود
عصب جانب دیگر سالم وقوی مانده کار خود را زیاده میکرد وبسوی خود میکشد ازان استوای آن زائل گشته
اعوجاج وسوء شکل دران پیدا میشود انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت باذن خالقها عصب مقطوع را
باهم میسازد ودرین وقت آنچه نقصان و علامات آن پیدا شده بودند زائل میشوند وکیفیت باهمی هردو حصه
عصب اینست که گاهی از هر سر آن آبیکه اندرون ریشه های عصب بود که آن اصل عصب ست ازان
خارج میگردد و ورم بر سر آن پیدا شده بسبب ازدیاد مقدار خود هردو باهم متصل میشوند پس این
آب خارج که اصل عصب است باهم شده متصل میگردد وعصب مندمل وصحیح میشود واین انجام اسلم
انجام این مرض ست وآن اکثر وقتی پیدا میشود که زخم بکمال صفائی بطوری پیدا شود که هردو جانب زخم
راست ومستقیم باشند مثل قسم اول جراحت وگاهی اتصال عصب مقطوع باین صورت میشود که
گرد آن ورم پیدا شود وازان فائبرین خارج شده درمیان هردو قطعه آن ریخته منجمد گردد وازان ریشه ها
پیدا شده درمیان هردو راس عصب بطور حشو میشود وبسبب آن عصب باهم میگردد وبعض بعض ریشهای
عصب لیفی یکی ریشه دیگری هم متصل میشوند وازان قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حسیه این عضو
قدری ضعف باقی می ماند زیرا که بعض اعصاب بابعض متصل شده اند اتصال تام مثل اول نشده وگاهست
بر هر دو راس عصب مقطوع سلعه پیدا میشود وبسبب آن هردو سرهای مقطوع عصب باهم میشوند واین اکثر
وقتی میشود که زخم از گلوله تفنگ آمده باشد اما از پیدا شدن این سلعه اذیت پیدا میگردد که همیشه در عصب مذکور
بسبب تاثیر عضو آن دردی ماند ومثل حرکت برق درین عضو باربار حرکت محسوس میشود که ازان گاهی شبها
خواب نمی آید العلاج اول عضو مذکور را از کار آن بازداشته بآرام تمام دارند من بعد هر اذیت که دران پیدا
شود آنرا دفع کنند مثلاً اگر گرمی وسوزش دران پیدا شود قطعه برف بران بندند واگر سردی دران حادث شود
ادویه حاره محمره جلد مثل خردل وامونیا بران طلا سازند واگر درد پیدا شود ادویه که حس عضو را کم میکنند مثل
افیون وبلاڈونا وایکونائٹ بران استعمال سازند واگر درد زیاده بود وازین تدبیر دفع ممکن نگردد مارفیاے
محلول بآب بذریعه زراقه در جلد رسانند واگر از سلعه درد واذیت زیاده پیدا شود آنرا موافق عمل جراحی برآرند

فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها

لیکن مهما امکن احتیاط ضرورست تا همراه آن عصب قطع نشود فقط **فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها** بدانکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بلغت انگریزی اِسٹرین بکسر الف و سکون سین مهمله و کسرهٔ تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون و گاهی بجای تای مثناة فوقانی هندی بای موحدهٔ فارسی را هم می آرند و بهندی چاٹ آنا میگویند و سبب آن رسیدن اذیت بعضله میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن و برداشتن اشیای ثقیله حادث میشود و ازان بعضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عقب و عضلات ورک و عضلات کمر پیدا میشود اگرچه در جمیع عضلات ممکن الوقوع است العلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد در آن درد محسوس میشود و عضلهٔ مذکور سخت میگردد یعنی مطاوع حرکت نمی ماند و بسبب آن در عضوی که این عضله در ان بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن غمز کنند درد کم محسوس میشود اما عند التحریک درد زیاده میگردد زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود پس از غمز کردن عضله متغیر میگردد لیکن در طول آن زیادتی و کمی ازان حادث نمیشود ازین جهت درد عند الغمز کم محسوس گردد بخلاف تحریک عضله که ازان چون در طول زیادتی و کمی میشود لهذا درد عند التحریک زیاده میگردد انجام این مرض آنست که اگر مریض صحیح است این مرض بزودی خود بر طرف میگردد و اگر استعداد روماتیزم در بدن او اثر باشد این درد مدتها باقی میماند و عضلهٔ مذکوره خشک و لاغر میشود و بیکار از حرکت میگردد همچنین اگر استعداد اسکروفیولا در بدن بود گاه گاه درین عضله هم ورم حار خنازیری پیدا میشود العلاج چون این حالت پیدا شود اول بمحل ماوف غمز و دلک نمایند و اگر گرم نشود آنچه مجرب است از ادویه مثل ایمونیا و خردل بران نهند یا مسکنات وجع و مخدرات مثل بلاڈونا یا ایکونائٹ یا الینی منٹ کیمفر یا الینی منٹ افیون بر آن مالند و اگر ازین هم نفعی ظاهر نشود ضماد برآن نهند و اگر ازین هم صحت نشود از آب گرم تکمید سازند و عضو را بآرام تمام دارند و چون استعداد روماتیزم در بدن مریض باشد و بسبب آن در عضلهٔ مذکوره آثار لاغری و خشکی پیدا شود بر آن آب سرد از دور بطول سازند و بعد آن غمز و دلک نمایند و کسی را بگویند که عضو ماوف را در دست گرفته تحریک نماید و همراه این تدابیر آنچه در علاج روماتیزم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضلهٔ مذکوره بذریعهٔ تحریک بسیار مفیدست و اگر باستعداد خنازیری ورم حار خنازیری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در علاج ورم خنازیری نوشته شده آنرا باستعمال آرند **فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات** آنا جراحت اوتار و عضلات پس مراد ازان اینست که بدون پیدا شدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در وتر یا عضله شق و تفرق اتصال حادث شود و سبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات میباشد

و این تفرق اتصال در وتر و عضله در چهار جا حادث میشود اول جائی که وتر با استخوان متصل میشود دوم در سر جائی که
وتر پیدا میشود سوم آنکه تفرق اتصال در وسط وتر واقع شود چهارم در طول وتر از هر جا که پیدا شود یا منشا ...
و محل که در قسم اول و ثانی مسبب شده نمیپذیرد ... در طول عضله هر جا که باشد تفرق پیدا میشود
اما اینکه در کدام کدام عضله این تفرق اتصال زیاده میشود پس باید دانست که آن اکثر در عضلات بالای ...
باشد است و هم در عضله کبیره فخذ که با مفصل متصل است و ایضا در عضله کبیره که در جانب وحشی ...
در عضله ای که در جانب انسی عضد است و هم در عضله کبیره که بالای کتف است و آن دست را بر برداشتن و
ایستادن حرکت میدهد و هم در عضلات بطن که در جهت قدام در طول واقع اند و در عرض بعضلات طبقه
اول بیرون ... واقع میشود اگرچه ممکن است که در جمله عضلات بدن واقع شود اما اینکه در کدام عمر
تفرق اتصال در عضلات پیدا میشود پس بدانکه اکثر بعد مرور چهل سال از عمر چون زیاده زور کرده شود و عضلات
حرکت قوی داده آید تفرق اتصال در آنها پیدا میگردد زیرا که بعد سن شیخوخت اگرچه شخص قوی بود لیکن در اعضا
آن بعد گذشتن سن شیخوخت پیدا میشود و سبب آن لدونت و قوت الاستیک که در اعضا بوده کم میگردد
و ازاله همه اسباب برای تفرق اتصال میشود پس بوجود سبب مفرق مجروح و جدا میگردد و العلامات ...
کردن یا برداشتن شئ ثقیل قوی در عضله اثر رسیدن ... محسوس میشود و اگر وتر از عضله یا از استخوان جدا
شود در همان وقت آواز شکستن آن که مشابه با آواز زنجیره باشد از عضله و وتر شکسته می آید و فوراً در
... این آفت حادث شده بیکار و از حرکت قاصر و عاجز میگردد من بعد اگر تفرق در عضله آمده باشد
در همین وقت و بعد آن جائی که در آن تفرق پیدا شده غور پیدا میگردد و در هر دو جانب آن ... ورم
پیدا میشود و اگر تفرق اتصال در وتر پیدا شده باشد پس در محل تفرق آن چنان محسوس گردد که فرو رفته
و خالی است لیکن ورم در ین ... و هم تفرق اتصال عضله کم پیدا شده انجام این جراحت آنست
که جراحت وتر و عضله ... و بسبب پیدا شدن و تخلق فائبرن ملتئم میگردند اما کیفیت التیام آنها پس
بایر تحقیق ... صاحب بهادر اینست که چون در عضله تفرق اتصال پیدا میشود بعد آن ماده فائبرن
از عروق منتشر که در عضله مذکور در محل جراحت اند میریزد و از آن اول سیل پیدا شده ریشه فائبرن
حادث گشته از آن شکل غشای ریشه دار که آنرا فائبرس تشو گویند پیدا میشود و در میان هر دو راس منقطع
عضله می آید و بسبب آن هر دو متصل و متحد میشوند و کار خاص چنانکه از عضله مذکوره صادر میشد صادر
میشود و من بعد ... این فائبرس تشو روز بروز ... باشد مقدار آن ... کم میگردد تا اینکه
فقط یک غشای باریک باقی میماند و اما هرگاه در وتر تفرق اتصال می آید پس در آنهم بعد جراحت ماده فائبرن

از عروق صغار که بر دو ران در عضو بوند میریزد و از ان سیل فایض نزال لیتیه فایض میشود و میان سرهای مقطوع و ترمی آید
و مشابه بجوهر وتر شده هر دو راس آنرا متصل باهم میسازد و بعد چند روز در ان قدری صلابت می آید و بجز لون
که در ان سفیدی غالب میباشد دیگر فرق از وتر باقی نمی ماند العلاج علاج عام اینست که عضله مقطوع را
مسترخی سازند تا هر دو راس مقطوع آن بسبب رخاوت متصل و منضم شوند و بنابران عضو را وقف بنحوی و بوضع
دارند که هر دو راس عضله مقطوعه متصل شده بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام در ان قوت بخوبی آید
چه اگر موافق این وضع عضو را وقف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید لیکن قوت نمی آید و علاج خاص
هر عضله اینست که اگر عضله پا و پاشنا تفرق اتصال آمده باشد درین وقت ترتیب سر بند که متصل ... است یک پارچه طول
حلقه در عرض پا ببندند و ازین حلقه یک رسن بر آورده تا پاشنا در طول رسانند و بالای عقب هم پارچه حلقه دار بسته
سر رسن مذکور را در حلقه بالای عقب انداخته بربندند تا بسبب آن ساق از فخذ قریب گردد و از ان عضلهای
که قطع شده و مسترخی گشته راسهای مقطوع آن باهم شوند و دو سه هفته برین نحو وضع بسته داشته رسن مذکور را
کشایند لیکن عقب را از زمین بلند دارند و چون عضله فخذ مجروح گردد پا را بلند دارند و چون عضله عضد یا کتف
قطع شود پارچه در گلو انداخته مثل حلقه ساخته در ان دست را متصل بسینه دارند و اگر عضله قریب زند دست قطع
شود و در جانب وحشی دست باشد دست را بجانب وحشی مایل داشته بربندند و اگر عضله مقطوعه در جانب انسی
دست باشد دست را مایل بجانب انسی کرده بربندند تا استرخا در عضله مذکوره حاصل شود و اگر عضله های بطن مقطوع
شوند مریض بر ابطوری و بر وضعی دارند که سر آن بلند و مایل بسوی قدام باشد و پاهایش را کشیده بسوی بطن آرند
تا راسهای عضله مقطوعه بطن متصل و منضم شوند و اگر استعداد روماتیزم مریض داشته باشد علاج روماتیزم هم
همراه این تدبیر نموده باشند والا در عضلات و اوتار مقطوعه درد بعضی مدتها باقی خواهد ماند فقط

قول سوم در امراض عظام و مفاصل و در آنهم چند فصل اند

بدانکه در عظام هم آفات و نقصان مثل دیگر اعضا عارض
میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه در ان و در غشای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان متورم میگردد و گاهی
غشای آن متورم میگردد و از ان در انهم ورم و ریم پیدا میشود و گاهی شکسته گردد چنانکه در لحم تفرق اتصال
می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفرق اتصال استخوان آنرا کسر می نامند

فصل اول در کان جوشش استخوان

یعنی رسیدن صدمه باستخوان بدانکه چون صدمه خارجی مثل ضرب یا سقوط باستخوان میرسد از ان گاهی غشا
که بر عظم است کوفته و متغیر گردد و ازین اذیت در ان اجتماع خون شده مقدارش غلیظ میگردد و گاهی در ان ازین آفت
ورم حار پیدا میشود و گاهی از صدمه مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص هم میشوند چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ
بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگرچه استخوان هر جا بالحم ملتصق است

واز این جهت اندافت لحم اکثر اینهم باو منضم میشود چنانچه جاییکه لحم بر آن زیاده است مثل عظم فخذ ایضا باهم چون صدمه قوی باو میرسد
از آن تا استخوان منتهی میگردد اما جاییکه لحم بالای استخوان قلیل است مثل عظم ساق یا در فوق دست پس در بیخ و مرضع
از رسیدن صدمه در استخوان زیاده نقصان می آید درین وقت ورم و غشای استخوان که آنرا بلغت انگریزی
پیری آستیم گویند پیدا میشود و این ورم تا جرم استخوان هم میرسد و از آن در جرم استخوان اول ورم و بعده
آکل هم حادث گردد که آنرا بلغت انگریزی نیکروزس گویند و این هر دو مرض یعنی پیری آستیم و نیکروزس
بعد کان چوشن استخوان در حالت استعداد خنازیری زیاده دیده میشود و چون در سن پیری صدمه بر استخوان میرسد
خصوصا بر سر استخوان فخذ که در حق الورک داخل است درین وقت سر استخوان مذکور از تا بالی غذا صغیر میشود و سبب
آن پای ماوف صغیر میگردد حتی آنکه وقت شکستن استخوان یا صغیر میشود العلاج اگر کان چوشن یعنی صدمه
کم بود در آن حاجت بعلاج نیست و اگر قوی بود که از آن ورم غشای استخوان پیدا شده باشد یا قریب باشد
بود درین وقت زلو بر محل ماوف چسپانند یا از آب گرم تکمید سازند باقی آنچه در علاج پیری آستیم و نیکروزس در
آینده انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد آنرا باستعمال آرند فصل دوم در کج شدن استخوان و آن بر دو قسم است
یکی آنکه استخوان کج گردد اما در آن انکسار پیدا نشود دوم آنکه منکسر شده خم گردد خواه انکسار در جانب داخلی کجی
آمده باشد یا در جانب خارجی آن یا در هر دو جانب باشد اما قسم اول که تنها کجی استخوان است پس آن اکثر در
اطفال میشود لیکن آنرا مرض ندانند زیرا که این کجی از لینت عظام ایشان اکثر میشود و گاهی در جوانی هم
هرگاه بسبب مرضی که لحم استخوان نرم گردد کجی در آن پیدا میشود و این را البته مرض میگویند زیرا که از اسباب مرضیه پیدا شده
و این کجی استخوان قسم اول اکثر در استخوانهای طویل مثل استخوان دست که در میان زند و مفصل مرفق است
و در عظم فخذ هم در استخوان عریض که بالای دماغ بر قحف است و در عظم ترقوه زیاده دیده میشود اگرچه ممکن است
که در دیگر عظام هم نادرا شود و قسم ثانی که با انکسار عظم کجی در استخوان پیدا میشود خواه انکسار در یکجانب و اصل آن
که بسوی آن خم شده باشد یا در جانب ظاهر و خارج آن بود و این قسم هم گاهی در استخوانهای طویله مذکوره
و گاهی در استخوان عریض مذکور میشود العلاج علاجش اینست که چوبی طویل زیر استخوان کج شده در جانبی
که بسوی آن خم کرده نهاده و بر جانب دیگر استخوان که ضد آنست وساده نازک نهاده بر آن بندش سازند و
آهسته آهسته این بندش را تنگ کرده باشند تا بسبب انغماز استخوان خم شده راست گردد فصل سوم در
انکسار عظم و آن عبارت است از آنکه دو قطعه شود یا قطعات کثیره گردد و آن را دو سبب میباشند که اسباب فاعله
اند باقی اسباب معینه دیگر اند اول سبب فاعلی آن رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا منغمر شدن زیر شی ثقیل
است که از آن بالذات صدمه و اذیت باستخوان رسیده استخوان بر محل ماوف منکسر گردد و گاهی صدمه بجای

میرسد و انکسار در جای دیگر در استخوان واقع میشود و آنرا بلغت فرانس کونتر کو یعنی رسیدن صدمه و جهت
آنرا اسند و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا بر روی اقدام می افتد و استخوان
ساق یا فخذ شکسته میشود و استخوانهای قدم که بر آن افتاده سالم می مانند و سببش این است که هرگاه صدمه
در جای رسیدن خود باقی ماند همین جا انکسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا متصلاً
گذشته بجاهای دیگر رسد پس هر جا که انتهای آن منتهی و ختم گردد و از آن جا باز حرکت نکند آنجا انکسار در عظم پیدا
میشود اما سبب فاعلی دیگر که سبب فاعلی انکسار است پس آن این است که گاهی بسبب کشیدن عضلات
استخوان منکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پتیله که عظم مدور به مفصل رکبه است و هم در استخوان
ترقوه و استخوان کتف دیده میشود و هرگاه بکدام مرض این استخوانها ضعیف میشوند اما اسباب معینه
و مهیئه انکسار پس یکی از آن از طرف خود عظم بود چنانکه عظم طویل بسبب طول خود مهیا برای شکستن بسهل
طرق میباشد و همچنین هر استخوان که بر آن لحم قلیل بود مثل استخوان ترقوه و استخوان ساق و عظم مرفق که اینها
از هر سه ساتر از سوی [illegible] زیاده متاثر شده منکسر میشوند و گاه استخوان در بعض مواضع خود بسهولت منکسر
میشود چنانکه استخوان طویل و سست که متصل بمفصل زند است و آنرا بلغت انگریزی ریدیس گویند قریب مفصل زند
زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می نهد و از آن صدمه [illegible] بر
تمام دستهای آن میرسد لیکن چونکه این استخوان اینجا زیاده ضعیف است لهذا اکثر انکسار اینجا می آید دوم
از اسباب مهیئه عمر انسان است چنانکه در سن پیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
غلبهٔ یبوست ارضیه زیاده نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که دران لینت در استخوان زیاده میباشد
و هرگاه در سن طفلی استخوان منکسر میشود پس انکسار در سرهای استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی لینت
زیاده در سر استخوان میباشد ازین جهت انکسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب مهیئه نوع است چنانکه
استخوان در رجال بنسبت نسوان زیاده می شکند زیرا که مردان بنسبت زنان زیاده کار و مشقت مینمایند
و اکثر انکسار در مردان در عظام طویلهٔ ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
استخوان ترقوه و هم استخوان موسوم به ریدیس و عظم ساق و عظم ورک شکسته میشوند و سبب دران سقوط
ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملائم شدن استخوان یا زیاده خشک شدن یا زیاده دقیق شدن
آن از ستبر شدن آن زیر سلعه میباشد و درین حالات ثلثه گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و این انکسار
را بلغت انگریزی اسپانتینیس یعنی از خود شکسته شدن استخوان میباشد و گاهی درین حالات ثلثه چون انسان
بر پلنگ خود [illegible] از پهلو به پهلوی دیگر منتقل شود ازین حرکت [illegible] استخوانش می شکند [illegible]

وهم از روی حساب مریضان ثابت شده که اکثر انکسار عظم در جانب یمین بدن پیدا میشود چه اکثر از این طرف کار زیاده
گرفته میشود وهم در بلاد بارده در فصل بارد انکسار عظم زیاده میشود زیراکه درین وقت استخوان زیاده نازک میباشد و
انسان بر زمین زیاده می افتد تا اسمای انکسار در لغت انگریزی پس بدانکه هرگاه استخوان در یک جا بشکند
وهمراه آن زخم در لحم و جلد نباشد آنرا سمپل فرکچر یعنی خالص انکسار نامند و اگر در مواضع متعدده بشکند و قطعات
کبیره از ان حاصل شوند آنرا کامن یوتد گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه انکسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید و این
زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کمپوند یعنی انکسار مرکب می نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و گاهی
اول سمپل یعنی انکسار محض بود من بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی ست که سر استخوان شکسته تیز و باریک باشد
و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بآن سبب سر مذکور در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی از کشش عضلات استخوان
شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر میرود و آنجا در لحم خلیده زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد
که کمپوند بدو سبب پیدا می شود یکی از زخم که همراه انکسار حادث شود دوم آنکه بعد انکسار از سر استخوان در لحم زخم
حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم انکسار که همراه زخم باشد بد انجام است و ایضاً باید دانست که انکسار
بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود منکسر شود دوم آنکه در یوریب استخوان زخم مورب یعنی در عرض و طول ایجاد
آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جنگ استخوان
در طول خود پاشیده میشود العلامات بعد انکسار عظم درد واز دیاد مقدار در عضو یکه انکسار دران حادث شده
پیدا گردد بسبب نقصان و آفتیکه از ان در لحم می آید وهم درین حال کدام عرق از سر استخوان منکسر زخمی شده
خون را در لحم میریزاند و ازانهم از دیاد مقدار پیدا میگردد از این دو علامت حکم جزمی بر انکسار نتوان کرد
چه ممکن است که در کاتن جوشش هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه انکسار پس در سه علامت منحصر اند اول
آنکه چون انکسار در عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود مثل اینکه طول آن کم گردد و زاویه جانج دران پیدا میشود
لیکن در هر انکسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیراکه سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان منکسر از جای خود
است و آنچه بسبب شدت وثوق خود با عضلات و ارتباط ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان
زند اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن هرگاه این علامت یافته شود وثوق بر وقوع
انکسار عظم کرده میشود دوم آنکه جائیکه استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک محسوس
میشود زیراکه هر دو سر عظم منکسر چون با خود با ملاقی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاه
در انکسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس نمیشود و آن وقتی ست که در محل انکسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و این
ریزه ها باهم شده چنان درهم پیچیند که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار پخته از پر کردن ریزه های خشت در جوف

در بیان علامات انکسار عظم

میان ختهای چنان استحکام پیدا میگردد که بسبب آن جنبش با حرکت نمیکنند لیکن اگر این علامت یافته شود لیکن تا
بر وجود انکسار عظیم حاصل میشود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسره را باهم ساخته حرکت دهند آواز اصطکاک
آنها می آید چنانکه از اصطکاک شئ صلب آواز پیدا میشود و این وقتی ست که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد انکسار یک قطعه منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یا بالطبع خود حرکت کرده جای دیگر رود و
بسبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد آواز اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر آواز اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود انکسار میکند بالجمله چونکه درین هر سه علامات خاصه هم نوشته شده که گاهی اینها هم با وجود انکسار
عظیم موجود نمی باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و معالجه خود را بنماید درین وقت طبیب را
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات سه گانه موجود باید بحکم قطعی بوجود انکسار نماید و بر یک علامت اعتماد کلی
نکند مثلاً هرگاه فساد شکل عضو را یا بدین ما دام که با آن آواز اصطکاک یا حرکت غیر طبعی را نه بیند حکم قطعی بر انکسار
نکند و بعد اجتماع علامتین بالیقین بداند که استخوان منکسر شده و بآن حکم نماید و هرگاه استخوان پهلو شکسته باشد
و از نه جدا شدن آن از محل خود اشتباه در انکسار واقع شود استیتس کوپ را بر محل انکسار نهاده بشنود اگر آواز
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پهلو آید یقین به شکستن آن نماید و این آواز مثل آواز حک کردن یا
خراشیدن شئ صلب میباشد و این آواز را بلغت انگریزی کرپی تیشن میگویند و باید دانست که انجام انکسار
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که مبنی سختی ست در ان التیام میشود و آن بتحقیق از
فائبرن ست که بعد شکستن استخوان پیدا می شود و کیفیت تولد آن این ست که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن که بالای مخ ست متورم میشود و هم لحم که گرد استخوان شکسته است متورم میگردد پس ازین
اورام که مواد میریزد از ان فائبرن اول بر دو راس های قطعات منکسره استخوان جمع میشود من بعد
در محل خالی که مابین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان ملتئم میگردد و بعد التیام استخوان این
فائبرن سخت شده باقی میماند و بسبب همین سختی که در ان پیدا میشود موسوم به کلس شده پس بعد چند روز
این جسم سخت شده جذب میشود و استخوان بر حالت طبعی خود می آید لیکن این انجام کسر وقتی میشود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا وتر از جای خود حرکت کرده
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل بینهما باقی نماند بلکه یک قطعه آن در جانب طولی خود با قطعه ثانیه استخوان
در جانب طولی آن مماس و ملاقی شود درین وقت فائبرن بر هر دو راس منکسر استخوان ریخته بر هر دو قطعه آن چسپید
و همچنین در محل خالی از اتصال ریخته هر دو را باهم کرده یکجا متصل میسازد و خود هم استخوان میگردد
پس همیشه این جا سختی زیاده مقدار باقی میماند و جذب نمیشود و گاهی این فائبرن سخت و استخوان میشود

بلکه بصورت غشا یا قسمی از نرمه پارها میگردد و این را بد انجامی این مرض باید دانست و آن اکثر وقت انکسار استخوان
که بالای مفصل میرسد است و همچنین در انکسار عظم دقیق و گاهی در انکسار عظم طویل ساق هرگاه آرام ندارند پیدا میشود
زیرا که دربیچ مواقع تحریک عضلات زیاده است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سن پیری هم ازین قابلیت
غشا یا رباط پیدا میشود و دران سختی نمی آید زیرا که در پیری خون ضعیف میباشد که ازان فایبرن قوی پیدا نمیشود و بانجام
کر این انجام انکسار عظم که بسبب پیدایش کلس بالتمام شود مشابه است از انجام جراحت لحم هرگاه بدون پیدا شدن
ریم خود ملتحم گردد و خشک شود و این انجام غالباً در سمپل فرکچر که انکسار محض و قسم اول انکسار است یافته میشود و اکثر گاه
انکسار عظم با زخم و جراحت لحم حادث میشود درین وقت از انجام مذکور التیام نمیشود زیرا که آنچه فایبرن دران میریزد
در تولید ریم صرف میشود پس در اینجا در لحم ریم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود از کلس التیام
دران نمی آید و این التیام که با تولید ریم و پیدا شدن انگور در استخوان میشود در مدت دراز انجام پذیرد و صحت حاصل
میشود و درین مدت گاه گاه امراض ردیه مثل ایری سیپلس و پائیمیا هم یافته میشود و این التیام استخوان منکسر که تولد ریم و انگور میشود مشابه
از التیام جراحت لحم که به پیدا شدن انگور و ریم میشود العلاج هرگاه انکسار استخوان سمپل باشد یعنی تنها استخوان شکسته باشد و دران
احتیاج بسوی علاج عام نیست بلکه همین قدر کافیست که اگر انکسار در استخوان ساق باشد چهار پنج روز مریض را آرام بالای
پلنگ دارند تا که درین مدت آنچه اذیت بعضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد و بعد آن امر فرمایند که از
پلنگ برخاسته حرکت کند و اگر استخوان ران شکسته باشد درین وقت البته تا مدت زیاد از ان مثل ده دوازده روز
مریض را بالای پلنگ دارند تا اذیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بندش
پارا درست کرده عصا بدستش داده امر فرمایند که بر عصا زور ثقل بدن داده یا بر قسمی از مرکب سوار کرده حرکت کنانند
زیرا که ترک حرکت و آرام بالای پلنگ ماندن مضعف قوی است لهذا آنرا بلا ضرورت شدیده اختیار کردن نشاید و
بعد رفع ضرورت فوراً رجوع بتحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر پلنگ میدارند امر فرمایند
که غذا از مقدار معتاد زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا بحالت سکون هم هضم شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل
روغن بید انجیر بمقدار قلیل بنوشانند تا از کثرت اسهال موذی بضعف نشود و اگر تپ پیدا شده باشد سلفیت آف مگنیشیا
نوشانند و هم وقت داشتن علیل بر پلنگ ضرور است که پلنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستر علیل صاف و
هموار خالی از ارتفاع و انخفاض باشد تا از اصطکاک و انضغاط آن زخم ها پیدا نشوند خصوصاً در مشایخ احتیاط این
امر ضرور است و چون درین حالت مریض از بستر فارغ شود و در غسل و تصفیه مقعد آن مبالغه میسازند تا از اجتماع فضلات
برازیهم غشا و جراحت پیدا نشود و بالجمله بعد آرام رسانی مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شوند تا بر بحالت
صحت خود آید و برای این امر اول ضرور است که هر دو سر استخوان شکسته را کشیده مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسهولت

شود و تدبیر کلیه از ان این مطلب حاصل میشود و بلغت انگریزی به بِردْگشن بکسر رای مهمله و فتح دال مهمله و کاف ساکن
و فتح شین معجمه و سکون نون موسوم میشود و چون هر دو سر استخوان بمقابل یکدیگر آیند بعد آن تدبیری سازند که باز اینجا
حرکت کرده هر دو قطعهٔ استخوان از مقابله نروند و کج نشوند و برای آن بندش مفید میشود که بسبب آن آن
عضو بر یک حال می ماند و در استعمال تدبیر بِردگشن هر قدر که ممکن شود از وقت انکسار عجلت اختیار کنند تا بعد
انکسار نوبت به پیدا شدن ورم و زخم در محل انکسار نرسد و چنانکه بعضی از قدما تدبیر بِردگشن را تا بخیر میکردند و تاخیر
نکنند که در تاخیر آفات کثیره پیدا میشوند و بعد بِردگشن عضو ماؤف را بر وضعی دارند که عضلات قابضه مسترخی
مانند و بر کشیدن استخوان قادر نشوند و الا از کشیدن آنها بعد تسویه باز استخوان کج میشود و ایضا بعد
انکسار و بندش استعمال شیء بارد مثل آب سرد یا برف بر محل انکسار جائز نبود زیرا که از ان ضعف پیدا میشود و
قطعات استخوان منکسر بعد تسویه از چند چیز محفوظ از حرکت مانده بمقابل یکدیگری مانند اول بندش عضو اند با چیزی
که قوی و مستحکم بود و بقدر رشته انگشت مضموم عریض باشد پس این پارچه را نحوی بر عضو ماؤف پیچند که اثر غمز آن
برابر بر عضو رسد و شکل عضو را بر هیئت طبعی محفوظ دارد و بر جای خاص تنگ نباشد و الا ضرر خواهد شد
و روزانه دو سه بار نگرانی مریض خاص برای همین امر نموده باشند تا اثر غمز بر جای واحد نرسد لیکن در جائیکه
انکسار عظم واقع شده بر آن زنهار بندش نکنند زیرا که غرض از بندش آنست که حفظ شکل و وضع کند و
عضلات را منتشر سازد تا در آن از اجتماع خون ورم پیدا نشود و چونکه در محل انکسار درد و ورم موجود میباشد
پس اگر اینجا هم ببندند خوف پیدا شدن فساد عضو است لیکن عوض بندش اینجا پنبهٔ محلوج در هر دو جانب
عضو نهاده بالای آن اِسپْلِنْت بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر بای فارسی و لام و سکون نون و تای مثناة
فوقانی هندی نهاده سرهای آن را در جای دیگر ببندند و اسپلنٹ گاهی از ٹین که عنصر مشهور از قسم فلزات است
و گاهی از حدید و گاهی از خشب و گاهی از چرم و گاهی از گتاپرچا که آنهم مثل چرم غلیظ است و از شیر برگ
میسازند ساخته میشود اما آنچه از ٹین یا آهن یا خشب ساخته میشود در انکسار استخوان پا اکثر مستعمل میشود و آنچه
از چرم و گتاپرچا ساخته میشود در انکسار استخوان دست بکار می آید و از شرائط استعمال آن یکی آنست که اسپلنٹ
بر سر عضو بکلیه ببندند باید که بر شکل مذکور باشد تا بخوبی بر آن مشتمل شود دوم آنکه اسپلنٹ بر موضع مخصوص نهاده بسته شود سوم
آنکه وقت بندش زیر آن پنبهٔ محلوج نهاده و بالای آن اسپلنٹ را نهاده ببندند و گاهی تنها از بندش کار
بندش و کار اسپلنٹ میگیرند و این بندش را بلغت انگریزی اسٹارچ بینڈیج میگویند و آن اینست که
پارچه مستحکم را در نشاسته تر آلوده همی بندند تا بعد خشک شدن مثل اسپلنٹ میشود و گاهی عوض نشاسته
در آب مطبوخ غلیظ برنج و گاهی در سفیدی بیضه و گاهی در صمغ محلول با آب و گاهی سریش محلول با آب و گاهی

در پلاشٹرآف پارس کہ آن سلفیٹ افلائم ست ترکرده وآلوده میسٹ بندبستن باید که بعد این بندش هم ببینند که اگر بعد خشک شدن جای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مقراض یا کارد قدری بریده تنگی را رفع سازند ودر فرکچر کمپونڈ یعنی انکسار استخوان که با جراحت لحم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزودی به شده فرکچر سمپل گردد یعنی انکسار محض باقی ماند واین مقصود از استعمال تدبیر لسٹر صاحب بهادر که در علاج دمل مذکور شد حاصل میشود که زخم بزود بدون افتادن ریم ملتحم وخشک میگردد وانکسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جائیکه زخم است آنرا کشاده دارند وبران بندش نه سازند یعنی بر تمام عضو بندش نکنند وجائیکه زخم در لحم است آنجا بندش مذکور مثل دروازه مکان بکشایند وایضا در انکسار استخوان که با جراحت ظاهر لحم باشد خاصةً گاه گاه کزاز وگاهی هذیان ونیز گاهی ایری سیپلس یا هذیان وایری سیپلس هر دو یافته میشوند وهذیان اکثر خاصةً در کسانیکه مسکرات مثل افیون بکثرت مینوشند پیدا میشود پس اگر کدامی ازین امراض بعد انکسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره بآنچه بمحل خود با نوشته شده نمایند وگاهی بعد انکسار حرکت اختلاجیه وتشنجیه در عضلات پیدا میشود وآن وقتی میشود که سرهای منقطعین عظم از مقابله خود با زائل شده در عضلات روند واز اصطکاک وخلیدن آنها در عضلات اذیت پیدا شود واین اذیت خاصةً در کسر استخوان فخذ زیاده پیدا میشود زیراکه عضلات آنجا کبیر اند وقطعات استخوان فخذ بدشواری بمقابله می آیند ومی مانند وچون این اذیت پیدا میگردد مریض بسیار متاذی میشود پس هرگاه این اذیت حادث شود افیون یا دیگر از مخدرات مناسبه بمقداری نوشانند که حس بدن را کم کنند وگاهی از شکستن استخوان دمل در لحم پیدا میشود واکثر وقت آن اینست که استخوان در تورسپ شکسته باشد یا صاحب انکسار استخوان از قبل علیل وضعیف باشد ودرین وقت آنچه برای دمل تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند خصوصا استعمال تدبیر لسٹر صاحب بهادر درین وقت ضرورست زیراکه گاهی دمل تا استخوان منکسر میرسد ودرین وقت سمپل فرکچر کمپونڈ فرکچر میگردد وآن خطرناک ست وگاهی در عضو یکه استخوان شکسته است اودیما یعنی ورم مائی پیدا میشود وسبب آن اکثر گاهی بندش سخت بود وگاهی از داشتن عضو در جانب اسفل بود چنانکه در پا اکثر از همین میشود وگاهی از ورم حار که اندرون لحم پیدا شود اودیما حادث گردد وگاهی آبله هم پیدا میشود واین وقتیکه از ریختن آب زیاده تمدد در جلد حادث شده باشد واودیما هم زیاده بود حادث میشود وعلاجش اینست که اول تفحص سبب نمایند بعده اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند ودرین سبب توجه بسیار باید کرد والا از بندش سخت گینگرین یعنی موت عضو پیدا میشود واگر از داشتن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند وبسوی اعلی بلند سازند واگر از ورم حار بود آنچه در علاج انفلمیشن نوشته شده بعمل آرند وبرای ازاله اودیما سوزن در جلد خلانیده آب از ان برآرند تا ورم مائی برطرف شود واز دفع شدن آن آبله هم زائل خواهد شد وگاهی

فی علاج فرکچر کمپونڈ

فی بیان انکسار استخوان مع گاه کزاز وغیره از هذیان وایری سیپلس پیدا میشود

در انکسار عظم موت عضو هم پیدا میگردد و آن در فرکچر کمپونڈ زیاده میشود و هرگاه که ادام شریان عظیم و اعصاب که در عضو
مجروح منکسر آمده اند قطع شوند و گاهی در محقق انکسار عظم که کمپل فرکچر است هم این حالت یافته میشود و درین وقت سبب
آن از امور ثلثه می باشد اعنی اول بندش سخت دوم آنکه از شکستن استخوان حلیه آن عضلات اندرونی که گرد
عظم منکسر اند مجروح شده خون را در آنجا زیاده می ریزاند و از آن عضو کبیر میگردد و از عجز از دیاد مقدار
انضغاط و تمدد اعضای مفرده که اجزای آن عضو اند زیاده میشود و بسبب آن ضعف ادرین اعضا سیر
و از ان اعضای مذکوره مرده موت عضو پیدا میشود سوم آنکه از پیدا شدن ورم حار در غشای خانه دار که فلاکمن
هیمن است یعنی فلغمونی حادث میشود و گاهی اول بندش سهل و سست بود و لیکن چون در ان عضو ورم پیدا شود از آن
بندش مذکور سخت میگردد و اعضا را عجز میکند و از ان غذای اعضا باعضا نرسیده موت عضو پیدا میشود لهذا
کاملین از جراحان بندش بر عضو منکسر نمی بندند بلکه بر اسپلنت می بندند زیرا که از شر او اسپلنت امنیت که
پنبه محلوج زیر آن نهاده میشود و بسبب آن اثر انفشار بندش سخت بعضو نمیرسد و بعضی جراحان بندش وقتی
میسازند که ورم عضو منکسر برطرف شده باشد لیکن اولی آنست که اگر انکسار در دست یا پا آمده باشد درین
وقت بندش بنحوی سازند که انگشتان از بندش خارج باشند تا اگر ورم پیدا گردد از ظاهر انگشتان معلوم
شود و علاجش اینست که اگر بسبب سختی بندش بود آنرا بکشایند و مسترخی سازند و دست را از روغن کافور
یا بهر روغن که میسر شود چرب کرده بر این عضو بمالند و دلک کنند اما باین طور که در مالیدن عضو خون را از
عضو مأوف بسوی قلب برند تا آنچه اجتماع خون در ان شده باشد متفرق گشته بسوی قلب رود نه آنکه
بسوی عضو مأوف آید مثلاً اگر انکسار در استخوان ساق آمده باشد دست را در مالیدن از ساق بسوی ورک دهند
از جانب ورک بسوی ساق نه آرند و هرگاه بسبب ورم حار فلغمونی پیدا شده باشد آنچه علاجش در ذیل علاج
انفلمیشن نوشته شده بعمل آرند و هرگاه گینگرین یعنی موت عضو پیدا شود عضو میت فاسد را قطع کنند و ایضا
در وقت انکسار عظم گاهی اجتماع خون در ریه و دماغ میشود و بعد مرگ وقت تشریح خون کثیر درین مواضع مجتمع یافته
میشود و چون این اجتماع خون پیدا میشود علامات ورم ریه مثل ضیق نفس و سعال وغیره و هم علامات ورم
دماغ مثل هذیان و درد سر شدید وغیره پیدا میشوند و آن اکثر در مشایخ میشود و سبب آن زیاده ساکن
ماندن بالای پلنگ میباشد و علاجش اینست که بندش موسوم به استارچ بر عضو مأوف نموده مریض را
در هوای صاف بگردانند فقط تم فصل چهارم در انکسار عظمهای خاص خاص و در ان چند بیان است
بیان اول در کسر عظم الانف بدانکه استخوان بینی بسبب اینکه از جلد قریب است هم از وجه بسوی خارج زائد است
که از ان اثر صدمات بآن زیاده میرسد زیاده متقرر و منکسر میشود و بعد انکسار گاهی بر جای خود بشکل طبیعی

فصل چهارم در انکسار عظمهای خاص خاص
بیان اول در کسر عظم انف

می ماند و گاهی بعد شکستن منغمز شده فرو میرود و گاهی بعد انکسار از پیدا شدن ورم زیر جلد انخفاض فرو رفتن آن محسوس نشود لیکن بعد زوال انتفاخ آن ظاهر میگردد و از فرو رفتن آن قبح منظر پیدا میشود لیکن برای حیات نقصانی از ان نمیرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پره جانب راست شکسته شود دوم آنکه پره جانب چپ منکسر گردد سوم آنکه استخوان هر دو پره مع عظم الحاجز بینهما منکسر شوند و بعد انکسار هم گاهی اینها بجای خود مانند و گاهی بجانبی مائل شوند و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکوره و رفع شدن ورمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پره بینی آله موسوم به فارسپ یا پروب داخل کرده استخوانها فرو رفته را بجایش دارند لیکن این عمل باید در میان هشت یا ده روز از بعد انکسار بعمل آرند و زیاده ازان تا خیر جائز ندارند چرا که ازین بعد تخفیف فاصل هر جا که استخوان هست همانجا منجمد و منجبر خواهد شد بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی چونکه این عظام از رسیدن صدمه قوی منکسر میشوند مثل ضرب پای اسپ یا ضربت عصای سخت یا صدمه سیل یا بدون آن نشکنند و چونکه از صدمه قوی منکسر میشوند لهذا زخم هم همراه آن بر جلد و لحم پیدا میشود و علاجش اینست که اگر استخوان رخسار ریزه ریزه شده باشد آنرا برآرند والا تا فزونی عضلات زیاده پیدا خواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد آنرا بجایش گذارند که خود منجبر خواهد شد اما استخوان فک اعلی که دران دندان رویانده اند اگر منکسر شود لیکن این دندان هم متحرک میشوند لهذا در علاجش باید که اول دندانها را با تار طلائی ببندند بعده هر دو قطعه استخوان منکسر را از تار آهنی بر بندند و دهن را نبندند تا فک اسفل برای استخوان فک اعلی مثل اسپلنت شود و از ان حرکت کرده غذا دهند وقت مائع مثل شیر و شوربا یا مصول صحت نوشانند بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل چونکه این استخوان مثل محراب است لهذا از صدمه بسیار قوی شکسته میشود و اگرچه ممکن است که در همه مقامات آن انکسار آید لیکن در وسط مفصل و کناره آن در هر دو جانب منکسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکسار می آید و علامت انکسارش اینست که در محل انکسار حرکت میکند و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و استوا در صف دندان مفقود شده اختلاف در ارتفاع و انخفاض آن بسبب عادت پیدا میشود و خون همراه لعاب دهن جاری گردد و چون لبها را برداشته ببینند در لثه زیر زخم دیده میشود پس هرگاه این علامات بعد رسیدن صدمه قوی یافته شوند حکم بانکسار عظم فک اسفل توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفه سفلی هم یافته میشود و سببش اینست که رشته عصب حس آرنده لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفه آمده است هرگاه همراه این عظم شکسته میشود از شکستن آن آمدن حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه اتصال استخوان این عصب هم باهم شده حس می آرد و بی حسی دفع گردد لیکن لائق عجب اینست که همیشه این عصب همراه استخوان مذکور

بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی

بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل

گسسته میشود بلکه گاه گاه منقطع میگردد و حال آنکه همیشه با استخوان مذکور میباشد العلاج اول استخوان مذکور را بجایش آرند من بعد سبلت از کتان پرکه موافق شکل و صورت فار اسفل و ستا حنجره آن نهاده بربندند و رباط که از ان بندش بالای آن میسازند باید که چهار راس داشته باشد تا دو سر آنرا بالائی راس و دو سر آنرا بالائی گردن ببندند و غذای مریض اشیای رقیقه مثل شیر و شوربا نوشانند و از حرکت کلامی هم باز دارند و این احتیاط تا چهار پنج هفته دارند تا اتصال در استخوان و عصب حاصل شود

بیان چهارم در انکسار استخوان موسوم به هی آئید بون و این استخوان بالای حنجره است که اصل زبان از ان شروع میشود یعنی عضلات کبیره بیخ زبان بآن مربوط اند و این استخوان وقتی منکسر میشود که کسی از جانب قدام گلو را گرفته بکمال قوت غمز کند تا استخوان مذکور شکسته شود و علامتش این است که در محل انکسار از درآمدن سر استخوان مذکور زیر جلد ارتفاع محسوس میشود و درد در گلو زیاده میگردد که از ان کلام کردن و ازدراد هر قسم دشوار گردد و لعاب از دهن جاری باشد و اکثر بسبب ورمی که از شکستن استخوان در عضلات گرد و پیش آن پیدا میشود قصبه هم متورم میگردد و از ان تا در تنفس هم دشواری پیدا میشود و علاجش آنست که یک انگشت در گلو انداخته بزور غمز کنند و از یک دست از جانب خارج گلو غمز کرده استخوان منکسر را بجایش آرند من بعد از جبیره غلیظ حلقه درست ساخته در گلو انداخته از رباط بربندند تا سر مریض حرکت نکند و اشیای رقیقه مثل شیر و شوربای لحم نوشانند و از کلام کردن هم منع کنند تا صحت شود

بیان پنجم در شکستن استخوانهای پهلو و انکسار درین عظام گاهی از رسیدن صدمه خارجی پیدا میشود که بسبب آن سر استخوان منکسر در باطن فرو رفته غشائی پهلو و ریه را زخمی میسازد و گاهی از رسیدن ازین عضو با بدن چیزی کثیره که در طرف و شوارع بود به شتر گاڑی مجمع میرسد و درین وقت اگر غمز در جانب یمین بود انکسار از ان در استخوانهای پهلوی یساری آید لیکن چونکه ازین غمز استخوانهای جانب مقابل منکسر شده سوی ظاهر خارج میشوند لهذا از ان نقصان به غشای پهلو و ریه نمیرسد و گاهی در بعض زنان وقت ولادت از غمز کردن استخوانهای پهلو شکسته میشوند لیکن در ضلع اول و ثانی انکسار کمتر واقع میشود اما از ضلع چهارم تا هشتم کسر زیاده واقع میشود لیکن اگر اضلاع از رسیدن صدمه خارجی منکسر شوند پس درین صورت در جائیکه صدمه رسیده از همانجا منکسر میشوند اما اگر از رسیدن از غمز منکسر شوند پس از غمز جانب یمین استخوان جانب یسار و بالعکس منکسر میشود لیکن درین صورت اکثر وضع جائیکه استداره در آنجا زیاده است انکسار می آید و علامت انکسار ضلع آنست که درد ناخس در محل انکسار پیدا میشود و هر قدر که نفس عظیم کشیده درد زیاده میشود و در تنفس هم دشواری حادث گردد و حرکت انبساطی و انقباضی ریه که باعانت پهلو می شد بند گشته از اعانت پرده شکم کند تا تنفس [illegible] است این حرکت صادر و نفس گرفته میشود و چون انگشت بر محل انکسار ضلع نهاده تفحص کنند استخوان منکسر بر محل انکسار [illegible] معلوم میشود و هم ... میگردد و چون گوش

بر محل انکسار نهاده بشنوند آواز اصطکاک استخوان شنیده میشود و هرگاه کنارهای استخوان منکسر از تقابل خود زائل شده زیر و بالا شده باشند از نهادن انگشت معلوم میشود که این ریزه و کناره استخوان منکسر است که بالا آمده و اگر چهار و پنج ضلع برابر شکسته باشند بر محل انکسار گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون کنارهای استخوان شکسته اندرون رفته و غشای پهلو فرو رفته زخم در آن پیدا کرده باشند از آن ذات الجنب پیدا میشود و اگر زخم در ریه پیدا کرده باشند از آن سرفه و نفث الدم حادث میشود و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای پهلو که موسوم به پلورا است مجتمع میشود و از آن نیوموتوراکس یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میگردد و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای خانه دار آمده در تمام بدن عام میشود و امفی زیما حادث گردد بالجمله در علاجش دو امر مقصود اند یکی آنکه حرکت اضلاع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا درد زیاده میباشد و آن از حرکت زیاده میشود و هم از بند شدن حرکت اضلاع اصطکاک آنها هم بند میشود و از آنهم درد کم میگردد پس برای حصول این مطلب باید که پارچه اسکن را که عرضاً از یک فت تا یک و نیم فت باشد و در طول بقدر عرض جسم علیل گرفته بر پهلو بطوری بپیچند که یک سر آن بعد احاطه تام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط محکم ببندند دیگر آنکه تسکین درد و سرفه که در آن زیاده میباشند نمایند و این مطلب از خورانیدن افیون و مرکبات آن و از نوشانیدن شنکر کمفر کمپونڈ حاصل میشود حسب ضرورت نوشانند من بعد اگر ذات الجنب یا نفث الدم یا نیوموتوراکس یا امفی زیما پیدا شده باشند درین وقت آنچه تدابیر در محل علاج این امراض در کتاب امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند

بیان ششم در انکسار غضاریف که میان استخوان سینه و اضلاع واقع اند و آنهم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر عمر مثل اضلاع منکسر میشوند لیکن فرق در علامت این ست که در انکسار غضاریف آنچه آواز از اصطکاک قطعات منکسره عظام بسبب صلابت آنها پیدا میشد اینجا نمیباشد اما در محل انکسار قطعات منکسره غضاریف هم حرکت میکنند و اتصال غضاریف منکسره هم مثل اتصال عظام منکسره بذریعه پیدا شدن جسم موسوم به کلس که بیانش در علاج عام انکسار کرده شده میشود بالجمله علاج انکسار غضاریف هم مثل علاج انکسار اضلاع کرده شود

بیان هفتم در انکسار استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آنهم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط شکسته میشود و گاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند هم شکسته میشود و چونکه غضاریف بآن متصل اند که در آنها لینت و قوت لاسٹک زیاده است که بسبب آن وقت رسیدن صدمه پست شده و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد لهذا از صدمه ضعیف کم میشکند بلکه از آن منغمز شده فرو میرود و باز مرتفع میگردد و چونکه استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

مفاصل آنها چندان موثق اند که بدون حد طفولیت در جوانی مدرک نمیشوند لهذا وقت انکسار بر محل مفصل در عرض حد منکسر میشود و علامت انکسار آن آنست که سینه آثار فرورفتگی پیدا میشوند و بسبب عنز کردن آن در تنفس هم دشواری ظاهر میگردد و علاجش مثل علاج انکسار اضلاع است لیکن اگر این استخوان فرورفته باشد اراده تسویه آن نکنند زیرا که زیر آن محراب شریان عظیم موسوم به ااورطا و هم عروق کبار که از جانب یمین و یسار آمده اند میباشند بیان هشتم در انکسار استخوان ترقوه و آن بنسبت عظام دیگر بدن زیاده منکسر میشود بچند سبب اول آنکه از جلد قریب است و از ان ادنی صدمه هم بران موثر میشود دوم آنکه از کتف متعلق است و از ان صدمه آنهم باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا انچه صدمه که بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتهی میگردد و چونکه درین استخوان دو محراب مثل دو قوس دائره که آنهارا بنحوی در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هریک در طول مختلف باشد هستند و بر صورت حرف سین که در خط انگلیش نوشته میشود هست لهذا این استخوان بسبب شکل از قبول کردن آفات بعیده و بسیار محکم و قوی است و اگر برین شکل نبودی زیاده تر منکسر شدی اما هرگاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید هرگاه از صدمه جانب کتف منکسر گردد مورب شکسته میشود و علامت انکسارش آنست که در هر جانب که شکند دست همان جانب بیکار میگردد و شانه و کتف مسترخی گردند و گردن بسوی اینجانب مائل میشود و بسبب آن جمله عضلات عنق اینجانب مسترخی میشوند و دست مسترخی شده بر بغل می افتد و بپیچید و درین وقت چون استخوان مذکور را می بینند قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از ان بیرون هم می آید العلاج بدانکه چون این استخوان قریب مفصل کتف شکسته میشود درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هرگاه در وسط آن انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی رباط را بنحوی بندند که سر آنرا از جانب بغل علیل بر آورده بالای گردن برند و از ان در بغل جانب مقابل داخل کرده از ان بر آورده باز در بغل جانب علیل هر دو سر آنرا بهم بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود بمانند و بسوی اسفل مائل نشوند و بسبب آن مقابله قطعات بینهما باقی ماند و یک رباط در گلو انداخته حلقه ساخته در ان دست علیل را بدارند بنحوی که عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و صورت ثانیه که این استخوان در وسط خود بشکند و از ان سه نقص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از ان متصل است مائل بسوی اسفل میشود دوم آنکه از کشیدن عضلات عنق قطعه منکسر ثانی که متصل با نهاست بسوی فوق مائل میشود و از ان تقابل بینهما زائل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست علیل بجانب انسی میلان کنند و بسبب آن قطعه منکسر که متصل از ان است با زوال تقابل پیش هم می رود و از ان طول استخوان کم میگردد

لهذا برای ازاله جملت تدبیر خاص نهاده اند پس برای رفع نقص میلان بسوی اسفل رفاده بزرگ بصورت گلوله کلان
که بر آن رباط طویل باشد یا کره خشبی را در پارچه پیچیده زیر بغل نهاده سرهای رباط آنرا در گردن بندند تا دست بجانب
اسفل نیاید و برای منع کردن میلان کتف بجانب انسی عضد دست را بر پهلو نهاده بوضعی که قدری مائل بخلف
باشد از رباط در عرض بدن بربندند تا از جای خود حرکت نکند و حلقه طویل عریض در گلو انداخته بران دست را از
مرفق بدارند تا از ثقل دست کتف بسوی اسفل نیافتد و حکیم بقراط در شکستن این استخوان مریض را بالای سریر
هیئت استلقا بدون داشتن سر بر وساده چند هفته میداشتند و از حرکت کردن مطلقاً منع می فرمودند و این
تدبیر اگرچه سخت است لیکن از ان بعد صحت کدام قبح منظر باقی نمی ماند بیان نهم در انکسار استخوان کتف
که بالای پشت است و سر آن با مفصل کتف و ترقوه مشدود و مربوط است اکثر سر این استخوان که قریب مفصل است
از صدمه سقوط مثل آنکه کسی از اسپ بیافتد یا از صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علامتش این است
که بعد انکسار این استخوان دست مسترخی شده بزیر افتد بر محل کتف غور و گو پیدا میشود و چون دست را بلند کرده
استخوان را بر محل انکسار نهاده احساس کنند معلوم میشود که یک قطعه آن که متصل باستخوان شانه و ترقوه است از آمدن
دست بسوی اسفل منخفض شده و قطعه ثانیه بجای خود مدرک میشود لیکن هرگاه دست را برداشته بلند میسازند
تا قطعات شکسته مقابل و ملاقی یکدیگر شوند شکل صحیح میشود و آنا آواز اصطکاک جسم صلب مسموع میگردد و علاجش
همان است که در علاج انکسار عظم ترقوه نوشته شده و گاهی این استخوان بسبب رسیدن صدمه در وسط
خود می شکند و درین وقت علاجش این است که دست را برداشته در حلقه که در گلو انداخته باشند بدارند لیکن
درین صورت فی الواقع در آن اتصال حقیقی کم میشود و چونکه بر این استخوان عضلات کثیره آمده اند که آنرا گاهی از حرکت
باز نمیدارند لهذا بعد صحت همیشه در شکل آن قدری اعوجاج باقی میماند بیان دهم در انکسار عظم عضد که
آنرا بلغت لاطینی هیومرس میگویند و درین استخوان یک زائده کبیره بر ابتدای آنست که آن در استخوان مفصل
کتف میماند و آن سر این استخوان است که با آن عنق آن متصل میباشد و در جانب آخر آن چهار زائده اند بصورت های
مختلفه که آن مفصل مرفق است و در میان جانب ابتدا و جهت آخر آن جسم آن در طول می ماند پس انکسار گاهی
بمحل عنق آن که متصل است با راس آن و گاهی قریب مفصل مرفق و گاهی در جسم آن که متوسط بین الجهتین است
هر جا که در مسافت طولی آن آید واقع میشود اما هرگاه این استخوان قریب عنق خود منکسر گردد درین وقت دست بر زمین
می افتد و از کشیدن عضلات سینه سر این استخوان که در مفصل کتف است بجانب صدر مائل میشود و استخوان عضد
که در عضد است از کشیدن عضلات قدری بسوی فوق بالا میرود و از ان طول این استخوان منکسر از استخوان
دست مقابل صحیح کم میشود و چون هر دو قطعه منکسر را باهم سازند بر محل انکسار حرکت بر خلاف مجری

بیان انکسار استخوان کتف

بیان انکسار عظم عضد

طبیعی یافته میشود و آواز اصطکاک جسم صلب مسموع گردد و علاجش آنست که در بغل رفاده بطور گلوله نهند تا
قطعه استخوان که حرکت کرده بالا رفته بود بر جای خود ماند بعده عضد را به پهلو نهاده از رباط در عرض [illegible]
ببندند و ساعد در گلو انداخته دست را از محل شکستگی دست بر آن نهند از محل مرفق در حلقه بدارند تا از ثقل دست
عضد بالا نرود و بر محل خود ماند و هرگاه در این استخوان در حصه بزرگ که متوسط بین الطرفین است در جای بشکند
علامتش این است که بمحل انکسار حرکت استخوان محسوس میشود و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و قدری
طول استخوان منکسر هم کم میشود و علاجش آنست که بعد مقابل کردن قطعهای منکسر تا کد دقیق که آن پوست
لادناست یا پنبه محلوج بر آن نهاده اسپلنت بر هر دو طرف انسی و وحشی گذاشته از رباط عریض بپیچی
ببندند که مرفق هم اندرون بندش آید تا از کشیدن عضلات دست قطعه منکسر زیرین از قطعه بالا جدا
نگردد و هرگاه قریب مفصل مرفق بشکند در آنهم اسپلنت را بر جانب وحشی و انسی گذارند و تا جائیکه آخر این
استخوان است رسانند تا از محل انکسار تا آخر استخوان مشتمل باشد و دیگر اسپلنت را که در جانب انسی است بصورت
کاف دراز خط عربی درست ساخته بر محل انکسار رسانند تا بر محل کسر و هم تا زند دست رسد بهتر خواهد بود

بیان یازدهم در انکسار استخوانهای ساعد و آن مرکب است از دو استخوان که در
طول متصل اند و در وسط آن فرجه است و یکی را زند اعلی و دیگری را زند اسفل گویند و زند اسفل یک سر این
آن که در لغت گره موسوم به اولیکرانان است در مفصل مرفق دست میماند و اکثر وقت سقوط هرگاه
بر مرفق بالای زمین افتد این زائده منکسر میشود و بعد انکسار عضلات عضد که متصل بآن هستند این قطعه
منکسر را بسوی بالا میکشند پس از کشیدن آنها این قطعه از زند اسفل جدا و بعید میگردد و از ان در اینجا
گوئی پیدا میشود و بسط دست ممکن نباشد و علاجش آنست که اول ساعد و عضد را چنانکه در حال صحت
از خود منبسط میشود راست کنند و باید دانست که در حال صحت از ثقل دست تنها دست مثل الف راست
نمیشود بلکه قدری دران انحنا بر محل مرفق باقی می ماند پس وقت راست کردن دست بعد انکسار رعایت
این ضرور ملحوظ باشد که موافق وضع طبیعی قدری انحنا باقی داشته دست را دراز و برابر سازند منبعد
یک اسپلنت بر عضد و یک اسپلنت بر ساعد بعد گذاشتن پنبه محلوج یا سن بالای جلد نهند بطوریکه
هر دو اسپلنت ملاقی نشوند و هر یک از انها موافق انحنای عضد و ساعد قدری کج باشند من بعد بالای
اسپلنت مذکورین اسپلنت ثالث که از تین ساخته باشند و در ان کیلهای آهنی در هر دو طرف باشند نهاده
اول کیلهای آهنی را در هر دو اسپلنت مذکورین خلانیده بعده این اسپلنت ثالث را بر آنها پیچیده
بربندند تا حافظ وضع هر دو اسپلنت مذکورین باشد بعده دست را در حلقه که در گلو انداخته شده

بایدنمایند تا بآرام مانند و گاهی انکسار در جرم مسافت بین زند اعلی و اسفل که درمیان زند مفاصل خود باست می آید عامر از نیکه
در وسط حقیقی آنها آید یا در مواضع دیگر و علامت انکسار هر دو زند آنست که طول ساعد کم میشود و در شکل آن کجی پیدا میگردد
و از تحریک این استخوان اعراز اصطکاک جسم صلب می آید و معرفت انکسار آن بسیار سهل ست و علاجش آنست که اول
ساعد را از جانب رسغ و مرفق هر دو بکشند تا سرهای استخوان منکسر بجای خود مقابل یکدیگر آیند من بعد اسپلنت عریض
بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جلد بهر دو طرف انسی و وحشی دست نهاده بربندند لیکن اگر انکسار در وسط حقیقی زندین
آمده باشند که آنجا بینهما محل خالی ست پس چونکه التیام عظام بسبب ریختن کلس میشود و آن اگر درین موضع خالی
بینهما ریخته منجمد شود تحریکات عضلات بعد صحت دشوار خواهد شد لهذا اینجا باید که اول یک رفاده در جانب وحشی و یک
رفاده در جانب انسی دست متصل بجلد نهاده بران پنبه محلوج گذاشته بعده اسپلنت بر آن نهاده بربندند تا
از اثر عصر آن کلس در محل خالی که درمیان هر دو استخوان مذکور ست نه ریزد من بعد دست را در حلقه که در گلو
آویخته باشند بیاندازند تا بآرام مانند و گاهی از زندین اعلی و اسفل یکی میشکند و درین وقت تشخیص آن دشوار میگردد
چه درین انکسار نه طول ساعد کم میشود و نه در شکل آن کجی می آید و چونکه ورم بزودی پیدا میشود از انهم ادراک
انکسار دشوار میگردد پس درین وقت باید که ساعد را از دستی بطرف مرفق بگیرند و از دست دیگر رسغ را گرفته حرکت
تقلیبی در یمین و یسار دهند که ازین تحریک در استخوان منکسر حرکت بمحل انکسار و هم آواز اصطکاک استخوان دران
پیدا میشود و چونکه در هندوستان اکثر مردمان وقت غیظ و غضب از چوب یکی بر دیگری حربه میکنند و میزنند
لهذا اکثر زند اسفل دست چپ شکسته میشود زیرا که وقت ضرب این دست خاصة برای حفاظت دماغ و
وجه بالا می رود پس استخوانش زیاده می شکند و گاهی زند اعلی قریب مفصل که باعظم رسغ ابهام متصل ست در
صدمه سقوط که دفعة کسی بر روی دست بیفتد منکسر میشود و این انکسار اکثر موثر و واقع میشود و علامتش
اینست که چون دران قطعه استخوان منکسر که از مفصل خود متصل ست در جانب وحشی دست میرود و بقیه زند اعلی
در جانب انسی دست می آید پس درمیان این هر دو گوی پیدا میشود و چنان معلوم میگردد که گویا انخلاع مفصل شده
هم دست از خود در جانب یمین و یسار منقلب نمی شود بلکه اگر ضرورت تقلیب افتد باعانت و قوت عضلات عضد
حرکت میکنند و گاهی این استخوان از رسیدن صدمه منکسر میشود و درین وقت انکسار در عرض آن می آید و چون
در عرض منکسر گردد تغیر در شکل آن کمتر پیدا میشود لیکن دست از شکستن این استخوان بیکار میگردد و بدشواری
منبسط و منقبض میشود خصوصا انگشت ابهام که آن از همه زیاده بیکار و مسترخی گردد و علاجش
آنست که اول ساعد را از هر دو طرف آن کشیده اطراف قطعات منکسره را مقابل یکدیگر آرند بعده دست را
گشاده انامل آنرا بسوی تحت مائل سازند تا دست و ساعد بصورت طپانچه گردند یعنی ساعد مثل تفنگ طپانچه

ودست انامل گشاده کف وانامل آن بسوی تحت مائل باشد مثل دست طپانچه که آنرا در دست سپید ار نگر دو وفائده
این وضع و هیئت دست آنست که برین هیئت قطعات منکسر استخوان بمقابل یکدیگر بجای خود خواهند ماند بعد
اسپلنت را هم بصورت طپانچه ساخته بعد گذاشتن پنبه محلوج بر چار یا بیشتر دو جانب ساعد نهاده ببندند
و سر مفصل آن بر دست و انامل مانند تا بسبب آن همیشه انامل سرنگون و معوج مانند لیکن ابهام را از
بندش بیرون سازند بعد آن دست مشدود را در حلقه که در گلو آویخته باشند بدارند تا بارام مانند بیان
دوازدهم در انکسار استخوانهای مشط و اصابع دست بدانکه گاهی این استخوانها هم بسبب
رسیدن صدمه سقوط یا ضرب منکسر میشوند و علاجش آنست که استخوان شکسته را اول کشیده بجایش آرند بعد
انگشت منکسر را با انگشت صحیح که با آن متصل و هم جنب بود ضم کرده در جانب داخلی دست اسپلنت یعنی جبیره
را بعد نهادن پنبه محلوج بران گذاشته ببندند بیان سیزدهم در انکسار استخوان عانه و آن کسب است
از هفت استخوان دوازان در جانب قدام عانه که خلف آنها مثانه و زیر آن مجری البول است میباشند و دوازان
استخوان ورک اند که در جهت یمین و یسار بدن بالای فخذ میباشند و یکی از ان عظم عجز است که مرکب از عظام
متعدده است و پیش آن دبهای مستقیمی ماند و دوازان استخوان تهیگاه اند که در سرین میباشند و از ترتیب
آنها صورت مدور پیدا میشود لهذا این مجموع را بلغت انگریزی پلوس یعنی طلمی میگویند و استخوان عانه گاهی بسبب
صدمه بسیار قوی منکسر میشود مثل کسی که از دو سه بیرا فتد یا گردون بران بگذرد و ایضا باید دانست که
در انکسار این استخوان زیاده خوف نیست لیکن آنچه صدمه قوی که بسبب آن استخوان مذکور شکسته میشود
از ان از انخراق اعضای لینه که در عانه یافته میشوند مثل مثانه و مجری بول و معای مستقیم و غیره از ان خوف
هلاکت زیاده پیدا میشود و ممکن نیست که انکسار در جمیع اجزای آن واقع شود لیکن اکثر شدت صدمه بجایکه
مجرا است در استخوان عانه و استخوان تهیگاه زیاده میرسد از ان در همین مواضع انکسار می آید
و از علامات اول رسیدن صدمه بسیار قوی دوم درد محل انکسار وقت سرفه یا نزد یک حرکت
کردن میشود سوم آنکه مریض قادر بر قیام نباشد و اگر بایستد چنان معلوم میشود که عانه اش بیک دو چهارم
آنکه اگر به محل مجروح انگشت گذارد و استخوان ورکین را در دست گرفته حرکت دهند انجا آواز اصطکاک شنیده
میشود و اگر در جای دیگر درین استخوان کسر واقع شود آواز اصطکاک به دشواری مسموع میشود لیکن علامات
دیگر مذکور بدستور موجود میباشند و ایضا چون با انکسار استخوان عانه هم آفت [illegible] وقت [illegible] گاهی
[illegible] البول و گاهی حبس بول پیدا میشود و گاهی بول الدم هم ظاهر میشود و چون [illegible] مجری البول
است انکسار واقع شود [illegible]

مجری بول زخمی و متفرق میشود و از انخراق آن بول قطره قطره همراه خون خارج میگردد و بنابراین ضرورست که وقت شکستن استخوان و کشیدن برای شنیدن آواز اصطکاک قطعات منکسره احتیاط درین امر زیاده نمایند تا از تحریک قوی کردن قطعه شکسته استخوان مجری بول غلیده زخم دران پیدا نکند العلاج اول از همه حال مثانه و مجری بول دریافت کنند که سالم اند یا کدام آفت و نقصان بآنها هم رسیده و آن دانسته می شود از آمدن بول بطبیعی و اگر بول نباید قاثاطیر که از چرم مصفی ساخته میشود و لین میباشد در مجری بول داخل کرده امتحان کنند پس اگر بسهولت و سلامت در مجری بول داخل شود یقین کرده شود که مجری بول سالم ست و اگر بدشواری رود یا مطلقا داخل نشود و سر قاثاطیر خون آلوده برآید یا خون هم آید و بول محتبس باشد یا قطره قطره آید دانسته میشود که در مجری بول زخم حادث شده پس اگر زخم در مجری بول آمده باشد درین وقت خوف آنست که وقت بول کردن بول از مثانه جاری گردد اما خارج نشود بلکه در جائیکه مجری بول زخمی ست آنجا رسیده از راه زخم خارج شده در لحم ریزد و از آن ورم حار پیدا شود و این خطرناک و مهلک ست و تدبیر جراحت مجری بول درین وقت اینست که اگر داخل کردن قاثاطیر لین ممکن باشد داخل کرده تا مثانه رسانیده آنرا تا حصول صحت اندرون مثانه بحالت دارند یا قضیب بسته دهند تا بول بذریعه مجری قاثاطیر از مثانه خارج شود و از راه زخم در لحم نریزد و اگر داخل کردن قاثاطیر لین در مثانه ممکن نباشد بسبب اینکه سر قاثاطیر وقت داخل کردن در مثانه اندرون زخم مجری بول رود و از آن در مثانه نرود درین وقت قاثاطیر صلب که از نقره یا از آهن ساخته بود در مجری بول داخل کرده از خارج درمیان خصیه و مقعد سر آنرا از انگشت تفحص نمایند جائیکه سر قاثاطیر یافته شود آنجا درمیان خصیه و مقعد جائیکه برای اخراج حصاة مثانه شق یعنی آپریشن میکنند همچنین درینجا زخم کرده راه جدید برای اخراج بول پیدا کنند و این راه را تا حصول صحت زخم مجری بول کشاده دارند باین نحو که قاثاطیر را ازین راه جدید داخل کرده تا مثانه رسانیده تا حصول صحت مجری بول دران دارند تا بول در لحم نریزد و اگر ازین تدبیر هم بسبب ورم مجری بول از مثانه خارج نشود و دران مجتمع باشد و از آن مریض متاذی بود درین وقت ٹروکار که آله مشهور مجوف است از جانب معای مستقیم در مثانه رسانیده ٹروکار مذکور را اینجا بسته دهند تا بول ازین راه جاری ماند دوم آنکه بیمار را بر بستری که هموار و برابر و قدری سخت باشد مستلقیا دارند و رباط عریض از پارچه فلالین درست ساخته بالای ورک و مثانه حایل در عرض بدن نهاده بربندند تا استخوان عانه حرکت نکند بیان چهارم

در شکستن حق الورک بدانکه حق الورک و آن مجوف و مدور مثل پیالی بود و مرکب میباشد از سه استخوان اول استخوان ورک دوم استخوان تهیگاه سوم استخوان عانه و در جوف آن سر استخوان فخذ می ماند و بالای این مفصل خریطه غشائی رباطی همواره می ماند که دران سر استخوان فخذ همیشه حرکت دوری میکند و چون کنار

پیاله مذکوره را که ام صدمهٔ خارجی که بخط مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشوند همراه آن این خریطهٔ غشائی ربا
که بالای مفصل است هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظ و عائق سر استخوان فخذ از جوف استخوان ورک
بر آمده بسبب کشیدن عضلات سرین در لحم بسوی بالا حرکت کرده از جای خود میرود پس درین انکسار
کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشند لیکن این کسر کمتر دیده میشود و علامت آن انست که پای بیمار قصیر میگردد
و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پائین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای خود
درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک بدخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد ازین جهت وقت کشیدن
فخذ سر آن که زائده بزرگ است بسهولت در ان داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را گذارند سر مذکور
بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میرود بخلاف انخلاع آن که بلا کسر واقع شود چه در ان بسبب
اینکه ثقبهٔ مفصل بر مقدار طبیعی خود ضیق می ماند از ان دخول سر استخوان در ان بسهولت ممکن نشود و ایضاً
چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بر جای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ اینجا مسموع
میگردد پس هرگاه این علامات یافته شوند علم به شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز انکسار استخوان هم
شنیده شد و انخلاع مفصل هم دیده شد و علاجش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش جبیرهٔ طویل
که از قدم تا ابط باشد بگیرند و بعد نهادن رفادهٔ عریض که از پشم ساخته باشند بر ورک جبیرهٔ مذکور را بر آن
گذاشته از رباط طویل فخذ را با جبیره بندند و بالای آن در عرض جسد رباط عریض دیگر بر ورکین مثل کمر بندند
تا بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود نرود و بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص که آن
زیر استخوان عجز و قریب بمقعد است و نشست مردم بر آن میباشد و آن اکثر از رسیدن صدمهٔ سقوط و گاهی از رسیدن
صدمهٔ ضرب قوی منکسر میشود و علامتش آنست که از انکسار آن درد عظیم پیدا میشود و مشی دشوار بلکه ناممکن
میگردد و وقت نشستن اذیت زیاده پیدا میشود زیرا که درین وقت ثقل بدن بر آن می افتد و براز بدشواری
می آید و چون امتحان این استخوان کرده میشود در ان حرکت خلاف امر طبیعی آن و هم آواز خشخشهٔ محسوس میشود
و علاجش آنست که اگر بعد انکسار بسوی داخل فرو رفته باشد انگشت را در معای مستقیم انداخته استخوان
مذکور را بجایش آرند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ بآرام تمام دارند تا وقتیکه
استخوان مذکور منجبر و متصل شود و بعد حصول صحت هم چند روز وساده های لین زیر عظام تهیگاه نهاده مریض را
بنشانند و ایضاً باید دانست که یک مرض بعورات میشود که در ان عوارض و علامات مثل علامات انکسار
استخوان عصعص یافته میشوند و هرچند که آنهم بعد رسیدن صدمه سقوط پیدا میشود لیکن در ان انکسار عظم نمیشود
بلکه بسبب رسیدن صدمه اربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متورم میشوند و از ان علامات مذکوره

بیان انکسار استخوان عصعص

بیان انکسار استخوان عصعص

افته میشوند و فارق میانهما اینست که حرکت در استخوان و آواز شکسته در آن نمی آید بخلاف انکسار استخوان که در آن هر دو
این دو علامت هم ضرور نیست و باید دانست که استخوان عصعص در زنان قدری کج و مورب است و در زنان
راست است بنابر سهولت ولادت طفل تا وقت خروج مولود از شکم مانع نشود و بسبب این استقامت در لغت
انگریزی نام این استخوان آس کاک سکس نهاده شده یعنی استخوان مشابه منقار طائر که آنرا بلغت انگریزی ککو گویند
چنانچه آس بمعنی استخوان است و کاک سکس در لغت لاتین نام طائر است که آنرا بلغت انگریزی ککو گویند و شاید
که بلغت هندی این حیوان را کوکل میگویند بالجمله بسبب استقامت این استخوان در زنان اثر صدمه قابل هم آن
زیاده میرسد و از ان رباط و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متاذی و متورم میشوند و این مرض را
کاک سی ڈینیا میگویند یعنی درد استخوان کاک سکس و علامات آن همان هستند که در انکسار استخوان مذکور
نوشته شد سوای دو علامت که آن تحرک استخوان بر محل انکسار و شنیدن آواز شکسته است چه این هر دو
درین مرض یافته نمیشوند بعدم الانکسار فیه و علاجش اینست که کارد مخصوص بکار برند هرگاه اگر درد اول
از جانب یمین در جلد خلانیده تا استخوان معلوم رسانیده آنچه رباط و اغشیه و عضلات که بان متصل در یمین
جانب اند آنها را از راست کشیدن کارد معلوم هم بر استخوان مذکور زیر جلد قطع کرده دهند سپس اعاده در
جانب یسار استخوان مذکور کارد را از زیر جلد تا استخوان عصعص رسانیده رباط و اغشیه و عضلات را که در
جهت بر آن هستند قطع کرده دهند سپس بعد بر کناره اخیر استخوان مذکور هم کارد مذبور را از زیر جلد رسانیده
آنچه انجا رباط و اغشیه و عضلات بر آن هستند آنها را هم قطع کرده دهند تا استخوان مذکور از جمله علائق خود
که متورم و متاذی میشوند از انها خالی و جدا گردد و بسبب آن اذیت بر طرف گردد و مجوز این تدبیر گفته که ازین
علاج فورا درد زائل و صحت حاصل میشود رفتن گنهیان شانزدهم در انکسار عظم فخذ بدانکه بسر استخوان
فخذ که زائده کبیره است در ان صورت راس و عنق هر دو است و راس آن در حق الورک و عنق آن در خریطه
باطنی همیشه میماند اما جائیکه اصل عنق مذکور با عظم فخذ متصل است آنجا از خریطه باطنی خارج میباشد پس
انکسار که در عنق آن می آید گاهی اندرون خریطه و گاهی بیرون خریطه بر محل اتصال عنق با عظم مذکور می آید اما اکثر
در عنق آن که اندرون خریطه است انکسار واقع شود و بیشتر این انکسار اکثر از بعد پنجاه سال از گذشتن عمر می آید
زیرا که از روی تجربه ثابت شده که این استخوان بعد پنجاه سال خشک و ضعیف و نازک میگردد و سببش اینکه
درین وقت الیش خون کم میرسد و آن باعث خشکی و هزال و ضعف آن میشود پس درین وقت بادنی صدمه مثل
اینکه بیمار در رفتن پا لغزد یا بر خلال بلغزیده دراز گردد یا در قالین و غیره اقسام فرش پا او بند شود یا
بلغزیده خورده یا پای انسان بر کدام چیز افتد یا در رفتار خود بخود بیافتد بالجمله از هر چه اسباب سهله این استخوان

منکسر میشود و زنان را این مرض به نسبت مردان زیاده میشود و علامت انکسار رقبه این است که اول بر سر
فخذ قدری لحم آنجا متغیر دیده میشود و ورم در اینجا نمیباشد و اگر باشد بسیار قلیل بود زیراکه خون اینجا کثیر نیست تا ورم
زیاده پیدا شود و بدون تحریک یا تحرک درد هم قلیل میباشد و استخوان فخذ چنانکه قریب جلد در حالت صحت
محسوس میشود بعد انکسار چنان قریب محسوس نگردد و چون پیمایش کنند سر این استخوان قریب استخوان کمر
دیده میشود و چون فخذ را گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع گردد و وقت تحریک درد زیاده شود
و پای علیل از خود حرکت نمیکند و چون مریض بایستد پای علیل مائل بجانب وحشی و پاشنای علیل بر ساق
پای صحیح نهاده ماند و در محل مفصل زانو قدری انخفاض معلوم گردد و در پیمایش قصر پا ثابت میشود و چون مریض بر بستر
دراز گردد پای علیل را بجانب وحشی بدن مائل دارد العلاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود در این
وقت از زیاده داشتن مریض بالای پلنگ سقوط اشتها و اجتماع خون در ریه و زخمها بالای عجز و سرین
پیدا شده مریض هلاک میگردد و لهذا باید که اینجا فقط دو سه هفته مریض را بر پلنگ دارند و چون اذیت کم
شود بر پای مریض جبیره از گتاپرکا یا از چرم ساخته نهاده بر بندند تا بسبب آن در استخوان فخذ حرکت
پیدا نشود یا کم شود بعده دو عصا در بغل علیل گذاشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند و هفت هشت ماه برهمین هیئت
حرکت کرده باشد و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای متحمل برداشتن ثقل بدن خواهد شد عصاها
مذکوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند اما این لنگ گاهی زائل نمیشود و چون
انکسار بر اصل عنق فخذ که خارج از خریطه رباطی است حادث شود ممکن است که در جمیع اسنان این انکسار واقع شود
لیکن زیاده در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان به نسبت زنان زیاده میشود زیراکه در این عمر
مردان اکثر حرکات عنیفه میکنند و این انکسار را از صدمه قوی مثل آنکه کسی از بالای درخت یا از فیل بیفتد
یا غمز شدید مثل سقوط اسب و رکوب فخذ یا رسیدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد دوم آنکه ریزه ریزه گشته ریزه های آن در یکدیگر درآیند
و در هر دو صورت ورم و درد زیاده میباشد العلامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود دراینجا هم آنچه علامات
در انکسار این استخوان در خریطه مذکور شده یافته میشوند فرق همین است که اینجا درد زیاده بود و آواز خشخشه
مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند در این وقت درد زیاده
میباشد و پای علیل به نسبت پای صحیح زیاده قصیر بود و هم پای علیل بجانب وحشی بدن مائل باشد اما هرگاه
فخذ را در دست گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع نمیگردد یا بسی قلیل شنیده میشود زیراکه از درآمدن
ریزه ها در همدیگر استخوان منکسر بمنزله استخوان واحد میشود و هم این مریض را ممکن بود که قدری زور کرده یکدو قدم

و بشکن و قتیکه انکسار راست باشد اقل می‌شود که آن قسم تشخیص آن در بسبب از این و دارو باید برای قدری بالا داروی الزوت خود با یکی رود
را دو پای یکی از استخوان با یکار رفته یا از اذیت عضلات یا یکی ممکن است از قصیر شدن پا و از ماثل بودن قدم بسوی جانب و حشی بدن تفرقه کنند
و گاهی نیز احتیاج است که برسر فخذ در خارج محسوس می‌شود و بعد انکسار استخوان مائل شده آثار انها ز دران پیدا می‌شوند و اگرچه ضرورت تدقیق و تشخیص
نیست چه اگر نقصان تشخیص هیچ و هم واقع شود از آن نقصانی در علاج نمی‌آید زیرا که اول علاج در هر دو همین است که مریض را تا زوال اذیت با آرام
تمام بر پلنگ نرم اندمن بعد چون اذیت برطرف شود بر فخذ و پای مریض جبیره بسته عصا با در بغل داده امر فرمایند که حرکت کنند گاه
این استخوان فخذ در وسط خود منکسر می‌شود و آن در طفلان در عرض و کبار مورب [illegible] می‌شود و گاهی [illegible] و گاهی [illegible]
گشته می‌گردد و علامت انکساران در وسط آنست که ورم زیاده پیدا می‌شود زیرا که بر آن وسط عضلات بسیار [illegible]
چون صدمه قوی میرسد بسبب آن در آنها ورم پیدا میشود یا بسبب آنکه چون این استخوان در وسط خود منکسر شده [illegible]
این یک قطعه آن در جانب اعلی است از کشیدن عضلات که بالای آن هست بجانب جنسی قریب جلد مرتفع شده [illegible]
دیگر را از آن [illegible] است از کشش عضلات زیر آن استخوان به کو بسوی [illegible] داخل شده هم بسوی [illegible]
[illegible] آن خون در نیجا زیاده خارج شده در لحم تجمع میگردد و مقدار آن زیاده و ورم حادث میشود العلاج اول [illegible]
[illegible] رابمقابل یکدیگر آرند من بعد جبیره طویل که ته چهار انچه از قدم هم دراز و طویل باشد و تا جانب قدم در آن
[illegible] زدنانه بوند و از جانب دیگر تا بغل برسد و در این جانب دو سوراخ باشند بعد از آن جبیره بر پا نهاده اول
یک پارچه طویل کنج ران انداخته هر دو سر آن در بغل برده در هر دو سوراخ که در سر جبیره اند انداز ته و گره [illegible]
من بعد رباط دیگر بالای جبیره مذکور از سر فخذ تا قدم بپیچند و چون تا قدم رسد [illegible] رباط مذکوره را در
دندانهای جبیره در آورده پیچ داده گره دهند و در عرض بدن هم یک رباط بالای جبیره بپیچند تا [illegible]
در هر جانب کشیده ماند و حرکت نکند و مقابله بازی قطعات برباد نرود الغرض الله پیر آخر مریض را بر پلنگ [illegible]
و بعد مقابل کردن قطعات شکسته فخذ یک جبیره عریض را در جانب [illegible] یک جبیره عریض را در جانب [illegible] تا [illegible]
بالای فخذ نهاده برببندند من بعد یک رباط بر ساق و قدم بپیچند و بر بالش او وقت بستن قدم یک جبیره کوچک [illegible]
دو سوراخ بود نهاده برببندند بعده درین دو سوراخ یک رسن انداخته در هر دو سر آن کدام [illegible] ثقیل از دو [illegible]
باشد موافق فربهی و لاغری بیمار بسته آویزند تا از ثقل آن فخذ و ساق بسوی اسفل کشیده مانند من بعد یک
حبل که از چرم [illegible] ساخته بود از کنج ران برآورده هر دو سر آن [illegible] جانب اعلی [illegible] برده [illegible]
پلنگ بسته دهند تا فخذ [illegible] [illegible]
اعلی فخذ آورده باشد [illegible]
[illegible] انکسار [illegible]

قطعه شکسته آن که متصل بمفصل زانو است از کشیدن عضلات ساق که بران هستند بسوی اسفل مائل میگردد
و قطعه کبیره آن یعنی فخذ بسوی اعلی قریب جلد مرتفع میشود و از تحریک فخذ آواز خشخشه مسموع میگردد و علاجش
اینست که در جبیره آهنی محل بدارد که آنرا بلغت انگریزی [illegible] پلینت گویند پای ماوف را
گذارند تا بسبب آن هر دو قطعه شکسته بجای خود آیند بعد ربط این جبیره بندند میان مفصلین
در انکسار این استخوان موسوم به رضفه که آنرا فلکه هم گویند و بلغت انگریزی پتیله یعنی طرف خرد که
قلیل العمق باشد می نامند و این استخوان مدور است و بر مفصل زانو می ماند و آن در وتر عضله عظیمه فخذ که روبروی
آنست واقع و وتر مذکور تا استخوان ساق آمده بان متصل شده میباشد و فائده این استخوان آنست که تا مفصل
زانو مستور ماند و اگر این استخوان نبودی مفصل مذکور از مکشوف ماندن خود از رسیدن صدمات بان بایذا
متاذی میشدی و هم نشستن بهیئت دو زانو ممکن نشدی چه از عظم آن غشای آید که بالای آنست منتشر
شده ورم پیدا میکرد بالجمله این استخوان هم گاهی از رسیدن صدمه ضربه که باستقامت بران رسد شکسته
میشود و درین وقت گاهی در عرض و گاهی در طول خود دو قطعه میگردد و گاهی قطعات کثیره میشود و گاهی بسبب
کشیدن عضلات بی آنکه کدام صدمه خارجی بان رسد شکسته میگردد مثل اینکه کسی بسوی خلف بیفتد و وقت
افتادن بزور و قوت خود میخواهد که خود را از افتادن بسوی خلف باز دارد پس درین وقت که زور برای منع
خود از افتادن میکند از تاثیر کشش عضلات درین استخوان شق واقع میشود اما هرگاه از رسیدن صدمه خارجی
منکسر شود ورم و درد و انجاز زیاده میباشد و مریض را ممکن نبود که قیام کند یا پای خود را بردارد و چون قطعه
رفع کرد آواز خشخشه مسموع میشود و اما اگر از کشیدن عضلات شق و منکسر شود درین وقت قطعه بالا از کشش عضلات
بسوی فخذ میرود و قطعه تحتانیه بجای خود می ماند و در میان هر دو قطعه در محل خالی محسوس میشود و خشخشه که آواز
اصطکاک استخوان است مسموع نگردد زیرا که بسبب دور شدن قطعات استخوان شکسته اصطکاک ممکن نباشد
و علاجش آنست که اول تدبیر ازاله ورم و تسکین وجع که این هر دو انجاز زیاده میباشد فرمایند و بعد زوال
ورم و وجع ساق پا را بلند کنند تا عضلات فخذ مسترخی شده قطعه بالای این استخوان که بطرف اعلی کشیده
شده بود بر آمده و قطعه زیرین آن متصل و مقابل شود پس هر دو قطعه را مقابل و متصل ساخته از تدابیر [illegible] که
نوشته میشود یکی را که مناسب بحال آن دانند اول اینکه [illegible] متصل ساختن قطعات به ربط [illegible] بود پس آن [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] ربط [illegible]
[illegible] ربط [illegible]
راستی بران چسپانند تا بسبب آن قطعات استخوان شکسته مقابل یکدیگر با خود متصل [illegible]

دوم آنکه بعد متصل ساختن هر دو قطعه جبیره که بر صورت پیاله یعنی عمیق باشد چنانکه این استخوان دران آید و از گتا پرکا آنرا ساخته باشند بر استخوان مذکور گذاشته بربندند سوم آنکه بعد مقابل متصل کردن قطعات شکسته این استخوان از تار نقری یا طلائی هر دو قطعه آنرا بدوزند تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها ضایع نگردد و این آخر ابیست بیان شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری بعربی و در لغت انگریزی فبیولا یعنی فلا یا پازنجیر گویند و دیگری را قصبه کبری بعربی و بانگریزی ٹبیا یعنی پانسلی گویند باید دانست که از این هر دو گاهی قصبه کبری و گاهی قصبه صغری و گاهی هر دو منکسر میشوند لیکن چون یکی از این هر دو شکسته میشود پس اکثر قصبه کبری می شکند زیرا که دران سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از جلد قریب است دوم عضلات بران نیستند سوم هرگاه پا بر زمین بقوت نهاده شود اثر صدمه آن بر این استخوان میرسد بخلاف قصبه صغری که دران این اسباب نیافته شده اند و قصبه کبری هم از صدمه ضرب خارجی که بطور مستقیم بر آن برسد هم از صدمه سقوط که از مکان عالی افتد منکسر میشود لیکن هرگاه از صدمه سقوط منکسر شود بیشتر قریب مفصل کعب شکسته گردد و انکسار درین وقت مورب واقع میشود و چون از صدمه ضرب منکسر گردد بر محل رسیدن صدمه می شکند لیکن درین وقت هم اکثر بعد تمامی دو ثلث در طول و شروع شدن حصه سومی آن شکسته میشود زیرا که اینجا عضلات بران کم هستند و ایضاً از رسیدن صدمه ضرب خارجی عرضاً منکسر میشود العلامات هرگاه یکی از این هر دو قصبه بشکند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص دشوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدا نمی شود زیرا که قصبه سالم برای منکسر بمنزله جبیره میگردد اما طریق شناختن آن اینست که مریض درین وقت پای خود را بلند میکند لیکن قدرت بر قیام ندارد و ایضاً اگر قصبه کبری بشکند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بر آن نهاده جا بجا غمز و تفحص کنند پس جائیکه دران کسر واقع شده باشد کناره های قطعات منکسره زیر انگشت نمایان خواهند شد و ایضاً از تحریک ساق آواز خشخشه پیدا شود و اگر قصبه صغری بشکند درین وقت بر سرهای عضلات ساق که بالای استخوان مذکور اند چون از جانب کعب غمز کنند درد بر محل انکسار پیدا میشود زیرا که درین وقت از غمز کردن قطعات منکسره از خود با جدا شده در عضلات می خلند و از آن درد بر محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه با هم منکسر شوند در شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفض شده از کشیدن عضلات پیش میروند و در لحم و می آیند و قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت علو اند مرتفع گشته از جلد قریب میشوند و گاهی درین وقت قطعه قصبه کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم حادث میشود و وقت تحریک آواز خشخشه بخوبی می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منکسر بسوی فوق هر دو مریض را ممکن نباشد العلاج اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت جبیره که بر صورت ساق و قدم بود و دران بر محل سر استخوان فبیلا

شکسته باشد که ازان استخوانِ مذکور را از جبیره بیرون کرده و بهتر تا جبیره بر ساق و قدم بخوبی مشتمل شود و نهاده خواه در جانب انسی یا در جهتِ وحشی هر جا که ضرورت بستنِ جبیره دانند بر بندند و بعد دو هفته چون استخوان منجبر شود لیکن نرم و ضعیف باشد درین وقت استارچ بنیدیج بر آن ببندند چوب دستی در دستِ مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هرگاه هر دو استخوان شکسته باشند درین وقت هر دو استخوانِ ساق را کشیده اول قطعاتِ منکسره را مقابل یکدیگر سازند من بعد در هر دو جانبِ استخوان جبیره بسته بر قبیل انگلاینڈ اسپلنت یعنی آکن ناسن اسپلنت پای منکسر را نهند تا بآرام تمام ماند لیکن گاهی از کشیدن استخوانِ ساق تقابلِ قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض فخذ پای منکسر را بشکم باهم منضم سازد من بعد ساق را با فخذ ضم کنند تا عضلات مسترخی شوند پس استخوان منکسر را کشیده قطعات را مقابل یکدیگر سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در رفتن یا از افتادن یا در گوی پا و ثوب از بالا قریب بانفصال کعب شکسته میشود و علامتش این است که یکی از قصبتین یا هر دو باهم منکسر شوند و چونکه اینجا هم ورم زیاده میشود لهذا بدشواری مشخص میشود که اینجا کسر است یا خلع و بنابر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انکسار این استخوان خوب غور کنند مثلاً اگر از منقلب شدن پای مریض قصبهٔ صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود زیرا که قصبهٔ کبری سالم است و ثقل بدن را برمیدارد لیکن قدری ورم بر محل انکسار پیدا میشود و پشتِ پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب وحشی بدن مائل میگردد اما اگر قصبهٔ کبری بشکند درین وقت بر محل انکسار گوی پیدا شود و قدم بجانب انسی میلان کند و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلانِ قدم بسوی جانب وحشی چندان گردد که از کشش عضلاتِ ساق کف پا بسوی جانب وحشی منقلب شده نمایان گردد و ورم درین وقت بسیار زیاده میباشد و علاجش این است که اول تدبیر کم کردن ورم بعمل آرند من بعد ساق پا را کشیده قطعاتِ منکسره را باهم مقابل کرده جبیره در جانب داخل بسته ساقِ پا را مائل بجانب انسی کرده بالای وساده بآرام تمام دارند و مقابل نمودن قطعات این استخوان دشوار است و اکثر بعد صحت کجی در پای منکسر باقی می ماند و این تدبیر شکستن یک قصبه بود اما اگر هر دو قصبه شکسته باشند پا منکسر کجی زیاده پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانبِ ساقِ منکسر جبیره بسته پای منکسر را بالای مهد مخصوص که برای این انکسار ساخته میشود یا بر قبیل انگلاینڈ اسپلنت دارند و هرگاه وقتِ انکسار این استخوان قدم و انگشتانِ پای را بسوی بالا بنحوی کشیده دارند که بجای مفصل رسغ پا صورت زاویهٔ قائمه پیدا گردد

فصل بیان نوزدهم در انکسار استخوانِ عقب گاهی این استخوان هم از رسیدن صدمه که باستقامت رسد مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی وثوب نماید می شکند و درین وقت این استخوان در عرض خود دو قطعه یا ریزه های کثیره گردد و گاهی از کشیدن عضلات هرگاه کسی بر پای خود زور نماید هم این استخوان دو قطعه میشود و درین وقت بمراد وتر غلیظ که همیشه بالای آن در طول می باشد قطعه

شکستن آن از جنبش و ترزدگی بسوی بالا می رود العلامات هرگاه قطعهٔ متصل بوتر شکسته جدا گردد همراه وتر
مذکور بالا میرود و در جای آن بجای عقب گودی پیدا میشود و هرگاه این استخوان از مقام وتر دور تر که قریب
عنق آنست شکسته گردد در شکل قدم فرق کمتر ظاهر میشود زیراکه رباطی که آنرا با استخوان آستراگالس که پیش آنست و با
می بندد حافظ قطعهٔ باقی مانده میباشد اما آنچه از اصل خود شکسته جدا گشته بسبب کشیدن وتر قدری کنارهٔ آن
بجانب اعلی مرتفع میگردد و از جائیکه جدا شده در آنجا خلو از صلابت عظم محسوس میشود ولیکن از تحریک قدم
آواز خشخشه پیدا میگردد زیراکه قدری تقابل فیمابین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود اندک
عقب مایل شده عرض آن زیاده میگردد و آواز خشخشه موجود میباشد العلاج هرگاه ورم رفع شود جبیره بر صورت
عقب انگشتان هر کاه درست کرده بر آن نهاده ببندند و ساق پای شکسته را با فخذ منضم ساخته ببندند تا عضلات ساق
و وتر که بالای عقب است مسترخی شده تقابل و اتصال درمیان قطعات باقی ماند بیان ششم در انکسار استخوان
که بلغت انگریزی موسوم است به استراگالس که آن بمعنی قرعه و هم بمعنی مهره اسما است که از ان برای چیزها خبر
طلب میکنند و تسمیه آن بسبب صورت قرعه و مهره است که از لغت عرب عظم نردی گویند بالجمله این استخوان هم از
استخوانهای قدم است که بر آن قصبهٔ کبری است و زیر آن استخوان عقب است و این استخوان هم از ضربهٔ قوی
مثل اینکه ارابه بر آن بگذرد شکسته میشود و درین وقت سر آن که متصل با استخوانهای دیگر است شکسته جدا
میگردد و از ان دو قطعه میشود و گاهی از جستن از مکان عالی بر زمین منکسر میشود و درین وقت ریزه ریزه میگردد
العلامات از ریزه شدن این استخوان در صورت و شکل قدم تغیر عظیم پیدا میشود زیراکه درین وقت استخوان عقب
بسوی جانب انسی مائل میگردد و کنارهٔ قصبهٔ کبری هم بر زیر می آید و محراب که زیر قدم میباشد زائل میشود و هرگاه از
گذشتن ارابه بالای این استخوان انکسار در آن پیدا شود درین وقت تغیر در شکل کمتر واقع میشود اما از تحریک
قدم آواز خشخشه پیدا میشود ولیکن هرگاه ریزه ریزه گردد چنانکه وقت جستن از مکان عالی میشود درین وقت تغیر
در شکل زیاده حادث میشود چنانکه پیشتر نوشته شده و علاجش وقتیکه از مرور ارابه بر آن انکسار حادث شود اینست
که بعد رفع شدن ورم ظاهر [illegible] بتدریج بر آن ببندند و هرگاه ریزه ریزه شده باشد درین وقت اول
جلد و لحم را شق کرده ریزه های شکسته را از ان بیرون آرند تا بعد صحت زخم و اندمال جراحت داخلی و خارجی
در پا قدری قوت آید و فی الجمله لائق کار گردد و در انکسار جملهٔ عظام صغار رجل مراعات همین قانون واجب دانند
که هرگاه بعد انکسار استخوان از کشیدن صورت قدم درست نشود بر محل انکسار شق کرده اول ریزه های استخوان
منکسر را بر آرند والا انجام نیک نخواهد شد و اگر بعد بر آوردن ریزه های استخوان شکسته هم در ورم ریم پیدا
شده آثار فساد و موت ظاهر شوند پای منکسر را قطع کنند که سوای آن علاجی نیست بیان بست و یکم

در انکسار استخوانهای مشط قدم بدانکه گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منکسر میشوند و خاصةً
انکسار و رسه استخوان از استخوانهای مشط قدم که در جانب وحشی اند زیاده می آید و علامتش اینست که در شکل قدم تغیر
کم پیدا میشود اما آواز خشخشه عند التحریک بسبب ضربه ظاهر و مسموع میگردد و گاهی از مرور ارابه یا گردون دخانی یا اسپ
هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر از گذشتن
گردون دخانی که صدمه آن جمیع اجزای عضو را بیکار میکند انکسار پیدا شده باشد درین
وقت فوراً پای مریض را قطع کنند و اگر زخم با اسباب دیگر بود و زیاده نباشد درین وقت اول علاج زخم
نمایند بعد آن اسٹارچ بنڈیج بران ببندند و اگر زخم حادث نشده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها خاصةً
آمده باشد درین وقت استارچ بنڈیج تنها بران بستن کافی ست بیان لبست و دوم در انکسار اصابع رجل
این استخوانها هم گاهی از رسیدن صدمهٔ ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بران منکسر میشوند و شناختن آن
سهل ست و علاجش همان ست که در انکسار اصابع دست نوشته شده فلیرجع الیه بیان لبست و سوم
در انکسار استخوان اس قبل از مقصود باید دانست که چون صدمهٔ ضرب بدیگر اعضا میرسد از آن نقصان در جلد
و لحم و عظام می آید اما هرگاه صدمهٔ ضرب بدماغ میرسد از آن سوای نقصان مذکور ضرر بعضو رئیس که دماغ است
و اندرون استخوانها پیدا شده میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدماغ کدام کدام حالت پیدا میشود و از آن
کدام کدام آفت حادث میگردد پس بدانکه ممکن ست که چون بدماغ صدمهٔ ضرب رسد از آن یکی از حالات ثلثه
یا همه آنها حادث شوند اول کان کشن یعنی تزعزع دماغ دوم کامپریشن یعنی انضغاط دماغ سوم
سریبرل اریٹیشن یعنی متاذی شدن دماغ اما کان کشن پس آن اینست که صدمهٔ خارجی بدماغ
رسد خواه ضرب یا سقوط و از آن دماغ بجای خود متحرک شود و از تحرک آن در افعال دماغ نقصان یا بطلان
پیدا گردد و دوران خون در آن کم شود و از آن ضعف پیدا گردد العلامات چونکه درجات صدمات کثیر اند
لهذا از آن علامات هم متعدد پیدا میشوند پس اگر صدمهٔ قلیل رسد از آن دوران سر و قدری بدحواسی
ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض برطرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خود می آید و گاهی دوران
سر هم نمیشود بلکه قدری بدحواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و
انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میداند که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد و لیکن
بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمهٔ کثیر بر سر رسد از آن فوراً مضروب بر زمین می افتد و
بیهوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن میرود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر
از مریض کسی سوال کند جواب نمیدهد لیکن هرگاه به آواز عظیم پرسند در آن وقت مثل نائم که نومش ثقیل باشد

از آواز عظیم قدری ستنبه شده چشم وا میکند و باز بند میسازد و نبض صغیر و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر حرکت چشم صغیر و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز اکثر درینحالت بی اراده جاری
میشوند و در همه اعضا استرخا ظاهر گردد و قوت عضلات باطل یا قلیل میگردد و از آن ظاهر میشود که از تشنج دماغ
قوت بدنی کم شده یا قریب فقدان ست و این اول درجه کان کشن ست که دران گویا آثار حالت کلاپس پیدا میشود
وآن از دو سه دقیقه تا دو سه ساعت می ماند و بعد آن درجه ثانیه این حالت پیدا میشود باینطور که هوش و حواس
رفته رفته آهسته آهسته قدری عود میکند و در نبض قدری قوت پیدا میگردد و برودت جلد زائل شده دران حرارت حادث
میشود و اکثر بعد این حال قی می آید و از حرکت قی در نبض حرکت قلب زیاده میگردد چه از اذیت پرده شکم که در قی کردن
میشود دل زیاده حرکت میکند و از آن در دماغ خون زیاده میرود چنانکه پیشتر از کم شدن دوران خون در دماغ
ضعف پیدا شده بود همچنین اینک از زیاده رفتن خون آن دماغ قوی میشود لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد نوبت
به پیدا شدن درجه ثانیه کان کشن نمی آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب مریض هلاک میشود و انجام رسیدن
صدمه بدماغ اینست که اگر قلیل باشد بعد مدت قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود از آن فوراً مریض هلاک میگردد
و در میان صحت و موت مفاجات درجات کثیر اند مثل اینکه دو سه روز در سر دوران و درد با الجمله علامات ضعف جمع
شده برطرف شوند یا تا تمام عمر بحالت ضعف دماغ مبتلا ماند و حالش چنان بود که از ادنی موثر خاصة از امور
نفسانیه مثل غیظ و غضب یا فزع و خوف زیاده متاثر شود لیکن کسیکه باین حالت مبتلا گردد بعد دو سه سال
از پیدا شدن ورم دماغ هلاک میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرق می آید و نسیان
غالب گردد و گاهی آنچه قبل که پیش از رسیدن صدمه محفوظ میداشت از خاطر میرود و نسیاً منسیاً میگردد و گاهی بعد رسیدن
صدمه در تکلم نقصان پیدا میشود و از آن لکنت در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی ست که ضرب بر مقدم دماغ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضرب بر مقدم دماغ جفن اعلی مسترخی شده
بر جفن اسفل می نشیند و از آن چشم مفتوح نگردد و گاهی در قوت سامعه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای غیر
غیر موجوده در خارج مسموع میشوند و این را از قبیل تشویش فعل دماغ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه بدماغ قوت باه زائل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
ایضاً درین وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد بسبب متضرر شدن نخاع از اذیت دماغ با لجمله باید دانست
که آنچه علامات و انجامات از رسیدن صدمه بدماغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول از آن علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بمرور ایام آنچه از نقصانات دماغ امور حادث میشوند و نوشته
شده اند موجود میشوند و امر خطرناک میگردد و خوف هلاکت ظاهر گردد و گاهی صدمه کثیر بدماغ میرسد لیکن از آن کدام

نقصان در دماغ باقی نماند و افعال دماغ محفوظ از آفت باشند و بعد صحت هیچ مرض پیدا نمیشود لهذا بقراط نوشته که از صدمه قلیل دماغ بی پروا نشوند و از صدمه قوی کثیر آن نا امید نباشند و موید این قول آنست که چون گردون دغالی اتفاقا باهم مناطحه میکنند یعنی سر که می زنند از ان کسانیکه بر آن نشسته اند چنان متحرک میشوند که مغز استخوان ایشان هم از ان بحرکت می آید لیکن بعد آن فورا کدام ضرر ظاهر نمیشود و همه از گردون فرو آمده بخانه ها و بمقامات مقصود خود میروند و بخوبی همه کار خود را بانجام میرسانند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سرسام مبتلا شده هلاک میشوند الحاصل گاهی بعد رسیدن صدمه و زوال هر دو درجه کان کشن و درجه انگام پریشن شروع میشود و آن انعصار دماغ است کیفیتش اینست که گاهی صدمه بر سر میرسد و از صدمه قوی غاهر کلیه استخوان دماغ شکسته بر دماغ ملتصق شده بر آن می نشینند و گاهی در ان ورم می آید و از ان در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه مذکور بوساطت استخوان بر دماغ میرسد در دماغ تزعزع و تحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده در میان عظم منکسر و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ منعصر میگردد و گاهی ضرب بر سر میرسد و از ان در استخوان انکسار واقع نمیشود ولیکن از اثر صدمه ضرب قدری ام غلیظ از استخوان راس جدا گشته و از ان در میان استخوان و غشا مذکور جوف پیدا شده خون بند بند در ان مجتمع میگردد و پس از ثقل آن غشای مذکور انجا بر دماغ می نشیند و از ان دماغ منعصر میگردد و گاهی از رسیدن ضرب بالای دماغ استخوان نمی شکند بلکه از ان ورم در غشای ام غلیظ موهوم بر جوار آمیشه یا در استخوان مضروب علیه حادث میشود و من بعد در بینا ورم ریم پیدا میشود و استخوان مرده میگردد و ریم از و هم مذکور خارج شده در میان استخوان و غشای مذکور مجتمع میگردد و از ثقل آن غشای مذکور بر دماغ می نشیند و از ان دماغ منعصر میگردد و گاهی ریم در میان ام غلیظ و ام رقیق بسبب پیدا شدن ورم در غشا متولد گردد و درین وقت ممکن است که این اجتماع مده در میان غشائین مذکورتین بالای دماغ و هم اندرون دماغ هر جا که باشد پیدا شود زیرا که هر دو غشا بالای دماغ و هم اندرون آن رفته اند پس هر جا ممکن است که ورم در انجا پیدا شده ریم افتد و درین صورت انعصار از خارج و داخل دماغ هر دو پیدا میشود و گاهی از در آمدن اجسام غریبه غیر بدنیه مثل گلوله تفنگ یا قطعه آهن یا از چوب دستی که در دماغ داخل شوند هم دماغ منعصر میشود العلامات هر گاه دماغ منعصر شود و سبب آن خفیف و قلیل باشد از ان مریض قدری بیهوش می ماند مثل نائم یا سکران و چون باواز بلند از ان سوال کنند قدری متنبه شده مثل کسی که در خواب ثقیل بود قدری جواب هم میدهد اما هر گاه انعصار زیاده باشد بیهوشی مفرط پیدا میگردد و هیچ آواز کسی نمیشنود و نه جواب میدهد و اعضا مسترخی میشوند مثل فالج و تحریک اعضا ممکن نباشد هر عضو آنرا که بر داشته از دست بگذارند بر زمین بی اختیار می افتد و تنفس آهسته آهسته میگیرد و آواز غطیط پیدا میشود زیرا که چون لهات مسترخی گردد و مریض هوا را از راه بینی و دهن میکشد پس وقت رفتن هوا در گلو و ریه لهات متحرک میشود و از ان آواز غطیط پیدا میگردد و ایضا چون هوای مستنشق را بسوی خارج دفع کنند

وقت دفع کردن تنفس رخساره ها منتفخ میشوند و از لبهای مریض آواز نفخ کردن پیدا میشود و سببش اینست که چون قلبین و
رخساره ها و لبها مسترخی میشوند از آن چون هوای تنفس او دفع کردن ریه در دهن می آید از آن رخساره ها و لبها منتفخ
میشوند و لبها حرکت میکنند و از آن آواز نفخ کردن پیدا میشود **و ایضاً** مردمک چشم وسیع میگردد و نبض بطی و عریض
میشود و حرکت دل بطی میگردد و براز بی اختیار می آید زیرا که عضلات قابضه که در استداره امعا هستند مسترخی میشوند
و بول اکثر محتبس میگردد زیرا که آنچه عضلات و مثانه معین بر اخراج بول اند هم مسترخی میشوند و از آن بول محتبس میگردد
و گاهی بول هم جاری میشود و این وقتی ست که گردن مثانه مسترخی شود و جلد بدن سرد میباشد و گاهی گرم هم میگردد و عرق
گرم از بدن جاری میشود و اینکه سیماب در آله مقیاس الحرارت تا درجه یکصد و شش میرسد و چون باین حد رسد
سرسام قریب الحدوث میباشد **و ایضاً** درین حالت گاهی کوما که بلغت انگریزی بمعنی بیهوشی ست که بسبب دماغ پیدا
شود و آن مثل خواب ثقیل میباشد و در آن غطیط هم بود حادث میشود و چون این بیهوشی رفع شود هذیان و اختلاط عقل
ظاهر گردد و بعد آن باز بیهوش میشود پس درهمین حالت می ماند که گاهی در عالم بیهوشی و گاهی در هذیان و اختلاط عقل
بسر میکند **و ایضاً** گاهی در یکجانب یا هر دو جانب بدن کونولشن یعنی تشنج خاص عضو پیدا میشود و باید دانست که گاهی بعد
رسیدن صدمه بر سر اول کان کشن یعنی تزعزع دماغ پیدا میشود و از آن کامپرشن یعنی انغماز دماغ شروع میگردد
و گاهی از رسیدن صدمه بعد کان کشن مریض هشیار شده مشغول کار و بار خود میگردد و او خود و بینندگانش مطمئن میشوند
لیکن بعد آن کامپرشن میشود و علامات آن ظاهر گردند و گاهی وقت رسیدن صدمه قوی مدت کان کشن این قدر
قلیل میباشد که محسوس نگردد و بعد آن فوراً علامات کامپرشن ظاهر و موجود میشوند و انجام این حالت یعنی انغماز
دماغ اینست که یا درهمین حال تا یک هفته یا دو سه هفته یا دو سه ماه مبتلا مانده بعد آن مریض صحیح میشود و گاهی در حال
مبتلا ماندن درین حال ورم حار دماغ پیدا میشود و بعالم سرسام بیمار هلاک میگردد و گاهی در حال ابتلای خود
درین حالت از مرض کهنه می میرد اما حالت ثالثه که آنرا بلغت انگریزی سربرال ارتیتشن گویند و آن بمعنی متأذی
شدن دماغ ست پس بدانکه این حالت هم از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط بر دماغ پیدا میشود باینطور که چون صدمه
بر دماغ رسد خصوصاً بر مقدم آن که محل پیشانی یا بر صدغ درین وقت نقصان بدماغ میرسد یعنی انشقاق و انخراق
در آن خاصةً در جسم اسود واقع میشود العلامات وقتاً مریض بر زمین می افتد و برای این هیئت میباشد که چشمها را هر دو
بند کرده باشد حتی که اگر کسی خواهد که چشمانش بکشاید بدشواری کشاده شوند و بعد کشادن مردمک چشم صغیر دیده
میشود چنانکه در تشنج میباشد و بر پیشانی و رخسارهین چینها بوند چنانکه وقت زیاده متأذی شدن پیدا میشوند و در کارها
از اشتغال سینه متصل میباشد و هر دو دست را منقبض ساخته بالای سینه و پاها را کشیده باشکل منقبض و منقبض
دارد و بسوی چهار ... مایل بود و تنگی صدر نسبت آن ظاهر باشد مثل کسیکه از کثرت برودت متأذی شده خود را منقبض

در سبب پیدا شدن آواز نفخ کردن از تنفس

در بیان اینکه گاهی بعد کان کشن انغماز دماغ پیدا میشود

و تشنج سازد میباشد و با قلق بود که بار بار از یک پهلو بر پهلوی دیگر منقلب میشود لیکن بر هیئت استلقائی آید بر این
هیئت او را خسپیدن ممکن نباشد و جلد بدن سرد بود و گاهی ادراک برودت هم میکند و سیماب در آله مقیاس الحرارت
از مرتبهٔ اعتدال کم میگردد و نبض دقیق و ضعیف و بطی بود حتی که در یک دقیقه زیاده از هفتاد بار قرعه نمیکند و بول و
براز باختیار مریض میشود و گاهی بطور ندرت احتباس بول هم پیدا گردد و دوا یا مریض بیهوش می ماند و کدام امرا
نمی فهمد لیکن چون با آواز عظیم ازو سوال امری کنند و خواهند که بهوش آید از چین ابرو و چشم و غیره بد مزاجی و تاذی
خود را ظاهر میسازد و اگر کسی دست و پای آنرا حرکت دهد یا خواهد که راست و منتبه سازد فوراً از یک پهلو بر پهلوی دیگر
منتقل میشود چنانکه کسی متنفر شده از کسی از یک پهلو بر پهلوی دیگر در عالم خواب ثقیل منقلب میشود یا از تحریک دست
یا پا جواب میدهد که او را تنگ نه سازند و چونکه این علامات که علامات تاذی و انضجار طبع اند درین حالت یافته میشوند
لهذا این حالت را باسم سریبرال اری ٹیشن که بمعنی بی آرامی و تاذی ست نام کردند تسمیة الملزوم باسم اللازم انجام
این حالت آنست که گاهی در همین حالت یکهفته یا دو سه هفته مانده صحت یابد اما قبل حصول صحت اول نبض تدریج
آهسته آهسته قوی و عریض میشود و من بعد در آله مقیاس الحرارت حرارت بدنی زیاده شده تا حد اعتدال میرسد
و بعد آن انقباض و تشنج که در اعضا بود آهسته آهسته کم گردد و مریض دست و پا را دراز میسازد و بر هیئت استلقائی آید بالجمله
اعراض که بر تاذی دماغ دال بودند رفع میشوند و حالت دِمِنشیا که قسمی از جنون و بی عقلی ست که بسبب ضعف دماغ پیدا
میشود موجود میباشد و بعد این حالت کسی بقدر رفته رفته قوت در دماغ آهسته آهسته صحیح العقل میگردد و کسی کم عقل میماند و
کسی همیشه در بی عقلی و سفاهت عمر بسر میکند و گاهی بعد زوال علامات اذیت دماغ ورم مزمن در دماغ پیدا میشود و
در ان مریض هلاک میگردد و کسی را بعد آن فالج و کسی را صرع پیدا میشود ایضاً بدانکه این حالات ثلثه که مذکور شدند فوراً بلاواسطه
از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط پیدا میشوند اما اینکه ازین حالات کدام کدام مرض پیدا میشود پس بدانکه گاهی بعد
این حالات ورم حاد و گاهی ورم مزمن حادث میشود و گاهی بعد حدوث ورم ریم در دماغ پیدا میشود اما ورم حاد پس
بدانکه آن بعد دو سه روز از رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا میشود و بعد از آنکه مریض بهوش آمده باشد چنانکه بعد
حالت موسومه به کان کشن اکثر مریض بهوش می آید و حال خود را بیان میکند اما بعد کام پریشن یا بعد سریبرال اری ٹیشن
پیش ازین دو حالت مریض در عالم بیهوشی میماند و درهمان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کان کشن
و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند دیده میشوند از انجمله
یکی آنست که شکایت درد سر شدید مینماید و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و این درد بسی شدید بود و شدت
آن آناً فاناً زیاده میگردد و بر جلد راس گرمی زیاده محسوس میشود و هر دو شریان عظیم که بر حلق دیده میشوند که از انها
خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود و بسبب آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میرود

و مردمک چشم صغیر میگردد و مریض را ممکن نبود که نظر بسوی روشنی کند و آوازهای غیر موجود در خارج زیاده مسموع میشود و بعض
وجعی عظیم و قوی میگردد و نوم مطلقا نمی آید و در قلق و کرب مریض میباشد و اکثر هذیان بزودی پیدا میشود و مریض
توثب و برجستن از بستر می نماید و تپ شدیدی آید و بعد این حالات گوما یعنی بیهوشی طاری گردد بسبب انفجار دماغ از
ورم و تا اینکه بیهوش می شود و تپ باقی میباشد و بعد آن براز بی اختیار جاری میشود و بول محتبس میگردد و بعده
آثار کمزوری و ضعف ظاهر میشوند و تپ زائل گردد و در شدت ضعف مریض هلاک میشود و گاهی ورم حاد و مزمن
که آنرا اسپ ایکیوت گویند یا ورم مزمن که آنرا کرانیک گویند حادث میشود و این ورم خاصه در غشای ام رقیق که غشاء
آید اره دماغ مثل نسیج عنکبوت زیر ام غلیظ که آنرا بانگریزی جورامیٹر گویند هست پیدا میشود بخلاف ورم حاد که آن در این
وهم در پایه میٹر و نفس دماغ عام میگردد و این ورم گاهی بعد دو سه روز از رسیدن ضرب بر دماغ پیدا میشود و گاهی بعد
مرور مدت دراز مثل یک دو ماه یا مدت یکسال بر رسیدن صدمه ضرب بر دماغ حادث میشود و گاهی بعد رسیدن ضربه
بر دماغ کدام اذیت دماغی باقی نمی ماند و بعد آن ورم مذکور پیدا میشود و گاهی دائم که ورم بار دیگر پیدا شود بعد رسیدن ضربه
کدام شکایت از شکایتهای دماغیه باقی میباشد مثل اینکه مریض قدری درد سر داشته باشد یا شکایت ضعف دماغ دارد
که بسبب آن کدام کار نتوان کرد و بر مشقت قادر نبود یا از ادنی امر از امور نفسانیه زیاده متاثر میشود مثل اینکه از ادنی امر
مکروه او را غیظ و غضب زیاده آید یا قوت باصره یا سامعه آن ضعیف باشد من بعد دفعةً ورم پیدا میشود یا اول صرع
عارض میشود و بعد آن ورم پیدا میگردد و علامات هرگاه این ورم پیدا میشود مریض شکایت درد سر زیاده میکند
و در جلد راس گرمی زیاده یافته میشود و مردمک چشم گاهی وسیع و گاهی ضیق بود و گاهی در یک چشم وسعت و در چشم دیگر
ضیق اندرون مردم چشم می باشد و گاهی در مقله هر دو چشم حول پیدا میشود و مریض به دیدن روشنی خوش نیاید و از آن خائف
و کاره میباشد و گاهی هذیان هم بود و گاهی از اذیت راس آهسته آهسته آه آه میکند و گاهی از کثرت اذیت راس گاه از
بلند فریاد میکند و گاهی از اذیت دماغ دندانها را باهم میخوزد و گاهی در عضو خاص مثل یک دست یا پا تشنج پیدا میشود
و بعد ظهور این علامات چون چند روز یا یک هفته بگذرد گوما یعنی بیهوشی که از سبب دماغی بود حادث میشود و در آن بعض
هلاک میگردد و فقط و ایضاً گاهی بعد رسیدن ضرب بر دماغ ریم هم پیدا میشود و اینهم در چند جا از دماغ پیدا میگردد اول
ممکن است که در میان استخوان راس و ام غلیظ پیدا شود و از اسباب آن سه سبب اند اول آنکه بدون حادث شدن
زخم محض از رسیدن صدمه ضربه بالای دماغ ام غلیظ از استخوان جدا شود و از آن در غشای مذکور ورم حادث شده در آن
ریم افتد دوم آنکه از صدمه ضرب استخوان دماغ ریزه ریزه شود و بسبب آن ام غلیظ خراش حادث شده ریم پیدا
گردد سوم آنکه از صدمه ضرب جلد بالای سر هم دور گردد و ام غلیظ هم در اینجا بسبب صدمه مذکور از استخوان راس
جدا شود و از آن سبب غذا با استخوان راس در آنجا نرسد پس از نایابی غذا اینجا استخوان مرده گردد و از مردن آن حصه

گرد این استخوان مرده و با استخوان زنده و هم در ام غلیظ جائیکه گرد این استخوان با عظم زنده متصل ست پیدا شود و ممکن
است که ریم در میان ام رقیق و با پیمطر و دماغ پیدا شود و این اکثر در کسیکه بسیار ضعیف باشد و در ورم مزمن دماغ مبتلا
شده بمیرد و خاصة مرض پائمیا یعنی آمیختن ریم با خون داشته باشد یافته میشود سوم ممکن ست که در نفس دماغ ریم پیدا گردد
و آن اکثر در مقام رسیدن ضربه یافته میشود و گاهی در جهت مخالف مضروب علیه که بمقابل محل وصول آفت باشد یافته میشود
و آن ازینست که گاهی آفت ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا استخوان مؤخر راس منتهی میشود و جائیکه
صدمه منتهی شده یعنی مؤخر دماغ استخوان هم آنجا منکسر میشود پس موافق همین وصول صدمه گاهی ریم در محل ضرب
در نفس دماغ یافته میشود و گاهی در جانب مقابل مخالف محل آفت ست ریم در نفس دماغ یافته میشود و بطور [illegible]
و سبب تولد ریم در نفس دماغ خواه در جائیکه بران خاصة ضربه رسیده یا در جائیکه صدمه ضرب از محل مضروب علیه آنجا منتهی و واصل
شده باشد چنانکه گاهی در جانب مخالف که بمقابل محل مضروب علیه بود انکسار واقع میشود این امر پیدا میگردد اینست
که بسبب رسیدن صدمه ضرب و اذیت آن ورم حار در دماغ پیدا میشود و درین ورم ریم متولد میگردد و ایضاً
گاهی از در آمدن جسم غریب در دماغ مثل گلوله تفنگ یا پیکان تیر یا ریزه استخوان شکسته هم ورم حار پیدا میشود العلامات
اول علامات ورم حار که مذکور شده موجود بوده و هرگاه ریم دران پیدا شود اول لرزه می آید چنانکه در تپ نائبه می آید بعد
آن اگر مریض قدری هشیار بوده بعد این لرزه بیهوش میشود و گاهی یعنی بیهوشی دماغی بران غالب میگردد و فالج در جهت مخالف
محل تولد ریم در نصف بدن پیدا میشود یعنی اگر ریم در جانب یمین دماغ باشد فالج در جانب یسار بدن میشود و بالعکس
علامات ورم حار دماغ همیشه موجود میباشند اما هرگاه ریم در میان استخوان راس و غشای ام غلیظ بسبب جدا شدن
آن از استخوان حادث شود بی آنکه زخم از ضرب آمده باشد در آن وقت بمقابل محل تولد ریم در جلد راس هم ورم و درد پیدا میشود
که چون آنرا از سر انگشت فشار کنند و احساس نمایند دران لینت ریم یافته میشود زیرا که درین وقت از پیدا شدن ریم زیر ام غلیظ
در غشای استخوان هم در جلد راس ورم و ریم متکون میگردد چه در تشریح استخوان راس نوشته شده که عظام راس [illegible]
دو طبقه زیرین و بالائین صلب اند و یک توی آن که در میان هر دو توهای صلب ست لین میباشد و دران عروق کثیره که خون
و صلب اند برای تغذیه عظام مذکوره خون را می آرند پس هرگاه ام غلیظ از استخوان راس جدا میگردد و دران ورم
ریم پیدا میشود و استخوان که ازان جدا شده از بالای غذای میرود و آنهم ریم پیدا میگردد پس زیر استخوان مرده
ریم متصل شده در غشای استخوان مذکور میرسد و آنجا هم [illegible] متکون میگردد و از انجا در جلد راس هم ریم می آید چنانچه [illegible]
تا [illegible] جلد راس [illegible] این [illegible] که بالای استخوان راس در غشای آن و در جلد
[illegible] گاهی [illegible] میگردد و ازان ریم سائل میشود لیکن چونکه استخوان مانع جریان ریم اند [illegible] زیر استخوان
[illegible] ام غلیظ [illegible] بلکه [illegible] بالای استخوان مذکور در غشای [illegible] استخوان و در جلد

جاری میشود الحاصل بسبب ظهور ورم لین در جلد راس بمقابل محل تولد ریم ورام غلیظ این است که گفته شده اما این علامت مخصوص
است بوقتی که از ضرب زخم در جلد راس نیامده باشد لیکن هرگاه از آن زخم در جلد راس هم آمده باشد و هنوز تک علامات
ورم دماغ موجود بوند در آن وقت چون جلد بالای استخوان باقی نمی ماند پس از نقصان جلد راس که استخوان راس
مضروب علیه دیده میشود لهذا وقت پیدا شدن ریم درین وقت در ام غلیظ رنگ استخوان راس اینجا گاهی برنگ
خاکستری وگاهی بادامی وگاهی مائل بسیاهی دیده میشود و از ان مجربین میدانند که استخوان راس مرده شده و
یقیناً زیر آن ریم درمیان استخوان مذکور و ام غلیظ است فتذکر اما هرگاه ریم فیما بین ام رقیق و پا پیتره دماغ
پیدا شده باشد یا در نفس دماغ بود دران وقت کدام علامت خاص نیست که بر محل تولد ریم دلالت کند جز اینکه آنچه عموما
بر پیدا شدن ریم دلالت میکنند مثل آمدن لرزه بعد موجود بودن علامات ورم دماغ یا حدوث فالج در جهت مخالف
از جانب تولد ریم یا علامات ورم حار دماغ در اینجا هم دال می باشند اما از ان تعین و تخصیص موضع تولد مده نمیشود
و از عدم تشخص موضع تولد ریم نقصانی پیدا نمی شود چنانکه در علاج آن ظاهر خواهد شد و انجام تولد ریم در دماغ و
اجزای آن اینست که از ان پائمیا پیدا میشود زیرا که در توی لین استخوان دماغ چونکه عروق بسیار غلیظ آمده اند
پس یا در این عروق هم ورم پیدا شده ریم می افتد و از ان در خون وقت دوران آن می آمیزد یا کدام عرق ازین
عروق شق میگردد و دران ریم از استخوان مرده برآمده داخل میشود و علی کلا المذهبین ریم در خون داخل شده بذریعه
دوران آن در جگر و مفاصل و ریه و هم در جانب صحیح دماغ و در دیگر اعضا ممکن است که برسد لیکن زیاده از همه در ریه
می آید اما پائمیا وقتی پیدا میشود که صدمه قلیل بر دماغ رسیده باشد تا که بعد آن مریض مدتها زنده ماند و نوبت به پیدا
شدن پائمیا رسد چه اگر صدمه قوی برسر چنان رسد که از ان مریض دفعة یا در مدت قلیل بمیرد دران وقت نه ریم
پیدا میشود و نه از ان پائمیا حادث گردد العلاج بدانکه هرگاه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شده باشد
در این وقت مریض را در مکان محفوظ از هوای بارد دارند و در گلیم یا دیگر لباس موئین گرم بپیچند و آب گرم
در بوتل انداخته از ان تکمید بر بدن سازند هم بر جلد مریض مالش و دلک زیاده سازند و اگر زنجبیل مسحوق گرم
هم مالش سازند جائز بود تا اینکه گرمی بر جلد پیدا شود و دوران خون اینجا زیاده گردد و چون مریض قدرے
بهوش آید آب مطبوخ چای که حار بالفعل بود قدری بنوشانند تا گرمی در بدن پیدا شود لیکن شراب درین حالت
نه دهند اما اگر کان کشن قوی بود که ازین تدابیر رفع نشود درین وقت قدری امونیا کاربناس با آب ساده
حل کرده یا با شراب یا شراب حار تنها بنوشانند یا بذریعه زراقه در معا رسانند و بعد پیدا شدن حالت ریاکشن
اگر آن قلیل بود قلت و کثرت آن موافق شدت و خفت و قلت و کثرت حالت کان کشن میباشد یعنے
اگر کان کشن خفیف است ریاکشن هم خفیف خواهد بود و بالعکس بالجمله چون ریاکشن خفیف باشد مثل اینکه

قدری درد سر و اندک حرارت بر جلد راس محسوس شود درین وقت آب سرد که از برف آنرا سرد کرده باشند
یا سرکه همراه آب ساده بر سر نهند و اگر ازینهم دفع نشود مسهل قلیل الوزن از قسم ادویه مسهله کلین اند مثل
میگنشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ بنوشانند و غذای بارد بالفعل که سریع الهضم و لطیف بود نوشانند
و بارام تمام برپلنگ دارند اما هرگاه رنجش قوی بود مثل اینکه حرارت جلد راس و درد سر قوی باشد و اختلاط عقل و کدورت حواس
بود که از آن خوف اجتماع خون و پیدا شدن ورم دماغ قوی باشد درین وقت اگر مریض قوی بود اول فصد گیرند
و خون از هشت اونس تا دوازده یا شانزده اونس برآرند و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد زلو حسب مناسب
بر محل صدغ یا خلف اذن یا زیر موق اکبر چشم چسپانند و برف باریک کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر دماغ نهند
و مسهل قوی مثل روغن حب السلاطین نوشانند و غذای لطیف سریع الهضم خورانند و بارام تمام بر پلنگ دارند
پس اگر بعد اینهم کدام عرض مثل درد سر خفیف یا فساد فکر که قلیل بود باقی ماند موافق آن علاج هم خفیف فرموده شود
مثل اینکه گاه گاه دو سه زلو بر اصداغ یا خلف اذن یا بر زیر گوشهٔ چشم چسپانند یا حجامت با شرط خلف راس کنند
یا پلستر از نیش مگس بر جای مناسب نهند و قدری سیماب هم مثل کیلومل یا بلو پل قلیل گاه گاه بطوری خورانند که از آن
جوشش دهن پیدا نشود و گاه گاه مسهل هم داده باشند و چون بعد جملهٔ این تدابیر هم نقصان دماغ رفع نگردد
عمل سیتین باستعمال آرند و مریض را کمال احتیاط و آرام دارند و همیشه نگران حال آن باشند که اکثر دفعة این مریض
در ورم حار دماغ مبتلا میگردد اما هرگاه کام پریشن بعد رسیدن صدمهٔ ضرب بر دماغ پیدا شود درین وقت تامل
نمایند که عاصر دماغ چیست ریزهٔ استخوان شکسته است یا کدام جسم غیر طبیعی که در دماغ درآمده یا خون ست یا ریم
پس انچه بسبب ریزهٔ استخوان یا کدام جسم غیر طبیعی یا ریم باشد تدبیر آن آینده نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما هرگاه
بسبب اجتماع خون باشد درین وقت آن خون بخود اکثر در عروق منجذب میشود پس علاج عام اینجا کافی ست و آن
اینست که در مکانیکه روشنی کم باشد مریض را بارام تمام دارند و موهای سرش را تراشند و آب سرد یا سرکه و آب ساده
بالمناصفه سرد کرده یا برف کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر سر نهند و بعد آن چون مریض درین حالت بیهوش می ماند
پس مسهل دهند از چیزی که مقدار قلیل آن اسهال آورد نماید و آن در روغن حب السلاطین یافته میشود پس یک دو قطره آنرا همراه
زبدهٔ یعنی مکهن یا همراه صمغ عربی محلول با آب حل کرده بر اصل زبان نهند تا مریض همراه لعاب دهن آنرا بلع کند یا احتقانا
از روغن بید انجیر و روغن تاربین حقنه نمایند تا اسهال بقوت جاری شود و در بست و چهار ساعت روز و شب اگر بول
محتبس باشد دو بار بذریعهٔ کاثاطیر بول را جاری سازند و بعد این تدابیر یقینی مریض قدری غذا را میخواهد پس اگر ممکن
باشد شیر یا آب یخنی یا شوربای لحم بنوشانند یا بذریعهٔ زراقه در شکم رسانند پس اگر بعد انحطاط ورم شروع شود تدبیر
ورم که آینده نوشته خواهد شد بعمل آرند اما هرگاه سرسام یا اری تپش پیدا شود درین وقت مریض را بارام تمام

بالای پلنگ سبب دارند و موهای سر را تراشیده آب برف بر سر نهند و مسهل خفیف مثل روغن بید انجیر یا سفوف جلیپ کمپونڈ بمقدار قلیل نوشانند یا از حقنه لینه تنقیه امعا سازند و اگر خواب نیاید برومائیڈ پٹاسیم تنها از پانزده تا بست گرین یا همراه کلورل هائیڈریٹ نوشانند و اگر درین حالت در سر گرمی نباشد که از ان خوف حدوث ورم باشد درین وقت بهتر از افیون دوای دیگر نیست پس لاڈنم او چای سڈی ٹیوس یا سلوشن مارفیا هر یک جدا جدا از بست قطره تا شصت قطره بنوشانند و هرگاه ورم شروع شود علاج آن نمایند اما هرگاه ورم حاد یعنی اکیوٹ انفلیمیشن باشد درین وقت اول موهای سر را تراشیده برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر تمام سر نهند من بعد اگر مریض قوی باشد فصد گرفته خون حسب حاجت بر آرند تا اینکه قدری ضعف در نبض پیدا گردد و بعد آن هرگاه باز در نبض قوت زیاده پیدا شود باز فصد گیرند و خون بر آرند و ملاک امر در تثنیه فصد قوت دوران خون ست پس هرگاه دوران خون قوی گردد خواه بعد چند ساعت یا بعد چند روز وقت گرفتن فصد همان خواهد بود پس اگر بعد چند ساعت محتاج فصد ثانی شوند نیز فصد اول را کشاده دست را حرکت دهند تا زخم اول منفتح شده خون جاری گردد و اگر بسبب پیدا شدن ورم خون از زخم بر نیاید عرق دیگر را کشایند و خون بر آرند و اگر مریض طفل یا ضعیف باشد زلو بقدر مناسب بر صدغین یا خلف اذنین یا زیر گوشه چشم الصاق نمایند و بعد آن مسهل دهند تا اسهال رقیق شود پس اگر مریض لائق نوشانیدن مسهل باشد از دو سه مسهل آنچه مناسب دانند نوشانند یا کیلومل از دو تا پانزده گرین تنها نوشانند یا کیلومل دو چهار گرین همراه سفوف جلیپ کمپونڈ نوشانند تا اسهال بخوبی شود لیکن سلفیٹ آف میگنشیا درین حال از مسهلات دیگر بهتر ست و اگر مریض لائق نوشیدن مسهل نباشد عوض مسهل از حقنه یا تنقیه نمایند و استعمال سلفیٹ آف میگنشیا در حقنه هم مفید است و بعد فراغ از اسهال کیلومل را با قدری افیون خالص بنوشانند یا در بغل مالند تا که از راه جلد در خون داخل شود و کیلومل را چندان خورانند که قریب بشوش دهن حالت پیدا کنند و غذا قلیل المقدار سریع الهضم مثل شوربای لحم یا شیر همراه آب ساده بنوشانند اما دوا دهم که علامات حدوث ورم دفع نشوند حاجت بسوی تغذیه کمتر واقع میشود و دیگر تدابیر مریض را آرام تمام دارند و معنی آرام تمام آنست که جمیع حواس و اعضا از فعل خود باز مانند مثل اینکه سمع از شنیدن آوازها و بصر از دیدن اضوا و شامه از بوئیدن روایح حاره و زبان از چشیدن مذوقات حاده و از کلام آشنا نشوند و اعضای بدن جمله از حرکات بدنیه و دماغ از حرکات نفسانیه باز مانند و همیشه گاه گاه مسهل داده باشند تا شکم صاف مانده هرگاه ورم حاد مزمن یعنی کرانک یا سب اکیوٹ یعنی حاد مزمن گردد و آن بعد مرور مدت و یا از ابتدای حدوث ورم حاد میشود در آن آنچه علاج ورم حاد نوشته شده از ان اقوی مثل فصد و مسهل قوی را باستعمال نیارند لیکن مسهل معتدل که سیلان قوی و ضعیف باشد یا کلومل با جلیپ بود نوشانیده باشند تا قبض شکم نماند و کیلومل بمقدار قلیل تا مدت دراز نوشانند تا اثر او در بدن پیدا باشد تا بحد که از ان جوشش دهن پیدا شود بلکه اگر اثر آن در لثه و ...

ظاهر شوند مقدار کیلومل را کم کنند یا مطلقا چند روز نوشانیدن آنرا ترک کنند و بعد نوشانیدن کیلومل ایوڈائیڈ پتاس
یا برومائیڈ پتاش قلیل المقدار بهمراه تقویت عشبه نوشانند و موهای مریض را تراشیده پلستر ازنیش مگس بر یافوخ نهند
وگاهی بر تمام سر پلستر مذکور را باین ترتیب می نهند که اول بر یافوخ بعده بر جانب یمین پس ازان در جانب یسار و بعد
آن بر موخر راس می نهند که از استعمال آن نفع کثیر حاصل میشود و گاهی عوض آن عمل سیٹن را بر گردن استعمال
میکنند لیکن باید که آبله پلستر نیش مگس و زخم سیٹن را آن قدر جاری دارند که جمله نشانهای دماغیه دفع شوند و درین حال
غذای صالح مقوی مثل گوشت بز و شیر و نان گندم نوشانند لیکن اغذیه حاره نه دهند اما هرگاه ریم در دماغ پیدا شود و در
نفس دماغ یا درمیان ام رقیق یا پیشتر دماغ باشد درین وقت هیچ علاجش نیست زیرا که درین وقت محل تولد ماده معلوم
نمیشود و اگر معلوم هم شود درآن زمان هم اخراج آن ممکن نیست زیرا که اگر درمیان ام رقیق و دماغ یا پایه میٹر بود یا
درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس در ان
محبوس خواهد بود و علاوه برین اخراج ریم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظ و ام
رقیق و پایه میٹر و در نفس دماغ و آن یقینی مهلک ست لهذا علاج آن محال ست اما هرگاه ریم درمیان استخوان
راس و ام غلیظ باشد و محل تولد آن از ورم جلد راس که بر محل مقابل آن باشد یا از متغیر شدن رنگ استخوان مضروب علیه اگر جلد بر آن
نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از اله مخصوص که منشار مدور است استخوان راس را که بر محل تولد
ریم است قطع کنند و قطعه مقطوع را ازجایش برآرند تا ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علامات
تولد ریم پیشتر نوشته شده انجمله بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه چیزی
دیده شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی وانقباضی که در
دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس شود دانسته شود که اینجا درمیان دماغ و این غشا چیزی دیگر
متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که اینجا زیر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی
دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر در غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم ازان خارج شود که گاهی ازین تدبیر
هم مریض زنده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پائمیا پیدا شده باشد درین وقت آنچه در علاج پائمیا
نوشته شده بعمل آرند مزید بران اینست که دراین پائمیا آنچه استخوان منکسر مضروب علیه که فاسد و متعفن شده است
آنرا ضرور برآرند تا سبب پائمیا مرتفع گردد اما هرگاه در اسکالپ یعنی آنچه جلد و لحم که بالای استخوان راس ست از ضربه کوفت
و رض و اذیت حاصل شود و ازان خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا درمیان لحم و استخوان راس مجتمع گردد
و در اینجا گاهی صورت سلعه دموی که آنرا هیماٹوما گویند و دران خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما
در کبار پس اکثر ورم در لحم و غلظ در جلد و هم تغیر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اکثر سبب اینکه اینجا ورم

در لحم و جلد پیدا میشود در وسط آن بسبب اخذ یا دور رم در اینجا لینت و بر اطراف آن از قلت ورم صلابت محسوس میشود لهذا اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا کاسهٔ سر شکسته است یا انکسار عظم و درین حالت این شبهه بدو امر دفع کرده میشود اول اینکه اگر کاسهٔ سر شکسته است علامات کاملهٔ شکستگی یعنی انغماز دماغ که بعد انکسار استخوان پیدا میشوند موجود نمیباشند دوم آنکه هرگاه سر انگشت را در ان بقوت داخل کرده احساس کنند اختلاف در اجزای استخوان بسبب ارتفاع و انخفاض که لازمهٔ انکسار است زیر انگشت یافته نمیشود و گاهی در اسکالپ طفل نو مولود هم اذیت از انعصار که در وقت ولادت میشود سلعهٔ دموی یعنی هیماٹوما پیدا میشود و علاج این حالت آنست که هرگاه زخم نباشد پارچه در سرکه و آب ساده که هردو بالمناصفه بوند یا در شراب برانڈی که یکحصهٔ آن با هشت حصهٔ آب ساده ممزوج بود تر کرده بالای سر بمحل مضروب علیه نهند و هرگاه از استعمال آن حرارت این موضع رفع گردد در امونیا لوشن که در ان یکدرام میوریٹ آف امونیا با هشت اونس آب ساده حل کرده درست میسازند پارچه تر کرده بر محل مذکور نهند تا از اعانت آن خون در عروق منجذب گردد و باید دانست که آنچه خون در اینجا در اطفال مجتمع شده بصورت هیماٹوما از ان پیدا میشود اکثر خون مذکور از ان خود بخود در عروق منجذب میگردد لهذا باید که در ان نشتر نه دهند و ارادهٔ اخراج آن نه نمایند و همچنین در کبار هم چون سلع دموی بر سر پیدا میشود انهم خود بخود منجذب میگردد در آنهم گاهی ارادهٔ نشتر زنی و اخراج دم نه نمایند بلکه بر همین تدبیر که نوشته شده اکتفا کنند که از امونیا لوشن در تحلیل و جذب مادهٔ این سلع اعانت کامل حاصل میشود اما هرگاه در اسکالپ از رسیدن ضرب زخم پیدا شده باشد و این جراحت بنسبت جراحات اعضای دیگر خطرناک است زیراکه اینجا اکثر اری سپلس بسهولت و سرعت پیدا میشود و اگر اری سپلس هم پیدا نشود اکثر صدمهٔ ضرب از جلد و لحم تا استخوان و اغشیه و نفس دماغ میرسد و ازان در این اعضا اذیت پیدا میشود و بالجمله زخم که اینجا حادث میشود گاهی قسم اول و گاهی قسم ثانی و گاهی قسم ثالث از اقسام خمسهٔ جروح که بجای خود در بیان زخم مذکور اند پیدا میشوند و گاهی اسکالپ تمام و کمال از استخوان سر جدا میشود چنانکه هرگاه موی سر زنان بر اسپ بند و آن در چوب چرخ مذکور می آید و از کشیدن آن موهای سر با جلد راس یکبار دفعة جدا میشوند این زخم پیدا میشود و ایضا باید دانست که در جراحت اسکالپ خون زیاده جاری میشود و آن خاصه وقتیکه زخم بر صدغ رسد زیاده ترمی آید العلاج هرگاه زخم قسم اول مثل خطراست باشد در ان اول موهای سر اگر در آن بتراشند بعده آنچه اجسام غریبه مثل خاک وغیره که بر دور زخم و قریب آن باشد آنرا دور کنند من بعد کناره های زخم را برابر و باهم ساخته پارچهٔ اسٹکن آلو و بر آن نهاده کاربل اینڈ لینٹ بر آن نهاده از پارچهٔ رقیق ببندند تا حرارت درین موضع پیدا نشود و سرد ماند و اگر پارچهٔ بندش غلیظ بود گرمی اینجا پیدا خواهد شد اما وقت این علاج آنست که زخم صغیر بود و زیاده لحم از استخوان جدا نشده باشد اما اگر زخم کبیر بود که لحم کثیر در ان از استخوان منفصل شده باشد و از زیادتی مقدار آن از آویختن لحم مذکور درد و اذیت پیدا شده باشد درین وقت باید که از تار تقسیمی اطراف زخم را باهم متصل ساخته یک دو جا بخیه کرده دهند تا بسبب آن لحم بجا و بند شود و بر محل خالی از دو جهت پارچهٔ اسٹکن آلو نهند لیکن زیاده

نه دوزند که دران خوف پیدا شدن اری سیپلس است **والیضا** باید دانست که هر قسم زخم که اینجا
پیدا شود در هر حال اسکالپ را دران قطع نکنند چنانکه در جروح اعضای دیگر برای قطع کردن آن
امر کرده میشود زیراکه اینجا از کثرت خون این لحم اگرچه بسیار قلیل با عظم متصل مانده باشد لیکن در چند
ایام مندمل و ملتحم میگردد **والیضا** باید دانست که از زخم قلیل اسکالپ هم بی پروا و مطمئن نه شوند
زیراکه گاهی از زخم قلیل آن هم اری سیپلس پیدا میشود و هم گاهی زخم قلیل میباشد لیکن صدمهٔ آن تا استخوان اغشیه
و نفس دماغ میرسد بلکه دران مریض را آرام تمام دارند و مسهل قلیل داده شکم را صاف کرده دهند و روز غذا بسیار قلیل و
سبک داده باشند و انتظار ظهور کدام انجام از انجامات زخم این مقام نمایند پس اگر زخم بسیار صغیر بود اکثر به سهولت و
بسرعت تصحیح میگردد و گاهی بعد آن اری سیپلس پیدا میشود و گاهی بسبب آن درمیان اسکالپ و استخوان دماغ ریم پیدا میگردد
خصوصاً هرگاه اسکالپ در مقدار زائد از استخوان جدا شده باشد زیراکه درین وقت درمیان این لحم و جلد جدا شده
و استخوان راس ریم پیدا میشود و گاهی ازین زخم ورم در اغشیه و نفس دماغ پیدا میگردد و گاهی بظاهر ضرب قلیل میرسد لیکن
از ان هم کدامی انجام ازین انجامات پیدا میشود پس اگر اری سیپلس پیدا شود آنچه در علاج اری سیپلس در ذیل حمیات نوشته شده
بعمل آرند و هرگاه ریم پیدا میشود درین وقت اکثر اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا اری سیپلس است یا ریم متولد گشته و فرق
میتوان باین وجه توان کرد که وقت پیدا شدن اری سیپلس سرخی از کناره های زخم شروع گشته منتشر میگردد و وقت پیدا
شدن ریم ورم از کناره های زخم دور میباشد و هم در تولد ریم سرخی بر کنارهٔ زخم نمیباشد **والیضا** باید دانست که هرگاه
اسکالپ از استخوان جدا میگردد و دستکار کناره های زخم را باهم کرده از تار بقره دوخته پارچه اسکوت آلوده بر آن نهاده می بندند
کناره های زخم باهم شده ملتحم و متصل میشوند لیکن اینجا اسکالپ که سوای محل کناره های زخم هم از استخوان جدا شده بود درانجا
گاهی ریم پیدا میشود و مادام که این ریم را بر نیارند اسکالپ جدا شده از استخوان با استخوان متصل و ملتحم نمیگردد لهذا درین
صورت است که در محل ورم جائیکه از دیگر مواضع متورمه زیرین تر باشد ثقبه پیدا کرده ریم را بر آرند من بعد درین ثقبه
فتیله نهند تا آنچه ریم پیدا شود آنهم ازین ثقبه بخوبی خارج گردد و در کدام جا محقق مجبور نمانده بالای ورم که دران ریم است فاو
صغیر نهاده بربندند تا از عمل کردن رفادهٔ ریم در جای خود نماند و جاری گشته خارج گردد و هرگاه اسکالپ تمام و کمال
از استخوان جدا شده باشد درین وقت پارچهٔ نازک در روغن کنجد صاف تنها یا قدری کافور دران حل کرده تر کرده بر تمام
نهند تا آنچه غشای جدید که از ریختن فائبرن از غشای استخوان راس و از اطراف زخم اینجا آهسته آهسته پیدا میشود آنرا محفوظ
از رسیدن آفات خارجیه دارد و باید دانست که این غشای جدید که اینجا از انصباب فائبرن پیدا شود در مدت دراز بحد
کمال میرسد و لائق کار میگردد پس این تدبیر را هم تا مدت دراز بعمل آرند لیکن در روغن کاربولک ایسڈ پارچه را تر کرده درین
حال بر سر نهادن نه نهند و الا غشای جدید که پیدا میشود ضایع و مفقود خواهد شد و همیشه نگران حال مریض باشند که کدام

وقت کدام علامت از علامات امراض دماغیه پیدا میشود و همیشه علامات ورم دماغ وغیره امراض را باید غور را
مشغول بعلاج این مرض شوند چنانکه بجای خود نوشته شده اما هرگاه استخوان راس شکسته نباشد بلکه
که چون صدمه بسر رسید لیکن صدمه قلیل است مثل غمز کردن شی ثقیل فامر یا صدمه ضرب قلیل و استخوان لین باشد
چنانکه در عهد طفولیت بود درین وقت گاهی استخوان مذکور منغمز شده بسوی باطن کج میشود و از ان بر دماغ اثر غمز میرسد
العلاج اگر غمز قلیل بود که از ان کدام اذیت نه پیدا شده باشد درین وقت احتیاج علاج کمتر میشود زیرا که خود
این استخوان خم شده آهسته آهسته راست میگردد و اگر انغماز موذی باشد و اذیت و ماغ شده باشد درین وقت
قطعه از چرم صمغی یا غیر آن گرفته خوب ملائم ساخته بر استخوان راس نهاده غمز کنند تا از کاس سکشن بعد چسپیدن
آن را بسوی بالا بکشند تا همراه آن استخوان خم شده راست گردد و بلند شود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر
استخوان راس هم کان چوشن یعنی غمز و خراش کوفت حادث میشود و آن بسه وجه خطرناک است اول اینکه از ان
گاهی قوت بیرونی استخوان راس می میرد و از قوی صحیح آن جدا میگردد و گاهی هر سه قوی استخوان یعنی تمام
استخوان مرده و فاسد شده از محل خود بر می آید و ام غلیظ از خارج شدن آن دیده ظاهر میشود دوم آنکه
گاهی از مردن استخوان ریم در میان استخوان مرده و ام غلیظ پیدا میشود سوم آنکه ازین آفت ریم در قوی ثانی آن
که لین و در میان هر دو قوی سخت آنست پیدا شده در خون امیزد و از ان پائمیا پیدا گردد علاج این آنست که چون
همراه آن در اسکالپ هم زخم باشد علاج زخم مذکور کرده ببینند که حال استخوان چه میشود شاید که همراه زخم اسکالپ زخم
استخوان هم صحیح شود و اگر استخوان مرده باشد زخم اسکالپ هم همراه آن صحت نمی یابد لیکن درین وقت انتظار و تامل
در علاج ضرورت زیرا که اگر تمام استخوان نه مرده باشد پس درین صورت اکثر آنچه مرده است ریزه ریزه شده
خارج میگردد و آنچه از مردن محفوظ است از ان غشای استخوان تازه پیدا شده از ان استخوان نو بوجود می
می آید و نشانی آنجا از نقصان استخوان فقط باقی میماند و همراه آن زخم اسکالپ هم صحیح میگردد و اگر تمام استخوان مرده
شده باشد درین وقت هم گاهی استخوان مرده بقدر یکه مرده شده ریزه ریزه گشته همراه ریم خارج میشود و اینجا
نقبه پیدا میگردد که از ان ام غلیظ دیده میشود لیکن بعد چند روز غشای استخوان تازه پیدا شده بر این نقبه هم
آمده ساتر میگردد و بالای آن لحم و جلد پیدا میشود و زخم اسکالپ صحیح میگردد لیکن اینجا گوی و غوری پیدا شده
باقی می ماند که در ان لینت بود و سختی استخوان اینجا در حس لمس محسوس میشود و اما هرگاه درینجا از مردن استخوان
ریم در میان استخوان مرده و ام غلیظ پیدا شده باشد و همراه آن علامات انغماز دماغ از ثقل ریم موجود باشد
درین وقت تدبیر اخراج مده مذکوره که پیشتر نوشته شده بذریعه منشار مذکور فرمایند و بعد آن علاج زخم اسکالپ
نمایند و مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند و اگر درین وقت پائمیا پیدا شده باشد علاج پائمیا مطلقا نمایند لیکن

اگر ثابت شود که ریم در استخوان هست درین وقت استخوان مذکور را بیرون آرند اما هرگاه انکسار در استخوان راس اند باشد و آن همیشه اینجا از صدمهٔ خارجی حادث میگردد و از کشیدن عضلات یا از حرکت دماغ نمیشود چنانکه در اعضای دیگر گاهی انکسار عظم از کشیدن عضلات هم پیدا میگردد و بالجمله انکسار استخوان راس هم بر چند وجه میشود یکی آنکه استخوان در محل خود ماند و شق گردد یا شکسته دو قطعه کبار شوند دوم آنکه ریزه ریزه شده بعض ریزه های آن از جای خود حرکت کرده در دماغ در آیند یا بر آن نشسته آنرا اخم کنند و از ان دماغ منغمز شود درین هر دو قسم انکسار گاهی تنها انکسار واقع میشود یعنی زخم در جلد نیاید و گاهی همراه آن زخم هم در جلد و لحم حاصل شود و این چهار قسم شدند و تقسیم دیگر اینست که گاهی انکسار در محل مضروب علیه و با وقت می آید و گاهی در جانب مقابل محل مضروب علیه انکسار واقع میشود مثلاً هرگاه ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمهٔ آن تا موخر دماغ منتهی میشود و جائیکه صدمهٔ ضرب منتهی گشته انکسار همانجا پیدا میگردد مثلاً ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمهٔ آن تا موخر دماغ منتهی میگردد و جائیکه صدمه منتهی شده انکسار عظم آنجا پیدا میشود و این را بزبان فرانس کونتر کوپ نامند بالجمله هرگاه تنها انکسار استخوان حادث میشود پس آن گاهی بر محل مضروب علیه و گاهی در جانب مخالف که مقابل آنست پیدا میگردد چنانکه گاهی ضرب بر استخوان مقدم دماغ واقع میشود و استخوان موخر راس منکسر میگردد اما هرگاه صدمه بر استخوان یافوخ میرسد از ان گاهی استخوان قاعدهٔ دماغ که از جانب تحت جهت مخالف و هم مقابل آنست و بران دماغ قائم میباشد منکسر میشود و هم باید دانست که این استخوان قاعدهٔ دماغ بسه طریق منکسر میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار بدو صورت پیدا میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از صدمه آن استخوان قاعدهٔ دماغ بشکند بدون شکستن استخوان یافوخ دوم آنکه از صدمهٔ ضرب استخوان یافوخ بشکند و شکستگی آن تا استخوان قاعده دماغ رسد و از ان قاعده دماغ هم منکسر گردد سوم آنکه کسی بر قدمین خود از بالا بزیر آید و صدمه و اذیت بدنی از تحت بسوی بالا تا این استخوان منتهی گردد و از ان این استخوان شکسته شود لیکن انکسار استخوان قاعدهٔ دماغ هرگاه بسبب صدمهٔ بدنی که از بالا بسوی زیرین از روی قدم کسی آمده باشد پیدا شود همیشه از زخم جلد و لحم بالای استخوان دماغ خالی میباشد و گاهی انکسار این استخوان هرگاه از صدمهٔ یافوخ پیدا شود هم خالی از زخم اسکالپ میباشد العلامات بدانکه هرگاه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار در استخوان یافوخ آید و معذلک استخوان مذکور دو قطعه شود و بجای خود هم ماند لیکن زخم بر جلد نیامده باشد درین وقت کدام علامت نیست که بران دلالت کند بلکه مجربین و علما را هم گاهی درینجا بسبب ورم که بعد رسیدن ضرب بر محل مضروب علیه پیدا میشود اشتباه واقع میشود درین که استخوان شکسته است یا نه چه هرگاه در وسط ورم از سر انگشت احساس سکونت لینت در انجا یافته میشود و چون بر اطراف ورم انگشت می نهند صلابت محسوس میگردد ازین جهت شبهه پیدا میشود در اینکه بر محل لینت استخوان شکسته است و چونکه بعد رسیدن ضرب حالت کان کشن یا کام پریشن پیدا میشود از ان زیاده تر شبهه انکسار عظم پیدا میگردد گو استخوان از شکستن محفوظ بوده هرگاه زخم هم در اسکالپ

همراه انکسار استخوان یافوخ آمده باشد درین وقت دانستن آن سهل شده چه از سر [illegible] که آنرا ... زخم
داخل کرده تا محل انکسار رسانیده [illegible] اصطکاک و احتکاک موضع انکسار خطی که از انکسار استخوان پیدا میشود دریافت
سازند اگر زخم وسیع باشد درین وقت دیدن خود استخوان شکسته بچشم هم ممکن است لیکن باید دانست که گاهی از درز حقیقی
دماغ که از اتصال عظام پیدا شده اند اشتباه پیدا میشود که خط انکسار است یا خط درز حقیقی استخوان دماغ و درین وقت
فرق بینهما باین طور کرده شود که درز دماغ همیشه از خون خالی میباشد و درز انکسار استخوان قریبی خون میباشد
اما هرگاه انکسار در استخوان قاعده دماغ آمده باشد درین وقت گاهی کدام علامت بران دال نمیباشد بلکه عقلانه
موجود بودن حالت کام پیشین یا دیگر نقصان دماغ که بعد رسیدن صدمه ضرب پیدا میشود دال بر استخوان نتیجه ضرب سنگین
که قاعده دماغ منکسر شده اما اکثر این است که بعد شکستن قاعده دماغ خون یا آب خالص از گوش جاری میشود و باید دانست
که این آب همان آب است که در بطون دماغ و زیر غشای نخاع همیشه میباشد و سیلان آب از گوش دلیل قوی است برای
شکستن استخوان قاعده دماغ زیرا که خون از گوش گاهی بسبب صدمه کاسه اسفل هم می آید اما آب بدون انکسار
استخوان قاعده دماغ نمی آید زیرا که بدون انکسار استخوان و انشقاق پرده گوش چگونه این آب برآمدن ممکن است که برسیده
آید لیکن هرگاه خون از گوش با دفق و ضربان خارج شود آنرا از علامات انکسار استخوان قاعده دماغ باید شمرد اما هرگاه استخوان
قاعده دماغ قریب عظم مشاشی منکسر شود خون از زیر چشم و از سوراخ بینی هم جاری میشود لیکن باید دانست
که این علامات خروج دم ازین اعضا وقتی لایق اعتماد اند که همراه رسیدن صدمه ضرب بر دماغ کدام صدمه بر گوش و چشم
و بینی نه رسیده باشد زیرا ممکن است که بسبب رسیدن صدمه خارجی باین اعضا هم خون ازانها جاری شود و ایضاً بعد
شکستن استخوان قاعده دماغ اکثر قی دموی می آید زیرا که بعد شکستن استخوان مذکور خون از پس کام قطره قطره کرده
در حلق میچکد و آنرا مریض بعد جمع شدن آن در حلق بسبیل بلع در عالم بیهوشی در معده می اندازد و چون ازان معده
ممتلی گردد آنرا به قی دفع میکند و علاجش آنست که چون انکسار محض در استخوان یافوخ آمده باشد دران بعد زوال
حالت کام پیشین موهای سر را بتراشند و برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر سر مریض نهند و مسهل قوی دهند و فصد
گرفته خون حسب حاجت برآرند و مکان بارد مریض را بآرام تمام بر بلند داشته دارند و اگر همراه انکسار استخوان یافوخ
زخم در اسکالپ هم آمده باشد درین وقت آنچه برای زخم اسکالپ نوشته شده بعمل آرند و هرگاه استخوان قاعده دماغ
شکسته باشد دران هم آنچه تدبیر انکسار محض استخوان یافوخ نوشته شده بعمل آرند لیکن اکثر در انکسار این استخوان
مریض بسبب انضغاط دماغ در حالت کام پیشین هلاک میشود و گاهی ازان نجات هم میابد اما کسی که ازان نجات یافته [illegible]
بحالت ضعف دماغ و اعراض علامات ورم مزمن دماغ [illegible] هرگاه حال [illegible]
باید که علاج ورم مزمن آنچه نوشته شده آنرا حسب مناسب حال بعمل آرند اما هرگاه استخوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و این حالت از صدمه سخت مثل رسیدن گلوله تفنگ حادث میشود و آن بسه طریق پیدا میگردد اول آنکه توی خارجی استخوان راس
ریزه ریزه شده در توی لین آن در آید لیکن توی سخت داخلی آن از انکسار محفوظ ماند دوم آنکه توی ثالث داخلی آن ریزه ریزه
شود بسبب کونکه تر کو و توی اول و ثانی از انکسار محفوظ مانند سوم آنکه هر سه توی استخوان کاسه سر ریزه ریزه
شوند و در صورت اولی که ام آفت بدماغ نمیرسد جز اینکه توی خارجی استخوان می شکند اما چون توی ثالث داخلی استخوان
بشکند از ان به ام غلیظ و دماغ ضرر میرسد و این قسم زیاده خطرناک است زیرا که از سلامتی توی اول و ثانی دانستن
انکسار توی ثالث دشوار میشود و از نقصان دماغ و علامات تضرر دماغ عقلاً استخراج کرده میگویند که شاید توی ثالث
استخوان منکسر شده باشد و علاج آنهم دشوار است زیرا که بدون قطع کردن استخوان ریزه های آن که در ام غلیظ و دماغ
در آمده اند خارج نمیشوند لیکن هرگاه هر سه توی آن ریزه ریزه شوند درین وقت دانستن آن سهل است اگر زخم باشد
و اگر زخم در جلد همراه آن نیامده باشد درین وقت در تشخیص آنهم دقت واقع میشود چه هرگاه بعد شکستن استخوان ریزه ها
اندرون می روند آنجا قدری غور پیدا میشود پس هرگاه انگشت آنجا می نهند در محل غور لینت و بر اطراف آن صلابت
دیده میشود و از ان گمان کرده میشود که شاید بسبب ضرب ورم در اطراف پیدا شده و در استخوان آنجا انکسار نیامده
و فرق ما بین نحو ممکن است که در صورت انکسار بر محل انکسار استخوان اختلاف در اجزای منکسره آن در ارتفاع و انخفاض
خواهد بود و در صورت عدم انکسار این اختلاف پیدا نمیشود و باید دانست که قسم اول انکسار استخوان راس اکثر در محل ما بین
دو ابرو و پیشانی از صدمه قوی مثل صدمه پای اسپ پیدا میشود زیرا که آنجا استخوان بسیار غلیظ و ضخیم است و توی متوسط آنهم
غلیظ است و ایضاً باید دانست که گاهی همراه انکسار استخوان راس هرگاه زخم در اسکالپ آید و صغیر باشد پس از کثرت
سیلان دم از ان گاهی تشخیص انکسار دشوار میگردد اما از وجود علامات انضغاط دماغ میگویند که استخوان شکسته است
و دماغ را غمز میکند و درین وقت برای صحت تشخیص باید که زخم اسکالپ را زیاده سازند تا کیفیت انکسار واضح گردد
و علاج آسان شود و گاهی استخوان دماغ ریزه ریزه شده ام غلیظ و دماغ را غمز میکند و لیکن کدام علامات شکستن استخوان
و انضغاط دماغ موجود نمی باشد خصوصاً در اطفال درین وقت باید که تا ظهور علامات کامل صبر نکنند و توسیع زخم اسکالپ تا محل کاسه
و تعجیل سازند العلاج هرگاه توی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در توی متوسط داخل شده باشد هیچ علاج
نکنند مگر هرگاه از مردن ریزه های مذکوره که در توی ثانی داخل شده بودند ورم و دمل پیدا شود و آن زمان در اسکالپ زخم
پیدا کرده اخراج ریم نمایند تا همراه آن ریزه های مذکوره هم خارج شوند و هرگاه توی داخلی استخوان راس ریزه ریزه شده
در ام غلیظ و دماغ داخل شده باشد و از ان علامات انضغاط و ورم دماغ پیدا شوند درین صورت در اسکالپ زخم
پیدا کرده استخوان مذکوره را از منشار مدور قطع کرده ریزه های شکسته را بر آرند و هرگاه جمله توهای استخوان راس شکسته
باشد و زخم هم در اسکالپ وسیع باشد از تدبیر جراحی ریزه ها را از زخم بیرون سازند و سکون های شکسته ...

فرق ما بین انکسار استخوان راس و صدمه ورم

لام و سکون یای مثناة تحتانی و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون رای مهمله ریزه ها را از زخم مذکور بر دارند و اگر از جا هم منضم شدن ریزه های مذکوره آله مذکور داخل نشود از منشار ساخته هیتش صاحب بهادر حکیم که آنرا بلغت انگریزی هیتس سا نامند قدری استخوان شکسته را قطع کرده زخم را وسیع سازند تا آله مذکور دران داخل شده ریزه ها را بر آرد و چون جمله ریزه ها بیرون آیند واذیت انضمام از دماغ رفع گردد آنچه تدبیر برای زخم یا ورم دماغ نوشته شده آنرا بعمل آرند و ایضاً باید دانست که اینجا بمزید کثرت اهتمام در امر دماغ باز اسباب تضرر و نقصان دماغ که از رسیدن صدمه ضرب و سقوط پیدا میشود نوشته میشوند پس بدانکه گاهی از تنها صدمه ضربه که بر سر رسد بی آنکه استخوان راس منکسر شود هم ضرر و نقصان و تفرق در اغشیه و نفس دماغ پیدا میشود و همراه انکسار استخوان کاسه سر هیئة دماغ را نقصان میرسد چنانچه گاهی با انکسار استخوان کاسه سر نفس دماغ از راه زخم استخوان بیرون می آید یا بجا از رسیدن صدمه ضرب که همراه آن زخم هم در لحم و انکسار در عظم پیدا باشد گاهی دماغ از جائیکه بر آن ضرب واقع شده شق میگردد و گاهی از کونترکوپ یعنی صدمه بجای رسد و از آن در جای دیگر منتهی شود و هم دیت و زخم در دماغ پیدا میشود و در جانب مخالف مقابل جهت مضروب علیه و ایضاً از شکستن توی داخلی استخوان راس و در آمدن ریزه های آن در اغشیه و نفس دماغ هم در دماغ شق و زخم حادث میشود و کاهی از شکستن سر توی استخوان راس و در داخل شدن آن در اغشیه و نفس دماغ هم زخم در دماغ پیدا میشود و هرگاه ام غلیظ منثقب گردد بهر سببی که باشد درینحالت هم گاهی دماغ از زخم بیرون می آید و چون گاوله تفنگ یا پیکان تیر یا چوب دستی صلب استخوان راس را شکسته در دماغ داخل شوند از انهم دماغ شق میشود و همچنین هرگاه چیزی سخت از راه انف و چشم در دماغ رود از انهم در دماغ زخم پیدا میشود و العلامات هرگاه از کونترکو دماغ قریب نخاع شق میگردد از ان مریض فوراً هلاک میشود زیرا که اعصاب معینه بر حرکت تنفس که در دل و پرده شکم میروند از انجا رسته اند و چون دماغ شق گردد از ان کار این اعصاب بند میشود و از بند شدن کار شان حرکت تنفس موقوف میگردد و فوراً مریض هلاک میشود و همچنین هرگاه زخم در قرب این موضع در دماغ واقع میشود پس تا دامیکه خون از ان جاری شده تا این موضع نرسد و اینجا مجتمع نگردد مریض زنده میماند اما هرگاه درین موضع خون مجتمع گردد و اعصاب معینه تنفس را ضغط کرده از فعل آنها باز دارد بیمار فوراً می میرد و چون دماغ قریب قحف شق گردد بعد آن مریض دفعةً نمی میرد بلکه هرگاه از ان ورم پیدا شود آن زمان هلاک میگردد و گاهی از انهم زنده میماند خصوصاً در سن طفولیت لیکن هرگاه دماغ شق شود پس اگرچه بعد آن علامات اذیت دماغ عموماً پیدا میشوند اما لائق استدلال قوی نبوند آری هرگاه بعد رسیدن صدمه بر دماغ اگر بر یک جانب بدن استرخا و در جانب دیگر تشنج پیدا شود از ان استدلال بر شق شدن دماغ قوی باید شمرد و یقیناً باید دانست که در دماغ زخم پیدا شده و ایضاً باید دانست که هرگاه نقصان و ضرر بدماغ میرسد از ان گاهی فالج پیدا میشود و گاهی اعصاب دماغیه را مثل عصب بصر و سمع و شم و ذوق هم بعد صدمه دماغ نقصان میرسد لیکن هرگاه نقصان بعصب شم میرسد لا علاج است و چون بعصب بصر رسد هم عسر البرء است اما چون بعصب سمع رسد پس اکثر نقصان

---

۱۵ ... ورم بمعنی آماس ... معنی آن ... وسیاه ... منشار ... معنی ... معهم و کرک ... اعصاب ... عصب ... پرده ... ارده ... عصب ... فالج ... ازدماغ ... بیرون ... استخوان ... مشتمل

آن بعد دو سه ماه رفع میگردد و سببش اینست که عصب سمع از اندرون عظام کرده گوش اندر می آید و چون صدمه بر سر میرسد از ان در عظام مذکوره ورم پیدا میشود و از ان این عصب منضغط شده قوت سمع را نمی آرد لهذا طرش پیدا میشود و چون ورم استخوان رفع گردد باز قوت سمع در ان می آید مریض صحت می یابد و گاهی از صدمه ضرب در اعصاب محرک مقله چشم و در اعصاب محرک جفن هم نقصان حادث میشود پس اگر در محرک جفن نقصان پیدا میشود از ان جفن اعلی مسترخی شده بر جفن اسفل می نشیند و درین وقت چشم مفتوح نگردد و اگر در عصب محرک مقله نقصان پیدا شود در چشم مریض حول حادث گردد و ایضا باید دانست که نقصان کثیر از صدمه ضرب به عصب زوج هشتم که نیوماگاسترک ست کم میرسد و اگر رسد مریض فورا هلاک میشود و اما اگر صدمه قلیل بان رسد از ان هم حرکت قلب کم میشود و در معده فساد پیدا میگردد که از ان تهوع شود و قی می آید انجام نقصان دماغ دانسته آن هرگاه قریب نخاع بر محل رستن نیوماگاسترک و فرنیک نقصان رسد از ان دفعة مریض هلاک میشود و اگر در محل دیگر نقصان و تفرق پیدا شود از اجتماع خون بر دماغ در حالت کان کشن اگر بعد آن حالت ریاکشن پیدا نشود بعد چند ساعت مریض هلاک میگردد و اگر حالت ریاکشن پیدا شود بعد آن در حالت کامپرشن بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض می میرد و اگر از ین حالت هم نجات یابد بعد پیدا شدن ورم در چند روز می میرد یا بعد چند ماه از فالج یا از امراض دیگر که بعد آن میشوند هلاک میگردد و گاهی بعد این حالات هم صحیح میشود و زنده می ماند و اگر زنده ماند در عقل آن قدری نقصان باقی می ماند و هرگاه در اسکالپ استخوان دماغ هم در شکسته آن و نفس دماغ یکجا تفرق اتصال پیدا شود از ان گاهی دماغ بیرون می آید و این خروج دماغ گاهی بعد چند روز از وقوع تفرق و گاهی بعد چند هفته واقع میشود و برآمدن دماغ را از جای خود بلغت انگریزی هرنیا میگویند العلامات هرگاه دماغ بیرون می آید اول شبهه پیدا میشود که انگور ست یا خون منجمد برآمده لیکن این شبهه را باین تدبیر رفع کنند که اگر دماغ ست پس بالای آن قدری خون بود لیکن در ان حرکت نبض بالی میباشد که آن محسوس میگردد و از ان بالیقین دانسته میشود که دماغ است و درین وقت علامات دیگر کم میباشد لیکن علامات حالت سری برال اریتیشن ضرور یافته میشوند و ورم حار بزودی پیدا میگردد و از ان مریض بعجلت هلاک میشود اما گاهی از علاج خصوصا در عهد طفولیت از ان صحت هم حاصل میشود و بعد آن کدام نقصان در عقل و فهم و حس و حرکت باقی نمی ماند العلاج علاج ظاهر آن کم است لیکن باید که در علامات تامل کرده علاج کنند مثلا اگر حالت کان کشن یا کامپرشن باشد علاج آن آنچه نوشته شده نمایند بعد آن تدبیر مانع از حدوث ورم عمل آرند و اگر کدام جسم طبیعی مثل ریزه استخوان در دماغ داخل شده باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر کدام جسم غیر طبیعی مثل گلوله تفنگ وغیره در سر داخل شده باشد و محل ماندن آن ظاهر و معلوم باشد بشرط امکان آنرا هم برآرند و اگر موضع ماندن آن معلوم نباشد در پی اخراج آن نشوند که گاهی بعد داخل شدن آن و رکانسه سر هم مریض

مدتها زنده می ماند و اگر برای دانستن حال آن در سر زخم تازه پیدا کنند از آن بزودی مریض می میرد و بهنگام دماغ از جای خود
حرکت کرده و خروج نموده از زخم بیرون آید درین وقت بهتر آنست که از کار و آهسته آهسته دماغ را هر قدر که از زخم
بالا آمده باشد و زاید بود بتراشند تا برابر زخم گردد و بعده بر آن رفاده غلیظ نهاده از رباط بر بندند تا قدری از ثقل
آن دماغ از بیرون آمدن باز ماند و ازین تدبیر گاهی در اطفال انگور سپید اشده صحت حاصل میشود و گاهی بار بار از قوت
و کثرت دم دماغ از زخم کاسه سر بیرون می آید و بار بار قطع کرده میشود تا اینکه قریب یکحصه دماغ قطع کرده میشود و تا این
زمان مریض زنده می ماند در بیان اکستراوازیشن آف بلد یعنی بیرون آمدن خون از مجری خود در کاسه سر و مجتمع
شدن آن بر دماغ بدانکه مجاری خون در دماغ چند جا هستند اول شریان که زیر استخوان سر و بالای ام غلیظ است و
منشعب شده از آن شاخهای شرائین کثیره در میان ام غلیظ و استخوان کاسه سر موجود میباشند دوم وریدیست که بهمین
همانند و خون سیاه را ازین شریان گرفته بقلب میرساند و شاخهای آنهم اینجا میباشد سوم مجری که در نفس ام غلیظ است
و در میان هر دو حصه دماغ و در قاعده دماغ یافته میشود و آنرا سائنس میگویند و درین خون زیاده میباشد
چهارم اورده و شرائین صغار اند که خاصة در نفس دماغ یا زیر ام رقیق و بالای چین های دماغ یافته میشوند پس هر
مجاری از بعض اجزای دماغ اند هر کدام که ازین مجاری از هم شق شود و خون از آن بر آید پس جائیکه مجری شق شده با
آنجا خون در کاسه سر مجتمع میشود اما اینکه وقت شق شدن مجاری کدام جا خون زیاده مجتمع میشود پس بدانکه چون شریان
که در میان استخوان کاسه سر و ام غلیظ است شق گردد از آن خون زیاده بر می آید و زیاده بر دماغ مجتمع میشود و
اگر ورید شق گردد از آن خون کم بر می آید و مجتمع میشود زیرا که در شق شدن شریان از حرکت قلب خون زیاده خارج میگردد
بخلاف ورید که در آن اثر حرکت قلب کمتر موثر میشود و لهذا از شق شدن شریان زیاده خطرناک است الاسباب سبب انشقاق
رسیدن صدمه سخت است که بر دماغ رسد و گاهی از رسیدن صدمه قلیل هم که از آن دماغ متحرک شود خواه بنسبت انکسار
رسد یا نه شرائین و عروق صغار دماغ شق شده خون بر دماغ جمع میشود العلامات بعد انشقاق چند صورتها پیدا
میشوند یکی آنکه بعد رسیدن صدمه مریض بیهوش نشود و با حواس باشد لیکن بعد گذشتن قدری مدت بر آن بیهوش
گردد و از آن دانسته میشود که خون بر دماغ مجتمع شده و از آن دماغ متغیر گشته بیهوشی و علامات دیگر انضغاط دماغ پیدا
شدند دوم آنکه از رسیدن صدمه قوی بیهوش گردد و بعد آن بیهوشی بر طرف شده هوش و حواس مجتمع شوند و بعد آن باز زود کی
بعد آن کامپریشن پیدا گردد و درین هر دو صورت یقین حاصل میشود که بیهوشی از شق شدن عروق و مجتمع شدن خون
بر دماغ است سوم آنکه بعد رسیدن صدمه حالت کانکشن پیدا شود و بعد آن ریاکشن شود لیکن هوش و حواس
در آن درست نشوند و بعد آن حالت کامپریشن طاری گردد و درین صورت صاف ظاهر میشود که خون بالای دماغ مجتمع شده
لیکن گاهی دیده میشود که علامات کانکشن و کامپریشن قریب قریب و مختلط میباشند و این حالت وقتی یافته میشود که

در بیان اکستراوازیشن آف بلد

قوله اکستراوازیشن ... زیاده دیده میشود ۱۲ منه

خون قلیل بر دماغ مجتمع شده باشد گاه گاهی علامات سری برال ازین پیش همراه علامات کام پیشین موجود میباشد و این
وقتی که در دماغ تفرق اتصال آمده باشد دیده میشود لیکن آن زمان که پیش نموده اند علامات سرسام و سکته مجتمعاً یا منفرداً میشود
لیکن گاهی این علامات از نوشیدن شراب هم پیدا میشوند و ازان اشتباه در تشخیص واقع میشود که علامات تفرق اتصال
دماغ اند یا علامات زیاده نوشیدن شراب اند لیکن اگر از شراب بوده باشد بعد گذشتن مدت چهار پنج ساعت
مریض بهوش می آید و صحیح میگردد بخلاف علامات تفرق اتصال دماغ که گاهی از زیاده نوشیدن افیون هم حالت
مشابه سکته پیدا میشود و در این وقت تفرقه کرده میشود باینکه در حالت زیاده خوردن افیون مردمک چشم صغیر میگردد
انجام اجتماع خون و انجماد آن بالای دماغ آنست که چون زیاده خون بر دماغ مجتمع گردد که ازان دماغ زیاده منضغط شود ازان
مریض فوراً یا بعد مدت قلیل هلاک میگردد و اگر خون قلیل المقدار از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شود پس اکثر آنست که این
خون خود در عروق منجذب میگردد و بعد آن ازان نشانی باقی نمی ماند لیکن گاهی ازان فالج پیدا میشود و گاهی خون قلیل
هم که از عروق برآمده در سر مجتمع میگردد و ازان سرسام حار پیدا شده مریض هلاک میشود و گاهی ازان ورم مزمن پیدا گشته
بعد آن کدام عضله خاص یا کدام عضو خاص مسترخی میگردد العلاج علاج خاص آن کم است لیکن درینجا چند امر مقصود
در علاج ملحوظ اند اول آنکه آنچه خون از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شده آن در عروق منجذب گردد دوم آنکه ورم حاد درین
پیدا نشود سوم آنکه هرگاه ببینند که خون چندان مجتمع شده که از ثقل آن یقینی دماغ منضغط شده مریض هلاک خواهد شد
درین وقت تدبیر اخراج آن از دماغ ضرورست تا از هلاکت محفوظ ماند لیکن اینهم در هر جا ممکن نیست بلکه هرگاه
از شق شدن شریان زیر استخوان کاسه سر خون در میان استخوان و ام غلیظ مجتمع گردد تدبیر اخراج
آن سزاوارست و اگر زیر ام غلیظ یا در نفس دماغ مجتمع شود لاعلاج ست بالجمله هرگاه ضرب بر کاسه سر
رسیده بالای جلد نشان ضرب موجود باشد و بعد آن بیهوشی پیدا شود و پس ازان باز مریض بهوش آید
و بعد آن باز بیهوشی ثانیه پیدا گردد و در بیهوشی ثانی در جانب مخالف جهت مضروب علیه فالج
پیدا شود درین صورت مناسب آنست که در جایی که نشان ضرب است آله مشهور به ترفاین
انداخته استخوان مضروب علیه را قطع کرده خون منجمد را بیرون آرند و بعد برآوردن
خون منجمد آنچه خون رقیق که گرد آن خواهد بود جاری و خارج شده حالت انضغاط دماغ دفع
خواهد شد و اگر نشان ضرب بر جلد نباشد درین صورت در میان ابرو و گوش در استخوان
راس جایی که بعد دو انچ از مفصل استخوان کاسه اعلی باشد زخم راست در عرض
و طول اسکالپ داده درینجا اسکالپ را منقلب ساخته استخوان سر را از زیر آن گشاده
ترفاین را بر استخوان رسانیده استخوان مذکور را قطع کنند زیرا که اینجا اکثر خون منجمد یافته میشود

بسبب اینکه شاخ کبیر شریان اینجا است و بعد بر آوردن خون منجمد اسکالپ را برابر و متصل ساخته علاج زخم نمایند چنانکه نوشته شد
وگاهی با وجود یافتن این علامات سم در محل مضروب علیه بعد قطع استخوان خون نمی‌یابند میشود در جای دیگر از محل ضرب
رسیده بسبیل کونتر کوپ یافته میشود اکثر معالجین متاخرین از داکتران عمل ترفائین را باستعمال نمی‌آرند بلکه عوض
آن تدبیر مانع ورم و جذب کنانندهٔ دم در عروق بعمل می‌آرند باینکه مسهل میخورانند و موی سر را تراشیده برف یا آب
سرد یا سرکه و آب ساده سرد بر سر می‌نهند و فصد میگیرند و آنچه علامات که بعد اینحال پیدا میشوند علاج آن میکنند بیان
بیست و چهارم در انکسار فقرات عنق و ظهر و غیره بدانکه چنانکه از انکسار استخوان راس آفات دماغیه
پیدا میشوند همچنین از شکستن فقرات مذکوره آفات نخاعیه پیدا میشوند پس هرگاه صدمهٔ قوی بر کدام فقره از فقرات عنق
و ظهر میرسد و از آن نخاع متحرک گردد حالت کانکشن پیدا میشود یعنی از آن بر ظاهر بدن سردی و آثار آن ظاهر میشوند
و بعد آن گاهی ری‌اکشن یعنی آثار حرارت ظاهر شده کامپریشن یعنی انضغاط دماغ پیدا میشود و علامات و عوارض آن موجود
گردند و گاهی انفلمیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و گاهی این حالات ثلثه از رسیدن صدمهٔ قلیل هم که همراه آن کدام فقره
منکسر نشود پیدا میشوند لیکن هرگاه کدام فقره منکسر گردد و از جای خود حرکت کند درین وقت هر سه حالت بالضرور پیدا میشوند
زیرا که اگر بعد شکستن فقره منکسر از جای خود قدری حرکت کرده کج شده باشد از آن انضغاط نخاع پیدا میشود و اگر بعد شکستن
از جای خود زیاده دور گردد غشای نخاع هم شق میشود و در جرم نخاع هم خراش یا شق یا انقطاع پیدا میگردد و از آن
ورم یا هلاکت میشود و در هر حال کانکشن از هر دو حالت یعنی انضغاط یا ورم نخاع پیشتر پیدا میشود با لجمله هرگاه بعد رسیدن
صدمه بر فقرات کانکشن پیدا شود سبب آن متحرک شدن نخاع میباشد از رسیدن صدمه و صدمه بر فقرات
بدو وجه میرسد یکی آنکه بلا واسطه صدمه بر نفس فقرات رسد چنانکه کسی مثل چوب وغیره بر آن زند یا کسی از اسپ
بر روی پشت خود بر زمین افتد دوم آنکه بطور کونتر کوپ صدمهٔ عام بدن بر فقرات و نخاع منتهی گردد چنانکه نزدیک رسیدن
صدمه گردن غالبا وقت افتادن از بالاخانه وغیره هرگاه بر روی قدم یا بر سرین کسی بیفتد دیده میشود و العلامات
هرگاه بلا واسطه صدمه بر نخاع میرسد پس باعتبار مواضع خاص که بر آنها صدمه رسد علامات مختلف پیدا میشوند مثلا
اگر صدمهٔ قوی بر فقرات عنق که قریب اصل نخاع و مبدء نرو گانگلک و فرنک اند رسد از آن فوراً مریض هلاک
میشود و اگر صدمهٔ قلیل اینجا رسد از آن علامات اذیت نرو گانگلک و فرنک پیدا میشوند مثل اینکه حرکت قلب
ضعیف میگردد و قی می‌آید و فواق پیدا میشود و در تنفس دشواری ظاهر گردد و گاهی چنان معلوم میشود که گویا بلوغ از
پرده شکم کسی در خارج رسن بسته است زیرا که چون پرده شکم از او متشنج میگردد و اثر آن تا خارج جلد ظاهر میشود
وگاهی در عضلات عنق تشنج پیدا میشود و گاهی در جلد گردن و شانه و سینه زیادتی حس گاهی کمی پیدا میشود و چون
صدمهٔ قوی بر فقره هفتم و هشتم تا نهم میرسد درین وقت استرخاء هر دو دست و بی‌حسی در جلد آنها پیدا میگردد

وگاهی در جاهی ازان زیادتی حس و در جاهی دیگر بی حسی حادث میشود و چون صدمه قوی بر فقرات ظهر و کمر رسد
ازان گاهی هردو پا سسترخی و بی حس میشوند و گاهی حس باقی ماند و حرکت مفقود شود و گاهی در یک پا استرخا و در پای دیگر
بی حسی پیدا میشود بالجمله درین نقصان که از رسیدن صدمه بر فقرات ظهر و کمر در رجلین پیدا میشود هم درجات اند
اول آنست که در رجلین ضعف پیدا شود و آخر این ست که هردو مسترخی و بی حس شوند و در میان این هردو درجه
درجات کثیره پیدا میشوند و گاهی همراه این حالت بول و براز بی اختیار جاری میشوند و گاهی بول تنهایی اراده
می آید و براز بلا اراده دفع میشود و گاهی بالعکس بول باختیار می آید و براز بی اختیار خارج گردد لیکن بهر حال
درین حالت قضیب مسترخی می ماند متشنج وایستاده نمیشود آری هرگاه نخاع شق میگردد درین وقت البته قضیب
متشنج وایستاده دیده میشود و چنانکه از اذیت دماغ هرگاه حالت کان کشن پیدا میشود همراه آن حرارت بدن
کم میگردد همچنین هرگاه از اذیت نخاع حالت کان کشن پیدا شود در ان عضو که ضعف یا استرخا پیدا شده باشد
حرارت بدنی کم میشود و چون این مریض را لباس حار پوشانند ازان عرق در جانب صحیح می آید و در جانب علیل
عرق نمی آید زیرا که از بی حسی حرارت خارجی که از لباس پیدا شده در بدن موثر نمیشود انجام این حالت گاهی است
که انچه علامات و اعراض که پیدا شده بود نه جمله دفع شوند و صحت شود دوم آنکه علامات کان کشن رفع شده بعد آن حالت
کام پرشن پیدا گردد سوم آنکه بعد رفع شدن کان کشن قدری اذیت و ضعف و بی آرامی باقی ماند و بعد آن
ورم مزمن در نخاع پیدا شود اما هرگاه صدمه بر نخاع بدرجه ضرر عرج و متحرک شدن تمام بدن یا عضو خاص بسبب
کونگ شن رسد درین وقت گاهی کدام علامت خاص نقصان و تفرق نخاع ظاهر نمیشود چنانچه علامات تضرر
بدن یا عضو خاص موجود باشند لیکن اکثر آنست که بعد رسیدن صدمه نخاع که باین نحو رسد اکثر ضعف در اعضای بدن
و خاصة در رجلین یافته میشود اما هرگاه کسی از بالاخانه بر روی قدم افتد و ازان استخوان ساق یا فخذ بشکند
درین صورت صدمه افتادن بر نخاع کمتر میرسد و اگر در افتادن استخوان رجلین محفوظ از انکسار ماند بسبب کونگ شن که
صدمه بر نخاع زیاده میرسد اما هرگاه بعد رسیدن صدمه نخاع حالت کام پرشن یعنی انفشار نخاع پیدا شود و آن
گاهی بعد کان کشن بعد جمع کردن خون که از رسیدن صدمه بر نخاع و شق شدن عروق بر آمده در میان استخوان فقرات و غشای
غلیظ نخاع یا در میان غشای غلیظ و نخاع یا در نفس نخاع مجتمع شده نخاع را از ثقل و مقدار خود فشار کند پیدا میشود و گاهی
بفور رسیدن صدمه قوی بلا واسطه بر نخاع رسد بسبب فشار کردن استخوان فقره منکسره پیدا میشود و گاهی بعد چند
ورم مزمن در نخاع هرگاه آب انسان جدا گشته در میان غشای غلیظ و نخاع مجتمع شده فشار کند پیدا میشود الغرض آنکه
بدانکه علامات انفشار موافق سبب و درجه انفشار مختلف میشوند پس اگر بعد کان کشن از بر آمدن خون از عروق این
حالت پیدا شود درین وقت علامات آهسته آهسته پیدا میشوند مثلاً ضعف حرکت در رجلین و نقصان حس آنها

پیدا شده و منتزاید میگردد لیکن اگر اجتماع خون در میان استخوان فقره و غشای غلیظ نخاع شود پس اگر در جانب خارجی
که بسوی پشت است انضغاط قلیل واقع شود زیاده نقصان باعصاب حس میرسد و اگر در جانب داخلی که بسوی بطن است
اجتماع خون و انضغاط زیاده گردد باعصاب رجلین زیاده نقصان میرسد و اگر در میان غشای غلیظ و نخاع ریخته جمع شود
درین صورت خون بتدریج در این موضع گرد نخاع در هر جانب آن برابر جمع میشود و آهسته آهسته این اجتماع و انضغاط
از محل رسیدن صدمه تا مبدء نخاع ممکن است که منتهی گردد لهذا اول حس و حرکت رجلین باطل شده بعد و اثر
آن در اعضائیکه بالای کمر اند پیدا میشود پس از ان بقدر منضغط شدن نخاع در جمله اعضای بدن سوای راس استرخا
ظاهر میگردد و فالج در هر دو جانب بدن پیدا میشود و هرگاه خون در نفس نخاع ریخته مجتمع گردد پس بحسب موضع و مقدار
خون علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر خون بسیار باشد درین صورت در عضو خاص که در ان عصب حس از محل او وقت
آمده حس کم میگردد و اگر مقدار خون زیاده باشد که از ان بر نفس نخاع غمز زیاده شود از ان در هر دو جانب بدن فالج
حادث میگردد بالجمله بهر سبب که نخاع منغمز شود و از ان در حرکت رجلین ضعف و نقصان پیدا شود درین وقت
در جریان بول و براز هم فرق از مجری طبعی پیدا میگردد مثلاً هر دو بی اختیاری جاری میشوند یا محتبس میگردند
و باختیار نمی آیند یا براز باختیار می آید و بول محتبس بود و باختیار مریض نمی آید انجام انضغاط نخاع اینست که اگر
خون کم برآمده باشد هر جا که بود ممکن است که جذب گردد و از ان صحت تامه حاصل شود و بعد آن کدام شکایت باقی
نماند یا بعد حصول صحت قدری ضعف در بدن باقی میماند خاصه هرگاه در نفس نخاع شق واقع شده باشد یا بعد
جذب شدن قدری از خون مذکور در عروق در نخاع ورم پیدا شود و اگر خون کثیر از عروق برآمده باشد از ان نخاع
بیکار و ضعیف میگردد و گاهی در ان قوت نمی آید و هرگاه خون کثیر چندان برآمده در میان غشای غلیظ و نخاع جمع شود تا مبدء
نخاع آهسته آهسته این خون درین غلاف برسد و بسبب آن کاینو را کاستنک و فیز نیکس بند گردد و از ان فالج در هر دو جانب
بدن پیدا میشود و از ان مریض می میرد و همچنین هرگاه بسبب غمز کردن استخوان فقره شکسته نخاع منغمز میشود درین صورت
هم بحسب قوت و ضعف سبب علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر غمز قلیل است از ان ضعف رجلین پیدا میشود و اگر غمز قوی
در رجلین استرخای حسی حادث گردد و بول و براز بی اختیار می آیند و چون بعد ورم مزمن کام بیشتن پیدا میشود درین وقت
آن آهسته آهسته و بعد مرور مدت دراز از رسیدن صدمه بر نخاع و بعد حدوث ورم مزمن ظاهر میگردد اما ورم که بعد
رسیدن صدمه بر نخاع حادث میشود پس گاهی بعد کاتن گشتن و گاهی بعد کام بیشتن هرگاه صدمه قوی رسیده باشد و گاهی
خود بعد رسیدن صدمه خفیف هم بر نخاع حادث میشود بی آنکه قبل آن کاتن گشتن یا کام بیشتن یافته شود العلامات
علامات ورم باعتبار سبب آن مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه صدمه بلا واسطه بر نخاع رسد یا بالسبیل و کاستر کو آن منتهی گردد
یا بسبب متحرک شدن جمله بدن نخاع هم متحرک شده ورم پیدا گردد علامات حدوث ورم مختلف پیدا میشوند پس هرگاه ورم

نخاع از رسیدن صدمه بلا واسطه بر نخاع پیدا شود و این وقت آنچه وجع که از صدمه پیدا شده بود در محل ماؤف زائل نگردد
اگرچه اذیت جلد و لحم بعد چند روز رفع میگردد بلکه درد بر محل استخوان زیاده شود و چون انگشت را بر استخوان منکسر نهاده فشار
کنند درد بر محل مضروب علیه و بالای استخوان زیاده محسوس میشود و هم سوای محل مضروب علیه در فقرات دیگر پشت درد
پیدا میشود و مریض را ممکن نباشد که بسوی قدام نگون شود یا بسوی پس و بسیار گردن را حرکت دهد بلکه از تمام بدن یکجا
کرده توجه آنسو مقصود بود حرکت میکند و در دور رجلین هم پیدا میشود و این درد گاهی بموازی یک شاخ عصب مثل خط مستقیم
تا قدم میرود و گاهی در تمام رجل و هر جا عام میباشد و گاهی در جلد رجل حس زیاده و زمانی کم میگردد و چون مرض ترقی کند زیاده
گردد تشنج در رجلین گاه گاه پیدا میشود و گاهی عضلات رجل متمدد میشوند و این علامت وقتی که ورم در نفس نخاع پیدا
شده از آن در نخاع لینت حادث گردد یافته میشود و چون ورم در نفس نخاع پیدا شود پس گاهی آهسته آهسته
متزاید شده تا دماغ میرسد و چون تا دماغ کوچک میرسد درین وقت علامات که از ظاهر میشوند در آن مریض هلاک
گردد و هر که ازین مرض تا حالت پیدا شدن تشنج میرسد از موت کمتر خلاصی میابد چون این یک انجام این ورم شد انجام دیگر این است
که بعد ورم استرخا در رجلین یا پیدا میشود و درین حالت دو سه ماه یا یکدو سال زنده مانده از مرض دیگر مثل ورم مثانه
یا ورم گرده یا ورم ریه یا سل یا از ضعف و کمزوری که بسبب حدوث زخمها در محل عصعص و ورک و بالای سرین از
زیاده ماندن بر پلنگ پیدا میگردند حادث میشود می‌میرد انجام سوم آنست که ورم نخاع دفع شود و بعد آن قدری
ضعف در رجلین باقی ماند و بسبب آن مریض اعرج گردد یا قدم را کشیده راه رود و انجام چهارم آنست که بعد زوال
ورم نخاع کدام شکایت باقی نماند و مریض چنانکه قبل رسیدن صدمه بود صحیح و قوی گردد و این انجام بسی قلیل
دیده میشود اما هرگاه بسبب متحرک شدن جمله بدن چنانکه وقت افتادن از بالای بام بر زمین یا از رسیدن
صدمه گردن دفعة بدن عموماً بحرکت می‌آید یا بسبیل کونگ تر کو صدمه بر نخاع رسد و از آن در آن حرکت
پیدا شده ورم حادث شود پس درین وقت اول در فقرات نه از خم کردن و نه از نگون شدن درد پیدا میشود لیکن
در بدن قدری ضعف محسوس میگردد زیرا که از متحرک شدن نخاع آنچه قوت عصبیه که از آن در عضلات می‌آمد نمی‌آید بلکه
در بدن قوت بدنی و نفسانی هر دو کم میشوند و بعد چند هفته یا چند ماه یا یکسال ضعف قوی بدنیه و نفسانیه زیاده میشود
و در فقرات ظاهراً بجا درد پیدا میشود جائیکه منبت عصب نخاعی است و از منبت عصب تا آخر آن این درد منتهی میگردد و
بسبب آن در بدن در رجلین هم جابجا درد محسوس میشود و حس زیاده یا کم در آن یافته شود و قوت نفسانی زیاده ضعیف
میگردد و در فقرات الم سختی پیدا میشود که بسبب آن قلیل یا نگون شدن بسوی قدام یا متوجه شدن بسوی پس یا
از نصف بدن بالای کمر ممکن نشود و بعد آن علامات نقصان دماغ پیدا میشوند و وقت خفتن حالت کابوس
پیدا گردد و در حواس خمسه ظاهره هم نقصان ظاهر شود مثل آنکه از چشم کم بیند یا بطی احول بیند و از گوش کم شنود

یا بسبب تشویش فعل حاسه سمع آوازهای غیر موجوده را میشنود و از حس ذوق ادراک مذوقات کم می نماید و از حس شم هم گاهی کم بو میدهد و گاهی روایح غیر موجوده در خارج را ادراک میکند و در حس جلد هم نقصان پیدا میشود و در حاسه سادس ظاهر که آنرا متاخرین انگلستان پیدا و ظاهر کرده اند که آن حس عضلات است ضعف پیدا میگردد و بسبب آن حکم صحیح در پندار اشیای ثقیله و خفیفه نمیکند و چون راه رود مثل سکاری مائل بسوی یمین و یسار میشود بالجمله این منوال قوی نفسانیه و بدنیه آن رفته رفته کم و زائل میشوند تا اینکه ورم نخاع تا دماغ رسد درین وقت ضعف و استرخاء جمله اعضای بدن پیدا میگردد که بسبب آن کدام حرکت بقوت ازان صادر نمیشود و اگرچه در ابتدای بیماری مریض قدری حرکت میکند اما بعد مرور مدت ممتدیه فالج عام ظاهر میشود و در عقل و فکر هم نقصان پیدا میگردد وانجام این ورم نخاع اینست که ازان مریض نجات نمی یابد اما اینکه چگونه هلاک میشود پس گاهی آهسته آهسته بتدریج ضعیف گشته هلاک میشود و گاهی از مرض مثانه و گاهی از مرض ریه و گاهی از امراض دیگر اعضا که بعد آن پیدا میشوند جان بحق تسلیم میکند بالجمله همیشه انجام این قسم ورم نخاع بد دیده شده العلاج در حالت کان کشن مریض را با آرام تمام دارند و برروی شکم خوابانند که ازان سه فائده حاصل میشوند اول اینکه چون فقرات ظهر که وضعا از همه بالا اند و آن در حیوانات چهار پایه وغیره بخوبی مشاهده است در حالت استلقا از همه زیرین میشوند و ثقل بدن بر آنها می افتد ازان خونی که دران جمع میشود بدشواری ازان خارج میگردد و چون بر شکم خوابانند خون مجتمع دران بخوبی ازان دفع میشود دوم آنکه در صورت ماندن بروی شکم این موضع منتعش نمیشود سوم آنکه در صورت ماندن برروی شکم علاج فقرات ظهر سهل میگردد مثلا حجامت بسهولت بران می نهند و ادویه موضعیه بسهولت بر آن ضماد و طلا را باستعمال می آرند و هم در صورت ماندن برروی شکم آنچه زخمها در حالت ماندن بر پلنگ بالای ورک و عصعص پیدا میشوند حادث نمیگردند و بعد فراغ ازین تدبیر برای دفع کردن کان کشن حجامت بالشرط بر پهلوی فقرات ظهر نهادن مفید میشود و گاهی از نهادن قطعه برف بر فقرات مضروب علیها هم نفع ظاهر میشود و برای تقلیل اذیت و درد که ازان در دماغ هم اذیت پیدا میشود و خواب نمی آید کلورل هائیڈریٹ برای آوردن خواب و برومائیڈ پتاس برای تقلیل اذیت نوشانند و چون بعد کان کشن پیدا شود درین وقت علاج خاص آن قلیل است لیکن چونکه درین وقت امید اینست که خون در عروق منجذب شود لهذا برای آن تدبیر که معین بر جذب شدت خون است نافع و آن کانٹر ایریٹیشن است یعنی پیدا کردن اذیت در جانب مخالف محل ماؤف و برای آن حجامت بی شرط بر محل ماؤف نهند تا اجتماع خون از باطن عضو بسوی ظاهر جلد آید و هم نهادن پلاسٹر نیش کس بران ازین قبیل است و ایضا استعمال آئل سینفن قریب محل ماؤف معین بر جذب است و از ادویه مشروبه سلوشن ہائیڈرارج ازم بائی کلورائیڈ چند روز نوشانند تا حالت قریبه جوشش نه پیدا شود و بعد آن آیوڈائیڈ پتاس با آب ساده حل کرده نوشانند تا خون در عروق منجذب گردد هرگاه ورم پیدا شود

قطعه برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر محل متورم نهادن مفید است که بذریعه آن جمع و قبض در عضو متورم معین براز الله
اجتماع خون از عروق میشود و برای ورم نافع میگردد و بعد آن یا از اول حب یا شیدن زلو و نهادن حجامت با شرط در پهلو
فقره ماؤف و نوشانیدن مسهل قوی مفید میشود و بعد این تدابیر مرهم سیماب بر محل ورم مالند و الا اگر میل به اخراج مایی کلورات
چندان نوشانند تا قریب به پیدا شدن جوشش دهن رسد بعد آن ایودائید پتاس محلول با آب با همراه انفوزع عشبه یا تنها بنوشانند
و چون ورم دفع شود بالتمام و ضعف تنها در عضو یا در اعضائیکه اعصاب نخاعی در آنها آمده باشند باقی مانده باشد در آن وقت
استرکنیا و مرکبات کچله نوشانند و هم آهن و مرکبات آن خورانند و روغن جگر ماهی نوشانند لیکن اگر از ورم [illegible] در نخاع
پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از تمدد و سختی و کشیده شدن عضلات و سلسل البول یا ضعف تنها را [illegible]
و استرکنیا و مرکبات آن نه نمایند که درین وقت از نوشانیدن آن مضرت پیدا میشود و چون مرض [illegible] مدت
و دوران از هیچ دوا فائده حاصل نمیشود یعنی نخاع صحیح نمیگردد مگر مناسب آنست که درین وقت علاج تندرستی نمایند
مثل اینکه اغذیه جیده خورانند و مقویات مثل بارک و کنین یا منرال اسید بنوشانند و جهت تقویت اعصاب نخاعیه
قسمی از نمک است که آنرا از نمک سمندر درست میسازند بقدر دو ثمه اونس در سه چهار گیلن آب ساده حل کرده درین آب
مریض را تا کمر نشانند یا این آب را در قمع لوله دار انداخته از بلندی بر محل ماؤف اندازند و لوله آن نطول سازند بطوریکه
از صدمه ریختن آب اینجا قدری اذیت پیدا شود که از آن نفع کثیر حاصل میشود و آنچه اعضا مثل رجلین وغیره که بسبب آن
ضعیف و لاغر شده باشند پس آنها را مالش زیاده سازند که از دلک در عضلات گرمی پیدا شده خون کثیر آید و از آن تقویه
این اعضا بالکل و جه شده ضعف برطرف گردد و قوت حرکیه اقبول کنند و هم بذریعه زنجیر برقی تقویت رجلین و عضو مسترخی
نمایند و اگر بول محتبس باشد در بیست و چهار ساعت روز و شب دو سه بار بادخال قاثاطیر بول را جاری کرده باشند تا اذیت
برطرف گردد و همیشه نگران حال مریض باشند که تا از ماندن بالای بستر زخمها بر محل ورک و عصعص پیدا نشوند و ادویه مقویه
چنانکه در علاج تندرستی مذکور شد نوشانند و هرگاه تفرق اتصال در حرام مغز پیدا شود و آن گاهی از رسیدن گلوله تفنگ بر
فقرات یا از در آمدن کدام حربه مثل سنان پیکان تیر در فقرات و نخاع حادث میگردد و گاهی از شکستن و کج شدن فقرات
هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تام میشود یعنی قطعات جدا میگردند و گاهی
بعض آن جدا و بعض دیگر متصل میمانند و در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشوند مثلاً هرگاه نخاع مطلقاً از اتصال
تمام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای مقطوع رسته در هر عضو که رفته باشند آن عضو مسترخی میگردد و حس و حرکت
آن باطل میشود و حرارت اعضای مسترخیه از حرارت اصلی بدن کم میگردد حتی که وقت امتحان در آله مقیاس الحرارة سیماب از
هشتاد و دو درجه زیاده نمیرود و چون بر اعضای معلومه دست نهاده احساس کنند به نسبت اعضای دیگر بارد محسوس میشوند
بسبب اینکه دوران خون در آنها کم میگردد و این اعضا غذای خود را کم میگیرند و ایضاً این اعضا لاغر میشوند و گاه

بعض نخاع منقطع و متفرق و بعض آن متصل باقی ماند درین وقت در اعضای که در آنها اعصاب حس و حرکت از آن آمده اند
اختلاف در حس و حرکت پیدا میشود باین گونه که در بعض مقامات عضو واحد مثل رجلین قوت حرکت کم بود و در بعض
مقامات آن حس کم باشد یا مطلقًا مفقود بود و در بعض مقام دیگر حس و حرکت هر دو مثل حالت صحت میباشند و در ابتدا
حرارت درین اعضا زیاده میشود و گاهی در تمام بدن از پیدا شدن ورم در نخاع حرارت زیاده میگردد لیکن بعد چند ساعت
یا چند روز این حرارت کم میشود و بالجمله در هر دو حالت یعنی هرگاه نخاع بالتمام منقطع شود یا بعض آن جدا و بعض آن متصل
باشد علامت عام نزد هم آن اینست که در رجلین استرخا پیدا میشود و هم هر دو پا خشک و لاغر میشوند و بالای جلد آنها
خشکی پیدا گردد و از آن سبوسه جدا میگردد چنانکه ورق ورق وصل از جلد جدا میشود پس اگر درین حالت مریض تا زمان دراز
زنده ماند جمله بدن آن لاغر و خشک گشته حالت کاکسیا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود و ایضًا باعتبار مواقع خاص
نخاع هم علامات مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه بر آخر نخاع زخم رسد از آن رجلین مسترخی میشوند و بر معای مستقیم و مثانه
هم اثر استرخا ظاهر میشود باینگونه که براز و ریح بلا اراده جاری میشوند و هم سلس البول یا احتباس بول پیدا میشود و درین وقت
که نخاع قطع یا شق شده باشد قضیب در ابتدای مرض ایستاده می ماند انجام این تفرق اتصال آنست که از یکماه تا هیجده ماه
ممکن ست که مریض زنده ماند و در اخیر مدت ورم گرده یا ورم مثانه یا حالت کاکسیا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع بین المنکبین پیدا شود درین وقت استرخا در عضلات سرشیف و شکم پیدا میشود و دیگر علامات
تفرق اتصال نخاع که مذکور شدند هم موجود میباشند و هم همراه آن مریض را ممکن نبود که عطسه یا سرفه آورد زیرا که از استرخا
عضلات سرشیف اتیان این حرکات ممکن نباشد و هم در تنفس دشواری ظاهر میشود و انجام این تفرق اتصال نخاع آنست
که مریض همیشه در آن می میرد لیکن ممکن ست که تا سه هفته زنده ماند و بعد آن هلاک شود خواه از پیدا شدن حالت آسفکسیا
که آنرا در عربی اختناق حرارت غریزی میگویند و آن از نرسیدن هوا در ریه بخون پیدا میشود و اگر از آن نمیرد از
ورم ریه هلاک میشود یا هاپوستاتک کانجسشن پیدا شده از آن در ریه آب ریخته مجتمع میشود و از آن هلاک میگردد
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره ششم و هفتم از فقرات عنق پیدا شود درین وقت علاوه علامات مذکوره در تفرقات
سابق در هر دو دست هم استرخا پیدا میشود و عضلات بغل و سینه هم مسترخی میشوند و بجز پرده شکم عضو دیگر معین بر
تنفس نمیماند و سبب محفوظ ماندن پرده شکم از استرخا اینست که فرنیک عصب که محرک پرده شکم است تا زخم اینجا
از قطع محفوظ میماند و درینحالت مریض زیاده از چهل و هشت ساعت زنده نمی ماند و ازین تفرق اتصال در حالت
آسفکسیا که اختناق حرارت غریزی ست و از عدم رسیدن هوا در ریه و فاسد شدن خون پیدا میشود مبتلا شده
هلاک میگردد و درین حالت قریب موت رنگ روی علیل مائل بسیاهی و لبها نیلگون میشوند و چشمان قدری سرخ و
جاحظ میباشند و وجه منتفخ و متورم میباشد زیرا که از هاپوستاتک کانجسشن وجه آب از عروق جدا شده در لحم

مثانه خانه دارد و چه ریخته و مجتمع شده ورم وجه پیدا میکند و بعد ظهور این علامات مریض جان بحق تسلیم میکند
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره دوم و سوم از فقرات عنق که قریب به سر نخاع است پیدا شود پس چونکه قریب
این موضع عصب فرنیک از نخاع بر آمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال منقطع یا منعصر میشود و لهذا در تحریک
پرده شکم هم که از تحریک فرنیک متحرک میشد مستثنی میگردد پس درین حالت فوراً مریض هلاک میشود العلاج
کدام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن بحسب علامات هر اذیت و کلفت که ظاهر شود برای
رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاده اهتمام در امر بول مریض باید نمود که اگر محتبس باشد روز بیست و چهار ساعت دو دفعه
سه چهار بار بادخال قاثاطیر آنرا جاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل دارند که بول در ظرف بریزد
و بستر و لباس آن از تری بول محفوظ مانند تا زخمها بر ورک و سرین پیدا نشوند و پایها اگر سرد باشند بران پنبه محلوج پیچیده و یا
کدام روغن مناسب دست ها را آلوده بر پای مریض مالش سازند تا انجا گرمی پیدا شده خون در آن آید و عضلات
و غیره اعضائیکه در پایها هستند از نیامدن غذا خشک و لاغر نشوند و ازین تدبیر اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد
صحت افاده قوت عصبیه نماید پایها کار خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پایها خشک و لاغر گشته بیکار شده باشند
بعد صحت نخاع و افاده قوت عصبیه هم کار خود نخواهند داد و از ان همیشه مریض مفلوج خواهد ماند و اگر در مثانه ورم
پیدا شده باشد علاج آن نمایند تا از عدم آن ورم کرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر
آنست که بستر هوای یا آبی که در ولایت ساخته میشود مهیا سازند باقی علاج تندرستی نمایند انانکه اغذیه جیده
خورانند و بر کدام مرکب مریض را سوار کرده در هوای صاف گردانند و ادویه مقویه و منزل لیسید نوشانند و ایضاً باید
دانست که گاهی در فقار عنق و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که در ان فقرات مذکوره از کشیدن اربطه
و عضلات در جای خود حرکت کرده بجانبی مائل و فائص یا بازمیشوند و این را در لغت انگریزی اسپرائن بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحده فارسی و رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون میگویند و در عربی وثی و دهن
و در هندی مزوج آنا مینامند و زیاده ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیاده است می شود
الاسباب افتادن از اسب یا از مکان بلند بر روی سر که از ان عضلات عنق و اربطه کشیده و کج و منحرف شوند
یا رسیدن صدمه حرکت گردن دفعانی و گاهی برداشتن شی ثقیل و هم مصارعت و گاهی از آویختن گلو در رسن موسوم
به پهانسی و له و گاهی از آویختن گلو در رسن هرگاه کسی باراده خودکشی گردن خود را در حلقه رسن انداخته کشیده باشد
و دیگری پیش از مردن آن رسیده حلقه را قطع کرده دهد العلامات درد در محل ماوف زیاده میباشد و اگرچه مریض بد
آرام بود لیکن این درد و آرام هم زیاده میماند اما اگر قدری حرکت کند از ان درد مذکور شدت میکند و بهمین سبب
مریض را تحریک عنق ممکن نباشد و همیشه گردن خود را باستقامت میدارد و اگر ضرورت متوجه شدن بجانبی شود

از تمام بدن یا بیشتر میگردد و چون سر به پالش بود و بارادهٔ خود اقالت اش و گردیدن از یک پهلو به پهلوی دیگر ممکن نبود بلکه پا سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از بالش هم داشته انتقال به پهلوی دیگر میکند و هم در عضلات اینجا ورم پیدا بود و چون
در فقرات کمر بود هر بعض تحت تصب میماند و گاهی بسته شدن و حرکت از نصف بدن کردن ممکن نباشد پس اگر ضرورت نگون شدن
میشود زانو و پاهای خود را به زمین نهاده میتوان نشستن و وقت نشستن چون پشت بدن بجایی از تمام بدن خود میگردد و اگر صدمه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت کالکزاز هم پیدا میشود و انجام اینجا الحالت آنست که اکثر در دو سه هفته اذیت و درد رفع
شده صحت تمام حاصل میشود و گاهی تا دو سه ماه یا شش ماه درد باقی میماند و بعد از آن صحت میشود و گاهی اینجا ضعف و قدری سختی
باقی میماند که بسبب آن هر گاه اندام حرکت قوی میکند یا دو قدم بزور بسوی کدام جانب سپوچ میشود درد پیدا میگردد و درد پیدا میشود
و گاهی ورم در اربطه و عضلات فقرات مذکوره ماده پیدا شده تا انتشای نخاع و در نفس نخاع هم منتهی میگردد و از آن علامات
تورم نخاع پیدا میشوند و انجام آن انجام ورم نخاع میشود و گاهی از پیدا شدن ورم اربطه و عضلات عصبیه از محل
ورم بسوی آینه نقص میشود تا از آن در عصبیکه از بین عصب حرکت … استرخا حادث میشود لیکن این استرخا بعد
زوال ورم اربطه و عضلات زایل میگردد و … میشود … العلاج آنچه علاج برای کالکزاز … وانچه از آن
پیدا میشود مثل کام بستن یا فالج … شده در اینجا هم حسب ضرورت عمل آرند اما هر گاه در فقرات ظهر و عنق
انکسار واقع شود و آن گاهی از رسیدن ضرب … واسطه بر فقرات مذکوره رسد پیدا میشود و گاهی
از صدمه … که … ازین فقار هم شوند چنانکه کسی بالای فیل سوار یا
بالای فیل از سر محراب در … یا بالای شاخ درخت … سرنگون شود و فقرات عنق
… شده منکسر گردند و گاهی از در آمدن و سقوط دولت در آب قابل از جانب سر فقرات عنق و ظهر منکسر میشوند
و گاهی از افتادن از بالای اسپ بر زمین انکسار در آن پیدا میشود اما هر گاه از رسیدن صدمه بلا واسطه بر فقرات
انکسار در آنها پیدا شود در آن وقت بر هر فقره که صدمه رسید همان منکسر گردد اما هر گاه از انضغاط راس و خم
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر در فقرات عنق و کمر که آنجا حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که در فقرات انکسار به سه وجه میشود اول اینکه زوائد آنها که مثل پر بر پهلوی فقرات اند انکسار حادث
شود دوم آنکه در خارزات یعنی خارهای که به پشت فقرات میباشد آنرا انسناس گویند انکسار پیدا شود و آنها
جدا شده بسوی اصل نروند و درین هر دو صورت خوف نقصان زیاده نیست اما اگر خارها شکسته
اندرون روند چنانکه نخاع را … درین وقت البته شر زیاده پیدا میشود سوم آنکه در نفس فقره انکسار آید
و آن از وسط خود جدا شده دو قطعه گردد و درین وقت ضرورت که قطعات آن در ارتفاع و انخفاض مختلف
میشوند و بسبب آن انفراز و انقطاع در نخاع پیدا شود و آن هر دو روی اند العلامات چونکه صورت

انکسار مختلف است لهذا علامات هم مختلف بوند لیکن عموماً چون فقره منکسر گردد درد بر محل انکسار پیدا میشود و این درد وقتیکه مریض در آرام باشد هم موجود میباشد و نزدیک غمز کردن و حرکت نمودن زیاده میشود و هرگاه فقره بالتمام منکسر شده جدا گردد و قطعات با منکسره آن ارتفاع و انخفاض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالاست باشد و قطعه که زیر پست منخفض دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود ماند البته در تشخیص دشواری میشود زیرا که ورم لحم و جلد که بالای فقرات است ساتر میشود پس اگر خارهای فقرات سست شکسته جدا شده باشد درین وقت آنچه ارتفاع در خرازات به نسبت دیده میشود و دران بر محل انکسار فرق مشاهده گردد و نقصان خار منکسر ظاهر شود پس اگر خار شکسته با فقره منکسر بالیقین داخل شده باشد درینجا غور و انخفاض پیدا اخفا میشود پس اگر همراه انکسار فقره کدام نقصان در نخاع نرسیده باشد درین وقت آنچه علامات وثی که در فقرات آید و پیشتر نوشته شده اند موجود میباشد و اگر در حرام مغز هم نقصان یا انکسار آمده باشد آنچه علامات که هم پیشین و انفکاک و شق پیشتر نوشته شده اند درین وقت موجود میشوند انجام انکسار فقرات اینست که چون انکسار در خرازات یعنی خارهای بالای پشت فقرات باشد و اسباب آن که دران نخاع میماند آید از آن اکثر مریض هلاک نمیشود لیکن بعد مدت دراز صحت مییابد و به صحت هم در وضعیت بر محل انکسار باقی میماند و اگر ورم از محل انکسار تا غشای نخاع برسد از آن هم نقصان پیدا میشود و چون از استخوان فقره شکسته اندرون رفته نخاع را غمز کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فالج شده بزودی هلاک میگردد و هرگاه انکسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا از منشاء قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود

العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود اینجا ممکن نیست چه دران خوف است که ازین تدبیر آنچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آنهم منقطع میگردد و لیکن آنچه در علاج کان کشش و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا باستعمال آرند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و بیرون آوردن آن از مغز ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق بر آوردن باشد استخوان مذکور را از کلبتین گرفته بر آرند و الا از آله ترفائین بر دو محل انکسار قدری استخوان را تراشیده دهن زخم را وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انضمام نخاع رفع شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و شکار است بشرط نافع آمدن آن در تجربه هرجا که خواهد باستعمال آرد فقط

فصل چهارم در انخلاع استخوان

و آنرا بلغت انگریزی ڈس لوکیشن بکسر دال و سکون سین مهمله و ضم لام و سکون واو و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون گویند و آن عبارتست از آنکه یک استخوان مفصل از موضع طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جا قریب آن باشد برود و این فصل هم مشتمل است بر چند بیان بیان اول آنکه کدام استخوان منخلع میشود پس بدانکه هر مفصل که دران حرکت است دران انخلاع پیدا میشود و مفاصل

چهار قسم اند اول آنکه سرهای دو استخوان مماس یکدیگر باشند یعنی سطح خارجی یکی با سطح خارجی دیگری بطور مماس باشد که درمیان هر دو قدری حرکت بطور حرکت راست پیدا شود و از ارتطام شده ورنه بوند و این مفصل درمیان عظم ترقوه و عظم سینه جائیکه هر دو ملاقی شده اند یافته میشود و آنرا بلغت انگریزی گلائیڈنگ جائینٹ میگویند بکسر کاف فارسی وفتح لام وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و دال مهمله هندی و سکون نون و کاف فارسی و فتح جیم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و تای مثناة فوقانی هندی یعنی مفصل مماس دوم آنکه سر یک استخوان مدور باشد و در نقره سر استخوان دیگر که مقعر و ذو نقر باشد داخل بود چنانکه در مفصل ورک و مفصل شانه است و این را بلغت انگریزی بال اینڈ ساکٹ جائینٹ یعنی مفصلیکه از داخل شدن شئ مدور در شئ مقعر پیدا شود سوم هنج جائینٹ بکسر های هوز و سکون نون و جیم فارسی و آن اینست که از ان حرکت انبساطی و انقباضی ممکن میشود چنانکه در مفصل مرفق و رکبه و دیگر مفاصل غضاریف انامل است چهارم پیوٹ جائینٹ بکسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و تای مثناة فوقانی هندی و آن اینست که دران سر استخوان در استخوان در طول خود حرکت بجانب یمین و یسار میکند چنانکه استخوان زند اعلی حرکت میکند پس در چهار قسم مفاصل انخلاع واقع میشود ایضا بدانکه چون مفصل از جای خود حرکت میکند پس گاهی بالتمام یک استخوان از محل طبیعی خود شبات بیرون می آید که مطلقا تقابل بینها باقی نماند و این قسم انخلاع اکثر در قسم اول و دوم و چهارم مفاصل پیدا میشود و این را ڈس لوکیشن کامپلیٹ یعنی جدا شدن مفصل بالتمام که دران مطلقا تقابل باقی نماند میگویند و اگر بالتمام جدا نشده باشد بلکه قدری بینها تقابل باقی باشد آنرا بلغت انگریزی ان کامپلیٹ یا پارشل یعنی انخلاع ناتمام گویند و انخلاع ناتمام اکثر در قسم ثالث مفاصل زیاده دیده میشود ایضا اگر انخلاع تام یا ناتمام تنها بود یعنی همراه آن در لحم ظاهر جلد جسم زخم پیدا شده باشد اگرچه در داخل زخم بود زیرا که در انخلاع مفصل در رباط و عضلات داخله همیشه نقصان و تفرق اتصال پیدا میشود لیکن چون در خارج نباشد لهذا آنرا سمپل ڈس لوکیشن میگویند و اگر همراه انخلاع زخم تا لحم و جلد ظاهر هم رسیده باشد آنرا ڈس لوکیشن کمپونڈ مینامند و هرگاه انخلاع بسبب حرکت عضلات بدن پیدا شده باشد آنرا اسپانٹی نیئس یعنی انخلاعی که خود بخود از سبب بدنی پیدا شود نامند و هرگاه انخلاع از بطن مادر و فطری بود آنرا کانجنیٹل یعنی انخلاع فطری و مولودی گویند و اکثر سبب آن نقصان تولد عظم در اصل خلقت میباشد که بمقدار طبیعی خود نارسیده در مفصل نمیرود و هرگاه انخلاع بسبب مرض کدام مفصل حادث شود چنانکه در ورم مفصل ورک میشود آنرا پاتولاجیکل یعنی انخلاع که بسبب مرض پیدا شود نام میکنند السبب اسباب مهیئه انخلاع یکی از جانب مفصل بود چنانکه در بال اینڈ ساکٹ جائینٹ نسبت

پنج جانب خصوصاً در مفصل عضد انخلاع زیاده پیدا میشود دوم عمر انسان هم معین میشود چنانکه در اطفال
بنسبت جوانان انخلاع کم پیدا میشود زیرا که هر دو سر استخوان شان که ازان مفصل پیدا میشود لیکن میانه
در وسط آن هر دو استخوان ایشان سخت میباشد پس چون صدمه بایشان میرسد ازان سبب نرمی قریب سر
استخوان ایشان انکسار پیدا میشود نه انخلاع و کذلک در پیران هم انخلاع کم میشود بسبب اینکه استخوان ایشان نازک
وضعیف میباشند و رباط شان سخت بوند پس چون صدمه بان میرسد در استخوان ایشان هم انکسار پیدا میشود
نه انخلاع بخلاف جوانان که از بست سال عمر تا چهل و پنج سال انخلاع زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت
وقوی میباشند و با اعتماد قوت خود مشقت حرکتهای عنیفه میکنند ازین جهت بنسبت انکسار انخلاع در ایشان زیاده
پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم انخلاع بسهولت زیاده میشود هر گاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف
باشد هم از کمزوری وضعف رباط و عضلات چنانکه بعد امراض منهکه قوت ضعف در اینها پیدا میگردد انخلاع بسهولت
حادث میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را مسترخی
داشته باشد درین حالت دفعةً صدمهٔ قوی بران رسد ازانهم انخلاع بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه
پس آن بر دو قسم اند یکی خارجیه مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی که بلا واسطه از خارج بمفصل رسد
یا شئی ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعةً ملتوی یا منفتل گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمهٔ دیگر اعضا بطریق
کونک ترکو صدمه بر مفصل رسد انخلاع پیدا شود دوم آنکه از اسباب داخلیه که آنرا اسباب بدنیه گویند انخلاع
حادث شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعة یا بر داشتن شئی ثقیل انخلاع حادث میشود یا در بطن مادر در
اعضای طفل انخلاع پیدا میگردد و چون انخلاع پیدا شود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات
استخوان منخلع از موضع خود دور میشود و ازان نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه ازان اغشیه شق میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال و انتفاخ پیدا میشود و این کشش عضلات بند نمی گردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجای
رود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند العلامات اول در شکل مفصل منخلع تغیر حادث میشود دوم آنکه استخوان
منخلع در غیر موضع طبیعی خود میرود سوم آنکه طول عضو منخلع قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مریض یا از
تحریک شخص دیگر بدشواری صادر میشود لیکن اگر همراه انخلاع انکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت
از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود پنجم آنکه در محل مفصل منخلع ورم و ان درد پیدا میگردد و وقت حرکت
این درد زیاده میشود اما اینکه بعد انخلاع کدام کدام ضرر پیدا میشود پس بدانکه اثر انخلاع اول اربطه شکسته میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال حادث میشود و بر اعصاب و شرائین ضرر میرسد پس اگر زود وی استخوان منخلع
بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاح این مضار میکوشد و ازان عضلات صغیر میشوند و هم اربطه

وعضلات صحیح میگردد و دوم مفصل سوم پیدا شده از ان قائم رکیت استخوان جدید و هم خریطه رباطی تازه
پیدا میشود و چون این امور حادث شدند بعد آن آوردن استخوان منخلع بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و ایضا
بعد مرور مدت دراز بر انخلاع نقره مفصلی که دران سر استخوان منخلع میباشد معدوم گشته در انجا [illegible] پیدا میگردد و بسبب
آن اگر استخوان منخلع را از بجایش آرند جای ماندن میسر نمیشود و از ان باولی سبب دران انخلاع حادث گردد
العلاج علاج تام برای جمیع اقسام انخلاع آنست که اول برای دوا اهتمام تلیین کنندگی برای [illegible] کردن کشش
عضلات تا از ان استخوان منخلع لائق آمدن بموضع طبیعی خود گردد و از ان دور نشود دوم آنچه بعد انخلاع استخوان از خریطه
رباطی بیرون [illegible] آن دیوارهای خریطه مذکور را از باز داخل شدن استخوان مذکور در خود مانع میشوند که
عضلات [illegible] در تنها [illegible] اتصال [illegible] از رجع کردن استخوان در موضع طبیعی آن میشوند این منع از ربط و عضلات را
دور کنند کشش عضلات [illegible] و بسبب [illegible] میشود دیگر آنکه چون [illegible] داخل [illegible] این استخوان در عضلات
بر وقت حرکت [illegible] عضلات برای محفوظ ماندن خود [illegible] منقبض میشوند تا بسبب تقلص و تشنج آنها حرکت
استخوان مذکور [illegible] دوم آنکه چون دستکار برای استرداد عظم در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع حادث
شده میکشد درین وقت خود مریض باختیار خود عضو مذکور را برای محفوظ ماندن از درد کشش در جانب مخالف جذب
دستکار [illegible] و بسبب آن عضلات متشنج میشوند پس [illegible] عضلات از اختیار مریض [illegible] بی اختیاری آن
کشش و حرکت پیدا میشود و آن مانع از آمدن استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میگردد لهذا برای منع این کشش
[illegible] کلوروفارم یا ایتر یا الجمله دوای که بیهوش سازد مفید است برای دفع کردن ممانعت رباط و عضلات [illegible]
استخوان را از داخل شدن [illegible] در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع است از پیش پس آن در هر دو جانب
بکشند زیرا که [illegible] مرکب از دو استخوان است و مادام که هر دو مقابل نشوند استخوان منخلع در نقره خود چگونه داخل خواهد شد
لهذا استخوان منخلع را از جانب قدام بکشند و استخوان دیگر را که در محل خود است از جانب خلف آن بکشند تا هر دو مقابل یکدیگر آ[illegible]
و خریطه رباطی [illegible] بگذارند تا در موضع طبیعی خود داخل شود و چون استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل
میشود درین وقت آواز [illegible] بر دست زدن می آید خصوصا در مفصل قسم ثانی که بال اند سکت جائینت است و هم
درین وقت طول [illegible] طول طبیعی آن میگردد و نقصانیکه از انخلاع در طول آن پیدا شده بود زائل میگردد و هم
حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل انخلاع بود ازین عضو ممکن میشود و ایضا باید دانست که اگر چه قدما عضو
منخلع را بذریعه آلات و حیل برای استرداد استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میکشیدند لیکن بهتر آنست که دستکار عضو
مذکور را از دست بکشد و آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه از ان برآمده و بیرون رفته بود و بلغت
انگریزی مانی پولیشن بفتح میم و سکون الف و نون و کسر الف و سکون بای موحده فارسی و ضم بای مثناة تحتانیه

دسکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون نامند آن عبارتست از بیرون آمدن استخوان منخلع مفصل با عانت دست و ستکار از حرکت بی آنکه در آن قوت و زور دست صرف کرده شود در موضع طبیعی خود داخل شود از راهی که از موضع طبیعی خود جدا شده دران آمده بود یا از سهان راه بجای خود آید و قید تنها در راه آمد وقت بنا بر آن کرده میشود که اگر از راه دیگر آید در ارتباط و عضلات دیگر تفرق پیدا خواهد شد و هرگاه استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل شود بعد ازان چنان تدبیر سازند بذریعه بندش وغیره که تا باز دران انخلاع پیدا نشود پس اگر بعد انخلاع ورم و حمی پیدا شود علاج حمی بنوشانیدن مسهل وغیره نمایند چنانکه مکرر بیان آن ابارفته و آب سرد یا سرکه و آب سرد باهم کرده بر ورم نهند یا زلوی بر محل ورم چسپانند و دو سه هفته مفصل را بارام داشته بعد حصول اطمینان از استحکام آن آهسته آهسته حرکت از عضو کنند

بیان دوم در انخلاع استخوان فک اسفل

اسباب آن آنکه گاهی از تشنج عضلات انخلاع دران پیدا میشود چنانکه در ضحک کثیر یا در وقت گرفتن خمیازه یا وقت زیاده کشادن دهن برای خوردن لقمه کبیر المقدار میشود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر آن وقتیکه کسی دهن کشاده باشد هم گاهی وقت کندن دندان ازان انخلاع پیدا میشود العلامات دهن کشاده ماند و فک اسفل بسوی قدام مائل باشد و در میان صف دندان فک اسفل و اعلی فاصله قریب نصف انچه پیدا میشود و دهن و لب بند نمی شوند و از دوا و کلام دشوار گردند و لعاب از دهن جاری میباشد و در خساره ها دقت ظاهر شود و مقابل گوش در عارض انخفاض و گوی ظاهر میشود در جائیکه ازان مفصل فک بر آمده است پس اگر این استخوان را بجایش نیارند بعد مرور مدت دو سه ماه از صغیر شدن عضلات و جهه پیدا شدن استخوان جدید بر محل مفصل این اذیت کم میگردد و صف دندانها قلیلی ملاقی میشوند و فاصله که فیما بین آنها پیدا شده بود دفع میشود و جائیکه مقابل گوش گوی در عارض پیدا شده بود آنجا پر گردد لیکن در انطباق دهن قدری هیئت غیر طبیعی باقی میماند و آنچه حروف و الفاظ که از لبها بر می آیند در تلفظ آنها اختلال در فصاحت ظاهر میشود و گاهی فک اسفل از یکجانب مفصل خود منخلع میگردد و در جانب دیگر در موضع طبیعی خود میماند و درین وقت هم همین علامات موجود میباشند لیکن باین نحو که دندان جانب منخلع بسوی جانب صحیح مائل میشوند و در جانب انخلاع بمقابل گوش در خساره گوی پیدا و ظاهر میشود و جانب صحیح بهیئت طبیعی خود میماند و گاهی انخلاع غیر تام در استخوان فک اسفل پیدا میشود خصوصا در جوانان و خاصة در اناث که نازک و ضعیف باشند آن بعد ستاپسر خود بر طرف میشود و استخوان مذکور در نقره خود داخل میگردد لیکن وقت داخل شدن آن در موضع طبیعی آواز مشابه بآواز فرتک زدن پیدا میشود علاجش آنست که بر سر انگشت هر دو دست پارچه پیچیده در دهن داخل کرده بر محل دندان آخر نهاده عمر کرده استخوان فک را بزیر آرند تا مقابل نقره خود آید و تامل دیگر هر دو دست را از بر ذقن بیمار نهاده بسوی بالا بلند کنند تا فک اسفل در نقره خود داخل شود و هرگاه انخلاع در یک

طرف فک آمده باشد نر انگشت یک دست را در دهن انداخته تا دندان آخر جانب ماؤف رسانیده غمز کنند و بسوی
تحت آرند و از دست دیگر ذقن را گرفته بسوی بالا ببرند کنند تا استخوان بجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
مذکور در نقره خود بران بندش کرده دهند و مریض را از خوردن اطعمهٔ غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
کدام شی رقیق مثل آب یخنی یا شیر بنوشانند و هرگاه انخلاع غیر تام دران پیدا شده باشد و آن از استرخای رباط
و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان فک اسفل
در موضع طبیعی خود بنوشانند و آب سرد بر محل وقوع انخلاع ریزند تا دران قوت آید و اغذیه جیده مقویه خورانند
اما اگر درین وقت از اذیت حرکت استخوان ورم بر محل مفصل پیدا شود بیشتر از نیش کس بران نهند که از ان برای
ازالهٔ ورم و غیره فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه از استرخای اربطه در کسی انخلاع غیر تام فک اسفل بار بار و اکثر پیدا
شده باشد درین وقت بعد آوردن استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش بدین نحو سازند که یک خریطهٔ چرمی که دران
دو رباط الاستکی باشند درست سازند بعده ذقن بجای از خریطه مذکور کنند و یک رباط را بالای و یک رباط را گرد گردن
مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که بر عنق
است از مائل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد بیان سوم در انخلاع ترقوه چونکه مفصل آن [illegible]
و هم اربطه آن قوی و غلیظ و عریض اند لهذا در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل سینه است انخلاع کم واقع میشود
و اگر صدمه بر منکب رسد و از ان اپیسل کونک ترکو [illegible] مذکور [illegible] لا باین استخوان منتهی گردد دران انکسار واقع
میشود نه انخلاع لیکن این استخوان درین جانب بسه صورت منخلع میگردد یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان سینه
رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضلهٔ آن آید سوم آنکه بعد انخلاع در جانب داخل اندرون سینه رود و [illegible]
و صورت اول پیدا میشود از افتادن بر زمین از جانب شانه یا از رسیدن صدمه بر مرفق وقتیکه آن برداشته و درازکرده
باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانهٔ کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این انخلاع آنست که منکب بسوی
سینه مائل میشود زیرا که غرض از خلقت ترقوه اینست که تا سینه را وسیع و منبسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سینه
منقبض و صغیر میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان سینه ارتفاع از بر آمدن سر ترقوه در اینجا محسوس میشود و علاج
آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند تا سر این استخوان مقابل نقره خود شود بعده بازو را از دست گرفته بلند
کنند که از ان این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت انخلاع حافظ آن
باقی نمانده لهذا بعد استرداد باز بسهولت دران انخلاع حادث میشود لهذا باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
رفادهٔ غلیظ بران نهاده از رباط طویل بطوری بندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پیدا گردد
و این بندش را فگر آف ایٹ بینڈیج نامند اما هرگاه ترقوه درین جانب منخلع شده در جهت قدام عنق پس عضلهٔ عریضه که

در طول گردن ست واز سر ترقوه شروع شده تا پس گوش میرود و پیش قصبه هم دیده میشود وانرا بلغت انگریزی
استرنو ماستائیڈ مسل نامند و این صورت ثانیه بسیار کم دیده میشود وآن وقتی حادث میگردد که صدمه
عامه قوی بالای منکب بطوری رسد که ازان منکب بجانب تحت و هم جانب انسی و هم در جانب خلف دفعةً منقهر
شود العلامات اول عرض سینه کم واستخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد مینها کم گردد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبهٔ ریه دیده میشود وازان بر قصبه هم اثر انضغاط میرسد خصوصاً وقتیکه مریض بسوی قدام
نگون شود وعلاجش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو گرده لیف را در بغل مریض نهند تا
بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عضد را بر پهلو
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی خلف
در جانب خلف خود فرو رفته باشد درینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه باستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب بر کسی مشت میزند وهم از رسیدن لگد اسپ یا گردیدن پایه
گردون بر سینه کسی وهم هرگاه کسی بزور وقوت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پیدا میشود
وعلامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود وسر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عوض آن اینجا
گوی پیدا میگردد وچون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز ازان بر قصبه ریه ومری معده و بر شریان
عظیمه که خون را بسوی دماغ میبرد و هم بالای وریدیکه خون دماغ را بسوی دل می آید میرسد وازان در تنفس
وازدراد دشواری پیدا شده بیهوشی چنانکه در سکته پیدا میشود اینجا هم ظاهر میگردد وعلاجش آنست که در بغل گرده ملائم
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عضد را بر پهلو بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعده یک
رفادهٔ کبیر غلیظا بین المنکبین نهاده بندش سوم فگر آف ایٹ بندش چنان بندند که هر دو شانه راست مانند وسینه
منبسط ماند وازان ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود بسهولت منخلع میگردد و بر جای
خود کمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود وازان غمز بر قصبه ومری معده وشریان عظیم و ورید میرسد
وآفات مذکوره پیدا میشوند وچون اینحالت که پیدا شود درین وقت چاره ازان نباشد که مجبور شده سر ترقوه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود وهرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد واین انخلاع اکثر واقع میشود
زیرا که نقره منکب قلیل العمق ست لهذا ازان سر ترقوه بسهولت بر می آید بالجمله این انخلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب میرود دوم آنکه بعد انخلاع زیر منکب فرو میرود وسبب این هر دو انخلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمهٔ قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود وچون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

وشانه بدشواری بلند کرده میشود وعلاج تعلق آن است که آنچه در انکسار ترقوه نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند وچونکه
اینجا هم بعد انخلاع این استخوان از موضع خود بسهولت برمی آید لهذا باید که بعد آمدن آن در محل خود رفاده بران نهاده
بربندند وگاهی از هیچ تدبیر این استخوان در موضع طبیعی خود نمی ماند لیکن از ان کدام نقصان در حرکات هم ظاهر نمیشود
جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار میباشد فقط ❊ بیان چهارم در انخلاع منکب یعنی
دررفتن بند شانه ومفصل آن مرکب است از سر عظیم عضد وسر استخوان کتف واین مفصل بال اند ساکت جائنت است که
دران حرکات زیاده پیدا میشوند ورباط آن مسترخی خلق کرده شده تا دران حرکات بسهولت پیدا شوند واز دیدن
معلوم میشود که نقره آن قلیل العمق است وباین اسباب دران انخلاع زیاده حادث میشود خصوصاً در مهزولین
لیکن بدو سبب محفوظ از انخلاع میباشد اول اینکه عضلات کثیر براین مفصل آمده بسیار تقویت وآن وقایت
این مفصل میکنند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند پس هرگاه کدام صدمه بسبیل کوفتگی بر آن میرسد از ان
تا استخوان کتف منتهی میگردد وآن از رسیدن صدمه در جای خود متحرک میشود وبسبب آن این مفصل از وصول
صدمه محفوظ از انخلاع میماند واز علامات انخلاع آن عموماً یکی آنست که در هیئت منکب تغیر ظاهر میشود باینکه استداره
آن زایل شده غور وگود اینجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده برآمده وبلند دیده میشود سوم آنکه
در عضلاتیکه بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد
بلکه بجای دیگر که غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در اینجا سختی پیدا شده حرکت دست بند میگردد ششم درد
بردوران مفصل محسوس میگردد وانخلاع آن بر چهار صورت است که دو صورت از ان کثیر الوقوع اند ودو صورت
نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن اینست که سر استخوان عضد از مفصل خود برآمده بطرف سینه زیر عضد در آید
وزیر زائده استخوان کتف که در عربی آنرا منقار الغراب گویند بیاید واین را بلغت انگریزی سب کاراکائیڈ
نامند یعنی زیر کاراکائیڈ چه سب بمعنی زیر است وکاراکائیڈ ترجمه منقار الغراب است ودوم آنست که استخوان
عضد از نقره خود برآمده بزیر آید وآنرا بلغت انگریزی سب گلینائیڈ یعنی زیر نقره خود آمده گویند وباید دانست
که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع ست اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان
عضد از مفصل خود برآمده زیر استخوان ترقوه رود واین را بلغت انگریزی سب کلاوکیولر یعنی زیر استخوان ترقوه
نامند زیرا که کلاوکیولر اسم ترقوه است وصورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل برآمده بالای استخوان
کتف زیر کناره بلند آن که بطور خار بلند است رود وآنرا سب اسپائنس یعنی زیر خار استخوان کتف نامند وصورت
ثالثه ورابعه نادر الوجود اند ودر قسم اول آن ضرر بعضلات ورباطات کم میرسد ودر صور ثلثه باقیه آفت باین اعضا
زیاده میرسد ودر اعصاب هم انعصار وکشش زیاده پیدا میشود اسبب اکثر از افتادن بر روی دست هرگاه هردو بر

بیان چهارم در انخلاع منکب یعنی دررفتن بند شانه

یا بر سر مرفق هرگاه از پهلو قریب باشد سبب کار اکائید پیدا میشود و هرگاه صدمه از جانب وحشی رسد که سر استخوان عضد بسوی جلد
رود سبب اسپینس پیدا میشود و چون وقت افتادن دستها گشاده و دراز باشند سر استخوان عضد از نقره برآمده
بزیر می آید و سبب گلینوئید پیدا میشود و هرگاه در حالت برخاسته و بلند بودن مرفق کسی بر روی آن افتد سر استخوان
عضد بزیر ترقوه میرسد و سبب کلاویکولر پیدا میشود اما اینکه در انخلاع مفصل و انکسار آن فرق چیست پس بدانکه در
انکسار هیئت شانه بهیئت طبیعی می ماند بخلاف انخلاع که دران تغیر در هیئت شانه پیدا میشود و هم در انکسار سر استخوان بجای
خود یافته میشود و در انکسار چون قطعات منکسره استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند آواز اصطکاک جسم صلب
پیدا میشود العلاج بدانکه برای این انخلاع سه تدبیر کرده میشود اول اینکه دستکار مریض را بر پلنگ خوابانیده
دست منخلع مریض را در دست خود گرفته بخادم خود دهد که او از پهلو دور کرده بکشد و دستکار پاشنه خود را در بغل مریض
نهاده عمل کند تا نقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست سر استخوان عضد بمقابل نقره خود رسد آنزمان دستکار دست مریض را
در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود بغل را محکم کند تا بالا رود و سر استخوان در نقره داخل شود و چون استخوان
در نقره داخل میشود از دخول آن در نقره صدا پیدا میشود دوم آنکه دست مریض را برای کشیدن بدست خادم دهد که از طرف پهلو او راست
و دستکار زانوی خود را در بغل مریض نهاده عمل کند و این هر دو تدبیر جائیکه سر استخوان بسوی صدر یا بالای کتف یا زیر ترقوه رفته باشد مفید
میشوند اما هرگاه استخوان عضد از نقره برآمده زیر نقره خود آمده باشد درین وقت باید که دستکار دست مریض را گرفته در جانب
وحشی بکشد و دست را از سر بلند سازد و بالای شانه عمل کند که بزیر آید تا سر استخوان عضد در نقره خود داخل شود و بعد آمدن استخوان
مذکور بموضع طبیعی دست بیمار را گرفته بر پهلو نهاده ببندند تا حرکت دست مذکور نشود و یک رباط از زیر مرفق برآورده تا گلو
معه بیار رسانیده گره دهند تا دست بسوی تحت مائل نشود و تا دو هفته بهمین منوال دارند و بعد مرور دو هفته دست را گشاده در حلقه
گردن گلو می اندازند و آنرا بلغت انگریزی سلینگ نامند تا دو هفته دیگر بدارند تا قدری حرکت پیدا شود و بعد گذشتن این چهار هفته هم مریض را باید که بعمل
خود حرکت نکند بلکه شخص دیگر بباید که آهسته آهسته دست مریض را گرفته حرکت دهد و بران لاک زیاده باستعمال آرد تا آهسته آهسته حرکت
دران حرکت پیدا شود و اگر در ابتدای امر ورم بر محل مفصل پیدا شود آنچه برای منع ورم تدابیر نوشته شده اند مثل اینکه مسهل دهند
و آب سرد ساده یا سرکه و آب سرد بر آن ریزند و زلو چسپانند و ادویه رادعه بر آن نهند باستعمال آرند فقط کذا و
ایضا باید دانست که گاهی انخلاع منکب مع میباشد از زخم و گاهی از انکسار عظم عضد پس اگر با زخم باشد و درین زخم
عصب و شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجایش آرند بعده علاج زخم نمایند و اگر عصب
و شریان درین زخم قطع شده باشند و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را قطع
کنند و در پی رد کردن استخوان بجایش نشوند که ازان فائده نیست و هرگاه همراه انخلاع انکسار هم آمده باشد درین وقت
اول تدبیر انکسار بعمل آرند من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تدبیر ازاله انخلاع بعمل آورده استخوان را بموضع

این آرند و گاهی انخلاع منکب بر بطن بازو پیدا میشود و حال این مرض که در تشریح دیده شده از ان ظاهر گشته که نقره مفصل
درین کسر خفی باشد و استخوان عضد با عظم کتف رسیده دیده میشود و قدری عمق در استخوان کتف در جای جدید که محل
مفصل است پیدا میشود لیکن این بست همیشه از دست صحیح قصیر و ضعیف میباشد و آن لا علاج ست اما هرگاه انخلاع
درین مفصل قبل تمام شدن نمو پیدا شود و باز استخوان شانه در آن بجای خود نیاید درین وقت دست منخلع از دست صحیح
همیشه قصیر و ضعیف میباشد و جمله حرکات از دست مذکور صادر میشوند لیکن برداشتن آن بسوی بالا ممکن نباشد و
اینهم لاعلاج ست و اگر بعد تمامی نمو این انخلاع پیدا شود بعوض قصر دست ضمور و لاغری دران حادث میشود و چنانکه
قبل انخلاع ازان حرکات صادر میشدند بعد نمو صادر نمیشوند و علاجش آنست که چون مریض اندرون مدت سه ماه بعد انخلاع
پیش معالج آید درین وقت اورا باید که اول مریض را کلوروفارم بویانیده بیهوش سازد و بعده بکمال احتیاط امتحان کند
زیرا که عضلات رقیق و ضعیف شده اند و از ان خوف شکستن عضلات میشود لهذا اول سر استخوان عضد را زیاده حرکت بدهد
تا آنچه رباطهای جدید پیدا شده شکسته گردد و ازان این استخوان منخلع بجای خود مستقر گردد پس هرگاه در امتحان استقرار
استخوان مذکور یقیناً ثابت شود آنرا بجای موضع طبیعی آن آرند و باید دانست که بعد انخلاع تا سه ماه امید صحت
قویست و از سه ماه تا شش ماه امید ضعیف ست لیکن تا آن مدت هم بکمال احتیاط بعد امتحان حال استخوان و عضلات
تدبیر آوردن استخوان منخلع در موضع طبیعی بعمل آرند زیرا که فائده این تدبیر تا این مدت آنست که اگر استخوان بجای خود
نیاید ازان فائده دیگر حاصل میشود و آن اینست که بسبب متحرک شدن این استخوان از تحریکات چنانکه حرکات
دست بسهولت صادر میشوند اما بعد انخلاع مزمن از کشیدن استخوان برای رسانیدن آن در موضع طبیعی بسیار
چند ضرر و نقصان پیدا میشوند یکی آنکه گاهی سر استخوان مذکور شکسته از استخوان وقت کشیدن آن جدا میگردد پس
اگر چنین ظاهر شود آنرا بجایش گذارند و تدبیر را بند کنند دوم آنکه گاهی در اثنای این تدبیر از نهادن پا در بغل از تعمیر
کردن آن استخوان ضلع منکسر میشود خصوصاً در سن پیری پس هرگاه این امر حادث شود تدبیر انخلاع را بند کرده تدبیر انکسار
ضلع که نوشته شده بعمل آرند سوم آنکه گاهی از تدبیر بعد انخلاع المزمن خون از رگهای که درین تدبیر شکسته میشوند
برآمده در بغل مجتمع شده ورم آنجا پیدا میکند لیکن این ورم اکثر خود زائل میشود و گاهی برای ازاله آن بسوی
نهادن پارچه تر کرده در آب سرد یا در سرکه و آب سرد بر ورم محتاج میشوند لیکن هرگاه وقت کشیدن دست
برای آوردن استخوان منخلع در موضع آن شریان یا ورید عظیم قطع گردد درین وقت آفت عظیم پیدا شده از
انیوریزم حادث میگردد و چون نوبت بانجا رسد علاج انیوریزم کرده شود ایضاً باید دانست که در کتاب قانون
بوعلی هست که استخوان صغیر که راس منکب ست هم گاهی از موضع خود زائل میشود و حق دران اینست که این استخوان
صغیر هم کلیشاخ عظم کتف است که آنرا بلغت انگریزی آکرومین یعنی سر استخوان شانه نامند و آن منخلع نگردد

بلکه شکسته میشوند کما بیان نهم در انخلاع مرفق که آنرا بلغت انگریزی ڈسلوکیشن آف البو جائنٹ نامند و این مفصل مرکب است
از سه استخوان که یکی از ان استخوان عضد و دو زند دست اند یعنی زند اسفل و اعلی و وقت انخلاع گاهی هر دو زند
منخلع میشوند و گاهی یکی بجای خود ماند و دیگری منخلع گردد و چون هر دو منخلع شوند آنرا بلغت انگریزی
دس لکیشن آف البو جائنٹ گویند و چون یکی منخلع شود باسم منخلع نام کرده میشود مثلاً اگر زند کبری که زند اسفل است
منخلع گردد آنرا دس لکیشن آف النا نامند و اگر زند اعلی منخلع شود آنرا دس لکیشن آف ریڈیس گویند و ایضاً گاهی
همراه این انخلاع انکسار هم در سر کوچک زند اسفل که آنرا بلغت انگریزی کرانائڈ یعنی منقار الغراب گویند پیدا میشود
و گاهی انخلاع بلا انکسار حادث میشود السبب از افتادن بر زمین بر روی کف دست خصوصاً با این هیئت مرفق
قدری کج هم بوده باشد و هم از رسیدن صدمه که بواسطه او باین مفصل رسد انخلاع در ان پیدا میشود
و انخلاع در این مفصل بسه طریق حادث میشود اول اینکه زند از جای خود منخلع شده در جهت خلف استخوان عضد
رود دوم آنکه بعد انخلاع در جانب قدام عظم عضد پیش آن یعنی روبروی استخوان مذکور آید و این هم قلیل الوقوع
است بسبب اینکه عضلات در اینجانب استخوان منخلع را از آمدن و حرکت کردن منع میکنند سوم آنکه بعد
انخلاع در جانب وحشی یا انسی دست رود و این را انکمپولٹ دس لکیشن یعنی انخلاع غیر تام میگویند و آن کمتر
دیده میشود زیرا که درین جوانب سرهای استخوان بسیار اند لهذا از حرکت کردن استخوان منخلع مذکور مانع میشوند
بالجمله درین مفصل انخلاع کم دیده میشود اما اگر حادث شود پس ضرور است که در تشخیص آن اهتمام بلیغ کرده شود زیرا که
چون اینجا ورم هم زودی زیاده پیدا میشود پس از ان هم تشخیص دشوار میگردد و هم بسبب کثرت سرهای استخوان که
اینجا یافته شده اند در تشخیص و تعیین سر استخوان منخلع دقت و التباس واقع میشود که آیا سر استخوان صحیح است
یا سر استخوان منخلع است لهذا ضرور است که درین وقت دست مریض را با دست صحیح مقابله کرده به بینند تا فرق
ظاهر شود العلامات چون انخلاع درین مفصل پیدا شود در یک جانب این دست تحدب و در جانب دیگر
آن تقعر پیدا میگردد و در دست منخلع حرکت کم صادر میشود خصوصاً هرگاه سر کوچک استخوان زند اسفل از انکسار
سالم بود چه درین وقت آن مانع از حرکت میشود اما هرگاه درین استخوان هم انکسار آمده باشد پس بالعکس اول
درین وقت از تحریک شخص دیگر درین دست حرکت زیاده پیدا میشود و هم با کثرت حرکت آواز اصطکاک
قطعات استخوان منکسره می آید و اگر هر دو استخوان منخلع شده باشند دست قصیر میگردد و اگر زند اسفل منخلع
شده در جهت پیش استخوان عضد آمده باشد دست منخلع طویل میگردد و اگر در جانب وحشی یا انسی دست رود
درین وقت مقدار طول دست منخلع موافق و مساوی دست صحیح میباشد لیکن استخوان از جای خود بر آمده
دیده میشود اما هرگاه زند اسفل منخلع گردد و زند اعلی بجای خود ماند که آنرا دس لکیشن آف النا میگویند درین وقت

سر استخوان منخلع بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و برآمدگی مقدار آن از جلد ظاهر میشود و زند اعلی
بجای خود محسوس میگردد و تحدب در جانب وحشی دست و تقعیر در جانب داخلی آن ظاهر میباشد و دست
منبسط و راست میشود و هرگاه زند اعلی منخلع گردد و انخلاع دران بسه طریق واقع میشود یکی آنکه استخوان
مذکور بعد انخلاع در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود دوم آنکه بعد انخلاع
این استخوان قدری بالا رفته بمقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انخلاع هم گاه گاه دیده میشود سوم
آنکه بعد انخلاع بسوی جهت خلف استخوان عضد رود و این کمتر دیده میشود پس هرگاه در جانب انسی آید سر استخوان
منخلع قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب مفصل دیده میشود و دست قریب براست شدن رسیده بر یک هیئت
میماند و هیئت مذکور این است که دران زند اعلی در جهت علو و زند اسفل در جهت اسفل ماند و ساعد و دست منقلب
بسوی جانب انسی و وحشی نمیشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل سازند زاویه قائمه در جهت داخل محل
مفصل پیدا میشود و زیاده ازان قریب عضد نمی آید و اگر مریض خواهد که انامل دست منخلع را تا مفصل منکب رساند هیچگونه
ممکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انخلاع رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
آن از نهادن انامل بران بسهولت میسر میشود زیرا که درین وقت سر آن قریب جلد میباشد از غمز کردن بخوبی
محسوس میشود و گاهی هر دو زند منخلع میشوند و بعد انخلاع زند اعلی بسوی بالا در جهت قدام استخوان عضد میرود و
زند اسفل بسوی خلف استخوان مذکور میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از گردون ایهی هرگاه دست بر زمین
بطوری آید که ازان عوج هم پیدا شود مشاهد میگردد و درین وقت علامات انخلاع هر یک موجود میباشد العلاج چون
زندین یا زند اسفل تنها منخلع شده باشد درین وقت بهتر آنست که دستکار دست مریض را از محل ساعد دست
هر دو دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخل مفصل مرفق نهاده غمز کند و ساعد را کشد تا هر دو استخوان
زند یا زند اسفل بمقابل نقره خود آید آن زمان ساعد را با بازو متصل سازد تا استخوان منخلع بجای خود آید بعد آن
برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته ببندد و هرگاه زند اعلی منخلع شده باشد درین وقت دو کس
دست منخلع مریض را بگیرند باین نحو که یکی از هر دو دست بازو را بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
بزور بسوی تحت بکشد تا استخوان منخلع بمقابل نقره آید درین وقت نر انگشت دست چپ خود را بر سر زند اعلی دست چپ
نهاده غمز کند و اگر دست راست منخلع شده باشد نر انگشت دست راست خود را بر سر زند اعلی دست راست نهاده
غمز کند و ساعد منخلع را گرفته بسوی خود بقوت بکشد تا استخوان منخلع مذکور در محل خود داخل شود بعد آن جبیره بران
نهاده ببندند تا دست راست ماند و اگر هر دو زند منخلع شده باشند درین وقت بعد کردن زندین در موضع طبیعی آنها
بر سر زند اعلی بغاده نهاده ببندند تا از غمز آن استخوان مذکور بجای خود ماند و برای حفظ زند اسفل دست مذکور

نهاده بنحوی به بندند که کف دست گشاده بسوی زمین ماند و ایضاً باید دانست که اکثر بعد انخلاع این مفصل و بهم بعد داخل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خود باز ورم بار دو گاهی ورم حار هم زیاده پیدا میشود پس نگاه ورم حار پیدا شود در آن وقت مسهل از دو پیسه تا یک تکلیف باشند بدهند و اگر بعد آن ضرورت داعی شود زلو هم بر آن چسپانند و پارچه با آب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر ورم نهند تا ورم دفع شود و عضو را آرام تمام دارند و چون ورم زائل شود و بعد آن انجا سختی باقی ماند درین وقت از شخص غیر امداد فرمایند که آهسته آهسته دست مریض را حرکت دهد یا انگشتان سازد و تقاطر آب سرد از مسافت بلند برین سختی خواه از مشک چه آب باشد یا از سبوی پر آب بود مفید میباشد بیان ششم در انخلاع مفصل رسغ درین مفصل انخلاع بسبب قوت باطل آن کمتر میشود و چون منخلع گردد عظام رسغ از زندین جدا میشوند و اکثر همراه انخلاع آن انکسار هم حادث میشود بسبب انخلاع آن بعینه سبب انکسار آن است لیکن انخلاع درین مفصل بر دو صورت پیدا میشود یکی آنکه زندین بالای عظام رسغ روند دوم آنکه عظام رسغ بالای زندین آیند و علاجش آنست که دست مریض را دستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام منخلعه را بجای طبیعی آنها داخل سازد بعده جبیره را گرفته در هر دو جانب داخل و خارج دست نهاده بر بندند و گاهی بسبب افتادن بر پشتی صلب از جانب دست انقدر استخوان رسغ از جای خود برآمده بسوی جلد بلند میشوند و این را هم انخلاع میگویند و علاجش هم همین است که از یک دست خود دستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای منخلعه را نرم کرده در جای طبیعی آنها رساند پس بر آن جبیره نهاده بر بندند و دست را بآرام در حلقه دار دیر باید نهاد بیان هفتم در انخلاع عظام مشط دست این عظام هم از افتادن بر پشتی صلب یا از کشیدن دست بزور منخلع میشوند خصوصاً استخوانی که مقابل نر انگشت دست است زیاده منخلع میگردد و وقتیکه منخلع گردد لیکن درین وقت همراه انخلاع زخم هم پیدا میشود و علاجش هم اینست که دست را کشیده استخوان منخلع را در موضع طبیعی آن آورده جبیره بر آن نهاده بر بندند و اگر زخم هم آمده باشد علاجش انچه گفته شده نمایند بیان هشتم در انخلاع عظام اصابع که با عظام مشط دست متصل اند و این هم از افتادن از جانب دست بر پشتی صلب حادث میشود خصوصاً در نر انگشت دست انخلاع زیاده می آید و علامتش اینست که شکل آن متغیر میگردد چه در حال صحت تقعر در جهت داخلی آن و تحدب در جانب خارجی آن میباشد و در انخلاع امر بالعکس دیده میشود و علاج این انخلاع در زمان قدیم دشوار بوده بسبب اختلاف حقیقت انخلاع چه در انخلاع آن استخوان نر انگشت از طرف رباطی آن که بالای مفصل است شق کرده خارج میشود و دوم آنچه اوتار عضلات که بر دو سوی آن هستند در میان حلقه آنها این استخوان داخل

وماداهم که انها بیرون نیاید و بمحل خود نمیرسد لهذا برای دفع کردن این ممانعت دخول عظم بهتر آنست که اول
آن انگشت را بسوی خلف کشند چندان که درمیان این استخوان اصبع منخلع و استخوان مشط که مقابل آنست زاویه قائمه
پیدا شود و چون باین حد رسد درین وقت آنرا چندان بزور و قوت بکشند که بمقابل مفصل خود آید بعده آنرا بسوی کف دست
بکشند و خم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعده دخول جبیره بر آن نهاده بربندند این علاج انخلاع استخوان انگشت ابهام
و در انخلاع عظام اصابع دیگر اینقدر دشواری نیست بلکه در آن اصبع منخلع را بسبیل استقامت کشیدن کافی میشود
که از آن در مفصل خود داخل میگردد و گاهی در سلامیات متوسطه هم انخلاع پیدا میشود و درین وقت آنها را باستقامت
کشیده خم کنند تا در موضع طبیعی خود داخل شود پس در جانب کف دست جبیره نهاده بربندند و در سلامیات
اخیره که برکناره اصابع واقع اند انخلاع نمیشود فقط تحت بیان نهم در انخلاع استخوان عانه که بلغت
انگریزی موسوم به پیوبس ست و آن استخوان پلوس ست و بیان ترکیب این استخوان از استخوانهای نهگانه ذکر انکسار
آن گذشت بالجمله انخلاع درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلیکه آنجا هر دو استخوان ورک متصل شده
اند و آن موضع پیش مثانه است دیگر جائیکه استخوان عصعص با استخوانهای پلوس متصل شده و آن موضع محاذی مقابل
فقار پشت است که تا مقعد رسیده البته سبب آن رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا رسیدن صدمه اثقال
است که از آمدن در میان وجسم ثقیل پیدا میشود بالجمله آنچه اسباب انکسار آن مذکور شده نیز همینها اسباب
انخلاع اند و علاجش همانست که در انکسار این استخوان نوشته شده زیرا که اکثر با انخلاع آن انکسار هم پیدا
میشود فقط تحت بیان دهم در انخلاع عصعص آن در جائیکه در آخر خود دقیق شده و آنرا
منقار طائر میگویند و مفصل در انکسار مذکور شده منخلع میشود و انخلاع حقیقی در آن نمی آید لیکن بسوی داخل و
خارج مائل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم صلب از جانب پشت و مقعد میلان میکند و اما
میلان آن بسوی خارج پس گاهی وقت ولادت از زیاده زور کردن زن وقت زائیدن حادث میشود و علاجش
همانست که در انکسار آن نوشته شد یعنی اگر بسوی داخل مائل شده باشد انگشت در دبر داخل کرده آنرا بجایش
آرند اما اکثر بعدازان درد موسوم به کاکسی ڈینیا که روماتیزم این استخوان است پیدا میشود تا دیر باقی میماند پس اگر
چنان شود آنچه علاجش در ذیل انکسار آن نوشته شده بعمل آرند و اگر بسوی خارج مائل شده باشد درین وقت
هم یک انگشت دست در دبر انداخته در مقعد دارند و از انگشت دست دیگر بر آن عصر کرده بسوی انگشتی که در مقعد است
آنرا مائل سازند تا بموضع طبیعی خود آید من بعد مریض را بآرام بر پلنگ دارند و اهتمام نمایند که همیشه طبع لین باشد
تا وقت اجابت بر آن ضرر نرسد بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک و آن عبارت ست از اینکه سر استخوان
فخذ از نقره خود که در استخوان ورک است بر آید و این انخلاع بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکه سر استخوان

فخذ از نقرهٔ خود بر آمده بسوی بالا در جانب خلف در عضلات سرین رود دوم آنکه بعد بر آمدن از نقرهٔ مذکوره پس سرین
در جانب وحشی رود و بمقابل و موازی نقرهٔ خود ماند از آن بلند نشود و بالا نه رود سوم آنکه بعد انخلاع بجانب داخل بسوی
زیر بین رود چهارم آنکه بعد انخلاع بسوی جانب انسی در اربیه رود یعنی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اربیه
می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت اولی اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالیکه با ثقیل بر اثبات
خود گرفته سرنگون کرده راه رفته باشد چه درین حال زیاده صدمه سقوط بر فخذ میرسد و از آن انخلاع بر این صورت
پیدا میشود و گاهی از افتادن بر روی وقتیکه رکبه کج و نگون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد چه درین وقت
هم صدمه بالذات بر فخذ میرسد العلامات هرگاه انخلاع این مفصل بر این صورت پیدا شود پای علیل بنسبت
پای صحیح قصیر میگردد زیرا که عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصیر میگردد و پس عقب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سر انامل
قدم را مریض بر زمین نهاده دارد و هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و منبسط
ساختن پای علیل یا گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مریض ممکن نباشد و ایضاً آنچه نتو بر محل ورک در حال صحت
محسوس میشود درین وقت معدوم گشته این نتو بالای سرین در جانب خلف یافته میشود و از همین علامت فرق
درمیان انخلاع و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار بعض این نتو بجای خود محسوس میشود و علاجش اینست
که اول مریض را به بو یانیدن کلوروفارم بیهوش سازند بعده ساق پا را گرفته با فخذ بسوی بطن مائل کرده متصل سازند
تا اینکه ساق پا بر فخذ نشیند و متصل گردد بعده رکبه را گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سر فخذ بمقابل نقرهٔ خود آید
بعده آن ساق پا را گرفته فخذ و ساق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل
شود و بعد آن آنچه تدبیر عام انخلاع نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر عظم فخذ از نقره بر آمده در جانب وحشی بمقابل نقرهٔ خود
پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای
علیل بنسبت پای صحیح قدری قصیر بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن آنچه نتو در قسم اول بالای سرین
محسوس میشد اینجا محسوس نمیگردد زیرا که درین صورت سر استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان پلوس موجود است
و از آن عصب کبیر بیرون آمده بسوی رجل می آید داخل میشود و پس باین سبب بر آمدگی آن محسوس نگردد و علاجش
اینست که بعد بو یانیدن کلوروفارم اول پای مریض را بجانب انسی زیاده مائل سازند تا سر استخوان فخذ از ثقبه مذکور
بیرون آید بعده آنچه در صورت اولی تدبیر عملی نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر استخوان فخذ از نقرهٔ خود بر آمده بزیر بین
آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد بنحویکه هر دو پا از انفصال خود جدا باشند در هر دو جانب
وحشی گشاده و از خود دور شده باشند العلامات پای علیل دراز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل
میباشد و مریض بسوی قدم نگون شده قیام میکند راست نمیشود زیرا که چون سر فخذ در عضلات شکم محسوس میشود

ف علامت فارقه درمیان انخلاع و انکسار مفصل ورک

ازون عضلات مذکوره منفرج و ممتد میشوند پس اگر راست شده قیام کند این تمدد و انفراج عضلات زیاده شده اذیت بسیار رساند و
ایضاً انچه آمدگی بر محل ورک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن غور و فرورفتگی [illegible]
میگردد و علاجش اینست که چون وقت خوابانیدن علیل بر بستر که بر آن ایستاده و دراز نهاده اند لهذا اول فخذ آنرا با شکم
ملاقی ساخته بعده قدری بجانب وحشی مائل سازند تا سر استخوان از جائیکه بست بیرون آید بعده پای مریض را [illegible]
بسوی جانب انسی بدن چندان مائل سازند که سر رکبه تا زمین رسد و چون استخوان منخلع در محل خود آید [illegible] در انخلاع عام
نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه بعد انخلاع راس فخذ در جانب داخل بدن بسوی [illegible] قریب جائیکه [illegible] اینست
که چون پای انسان در رفتار و گوی می افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن خود از سقوط پای خود را بسوی [illegible] پشت
میکشد و حرکت بقوت میدهد از ان خریطهٔ رباطی که بر مفصل ورک [illegible] شق شده راس فخذ از ان شق شده بیرون می آید این
صورت چهارم از صور اربعه انخلاع ورک حادث میشود و ایضاً هرگاه انسان پاهای خود را از هم جدا کرده [illegible]
و کشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام صدمه ضرب از پس پشت بر فخذ یا بر ورک رسد از ان هم این صورت چهارم
پیدا میشود و علامتش آنست که بفور حدوث این انخلاع پای مریض از صحیح [illegible] قصیر میگردد و قدم بسوی
جانب وحشی مائل بود و سر استخوان فخذ در [illegible] دیده میشود و از ان [illegible] محسوس میگردد و علاجش آنست که اول
پای مریض را کشیده بعده فخذ را بسوی شکم برند و تا شکم رسانند بعده رکبه را در دست گرفته [illegible] داده فخذ و پا را بسوی
جانب انسی برند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل شود [illegible] بیان دوازدهم در انخلاع رضفه
که آنرا فلک الرکبه و بهندی چپنی کی هڈی گویند و آن بعد انخلاع یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انسی یا بسوی بالا
حرکت کرده میرود یا بعد انخلاع از طرف پهلوی خود بجائی که بود همانجا ایستاده میشود لیکن بجانب زیر بسوی
ساق نمی آید زیرا که از جانب فخذ عضلات بر آن آمده متصل از ان گشته اند لهذا هرگاه وتر آن منقطع شود آنرا بسوی بالا
میکشند و چونکه از جانب ساق کدام عضله بآن متصل نشده لهذا بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انسی صدمه
و ضرب بران میرسد بسوی جانب وحشی میرود و چون از جانب وحشی صدمه بر آن آید بسوی جانب انسی بعد انخلاع می آید
و هرگاه وتر آن که در جانب ساق است منقطع میشود از کشش عضلات فخذ بالا میرود و چون صدمه از جانب انسی [illegible]
رسد و بر کنارهٔ آن از طرف وحشی غمز افتد درین صورت بجای خود بر سر پهلو ایستاده میشود العلامات [illegible] بسوی
وحشی بدن بعد انخلاع میرود خصوصاً در کسانی که پاهای شان کج و رکبتین بسوی جانب انسی مائل و باهم متصل شده
این انخلاع اکثر بسهولت واقع میشود و هم بعد انخلاع آن از ان [illegible] رکبه کم میگردد و [illegible] استخوان مذکور [illegible]
غور و اندکی فرورفته محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رکبه یافته میشود [illegible] منفصل که بر عریض دیده میشود و
علاجش آنست که اول پا را بهیئت مستلقی داشته فخذ را با شکم علیل متصل سازند بعده ساق پا را [illegible] سازند

بیان دوازدهم در انخلاع مفصل رضفه

تا و عضلات فخذ استرخا پیدا شود آن زمان استخوان مذکور را از اعانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جانب
انسی آمده باشد علامات سابق موجود بود لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علاجش بعینه علاج مذکور است
یعنی بعد مسترخی ساختن عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خود کش آرند و هرگاه بسوی بالا رود درین وقت علامتش
اینست که بجای این استخوان ارتفاع که دیده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان
مذکور بالای استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت ورم و درد درم اینجا زیاده میباشد زیرا که استخوان مذکور از جای خود
زیاده حرکت کرده دور رفته پس درین وقت آنچه در علاج اکسار آن تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند
و هرگاه به پهلوی خود ایستاده شده باشد درین وقت بر سر زانو ارتفاع زیاده میشود و در پهلوی آن غور محسوس
میگردد و ساق بسوی فخد منقبض میشود و علاجش گاهی بسیار دشوار میگردد و استخوان بجای خود نمی آید و غشای خود
پیچیده میشود و غشای مذکور آنرا از آمدن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت مریض را بهوا نیدن کلوروفارم
اول بیهوش ساخته بعده ساق پا را قدری بجانب تحت او ده بجانب یمین و یسار حرکت دهند تا از ان غشای
مذکور منتشر شود و التوای آن زائل شده استخوان بجای خود آید بیان سیزدهم در انخلاع مفصل رکبه
و آن قلیل الوقوع است زیرا که این استخوان یعنی سر قصبهٔ کبری ساق بسیار عریض است و رباط و غشای ریشه دار که
بالای آنست بسیار قوی است و ایضا این انخلاع همیشه ناتمام میباشد یعنی سر استخوان قصبهٔ کبری ساق پا
تمام و کمال از مفصل خود بر نمی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن نیست که جلد بالای آن سالم و محفوظ از انشقاق
ماند اما بعد انخلاع مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر رکبه
و گاهی در جانب قدام مائل میشود و می آید اسباب سبب آن اکثر افتادن از بالاخانه یا مکان بلند بر زمین
از سر قدمین میباشد و گاهی بسبب جهیدن از بالای گردون اسپی و غیره در وقت روانگی آن هرگاه کسی
از ان جهیده بر زمین آید هم این انخلاع پیدا میشود العلامات اکثر این استخوان در انخلاع خود بجانب وحشی
میرود لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی بهر سو که میرود آنجا ارتفاع و در جانب مقابل آن انخفاض
محسوس میشود مثلا اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی رکبه ارتفاع و در جانب انسی آن غور و انخفاض دیده
میشود و عضلات فخذ مسترخی محسوس میشوند و علاجش آنست که بعد مستلقی داشتن علیل فخذ را با شکم آن ضم کنند
بعده ساق پا را راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق پا را بسوی جانب انسی مائل سازند و اگر
بجانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازند تا سر قصبهٔ کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین وقت
علامتش اینست که غور و انخفاض در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف رکبه دیده میشود و پای علیل در طول خود
از پای صحیح کم میگردد و علاجش آنست که اول فخذ را به خادمی سپرده امر فرمایند که با شکم ملصق دارد و بخادم دیگر حکم

کنند که ساق پا را بسوی قدم بکشند تا سر قصبه کبری بمقابل مفصل خود آید درین وقت دستکار از جانب خلف غمز کرده استخوان
مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان زانو در تقعر پدید
میشود و قدری بالای آن غور و انخفاض پیدا میگردد و سر استخوان فخذ بجانب خلف زیر رکبه پدید میشود و هم چون
از غمز کردن سر استخوان فخذ شریان عظیم که خون را در رجل فرا آرد و ورید کبیر که خون پا را بسوی قلب میبرد و عصب کبیر
که حس می آرد منغمز میشوند از انغماز شریان عظیم دوران خون در ساق پا بند میشود و خون نمی آید و از آن ساق پا
لاغر میگردد و از انغماز ورید کبیر خونی که در ساق پا هست بالا نمیرود و از آن رنگ ساق پا مائل بسیاهی میگردد
و از انغماز عصب حس از ساق پا زائل میشود و علاجش همانست که پیشتر نوشته شده لیکن درینجا بعد مقابل ساختن
استخوان مذکور با مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام غمز کرده بجایش میرسانند فقط بیان
چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه بدانکه در مفصل رکبه بر هر دو سر قصبه کبری یک یک غضروف است
هم صورت هلال و آن هر دو مثل رابطه لین و لزج میباشند که بسبب لزوجت خود وقت انبساط و انقباض
رجل همراه سر قصبه بلا زحمت میباشند و این هر دو غضروف بطور مشغول در میان مفصل [illegible] میکنند و این هر دو غضروف
هم با خود ها از رباط محیط اند پس گاهی وقت راه رفتن چون پا لغزد غضروف از آن رباط ها گسسته شده غضروف
مذکور از جای خود حرکت کرده بیرون می آید تا جایی میرسد که از بالای عظم دست کرده محسوس می شود و درین وقت
درد و اذیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت اذیت مریض بر زمین می افتد و پای خود را بسوی
بر زمین [illegible] میدارد که سر انامل قدم بر زمین نهاده و پاشنه را از زمین برداشته و رکبه را قدری نگون کرده میدارد و از اذیت
آن [illegible] ورم غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و بسبب آن آب از آن جدا شده در مفصل مذکور مجتمع
میگردد و فی الحقیقت این انخلاع در رکبه تام حقیقی پیدا میگردد و همیشه این انخلاع در غضروف جانب انسی واقع
میشود و علاجش آنست که مریض مستلقی داشته ساق پا را با فخذ قریب سازند و بیمار را بسوی دیگر متوجه کنند تا بی خبر
گردد و عضلات مسترخی شوند پس همینکه مریض بی خبر گردد فوراً ساق پا را راست سازند و وقت راست کردن ساق پا را
بسوی جانب انسی میل و حرکت دهند تا غضروف مذکور بجای خود آید و بعد آن علاج ورم غشای آبدار نمایند
چنانکه بجای خود مذکور است و چونکه بعد رفع شدن این ورم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که رابطه و غشیه
اینجا بسبب علاج مذکور مسترخی و ضعیف میشوند لهذا وقت لغزیدن پا اکثر دران این انخلاع پیدا میگردد لهذا
ضرورست که بعد حصول صحت از ورم کلاه رابڑی را که برای این کار ساخته میشود بر مفصل رکبه پوشانیده باشند تا بسبب
آن قدری رابطه قوی شوند و محفوظ از آفت مانند بیان پانزدهم در انخلاع قصبه کبری ساق و این انخلاع نادر الوقوع
است حتی که مصنفین کتب هم حکایت یک دو نفر که درین انخلاع مبتلا شده باشند نوشته اند بالجمله این انخلاع از رسیدن

بیان چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه

بیان پانزدهم در انخلاع قصبه کبری ساق

صدمهٔ قوی هرگاه بخط راست بر سر این قصبه برسد پیدا میشود پس اگر این انخلاع حادث شود دران اول ساق را با فخذ قریب سازند تا عضلات مسترخی شوند من بعد استخوان مذکور را اگر بسبب کشیدن عضلهٔ کبیرهٔ فخذ که بر آن آمده رست بجای خود نشاید بر حالش گذارند که ازین انخلاع در رفتار نقصی پیدا نمی شود آری در چنین البته دران دشواری و اذیت پیدا میشود و این نقص ضرر بسیار کم است ازینکه وتر عضله مذکوره قطع کرده آنرا بجایش آرند بیان شانزدهم در انخلاع رسغ قدم و این مفصل مرکب است از هر دو سر قصبتین ساق و استخوان کعب و استخوان کعب درمیان هر دو سر قصبهٔ کبری و صغری ساق میماند ازین سبب در انخلاع این مفصل استخوان کعب در جهت قدام و خلف بدون منکسر شدن هر دو سر قصبتین حرکت میکند اما حرکت آن در جانب وحشی و انسی پس بدون شکستن سرهای قصبه ممکن نیست پس اگر سر قصبهٔ صغری شکسته شود استخوان مذکور بجانب وحشی میرود و آن اکثر است و اگر سر قصبهٔ کبری بشکنند در جانب انسی می آید و این نادر و شاذ است زیرا که سر قصبهٔ کبری بسیار سخت و قوی است لهذا درین انخلاع اکثر استخوان کعب در جانب وحشی میرود بسبب زیاده شکستن سر قصبهٔ صغری باشد و علامتش این است که بجای سر قصبهٔ صغری که بلند است انخفاض و غور دیده میشود و قدم بجانب انسی مائل میباشد و اگر در انخلاع بجانب انسی رود اگر چه نادر است لیکن درین صورت انخفاض بجای سر قصبهٔ کبری که در جانب انسی رسغ قدم است غور و انخفاض دیده میشود و قدم بسوی جانب وحشی مائل میباشد و در هر دو صورت علاج این است که اول ساق پا را با فخذ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند بعده یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب زیر مضبوط بگیرد و به خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بجانب زیر بسوی خود کشد تا استخوان کعب بمقابل مفصل خود آید از ان دستکار آنرا بجایش رساند و ایضا رفتن این استخوان درین انخلاع بسوی قدام اقل است اما گاه گاه بسوی خلف میرود لیکن اگر بسوی قدام آید درین صورت طول قدم دراز میگردد و پاشنا هم دراز میشود لیکن بسبب آمدن سرهای قصبتین بر پاشنا عقب کم دیده میشوند و در هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شده یعنی ساق را یکی بگیرد و قدم را دیگری و بعد تقابل مفصل کعب استخوان منخلع را بجایش آرند اما گاهی درین انخلاع اگر از بوبایند کلان عضلات قدم مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن وتر عظیم قوی که بر عقب است و آنرا بلغت انگریزی ٹنڈو اکلیس یعنی وتر قوی گویند واقع میشود بیان هفتدهم در انخلاع عظم کعب از استخوان ساق و پاشنا و عظم زورقی و چونکه این استخوان کعب با هر سه استخوانهای مذکوره بذریعه رباطات مربوط و مضبوط است لهذا هرگاه صدمه قوی بر سر انامل قدم یا از جانب عظم عقب میرسد از ان ارتباطات مذکوره که رابطه آن هستند بشکسته میشوند و از ان عظم کعب از جای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف میرسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

و فرق در بین انخلاع و در انخلاع رسغ قدم که پیشتر مذکور شد آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سرهای
قصبه کبری و صغری از ان جدا شده پیش و پس برمیروند و بسبب آن معلوم میشود که این استخوان در جانب قدام
یا خلف زیاده شده چه اگر سرهای قصبتین بجانب خلف برمیروند استخوان کعب در جهت قدام زیاده دیده میشود و
اگر بجانب قدام میآیند این استخوان از جانب خلف زیاده ملتصق میشود و اینجا استخوان ساق و عظم عقب بجای
خود می مانند و استخوان کعب خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف می آید و این انخلاع اگرچه نادر الوقوع است لیکن
وقوع اکثر این انخلاع غیر تام بود و چون در جهت قدام آید زیر جلد مشط قدم مثل سلعه دیده میشود و چون بسوی
خلف رود همیشه بطور انخلاع غیر تام بود زیرا که وتر قوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت
نزدیک این وتر مثل سلع دیده میشود العلاج چون انخلاع غیر تام باشد خصوصا هرگاه بسوی قدام آمده باشد
درین وقت تدبیرش سهل است چه درین وقت لائق اینست که اول ساق یا پا را با فخذ متصل ساخته عضلات را مسترخی
کرده عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان عمر کرده آنرا بجایش آرند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجا نیاید
نیاید از قطع کردن شنذ واکلیس یعنی وتر قوی که بر پاشنه است عضلات بخوبی مسترخی میشوند و بعد آن استخوان مذکور
بجای خود بسهولت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کارد را در جلد بالای تر
مذکور بخوبی داخل کنند که سر کارد در جانب دیگر جلد بر نیاید پس اندرون جلد وتر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از
همین ثقبه که کارد را در جلد رسانیده بودند آنرا بر آرند تا زخم در خارج قلیل پیدا شود و یکجا باشد در دو موضع جلد زخم
پیدا نشود ولیکن اگر انخلاع تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیرا که درین صورت عضلات ساق که به عظم
عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل مفصل
جدید میگردد و چونکه استخوان کعب غلیظ است لهذا ضرور است که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان
کشیده دور سازند تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن بسی دشوار است و گاهی این استخوان بعد انخلاع تام زیر
جلد آمده چندان بر جلد و غشای ریشه دار و غیره اثر ضرر میرسانند که بسبب آن غذا باین اعضا و هم باین استخوان
نمیرسد و از ان این اعضا و هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم اینجا پیدا میگردد که بسبب آن نوبت
به بر آوردن این استخوان میرسد و از ان آرام تام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سرهای قصبتین
بجای خود میماند لیکن انچه رباط که این استخوان را با عظم عقب و عظم زورقی می بندد شکسته گردد و از ان دانسته
میشود که انخلاع در مفصل استخوان کعب و زورقی در آمده و علاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور در
جایش نمایند و اگر نیاید انقطع کردن وتر قوی موافق هدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و زورقی را بجای آنها
آرند بیان هیجدهم در انخلاع بقیه عظام قدم از انجمله اینست که گاهی در دیگر عظام رسغ قدم که سوای

بیان انخلاع عظم عقب و زورقی

بیان انخلاع

استخوان عقب و کعب و زورقی اند هم انخلاع واقع میشود و علاجش آنست که قدم علیل را گرفته بکشند و عظام منخلعه را
غمز کرده بر محل آنها آرند و از انجمله عظام مشط قدم اند که در آنها هم گاهی بندرت انخلاع واقع میشود زیرا که حرکت در اینها
بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل کثیر الحرکت انخلاع زیاده میشود و در مفصل قلیل الحرکت کم حادث میشود
و علاجش هم همین است که بعد انخلاع قدم را بکشند و عظام منخلعه را غمز کردن در جای آنها آرند و از انجمله انخلاع عظام
انامل قدم است که گاهی در آنها هم انخلاع واقع میشود و تدبیرش همان است که در انخلاع عظام انامل دست نوشته شد
لیکن چونکه انخلاع عظام صغیره قدم واقع نمیشود مگر بسبب شده قوی لهذا با انخلاع این عظام گاهی زخم هم حادث میشود
پس اگر زخم هم پیدا شود و لائق علاج باشد علاج کنند و اگر لائق علاج نباشد درین صورت
پاهی منخلع را قطع نمایند تا گنگرین پیدا نشود و الا از عفونت عضو علیل هم زنده نخواهد ماند بیان نوزدهم در انخلاع عظام
فقار عنق و پشت و کمر بدانکه چون درین عظام حرکت قلیل است و هم رباطات آنها قوی هستند و عضلات که بر آنها متصل اند
غلیظ و مستحکم اند لهذا باین اسباب ثلثه در اینها انخلاع کمتر واقع میشود اما اگر حادث گردد پس اکثر همراه آن انکسار
هم میباشد و کلام از آن بسبیل شاذ و نادر باید دانست و ایضاً انخلاع در آنها تام نمی افتد بلکه بسبیل میلان از جوار
جای خود حرکت قلیل میکند و ایضاً باید دانست که انخلاع مجرد که با آن انکسار در عظام مذکوره نباشد در عظام
فقار عنق و کمر ممکن است زیرا که درین مواضع از جانب یمین و یسار دیگر عظام یا استخوان فقار متصل نشده اند که
بدون شکستن آنها حرکت عظام فقار در کدام جهت ممکن نباشد اما در عظام فقار پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها
استخوانهای پهلو متصل اند لهذا در انخلاع آنها ضرور است که انکسار موجود بود چه بدون شکستن استخوانهای ضلاع
ممکن نیست که فقار پشت در جانب یمین یا یسار بیاید بخلاف فقار عنق و کمر که بر پهلوی آنها عظام اضلاع متصل نیستند
لهذا در ان هر دو انخلاع مجرد از انکسار ممکن است که یافته شود و در فقار پشت وجود آن محال است پس باید دانست که
اگرچه انخلاع در همه فقار ممکن است لیکن در فقره اولی و ثانیه از فقار کمتر واقع میشود بقوت الرباطات فیهما و اگر احیاناً حادث
شود پس بسبب آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خناق کرده شود یا کسی دستی زیر زنخ و دست دیگر پس سر طفل
نهاده ان را بر دارد و از زمین بلند کند و از ان این فقرات منکسر شوند اما در انخلاع این فقرات فوراً مریض
هلاک میشود اما در میان فقره خامس و سابع از فقار عنق البته انخلاع اکثر پیدا میشود و سبب آنهم صدمه قوی میباشد مثل
اینکه کسی بر فیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقاً فیل آنرا ببرد و او سر خود را برای حفظ خود زیر انداز دلیکن زیر محراب سر
و گردن منغمز شوند یا از اسپ یا از مکان بلندی بر روی خود بزمین افتد یا نادانسته در آب قلیل بارادهٔ شناوری از دور بجهد اینکه
آب زیاده است و فقرهٔ خود را از جانب سر انداز د و از ان سر و گردن را ضرب سقوط رسد پس باین اسباب در فقره خامس و
سادس انخلاع می آید لیکن چون درین هر دو فقره انخلاع راه باید فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات و زیر آنها هستند

هم همراه این حرکت منخلع میشوند و انهم بر نخیر [illegible] یا بعد دو یک روز بسبب پیدا شدن ورم حار و آفت نفس هلاک میشود و علاج آن انست که اگر همراه آن انخلاع منقطع نشده باشد بلکه اثر ضرر بران رسیده باشد درین وقت دستکار را لوبی [illegible] بعمل انخلاع نهاده حرکت دهد و هر دو دست را در جانب قوام عنق رسانیده عنق را بسوی جهت خلف کشد تا فقرات منخلعه بجای خود آیند و انضمام انخلاع رفع گردد و چونکه در انخلاع فقار ظاهر انکسار هم ضرورت پس آنچه تدبیر در انکسار فقار پشت نوشته شده وقت انخلاع آنها هم آنرا بعمل آرند و در انخلاع فقرات کمر هم چون خلوا [illegible] انکسار شاذ است و آنچه علامات که در انکسار آنها پیدا میشوند اینجا هم موجود میباشند و هم علاج آنهم بعینه علاج این انخلاع است پس وقت ضرورت بعلاج آن پردازند فقط.

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم

و در آن هم چند فصل اند فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن بدانکه تعریف [illegible] بسیار دشوار است لیکن بچند عبارت و الفاظ حقیقت زهر را برای تفهیم بیان میکنیم اول آنکه زهر چیزی را گویند که چون در بدن داخل شود بای طریقی که از ان غذا به بدن حاصل شود و آن خود جزء بدن [illegible] و آخر تاثیر آن [illegible] بدن میباشد دوم آنکه آنچه بر بدن [illegible] شود یا در بدن داخل گردد و در ان تاثیر خود خواه بطور تغیر [illegible] اعضای بدن یا بازداد افعال [illegible] کیمیاوی یعنی پیدا ساختن [illegible] در بدن بوده اظهار اثر خود [illegible] فساد گرداند آنرا زهر گویند سوم آنکه آنچه [illegible] وارد شده یا [illegible] دم [illegible] در [illegible] و [illegible] خاص آن [illegible] حیات انسان و حیوانات بود آنرا [illegible] آن [illegible] یا بسبب خوردن و داخل شدن اندرون بدن [illegible] یا زیاده و کم کردن افعال اعضا بدن چنانکه از خوردن [illegible] است [illegible] زیاده شده [illegible] پیدا میگردد دوم بسبب عمل و حرکت کیمیائی چنانکه از [illegible] سلفیورک ایسڈ یا کاسٹک [illegible] زخم پیدا میشود و هم از [illegible] در معده [illegible] حادث میشود و ایضاً این تاثیر [illegible] بران نهاده شود [illegible] چنانکه از [illegible] سلفیورک ایسڈ بر جلد جائیکه [illegible] حادث میشود و گاهی در اعضای که از محل ورود آن دور اند تاثیر ظاهر میشود چنانکه [illegible] در خون داخل شده در قلب و اعضای صغار و کبار رفته [illegible] از تاثیر خود [illegible] الفارفوره مرده باشد غشای [illegible] و دیوار [illegible] قلب و هم در غشای اندرونی [illegible] و اسهال [illegible] گاهی فی الدم [illegible] آن جاری گردد

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم
فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن

و ایضاً باید دانست که گاهی زهر بمقدار قلیل اگر نوشانیده شود تاثیر آن بعد چند روز یا بجمله در مدت ممتد ظاهر میشود مثلاً اگر مقدار قلیل از تارتر ایمتک هفته دو هفته مکرر کسی را خورانند بعد مدت ممتد به تاثیر اهلاک آن ظاهر میشود و اگر یکبار بمقدار کثیر آن نوشانند اثر اهلاک از آن بزودی ظهور نماید لیکن گاهی از زیاده خورانیدن زهر یکبار از شر آن امان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود قبل از آنکه در بدن نفوذ کرده شر رساند بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن از ضرر آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بنوشانند تاثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حب یا بجمله در صورت غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن در معده بسبب حرارت معدی گداخته لطیف و رقیق شود تاثیر آن ظاهر میگردد و همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کاربولک ایسد یا هائیدروسیانک ایسد یا سلفیورک ایسد باشد یعنی در هوا منفصل شده لیاقت رفتن در ریه دارد و با این راه بمعده آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تاثیر آن اسرع بود و ایضاً چون زهر را بر بدن طلا سازند یا ضماد نمایند یا مالند فعل آن بنسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون میامیزد و در دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تاثیر آن اسرع میشود و لهذا اکثر عادة تاثیر سم با تجربه [illegible] کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و شهد تاثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسانیده شود فعل آن بنسبت استعمال اول که مذکور شد و طلا کرده بود در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای [illegible] یا غشای آبدار شکم رسانیده شود بنسبت رسانیدن آن در معده هم زمان ظهور تاثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در شبکه بدن اندازند زمان ظهور اثر آن بنسبت رسانیدنش در غشای آبدار هم سریع بود و اسرع از همه برای ظهور تاثیر زهر آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف مار سیاه یا لعاب دهن سگ دیوانه [illegible] اگر اینها را در معده رسانند مودی بقتل نمیشوند زیرا که آنها با رطوبات معدیه و از حرارت هاضمه معده منفعل شده معدوم میگردند و جوهر آن بحرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل و خود مستهلک میگردد و اگر از خارج جلد جسد در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامند زیرا که از آن بخط مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده مهلک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم بنسبت استعداد ابدان مختلف پس بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب امور چند مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن سم الفار کند و از این اشیاء زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با مزاج و بدن وی باشد حکم تاثیر سموم در ابدان شخصیه مختلف میشود چنانکه کسی را از مسهل خاص اسهال زیاده میشود و کسی را اگر [illegible]

از بس خصوصیت فطری ماهی مسموم میشود و کسی از خوردن بیضه مرغ مضطرب میشود و کسی را از خوردن سماروغ قلیل هم چنین اسهال پیدا میشود
و کسی را بدون خورانیدن مقدار زائد از سیماب جوشش دهن پیدا میشود و کسی را از نوشانیدن سنکونا یا سلفاس اسهال
نمیشود اما بطور افیون خورده در نوم کثیر و غنودگی مبتلا میگردد و کسی را از خوردن افیون اسهال جاری میشود و این و
بود که بعض بسبب تشنج عضلات قابضه بوده باشد پس این کس هرگاه افیون میخورد و از آن تشنج رفع میگردد اسهال پیدا
میشود و از این قبیل است اختلاف عمر که از انهم بدن زیاده و کم است اثر میشود و تاثیر زهر بطور مختلف ظاهر میگردد و مثالش اینست
که هم انهار در سن طفولیت کم موثر میشود و در سن شباب زیاده و بعد تر هلاک میکنند همچنین از خورانیدن کیاول در اطفال
جوشش دهن کمتر پیدا میشود و در شبان بزودی ظاهر میگردد و گاهی استعداد بدنی بسبب امراض هم مختلف میگردد و بسبب آن
تاثیر سموم هم در آن مختلف میشود چنانکه در تائیفس فیور یا تائیفائیڈ فیور یا بجهت در هر مرض که ضعف و کمزوری زیاده پیدا
میشود در آن شراب وادویه منعشه دیگر هم بمقدار زائد مینوشانند و از آن سکر قوی و ظهور قوت زیاده نمیشود بخلاف
آن اگر اینقدر شراب صحیح را نوشانند بیهوش خواهد شد و درین وقت سببش اینست که از فرط ضعف تاثیر آن کم ظاهر
میشود چنانکه هرگاه شراب را قبل گذشتن نصف روز نوشانند تاثیر قوی از آن ظاهر میشود و اگر وقتی که بدن از کثرت
کار و ماندگی ضعیف شده باشد بنوشانند کم تاثیر میکند کذا که در دیلیریم ٹریمنس افیون قلیل را با ٹنکچر ڈجی ٹیلس که آنهم زهر سخت
تاثیر هم او نیز بعد یک ساعت مینوشانند و از آن کدام ضرر پیدا نمیشود بخلاف آن اگر این مقدار زهر مذکور
را در عالم صحت دهند یقینی از بند شدن حرکت قلب شارب آن هلاک خواهد شد همچنین در دانیا افیون را از تشنج گرین تا بازده
گرین مینوشانند و گاهی تا چهل گرین هم داده اند لیکن از ان مریض هلاک نمیشود و کسی در امراض عصبیه مثل کزاز
و هائیڈروفوبیا ادویه مخدره وارام رسانند و خواب آور را مثل هائیڈریٹ کلورل و برومائیڈ پتاسیم مقدار زائد
بار بار میدهند و از آن کدام ضرر ظاهر نمیشود و ایضا باید دانست که گاهی بسبب نوم و یقظه هم تاثیر زهر مختلف میگردد
مثلا اگر کسی زهر خورده بخواب رود در بدنش تاثیر زهر در زمان کثیر ظاهر خواهد شد زیرا که دوران خون در حال نوم
بطی میباشد و از این سبب زهر از معده بسوی خون کمتر میرود و در حال یقظه امر بالعکس است و هم باید دانست که گاهی فعل
یک قسم زهر مخالف فعل قسم دیگر میباشد و درین وقت از خورانیدن قسم ثانی تاثیر زهر قسم اول که پیشتر خورانیده شده
کم میگردد چنانکه از خورانیدن افیون که زهر مخدر است و اذیت و حس را کم میکند تاثیر زهر اذیت پیدا کننده که
سم الفار است کم میشود فقط کذا **فصل ثالث در بیان انواع سموم** بدانکه تنویع و تقسیم سموم گاهی بحسب
حقائق جسمیه آنها کرده میشود چنانکه میگویند انواع سموم سه اند نباتی و حیوانی و معدنی و گاهی بحسب افعال آنها
تقسیم و تنویع کرده میشود و این بهتر است بالجمله جمله سموم یعنی جنس سم باعتبار افعال خود بر سه نوع منقسم میشود
اول ارّی تنٹ بکسر الف و رای مهمله مکسوره مشدده و سکون یای تحتانی مثناة و فتح تای هندی و سکون نون تا

هندی ثانی که بمعنی موذی و زیاده کننده حس است دوم نارکاتک بفتح نون وسکون الف و رای مهمله و فتح کاف وسکون الف
و کسر تای هندی وسکون کاف که بمعنی کم کننده حس و مخدر است سوم نارکاتک اراریتنت که بفتح نون وسکون الف و
رای مهمله و فتح کاف وسکون الف و کسر تای هندی وسکون کاف و ضم الف وسکون کاف و ضم الف وسکون واو و کسر الف و کسر رای مهمله
مشدده وسکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی وسکون نون و تای هندی یعنی باعث مولد اذیت و کم کننده حس است

فصل چهارم در بیان نوع اول و آن مشتمل است بر چند بیان بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات
و معالجات آن بطور عام اما نوع اول که اریتنت یعنی مولد اذیت است پس آن چونکه ورم و اذیت بر محل ورود خود
پیدا میکند لهذا باسم اریتنت که بمعنی موذی است نام کرده شده و آن هم بر سه قسم است قسم اول لوکل اریتنت یعنی تاثیر کننده
بر محل خاص که بر آن وارد میشود و آنرا بلغت انگریزی کروزف بضم کاف و رای مهمله وسکون واو و کسر زای معجمه وسکون
فا بمعنی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال ایسیڈس سلفیورک ایسیڈ
وغیره یا چه از طلا کردن سلفیورک ایسیڈ بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کهار مثل کاستک پتاس
و کاستک سوڈا هم ازین قبیل اند قسم دوم سمپل اریتنت و آن دوای چیزی است که از آن تنها ورم پیدا میشود و
موذی بجراحت نمیگردد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواه نباتی باشد مثل [illegible] و فرفیون [illegible]
پیدا نمیشود و [illegible] غیره یا معدنی بود مثل [illegible] سلفاس [illegible] زیاده [illegible] خورانیدن آنها ورم معده و امعا
پیدا میشود و قسم سوم چیزی است که بعد ورود در بدن بر عضو خاص [illegible] میشود با آنکه از رگ و سا [illegible] ادویه پیدا
میکنند و ایوڈین بر [illegible] میرسانند و زراریح در گرده و مثانه اذیت میرسانند و [illegible] الفار زیاده
بر امعا مؤثر میشود و اسرب بر عضلات دست مؤثر گردد و امثال آن [illegible] باعضای خاص [illegible] و همه
آنها ازین قسم اند العلامات عموما هرگاه این نوع سم خورده میشود آنچه علامات پیدا میشود یکی از آن درد و حرقت
و ضیق است که در گلو پیدا میشود و بسبب آن از دراد دشوار میگردد دوم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل
ورود دوا و زهر است درد حادث میشود و چون بر محل درد [illegible] میکنند این درد زیاده میگردد سوم آنکه عطش بسیار
شدت میکند چهارم متوحع عارض میشود و بعد آن قی می آید و بعد آمدن قی درد در تمام شکم عام میگردد پنجم آنکه بعد قی
اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل مقعد اذیت پیدا میگردد که آنرا بلغت انگریزی
تنیزمز بکسر تای هندی وسکون نون و کسر الف وسکون زای معجمه و فتح میم وسکون زای معجمه ثانی گویند و بسبب آن
مریض میداند که باز اسهال می آید و باین امید و انتظار زور و قوت خود را برای آمدن اسهال صرف میکند لیکن برانگی به
و آخر بجای آن قدری خون و خراط خارج میشود ششم آنکه بول بدشواری و بار در گرده یا مثانه می آید و این علامات
گاهی بشدت بوند و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوند از آن حالت سومه به کلاپس یعنی زودی پیدا میشود و اگر خفیف

باشد از آن حمی دقی و سوء هضم با انضمام هیضه و قی پیدا میگردد پس اگر دوای اکال مثل سم الفار وغیره خورده شده باشد
در آن صورت هم دق و اسهال خارج نشود و اینت مریض یا در حالت کلالی که ضعف حرارت و قوت ست می میرد یا در حالت
ازدیاد تشنج یا بسبب اذیت و شدت درد رفته رفته ضعیف شده جان بحق تسلیم میکند یا از انها یابی فنا که بسبب
فتور در دل و کم خوردن غذا عارض میشود میمیرد یا گاهی چنین هم شده میمیرد و تشریح کرده شود وقت تشریح آثار این زهر و سم در
اعضای باطنه آن یافته میشود یا اینکه میوکس ممبرین معده وغیره غلیظ و سرخ میباشد و هم اکثر بالای آن لمفه غلیظ یافته
میشود و گاهی این هم که در اعضای باطنه آن بود چنان قوی میباشد که بجای گنگرین یعنی فساد و موت عضو میرسد و اگر
قسم اکال خورده باشند زخم هم در میوکس ممبرین حلق و مری معده و معده و امعا یافته میشود و چون زخم در هیچ عضو
حادث شود خون هم درین جا با موجود و قیح دیده میشود و گاهی درین حال ثقبه در نفس معده یا امعا هم مشاهده میگردد که
بسبب آن غذا در معده و امعا قرار نگیرد و از آنها خارج شده در غشای آبدار شکم می افتد العلاج عموما علاج این است
که هرگاه ثابت شود که کسی ازین نوع اول سم چیزی خورده است اول آن را مقیات مثل ابیکاکوانا یا خردل مسحوق یا
نمک با آب ساده نیم گرم حل کرده نوشانند و اگر از نیم چیزی پیش نشود آب نیم گرم تنها یعنی از زیاده نوشانیده قی کنانند اگر
قی نیاید از سر انگشت سبابه یا از سر ریش مرغ یا کبوتر بر محل کام در حلق حرکت دهند تا قی باسانی آید و زهر همراه آب مشروب
در قی خارج شود و معده از آن صاف و خالی گردد و اگر اسٹمک پمپ که بکسر الف و سکون شین معجمه و کسر تای هندی
و فتح میم و سکون کاف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون نون و بای موحده فارسی ثانی قسمی از زراقه گردن دراز
که از آن معده را می شویند و صاف میکنند موجود باشد سر آن را در معده داخل کرده از آب ساده بذریعه آن معده را
مکرر بشویند تا از زهر مشروب صاف شود لیکن هرگاه زخم در حلق و کام و مری معده یا در معده بود چنانکه از خوردن
ادویه سمیه اکاله مثل سلفیورک ایسڈ درین مواقع زخم پیدا میشود درین وقت سر آله مذکوره را در معده داخل نه سازند
والا خوف است که در محل زخم که در معده است از سر زراقه ثقبه پیدا خواهد شد بالجمله بعد برآوردن قی و صاف کردن معده
از زهر اشیای رقیقه لزجه ملینه مسکنه مثل شیر و آب یا روغن کنجد یا روغن کتان همراه آب ساده آمیخته یا لعبه مثل
لعاب اسبغول یا آب صمغ عربی یا آب کتیرا مکرر بنوشانند تا اذیت میوکس ممبرین معده رفع شود و بعد اطمینان از
اخراج سم و آرام رسانی میوکس ممبرین معده مسهل خفیف نوشانند تا آنچه در امعا رسیده باشد بذریعه اسهال از آنها
هم خارج شود و برای این کار روغن بید انجیر همراه شیر از مسهلات دیگر بهتر است باقی بعد آن آنچه ادویه که از قسم دافع
سم زهر فاسد اند برای دفع مضار زهر و یا همراه آن مذکور میشوند آنها را بر محل مناسب و مخصوص هر دوا باستعمال
آرند و باید دانست که ادویه دافع تاثیر سم را بعربی فادزهر میگویند اگر از قسم ادویه مفرده بود مثل زهر مهره جدوار
و اگر از قسم مرکبات بود مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس آنرا باسم تریاق مخصوص و موسوم سازند

دگاهی تریاق را بر مرکب و مفرد هر دو اطلاق مینمایند و بزبان انگریزی انٹی ڈوٹ گویند که صورت و فعل آن ضد صورت و فعل
زهر باشد انٹی ڈوٹ بفتح الف و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم دال هندی و سکون
واو و تای هندی نامند

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً

بدانکه از اقسام منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ و میوریاٹک ایسڈ زیاده در کار زهر نوشی می آیند زیرا که
این هر سه چونکه در کار غیر علاج ابدان هم مستعمل اند لهذا اهل صناعت مس سازی و ملمع کاری وغیره از برا اصلاح
خرید می نمایند و ازین سبب به دوکانداران هم بسهولت میسر میشود و بی احتیاطان آنرا کسی که از ان رقابت و دشمنی
میدارند میدهند و دیگر اقسام آن مثل فاسفورک ایسڈ وغیره پس چون بکار اهل صناعت دیگر که غیر طبابت باشند
نمی آیند لهذا هر کس را میسر نمیشوند و هم اکثر ڈائلوٹ یعنی مصلح کرده فروخته میشوند ازین سبب هم تاثیر انها ضعیف
میباشد بالجمله از اقسام ثلثه مذکوره هم سلفیورک ایسڈ زیاده بکار زهر دهندگان می آید و در ولایت بعضی این را در وقت
خفتن در دهن کسی که اراده قتل کردن آن دارند می اندازند و گاهی در دوای شربت و بطریق ابطور اخفا مینوشانند و
گاهی در گوش خفته می اندازند تا زخم پیدا شده هلاک گردد و گاهی بر روی زنی که از ان دشمنی داشته باشند می پاشند
تا زخم پیدا شده حسن آن برباد رود و گاهی در سینه زن بطور زراقه میریزانند و علامت منرال ایسڈ این است که
چون آنرا بر پارچه سیاه اندازند سیاهی آن برطرف شده قدری سرخی بجای آن پیدا میگردد و چنانکه از افتادن
انگریزی پارچه جائیکه افتاده آنجا سوخته ضایع میگردد همچنین از افتادن قطرات آن پارچه بوسیده و ناقص میشود و اگر کاغذ
نیلی را که از ان امتحان بول میکنند در منرال ایسڈ انداخته برآرند و ببینند رنگ آن سرخ میشود و هر پارچه که رنگین باشد
که در منرال ایسڈ اندازند رنگ آن متغیر میگردد العلامات چون منرال ایسڈ کسی نوشانیده شود فوراً حرقت
و سوزش بادرود در دهن و حلق و معده آن پیدا میگردد و بعد آن خاصةً در معده تا رسیدن سم مذکور درد شدید حادث
میشود و بعد آن قی کثیر آمده هوا از معده خارج میگردد و عقب آن تهوع شروع شده قی می آید و در ان اجزای
سیاه رنگ یا قدری سرخی مائل بسیاهی که آن اجزا همه دموی اند که از زخمی شدن جوف معده معه بیرون می آیند همراه
قی خارج میشوند و گاهی همراه آن بلغم لزج هم میباشد و گاهی اجزای جوف معده و گاهی خود معده بیرون می آید
یا حلق بر می آید و از ان دو دشوار میشود و گاهی مطلقا ممکن نبود که چیزی را بلع کند و تپش و تشنگی زیاده میباشد و قبض
پیدا گردد و بول قلیل می آید یا مطلقا نمی آید و چون برای تبرز می نشیند براز نمی آید لیکن در مقعد تهیج و پیچش
اذیت که در انگریزی آنرا ٹینزمس گویند و گوه خشک پیدا میشود و گاه بول هم نمی آید لیکن بر قدم مثانه درد تشدیدی
بول اذیت محسوس میشود و نبض ضعیف میگردد و حالت مشابه بکلاپس پیدا گردد و انخراط وجه و خوف مردن از بشره و
روی علیل ظاهر میباشد و در تنفس هم دشواری پیدا میشود و چون خواهد که نفس عظیم کشد ممکن نبود بلکه نفس صغیر میکشد

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً

زیراکه از اذیت معده پردهٔ شکم منبسط نمیگردد و از عدم انبساط آن ریه هم برای ترویح و جذب نسیم باد انبساط
کامل نمی نماید لهذا تنفس عسر و صغیر پیدا میشود و اگر وقت انداختن زهر در دهن چیزی ازان در قصبه ریه داخل شود
درین وقت اذیت در قصبه هم زیاده پیدا میگردد و شکل کروپ حالت حادث میشود و سرفه زیاده بار بار آید
و بلغم غلیظ همراه سرفه خارج میگردد و در آواز غلظ یا بحته صوت مطلقاً بسبب ورم قصبه پیدا شود و چنان بلغم غلیظ
در قصبه و حنجره مجتمع میگردد که بسبب آن در تنفس هوا بدشواری داخل میشود و وقت تنفس آواز بلغم مجتمع در قصبه محسوس میگردد
چنانکه قریب بمرگ شنیده میشود و بر میوکس ممبرین دهن بلغم سفید دیده میشود و بر لبهای مریض خشکی و اجتماع و چینها دیده میشود
و میوکس ممبرین لبها شنج زیاده متقشر شده جدا میشوند و دندان بحرکت می آیند و در لون اصلی آنها تغیر واقع میشود خواه
بسوی سواد یا غیر آن و هر جا که قطرات منرال ایسڈ بر جلد بدن میریزد آنجا نشانش ظاهر میشود و چون قی می آید و بر زمین
جسمی می افتد دران قلیان پیدا میشود و چون از خوردن آن بمیرد اکثر در حالت کلاپس می میرد لیکن درین وقت
در قوی نفسانیه آن کدام خلل نمیباشد چنانکه در سینه هم وقتیکه بعالم کلاپس می میرد صحیح العقل می میرد و گاهی در
حالت تشنج و گاهی از بند شدن تنفس از ورم قصبه ریه هلاک میشود و گاهی از تشنج فکین و گاهی مبتلا بصرع شده
و گاهی هذیان پیدا کرده جان بحق تسلیم مینماید العلاج علاج عام قبل ازین نوشته شده اول آنرا بعمل آورده بعد آن
بعلاج خاص مشغول شوند و علاج خاص آن اینست که تریاق منرال ایسڈ را بعد خوردن زهر منرال ایسڈ مکرر
نوشانند اگر در قی دفع شود باز دهند و باز دهند تا که شورت و قوت سم مذکور شکسته گردد و آنچه اعراض که از خوردن
زهر پیدا شده بود مرتفع شوند و صحت شود و بهترین تریاقات آن میگنشیا کاربناس یا میگنشیا کال سائنڈ است
پس آنچه ازین هر دو قسم میسر شود آنرا خوب باریک سائیده از دو ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده که یک آثار بود
یا شیر و آب ساده که بالمناصفه یک آثار بود حل کرده بار بار بقدر مناسب ازان بنوشانند و اگر میگنشیا موجود نباشد
عوض آن ملتن قیرو لیا یعنی کهریا مٹی یا آهک سنگی یا آهک صدفی یا آهک گلی هر که میسر آید آنرا با آب ساده خوب حل کرده
بار بار بنوشانند و اگر اینهم میسر نشود روغن کنجد یا روغن کتان با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صابون از یک ڈرام
تا دو نیم ڈرام در یک آثار آب ساده حل نموده تا کف پیدا کند در آن زمان آنرا بار بار بقدر مناسب بنوشانند و اگر اینهم
میسر نشود فوراً آنچه بر دیوار های پخته آهک و سرخی آمیخته ضماد میکنند که آنرا استرکاری میگویند از دیوار پخته جدا کرده در آب
ساده حل کرده بنوشانند که در آنهم آهک که تریاق سلفیورک ایسڈ است موجود میباشد و اگر کدام شئی ازین ادویه که تریاق
منرال ایسڈ اند میسر نشود و محتاج طلب کردن آن از مقامات دیگر باشند تا میسر شدن و آمدن آن شیر تازه دوشیده
از معز یا گاو و آنچه که باشد با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صمغ عربی بالفعل کثیرا بنوشانند و العبه و صمغ را همراه آب ساده
تا مدت دراز بعد صحت هم بنوشانند تا تملیس میوکس ممبرین نماید لیکن درینجا زنهار زنهار استمک پمپ یا در معده داخل نکنند

بایکر بانس مسٹن میگنشیا وغیره بزرگ میگنشیا کاربناس در ظروف آهنی نهاده از سرپوش آهنی بند کرده با آتش تند چون سرپوش آن از شدت حرارت سرخ و سفید گردد دانند که میگنشیا [illegible] در ظرف دیگر [illegible] ترکیب [illegible] میگنشیا کاربناس [illegible] نامش [illegible] گرد [illegible] آب [illegible] در ظرف [illegible]

و باستعمال ... زیبد و الا از جراحت اتقیه در جرم معده پیدا خواهد شد و اگر بعد خوردن زهر مذکور و انکسار قوت
و قوت آن ورم کبیر در معده پیدا شده باشد درین وقت حسب مناسب وقوت مریض فصد کبیر نمودن و محل
ورم هم پیدا شده و برای دفع کردن قبض شکم از شیر تازه و آب ساده یا از آب مطبوخ برنج یا از آش جوی رقیق و روغن کنجد
حقنه دهند پس اگر درین تدبیر زهر خورده از ضرر سم نجات یافته زنده ماند بعد دو سه روز از خوردن سم مسهل از روغن
بید انجیر محلول با شیر تازه دهند تا آنچه فضول اخر از قبض شکم در امعای صغار و کبار جمع شده اند آنها خارج شوند و آفات
بطریق شده صحت حاصل گردد فقط تا اکثر بیان سوم در بیان سموم که از قسم الکلی بعضے کھار اند و الکلی
برسه نوع است پتاس و سوڈا و امونیا و افراد آنها کثیر اند لیکن آنچه از آنها بکار زهری آید سه شش دوا
هستند کاسٹک پتاس و پتاس کاربناس و کاسٹک سوڈا و سوڈا کاربناس و کاسٹک امونیا و امونیا کاربناس
پس این شش دوا از انواع الکلی مثل منرال ایسڈ اکل لحم و پیدا کننده زخم اند لیکن جائیکه اینها بر جلد نهاده شوند
بآنجا مو بر میشوند و از آنجا بمقام دیگر که از آن دور باشد اثر آنها مثل ایسڈ العلامات چون چیزی ازین سموم خورده شود
اول در دهن از آن سوزش پیدا گردد بعد آن در حلق و مری و معده و معده هم حرقت حادث میشود و بعد
بیشتر بطور حرقت درد شدید در معده پیدا میگردد و چون از خارج بر محل درد معده انگشت نهاده فشار کنند درد
زیاده محسوس میشود و بعد آن تهوع پیدا شده قی می آید و دران بلغم غلیظ مختلط با خون سرخ آید و هم درین غشای
بیرونی میوکس ممبرین معده که آنرا بلغت انگریزی اپی تهیلیم بکسر الف و بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون میم میگویند ریمی ... در شکم و امعا درد شدید
مثل درد قولنج پیدا میشود و هم در شکم نفخ و زیادتی مقدار و تمدد پیدا شده پیچش امعا که عبارت از مغص زحیر است
پیدا شود و بعد در امعا اسهال عارض گردد و دست که می آید دران خراطه مختلط با خون ... شود و دراز
دشواری بود و در آواز هم غلظ و بحت پیدا میشود زیراکه ورم درین وقت از مری معده تا قصبه منتهی میشود
و ازان آفات در قصبه هم پیدا میشوند و چون این مریض بمیرد گاهی در حالت کلاپس می میرد و گاهی از شدت گرسنگی
و تشنگی که از نخوردن غذا بسبب ورم و زخم حلق و مری معده و معده پیدا میشود یا بعد صحت از زخم چون در مری ...
انقلاص و اجتماع پیدا میشود و بسبب آن از ضیق مجری خوردن غذا ممکن نباشد و ازان رفته رفته ضعیف شده هلاک شود
و این حالت را بلغت انگریزی استاروییشن بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و سکون الف
و رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون میگویند لیکن درین وقت مریض بعد ...
دراز نخوردن هم می میرد و چون بعد مردن تشریح آن کرده می بینند در میوکس ممبرین حلق و مری ...
دیده میشود و هم در معده ورم و در میوکس ممبرین آن هم خراش یافته میشود و گاهی زخم هم موجود میباشد

دیم در میوکس ممبرین معده نقطه های سیاه از خون مرده که از عروق صغار برآمده می میرد حسبا بجا یافته میشوند و گاهی
بر قطعه کبیره از میوکس ممبرین معده رنگ سیاه محسوس میشود و گاهی در میوکس ممبرین قصبه ریه هم قریب حنجره ورم و
نقطه های سیاه مثل میوکس ممبرین معده یافته میشوند و هرگاه بسبب شدت گرسنگی و نا یابی غذا می میرد در معده
میوکس ممبرین معدوم میباشد و بجای آن غشای منقلص و قریب بر آن محیط چنانکه بعد صحت زخمهای اعضای
بیرونی بر محل جراحات دیده میشود معلوم میگردد لیکن درین قسم گاهی ثقبه در معده نه دیده شده العلاج باید
بعد نوشیدن سم مذکور اول آنچه علاج عام برای سموم نوشته شده آنرا عمل آرند تا زهر خارج شود لیکن درینجا
پمپ استمک پمپ را در معده زنهار داخل نسازند و بعد فراغ از علاج عام آنچه فاد زهر سم مذکور است آنرا اکثر بنوشانند
و بهترین همه درینجا سکره است پس باید که آنرا با آب ساده آمیخته بعد کسر حموضت زاید مکرر بنوشانند و آب
ساده همراه آن زیاده آمیزند والا او خود بسبب حدت و کثرت حموضت خود گاهی خراش در معده و امعا پیدا
میکند یا آب لیموی کاغذی با آب ساده بقدری آمیخته که ترشی آن مرغوب باشد بنوشانند و بار بار این تریاقات آنرا
بنوشانند تا اعراض نهفت ظاهر شود و بعد ظهور نهفت اعراض آب صمغ عربی را همراه کدام حموضت آمیخته بنوشانند
ایضا روغن مغز بادام شیرین یا روغن کنجد هر آنچه که میسر شود بقدر مناسب بار بار همراه آب ساده آمیخته
بنوشانند و حموضت قلیل مثل آب نارنگی یا آب انار میخوش همراه آب ساده بنوشانند و اگر ورم حار در معده
پیدا شده باشد موافق هدایت علاج ورم حار علاجش سازند و چون درد معده شدت کند افیون خورانند
و اگر افیون در معده قرار نگیرد و همراه قی دفع شود با آب حل کرده بذریعه زراقه در امعا رسانند و اگر ضعف و
کمزوری بالجمله علامات کلاپس پیدا شوند درین وقت ادویه حرارت افزا که عبارت از منعشات حرارت غریزی
مثل وین شراب یا امونیا کاربناس برای مجتنب شراب در آب حل کرده در امعا رسانند از راه معده نه دهند که از آنهم
الکلی ست چنانکه پیشتر نوشته شده بیان چهارم در ذکر قسم دوم از نوع اول که موسوم به
سمپل اریتنت ست و آنهم منقسم ست به هشت قسم اول جینتل الیسد بکسر دال و جیم مکسوره و یای ساکنه
خفیفه و فتح تای هندی و یای موحده و سکون لام که بمعنی ترشی یا الیسد نباتی ست دوم الکلائن سالت
والکلائن ارتهی سالت والکلائن سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر همزه
و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و لام و تای مثناة فوقانی بهندی آن چیزی را گویند که از آمیختن
الکلی یعنی شی کهار مثل پتاس یا کاربناس پتاس با شی حامض مثل نائترک الیسد حادث میشود که آن نائتریت پتاس است
والکلائین ارتهی سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر همزه و سکون نون
و کسر الف و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی و های هوز و فتح سین مهمله و سکون الف و هم سکون لام و تای

مثناة فوقانی آن از اکسالک سالت ضعیف ست یعنی کمتر دران قلیل ست مثل آب کلت وشب سوم ادویه مسهله قویه نباتیه مثل جلاپ وحب السلاطین وسقمونیا چهارم ادویه نباتیه که از قسم مدرات عرق بول است مثل سانبلا وروغن تارپین انجم آنچه اجسام از تقطیر وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل آئل که مسمی از روغن ست که وقت کشیدن شراب دران پیدا میشود دیگر روغن تارپین وکریاسوت کاربولک ایسڈ ازین قبیل اند که بطور عرق کشیده میشوند ششم هر تخم نباتی که بسبب مرض فرو داشته شود مثل ارگت آفت زراعتی تخم ارگت که بسبب مرض دران زهر پیدا میشود وآن بر اعضای مخصوصه مثل رحم ونخاع تاثیر خود پیدا میکند هفتم انیمل اری ثنت بفتح الف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون لام یعنی موذی حیوانی مثل زراریح وغیره هشتم هوای موذی مثل هوائی که از سوختن زغال پیدا میشود از نائٹرک ایسڈ ومیوریاٹک ایسڈ بر می آید قسم اول ازین اقسام هشتگانه که آن در قبیل ایسڈ ست وآن شامل ست برای نائٹرک ایسڈ وسلفیورک ایسڈ ومیوریٹک ایسڈ واوکسالک ایسڈ لیکن ازین ایسڈهای اربعه ایسڈ کم بیشتر نادیده شده وکار زهر کمتری آمیده ونیم تاثیر زهر ازان کم ظاهر میشود لیکن گاهی ازینهم دیده شده که کار زهر میکنند اما هرگاه ازین ایسڈهای ثلثه بقدر نیم اونس از زهر که باشد گرفته بکسی نوشانند تاثیر زهر قسم دوم ازانها ظاهر میشود وعلامات آن پیدا میگردند واگر ازین مقدار کم نوشانند مضرت آن باعث عدم تغیر مزاج چنین اگر ازین ایسڈها کدامی را گرفته بالکلی آمیزند که بسبب آن قوتش ضعیف گردد درین وقت بدون آنکه از اندر دو اونس تا چهار اونس بنوشانند اثر زهر ازان پیدا نمی شود وبعد نوشانیدن این مقدار البته آثار زهر نوشی حادث میشوند وعلاج آن همان ست که در علاج اوکسالک ایسڈ نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما ایسڈ چهارم که اوکسالک ایسڈ بود پس آن زهر قوی ست واکثر در کار زهر نوشی می آید باین نحو که یا کسی بطور خودکشی خود آنرا می نوشد ویا غلطا بطور سهو بسبب مشابهت تام که با میگنیشیا سلفاس میدارد بجای میگنیشیا داده میشود وبالجمله بعد نوشیدن آن آنچه علامات که بعد خوردن قسم دوم نوع اول که سم اکّال است پیدا میشوند نیز موجود بوند وسوای آن علامات خاصه آنهم ظاهر میشوند مثل آنکه بعد خوردن اوکسالک ایسڈ فورا در دهن ترشی ودر حلق ومعده حرقت پیدا میگردد وهم در حلق ضیق وعسر ازدراد حادث میشود ودر محل معده از غمز کردن درد محسوس میشود وبعد گذشتن مدت یسیر بر خوردن آن قی می آید وآنچه در قی دفع شود مائل بسیاهی یا دران رنگ سیاه وسبز سرد مخلوط دیده میشوند واگر مریض بزودی هلاک نگردد ونوبت به جریان اسهال رسد دراینهم سیاهی وخضرت محسوس میشود واین مریض در حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند واگر برای دفع کردن درد که بر محل معده از غمز کردن محسوس میشود زلو بر آن چسپانند زلوهای مذکوره هم فورا می میرند وازان دانسته میشود که اوکسالک ایسڈ در خون هم داخل شده وایضا باید دانست که اگرچه آمدن قی وخروج شی اسود اللون

دران که آن خون منجمد ست در منزال ایسڈ و الکلی واوکسالک ایسڈ هر سه متحد ست و ازان آنرا از علامات مشترکه دانسته
میشود امّا فرق اینست که در منزال ایسڈ زخم در حلق و مری و معده و معده میباشد و اینجا زخم در اعضای باطنه
مذکوره نمیباشد العلاج اول آنچه در علاج عام سموم نوشته شده باستعمال آرند و بعد آن طباشیر قیمولیا یعنی کهریا مٹی در
آب ساده حل کرده هر قدر که ممکن باشد بنوشانند همچنین نوشانیدن آب آهک هم درینجا نافع ست لیکن یاد باید که دران کار
است زنهار درینجا نه دهند چه از آمیختن الکلی با ایسڈ آنچه الکلی سوٹ پیدا خواهد شد در ان هم زهر میباشد پس استعمال آن مضر
خواهد شد و هم درینجا اسٹمک پمپ را در معده هرگز داخل نه سازند والا از ادخال آن و میکیس ممبرین معده تشنج پیدا
شده درد و اذیت معده حادث خواهد شد آ قسم دوم که الکلائن سالٹ و الکلائن ارتهه سالٹ اند پس بدانکه آنچه از
الکلائن سالٹ زهری آیند چهار چیز اند نائٹریٹ آف پوٹاش یعنی القلی که از آبهند شوره گویند و سلفیٹ آف پوٹاش که مسهل مشهور ست
و بائی ٹارٹریٹ آف پوٹاش یعنی سلفیوریٹ پوٹاشیم و کلورائڈ سوڈیم یعنی نمک طعام و اما آنچه از الکلائن ارتهه سالٹ بکار زهری
پس آن سه چیز اند اول سلفیٹ آف الومینا یعنی زاج که آنرا بعربی شب میگویند دوم ٹرائیٹاسالٹ که آن نام اقسام مختلفه
سرکه مثل آن کرم باشد و آن را رنگ سازان بکار رنگ سازی می آرند سوم کلورائڈ آف لائم اما از الکلائن سالٹ که نائٹریٹ پوٹاش
است پس اگر بمقدار قابل آن که خورده شود مثلاً از بست گرین تا نیم اونس آثار و علامات زهر نوشی در اکثر اشخاص کمتر ظاهر
میشوند لیکن هرگاه یک یا دو اونس نوشیده شود آن زمان البته علامات زهر نوشی پیدا میشوند لیکن نوشیدن آن
بقدر مذکور اکثر بسبب وقوع سهو و غلطی میشود باین طور که بجای سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا نمک
داده میشود و بعد خوردن آن باین مقدار علامات عام که برای سم قسم دوم نوع اول نوشته شده اند پیدا
میشوند و هم علاوه ازان علامات خاصه آن که بول الدم و ضعف قلب زاند ست پیدا میشوند زیرا که آن
قلب زیاده موثر میشود که آنرا اکثر مسکند و ازان ضعف دل حادث میگردد و علاجش همانست که در علاج عام نوشته شد
اما سلفیٹ پوٹاش پس آن یک اونس مضر نمیشود و اگر یک نیم یا دو اونس ازان نوشانند البته اذیت و درد در معده و امعا
پیدا میکند و علامات عامه زهر قسم دوم ظاهر میشوند و علاجش علاج عام ست اما سلفیٹ پوٹاس که آنرا ارباب کیمیا
جگر کبریتی نامند و آن بنسبت دیگر مرکبات کبریت بسیار زهر قوی ست که نیم گرین آنرا در پیاله کبد میدهند و اگر آنرا به
مقدار زائد مثل ده یا پانزده گرین بنوشانند بعد خوردنش علامات عام که برای زهر قسم دوم نوشته شده اند حادث
میشوند و هم علامات خاصه آن پیدا میشوند که ان کنولشن یعنی تشنج اعضا ست مثل تشنجی که در صرع حادث میشود و هم
بیهوشی طاری میگردد و بهوائی که از دهن بر می آید دران عفونت مثل عفونت هوای کبریتی که از بیضه متعفن بر می آید
و همچنین آنچه قی و اسهال که دران بر می آید ازان هم بوی عفن مذکوره می آید و مدت این سم هم چندان قوی ست که ممکن ست
که بعد خوردن آن تا گذشتن ربع ساعت نجومی مریض هلاک شود و علاجش آنست که اول علاج عام نموده آنرا از

فوراً برآرند و بعد آن کلورائیڈ آف سوڈا یا کلورائیڈ آف لائم از یک درام تا دو درام در آب ساده که بمقدار یک آثار باشد حل کرده
بار بار بنوشانند که این ادویه آنرا بعمل کیمیائی کلورائیڈ پتاش میسازند که آن زهر نیست و سلفر و سیور پانک را از آن
جدا میکنند و بسبب آن حدت و سمیت آن زائل میگردد اما کلورائیڈ سوڈیم پس از زیاده خوردن آنهم علامات
خوردن زهر قسم دوم پیدا میشوند لیکن علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده اما از الکلائین آنچه سالت که
سلفیٹ او منائیقی زاج است پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و در علاجش علاج عام
کافی است لیکن درینجا اشتماک پنپ را در معده فرو برده داخل کرده از آب کثیر معده را بشویند یا آب کثیر نوشانیده قی
زیاده کنانند تا معده کشسته شود و بعد آن آب آهک زیاده نوشانند که از ان زهر ناکره مرده میگردد و از نشاسته جا
آهک در معده با زاج سلفیٹ آف لائم پیدا میشود که ان زهر نیست و اما آیرن سلفیٹ الم پس از خوردن آنهم علامات زهر قسم
دوم که نوشته شده اند پیدا میشوند و علاوه از ان علامات خاصه آنهم که درد و اذیت دماغ و تشنج و اعصاب سست
پیدا شده تشنج اعضا مثل تشنجیکه در هیضه وبائی میشود عادت میگردد و قوی بدنیه عموماً ضعیف میشوند و نبض ضعیف و دقیق
یا صرف ضعف زیاده فوراً حادث میشود و در گوش آوازهای مختلف می آیند و طپش قلب زیاده میگردد و چونکه انچه
کل برای سفید کردن دیوارها اکثر در خانه ها موجود میباشند لهذا بیماران و بعضی دفعه از بیماران آنرا بار آورد
آکول آمیخته میخورانند و علاجش بعد علاج عام آنست که سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا با آب ساده
حل کرده مقدار کثیر مکرر بنوشانند که آن تریاق این سم است و در علاج عام آنهم قی زیاده کنانند و اشتماک پنپ را
در معده داخل کرده بتوسط آن از آب کثیر معده را بشویند اما کلورائیڈ آف لائم پس از خورانیدن آنهم علامات
عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و علاوه از ان از بوی دهن بوی کلورین می آید و هم آنچه قی یا اسهال که در ان پیدا
میشود از ان هم بوی کلورین می آید و علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده فوراً در اخراج آن از بدن
کوشش کنند فقط و اما قسم ثالث که آنرا اکریٹ پوائزن یعنی ادویه مسهله گویند که آن مثل ایلوز و کالوسنته
جیلپ و اسکامونی و حب الخروع و حب السلاطین و روغن این هر دو اند و هم قسم چهارم که آنها ادویه مخدره اند
از قسم مدرات حیض و بول وغیره مثل سابینا و باذیون و قسمی از فلفاس و سورنجان و خربق اسود و ابیض وغیره و هم
قسم پنجم که آن اجسام چند اند که وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوذل اویل وغیره و هم قسم ششم آن که تخم
نباتات اند که در ان فساد و تعفن پیدا شده باشد مثل ارگٹ آف رای پس از خوردن این اقسام اربعه هم هرگاه
از مقدار مستر و بمقدار خود زیاده خورده شوند اذیت در بدن پیدا میشود و علامات عامه زهر نوعی قسم دوم نوع
اول که نوشته شده اند حادث میشوند و هرگاه علامات مذکوره کثیر و قوی شوند از ان حالت مجموعه کلالهیبا
و سبات و غنودگی و تشنج اعضا و اذیت پیدا میگردد و علاجش علاج عام است که نوشته شده و بعد علاج عام

[illegible]

و خوردن این اقسام ادویه آنچه میوکس ممبرین را لین و ملائم سازد مثل آش جو و آب کثیر اکثر بنوشانند و هرگاه درین اقسام درد
پیدا شود موافق هدایت علاج ورم حار علاجش فرمایند و چون حالت کلاپس و ضعف قوت و حرارت بدنی پیدا شود ادویه
مقویه مسخنه حرارت مثل امونیا کاربناس یا شراب برانڈی وغیره بنوشانند و هرگاه اذیت مثل درد و تشنج عضلات
پیدا شود ادویه که آرام رساننده دماغ و اعصاب باشد مثل افیون و مرکبات آن و برومائیڈ پوٹاسیم بنوشانند اما قسم سوم که ازین
اقسام سه گانه کانتھرائیڈز یعنی سم موذی حیوانی هست پس اقسام آن هم کثیر اند یکی ازان زراریح است که آنرا بلغت انگریزی
کنتهارس گویند و دران جوهر سمی بوسوم کینتاریڈین مثل کرمک کنجد دیار رسته باشد و آن کرمک سبز کبیر و اصناف آن متعدد می باشند و آنرا در علاج مرض
بطور اد و گاهی بطور ٹنکچر از سه قطره تا پنج قطره بنوشانند و گاهی بطور ضماد آنرا به پارچه آلوده بر جلد بدن می نهند و گاهی ازان لاکم لوشن
درست کرده در امراض بر جلد مالا میسازند و این هر دو قسم استعمال برای پیدا کردن آبله می باشد اما مردمان خدا ناترس
پس گاهی سم مذکور را بطور سفوف و زبانی بطور ٹنکچر برای اسقاط حمل و گاهی برای پیدا کردن شهوت جماع در نسوان میدهند
و گاهی در جماع نسوان هر دو برای تجربه و مضحکه میدهند تا شارب آنرا بار بار بول آید و برای مضحکه شود و حد استعمال آن در
علاج تا ده قطره ٹنکچر و تا پنج شش گرین سفوف آنست و چون زیاده ازان مثل اینکه بست یا سی یا چهل قطره یا یک درام
ٹنکچر آنرا بنوشانند و همچنین سفوف آنرا از مقدار مقرر زیاده دهند ازان علامات زهر نوشی پیدا میشوند پس بعد نوشیدن
مقدار کثیر آن تلخی و حرقت و ضیق در گلو پیدا شده بعد آن در معده هم سوزش حادث میشود و بعد ازان در میوکس ممبرین
جمله شکم و امعا این سوزش عام میگردد و تپ حاد می آید و در حلق و دهن خشکی پیدا شده تشنگی غالب میشود و بلغم کثیر مختلط
با خون در قی و اسهال برمی آید زیرا که ازان آبله در معده و امعا پیدا شده و قوی بالای میوکس ممبرین معده و امعا الصاق نزد
بلغم ازان زرد و ده شده خارج میگردد بعد ازان در گرده هم درد پیدا میشود و ازان تا مثانه این درد منتهی میگردد و در مثانه هم
درد محسوس میشود و بول کمتر پیدا و خارج میشود و آنچه خارج میشود خون آلوده و شبق ظاهر شود یعنی قضیب از اذیت
ایستاده میشود و ورم خصیه هم ظاهر میگردد و مریض با کمال کرب و قلق میباشد و تنفس بدشواری میگیرد و درد شکم زیاده
نقل می یابد زیرا که میوکس ممبرین ریه هم متورم میشود و چونکه این زهر بر میوکس ممبرینهای اعضای بدن زیاده موثر میشود
ازان در میوکس ممبرین چشم هم سرخی پیدا میشود و سیلان دموع ظاهر گردد العلاج تا حال که پادزهر این هم ظاهر
نشده لیکن این قدر در تجربه ثابت است که کافور اذیت های این سم را کم میکند پس بعد خوردن آن آب کافور زیاده بنوشانند
و هم بعد خوردن آن قی زیاده کنانند چنانکه در هدایت علاج تمام سم نوشته شده اما اسٹمک پمپ را در معده داخل نسازند
که اینجا هم در میوکس ممبرین معده زخم پیدا میشود و در حالت زخم استعمال آن جائز نیست و بعد قی کنانیدن ضعف
پیدا آید مقدار زائد بنوشانند و آب گرم ساده یا آب مطبوخ کتان یا آبی که در ان صمغ عربی محلول بود هم مکرر بار بار
در امعا و مثانه بذریعه حقنه و زراقه فاتالیری رسانند تا بسبب آن اذیت میوکس ممبرین این اعضا برطرف گردد و اگر

تنگی او سپاهی افیون محلول که سم قوی همراه این آبهاست کسبب کنند زیاده صفیه میشود در هرگاه سعید بن بن نام چیز در در اسهال باشد
مار فیا از بیگرین یا قیم که پیشه در معالجه نمی‌شود و هم از آن جمله ما نزد بگر از جمله صدف و بعض اقسام سمک مثل سمک‌ها و سوم بیام کره آن
که خوردن ما بسیار باشد و عرض در ان کثیر بود و بعض اقسام سمک که فاسد برآن باشد بعد از نهایه علامات زهر نوشی پیدا میشود و یا درد
سوای علامات مذکوره بعد خوردن آن هم صنف خصوصا بر جلد بدن بثور مثل بثور شری مدور و منفرج کبیر با خارش و سوزش پیدا میشوند
العلاج علاجش آنست که در علاج ما نوشته شده سوم از آن لحوم حیوانات که در آن عفونت شروع شده باشد و بعد آن خورده
شود خصوصا لحم و اقسام دیگر سمک که در آنها عفونت بزودی پیدا میشود و در ایام گرما عفونت بسیار زیاده میباشد و از خوردن لحم عفونت
هم آثار و علامات زهر نوشی مثل علامات مضره ومای الی اند قی و اسهال و حالت کلاپس پیدا میشوند و لیکن بحسب تجربه دیده شده که اکثر کسان را
بعد مرور یک دو سه روز تا که در ان عفونت بدرجه تام پیدا شده خشک گردد پس بعد خشک شدن بسیار است که از خوردن آن کس اضرر بایشان
عارض نشد پس هرگاه آثار زهر نوشی پیدا شوند در علاج چنین ایچه در علاج علامات نوشته شده باستعمال آن ید اما قسم تهیه
که بوی عفونت بهم نرساند اول بوی که از نمک اسید بوی حرکت که از خارج میشود دوم بوی اسید
که وقت خلق کبریت از آن پیدا میشود سوم بوی که از اسید کلورک اسید که از نمک پیدا میشود خارج میکرده پنجم بوی کاربن
ایونیاست پس گاه این بوی ها از ظرف برآمده در هوای مکانی مختلط منتشر شده باشد و دوید بدن آن اذیت درحلق و قصبه
وقت سرعت پیدا شود و از اذیت حلق سرفه می آید و از اذیت بینی عطسه متواتر و از اذیت چشم سرخی و سیلان اشک
اذیت قصبه پیچیدگی نفس پیدا میشود العلاج اصل علاج آن است که فورا مریض از جایگه در هوای آن بوی مذکوره کمتر شده
دور ساخته و از مکان بیرون آرند پس از آب ساده بمضمضه مکرر فرمایند و چشم و دهن و بینی را بار بار از آن بشویند
و هم قدری آب ساده شیرین بنوشانند و بعضی میدهند تا که اسید یا سلفیور اسید یا هایدرو کلورک اسید یا کاربن پیدا شده باشد
در ین صورت ایمونیا را با آب ساده حل کرده بدهند و اگر بوی ایمونیا مذکور اذیت شده باشد در ین صورت آب ساده آمیخته بدهند
فاذیر ایمونیاست فصل بیان پنجم در ذکر قسم ثالث نوع اول سم که بر عضو خاص موثر میشود و از آن است آنکه بزبان انگریزی
میگویند یعنی موثر بر عضو خاص و از خوردن آن سوای علامات عامه زهر نوشی علامات خاصه آنها هم پیدا میشوند
اول فاسفورس مرکبات آن دوم ایودین و ایوداید پتاسیم مرکبات آن سوم سم الفار که آن را بلغت انگریزی آرسنک گویند و مرکبات آن چهارم
مرکبات آن پنجم سیماب که آن را بلغت انگریزی مرکری گویند ششم اسرب و مرکبات آن هفتم مس و مرکبات آن هشتم از اشیای معدنیه جست
و نقره و آهن بسمت و کروم قسم اول فاسفورس است که از ان گل سازان نیک تازه و سفید میسازند و بر سرجانب مستعمل است و در ین اعمال
اما فاسفورس پس هرگاه مقدار زیاد مثلا از یک گرین تا سه گرین خورده شود از ان علامات زهر نوشی پیدا میشوند
لهذا آن را بد و صفات بطور زهر نوشانیدن بکار نمی‌رساند بلکه بطور دیگر مردمان آن را بخورند مثل اینکه گاهی اطفال دکان‌ها
مقدار زاید و آرد خمیر کرده آمیخته قطعهای آن را در مکان میگذارند تا موشان خورده بمیرند پس از این قطعات گاهی از نافهمی

اطفال یا نادانان میخورند یا گاهی کسی که بطور دوا میخورد مقدار زیاده از مقدار مقرر شده یا تا زمان دراز خورده شود درین
صورت هم اندران آثار زهر نوشی پیدا میشوند العلامات هرگاه یکبار بمقدار زیاد خورده شود ازان علامات بطور اکیوٹ
یعنی قوی پیدا میشوند بایی طور که اول علامات عام ظاهر میشوند و علاوه آن علامات خاص ظاهر میشوند مثل اینکه در
دهن خورنده ذائقه سیر پیدا میشود و آنچه بهوا اندر آید از نفس بو می آید ازانهم بو سیر ... پیدا ... و آنچه در قی
و اسهال خارج میشود ازانهم بو سیر می آید ... اسهال ... در ظلمت کرده در محل تاریک
نهند ازان درخشندگی و روشنی مثل درخشندگی آتش ظاهر میشود و هم او سیاه دماغ و نخاع و اعصاب ازان متأثر بوده
پیدا میشود و گاهی علامات دیگر مثل علامات ... یعنی گزیده سگ دیوانه میشود و گاهی برسام و هذیان نیز
پیدا میشود که ازان نبض بکمال سختی ایستاده گردد و اگر فاسفورس را بمقدار قلیل تا مدت دراز بخورانند ازانهم علامات مزمن
بطور کرانک یعنی ضعیف پیدا میشوند مثل اینکه مریض روز بروز لاغر میگردد و مبتلا به بدهضمی و اسهال میشود و تپ
دقی پیدا میگردد و ... که ... از فاسفورس ... میسازند ... والف و دهن ایشان
... زیاده پیدا میشود ... و ساقط میشوند ... استخوان فک
اسفل مرده و متعفن میگردد العلاج چون بمقدار زیاد آن یکبار خورده شود و علامات قوی پیدا شوند درین وقت
اول علاج عام نمایند و هم ... را در معده و امعا ... آن ... از آب صاف ...
بعد آن ... از چهار درام تا هشت درام در آب ... یا آب ... یا در آب مطبوخ کتان
یا در ... بالجمله آنچه که باشد ... بار بار ازان بنوشانند تا آنکه قی برطرف شود و قوت
علامات زهر نوشی زائل گردد درین وقت میگنیشیا سلفاس از چهار درام تا شش درام و میگنیشیا کاربوناس از نیم درام
تا یک درام با آب ساده حل کرده بنوشانند تا اسهال شود باقی اگر اعراض دیگر که مثل ورم وغیره بعد زهر نوشی
پیدا میشوند پیدا شوند برای آن آنچه در علاج عام تدبیر اعراض نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و هرگاه علامات
زهر نوشی بعد استعمال فاسفورس بمقدار قلیل تا زمان دراز یا از ... سازی بطور خفیف و ضعیف پیدا شوند درین وقت
اصل سبب را که خوردن فاسفورس یا مزاولت آن بطور ... سازی بود ترک کنند و مریض را از خانه که دران ... سازی میکرد دور کرده
در هوای صاف برند و علاج عام تقویت بدن و تندرستی نمایند ایوڈین یعنی ... هرگاه زیاده از مقدار مقرر
خورده شود یا تا زمان ... بطور که روزانه ... از پانزده ... قطره زیاده روزانه چند بار بنوشانند
و همچنین اگر ایوڈائیڈ آف پوٹاسیم را دو سه هفته روزانه سه چهار بار پنج پنج گرین خورانند ازانهم علامات زهر نوشی
پیدا میشوند العلامات اول علامات عامه پیدا شده بعده سوای آن در دهن ... و سوزش و ...
محسوس میشود و آنچه در بول و اسهال برمی آید زرد رنگ و مختلط با خون برمی آید و هم چون از خوردن ایوڈائیڈ

علامات پیدا میشوند و در سوزش سر و سیبرن چشم و بینی سرخی و کیفیت زکام ظاهر میگردد و درد سینه و ورم حلق و انتفاخ ظاهر میشود و
تشنگی زیاده بود و در تنفس دشواری پیدا گردد و نبض سریع و ضعیف میباشد لیکن هر که علامات اخیره که ازدیاد عطش
و دشواری تنفس و ضعف و سرعت نبض ست هرگاه مقدار زاید از ایوڈین یا ایوڈائیڈ یکبار نوشیده شود پیدا میشوند
و اگر کم کم مقدار آن تا مدت دراز خورده شود درین وقت علاوه علامات عامهٔ زهر طپش قلب و ارتعاش و ارتعاد اعضا
پیدا میشود و در رجال خصیه و در نسوان اووری و پستان شان صغیر میگردند و رطوبات در اعضا مثل لعاب دهن زیاده پیدا
میشوند و گاهی تشنج و تخفیف پیدا شده ایستاده میشود و گاهی جگر هم کبیر و متورم میگردد العلاج اول علاج عام کرده
بعده سوڈا کاربناس از نیم درام تا یک درام در ده دوازده اونس آب ساده حل کرده بار بار از ان بقدر مناسب
نوشانند و ارا روٹ با آب ساده کثیر المقدار پخته مثل ساخته که رقیق ماند پس ازان قدری قدری بجای آب مشروب کرده
نوشانند و هرگاه مقدار کثیر از سم مذکور یکبار خورده شده باشد درین وقت بذریعه پمپ معده را ازان صاف
نمایند فصل آرسنک و مرکبات آن پس بدانکه از سموم معدنیه این سم قوی تر است و در کار زهر خوری زیاده
باستعمال این میرسد و اکثر ادویه این زهر در علاج امراض انسانی و هم در کار رنگ سازی و غیره صناعات
مستعمل میگردد ازین جهت زیاده فروخته میشود و در جاهای بسیار یافته میشود و هم آنکه رنگ خاص و بو و ذائقه
قوی ندارد ازین سبب آمیختن آن با اکثر اشیا سهل میشود و بالجمله اکثر دوسه گرین آن هم شخص بالغ را برای غیر معتاد با کل آن
قاتل و مهلک میشود در خالی معده اما هرگاه در معده غذا باشد درین وقت مقدار زائد آن موثر برای قتل میشود
چنانکه کاهی دیده شده که از نیم اونس تا یک نیم اونس نوشانیده شد و بسبب اینکه در معده غذا بود ازان کدام
ضرر ظاهر نشد بلکه چون بعد آن قی فوراً شروع شد همراه غذا تمام و کمال خارج گردید و شارب آن از هلاکت محفوظ
ماند العلامات چون سم الفار خورده شود قریب نیم ساعت بر آن اول درد بمقابل معده محسوس گردد و این درد
از فشر کردن زیاده میشود بعده قی می آید و از آمدن قی درد مذکور در تمام شکم عام میگردد و ورم در شکم ظاهر میشود
و از مس کردن بدست درد شکم زیاده میشود چنانکه در ورم غشای آبدار میشود بعده اسهال با مغص و زحیر پیدا گردد
و وقت بول کردن در راه گرده و مثانه درد و سوزش محسوس میشود و گاهی قبل از آمدن قی گاهی بعد آمدن قی
ضیق و تنگی در حلق پیدا میشود بسبب ورم که در گلو حادث میشود و تشنگی عظیم غالب میگردد و چشم ورم و سرخی
و درد سر و خفقان پیدا میشود و نبض صغیر و سریع میگردد و در تنفس دشواری اختلاج مثل ذات الجنب بسبب ورم
غشای پلورا پیدا میشود و قلق و اضطراب و ضعف زائد در بدن ظاهر گردد و در عضلات بدن تشنج و اذیت
عموماً و خاصةً در عضلات ساق پا زیاده حادث میشود و هم ارتعاد و ارتعاش در اعضا پیدا گردد و عقل اکثر سالم میماند
و شارب آن اکثر در حالت کلاپس مبتلا شده مثل صاحب هیضه و بائی میمیرد و گاهی به بیهوشی با تشنج هم میمیرند

وهر که بعد خوردن آن نجات یافته زنده ماند گاهی در بعضی و گاهی در کمزوری و ضعف اعضا و گاهی در فالج و گاهی
در صرع مبتلا شده باقی میماند و گاهی آنچه علامات که نوشته شده اند بسیار کثیر و قوی میباشد مثل اینکه قی متصل
می آید و میوکس ممبرین دهن و حلق متورم و سرخ میگردد و چهره سرخ میباشد و اسهال که میشود با مغص شدید
بوده همراه آن خون هم می باشد و ایضا با این علامات اذیت و علامات اعراض عصبانی هم مثل تشنج عام
که در صرع یا در کزاز بوده حادث میشود و دران مریض هلاک گردد یا نجات یابد یا با شدت اعراض تنها اینجا
شده همراه آن مریض بیهوش شده هلاک میگردد و گاهی از اول پس خوردن آن علامات انقباض دماغ زیاده پیدا
میشوند و همراه آن قی و اسهال نمیباشد لیکن جلد بدن سرد و تر و نبض بسیار ضعیف و لطیف و دیگر در ... [illegible]
بار زیاده حرکت نکند و هم حرکت آن بدشواری محسوس میشود و در همین حال گاهی حرارت بدنی منتشر میشود که از لغت
انگریزی ریاکشن نامند لیکن بعد مدت بسیر زوال نپذیرد و باقی نماند و درین صورت در حالت کلاپس مریض
مبتلا شده میمیرد و گاهی از اول در حالت کلاپس مبتلا میماند لیکن همراه آن قی و اسهال هم غالب باشد و در [illegible]
وقت یا بیهوشی و یا تنفس [illegible] میشود اما این مرض به نسبت بعض مرض [illegible] و یا در مدت قلیل مثل چهار یا پنج ساعت
هلاک میشود لهذا اینجا گمان میکنیم که شاید هم الفار خورده بود و ازان هلاک شده و صورتها [illegible] هلاکت مریض بعد
خوردن آن اینست که [illegible] آن [illegible] سبات قوی طاری گردد و ازان بیهوشی میشود و گاهی آنکه قی و اسهال
عارض شود و به همین حالت بیهوشی که مثل نوم قوی بود هلاک میشود و اینجا باید است که هر که باین حال مبتلا شده
میمیرد چون شکم آنرا بعد مردن چاک کرده می بینند در میوکس ممبرین معده یا امعای آنهم ورم و آثار اجتماع
خون یافته میشوند و ازان دانسته شده که درین صورت شاید هم مذکور در خون داخل شده فوراً در عضو دیگر
مثل دماغ یا قلب میرود و آنجا رسیده جمع شده هلاک میسازد و چونکه ازان انقباض دماغ پیدا میشود و بسبب آن
قوت عصبیه ضعیف میگردد و بسبب آن ریشه های عصبی [illegible] و نیوماگاسترک که در معده آمده اند هم ضعیف
میشوند و ازان اذیت سم الفار متاذی نمیشوند لهذا از عدم اذیت در معده و امعا ورم پیدا نمیشود چنانکه هر گاه فرد
مرگ بر بدن کسی بیشتر از گذاردن [illegible] ادراک اذیت که بسبب ضعف قوت عصبیه میباشد ورم پیدا نمیشود
العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده اول از آنها [illegible] بعمل آرند یعنی قی کنانند و استماک پمپ را در معده داخل [illegible]
از آب ساده خوب بشویند اگرچه این زهر خود اکثر سبب پیدا کردن قی و اسهال از معده خارج میشود مگر بعد آنچه
تریاق است آنرا [illegible] مثل هایدریٹڈ سسکوئی اکسائیڈ آف آئرن یا ایسیٹیٹ آف سسکوئی
اکسائیڈ آف آئرن یا هایدریٹڈ اکسائیڈ آف میگنیشیا یا کالسائنڈ میگنیشیا یعنی میگنیشیای ثقیل یا
[illegible] چارکول یعنی زغال حیوانی پس ازین ادویه هر آنچه میسر شود ازان از نیم اونس تا دو اونس و [illegible]

حاشیه: قوله [illegible] ... سم الفار خورده [illegible] ... سم الفار در معده [illegible] ... [illegible] چارکول یعنی زغال حیوانی [illegible] ... [illegible]

نوشیدنش اولش آب ساده یا بحساب نیم اونس دوای مذکور در دو اونس آب ساده حل کرده هر قدر که ممکن شود بعد از آن
مریض بنوشانند و قلیل مقدار آب نسبت دوا اینجا بنابر آنست که تا دوا غلیظ باشد و بسبب غلظ خود زهر مذکور را از معده
گرفته همراه خود در قی خارج سازد و باید دانست که از بین دوای مذکوره فیری سیدی اوکسائید آف آئرن هیکوئیت یا از دوای
دیگر افضل و انفع است و طریق ساختنش این است که هرگاه کسی سم مذکور خورده باشد در آن وقت فوراً [illegible]
[illegible] سلفاس یک دو اونس در [illegible] آب ساده حل کرده در آن لائکر [illegible] بیان باندازه [illegible] ریخته
از [illegible] جدا شده ته نشین گردد و میگنیشیا سلفاس و آنچه بالای آنست محلول [illegible] آب را از آن [illegible]
آب دیگر در آن انداخته خوب حرکت دهند تا بیامیزد و صاف شود بعد آن [illegible] باز در آن [illegible] ته نشین گردد و
و بعد ته نشین شدن آن این آب را هم دور کرده دوای مذکور را در حالیکه رطب باشد با آب صاف دیگر آمیخته
[illegible] قدر یا دوا دهند که تریاق سم الفار [illegible] دوا نوشته شده [illegible] نوشانند که تا از [illegible]
[illegible] سم الفار خورده است که در بدن [illegible] باقی [illegible] امراض [illegible]
پیدا میشوند [illegible] موافق هدایت عام علاج [illegible] از [illegible]
[illegible] مذکوره که انٹمنی است یا مرکبات آن [illegible] انٹمنی [illegible] معدنی است که [illegible]
[illegible] از آن سم سازند [illegible] اجزای [illegible] کبریت [illegible] آید و از آن [illegible]
میشود [illegible] معدنی مذکور انٹمنی و کبریت [illegible] آف انٹمنی است و از آن انٹمنی را
جدا ساخته در علاج مرضی بطور دوا باستعمال می آرند و از آن سه دوا ساخته میشوند ٹارٹر ایمیٹک و پلو انٹمنی
و جیمس پوڈر و ازین سه [illegible] ٹارٹر ایمیٹک [illegible] باستعمال می آید [illegible] آنکه
آن فی نفسه زهر قوی است دوم آنکه در آب [illegible] آب میگردد [illegible] چنانکه [illegible]
پلو انٹمنی و جیمس پوڈر در آب [illegible] سفید میشود و اگرچه گاهی از نوشانیدن دو گرین آن هم در حال صحت
استعداد خاص مزاجی آثار سم [illegible] ظاهر میشوند لیکن اکثر آنست که از خورانیدن [illegible] گرین آن آثار زهرنوشی
پیدا میشوند و یکدرام آن بالضرور قاتل است اگر در بدن ماند [illegible] امراض [illegible] گاهی دو دو گرین آن
بعد [illegible] ساعت میخورانند و لیکن از آن کدام ضرر بسبب قوت مرض پیدا نمی شود و ٹارٹر ایمیٹک را چون بطور
مرهم یا ضماد بر جلد بدن نهند [illegible] بسبب دخول آن در خون آثار زهرنوشی پیدا میشوند بالجمله اگر آنرا یکبار بمقدار
کثیر بنوشانند از آن علامات قویه بطور [illegible] پیدا میشوند و اگر قلیل قلیل از آن تا مدت دراز نوشانند از آن علامات
خفیفه بطور مزمن [illegible] حادث میشوند لیکن چونکه از خورانیدن آن بمقدار [illegible] اکثر قی غالب شده زهر
مذکور همراه آن خارج میگردد لهذا اکثر کسیکه آنرا بارادهٔ قتل نفس می دهد بمقدار قلیل تا مدت دراز میخوراند بالجمله

چون کثیر المقدار خورانیده میشود اول بفور خوردن آن ذائقه فلزات مثل آهن ومس در دهن پیدا میگردد وهمراه آن حرارت وسوزش در دهن وحلق حادث میشود وهم ضیق ودرد در گلو حادث گردد چنانکه از زخم خفیف در دهن [illegible] وبعد آن تهوع شروع شده قی جاری میگردد ودرد معده ودرد سینه پیدا شود ودر تمام شکم عام میشود وچون از اخراج قی کنند این درد زیاده محسوس میشود وبعد آن بمرور مدت بسیار اسهال بکمال قوت وشدت جاری شود در حالت کلاپس پیدا میشود ودرین حالت مریض بمیرد وگاهی پیش از حالت کلاپس علامات تضرر عصب مثل تشنج وکزاز پا وبازو پیدا شده بعد آن کلاپس حادث شده دران مریض هلاک میگردد وگاهی بعد خوردن مقدار زیاد آن اول از همه بیهوشی پیدا میشود وگاهی از زیاده خوردن تارتر امیتک قی وتهوع تا یکساعت یا دو ساعت جاری نمیشود واز خورانیدن مقدار قلیل فوراً قی جاری یا گاهی مقدار قلیل از آن تا مدت دراز نوشانیده شود پس از آن تهوع پیدا شده قی می آید واسهال هم جاری میشود وضعف کمزوری ولاغری در بدن حادث شده روز بروز این عوارض وضعف زیاده میگردد تا اینکه مریض بمیرد **العلاج** اول علاج عام بعمل آرند بعده تریاق آنرا بنوشانند وعمده تریاق آن تنکچر سنکونا است که از دو سه درام تا یک اونس آنرا در آب ساده که از دو اونس تا چهار اونس باشد حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند واگر موجود نباشد یا نوشته شده از جوشانیدن خمیر و سفوف بارک یا مطبوخ بارک را از چهار تا شش اونس یک یک بار بکرر بنوشانند واگر آنهم موجود نباشد پس هر دوائی که دران ٹانن باشد مثل کته سفید یا مازوی سبز از آن مطبوخ درست ساخته بنوشانند ودر علامات کرانیکه هم من خفیف تنکچر سنکونا وادویه دیگر بمقدار قلیل بنوشانند وتا مدت دراز بدهند وبعد زوال علامات زهر نوشی علاج تقویت بدن وتسکین نمایند فتدبر **ذکر اسم خامس** از سموم هشتگانه مذکوره که زیبق ست وآنرا بلغت انگلش مرکیوری و بلغت لاطینی هائیڈرارج ارم وبفارسی سیماب گویند وآن مادام که خالص ومفرد ماند خود سم نیست اما هرگاه با اوکسیجن آمیزند تا اوکسائیڈ گردد یا با کلورین آمیخته شود پس اگر یک حصه سیماب ویک حصه کلورین هر دو مساوی الوزن مرکب کرده شوند از ان کلومل پیدا میشود واگر سیماب یک حصه وکلورین دو حصه در ترکیب باشد از ان [illegible] حادث میشود که آنرا بائی کلورائیڈ آف مرکیوری میگویند ودرین صورت سمیت دران پیدا میشود وبالجمله مرکبات آن کثیر اند لیکن آنچه ازان بکار ادویه واهل صناعت می آید چند اند اول آنها کلورائیڈ است که آنرا کیلومل خوانند دوم بای کلورائیڈ یعنی کارزوزیف سبلمیٹ ست وآن جوهر [illegible] ست که از [illegible] برآورده میشود وهرگاه بعمل کیمیائی کلورین وآهک وغیره اجسام را ازان جدا سازند سوم امونیا کلورائیڈ که آنرا بانگریزی وائیٹ پریسپیٹیٹ هم گویند چهارم ریڈ اوکسائیڈ یعنی هائیڈرارج اریه اوکسائیڈم روبرم یعنی سرخ گویند گاهی ریڈ پریسپیٹیٹ ایضاً هم گویند پنجم سلفائیڈ که آنرا بعربی شنجرف وبلغت انگلش سنابار گویند وازین همه آنچه بکار زهر نوشی می آید

بای کلورایڈ آف مرکیوری ست یعنی رسکپور که رنگ آن سفید است و در آب حل میگردد و هم مقدار
قلیل آن مهلک است حتی که سه گرین آن در اطفال و زیاده از ان در رجال قتال است لهذا بدو ضعا
آنرا باراده قتل نفس بخورانند و گاهی بمقدار کثیر آن بطور غفلت اتفاقاً خورده میشود و بسبب ایجاد قی
کثیر خود هم از معده خارج میشود و خورنده از هلاکت محفوظ میماند اما بااینهمه هرگاه مقدار کثیر از آن خورده شود
بعد مدت یسیر بر خوردنش بدمزگی و ذائقهٔ فلزات در دهن پیدا میشود و در گلو و مری احساس تنگی و سوزش
محسوس گردد و بعد آن در معده درد پیدا میشود که از فشردن آن درد زیاده میگردد و بعد آن قی و اسهال
جاری و در قی بلغم و صفرا خارج میشوند و گاهی خون هم مخلوط با آن می آید بعد آن درد و ورم شکم مثل
درد و ورم غشای آبدار عام میگردد و هم انتفاخ شکم پیدا میشود و اسهال بادرد و مغص و زحیر می آید که از ان
در مقعد اذیت زیاده محسوس میشود و بول بقلت و دشواری می آید و گاهی مطلقاً بول در گرده پیدا نمیشود و
گاهی تپ شدید و آثار حرارت مثل سرخی وجه پیدا میشود اما اکثر آنست که بعد اسهال آثار حالت کلاپس که ضد
آثار حرارت اند و بر قلت حرارت و کثرت ضعف دلالت میکنند حادث میشوند و گاهی علامات تضرر اعصاب
مثل تشنج عضلات یا ارتعاد که آنرا کانولشن گویند پیدا میشوند و اگر این مریض دو سه روز بعد خوردن سم
مذکور زنده ماند قلاع یعنی جوشش دهن پیدا میکند و هم رعشه در اندام آن ظاهر میشود و بسبب کمزوری
و ضعف نخاع و دماغ العلاج اول علاج عام عمل آورده بعد تریاقات خاص آنرا بنوشانند مثلاً سفیدهٔ بیضه مرغ را همراه آب ساده
حل کرده مکرر بنوشانند یا شیر از آرد گندم بر آورده همراه آب ساده حل کرده بنوشانند یا آهن را باهم سحق کرده سفوف
آنرا از ده گرین تا پانزده گرین همراه آب صمغ عربی قلیل القوام حل کرده بنوشانند همچنین سفوف طلا را باهم سائیده سفوف
آنرا از پنج گرین تا ده گرین با آب صمغ عربی حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند و باید دانست که ازین تریاقات
سفیدهٔ بیضه مرغ از همه انفع و افضل است و هم همراه آب ساده خوب مخلوط میشود پس آنرا با آب ساده خوب حل کرده مکرر
بنوشانند و اگر موجود نباشد یا مسموم بکراهت طبع بر خوردن آن راضی نشود و چنانکه میشود اکثر نخورند در پنج چهار
شیر تازه با آب آمیخته هر قدر که بنوشد مکرر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد آرد گندم با آب ساده حل کرده مکرر بنوشانند
و اگر قلاع پیدا شود مریض را در مکانی که هوایش سرد باشد دارند و مسهل خفیف نوشانند و بعد آن قی کاشن بائل
زیاده نوشانند و شب یمانی یا نمک طعام یا هر دو را باهم در آب ساده حل کرده از ان غرغره سازند و همچنین اگر دیگر اذیت
پیدا شود از علاج عام هم دیده تدارک آن فرمایند و بعد زوال اعراض هم علاج تندرستی نمایند اما سم سادس
از سموم متشکانه مذکوره که اسرب است و آنرا بلغت انگریزی لیڈ و بفارسی سیسه گویند و آن خود هم ضعیف است بکار
زهر خودش کم می آید لیکن اتفاقاً از مرکبات آن گاهی گلارڈ لوشن یعنی لاکر پلمبائی یا اسیٹیس ڈائلوٹ یا پلمبا اسیٹس

سرب با مقدار زیاد خورده میشود و اگرچه این هم ضعیف است لیکن هرگاه مقدار کثیر خورده شود مثل اینکه
کسی از سی گرین تا یک و دو درام پلمبای اسیٹیکس را بخورد از آن علامات زهر نوشی پیدا میشوند العلامات
اول سوزش در گلو احساس میشود و در گلو حادث میگردد و تشنگی غالب شده قی هم می آید و درد قولنجی
در شکم حادث میشود و ... از بیست زیاده میشود و قبض سخت پیدا میگردد و در عضلات ساق پا
تشنج پیدا میشود ... اگر ... در آن تشنج عام بدن هم کم از حادث میگردد
و ... بیان ... آن حادث میشود و اگر از مزاولت ظروف سازی
از سرب یا از نوشیدن آب ... آید یا از خوردن اغذیه و اشیای که در ظروف ملمع آنها
از سرب ... کرده باشند ... اجزای اسرب آهسته آهسته در مدت دراز اندرون بدن
کسی داخل شده باشند ... امراض مثل فالج اسربی یا قولنج اسربی پیدا شده باشند پس اگرچه بیان
آن در فالج اسربی که آنرا ... گویند کرده شده لیکن بنا بر مزید اهتمام باز آن نوشته میشود که عمده
علامت آن این است که ... خط سیاه رنگ یافته میشود در آن اجزای اسرب اند که
... اول بعد خوردن آن علاج عام نمایند تا زهر از معده
خارج شود بعد تریاقات خاصه آنرا بنوشانند و عمده آنها سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا است
... از آن ... درام تا چهار درام حسب مناسبت گرفته همراه آب ساده که از شیت اونس
تا ده اونس باشد حل کرده بار بار ... بنوشانند و اگر بعد نوشانیدن آن قی خود نیاید پس آب ...
... باشد حل کرده یکبار بالتمام بنوشانند تا قی آید و اگر باینهم
قی نیاید آب گرم بالای آن بنوشانند تا قی آید پس اگر باز قی نیاید بذریعه استمک پمپ معده را از زهر پاک سازند
و ... بعد علاج عام تریاق آنرا اول بنوشانند بعد آن باز قی کنانند یا از
استمک پمپ معده را صاف سازند ایضا سفیده بیضه مرغ همراه شیر تازه حل کرده چندان که مریض نوشد
بار بار ... نوشانیدن نافع است و هرگاه در قولنج اسربی درد شدید بود و سه گرین افیون برای کم کردن حس
... مفید است و اگر در اینجا افیون را با مسهلات که تریاق هم مذکورند مثل سلفیٹ آف سوڈا
یا ... بنوشانند بهتر است و هرگاه قبض زیاده بود بعد نوشانیدن مسهل برای
اعانت آن ... آب گرم ... و هرگاه علامات خوردن اسرب کرانک و خفیف باشد پس مثل ایپسم
سالٹ ... که در فواکه و امثله مثل نارنگی و آلو ... و تمر هندی یا ... باشد نوشانیدن
آن مفید است ... بذریعه آنها اسرب ... میشود و بسهولت از بدن خارج میشود ...

سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ نوشانیدن بسیار مفید است و بهترین ادویه درین وقت ایوڈائیڈ پٹاس است که از نیم گرین تا
ده گرین آنرا روزانه سه بار بمریض نوشانند و از زیاده مقدار آن اینجا خوف پیدا شدن علامات سم نکنند زیرا که
اینجا ایوڈائیڈ با اسرب آمیخته پلمبا ایوڈائیڈ شده بسهولت در اول خارج میشود و تا نیمی از ان و بدن ازین استحاله
نمیشود باقی علاج تقویت و تکمله صحت نماید باین که مریض الامکان از دکانی که در ان اسرب بود برآورده در هوای صاف
برند اما سم هفتم از سموم هشتگانه مذکوره که مس است و آنرا کوپر بانگریزی مینامند پس آن خود زهر نیست
و نه بدو ضرر آن آنرا بعضی میخورانند لیکن هرگاه از ترکیب اجزای دیگر اوکسائیڈ آف کوپر یا کاربونیٹ کوپر یا سلفیٹ کوپر
یا اسیٹیٹ کوپر میشود آن زمان در ان سمیت حادث میشود و ازین مرکبات ادویه سلفیٹ آف کوپر یعنی توتیا
و اسیٹیٹ کوپر و آن زنگار است که از نهادن اشیای رطبه در ظروف مس غیر قلعیدار پیدا میشود زنگار را دویه
می آمیزند گاهی اتفاقا کسی آنرا میخورد خواه باین طور که آنچه از نهادن اغذیه در ظروف مسی ناصاف پیدا
شده بود همراه غذا در معده میرود و ذلک اگر اچار یا سرکه در ظروف مسی نهند در انهم اسیٹیٹ کوپر پیدا میشود و رفته رفته
همراه غذا در بدن رفته جمع میشود و چون در بدن زیاده جمع گردد تاثیرات ظاهر میشود لیکن درین وقت علامات
آن کرانیک میباشند و خواه کسی بطور خودکشی میخورد و درین وقت علامات حاده پیدا میشوند العلامات هرگاه
حاده اکیوٹ باشند بعد خوردن زهر مذکور از پانزده دقیقه تا مرور نصف ساعت درد شکم مثل درد قولنج
پیدا میشود و همراه آن تهوع بود و بعد ازان قی می آید و ما یخرج فی القی برنگ نیلی یا سبز برنگ توتیا میباشد
و بعد آن اسهال جاری میشود و در عضله ساق یا تشنج بقوت حادث میشود و در بدن تشنج عام مثل کانولشن ظاهر
میگردد و گاهی کزاز پیدا میشود و زمانی بیهوشی بر مریض طاری گردد و گاهی درین حال یرقان هم حادث میشود
زیرا که مس بر جگر زیاده موثر میگردد العلاج بعد علاج عام در علامات حاده تریاقات خاصه آن از نوشانند
و بهترین سفیده بیضه مرغ یا سفوف آهن است که از نوشانیدن باهمی منافع آن حاصل میشود پس ازین دو دوا آنچه
میسر شود آنرا با صمغ عربی حل کرده مقدار کثیر از ان نوشانند و سفیده بیضه افضل است از آهن پس اگر بعد
نوشانیدن مقدار زاید آن هم قی نشود باید برای اعانت آب گرم نوشانیده قی کنانند تا بر آمدن قی معین شود
و اگر از نهم قی نیاید دوای مذکور را بار بار نوشانند و بعد هر بار اسٹمک پمپ را در معده داخل کرده از آب سرد خوب
معده را بشویند باقی آنچه شکایت پیدا شود بعلاجش پردازند مثلا اگر درد زیاده بود افیون خورانند و اگر
قبض نماید باشد مسهل مخرج صفرا نوشانند و اگر تشنج پیدا شود دویه دافع تشنج مثل برومائیڈ نوشانند و اگر
علامات خفیفه بطور کرانیک باشند پس اول اهتمام در رفع سبب نماید مثلا اگر از خوردن اغذیه که در ظروف
مسی ناصاف بوده باشد پیدا شده باشد تاکید کنند که بر ظروف مسی که در ان اغذیه سهانند قلعی کرده شود

وغذای فاسد را از خوراندن منع کنند و روزانه مقدار قلیل از سفیده بیضه یا از سفوف آهن مذکور با آب
جمع عربی حلکرده بنوشانند اما ششم از سموم مذکوره از معدنیات که چند چیز است مثل بست و تین و غیره چنانکه
بیشتر مذکور شد پس بدانکه اول آنها بست که آنرا بلغت انگریزی زنک میگویند خود زهر نیست لیکن از مرکبات
آن زنک سلفاس و زنک کلورائیدالبته از سموم اند و چونکه سلفت آف زنک از سلفیت آف میگنیسیا مشابه
از هر جهت مقدار زیاد از ان گاهی از سهو خورده شده و اسا از ان نوشیده میشود و از ان علامات زهرنوشی
سم موذی پیدا میشوند و گاهی در بعض امراض برای قی کنانیدن چون سلفت آف زنک را بست گرین نوشانند
از انهم قی کرده علامات زهرنوشی ست با علامات خفیفه دیگر می آید لیکن از آمدن قی همه آن زائل میگردد و گاهی
در صرع بست بست گرین روزانه سه بار مریض را تا دو سه هفته این دوا نوشانیده میشود ولیکن بسبب غلبه
خصوصیت مزاج مرضی که در حال مرض پیدا میشود علامات زهرنوشی ظاهر میگردد بالجمله چون مقدار زیاد از ان
نوشیده شود از ان اول در دهن ذائقه تلخ و خشکی دهن و حلق پیدا میشود و تشنگی غالب میگردد و قی می آید و بعد آن
اسهال جاری میشود العلاج اول علاج عام نمایند و از آمدن قی خود این دوا از معده خارج میشود من بعد تریاق
خاص آنرا بنوشانند و آن پتاس کاربناس است که یکدرام آنرا در ده اونس آب ساده حلکرده بعد آمدن قی
اول بنوشانند و بعد آن شیر با آب ساده حلکرده بنوشانند یا سفیده بیضه محلول با آب را بار بار نوشانند که
آنچه ادویه که در انها ماده تانک است یعنی قوت قابضه مقویه است مثل چای و مازوی سبز و بارک آنهارا با آب ساده
آمیخته بعد خوردن جست نوشانیدن قائل سمیت آن شده باقی آنچه شکایات که پیدا شوند و باقی مانند تدارک آنها
از علاج عام نمایند اما مرکب ثانی آن که کلورائیدآف زنک است و آنرا با آب حلکرده برای ازاله عفونت و بدبوی
جراحات وغیره باستعمال می آرند و چون با آب حل ساخته در بوتل داشته باشند و کسی آنرا آب ساده دانسته بنوشد
از ان علامات زهرنوشی سم موذی و سوزش حلق مثل علامات خوردن سم الفار یا رسکپور پیدا میشوند و علاجش
همان است که در علاج سلفت آف زنک نوشته شده و ثانی آنها تین ست که آنرا بلغت انگریزی استینم گویند
و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن استینم کلورائیدو استینم پرکلورائیدهر دو زهر اند که سلوشن آن
هر دو در ولایت بکار رنگ ریزان می آید که از ان رنگ بر جامه پخته میگردد و چون کسی ازین سلوشن بنوشد
از ان علامات زهرنوشی سم موذی پیدا میشوند و علاجش همان ست که در علاج عام مذکور شد و سوم از ان
نقره ست که آنرا بلغت انگلش سلور و در لغت لاطن ارجنتم گویند و آنهم خود سم نیست اما از مرکبات آن
نائٹرٹ سلور که کاستک نقره است البته زهر ست و آنرا در لغت لاطن ارجنتم نائٹراس گویند و آنهم اتفاقاً در معده
داخل میشود مثل اینکه کدام دستکار اصل آنرا بر زخم گلوی کسی میخواست که بهند و از غفلت قطعه آن شکسته در معده

رود و پس بعد آن علامات زهر نوشی سم زخم کننده حادث میشوند و علاجش آنست که بعد علاج عام با
خاص آنرا که نمک ست در آب حل کرده بار بار نوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهتر ست تا همین
بر آمدن قی شود و چهارم از ان صدید ست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فرم گویند و آنهم خود زهر نیست
لیکن از مرکبات آن سلفت آف ایرن و کلورائید آف ایرن که تنکچر اسٹیل ست هر دو قوی اند که از زیاده
نوشیدن آنها علامات زهر نوشی زهر موذی پیدا میشوند و تنکچر اسٹیل در علاج مرضی بطور دوا نوشانیده میشود
بالجمله چون مقدار زائد از ان نوشیده شود علامات زهر نوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام
تدارک نمایند پنجم از ان بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائتراس ست که آن را
بسمته ترس نائتراس و بسمته سب نائتراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته البا یعنی سفید
نامند بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گندم دانسته زیاده بخورد از ان علامات خوردن زهر مهوع
پیدا میشوند و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است
ششم از ان کروم ست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن کرومیت پتاس
که از ان رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهر ست و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن
مسه بطور پیاس آنرا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شده که اگر کم دهند تنها اذیت در
معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم از ان حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت
کننده و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثه سم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان بیان اول
در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و ضم رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای مثناة
فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از ینکه
منجمد و غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال و رقیق بود مثل هائیدروسیانک اسید و غیره و افراد ان هم چند اند
بالاستقصا اول آنها افیون و هائیدروسیانک اسید و الکوہل و ایتھر و کلوروفام و لاک جو کا یعنی کاهو دوم افرا نها
اشیای هستند که در ان اجزای هوائیه از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که
در ان اجزای هوای آکسیجن باشند مثل کاربانک اسید یا کاربانک آکسائیڈ زیرا که در آنها اجزای هوائی اند
که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه در ان اجزای هوائی گبریتی همراه هائیدروجن میباشند مثل سلفیوریٹڈ
هائیدروجن که آنرا سلفیوریٹڈ هائیدروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم چیزیست
که در ان هوای زغال با هائیدروجن بود که آنرا کاربوریٹڈ هائیدروجن نامند و این همان هواست که از زمین نمناک

و در چاه کهنه و هم در معدن زغال پیدا میشود و ماده ناپدید است و ایضا باید دانست که سم قسم ثانی مسموم بزهر کاربانک ایسد
و بالذات بر دماغ و نخاع موثر میشود یعنی از ان بر دماغ سم هم موثر میشوند مثل هایدروسیانک ایسد بیان نوع دوم در علامات عالیه کلیه ان
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه بطور خودکشی یا بذریعه خورانیدن کسی پس عموما انچه از ان پیدا میشود
اول دوران سر است وثقل راس و هم در سر حادث گردد و آوازها در گوش مسموع میشوند و بصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعده نوم و غنودگی طاری میشود و عقل مختلط میگردد و کدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد و بعد آن بیهوشی عارض میشود و در حالت بیهوشی تشنج اند و گاهی بعد بیهوشی هذیانات
و گاهی بعد آن فالج و گاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ و گاهی از اذیت نخاع تشنج خاص هم و سوم
بکثرت حادث میشود و ایضا باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیراکه آن اکثر ملتبس به مرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده و مریض بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است و در علامات سم که این قسم ثانی است آنست که قی و اسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیراکه آن اولا بر معده و امعا و مثانه موثر میشود پس قی و اسهال از اول
جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی این علامات در آخر مرض یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات زهر
یافته میشوند مثلا درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضله مدوره مقعد مسترخی میشود آنزمان اسهال
جاری میگردد و همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زیاده خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
میشود در طبع مالش پیدا شده قی می آید پس بالجمله در قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
ثانی در آخر پیدا میگردند و ایضا چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده و امعا
اجتماع خون یا زخم یافته نمیشود چنانکه در سموم قسم نوع اول میباشد بلکه در داورا دماغیه و در سائنس دماغ
که آنهم مجاری خون و غیره وریدانند و مشابه اندیا وردا خاصه یا بجای ورد دماغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که موسوم است بغشای عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از وریدهای صغیر
خارج شده بر دماغ یافته میشود و غالبا این است که هرگاه فالج در ان پیدا میشود از منفجر شدن دماغ زیر خون
... یا زیر آب بطون دماغ و غیره پیدا شده باشد العلاج اول علاج عام نمایند آوردن قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شد خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن اپیکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب و نمک یا از تحریک انگشت زیر کام و اگر از ینها قی بخوبی نیاید
استمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر از ان خارج شود و بعد آن بار بار
آب سرد بر روی بدن مریض بقوت پاشند که از ان بار بار متاذی و متنبه شود و مریض را از خوابیدن منع کنند

بقوت و بآزار رسانی هرگونه که ممکن باشد و مشی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود اسپرت امونیا ایرومیتک همراه آب ساده بنوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد از امونیا کاربناس
باب حلکرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لایق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن ولک قوی سازند و پوشاک حار بپوشانند تا دوران خون
و گرمی بظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و تجمع نماند و بسبب آن در دماغ و نخاع کم شود زیرا که
وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از داخل کم میشود و بسبب ثقل هوای حار
اثر آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن در تجوفات در باطن بدن مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک بدین مریض نوشته شده یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و باز به پهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و آکسیجن بذریعه آن در ریه
داخل شود و ایضاً یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه بر این مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را از نهار نه رسانند بلکه بار بار بعد
مرور مدت یسیر رسانند و باز بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بذریعه آن قوی شود فقط

بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آفتست اما افیون که آنرا اوپیم بلغت لاطن گویند و آن به نسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آن هم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی تنکچر اوپیای و مارفیا و افیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد وضعان مارفیا
را در آب مطبوخ کافی آمیخته باراده قتل دیگران میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین است
و اگر از این کم خورده شود به درجه اهلاک نمیرسد و طفلیکه هفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد با آنکه کسی را از
مقدار قلیل آن هم ضرر شدید میرسد و کسی از خوردن مقدار زائد آن متاثر میشود العلامات آنچه در
علامات عامه اقسام سم نوشته شده اند همه موجود میباشند و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه شارب
آن ضیق میگردد و از این علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع شود
درین که مریض مسموم بسم افیون است یا مسکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

از علامات تریاک اکثر پیدا است و در سکته هم دیده یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در هر دو چشم از علامات اکثر سکته
است و بول نشادر و بو افیون خورده یافته میشود و بهر حال وقت اشتباه قی کنانیده رفع شبهه سازند چه از مایخرج من المعده
هرگاه بوی افیون آید فقیقین به زهر نوشی حاصل خواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمیباشد العلاج
علاج عام اول بعمل آرند و بعد رفع شدن علامات زهرنوشی مطبوخ کافی که دران قوت دو از یاده باشد بنوشانند
و اگر کار فیا خورده باشد بعد علاج عام سفوف زغال یک دو درام همراه آب ساده مکرر نوشانند فقط تکر

بیان چهارم در ذکر هائیدروسیانک ایسد آما هائیدروسیانک ایسد ڈائلوٹ که آنرا بلغت انگلش
پروسک ایسد بضم بای سوسده فارسی و رای مهمله و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون کاف هم گویند
پتاسیم سیانائیڈ که از مرکبات آنست این هردو زهر قوی هستند و اول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود
از فیروسیانائیڈ پتاسیم و از قرن و شحم و جلد حیوان و گاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ ساذج هندی و گاهی
در شگوفه و گل بعض اشجار مثل گل لکموٹ و گاهی در مغز تخم کرام اشجار مثل مغز بادام تلخ یا مغز تخم شفتالو خود هم یافته میشود
و در بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا عرق کرده بنوشانند هم موجود میباشد و چونکه
هائیدروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ در علاج امراض و پتاسک سائنائیڈ در کار مصوران فوٹوگراف یعنی
عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند و کسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا مینوشند
و تجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب معصور برگ ساذج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله از این هر دو هرگاه زیاده بنوشند
مثلاً اگر هائیدروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ را تا دو درام بنوشند بالضرور هلاک میشود و اگر از ده قطره زیاده نوشد از ان
آثار زهرنوشی قوی پیدا میشود نه چنین اگر کسی پتاسک سائنائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد از ان خوف هلاکت
و علامات هائله پیدا میشوند و اگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد بفوره
گذشتن دو سه آن از آنات که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی
تنفس مثل نفس بالکی کشیده در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نیوماگاسٹرک عصب موثر شده آنرا مرده میسازد
و از مردن آن قلب و ریه مسترخی و مفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب و ریه هلاکت
فوری میشود و اگر از مقدار زائد مذکور قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد
درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز غطغط پیدا میشود و در فکین تشنج ظاهر شده دندان زیر و بالا با هم
میگردد و بعده کزاز هم ظاهر میشود و گاهی در اعضای بدن هم ارتعاد و ارتعاش عارض میشود و گاهی بول و براز
بی اراده جاری میشود بسبب استرخی شدن عضلات قابضه و جلد بدن سرد و سیاه میگردد و آب از دهن جاری
میشود و اگر چندان قلیل نوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت از ان تهوع و سیلان لعاب از دهن و زخم

درمیوکس ممبرن دہان پیدا شدہ حرکت قلب سریع میگردد و نبض بزودی حرکت میکند و تنفس اس و درد سر خوف
و زیادہ تشنج از مردن خود پیدا میشوند لیکن گاہی این علامات کہ مذکور شدند در بعض امراض قلب کہ
از ان مریض میمیرد ہم یافتہ میشوند لہذا فیمابین مسموم بسم مذکور و مریض امراض قلبیہ تفرقہ ضرور است و برای
رفع کردن این اشتباہ ضرورست کہ رائحہ ہوای نفس مریض و ہم ہوای مکانی را کہ دران مریض بسم مذکور افتادہ
باشد بو بیند اگر از نہا بوی ہائیڈروسیانک ایسڈ آید یقیناً بدانند کہ سم مذکور را نوشیدہ و اگر بوی مذکور
نیاید مرض قلبی خواہد بود العلاج اگر مقدار کثیر آن خوردہ باشد لا علاج ست و دران مہلت تدبیر میسر
نمیشود و اگر از ان کم خوردہ باشد و معالج در حال حیات مریض سرش رسد درین وقت باید کہ اول آب سرد بزور
و قوت بر رو و سینہ مریض پاشند تا بسبب آن قدری مریض بہوش آمدہ تنفس کشد و بعدہ آن امونیا کاربناس را
بو یانند تا قوت تنفس پیدا شود و بعدہ سلوشن کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف سوڈا را بر قطع اسفنج
پاشیدہ بو یانند و قریب بینی مریض دارند تا از آمیختن کلورین با ہائیڈروسیانک ایسڈ ہائیڈروکلورک ایسڈ
کہ میوریاتک ایسڈ است و آن زہر نیست پیدا شود یا سلوشن امونیا و سلوشن کلورائیڈ افلائم ہر دو را
باہم آمیختہ بر پارچہ اسفنج انداختہ پیش بینی مریض دارند و باربار مثل غریق دستہای آن را ملیدن کنند و بازو
پہلو و سینہ آن ضم سازند تا ہوای خارجی در ریہ آن رسد و بر بدن دلک قوی سازند و پوشاک گرم پوشانند
تا جلد بدن گرم شود پس اگر مریض قابل زیستن ست بعد این تدبیر قدری دہن آن کشادہ میشود درین وقت
فوراً قی کنانند ہر چہ ممکن شود تا زہر خارج گردد و از حرکت پردہ شکم کہ وقت قی کردن قوی و زیادہ میشود
حرکت قلب زیادہ گردد و اگر قی نیاید بذریعہ اسٹماک پمپ معدہ را صاف و خالی از زہر فرمایند و
سلوشن کلورائیڈ افلائم کہ بسیار رقیق باشد مکرر در معدہ اندازند و باز بذریعہ اسٹماک پمپ بر آرند
باقی انچہ اعراض و علامات کہ پیدا شوند یا باقی مانند تدبیر ازالہ ہر یک فرمایند بانچہ در جای ہر یک نوشتہ شد
ایضاً باید دانست کہ اگرچہ ہائیڈروسیانک ایسڈ سم لا علاج لہ است بسبب قوت و سرعت تاثیر خود
لیکن اگر چنان قلیل نوشیدہ شود کہ مہلت علاج میسر شود پس یک طریقہ علاجش اینہم ہست کہ اول
فوراً نیم درام سلفیٹ آف زنک ہمراہ آب گرم بنوشانند و بعد آن دوای اسٹمولنٹ دہند و انفع از انہا اینہا
امونیا کاربناس و وسکی شراب ست کہ از نہا مقدار کامل افراداً یا ہر دو را باہم کردہ نوشانند دران انفع
است و اگر اتروپیا شصتم حصہ گرین با آب حل کردہ بذریعہ زراقہ سوزنی زیر جلد رسانند مفید تر است
تکملہ بیان پنجم در ذکر الکوہل یعنی اسپرٹ آف وین کہ بمعنی روح وین ست پس الکوہل
قسمی از ایسر ست کہ از غلیان شکر و نبات مثل ایسرہای دیگر پیدا میشود ہر گاہ دران غلیان از خمیر شدن تعفن

گشتن پیدا میشود وجمله اقسام شراب مثل براندی وهسکی وجن شراب ورم شراب وپورت ووین وشیری شراب وغیره ازان ساخته میشوند وآن اصل جمله شرابهاست وآن از نبات وقند وشکر وقند سیاه وغیره آنچه از جنس شکراند پیدا میشود وآنچه از نوشیدن هر قسم شراب فرحت وقوت اولا واسترخاء اعضا در آخر امر پیدا میشود از تاثیر الکوهل میباشد وآن در براندی وهسکی شراب زیاده است لهذا اینهارا بدون ممزوج نمودن با آب نمی نوشند ودر شیری شراب ودر شراب هاک وهم در کلارت که قسمی از شراب سرخ است الکوهل قلیل میباشد لهذا جائز است که این اقسام را بلا مزج آب هم نوشند والکوهل خود زهر نیست بلکه اگر از یک اونس تا یک ونیم اونس آمیزا در بست وچهار ساعت شب وروز با پنج وشش حصه آن آب ساده ممزوج کرده بنوشند بجز فائده تغذیه بدن کدام ضرر ازان ظاهر نمیشود اما وقتیکه مقدار زاید ازان بنوشند البته معده وکبد را ضرر میرسانند بعده اذیت رسانی میوکس ممبرین آنها وهم در معده وکبد وگرده اجتماع خون پیدا میکند زیرا که غشای عروق را ضعیف گردانیده آنهارا مسترخی میسازد پس از آنها خون ریخته در اعضای مذکوره وزیر جلد بدن مجتمع شده باعث پیدا شدن سرخی در جلد میشود العلامات هرگاه یکبار از دوازده تا بست وچهار اونس از براندی هسکی کسی بنوشد بعد یک دقیقه از شرب آن گرمی در معده پیدا شده اول فرحت قلب ظاهر میشود بعد آن دوران راس وکدورت حواس پیدا شده در عبارت فرق پیدا گردد حتی که گاهی یک چیز را دو چیز می بیند بعده در کلام لکنت وغلظ لسان پیدا میشود پس ازان قوت رفتار وقیام زائل شده بی اختیاری در راه رفتن ولغزش پایها ظاهر میشود واین ضرر از اذیت نخاع پیدا میگردد وآخر بر زمین می افتد وبعد سقوط قیام ازان ورفتار ممکن نمیشود تا اینکه قوت کلام وسلامتی حواس مطلقا زائل شده عاجز از تکلم وحرکت بر زمین افتاده میماند وبر چهره شارب آن سرخی ودر جلد بشره وچهره آمدگی ظاهر میشود ومیوکس ممبرین چشم هم سرخ ونقبه عنبیه وسیع میگردد واز دیدن شعاع وروشنی مجتمع نمیشود ونفس آهسته آهسته میگیرد ووقت تنفس آواز غطیط قلیل پیدا میشود وبر لبهای آن رنگ نیلگونی دیده میشود پس درین حال اگر پنج چهار ساعت بخواب رود ممکن است که بعد آن صحیح گردد یا اینکه درین حالت قی آید وازان شراب از معده خارج شده بهوش آید یا دو سه ساعت درهمین حالت مبتلا مانده بعده حالت کلاپس پیدا شده بمیرد وگاهی دیده شده که شارب آن از رسیدن شاک که بفتح شین معجمه وسکون الف وکاف بمعنی صدمه واذیت عصبانی ست فورا هلاک میشود لیکن آنچه از علامات پیشتر نوشته اند تا نیلگون شدن رنگ لبها اینها گاهی در کام پیشین که بعد رسیدن صدمه ضرب وسقوط بر سر میشود هم یافته میشوند وازین جهت سموم ازان مشتبه میگردد اما هرگاه حالت کلاپس ازان

اینکه

پیدا میشود و اینک مشتبه میشود از کان کشن که آنهم بعد رسیدن صدمه ضرب و سقوط راس حادث میشود
و هم گاهی این حالت در بلاد بارده از رسیدن برودت زائده به بدن پیدا میشود بالجمله چون اشتباه واقع
شود درین که مریض از شراب بیهوش شده یا از حالت کام پشن یا کان کشن یا از زیاده رسیدن سردی
به بدن درین وقت از بوی شراب که از دهن و بدن مریض می آید تفرقه توان کرد لیکن گاهی تفرقه بسیار
دشوار میشود خصوصاً هرگاه کسی قدری از شراب نوشد و بر سر آن صدمه ضرب و سقوط هم رسیده باشد اما
بعد مردن شراب خوار چون وقت تشریح اعضای باطنه آنرا می بینند در معده آن بالای پوست بطن
سرخی و گاهی سیاهی هم مثل رنگ کلارت شراب یافته میشود لیکن این اثر اذیت درینجا خاص در معده و قدر
زیر و بالای معده هم میباشد در جمله امعا عام نمیشود چنانکه از نوشیدن زهرهای نوع اول مثل رسکپور
و سم الفار در جمیع احشا اجتماع خون یا زخم یافته میشود و علاجش علاج عام است و بعد ازان اگر اجتماع
خون در دماغ باقی ماند زلو بر صدغین حسب مناسب بچسپانند یا فصد گیرند و اگر در تنفس دشواری دیده شود
دستهای مریض را بار بار بالای سر آن برند و باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی بسهولت
در ریه داخل شود و اگر ازینهم فائده تام حاصل نشود یک سر زنجیر برقی بر محل نخاع و سر دیگر قریب معده بمقابل
آن نهاده حرکت دهند و صدمه برق رسانند تا بسبب آن در نخاع و فرنیک عصب قوت حاصل شود
و ازان ریه کار خود را بخوبی ادا کند و هرگاه شراب را کسی زیاده و تا مدت دراز نوشیده باشد و از اذیت آن
امراض پیدا شده باشند بطور مزمن و کرانک مثلاً از اذیت معده قی و از اذیت امعا اسهال و از اذیت کبد
یرقان و از اذیت گرده البیومن یوریا یا ذیابیطس و از اذیت دماغ ڈلیریم ٹریمنس پیدا شده باشد و این
حالت را الکوهل ازم مینامند درین وقت علاجش اینست که اول نوشیدن شراب را ترک کنانند بعده هر مرض
پیدا شده باشد علاجش بانچه در ذیل هر یک مذکور شده نمایند فقط تمت کلام

بیان ششم در ذکر ایسیر

آکا ایسیر آنهم چند قسم است نائٹرک ایسیر و ایسیٹک ایسیر سلفیورک ایسیر و جمله اقسام آن هرگاه الکوهل را با شی دیگر
مثل نائٹرک ایسڈ یا ایسیٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ آمیخته بطور عرق کشیده نمایند حاصل میشود و چون مطلق
ایسیر گویند مراد ازان سلفیورک ایسیر میباشد و آن شرباً و شماً در ادویه مرضی وغیره مستعمل میشود و هرگاه
آنرا بو یابند تاثیر آن به نسبت شرب آن اسرع مدت ظاهر میشود زیرا که در بو یابیدن اجزای آن
بذریعه هوا در ریه رفته جابجا در خون داخل میشوند بخلاف نوشیدن آن چه در صورت نوشیدن مادام که از
معده جذب شده در خون نمیرود علامات آن ظاهر نمیشوند و از پانزده قطره تا سی قطره بطور دوا نوشانیده
میشود و اگر ازین مقدار زیاده تا یک درام نوشانند ازان فرحت و قوت قلب و آثار انتعاش هم است

پیدا میشوند و اگر ازان هم زیاده نوشانند علامات زهر نوشی زهر نارکاتک یعنی سم مخدر پیدا میشود هم
و چون تا نیم اونس ازان بو یانند اکثر اینست که بر رو و لبهای مریض سیاهی و بر جلد آن سردی پیدا
میشود و تقبض عنبیه وسیع میگردد و از دیدن روشنی متجمع نمیشود و سواد چشم بالا رفته بیاض آن نمایان گردد
و جمله عضلات بدن مسترخی میشوند و مریض چنان بیهوش میشود که اگر کدام عضو او را قطع کنند ازان
متاذی نمیشود و بعد هشیار شدن هیچ یاد ندارد پس اگر بعد رسیدن باین حد بو یانیدن آنرا ترک کنند
بعد زمانی یسیر بهوش می آید لیکن اگر بعد این حالت هم ده دوازده دقیقه دیگر انرا بو یانند مریض هلاک
میشود و بعضی را ممکن نباشد که ایسر بو یانیده شود زیرا که در بعضی امزجه از بوئیدن آن غیظ و غضب و هذیان
کثیر پیدا میشود و کسی را از بوئیدن ان درتنی و حلق و ریه چندان اذیت پیدا میشود که سرفه کثیر متصل
ازان می آید و کسی را از بوئیدن ایسر تهوع و قی پیدا میشوند لیکن اکثر این علامت قریب هشیار شدن
مریض بعد بیهوشی پیدا میشود و چونکه بوی ایسر از دهن مریض از مکان آن که در ان آنرا می بو یانند زیاده
می آید ازین جهت اشتباه با کدام مرض در بیهوشی آن واقع نمیشود لهذا حاجت به بیان تفرقه اینجا نیست
العلاج آنچه در علاج الکوهل نوشته شده وقت ضرورت اینجا هم آنرا باستعمال آرند بیان ششم
در ذکر کلارفام اما کلارفام و آنهم عرق است که بطور کشیدن از کلارائد آف لائم و الکوهل آب
ساده حاصل میشود و بطور ادویه آنهم و همچنین اسپرت کلارفام در علاج مرضی مستعمل میشوند و خود کلارفام
از دو سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساده نوشانیده میشود و اسپرت کلارفام از نیم درام تا یک درام همراه
آب ساده داده می آید و چونکه کلارفام مقدار زائد نوشانیده نمیشود و اگر کسی زیاده ازان آنرا بنوشند
فورًا ازان قی می آید لهذا اکثر با آنرا کمتر بکار زهر نوشی می آرند اما شمامًا خواه کسی خود بطور خودکشی بوید یا بطور سهو
یا عمدًا کسی آنرا بکسی زیاده بو یاند اکثر در قتل نفس مستعمل میشود العلامات آنچه علامات بعد زیاده بوئیدن
یا نوشیدن ایسر پیدا میشوند بعد استعمال کلارفام هم یافته میشوند لیکن اینجا علامات بقوت و در اسرع
مدت ظاهر میشوند یعنی استرخای عضلات بدن و بیهوشی هر دو اینجا زیاده میباشند و باید دانست که در حالت
تاثیر آن بر ترتیب جدا اند درجه اولی اینست که بعد بو یانیدن آن علامات فرحت و اشتعال حرارت پیدا شوند
و درجه ثانیه اینست که علامات سکر و سبات پیدا شوند و درجه ثالثه آنست که نوم غالب گردد لیکن همراه آن
متنبه و هشیار هم گردد و تقبض عنبیه درین درجه ضیق میگردد و درجه چهارم آن نوم غرق است که همراه آن
بیداری و تنبه ممکن نباشد و درین حالت بی حسی غالب میشود اما قدری سختی و صلابت در عضلات اعضا
میماند و درجه پنجم درجه بیهوشی محض است که همراه ان جمله اعضای بدن مسترخی و کاملیت میشوند و تقبض عنبیه

قوله در حالت تاثیر
کلارفام میتوان
دید. لیکن بر اثر کلارفام

درین درجه وسیع میشود و اگر بعد این حالت هم باز کلارفام را بویانند مریض هلاک میشود العلاج
اگر بسبب بویانیدن کلارفام بیهوشی طاری شده باشد آب سرد بزور بر رو و سینه پاشند و دستهای
مریض را بار بار بلند ساخته باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی در سینه داخل
شود و اگر از نوشیدن کلارفام بیهوش شده باشد قی کنانند و آنچه در علاج عام نوشته شده از تسخین جلد
بدن و بویانیدن امونیا وغیره باستعمال آرند هفتاد و کم بیان هشتم در ذکر کاربونک [illegible] که از [illegible]
کامه گویند پس آن بر دو قسم بود یکی آنکه در آن تلخی ورایحه قلیل میباشد دوم آنکه در آن رایحه و تلخی زیاده میباشد
و از آن [illegible] ترست بسیار زند که آنرا بلغت انگلش [illegible] کاربونک [illegible] گویند و آن معین تجویز
فعل تخدیر میشود لهذا آنرا هم در اینجا مذکور ساختند اما چون [illegible] آن قائل نیست و از فعل او فعل آن بسیار
ضعیف ست بیان نهم در ذکر کاربانک ایسڈ کاربانک اوکسائیڈ اما کاربانک ایسڈ پس آن
هوائی ست که از امتزاج یک حصه کاربن با دو حصه اکسیجن پیدا میشود و برای آن رنگ خاص و بوی خاص نیست
لهذا از چشم دیده نمیشود و نه از بوئیدن محسوس میگردد ولیکن وزن آن ثقیل ست لهذا میل او زیاده بسوی زمین
میکند و چون آب دران آمیزد ذائقه آن حامض میگردد و چون با آب آمیزد و از آن [illegible] میگردد و [illegible]
است پیدا میشود و بسبب آن کاربانک ایسڈ بر یاست و نا نیز خود باقی نمی ماند و هرگاه زغال یا چوب یا هیزم
دران زغال یعنی کاربن باشد بسوزد از آن کاربانک ایسڈ پیدا میشود و هم از سوختن اشیای مذکوره هوای
دیگر که موسوم به کاربانک اوکسائیڈ است پیدا میشود لیکن هرگاه این اشیا را [illegible] بسوزند که وقت
سوختن اکسیجن بآن زیاده رسد و بسبب آن شعاع و روشنی از آن زیاده ساطع شود درین وقت کاربانک ایسڈ
زیاده پیدا میشود چنانکه وقت سوختن چوب خشک میباشد و هرگاه آکسیجن زیاده نرسد و روشنی نباشد
بلکه محض سرخی بالای شی محترق حادث شود چنانکه وقت سوختن زغال دیده می شود درین وقت
کاربانک اوکسائیڈ زیاده پیدا میگردد و ایضا کاربانک ایسڈ وقت ساختن آهک از کوره آهک سازان
از آهک سوخته هم بری آید و هم در تنفس از خون و رئه حیوانات بیرون آید و گاه وقت شب از اوراق اشجار و
نباتات کاربانک ایسڈ جدا میشود لهذا جائیکه اشجار و نباتات کثیر باشند وقت شب قریب آن خواب نکنند
و همچنین هرگاه در نبات و شکر وغیره که محلول بآب باشد و از حرکت کیمیائی دران غلیان پیدا شود کاربانک ایسڈ
پیدا میگردد و ایضا در بعض مواضع زمین از [illegible] های آن چنانکه آب بر می آید کاربانک ایسڈ هم پیدا
میشود و از معدن زغال هم وقت کندیدنش گاهی کاربانک ایسڈ بر می آید و گاه از بعض قبور وقت
کندیدن قبر و هم از جا که کهنه کاربانک ایسڈ پیدا میشود بالجمله در قتل نفس استعمال آن کمتر است

لیکن هرگاه کسی بطور ارادهٔ خودکشی یا سهواً یا عمداً بارادهٔ قتل غیر در مکان خوابگاه که در آن زغال را روشن کرده نهند البته
ممکن است که شخص خوابیده از آن هلاک شود العلامات هرگاه کاربانک ایسد بسیار قوی و بر صرافت خود
باشد چنانکه در چاه کهنه میباشد پس هرگاه در آن انسان داخل میشود فوراً در گلوش تشنج و ضیق پیدا میشود
و اگر بزودی آنرا در هوای صاف نیارند در مدت سه چهار دقیقه هلاک میشود و اگر کاربانک ایسد با هوای
صاف خارجی آمیخته باشد درین وقت از ان علامات قوی و خفیف موافق قلت و کثرت هوای خارجی پیدا
میشوند پس اگر هوا زیاده باشد و کاربانک ایسد کم بود درین وقت اول در پیشانی و موخر راس امتلا محسوس
میشود و در صدغین نبض ظاهر میگردد و دوار سر و درد عام میشود و بعد آن دوار پیدا شده در گوش آوازها
مانند طنین مثل دوی محسوس میشوند بعده بصارت ضعیف شده نوم غالب میگردد و تنفس سریع میشود و خفقان
شدید پیدا شده تهوع و غثیان و اکثر قی هم حادث میشود و بعده بیهوشی طاری میگردد و در بیهوشی آواز غطیط از
گلو می آید و درین وقت در وجه عوض برآمدگی انخراط و بر رنگ بشره عوض سرخی سفیدی و سیاهی غالب
میشود و بعد آن سکته پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی قبل سکته هذیان و گاهی تشنج عام و زمانی کزاز که
تشنج خاص اعضای رقبه است پیدا میشود و بعد آن سکته ظاهر شده علیل هلاک میشود العلاج
فوراً مریض را در هوای صاف نقل کنانند و آب سرد بر وجه و سینهٔ مریض بزنند و قوت پاشند و اگر
بر چهرهٔ علیل برآمدگی و سرخی زیاده باشد فصد گیرند و دستهای آنرا بار بار بلند کنند و باز بر پهلو و سینه
آن آرند چنانکه در تدبیر غریق نوشته شده تا هوای خارجی در سینهٔ آن داخل شود و اگر ازینهم کار برنیاید
از زنجیر برقی تقویت نخاع و زنبک عصب نمایند چنانکه بیشتر در علاج سموم این قسم نوشته شده تا ریچهٔ بی
کار جزو دهد و اگر هوای آکسیجن که ساخته میشود موجود بود آنرا بو پاشند که از ان بزودی فائده حاصل میشود
و بربیدن دلاک قوی سازند و بوی نشاک حار بویانند و اگر کسی ارادهٔ داخل شدن در چاه کهنه داشته باشد
اورا باید که اول فتیله را روشن کرده در چاه مذکور اندازد اگر آنجا کاربانک ایسد خواهد بود فتیله منطفی خواهد شد
یا روشنی آن کم خواهد شد درینحالت باید که قبل فرود در ان آب آهک خشک یا آهک محلول بآب را در ظرفی کرده
و در چاه مذکور یک شب یا دو روز بگذارند باز ظرفی کرده در ان یک شب قبل از برید بعده تسبیح آن چاه مذکور داخل شود و اگر کسی در چاه کهنه داخل شده
یا افتاده مرده باشد درینوقت هم از او خال فتیلهٔ روشن اول امتحان چاه مذکور نماید بعده دیگری را امر فرماید
که در ان داخل شده مرده را بیرون آرد پس اگر در امتحان مذکور ثابت شود که در چاه مذکور کاربانک ایسد
است [illegible] صاف کردن آن دیگری را در ان داخل شدن نهند و اگر در مکان
مرده [illegible] شده باشند یا زیاده زغال روشن شده باشد در آنهم اول تدبیر هوای صاف

رسانند و هم از آویختن ظروف مملو از نمک قلیا یا آهک خشک یا آهک محلول با آب دران مکان فائده کثیر حاصل
میشود زیرا که کاربانک اسید درین اشیا زیاده داخل میشود خصوصا در آهک محلول با آب
چه بتجربه ثابت شده که بالای آن مثل غشا مجتمع میشود و چون آنرا دیده میشود کاربونیت اف لائم یعنی
چلین قیمولیا میباشد که آن کاربانک اسید است که از ملاقات آهک میشود فقط بیان دهم
در ذکر سلفریتد هائیدروجن آ سلفریتد هائیدروجن و آن هم هوائیست که از امتزاج کبریت
و هائیدروجن پیدا میشود و کمال بدبو و متعفن بود مثل رائحه بیضه متعفن و ان مس و حدید و نقره
بالجمله معدنیات را سیاه میکند و لهذا هر زمینی که دران سلفریتد هائیدروجن میماند مثل موزی های
مطبخ که آنرا بعربی مسیل الماء گویند و هم مسیل الماء کنیف اکثر بیت الخلاست سیاه میگرداند زیرا که آن
مس و زمین و معادن است و اگر در بیضه متعفن نقره را اندازند و قدری بدارند سیاه میشود و این هوا گاهی از
آراضیات که دران کبریت زیاده باشد بر می آید و بسوی بالا میل میکند از خفت خود بخلاف کاربانک اسید که آن
بسوی زمین از ثقل خود زیاده مائل میباشد لهذا چون طیور وقت طیران خود دران داخل میشوند فورا بیهوش
شده و از طیران باز مانده بر زمین می افتند بالجمله این هوا از متعفن شدن البیومن و انچه ازان مشابه
در اشیای معدنیه و حیوانیه یافته میشود پیدا میگردد زیرا که درین هر دو کبریت میباشد و ایضا این هوا
در مسیل الماء اکثر کنیف ها که آنرا خوب صاف نکرده باشند پیدا میشود و از بوئیدن آن ضرر و نقصان
اکثر به حیوانات خصوصا زیاده با انسان میرسد و هرگاه این هوای سمی بر صرافت و قوت خود باشد یعنی هوای
خارجی صاف با آن آمیخته نباشد و دران انسان رود و بوئیدا ازان فورا اهلاک میشود و اگر هوای صاف
با آن آمیخته باشد لیکن بوی بد غالب بود درین وقت ازان دوران سر و تمدد صدغین و ثقل مجمل معده
و غثیان پیدا شده ضعف و استرخای عضلات حادث گشته مریض بیهوش و عاجز از حرکات بدنیه میشود
و اگر هوای صاف همراه آن زیاده بود که بسبب آن بدبوی سلفریتد هائیدروجن محسوس نگردد یا قدری
محسوس شود درین وقت درد سر و اذیت و غثیان قلیل و قلت اشتهای طعام پیدا شده علامات
گاسترک فیور ظاهر میشوند و اگر همراه این هوای متعفن هر هوای مرض هیضه و بائی هم یار شود ازان هیضه قوی پیدا میگردد
العلاج اگر فورا مریض بمیرد لا علاج است و اگر با ظهور علامات زهر مذکور زنده ماند فورا مریض از جائیکه
دران هوای مذکور بود بیرون آورده در هوای صاف دارند و امونیا کاربناس بو یانند و همچنین
کلورین را چنانکه در علاج هائیدروسیانک ایسد بو یانیدن نوشته شده اینجا هم بو یانند لیکن
در اینجا همراه هوای کثیر صاف بو یانند و کسانی را که علامات خفیفه گاسترک فیور پیدا شده باشند

آنرا هم قوت از جائیکه در ان سم مذکور بود برآورده در مکانی که هوایش صاف باشد بدارند و آنچه تدابیر که در علاج
گاشتک فیوز نوشته شده آنها احسب مناسب باستعمال آرند و جائیکه این هوا پیدا شده باشد مثل
مسیل الماء کنیف یا مطبخ یا مکان و هم گوی و ظرفی که در ان آب و فضول کثیفه جمع میشوند آنها را از آب سیاه
و گل سیاه که در ان مجتمع بود خوب صاف سازند و اگر عوض گوی خام یا ظرف نامذکور حوض پخته درست سازند
و همچنین مسیل الماء ها را از گچکاری پخته سازند که تا هر روز از آب صاف خوب شسته شود بهتر است و لیکن آن
هر روز صاف هم کرده باشند از آفت این زهر محفوظ خواهند ماند و اگر انتظام پخته کردن ممکن نباشد کلارائد افلائم را
در مسیل الماء و ظروف آب و گل سیاه کثیف اندازند تا زهر مذکور بسبب آن فانی شود و اگر اول کلارائد افلائم
را در ان اندازند و بعد آن صاف کنند بهتر بود چه درین صورت صاف کننده از زهر هم از ضرر آن محفوظ خواهد
ماند فصل دیگر در بیان یازدهم در ذکر کاربرائد هائیدروجن آنا کاربرائد هائیدروجن نیز
آنهم هوای ست که از آمیختن زغال یعنی کاربن با هائیدروجن هرگاه بعمل کیمیائی بیامیزند پیدا میشود و گاهی
خود هم در کان زغال سنگی پیدا میشود و آنچه از ان هوای را میسازند که بطور چراغ روشن میشود در بازارها
و خانه های شهر آنرا گول گیاس و گاهی آتش گیاس هم مینامند یعنی هوای زمین نمناک و این هوا چون با هوا
کثیر ملاقی ماند بخوبی روشن میشود و وقت روشن شدن آن آب و کاربانک اسیڈ پیدا میشوند و اگر با هوای
قلیل ملاقی گردد بزودی مشتعل شود مثل باروت یا برق و از اشتعال آن زمین شق میگردد و کسی که در ان وقت در کان
زغال هم هلاک میگردد و عجب نیست که مشتعل شدن آن در طبقه زیرزمین یکی از اسباب زلازل بوده باشد و لیکن
گول گیاس که در معدن کوئله [illegible] باشد مثل کاربانک اسیڈ و سلفریٹیڈ هائیڈروجن زهر قوی نیست و از این
کسی که آنرا در معدن نفس میکند از بوی آن تنها هلاک نمیشود بلکه چون مشتعل گردد از صدمه آن میمیرد و اگر بعد
رسیدن صدمه اشتعال و آواز قوی آن هم زنده ماند از کاربانک اسیڈ که بعد آن میماند و از مسدود شدن
راه رسیدن هوای خارجی که از شق شدن زمین و بند شدن راه هوای صاف از افتادن سنگ و خاک
برروی راه هوا حاصل میشود هلاک میگردد اما آنچه از ان برای روشن کردن بطور چراغ هوا ساخته میشود در ان
البته زهر قوی میباشد زیرا که در ان کاربانک اسیڈ و سلفریٹیڈ هائیڈروجن هم بود پس اگر در مکانی که خوابگاه باشد
مجری آنرا کشاده دهند و روشن نکنند تا بذریعه روشن شدن فانی گردد کسی مکان مذکور را بند کرده بخوابد
خواه عمدا یا سهوا و هوای مذکور در ان زیاده از مجری خود خارج شده مجتمع گردد از ان علامات زهر نشی
پیدا میشوند و خواب کننده متضرر یا هلاک میگردد العلامات چون کسی در مکان مذکور مجری هوای مسطور را
کشاده بخوابد هرگاه بعد چند مدت بیدار میشود دوران راس و حرارت مزاج و خشکی دهن و غثیان را

و خفودی می یابد و گاهی قی هم می آید پس اگر بعد ظهور این علامات هم دران مکان تلبث زیاده کند اختلال
حواس و بیهوشی و تشنج عام و علاماتی که در خنق گفته شد وقتیکه هوا بخون نرسد و این حالت را بلغت انگریزی
آسفکسیا گویند پیدا میشوند پس اگر قبل ظهور این علامات که اختلال حواس و بیهوشی و تشنج عام است
هم کسی آنرا از مکان مذکور بیرون آرد بعد زوال علامات موجوده هم ضعف دماغ و ضعف اعضای بدن تا
چند ساعت باقی میماند العلاج فوراً مریض را تا دمیکه زنده است از مکان مذکور بیرون آورده آب سرد بر روی
و سینه آن پاشند و بعد آن امونیا بویانند و اگر حلق باز شده امونیا همراه شراب برانڈی حل کرده بنوشانند
باقی آنچه در علاج آسفکسیا کرده میشود بعمل آرند فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع گازهای
سمیه و آن هم چند بیان است بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموما نوع سوم مسموم که موسوم
به نارکاتک اریتانت است یعنی مخدر موذی یا جامع تخدیر و ایذا و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست
که آن بر دماغ و معده و امعا ضرر و مؤثر میشود و بسبب تاثیر تخدیر آن بنارکاتک و بسبب تاثیر ایذا و
آن بمعده و امعا موسوم بایریتانت یعنی موذی کرده شد پس این نوع ثالث در افراد آن هم
نباتی هستند العلامات بعد شرب آن عموما در حلق و زبان خشکی و گرمی و شدت تشنگی پیدا میشود و در
معده و امعا ذهبه و درد ظاهر شده قی و اسهال جاری گردد و هذیان طاری شده خیال پیش چشم مرئی
میگردد و ثقبه عنبیه وسیع گشته تشنج تام بدن و هم تشنج خاص کزازی پیدا میشود و حس در جلد بدن
زیاده گردد که بسبب آن از ادنی امر مثل لمس بدن یا از صدمه دم زدن بر جلد بدن مریض متاذی
و متشنج میگردد و بعد ظهور این علامات در اعصاب حس و حرکت ضعف و استرخا پیدا شده بیهوشی
مثل حالت سکته یا نوم غرق قوی که آنرا بلغت انگریزی کوما گویند و هم غشی که آنرا سنکوپی نامند و آن
انتقال مریض بر زمین از بسبب شدت حرکت قلب است حادث میشود و چون از خوردن این نوع سم
کسی میمرد وقت تشریح دیده میشود که جهرن معده و امعای آن سرخی بسبب اجتماع خون و گاهی ورم حادث
یافته میشود و بعد آنرا باریتانت موسوم ساختند و همچنین در دماغ آنهم و در اغشیه دماغ اجتماع خون
زیاده یافته میشود لهذا آنرا نارکاتک نام کرده شد و گاهی در وجود این علامات وقت تشریح اختلاف هم
یافته میشود باین طور که ظاهراً اجتماع خون چندانی در اعضا قلیل میباشد که بسبب آن یقیناً حکم کردن باینکه از نوشیدن
نارکاتک اریتانت مرده است ممکن میشود العلاج هرگاه از قسم ورق تنباکو یا تخم یا چیزی از خوردن اصل نبات سمی
علامات سمیت پیدا شده باشد اول قی کنانند از زنگ ابیض خردل مسحوق یا نمک که محلول آب باشد یا بذریعه استمک پمپ
معده را از زهر خالی و صاف نمایند و آن هم از قی کنانیدن هم افضل است و بعد پاک کردن معده از زهر ...

پیوسته ... در علاج آسفکسیا

بیان اول در تعریف و علامات و معالجات آن عموما

بعد انجیر را مقدار نیم اونس مثل یک دو اونس همراه شیر تازه که خوب گرم باشد و به مقدار ده اونس تا نیم آثار بود حلکرده بنوشانند و هرگاه ازین نوع ثالث چیزی را که بطور الکلائڈ باشد یعنی جوهر سم بود مثل اسٹرکنیا یا اٹروپیا نوشیده باشد درین وقت زغال حیوانی را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس بود همراه آب ساده که یک آثار باشد حلکرده باره بار ازان بنوشانند و بار بار بذریعه اسٹمک پمپ معده را صاف نمایند و چون جوف معده از زهر خالی گردد لیکن در میوکس ممبرن معده وغیره اجزای سمی فرو رفته موجود باشند برای آوردن آنها از جوف معده ادویه قابضه عامه را مثل ٹانن یک ایسڈ که از ده گرین تا بست گرین مقدار شربت بود با چهار پنج اونس آب ساده حلکرده بنوشانند یا سلوشن آیوڈین که از پانزده تا بست قطره بود و آیوڈائیڈ پٹاسیم که از پنج گرین تا ده گرین باشد همرده با در چهار پنج اونس آب ساده حلکرده بنوشانند تا اجزای سمی مذکوره از جرم معده خارج شده در جوف آن آید بعده باز زغال حیوانی را با آب ساده مثل وزن سابق حلکرده بنوشانند و از اسٹمک پمپ صاف نمایند و اگر همان ٹانک ایسڈ موجود نباشد عوض آن ماز وی سبز یا کینو یا کتهه سفید یا مطبوخ چای خوب قوی نموده با بنوشانند باقی اگر غشی پیدا شده باشد آب سرد بر رو و سینه مریض پاشند و اگر حالت کلاپس حادث شده باشد ادویه مقویه منعشه حرارت مثل امونیا بوبایانند و بنوشانند و اگر سبات و بیهوشی عارض شده باشد انچه تدابیر در علاج افیون خورده نوشته شده اند آنها را بعمل آرند و اگر اجتماع خون در دماغ یا در معده بوده باشد یا ورم حار در بعضا اعضا پیدا شده باشد حسب مناسب زلو بر آنها چسپانند یا فصد گیرند فقط

بیان دوم در ذکر افراد آن بطور فهرست ترتیب بدانکه اول آنها اسٹرکنیا است و هم انچه ازان این جوهر پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی نکس وامیکا و بعربی اذاراقی و بفارسی و هندی کچلا گویند دوم بلادونا سوم هایی سائنس چهارم جوز ماثل پنجم کافور ششم کاکیولس انڈکس هفتم مفرحشه بلبله که آنرا بلغت عرب بلبلج گویند هشتم فطر و کماة نهم کنس بلغت لاٹن و آنرا انجمن هنب گویند بلغت انگلش و مراد ازان مسکرات چند اند مثل برگ قنب و گانجه و چرس و انچه ادویه مرکبه مثل معاجین مفرحه و غیره که ازان سازند دهم ایکونائٹ یعنی بیش یازدهم ڈجی ٹیلس دوازدهم تنباکو سیزدهم هملاک یعنی شوکران چهاردهم ارگٹ آف رای و متوالی کو دو دیسیج موشه و غیره پانزدهم سولینم یعنی عنب الثعلب خند شانزدهم روغن تارپین و کریاسوٹ

بیان سوم در اسٹرکنیا و آن جوهر اذاراقی است که مثل کونین از یک برآورده میشود و اذاراقی در علاج امراض زیاده مستعمل میگردد و بسیار زهرنوشی در انسان کمتر باستعمال آورده میشود زیرا که مقدار قاتل آنهم کثیر است و بسبب تلخی آن خورنده آگاه شده میخورد لیکن اسٹرکنیا را در ولایت انگلستان بدو ضعان

در کار قتل نفس زیاده بکار می برند زیرا که آن سم قوی ست مقدار قلیل آن مهلک میگردد و در علاج امراض هم مستعمل میشود بالجمله اذاراقی سی گرین و اسٹرکینا چهارم حصه گرین و اکسٹراکٹ نکس وامیکا سه گرین مهلک وقاتل اند العلامات چون اذاراقی یا اسٹرکینا وغیره را محلول بآب تلخی نوشانند فوراً در دهن تلخی آن معلوم میشود و اگر بطور حب وغیره بخورانند از بعد پنج دقیقه تا یکساعت بر خوردن آن در سینه ثقل محسوس میشود و در تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد از تشنج پرده شکم ابتدا اول در عضلات کو عقب بدن اختلاج پیدا شده بعد آن تشنج عام بدن حادث شده صورتی که از آن پیدا میشود که آنرا بلغت انگریزی اوپستهاتونس گویند و مراد از آن اینست که انسان موخر راس و پاشنا را بر زمین نگه داشته سینه و شکم و اعضای بدن دیگر خود را بلند سازد بنحوی که پشت مقوس گردد و من بعد عضلات شکم زیاده سخت میشوند و از تشنج پرده شکم کشیدن هوا در ریه بند میگردد و رنگ رو سیاه میشود و تقبض و تشنج گردد و جحوظ العین از تشنج عضلات چشم حادث میشود و در عضلات فکین تشنج پیدا شده صورت مریض مثل ضاحک میگردد و مریض شکایت ضیق گلو زیاده مینماید و میگوید که از نیامدن هوا در سینه هلاک میشوم و تشنگی و خشکی دهن زیاده میشود و چون میخواهد که آب نوشد تشنج عضلات فکین زیاده هم ممکن نمیشود که یک قطره از آب بنوشد و گاهی کف خون آلود از دهانش بر آمده بر لبهایش مجتمع میباشد بسبب اینکه از تشنج زبان چون زبان زیر دندان می آید از آن زخمی میشود و خون آن با کف دهن می آمیزد و این تشنج عام موسوم به اوپستهاتونس بار بار شدت میکند و همراه شدت آن درد معده و درد پشت یا هم زیاده میگردد و نبض سریع میشود و شدت دوره تشنج تا دو سه دقیقه مانده باز کم میگردد و در شدت دوره تشنج از زیادتی اذیت عرق بارد می آید و از آن مریض بسیار ضعیف میگردد و بعد سکون و ظهور خفت تشنج باز گاهی بوجود سبب ظاهر مثل اینکه کسی بدن مریض را لمس کند یا هوای خارجی بقوت به بدن او رسد یا مریض خود حرکت کند یا بلا سبب ظاهر باز دوره تشنج مذکور مثل دوره سابق شدت مینماید لیکن در میان آن شدت عقل مریض صحیح میگردد و بخوبی کلام با هواس میکند مثلاً از حال خود خبر میدهد که عنقریب تشنج شدت میکند پس مرا بقوت بگیرند بالجمله همچنین از شدت ادوار که بار بار میشود مریض ضعیف گشته در دو سه ساعت هلاک میگردد و اگر از سه ساعت زیاده در این حال زنده ماند امید حیات آن پیدا میشود که شاید بعد آن مریض زنده ماند لیکن اکثر این مسموم از مرض کزاز مشتبه میشود و تفرقه بینهما باین وجه کردن ممکن است که کزاز آهسته آهسته شروع میشود و زیاده میگردد و بعد ده دوازده ساعت یا یک هفته بحد کامل خود رسیده هلاک میکند و بعد نوشیدن زهر مذکور این اعراض و تشنج آن بزودی قوی و شدید میشوند

حتی که در مدت اقل که سه ساعت است مریض بمیرد و ایضاً کزاز اول در عضلات فکین شروع میشود
و بعد آن در عضلات گردن میرسد و بعد آن در عضلات پهلو و سینه و پشت و بعد آن در دست و پا
ظاهر میشود و بعد نوشیدن استرکنیا یکبار تشنج در عضلات اختیاریه بدن دفعةً پیدا میشود و بعد ظهور
تشنج در عضلات جمله بدن در عضلات فکین ظهور مینماید و گاهی در نوشیدن این سم مذکور در عضلات فکین تشنج
حادث نمیشود و ایضاً در کزاز در زمان غفلت که فیما بین زمانین ازدیاد تشنج یافته میشود قدری تشنج باقی میماند
و در زمان غفلت تشنج استرکنیا مطلقاً تشنج در بدن یافته نمیشود و ایضاً مریض کزاز اگر مرض آن زیاده
قوی بود در ده دوازده ساعت بمیرد و مریض سموم استرکنیا در سه ساعت هلاک میگردد و اگر از آن نجات
یابد که بعد آن زنده میماند همچنین گاهی این سموم با مرض هستیریا و گاهی با مرض صرع مشتبه و ملتبس
میگردد لیکن بعد مدت یسیر فرق فیما بین آنها ظاهر میشود زیرا که در هستیریا و صرع تشنج با ارتعاد میباشد
و در سموم مذکور ارتعاد و اختلاج در اعضا نباشد و ایضاً این سموم بزودی بمیرد و در هستیریا و صرع
کسی هلاک نمیشود و باید دانست [illegible] العلاج آنچه در علاج نام این نوع نوشته شده باستعمال آن زنده [illegible]
[illegible] فائده کثیر حاصل میشود زیرا که آن تشنج را کم میکند لیکن کدام فاد زهر خاص این سم ظاهر نشده
[illegible] بیان چهارم در بیلادونا و این اسم مرکب از دو لفظ است اول بلا [illegible] موضوع
که بمعنی خوبصورت و خوشرو است دوم دونا بضم دال مهمله که بمعنی زن بلند مرتبه است
و آن لغت انگلش و اطالین است و در لغت لاطن آنرا اتروپا بلادونا نامند و درخت آن از نوع [illegible]
[illegible] است و نهال آن تا طول یکذراع یا نیم ذراع میباشد و جمله اجزای شجر مذکور زهر اند
مستعمل از آن در علاج امراض [illegible] یا الکلائد یعنی جوهر آن که اتروپا [illegible] میباشند و در ادویه
[illegible] آن [illegible] بتدریج و بکمال احتیاط افزوده میخورانند و جوهر آنرا از [illegible]
[illegible] بآب ساده [illegible] در بدن میرسانند و گاهی [illegible] آنرا برای توسیع ثقبه عنبیه در
چشم [illegible]
پیدا میشوند [illegible] چون زیاده خورده شود خشکی در دهن و حلق پیدا میشود و از دادن غذا از حلق [illegible]
میگردد و تشنگی غالب میشود و هذیان پیدا شده بعد آن بیهوشی عارض میگردد و گاهی قبل هذیان [illegible]
و ثقبه عنبیه [illegible] تشنج عام بدن کثیر خفیف حادث میشود و در بعض مرض صرع [illegible]
[illegible] پیدا میشود که بسبب آن مریضات را [illegible]
[illegible] میرود و از حلق [illegible] و در محسوس میشود و غثیان وقتی عارض گردد و شکم

تشنج شده و اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم درد پیدا میشود و بسبب
اجتماع خون و ورم و بول محتبس میگردد و گاهی کم و مختلط با خون می آید و هم دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن
بر می آیند چنانکه در اسکارلتینا یا در تیکو فیور یعنی تپ سرخ بر می آیند العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده عمل آرند
بیان پنجم در بیان سامنس و ان ابر لبانج و در زبان فارسی اجوائن خراسانی و در اصطلاحات علم فلاحت
نامی سامنس نیجر یعنی سیاه مینامند و بزبان انگلش هین بن یعنی ضرر سالن و بهانت کویند زیرا که ...
ای هوز و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی جاج است و بن بکسر بای موحده و سکون نون یعنی ضرر و نقصان
جمله اجزای نیجر آنهم زهرانند و درخت آنهم از زمرهٔ سولان ایسی است و اینهم بطور اکسترا اکت و تنکچر در علاج
مرضی مستعمل است و اصل تخم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر بلاڈونا قبل کیمیائی بر می آرند لیکن
آن در هوا مفتوح شده لاشی میگردد و بسبب لطافت خود باقی نمیماند و لهذا لایق استعمال در علاج مرضی
نمیباشد بالجمله هرگاه از اکسترا کت آن زیاده از شش گرین و از تنکچر آن زیاده از نیم اونس خوانند آن
علامات زهر نوعی پیدا میشوند و مریض هلاک میشود العلامات اگر چندان زیاده از مقدار کیر نخورده باشند
که بحد قتل نفس نرسد درین وقت قدری آثار حرارت ظاهر میشوند مثل اینکه رنگ رو سرخ و نبض ...
و قوی میگردد و درد سر اول ثقل پدید شده و بعد آن دوران راس حادث میشود و پلکهای زانت در جاری ...
و رعشه پیدا شده و خواب زیاده می آید و تنفس خفیه ... میگردد و ... صورت می بینند مثل احول
و غثیان و قی هم پیدا میشود و بعده در چند ساعت این علامات بتدریج زائل میشوند و ضعف باقی میماند
و اگر چندان خورده شود که از ان مریض هلاک شود درین وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سوای آن هذیان و اختلال عقل و بیهوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد ان ...
کلاپس عارض میگردد مثل اینکه بدن سرد میشود و عرق بارد می آید و تشنج عام هم پیدا میگردد و درین تشنج
گاهی تمدد بدن بشدت و رقبه مثل کزاز پیدا میشود و گاهی با تشنج عام در اعضا ارتعاد هم پیدا شود و نبض
مختلف و ضعیف بود و تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد و درین زهر استرخای جمیع اعضا بالضرور
یافته میشود و گاهی حکاک بدن و لثه هم پیدا میگردد و گاهی دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلاڈونا سرخی بر بدن پیدا میشود و درین حالت بقدر زیاده خوردن ...
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض هلاک میگردد العلاج علاجش همان است که در علاج عام
نوشته شد و فقط ... بیان ششم در جوز ماثل که آنرا در لغت لاطن دهتوره ... گویند و
اقسام آن متعدد اند و آن هم از زمرهٔ سولان ایسی ست و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

دیگر و تخم و اصل زهر اند لیکن تخم آن از همه اقوی ست و ثمر آن مشابه با خروست و تخم آن قدری مائل بزردی و در شکل
و هیئت قریب بشکل گرده از یکجانب واز جانب دیگر قدری سر آن حاد و بر دور آن کناره های دبیز میباشند
و با دانهٔ مرچ سرخ دانهٔ آن مشابه میباشد لیکن فرق این ست که دانهٔ مرچ سرخ از هر دو جانب خود مستدیر
بشکل گرده میباشد و دانهٔ جوز مائل یک سر آن مدور و یک سر آن حاد و قدری غلیظ بود بخلاف دانهٔ مرچ
سرخ که آن رقیق میباشد بالجمله در علاج امراض اکثر اکثر آنرا از رتی گرین تا دو سه گرین بتدریج افزوده
مینوشانند و برگ آنرا هم براه چلم می بندند و در قلیان مثل تنباکو دخان آنرا میکشند در استسقا وغیره
و تخم آنرا در دوتیه سعالیه در حبوب مستعمل میشود و در کتب انگریزیه مرقوم ست که طفلی از خوردن شانزده عدد
از تخم آن هلاک شده و از خوردن دو عدد از ثمر آن انسان هلاک میشود و در کتب عربیه طبیه قدیمه مثل
قانون بوعلی مرقوم ست که گاهی از خوردن یک مثقال آن در همان روز انسان هلاک میشود و کم از نیم درهم آن
هلاک نمیکند مگر شخص ضعیف را و بد وضعان آنرا بارادهٔ قتل گاهی با آرد گندم و گاهی با شیرینی و گاهی با شراب
و گاهی با طعام پخته آمیخته میخورانند و گاهی تخم ثمر آنرا در قلیان با تنباکوی کشیدنی آمیخته میدهند و از کشیدن
دخان قوی آن بیهوشی پیدا میشود العلامات آنچه علامات بعد نوشیدن بلادر و ناروهائی سائس نوشته شده اند
اینجا هم پیدا میشوند مگر بقوت و شدت العلاج آنچه در علاج عام نوع سوم نوشته شده کافی ست و مشهور ست
که بعد قی کنانیدن از نوشانیدن سمن و ماست و دوغ درین زهر فائده عظیم حاصل میشود بیان هفتم
در کافور که آنرا کیمفر گویند و آن از درخت کلان که از زمرهٔ درخت سافرج و دارچینی ست پیدا میشود و گاهی
از شاخ درخت مذکور بطور تصعید آنرا میگیرند و گاهی از جوفی که در تنهٔ درخت آن بود و دران کافور پیدا شده
مجتمع میگردد برمی آرند و این قسم کافور را از ملک سماترا می آرند بالجمله اقسام آن در علاج مستعمل اند
تا پنج گرین میخورانند و در زهر نوشی مستعمل نیست اما زیاده نوشیدن آن هم قاتل ست و مقدار قاتل آن
در کتب انگریزی نه دیده شده اما تجربه اینقدر ثابت ست که چون چهل گرین ازان بنوشند ازان علامات قویه
بالیه زهر نوشی پیدا میشوند العلامات چون از مقدار ماکول زیاده نوشیده میشود در اعضای بدن ضعف
و کمزوری و دوران سر و خیرگی و ضعف قلب و قوت باصره و اختلال عقل حادث میشود و علاوه ازان
سکر پیدا شده هذیان قوی و حالت مشابه بحالت مانیا که جنون یا غیظ و غضب ست عارض میگردد و گرمی
در بدن زیاده شده مثل حمی بدن گرم و رنگ چهره سرخ و تشنج عضلیه و صبح میگردد و بعد خوردن آن
بوی کافور از هوای دهن و از عرق بدن و از بول برمی آید و مادام که جمله کافور از بدن بیرون نیاید بوی آن
قطع نمیشود العلاج آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده بعمل آرند و بآوردن قی و اسهال معده را ازان پاک

زهر هفتم کافور

سازند که بعد آن خود جمله علامات رفع میشوند بیان هشتم در کاکیولس انڈکس و آن تخم درختی است که آنرا به
زبان انگریزی آنامرتا کاکیولس گویند و آن بر کوه های هندوستان هم مثل ملیبار و بندری که آنسو هست
پیدا میشود و نهال این نبات از زمره و نوع درختهای پرایرآوا و درخت کلنبا است و بیاره ملیباشد هیچ درخت کدوو
خربزه که بالای درختان کبار میرود و می پیچد و تخم آن مدور قدری از کرسنه کلان و بالای آن پوست مائل بسیاهی
بود که بران فرورفتهای کوچک میباشد و چون آنرا از جانب عمق قطع کنند صورت هلال کامل در ان دیده شود
لهذا آنرا بلغت انگریزی مون سیڈ میگویند یعنی تخم هلالی زیرا که مون یعنی هلال و سیڈ یعنی تخم است و تخم مذکور
خالی از رایحه است اما ذائقه آن بسیار تلخ است و آنرا بزبان فارسی مرگ ماهی مینامند و در کار علاج امراض
هم می آید باین نحو که از ان مرهم درست ساخته برای قتل کردن قمل و غیره حیوانات که در جلد انسان پیدا میشوند
و هم در ایکسیما و فیویس و غیره بر جلد بدن ضماد را باستعمال می آرند و مثل کینین از ان جوهر هم می آرند که آنرا
پکروٹکسین میگویند و آن سم قوی است و از ان مرهم درست ساخته در امراض جلدیه راس بر سر می مالند
و در بعضی از مواضع مثل بنی (؟) و گرد و انه و غیره شراب کشان تخم مذکور را در شراب می اندازند تا سکر آن قوی گردد
و ایضا بد و ضمان و سارقان مثل قمار طریق آنرا در شراب آمیخته مینوشانند تا نشه زاید پیدا شده شارب
آن بیهوش گردد و در ولایت انگلستان هم گاهی در شراب بیهر گاه ضعیف العمل بود فروشندگان آن تخم مذکور را
در ان می اندازند تا سکر قوی پیدا شود و بسیار صیادان ماهی برای صید ماهی آنرا باستعمال می آرند باین نحو که چند
دانه آنرا ساییده با آرد خمیر کرده آمیخته از ان حبوب ساخته در آب می اندازند و از خوردن آن سمک بیهوش شده
بالای آب می آید و چنان بیهوش میگردد که صیاد آنرا از دست خود میگیرد و چونکه سمیت آن در بدن ماهی موثر میشود
و از خوردن آن ضرر و نقصان در بدن انسان پیدا میشود لهذا باید که آنچه سمک بذریعه آن شکار کرده شود
آنرا نخورند و آن در کار زهر نوشی انسان کم مستعمل میشود و چونکه تاثیر آن در بدن انسان ضعیف است و در بدن سمک قوی است
اما هرگاه زیاده خورده شود از ان اعراض و علامات سم نوشی پیدا میشوند العلامات بعد خوردن آن در معده درد
ضرر و اذیت پیدا شده قی و اسهال جاری میشود و بعد ان سکر و بیهوشی و هذیان حادث گردد و مریض آواز
آواز کلام کنندگان را میشنود و معنی کلام را می فهمد لیکن قدرت بر دادن جواب ندارد و بسبب استرخای عضلات
اختیاریه بدن العلاج علاجش علاج عام است بیان نهم در مغز حسته بلبلیه که آنرا بلغت عربی بلبلیه
گویند و آن سم ضعیف است که بی باکان گاهی آنرا مثل مغز اخروٹ میخورند لیکن اگر تا سی عدد خورده شود
از ان علامات پیدا میشوند العلامات اول سکر حادث میشود و بعده قی می آید و از ان نشه مذکور کم و
زائل میشود و اگر خود قی نیاید در بیهوشی و سبات مفرط مبتلا میماند و چون بازی کنانند نشه برطرف شده و دوران

راس باقی بماند و بتدریج زائل گردد علاجش علاج عام ست فقط ذکر بیان دهم در فطر که کماة رو ئیدن و
اقسام فطر را بلغت لاتن فنجائی و بلغت انگلش مشروم میگویند و اقسام آن متعدد اند بعضی از آن ردی مهلک
و بعضی صالح ماکول و تفرقه در صالح و ردی آن فی الواقع دشوار ست لیکن آنچه از تجربه مجربین ثابت و ظاهر شده
آنست که آنچه از اقسام آن شدید اللون بود یا بالای آن قشر بود یا بران داغها باشند یا لحم آن سخت بود و هم
آنچه که و لحم آن آب زیاده باشد و آنچه از زمین یا انبوه برآمده باشد و هم آنچه در جای نمناک و تاریک پیدا
شده باشد همچنین آنچه ذائقه آن تلخ یا عفص بود و از خوردن آن در حلق سوزش پیدا شود یا در ان لعاب
حاد باشد یا رنگ آن نیلگون بود ردی میباشد و داکتر گرینش صاحب بهادر که در علم و علاج زهر اکمل بوده
نوشته اند که آنچه از اقسام آن بو رایحه قوی و حاد و بدبو بود و ذائقه آن عفص باشد یقینی بد و ردیست میباشد
و یک امتحان برای دانستن جودت و ردائت فطر آنست که نقره را با آن در ظرفی انداخته بجوشانند اگر از جوشیدن
همراه آن رنگ نقره سیاه گردد باید دانست که ردی ست و اگر سفید ماند قسم جید ماکول خواهد بود و اکثر قسم ماکول آن
سفید رنگ یا بادامی بود و لحم آن لین و نازک میباشد و هم آنچه در مزارع و میدانها و زمین خشک تنها از
زمین بر آید جید میباشد لیکن قسم ماکول آن هم در بعض اشخاص از خصوصیت مزاجی شخصی هضم نمیشود و فساد مینماید
و ایضا باید دانست که در فطر ردی الکلائد یک قسم یعنی جوهر خاص ست که آنرا فنجین گویند و آن سم ست بالجمله آثار که
بعد خوردن آن پیدا میشوند گاهی علامات نارکاتک یعنی سم مخدر میباشند و گاهی آثار اری تنت یعنی زهر موذی
ظاهر میشوند و اکثر هر دو باهم یافته میشوند لیکن اکثر بعد خوردن آن اگر اول علامات پیدا شوند علامات نارکاتک
مثل سکر و دوران سر و کمزوری عضلات چنانکه در سکاری بود میباشند و اگر بعد مرور مدتی معتدبه بعد
خوردن آن علامات پیدا شوند علامات اری تنت میباشند مثل درد معده و غثیان وغیره و گاهی بعد
خوردن آن هیچ علامت ظاهر نمیشود تا اینکه شش ساعت یا چهارده ساعت یا سی ساعت بگذرد و بعد آن
اول علامات اری تنت یعنی سم موذی پیدا میشوند و بعد آن در آخر علامات نارکاتک یعنی سم مخدر ظاهر میشوند
الحاصل در ظهور علامات آن اختلاف میباشد چنانکه مذکور شد العلامات هرگاه بعد گذشتن چند دقیقه بر خوردن
آن علامات ظاهر شوند اول از همه سکر پیدا میشود و بر روی سرخی ظاهر شده نبض سریع میگردد و تنفس نیز
وسیع میشود و دوران راس عارض میگردد و نظر خیره و بصارت ضعیف میشود و چنان معلوم گردد که گویا در میان
راه وی پرده انداخته اند بعد مرور دو سه ساعت بر ظهور این علامات غثیان و قی و اسهال پیدا میشود
و شکم منتفخ میگردد و پس اگر از غثیان و قی زهر مذکور از معده خارج نشود علامات نارکاتک قوی میشوند و هذیان
حادث شده حالت کلاپس پیدا میگردد و اگر بعد خوردن آن چند ساعت گذشته علامات پیدا شوند اول علامات

بیان در فطر و قارچ ... و علاج زهر خوردن فطر

ابری منت یعنی سم موذی مثل غثیان و قی و درد معده و مغص و اسهال عارض شده بعد آن حالت ماننده ضرب عصب
مثل دوران راس و تشویش بصر و سکر و هذیان عارض میگردد العلاج اول قی کنانند بانچه میسر شود و بعده
آن اسهال نمایند از روغن بیدانجیر تا معده و امعا از زهر پاک شوند و بعد آن انچه عرض باقی ماند تدبیر آن به علاج
عام چنانچه گفته شد بیان یازدهم در کینبس انڈکا که آنرا بلغت انگلیس انجن هنپ و بعربی قنب گویند
نباتست مشهور و آنهم نر و ماده میباشد و سه چیز از آن در کار اسکار مستعمل میشوند اول برگ آن دوم
گلهای خشک آن اسم ماده درخت قنب است هرگاه وقت گل کردن آنرا خشک ساخته نگاهداشته باشند و آنرا هم قلیان
بجای تنباکو نهاده میکشند سوم چرس و آنهم مثل قنبهر (?) یعنی رال است که بر برگهای درخت قنب مجتمع میشود و از آن
دود و مثل سوم ساخته در قلیان میکشند و در علاج امراض اکثر اکسٹرکٹ و ٹنکچر آن در ولایت انگلستان
و شیره برگ آن و سفوف آن و جز اعظم آنرا مفرد او یا ادویه دیگر آمیخته دهند باستعمال می آرند و اکسٹرکٹ
آن تا یک یا نیم گرین دوا (?) مستعمل میشود و اگر زیاده از آن خورانند علامات زهر نوشی پیدا میشود و ٹنکچر آن
از بست قطره تا یک ڈرام مستعمل ست اما اگر از آن زیاده دهند علامات بطور علامات زهر نوشی پیدا میشوند
و در بعض کتب طب یونانی نوشته اند که زیاده از یک ڈرام از آن کشنده است العلامات هرگاه از مقدار
مشروب قدری زیاده خورده شود اول تاثیر آن بر دماغ ظاهر میشود یعنی سکر پیدا شده اول مریض
کلام نا پدید (?) و ضحک کثیر مینماید و از ادنی سبب زیاده می خندد و بعده در تمام بدن حس کم گشته خواب غالب
میگردد و شارب آنرا چنان معلوم میشود که سر آن بالا میرود و چون پاهای خود بر زمین نهد می پندارد که پا
من بر زمین نمیرسد و گاهی درین حالت تشنج موسوم به کاٹالیپسی که بعربی آنرا اخذه و در کتب سیاسته (?)
حادث میشود اما اگر از مقدار مشروب زیاده تر خورده شود درین وقت اول غثیان و قی و تشنگی زیاده پدید شده
نبض صغیر و ضعیف میگردد و تشنج کثیر و دوران سر و قلت حس بدن و سردی جلد تمام جسم زیاده عارض میشود
و گاهی درین حال صداع و هذیان پیدا میگردد و اگر هذیان زیاده ماند بعد آن اکثر مانیا حادث میشود و این
مانیا گاهی بعد نوشیدن آن چند ساعت و گاهی تا هشت یا ده روز باقی میماند العلاج آنچه در علاج
عام نوشته شده باستعمال آرند بیان دوازدهم در ایکونائٹ که بلغت لاطینی اکونائٹم نیپلس و غیره
یعنی بیش صحرائی و غیره میگویند زیرا که فیملس (?) بمعنی صحرا است و اینهم نباتست مشهور و جمله اجزای درخت
آن باسمیت میباشند و چون بیخ آن را بر زبان نهند از آن حالت خدر چنانکه از کوبیدن مورچه پیدا میشود
حادث میگردد و مستعمل از آن در علاج امراض بطور ٹنکچر و اکسٹرکٹ و مرهم است و هم جوهر آن که موسوم
به ایکونائٹیا است در علاج امراض مستعمل است و آن از جمله سموم اقوی ست یک ڈرام از اصل و همچنین از

شنگران و چهار گرین از اکستراکت آن و عشر حصه گرین از جوهر آن قاتل اند و اگر ازین مقادیر قدرے
کم کرده هم خورده شود علامات هائله ازان پیدا میشوند و بعد خوردن آن گاهی از یک ساعت تا دو سه ساعت
مریض هلاک میشود و زیاده از بست و چهار ساعت زنده نمیماند العلامات اول بعد خوردن آن بی حسی
و خدر و سوزش در دهن و حلق و معده پیدا میشود و بعد آن غثیان و قی عارض میگردد و همراه آن در معده
پیدا میشود و از فشار کردن این درد زیاده میگردد و بعده بی حسی و خدر در جمله بدن عام شده حس بدن
کم میگردد و دوران راس پیدا شده در نظر کدورت حادث میشود که مریض میداند که گویا پیش چشم
پرده افتاده و گاهی سیاهی پیش چشم محسوس میگردد و گاهی در گوش آوازهای گوناگون مثل صوت هوا و غیره
مسموع میشوند و گاهی کری و بطلان سمع حادث میگردد و اول تقبض عضلات از اذیت دماغ تنگ شده
و بسبب استرخی شدن عضلات و اعصاب چشم و کف از دهن مریض می آید و تنگی
در حلق پیدا شده ازدراد دشوار و متعسر میگردد و همچنین در تنفس ضیق و عسر ظاهر میشود و قوت کلامیه زائل
میگردد و جابجا در بدن ثقل محسوس میشود و در عضلات بدن ضعف پیدا شده رعشه در اندام عارض میشود
و نبض متغیر و ضعیف شده حالت کلاپس ظاهر میگردد و در همین حالت میمیرد العلاج اول فوراً از یا دوهای
قی بانیده و از منکک پمپ معده را صاف و خالی سازند باین نحو که زغال حیوانی در آب حل کرده بار بار بنوشانند
و قی بار بار کنانند بعده برای اخراج آنچه ازان در امعا فرو رفته اول سفوف زغال حیوانی نوشانیده
بعد آن روغن بیدانجیر نوشانیده امعا را هم از زهر صاف و خالی سازند بعد آن منعشات حرارت مثل
مطبوخ کافی و شراب براندی و ایمونیا کارب ناس همراه آب ساده بنوشانند و بر فقار ظهر زیاده مالش
سازند و بر دست و پا دلک قوی نمایند و موذیات جلد را مثل روغن تاربین یا لینی منت ایمونیا
بمقابل دل و معده مالند و آب گرم در بوتل پر کرده ازان بر جانب یمین و یسار بدن تکمید سازند تا سردی
بدن که موذی است کم گردد و اگر تشنج موسوم به آخذ پیدا شده باشد ورید موسوم به جگلاوین را که از دو طرف
پس گوش در گردن فرود آمده کشاده خون بیرون آرند و هرگاه ضیق نفس زیاده شود برای ازاله
آن تدبیر غرق العمل آرند و بنابر تقویت فرینک عصب سر زنجیر برقی را بر مقابل دل و معده نهاده
حرکت دهند و صدمه آن رسانند فقط بیان سیزدهم در ڈجی ٹلیس و آن لغت لاتین
بمعنی سرانگشت یعنی سلامیه اولی است و بلغت انگلش فاکس گلف گویند و فاکس بمعنی ثعلب و گلف
بمعنی غلاف است یعنی غلاف انگشت ثعلب و تسمیه آن باین اسم بنابر آنست که اگر دستانه را که بالای
دست میپوشند از محل سلامیه اولی انگشت سبابه و غیره از مقراض قطع کنند و بتراشند مشابه بشکل آن میشود

پس هرگاه گل آن مثل غلاف انگشت بوده لهذا به فاکس گلف موسوم شد و این نبات در ولایت انگلستان
در هر سال پیدا میشود و باز خشک شده فانی میگردد و جمله اجزای آن مثل برگ و شاخ و گل و تخم با سمیت ملو اند
و اصل سم در آن الکلائد خاص یعنی جوهریست که آنرا ڈجی ٹیلین گویند هست و آن زهر قوی ست که یکحصه
از جوهر آن با صد حصه مقدار مشروب برگ ڈجی ٹیلس برابر در تاثیر میباشد و چونکه نبات مذکور در
ولایت مذبور تازه دستیاب میشود لهذا آنجا از برگ آن نقوع ساخته و هم آنرا سفوفا مینوشانند و قوت
آن تا یکسال باقی میماند ولیکن چونکه برگ آن بزودی فاسد هم میگردد لهذا در هندوستان تنچر آن تنها
از پنج قطره تا یک درام تدریجا در علاج امراض انوشانیده میشود و در بعض امراض [illegible]
و هم در بعض امراض قلب بیماران زیاده هم مفید است لیکن این دوا بعد استعمال اکثر قدری رفته رفته در بدن
مجتمع گشته یکبار تاثیر سمی خود را ظاهر میکند لهذا باید که آنرا بکمال احتیاط بنوشانند و [illegible]
هر دوای سمی قوی این احتیاط را ملحوظ دارند و آن بایی نحو میشود که هرگاه این دوا را کسی بنوشانند
روزانه دو سه بار آنرا ببینند و مقدار شربت آنرا زیاده از یک روز نه دهند تا هر روز مریض پیش طبیب
حاضر شده احوال خود را گوید و خود را نماید و بهمین سبب تا حال مقدار مهلک آن ثابت نشده چه کسی را
از نوشیدن مقدار قلیل آن هم علامات زهر نوشی فورا پیدا میشوند و کسی را بعد استعمال آن تا مدت دراز
علامات مذکوره ظاهر میشوند الغرض علامات هرگاه بعد نوشیدن آن که مقدار قلیل را تا مدت دراز نوشیده باشد
علامات پیدا شوند پس اول غثیان حادث میشود بعده خشکی دهن و تشنگی مفرط و سقوط اشتهای طعام و [illegible]
حادث میگردد و بعد آن دوران سر و ضربان صدغین و قلق و بیخوابی مفرط و گرمی جلد بدن و عرق [illegible]
جاری شده ضعف بدن و دماغ و کمزوری عضلات و اعصاب و بطوء نبض پیدا میشود و گاهی اسهال
و گاهی سیلان لعاب دهن و گاهی بول کثیر و گاهی هذیان و گاهی تشوش در بصارت پیدا میگردد که بسبب
آن صور غیر موجوده را می بیند و گاهی تشنج عام مثل صرع و گاهی بیهوشی مثل سکوت پیدا میشود و هرگاه
یکبار مقدار زاید آن مثل یک اونس یا زیاده از آن تنچر آن را کسی باراده قتل بنوشد درین وقت فورا
قی می آید و اسهال جاری گردد و درد قولنجی در شکم و صداع و دوران سر و ارتعاش و ضعف در نظر پیدا
میشود و مریض چنان میداند که گویا پرده پیش چشم آن در میان مرئیات انداخته اند که بسبب آن صورت
صاف معلوم نمیشود و گاهی مطلقا نمی بیند و کور میگردد و ثقبه عنبیه وسیع میشود و از دیدن اضواء و اشعه باز
مجتمع گشته متغیر میگردد و نبض ضعیف و بطی و مختلف میشود و بعد این علامات باز غثیان پیدا شده حالت
کلاپس مثل سردی جلد و عرق بارد و غیره حادث میگردد و اگر درین حالت مریض را هشیار کرده قدری

از مبایش بر دارند و حرکت دهند فوراً غشی پیدا کرده می میرد یا در این حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند
واین علامات که نوشته شد همه بعد خوردن آن هرگاه یکبار مقدار زائد نوشیده باشد پیدا میشوند اما گاه گاه
علاوه ازان قلق پیدا میشود و گاهی احتباس بول عارض میگردد بسبب اینکه بول در گرده پیدا نمیشود
و گاهی تشنج عام در بدن حادث میشود پس اگر بعد ظهور علامات مذکوره علاج کرده شود و از علاج مریض
منتفع گردد بعد بست یا بست و چهار ساعت انحطاط در علامات مذکوره پیدا شده حرکت قلب بر مجری طبیعی
خود می آید و صحت میشود و اکثر اینست که در بست ساعت مریض هلاک میشود العلاج اول علاج عام نمایند
و بعد تنقیه معده و امعا آنچه ادویه که دران تان تک ایسڈ بوده باشد مثل مازو یا سبز چای ختائی وغیره
آنها را بنوشانند و در چای ختائی سوای تان نک ایسڈ چیزی دیگر هم هست که بسبب آن انعاش حرارت اصلی
پیدا میکند و نفث قلیل بسبب آن پیدا میگردد و ازین جهت انجا نه باده نافع میشود و بعد آن آنچه در علاج
بیش تدابیر برای انعاش حرارت و تقویت اعصاب و قلب و دماغ نوشته شده اند آنها را بکار برند بیان
چهاردهم در تنباکو که آنرا در اصطلاح فلاحت انگریزی نیکوتی اینا تباکم گویند و آن هم از زمره
سولانیسی است و در لغت لاتن تباکو نامند و آن در مقام تنباگو پیدا میشود و از انجا در بلاد دیگر
رسیده و در درخت آن دو چیزی میباشند یکی الکلائد یعنی جوهری که سیال است مثل جوهر هلاک یعنی
شوکران و آنرا نائی کوٹینا نامند و دوم روغنی که مثل کافور منجمد میشود و آنرا نیکوٹینم یعنی کافوری که
از تنباکو پیدا میشود میناميد واین هر دو چیز در تمام اجزای درخت مذکوره یعنی در برگ و شاخ و اصل
و گل و تخم آن یافته میشوند و در نقوع و مطبوخ و دخان آنهم این هر دو یافته میشوند و هرگاه جوهر آن
که سم قوی است در خون داخل میشود و بقدر کامل که کافی برای قتل باشد نوشانیده میشود مثل
ہائیڈروسیانک ایسڈ در بدن تاثیر خود ظاهر میکند و بقتل میرساند چه فوراً بر دماغ موثر شده نخاع
و سمپاتی تک را ضعیف و مسترخی میسازد و از استرخای آن حرکت قلب بند شده شاربان آن میمیرد
و روغن آنهم بر دماغ موثر میشود ولیکن تاثیر آن خلاف جوهر آنست چه جوهر آن مرخی اعصاب است
و روغن آن از اذیت رسانی خود در دماغ و اعصاب و حرکت عضلات بدن را مثل استرکینا زیاده میکند
چون سگ را نوشانیده امتحان کرده شد که بعد مردن هم وقت تشریح دل آن متحرک بوده و تنباکو پیشتر
در ادویه مرخی مستعمل بوده مثلاً در قولنج و تشنج امعا حقنه ازان میدادند لیکن چون از استعمال آن مکرر ضرر
در تجربه ظاهر شده و هم کلوروفارم بهتر ازان برای رفع تشنج پیدا گشته استعمال آن متروک گردید اما تا حال
اطباء و قابلان کنتی دهره تنبول وغیره آنرا اسپکشنده میخورند و هم عطوسا باستعمال می آرند و گاهی عورات بدکار

اطفال را تا ده دوبار رانجورانیدن سفوف آن قتل میکنند اما مقدار قاتل آن تا حال ثابت و معین نشده لیکن بتقدیر
دیده شده که شخصی نیم درام برگ خشک آنرا خورده هلاک شد و زنی را سه درام تنباکوی خشک در بست او سن آب ساده
جوشانیده صاف نموده بطور حقنه دادند و آن بعد یکساعت از استعمال آن هلاک شد و جوهر آن که موسوم به
نای کوتینا است و سم قوی است از سه چهار قطره آن ضرور انسان شارب آن هلاک خواهد شد بالجمله هرگاه کسی اتفاقاً
تنباکو بخورد یا کسی بارادهٔ قتل آنرا نوشاند درین وقت سمیت آن زیاده و قوی و اکیوت میباشد و چون
کسی بتهاون رفته رفته آنرا بنوشد و باستعمال آرد و از ان سمیت مجتمع شده ظاهر کرد ضعیف و کرانیک و قلیل میباشد
علامات سم آن وقتیکه قوی و اکیوت بود اول غثیان پیدا شده قی می آید بعده دوران راس و تشنج عام
در بدن پیدا میشود و عقب آن بیهوشی مثل سکوت عارض میگردد و بعد از ان حالت کالپس پیدا شده
مریض میمیرد و این همه حالات در یک ساعت حادث میشوند همچنین اگر غیر معتاد باکل و شرب آن آنرا کم از مقدار قاتل
بنوشد از انهم علامات پیدا میشوند مثل اینکه بعد استعمال آن نشه قلیل پیدا شده بسرعت میگردد و دوران
سر پیدا شده حالت قریب بغشی میرسد و بعد آن غثیان پیدا میگردد و بعد آن قی می آید و نبض بسیار ضعیف سریع
میشود و پس اگر شخص مذکور قی زیاده کند یا بعد این حالت در آرام بخسپد عقب آن علامات مذکوره زائل
میشوند و بعض اشخاص را ضرر آن تا یک دو روز در بدن باقی میماند و هرگاه زهر آن قلیل و بطور کرانیک
باشد و در معتاد الاکل والشرب علامات پیدا شوند اول بدهضمی و ضعف معده و ترشی و هوا در معده
زیاده پیدا میشود و گاهی از ان در معده تشنج و درد هم حادث میگردد و وقت شب خواب نمی آید هرگاه بخوابد
رویای کثیر در عالم خفتن می بیند و در دماغ و نخاع و اعصاب و عضلات ضعف و نقصان پیدا میشود بالجمله
درین وقتیکه سم آن کرانیک باشد تنباکو بر دماغ و نخاع و اعصاب و بر معده و بر دوران خون و بر
عضلات بدن هم موثر میشود و بیان تاثیر آن بر معده مذکور شد اما چون بر دماغ و نخاع و غیره موثر میشود
حس در جلد بدن زیاده شده خارش و حکه در آن پیدا میشود و در باطن یدین و قدمین و بر سر خشکی و حرارت
زیاده محسوس میگردد و وهم حزن و وجوم و خوف و غیره اعراض مالیخولیا حادث میشوند و از تاثیر آن بر دوران
خون گاهی خفقان و گاهی اختلاف در قرعات نبض و اکثر ضعف قلب پیدا میشود حتی که باین علامت یعنی
نبض مختلف ضعیف زیاده معتاد بخوردن آن شناخته میشود و در ولایت این نبض را نبض تنباکو میگویند
و از تاثیر آن بر عضلات ضعف بدن و اختلاج در عضلات صغیر بدن و رعشه در اندام و گاهی تشنج کاتالیپسی
یعنی آخذه و گاهی تشنج عضلات عکین و گاهی صرع هم پیدا میشود و گاهی از نوشیدن و کشیدن آن
ورم مزمن در حلق و در غده های حلق که در حنجره اند پیدا میشود و در عبارت تشویش حادث شده وقت

و دیدن کردش یا چراغ حلقه دیده میشود و هم خیال صورتها که ناکرده پیش چشم مرئی میشود العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده در علاج هم قوی الکحول کافی است و در سم کرانیک آن ترک استعمال تنباکو ضرور است و بعد آن آنچه اعراض باقی مانند یا پیدا شوند علاج آن از آنچه در جای بر واحد مذکور شده نمایند فتامل

بیان پانزدهم در هملاک یعنی شوکران و بلغت لاطن آنرا کونایم گویند و در اصطلاح علم فلاحت کونایم ماکیولیتم یعنی کونایم خال دار گویند شجر آن در ولایت انگلستان میشود و نبات آن از زمره انبل افری میباشد و آن نباتی را گویند که گل آن صورت اکلیل یعنی چتر دار باشد مثل گل گشنیز و گل بادیان و انبل افری چهار قسم است یکی از آن آنکه سمیت مثل گوز و هم اکثر از آن مصنوع بسیار میشود مثل حلتیت سوم آنکه تخم آن نفع بخش باشد و از آن بعض خوشبو پیدا مثل انیسون و تخم گشنیز چهارم آنکه در آن سمیت باشد و در این قسم نباتات اقوی هملاک است و زهر در آن الکلائیدیا یعنی جوهری است که آنرا کونیا گویند و این جوهر در همه اجزای نبات مذکور مثل برگ و شاخ و اصل و گل و تخم آن یافته میشود و جوهر مذکور در علاج امراض مستعمل نیست بلکه عصاره برگ هملاک که آنرا اکسترکت هملاک گویند در علاج مرضی داده میشود و سقراط حکیم را بادشاه وقت بنوشانیدن قدری قلیل از شیره برگ آن همراه آب ساده قتل کرده بود و مقدار قاتل آن از برگ آن ثابت نیست لیکن مثل مقدار جوهر آن هم برای انسان متحقق شده لیکن دو قطره آن خرگوش یا گربه یا سگ را در پنج دقیقه هلاک میسازد و وقت مردن حیوانات مذکوره آنچه دیده شده این است که بعد خورانیدن سم مذکور اول تأثیر آن بر دماغ میشود و از آن فالج در اعصاب و عضلات پیدا شده حرکت ریه بند میگردد پس اگر نیافرن هوای آکسیجن در تنفس ریه شارب آن هلاک میگردد العلامات چون شوکران خورده میشود اول در حلق تنگی و خشکی و درد سر و بادی خواب پیدا میشود و تقبض عنبیه و تشنج میگردد و در عضلات ساق و فخذ ضعف و استرخا زیاده محسوس میشود و در آخر در رجلین فالج و استرخای تام ظاهر میگردد و اندرا اختناق میشود و نبض صغیر و سریع بسبب شدت ضعف و گاهی بطی و مختلف میگردد و از سفلوج عضلات شرائین و از ضعف ریه تنفس بسیار عسیر میشود و بیمار از همین سبب که قوت ریه و تنفس آن آهسته آهسته باطل میگردد در آخر هلاک میشود و گاهی بعد ظهور این علامات هذیان و گاهی بیهوشی و گاهی تشنج هم در آن پیدا میشود العلاج آنچه در علاج عام نوع ثالث نوشته شده موافق آن اول قی کنانند و بعد آن بنوشانیدن روغن بید انجیر امعا را از زهر خالی و صاف سازند و بعد آن آنچه از علامات و اعراض باقی مانند علاج آن علاج عام جویند فتذکر

بیان شانزدهم در ارگت آف رای و منوالی کو و دو شاید که نبات مسموم دار لوگر اش هم دستاتیر سمیت خود شامل باین هردو باشد و باید دانست که ارگت اسم مرض تخم نباتی است

مطلقا و آن گاهی در گندم و گاهی در جو و گاهی در جئی و گاهی در رائی که قسمی از جئی است و گاهی در برنج و گاهی
در کودو یافته میشود خصوصا هرگاه باران زیاده بارد و زمین نمناک ماند درین وقت مرض مذکور در بذور
نباتات پیدا میشود و آن تشنج خاص است که گاهی در جرم بذر و گاهی بالای آن پدید میشود و بسبب آن
بذر مریض در مزاج و تاثیر خاص خود متبدل میگردد و ارگٹ آف رای صورت تخم مذکور هم از صورت اصلی خود
متغیر میشود مثل اسفنج و طویل شده بصورت خار پای مرغ میگردد و لهذا در لغت انگلش آنرا اسپرد رائی گویند
چه اسپر بمعنی خار است و ارگٹ آف رای از ولایت انگلستان می آید و در علاج انسان مستعمل میشود و
کودو هم غله ایست که دهاقین هندوستان آنرا میخورند و ارگٹ بالای تخم آن پیدا میشود لهذا هرگاه آنرا
خوب شسته میخورند از ضرر آن محفوظ میمانند چرا که از زیاده شستن مرض مذکور زائل میشود اما هرگاه بدون شستن
پخته یا غیر پخته میخورند از اکثر نشه و علامات زهر نوشی پیدا میشوند و قسمی از ارگٹ در ملک پنجاب در تخم ها
پیدا میشود که آنرا الیسر گویند و گاهی در تخم باجره حادث میشود و آنرا اگندول مینامند و در ولایت انگلستان
ارگٹ در گندم هم پیدا میشود و در هندوستان کم میشود زیرا که وقت پیدا شدن گندم در ولایت باران
زیاده می بارد و در هندوستان کمتر بارش میشود اما نباتات و ارگٹ رای پس آن گاهی هرگاه گندم برکه ها پیدا
میشود و یکبار چند سپاهیان پلٹن گورکا رجمنٹ بخوردن آن همراه آرد گندم علامات سم نوشی پیدا کردند
العلامات هرگاه ارگٹ آف رای مقدار زائد یکبار خورده شود از ان اول علامات تضرر اعصاب
پیدا میشوند مثل دوران سر و تشنج و ضعف رجلین و اختلال عقل و بیهوشی و تشنج عام که بارتعاد اعضا بود
و آنرا اکنولشن میگویند و بعد ظهور این علامات همراه آن غثیان و قی و اسهال هم که علامات زهر موذی اند
پیدا میشوند و اگر ارگٹ آف رای را قلیل قلیل تا زمان دراز بخورند از ان ضرر مخلع حادث شده اول درد
کمر که قسمی از وجع هم است و آنرا لمبیگو نامند پیدا شده بعد این درد تا منتهای رجلین میرسد و بعد آن
ضعف در رجلین پیدا شده تا حد استرخای رجلین منتهی میگردد و بعد آن گینگرین یعنی فساد و موت
عضو در پای مریض پیدا میشود علاجش علاج عام است اما هرگاه علامات آن بطور کرانیک پیدا شده باشند
درین وقت اول از همه استعمال آن را ترک کنند باقی آنچه علامات ظاهر شوند علاج عام تدارک آن نمایند
بیان هفتم در سم سولانیم و آن هم عام است برای هر نباتی که از زمره سولانیسی باشد لیکن
خاص مراد از ان اینجا عنب الثعلب مخدر است که ثمر آن برنگ سیاه میباشد و آن سم ضعیف است لیکن
اگر زیاده خورده شود از ان غثیان و قی و عطش و قولنج پیدا میشود و هم از ان ضرر باعصاب رسیده تقبض
وسیع میگردد و خواب زیاده می آید و مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی مثل سکوت آواز غلط پیدا میشود

بیان هفتم در سم سولانیم

و گاهی تشنج اعضای خاص که موسوم به کزاز است هم از ان حادث میشود و علاجش هم علاج عام است
و بعد آن بعرض که پیدا شود تدارک آن نمایند فَنَذَّكَر بیان هیچید هم در روغن تاربین
و کریاسوت اما روغن تاربین و آن آب درختی ست که از قطع کردن و شکافتن پوست تنه و شاخ
آن سائل و جاری میشود و درخت مذکور از زمرهٔ پَیْنْ ست و پَیْن بفتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة
تحتانی و نون نام درخت دیودار و درخت موسوم به چیر ست بالجمله در روغن و آب مذکور دو چیز میباشد
یکی قلفینهر دوم روغن و چون آب مذکور را با آب ساده آمیخته بطور عرق میکشند درین کشیدن قلفینهر از ان
جدا شده ته نشین میگردد و روغن مذکور همراه آب صاف بر می آید و این را روغن تاربین میگویند و آن
در اکثر امراض مستعمل میشود خاصةً برای قتل دیدان و دفع ریاح و بنا بر اسهال گاهی بطور مسهل مشروب
میسازند و گاهی در حقنه می اندازند و از نیم اونس تا سه اونس هم مقدار آن برای این منفعت مستعمل
میشود و در کار زهرنوشی کسی آنرا باستعمال نمی آرد لیکن اتفاقاً هرگاه مقدار زاید آن خواه باراده علاج
یا غیر آن نوشیده شود ازان علامات زهرنوشی پیدا میشوند خصوصاً در اطفال و حد مقدار قاتل آن
ثابت نیست لیکن از نوشانیدن دو درام آن سگ را دیده شد که در سه دقیقه هلاک شد و آنچه بعد
نوشانیدن آن در کلب مذکور علامات پیدا شدند بعضی ازان علامات سم نارکاتک یعنی مخدر بودند
و بعضی ازان علامات اریٹنٹ یعنی سم موذی بودند بالجمله چون علامات زهرنوشی از نوشیدن آن پیدا
میشوند اول غثیان غالب میشود و بعده گاهی قی هم می آید و هوای کثیر از معده بذریعه جشا زیاده خارج
میشود و بعد آن اسهال جاری میگردد و دوران سر کسی را سکر عارض میگردد و بول کم پیدا میشود
و کم می آید و آنچه بول می آید دران بوی گل موسوم به وَیْلِٹ می آید و بعد آن گاهی مریض بیهوش میگردد
و گاهی تشنج عام که با ارتعاد اعضا باشد پیدا میکند لیکن ظهور این علامات بطور شاذ و اقل ست و اکثر
همین ست که بعد نوشیدن آن قی و اسهال جاری شده زهر مذکور خارج میگردد اما کریاسوت و تسمیهٔ آن
باین اسم بنا بر آنست که آن مانع و حافظ لحم از تعفن و فساد است چه کریا بمعنی لحم و سوٹ بمعنی حافظ است
یعنی حافظ لحم از عفونت و آنهم از قطران بطور عرق کشیده حاصل کرده میشود و بوی آن بسیار قوی میباشد
و مثل بوی دخان بود و آنهم در علاج مرضی برای رفع بدهضمی و بند کردن قی و هم در امراض جلدیه
زیاده مستعمل میشود و در درد دندان هرگاه با ثقبهٔ دندان باشد نهادن پنبه آلوده از کریاسوت در ثقبهٔ
مذکور مسکن قوی و صحیح آنست و علاج بی عدیل است لیکن کسی آنرا در زهرنوشی نمیدهد اما دو درام آنرا
یک کس خورده بود و در مدت سی و شش ساعت بعد خوردن آن هلاک شد العلامات چون زیاده خورده شود

قوله پَیْن قسم از درخت [illegible]

غوغا از اذیت میوکس ممبرین دهن و حلق اول در حلق حرقت و ضیق پیدا میشود و بعد آن
از اذیت میوکس ممبرین معده و امعا در معده هم سوزش و درد پیدا شده غثیان و قی حادث میگردد
و در امعا هم درد حادث شده اسهال جاری میشود و درد سر و دوران راس و خواب و غنودگی حادث
شده مریض بیهوش میشود و اینهمه علامات در کسیکه آن را نوشیده بر دیده شد ند العلاج علاجش علاج عام
است لیکن هرگاه بعد شرب روغن تارپین اعراض پیدا شوند درین وقت زرده بیضه مرغ را بار بار
بعد هر قی نوشانند و اگر خود قی نیاید با عانت قی آرند و معده را صاف سازند چنانکه در علاج عام نوشته شد
و اما هرگاه کریاسوٹ را کسی نوشیده علامات زهر نوشی پیدا کرده باشد درین وقت سفیده بیضه مرغ را
با آب حل کرده بار بار بنوشانند و قی کنانند باقی آنچه در علاج عام نوشته شده باستعمال آن نزد موافق هر ضرورت فقط
فصل ششم در تطهیر هوا فاسد که مشتمل است بر چند بیان بیان اول در حقیقت هرب حیوانات
از اشیای فاسده بدانکه اگرچه در کتب طبیه عربیه مثل قانون وغیره درین باره اطناب کرده اند
و ظاهر بیان دلالت میکند بر این که گمان اطبای سابق بنسبت ادویه که در تطهیر هوا مستعمل میشدند
این بوده باشد که هرب حیوانات از بوی آنها ست لیکن حق این است که حیوانات اکثر از دخان هر قسم
خصوصاً گوگرد یا راتینج داده باشند متاذی شده هرب میکنند همچنین از بوی ادویه که با راتینج ساده باشند نیز دور میشوند
مثل کبریت و کیسین و کریاسوٹ و کاربولک ایسڈ وغیره اما آنچه در تجربه ثابت شده مذکور میگردد
بیان دوم در تطهیر زنابیر عام از اینکه صحیح بوند یا زرد بدانکه از دخان کبریت
زنبور هرب میکنند همچنین هر جا که زنابیر در مکان زیاده باشند بر در و دیوار و زمین آنجا کاربولک ایسڈ
یا کرسین را بمالند از آن زنابیر هرب خواهند کرد بیان سوم در تطهیر براغیث که آن را
کیک و بهندی پسو گویند هرگاه کیک زیاده شود و اذیت دهد پس اگر زیادتی آن در بدن یا لباس
باشد پس برای دفع شدن آن از بدن بدن را از صابون و آب صاف دارند و اگر در لباس بود
لباس پوشیدنی را در آب خوب بجوشانند تا حیوانات مذکور و بیضه های آن بمیرند و خالی گردند و اگر در مکان
خاص کیک زیاده باشد آنجا گندهک و گگل یا پوڈر یا کسفوفی است مائل بسرخی و ایسلفر و کاربولک ایسڈ
ساخته میشود بپاشند که از بوی آن کیک هرب خواهد کرد بیان چهارم در تطهیر دیک و پشه و این حیوان
هم از بوی حاد هرب میکنند خصوصاً از دخان گوگل یعنی مقل نیز و اینها زیاده هرب میکنند لیکن وقت تدخین
اگر منظور قتل آنها باشند جمله درهای مکان را بند کنند و اگر مقصود بطرد و هرب آنها باشد بعد تدخین
یک دروازه مکان را کشاده دارند تا از آن سو هرب کرده بیرون روند بیان پنجم در تطهیر دکان

که آنرا بفارسی عنکب و بهندی کهٹمل گویند بدانکه مطبوخ برگ تنباکوی خشک که بسیار غلیظ و قوی باشد جائیکه عنکب مجتمع بوند بر آنها طلا سازند و بپزند که ازان حیوان مذکور هلاک میشود ایضاً له هرتال ملتفی سه دو اونس و صابون سفید چهار اونس کافور خالص نیم اونس رکٹیفائیڈ اسپرٹ بقدر یک چمچه چای خوری آب ساده بقدریکه از آمیختن آن دوا بقوام ضماد آید آمیخته بعده همه را خوب بسایند تا یکذات شود پس از پر مرغ در درزیکه عنکب مجتمع باشند پر کرده دهند ایضاً له اسپرٹ رکٹیفائڈ یک پنٹ یعنی بیست اونس کافور دو اونس روغن تاربین چهار اونس رسکپور صاف انگریزی یک اونس همه را باهم آمیخته خوب حل کرده از پر مرغ یا از قلم موئین بر محل سکونت عنکب طلا سازند ایضاً له روغن گل که ازان سراج روشن میسازند از قلم موئین بر محل سکونت و اجتماع عنکب طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک از قلم موئین جائیکه عنکب پوشیده و مجتمع باشند پر کرده دهند و هم بر آنها طلا سازند ایضاً له مستندی نقل کرده که کافور را در صره بسته در سقف مکان بجوی که در وسط پلنگ و یک دو فٹ ازان بلند باشد بیاویزند تا از رائحه آن عنکب هرب کنند بیان ششم در طرد ذباب که آنرا مکس میگویند هرگاه مگس در خانها زیاده شود بگیرند القیوشن کو اشیا موافق نسخه فارم کوپایت اونس و شکر سرخ چهار اونس و فلفل سیاه سوده دو اونس همه را خوب باهم حل کرده در ظرفی گذاشته یا کاغذ را بآن آلوده در مکان گذارند تا مگس ها بران نشسته بخورند بعد خوردن آن جمله مگس ها بالمرگ مبتلا شده خواهند مرد ایضاً له سفوف فلفل سیاه نیم قاشق از قاشق چای خوری و شکر سرخ یک قاشق ازان و شیر یک قاشق کلان که ازان شوربا میخورند گرفته همه را خوب باهم یکذات ساخته در ظرفی نهاده در مکان مذکور گذارند تا مگسهای خانه بران مجتمع شده بخورند و بعد خوردن هلاک شوند ایضاً له مطبوخ چای قسم سبز رنگ که خوب قوی باشد بگیرند و آنرا از شکر سرخ خوب شیرین کرده در ظرف نهاده در مکان گذارند تا آنرا مگسها تشرب کرده هلاک شوند بیان هفتم در طرد ارضه که آنرا بهندی دیمک گویند بدانکه هرگاه در مکانی ارضه زیاده شود و باشیاے مکانی ضرر رساند درین وقت اول از همه حیوانات که قاتل و دشمن ارضه اند مثل هدهد یا تیتر را پرورش ساخته بگذارند تا آنرا بخورند من بعد برای قتل کردن آن عمده این ست که آرسنک را که آنرا بعربی شک و سم الفار هم گویند همراه آهک و آب ساده حل کرده بر در و دیوار و زمین مکان مذکور طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک با روغن کریسیٹ باهم آمیخته بالای زمین و در و دیوار مکان مذکور بمالند ایضاً له کول تار را که روغنی ست سیاه رنگ بار آبچه حاده بر زمین مکان بمالند و از طلا کردن این روغن زمین و دیوار مکان هر قسم مار که دران خانه بود از مکان مذکور هرب کرده بیرون میرود و آنچه ارضه که دران

مکانِ مذکور باشد بمیرد و ازان بهر سیکند فتکاتک ۵

خاتمة الكتاب

وقد وقع الفراغ من تصنيف هذا الكتاب العجاب في تسويده يوم الاربعا العاشر
من شهر ربيع الثاني من عام التاسع والتسعين بعد الالف والمائتين من الهجرة
واسئل الله ان يجعله نافعا للانام شافيا للاسقام بحرمة محمد واله الكرام
عليهم الاف التحية والسلام من الملك العلام والحمد لله على اتمامه
وانا افضل علي الرضوي الملقب بشفاء الدوله بهادر عفي عنه

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد واله المعصومين اما بعد ستمایان استقام روحانی را نوید مسرت آنکه هم مریضان امراض جسمانی را مژده طرب افزا که درین ایام صحت انجام بفضل حکیم مطلق ولطف شافی برحق کتاب نایاب ونسخه لاجواب در فن طب که اشرف الفنون ست وبهمین جهت علم ابدان را بر علم ادیان تفوق داده اند که تا صحت بدنی که درستی حواس خمسه وقوت اعضای رئیسه شعبه ازان ست نصیب طالب علم دین نخواهد شد تحصیلش چگونه صورت خواهد بست مسمی به جامع تحقیقات شفائیه وافادات کامرانیه از مصنفات برگزیده اعصار دستگیر طبیبان نامدار سلک الفضلاء العظام زبدة العلماء الکرام المحقق النحریر والاوحد الشهیر الادیب البارع الجلیل والعالم الکامل النبیل ارسطو فطرت افلاطون حکمت سند الاطباء رئیس الحکما جناب شفاء الدوله ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بهادر ... جنگ الحق جناب مصنف صاحب ممدوح در تصنیف این کتاب لاجواب طرز نوی را اختیار فرموده اند که از بدو زمان الی یومنا هذا بر منصه شهود جلوه گر نگشته هو الا ... تا حال چنین

صورت نابستہ - یعنی کاری کردہ اند کہ جان علم طب را در قالب یونانی و ڈاکٹری نہادہ اند - ماہری کہ مبلغ علمش طب یونانی و ڈاکٹری فراہم نمودہ و گوی سبقت از کاملان ہر دو فن ربودہ مگر مصنف ممدوح از مکمن عدم تا اینجا بوجود نہ رسیدہ — و ہم افقی کہ توسیع نظرش چنین باشد سوای ذات پاکش چشم فلک ہم ندید - الحمد للہ علی احسانہ کہ ہمچو کتاب شگرف در مطبع فیض مجمع مشہور نزدیک و دور جناب منشی نولکشور را ازال بالفرح والسرور واقع لکھنؤ محلہ حضرت گنج حسب فرمائش و تصحیح مصنف عالی مقام بماہ فروری [illegible] مطابق [illegible] حلیۂ طبع پوشید و مقبول انام و حاجت روای خاص و عام گردید

صورة ما كتبه العالم الجليل و الفاضل النبيل عمدة العلماء
الكاملين قدوة الفضلاء و المجتهدين الذى هو عماد الاسلام
وحجة الله على الانام بحكم العقول بدقائق افكاره وانار شبهات العقول
بكواكب نظاره وقصرت الفصول والاجناس عن تحديد انواع علمه
واوضح غامض اشكال التحرير بمنطوق بيانه ومفهومه
مرجع كافة البشر فى النقل الحادى عشر الامام ابن الامام ابن
الامام و الهمام ابن الهمام ابن الهمام الاورع الاوحد كهف العلماء
جناب السيد على محمد ما دامت شموس افاداته بازغة

مقرظا على هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لم يزل احدا فردا صمدا ٭ ولم يتخذ فى عز جلاله صاحبة ولا ولدا ٭
وصلى الله على سيد المرسلين ٭ وخاتم النبيين محمد وعترته الطيبين ٭ الطاهرين ٭ وبعد
فحبذا ما افاده السيد السند ٭ الوحيد الاوحد ٭ الذكى الجيد ٭ الزكى المجيد ٭ الحبيب
اللبيب ٭ الحسيب ٭ النسيب ٭ الاديب ٭ الاريب ٭ الفائز من قداح الكمال بالمعلى والرقيب ٭
الجبر الخريت ٭ الناقد البصير ٭ المتحلى بحلى اسرار الحذاقة ٭ والمتوسد على وسائد الطلاقة
والذلاقة بالاستحقاق ٭ ملك الاطباء ورئيس الحذاق ٭ عين الاعيان وانسان العين ٭ الطبيب

العلامة ذو الرياستين * الذي ورث الحذاقة فياله من وارث * واستاهل ان يدعى بالمعلم
الثالث * حبيبي النواب شفاء الدوله الحكيم الحاج الخاطب من السلطان
بتاج الاطبا سيادت پناه شفاء الدوله ذكاء الملك حكيم سيد
افضل علي خان بهادر مدبر جنك ادام الله اقباله * وايدما غاب عنه
او حل داخله * من مصنف رشيق * ومولف انيق * وكتاب دقيق * وجامع شفائي *
ومجموع بهي بهائي * محتو على اشارات لطيفه * وايماضات منيفه * وافادات سديده * وافاضات
جديده * وقوانين مفيدة * فيها دواء لكل غله * وشفاء من كل علة وضبايا نكات في زوايا الكلام
كانها بهي مقصورات في الخيام * ودقائق اسرار غالية الاثمان * كانها حور حسان * لم يطمثهن
انس قبله ولا جان * وتحريرات رشيقه * حقيقة * بان تخط بالنور * على نحور الحور * ومن
عجائب خصائص هذا الكتاب * المنطوي على العجب العجاب * ان مصنفه البارع الالمعي * الجهبذ
اللوذعي * جمع في بين النظامين * فمرج البحرين * ومزج المشربين * اولهما نظام طب قدماء
حكماء يونان حيث رتب كتابه هذا على ترتيب كتب الطبية العربية اليونانية * والاخر نظام
طب حكماء يورب الاواخر * الذين فاقوا الاوائل باضافة حكمتهم الزاهرة * حيث التزم في بيان تشريح
الاعضا وذكر الامراض باسبابها واحكامها وعلاماتها وانواع معالجاتها موافقته المتاخرين
من اطباء يورب اخذ له من افادة رجاله المعروفين * وعقيبه اسارة الموفقين بل رئيسهم
بطليموس زمانه واقليدس اوانه * بقراط عصره * سقراط دهره * سراج الحكما
تاج الاطبا اصدق لحذقة الزمن الداكتر ليمن * صاحب بهادر
دله مقامات في الحذاقة عالية * ومدارج في مكارم الاخلاق سامقة سامية * ومن جملتها
ما جرى بيني وبينه وملخصه اني بعد ما راهقت البلوغ والرشد اشتغلني الاشغال العلمية
والعملية * عن الاشتغال بالتربية الجسمانية والبدنية * فاعتريت منذ مدة مديدة
وازمنة بعيدة * بالاكل بالسليمرة وكذا الشرب بها مرارا * ثم الاسهال بعضهما
تكرارا * وكابدت في الهواجد المزعجة * حتى في نهر القيظ والصيف فضلا عن الشتاء
حتى انهكني الضعف ومنيت بالمرض الوبيل * وظننت والظن لا يغني من الحق شيئا
ان سيفضي بي على طيل الرحيل فلا جرم استشفيت على قانون اطباء البلد *
فلم اجد الى الشفاء سبيلا ولا على الشفاء دليلا حتى قرن التعيين فلم ما صحبه الجرمنى

باستعلاج الصاحب المنوه بذكره آنفاً وذهب بي اليه ❊ وقص القصص بالافرنجية عليه
فلاقيته وتحيرت من شدة ناقتي ❊ وكمال حذاقته ❊ ربما تفرس بالمرض واعراضه من ملاحظته
وعودني بالحليب بعد الغذاء ❊ حتى تيسر لي الغذاء ❊ فضلاً عن الدواء ❊ فبرئت مما بي
من الضعف والاضمحلال ❊ وفرط الهزال ❊ والعي ونفث الدم والسعال ❊ وصرت
نشطت من عقال ❊ وربما اسد الجميل ❊ على تفننه القويم ودينهم المشهور ❊ و
بالغت فيه فاستشفعت القسيس المذكور ❊ واصررت اصراراً ❊ ولم يزده الا انكارا
فلم يقبل مني درهماً ولا ديناراً ❊ وقال اني اعالجك راغباً الى كمالك ❊ وراغباً عن مالك من
مالك ❊ استحياء ارتكاب ما اراه امراً امراً ❊ من ان اخذ من اهل الفضل اجراً ❊ معرفة
مني ❊ بما قاسيت في استكمال فنونهم مثل ما عانيت في استكمال فني ❊ فلا هنا لي واغفر عني
وهذا مما استحال عادة صدوره من اعشاره من غيره من ابناء الزمان وله من امثال
ذلك حكايات شهيرة ❊ ومكارم اخلاق كثيرة ❊ واسداء خيرات وفيرة ❊ ولمثل هذا
فليعمل العاملون ❊ ولا سيما الحكام القاصرون ومما انشده الوقار يوم
وفاة قسيسه رحله لو آخروا قفا على شعره بارها ولنعم ما انشد شعر

واذا وليت امور قوم سنة ❊ فاعلم بانك عنهم مسئول ❊ واذا حملت الى القبور
جنازة ❊ فاعلم بانك بعدها محمول ❊ يا صاحب القبر المنقش سطحه ❊ ولعله من
تحته مغلول ❊ والحمد لله اولاً وآخراً وباطناً وظاهراً ❊ ...

حرره بيمناه الوازرة ❊ الداثرة ❊ خادم خدام الشريعة الطيبة
الطاهرة ❊ علي بن محمد سلطان العلماء اول كتابته في الآخر

صورة ما كتبه العالم العامل والفاضل الكامل قدوة الاماجد والاماثل المعقودة عليه الانامل اغر المناقب الفضائل المتحلى بالمكارم السنية والفضائل الغر البهية البارع النبيل والسميدع الجليل نخبة الاكابر والسحاب الهامر البحر الزاخر والنجم الزاهر عميد المجد جميل الشيم مزيل البهم مثيل الديم مغرس الفخار مطلع الانوار اسوة الجهابذة الماهر وزبدة الصيارفة النحارير اسرار النبلاء تاج الادباء

جناب السيد محمد مهدى مد ظله العالى

ما انتابع النهار والليالى مقرظا على هذا الكتاب وفريته بالاسهاب والاذهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الانسان ؛ وميزه من بين اصناف الحيوان ؛ بلطفه الكامل وجزيل الاحسان ؛ حيث علمه الكلام البليغ وفصيح البيان ؛ وارشده الى اكتساب علم الاديان الموصل الى الجنان ؛ القائد الى الرضوان ؛ وعلم الابدان ؛ الذى هو ثاني الاوصاب الموهنة للاشبان ؛ فسبحانه ؛ ما اعجب شانه ؛ اذ جعل له صورة ذات ادوات وقوى ؛ وعظام وشوى ؛ وجوارح واعضاء ؛ واحناء ؛ واشلاء ؛ وامعاء ؛ واحشاء ؛ براه فى ظلمات الارحام ؛ بحيث تحيرت فيه ذوو الاحلام ؛ ربّاه جنينا وراضعا ؛ ورزقه وليدا او يافعا ؛ منحه راسا باذخا ؛ وانفا شامخا ؛ واذنا واعية ؛ ورجلا ساعية ؛ وجنانا نطقا ؛ ولسانا لافظا ؛ وانفاسا مرددة ؛ وضلوعا منضدة ؛ وصدرا واسعا ؛ وازرا رابيا ؛ وكرهتين كالفرقدين ؛ ويدين ؛ مبسوطتين ؛ الى ما يريد ؛ وقلبا يغذوه الامريا ؛ يفرق بين حميد وقال ؛ وقيل

وقال * وما سفر وحال * وما عشق وحال * وسر وسالك * ومريد وكامل * هو الذى
قد جمع فيه اخلاطا متباينة * واضدادا متعادية من سائل وجامد * ومتوقد و
خامد * وحار وبارد * وواقف وسائر * وكدر وصاف * وراسب وطاف * بحيث
قد نفدت دون عدها كلمات الحاصرين * وقصرت عن الافصاح عنها السنة القائلين *
فتبارك الله احسن الخالقين * والحمد لله رب العالمين * والصلوة على رسوله الذى ارسله
شفاء لكل علة * ورواء لكل غلة * لبيبا بالاحكام * طبيبا للاسقام * حبيبا للملك العلام
صادعا بالحلال والحرام * قاطعا اسباب الشكوك وسهام الاوهام * مزيحا للشبهات * محذرا
بالآيات * مشهورا بمحاسن السمات * معروفا بمكارم الصفات * معجونا بطينة الكرم * مزينا
للمجد الاقدم * وآله الذين قد شيدوا قوانين الدين * وتمسكوا بحبل اليقين * صلوة زاكية
ما هب الصبا * وفاح زهر الربى * واشتاق الصب الى الحبيب * وافتاق المريض الى الطبيب
وبعد فان الطبيب * اللبيب * حليف العلو والادب * اسوة حذاق الطبائب * طيب
الاطاهر والاطائب * ابن الاكرمين الذين ليس فيهم اشائب * لين العريكة دمث الجانب
والمعمم المخول ذو الفضائل والمناقب * رفيع الهمم * جميل الشيم * المفخم المكرم * المجد
المعظم * الماطر كالديم * الذى نعماؤه لا تنصرم * او طود شامخ لا يستثلم * المقدار الشهير
الهمام النحرير * البارع الاورع الحلاحل * النافذ المنتقد الفاضل * اغر المناقب سنى الفضائل *
زبدة الاماجد نخبة الاماثل * قد رقى الى سماء العلوم * فاصبح فى امثاله كالشمس بين النجوم
ذو الحسب الفاخر * والاصل الطاهر * النجم الزاهر * الفلك السائر * ممتنع الاكفاء * المنقطع عن
القرناء * رئيس الجهابذة الحكماء * ويافوخ المتقدمين الكبراء * اصدق من القطا * وانطق
من الجوزاء * اذا فى مازق التدقيق حمى الوطيس * فاين منه فيثاغورس * وارسطاطاليس *
وافلاطون وسولون وطاليس * وروبيمون وبيتاقوس واقراطيس * وبقراط زمانه * وسقراط اوانه
بنا اللوذعية * وشيخ الصناعة * نادرة عصره * وباقعة دهره * الفطن اللسن الكيس العلى الشان
السيد افضل عليخان المخاطب بشمس الدوله اسبغ الله عليه
منه وطوله * وحرسه ووقاه * وبلغه الى ما يتمناه * لما راى تقاعد عصبة من الخلان *
عن التجارب المتجددة فى الزمان * واقتفاءهم فى كل اوان * وما زان لآثار حكماء يونان * و
عكوفهم على الكتب القديمة * واعراضهم عن طب الفرنج وان كان انفع من القديمة * ومع انهم

ھو اقتصاص مقالات المامنین و اقالۃ عثراتھم ۞ و غض البصر عن ھفواتھم و تکبیل قصورہ و الاکباب علی اصلاح فسادھم ۞ و قدح زنادھم ۞ و استطراف تلادھم ۞ و اماتتھم ما اماتوا و احیاءھم ما احیوا ۞ فانھم ینشدون ضالتھم و نادھم و شاردھم ۞ و یصدرون صادرھم و واردھم ۞ قد لبسوا اشعارھم ۞ و دثارھم ۞ متعامین حقائقھم و ذمارھم ۞ شمر الجناب المنوہ باسمہ عن ساق الجد لا ذیال ۞ و شھر سیف طبعہ الذی لا یغیب عن الصقال ۞ و ازمع علی تنقیح ھذا الطب الجدید المجراب ۞ و انضی الیہ رکائب الفحص و الطلب ۞ لانہ لا رای ان تجاربھم الی العلو ابہی و اقرب فجر علی اثار التعصب ذیل النسیان ۞ و جنح الی منافثۃ محققی انگلستان ۞ و کلف باسفار عقائل تحقیقاتھم ۞ و رام ان یحسر ظلم البراقع عن سنا وجنات تدقیقاتھم ۞ فنضی حجب ذلک الفن و کشف استارہ ۞ و خاض غمارہ ۞ و ورد بحارہ ۞ و سبر اغوارہ ۞ و استنشق صدارہ ۞ و نزل دارہ ۞ و جاس بحارہ ۞ و اجتنی ثمارہ ۞ فلما تضلع شبعا من افاویقہ ۞ و فرغ عن انتقادہ و توفیقہ ۞ بالفن الداثر اعنی طب الیونانیین و نبذ و طرح ما استسوءہ شمالا و اخذ ما تقبلہ بالیمین ۞ صنف و الف و رتب ۞ و رصف و ثقف ۞ و انشأ فاغرب ۞ و اسھب ۞ فاعجب ۞ و املا و حبر ما وشی و حبر ۞ کتابا مسمی بجامع التحقیقات الشفائیۃ و الافادات الکامرنیۃ وھو اغلی من التبر سعرا ۞ و اعلی من الدر قدرا ۞ و اسنی من کل سفر فخرا ۞ و اطیب من المسک طیبا و نشرا ۞ لم ینسج علی منوالہ ۞ و ما سمحت قریحۃ بمثالہ ۞ قد اقام فیہ اودھما و داوی عمدھما ۞ و نقد متعارضاتھما ۞ و لاءم بین متخالفاتھما ۞ ابطل الباطل ۞ و باء بالحق و طمس اللی ۞ و احیی الحق ۞ و الصدق ۞ فرق بین سمنھما و ورمھما ۞ و نفخ فی ضرمھما نجم فیہ رشد الطب و لحب لقمہ ۞ و انار علمہ ۞ و شفا سقمہ ۞ و وضع فیہ الدقائق علی طرف الثمام ۞ بحیث عجزت عن مداناتہ الاقلام ۞ رفع شجوبہ ۞ و ازال شحوبہ ۞ و احسن اسلوبہ ۞ و دفع عیوبہ و اماط لثامہ ۞ و اذھب جہامہ ۞ انقذہ من الداء العضال ۞ و انتشلہ من عقال فتقہ تارقہ ۞ و مضی بارقہ ۞ و صلب عودہ ۞ و حل عقودہ ۞ اللھم بارک ھذا التصنیف و التحقیق و اسبل انا بدیلک اھل ذلک و احسن رفیق ۞ و اخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین ۞

ترجمۃ المصنف دام اللہ ایامہ

ھو السید افضل علی بن السید اکبر علی الفیضاباد ی ۞ وقاہ اللہ شر الحاضر و البادی ۞ وھو من السادات الرضویہ ۞ الفائزین بالسعادات الابدیہ ۞ و کان اباءہ الجھابذۃ من الذین کانت

بیدهم مقالید المدفن المقدس لابی الحسن الرضا ؛ صلوات الله وسلامه علیه ما هبت الصبا
وقد کانوا غرر المناقب والشمائل ؛ متسربلین باثواب الفضائل ؛ وبعضهم اشرف علی الارض الهندیه
وقد فاز بالمراتب الجلیلة ؛ عند السلطان محمد شاه دهلوی ومنهم السید یحیی محمد الدوله
بهادر الذی حاله فی تاریخ الهند مذکورة ومنهم الحکیم النواب علوی خان رحمهما الله تعالی
کانا من جدوده الجلة ؛ وهو مثلهم ذو المحاسن الجلیلة ؛ لا زال منهی حلیف التهی قد سمی فی
العلوم الشرعیه ؛ والفنون الحکمیة والطبیة ؛ حتی صار من الجهابذة النحاریر ؛ والاعاظم
المشاهیر فریدًا فی اوانه ؛ فائقا علی اقرانه ؛ وکان عند السلطان السلطان ابن السلطان
واجد علی شاه خلد الله ملکه عمدة معالجیه واسوة خواصه وقد تشرف بتشریفاته السابغة
ونعمائه المتوالیه السائغه ؛ وقد خوطب بخطاب تاج الاطباء خلاصة
الحکماء سیادت پناه شفاء الدوله ذکاء الملک
الحکیم السید افضل علی خان صدیق جنگ
من حضرته وقد صنف کتبا عدیده ؛ ورشیقة سدیده فمنها شرح المواعظ الکلیمیه
صنفه للسلطان ومنها چشمۀ حیات ذکر فیها اسباب طول العمر وعلاماته من علم
القیافه وتدبیراته ومنها جنة الواقیه لسهام الهیضة الوبائیه بین فیه حقیقة الوباء
وکیفیة علاجها حسب الطب القدیم والجدید ومنها الرسالة الرائقه فی تدبیر الغرق
ومنها الرسالة وهی مشتملة علی مسائل تقدمة المعرفة من علم الطب من احکام الامراض بحسب
مایؤل الی الصحة او العطب ومنها الرسالة العربیه فی استخراج المزاج المرکب من الادویة
ومنها القول الثابت وهو شرح الابیات التی للمحقق الطوسی رحمه الله فی اثبات واجب الوجود تعالی
ومنها الکتاب العجیب فی ذکر شهادة الامام الذبیح الغریب علیه السلام ومنها تبصرة الاطفال
فی العقائد والاعمال ومنها الرسالة المنظومه الموسومة ببدر کامل الهندیة فی ترجمة تحفة
التطهیر ومنها انارة البصائر وکشف السرائر فی علم الکلام علی طریق علماء الشیعة
ومنها طبق الحکمة وهو مشتمل علی بیان الاغذیة المفردة والمرکبة ومنها التذکرة الشفائیة
فیها بیان الادویة المفردة والمرکبة علی نهج المتاخرین ومنها مختصر الادویة ذکر فیه
الادویة المفردة الانجریزیه ومنها تلخیص البیان فی بیان الادویة التی قد استعملت فی طب اهل یونان
ومنها جامع الاصول فیه بیان کلیات المسائل للطب الجدید والقدیم

قطعة التاريخ لختام الكتاب مما جادت به قريحة الطبيب اللبيب زبدة السادة الانجاب قدوة الاذكياء الاحباب الجميع العريف الالمعي والحلاحل الجهبذ اللوذعي البارع الناقد الحكيم جناب السيد ابي ابراهيم لازالت رياض كمالاته ناضرة وسحب افاداته هامرة

بسم الله الرحمن الرحيم

عليكم بهذا الكتاب البديع ... وصنفه الشهم البارع
حكيم مجيد شهير كريم ... وحاوي المعالي والمفزع
وماضي العزيمة مثل السيوف ... افزق الاعادي به مجمع
قريع الجهود فريد العصور ... شهوب الكروب به يدفع
له خلق مثل روض فسيح ... عيون الوفود بها ترتع
وقاه الاله خطوب الليالي ... وابقاه ما هبت الزعزع
فهذا طبيب غريب السحاب ... وهذا كتاب له موقع
من الكتب تلك نجوم ضوت ... وذلك كالشمس اذ تطلع
بدايع ملح وعلق نفيس ... كثير الثنا معجب اروع
عقيلة اسفارهم كلها ... فلما سمعت لان تطبع

فقهت بتاريخه مسرعا
شفائية ذلك الجامع
سنة ١٣٠١

قطعہ تاریخ ختم کتاب ہذا مصنفہ تقدس مآب جلالت انتساب سلالۃ الاطباء عمدۃ العلماء العاملین کہف الفضلاء الکاملین الالمعی اللوذعی جناب مولانا مولوی سید مظہر علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالے مادامت الایام و اللیالی

مہ اوج حکیم افضل علی خان	کہ از سادات آن رفعت مآب است
مسیح عصر و لقمان زمانہ	شفاء الدولہ ہم اورا خطاب است
عجب نسخہ رقم کردہ است گویا	کلید قفل حفظ کل باب است
افاداتیکہ بودہ کاظمینے	مؤلف آن ہمین عالی جناب است
پئے تاریخ آن چون فکر کردم	کہ بیشک این کتاب از انتخاب است
خرد گفت کہ از روی طبابت	کتابش بے بدیل و لاجواب است

۱۲۹۹ ہجری

قطعۂ تاریخ سید بہادر حسین صاحب مرحوم متخلص بفلک

حبذا جہد شفاء الدولہ	چہ درین عمر مشقت بکشید
علم طب پاک شد از نقص بدہر	قدر دان کرد ثنائش چو شنید
تا ابد ماند بدنیا این فیض	بلبلان از صحت بخشید
صد و سی سال سلامت بجہان	زندہ ماند ز اولاد سعید

سال اتمام فلک گفت بمن
شدہ تالیف کتابے چہ جدید
۱۲۹۹

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب جامع شفائیہ و افادات کاظمیہ از نتائج افکار مولوی

گوہر حسین صاحب المتخلص بہ گہر از مستعد رشید شاگرد خاندان جناب معلی القاب مولوی سید علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالی

ای ساقی سیمبر بہ لطفی بکن خدا را | بادہ بیار و بنشین حسن و جمال بنما
بنشین گر ہزار عالم تاکی بہ ہجر نالم | در محفل خیالم افروز شمع مینا
مستم ز بوی بادہ پر کن سبوی بادہ | در آرزوی بادہ بگذشتہ ام شبہا
تو ہم بنوش چشمی با ہم کشیم دمادم | آن می کہ در دو عالم کیفش کند نہ رسوا
وہ پر شوی سکون آرام جان وصالت | ای راحت دل من وی غیرت مسیحا
در دنہان کہ دارم تب ناتوان و زارم | بنشین چو در کنارم گردد دلم توانا
پی بادہ بیقرارم سرگشتہ خمارم | میخوار و بادہ خوارم با می بدہ ز صہبا
آن می بدہ کہ نبود در وی اثر ز خمارش | آن می بدہ کہ باشد جان بخش و روح افزا
آن می بدہ کہ دل را قوت دہد زلالش | دردش بود ضمادی از بہر درد اعضا
آن می بدہ کہ باشد در وی خواص معجون | آن می بدہ کہ از وی دل را کنم مداوا
کیفش کند زوالی امراض اندرونی | خون را کند مصفیٰ ماند نہ جوش سودا
گر درد سر صداعم دُردش بجای صندل | دارو شود زلالش امراض را دوا را
ہرچند بادۂ تو آرام جان زار است | دارو شود مرض را غم می برد ز دلہا
لاکن درین زمانہ در کشورم طبیبی | ہست آنکہ می نماید در دہر کار عیسیٰ
افضل علی ست نامش با عز و جاہ و ہم بہادر | یکتا در سیادت از نسل آل طاہا
لفظ شفا و دولت مشہور در خطابش | دست شفا کہ دارد شد اسم با مسمیٰ
روشن ز مصر نامش علم و عمل خلاصش | بازور فیض نامش ہر ناتوان توانا
کان علوم صدرش زیب سپہر پیشش | در رفعت است قدرش بالا ز اوج غبرا
رحم ست نام خویش دار الشفاست کویش | علمش عیان ز رویش رایش ضیای بیضا
دافع بود مرض را تا شہر سایۂ او | آری بعلم حکمت دارد نہ مثل و ہمتا
بیمار و ناتوان را بخشد شفای کامل | تحصیل علم طبش از نسخہ اسش ہویدا

از نور علم حکمت قلب و دلش منور — لقمان عصر او را خوانی چو هست زیبا
در چار سوی عالم آوازهٔ علومش — بالای بام گردون مداح او مسیحا
یونانیان بحکمت بودند گرچه کامل — اما کمال علمش گم کرد نام آنها
ناکرده کار پیشش بقراط و هم فلاطون — سقراط و هم ارسطو هم بوعلی سینا
اغلاط آن همه را آگه از دلیل ثابت — در علم طب انگلش چون شد وحید و یکتا
تصنیف کرد اکنون در علم طب کتابی — شد نقص علم سابق از دیدنش هویدا
بنگر کزین کتابش ثابت شد از دلائل — در بعضی از مسائل بد بی دلیل دعوی
گوئی که از سر نو ایجاد کرد حکمت — گوید که علم طب را اصلاح کرد گویا
این نسخه کرد چون [illegible] تاثیر آب حیوان — اسباب صحت جان زین نسخه شد مهیا
در مدح این کتابش [illegible] این کمالش — اینک گدا تو بشنو آمد چه صوت بالا
تاریخ اختتامش بی رو [illegible] هاتف — گویا که مسیحا بد این نسخه کار عیسی

۱۲ ۹۹

از بهر بار گفتم هرگاه حرف اول
در سال عیسوی هم تاریخ گشت پیدا

سنه [illegible] ع

قطعهٔ تاریخ بصورت خاتمة الطبع از طبع زاد حقیر بی توقیر عاصی پر معاصی خیر شیوه و ترقی خواه مطبع کاتب کتاب هذا اسلیمان [illegible] لکهنو

حمد پروردگار و شکر است — که بختم کتاب صورت بست
بر نبی و علی درود و سلام — از خدای کریم والعلام
بعد ازو کردم این رقم حالات — فیض فیاض رافع الدرجات
کاندرین دهر داد نامی را — هر کسی یافت حسن کامی را
شد بفضل کریم نام آور — در جهان منشی نولکشور
چونکه بدانا زل علم همت — یافت از حق مراتب ثروت
معدن فیض و زین و زمان — معدن جود و منبع احسان

باسخا و مروت و اخلاق | دشمن بی مروتی و نفاق
جوهری جواهر مردان | عزت افزای هر شریف زمان
الغرض بی نظیر دوران است | قدردان کمال داران است
عمر و اقبال تا ابد باشد | دل مفتون زحق همی خواهد
از رو الطاف که داشتند ظهور | طبع والاش کرد این منظور
کز تصانیف معدن اخلاق | مظهر خلق و منبع اشفاق
عالم و فاضل و حکیم وحید | افضل و اکرم و زمانه دید
الملقب شفاء الدوله جناب | از سیادت پناه نیز خطاب
با امتیاز تاج گشته لقب | پیش سلطان حاصل این منصب
سید افضل علی خطابی خان | وز دبیر جنگ در دوران
وز بهادر ذکار ملک القاب | حکمت و علم آن بعین شباب
چون بکثرت شدند تصنیفات | و بمطبع رسید این حالات
خواهش طبع کرد چون هر کس | بست صورت بطبع مطبع پس
طبعشد جامع شفائیه | دافع آفات کامرینیه
چه کتابی که بی نظیر و ندیم | که شود یک نگاه دیده حکیم
بل بحمدی که جلد او نبدند | یک نگاهش حکیم میسازند
چون خطاب حکیم شد ثانی | این کتابش مسیح لاثانی
زائل و محو سازد هر اظلام | هست بیشک مزیل هر اوهام
دفع اغلاط هم کلام سبق | رنج یونانیانست اتفاق
هست علم صحیح نام این | جان تصحیح این کلام این
چونکه منظور شد مصنف را | که شود زین صحیح نشو و نما
طبع را سال تا چهده صد هست | باز هشتاد و شش زیاده است
این سن عیسوی پس هجری | بنماید ازین چو می خواهی

بی بدل جامع شفائیه | دافع آفات کامرینیه

...ون عشرت ۔ عموماً ہر قسم تپ کا علاج خصوصاً تپ دق وتپ مزمن کا ۔ مصنفہ حکیم ...ت حسین ۔

...ابادین شفائی ۔ اردو مترجمہ حکیم ہادی حسین خان ...راد آبادی ۔

...ابادین ذکائی ۔ فارسی مصنفہ ذکاء اللہ خان ... حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی ۔

...الانبیا ۔ تالیف حکیم مولوی صادق علی ۔

...بات اکبری ۔ اردو ہر مرض کے نسخے آزمودہ ترجمہ حکیم واحد علی موہانی ۔

...ب نبوی ۔ ... نسخہ ہر ... کے لیے ... اعظم ہو انتخاب احادیث نبوی سے مؤلفہ ... الکرام الربانی ۔

...ا الحکمت ۔ ... کا بیان ... ہر مرض ... اردو ... تدبیر مؤلفہ حکیم ... علی ۔

...ا ... احسانی ۔ دلائل تشخیص امراض ... کا علاج مؤلفہ حکیم احسان علی ۔

...یخ الامراض ۔ اردو طب کی مستند کتاب ... حکیم ہادی حسین خان ۔

...ا ... شناخت رنگ وقوام ... مؤلفہ حکیم غلام نبی ۔

...یات احسانی ۔ ... قرابادین ہر مرض کی ... بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم ... احسان علی ۔

...سیر القلوب ۔ ترجمہ اردو مفرح القلوب تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی ہے مترجمہ حکیم ...د نور کریم ۔

عجالۂ مسیحی ۔ معالجہ امراض وبائی وموسمی مؤلفہ حکیم سید محمد ولی ۔

کیمیائے عناصری ترجمہ قرابادین قادری مترجمہ حکیم نور کریم ۔

تشریح الاجسام ۔ علاج اقسام پھوڑا پھنسی مؤلفہ سید افضل علی ہیلتھ ڈاکٹر ۔

مجمع البحرین ۔ یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری میں ہم قالب ہو اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف نہیں ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد حمید رضا خان رئیس جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ سے یادگار رہنا ہی ۔

ترجمہ ذخیرۂ خوارزم شاہی ۔ کلیات ومعالجات طب میں اعلیٰ درجے کی کتاب جو زبان فارسی میں تصنیف حکیم اسمٰعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی جرجانی ہے اسکا ترجمہ اردو میں منجانب مطبع حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم فرمایا ہے چند جلدیں ۔

ازحصہ اول دوم وسوم وچہارم ۔ یکجائی ۔

۲ ۔ جلد پنجم وششم وہفتم یکجائی ۔

۳ ۔ جلد ہشتم ونہم ودہم ۔ یکجائی ۔

تریاق مسموم ۔ نسخے مختلف اقسام سانپوں کے علاج میں مع انکی شکلیں اور تصاویر اور مقام کی پیدائش کے مؤلفہ حکیم محمد حبیب الدین احمد ۔

ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس بوعلی سینا جلد اول کلیات فن طب میں مترجمہ مولوی غلام حسنین ۔

شفاء الامراض ۔ مخصوص ہر ہر عضو کے امراض کا علاج مؤلفہ حکیم محمد نور کریم ۔

ترجمہ اردو جواہر ساگر ۔ بیدک میں انتخاب کتاب ہے جس شخص نے اسکے جس نسخے کو آزمایا مجرب پایا مترجمہ پنڈت پیارے لال مالک مطبع ۔

مجموعہ میزان الطب ۔ اردو رسالہ بحران وغیرہ مفصلہ ذیل ۔

میزان الطب ۔

۲ ۔ رسالہ بحران اردو

۳ ۔ طب عزیزی ۔

۴ ۔ رسائل دلائل النبض ۔

۵ ۔ رسالہ دلائل البول ۔

مترجمہ حکیم مولوی صادق علی ۔

مختص بعلاج بہائم وطیور

علاج المواشی ۔ عمدہ معالجات بہائم وطیور کے رسالہ ڈاکٹر جی ایچ بی ہیلن صاحب کا ترجمہ مترجمہ مولوی ابوالحسن ۔

علاج احسانی ۔ موسومہ بدواء البہائم والطیور اسمیں علاج بہائم وطیور کے مجرب نسخے اور انکی شناخت مرض کی ہے مؤلفہ حکیم احسان علی دکیل ۔

زینت الخیل ۔ مع تصاویر اشکال بہ اقسام اسپ اور انکے امراض کا علاج وشناخت حسن وقبح دھر اسپ مؤلفہ منشی محمد مہدی ۔

ایضاً ۔ رنگین تصاویر ۔

فرسنامہ ۔ معالجہ اسپ میں مؤلفہ سعادت یار خان رنگین دہلوی ۔

لغات مختص بہ مفردات طب فارسی

مخزن الادویہ مع تحفۃ المومنین ۔ کہ حسین

ہر دوا کی ماہیت طبیعت مضرات مصلحات بدل
مقدار شربت افعال وخواص مشرح لکھے ہین اور اسکے
ساتھ تحفۃ المومنین حاشیہ پر بالاستیعاب
وتمام وکمال بعنوان پسندیدہ چھپی ہی تصنیف
حکیم سید محمد حسین علوی۔

ناصر المعالجین۔ یہ ملخص ہی مخزن الادویہ کا۔
جلد اول مین نام دوا کا اردو فارسی عربی بشرح
ماہیت وطبیعت وافعال وخواص ایسے ایجاز
اور اختصار کے ساتھ لکھے ہین کہ طلبا کو ایسی
کتاب سفر وحضر مین ساتھ رکھنے کے لیے لائق ہی
مولفہ حکیم ناصر علی غیاثپوری۔

مفردات ناصری۔ بصفت بالا اور مزید علیہ
یہ ہی کہ اسمین ایک نقشہ بڑھایا ہی مولفہ حکیم
ناصر علی غیاثپوری۔

اختیارات بدیعی۔ مفردات طبیہ اور مرکبات
مین بڑی معتبر کتاب ہی۔
ا۔ مقالہ مین مفردات ادویہ کا بیان
مع اسکی ماہیت طبیعت افعال خواص اور
اسکی ماہیت کا پتہ۔
۲۔ مقالہ مین مرکبات طبیہ کے مجربات نسخہ
مصنفہ حکیم علی بن الحسین الانصاری۔

معدن الشفا سکندر شاہی ہم قالب طب
یونانی وبید کہ ہی ہر دوا مفرد کی ماہیت طبیعت
مضر مصلح وبدل مقدار شربت افعال
وخواص بہ تطبیق بید کے لکھے ہین اور جن دواؤن
کا نام عربی فارسی مین نتھا وہ خاص ہندی
زبان مین لکھا ہی یہ کتاب بحکم سکندر شاہ حکیم
بہوہ خان نے تالیف کی۔

میزان الادویہ الفاظ الادویہ۔ فرہنگ نصیریہ

وحل مخزن الادویہ از تصنیفات حکیم نور الدین محمد
عبد اللہ شیرازی حکیم تابع محمد وغیرہ۔

لغات مختص بمفردات طب اردو

مخزن الادویہ اردو۔ جس مین ہر ایک دوا کی
ماہیت طبیعت مضر مصلح بدل قدر شربت
افعال وخواص کمال بسط وشرح سے لکھے ہین
مع رسالہ تعداد ادویہ مترجمہ حکیم محمد نور کریم
دو جلد مین۔
ایضاً۔ تین کالم مین۔

تحقیقات نادرہ طبی۔ مسمّٰی بہ
مفردات ہندی۔ اس کتاب مین نام ادویات
فارسی اور عربی کے اردو زبان مین اسکے مصنف
نے نہایت عمدگی اور خوش اسلوبی سے لکھے ہین
ضروری المطالب۔ مولفہ حکیم محمد [illegible]
جلد اول مین نام دوا کا اور اسکے مضر ومصلح کا
بیان ہی۔

مقالات احسانی۔ مفردات کا بیان نسخہ
حکیم احسان علی وکیل۔

لغت فارسی

لغات المبتدی۔ ردیف وار لغات کا بیان
حرف اول وآخر کی رعایت بترتیب حروف تہجی
مصنفہ مولوی سیف اللہ عظیم آبادی۔

کشف اللغات۔ دو جلد مین۔
۱۔ جلد ہمزہ سے طا سے مطلقہ تک۔
۲۔ جلد طا سے تازی سے یا ئے مثناۃ
تحتیہ تک مصنفہ مولوی عبد الرحیم بن احمد سور
غیاث اللغات۔ مع تتمہ مصنفہ مولوی
غیاث الدین۔ مع چراغ ہدایت۔ در

اصطلاحات فارسی مصنفہ سراج الدین علی خان
آرزو۔

برہان قاطع۔ مع تتمہ لغات واصطلاحات
فارسی مین بڑی مستند کتاب ہی مصنفہ مولوی
محمد حسین دو جلد مین۔
۱۔ جلد ہمزہ سے زا سے فارسی تک۔
۲۔ جلد سین مہملہ سے یا ئے مثناۃ تحتیہ تک۔
ایضاً [illegible] بطرز جدید کہ ہر لغت آغاز
سطر سے ہی۔

بہار عجم۔ لغات واصطلاحات فارسی مین
ٹیکچند بہار کی مشہور کتاب ہی جسکو برعایت ترتیب
حروف تہجی بعنوان برہان قاطع مولوی [illegible]
[illegible]
[illegible] کیا ہم پہنچی۔

ہفت قلزم۔ فرہنگ [illegible] جامع لغات
واصطلاحات [illegible] فارسی [illegible] کی
کتاب ہی جسکی سات جلدین ہین جلد اول سے ششم جلد
تک لغات واصطلاحات کا بیان ہی بترتیب
حروف تہجی [illegible] ہر لغت آغاز سطر سے
بقلم ممتاز ہو کر ناظرین کو تلاش لغت کی سہولت
آسانی ہی اور جلد ہفتم صنائع لفظی اور معنوی کی
حاوی ہی جملہ اقسام صنائع مع امثلہ کا بیان ہی
کہ کوئی صنعت فروگذاشت نہین ہوئی سابق یہ
کتاب مطبع شاہی عہد دولت ابو المظفر معز
غازی الدین حیدر شاہ غازی بصرف خزانہ بیشمار
باہتمام وترتیب مولوی قبول احمد صاحب کتبی فی الحال
بلحاظ خواہش خریداران بطرز پسندیدہ سات جلد
یکجائی ہو کر بصحت طبع ہوئی۔